

شرح فدا خلیل آقزونی
۲۳۱۸۸
۲۰۴۱
۲۰۴۱

بازدید شد
۱۳۸۱

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴

کتابخانه مجلس شورای ملی	
نام کتاب	شرح ملا خلیل آقزونی
مؤلف	خلیل آقزونی
موضوع	۲۳۲۳ ۱/۲
شماره دفتر	۲۳۱۸۸ ۲۰۴۱
۲۰۴۱	

عقبت فهرست شده
۲۰۴۳

٧٩ - ٧٧

مجلس غلام احمد
اول

عدد ورق ۷۴
عدد اسامی نگاشته ۷۴
تجزیه و تحلیل

الحمد لله

مستطاب
حسن محمد

176-4246

خطی فهرست
۲۰۴۳

1	1
2	2
3	3
4	4
5	5
6	6
7	7
8	8
9	9
10	10
11	11
12	12
13	13
14	14
15	15
16	16
17	17
18	18
19	19
20	20
21	21
22	22
23	23
24	24
25	25
26	26
27	27
28	28
29	29
30	30
31	31
32	32
33	33
34	34
35	35
36	36
37	37
38	38
39	39
40	40
41	41
42	42
43	43
44	44
45	45
46	46
47	47
48	48
49	49
50	50
51	51
52	52
53	53
54	54
55	55
56	56
57	57
58	58
59	59
60	60
61	61
62	62
63	63
64	64
65	65
66	66
67	67
68	68
69	69
70	70
71	71
72	72
73	73
74	74
75	75
76	76
77	77
78	78
79	79
80	80
81	81
82	82
83	83
84	84
85	85
86	86
87	87
88	88
89	89
90	90
91	91
92	92
93	93
94	94
95	95
96	96
97	97
98	98
99	99
100	100

که بخورد گوشت را و عمل با مردان است که ترک زنان و ترک لذت طعام خوب نیست زیرا که آنست
 رسول الله است **صلی الله علیه و آله** قال اکل الرجل من هذا الاثر خير الا اذا وجد النبی
شیخ منقوی این موافق شد دوم این با جاست **اشم** **صلی الله علیه و آله** قال قال رسول الله صلی الله علیه
 ما احببت من دینکم الا النسا و الطیب **شیخ** احببت بما یبغضه و یبایه بکفقه بصیغه ماضی متکلم
 معلوم باجل فعالست ینام عیار دست از چیزها که مقصود در تحصیل آنها محض لذت دنیا باشد و قصد
 ثواب آخرت در آنها نباشد اصلا مثل استیسا شقم را در دنیا پس مراد اینست که از جعل عملی که کشا برای
 لذت دنیا دارد و چیزی بخیر نیست برای اینکه باعث کثرت مثل و اختلاط بر سید اهل خلافت است اما
 ظاهر اما خوشبویش برای اینکه باعث رغبت زنان در مردان میشود و این باعث کثرت جماعت **یعنی**
 روایت است از امام جعفر صادق که گفت که گفت رسول الله ص که دوست ندارم شتم از چیزهای شما که بر
 محض دنیا است مگر زنا را خوشبخت **اصم** **صلی الله علیه و آله** قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله جعل فرقة عین فی الصلوة و الذی فی النسا **شیخ** الفرة بضم فاف و تشدید لا ببغضه خلی خلی چشم عیار
 از خوشحالی بیکدیگر چیزی و فرقه عین عبارتست از فواج خیر و اشیا دست مایست شقی تفرق فلا تعلم نفس ما
 اخفی لهم من قره عین جزا بما کانوا یعملون **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق که گفت که گفت رسول
 صلی الله علیه و آله که اگر آید شدمه فواج آخرت من سبب نماز و عقیق لذت دنیا من سبب زنا مراد اینست
 که نماز افضل اسباب فواج آخرت است و زنا انکلا سبب لذت جسم دنیا اند **هشتم** **صلی الله علیه و آله** عن بعض
 اصحابنا قال سألنا ابو عبد الله ع ای الاشیا الذ قال قتلنا غیر شیئ فقال هو الذ الاشیا
 مباصعة النسا **شیخ** روایت است از بعضی از ان ماکت که بر سید ما لا امام جعفر صادق که کلام
 لذت ترست را وی گفت که پس بگویم که یک چیز نیست بر امام گفت که نشان اینست که لذت چیزها
 جامع زنا نیست **نهم** **صلی الله علیه و آله** قال قال رسول الله ص جعل فرقة عین فی الصلوة و الذی
 فی الدنيا النسا و یحانی الحسن و الحسن علیهم **شیخ** لذت فرقه و معطوف بر قره عین النسا

میسور معطوف بر فی الملق است و یحانی یعنی راه بیدقعه و سکویا و دوقعه در باین و خا بیدقعه و الف
 و نون قن و تحذ و تخفیف یا است که میز سکام است یا بشدیدا مقصوحه است که مرگ است از
 علامت تشنه و خبر سکام و بنا بر اول فرقه و معطوفت بر قره عین و عبارت است از لذت روحا و بنا
 دوم معطوف و معطوف است بر لذت و بر هر قدر الحسن و الحسن منقبض است **یعنی** روایت است از امام جعفر
 علیهم گفت که گفت رسول الله ص که اگر آید شدمه فواج آخرت من سبب نماز و عقیق لذت دنیا مراد اینست
 زنا و عقیق لذت روحا مراد در دنیا و حین علیهم **دم** **صلی الله علیه و آله** قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله بلذة الفرة هم من لذة النسا و هو قول الله عز وجل ذین للنسا حجت النسا و من النسا
 و النسا الی آخر الامر ثم قال و ابی اهل الفرة ما یلذذون شیئ من الاشیء عندهم من النسا الا طعام
 و لا شراب **شیخ** تمه آیت از رسول الله ص اینست قال قلنا طهر الفرة من الذهب و الفضة و الخبیل
 المسوی و الاطعام و الحز و ذلک سماع النبی و الله عند حسن لما جله اطعام بحور و منون است ابو عبد
 و یک شش است و همین است و لا شراب **یعنی** گفت امام جعفر صادق که صاحب لذت نشدند در
 در دنیا و آخرت بلذتی که بیشتر باشد برای ایشان از لذت زنا و آن مدلول قول الله عز وجل است
 و رقی الله انهم که آراسته کرده شد برای مرد و سق و غوبها که زنا نیست و بیایست و هیاهای
 شده از طلا و نقره است و اسباب تجلیت و شکر و کوان و کوسفندان است و حاصل درختا و زراعت
 است آنها بعد از زندگی دنیا است و الله نرد او است خوبی بازگشت که نواجا آخرت مراد اینست
 فاما بر سبب این لذت دلالت بر این میکند که لذت زنا انقوی از باقی باشد بعد از ان امام گفت که لذت
 که اهل بهشت صاحب لذت میشوند چیزی از بهشت که مرغوبتر باشد نزد ایشان از اجماع نه خروج
 و نه اشیا **اجمع** **صلی الله علیه و آله** **شیخ** این باقی رفتا رکود زنا نیست و نه از ادایب و نه دشت
اقام **صلی الله علیه و آله** قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما رأیت من ضعیفات الذین نوا مصاب
 العقول السلب لذی لب متکلی **شیخ** ما رأیت بصیغه ماضی متکلم ماخرة از روایت بیست و یک کفقه

الخیر

۱۱ **اسم** فلان سگ قال اما لمر اتر فلان تدره من و لكن خير لي وادي ما كان لك فيها هوى وكان لها عقل و ادب فلست تحتاج الى ان تامر ولا تشي و دون ذلك ما كان لك فيها هوى و ليس لها ادب فانت تحتاج الى الار و التي و دونها ما كان لك فيها هوى و ليس لها عقل و لا ادب فقص عليها مكان هوىك فيها **شرح** لمر اتر منصوبت نهی از ذکر جر از برای اینست که یاد کرده زن خود در مجلس مردان مشغول بر سفاقت عظیم است **شرح** چو وقتی که سالت شدیم امام گفت که اما زن آن آقا چو با میکند اینها ترا در حضور مردان و بلکه بهتر کتر آن است که باشد ترا در و میل خاطر و باشد او را بشو و این کفرین ادبی بر نیاشی که محتاج شو بوسی اینکه لکری و نه اینکه نهی کنی برای تعلیم ادب و باین آن است که باشد ترا در و میل خاطر و باشد او را یاد گرفتن ادبی یا نهی کنی که بشو داشته باشد پس محتاج میشود بکار و نهی برای تعلیم ادب و باین آن است که باشد ترا در و میل خاطر و باشد او را یاد گرفتن ادبی بصورتی بر او برای بودن میل خاطر و در او وارد اینست که چو نبوش نداشته باشد ادب را نخواهد گرفت مایه و نهی کسی **اسم** و جابر بن عبد الله قال لیس لها هوى و ليس لها عقل و لا ادب ففعل فلان بئسك و بينما الجرح الاخر قال اخذت بلحيتي اريد ان افرجها فيها لكثرة خوصتها لما لم تقم فيم علي شي و لجمعه الكلام فقال لجمعه ان فعلت لم اجا لشدك **شرح** و او در وجا و جة عاطفه یا بجمعه و ج است و بنا بر او که ج را بجمعه و معطوف بر او است و بنا بر او هم ج را راست الجرح الاخر عما رست از روی این که در جانب مغرب مدینه است لخطوط بصاد یا نقطه و در آن سبقت و طاب بینه نقطه و صیغه مضارع متکلم معلق باب افعا لیا یا تفصیل است لاضطراب و التقریب بدین ماست که زن دادن **شرح** و کنیزی که نسبت ترا در و میل خاطر و نیست او را بشو و نباید گرفتن او ادبی پس میگردانی در میان او و ریای میزبان یا بجمعه که انرا نمیخورد و اگر داشته باشد با جمعه میگردانی و در زبیری گفت که پس کرم و رضی خود را میبخشیستم که اضطراب کنم در آن برای بسیار رفتن مایل ای بجمعه نه ایستادم در آن بر چیزی که معقول باشد و برای جمع امام سخن را مراد اینست

که مایه

۱۲ که مایه بسیار گفتیم و او غم و غصه گفت پس امام گفت مرا که یکن اگر کنی هشتی بکنم یا تو **اسم** عزیر ابراهیم الکرمی قال قلت لابی عبد الله عليه السلام ان صاحبتي هلكت و كانت فوفقة و قد همت ان اترج فقال لي انظر اين تضع نفسك و من تشرک في مالک و تطلعه علی ذنوبک و تبرک فان كنت لابد فاعلا فیکرا تنسب الى الخير و الى حسن الخلق **شرح** روایت از ابراهیم کریمی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدستی که زن خود را و بود مراد خواه و بتحقیق قصد کردم که زن خواهم پس امام گفت مرا که و ایشو که در یکا سیکارا خود را مرا اینست که فرزند آدمی بجای خود شراست و اگر اثر بیکار در مال خود و اگر مایه سیکارا و را برایش خود و را از پس اگر باشی که ناچار زن خواهی پس بخود بگر که نسبت داده شود بسو مذهب صحیح و عفت و شوخ و **اسم** و اعلم انهن کما قال الایات التی اخلقن شی فیهن الفیمة و الاعرام و منهن الخلال اذ انجلی لولما جیه و منهن الظلام من یظفر بیاضا یجفن یسعد و من یغبن فلیکن انتقام و بدانکه زنانه چنانند که شاعر گفته که گاه باشد بدستی که زن آن آفریده شده اند چند قسم پس از جمله ایشان است زنی که راحت شوهر شراست زنی که تاوان شوهر شراست و از جمله ایشان است زنی که ماه نوست چنان تابان شود برای ریش و از جمله ایشان است زنی که تا ریکست و هر که ظفر باید بجنب زنانه نیکیست میشود و هر که مغبوق و گرفتار زن بد شود و پستی او را بجا زده که تلاقی آن کند **اسم** و هن ثلث فاحرة و لود و د و تعین زوجا علی دهر و دنیا و اخرت و لا یغین الدهر علی و امرأة عقم لا ذات جوار و لا خلق و لا تعین زوجا علی خیر و احره و حفاة و لاجة هان تستقل الکثرة و لا تقبل البیر **شرح** حفاة بفتح صاد بینه نقطه و تشدید خاء یا نقطه و یا یک نقطه است و لاجة بفتح و او تشدید لام و جم است هزاره بفتح هاء و تشدید میم و زلی یا نقطه است یعنی و زنان سه زنند تفصیل آن اینست که اول زنی که زانینه است و دست مد میکند شوهر خود را بر روزگار او برای دینای او و آخرت او و مد میکند روزگار را بر شوهرش و زنی که تا زانینه است نه حفا

جالت به صاحب خوش بخت و مدد یکنند شوهر خود را بر هیچ وجه و زنی که فریاد میکند در
جور دخل میکند زنند که میکند کم بیشتر نفقه بسیار و قبول میکند اندک **باب چهارم اصل** عزیزی
عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله النساء أربع جامع جمع و ربيع
مرتب و خراف مفتح و غل قبل **شرح** الخراف بفتح خاء با نقظه و ساكنه را ببنقطه و قاف و الف حمزة
زنی بفقها میانی ظاهر است از **شرح** حد اول این باب **باب چهارم اصل اخوان النساء** این بیان
بمتر اقسام زنانست در این باب هفت بحث **اول** سبعت جابر بن عبد الله يقول كنا عند
النبي صلى الله عليه وآله فقال ان خير نساءكم الرود الرود العفيفة العزيرة في اهلها
الذليلة مع بعلها المتبرجة مع زوجها الحسان على غير التي تسع قوله و طبع امره و اذا
خلى بها بدلت له ما يريد منها ولم تبدل لتبذل الرجل **شرح** المتبرجة ببا بکفقه و را ببنقطه
و جم بصیغه اسم فاعل باب تفعل زنی که اظهار زنیت خود کند برای مرد الحسان بفتح حاء ببنقطه و ف
صاد ببنقطه زن بوشانده خود بدلت بیاب بکفقه و را با نقظه از باب فترست لم تبدل
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل است بجدت یکنایه **یعنی** شنیدم از جابر بن عبد الله گفت
که بوییم نزد نبی صلی الله علیه و آله پرسید که بد رستی که بهتر زنان شما زنیت که زاینده است
دوست نکاهد از خود ستان نالایق صاحب غرور است در میان قوم خود خدشکار است
خود اظهار زنیت خود کند است با شوهرش پوشانده خود است بر غیر شوهرش زنیت
که میشود سخن شوهرش را اطاعت میکند امر او را و چون شوهر خلعت کند او میدهد
برای او آنچه را که میخواهد از او و خود را نمیدهد مانند دانه تحت **درم اصل** عن ابی عبد الله
عليه السلام قال خير نساءكم التي اذا خلعت مع زوجها خلعت له و رجع الحياء و اذا خلعت
مع غيره ليست معه و رجع الحياء **شرح** الودع بکسر ال و بنقطه و ساکنه را ببنقطه و عین
بدرهن زن اضافی اینجا از قبیل اضافی در شبهه بر عتبه است مثل اضافی در لحن

یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بهتر زنان شما زنیت که حق خلعت کند
با شوهرش برنگذارد از خود بدلت و لباسش را و چون خلعت کند یا عتبه او مثل پدر و برادر و پسران غیر لباس
شمار **درم اصل** عزیزی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خير
نساءكم العفيفة العزيرة الغلة بفتح غین با نقظه و تخفيف لام مكسور زنی که رغبت از
شوهرش نداشته باشد **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول
الله صلى الله عليه وآله بهتر زنان شما ستون و با عتد رجوع شوهرش است **درم اصل** عزیزی
عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله افضل نساء امی اصبحن و جمعا
واقلمن **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
عليه وآله که بهتر زنان امت من زیبا تر زنان با عتبا و روم تر زنان با عتبا **درم اصل**
عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال امیر المؤمنین علیه السلام خير نساءکم لمن قبلها امیر المؤمنین
و ما لنفس قال الحیة اللیثة الماریة التي اذا عقیبت زوجها لم تلحق به فحق حتى یرضی و اذا
غاب عنها زوجها حفظته فی غیبتة فیکلها عمل من عا لا الله و عا مل الله لا یحب **شرح**
الحیر بفتح حاء با نقظه و ساکنه و م و سین ببنقطه بفتح حصلت و مراد اینجا زنیت که در او بفتح خلعت
باشد که بیامی شود و جلجلیه کو با که عین آن بفتح خلعت الهیة بفتح هاء و تشدید یاء و بنقطه
در یابین مکسور و نون زنیت که آسان خواسته شد باشد یا یعنی که مهر او کم باشد الیته
بفتح لام و تشدید یاء و بنقطه در یابین مکسور و نون زنی که حوا و با شد رسول الماریة
بفتح و الف تاء و بنقطه در یابین و بنقطه در یابین بصیغه اسم فاعل باب مفاعله و که آسان
باشد در وقت اراد رجوع شوهرش بفتح عین با نقظه و صاد با نقظه بصیغه ماضی غایب مکسور
با ی علم است لم تلحق ببا ببنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعل است و ضمیر
مستتر راجع بزوجه بفتح یاء و حرف جر و فتح عین با نقظه و ساکنه و صاد با نقظه مصدر

۱۵
 با خبر فرستم خواب ایند و بفرمید اسم صدر است و باغبان است از خواب ندک که ما سفره جستم
 بعضی صیغه مضارع غایب معلوم با بعلم است و خبری مترایع زوج است که بر ما ملایمی برایت که
 مقصود تشبیه است مثل زبانه زبیر که علامت بعنوان خلافت الهی متعارف نیست لا یجوز بانقله
 و با دو نقطه در پایین و با یک نقطه صیغه مضارع غایب معلوم با بعلم است **یعنی** روایت از امام رضا
 علیه السلام گفت که گفت میفرمودین علیه السلام که بهتر زنان شما از نیست که پنج خلعت را وست گفته
 شد که ای امیر المؤمنین و جیت معنی زن که در او پنج خلعت است گفت زنی که اولام باشد ثانیاً هوار باشد
 ثالثاً آبات باشد رابعاً زنی باشد که جو تنفسناک شوهرش سه و در چشم نکند و باند که خونی آنکه او را بی
 شو و خامساً جو غایت و از او نگاه دارد و چهارم زنی که غایت باشد او بر آن زن خلیفه است از خلفا
 الله تعالی و خلیفه الله تعالی زیاده می شود **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام خیر نسائکم الطیبة الذی
 الطیبة الطیبة الذی انفق انفق بعرو فی وان امسکت امسکت بعرو فی فیکل عا بل من عا بل
 الله و عا بل الله لا یحب و لا یتد **سبع** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بهتر زنان شما از نیست
 که خوش و باشد بر زن خویشا شدن زنی که اگر خرج کند میان و اگر نکند هدا و میان و میان و خلیفه
 از خلفا الله تعالی و خلیفه الله تعالی زیاده می شود و بشمار **هفتم اصل** عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر نسائکم الطیبة الطیبة الطیبة الذی
 انفق انفق بعرو فی وان امسکت امسکت بعرو فی فیکل عا بل من عا بل الله و عا بل
 الله لا یحب **سبع** مقصود این موافق سابق است **ابن نجیم اصل** **ابن نجیم** **ابن نجیم** **ابن نجیم**
 بدتران زن است در این باب حدیث **اولا اصل** قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 الخیرکم بشر نسائکم الذلیله فی اهلها العزیزه مع بعلها العقیم الخور الذی لا یتو
 من قبح المترجه اذا عا ج عا بعلها الحسان معه اذا خضر لاسع قوله و لا یضیع امر
 و اذا خل بها بعلها تمنعت منه کاتع الصعیه عن زل زلها و لا تقبل منه عدا و لا تقهر

نکاح در ۳

لهذا

۱۶
 که دنیا **شش** **الایق** غمره و خفیفه است استفتاح است و استواند بود که هر کس غمره است تمام و خفیفه باشد
 و بنا بر دووم نیز حاجت نیست بتقدیر قال ابو عبد الله علیه السلام که خواهر غلطی معلوم است و بر
 تقدیر الذلیله فرج و خبر متبداً و خذ و خذ بتقدیر حق الذلیله و خذ را ز جمع بقری که جامع
 غیر متبداً باشد در حکم اجزا **سبع** لا یتو مع بره بینه نقطه و عین بینه نقطه صیغه مضارع غایبه
 با بعلم است و یکنه و هم نیز است مع بنو عین بینه نقطه تا بیک صعبه با اعتبار دانه است
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که آگاه باشید خبر میدهم شما را بیدتران زنان شما از نیست که
 بی اعتبار باشد در قوم خود غرت طلب باشد یا شوهرش را ازین باشد کینه و یا باشد زنی باشد که بر غیر
 نکند از بد اظهار کنند زنیست خود باشد جو غایت شود از او شوهرش پوشانند خود باشد یا شوهرش
 چون حاضر شود بر اظهار کارها احوال می شود یعنی شوهرش را و اطاعت نکند و میات او را و بی خلوت کند با او
 شوهرش بر میزند او و جانچه بر میزند سوار سوار شدش و قبول نکند از شوهرش عذر
 را و بختایش نکند برای شوهرش که میا بر او داشت که در آن وقت خلوت اظهار بر بخش میکند و بر
 میزند و هر چند که شوهرش عذر خواهی کند گناه بکردن کرد و ملائمتش نکند قبول نکند **دوم اصل**
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر نسائکم الفقرة الذی فیها الوجه العاصیة الذلیله فی
 الخیرین فی نفسها الحسان علی زوجها الملوک علی غیره **سبع** الفقرة بفتح فاق و کسر و را بینه نقطه
 زن لغز الدنیه بفتح دال بینه نقطه و کسوف و سین بینه نقطه زن چرک الوجه بفتح لام و دو و جم زن
 جد لکنه در سخن الملوک بفتح هاء و خفیف لام معقوف زن فاجر که بر سر مردان افتد **یعنی** گفت
 الله صلی الله علیه و آله که بدتران زنان شما از چرک جد لکنه فاجران بردار و اعتبار در قوم خود
 صاحب عزت در پیش خود پوشانند خود پوشانند خود بر شوهرش نشاند بر غیر شوهرش است
سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان من دعا رسول الله صلی الله علیه و آله اعدو یک
 من امرأه فشیبه قبل مشیه **سبع** تشبیه پیش بینه نقطه و با دو نقطه در پایین و با یک نقطه

معلوم مضارع غایبه معلوم باید فعلا یا باقی فیصلت المشیب بقیعیم و کثرتن مسکون باقی بیری
و مسکون باقی نایب نایب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود از جمله
دعای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اینکه بنده میکم بتواضعی که برکنده را پیش از وقت پیری من **باشم**
تا مثل آن فرستد قریش بقیع قاف و دفعه راه بنقطه قبیله ایست که اولاد نرسین کنانند و جمیع اهل
حرم مکه از آن قبیله بوده اند **یعنی** این باب فیصلت زنات قریش است درین باب سه حدیث **اول**
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **یکین** الرجال انشاء قریش انشاء علی ولد و خیر من لزوج
یکین بقیع راه بنقطه و راه بنقطه بیسغه مانع حج مشغایه باید علم است از رجال بکیر بنقطه
و راه بنقطه جمیع اهل بقیع راه بنقطه مانع حج مشغایه باید علم است از رجال بکیر بنقطه و مسکون
حاضرین شتران رکوب بکیر است از رقت درین بی و اما وینا بر اینکه عادت عرب اینست که
جور و سر بلخا ندانند و بر نداد و بر شتر زن دار رسول میکند خانه بقیع جره و مسکون بنقطه و نون و الف
منقلب و و افعل تفضیل است بمعنی شفق و مضافت بقیع و مفر مذکر که راجع است بهین و لکن که عا
و شامل هر پدر و پسر هست پس مقصود اینست که جمیع مردی بر فرزندان خود در تداق زنات قریش
را ندارد و غیر جمیع شود و خیر من بلخا را نیست که شوق داشتن مخصوص زنات است بخلاف فرزندان
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بهتر زناتی که بخانه شوهران رفتند زنات قریشند و مشفق بر
فرزندانند بر فرزندان شوهر دارند بکیر شوهر **و** **اصل** عن لاریث الاعور قال قال امیر المؤمنین
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **یکین** الرجال انشاء قریش انشاء علی ولد و خیر من لزوج
و از جهنم باز و از جهنم لزوجها الحسنان لغيره قلنا و ما الجون قال انی لا سمع **یعنی**
الطفین مرفوع و خبر مبتدی محذوف بتقدیر هین الطغین و خبر محذوف راجع بنساخت
است و غیر مذکور راجع بنساخت جمله استیثا فی بیانی سابقست اللفظ بقیع لام و مسکون
طاهر و باید حسن آنکه مراد اینجا از لایحی است لایحی بقیعیم و تخفیف جمیع مقصود بیضا فیه و از آن

و از آن

ماجن بقیع کسی که بر او انداخته باشد از لایحی کند و از لایحی گویند برای او و از آن نیز ماخوذ دست بخان
بقیعیم و گفتند بقیعیم بقیعیم و گفتند بقیعیم و از آن نشد و این تا آخر کلام امیر المؤمنین است
تفسیر الطغین بزوجین بکیر و منالی برای آن پس لایحی مرفوع و خبر مبتدی محذوف بتقدیر
باز و از جهنم لایحی بقیعیم و تخفیف صا و کذا شد و در شرح سید او لایحی چهارم قلنا کلام عارف اعول
تمنع بصیغه مضارع غایبه معلوم باید فعل است محذوف یکنایه **یعنی** روایت است از حارث اعول گفت
امیر المؤمنین گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بهتر زنات قریشند زنات قریشند و بنساخت خود باشند
و هر براتر زناتند بفرزندان ایشان زنیت که بیضا فیه باشد برای شوهرش و بنساخت خود باشند
بر اختیار شوهرش بقیعیم که وجیست و بقیعیم بقیعیم گفت که که خود را بکیر میکند در وقت اراد
جمیع شوهرش **اصل** عن احمد بن محمد بن حنبل قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **یکین** الرجال انشاء قریش انشاء علی ولد و خیر من لزوج
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی مضایق فی حری بنیام و لا تصنع لایحی الامراه فارغ فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم **یکین** الرجال انشاء قریش انشاء علی ولد و لا تصنع لایحی الامراه فارغ فقال رسول الله صلی الله
و غیر استیثا بقیعیم اسم مفعول یا باقی فعال از منیبت کشیده جمله فی حری بنیام استیثا و بیانی است
استیثا بکیر بنقطه و مسکون جمیع و راه بنقطه کنا اسم ام هانی فاخته یا عاتکه یا هند است این
در جامع الامم گفته ام هانی فاخته بنت ابی طالب است عبدالمطلب هاشم بن منافی اخت علی بن ابی
طالب
و قیل اسم عاتکه و قیل هند کات رسول الله صلی الله علیه و سلم خطبه را فی الجاهلیه و خطبه هیهی بن
الجلیحی فرمود و جابا ابوبکر صلی الله علیه و آله و سلم تولدت لجمعه و غیره و اسلمت ففرق الاسلام بنها و بین
جمعه و خطبه البقیع صلی الله علیه و آله و سلم فقلت و الله ان كنت لاحدکة الجاهلیه تکلف فی الاسلام
و لکن امراه مصیبه شکست عتقا رکوب بلکنایه است از رفتن عروس ساجانند اما دان جانیده
بیان شده مرفوع و صفحا است مقدم بر موصوفه شده متغایر لایحی سوره احزاب مرفوع است
اوفا علی رکب است و لکن ابان بالف فی انقال بقیعیم خطه مشهور است ذات یدیه

[illegible]

اَلْعِلْمُ قَدَسًا طَهَّرَ بِهِ سَعْرَ وَجَلَّ اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ اِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
 شرح این ظاهر از شرح جدا و دلایل باب **ششم** اصل حقیقی عاجز بن محمد قال كنت عند أبي عبد
 عليه السلام فأتاه رجل فنكأ إليه الحاجة فامر بالتزويج قال فاشتدت به الحاجة فأتى
 أبا عبد الله عليه السلام فأتاه عن حاله فقال له اشتدت به الحاجة قال ففارق ثم أتاه فسأله
 عن حاله فقال أنزيت وحس حاله فقال أبو عبد الله عليه السلام إني أمرتك بأمرين أمر الله بهما
 قال الله عز وجل وإنك لأيا من أئمتنا إلى قوله والله واسع عليهم وقال إنه يتفرقا يغيب الله كلا
 من سعته **شرح** اثریت بنا سه نقطه وراء بینقطه ویا در بینقطه دریا بین بیضیه ماضی متکلم معلوم با
 افعال است امر تذکره و تحقیق هم بیضیه ماضی متکلم معلوم با بابر است امر بن بیضیه ماضی متکلم معلوم با
 امر بنز و الف بیضیه ماضی غیر معلوم با بابل ففالت ماضی است امر بنز و الف بیضیه ماضی متکلم معلوم با بابل
 است بخیر بسیار که مال که موجب خیر خداست ایام دارد و عرض فرمود خداست در آوردن و فرمود است که
 و اول اینجا مناسبت است در سوره لقمان است و انکھوا الی اہل منکم و الذل الحین من عبادکم و اباکم ان
 یكونوا فقرا یتغیمهم الله من فضله و الله واسع علیم و جفت کیند بی جفتان از جمله شما از ازان و از جمله شما
 از جمله شما و کیند شما اگر باشند از بی جفتان نیاز مند ان بی نیاز می کنند ایشان را الله تعالی از عطا
 خود و الله تعالی فرمود است و انما استغیر ان یتفرقا و راجع است باینکه و بعد از آنکه مذکور است در سوره
 فناء و در سابق این آیت که و ان لم یخافتم من بعدنا لنفوزن اولیاءنا فلیفاجع علیهم ان یصلی انہما
 صلیا **شرح** چنانکه در مرعاه بن حمید بن حماد گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس
 نزد او مرید پس شکایت کرد بسوی او بنیازمند خود را پس امر کرد او را بنیاز خواسته را وی گفت که پس بخت
 شد با و نیازمند گشتی نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس امام پرسید او را از حالش گفت امام
 که بخت شد بمن نیازمند امام گفت که پس طلاق بده بعد از ان احد نزد امام پرسید او را از
 پس گفت که ملا دارشدم و خوب شد حال من پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدو که من

بسم الله الرحمن الرحيم
ان تَزُجَّ النَّسَاءَ بَعْدَ فَقَالِ اِيَّامِي فَقَالَ اِنْ اَسْتَطَعْتُ اَنْ يَكُونَ لَكَ زَوْجٌ تَقُلُّ اَرْضَ
بِالسَّيِّحِ فَاقْعَلْ نَحْجَ اِيْنَ فَاهَرَسْتَ اَلْبَحْثَ كَذَبْتَ دَرْجَ بَحْثِهَا رِمَابَ كَرَاهَةِ الْعَوْنِ كَدَابَ نَحْمِ
اصل قَالَ رَجَاءُ بَعْدَ اَلْبَحْثِ عَلَى اَللّٰهِ عَلَيْهِ وَاَلَيْهِ فَعَالَ كَهْ مَثَلُهُ لَكَ فَقَالَ كَهْ تَزُجَّ سَوَاءُ
وَلَوْ اَلَيْكَ مَكَارِئُ اَلْاَيِّمِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قَالَ فَقُلْتُ لِيْ بَعْدَ اَللّٰهِ عَلَيْهِ اَلْسَمَ مَا السَّوَاءُ قَالَ
الْقِيَمَةُ **نَحْجَ** سَوَاءُ بَغْيِ سَيْنِ بِيْنَقَطُهُ وَسُكُونِ وَاَوْعُفُ وَالْفَمْدُودَةُ اسْتِ الْكَاتِرُ بَنَاءُ سَهْلُهُ
وَرَبُّهُ بِيْنَقَطُهُ بَصِيْفَةُ اسْمٍ فَعَلَا بِمَقَاعِلِهِ فَرَكْنَهُ بَكْرَتُ تَابَعَا اَلْاَسْمَ مَبْصُورٌ مَبْصُورٌ مَكَارِئُ اسْتِ
امام گفت که و آمد بر کرد و رفت ای آنروز بسوی منی علی الله علیه و آله پس گفت بنی اسرائیل چه مردی در روز
گفت پس بنی گفت اول که جفت خود کن زن ناخوش را که زانیده باشد چه بدتر که من غیر بکر جکم
بسیار کرده ام و دیگر را در روز قیامت راوی گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام با
که چیست معنی زن ناخوش را امام گفت که زن رشت **وعدوم اصل** عن ابي جعفر علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُوْلُ
اَللّٰهِ صَلَّی اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَاَلَيْهِ تَزُجُّوا بِنِزْوَا وَاَلَا تَزُجُّوا حَسَنًا حَسْبُهُ عَاظِرًا فَاِيَّ اَبَايَ اَلْاَيِّمِ
اَلْقِيَمَةُ **نَحْجَ** اَلْوَدُوعُ بَغْيِ وَاَوْعُفُفٌ لَمْ يَفْعَلْ زَنِیْ كَهْ اَرَشَا فَرَا شَدَّ كَهْ زَانِيْدَهْ بَاشَدَّ **اَلْاَيِّمِ** كَهْ
وَلَوْ دَبَّرَ بَكْرًا زَجْنًا هَرَسَتْهُ **كُوبِ** اَزْعَمَ عَلَامًا نَا زَانِيْدَهْ كَهْ اَرَشَا اَنْ عَلَامًا اسْتِ خُودَ دَوَابِّ
بَاعَتْ نَا زَانِيْدَهْ كَيْسَتْ مَرْضَى اَعْرَانِ وَزَنَانِ قَابِلَهْ عَلَامًا بَرِّ نَا زَانِيْدَهْ كَهْ بَرِّ مَبْدَا تَنْدَ بَعْنِ رَوَا
اَزَامَ عَمَّا اَوْعُفُF
بود و جفت خود میکند زن ناخوش را زیرا که زانیده باشد چه بدتر که من مباحها و فاخت
میکنم شما کرده ها و دیگر را در روز قیامت **سم اصل** سَوَكْتُ اِلَى اَبِيْ بَعْدَ اَللّٰهِ عَلَيْهِ اَلْسَمَ فَكَلَّ رَ
لَنِيْ وَانْزَرُ لَا وَلَكِنِّيْ فَقَالَ اِذَا اَلَيْتِ الْعِرَاقَ فَتَزُجَّ اِمْرَاةً وَاَلَا عَلِيْدَ اَنْ تَكُوْنُ سَوَاءُ
فَلَمْ يَجْعَلْ فِدَاكَ مَا السَّوَاءُ قَالَ اِمْرَاةً فِيْهَا فَجْ فَاِيْفَ الْكُرَّ اَوْلَادًا **نَحْجَ** سَوَاءُ

بغی

بغی یعنی سینه و او و عرق و الفم و دود و **نَحْجَ** شکایت کردم بسو امام جعفر صادق علیه السلام که فرزند
خود را و این را که نشان اینست که بدینست فرزند مرا را بدینست که کم فرزند شد مرا و آنچه شد باقی نماند
پس گفت مرا که چه رسید بگو پس جفت خود کن زنی را بدینست حرجی بر تو در این که باشد آن زن ناخوش
گفت که زانیده شود و چیست معنی زن ناخوش گفت زنی که در او بدی شکل باشد چه بدیستی که زن بدی شکل
بیشتر می باشد عیناً و فرزند آن **نَحْجَ اصل** عن ابي الحسن علیه السلام قَالَ رَسُوْلُ اَللّٰهِ صَلَّی
اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَاَلَيْهِ لِرَجُلٍ تَزُجُّوا سَوَاءُ وَلَوْ اَوْلَادًا تَزُجُّوا حَسَنًا عَاظِرًا فَاِيَّ مَبَاهِ بَكْرًا اَلَا
سَمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ اَوْ اَعْلَيْتِ اَنْ اَلْوَلَدَ نَحْتِ الْعَرَبِ يَسْتَفْعِرُونَ لَا يَأْتِيَهُمْ عَفْصُهُمْ اِبْرَاهِيْمَ وَرَبِّيْمَ
سَاءَ فَيَجْعَلُ مِنْ مِثْلِهِ عَجَبًا وَرَعْفَانِ **نَحْجَ** خَيْرُ تَزُجُّوا رَامِحَ بَرِيْنَسْتِ كَهْ مَكُوْرٌ بُوْدَهْ وَاِيْمَا
نَقْلُ شَدَّ سَوَاءُ اِيْمَا بَغْيِ سَيْنِ وَسُكُونِ وَاَوْعُفُفُفُفُفُفُفُF اسْتِ عَفْصُهُمْ كَهْ بِيْنَقَطُهُ وَمَا
بِاقْعَلُهُ وَنَحْجَ بَصِيْفَةُ مَضَاعِ غَايِبِ عَلُوْ بَابِ مَفْرَسْتِ لُحْضِ بَغْيِ حَاءُ وَسُكُونِ ضَادٌ وَلُحْضًا بَغْيِ
خَا نَكَاهَا كَهْ مَقْلُ زَمْرَاتِ تَرْبِيْمَ بَرَّ بِيْنَقَطُهُ وَبَا بِيْنَقَطُهُ وَاَبَا دَوْنَقَطُهُ دَرِيْ اِيْنِ بَصِيْفَةُ مَضَاعِ
غَايِبُهُ عَلُوْ بَابِ تَقْعِيْلُ اسْتِ **نَحْجَ** رَوَايَتُ اَزَامَ رَضَا عَلَيْهِ اَلْسَمَ كَهْ كَهْ رَسُوْلُ اَللّٰهِ صَلَّی
عَلَيْهِ وَاَلَيْهِ كَهْ اَلَكَهْ جَفْتُ خُودَ كَنَ زَنَّا بَرِّجَالِيْ كَهْ نَاخُوشَ اَشَدَّ زَانِيْدَهْ وَجَفْتُ خُودَ مَكَنَ زَنَّا بَرِّجَالِيْ كَهْ
خُوشَ شَكْلًا زَانِيْدَهْ بَاشَدَّ بَكْرًا كَهْ مَبَاهِ مَكْنِ بَشَا كَهْ هَا دَكْرًا دَرِ رُوزِ قِيَامَتِ اَبَا وَاَنْشَقَّ
اِيْتَرَا كَهْ اَطْفَالُ وِفَاتِ يَافَتْ دَرِ زَبْرِ عَرَشَنْدِ وَطَلَبِ اَمْرُشَ مِيْكَنَدِ بَرِّ اِيْدَرَا فَنَشَانِ نَكَاهُ لَنِيْ مَكْنَدِ
اِيْتَا نَا اِبْرَاهِيْمَ وَنَقْفَهْ مِيْدَ اِيْتَا نَا سَاوَنَ دَرِ كُوجِ اَزْمَشْ وَنَعْفَرَانِ **بَابِ تَزُجُّوا اصل**
باب مثل النحر **نَحْجَ** اِيْنِ بَابِ بِيَا فَضْلَتِ زَنَانِ بَكْرَتِ دَرِ اِيْنِ بَابِ يَكْنَدُ بِيْنَسْتِ **اصل**
عَنْ اَبِيْ بَعْدَ اَللّٰهِ عَلَيْهِ اَلْسَمَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اَللّٰهِ صَلَّی اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَاَلَيْهِ تَزُجُّوا اَلْبَكَارَ فَانْزَرُ اَطِيْبُ
شَيْءُ اَفْوَاهَا وَفِيْ حَدِيْثِ اَمْرٍ وَاَنْشَقَّ اَرْحَامًا وَاَدْرَشِيْ لَخْلَافًا وَاَفْتَحْ شَيْءُ اَرْحَامًا
نَحْجَ اَخْلَافِ مِيَا اَصْلُ وَجَدَ اَخْرَاجًا رَوَا شَقْفَهُ اَعْمَا اسْتِ بِيْرَ اِيْنِ بَعْدَ اَزَامَتِ دَرِ

قال

حلا از مسجد بر نوح از عجا از است صعدا ز با علم است **ی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 که بدست که الله عز وجل وانکذا است چیزی از جمله آنچه محتاج الیه است مگر آنکه تعلیم کرد آنرا بنی خود صلی الله
 علیه و آله و سلم پس بود از تعلیم او بنی خود را اینک بنی را معرفت میراد در ساعت روز پس حمد کرد الله را و نشناخت
 بر او یا ساحتی **اصل** **ن**م قال ایها الناس ان جبریل علیہ السلام أتانی عن اللطیف الخیر فقال ان الانبیاء
 بمنزلة النور علی الشجر اذا اذکرک من هاهم یحتمل اشد من الشمس و یترک الیریاح و لذلک
 الانبیاء اذا اذکرک ما تدرك النساء فلیس هن ذوات الا البعولة و الا لم یؤمن من علیهن
 الفساد لانهم **بشر** **ن**م یفقی ناسه نقطه و فقی هم اسم جنس نمره است و بشر یفقی شین بانقله
 و فقی جم و ذواته بنقطه جمع شیوه است و لهذا الیریاح ضعیف مذکر یفقی شده و ارجاع ضعیف مؤنثه یفقی
 شده اذکرک بصیغه ماضی غایب معلوم یاج افعل الاست الادراکی بصیغه ماضی معلوم یا افعل
 است الادراکی را فقی نمره ها مرفوع فاعل ادراک است و مفعولش خود و فست بتقدیر الکالم یحتمل
 بکون جم و تحقیف نون مفتوحه بصیغه مضارع غایب مجهول فعقل اللام یا بی یاج افعل است
 بنون و ناسه نقطه و ذواته بنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم یاج یفقی فقی است ما موصوله است
 و متبوعا است محلا و مفعول و کن است و عیا رفتت از شهرت جماع یا مفعولیه است و مفعول
 ادراک محذوف و حاصل هر دو یکست و ذواته مبنی بر تشبیه شهرت جماع بر ضرات بعوله یفقی
 یکنقطه و فقی عن بنقطه جمع معلوم است یفقی شوهرا یا مفعول یاج مرفوع است یفقی جفت
 لم یؤمن بصیغه مضارع غایب مجهول یا علم است الفاعل مرفوع و نایضا علست بشر یا حرف جر
 و ذواته و اشارت باینکه شهرت زن بیشتر است از شهرت مرد چنانچه می آید و یاج ایند
 یا باینکه رسولی فساد بجفتی زیاده بکثر است از فساد یحقی مرد یا باینکه زن ضعیف عقل
 و کم می داند و اینها وسعت مرد را ندارد زیرا که مرد قادر تر است بر کسب معاش و انکشاف بکثر میکند
 و متبوعه برای او عینیت بخلاف زن و میتوان بود که بشر یفقی یا و تحقیف را ماضی آید یا باشد

که تائید

که تائید و تذکره و جمع و تثنیه و افراد و در آن **س** روایت بعد از آن گفت که در زمان بدست که جبریل علیه السلام
 آمد نزد من از جانبنا و از کما جزوا پس گفت که بدست که زنان بگو مانند من بر درختانند یا این اند
 چون بکار رسد من درختان پس جیده نشو بیا می کنند از افتاح و برانگنده میکند از ابادها و چنان
 زنان بگو سائین انکما جزوا رسد باینکه میرسد باین زنان پس نیست اینها از علایجی مگر شوهرا و الا
 ترسیده میشود برایشان بیا شد زیرا که ایشان باید ترسند **اصل** **ق** قال فقال ان اللطیف الخیر فقال
 یا رسول الله من تزوج فقال لا اکفای فقال یا رسول الله و من الاکفای فقال ان المؤمنین بعضهم
 اکفای بعضهم المؤمنون بعضهم اکفای بعضهم **ن**م یفقی امام گفت که پس برخاست بسو رسول الله
 مراد پس گفت که ای رسول الله پس کیا تر جفت دختران خود کنی پس گفت که هر آن را پس گفت که ای رسول
 و کیا نه هر آن پس گفت که مومنان بعضی ایشان هر آن بقیه دیگرند مومنان بعضی ایشان هر آن
 دیگرند **اصل** **ع** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تعالی خلق حواء من آدم فحیه
 النساء الرجال فحسنتوهن فی البؤس **ن**م خلق حواء من آدم اشارت باینکه مومنان و فقی
 صفات را باینکه خلق حواء از آدم می آید و در حدیث باب صفة لبن الفحل که مایه هشتاد و نهم است قادر بر
 بدلی تغییر است و اشارت باینکه طبع آدمی یا بسیار یا بسیار از آن متولد شده نظیر میل فرزندان
 و پدر الهی بکثر فقی ها و تشدیدیم دلخواه و آن مرفوع و مبتدأ است الرجال مرفوع و خبر مبتدأ است
 مراد بر تحقیق تزویج است البیوت حال مفعول حسنتوهن است و اشارت باینکه اگر تزویج نکنید
 از خانه خود بیرون میرید بدلی را طلبید و این مفسد **ی** روایت از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که بدست که الله تعالی از خود حواء را از آدم خلق کرد زن مراد است پس تزویج کنید ایشان را
 بشوهرا بر حال که در خانه خودند **اصل** **ع** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله
 تعالی خلق آدم علیهم السلام من الماء و الطین فحیه ابن آدم فی الماء و الطین و خلق حواء من آدم
 فحیه النساء فی الرجال فحسنتوهن فی البؤس **ن**م روایت از امام جعفر صادق علیه السلام

[illegible][illegible]

وخری نیست رجبا منع منکر و وقت بقدر رضا افتاد **باب** گفت امام جعفر صادق که در
امام زین العابدین که چون می آمد نزد او اما او برود و خنجرش را بر خاوهش می زد و بر
او روی خود را بعد از آن می نشاند و بعد از آن می گفت که بر خنجرم کثافتی را بوسیده
آنکه کفایت کرد خنجر را و پوشتانید بر شایند **باب** **اصل** **باب** **فصل** **شهر** **النفاس** **شهر**
الرجال **شرح** این باب بیان می آید در شهرت و میل زن است بر شهوت و میل مرد در این باب پنج حدیث
اول **الرجال** **قال** **ابن** **المؤمنین** **عليه** **السلام** **خلق** **الله** **الشهوة** **عشرة** **اجزاء** **فجعل** **شهوة** **الرجل** **في** **النساء** **وَجَعَلَ**
وَجَعَلَ **في** **الرجل** **وَكُلَّهَا** **لَا** **يُجْعَلُ** **الله** **شيئاً** **بين** **الحياة** **على** **قَدَرِ** **اجزاء** **الشهوة** **لَكَانَ** **لِكُلِّ** **جِلْدٍ**
وَسُحْ **شهوة** **مُتَعَلِّقَاتٍ** **بِهِ** **شرح** **المتعلقات** **بين** **بنيقطة** **وقاف** **بنيقطة** **اسم** **فاعل** **باب** **فصل** **زنا**
عشيقان **بِزَنان** **شرح** **گفت** **امير المؤمنين عليه السلام** **که** **اگر** **زيد** **الله** **تعا** **شهوت** **را** **ده** **حصبه** **بر** **کند** **اینکه**
در **زنان** **و** **یکصد** **در** **زنان** **و** **اگر** **نمی** **بود** **لَوْ** **كَرِهَ** **الله** **تعا** **در** **زنان** **که** **بشر** **است** **بر** **قدر** **حصبه**
شهوت **هر** **آینه** **می** **بود** **بر** **هر** **مردی** **که** **در** **لجسته** **باشد** **و** **اما** **اینست** **که** **زنان**
عشیقانی **با** **مردان** **می** **کردند** **و** **هر** **مردی** **که** **عشیقانی** **زی** **از** **زنان** **نمی** **شد**
چون **هر** **زنی** **با** **نه** **مرد** **عشیقانی** **زی** **می** **کرد** **بنابر** **اینکه** **عدد** **مردان**
و **زنان** **را** **موفق** **فرض** **کنیم** **بدانکه** **این** **با** **بویه** **در** **فقیه** **در** **کتاب**
النکاح **در** **حدیث** **سوم** **باب** **التوا** **در** **کفته** **که** **در** **روی** **محمد بن مسلم**
عن **ابي** **جعفر** **عليه** **السلام** **قال** **ان** **الله** **عز** **وجل** **خلق** **الشهوة** **عشرة** **اجزاء**
تسعة **في** **الرجال** **واحد** **في** **النساء** **وذلك** **لاني** **هاشم** **و** **شيعتهم** **و** **في** **نساء**
بنی **امیه** **و** **شيعتهم** **عشرة** **اجزاء** **في** **النساء** **و** **في** **الرجال** **واحد** **و** **مسائل** **بين** **تعا**
می **آید** **در** **حدیث** **سی** **بنیم** **باب** **نواد** **که** **باب** **صد** **و** **نودم** **است** **دوم** **اصل**
قال **ابو** **عبدالله** **عليه** **السلام** **ان** **الله** **جعل** **للراة** **صبر** **عشرة** **رجال** **فاذا** **لحاجت**

كان لها ثلث شهوة عشرة رجال **شرح** **صبر** **عشرة** **رجال** **من** **عبارت** **دست** **از** **شهر** **حاجت** **بهم** **بسی**
غایت **معلوم** **مقتل** **العين** **با** **مخرج** **است** **الجبها** **انگشته** **شد** **برای** **جماع** **و** **مراد** **انجا** **طرف**
کردن **شهر** **است** **با** **انگشت** **چند** **در** **زنان** **فاخته** **می** **شد** **شرح** **گفت** **امام** **جعفر** **صادق**
عليه **السلام** **که** **بدرستی** **که** **الله** **تعا** **کرد** **این** **برای** **زن** **شکیبایی** **ده** **مرد** **چون** **انگشته** **شد**
برای **جماع** **می** **شد** **و** **اگر** **قوت** **شهوت** **ده** **مرد** **بدانکه** **توهم** **مناجات** **می** **شود** **میان** **این**
حدیث **و** **حدیث** **سابق** **بدو** **وجه** **الاولی** **اینکه** **مدلول** **حدیث** **سابق** **اینست** **که** **شهر**
زن **بدر** **اجزای** **شهوت** **او** **باشد** **اجزای** **شهوت** **او** **نه** **بر** **شهوت** **مرد** **ست** **چون**
شهر **او** **بر** **شهر** **مرد** **خواهد** **بود** **و** **در** **این** **حدیث** **بر** **بر** **شهر** **مرد** **می** **شود**
دوم **اینکه** **بودن** **قوت** **شهوت** **ده** **مرد** **در** **یک** **زن** **حما** **جانی** **در** **این** **حدیث** **می** **شود**
دارد **با** **اینکه** **اجزای** **شهوت** **زن** **نه** **بر** **شهوت** **مرد** **با** **شد** **جانی** **در** **حدیث**
سابق **است** **جواب اول** **اینکه** **بودن** **شهر** **زن** **بر** **قوت** **اجزای** **شهوت** **او** **لا**
ندارد **و** **اینرا** **که** **زنا** **در** **ان** **قد** **نه** **باشد** **جواب دوم** **اینکه** **بودن** **اجزای** **شهوت**
زن **نه** **بر** **شهوت** **مرد** **مناجات** **ندارد** **با** **اینکه** **یک** **زن** **قوت** **شهوت** **ده** **مرد**
داشت **با** **شد** **زنا** **که** **مرد** **اینست** **که** **یک** **زن** **فاخته** **ده** **مرد** **را** **بی** **قوت** **می** **کند**
بسیب **جماع** **و** **باهر** **که** **لام** **لذا** **از** **جماع** **میدارد** **بنابر** **اینکه** **کثرت** **جماع** **از** **جانب**
مرد **می** **باشد** **و** **نه** **زنا** **می** **از** **مرد** **با** **عشتی** **قوت** **که** **و** **بدن** **مرد** **می** **شود** **خلا**
زن **سوم** **اصل** **عن** **صخر** **بن** **ابي** **عبدالله** **عليه** **السلام** **قال** **سبعة** **فوق** **ان** **النساء** **اعطين**
بضع **اثني** **عشر** **وصبر** **اثني** **عشر** **شرح** **البضع** **بضم** **ب** **و** **بنيقطة** **وسكون** **فاد** **با** **نقطة** **و** **صبر**
بنيقطة **فج** **ز** **ه** **اثني** **عشر** **مرد** **و** **بنيقطة** **در** **این** **مورد** **و** **مناجات** **ایست** **رجبا** **دست**
از **دوازده** **مرد** **صبر** **عشرة** **رجال** **دست** **از** **شهر** **و** **مناجات** **میان** **این** **جد** **و** **حد** **سابق** **ظاهر** **است**

در مکن اولت ابو جره که پس جیت آمد و شادان شتابا بسبب پیغام امام محمد باقر علیه السلام
اصل فلما ان توارى الرجل قال ابو جعفر عليه السلام ان رجلا من اهل الكوفة يقال
 له جوبير اخبرني ان رسول الله صلى الله عليه وآله استجعا للإسلام فاسلم وحسن اسلامه كان
 رجلا قصيرا فمما احتاجا عاريا وكان من رباح السودان **ف** ان يقع حرة وسكنه نون زائدة
 است برلى تا كيدا تصا لجزا بشرط يا مده بفتح ياء و نقطة در يابین و تحقیق میم است جو بر بفتح
 جیم و فتح و او و سکن یاء و نقطة در یابین و کبریا یکنطقه و راه بینقطه است و احتمالا غیر منقرض بود
 آن و منقرض بود آن مژگن میشود در شرح بعض فقرات این حدیث المتبع بنویس و جیم و عین بینقطه
 اسم فاعل یا بفتح طاء جبراه و مانند آن الذی بفتح ذال یا بفتح یاء بدشکل بدل و کفراف و تحقیق با
 یکنطقه جیم است سواد بضم سین بینقطه و سکن و او و الی بینقطه جمع اسود است **ف** پس
 وقتی که ناپیدا شد از نزد گفتا امام محمد باقر علیه السلام که بدستی که مرده بود از اهل یامه گفته میشد و از خبر
 آمد نزد رسول الله صلى الله عليه وآله طایفه بزرگى اسلام پس مسلمان شدند و نیکو شد اسلام او و بزرگ مرد
 گفتا بدشکل تنگوست بر حرم از جمله بدشکلان سپاهان **اصل** فقهر رسول الله صلى الله عليه وآله
 و لایله الجار عر بتر و عر بتر و کان یجری علیه طعاما صاعا من تمر یا لصاع الاول و کساء شلتین
 و امره ان یلزم المسجد و یز قد فیه باللیل فکلت بذلک ما شاء الله حتى کثیرا الفریاء بمن
 یتخلل فی الاسلام من اهل الحاحیه بالمدینه وضا فایهم المسجد **ف** غیره بضم عین یا نقطه
 و سکن و راه بینقطه و یا یکنطقه و تا نایت و صغیر و صغیر یاب فرست و غیره بضم عین بینقطه و سکن
 و راه بینقطه و یا و نقطة در یابین و ضمیر و صغیر یاب علم است یجری بضم و راه بینقطه و یا بصیغه
 مضارع غایب معلق یاب افعال است بالضاع الاول اشارت باینکه در زمان رسول الله
 دو صاع معول بوده یکی قدیم و دیگری جدید یا باینکه زمان امام غیر صاع زمان رسول الله بوده یا
 وزن صاع گذشت در کتاب الصیام در شرح حدیثهم یا با لفظه که باب فرستاد و بضم است

المنزل بفتح شین نقطه و سکن میم چانه ناد و خه که بقدر لنک است بر قدر بر بینقطه و فاف و الی بینقطه
 بصیغه مضارع غایب معلق یاب نفلت **ف** پس خبر بقیه او را رسول الله صلى الله عليه وآله حالت
 غیر یحیی و ویرهنکی او بود که جاری مساحت بر او جزا الی اصاعی از خربا بصاع قدیم و پوشا بند
 و و شمل و امر کرد او را که بیوسته در مسجد باشد و خراب کند و مسجد در شب پس در نیک کرد یاب
 چند تا خبر است الله تعالی تا آنکه بسیار رشک بر نهان از جمله آنکه داخل میشد و اسلام از جمله تنگدستان
 در نیک و تنگ شد بسبب ایشان مسجد **اصل** فادعی الله عز وجل الی اثیبه صلى الله عليه وآله
 ان طهر المسجد و اخرج من المسجد من یز قد فیه باللیل و مر بید ابواب کل من کان له
 فی مسجدک باب الا باب علی و سکن فاطمة علیها السلام و لا یز فی جبهه و لا یز قد فیه
 عزیر قال فامر رسول الله صلى الله عليه وآله بسد ابوابهم الا بابا علی و اقر سکن فاطمة
 صلى الله علیها علی حاله **ف** ان يقع حرة و سکن نون مغسره است طهر بطاء بینقطه بصیغه
 امر یاب بفتح طاء است و مراد بطهر اینجا پاکیزه کردن بد و ز کردن نا لایق است مثلا اینست سو
 ج طهر بقی الماتقین و آیت سوره بقره ان طهر ایتی الماتقین و اخرج بصیغه امر یاب افعال
 عطف تفسیر مرفوع میم و سکن راه بینقطه است سکن بفتح میم و سکن سین و فتح کاف غم و
 و معطوف بر علی است بقطع استیجاب و زیاد کردن این لفظ برای تعایت ادب گفتگو است
 و برای اظهار احترام و شرف فاطمه است چنانچه میگوید حضرت فلا و ذکر سکن فاطمه برای عذر خوا
 استثناء یا بعلی است تا راه گفتگوی دیگران بسته شود و بجای سکن منزلت گفت برای اشتا
 بجز استقرار زن در جای خود شانه لا یرقد بجز و مست نهی و ترک نون تا کیدا اینجا برای بیا
 تقا و میان این دو نهی است **ف** پس وحی کرد الله تعالی عز وجل بسوی خبر خود صلى الله عليه وآله
 پاکیزه کن مسجد ترا و بیرون کن از مسجد کجی که معنی اید در راه در شب و امر کن پیش و درهای
 هر که بود او را در مسجد تو در می مگردی که از علی و سکن **ف** پس حکم است و باید که گذر نکند

و در اصل یعنی زینت که کام را کوتاه گذارد از آن زمان که علم بصیغه مجهول باب افتاد است
 اذن بصیغه معلوم باید علم است ابرج بنا بیک نقطه و و او حاء بین نقطه بصیغه مضارع
 متکلم معلوم باب تقدیر استقام است امسیر بین نقطه و تشدید و بین نقطه بصیغه
 مضارع متکلم معلوم باب فعال است **یخ** بعد از آن گفت اول که روانه شوی جوهر بسوزان
 بن لبید چه بدتر که از آنجهلش بقدر قبیله بنی یاسر است با عتبار رفتن در میان ایشان
 پس بگو و را که بد رستی که من فرستاده رسول الله ام بسوز و او میگوید نه که جفت کن بخور
 دختر خود را که دلفان نام دارد امام گفت که پس روانه شد جوهر بر سماع رسول الله صلی الله
 علیه و آله بسوزان بن لبید و او در منزلش بود و جماعتی از قبیله او نیزه او بودند پس طلب
 رخصت کرد پس اعلام کرده شدند و از بن رخصت داد برای او و جوهر سلام کرد و بر زیاد
 بعد از آن گفت که ای زیاد بن لبید من فرستاده رسول الله ام بسوز برای حاجتی که مراست
 پس بیا صبح کن انرا بیا اینها هم انرا بسوز **نور** فقال له زیاد بن بلج عجات ذلک شرف
 لی و غیر فقال له جوهر ان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لک ریح جوهر
 انشدک الدلفاء فقال له زیاد ان رسول الله ارسلک الی هذا یا جوهر فقال نعم
 ما کنت لا کذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له زیاد اننا لاثریج فتیا
 بنا الا الدلفاء بنا من الانصار فانصرف یا جوهر حتی القى رسول الله صلی الله علیه
 علیه و آله فاجتره بعد ذی **نور** الا کذب بکلام و صیغه مضارع متکلم معلوم باب
 منصوبست بتقدیر لان الا کذب و لام برای غلیل است و ادخال لام بغلیل بر جبرک منفیه برای
 مبالغه در استبعاد و ان خرسست مثلها کان الله لیتلهم و جراین اینست که کاری که بسیار
 مستبعد باشد صداد عیش شود از کسی مگر آنکه بروشی باشد که گویا که وجود آنکس برای آن کار
 است و میتواند بود که لام برای عاقبت باشد مثل و لقد ذرنا الجحیم کثیرا من الجن و الا بنی الفیاء

بفتح فاء و فتح تاء و وقفه در بالا و یا و دو نقطه در پایین جمع فتاة زنان بکر و زنان جوان و برین نحو
 آیت سق النور و لا تکرهوا فتیانکم علی البغاء ان اری حصنا بنا براسکیر و یجتمعن تزویج باشند
 و اگر ابره بر بقاء کنایت باشد از مرغ زنان جوان از تزویج با وجود اراده ایشان تزویج را
 زیرا که آن منع باعث زنا می باشد می شود غالباً پس در حکم اگر ابره ایشان برزناست **نور** گفت
 او را زیاد که بکلام صریح که آن حاجت را چه بدتر که آن مقام باعث شرفیت مراد باعث افتخار
 منست یا بنی گفت او را جوهر که بد رستی که رسول الله صلی الله علیه و آله میگوید نه که جفت
 جوهر بد دختر دلفاء را پس گفت او را زیاد از روی استبعاد که آیا رسول الله فرستاده مرا بسوزان
 سخن ای جوهر پس گفت که آری نبودم برای اینکه انرا کنم بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت او را
 زیاد که بدتر که ما جفت نمیکیم دختران خود را مگر بر سر خود از جمله انصار پس بر کرد ای جوهر بنا
 و فتح کسر و خروم رسول الله صلی الله علیه و آله را بسوزان کن او را بعد خود **نور** فانصرف جوهر
 و هو یقول والله ما یفذلک القران و لا یفذلک شرفی و قد خذ رسول الله علیه و آله صیغته
 مقالة الدلفاء بنیت زیاد و فی فخذ بها فانسلت الیها فدخل الیها ففعل الیها ففعل
 صلی الله که ما هذا الکلام الذی سمعته منك یا جوهر فقال لها کزنی ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله ارسلک لک رسول الله صلی الله علیه و آله و آله ریح جوهر
 انشدک الدلفاء فقال له و الله ما کان جوهر لیکذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله
 یخبر به فانعت الا رسول الله علیه و آله جوهر بنعت زیاد رسول الله علیه و آله جوهر فقال له
 زیاد یا جوهر من جرایک اظنن حتی اعود الیک **نور** منار الیهذا عدم اطاعت رسول
 الله صلی الله علیه و آله است و این است از رختن با منار آیت سوفه نشاء اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
 و اولی الامر منکم و آیت سوفه من انکم الی رسول الله و ما یحکم عنکم فانهم الذریر کما بان بقره
 و سکون و الی بنقطه و الی بنقطه برده که کشید میشود برای دختر و جانب خانه تا محفوظ باشد

از دید بیکانه و مراد اینجا خلقت خداست چنانچه با بنیفته و لایه بنیفته مضایع بخا
معلوم باب مفاعله است در نسخ جوهری تنوین است و اینجا و مثالا اینجا با وجود آنکه
منفرد است بنا بر مشهور که علیت و وصفیت صد یکدیگرند و اعتبار صدین در حکم واحد
جایز نیست و شاید که فرق باشد میان وصفیت مصغر و غیر مصغر بعد از زوال علیت بنا بر
آنکه وصفیت مصغر اقوی از وصفیت در غیر مصغر پس از علیت مصغر رعایت جانب
وصفیت مزایل جایز باشد علیت مصغر مانند غلبه است در امثال اسود باشد که مخصوص
ما و سیاه است بخلاف علیت غیر مصغر مثل جایز بر سیاه را این قسم متضادین در حکم واحد
جایز باشد پس احتیاج نیست باینکه اینک اسقاط تنوین جوهر را نکات باشد مرصیا
شده در نسخ چنانچه باب نوزدهم پس بر گشت جوهر را و می گفت که بخدا قسم که نمایان نماند
قرآن و نمایان ظاهر شد نبوت محمد صلی الله علیه و آله پس شنید سخن زیاد را در لقا دختر زیاد را و
خاندن بود پس فرستاد بسوی پدرش که بیایم من پیشتر بسو او پس لقا گفت او را که چیست
این سخن که شنیدم آنرا از تو که گفتی میگوید بنیاد جوهر را پس زیاد گفت او را که جوهر مژدگن کرد
برای من اینرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد او را و جوهر گفت که میگوید ترا رسول الله
صلی الله علیه و آله که گفت که جوهر دختر تو را لقا را پس لقا گفت او را که بخدا قسم که بنود جوهر
برای اینکه افتد کند بر رسول الله صلی الله علیه و آله در حضور او پس روانه کن همین دم فرستاده را که بر
بر تو جوهر را پس روانه کرد و زیاد فرستاده را پس آن فرستاده دریافت جوهر را پس گفت او را زیاد
که ای جوهر دریا فم کشا دی را بوسید تو قدر کبریا دقتی که بر کردم سو تو **اسم** انطلق زیاد را
رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له یا بنی انت و ای جوهر انا فی سالتک و قال له
رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لک فریح جوهر اینک الدلفاء فلم یر له فی القل
و رایت لقا نکل و کن لا تفرح الا الکفاء نأمن الا نضار فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله

یا زیاد جوهر مؤمن و المؤمن لقا المؤمنة و المؤمن لقا المؤمنة و المؤمنة لقا المؤمنة و المؤمن لقا المؤمنة
عنه **باب** ای انت بیان شده در نسخ بعض فقرات این حدیث با در برسانت که برای الصاق
و برای تقدیر میتوان بود لم ان بکلام و سکون نون بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل العین
ضرب بابا افعالست فرق میان ایما و اسلام بیاسند در کتاب ایمان و الکفر و کفایت
باب یا تر دم که باب ان الایمان یزک الاسلام و الاسلام لا یزک الایمان است و **باب** بعد از
و اینجا میگویم که لایما اسلامیت که بآن کیم از کبار روجه بناسند و اسلام صد شکرست و ظاهر
این اینست که اگر کسی غیر اسلام داشته باشد و خواستگار مؤمنه کند اجابت او را
نماید **باب** بعد از آن روانه شد زیاد سو رسول الله صلی الله علیه و آله پرس گفت او را که عیال
تو را دیدم و مادر من بگریه که جوهر آمد نزد من با سیغام تو و گفت که پدر منی که رسول الله صلی
علیه و آله میگوید ترا که گفت که جوهر دختر تو را لقا را پس عیال من نکردم برای او در سخن و صلح
دیدم بر خور ترا و حاجت نمیکند مگر بمهر ما از جمله انصار پرس گفت او را رسول الله صلی
علیه و آله که ای زیاد جوهر مؤمنست و مؤمن هر است برای مؤمنه هر است برای مسلم هر است برای مسلم پس
جفت کن با وی زیاد و دو گردان مشوا و **اسم** قال فریح زیاد الی منزله و دخل علی
ابنته فقال لها ما سئعه من رسول الله صلی الله علیه و آله قال له فقال له انک انصفت
رسول الله صلی الله علیه و آله لک فریح جوهر فریح زیاد فاخذ به جوهر ثم
اخرجته الی قومیه فریح عاتقه الله و سئره رسول الله صلی الله علیه و آله و ضمن صداقه
باب سئره الله و سئره رسول الله رست از مهر با صد درهم ضرب بصیغه ماضی معلوم
با علم است لصادق بکفر و فریح صا د مهر زن ضمیر صداقه لرجع جوهر رست و مراد صدا
لازم بر او است **باب** امام گفت که جوهر گشت زیاد دستگوشش و داخل شد بر دخترش
پرس گفت دختر را ای شیدا آنرا از رسول الله صلی الله علیه و آله پرس دختر گفت او را بلند

۸۹
فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَا الَّذِي أَنْكَرْتُمْ مِنْهُ قَالَ إِنَّا هُنَا لَهُ بَيْتًا
وَأَدْخَلَتْ بَنِي الْبَيْتِ وَأَدْخَلُوا مَعَهَا مَعَهَا كُلُّهَا وَأَنْظَرُوا إِلَيْهَا وَلَا يَأْمُرُهَا بِإِقَامٍ إِلَى نَزَائِلِهَا
الْبَيْتِ فَلَمْ يَزَلْ نَائِلًا لِلْقُرْبَانِ رَاكِعًا وَسَلَاجًا حَتَّى سَمِعَ التَّدَاخُلَ خَرَجَ ثُمَّ تَعَلَّقَ بِذَلِكَ
فِي اللَّيْلَةِ الثَّانِيَةِ وَمِثْلَهُ فِي اللَّيْلَةِ الثَّالِثَةِ وَلَمْ يَذَنْ مِنْهَا وَلَمْ يَكَلِّهَا أَنْ جَسَدُهَا
تَزَلُّهُ يُرِيدُ النِّسَاءَ فَأَنْظَرَ فِي مَرْنَانِ **شرح** پس گفت نژاد را بنی صلی الله علیه و آله که چسبست
بجمله ناخوش شمرند از جوهر نژاد گفت که بدست که ما راسته کردیم بر او جوهر خانه را
و متاعی را و داخل کرده شده دختر من بآن خانه و چون داخل کرده شد با او و بر حالی
که گزیده بود فریقه خفتن پس سخن گفت با او و نظر کرد سقا او و نزدیک شد
سنت با او و بگذاشته سقا که خانه می پوی بود تلاوت کند مرثیه از رکوع کند و
کنده تا آنکه شنیدند از آنرا پس رفت بعد از آن که مثل آنرا در شب دوم و مثل
آنرا در شب سوم و نزدیک شد سنت بدختر و سخن گفت با او تا اینکه آمد نزدیک
و می بینم او را که خواهد نژاد را پس فکر کن در کار ما **اسل** فَأَنْظَرَ نَزَادَ وَبَعَثَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى جَوْبِ بَرِّ فَقَالَ لَهُ أَمَا تَقْرُبُ النِّسَاءَ فَقَالَ لَهُ جَوْبِ بَرِّ
أَوْ مَا أَنَا بِفَحْلٍ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَشَبَقٌ يَهْمُ إِلَى النِّسَاءِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ خَبَرْتُ بِخِلَافِ مَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ قَدْ دُرُكٌ لِي يَهْمُ هَيْتُوا لَكَ
بَيْتًا وَرِيشًا وَسَاعًا وَأَدْخَلَتْ عَلَيْكَ فَنَاءً حَسَنًا عَطْرَةً وَأَنْتَ مَعَهَا فَلَمْ تَنْظُرْ
إِلَيْهَا وَلَمْ تَكَلِّهَا وَلَمْ تَذَنْ مِنْهَا فَهَذَا هَاكَ إِذَنْ **شرح** اما بهر استقام و ما نایه
است تقرب از باب علم است او را بهر استقام انکاری و او عطفه بر مقدور و ما
نایه است **الغزل** و مقدور نیست که ما انا بنی حسب و نسب و ما لوجال الفحل
بفتح فاء و سکون حاء بینقطه نریغی قادر بر جماع المثنی بفتح شین با نقطه و کسره

بینقطه

۹۰
بینقطه و قاف بسیار شریف بهم بفتح نون و کسره حریص جز بینقطه ماضی شکم و بفتح
است ذکر بینقطه ماضی غایب و بفتح باب بفرست العطره بفتح عین بینقطه و کسره بینقطه
و در بینقطه زنی که خوشنوی بکار برده باشد آیت بینقطه ماضی غایب طبا بفتح ج
دهاک بدل بینقطه و تحقیقها و الف منقلب با ب بینقطه ماضی غایب معلوم و ج است
الذی بفتح ذال و سکون هاء منقلب کرده بلا کسره و ذال با نقطه و نون شوب که
کتابت آن بصورت الفزنجاریست ظرف زانست **شرح** پس بر کشت زیاد و کس فرستاد رسول
صلی الله علیه و آله سوز جوهر بر کشت جوهر را که آیا نزدیک نیکی زانرا پس گفت او را جوهر
که آیا و نیست من نزدیک رسول الله بدست که من هر آینه بسیار شریف و حریص پس نژاد پس
او را رسول الله صلی الله علیه و آله که تحقیق کرده شدم بخلاف آنچه وصف کردی بآن خود
را تحقیق مذکور شد بر او من اینکه ایضا راسته کرد نزدیک تو خانه را و رفت جوهری را
و متاعی را و داخل کرده شد بر تو دختری خوش شکل خوشنوی و آمدی بر حالی که گزیده بودی
خفتن را پس نگاه نکردی بسقا او و سخن گفتی با او و نزدیک شدی سنت او و پس چه بلا حقه
کرد نزدیک همام **اسل** فَقَالَ لَهُ جَوْبِ بَرِّ يَا رَسُولَ اللَّهِ دَخَلْتُ بَيْتًا وَرِيشًا وَرَأَيْتُ فَرِيشًا
وَمَتَاعًا وَفَنَاءً حَسَنًا عَطْرَةً وَدُرُكٌ حَالِي لَيْتَ كُنْتُ عَلَيْهَا وَغَرَبْتُ وَحَاجَجْتُ وَصَبَقْتُ
وَلَيْتُنِي مَعَ الْغُرَبَاءِ وَالْمَسَاكِينِ فَأَحْبَبْتُ إِذَا أَلَانِي اللَّهُ ذَلِكُ أَنْ أَشْكُرَهُ عَلَى مَا أَعْطَانِي
وَأَقْرَبُ إِلَيْهِ بِحَقِيقَةِ الشُّكْرِ فَهَضَمْتُ الْحَاجِرَةَ لَبَيْتُ فَلَمْ أَزَلْ فِي صَلَاتِي نَائِلًا لِلْقُرْبَانِ
رَاكِعًا وَسَلَاجًا أَشْكُرُ اللَّهَ حَتَّى سَمِعْتُ التَّدَاخُلَ خَرَجْتُ **شرح** المصغره بفتح ضاء و ما نقطه و سکون
یا و دو نقطه و پیا بین و عین بینقطه مصدر باب فرج بی اعتباری و آن ضد حبست الکین
بفتح کاف و سکون یا و دو نقطه و پیا بین و خم نون و سکون و او و نون و دو نقطه و او و کسره و سکون
ذال با نقطه ظرف زانست و مضامنت بجل یا بری تعلیل است و الا فی بفتح عطاء فی است

تفصیل

پس گفت او ای جویبار که ای رسول الله صلی الله علیه و آله داخل شدیم خانه فرخنده و دیدیم رخسار
 و متاعی را و درختی خوش شکیلی خوشبوی را و یاد کردم حال خود را که بودم بر آن حال و ضربت
 خود را و این از منند خود را و این عین خود را و بود مرا بر اینان و مسکینان پس دوست
 داشتم در وقتی که عطا کردم را الله تعالی ان نعمت لیسر که شکر کنم او را بر این عطا کرد مرا و نیزگی
 جویبار سقا و بلا یق شکرش و پس برخاستم سو جایب خانه پس پیوسته بودم در نماز خود
 تلاوت کننده مرقرات را که کشته و پیوسته شکر میکردم الله تعالی انما شکرتم اذ
 پیوسته آمدیم **امام** قلما اصبحنا رايت ان الصوم ذلک اليوم ففعلت ذلک ثلثة ايام
 و لیسر ما عطا فی الله فیسرا و لیسر ما عطا فی الله فیسرا و لیسر ما عطا فی الله فیسرا
 این شاء الله **شعر** پیوسته که داخل صبح شدیم صلاح دیدیم این را که روزه دارم در آن روز پس اگر
 آنرا در سه روز و شبهای آنرا دیدیم آنرا در پهلوی آنچه الله تعالی امر اندکی و لیسر من زود
 راضی میگردم دختر را و راضی میگردم ایشانرا امشب نشاء الله **امام** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله انما یزاد فائاه فاعلمه ما قال جویبار قطابت انفسهم قال و وقف لهم جویبار
 بما قالتم ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج فی غزوة له و معه جویبار فاستشهد
 بعد الله فاما کان فی الانصار رايم انفق منها بعد جویبار **شعر** استشهد جویبار فاستشهد
 مجتوبا بابا استغفار استلم بفتح همزة و تشدید یاء و دو نقطه در یاء بین مکسوره است انفق
 بنوع وفا و قاف فعل النقیض است بفتح زاء و واج و ارتق و مراد اینست که چو حسن شود و میر
 او مشهور شد بود مردم ما بسیار در فکر خواستگاری او شدند **شعر** میگردم سواد رسول الله
 صلی الله علیه و آله سواد بسیار یاد آمدند و او پس اعلام کرد در یاد را آنچه گفت جویبار پس
 شد و لیسر ایشان امام گفت که و وفا کرد برای ایشان جویبار بلخی گفت بعد از آن بدست
 که رسول الله صلی الله علیه و آله رفت در جیبار که او را بود و با او بود جویبار پس شهید
 شد

کند او را

کند او را الله تعالی پس زود و در میان انصار رفتی جفت که رواج دار و تریا شدند و لیسر بعد از شهادت
 جویبار **روایت** عن محمد بن سنان عن رجل عن ابی جبار الله علیه و آله قال انی لجلل الله علیه و آله
 علیه و آله فقال یا رسول الله عندي من العرب وانا احب ان تقبلها و یحب ابنتی
 قال فقال قد قبلتها قال و امری یا رسول الله قال و امری قال لم یفریب علیها صنیع قط قال لا
 حاجه لی فیها و لکن زینتها من حلیت **شعر** المهر بنجیم و کسرها و سکون یاء و دو نقطه در یاء بین
 بینقطه ذی که از آن بسیار مراد باشد و این گنایاست از نرفی که از حسن و در عرب مثل ندارد و آخر
 بفتح همزة و سکون خاء با نقطه در یاء بینقطه و الف بتقدیر و لیسر اخراست و مراد اینست که او خصلتی
 دارد سوا اینکه مهر جویبار بقریب بصیغ مضارع غایب مجزول و درست نظارت سوا البقره و ضربت
 علیهم الذل و المسکنة الصیغ بفتح صاء و بینقطه و سکون و الف بینقطه و غین با نقطه مصدر یا بفتح
 که اینست که از کار و مراد اینجا خلاف خاطر خواست مثل مراد جیبار و امرومانی و در بعضی نسخ باین
 است بفتح شکافتن و بنا بر آن نیز مراد همین خواهد بود من بکسریم و سکون نون برای بنیت است مثل
 انت منی یعنی این این جزو در تفعیل گفته که معروض علی الفی که این سقیانته و وصف جمالها نم فالت
 انها لم یصنع قط قال لاحاجتی بها و قبل انها فی الکلام بیه قال ابوها هذا فلقها رسول الله صلی الله
 و آله وسلم لم یبین بها و گفته که کلامی را بفرستاد و لیسر فالت بیه الفی که الکلام در
 صحابه مجلس عبد نری هست و جلیب بضم جیم و فتح لام و سکون یاء و دو نقطه در یاء بین و کسرها
 یکنقطه و سکون یاء و دو نقطه در یاء بین و یاء یکنقطه دوم است و بعد بفتح عین بینقطه و سکون
 یکنقطه و الف بینقطه است و نری بکسر فاء و سکون هاء و یاء بینقطه مشو بست بیضی از قریشی که از
 بطون است جنانچه ابن اثیر در جامع الاصول گفته و در نسخ جلیب بکسریم و سکون لام و کسرها یکنقطه
 و سکون یاء و دو نقطه در یاء بین و یاء یکنقطه دوم است فها اینست که بجای یاء و دو نقطه در یاء بین
 الف باشد که بصورت یا نوشته شده باشد بر یاء اشارت با ماله و بنی صلی الله علیه و آله مناسبت این مقام

۹۱

ندیده باشد که اسم آن شخص را بلفظ مصر که بگوید که می تواند بود که اصل اسم او بلفظ دیگر باشد و مردی
 بسبب شکستی و بی اعتباری او مصر کرده باشند **نسخه** روایت است از محمد بن سنان از امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت آمد مردی نزد بنی صلی الله علیه و آله پرسید که ای رسول الله نزد منست زنی که
 صاحب جمالتر از من است و دست میدارم که قبول کنی او را و او دختر منست امام گفت که تحقیق
 که قبول کردم آنرا گفت که او را است خلیفه و یکی از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید که رجیبت آن مرد
 که زده نشد بر او مکره طبعی هرگز نمی گفت که نیست حاجتی بر او و او را بیک جفت کن او را نسبت
 به جلیب **نسخه** قال فتعقد رجلا الرجل ما دخله ثم اتى امها فاجرها الخبر قد خلاها مثل
 ما دخله فسمعت الجارية معاملة و رأت ما دخل اباها فقالت لها ارضيا لي ما رضى
 الله ورسوله قال ففعلت لهما و اتى ابوها النبي صلى الله عليه و آله فاجرها الخبر
 فقال رسول الله صلى الله عليه و آله قد جعلت مهرها الجنة **نسخه** سقوط جلیب عباس است
 از بنی قریظه شد آنها انکار اضطراب خاطر من در میان برای سبب است صلی بن بنی قریظه و آن
 منقلب لام بعینه ماضی غایب علو رضا عقاب تقابل است در اصل تسلیم بوده لام دوم منقلب
 بحرف عله نظیر الهی و در اصل تسلیم و آن شد بهر نهائی **نسخه** امام گفت که پس زکار افتاد و دو
 آنرا بسبب اضطرابی که داخل شد و با بعضی آنان آمدند مادر دختر بی خبر داد او را بان و آن
 پس داخل شد و در آن اضطرابی که داخل شد پدر را پس شنید آن دختر سخن پدر را و بد
 آنچه را که داخل شد پدر را پس گفت پدر را و در آنکه راضی شود پدری من باینچه را راضی
 شد خدا و رسولش بان برای من امام گفت که پس بر تو رفت آن اضطراب از پدر و مادر
 و آمد پدرش نزد بنی صلی الله علیه و آله پرسید خبر داد او را بان و داستان پس گفت رسول الله صلی
 که تحقیق کرد ایندم هر آن دختر را بهشت **نسخه** و زاد قریه صفوان قال فأتهاها
 جلیب فبلغ مهرها بعد ما أتته الف درهم **نسخه** این کلام محمد بن سنان است و

است باینکه صفوان بن هریر جلیب را از بنی سنان روایت کرده امام جعفر صادق علیه السلام
 زاید **نسخه** و زیاد که در این حد صفوان گفت که پس از آن زن جلیب بن سید هریر
 زن بعد از مردن او بصدقه از پدرم **باب بیعت و دوم اصل از آن** این بابی دیگر است از
 باب سابق باینکه که کمال مناسبت بیاب سابق دارد در این باب شش حدیث است **و اصل** عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال امة رسول الله صلى الله عليه و آله زوج المقداد بن الاسود
 ضباعة بنت الزبير بن عبد المطلب و امة روجه لتقتع المناج و ليتاسوا برسول الله
 صلى الله عليه و آله وليعلم ان الله عنده انقام **نسخه** ابن ابي رجماع الاصل گفته که
 ابو عبد الله و ابو الاسود المقداد بن عمر بن نفیل بن مالک بن ربیع بن ثامر بن مطر بن عزیز بن
 فیل بن قریظ بن کنانة بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن
 عبد شمس بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن عبد
 عبد القیس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن عبد
 و گفته که عبد بنی هاشم و سکون العین و فتح الباء الموحدة و ثما مدغم التاء المثلثة و تحقیق المین
 بهاء بفتح الباء الموحدة و سکون الحاء و و الراء و الشبک لیه زیاده النون ضباعه یضم ضا و با بفتحه
 و تحقیق یاء بفتحه و الف و عین بنی قریظه است زبیر بن عوف بن ابی نفیل بن قریظه و فتح باء بکسرة و سکون یاء و دو
 دیا بین و باء بنی قریظه برادر پدری عبد الله و ابوطالب است و ایشان اولاد فاطمه و محمدا
 اند و اشرف اولاد عبد المطلب بنی هاشم در مدینه است ابن عباس گفته و ان سنام الجرد من الهاء
 بنی بنی خزیمه و و اولاد عبد المطلب بنی هاشم بنی قریظه است و در این حدیث که او را منقلب
 از و است و ضا و با بفتحه و عین بنی قریظه بعینه مضارع غایب معلوم باب افتعال فعیض است
 بتقدیر لان تنصع الانصاع ففاده شد و مراد اینجا که کرد نیابود است المناج بفتح و کسرة
 جمع فتح فیم و فتح و کسرة بعینه اسم مکان باب منع باب منع و ضرب و اما دان که مواضع

نکاحند مولف آنچه گذشت در بحث از باب سابق که والله ما کامن منا کما انقضاء مناج
 عبارتست از اینکه بزنگا دنیا و خزان خود را بدادانی دهند که گرجکان دنیا باشند
 لیکن سوا هم و سیم بنیفته مفتوح بصیغه مضارع غایب معلوم مجهول الفاعل الام
 باب نقل است لسانی ارام گرفتن و کسی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
 بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که بمقداد بن اسود ضیاع ختر زبیر بن عبد
 راجع این نیست که جفت کرد با و آنکه گرجکان دنیا شوند اما داد و بری اینکه ارام گیرند
 مردمان بزرگ که دختران بدم ما که بدهند بر سبیل رسول الله صلی الله علیه و آله و بری اینکه دانند
 اینرا که گرامتر در مادر و الله تعالی بر هر کار تراشاست با یعنی که بزرگ دنیا لغو است **صل**
 عن ابي عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله زوج المقداد بن الاسود ضباع بنت
 الزبير بن عبيد المطلب ثم قال انما زوجها المقداد لتقضي المناج ولتساوي رسول
 الله صلى الله عليه وآله ولتلهو ان اكرم عند الله اتقاكم وكان الزبير اخا عبد الله و
 ابو طالب لاسيما واما شيخ خیر ثم قال راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است زوجها
 بصیغه غایب است و در بعض نسخ زوجها بصیغه متکلم است و بنا بر آن خیر ثم قال راجع
 بر رسول الله صلی است و بر هر تقدیر لتساوي لتلهو بصیغه فتح غایب است و معنی این فلان
 از شرح سابق **سوم** عن ابي جعفر عليه السلام قال من رجل من اهل البصرة شيبا في يقا
 له عبد الملك بن حرملة على بن الحسين عليها السلام فقال له على بن الحسين عليها السلام
 الا كنت قال نعم قال فتز وجيها قال نعم قال فمضى الرجل و تبعه رجل من
 اصحاب علي بن الحسين عليها السلام حتى انتهى الى منزله فسال عنه فقيل له فلا
 بن فلان و هو سيد قريه **شيبان** بفتح شين یا نقطه و سکون یا و نقطه و ز
 و یا یا نقطه و الف و قی اسم دو قبيله است بدر یکی شیبان تغلب است و بدر یکی

شيبان بن ذهل است حرملة بفتح حاء بنقطه و سکون را بنقطه و فتح می و تخفيف لام است
 فتز و جیها بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل و یون و قایه و ضمیر متکلم و ضمیر غایبه
 استفهام است **و** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گذشت مردی از اهل بصره که شیبان
 بود گفته بودند و عبد الملك بن حرملة بر علی بن الحسين عليها السلام بر گفت او را علی بن الحسين عليها السلام
 که آیا تراست خوار می گفت که آری گفت که آیا بر جفت میکنی بیه او گفت که آری لام گفت
 که پس رفت و آن مرد از بی و رفت مردی از یاران علی بن الحسين عليها السلام تا آنکه رسید سو منزل او
 بر رسید مردی و آنرا از آنکه نزد کلوکیت پس گفتند او را که وفلان بن افلا است و او خبر
 خود ست **اول** ثم رجع الى علي بن الحسين عليهما السلام فقال يا ابا الحسن سئلت عن صهر كه هذا الشيبان
 فزعوا تر سيد قريه فقال له علي بن الحسين عليهما السلام اني لا بد ليك فلان عما اري و عما اسمع
 علي ان الله جعل رجع بالاسلام الحسيه و اثم به التافسه و اكره مير اللوم فلا قوم
 علي السلام و اثم اللوم لوم بالجاهلية **ثاني** ابو الحسن كيت امام زين العابدين عليه السلام است الصبر
 صاد بنقطه و سکون ها و را بنقطه خویش زن و داماد و مراد اینجا معنی اولست لابد بفتح لام تا کید
 و بضم حمر و کبر یا بنقطه و تشدید و بنقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب فاعل است الا
 تفریق یا بفتح هزه و ضم باء از باب تفرست بهمان معنی و بر هر تقدیر بقراینه ان رجع ما عتبا
 تعین معنی کشف است بک یا حرف جر و ضمیر غایب است و یا برای سببیت ما اری بفتح هزه و زاء بنقطه
 و الف و مقبل یا بصیغه مضارع متکلم معلوم و مجهول العین و معتل اللام باب منع بفتح می و الف
 ما اسمع عبارتست از آنچه مشهور و مذکور میامرد ما و باطلست و مقصود اینست که بوسیله
 توبان یا بن میکم و بر میدارم پرده خفا را از حق معلوم و از باطل مشهور و اول عبارتست از آنچه
 مذکور است بقول امام که ان الله تالخر و دوم عبارتست از ضد آن که تفاخر یا مثلاً عفا
 و با سوا ناسا است جنبه گذشت در بحث از باب سابق الحسیه بفتح حاء یا نقطه و ز

بنقطه و سکن یا در نقطه دریا بین و سین بنقطه دوم حالتی که دست مرتب است و بتعلق رفع
 محبتی بنوعی از بی از است و مراد اینست که الله تعالی با مسلم صاحب جنس معامله میکند و ما
 معامله با شخصی که ضار فیه باشد بی آن نظر است سوفقان فاولک بید الله سینا تم حسنا و برین
 قیاس است تعلق انعام بنا قصد تعلق اکرام بلوم بقم لام و سکن جزء بجزی اعتباری در ظاهر دنیا
 گذشت در شرح جذا و آباب سابق که جاهله رد و معنی سئل میشود و معنی اول صد سلین است
 و معنی دوم ضد اسلام است پس بنا بر معنی اول اضافه در لوم الجاهله لایمراست و بنا بر معنی دوم
 اضافه در لوم الجاهله ایضا فیه این است **بعد از آن** بر کشت سؤ علی بن الحسین علیهم السلام پس گفت
 او را که ای ابی الحسن پرسیدم چرا ما را از خیرین نه تو که این مرد شبانیت بودی و کرم کردی تا این که او
 مرتد بشود خود دست پس گفت و را علی بن الحسین علیهم السلام که من هر آینه تفریق و کشف
 میکنم بوسیله توبیخه خفا را از اینجه میدانم که حقیقت و از اینجه میشنوم از مردمان و باطلست
 ندانستی اینرا که الله عزوجل رفعت داد بسبب اسلام مردحالتیست مرتب و اولی و سبب
 اسلام مردحالت نارسای او را و کرامی که بسبب اسلام و ناکرامی بود او را پس نیست ناکرامی
 بودی بر مسلمی و جز این نیست که اگر کسی بود حقیقی ناکرامی بودن اهل اختلا از او و ظنست
چهارم **عن زید بن حاتم** قال کان لعبد المکرم مروان بن عیینة بالمدينة یکتب لید یا خیار
 ما یحدث فیها و اید علی بن الحسین السلام اعتق جاریه له ثم تزوجها فکتب لعین المکرم
 شرح بنو بقیع یا در نقطه دریا بین و کسرا یا نقطه است و در بعض نسخ بقم یا در نقطه و فتح
 راه بنقطه است حاتم بجاء بنقطه و فتح تا در نقطه دریا است **پس** روایت از زید بن
 حاتم گفت که بود عبد المکرم مروان را جاسوس دینو که میشتو بسوا و خیرهای اینجه حادث
 میشد دینو و بدرستی که علی بن الحسین علیهم السلام از او کرد که او را بود بعد از آن جفت خود کرد
 او را پس نوشت آن جاسوس بسوی عبد المکرم **فکتب عبد المکرم علی بن الحسین علیهم السلام**

خالص

اما بعد فقد بلغنی تر و یک مولانا که قد علمت انحرکان فی کفایک من قریش من تجدیه فی
 الم و شجبه الولد فلا یفسد نظرت و لا علی ولد البیت و السلام **خام** الملاء بقیع و سکن
 و اولی از آن شده و او در وقت حال است علت بصیغه مخاطب مجرد است کفایک ایجاب است
 که هر یک از من بقیع و سکن نون اسم موصوف و این عبارت از من تجدیم و اول بنقطه و
 مخاطب معلوم باید بفعل است بخذف یکنایه کسب بزرگی که هر دو جای برای تعلیل است القوم بکسرا
 بنقطه و سکن ها خیرین و این اشارت است باینکه اگر از من دختر میخواستی بهتر میبود برای تو
 تنجیب بن و بجم یا بنقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باید استغفار است الانتجاب طلبت
 از کسی و لایمراست و او سکن لام یا بقیع و او فتح لام عبارت است از فرزندان که موجود بوده اند در
 انوقت و مرادش اینست که اگر از من دختر میخواستی و فرزندی بهم میداد باعث بزرگی فرزندان
 تو میشد و چون کسی راه بزرگی برای فرزندان و دیگر جزو باقی نگذاشتی **پس** نوشت عبد المکرم
 از انعام بسوی علی بن الحسین علیهم السلام که اما بعد پس تحقیق پرسیدم جفت کردن تو کز آنرا شده
 خود را حال آنکه تحقیق دانستی اینرا که شایسته اینست که بود در میان آنرا و هم از جمله قریش
 نهی که کسب بزرگی کنی یا بوسیله خویش و طلب بزرگی بخیب کنی از او برای فرزندی که در آن
 پس بزرگی خود فکری کردی و نه برای فرزندان خود راه بزرگی را باقی نگذاشتی و السلام **فکتب**
الیہ علی بن الحسین علیهم السلام اما بعد فقد بلغنی کتابک تعقی بنو و یحیی مولای و ترجمه آنرا کرد
 فی دنیا قریش من تجدیه فی القوم و استجبه الولد و انه لیس فوق رسول الله صلی الله
 علیه و آله مرتقا فی محم و لا مستراد فی کرم **خام** تعقی بعین بنقطه و نون و فاء بصیغه
 مضارع مخاطب معلوم باید بفعل است ترجم برای بنقطه و بعین بنقطه بصیغه مضارع مخاطب
 معلوم باید بفعل است نه در آن بقیع جزء است و در و هم بکسره است و او را حال است فوق
 من و دست مرتقا بقیع و سکن راه بنقطه و فتح تا در نقطه دریا و اوقاف و الف سا فلف بنق

اسم کتاب افعالست و مرفوعست تقدیرا فی هر دو جای برای تعلیلست مستزاد برای بانقطه
 والف و ال بنقطه بصیغه اسم کتاب یا استفعال مرفوعست **یخ** بر نوشت بسکوا علی **یخ**
 علیه السلام که ما بعد پس بحقیق رسیدیم مکتوب تو بر من میسر میگردید مرا بجهت که من کثیرا زاد شد
 خود را و حق میکنی اینرا که شانه ایست که تحقیق بعد میآوردن از و برای فرزند و حال آنکه بدستی که شانه
 بر من گفتم با و بوسیله خویش **یخ** و طلب خیب گفتم از او برای فرزند و حال آنکه بدستی که شانه
 ایست که نیست در برای رسول الله صلی الله علیه و آله جای برای رفتن برای بزرگی و نه جای طلب
 بزرگی برای بختی مراد ایست که خویش هیچکس را بخت ندادی بزرگی و بخت من و فرزند من **یخ**
اول و لایا کانت ملکی عینی خرجت منی اراد الله عز وجل منی یا منی القس فوابه ثم ارجمها
 علی استیة ومن کان زکیا فی ذین الله فلیس یحک بر شی من امر **یخ** ملک یخ و کثیرا
 میم و سکوا لام است معی در اول یخ میم و تحقیقا در نقطه در برای اولی یخ و وقت است
 یخ و در و م بکسر میم و تشدید نون و غیره تکلم است و ظرف متعلق بخرجت است یا متعلق
 یا بار است یا در برای اولی است است و ظرف متعلق بخرجت است و امر عبارت از اعتاق
 است سینه عبارت از نکاح است الزکیة زکی بانقطه و کسوف و تشدید یاء و نقطه در یا
 نمونند و مراد اینجا الکلی است که از اول عمر تا آخر شود غای او در کیش اسلام باشد و کسوف و تشدید
 از و فظن بر او من او نشسته باشد اصلا یخ **یخ** بانقطه و تشدید لام بصیغه مضارع
 معلوم بایه فاعلست **یخ** و بجز این نیست که آن زن بود که من بر من رفت در وقتی که خوا
 الله عز وجل از من بگذا که طلب میکنم مقابل از بعد از آن برگردانیدم او را بنابر سستی از **یخ**
 الله صلی الله علیه و آله و هر که باشد نموننده در دین الله تعالی که اسلام است پس نیست که
 خلل رساند یا چیزی از کار او **اول** و قد رفع الله بالاسلام الخبیسة و تمیز القبیحة
 و اذهب للثوم فلا لثوم علی امر **یخ** ایما اللثوم لثوم الجاهلیة و السلام **یخ**

مفوز این ظاهر است از شرح سابق **اول** فلما قرأ الکتاب ریحیبه الی ابنه سلیمان
 فقرأه فقال یا امیر المؤمنین لشک ما خیر علیک علی بن الحسین فقال یا بنی لا تقل ذلك
 فارها السن بنی هاشم التي تقلق الصخر و تعرف من جرات علی بن الحسین یا بنی یخرج
 من حیث یخرج الناس **یخ** لشک یخ لام تاکید و یخ شین بانقطه و تشدید ال بنقطه
 بصیغه ماضی غایب یا باب یخ است ما مضی است و مصدر فاعل لشک است فخر بصیغه
 ماضی غایب معلوم یا باب منع است صیر فاعلا راجع بزبان علی بن الحسین و امنا لا و است
 المس یخ هوم و سکوا لام و فم سیر بنقطه جمع بیسان است التي صفت السن تقلق
 بفاء و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم یا باب ضرب است یخ یخ صلا و سکوا خا بانقطه
 و را بانقطه جمع محذوف است تعرق یخین بانقطه و را بانقطه و قاف بصیغه مضارع غایب
 معلوم یا باب یخ و یخ است الخ یخ غین و سکوا و او برداشت آب از خود و مانند آن
 بدست و این معنی بر علم یا باب است یخ عیا رست از ل بر علم که مانند دریا است یخ **یخ**
 تا و و نقطه در برای مافتوحه که اولی منقلب است و است و کسوف و تشدید عین بنقطه از یا
 افتعال است لثام مرفوعست **یخ** پس وقتی که خواند مکتوب را از اخستان سوادش سلیمان
 بر پدرش خواند از این گفت که ای فلا هر آینه منی آمد بر من اینک خیر کرد بر تو علی بن الحسین
 بر رسول الله بر عبد الملک گفت که ای پسر که مکتوب ترا چه بگوید که آن زبانها زبانی هاشم است
 که میثاق خداست که صلی الله علیه و آله را گفت که آب علم بر میدارد از دریای عظیم بدستی که علی بن الحسین
 ای پسر که صاحب رفعت میشود در مقامی که نیست مرتبه میشوند جمع مردمان دیگر **یخ**
اول عن علی بن بلال قال لقی هاشم بن عبد المطلب الخوارج فقال یا هاشم ما تقول
 فی الیم جورا ان یترو جوا فی العرب قال نعم قال فاعرب تنرج من قریش
 قال نعم قال فترقی تنرج فی بنی هاشم قال نعم قال عن اخذت هذا قال

تشیه ۳

عن جعفر بن محمد عليه السلام سمعته يقول انكافاد ماؤكم ولا سكا فمروا بكم **شرح** تترج
 در وجه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل است **شرح** روایت است از علی بن ابی طالب
 که بر خورده شام بن الحکم را بعضی خواج بین گفت که ای هشام چه میکنی در عیال آجایز
 که زن کثیر داری گفت که ای گفت که پس عیال عیال زنی میکنی در عیال گفت که ای
 گفت که پس عیال غیر عیال میکنی زنی میکنی زنی میکنی زنی میکنی زنی میکنی زنی میکنی
 گفتی اینرا گفت که از جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم از وی گفت که ای هشام یکدیگر میشوید خوش
 شامونها و هم یکدیگر میشوید در جهات شما را دانست که مومن کفو مومن است و مسلم کفو مسلم
 و خصوص قایل و مخالفی ندارد جنگی که گذشت در عهد او ایضا بقی **شرح** قال خرج الخارجي
 حتى اتى ابا عبد الله عليه السلام فقال لى لقيت هشاما فسالته عن كذا فاجابني بكذا
 وذا كذا سمعته منك قال نعم قد قلت ذلك فقال الخارجي فما انا ذاك فاجابني
 خاطبا **شرح** راوی گفت پس پیروی رفت از آنجا از زنده شام تا آنکه آمد نزد امام
 جعفر صادق علیه السلام پس گفت که بدرستی که من بر خورده شام را پس پرسیدم او را از
 چنین پس خبر داد مرا چنین و مذکور کرد که او شنید آنرا از قول امام گفت که ای تحقیق
 گفتی آنرا پس گفت آن خاچی که پس اینکه من همین بیان این است که تحقیق آدم نزد تو
 خوا سکا رخصت تو **شرح** فقال له ابو عبد الله عليه السلام انك للفقير دينك وحسبك
 في قومك ولكن الله عز وجل ما تنافع الصدقة دعي او ساع ايدي الناس فتكره
 ان تشر لنا فضلنا الله به من لم يجعل الله له مقيلا ما جعل الله لنا مقام الخارجي
 وهو يقول ما رأيت رجلا مثله قط ردي والله افرح ردي وما خرج من قول حبيب
شرح دینک بکسر ال بینقطه و سکون یا و نقطه در باین و نون و غیر خا طب بقدر اهل دینک
 است و مضاف الیه کفو است و در بعضی نسخ فی دینک است و معکست ارجاع آن سکون

الخصب بقبح ما بينقطه و فتح سین بینقطه و یا و یکنقطه و غیر خا طب بقدر اهل حبس است فی بکر
 ظرفیت است قول کما رشت از قبیل آن خارج و مقصود اینست که تو در قبله خود نیز کفو
 کدام ایشان نیستی بلکه کفو بعضی ایشان که اهل دین تواند و ترک خاستی آورد و این سخن گفت که خصیص
 قبیله دخل و لغو بود ندارد منافا ندارد با اینکه اهل قبیله تو بعضی که تر کافر فی اعتبار دارا
 واجب باشد ایشانرا که خیر تو ندهند و لکن استدر استدر اینکه باعث رخا جی عیال باشد
 که رشد نراند که الکاف محضان باعث فتنه و فساد رخا میشود پس این از قبیله نوعی از قبیله است
 و منافا ندارد و آنچه گذشت در عهد او که این باب که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از وی که تا الله
 بناد و نقطه در بلا مقصود برای قسم و مقام تعی است و در بعضی نسخ بیاید یکنقطه مکسونه است **شرح**
 پس گفت و امام جعفر صادق علیه السلام که درستی که تو هرگز از اهل دین تو و اهل اعتبار تو فی در
 خود و کفو غیر ایشان نیستی چای قیام یکدیگر و یکدیگر که در اکوم اینست که اکثر و جل نگاهدا
 مانی هاشم را از صد و انچه کهای دستای مردمانست پس ناخوش میشویم اینرا که در یکدیگر در بیاید **شرح**
 ما را الله تعالی ان کسیر که نکر دین الله تعالی و مثالی که در دین الله تعالی برای ما مراد اینست که اگر کسی
 و اما دین قبیله باشد و با غلبه میشود که نکر دین از فتنه صدق چهره کار اهل قبیله مانند میکنند از
 و این باعث از آزار است زیرا که مستحق محبت پس محروم میماند از هر دو پس برخاست آن خاچی
 میگفت که بخدا قسم که ندیدم مردی را مثل او هرگز در کرد مرید خدا قسم بدترین و کما با وجود انکه بیرون رفت
 از سخن را برش که هشام است **شرح** اصل عن ابي عبد الله عليه السلام ان علي بن الحسين صلوا
 الله عليهما تدرج برتبه كانت الحسن بن علي عليهما السلام مبلغ ذلك عبد الملك بن مروان فكتب
 اليه في ذلك كتابا انكره فربعت بعلي **شرح** الیه نعم سین بینقطه و تشدید را بینقطه مکسونه
 و تشدید بود و نقطه در باین که خاچی را از کتابان کافی سرگشته و بجای الحسن علی بن
 میباید و مراد برادر امام زین العابدین علیه السلام است که در یکدیگر شهید شد چنانچه میاید در حدیث

لعلی بن

اولاً باب الرجل يترجى المرأة ويتزوج لم ولداً بها وشايد كاتبا هذه لفظة غريب ودية
 بن تغلبه باشتد والله لم وما موافق واقع شرح يمكن **روایت** است از امام جعفر صادق
 علیه السلام انك علي بن الحسين صلوات الله عليهم اجفت خود كره كثر خاصه كره بود از برادرش علي بن
 الحسين و ازاد شده بود پس رسيد آن بعبد الملك بن مروان و شام پس نوشت سواد را
 باب مكتوب كذا كذا كه نوشدى شمر كذا **اصل** فكتب اليه علي بن الحسين عليهما السلام
 ان الله سخر بالاسلام الحسنة وامن حبه النافعة وكرم يدين القوم فلا تؤم
 علي من انما القوم لؤم الجاهلية **شرح** من برلى ابتداست و بعديه اكرام بن برلى
 تفين مخرج اخراج است پس مفعول كره و عذرت بتقدير اكرام المسلم من اين تعلق مجاز
 نيست و باقى ظاهر است از شرح يحد سوم اين باب ان رسول الله صلى الله عليه
 وآله انك عبده و نك امته **شرح** انك عبده اشارت بهت باينكه زيبدين حاشه غلام او
 بوده كه خديجه با و بخشيده بوده و او را ازاد نموده و دختر خود زيب بنت جحش
 لهجت او كره موافق آيت سواد اخراج فلما قضى زيد منها وطرا حنطه ابن ابي رباح
 الاصول نقل كره و نك امته اشارت بهت باينكه صيفه بنت جحش بن خطيب كذا و بوده و او را
 ازاد كره و ازادى او را مهر كره و ايضا بمانه بنت زيد بن عمرو بن بدر سقى كه رسول الله صلى
 الله عليه وآله زن داد از قبيله خود غلام خود را و بنى خواست كذا خود را در وقتى كه ازاد كره
اصل فلما انتهى الكتاب الى عبد الملك قال لمن عنده خير فني عن رجل اذا اتى ما
 يضع الناس ثم يرد الاشراف قالوا ان امير المؤمنين قال لا والله ما هو ذا
 قالوا ما تعرف الا امير المؤمنين قال لا والله ما هو يا امير المؤمنين و لكنه علي
 بن الحسين صلوات الله عليهم **شرح** پس وقتى كه رسيد آن مكتوب سواد الملك
 كفت جحش را كه نزد او بود نك خبر همدى را از مردى كه چو كند كار را كه نيست مرتبه ميكنند

مردى را كه از زيارت ميكنند از راجع شري كه كيست نزد كند كه او عبد الملك است كفت كه نه
 بخدا قسم كه نيست و عبد الملك گفتند شيشا سيم مكر عبد الملك كفت كه چنين بخدا قسم نيست او
 الملك وليك علي بن الحسين صلوات الله عليهم **باب بيت و سيم اصل و بيت ترويج ام كلثوم** **شرح** در اين باب
 اينجا از قبيله ذكر جمله مقرر برلى دفع اعتراض است زيرا كه مخالفان استدلال ميكنند ترويج ام كلثوم
 بر بنى فز و صاحب موم كفت كه ذوالحلايين زين العابدين الخطاب مه ام كلثوم بنت علي بن
 طالب بنى الله عنهم لقب بجه ام كلثوم بضم كاف و سكن لام و ضم ناه سه نقطه دختر امير المؤمنين
 از فاطمه عليها السلام است و ترويج او بمرتين الخطا واقع شد و ترويج اين باب بيا وجه ترويج ام كلثوم
 بمرتين الخطا است در اين باب و حديث است **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في ترويج ام
 كلثوم فقال ان ذلك فخر عبيناه **شرح** عبيناه بصيفه ماضى غايب معلوم باب ضربت
 و ضمير مستتر راجع بهرست كه مفعول و ضمير اولست و ضمير دوم مفعول دوم است
 و ميتواند بود كه بصيفه مجهول متكلم مع الغير باشد و ضمير بارز اولنا يا فعلا باشد و كذا شد
 كذا الحجة و يحد چهارم باب شصت و يكم كه باب ان الامه عليهم السلام لم يفعلوا شيئا تا آخر است باينكه
 رسول الله اخبار كره بوده باينكه اين عصبه طبع خراشد **روایت** است از امام جعفر صادق
 عليه السلام و ترويج ام كلثوم پس كفت كه آن فرجيت كه بظلم كرفت عمار ما **اصل** عن ابي
 عبد الله عليه السلام قال لما خطب اليه قال امير المؤمنين صلوات الله عليه انما صيد
 قال فلقى العباس فقال له مالي ابي باس قال و ما ذا كذا خطبت اليه اين اخبر فردي
 اما والله لا عورت نرم ولا دح لكم مكرمة الا هدمتها ولا قيمت عليه شاهدين
 يات سرى ولا قطع عينيه فاناه العباس فلخبره و ساه ان يجعل الامر اليه
 فجعله اليه **شرح** خطيب بصيفه ماضى غايب حلق باب نفر است و ضمير مستتر راجع بهرست
 كه مفعول الخطيب بفتح خاء و سكن طاء و الخطيب بكسر خاء و سكن طاء و خواستگارى

۷۵ و مراد اینجا خواستگار ام کلثوم است خیر راجع با میرالمومنین علیه السلام که مرکب است
 استغناء عید و لام خیر و خیر متکلم الخ مرکب است از حیره استغناء عید و با حیر و خیر و تکلم
 با سنی یا معنی عیبت اما بقیه حیره و تخفیف میم است لغوی است بقیه لام تا کید و بعین بینقظه و زاء
 بینقظه بصیغه مضارع متکلم باب تفعیل یوقل است بنویشتن و مفتوحه یا نون خفیفه سقا
 نخرم متعلق بعیا سر بوده و نخرم و بعدا المطلب فرموده چنانچه گذشت در کتاب راجع
 حقیم بایب هم که باب و درود تبع و افتح الفیل البیت و حفر عبدا المطلب نخرم تا آخر است المکر
 بقیه میم و سکون کاف و ضم و کسر و فتح را بینقظه شرف و مراد اینجا علامت شرف است سرق بصیغه
 ماضی غایب معلوم خبر است **یفر** و غایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وقتی که
 عمر خواستگاری کرد بشکام میرالمومنین گفت او را امیرالمومنین صلوات الله علیه که بدست می که او
 کو چکست امام گفت که پس عمر بن خرد عباس را پس گفت او را که چیست مرا یا ابائا منست عیبت
 گفت که چیست این سخن عمر گفت که خواستگاری کردم سک دیر برادر تو پس در مرادگاه باش
 بخدا قسم که هر آنکه کو میگویم التجاه نخرم را و او میگوید برای شایع علامت شرف را مکرر
 فرود آورده باشم آنرا و هر آنکه و امیدوارم البته بر میسر برادر تو و کلاما باینکه او دردی کرد و هر
 میم از دست راست او را پس از آنکه امیرالمومنین علیه السلام عیبت سر بر خرد او را و طلب
 از و اینرا که در اندک را سک عباس پس میرالمومنین علیه السلام کرد اینند که را سک عباس مراد اینست
 که عباس تزویج کرد ام کلثوم را بعد بر سبب ظلم **عمر بن خطاب** **ابا انشراح** خیر و اینجا راجع
 ضمیر و در عنوان باب بیست و دوم است پس در کتاب بیست و سوم در میان این باب
 و باب بیست و دوم ما نتجمله معتز است و برای دفع اعتراض است **یفر** این بابی دیگر
 انجل باب بیست و یکم یا یفر که کلاما سبب دارد در این باب حدیث **اول** **صل** **کتبت**
الی جعفر علیه السلام **اسأله عن الکاح** **فلتب الی من خطب الیک** **فرضیم دینه**

۷۶ **ولما نته فوجه الانقعلو** **تک فتنة فی الارض** **فساد فکیر** **امانة انشراح**
 بابت سوره انفال که والذین امنوا ولم یحاربوا ما کم من ولا یم من شیء حتی یحاربوا و
 اینست که اگر مومنی غیب باشد و خواستگاری کند و راجع نیست اجابت او زیرا که خاطر
 جمع نیست از برادر او و خود را سک و وطن خود که ضرر عظیم است عالیا الانقعلو تا آخر مذکور
 و سوره انفال و ذکران اینجا برای اشارت بتفسیر است باین روش که ضمیر تفعیل راجع است
 باینکه مضمون است از سابق که مومنان که در یکجا متوطن باشند و ایلی یکدیگر ندارند و آن اینست
 که اگر بعضی ایشان از بعضی خواستگار کنند و اجابت دادند مراد بفتنه اینجا اختلاف از روی
 ظنست که بدتر است از قتل موافق آیت سوره بقره و الفتنه اشد من القتل پس فساد دیگر خواهد
 بود و مقصود اینست که زن نداده بومن بجا و باعث خیر میا و مومنین میشود و در بعضی
 دو کس جمع عظیم است سک اختلافان دو کس از روی ظن **یفر** نوشتم سک امام محمد تقی علیه السلام میسریم
 او را از زمان شوهی پس نوشت سک من که خواستگاری کرد سک شما مومنان پس پسند
 کرد بدیگشتن و از این بود او را باعتبار ما ند و بجا شما پس جفت کنید او را و اگر نکند آنرا میشود
 اختلاف از روی ظن در زمین و فساد بزرگ **دوم اصل** **کتبت علی بن اسباط الی ابی جعفر**
فی امرین **انته و انت لا یجد لک امثله** **فلتب الیه ابی جعفر علیه السلام** **انتم ما ذکر**
من امرین **انته و انت لا یجد احد امثله** **فلا تنظر فی ذلک** **رحم الله فارت رسول الله**
فارت رسول الله صلی الله علیه و آله **قال اذ اجاکم من رخصت خلقه و دینه فرف**
وجه الانقعلو **تک فتنة فی الارض** **فساد فکیر** **الخلق بقیه خوا با نقظه و فتح لام و فاء**
 مصدر یا ج علم هم و ک و ضم و سک و ضم لام حی و بر هر تقدیر مراد امانت است که بیان
 در شرح شد سابق **یفر** نوشت علی بن اسباط سک امام محمد تقی علیه السلام در کار دخترانش و اینکه
 نمی باید بیکدیگر که مناسب باشد پس نوشت سک و امام محمد تقی علیه السلام که فهمیدم آنچه را که گفتی

و هشتم است که فقیه اعدای الله و رسول و الحو با لای صلی الله علیه و آله و ما با ایشا
 بضم شیخ با فقه و تشدید کاف جمع شاکن مخالفان شیعه اما میمه از روی غفلت از برهان
 محکم قرآن **یعنی** این باب بیان زن شوهر کرده با اهل ضربت حل شکاست در این باب
 حدیث **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تزوجوا فی الشک و لا تزوجوا
 لان المرأة تأخذ من ادب زوجها و یفقرها علی دینه **شرح** تزوجوا بصیغه امر با
 تفعل است لا تزوجوا بصیغه نوا یا یا تفعل است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که زن خواهید در میان اهل شک زن مدهید اهل شک را زیرا که زن فرامیگرد روش
 شوهرش را و شوهر غالب میشود زن را بر دین خود با عتبار احتیاجی که زن بشوهر میدارد و باعث
 بد آن زن میشود پس شوهرش **دوم اصل** عن زرارة بن عیین قال قلت لابی عبد الله
 علیه السلام ان تزوج مؤمنة او حر و ربة قال لا علیک بالبله من النساء قال زرارة
 قلت و الله ما هی الا مؤمنة او کافرة فقال ابو عبد الله علیه السلام فاین اهل
 شوی الله عز وجل قول الله اصدق من قولک الا المستضعفين من الرجال و النساء
 و الاولاد لا یستطیعون حيلة و لا یعتدون سبیلا **شرح** ان تزوج بصیغه مضارع سکون
 معلوم باب تفعل بتقدیر استقامت موجب برای بنیفته و جمیع بصیغه اسم فاعل باب
 افعال منصوب است و در بعضی نسخ مجزاست المرجحی که تاخیر اما مستامیر المین علیه السلام
 کند بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و آله که لا یکتب بفتح تا بنیفته و ضمیر را بنیفته و سکون
 و او را بنیفته منصوب و بلا با الف مدوده و کاهی مقصود میباشند و آن دهیت از پنج
 کوفه که جمیع از خواجه از اینجا خارج نموده اند و گذشت در کتاب الحجة در بحث دوم باب
 ما امر الله صلی الله علیه و آله و آله الفقیه لانه المسلمین تا آخر که باب صد و دوم است که او حر و
 بیرون علی بن ابی طالب میشد علیا لکن لعلک بتقدیر لایس علیک است یا در باب لایله برای

است بیت الله بنیم یا یکتب سکون لام جمع یا یا بفتح با و سکون لام و الف مدوده زنان نامیده
 الف لام النساء برای عهدنا رجیت و حراد زنا سبت که موافقت با یکی از آن دو طاقه در وقت
 هیچ حاج است بزوجه که معرست از سابق مؤمن و سابق و غیر ما مشا به لایله است و استثنا غت
 شوی بضم ثا سه نقطه و سکون نونه و واو و الف مقصور اسم مفید باب استغفار است یعنی استغنا
 و کاهی برای و او را دو نقطه و در بیان بینا شد و بر هر تقدیر کاهی مستعمل میشود و بفتح مستغنی الله عز وجل
 و مضاعف لایست در سونفا و جین است ان الذین ترغم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا لهم کنتم
 قالوا انکم مستضعفون فی الارض قالوا انکم ارضاء الله و اسوة فیما جروا فیها قالوا کم و بهم جرم
 و ساءت معیلا الا المستضعفين من الرجال و النساء و الاولاد لا یستطیعون حيلة و لا یعتدون
 سبیلا و الله اعلم ان یعفو عنهم و کما الله عفو غفور و راین جند احکام است از جمله انکه الله
 عبارت است از جمعی که بقید رسالت محمد صلی الله علیه و آله کرده اند و ظالمی انفسهم حالت از معقول
 توینم و ظلم ایشان خودشان از عبارت است از عدم عمل بقضای محکم قرآن که در آنها نفی از اعتقاد
 از روطن صریح شده پس را دنی گفت مذهب شیعه اما میباشد ارضی الله عباد رست از نبی
 که آن ظلم و ران شایع نیست مثل مدینه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سعت آن عبارت
 از کثرت عیش و ان ظالم دران و مراد به با جرة در ظن و غیر وطن اصلی است و فی حال است از ظالم
 سهاجر با فاولک خزائن الذین است و الا المستضعفين استثنا مقل است از الذین با از
 اولک حاصل هر دو یکست پس این مستضعفین و خلند در ظالمی انفسهم و من الرجال اصفت
 المستضعفین است زیرا که الف لام ان برای عهد زهنیت پس در حکم نکره است و مراد
 بولدان با لقان بیوی دوست یا مراد غلامان و کثیر است جمله لا یستطیعون حال المستضعفين
 است و استطاعت یعنی وسعت و قدرت و سعت و چون معتد شود بمفعولی بی حرف جبر
 مستعمل میشود کاهی در تاج آوردن در دفع ان مفعول جنانچه میگویند لا استطیع

۸۱ نبدایای و کاهی مستعمل شده یعنی قدر بران مقبول جنبه میگرداند لا استطیع صوم
 الدهر و مراد اینجا مع اولیت زیر که مراد جمله مقاطعه است از غافقا که داعی سوا کفر است
 جنبه گذشت در کتاب الایمان و الکفر و بعد اول باب اختلاف الناس کرباب صد و شصت
 و چهارم است که لا یستطیع حمله الی الکفر و لا یفتدی سبیلا الی الایمان یعفو عنهم منی
 بر اینست که آن مستضعفان نیز کناه کارانند فی الجمله زیرا که هر یک از شواهد ربوبیت
 در آسمان و زمین و محاکمات کاینست در یقین بعدم جواز اختلاف از رکن و بوجود امام
 مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام در هر زمان و مکانی گذشت در کتاب الحج و رجب دوم باب اول
 که آن من عرف الله به یا فقد ینبغی له ان یعرف ان لذلك الرب یضاهی تا آخر و عدم قد
 بر دفع شبهه تفصیلا مانع یقین میشود جنبه اگر کسی شبهه کند که امروز شبست و ما قدرت
 بر دفع آن نداریم باشم تفصیلا از اعتقاد خود بر نیکویم **یعنی** روایت از زرار
 بن لعین گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا جفت خود کم زنی را که از اهل
 ارجا باشند زنی را که از اهل خروج باشند امام گفت که نیست بر وی بر تو زبان نهیه
 انجلان زنان گفت زرار که من گفتم که بخدا قسم که نیست زوجه مکرمه یا کافر بگفت
 امام جعفر صادق علیه السلام که بسیار است اهل استنسا الله عز وجل قول الله تعالی در سوره
 صادق توسل از قول تو که ظالمات نفسهای خود ما و ای ایشان جفتم است مکرمه و شریف
 شدگان از جمله مردان و زنان و بصل بر حالی که تاب نیاورند مقاطعه داعیه سوا کفر
 و بدید و نشوند راضی را سوا ایمان که شبهه در آن راه نباشد **مصل** عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال لا یتزوج المؤمن الناصبة المرفقة بذلک **شرح** روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که جفت خود نمیکند مؤمن زن ناصبه را که شناخته شده با
 بان **مذهب اصل** عن ربیع عن الفضیل بن یسار عن ابی عبد الله علیه السلام

۸۲ قال له الفضیل از روح الناصب قال لا لا کرهت قلت جعلت فداک و الله فی لا اقول لک
 هذا و لو جانی بیئت ملائک دراهم ما فعلت **شرح** روایت از ربیع بن کثیر بن عقیقه و سکون
 یا عقیقه و عین بن عقیقه و قدسید با از فضیل بن یسار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 که گفت امام را فضیل که آیا زن دهم بنا صدام گفت که نه و نیست ناصب اعتباری کنم که زن
 بخدا قسم که بگفته من نیکم ترا این سخن که فضیل گفت و اگر ناصب هدایت خدایم برادر دراهم نمیکم که
 زن با و دهم **مذهب اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تزوجوا فی الشک و لا تترکوا و جوههم فانه
 المرأة تأخذ من ادب زوجها و یفقر طاعا و ینبغی **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث اول این
 باب **مذهب اصل** عن فضیل بن یسار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان لامرأی اختا
 عارفة علی رأینا و لیس علی رأینا بالکفر الا قلیل فآزوجهما من لا یری رأینا قال لا
 ولا نعه ان الله عز وجل یقول فلا ترجعوهن الی الکفار لانهن حل لهن و لاهن
 یحلون لهن **شرح** علی رأینا صفت دوم اختاست رأینا منصوص و مقبول مطلق است یا مقبول
 است نه دفعی و نه و سکون عین بن عقیقه اسم مصدر باب فعمل است یعنی رفاهیت و راجع مشق
 بکرانه که مذکور شد در رجب چهارم این باب در سوره متحجین است ایها الذین آمنوا اذا
 جاءکم المؤمنات مهاجرات فامتننوهن الله اعلم بایمان فان علیهن من مومنات فلا ترجعهن
 الی الکفار لانهن حل لهن و لاهن یحلون لهن ما اتوهن ما اتفقوا و لا جناح علیکم ان تنکحن اذ انتم
 اجورهن و لا تسکنوا بعم الکفر الکفر و استلوا ما اتفقتم و لیس الا ما اتفقوا ذلکم حکم الله بکم بنیکم
 و الله اعلم حکم در این است چند اختا است از بیانی این حدیث اینست که مخاطبان مؤمنان
 اند که الله تعالی امتحان کرده و دل ایشان را برای ایمان یا کفری که تقدیر ام الکتاب کرده اند
 کبایا میشود پس از شیوه امامیه و مؤمنات در او اعتبار است از زنانی که اقرار بر هالت
 محمد صلی الله علیه و آله و بر حمله آورده کرده اند بملا در ظاهر و غیره بر حق گفت تا طین ایشان با طایفه

ایشان معلوم نشده و آمدن ایشان نزد خلیفه عبا رست از رعیت ایشان سکنج طحا
 و مهاجر ایشان رست از اراکه توطن نزد خلیفه طحا بقعه اراکه کجای طحا و امتی
 ایشان عبا رست از عزام الکتاب نجله کتابی برایشان و مراد بام الکتاب بحکم
 که در انفا بنی ازیر طحا و خلد از روطن صریح شده و الاست حروبا بر وجود امام مقتدر
 الطاعة علی جمیع احکام و جمیع متشابها کتاب الفی و هر زمانه و ام الکتاب در هر کتاب شیخ
 بوده و منسوخ نشده چنانچه گفته در سنن بعد از اجل کتاب بخود الله مایشان و نیست و عند
 ام الکتاب و در سنن العزیز من باب حکمت هن ام الکتاب و ام الکتاب را میناف
 الکتاب نیز مینامند موافق آیت سوره اعراف الم یؤخروا عن ميثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله
 الا الحق و آیت سوره مائده و من الذین قالوا انا نقضنا بکما اخذنا ميثاقهم و بیای میشود و در
 شرح بخود و م با چاییده و مراد بومنا و در دوم زمانه است که اقرار بعضی ام الکتاب نیز
 کنند و ظاهر و غیره بر خلیفه باطن ایشان با ظاهر ایشان معلوم باشد و ازین ظاهر
 که این ظاهر و معلوم است اولی و الحالی و تحقیق آن پیش از امتی معلوم ما نیز هست باینکه ایم
 که ایام مقاربت قسم دوم هست الحالی مقاربت قسم دوم خواهد شد بعد از امتی یا مقاربت
 نمی آید و است مراد و الله اعلم بایمان حق قسم دوم تفصیلی اعتبار ام الکتاب و تحقیق
 آن بعد از امتی معلوم ما نیز هست و است مراد و الله اعلم بهن مؤمنات پس حاجت
 نیست باز کتاب اینکه مراد بعلم اینها ظن غالی است و صد قسم دوم قدر مشترک می آید
 مستضعفات و عاقلان صبا و عیالیه قیاسا باطنی و در قسم هفتم همی کدام آنها
 معلوم ما نیست مگر در خود و در کسی که برها دلالت بر ایمان باطنی و کند مثل امام مقتدر
 الطاعة و ایمانی که باعث غنا و در آخر است قسم دوم ایمان باطنی است فلا ترجمه
 الامکان و کنایه است از امر بتزویج ایشان باینکه اگر شما تزویج ایشان نکنید ایشان

مجاور

مجاور شوند باینکه زن کفار شوند و را بکفار مضایق است یا مراد ضد قسم دوم مؤمنات ظاهر است
 و این کنایه نظیر کنایت در آیت سوره النور است که ولا تکرهوا فیتا کم علی البغاء ان اردن خفنا
 و بیای شده در شرح بخود اولی اب بیت و یکم جمله لاهت حلهم استیفاء بیانی سابق است و اصل
 مقتدر بخود و مراد و قرار گرفتن در میان و باین اعتبار است که زوج دایره حلیله میگویند و اینجا
 مصدق بخود اسم فاعل جمع مؤنث است و مراد اینست که زنانی که از شیوه اما میزند در خانه کفار مانند
 عاریت اند و قرار گرفته اند و نکته در تغییر اسلوب بذکر مضایع در بخود اشارت باینست که
 در آخر دین شوهر با قبول میکنند بخلاف مرد چنانچه گذشت در بخود اول و پنجم این باب انفقوا
 سنن اتفاق و ان ما خود است از اتفاق بقیه نون که مصدق باب نفر است بخود رواج پس انفقوا
 عبارت از کافرات زیرا که مقبول طبع کفارند و کفار ایشان را رواج میدهند پس ابنا ما
 انفقوا عبارت از تزویج کافرات بکفار و مراد و پنجم برای اباحت است و لاجاح علیکم
 شکی هن اذا ایتهموه اجورهن اشارت رشت بیای حکم مؤمنات پیش از امتی و مراد اینست که
 ان قسم زنان را نکاح منقطع باجری معین که بایشان داده شود میتواند کرد بقرینه اینکه مشا
 اجرائت که در نکاح منقطع است و در نکاح دائمی شرط نیست ذکر هر چه جای معین ان و نظیر
 بیای میشود و در شرح ششم باب نکاح الذمیر که باب سی و چهارم است و از ان ظاهر میشود اینکه
 ضد فاعل علمتی هن مؤمنات نیز در این حکم داخلست و لا تسکون بجمع الکوافر یعنی است از نکاح
 دائمی ناصبا و بیای میشود در بخود هفتم باب نکاح الذمیر که باب سی و چهارم است و این معنا
 ندارد باینکه اگر نکاح دائمی مؤمنان میشود بشد نکاح دائمی مستضعفات جایز شود چنانچه
 گذشت در بخود اول و پنجم این باب و استلزام انفقوا امر خلیفه است بطریق صواب
 مذهب شیوه اما عید و اتفاق بیای شد و لیست اما انفقوا کنایه است از بیخاطمان
 از تزویج زنی که از شیوه اما میزند بخدا **یعنی** روایت از فضیل بن یسار گفت که

امام جعفر صادق علیه السلام را که بدستی که زن مراست خواهر و شناسا بر اعتقاد ما است
 و نیست بر اعتقاد ما در بر مکر اندکی آید جفت کم او را نیست بکلی اعتقاد میکند موافقا
 او امام گفت که نه و نیست اعتباری نکلی بدستی که الله عزوجل میگوید در سوخته که پس بر
 مکر داند زانی که بعد از امتی ایما ایشان بام کتاب معلوم شده باشد سوخته مکران
 کتاب ندان زنان دل نهادند بر آن مکران و نه ان مکران و نه ان مکران و نه ان مکران
بخم امر عن زینب قال قلت لابي جعفر عليه السلام اني اخرج من لم يكن
 علي امرئ فقال ما يستعمل من البهائم من النساء قلت وما البهائم قال حن المستغفلات
 اللاتي لا يتقين ولا يعرفن ما انتم عليهن **شرح** روایت از زنان گفت که نعم امام محمد باقر
 علیه السلام را که بدستی که من میترسم که حالا بنا شد مرا اینکه جفت خود کم زنی را که نبوده باشد
 بر اعتقاد من پس امام گفت که چه مانع است ترا از اینها از جمله زنان که در حقیقت معنی اینها
 گفت که ایشان ضعیف شمرده شده باشند در فهم و نبینند که دشمنی میکنند و نیستند استدلای
 که شمار اینها این اندیش در شرح بخند دوم این **بخم امر** سألت أبا عبد الله عليه السلام
 عن الناصب الذي قد عرفه بضربه وعداوتر هل يزوجه المؤمنة وهو قادر على زوجه
 وهو لا يعلم ببرقه قال لا يزوج المؤمن الناصب ولا يزوج الناصب المؤمنة ولا يزوج
 المستضعف المؤمنة **شرح** الذي هو غرضت محلا و مبتداست عطف بصيغة فاعلى غايه
 باجرب است و ضمير مستتر راجع بالذی است ضمیر منصوبت و ضمیر راجع بالناصب
 هل یزوج بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بالذی است
 و ضمیر باز راجع بالناصب و جملة استفهامیه ضمیر مبتداست المؤمنة منصوبت و او در و هو
 حال است و ضمیر به و در اول راجع بالذی است و در دوم راجع بالناصب بوده بسیار حروف
 و صیغه مصدر و ضمیر راجع بالناصب راجع بالذی است و بنا بر او مضافه مضارع فعل است

و بنا بر دوم

و بنا بر دوم مضارع فعل است لا ینزع بصیغه نفي مضارع غایب معلوم باب تفعیل است
 و ضمیر مستتر راجع بالذی است المؤمن منصوب و مفعول اول است التا حقیقت و مفعول دوم است
 جواب شملت بر مبالغه در حکم بعدم جواز مستول علیه زیرا که هر گاه این بنا شد اینکه ناظر جفت
 مؤمن کند و وجود آنکه شوهر بر زن غایب باشد چنانچه از این است که جائز باشد که مؤمن را جفت
 ناصب کند لا ینزع بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است الناصب منصوب و مفعول
 المؤمن مرفوع و فاعل است و این جمله از دیگر است در عدم جواز مستول علیه زیرا که اشارت
 باینکه اگر او کند چنانچه این دارد که آن زن راضی شود لا ینزع در دوم نیز بصیغه مضارع
 معلوم باب تفعیل است المستضعف منصوب و مفعول است المؤمن مرفوع و فاعل است و این
 مبالغه دیگر است در عدم جواز مستول علیه و اشارت باینکه زن مؤمنه راضی نمیشود بر وجوب
 جفتا ناصب **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از ناصب کسی که تحقیق شناخت نصب
 او را عدالت او را و او را جفت میکند یا مؤمنه را بر حالی که انکس قار درست بر سر نا
 بر حالی که آن ناصب نداند و او را یا یقین که جهان نمیتواند کرد که ناصب از زده نشود و منافق
 نباشد امام گفت که اگر کسی جفت میکند مؤمن ناظر چنانچه این است که جفت کند بناصب مؤمنه
 و ایضا جفت خود میکند ناصب مؤمنه و ایضا جفت خود میکند مستضعف را مؤمنه **بخم امر**
شرح عن یونس بن یعقوب عن جریر بن لعین قال کان بعض أهله يريد التزوج
 فلم يجد امرأة مسلمة موافقة فذكر لأبي عبد الله عليه السلام فقال لا یزوج
 من البهائم الذین لا یعرفون شینا **شرح** روایت از یونس بن یعقوب از جریر بن لعین
 یونس گفت که بود بعضی مردم جریر که میخواست زن گرفت را پس نیافت زنی مسلمان
 را که حدیث او باشند پس مذکور کردم آن داستانی را در حضور آن بعضی برای امام جعفر
 علیه السلام پس امام گفت آن بعضی که گمانی بود نسبت باینها که نیستند چنانچه مراد است

که جواد و افتاد از مستضعفان و در میان ایشان زنی بخود **اصول** عن جمل عن زرارة
 عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت له اصلحك الله ابي لكاف ان لا يحل لي ان
 اتعز ان تخرج يفر من لم يكن على امره قال وما يمنعك من البه من النساء وقال هن
 المستضعفات اللاتي لا يقين ولا يعرفن ما انتم عليه **شرح** يفر من لم يكن على امره
 كلام جميل وضمير مستتر وبعني و باز در امره راجع بران است و مهمون باقی موافقت
 هضم این باب است **باز هم اصول** عن الفضيل بن يسار قال سألت ابا عبد الله عليه
 السلام عن نكاح الناجية فقال لا والله ما يحل قال فضيل ثم سأله مرة اخرى فقلت
 جعلت فداك ما تقول في نكاحهم قال والمرا عارفة قلت عارفة قال ان العا
 لا توضع الا عند عارفي **شرح** روایت از فضیل بن یسار گفت که پرسیدم امام
 جعفر صادق علیه السلام را از زن دادن بناصب ما گفت که نه بخدا قسم که آن حلال نیست
 گفت فضیل که بعد از آن پرسیدم امام را باری دیگر پرسیدم که قریب است شوم چه میگوید
 در زن دادن بنصاب ما گفت که آری او زن شناسای دین حقست گفت که شناسا
 امام گفت که بیشتر که زن شناسا گذاشته میشود مگر نزد مرد شناسا **دوازدهم اصل**
 عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت ما تقول في مخالطة الناس فاني قد
 بلغت ما ترى وما تزوجت قط قال وما يمنعك من ذلك قلت ما يمنعني الا اني
 اخشى ان لا يكون لي من الخاتم فاما امرئي قال كيف تقص وأنت شاك في القصر **شرح**
 مضمون این چند باب را می گذشت در کتاب لایما و الکفر در چند دوم باب جد و هفت
 و یکم که باب الفلاد است و سند این و آن اختلاف دارد **شرح** روایت از زرارة
 و از امام محمد باقر علیه السلام را که گفت که گفتیم چه میگوید در زن گرفتن از این مرد ما
 چه بدتر که من بتحقیق رسیدم بینه که می بینی و جفت نکردیم هر که امام گفت چه چیز

مانع شد ترا از آن گفت که مانع نمیشود مرا مگر میترسم که نباشد که حلال شود مرا زن خولستان
 از ایشان پس چه امر میگوید امام گفت که چگونه میگوید و تو جوابی آیا میگوید **اصول** قلت لجد
 الخوار قال فمات الا ان فم فتحل الخوار اخبرني فقلت ان الاممة ليست بمنزلة
 الخوار ان رابتي الاممة بشي بعها واغتر لها قال حدثني فم فتحلها قال فلم يكن
 عنك جواب فقلت جعلت فداك اخبرني ما ترى ان تزوج قال ما اباي ان تفعل **شرح**
 گفتیم که در امیکم کثیر از امام گفت که پرسیده جوابی برادر این هنگام پس بچند میفرماید
 کثیر از آخره مرا چه گفتیم که بدستی که کثیر نیست در مرتبه از ادیان این آنکه اگر در شک اندازد
 مرا بچند که خلاف مذهب من باشد میفرماید او را بچند میگویم از او معلوم گفت که خبر ده مرا
 که پرسیدم بچند میفرماید او را پیش از آنکه ترا در شک اندازد و زان گفت که پرسیدم نزد مردی
 پرسیدم که قریب است شوم خبر ده مرا که چیزی بینی یا بجفت کیم امام گفت که پرسیدم ما باید که
اصول قال قلت ارايت قول الامام اباي ان تفعل فاة ذلك على وجهين تقول لست اباي
 ان تا ثم انت من غير ان امرك فاما امرئي افعل ذلك عن امرك قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله قد تزوج وكان من امرأة نوح وامرأة لوط ما قصا الله عن
 وجعل قد قال الله عز وجل ضرب الله مثلا للذين كفروا امرأة نوح وامرأة لوط
 كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما **شرح** ارايت بهر استفهام وصفه ما فی
 مخاطب معلوم باب منع جعفر علی است و اولی مقصود و مقصود است تا غم بهر و ثناء سلفه بصفه
 مضاع مخاطب معلوم با علم است انت تا کید صبر مستدر و تا غم است رسول فرج و مشدا
 امرأة نوح وامرأة لوط در کلام امام عبارتست از عائشه و حفصه بعنوان استعانة و ذکر
 مستعمل است در معنی حقیقه الذین کفروا برای جمع مذکور است پس لحد در هیچ کلام از
 تشبیه نیست زیرا که تشبیه دوزن رسول الله شده بر نوح و زن لوط پس الذین کفروا

۹۹ عبادت از حق که دعا یا دعا شده و حقه می کشد و هر چنانچه که مشهور است و مستند
 باینکه زنی پیغمبر کافر نباشد **یعنی** ندان گفت که کفر که جزیه بر از معنی قول تو که بر و اند
 از اینکه کنج به بگردد که آن دو لغت از ادبی که گویند که نیستیم که بر و آیم از اینکه کناه کار شو
 کار شو تو ای که اگر کم ترا پس چه میگوید ای که آنرا بسبب فرمان تو امام گفت که رسول الله
 صلی الله علیه و آله تحقیق جفت گرفت و صادر شد از عاقبت و حقه می کشد چنانکه اگر الله کرد
 عزوجل تحقیق گفت الله عزوجل در حق خود که در حق الله می باشد چنانکه کافر شدند از نوح
 را و زن لوط را بود ندان و در جفت و دینده از بندگان ما که در و صلح بود پس آن
 دوزخ چنانست که ندان و دینده را **اصل** فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 است في ذلك مثل منزلة انما هي تحت يدته وهي مقره بحكمه مظرة دينه اما والله لئن
 بذلك الا في قول الله عزوجل في اننا هم ما يصفى بذلك الا وقد روي رسول الله صلی
 الله علیه و آله فلاننا **فقلت** بصيغة مخاطبة است و تم كلام امام است برای اظهار
 خیال باطل زان در این آیت و آن ایست که چنانست عاقبت و حقه متضمن کفر ایشان نیست
 و ایشان افزوده اند بدین شوهر خود مثل منزله یعنی مثل است و زیاد کرد لفظ منزله برای
 تعظیم است نظیر مثل حضرت جمله ما و الله بقیع هم و تحقیق هم و او هم برای بطلان آنرا
 است که مذکور شد ما در اولنا نیز است معنی بنی فطر و نون و الف منقلب زیا بصیغه
 ماضی قایم معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است بذکر کبریا و جبر
 و اسم اشارت و مشارالیه آن کفر است که مذکور است در وصف الله مثلا للذين كفروا
 و خلاف متعلق یعنی است الا در او که بکسر هم و قشید کلام برای استثنای مفعول و جمله
 بعد از آن اسمیه الیه است بحذف و او حالیه پس معنی بذکر بتقدیر معنی بذکر شیا علی حال
 في قول الله عزوجل خبر مقدم بر متبداست ما در و هم موصول و مبتداست معنی در و هم

۹۰ بصیغه ماضی قایم معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است بذکر کبریا و جبر
 نیز مثل اولست و جمله ای بذکر کله موصوفه و مقصود اینست که آن خیانت چنان متضمن
 عاقبت و حقه نباشد و حال آنکه چنانچه که این مثل برای ایشان زده شد کافر شده اند
 اعتقاد اینکه این خیانت از عاقبت و حقه متضمن کفر ایشان نیست با وجود اینکه
 ایشان در این مثل هیچ کلام از طریقین تشبیه نیستند چنانچه مذکور آمد و در و هم
 هم و تحقیق هم حرف استفهام و تنبیه است جمله و قد زوج برای تاکید سابق
 که هرگاه تزویج نا صبیح هم خورد بسبب ظهور نصیب بیح کثرت دارد که تزویج
 بر هم خورد بقره و نصیب پس مقصود زان در قول و کات الامه لیست بمنزلة
 ان رابتي الامه شیخ و لغز لها بغایت ظاهر البطلانست و مراد بفلان عاقل و حکایت
 ظهور نصیب پیش از وفات زوج مؤمنه او گذاشت در کتاب چنانکه در حدیث هشتم باب
 که اگر ایما است و آئینه نیست مرام که زن فرقی بوده ضربا مثل برای زوج او می نمود
 شد بجای این فقره و ای گذاشت در کتاب لایما و الکفر جین فقلت ان رسول الله
 الله علیه و آله من ذلك بمنزلة انما هي تحت يدته وهي مقره بحكمه مظرة دينه قال فقال الحارثي
 من الخيانة في قول الله عزوجل في اننا هم ما يصفى بذلك الا وقد روي رسول الله صلی
 علیه و آله فلاننا و حاصل هر دو یکی است و بیان شد که فقلت در آن بصیغه متکلم **یعنی**
 پس گفته که بگردد که رسول الله صلی الله علیه و آله نیستیم در آن مانند مرتبه او خیر این نیست
 نیستیم در آن مانند مرتبه او خیر این نیست که زوج او در فرید و دست او است و آن
 زوج او را رکنده است بحکم او و اظهار کسند دین او است اکاه با شجاعت قسم که الله
 تعالی خواست بدان کفر خیر بر او بر حالی مگر بر حالی که در حق الله عزوجل و اننا هم ما یصفی
 خواست بدان کفر اکاه باشد و تحقیق تزویج کرد رسول الله صلی الله علیه و آله بقره و خیر

۹۱ خور و نکاح او را باطل نکرد پس خیانت و کفر عثمان **اصول** قُلْتُ أَصْلَحَ اللَّهُ قَتْلَهُ
فِي الْفُلِّ فَأَتَتْهُ بِأَمْرِ قَتْلِهِ أَنْ كُنْتُ فَأَعْلَى فَعَلِكُمْ يَا أَبَاهُ مِنَ الشَّيْءِ قُلْتُ
وَمَا أَبَاهُ قَالَ ذُو الْجُدِّ وَالْعَفَا بَفِ قُلْتُ مَنْ هُوَ عَلَى دِينِ سَالِمِ بْنِ أَبِي
حَفْصَةَ فَقَالَ لَا قُلْتُ مَنْ هُوَ عَلَى دِينِ رِبْعَةَ الرُّمِّي قَالَ لَا وَلَكِنَّ الْعَوَاتِقَ اللَّهُ
لَا يُنْصِبُ وَلَا يُعْرِقُ مَا نَعْرِفُونَ **شرح** البها بقم باه بکنظه و فتح لام والف ممد
جمع بلها بفتح با و سکون لام والف ممد و زان کخوذ الخوذ و بقم خاها بکنظه و فتح
ذال و بینظه و راه بینظه جمع خذ و بقم و سکون راه بر خاها که برای دختران کشیده
میشود تا محفوظ باشند از بیگانه سالم این ابی حفصه از روی سازید است ربیعة
الری از عقیقای حنوف است العواتق یعنی بینظه و راه و بینظه دریا لاجم عاتق دختر
رسیده که از خانه بیرون نرفته باشند **شرح** کتم که کما و از ترا الله تعالی پس چه میفرماید برای
روان شود پس بگوید بفرمان تو پس امام گفت که اگر کسی پس بگوید که در آن اضطرار
کتم که وجبت معنی کخوذان که بر دکتا کاهلا زندگان خود از نا لایق پس کتم که اندک
او بر کیش زیدیه باشد پس امام گفت که نه پس کتم که اندک بر کیش جیشو باشد امام گفت که
نه و لیکن دختران کچ خانه که دشمنی میکنند با شما و میشتا سندی لا کشتا میشتا سندی
مستضعفان است که بیایند و ریح دوم و هفتم و دهم این باب **سینه الفم** عَنْ زُرَّانَ
عَنِ ابْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَتْ حَتَّةُ امْرَأَةٍ مِنْ قَبِيلٍ وَكَهْ مِنْهَا ابْنٌ يُقَالُ لَهُ ابْنُ
فَدَخَلَتْ عَلَيْهَا مَوْلَاةٌ لِتَقِيفَ فَقَالَتْ لَهَا مَنْ زَوْجُكَ هَذَا قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَتْ
لَيْتَ فَإِنَّ لَكَ أَصْحَابًا بِالْكَوْفَةِ قَوْمٌ يَشْتُمُونَ السَّلَفَ وَيَقُولُونَ وَيَقُولُونَ **شرح**
تقیف بفتح ثا و سه نقطه و کسراف و سکون یا و و نقطه و یایین و فاقیله ایست
بفتح هم زنی که داخل قبیله شده باشد و از آن قبیله نباشد یشتون و یشتون و یشتون بکنظه

۹۲ و ناله و فقا در باب الا از باب ضر و ضرب است و یقولون هر دو از باب ضر و ضرب است و چرا
نیست که مطلق زیاد از حد حصا میگویند بولی بکر و عمر و عثمان و موافقا ایضا
از جمله اختا باد و م از باب یغیل است و مراد اینست که افترا میگویند **شرح** و ناله
از زران از امام محمد باقر علیه السلام زان گفت که بود جفت امام زنی از یثیف و او را بود
از آن زن کسی که نامش بر ابراهیم بود پس داخل شد بر آن زن زنی که داخل یثیف شده بود
پس گفت او را که چه نام دارد این شهر تو پس گفت که محمد بن علی آن زن گفت که پس بگو
که این را یا را خانی اندر گوئی ایضا قومینند که دشنام میدهند بنشینا ترا و میگویند و میگویند
اصول قَالَ لِي سَيِّلُهَا قَالَ قَرَأْتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ قَدْ اسْتَبَانَ عَلَيْهِ وَتَقَعَضَ مِنْ جَسَدِ شَيْءٍ
قَالَ قُلْتُ لَهُ قَدْ اسْتَبَانَ عَلَيْكَ فَرَأَيْتَ قَالَ وَقَدْ رَأَيْتَ ذَلِكَ نَعَمْ **شرح** زران گفت که پس
طلاق دادی از زانرا زانرا گفت که پس دیدم امام را که تحقیق نمائید شده بود بر او و کاسه بود از زانرا
چیز زانرا گفت که پس کتم امام را که تحقیق نمائید بر تو و از جلالی آن زن امام گفت که یا
و تحقیق دید که از زانرا در کتم که آری شاید که طلاق او بری یثیفه یا شد چو احتمالاً **شرح**
شده بود **عبارت** **اصول** عَنْ ابْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ بَجَلٌ عَلَى ابْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَقَالَ ابْنُ الْحُسَيْنِ الشَّيْءُ خَارِجَةٌ قَتَمَ عَلَيْهَا عَلِيٌّ بْنُ سُرَّانَ **شرح**
قَتَمَ فَذَلِكَ أَسْمُكَ قَالَ نَعَمْ **شرح** بنشینا نیز خواهر مرویست که مذکور شد در یثیفه سوباب
بیت و دهم که باب اخر منته است **شرح** و روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که داخل
شدم بر علی بن الحسین صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا پس گفت که بدرستی که زن تو که بنشینا نیز است هب
خارج نه روان دارد و دشنام میدهند علی علیه السلام را اگر خوشتر آید ترا اینکه شنویم بتوانیم را میشو
ترا گفت آری **اصول** قَالَ كَذَاكَ غُلَّخَيْنِ تَرِيدَانِ خَرَجَ كَمَا كُنْتَ تَخْرُجُ فَعَدَّ فَاكُنْ فِي
جَانِبَيْهِ لَدَارٍ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ كُنْ فِي جَانِبَيْهِ لَدَارٍ وَجَاءَ الرَّجُلُ فَكَلَّمَهَا قَتَبِينَ

۹۲ ذلک علی سبیل و کانت نجه **شرح** خبر مسترد کان راجع بها است غرض مقصود بقرینت
 و طرح آن است چنین مقصود و متکلم است و بدیع غلاست آن بصیغه امر باب نصر و
 است تبعه بعین بنقطه و جم و یا یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلی راجع فاعل است **شرح** از
 گفت که پس چنانچه شود در فوطی که چنانچه که از سیر و روی چنانچه بود که بر می رفت پس
 بر کرد پس نهان شود بجانب سر امام محمد باقر علیه السلام گفت که پس وقتی که چنانچه شد در فوطی نهان
 در جانب سر امام محمد باقر علیه السلام گفت با آن زن بی ظاهر شدن دشنام پس طلاق داد او را و بوی
 آن زن که خنجر علی بن الحسین علیه السلام را با **از هم اصل** عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد
 الله عليه السلام قال سأله أبي وأنا أسع عن نكاح اليهودية والنصرانية فقال نكاحهما أحب
 إلي من نكاح الناصبية وما أحب للرجل المسلم أن يتزوج اليهودية ولا النصرانية
 مخافة أن يتهود ولله أو يتنصر **شرح** روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق
 علیه السلام که پرسید امام را پدر من می شنیدم از خواستن یهود و نصرانیه سر امام گفت که چنان
 آن دو محبوب تر است سو من از خواستن ناصبی و تنیدارم برای مرد مسلمان این را که جفت خود
 کند یهود و نصرانی که جفت خود کند نصرانی را از تنیدن یهود و نصرانی شوق **شرح**
از هم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال تزوج اليهودية والنصرانية أفضل وأقرب
 خير من تزوج الناصبية **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 اینکه او گفت که جفت کرد یهودیه و نصرانیه فاضل تر است یا گفت که بهتر است از جفت
 کرد زن مسلمانا صبی و جفت خود کرد مرد مسلمانا صبی **از هم اصل** عن أبي عبد الله عليه
 السلام أنه قال قوم من أهل خراسان من ذلوا النفر فقال لهم فصلحوا من أهل بلادكم
 وتناكحهم ما أنتم إذا صلحتمهم أنقلعت عروة من عرى الإسلام وإذا نكح
 لمحقوهم أنقلعت الحجاب بينكم وبين الله عز وجل **شرح** روایت از امام جعفر

۹۳ صادق علیه السلام اینک ایشان اینست که آمدند و او جی شوق اما می زان لعل خراش از ما و از آن
 گفت ایشان را که مصافح میکنند اهل موضع خود را که مخالف و پیوند نه شوهر میکنند با ایشان
 آگاه باشید که **شرح** که شما چو مصافح کنید با ایشان بریده میشود دستها از سترهای اسلام و
 زنا شوهر کنید با ایشان درین میشود پرده نه می آید و می آید الله عز وجل **از هم اصل**
شرح **از هم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين صلوا
 عليه أيكم ونكاح الزنج فانه خلق مشوق **شرح** الزنج بفتح و كسر أي بفتح ونكاحه وسكنى فو وجم
 جمع زنجی زنیک و ایشان قسمی در صورت از جمله سیاهانند و نیز فانه راجع به حاجت خلق بفتح
 با نقطه وسكنى لام با بضم خاء وسكنى وجم لام است و نیز برا و لامه مضارع بفعولست
 و مشوق بشین با نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل مجرور است و نیز بر و دم خلق براتون
 است و مشوق مرفوع و صفت است **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در روز از یکدیگر خود تا ناز و نکاح زنیکان را
 چه بدتر آن ساختن بد صورت هر را اینست که باعث این میشود که فرزند بد صورت
 شود **از هم اصل** عن أبي الربيع الشافعي قال قال أبي عبد الله عليه السلام لا تستر من النجس
 لحدا فان كان لا بد فمن النوبة فانهم من الذين قالوا لا لله عز وجل ومن الذين
 قالوا انما نصاب الحدا ناسبا فمفسدوا ما ذكرنا واما انهم سئلوا عن ذلك
 للخط و سيج مع القام عليه السلام مناصبا منهم ولا يجوز من الاكراد احدا
 فانهم حرم من الحن كشف عنهم الخط **شرح** لا تستر الاستراخا حذر کردن کنیزها و
 از سکر سیر و تشدید را از بعضی جماع و از انست سیر بضم سین و تشدید را و تشدید

والتحقیق فی بابها وبقوله وریا بین یحیی وکثیر خاصه واثرا ام الولدین کذا
مینا مندور وینح بین با نقطه و تحقیق را مکسوس است و آن تحقیق مینا مید
است و مقصود اینست که نوید قبیح دیگر اندازا الذین قالوا انما ضاری غیر قبیح اند
که در این آیت مذکورند بر همه آیت که فاعل بنیابنهم العدا و البغضا الی یوم القیامه
و بنو بنیهم الله بما كانوا یمنعون شامل نوید نیست و این مبنی بر اینست که من الله
قالوا اسم بنیابن یحیی بعض و متبدل باشد و جل اخذ بنیابن متبدل باشد مینا هم عباد
از مقصود ام الکتاب که مذکور شد در شیخ حدیث ششم باب سابق موافق آیت سوره اعراف
الم یأخذ علیهم میثاق ان الکتاب لا یقولوا علی الله الا الحق و یأخذوا بکتاب لعقل
در حدیث ششم باب الی عن القول بغیر علم که باب در و از دهم است و مینا خط عباد
از ترک عمل بقضای میثاق و آن بخیر اختلاف از روایتی است که باعث عدا و بغضا
اما بقیه هر و تحقیق هم است و جمله اشتیاف بیانی سابقست خیر اتم را جمع بالتویر است
و مقصود اینست که اگرچه نوید در این کتاب فراموش انداخته اند که در سراجان دارند اول
اینکه ایشان مؤمن خواهند شد و دوم اینکه جمعی از ایشان نافرمانی علیه خواهند کرد و بد
آن خط عباد است از تقدیق بوجود آن در کتاب ای بعد از اعلام قائم علیه السلام یا پیش از
نیز القضا بکسرین بنیفته طافه از مردان گذاشته اند که بیشتر نیستند و از جمله بیشتر نیستند و طافه
از مردان که از وجه کفر نیستند مطلقا فاتم حسن الجن بشبه اگر است بجن در وحشی
بود و مناسب این گذشت در گذشت المعیشه و حدیث دوم باب من تکره معامله
و غا لطفه که باب یجاء و هم است یعنی روایت از ابی تریح شای گفت که گفت
مر امام جعفر صادق علیه السلام که کثیر خاصه خود مکن از سیاه ها هیچیک را پس اگر باشد که کنی
و بنیابن سراجان پس از اهل حبشه باشد چه بدست که ایشان بعضی دیگر اندازا جمله جمعی

که گفتند عذر و جلد و حق آن جمع در سوئمانند که و بعضی گفتند که بدست که و بعضی
ایم فراموشیم ایشان را پس فراموش کرد و در بعضی را از جمله بنی و عذر کرده شدند بان اما
باشد بدستی که اهل حبشه زود باشد که بنیاد خود او زندان بقیه و زود باشد که
بیر آید با قائم علیه السلام از جمله طافه از ایشان و جفت خود میکنند از گردان هیچیک را
چه بدست که ایشان قبیح از جمله ند که برداشته شده از ایشان برده خفا **سوم** علی
بن داود الحداد عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تنال فی الزنج و لا فی فغان لهم ارجا کاند الحلی
غیر اوفاء قال و السند و الهند و القند لیس فیهم حیث یغنی القندها **رابع** الحزین فیه حنا
با نقطه و فتح زای با نقطه و راه بنیفته که روی از مردان که حبشیان ایشان تنگ و تنگ میباشند
دلالت ارجام بر غیر و فاعلی بر نوعی از جاز است و مراد اینست که فرزندی که از زن باشد
در طافه هم رسیده باشد شکر میباشند استند بکسرین بنیفته و سکون نون و الی بنیفته و
از جمله سیاه ها که بلاد ایشان در پهلوی بلاد هند است اهل هند بکسرین سکون نون و الی بنیفته
فرقی که بلاد ایشان هند و سنا است القند بفتح قاف و سکون نون و الی بنیفته اهل قندهار مراد
نجیب من خالوست و نوان باغبان و اکثر افراد و باغبان و بعضا و قاست یغنی القندها رکلام
روایت و ظاهر این بود که بجای آن گوید که یغنی اهل القند **پنجم** روایت از علی بن داود
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جماعت مکن از نکلمان و سنا و حنا و نراجه بدست که ایشان سنا
رند انفا که در حنای می کنند بر چند و فاعله امام گفت که رسند و هند و قند نیست در ایشان
نجیب مراد اینست که ایشان از این جماعت مکن میخواند بقند اهل هند و را **آیه ششم** افترقا
خاتمه **لاد الزنج** این باب بیان جماعت فرزندان است در این باب پنج حدیث است **اول**
عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن الحبشه انزل وجهها قال لا شیخ انزل
بصیف مضاع و مکن و حده از باب تفعل بقدیر استقام است **پنجم** روایت از محمد بن مسلم

و حرره ذلک علی المؤمنین در این آیت چند لغات است از جمله که موافقت با حدیث این باب
گذشت در کتاب لایا و الکفر و تفسیر این آیت در حد او که باب بیعتوان که پیش از این
فی ان الایا مشهور بجواب البذلکهاست بیاید شد در شرح آن و اینجا میگویم که مراد برانی
کلی است که معلوم الزام باشد و بی تو باشد که هیچ ما خود از نکاح بمعنی عقد خوانه عقد
و خوانه عقد منقطع بقرب نیل که در این حد و حد آید و فلا تزوجوا در حد سوم این
باب بقیه حد چهارم این باب زیرا که دلالت میکند بر جواز جماع زانیه که در حد و عقد
معلوم الزام نبوده باشد و نفی از قبیل خبرت لیک دلالت میکند بر اینست که زن از اینکه
منکح زانی شود خواه بعقد دائم و خواه بعقد منقطع با عتبار حرمه را از آزادی او مشرک
زیر که آن منی بر اینست که اگر زن میداند که آن عقد باطلست پس زانیه میشود
و اگر نینداند و آنرا صحیح پندارد پس عمل بقول مشرک آن کرده و مشرک میشود و مراد بی
حال غیر مستضعفه است پس این منافات ندارد با اینکه اگر آن زن مستضعفه باشد
زانیه نشود و نه مشرک چنانچه مستفاد میشود از آنچه گذشت در بعضی احادیث باب
مناکحه القصاب و الشکاک که باب بیست و هفتم است و بر این قیاس است و الزامیه را
لاینها الزان او مشرک پس نه مستفاد از آن متوجه مرد و دلالت میکند بر اینکه زن
جایز نیست که منکح زانیه معلوم الزام باشد از توجه شود خواه بعقد دائم و خواه بعقد
منقطع و الا لانی با مشرک خواهد بود **پیوسته** بر سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول
الله عزوجل در سوره نور که زانی نکاح نمیکند مکر زانیه را یا مشرک را امام گفت که ایشان
که سبب نزول این آیت اند زانی مشهور بزنا و مرد زانی مشهور بزنا اند و زانیان رسول الله صلی
علیه السلام و آل مشهور شدند برنا و شناخته شدند بزنا و مرد ما امروز تا آخر الزمان در آن مقام
پس هر که واداشته شد بر او حد زنا از جمله مرد و زنان یا مشهور شدند یا شناخته شدند

هیچیک اینکه عقد زنا شود کند با او تا آنکه شناسد از توبه و **اصل** سالت اباعبد الله
علیه السلام عن قول الله عزوجل زانی لا ینکح الا زانیة او مشرکه فقال ان ذلک مشهورات
بازنا و رجال مشهورون بالزنا قد عرفوا بذلك و انما سأل ليعلم بتلك المنزلة من اقيم علیه
حد زنا او مشرک لم یبغ لاحد ان ینکح حتی یعرف منه التوبة **شرح** در حد که است
مقتضای رفع رجال مشهور و اینست که جای آن هن باشد و معنی این موافق **تفسیر**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله عزوجل زانی لا ینکح الا زانیة او مشرکه قال
قال هم رجال و زنا کانوا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مشهورین بالزنا
فنهی الله عزوجل عن اولئک الرجال و النساء و الناس لیس علی ذلک تلك المنزلة من
شیء من ذلک و اقيم علیه حد فلا تزوجوا حتی تعرفوا توبته **شرح** الرجال و النساء مشهور
بقریب لغت است پس الرجال یا ظاهر است یا زانی لا ینکح الا زانیة او مشرکه و انما سأل ليعلم
بالزانیة لاینها الزان او مشرک شهر بصفه ماضی غایب معلوم با جرم یا با جرم تقصیل
بمعنی شهر بضر است و اشارت دارد که زنا است و لا تزوجوا اشارت باینست که نکاح در این ایست
عقد زنا شهر بیت و معنی این نیز موافق حد اولست **و چهارم اصل** سالت اباعبد الله علیه
السلام عن رجل تزوج امرأة فعمل بعد ما تزوجها انکاحا کانت زنت قال ان شاء الله
ان ینکح الصداق من الذي زوجها و لها الصداق بما استعمل من زوجها و ان لم یکنها
شرح فاعل شاهد و جافیه مستر لجم برجل است زوجه او را و له بصیغه ماضی غایب معلوم
باب تقصیل است و غیر برجل است و مراد تزویج زن زوجه خود نه زن آن زنست
یا مضافا عقد کاحی که ندانسته واقع شده ان بکفر و سکوت توبه نافرمانی است مثل ان امسکما
من احد من بعد و این موافق مذهب بعضی است که شرط نکاح اندر آن تا فرقی
الایا لما را بعد از آن و این جمله استیناف تعلیلی است بقیست و مقصود بیان اشکال

این باب بیامردیت که زنا میکند با نفی بعد از آن جفت خور میکند او را زنا با حرام
 حدیث **الترمذی** عن عمار بن موسی عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالت عن الرجل يحل
 له ان يتزوج امرأة كان يفر بها فقال ان اشترها شكتنا ثم ولا فلانها وودها
 على الحرام فانها تبعته في حرام وان است فليس وجها **شرح** مراد برجل مستواحه
 مردیت که توبه کرده باشد و میتواند بود که مراد او اینست بنا بر اینکه توبه زنا را جزا نباشد
 زنا را به این منافی است با توبه است و توبه را زنا نیست لکن از آن است که گذشت
 جفت خور با نفی آن بفرقه و نفی و بین بینه نقطه صافی غایب علم با یک نفی است
 از توبه و با بینه نقطه و نفی بین و با بینه نقطه صافی غایب علم استقامت کفی بحق با
 و زنا و نفی و با بینه نقطه صافی غایب علم استقامت کفی بحق با
 عمار بن موسی از امام از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید امام را از مرد که با حرام میشد
 او را اینکه جفت خور کند زنی که بود که زنا میکرد با او و گفت که اگر دریافت از آن زن توبه
 بخند زنی را که دریافت پس باید گفت که زنا با آن زن بر سر زنی که موافقت کرد او را
 پس آن زن بر او حرام است و اگر با کرد پس باید که جفت خور کند و این بنا بر اینکه آن عا
 توبه است **در اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ايما رجل خسر امرأة بعد ان يتزوج
 جفلا لا قال او له سباح وخره نکاح و مثله مثل الخلة اصحاب الرجل من نرها
 حرام است از نرها بعد فکانت که حلال **شرح** ایما بقیه و تشدید و فقطه دریا بین
 مبتدا و مضانفت و عا زانه است میا مضاف و مضاف لیه فان بقاء و کفر و تشدید
 فزه مفتوح است و جمله مبتداست و در فتح بجای فان قال بقاء و نفی و لام است
 و آن تحقیق منافی است با سباح بکسرین بینه نقطه و فاء و حاء بینه نقطه صافی غایب علم
 حرام جناح می آید و در باب نفی یکی من النکاح تا آخر که باب صد و نود و یکم است مثل هر

جانبه

جانبه تا بقیه است و زنا و فرقه و مبتداست و در و دم متصور و بقدر که کمال است
 جنبه مبتداست یا مثله فرقه و خیر مبتداست و کلام مبنی بر تفسیر است مانند زنا است
 اصحاب الرجل من نرها مثل بر سر است و بعضی الرجل اصحاب من نرها است و این قسم
 در غیلا متعارفت بنا بر اینکه مقصود اصلی بشبهه مرکب است و تفسیر از نرها مقصود
 با نرها است بعد بقیه با یک نقطه و سکون عین بینه نقطه مبنی بر ضم است و بقدر که
 است بر روی که مدلوله **در اصل** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که
 مرد که زنا کرد با زنی بعد از آن که طهر رسید او را اینکه جفت خور کند آن زن را بر حرام
 باشد پس بقیه که و کار از نرها حرام است و اگر کار از نرها نکاح است و حال او با آن زن
 حال در خضر با مردیت که دریافت مرد حاصل از نرها حرام بود بعد از آن خیر آنرا
 بعد از آن پس شد بر او و حال **در اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالت عن الرجل يحل
 له ان يتزوج امرأة كان يفر بها فقال ان اشترها شكتنا ثم ولا فلانها وودها
 على الحرام فانها تبعته في حرام وان است فليس وجها **شرح** مراد برجل مستواحه
 مردیت که توبه کرده باشد و میتواند بود که مراد او اینست بنا بر اینکه توبه زنا را جزا نباشد
 زنا را به این منافی است با توبه است و توبه را زنا نیست لکن از آن است که گذشت
 جفت خور با نفی آن بفرقه و نفی و بین بینه نقطه صافی غایب علم با یک نفی است
 از توبه و با بینه نقطه و نفی بین و با بینه نقطه صافی غایب علم استقامت کفی بحق با
 و زنا و نفی و با بینه نقطه صافی غایب علم استقامت کفی بحق با
 عمار بن موسی از امام از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید امام را از مرد که با حرام میشد
 او را اینکه جفت خور کند زنی که بود که زنا میکرد با او و گفت که اگر دریافت از آن زن توبه
 بخند زنی را که دریافت پس باید گفت که زنا با آن زن بر سر زنی که موافقت کرد او را
 پس آن زن بر او حرام است و اگر با کرد پس باید که جفت خور کند و این بنا بر اینکه آن عا
 توبه است **در اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ايما رجل خسر امرأة بعد ان يتزوج
 جفلا لا قال او له سباح وخره نکاح و مثله مثل الخلة اصحاب الرجل من نرها
 حرام است از نرها بعد فکانت که حلال **شرح** ایما بقیه و تشدید و فقطه دریا بین
 مبتدا و مضانفت و عا زانه است میا مضاف و مضاف لیه فان بقاء و کفر و تشدید
 فزه مفتوح است و جمله مبتداست و در فتح بجای فان قال بقاء و نفی و لام است
 و آن تحقیق منافی است با سباح بکسرین بینه نقطه و فاء و حاء بینه نقطه صافی غایب علم
 حرام جناح می آید و در باب نفی یکی من النکاح تا آخر که باب صد و نود و یکم است مثل هر

جانبه

شود و جزاین نیست که جایز است و این که جفت خور کند از آن بعد از آن که مطلق
 برقرار آن زن تا **سوم الطلاق** و این باب بیان نکاح زنیست که اهل ذمه
 مثل یهود و نصاری که جزیه می دادند یا نشدند و این باب از زده حدیث است **عنه** عن ابی
 عبد الله فی الرجل المؤمن یتزوج الیهودیة و النصاریة قال اذا اصاب المسلمة فافسح
 بالیهودیة و النصاریة فقلت له یكون له فیها الهوی فقال ان فعل فلیفعل ما من
 شریک لخر و اکل لحم الخنزیر و علم ان علیه فی دینیه عتصافه **شرح** مراد یهود
 و نصاریه مستضعفه از جمله آنها است بقرینت حدیث و حدیث دوم باب مناکحه
 النصارى الشکا که با جمیعت و همقم است الهوی ففعلها و تحقیق و او الفاعل
 الفضاضه یفعل عن با نفقه و وضاد با نفقه حیث عاری **روایت** از امام جعفر
 صادق علیه السلام در مردی که جفت خود میکند مستضعفه یهودیه و نصاریه را امام
 که چون در باب مسلم را پس چکار دارد یا یهودیه و نصاریه پس گفت امام را که می باشد
 او و در آن زن عشق پس امام گفت که اگر کند پس باید که منع کند آن زن را از مشرب
 و خورده گوشت خوک و بلاد که بر او ست درین اوجیب عاری عظیم **سألت**
 اباجعفر علیه السلام عن نکاح الیهودیة و النصاریة فقال لا یصح للمسلم ان یتزوج
 یهودیة و النصاریة و اما یحل یفقه نکاح الیهودیة **شرح** پرسیدم امام محمد باقر
 علیه السلام از زناشوی یهودیه و نصاریه پس امام گفت که جز می شود برای مسلم این که
 زناشوی کند با یهودیه و نصاریه و جزاین نیست که حلال می شود از جمله
 ایشان زناشوی با اهل اهراد اینست که نکاح نواصب ایشان جایز نیست اصلا
 و نکاح مستضعفان ایشان جایز است اما مگر هست **سألت** اباجعفر
 علیه السلام ان یتزوج المجسیة قال لا ولیکن ان كانت له امه **شرح** یتزوج

نصفه

یصیق مضایع غایب معلوم یا محلول باب ففعل است و بنا بر او اصرار و مستقر است
 است که مذکور بوده در کلام سابق و اینجا متقول نشده فاعل کانت اهل ذمه است
 جمع یجوز است و بنا بر او ولیکن بتقدیر و لکن یتزوج است و کانت تأمل است و مقصود
 که تزویج میسر بر بکر نیز خود میتواند کرد و هرگاه که نیز نه باشد بطریق اولیا یا نیز خواهد
 بر سر غیر میتواند کرد موافق آنچه می آید در بیان تزویج سفاح در باب صد و نود و یکم
 که و الذی یزوج الیهودیة و النصاریة المجوسیة و عبدة الاوثان علی المسلمة الحرة و بنا بر او
 کانت ناقصه است و امره مقبوض است و جزای شرط خود و منت بتقدیر بهاها **پرسید**
 امام محمد باقر علیه السلام که آیا مرد مسلمان جفت خود میکند زن کبریا امام گفت که نه ولیکن
 جفت خود میکند مجوسی را اگر باشد بر او و کثیری **باب** **شرح** عن ابی جعفر علیه السلام قال
 لا یتزوج الیهودیة و النصاریة علی المسلمة **شرح** روایت از امام محمد باقر گفت که جفت
 خود کرده یهودیه و نصاریه هر چند که مستضعفه بر سر زن مسلمان **شرح** **عنه** عن سماعة
 بن مهران قال سألت علی الیهودیة و النصاریة ان یتزوجها الرجل علی المسلمة قال لا و تزوج
 المسلمة علی الیهودیة و النصاریة **شرح** روایت از سماعة بن مهران بکسبهم و سکوتها و او
 بنیقه که از او بیان امام جعفر صادق و امام محمد کاظم علیهما السلام گفت که پرسید امام
 را از یهودیه و نصاریه که آیا جفت خود میکند و امر مسلمان بر سر زن مسلمان امام گفت که
 و جفت خود میکند مسلم را بر سر یهودیه و نصاریه که مستضعفه باشند **شرح** **عنه** عن الحسن بن
 النعمان قال قال ابوالحسن الرضا علیه السلام یا ابا محمد ما تقول فی رجل یتزوج نصاریة
 علی مسلمة فقلت جعلت فداک و ما قوی بین یدیک قال لقلو لک فان ذلک یعلم
 به قوی فقلت لا یجوز الذم لانیة علی مسلمة و غیر مسلمة **شرح** نظر ما قوی بین یدیک از
 گذشت در کتاب الحج و رجا و باب فضل المقام بالمدينة تا آخر که باب دو و بیست و یکم

منقول

عنه

تزوج

است که قلت و ما قولی قولی قالان قولی که لا غیر مسلّم عطفست برخرج
 النفر ایضا علی المسئلة یا عطفست برالنفر ایضا یا عطفست برمسئله و بنا بر اول مراد اینست
 که تفریح غیر مسلّم جایز نیست اصلا خواه بر سر زنی دیگر باشد و خواه نباشد و بنا بر
 دوم مراد اینست که تفریح غیر نظریه نیز از امتناع مسلّم جایز نیست برمسئله
 و بنا بر سوم مراد اینست که تفریح نظریه بر غیر مسلّم نیز جایز نیست موافق بعضی که
 لا غیر مسلّم است و بر هر تقدیر غیر مجرب است روایتست از حسن بن جهم نفع جیم
 و سکون ها گفت که گفت مرا امام رضا علیه السلام که ای ابو محمد چه میگوئی در مورد کجفت خروج
 میکند نظریه بر سر زن مسلّم گفت که قربانت شوم چیست سخن من در پیش تو امام گفت
 که هر آینه میگوئی البته سخن خود را بجه بدرستی که آن سخن معلوم میشود باین سخن من گفت
 که جایز نیست جفت خود کرد نظریه بر سر زن مسلّم و نه جفت خود کرد غیر مسلّم دیگر اصل قال
 و لم قلت لقول الله عز وجل ولا تنكحوا النسک حتی یؤمن قال فما تقول فی هذه الاية والحیث
 من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم قلت فقولہ ولا تنکحوا النسک حتی یؤمن ففی
 هذه الاية فلتبسم ثم سلک شیخ فادفع قوله برای تقریر بر اطلاع برایت نایز است
 وقوله منصوب ومفعول نسخت است وهذه الاية اشارت بآیت نایز و مرفوعت
 و فاعل نسخت اینست یقرین تا نیست نسخت **الکتاب** که چرا نتواند بود که فاعل برای تعقیب کری
 باشد وقوله مرفوع و مبتدا باشد و منسخت خبر مبتدا باشد و تا نیست با اعتبار مفعول
 که آیت است وهذه الاية منصوب ومفعول نسخت باشد **کرم** که آیت اولی در سورة
 بقرات آیت نایز در سورة مائده است و بنا بر این صاحب جمیع الیاء در تفسیر سورة
 روایت کرده نزول سورة بقره بسیار پیش از نزول سورة مائده است اگر چه هر دو
 از مدنیان است و مقدم نایز مؤخر نمیتواند بود سکت بتشدید تا ماضی و مضی

تا و مقدم
 و تحقیق

تا و مفتوح میتواند بود ظاهر تبسم اینست که نفع آیت نایز آیت اولی با اعتبار کج
 باعتبار نفع نمی باشد و تخصیص کند فی لا یصحف افراد مثل نکاح داعی **بی** امام گفت
 چرا جایز نیست گفت که برای قول الله عز وجل ورسوه بقره که نکاح میکند مشرکان را تا آنکه
 ایمان آورند امام گفت که چنانچه میگوئی در این آیت سورة مائده که و حلال کرد و شد
 شما عقیقات از جمله جمعی که داده شدند کتابی که در زمان پیش از شما گفت که پس قول
 تعار که و نکاح میکند مشرکان را تا آنکه ایمان آورند نفع کرد این آیت پس امام بیخنده
 کرد بعد از آن سلاکت شدم مراد اینست که نرسیدم تفصیل حلال بود محض کتاب
 را که یا شما مل عمل سوال نیز هست یا نه و یا شما مل نکاح داعی نیز هست یا مخصوص
 چنانچه صاحب جمیع الیاء نقل کرده از اصحاب ما که مستند شده اند به تمایز که اگر
 آیه و حق اجزای حق بنا بر این که یقین اجرد و متعذر شرط است و نکاح داعی خالی میشود
 از ذکر هر چه جایز نیست هر و نظیر این گذشت در شرح شیخ ششم باب مناکح النصاب
 و التکلیف که باب بیست و هفتم است وی یک در عید دوم باب سی و هفتم **تشمیر** عن
 زرارة بن اعین عن ابي جعفر علیه السلام قال لا یتبعی نکاح اهل الکتاب قلت جعلت
 وذاك واین تحریرید قال قوله ولا تنکحوا النسک ایهم **الکتاب** لا یتبعی بیا بیکنقطه
 و غیر با نقطه بصیغه فاعی مضارع غایب مجول معتل اللام یا یا باب افتعال ایجاب تفعل
 الاشتغال و یتبعی طلب کار چیزی بود و یتبعی ای پیغمبر است و نمی از طلب کار نکاح اهل
 کتاب عبارتست از نهی داعی غیر مستضعفات اهل کتاب در غیر وقت اضطراب
 پس منافات ندارد با جواز نکاح منقطع که مدلول آیت سورة مائده است و بیا شد در
 شرح شیخ سابق و منافات ندارد با جواز نکاح مطلق در وقت اضطراب چنانچه
 میاید در عید هشتم با جایدن ضمیر تحریر راجع بصکة یتبعی است عصم بکرمین و فتح

جمع عصی که در ضمن عین رسوای است و آن یعنی کرده و بنده است و عبارت است از رسوائی
 که بکردن اسیر یا بشدن آنکه نزد و اسیر جمع کوافر است که است بر آن کجای دای که کوافر
 مراد بکوافر ناصب است خواه از اهل کتاب و خواه از مشرکین و باسلام موافق آنچه گذشت
 در شرح حدیث ششم باب نهم است که ای باب بیست و هفتم است **در روایت** از
 زرار بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام گفت که مقصود عمل منتهی در نکاح زن یهود
 نفر اینست که قرابت شوم و در جای قرابت حرام کردن امام گفت که در قول الله تعالی در سوره
 متحه که و مجسید بر شما نهی کرده و نهانان کافرات **نیم امر** عن زرار بن اعین قال سألنا
 ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب من
 قبلکم فقال هن منسوخة بقوله ولا تسکون ایعیم الکوافر **در سوره** مائده
 چنین است اليوم احل لکم الطیبات و طهارة الذین اوتوا الکتاب حل لکم و طهارة حل
 و المحصنات المؤمنات و المحصنات الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اذا استهووهن اجور
 محصنین غیر مسلمین و لا یخفی احدان و من یکره بالایمان فیه جط علیه و شر الافر من کما
 و آیت سوره متحه بیان شده در شرح حدیث سابق و در شرح حدیث ششم باب بیست و هفتم
باب در آیت سوره مائده و احتمال است و لا یکره الا استهووهن فیه محصنات دوم باشد
 و مراد بخون نکاح منقطع محصنات کتابیات باشد چنانچه بیان شده در شرح حدیث ششم اینست
 دوم اینکه اذا استهووهن فیه محصنات اول و دوم باشد مراد باجور هر یک باشد
 خواه در نکاح دای و خواه در نکاح منقطع و بهر تقدیر آیت سوره متحه و احتمال دارد
 اول اینکه دای از نکاح دای کوافر باشد دوم اینکه مراد نهی اعم از نکاح دای و نکاح منقطع
 باشد پس احتمال آجراست و بنا بر احتمال اول تنافی نیست میان این روایت پس مراد
 بنسخ اینها موافق اصطلاح اصولیین نیست بلکه معنی دفع احتمال دوم آیت سوره

مائده است که با اعتقاد جمعی مراد آنست و بنا بر احتمال دوم و سوم و چهارم مراد بنسخ
 اینها موافق اصطلاح اصولیین است و الله اعلم **در روایت** از زرار بن اعین گفت
 که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره مائده که و حلال کرده شدند
 شما عقیقات از اجل جمعی که داده شدند کتاب پیش از شما پس امام گفت که آنچه مراد ما خیال
 میکنند در این آیت بر طرف کرده شده است بقول الله تعالی در سوره متحه که و مجسید بر
 بر شما نهی کرده و نهانان کافرات **نیم اصل** عن ابي جعفر علیه السلام قال ان اهل الکتاب
 جمیع من که دمه اذا اسلم اخذ الزینین فاما علی کما هو و لیس له ان یخرج جانی و ا
 الاسلام الی غیرها و لا یبیت معها و لکنه یا سبها بالکفار **در شرح** و جمیع من که دمه بری
 احوال محسوس است زیرا که ایشان کتاب ندارند اگر چه داشته اند چنانچه گذشت در کتاب
 الزکوة در جلد چهارم باب صد اهل الخیر که باب جمل و ششم است بلکه منقول است از
 الله تعالی علیه و اله که استقام ستم اهل الکتاب مراد بدار اسلام سر نیست که از جمله سرها
 علی است که دران اهل اسلام میباشند از جمله عیالات شهری و مراد بغيرها ساری و دیگر است
 که انچه محلی است که دران اهل دمه میباشند در میان شهری **در روایت** از امام محمد باقر
 علیه السلام گفت که بدرستی که یهود و نصاری و جمیع انکه و راست عهد و پیمان میدهند و مسلمانی
 شوند یکی از وجوهای ایشان پس آن دو را قیند بر نکاح ایشان و نیز پسند زواج کافر را اینکه
 بری بر زن مسلم خود را از ساری مسلمانان سوختن و شب نیمه اندایان زن و ولیکای
 آید نزدان زن در روز **اصل** فاما المشرکون مثل مشرک العرب و غیرهم فهم علی نکاح
 حرم الی انقضای العدة فان اسلمت المرأة ثم اسلم الرجل قبل انقضای عدتها
 فبی امرته و ان لم ینسأ الا بعد انقضای العدة فقد بانث منه و لا یسئل که
 علیها و لکن جمیع من لا دمه که **در شرح** مراد بشرکان اینجاست بر ستادنت که مشرکان

صحیح نیز هستند و مثل مشرک العرب تفسیر نظیر آیت سو ما نله لحدن اشتد لنا
 عداوة للذین آمنوا الیهود والذین اشركوا پس منافات ندارد با اینکه اهل ذمه
 ایشان مشرکان باشند در حقیقت **ب** پس لما مشرکان صحیح مثل مشرکان عرب غیر
 ایشان پس ایشان بر تقدیر اسلام یکی باقی میمانند بر کاشان تا بلیطه عده پس اگر
 مسلمان شود زن بعد از آن مسلمان شود مرد پیش از بلیطه عده و پس از آن است
 و اگر مسلمان شود مرد بعد از بلیطه عده پس تحقیق بیگانه شدن از او نیست راه تسلطی
 او بر آن زن و چنانست جمیع آنکه نیست عقد او را خوله کتابی باشد و خواه غیر کتابی
اصل و لا یبغی المسلم ان یتزوج یهودیه ولا نصرانیة و هو یحد مسلمة حره او امه **شرح**
 میتواند بود که مرد یا به اینجا تزویج نماید با بنده یا بر خولا و لا یحد که مذکور شد
 در دفع چقد سوم این باب **ب** و سزاوار عیش و مسکن از آنکه جفت خود کند یهودیه
 و نه نصرانیة را هر چند که مستضعف باشد و نکاح منقطع باشد بر حاکمی که او باید مسلم از او
 یا مسلم **کثیر** **شرح** عن ابی جعفر قال لا یبغی المسلم ان یتزوج یهودیه ولا
 نصرانیة و هو یحد مسلمة حره او امه **شرح** این ظاهرست از شرح پیش سابق **یا**
ردم **اصل** عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیهم السلام قال سألته عن رجل له امرأة نصرانیة
 له ان یتزوج علیها یهودیه فقال ان اهل الکتاب بما لیک للامام و ذکره
 سمع منا علیهم خاصه فلا یأمن ان یتزوج علیها یهودیه ان یتزوج قلت فانه
 یتزوج امه قال قال لا یصلح له ان یتزوج ثلث اماره **شرح** روایتست که امام
 او را اینکه جفت خود کند بر سر و زنی جهود را پس امام گفت که بدرستی که از اهل کتاب
 خواه ترسایان و خواه جهودان عمل را اما مندوان تزویج جایز کرده شده است از جانب
 مایر شما شیعه اما میر و پس نیست بر وی و باید که جفت خود کند یهودیه بر سر نهاریت **ک**

از ابو بصیر از امام جعفر علیه السلام
 گفت که پرسیدم امام را از آن
 که او راست از ترسایان

پرسید که او جفت خود میکند کثیر **شرح** و امام گفت که خوب عیش و این که جفت
 کند کثیر و الا شایستهست با اینکه تزویج یک کثیر مانده تزویج دو حر است پس چنانچه
 زیاد بر چهار حر جایز نیست تزویج زیاد بر دو کثیر جایز نیست **اصل** فان تزوج علیها
 حره مسلمة و لم تعلم ان له امرأة نصرانیة و یهودیه ثم دخل بها فان لها ما اخذت
 من المهر فان شاءت ان یقیم بعد معة اقامت و ان شاءت ان تذهب الی اهلها
 ذهبت و اذا حاضت ثلث حیضاً و مرت بها ثلثه اشهر حلت لزوجها و قلت فان
 طلق علیها الیهودیه و النصرانیة قبل ان تنقضي هذه المدة له علیها سبیل ان یتزوج
 الی غیره قال نعم **شرح** پس اگر جفت خود کند بر سر نصرانیة و یهودیه زنی از او مسلمان
 بر حاکمی که آن زن نداشته باشد یا اگر او راست زنی ترسایان و زنی جهود بعد از آن
 جمیع کند با آن زن مسلمان پس بدرستی که از آن زن مسلمان است آنچه گرفت که مهرست پس
 آن زن معصوم است که در نکاح بعد از آن دانستن با آن مرد در نکاح میکند و اگر خواهد این را که رود
 سوا اهل خود شوهر مرد و در شوق دوم چنانچه شود تحقیق یا کفر با و سه ماه حلال
 میشود برای شوهران دیگر گفتیم که پس اگر آن مرد طلاق دهد بنا بر آن زن مسلمان یهودیه
 و نصرانیة را پیش از آنکه بکشد عده زن مسلمان یا آن مرد را هست بر زن مسلمان راه تسلطی اینکه
 برگرداند او را سوا منزه خود امام گفت که آری **باب** **شرح** **اصل** **باب** **شرح** **تزوج**
الامة **شرح** این بابی را از او است که جفت خود میکند کثیر را در این باب **ب**
اول **شرح** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الخبر الامة قال لا یأمن اذا اضطر الیها **شرح** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام در آنکه جفت خود میکند کثیر را گفت که نیست بر وی چنان
 مضطرب شو پس کثیر را شایستهست بآیت سو ما نله لحدن اشتد لنا و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح
 الحصا المؤمنة فما ملکنا یمانکم من قبیلتکم المؤمنات تا قول او که ذکر این خشی افست

هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تزوج الحرة على الأمة ولا تزوج الأمة على
 الحرة ومن تزوج أمة على حرة فنكاح باطل **روایت** از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 که جفت کرده میشود زن آزاد بر سر زوجه که کثیر باشد و جفت کرده میشود کثیر بر سر زوجه
 آزاد و هر جفت خود کرد کثیر بر سر زن آزاد پس نکاح او کثیر باطلست **اصل** عن ابی
 بصیر قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن نكاح الأمة قال تزوج الحرة على الأمة
 ولا تزوج الحرة على الحرة ونكاح الأمة على الأمة باطل **این ظاهرست** از شرح سابق
اصل و إذا اجتمعت عندك حرة وأمة فليحرم نومان وللغرة يوم ولا يصح نكاح الأمة
 إلا بإذن مولاهما **و جفت** جمع شوند و نوزنی آزاد و زنی کثیر بر سر زن آزاد و نوبت
 دور و زانه شب است و بر سر زن کثیر نوبت یکروزانه شب است و جفت میشود نکاح کثیر بر سر زن
 صاحب اختیار **اصل** عن سماعة عن ابی عبد الله عليه السلام في رجل تزوج امرأة حرة ولا
 امرأة أمة ولم تعلم الحرة أن له لمرأة أمة قال إن شئت الحرة أن يقع مع الأمة
 أقامت وإن شئت ذهبت إلى أهلها **روایت** از امام جعفر صادق علیه السلام
 در مردی که جفت خود کرد زنی آزاد را بر حالی که او است زنی کثیر و نداشت زن آزاد که او را
 زنی کثیر امام گفت که اگر خواهد زن آزاد که در نکند با کثیر در نکند و اگر خواهد میرود
 اهل خود **اصل** قال قلت له فإن لم تر من يملك و ذهبت إلى أهلها أفله عليها سبيل
 إذا لم تر من يملك قال لا سبيل له عليها إذا لم تر من يملك تعلم قلت قد بلغني أهلها
 هو طلاقها قال نعم إذا خرجت من منزله اعتدت ثلثة أشهر أو ثلثة قرو و ثم تزوج
 إن شئت **مقام** بضم می مصدر می ای فعالیت لا سبیل له علیها میتواند بود که معنی بر
 عدم دخول باشد و میتواند بود که معنی بر فرق میان امة و میا دیه و نظایر باشد
 و بر هر تقدیر منافات ندارد با جحد لغز با جاسا بق حین تعلم بصیغه مضارع عا

الأمة على

مجلس انما رست باینکه جاسا رفع فوریت بر او کردند و تقاضا کنند تا وقتی دیگر جاسا رست
 بر طرف میشود **روایت** از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کفتم امام را که پس اگر راضی نشد باین در نکند کرد و رفت
 سو اهل خود آیا پس مرد را بر زن راه تسلطی جز زن راضی نشود باینکه کفتم امام گفت که
 نیست اهل راه تسلطی اگر مرد را بر زن جفت راضی نشود در وقتی که داند کفتم که پس در این وقت
 رفتن او سو اهل خود آن بجای طلاق او است امام گفت که اگر بجای آن زن بر او رفت او را
 اگر عدله نگاه میدارد سده یا سحر جفت از آن شهر میکند اگر خواهد **اصل** سألت أبا
 عبد الله عليه السلام هل للرجل أن يتزوج النفرانية على المسلمة والأمة على الحرة
 فقال لا يتزوج واحدة منهما على المسلمة ويتزوج المسلمة على الأمة والنفرانية
 والمسلمة الثلثان والأمة والنفرانية الثلث **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق
 علیه السلام را که آیا میسر مرد را که جفت خود کند زن ترسانا بر سر زن مسلما و زن کثیر بر سر زن
 آزاد پس امام گفت که جفت خود میکند همگی دام آزاد و در بر سر زن آزاد مسلما و جفت
 میکند زن آزاد مسلما بر سر زن کثیر و زن ترسانا و بر سر زن مسلما است و نوبت دور و بر سر زن
 کثیر و بر سر زن ترسانا نوبت دور و مراد اینست که اگر زن مسلما داشته باشد یکی از او
 کثیر و در زانه شب نوبت آزاد است و دیگر و زانه شب نوبت کثیر است و بر این قیاس است
 بجای زن کثیر ترسانا باشد **اصل** عن زائدة بن أعين عن ابی جعفر عليه السلام قال سألت
 عن الرجل يتزوج الأمة قال لا إلا أن يضطر إلى ذلك **این ظاهرست** از شرح جحد
 اقل این باب **هم اصل** عن ابی عبد الله عليه السلام قال لا ينبغي أن يتزوج الرجل الحر
 المملوكة اليوم إنما كان ذلك حيث قال الله عز وجل ومن لم يستطع منكم طولا أو قولا
 المهر والمهر الحرة اليوم مثل مهر الأمة أو أقل **روایت** از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که سزاوار نیست اینکه جفت خود کند مرد آزاد کثیر را در این روزگار جز آن

۱۲۱
 الا تعدلوا فواحدة اليس هذا فرضا كذا في فرض بقاء ولا ينقطع وضما بالنقطة
 ماضی غایب مجزای بایض جنر لیس است الفرض جدا کردن لغز چیزی از یکدیگر و مراد اینست که
 در این کلام دو قسم است از یکدیگر بلی تعدد زوجا مذکور است اول البیض و عدم عدل است
 ایشان در آن بنا شد اصلاد و هم از خود در آن باشد یعنی روایت است از نوح بن شعیب
 الحسن هر کدام گفت که پرسید این ابی العوا که از زنا دقه بوده هشام بن الحکم را با نروش که
 گفت هشام را که آیا نیست الله با اعتقاد شما حکم هشام گفت که بلی او حکم ترجحا کما است
 ابی العوا گفت که پس خبر ده مرا از قول او عز وجل در سوخا که پس نکاح کنید آنچه را که
 حلال است بدلی شما از جمله زنان دود و و سر و چهار چار پس اگر ترسید از اینکه عدل
 نکند پس نکاح کنید یکی را آیا نیست این کلام که قسرت کرده شده باشد بد و قسرت
 گفت که بلی فصل در سوخا چنین است و این ختم الا تقسطوا فی الیتامی فانکوا
 ما طاب من النساء منی وثلاث و رباع فان ختم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم
 ادنی ان لا تقولوا و در این آیت چند لحاظ است از جمله اینکه مستأدا لیرد نکاح ما
 و عدل یعنی ناقص کرده حق که مبتدا و جمله نکاح و فی ان لا تقولوا استیناف تعلیلی باشد
 ربط بخبر ایش در جمله و ان ختم ان لا تقسطوا فی الیتامی فانکوا تا آخر و مراد ترعیت عظیم در
 نکاح باشد بیبیا اینکه مترجح ظلم بریتیم نمیکند ما کما بخلاف عرب بدوی و اول اینکه متر
 در فکر فرزندان خود می افتد و آن صارف است از ظلم بریتیم چنانچه مذکور است بعد از این
 آیت در سوخا که و لیقل الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضفا فاذا قولنا علم و دو مر
 اینکه ترجیح صافست از قبایع بسیار و باعث حفظ حدود نماز است که عماد دین
 است و حق از حق و منکر نمیکند بخلاف عرب بود چنانچه گذشت در احایث با کراهت
 العرب که باب هم است و لهذا چه خواهند که نفی شرارت از کسی کنند میگویند که فلا

۱۲۲
 که خداست اصل قال فاحیز فی عن قوله عز وجل و لن تقسطوا ان تعدلوا بین النساء
 و لو حرم فلا تعدلوا کل المیل فتذروها کما ملقته الی حکمکم بعدا فلم یکن عنده جوا
 و حرر الی المذنبه الی الی عبد الله علیه مفا لیا هشام فی غیر وقت حج و لا عمره قال
 ثم جعلت قدرا لای امر احمی معلقه یعنی زینت که آویخته شده باشد در هوا و این
 عبارتست از آن که همین شوهرش بنا شد پس در خانه شوهرش فرو نیامد باشد چنانچه
 در آیت سوخته است که لای حل لهم و بنا شد در شرح حد ششم بایض مناکح النکاح الشک
 که باب بیست و هفتم است یعنی ابی العوا که گفت پس خبر ده مرا از قول او عز وجل بعد
 آیت در سوخا که هرگز و سعت در قدرت نخواهید داشت که عدالت کنید میان
 زنان هر چند که حرص کنید و عدالت پس میل میکند از زنی که میل کند از او را مانند
 زنی که آویخته شده باشد در هوا کدام حکم میگوید این سخن متناقص را پس بنویز
 هشام جواب پس حلت کرد از کوفه سوخته سوخا امام حنفی صادق علیه السلام گفت
 که ای هشام آیا در غیر وقت حج و عمره امده هشام گفت که آن زیارت شوم برای کسی که
 که اندوهنا کرد مرا اصل ان ابی العوا سأل عن مسئلة لم یکن عندی فیها
 شیء قال و ما یقال فاجر به بالحقه فقال له ابو عبد الله علیه م اما قوله عز وجل
 فانکوا ما طاب لکم من النساء منی وثلاث و رباع فان ختم ان لا تعدلوا
 فواحدة یعنی فی النکاح و اما قوله و لن تقسطوا ان تعدلوا بین النساء و لو
 حرم فلا تعدلوا کل المیل فتذروها کما ملقته یعنی فی المودة شرح در نسخ یعنی هر دو
 جا بیضی متنازع غایب معلوم است و ظاهر اینست که بجای آن فقره بقاء و صفی ماضی
 غایب معلوم باشد و ما موافقا هر شرح میکنیم عاید قوله محد وقت بتقدیر فقیه
 یعنی بدست که این ابی العوا پرسید مرا از مسئله که نبود نزد من در آن مسئله چیزی از

انجام اتمام گفت که وجبت آن مسئله را وی گفت که بیست و شش خرداد امام را بان دست
 بیست و شش امام را امام جعفر صادق علیه السلام که اما قولا و فعلی که پس نکاح کنند آنچه
 که حلال باشد بری شما از زنان دود و وسه و چهار چهار بیست و شش که عدالت نکیتند
 پس نکاح کنید بیکدیگر پس خواسته در آن عدالت و رتبه را که اختیار می شوهر است و اما
 قولا و فعلی که هرگز وسعت و قدرت نخواهد داشت که عدالت نکیتند میان زنان هر چند که
 حرم نکیند پس میل میکند از زنی بهیمل میل که و گذارید او را مانند زنی که آویخته شده در
 مابین پس خواسته در آن عدالت در دست و پا که اختیار می شوهر نمیشد **اصل** فلما قدم
 علیه هاشم **ب** بهذا الجواب **ج** قال قال الله ما هذا من عندك **ج** بیستی که وارد
 شد بر این ابی العجاء هاشم با این جواب و خبر داد این ابی العجاء را گفت
 که بخدا قسم که نیست این جواب از جانب تو **اصل** عن هاشم بن الحكم قال قال الله تبارک
 و تعالی **الحل** الفروج **ب** لعل مقتدره العباد في القوة على المهر والقوة على الامساك
 فقال فانك لو اصابك لکم من النساء مثنى وثلاث ورباع فان خفتم الا تعدوا
 فواحدة او ما ملکت ايمانکم وقال ومن لم يستطع منکم طولا ان يتک الحصات
 المؤمنات فین ما ملکت ايمانکم من نساءکم **المؤمنات** وقال فما استمتعتم
 بهن منهن فانهن اجودهن فريضة ولا جناح عليكم فيما تراجعت بهن بعد
 الفريضة **ج** مقتدره بفتح میم و سکون قاف و ضم و فتح و کسر و لا بتبیطه و راه بتبیطه
 مصدر یا جفر و فرب علم و ر و مصافق الی است و مصافق است **ج** روایت از حقا
 بن الحكم که از زیان امام محمد باقر و امام جعفر صادق را امام موسی کاظم علیه السلام است
 در کتاب خود که بدست که الله تعالی که در زنان را با ستم قدرت بیندگان در قوت
 بر مهر و قدر بر نگاه داشتن زن باین روش که گفت در سورة نساء که پس نکاح

فَاَسْتَمْتَعْتُمْ

آنچه که حلال شد شما را از جمله زنان دود و وسه و چهار چهار بیست و شش که عدالت
 در رتبه نکیند پس نکاح کنید بیکدیگر یا کمتر از خود را و گفت در سورة نساء که هر که
 مستطیع نشد از جمله شما دست بر سر این را که نکاح کند عقیقات مؤمنات را پس باید
 که نکاح کند از جمله آنچه خریدید از آنرا از جوانه زنان شما که مؤمنات اند و گفت در سورة
 نساء که پس آنچه طلب متع کرده بدان از جمله زنان پس بدیدید ایشان مرد های ایشان را
 بر حالی که آن مرد ها ممتاز باشد باعتبار جنس و مقدار و نیست گرفت و گیر بر شما در
 با یکدیگر راضی شدید بان بعد از جو که که ممتاز است با بیغی که مرد زیاد بر مرد التزام
 می شود که مثل نفقه و کسوف بعد از عقد متعه یا در نفس عقد نیز می تواند که کمتر از نوز
 انکاف کند معافی را بخشد **اصل** فاحل الله الفروج **ب** لعل القوة على تقدير قوتهم على اتمام
 المهر والقوة على الامساك **اربع** لعل قدر علی ذلك ولین دونه بی ثلاث و اثنتین
 و واحدة **و** من لم یقدر علی واحدة **ترج** ملک الیمن و اذا لم یقدر علی امساکها
 ولم یقدر علی تزویج الحر و لا علی شراء المملکة فقد احل الله تزویج المتعة یا کثیر
 ما یقدر علیها من الحر و لا تزوم **نفقة** **اربع** منسوب و معقول فعل بخند
 بتقدیر اجل ثلث یا بدلا الفرج است و بنا بر اول این جمله استیفاء بیانی سابق است و اگر
 تقدیر الحاقی تا تأیید باعتبار اینست که خرج مذکور است بثلث بلاء و حق جرات و اسقاط
 تا تأیید باعتبار اینست که مراد سز است و بتقدیر اجل الفرج بثلث است جمله فقد احل
 التجز اینست بلکه قائم مقام جرات و از قبیل قامت دلیل در مقام مدلول است بتقدیر
 فقیر محرم من النکاح لانه قول اصل الله نظیر است **سواء** **الحر** و من کفر فان الله غنی عن العالمین
 که بتقدیر و من کفر قول غیر از آنست لان الله غنی عن العالمین المتعه بقیم و کسوم و سکون تا در نقطه
 و را لا و عین بینه اسم مصدر یا بفتیل بهر مندی اند که مثل بهر مندی که از زن در نکاح
 منقطع

و مثل بر منک کس از نه خود بعد از فراغ احرام عمره و رایش و پیش از شروع و احرام
 حج در مکه و کاعی متعوض می شود در زنی که تزویج الی کاح منقطع باشد و در حج که عمره
 آن پیش از آن و رایش حج باشد و بنا بر او که اضافی در تزویج المنه لا عیلت و لام برای
 تقلیل است و بنا بر دوم اضافی مصدر عطف است بقدر بیضه مضارع غایب محلی با صیغه
 و ضرب علم است علانیاً فی علمت مع تبعیض است و او ای است لا برای نفی جنس است لزوم متعوض
 و مضافست نفق و رمنق است **بی حلاله** اگر الله تعالی فرج زن را برای اهل توانایی
 بر قدر توانایی ایشان بر دادن هر توانایی بر نگاه داشتن حلاله اگر چه فرج را برای هر که
 توانا شود بران و برای باین و طلاله اگر چه فرج را برین و ورن و یکن و هر که توانا نشود بر
 حقت خود می کند بکثر از آنچه توانا نشود بر نگاه داشتن و توانا نشود بر رجعت کردن زن
 آن را و نیز بکثر از آنچه بر تحقیق حلاله اگر الله تعالی حقت کرده متعوض بکثر از مقدور علیه است
 انچه بر طالی که بنا شد لزوم نفق **و اعفی الله کل فریق منهم بما اعطاهم من القی**
علا اعطاهم الله و لیس فی الفقیر عن الامساک و عن العجز و ان یؤتوا من قبل
الله عز وجل فی حسن الموعظه و اعطاء القوة و الدلالة علی وجه الحلاله لما اعطاهم
ما یتفقون به عن الحرام فاما اعطاهم و اغناهم عن الحرام فاما اعطاهم و یکتفون
بما عجزوا و ما موصوله است ظرف متعلق باعفی است حر در اول بیان است یا
 تبعیضیه است علی اعطاء متعلق بالقوة است و لجه بکسیم تخفیف و الی بنقطه
 عطفت بر القی لجه مصدر معقل الفاء و ای با جرح فرخا دستی فی القی متعلق
 است بالجه عن الامساک متعلق است ببعی باعفی و مراد بامساک نگاه داشتن خود را
 جماعت با حکم با حرام است تا بدست خود دست و عن العجز عطفت بر عن الامساک
 و مراد بفرزنا و نفی زنی حرام است و ان نفی هم و سکون هو عطف است بر
 یون

یون

یونوا بسکن هم و نفی تا و و نفی در الی بیضه مضارع جمع مذکر غایب محلی الفاء متعلق
 اللام با جرح است الی با جرح هم و سکون تا آمد دشمن بر ریش و کاه و مراد اینجا آمد
 غضب الله تعالی بر هر کس است من ابتدائیه است قبل بکفراف و نفی با یک نقطه است و ظرف
 متعلق بیونوا است و مراد بان یونوا من قبل الله لاطر و نفی غلام است و اشارت شد
 و عجز عذاب لغوی برای سببیت حسن نفی با بی نقطه و سکون سین بی نقطه است و ظرف متعلق
 است لغوی و نفی هم و ضم عین بی نقطه و سکون و او و نون اسم مصدک معقل العی و ای با فعال
 و با جرح فعل مدد کار الله تعالی و اعطاء عطفت بر المعفی یا عطفت بر معجز و بر این
 است و الی الی بیضه و الی بی نقطه و اعطاء معقلست یا اللاله و مراد بوجه الحلاله عقد نکاح
 و شرط صحته و عقد خیریه ام الولد و شرط صحته است لما یکرهم و ما موصوله است و ظرف
 ببلخ حسن است موصوف و معقوله و ما اعطاهم است یستغفون بکسیم بی نقطه و نشانه
 فامضیه است من الحرام متعلق یستغفونست فیما عجزوا و موصوله است و ظرف حال
 الحرام است **یونیا** زکر الله تعالی هر طایفه از بندگانی که بوسیله این داد ایشان را که
 قدر بر دادن هر هست و فرخا دست و رفق است از خود داری یا لک و از زنا و ما موصوله
 و از این که معذب شوند از جانی بناله تعالی بلواط و مانند آن بسببیت کی مدد داری و
 قدرت و لاهنای بر طریقه حلاله بسببیت دادن بندگان را این اجتناب کنند بان از
 حرام دلخیز داد ایشان را و این که بنیاد زکر ایشان را از احرام در آنچه داد ایشان را
 و واضح کرد انرا برای ایشان **فقد ذکر الله و وضع علیهم الحد و من العجز و الترحیم**
و العافی و الفرقة و لو لم یعن الله کل فرقة منهم بما جعل لهم السبل الی وجوه
الحلاله لما وضع علیهم حد امیر هذه الحد و پس بزدان بی نیاز کردی و باین
 کا حدود را که زدن تا زبانه است و سنگسار کرده است و لغایزن و شهرت
 و جلای

ولاد

و در شواهد یکدیگر است و اگر بین اینها تناقض ظاهر باشد از بندگی بوسیله اینکه
داد بر اینها اعم است و طرق خلاصه اینها و برای ایشاک را از احدی فاما
و جهة الترویج القائم و وجه ملك التیوم المبین فهو بین واضح فی ایدیا لتأیین
للكثرة معاملة لهم برینا بینهم و اما امر المتعة فامر محض علی كثر لعل فی فی من
فی عنه و یحیه لها و ان كانت موجودة فی التریل و ما توفیه فی السنة الحیاة
لین طلب علیها و اذ ذلک ضمیر فهو ضمیر به لعمری جلی واحد از وجه
غیر بین با نقطه و ضاد با نقطه بصیرت ما ضعیف معلوم یا غیر محض صفت
علی بکبرین بنقطه و تشدید لام مضاعفت و غیر سبب و ضاد بیانی است یعنی
مرضا است فی قوله هم و غیر ادم الله رضا فی قوله مصلد و ضاد الیه و مضاعفت
من فی بقیه هم و سكون نون و صیغه ما ضعیف معلوم یا بفتح عبارت از شقی دوم
و حریر عطف است بر فی ضمیر راجع به است و ان و صلیه است موجوده فی التریل و ایشاک
رست بابت سور و نشاء فاما استعظم به منتهی فاقوهن اجورهن و بیان شد
این حد الله الحیاة و عبارت از حدیث منقول از رسول الله صلی الله علیه و آله که متفق
علیه باشد و مراد اینست که چنانچه جواز متعه را محتوی بر نفی کرده اند مثل آنچه در کتاب
است در باب من تمنع بالهجرة الى الحج عن عمران ابن الحصین قال انزلت آية المتعة
في كتاب الله ففعلنا ناصح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولم ينزل في كتابها ولم ينزل
حتى مات قال بجل بر ایه ما شایر قال ابو عبد الله یقال انه مر این اشارت بقوله
متعنا کانتا عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و لنا احرهما و اعاقیت علیها متعة الشاء
و متع الحج و میتواند بود که السنة الحیاة عبارت باشد از حدیثی که در کتب معتبره
از معتسین طرف در لکن متعلق بوجوده و ما توفیه است علیها بکبرین و تشدید

یعنی سبب تجویزهاست و این اشارت باینکه در جواز متعه لجاج امامیه کافست و عا
بطایع لیل و یکر از آن و سنت نیست پس لها طریق جواز نکاح دائم و طریق جواز ام ولد
پس آن ظاهر واضحست در دست برداشت بسبب بسیاری واد و سنت ایشان باین در
حدود و اما کما جواز متعه دیگر است که مشتمل بر بسیار از امر مان بنبی
انکه نفی کرد از آن و حرام کردن او و آنرا هر چند که جواز متعه یافت شده در قرآن و
شده در روایت متفق علیها برای کسی که طلب کند سبب نخواهد کرد آن سبب **اصل**
مضا رترویج المتعة خلا لا للفتی و الفقیر لیستویا فی تحکیم الفرج کما استویا فی
قتناء فتک الحج متعة الحج ما استیتر من الهدی للفتی و الفقیر **لای** و در استیتر
برای تقلیل مجازیت و انزال لام عاقبت مینامند مثل لای و الموت و ابنا و الخراب
و میتواند بود که لام امر غایب باشد و جمله استیتر بیانی سابق باشد القضا بفتح
قاف و ضاد با نقطه و الف مدوده انما و این اشارت بابت سور بقر و اتموا
الحج و العرة و الله تا قوله او که من تمنع بالهجرة الى الحج فاما استیتر الهدی و بیانش در کتاب
الحج و رترویج حد چهارم با جمل متع الحج که با بیجا و یک است اینک یعنی اینست که تمنع
بالهجرة الى الحج فاما ما بالحج و العرة ما استیتر الهدی الشک بضم نون و ضم سین و بفتح و
کرفون و سكون سین عبادت اضافه و در فتک الحج بیانی است متع بالحج عطف بیان
باینکه فتک الحج است و در بعضی نسخ نیست ما استیتر متعنا است الاستیتر بغایب حمله
استیتر بیانی سابقست **لای** پس کردید جفت کرده متعنا و اطلاق برای بینا
وینا و متعنا بر بر شوند و اطلاق بر من فرج چنانکه برابر شد در احکام فرقی که گفته
حج است بیا این انکه الحج بقایت کم و آسان شد از جمله هکذا فینست برای بینا و
نیازمند **اصل** فدخل فی هذا التفسیر لفتی لعلی الفقیر و ذلک ان الفرافض انما

۱۲۹
وَضَعَتْ عَلَى أَذَى الْقَوْمِ قُوَّةَ لَيْسَ الْغَنَى وَالْفَقِيرُ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ خَيْرٌ مِنْ جَارٍ
يَفْرُضُ لِقَائِهِ عَلَى قَدْرِ مَقَادِيرِ الْقَوْمِ وَالْأَعْيُنُ قُوَّةَ الْقَوِي مِنَ الْقَوِي الضَّعِيفِ
الضَّعِيفِ وَلَكِنْ وَضَعَتْ عَلَى قُوَّةِ الضَّعِيفِ الضَّعْفَ ثُمَّ رَغِبَ الْأَقْوِيَاءُ فَنَازَعُوا
فِي الْخَيْرَاتِ ۝ بِالنَّوْاقِلِ يَفْضُلُ الْقُوَّةُ فِي الْأَفْعَالِ وَالْمَوَالِغِ التَّيْسِيرِ
دَوْنَهُ دَرِيَّاتٍ وَسَبِيحٍ بِنِقْطَةٍ وَرَأْسٍ بِنِقْطَةٍ وَدُرٍّ كَثْرَتُهُ خَيْرٌ مِنْ جِلْدِ بَعِضٍ
وَأَنْ يَقْبِضَ زَيْلٌ كَهَذَا لَيْسَ شَأْنُ دَيْتٍ بِمَا لَفَ اللَّهُ تَعَالَى وَأَسْأَلُكَ هَكَذَا
كَمَدُولَةٍ فِي اسْتِغْنَاءِ الْهَدْيِ أَنْ تَقْدِيرُ لَأَنْ اسْتِغْنَاءُ بَقَرٍ بِغَيْرِهَا قَرْنٌ مُشَرٌّ
مِثْلُ غَنَى وَفَقِيرٍ مِثْلُ فَرَاغٍ صِلَاؤُهُ مِثْلُ غَنَى عَلَى دَرَاهِمٍ بِنِزَارٍ وَظَرْفٍ مَقْصُوبٍ
مَحَلٍّ وَحَالٍ ضَرِيرٍ مِثْلُ رَوْضَةٍ وَاجِبٍ بِغَيْرِهَا اسْتِغْنَاءُ لَيْسَ بِغَنَى سَبِيحٍ
وَفَتْحٍ عَيْنٍ بِصِفَةِ مَضَاعٍ غَائِبٍ مَعْلُومٍ مَعْقُولٍ لَهَا بِأَعْلَمٍ اسْتِغْنَاءُ وَضَرِيرٍ مِثْلُ رَجُلٍ
بِقَرْنٍ اسْتِغْنَاءُ لِقَائِهِ مَقْصُوبٍ وَفَرَضٍ بِفَاوَلٍ بِنِقْطَةٍ وَضَاوِيًا بِنِقْطَةٍ بِصِفَةِ
مَضَاعٍ غَائِبٍ مَعْلُومٍ بِأَجْزَابٍ اسْتِغْنَاءُ وَضَرِيرٍ مِثْلُ رَجُلٍ بِأَقْرَبٍ اسْتِغْنَاءُ الْقَرَابَةِ
مَقْصُوبٍ وَفَرَضٍ عَلَى دَرَاهِمٍ بِرَأْسٍ عِلَاوَهُ اسْتِغْنَاءُ وَظَرْفٍ مَعْلُومٍ بِضَرِيرٍ مِثْلُ رَجُلٍ
اسْتِغْنَاءُ قَدْرِ بَقَعٍ قَافٍ وَفَتْحٍ وَصَلَةٍ بِأَجْزَابٍ بِغَيْرِهَا بِغَيْرِ تَعْدِيرِ اللَّهِ تَعَالَى
اسْتِغْنَاءُ جَانِبٍ بِأَجْزَابٍ مَضَاعٍ بِفَعْلٍ مَقَادِيرِ رَجُلٍ مَقْدُورٍ اسْتِغْنَاءُ وَهَاجٍ
از قَدْرِ بَقَعٍ تَوَانِيٍّ فَلَا يَفْرُغُ بِصِفَةِ نَفْيِ مَضَاعٍ غَائِبٍ مَعْلُومٍ بِأَجْزَابٍ مَقْصُوبٍ
بَعْضُ بِغَيْرِهَا وَضَرِيرٍ مِثْلُ رَجُلٍ بِأَقْرَبٍ اسْتِغْنَاءُ وَابْنِ اسْتِغْنَاءُ بِأَيْتِ سَوِّ
الْمَلِكِ الْأَيْعَلِ مِنْ خَلْقٍ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَيْرُ قُوَّةَ مَقْصُوبٍ وَضَاوِيٍّ مِنْ بَرٍّ تَعْدِيرِ اسْتِغْنَاءُ
مِثْلُ وَاقِعٍ بِعِلْمِ الْمَقْصُودِ مِنَ الْمَصْلَحَةِ عَلَى دَرَاهِمٍ مِثْلُ وَاسْتِغْنَاءُ رَجُلٍ بِنِقْطَةٍ
وَعَيْنٍ بِأَقْرَبٍ يَكْنُفُهُ بِصِفَةِ مَا ضَرَفَ غَائِبٍ بِحَوْلٍ بِأَجْزَابٍ مَقْصُوبٍ لِقَائِهِ

بِقَفْ قَافٍ

بِقَفْ قَافٍ وَتَشْدِيدُهَا اسْتِغْنَاءُ وَدَرِ بَقَعٍ بِغَيْرِهَا قَافٍ بِكُفٍّ وَتَحْقِيفُهَا
وَالْقَاسِ اسْتِغْنَاءُ بِسَبَبٍ لِقَائِهِ دَرَاهِمٍ كَمْ وَأَسْأَلُكَ تَعَالَى هَكَذَا مِثْلُ بِنِيَّاتٍ
بِسَبَبٍ زَعْدٍ وَأَنْ بَرٍّ لَيْسَتْ كَقَرَابَةٍ مِثْلُ رَجُلٍ بِغَيْرِهَا بِغَيْرِهَا تَعَالَى
كَمِثْلُهَا بِأَعْيُنٍ تَوَانِيٍّ بِرَأْسٍ لَيْسَتْ كَقَرَابَةٍ مِثْلُ رَجُلٍ بِغَيْرِهَا بِغَيْرِهَا تَعَالَى
رَأْسٍ بِرَأْسٍ لَيْسَتْ كَقَرَابَةٍ مِثْلُ رَجُلٍ بِغَيْرِهَا بِغَيْرِهَا تَعَالَى
وَجُودٍ تَعْدِيرِ مَقْدُورٍ مِثْلُهَا بِسَبَبٍ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ
نَا تَعَالَى وَلَيْسَ بِغَيْرِهَا تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ
كَرِهَ شَدِيدٍ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ تَعْدِيرِ
تَوَانِيٍّ وَدَرِ بَقَعٍ وَهَاجٍ اسْتِغْنَاءُ وَالْمَقْدُورُ حَالًا لِلْغَنَى وَالْفَقِيرِ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ
وَمِنْ كَلِمَةِ الْهَدْيِ مَا شَاءَ كَمَا هِيَ حَالًا لِلْغَنَى وَالْفَقِيرِ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ
تَرَفُّعًا عَلَيْهِ فِي جَمْعٍ حَالًا لِلْغَنَى وَالْفَقِيرِ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ
وَالْفَقِيرُ دَرَاهِمٍ بِزَادٍ كَاتِبَاتٍ بِأَشَدِّ بَلَدٍ مِثْلُ رَجُلٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ
از زَادٍ كَاتِبَاتٍ بِأَشَدِّ بَلَدٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ
مِنْ دَرَجَةٍ هَرَجَةٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ
وَأَشَارَتِ بَيْنَهُ دَرَاهِمٍ عِدَّةً مَقْصُوبَةً بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ
بَيْنَهُ دَرَجَةٍ مَقْصُوبَةٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ
بَيْنَهُ دَرَجَةٍ مَقْصُوبَةٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ
خَاصَّةً جَدِيدًا خَاصَّةً بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ
مَكْرَهٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ
وَجْهِ از بَرٍّ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ بِهَلِ الْهَدْيِ مِثْلُ رَجُلٍ

بِقَفْ قَافٍ وَتَشْدِيدُهَا اسْتِغْنَاءُ وَدَرِ بَقَعٍ بِغَيْرِهَا قَافٍ بِكُفٍّ وَتَحْقِيفُهَا

از ابرو و لامنا می شود بالچه می آید در چند دوم باب صد و شصتم مکرر آنکه زلف زن
جز وجه او نباشد و الله اعلم الخ این بقیع و حای بنی قطفه و کسین بنی قطفه جمع می بینیم
و سکون حای و فتح سین مواضع حسن چشم و بینی و دهان و زنج و دو کمر است **روایت**
از مروی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتیم امام را که آیا نظر میکند مردی که زنی بر حای
که بخور احد جفت کرد او را پس نظر میکند کسی مروی او و مواضع حسن او امام گفت که نیست
بر وی بای چون نباشد طایب لذة مراد اینست که چون نگاه برای محض استعلا باشد
جایز نیست **باب اول فی القیام** مراد ترویج اینی اعم از عقد نکاح و غیره
نکاح است بقرینه چند شوم این باب یعنی این باب بیان وقتی است که مکرر هست زان
جفت کرد و این باب سه جلد است **اول** عن حماد بن عیسی بن عبد الله قال بلغنا ابا جعفر
صلوات الله علیه انه رجلا تزوج فی ساعة حارة عند یصفی النخار فقال ابو جعفر
عنه ما زلت یصفیان فافترقا **شرح** روایت از فرید بن یحیی ضاد با نقطه و فتح را بنی قطفه
و سکون یا و دو نقطه در باین و سین بنی قطفه این عبد الله گفت که رسید با امام محمد با
صلوات الله علیه اینکه مروی جفت خود کرد زنی را در ساعتی که مرد زوال آفتاب پس
گفت امام محمد باقر علیه السلام که نمی بینم ایشانرا که گفت با یکدیگر کنند پس چاشند از یکدیگر
بطلاق **دوم** عن زرارة قال حدثنی ابو جعفر علیه السلام انه اراد ان یتزوج امرأة
فکره ذلک لانی فقیئت فتر و جهاحتی اذا کان بعد ذلک رزقها فظننت فلم ارها
یعنی فقیئت انفرق فیما در رفتی القیام معها الباب لتعلق علی فقلت لا تعلقیه
لک الذی تریدین فلما رجعت الی اخی اخبرته بالامر کیف کان فقال اما انک
لست لها علیک الا یصفی النخار و قال انک تزوجتها فی ساعة حارة **شرح** انه بکسر حاء
است و این ابتدای کلام امام محمد باقر علیه السلام است پس حدیثی یعنی قال الله

الشریع ششم

جنها

و غیره از اراد راجع است بشخصی که مذکور بوده در سابق و اینجا منقول شده و شاید که
آن شخص برادر و برتر از امام محمد باقر علیه السلام باشد چون مشارالیه بوده و گذشت در کتاب الحجة
در چند دوم باب اول یعنی الناس عند مفی الامام که باب هشتم و هشتم است که بعض
برادران امام محمد باقر علیه السلام بزرگتر از او بوده و گراحت امام زین العابدین علیه السلام بر
این بوده که میل داشته که امام محمد باقر علیه السلام آن زن را جفت خود کند و غیره که راجع بکارها
القیه بفتح قاف و تشدید یاء و دو نقطه در باین مشارالیه زنی است که کار ساز عمر است
و آن مرفوع و فاعلت معها حال القیام است لبا و بنی قطفه و مقولست لتعلق بنی با نقطه
و قاف بنی قطفه معناه غایب معلوم باین ایا یا خبر است **روایت** از زرارة گفت
که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام که چند روزی که آن برادر را داده کرد که جفت خود کند زنی را پس
ناخوش شدم از آنکه در پس رستم جفت خود کردم او را تا آنکه جفت شد کار جهان در بعد از آن
زیادت کردم آن زن را پس نگاه کردم پس ندیدم چیزی که خوش آید مرا پس برخاستم که برگردم پس
بیشتر از من رسید مشارالیه که با او بود بدتر از آنکه در ور را بر روی من پس گفتم که بپند و در را برایت
بگویم ای زنا ای سر که بگویم کسی بدتر از من آدم او را بکار که کلن شد پس پدرم گفت که گاه ما
بدترستی که نشان اینست که نیست او را بر تو مگر نصف هر بدتر گفت که بدترستی که تو جفت کردی
او را در ساعتی که بر روی آفت که گفت به من رسید **سوم** قال ابو عبد الله علیه السلام لیس
للرجل ان یتدخل بامرأة لیلة الا ربعا **شرح** الاربعاء بفتح حاء و سکون را و کس و فتح و ضم با
و الف محذوفه است **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که در نیست بر روی مرد اینکه دخول کند بر زنی در
اول یا در شب چهارشنبه **باب اول فی القیام** مراد ترویج اینی اعم از عقد نکاح و غیره
و چه قدر و کما عقد نکاح و زفاف است **شرح** این باب بیان خبریست که مسیحی است که جفت
کردن در شب است و این باب سه جلد است **اول** عن الحسن بن علی الوشاء عن ابي الحسن

الرضا عليه السلام قال سمعته يقول في التزويج قال من السنة التزويج بالليل لأن الله جعل
 الليل سكنا للنساء إنما هن سكن **نسخ** الوشايق واورقشديدشيان نقطه والفت
 مدوده نقاشجا ملاقه استدلاله بنت بلكه حرجه نيت كوقر هست جعل الليل سكنا ورسو
 انعام هست لکن لیز باعث سکون شود وازان ماحقوست سکین یغیر کار که باعث سکون
 مذبح است ووزنان باعث سکونند بدو اعتبارا اوله باعث است واما ایشان که مقتضی طول
 ماندن نزد ایشانست دوم باعتبار سست شد بد که عارض میشود بعد از جماع **نسخ**
 روایت از حسن بن علی نقاشجا مد از امام رضا علیه السلام گفت که شنیدم از امام برحالی که گفتگو
 میکرد در باب تزویج گفت که از جمله سنت جفت کردن و ریشیاست زیرا که الله تعالی فرمود
 و بالعث سکون ووزنان جز این نیست که ایشان باعث سکونند **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال زفوا عراکم لیلا واکجوا **نسخ** زفوا بقم نلی یا نقطه وشدید فام مضی صریح
 امریاب نفراست الزفاف بکثری آوردن عروس و سکون **نسخ** روایت از امام جعفر
 علیه السلام گفت که آورید عروسی شما در شب طعام عروسی دهید رجاست **اصل** عن ابی عبد الله
 علیه السلام عن ابی جعفر علیه السلام قال قال لیا میسر تزویج باللیل فان الله جعله سکنا ولا
 یطلب حاجه باللیل فان اللیل مظلم قال ایه للبارق لحق اعظم وایه للها حب لحق اعظم
نسخ میسر **نسخ** و نقطه در باین وقع سین بنی نقطه مشدده است طلب حاجت در لیل یعنی بر وقت
 از خانه در شب برای همسازیت فان اللیل مظلم اشارت باینکه خطر دارد آن هست
 هر چند که شب باشد زیرا که نسبت به روز تاریک الطارق بطاء بنی نقطه وراه بنی نقطه واما
 بصیغه اسم فاعل باب نفرا نیت در شب و مراد اینها سائل در شبست وحق عظیم و اعتبارا ظاهر
 حالا و است که خطر خود قرار داده پس کما حاجت داشته خواهد بود مراد بصیغه جملین
 مثل اینکه در سند بعضی احادیث است که بعضی اصحابنا و میتوانند بود که مراد آن باشند در

سوره فوالصاحب بالجنب بالجنب عبارتست از از سوره یا عبارت از همسایه باشد اشارت
 باینکه اگر آن طارقی برادر من باشد حق او اعظم میشود خصوصا اینکه از سوره یا همسایه
نسخ روایت از میرزا محمد عبداللہ العزیز از امام عیباقر علیه السلام گفت که امام گفت کدی میخیزد
 کن در شب چه بدتر که الله تعالی کند ایندیشک باعث سکون وطلب کن حاجت را در شب چه بدتر
 که شب تاریک راوی گفت که بعد از آن امام گفت که بدترستی که مسائل شب هر بنده حق بزرگ
 باینکه که در واقع است بدترستی که برای همین هر بنده حق بزرگ **نسخ** **نسخ**
عند التزویج این با بیان طعام دادن نزد اماما شدند در این باب چهار
اول اصل عن الوشاء عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سمعته يقول ان النخاشی
 لا یخطب لرسول الله صلى الله علیه و آله ام حبیبہ بنت ابی سفیان فزوجہ
 صا بطعام قال ان من سنن المرسلین الاطعام عند التزویج **نسخ** بخاشی بقیع و
 وشدید جیم والفت وشدید وشدید وشدید یا بادشاه جسته بوده واسم او
 اصفه و حکایت تزویج ام حبیبہ آید در جده سیر و هم باب توادر فی المهر که باب
 جهل و حشم است فروجه برای نقطه و جیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفخیر
 و ضمیر مستتر راجع بخاشی است و ضمیر بارز راجع بر رسول الله است و مراد بتزویج اینجا
 فرستادن ام حبیبہ و رسیدن ام حبیبہ بدین و این جوگه در تفسیر گفته که تزویج
 ام حبیبہ در سال هفتم هجری بوده ضمیر مستتر در عار راجع بر رسول الله است الذی
 خزانة مردمان برای طعام **نسخ** روایت از وشا از امام رضا علیه السلام گفت که شنیدم
 از امام که میگفت که بدترستی که بخاشی و قی که خواستگاری کرد برای رسول الله صلی الله
 و آله ام حبیبہ بنت ابی سفیان را پس جفت کرد او را امام حبیبہ رسول الله صلی الله
 کرد مردمان را برای طعامی و گفت که بدترستی که از جمله روشهای رسولانست طعام
 دادن نزد جفت کردن **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی

واما میفرماید که خطبه کوچه با ما پس امیرالمومنین علیه السلام گفت یا انظار میکشید که می پرسیدند که
اصل مؤلفه ما لبث حتی قال الحمد لله المحقق بالتحقیق الموقد بالمقدم بالوعید الفعالي
 لما يزيد المحقق بالقرودون خلقه في الافق الطامح والفرح الشايع والملايكا
 فرج **نشر** لبث بيا يكنته وثار سنقطه بصيغه ما ضمايت معلوم با علم است ورا
 اينست كه ايشان چنان كرده بودند كه او در كن خواجه كرده برلى فكر را و در كن كنز اصلا
 المحقق بالتحقيق اشارت است باینكه بجزى غير او نیست و هر چه غیر اوست مركب است
 از اجزاء مقدار و چنانچه گذشت در كتابا لوجید در شرح جلد سوم و چهارم باب
 اول بعد از توضیح آن در شرح عنوان باب اول موافق و لم يكن له كفو احد المقد
 بالوعید بصيغه اسم فاعل باب تفهيد اشارت است باینكه سوره لا تحصى الذى قد
 قدمت اليكم بالوعيد القديم بيشتر داشتن مثل اينكه الله تعالى بيش داشته بروى حكمت
 كتاب خود را كه آنها هم الكتاب است بر بيش داشته آنها و در آن حكمت نواز بر و ظن
 واختلاف از روى ظن صريح شده بيشتر داشته اميرالمومنين عليه السلام را بر جميع خلايق بعد
 رسل الله صلى الله عليه وآله پس هر وعيد كه بر خالفت آن حكمت است و عقيد بر خالفت او
 همچنين تا آخر دوازده امام عالمين و جميع احكام و انقراضها نيز كه علم جميع احكام در
 حضور و نيكي از دوازده است لفعالي لما يريد اشارت است بدفع موارضه سيفهائى
 كه ميكشيد كه اگر امامت نماند باطل مسود الله تعالى تكليم ايشان نميكرد المحقق بيا بصيغه
 وجم ويا يكنته بصيغه اسم فاعل باب فعلا يا دشا هي كه حاجيا دارد در زيارت
 او از روى وعد و وعيد و انجلا يق ميرسانند فورايجا عبادت است از امام عالم
 بجمع كتابا كفى وجميع احكام كه برها امامت و بقايت روشن باشد خواهى و خواهى
 روى دوى بجمع عند است و صفت التواست ذى صفت ديكر التواست يا صفت

ديكر الله است الاق بضم همزه و سكن و ضم فائى حرايى عبادت است از كوندگان بنور مثل سلمان
 و ابوذر و مقداد و عمار و موفقان ايشان كه شيعه امامانند يا عبادت است از خليفه الله
 تعالى كه در زمين است و از جانب و ستا لطاح بها بصيغه و خاها با نقطه بصيغه اسم
 فاعل يا جفر يا لا دست بضع منزلت و آن صفت الاق است لشايع بيشين با نقطه و خاها
 با نقطه بصيغه اسم فاعل يا جفر كه بغايت بلند و اينجا استعان شده برلى بغايت ربيع
 موافق آن در خطبه شقيقه است كه بخير عنى التيسل ولا يرقى الى الطير الملك بضم و سكن لا
 يا دشا هي المياخ بيا يكنته و خاها با نقطه بصيغه اسم فاعل يا جفر با علم عظيم القد
 و اين اشارت است بآنكه سوادى كه و اينها هم ملكا عظيمه بيا بصيغه اسم فاعل يا جفر كه در كن كنز
 انكر گفت كه بسيار قدر است بخير را كه بخير او حاجت قرار داده برلى خود يا امام عالم ايشان
 كنز ديكر مخلوقان اوست صاحب ثا حير بلند بر و غر على قدر و يا دشا هي بزرگتر است
 المعبر بالآلاء رب الارض والسما لحد على حسن البلاء و فقبل العلاء و سيج
 البلاء و على ما يدفع ربنا من البلاء حملا يستبرك الاعيان و يتنوير البلاء **اصل**
 المعبر به و در وصف الله است الا لا اله الا هو و الف لام و الف ممدوده جمع الى بفتح
 همزه و سكن و فتح لام و جمع الوفتح همزه و سكن لام نعمتها اراد اينست كه الاق قد
 بر عبادت توفيق عبادت از جمله نعمتهاى است بلاء همزه و جاب بفتح باء و الف ممدوده
 از مود مستعيا رقت از سلطانا و حسن عبادت است كه باعث آخرت است
 برلى صابران و راضيان بقضائى يا عبادت را اينست كه غضب حق اهل البيت عليهم
 باعث راحت اهل البيت عليهم السلام شده بى نقصان فواجب ايشان چنانچه گذشت
 در كتاب الحج در جلد دوم با جسيمة الام فى نفثه آخر كه باب صد و پنجم است كه نزل
 رايت ظلامه قط صيرها الله نورا الا هذه نعماء بفتح نون و سكن عين و الف ممدوده

و سوابح

مقدست مامقید است من اسم است بجه بعض و اشارت بکشته شد عفا و بکن
 امیر المؤمنین علیکم در اندکان حلا مفعول مطلق است و این ابطال میکند قول
 بعضی و یا نرا که حذف عاملش واجب است و شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه
 نیز باین ابطال کرده و باینکه بشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم واجب استغفار است
 استیناف بیانی سابقست لاسهلال اواز بر آوردن از روی خوشنحالی در وقت دیدن
 هلال و اینجا استعاده شده برای خوشنحالی نظر بر امامت امیر المؤمنین علیهم صیر له
 و خبر بر رجعت مبعود دفع نمویلا و عبادت از کثرت اموال اهل بلاد
 بر طرف شد تا راج عثمان و عاملا او در آن زمان **بجه** عبادت کرده شده است
 عیده نعمتهای او صاحب اختیار زمین و آسمانست بسیار میکند او را برینکی از موف
 او زیاده بخشش و وفراهای نعمت و و بر اینکه دفع خواهد کرد صاحب اختیار
 ما بعضی این بلاد را بسیار عظیم بیا این آنکه خوشنحالی میشود برای آن دفع بندگی و صلا
 برکت میشوند بابت دفع اهل بلاد **اصل** و اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له
 لم یکن شی قبله و لا یكون شی بعده و اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده
 و رسوله اصطفاه بالقبض و هدی به من التقلیل اختصه بنفسه و بعثه
 الخلیفه بر الایة و بکلامه بدعوهم الی عبادته و بقو حیدره و الاقرار بر نبوتیه
 و التصدیق بنبیه صلی الله علیه و آله **شرح** من بجه بد است مثل ارضیت بالحق
 الدینا من الخیرة التقلیل بکثیر اصلا لاین انشاء رست باینکه اکثر مردمان بکیش
 از ان اصلا کرده بوده و بیست ظم ایشان موافق آیت سوره ابراهیم و بصل الله علی
 لاین **بجه** و کواهی میدهم که نیست صفت عباد مکر الله به تنهایی و نیست شریکی و
 نبود چیزی پیش از ان و بنیاد شد چیزی بعد از او و کواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله

بند او و رسول است بر کزیده و لا یتوجه بر جمع رسول و راه خود بوسیله او بجا اینکه
 کراه کرده بود بسیار را مخصوص کرد او را بجا بسیار برای خودش و فرستاد او را بکشتن
 با بیغیرا خود و با سخن خود میخواند خلق را بکعبه عبادت او و توحید او و اقرار
 بصاحب اختیار بود او و کردید به بیغیرا و صلی الله علیه و آله **اصل** بجه علی حین
 فتره من الرسل و صدق عن الحق و جهال بالحق الرب و بقرب البعث الوعد بیک رساله
 و جاهد فی سبیل و دفع لامیه و عبده حتی انا الیقین صلی الله علیه و آله و سلم بکثیر **شرح**
 بعثه علی حین فتره من الرسل اشارت بابت سوره مانه یا اهل الکتاب قدا که رسولنا
 سبقتیم که علی فتره من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من بشیر ولا نذیر فقد جاءکم بشیر و نذیر الفتره
 مصلی بجه فتره من الرسل صفت فتره است بتقدیر فتره ظاهره من
 الرسل و من لاین گذشت در کتاب العقل و جد هفم باب نبیت و یکم باب اولی الکتاب النبوت
 و مراد اینست که مردمان هر یک رسولان میکردند و در آنچه متفق علی جمیع رسولانست و آن نبی از خلق
 از کثرت و اندک است و این باعث انکار و ضعف رسولان شده بود و این منافات نداشت
 باینکه هیچ زمان حال از جمعی مدینه رسولان شد الصد بجه صادق صادق صادق و صادق صادق
 مصلی بجه ضرب بازداشتن و مراد اینست که زمان اولاد خود را سفارش میکردند بیکدیگر
 امام حق **بجه** بر انکشاف او را در وقتی سستی ظاهر از رسولان و منع مردمان از برکت حق و اقامت
 مردمان بصاحب اختیار و انکار و نکردن مردمان بر انکشاف حق تعالی از بتی و در روز
 و بوعید تعالی بر انکه بر پیوسته سبب بجه های الله تعالی را و جهاد کرده و راه او و سخن حق
 بر او است خود و عبادت کرد الله تعالی را تا آنکه آمد او را که یقین است درود کند الله
 بر او و اهل بیت او و سلام کند اسلامی بسیار **اصل** اوصیکم و نفسی بتقوی الله العظیم
 فان الله عز وجل قد جعل للمتقین المخرج مما یکرهون و الرزق من حیث لا یحتسبون

فتره

فَتَجَرَّوْا مِنْ اللَّهِ مَوْعِدَهُ وَاطْلُبُوا مَا عِنْدَهُ بِطَاعَتِهِ وَالْعَمَلِ بِمَا بِهِ فَارْتَدَّ لَا يُدْرِكُ
الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَلَا يَنْتَهِى مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَلَا تَكْلَانِ فِيمَا هُوَ كَاتِبٌ إِلَّا عَلَيْهِ وَلَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ **حمله** فان الله اشارت بابت سورۃ الطلاق و من
الله ليعمل الخ و برزق من حيث لا يحتسب ليرزق مقبولا مستجرا و انون و صم و زلي بانقطه
بصيرت ابراب تفعل است ماعنده عبارست از پشت و جواب اعمال را اشارت بابت سورۃ
خلع ماعنده الله باقی لتجاستحقاق یا آورد و عده الحاح بقیع مع و ما بینقطه و قشید
لیکنقطه مع محب لعمال مستند بیک بصیرت محمول یا جاعا است یا لیت و الف مققلب
بصیرت محمول یا علم و فرباست لکلا بضم تاء و نقطه و یا لاسقلاب و او و سکون کاف اسم
مصدق باب تفعل اعتماد بر کسی ما هو کائن عبارست از فتر یا لی که میبشت شد عثمان ^{سید} ^{سید}
مثلا جمل و جند صفین و جند نهران **سید** سفا رش میکنم مثلاً و خود را بر سر ابر که بر سر
است جربد رستی که افسر فعل تحقیق که اندر برای ترسند که او بدید و خود را از آنجی که راحت
دارند و روی از جای که کان ندارند پس میگویند شویید از جانب الله تعالی و عده کرده شده
اولا و طلب کنند بلی که نزد او است بفرموداری و فعل مستحتم او چه بگذرد که در یافته
نیشود خبر مکرر با و بهم رسانیده نیشود آنچه نزد او است مکرر با برداری او رست
توکل دلچیز آن شد نیست کردید عزرا از کاری و نه فوق عزم در کاری مکرر بوسيله
انگیزی الله که بلند مرتبه است و اقسام توفیق و خلاص **اصل** اما بعد فان الله ابهر
الامور و امنها علی مقادیرها ففی غیر متناهیه عن محاربا و قوت بلوغ غایا
تفا فاما قدر و قتی من ذلك **سید** ابرم بیا لیکنقطه و ما بینقطه بصیرت ما حی غایا معلوم
باجب فعالست الا برام استوار کردن و این عبارست از تدبیر حوادث در وقت
احداث آب که اول حوادث و ماده سالتر حوادث است تدبیرها و خواه غیر و با

مراغه

موافق حکمت که جمیع ازان نیشود اصلا امور عبارست از حوادث خواجه فاعل الله تعالی
باشد و خواه غیر او باشد خبر هر راجع با مراد است السامع بر یا زردن از کارای الحاکم
بقیم و جم و الف و کسر یا بنقطه و یا و نقطه در یا بین جم و جوی بقیع مع و سکون جیم و را و لغا
زیا نهایی استعلا و حوادث که حوادث در آن جاری میشود بیا بابت وجود و و بقیع قبل است
غایا با تفاع عبارست از اوقات وجود و حوادث ظرف در قیما معلوم بیا با تفاسست جوی در آن
رایه فعل هست مثل زید حاتم فیله و ما مصید است و مصید زایب ظرف زمان است
مثل رایت ما و ورقدم الحاج قدر بصیرت ما ضعیف معلوم بیا بابت نفرو ظرف تفعل می تواند
بود من برای سبب است مثلاً و الف لک الامور است باعتبار اینکه مذکور شده و ما قد فقی
من ذلك عبارست از وقت احداث او لحوادث است که آیت است اما بعد از خود و درود
پس بد رستی که الله تعالی استوار کرد کارها را و روان ساخت انها را بنا بر اکت تدبیرها
پس آنها بر یا زید نذر از راههای آنها پیش از رسیدن بر یا نهایی آنها در وقتی که قدر و قضا
کرد برای آن کارها **اصل** و قد کان فیما قدر و قتی من امره المحمور و قضا یا اله المبرمة
ما قد تشعبت به الاخلاق و جوت به الاسباب من تناسخ القضا یا بطلوینا و بکم الی
خضوع هذا الجلیس لئلی حصنا الله و یا اکم للذی کان من تدرنا الاله و حسن بلیه
و ظاهر تعالیه فنشأ الله لنا و لکم بركة ما جعنا و یا اکم علیه و ساقنا و یا اکم
الیه **سید** من در او برای بیایا است القضا یا جم قضا مقصیلات تا یعنی چیزهایی
که الله تعالی تدبیر آنها کرده تشعبت بشین با نقطه و عین بنقطه و یا لیکنقطه بصیرت
غایا معلوم با ج تفعل است التشعبت گفته شد با در بر برای سبب و خبر راجع است
الاخلاق بقیع هم و سکون خا با نقطه و قاف جم خلق بضم خا و سکون و ضم لام خریع
بدر بند و آن مرقع فاعلست و در این کلام اشارت بابت باینکه حضور این مکان باعث

تدبیر

این شد که شما خود بخور و راضا هر کردید و گفتگوها زشت کردید و فاحشی بکنید و راضا
 کرم بکای که از اول خطبای اینجاست و شملت بر حقایق بسیار جرییم و عقیف را
 بنقطه بیضه ماضی غایت معلوم معنی الام باجره است با در اینجا برای نقدیر است
 الاسباب جرییم و فاعل است من اینجا نیز برای بیان است مراد بتناهی اینجا رسید سلسله
 جرییم از اینجا است با در اینجا و یک برای مصاحبت و ظرف حال القای است الی متعلق بتنا
 است عاید الی در اول لغز و منت بقدر خفا و الله و یا کم ظرف در الی متعلق بتنا
 من اینجا برای بیان الی در است الی در منسوب است و حسن نیز منسوب است و نظایر
 نیز منسوب است و تحقیق بود در اینجا قدیم و فضا کرد که کار است که لازم است
 و مقتضیا او است که استوار کرد و شده است نیز تحقیق متفرق شد بوسیله آن
 و جاز کرد آنرا بسیار که رسید مقتضیا است که با ما و شما بود سوختن این مجلس
 مخصوص کرد ما را الله تعالی و شما را در آن ای واقع شد که بیا آورده است و تنهایی
 او را و یکی از مود او و بیای بود و غایت و لا پس طلب میکنم از الله تعالی برای ما و برای شما
 برکت بخیر که فراهم آورد ما را و شما را بران و مانند ما را و شما را سوآن **و** ثم ان قلا
 بن فلان ذکر فلان بنیت فلان و هو فی الحسین قد عمر قنوه فی السب من لا
 جملوه و قد بدلها من الصدق ما قد عمر قنوه فرد و اخیر الحمد و علیه
 و تشبوا الیه و صلی الله علی الله علی محمد و آله و سلم **و** قد و اعظم راه بنقطه و
 التفصیل و الی بنقطه سفوفه بیضه امریاب نقر است از جواب سخن گفتن خیرا و نقل
 است و مفعول است بجز جواب با خیرا یا قدیم مقام مفعول مطلق است بتقدیر
 رد اخیر و محاطا اینجا اولیای زوج اندیا اولیای زوج اند و بنا بر اولیای زوج
 جواب در خطبه نکاح است مثل آنچه می آید در حدیث و پنجم این باب و بنا بر دوم میر

و لا

برای تغییر است مثل فاعل و ابی و فاعله و ذکر خیرا و قبیل تمام است و مراد اینست که شما
 با خیرا کردید که من خطبه را بخرید بنام پس شما بفرمایید این در جواب من بکنید **و** بعد
 بدست که فلان بن فلان یاد کرد و بخیرا استکباری فلان بنیت فلان را و در اعتبار و کس
 که تحقیق او در رهنب کسی است که او ان نیستند او را و تحقیق داد برای فلان در هر
 را که تحقیق شما خیرا آنرا پس جواب کردید جوابی بهتر که بسیار کرده شود بدین
 داده شود بدین سوآن و در رو کند الله تعالی بر محمد و آل او سلام کند **و** ثم ان
 جعفر علیه السلام قال ربح امیر المؤمنین علیه السلام امرأة من نبي عبد المطالب كان يلى امرها
 فقال الحمد لله العزیز الخیر الخیر العزیز الواحد القهار الکیل المتعالی **و** ثم من امر
 القول و من جعفر و من هو مستحق باللیل و سارح بالفتار **و** الکیل المتعالی الخیر الخیر
 از سوره **و** بعد **و** روایت امام محمد باقر علیه السلام گفت که ترویج کرد امیر المؤمنین علیه السلام
 زنی را از فرزندان عبد المطالب بود که میساخت کار و او را پس گفت که بسیار الله راست
 که بی تنگ بایست متکبر است صاحب علم بخشنا نیده کاتبه بایست عالمیست بنور کتب بایست
 است نزد علم او و با بر است از جمله شما آنکه بپنهان کرد سخن را و آنکه اشکار کرد سخن را و آنکه
 نهها است در شب و روزه است در روز **و** ثم ان الله و استغفیر و امره بیکر و کل
 علیه و کفر با الله و کلام من بعد عاقده فهو المقتدر و لا مضیل له و من یضلل قلاها دعی
 له و لیس عجله من دونه و لیس امر شیدا و انشد ان لا اله الا الله و حده لا یقریک له
 اله المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قید **و** شرح در سوره کاف جین است من بعد
 الله فهو المقتدر و من یضلل قلا عجله و لیس امر شیدا و در سوره نبی امیر المؤمنین است
 و من بعد الله فهو المقتدر و من یضلل قلا عجله و لیس امر شیدا و در سوره نبی امیر المؤمنین است
 او را و مود میم از و میکریم با و اعتماد میکنم در کارها بر او و کافیت الله که

و لا

سأنا بشدركم لاهنا وكذا والله تعالى يتوفى ببركته امامي عليا عجل الله فرجه
 بافته سكون و نیت كره كنفه اولاد و خواجه یافت بی تعیین الله تعالى برای و اما میرا
 كه لاهنا باشد سكون اشنا لست باینكه تعیین امام بشوری و بیعت و مانند آنها باطلست
 موافق آنچه بیان شد در كتاب الجوه و شرح جودوم باینكه انقل الله عز وجل و رسوله على
 الاممة عليهم السلام و احدا كه باین شخصت و چهارم است و كواحي میدهم كه نیت مستحق عباد
 مكر الله بنهائی و نیت شركی و اول است بادشاهی و اول است سیاسی و او بر هر چیز
 بغایت تواناست **اصل** و شهادت محمد صلى الله عليه و آله عبده و رسوله بعفته
 بكتابه حجته على عباده من اطاع الله و من عفا عني الله صلى الله عليه
 و آله وسلم كثر امام الهدى و الباقي المصطفى ثم ابي اوصيكم بتقوا الله فاقربوا و صيته
 الله في المائتين و الف مائة ثم تروى **شرح** امام منصوب باحقنا حلست مثل
 عن العرب نفري الصيف و الباقي متيقو يعطف برامام است الغابر بعين باقطعه و بالقطعة
 و را بنقطه بعينه اسم فاعلا با بقرافانك و انه شامل زندگانی و ایندكانست تروى در
 فتح بعينه ماضی غایب معلوم با جفعول است و طاهر ایت كه او علیه السلام برلى خود تروى كره
 آن زنا حاجت بر كوى كه طرق عقد نكاح باشد **شرح** و كواحي میدهم كه محمد صلى الله عليه
 و آله بنده اوست و رسولا و است برانكفت اولیا كتاب خود بر حالى كه عقد حجت باشد
 بر بندگان او بیان این آنكه هر كه فرمان بردارى كرده و عذر فرمان بردارى كرده الله را و
 نافرمان بردارى كرده و عذر نافرمان بردارى كرده الله را درود كند الله بر او و آن او سلام
 كند بسیارى كه ايام راستى است و بغير برگزیده است بعد از آن بدرستى كه من سقا
 ميكم شما را بقرن الله تعالى چه بدرستى كذا سفر ايش الله تعالى است و در گذشتگان
 و در بانی مانندكان بعد از آن جفت خود كرده آن زنا **ترجمه** عن ابي جعفر عليه السلام

قال الخبیر المؤمنین صلوات الله عليه بعينه الخطبة فقال الحمد لله الحمد لله و
 ستعينه و استغفره و استهدیه و اومن به و اتوكل عليه و اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اسلمه بالهدى و
 دليله عليه و داعيا اليه فهدم اركان الكفر و انا رخصان **شرح** الايمان **شرح** روايت
 از امام محمد باقر عليه السلام كفت كه خطبة نكاح كفت مير المؤمنین صلوات الله عليه باين خطبة بيزشك
 سياسي است راست سياسي اولاد و مدد ميچم از او طلب كرمز شريكم از او و طلب طمني
 ميكم از او و ميكردم با و اعتمد ميكم بر او و كواحي میدهم كه نیت مستحق عبادى مكر الله
 بنهائی و نیت شركی و اولاد كواحي میدهم كه بنده او و فرستاده او است فرستاد او را
 با راستى و كيش بكار آمدنى بر حالى كه لاهنا باشد بر الله تعالى خواننده باشد و مانر اس
 الله تعالى خطاب كره است و كواحي میدهم كه در جمل غنائى ايمان **اصل** من يطيع الله و رسوله يكن
 سبيلا الى رشاد سبيكه و نور التقوى دليله و من يعص الله و رسوله يحط الخطايا السداد
 كله و لكن يضر الا نفسه اوصيكم عباد الله بتقوى الله و صيته من تاج و عظمة
 من البع و اجتهد **شرح** هر يك از سبيل الرشاد بقره و نور التقوى عبادت است از امام معصوم
 عالم جميع احكام و اين اشارت بآيت سورة بقره الله ولى الذين امنوا يخرجهم من الظلمات
 الى النور يحطون بها با نقطه و طاء بنقطه و حرة مسكوبه بالتقاء ساكنين بصيغة مضارع غنة
 معلوم با جافا لست السداد بفتح سين بنقطه منصوب و مفعولست كله و مفعولها كذا
 است و اين اشارت بآيت سورة بقره و الذين كفروا اولياءهم هم الطاغوت يخرجونهم
 من النور الى الظلمات و مير بحر و دست ترس الحى لاه تعالى و هو كه مخالفت كند الله را و
 را و ميكند از راستى لاهى آن قصر غرور اهدر سايه مكر خود را و اشفاق را و ميكم شما را
 اى بندگان الله بقرن الله سقا ريش كنى است كه سخن خالص كفت و بنده كنى است كه سقا بنده سقا

و سحر کرد و در رسا نیلا **اصل** اما بعد فان الله جعل الاسلام حراما فممنوع الاعلام مرفق
 المنازعة تالف القلوب وعليه تآخي الاخوان والذي بيننا وبينكم من ذلك ثابت
 وده قدیم عهد معرفت من كل لسان جميع الذي نحن عليه يعقر الله لنا ولكم و
 والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته **شرح** المیزبم بنون ویا دو نقطه در پایین ورا بنقطه
 بصیرت اسم فاعل ایاد فاعل واضح فی استنباط مثل آیت سور حج اول کتاب نیز الاعلام بقیع هجر
 و سکون عین بنقطه جمع علم بفتح عین و فتح لام میله که بر سر راه ساخته میشود تا هر دو آن کراه
 نشوند و اینجا استعارة شده برای آیات بنیاد حکما کتابی که در آنها نمی از پیر و کفن و
 از پیر و کفن و اختلاف از روی ظن و امر بسوال اهل الذکر از هر چه معلوم شده المشرق بصیرت
 اسم فاعل ایاد فاعل انباء المنازعة مع ونون و الف و واو بنقطه جای آتش که در بالای شیوع
 بلند در منزلت افزوده میشود برای اینکه راه کم کرده و ریش بپزند و رسد و اینجا استعارة
 برای امام عالم جمیع حکام و متشیها ت فیه بقیه برای سبیل است مثل المقتنی فیه و ضمیر
 راجع باسلام تالف بینه فی القیاب بینه و الف بصیرت ما فی غایت معلوم یا بصیرت مضارع و غایب
 معلوم بخلاف یکتا باج فاعل ایاد فاعل استعارة تالف و التالف معا لفظ لفت و این اشارت
 باینکه اختلاف از روی ظن باعث عدل و حقت و خلاف مقتضای اسلام و خلاف مقتضا
 آیات حق است چنانچه در سوره آل عمران است که انا الذين عند الله الاسلام و الاختاف
 الذين اوتوا الكتاب لا من بعدهما جاء لهم بغير انبيائهم ومن يكثر بايات الله فان الله مریح
 الحسا ویراین قیاسات تا تخلف با نقطه پس در آن نیز شواهد است التاخی والتاخی مبا
 مبالغة اخوت الذي در اول مبتداست مع من برای تبعیض است و مراد بعض افراد است
 مثالا لایحی کلا الاسلام جملة ثابت وده خبر الذي است و مرکب است از جزم مقدم و مبتدا
 مؤخر و ضمیر راجع بالذي است و ده اسلام عباد رست از دوستی که مقتضای اسلام است

ویران قیاسات قدیم عهد و عهد اسلام عباد رست از میان دوستی که مقتضا
 اسلام است مؤخر منقبض و منقبض است و عامل آن هر یک از ثابت و قدیم است ظرف در
 کاهشت مرفق است و بنقل صادره من کل باظاهرة معکلا است ظرف در محل صفة دوم مرفق
 است جمیع خبر و فتح جیم ظرف لغوست و متعلق بجزء الله دوم مضایف الیت و عباد رست
 از علقا که مقتضا اسلام است موافق مذهب شیعه اما نیست بغير جملة و عباد رست **اما**
 از حد شهادت و مصلو پس بدین که الله کرد ایند کثیر اسلام را لایحی فخرج و عا علیها تا بان
 بسبب لام بغایت لفت باینکه یک کر فتنه و لها و بنا بران بغایت برادر ی که ندبا باینکه یک کر
 و آنچه در میان شماست از جمله افراد اسلام یا بر جاست دوستی آن و قد نیست میان آن
 بیشیناخته که از هر کدام ما و شماست برای هر کدام از باقی به لایحی ما بر انهم را اینست که
 ما و شما از قدیم الایام تا حال دوستی و میان یکدیگر داشته ایم بسبب یکدیگر کدام میشناختیم
 باقی را که مقتضای اسلام چنانی باید و شاید میکند امر را الله تعالی ما و برای شما
 و سلام بر شما باد و رحمت الله تعالی و بر کاتقی **اصل** عن ابن عمر عن عیبة قال
 کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا اراد ان یخرج قال الحمد لله احمدا و امتعین
 و اومن بربک و توکل علیه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
 ان محمدا عبده و رسوله **شرح** عزری بفتح عین بنقطه و سکون را بنقطه و فتح را
 با نقطه و تحقیق مع و فتشیدید با دو نقطه و یراین اسم عبد الرحمن بن محمد است
 مشهور بخوب شده و از رویان ام جعفر صادق علیه السلام است و آنچه در کفا
 خود گفته از او علیه السلام شنیده و باقی ظاهر است از شرح سابق **اصل** ارسله یا محمد
 و دین الحق لیظهره علی الدین کلا و لو کن المشرکون و صلی الله علی محمد و آله
 و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته او حینکم عباد الله بنقو الله و لی التوبة

وَالْحَقُّ خَالِقُ الْأَنْفَامِ رُبُّهَا لَا مَوْجِبُهَا بِالْقُوَّةِ عَلَيْهَا وَالْإِقْفَانُ لَهَا **فصل** ودر جزو و وصف
 الله است یا رفیع و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل منسوب است بتقدیر لغز الایام بهر
 والف و نون و الف جمع انام یعنی هر چه فی الف زندگان خواه اندر و خواه من و خواه فرشته و خواه
 غیر آنها خیر علیها و لها الجمع با نام است یا الجمع با جور است و بر هر تقدیر مراد بقوه سلطنت
 و سلطنت الله تعالی بر بندگانش و افعال ایشان الجمع میشود با بطلان مذهب معتزله و فیلد خلیفه
 شد و کما جلد التوحید در عبادت با جبر و القدر و لا مرین الامرین که با جبر می است ایضا
 بنا و در نقطه در اوقاف مصدر باید افعال استوار کردن یعنی رعایت مصلحت در کاری **فصل**
 او را با راستی و کثرت کار و امداد تا غایب کند آن کثیر را بر کثیر باطل بماند آن چه که نخواهند
 و در روزگار الله تعالی بر محمد و آل او و سلام بر شما باد و رحمت الله تعالی و کائنات شفا و شرف
 میکنم شما را از این دنیا که الله بترس الله که صاحب کل اختیار و قوت و رحمت از زندگان
 و تدبیر کننده کار عباد را ایشان است سلطنت بر آنها و استوار کردن آنها **فصل** فَاِنَّ اللَّهَ
 لَهُ الْحُكْمُ عَابِرِ الْأَسْجَارِ وَمَا كَانَ لَكُمْ لَعْنَةُ الْكَاذِبِينَ وَكَانَ الْفَخْرُ لَكُمْ عَابِدًا مِّنْهُ كَانَتْ لَنَا بَعْثَةٌ
 مَّوْبِقَةٌ وَعَلَيْنَا جَلَلَةٌ وَالْيَوْمَ نَمُوتُ بَنِيَّ خَالِقُ مَا لَعَنُوا وَمَوْلَا مَا اسْتَعْجَبُوا وَمَسْجِدُ
 مَا اسْتَوْعَرَ وَحُصْنٌ مَّا اسْتَشْرَفَ **فصل** جمله للمی تا مفریبه مرکب از خزان و موقوف بر خزان
 یا موقوف است و خزان خزان است ما در اول موصول است نکره بصیغه ماضی غایب معلوم
 باب تفعیل است مفعول بصیغه اسم مفعول باید فاعل است منسوب و حال الی الی است و بر این
 است مفعول ماضی لام یا در بابی نسبت است و ما مفعول است منه بحر و غیر
 الجمع با الله است نوع مرفوع و فاعل کانت است و عیال رفته از رسول الله صلی الله علیه و آله
 موقوف بهر و نون و قاف بصیغه اسم فاعل اسم باید فاعل مرفوع و صفت نه است
 خوشحال که در محال بحکم و تشدید لام اول بصیغه اسم فاعل باید تفعیل است التجلیل

ابو یار در هر جا و مراد اینست که بر جبر می بود که بر جبر ماضی و بارید مستتر بر
 با نقطه و یا و در نقطه و یا بین و نون بصیغه اسم فاعل باید تفعیل است التزمین کلا خوش
 با راستی خالی و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل منسوب است بتقدیر لغز الایام بهر
 با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باید فاعل است لا عور و خلیف الی یوم استوعبوا و عین
 بنقطه و را بنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باید استغفار است استغفار و در نقطه و
 یا بین و بین بنقطه و را بصیغه ماضی غایب معلوم باید استغفار است **فصل** یوم یوم
 که الله او را است سیاسی بر اقامت و یا ای موجود شد و گذشته ای موجود شد و او
 است سیاسی بر حالی که بی آنکه باشد و شایسته بر حالی که بگذشت باشد و اینک از جانب او
 برای ما غنی خوشحال کننده و بر جبر با باراننده و سوما بغایت خوشحال الله تعالی و شرف
 جبریت که محتاج الی بندگان شد و رام کننده جبر است که سرکش شد و جوار کننده و رساننده
 جبریت که آسان شد و هنوز بدست ما نرسیده **فصل** مُبْتَدِئُ الْخَلْقِ كَذِبًا أَوْ لَا يُوقِ
 أَتَبَدَّعَ السَّمَاءَ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا نَالْنَا أَتَيْنَا طَا
 بِعَيْنٍ فَفَقِعْنِي سَمِيعُ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَلَا يَعْوُنُ شَدِيدٌ وَلَا يُصْبِحُهُ هَارِبٌ وَلَا
 يُقَوِّمُ مَرَأِيلَ يَوْمَ تَوَلَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ثُمَّ قَالَ بَنِيَّ قُلَانٌ **فصل** مبتدئ
 بیا یک نقطه و را بنقطه و هر بصیغه اسم فاعل باید تفعیل است مرفوع و جبرئیل و میکائیل و
 بتقدیر بر بود و مضاف است خلق مفعول باید فاعل است مفعول باید فاعل است یعنی
 تقدیر و تدبیر بر این مفعول است بیا بقیع یا یک نقطه و را بنقطه و را بنقطه و را بنقطه
 در بابین و هر فاعل مفعول است و حال الخلق است اولافق هر و تشدید و ماضی
 صفت بدی است و ذکر بنا اولی برای ابطال مذهب مشائیین از جمله فلاسفه است
 که جمیع اجسام این جهان حادث است و پیش از خلق آنها اجسام دیگر بوده و بر طرف

جبریت که آسان شد

و آنها را بحدوث آورده و همچنین این غیر الفایده بسیار قدیم بالقی است و هیچکدام از اینها
 عالم بدی اول نیست و بیان این شده و کتاب التوحید در شرح جدا و اباج جوامع
 التوحید که اباج بیست و دوم است یوم متفق و مخالف مستند است یا ظرف بدی است
 یا ظرف و حاصل هر دو یکست و مضاف است بجهل استیع بیا، بیک نقطه و ال بدی نقطه و عین
 بصیغه ماضی غایب معلوم باج فاعل است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است که لا
 اختراع چیزی که مانند نداشته هرگز و در این کلام اشارت باینکه اول حدوث
 یک است که ماده سایر حوادث است و آن اصل است که بعضی آن آسمان شده و بعضی آن
 زمین شده و بر این قیاس است سایر اجسام جهان یعنی نار یکست پس پیش از آنکه
 اقتضای ماه و سایر کواکب جمیع آب و خاک بوده خواه ماده آسمان و خواه ماده
 غیر آسمان امرها و ارض باینکه خواص فواحش و اطاعت آن در عبارت از انکشاف
 اراده در احداث آسمان از بعضی آب و احداث زمین از بعضی دیگر که ضمیر فقهین
 راجع است بالاسما و جمیع باعتبار اینست که مفعول اوله فقهین است و سبع سوره
 مفلح دوم است زیرا که فقهین متضمن بجمع جملات است پس جمیع برای رعایت مقام
 مفعول دوم است سبع سورهات عبارت از آنچه در بالای آفاق حقیقی که است از
 مجرای هفت کواکب که قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل بومین یعنی در با
 و این اشارت بیهان اثبات قادر مختار صانع عالم و ابطال مذهب نادانان
 سفا که فاعل عالم را موجب میگردند و غافلند از اینکه اگر چنین میبود لیا و او را سفا
 را در یکبار میبود یا یعنی که ستارگان در آسمان نبودند زیرا که اخفاص هر کدام
 آنها بقدری و موضعی و حرکتی و جهت با وجود مصلحت آسمان و قشای برای
 مکارهاست باینکه فاعل آنها قادر مختار باشد لا یعود بعین بینقطه و لا یبقی نقطه

بصیغه

بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باج غیر اباج تفعیل است العود یعنی عین و سکن و او
 گرفتن و العود صاحب را گرفته یا بنفین با نقطه از اباج تفعیل است العود بر گرفته اند
 الم را باینکه با نقطه و یا و و نقطه در باین بصیغه اسم فاعل اباج مفعول جملاتی کننده
 اینجا عاصی و گردان از درگاه الهی است یوم ظرف لا یعوق است نفی کل فسر در
 بقره و سوره التین هست و در سوره غل نیز هست لیک معلوم است باینکه ماکت
 ثم ان فلان بن فلان صدر کلامی دیگر است تحت اثر منقول فشد اینجا و نظیر آن و منقول
 بود و حدیث اول این باب **بجی** او ابتدا کننده و آخر یکجهت بر حال آنکه افرید
 ابتدا کرده شده اول بود و وقتی که اختراع کرد آسمان را و آن تا یک بود پس گفت آسمان را
 و زمین را که بیاید بوجه وجود خواهید یا نخواهید گفتند که آیدم خواهند گفت پس که
 از روی کمال نفوذ اراده آسمانها را هفت آسمان در دو بار یکبار را بلام آنها را افرید و بار
 دیگر اختراع کرد و بعضی هر چه را با باینکه انرا کواکب کرد نمیکرد و اولاد بسیار و قوتی و بیش
 نمی آید از او و کبر باینکه و قوت نمیشود از او جدا کنند و در روزی که تمام داده میشود
 هر کسی بجز این که کرده در دنیا و ایشان مظلوم خواهند بود بعد از آن بدرستی که فلا
 بن فلان تا آخر **مفلح** در سوره فصلک در چنین است انکم لتکفرون بالذی خلق
 خلق الارض فی یومین و یجعل له انداد الذکر رب العالمین و جعل فیها رواسی من فوقها
 و بارک فیها و قدر فیها اقواتها فی اربع ايام سواء للسان الذین ثم استوی الی آسمان
 و هو خافقها و الارض باینکه طوعا و کرها قالنا ایتنا طایفین فقهین سبع
 فی یومین و در سوره النازعات چنین است که انتم اشد خلقا ام آسمانها بنها هاتج
 سکهها قسوها و اغتولها خرج فیهما و الارض بعد از که و خرج منها ماء
 ما وها و خرج منها و لیلها از شما متاعا کم و لا نعامکم در اینها چند احکام است از آنکه

اینکه مستقیم برای تعیین است مثل بقدرت و محاطون و مخاطب و در آنم زناد قد فلا
 که قایلند بدو منافی اسلام اولی اینکه واجب الوجود بالذات صانع و مدبر عالم است
 بلکه عالم از صفا در شده و محاط و م این که او را شریکان هستند در بخرد و فعل و از انچه
 است عقول عشره و نفوس با طفه انسانی تا که بدان و لام انشا رشت باینکه جماعت
 فلا سغه در کتب خود بسیار مبالغه کرده اند و ظلم بیکه بسیار گفته اند و بقصد نفی
 مدعی خود خود در زمین یعنی در بارست و انشا رشت باینکه اگر او فاعل موجب میسر
 زمین بیک خود در زمین از و مختلفا لاجزائش و محال آنکه بعضی زمین فاعل است و بعضی
 دیگر است و بعضی سنگ و بعضی قرون و بعضی مردم و بعضی عقول و مانند آنها است و محال
 اینکه اینها بی تدبیر فاعل باشند اندو عباد رشت از شریکان در بخرد و فعل در حرکت خود
 محاطی در کتب لعالمین محاطی رقت است و مشا را لایه که هو فاعل در حرکت خود بلکه
 نفوذ اراده است و مراد اینست که غیر رب العالمین فاعل بعضی نفوذ اراده نمیتواند بود
 زیرا که این قسم فاعل بر نیست از هر نفس بجهت بکل شی و قادر بر جمیع ماسوی خود است
 و جعل عطفست بر رب العالمین نظر قرات کوفین در آیت سوره انفصاف قال الاصابه و
 الیل سکنا ضمیر را که فیها الجمع بر و اسی است و انشا رشت بکثرت منافع کوهها با اعتبار
 جریان جنبها از بعضی مواضع آنها و مانند آن با وجود منفعت عظمی که استقر از زمین بر آنها
 با اعتبار کثرت آنها و بود آنها در هوا باد را محیط زیرا که هوا و آب در و رانها و دارد و
 حرکت آنهاست و عدم حرکت آنها مانع حرکت زمین است در وقتی که با و تند که و زید و او
 خاتمی که آدمیا احتیاج با آنها دارند از بعد ایام عباد رشت از چهار بار بار اوله خلق
 روایی بار دوم خلق برکت روایی بار سوم چهارم خلق اقوات در زمین که عباد رشت
 از خلق آج چاه که مذکور است در آیت سوره النازعات که لخرج منها ما وها

و مراد از آنکه در عالم است مقصد از اینست یعنی از زنده کردن و مفعول اجعل
 و نقایز است و مراد اینست که جنات از تدریس رب العالمین در زمین ظاهر است که کجایش
 ندارد که کسی سوال کند که آیا رقت لعالمین هست یا نه و اگر کسی سوال کند جوابش اینست که مگر که
 و کرمی بنی و شی شوی در زمین انشا و قدرت قادر بر بی و فاعل کن فیکون و اگر از معقل اللام
 نایب مفعول مطلق و نقایز است و بقدری جلا سوا و مراد اینست که ان برهان بر بیست
 اعلی العالمین خارج است بر اینها بلکه در هر سال انرا میفهمیم بر این تراخی و ریا است مثلاً ان فلا
 بن فلا یا برای تراخی اعتبار و نظر ناظر است زیرا که او نظر ایشان در احوال زمین است و بعد از ان
 عت نظر در احوال آسمان میکنند یا برای تراخی ریت است که در مقام تبعی بسیار شد و بهر تقدیر
 منافات ندارد با و الارض بعد از که جبر الیل عباد رشت از جز آسمان که ستاره ندارد و در
 میباشد و همچنین عباد رشت از جز آسمان که ستاره است **الکون** بنا بر این تقریر است سوره
 خلق زمین و آنچه در آیه در شش یوم است و چون خلق آسمان در و یوم است پس خلق مجموع
 در هشت یوم میشود و این منافات دارد بآیت سوره اعراف و یونس و هود و حمید که آله
 خلق السموات و الارض فی ستة ايام و آیت سوره فرقان و تفر که الله خلق السموات و الارض و
 ینها فی ستة ايام و آیت سوره ق که خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ايام
که که از این تقریر لازم نمی آید که خلق سموات و الارض در هشت یوم باشد و شش روز که در یوم
 اوله شش رست میان سموات و الارض اعتبار داشته و در یوم اوله خلق متعلق است باصل آسمانها
 زمین و در یوم دوم خلق متعلق است بقیه عباد رشت از آسمانها و زمین از سائر اجزای آنها
 و خلق در چهار یوم مخدوم زمین است پس خلق مجموع آسمانها و زمین در شش یوم شده مخفی
 که این شش یوم اصولی است زیرا که در حدیثی آمده که بعد از خلق جنات و کفر و
 اعراف عالم بنظر فی السموات و الارض و خلق الله من شی **الکون** که این تقریر بنا بر آیه و از با

۲۴۵
او و طاعتی میسر از آنکه تعاسی راستی و پناه میگیرم یا و انکاهی و افتاد در جاه هر که
راه نماید و الله تعالی بتوفیقش برین تحقیق راه یافت و سلوک کرد و راهی که شرف
و بقینیت گرفت غایت بزرگتر از هر که گمراه کند و الله تعالی بتوفیقش برین تحقیق
برگشت از راستی و میل کرد سو افناد در جاه **اصل** و اشهد ان لا اله الا الله و احد
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله المصطفی و ولیه الرضی و بعثه با
شرح بعثه یعنی با یک نقطه و کسین بین نقطه و سکون یا دو نقطه در میان و آن سه
و غیر راجع بالله تعالی است **ف** و کواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنها
او نیست شریک او و کواهی میدهم که عبادت او و رسالت اوست که بر کزیده شده است
و درست اوست که بر کزیده شده است و درست اوست که بدستیده شده است
و برانگیزه شده است باطنی **اصل** ارسله علی جن فتره من الرسل و اختلاف من الملل و
و انقطاع من السبل و دروین من الحکم و ظهور من اعلام الهدی و البشایع
قبله رساله بیه و صلیه باجر و ادعای الحق الذی علیه و تقوی فقیه الحجة و اصلي
عليه و الله **شرح** علی جن فتره من الرسل بیان شده در شرح جسد اولیای باطن
با اختلاف فیما اختلاف از روی ظنست بلال کیم و فتح لام جمع مله بکسریم و تشدید
لام شیعه را و مذهبها و مراد اینجا اهل ملل است و مراد اینست که یهود و نصاری
و امثال ایشان چنان فرمان برداری امامان زمان نمیکردند چنانچه اختلاف از روی
ظن میکردند و در ضمن دال بین نقطه و ضم را بین نقطه و سکون و او و سین بین نقطه و سکون
باب نفع و نایب شد الحکم بکسر ها و سکون کاف کل حق القلوب بضم طاء بین نقطه و ضم
میم و سکون و او و سین بین نقطه و سکون باب ضرب و نفع برکنده شد از چیزی
اعلام الهدی و حجت است حکایات کتاب که در آنها بعضی از اختلاف از روی ظن

صحیح شده و ام الکتاب است باینجه که در هر کتاب شریعی بوده و هرگز منسخ نشده و باقی آن
کتاب بدلائل آن معلوم میتوانست شد پس و اینها عطف تغییر علامت است **ف**
فرستاد او را در زمان سست شد که ظاهر بود از رسولان و اختلافی که ظاهر بود
از اهل نبوتها و بریده شد که ظاهر بود از راههای حق و محو شد که ظاهر بود از کلام حق و بخی
برکنده شد که ظاهر بود از نشانهای راستی و آیات بیانات برسانید بیغام صاحب
کمال اختیار خود را و تصریح کرد باجماع صاحب کمال اختیار و بود و بجا آورد حق را که بر او بود پس
که ان شد از دنیا برحالی که نایافته شده بود و سپاس کرده شده بود باینجه که مردمان
بعد از وفات او داشتند قدر او را و نمی یافتند او را در وقت که الله تعالی بر او و آل
او **اصل** ثم ان هذه الامور كلها نبی الله بحجری الی اسبابها و عقادیرها فامر الله
بحجری الی قدره و قد نزل بحجری الی الحکم و الحجة بحجری الی کتابه و الی کل اجل کتاب
بحجری الله ما فیها و ثبت و عند ام الکتاب **شرح** ثم برای تعبیر است از اینکه با حق
تبلیغ و تفریح بود که برای تفریح زمان باشند بکسریم و تشدید نون مفتوح حراست
و حاصل این کلام بجای اینست که احوال این زمان مثل احوال زمان پیش از بعثت
رسول الله صلی الله علیه و آله شده و چنانچه در آن زمان تضاد و وجود کثرت ایشان عمل
در نبوت عیسی علیه السلام و قول و حق و نمیکردند مگر قلیلی در این زمان منسجمان با سلام تا و
کثرت ایشان عمل در نبوت رسوله صلی الله علیه و آله و قول و حق و نمیکردند مگر قلیلی عمل
بمحکم قرآن که آنها ام الکتاب است و هیچ بقدر رواج ندارد چنانچه امیر المؤمنین
علیه السلام گفته و در دفع البیانه است که یا عجبا و یا لا اعجب من هذا هذه الفرقه اعلمی
عجبا فی دیننا لا یقتضی انشائی و لا یقتضی جعل بعضی اخرینا بر اینکه مراد با اختلاف
اینجا آمد و رفت است مثل مختلف الملائکه که می آید و وحید اینده و اشاء وقت

او و منتهای ندای اهل بشت او و کوی بهیم که است حق عباد مکرر تبارک و تعالی است شریک
او که احوال خالصی که از برای او و در میان آن از او و در دو کلام الله تعالی بر محمد و خاتم
شنبه و در خلافت و بعد از او که آنرا محمد و در باب او و نموند و محل میردن پیغام الله
انداخته که هیچ قرآن نزد ایشان است غیر این که منی مشایخ و آن را نینداند مگر بوسیله
ایشان چنانی گذشت در کتاب الحود و ایجاد باب نهیم جمع القرآن کلام الا انهم علیهم السلام و انهم علیهم
کلامه تا سیم است و سیم ایشانست مدد و ملائکه در شبهای قدر و مانند آن **اصل** و الحمد
اللی کان فی علم السابق و کتابه المتأقی و بیانه الصادق ان الحق الاسباب لیسله
والاثره والاولی الامور بالاعتراف فی سبب او حب سبباً و امر عقب غنی فقال جل و
هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسبا و صهراً و قال و انکون الایامی منکم و الصالحین
من عبادکم و ایاکم ان ینکونوا قراء یعلمون الله من فضله و الله واسع علیم **مقتضی**
کیا و اینجاست استعاره شد برای صریح الدلالة مثل کلام قرآن الصادق و خالص چنانچه میگوید
هذا خلقی و الخلاق و مراد اینجاست خالق از شک و شبهه است ان یفهم و تشدید نون
است و اینست بفتح هـ و سکون سین و و با یک نقطه جمع سبب بفتح سین و فتح با و سببهای هر بابی
مشابه و مثل سبب اصل یکسریا بدین نقطه و تحقیق لام مصدر مقل الفاء و ای باب ضرب
پیوند کردن و مراد اینجاست استوار کردن و سبب است الاثره بفتح هـ و فتح ثاء بفتح و را
بدین نقطه ترجیح سبب که سببها ارشاد است باینکه صهر رسید است برای هر بابی پیش از آنکه
فرزند بهم رسد و چنانچه از ان بهم رسد چون نسب نیز میشود و آن وسیله دیگر است بر
هر بابی باینکه خویشان شوهر و خویشان زن با یکدیگر خویشاوند بود و بدین وسیله نیز
و چنانچه فرزند بهم رسد خویشاوند یکدیگر شد و بدین نقطه نیز از عقب بعین بدین نقطه
و با یک نقطه بصیرت ماضی غایب معلوم باب افعال است غنی بکسریه با نقطه و نون و الف

که میرسد

که بدین معنی مرتب است اختاد و منقبض تقدیر و مفعول اعقب است قادر و فعال برای
و در این کلام لغز و تکرار است بر آیت او برای بیان سببها است و گذشت در
در حدسابق و آیت ثانیه برای بیان امر عقب غنی است و گذشت در حدسابق با جمله الکثر
بزیاده الرزق که با جمیع است **مقتضی** و سببها را است که بود و هم او که مقدم بر او و محال
و کتاب او که با سببها است او که بقیه است اینک سر او را و در وسیله هر بابی استوار کردن
ترجیح و لا یفترک کارها بر عبت در آن وسیله است که باعث شود و سبب دیگر را و کار هیت
که باعث خرد کند بینا و زیلیان این آنکه گفت جل و غدر و سق و قرآن که و الله انکست
که او را زایل نشا را و کرد ایند او را باعث خویشاوندی و بدین معنی اوله انشا و باعث خویشاوندی
نزد هر فرد انشا و گفت در سق و زکر و جفت یکدیگر که بدین جفتان از جمله شما را و بدین
از جمله با اوله انشا و غلامان شما و کثیران شما را اگر باشند دنیا رندان و دنیا و میگردان ایشان را الله
تعالی بفضله خود و هدایت فرخنده است و انا بمصالحات **مقتضی** و لو لم یکن فی المناکح و المصاهر
ایه حکمه و لاسته متبعة و لا انتم مستفیضون لکان فینا جعل الله من بذر الذی یزکون
البعد و تألیف الفلوب و تشبیه الحقوق و تکرار العدد و توفیر الولد لوالده لیس لادهور و جوش
الامور و یزکون و غیره اعاقل الذی یسارع الی المرفق المصیب یحرض علیه الذی یسارع
فأولی لنا برای الله من اتبع امره و اتقوا حکم و امنی فمنا و ورجا جزاءه **مقتضی**
بفهم و تشدید تا و در نقطه و با ای مفتوحه و فتح با و یک نقطه و بعین بدین نقطه بصیرت
اسم مفعول با جمله فقال است لا ترجیح هـ و فتح ثاء و سق و و با یک نقطه و بدین نقطه حشد منقول
از سر او و صلی الله علیه و آله الاستغاضه شهر رشتند نقل چیزی ما در فیما موصول است
چنانکه است جعل الله بصیرت ماضی غایب ماضی با فتح ثاء و فتح ثاء و سق و و با یک نقطه و بعین بدین نقطه
بیان موصول است الی یکبار یک نقطه و تشدید تا و بدین نقطه یکبار کردن الغرض فتح

نشت
۱۷۶

عین یا فقط بیکانه و مصلحت اینجا مضافا بقاعلا یا بقول است تقریب بقا نیست و اضافه مصلحت
 اینجا بقول یا بقاعلا است و اضافه مصلحت در اینجا القاب و ما بعدش بقول است ما در
 موصوفی و اسم کا است و بعد از دست از قولید و بنویس که مترتب میشود بر بر القاب غیر
 و نظائر بر غیر اینها بنقطه و عین یا بنقطه و یا بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
 علم است و بنویسند بنقطه و سکون و او و فاعل و غیر راجع یا غیر مکرر از است و مراد از است
 که حق مند بر مکرر از است میکند چنانچه آن الاده فیه هر و کذا بنقطه حق است
 الاده فیه هر و کذا بنقطه نام الاعضا و مراد اینجا که است که آتی که مانع جامع باشد
 در و بنا شده مثل غایب اگر کسی که لول متنا علیه است و دلالت میکند بر اینکه هیچکدام از
 شرط و خبر آن واقع نباشد و حال آنکه خبر اینجا واقع است که این نیز نعم العبد
 لولم یفاته لم یفاته قبل آن در صورتی که است خبر حقیقی نیست بلکه قائم مقام خبر است
 پس چنانچه لم یفاته لکافی الاعضا مستقلا بخبر صریح الاعضا است چنانکه لکافی
 جعل الله تا آخر من لکافی فرائدها الدنویه مستقلا بر غیر خبر است **یفر** و اگر بنویسند
 در جفت یکدیگر شد و خوشی و بدی سبب ترویج آیتی از قرآن که حکم باشد و نه شواهد
 الله که بر کرده شد باشد و نه خبری از او که مشهور شده باشد هارینه میبود در آنچه کرده
 آنرا الله تعالی در میان و مصلحت هر که بنویسند بیکانه است و نزدیک کردن دوست
 و الفت دادن و آینه کردن حق خفیشا و ندیهاست و بسیار کردن خیل و خشم است
 و زیاد کردن و فرزند است بر آلهای زمانها و وقایع کا تا آنی بعنت میکند در مکرر از آن خبر
 کالمخرد و شتاب میکند سکران صاحب فیض رسیده بحق و حرم میورد بران خوش
 سکر نام الاعضا پس بنویسند بیکانه ما یا الله تعالی که است که بر کرده فرموده او را و کذا
 و زمان او و بعد از قطع و فصل او را و امیدوار شد و آجا و را بدانکه ظاهر این نیست

دهال

که علم بقضا عقلا پیش از ورود شرع جایز باشد بجای که منفعت آن بغایت واضح باشد موافق آیت
 سورة اعراف و امر اعراف و قاعلا **امر** و فلان بن فلان من قدرتم حاله و جلالة دعاء رضا فیه
 و لکام ایثار لکم و لجنایا الخیثیه فلان بنیت فلان کریمکم و بدل لکام من الصداق کذا و کذا
 فتلقوه یا ایجابیه و لجنیه یا لرعبیه و استخیر الله فی امورکم یعزکم لکم علی رشدکم
 ان شاء الله قال الله ان یلم ما بینکم یا لیر و القوی و یولیه یا حبیبه و الخوی و یخبره
 یا لواقیه و لرضا اینه سمیع الدعای لطیف یا ایثار فلان در اوله و رفع و مبتلاست من
 بقیه هم و سکون و موصوله و خبر مبتلاست یا بدل مبتلاست رضا بیکر بنقطه و ما و یا بنقطه
 و القه قصه مقوله است انکم هر و یا و بنقطه در یا و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب
 خبر است ایثار و مقوله است خطبه بیکر یا بنقطه و غیر راجع بقلان است کریمکم منقبو
 یا صفت فلان است قتلحق بنشدید قافی مقصور بصیغه امر معتل اللام باب یا فعل است غیر
 بعین بنقطه و زلی یا بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب یا خبر خبر و مست و غیر
 راجع بالله تعالی است یلم یا بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب یا فعل است **یفر** و فلان
 فلان کسی است که تحقیق شناختید حال او را و بر کار او را و طایفه از وی خوشنودی و شرف و آمدن
 شما از روی ترحمی بر شما را و کزین کردی درخواستکاری او فلان بنیت فلان را که کرای شماست و او
 برای او از هر چیزین چنین را پس بخورید و یا بقول طلب و مقبول کنید او را بر غایت و طلب کنید
 از الله تعالی که کارها خود را قرار دهد برای شما بر استی شما اگر خواهد الله تعالی طلب میکند از الله تعالی
 اینرا که در هم بافته کند آنچه را که در میان شماست بینکار و بر خبر کاری و الفت دهد آنرا بدو
 و خواهد او را و ختم کند آنرا بموافقت و خوشنودی بدو حتی که او شنوی دعای پندگانش ازک
 کار است بر لایحی میگوید **امر** عن بعض اصحابنا قال کان الرضا ع خطب فی النکاح الخ
 اجلال قدرته و لا اله الا الله ختموا لغیره و صلى الله علیه و آله عید ذکره ان الله خلق من

لَا يَنْفَعُ جَعْلَهُ نَسَبًا وَتَهْمًا لِيَإِخْوَتِهِ فَمَا يَكُنْ
 اجلا لامفعول مطلق فعل محذوف استعاره برای تاکید
 معنی جمله بتقدیر اجلت اجلا لا تقدیر اشارت باینکه لام در حق برای اختصاص است و لا
 میکند بر اینکه شتر هر کاری بد قدرت اوست پس نعمتی از بندگی مستند بوسیله انگیزی است
 چیز اعظم از هر کار بندگی را چه اوست خضوع و مطلق فعل محذوف و قدرت بتقدیر خففت
 خضوعا لغیر اشارت باینکه قدرت داشتن او ننگ بر او بیاید و تمهید آن شد در شرح حدیث
 ششم این باب **یعنی** روایت از بعضی بایران ماکت که بود امام رضا علیه السلام که خطبه میکند در
 نجف که سپاس الله راست تعظیمی برای قدرت و نیست مستحق عبادتی مگر الله خشنوعی برای بی
 اود و دکناد الله تعالی بر عجز و زود کردن او بدست که الله تعالی او را از آجل نسا برای میگردانید
 او را و سید بن طاووس در سنن و قان که کان و یک قدیر **امرو** عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال لما اراد رسول الله صلى الله عليه وآله ان يخرج خديجة بنت خويلد
 اقبل ابو طالب اهل بيته ومعه نفر من قريته حتى دخل على ورقة بن نوفل ثم حكي
 فابتدأ ابو طالب الكلام فقال الحمد لله رب هذا البيت الذي جعلنا من زرع ابراهيم
 وذرية اسعيل وانزلنا حرمنا امينا وجعلنا الحكام على الناس وبناك لنا في بلدنا الذي
 نحن فيه **خويلد** نعم خابا بقطعة وفتح واورسكون ياء ووقفه در باین و کلام و وال
 بنقطه مصغر خال است فی بعض مع است مثل فخرج عا قمت زین مراد باهل بیت سایر
 اولاد عبد المطلب است و او بر سر ساز و قدرت است و ورقع واورسكون را بنقطه و قانت
 انزل یعنی نون و سکون و او فتح فاست و رة را صاحب مومار بن عم خدیج شمرده و گفته که
 اسلامش مختلفه فی است و از هر در تخرج شرح توضیح در باب النکاح و المعرفه فی ابن عم
 و بنا بران عم ایما هم نوفل است یا مبنی بر عا ذاست موافق آنچه می آید در تمهید این حدیث
 چون ورقه در سالیز کتر از خدیج بوده من برای تبیین است از نزع یعنی نالی با نقطه و سکون

بالکلام

او بنقطه

را بنقطه و من بنقطه حاصل از وید از نالی که کاشته شده باشد و اینجا استعاره شده برای
 اولاد کنی لذیر بنعم و کثر ایاقطه و تشدید با و و نقطه در باین فرزندان و فرزند
 منصوب بقطعه بر من زرع است یا بر و بقطعه بر زرع است بنا بر اولاد خدیج صلتا عبا رت ز اهل مکة
 و بنا بر دوم عبارت از نفع هاشم است و اما اشارت بضمین آیت سو عتیکت اول بر و انا جعلنا
 آتنا و یحفظنا من حرم و آیت سو فصل و لم نکل لحم و آتنا بحی البرکات کل شیء ز فامین
 الحاکم بنعم خابنقطه و تشدید فخرج حاکم فرمان روایان و این اشارت بضمین آیت سو
 بقرا و جعلنا الیبت مثابة لالئنا زیرا که دلالت میکند بر اینکه مکررج خلافت است و هر که
 داخل آن شود داخل در حق حکم حاکم مکه میشود و بارکت بنا اشارت بضمین آیت سو آل عمران آ
 بیت وضع لنا للناس لیعلموا **رکا** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وقتی که از
 کرد رسول الله صلی الله علیه و آله این را که گفت خود کند خدیج بن بنت خویلد را و آورد ابو طالب ایما
 خود و با او بود ندجی از سائر قریش تا آنکه داخل شدند بر و فر بن نوفل و خدیج بن لغا ز کرد ابو
 سمن و ابانیر و شکر گفت که سپاس برای صاحب کل اختیار این خانه کعبه است آنکه گردانید ما را
 ما را از جله حاصل ابریم و اولاد اسعیل و فر و آورد ما را در حرمی که این است و گردانید ما را
 بر مرد ما و برکت داد برای مادر شما که ما را زینم **هم** ان ابن اخي هذا یعنی رسول الله صلی
 علیه و آله بمن لا یوزن بر رجل من قریش لا یحجیر ولا یفاسد بر رجل الاعظم عز و لا عدل
 له فی الخلق وان کان مقلدا فی الما لرقد جا و ظل زایل و له فی خدیج بن
 و لها منه نعمة و قد جئتک لخطبایک برضاها و امرها و امر علی بن مالمی الذی است
 عاجله و کجله و له و رب هذا البيت حفظ عظیم و دین شایع و زای کامل **یعنی** رسول
 الله صلی الله علیه و آله کلام امام جعفر صادق علیه السلام است من مکتب است از من بتعظیم و من
 موصوفی و زیاد کرد این لفظ برای اشعار باینست که سجا او میگوید خردش است و با عبا

قبيله و مانند آن نیست پس اگر کسی بگوید آن رجاء از شما و این ساقا ندارد با اینک مثل
 او ایالامکن غیر واقع باشد نظیر این که شکی نیست که لا یجوز لرجاء بقطع جیم و حاء بقطع بصیغه
 ماضی غایب معلوم تا در خبر و منع است ضمیر مستتر بارجاء باین نحو است لرجاء زیاد شد به مقابل خود در
 بادرجع علی است مثل آن تا منقطعاً و ضمیر بارجاء است عظیم بصیغه ماضی غایب معلوم بارجاء
 و ضمیر مستتر بارجاء باین نحو است ضمیر غرض بارجاء جمل السعد لبعیر بقطع و سکون و الی بقطع هئا
 الخ فیهم فاعل ناقص و کون لام فاعل خفی و یفیع اسم فاعل اید فاعل ما حلیه که جمله فاعل الما
 جزا است که قائم مقام جزا شده بقدر لازم فاعل الما لبقول کفر فاعل الله غنی عن الما لکن قد یفتح
 الی بقطع و سکون فاعل الی بقطع و توبین مصکنا و یضرب است یعنی خواست براد اینجایا از درج است
 و مقصود تشبیه است مثل یزید اسد جیم و الف و الی بقطع و سکون و توبین بصیغه اسم فاعل برای با
 والف و هم مقبول و یضرب اسم فاعل اید بقرین بقرین شوق بزدی و یضرب بصیغه
 مضارع متکلم مع الفریاد فاعل است و بعد آن بای بقیه من غیره است امر فاعل و مبتدا است
 بفتح ضمیر متکلم است ظرف خبر مبتدا است ماضی جزم مبتدا است الی خبر سوم مبتدا است عامله
 بعین بقطع و کجیم و ضمیر بارجاء بهر رفع و الی تفصیل مبتدا است آمله بهر و الف و کجیم و ضمیر بارجاء
 بهر رفع است و او در وجه هذا البیت برای قسم است و این جمله معترضه است خطه عظیم تا آخر این
 بالجه از کتب سابقه معلوم شده بود که او رسو آخر از اوست و درین اواخر او را حنت و در
 او فوق بیاضت **ی** بعد از آن بدست می که این برادر زاده من مراد شد رسول الله صلی الله علیه
 بود از کلمی است که سجده پیشوایان از پیشوایان که از آمدن روزن بر او مرد و اندان کرده
 از آن مرد و نیست هئا او را در خوشی و او را باشد صاحب نیک در مال این بزرگ که مال خویشیت
 گذران و صایر ایت روان و او را است در خدیجه میلی و خدیج راست در او میلی و تحقیق
 آمدیم نزد تو برای اینکه خواستار یکم خدیج را سوختن بشنوی خدیج و وفات او و مهر بر

در مال آن چه خواهد از آنقدر بر خسته هر برای یار زاده منست قسم صاحب اختیار اینی نیست
 و درین مشهور و در وید کامل **م** سکت ابو طالعکم عفا و یلج و قعر عن حوائج طالب
 و ادركه القطع و البهر و كان رجلا من القيسين قال قلت خديجة مبتدئة يا عاه انك
 فان كنت اولي من نفسي المهر فقلت اولي من نفسي قد زوجتك يا محمد نفسي و
 علي مالي فامر عمار فليخبر فليوم بها و ادخل على الهالك فقال ابو طالع المهر بدو عليها
 بقولها الحمد و عمار بها المهر في مالها **ن** النكاح بدو جیم مصدر باب تعقل اضطر
 و فراق و ضا بقطع انا جرس است لقطع بفتح قاف و فتح طاء بقطع و عین بقطع
 باب علم و بضم قاف و سکون طاء مصدر بارجاء شکر ربح المهر بضم باء بقطع
 و سکون ها و الی بقطع که شکر نفس از ما نکر و بفتح یا اندوه و هو و لیا من است و او
 و کان حال است برای بقیه ایتب مثل ضربی زید و انا ابو القیسین قاف و تشدید سین بقطع
 و سکون یا و دو نقطه در پایین و سین بقطع ریش ضاری و علم مبتدئ یا بقطع و الی
 و غیره بصیغه اسم فاعل اید فاعل اید فاعل اید فاعل اید و صلا است المهر و بضم شین با
 و الی بقطع مصدر بارجاء حلی فلت بصیغه فاعل اید مقصود شرا نیست که در زمان
 سابق اختیار را کبی رضای تو نکردم و در حضور من اختیار من با تو بود لیکما مروا اختیار
 من با من است و رضای تو داخل ندارد و المهر علی مالی یعنی نیست که آنچه خواست از مال من در
 این تزویج بخو که من میگویم نظیر آنچه ابو طالع گفت که الی سالقه و میسوزاند بود که بخی
 باشد که من طلب مهر از تو نکردم فایوم بضم یاد و نقطه در پایین و سکون و او و کلام محرو
 الایلام طعام و لیه ساختن **ی** بعد از آن ساکت شد ابو طالع پس سخن گفت که کجید
 و مضطر شد و کجی که از جلیل ابو طالع دریافت و اعجز و کجی نفس و حال آنکه بود مرد
 از زوای عاقل نصاری پس گفت خدیج بر حالی که ابتدا کند بود که ای عیسی من بزرگ تو اگر

اَوْ كَيْفَ فَهَذَا الصِّدَاقُ **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر سنجیدگی که زوج در وقت
 کند بکن از کم یا بسیار نیست مهرست و ادینست که مهرست کمتر از یا بیشتر می باشد
 چنانچه گذشت در باب اول و در هر فاطمه علیها السلام **باب اول** **شرح** عن ابی جعفر علیه السلام قال الصِّدَاقُ كُلُّ شَيْءٍ
 تَرْضَاهُ عَلَى الْمَرْأَةِ وَلَوْ كَرَّةً شَعِيرَةً أَوْ تَرْجِيهِ غَيْرَ مَتَعَةٍ **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام
 گفت که مهرست هر چیزیست که اتفاق گردند بر آن مردمان خواه کم خواه بسیار در خارج منقطع
 یا منح وانی **باب اول** **شرح** عن ابی جعفر علیه السلام قال سَأَلْتُ عَنْ الْمَرْفُوعِ قَالَ هُوَ مَا تَرْضَاهُ مِنَ
 النَّاسِ وَأَوَّلُهَا عَشْرَةُ أَوْ قِيَّةٌ أَوْ خَمْسَةٌ **شرح** مضمون این موافق حدیث دوم این
 است **باب چهارم در مذهب اصحاب نوادزه المهر شرح** این باب بیان مضمونهای عرب
 در مهر در این باب جمیع حدیث **اول اصل** **شرح** عن الحسن بن زرقان عن ابیه قال سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَرْجِيهِ الزَّوْجَةِ عَلَى حُلْمِهَا قَالَ لَا يَجَازِي حُلْمُهَا سَوَادَ الْبَيْضِ شَأْنًا عَشْرَةَ أَوْ قِيَّةً
 وَتَرْجِيهِ مَوْتُهَا خَمْسًا أَوْ دَرَاهِمَ مِنَ الْفَقَةِ قُلْتُ أَرَأَيْتَ أَنْ تَزَوَّجَهَا عَلَى حُلْمٍ وَرَأَيْتَ
 بِذَلِكَ قَالَ فَقَالَ مَا حُلْمٌ مِنْ شَيْءٍ فَيُزَوَّجُ بِهَا عَلَى قَلِيلٍ كَانَ أَوْ كَثِيرًا **شرح** روایت از حسن
 بن زرقان از پدرش گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که جفت خود کرد زنی را
 خاطر خوا آن زن تعیین آن مهر را گفت که در نیکوترین خاطر خواه آن زن از مهرهای آن
 آن مهر دوازده اوقیه و نصف و قیاس است و آن زن یا صد درهم شش دانگ است از بقره که
 که خردم مرا که اگر جفت خود کند آن زن را بر خاطر خواه خود و دانی شود آن زن یا آن جگوه
 را و گفت که بسیار گفت از ترجیح حکم کند هر چه باشد پس آن گذراست بر زوجه خواه
 باشد و خواه بسیار **آل** **شرح** قَالَ فَقُلْتُ لَكَ فَلَئِنْ لَمْ يَزَلْ عَلَيْهَا حُلْمٌ وَاجْتَرَحَتْ حُلْمَ عَلَيْهَا فَاتَّقِ
 لَا حُلْمًا فَلَمْ يَكُنْ لَهَا أَنْ يَخْرُجَ زَمَانُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَزَوَّجَ عَلَيْهِ نِسَاءً
 فَرَدَّهَا إِلَى النَّسَاءِ وَلَا مَتَاهُ حُلْمٌ وَجَعَلْتُ لَأَمْرٍ إِلَيْهِ فِي الْمَهْرِ وَرَضِيَتْ بِحُلْمٍ وَذَلِكَ قَلِيلًا

أَنْ تَقْبَلَ حُلْمٌ قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا **شرح** لم يخرج نعم ثناء و فقط در باب اول و هر چه سکن زنی با نقطه
 است حکما در اول و اول بهم خاص سکن کاف منقب است و در دوم بیفح خاص و شدید کاف مقنن
 ما خجایب معلوم یا بیفح است و حاصل فرق اینست که یا بیفح در مهرست در جانب کم
 و حدیث در جانب قلت بدلیل اینکه **شرح** عن ابی جعفر علیه السلام قال سَأَلْتُ عَنْ الْمَرْفُوعِ قَالَ هُوَ مَا تَرْضَاهُ مِنَ
 النَّاسِ وَأَوَّلُهَا عَشْرَةُ أَوْ قِيَّةٌ أَوْ خَمْسَةٌ **شرح** مضمون این موافق حدیث دوم این
 است **باب چهارم در مذهب اصحاب نوادزه المهر شرح** این باب بیان مضمونهای عرب
 در مهر در این باب جمیع حدیث **اول اصل** **شرح** عن الحسن بن زرقان عن ابیه قال سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَرْجِيهِ الزَّوْجَةِ عَلَى حُلْمِهَا قَالَ لَا يَجَازِي حُلْمُهَا سَوَادَ الْبَيْضِ شَأْنًا عَشْرَةَ أَوْ قِيَّةً
 وَتَرْجِيهِ مَوْتُهَا خَمْسًا أَوْ دَرَاهِمَ مِنَ الْفَقَةِ قُلْتُ أَرَأَيْتَ أَنْ تَزَوَّجَهَا عَلَى حُلْمٍ وَرَأَيْتَ
 بِذَلِكَ قَالَ فَقَالَ مَا حُلْمٌ مِنْ شَيْءٍ فَيُزَوَّجُ بِهَا عَلَى قَلِيلٍ كَانَ أَوْ كَثِيرًا **شرح** روایت از حسن
 بن زرقان از پدرش گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که جفت خود کرد زنی را
 خاطر خوا آن زن تعیین آن مهر را گفت که در نیکوترین خاطر خواه آن زن از مهرهای آن
 آن مهر دوازده اوقیه و نصف و قیاس است و آن زن یا صد درهم شش دانگ است از بقره که
 که خردم مرا که اگر جفت خود کند آن زن را بر خاطر خواه خود و دانی شود آن زن یا آن جگوه
 را و گفت که بسیار گفت از ترجیح حکم کند هر چه باشد پس آن گذراست بر زوجه خواه
 باشد و خواه بسیار **آل** **شرح** قَالَ فَقُلْتُ لَكَ فَلَئِنْ لَمْ يَزَلْ عَلَيْهَا حُلْمٌ وَاجْتَرَحَتْ حُلْمَ عَلَيْهَا فَاتَّقِ
 لَا حُلْمًا فَلَمْ يَكُنْ لَهَا أَنْ يَخْرُجَ زَمَانُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَزَوَّجَ عَلَيْهِ نِسَاءً
 فَرَدَّهَا إِلَى النَّسَاءِ وَلَا مَتَاهُ حُلْمٌ وَجَعَلْتُ لَأَمْرٍ إِلَيْهِ فِي الْمَهْرِ وَرَضِيَتْ بِحُلْمٍ وَذَلِكَ قَلِيلًا

المهرست در جانب کم یا بسیار نیست مهرست و ادینست که مهرست کمتر از یا بیشتر می باشد
 چنانچه گذشت در باب اول و در هر فاطمه علیها السلام **باب اول** **شرح** عن ابی جعفر علیه السلام قال الصِّدَاقُ كُلُّ شَيْءٍ
 تَرْضَاهُ عَلَى الْمَرْأَةِ وَلَوْ كَرَّةً شَعِيرَةً أَوْ تَرْجِيهِ غَيْرَ مَتَعَةٍ **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام
 گفت که مهرست هر چیزیست که اتفاق گردند بر آن مردمان خواه کم خواه بسیار در خارج منقطع
 یا منح وانی **باب اول** **شرح** عن ابی جعفر علیه السلام قال سَأَلْتُ عَنْ الْمَرْفُوعِ قَالَ هُوَ مَا تَرْضَاهُ مِنَ
 النَّاسِ وَأَوَّلُهَا عَشْرَةُ أَوْ قِيَّةٌ أَوْ خَمْسَةٌ **شرح** مضمون این موافق حدیث دوم این
 است **باب چهارم در مذهب اصحاب نوادزه المهر شرح** این باب بیان مضمونهای عرب
 در مهر در این باب جمیع حدیث **اول اصل** **شرح** عن الحسن بن زرقان عن ابیه قال سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَرْجِيهِ الزَّوْجَةِ عَلَى حُلْمِهَا قَالَ لَا يَجَازِي حُلْمُهَا سَوَادَ الْبَيْضِ شَأْنًا عَشْرَةَ أَوْ قِيَّةً
 وَتَرْجِيهِ مَوْتُهَا خَمْسًا أَوْ دَرَاهِمَ مِنَ الْفَقَةِ قُلْتُ أَرَأَيْتَ أَنْ تَزَوَّجَهَا عَلَى حُلْمٍ وَرَأَيْتَ
 بِذَلِكَ قَالَ فَقَالَ مَا حُلْمٌ مِنْ شَيْءٍ فَيُزَوَّجُ بِهَا عَلَى قَلِيلٍ كَانَ أَوْ كَثِيرًا **شرح** روایت از حسن
 بن زرقان از پدرش گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که جفت خود کرد زنی را
 خاطر خوا آن زن تعیین آن مهر را گفت که در نیکوترین خاطر خواه آن زن از مهرهای آن
 آن مهر دوازده اوقیه و نصف و قیاس است و آن زن یا صد درهم شش دانگ است از بقره که
 که خردم مرا که اگر جفت خود کند آن زن را بر خاطر خواه خود و دانی شود آن زن یا آن جگوه
 را و گفت که بسیار گفت از ترجیح حکم کند هر چه باشد پس آن گذراست بر زوجه خواه
 باشد و خواه بسیار **آل** **شرح** قَالَ فَقُلْتُ لَكَ فَلَئِنْ لَمْ يَزَلْ عَلَيْهَا حُلْمٌ وَاجْتَرَحَتْ حُلْمَ عَلَيْهَا فَاتَّقِ
 لَا حُلْمًا فَلَمْ يَكُنْ لَهَا أَنْ يَخْرُجَ زَمَانُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَزَوَّجَ عَلَيْهِ نِسَاءً
 فَرَدَّهَا إِلَى النَّسَاءِ وَلَا مَتَاهُ حُلْمٌ وَجَعَلْتُ لَأَمْرٍ إِلَيْهِ فِي الْمَهْرِ وَرَضِيَتْ بِحُلْمٍ وَذَلِكَ قَلِيلًا

وتمسک بمکره نیست مکره خواجه بقره الدین طوسی رحمه الله تعالی در مدد رطاعن عمر گفته
 که وقال الله لنا سابقه من رحمته الخدر في الجاهل الماشع من الفلاحة الصداق وقوشی در شرح
 گفته که در آنکه قال یوما فی خطبة من عالیة صدیق ابنته جعلته بیت المال فقال له المرأة
 کیف تنصنا ما لک الله تعالی کتاب یقول وأستمع لحدیثک ففعلنا فقال هذا القول ولجینا
 لم یمنه فی حرم بل انما نفاه علی معنی آنکه وان کان جائزا امرها فترکه او فی نظر الی امر المعاش
 وقول کل لنا سابقه من رحمته الخدر فی الجاهل الماشع وکل المفسر واین چهار قول محل اشکال است اما
 قول غیر اول که الکرم لا یزنی وکذا ودر صدق مکر و هست یا حرام نیست که منافات ندارد
 با سحر عقود و الا شد زوج کل صدق و الا بکل صدق حق زوج است و اگر حرام نیست که منافات
 دارد پس قضا اندر هرست حق زوج است و بر هر تقدیر اذ خال آن در بیت مال محسوب
 عظیم است و لما فی زنی که این آیت منافات ندارد با حرام بودن مطلقا از جانب زوج
 و علی وجایبیا شد و لما قول خواجه رحمه الله انکانت الفیض لکرم کما انبقره صاحب اضاف
 بود که در بالای مبارک قرار کند یا بشک و لاجل آن است و لما قول یزید که کل حق بر تنزیه رسول الله
 عزیر اذ خال آن صدق در بیت المال پس از قبیل اراده دفع فاسد باشد و ایضا دال
 بر صحت قول آن زنیست و آن باطلست چنانچه بیان شد و ایضا منی بر تفهید قول عمر است که
 شد روی گفت که چه کنم امام را که جگر که از آن کردی حکم زوجه را در بسیاری هر روز
 و کند که روی حکم زوج را در یکی هر روز روی گفت که چه امام گفت که او را برای ایست که زوج
 حکم کرد زوجه را فی الجمله پس برسد زوجه را بشک و از کند و بسیار است که هر از آن قرار داد
 رسول الله صلی الله علیه و آله وجفت خود کرد بران تفاخورد را پس برگردانیدم زوجه
 سکه قرار داد رسول الله صلی الله علیه و آله و در روی ایست که آن زوجه خود شکم کرد و زوج
 را مطلقا و کرد اینک را اسکی زوج در هر روزی شد حکم زوج در یکی هر روز زوجه است

اینها حکم زوج را خلق الله باشد و خواه بسیار که هر آینه موافق است باشد و **روم** امر غرق
 جعفر علیه السلام فی حال زوج امرأه علیها و علیها فماتت و ماتت قبل ان یدخل بها قال لها النفر
 والمیراث و لا لها فقلت فان طلقها و قد تزوجها علیها قال لا اطلقها و قد تزوجها علیها
 لم یجأ و زکما علی اکثر من و زنی خیرا تردهم فضله من وینا رسول الله رسول الله صلی الله علیه و آله
زوج علی کلها و علی حکم فماتت و ماتت قبل ان یدخل بها اشتلت بر سوا از چهار صورت و اینک
 بر حکم زن باشد و مرد مرده باشد پیش از دخول دوم اینک بر حکم زن باشد و زن مرده باشد
 از دخول سوم اینک بر حکم مرد مرده باشد و مرد مرده باشد پیش از دخول چهارم اینک بر حکم مرد
 و زن مرده باشد پیش از دخول المکره بجم و سکون تا در دو فقط در بالا و عین بنیضه هر
 شد اند که مراد اینجا اشاع اندکست بقدر کجا پیش از دخول و بنا بر مندی نظر
 آیت سوره متوجه علی الموم قدرة علی المقر قدرة لها المتعد والمیراث و لا لها حق
 صورت اول و سواست حیرا و جواب دوم و چهارم معلوم میشود صریحا و جواب دوم و
 معلوم میشود بقرنی و آن اینست که بر مرد است متوجه که بوار ثبات زن دهد و برای
 اوست میراث و مهر و زانیست بل آنکه میتواند بود که فماتت و ماتت بشرطیکه
 لفا باشد و مقصود سوال از صورت دوم و سوم باشد و موافق ظاهر کلام محقق حکم در شرح
 که اولی الحاکم قبل الحکم و قبل الدخول قبل سقط ولها المتو و قبل لیس لها احدی و الا و مرو
 و احتمل الاقل منی بر اینست که حکم سا قط شود بوقت حاکم یا حق محکوم علیه و احتمل دوم منی بر
 اینست که حکم سا قط شود بوقت حاکم و سا قط شود بوقت محکوم علیه **بنی** و اولست امام
 محمدا علیه السلام در هر که کجفت خود کرد زنی را بر مردی که حکم زن باشد یا بر مردی که حکم مرد باشد
 مرد و فمات یافت یا زن و فمات یافت پیش از آنکه دخول کند بان امام گفت که برای آن زن
 است متوجه و میراث و نیست مهر برای آن زن گفت که مهر اگر طلاق دهد آن زن را بر حاکم

جفت خود کرده باشند و نیست و نیز ابرحکم آن زن چنان میشود امام گفت که چون طلاق داد آن زن را برحالی که جفت خود کرد آن زن را برحکم آن زن نمیکنند حکم آن زن بر او بیشتر از زن با نفقه و هم نشین با نفقه مراد دوازده اوقیه و نصف او قیاس است که هر ها زنان رسول الله صلی الله علیه و آله است بیان این شد در شرح حد و آیه با جمل پنجم که تا الشیء الموت اگر کسی که این منافق را در بابت سوره بقره لا جناح علیکم ان تطلق النساء عالم عشق را و تفرض و نفقه و نفقه و متوفی علی المهر قدره و علی المهر قدره که یکم منافق ندارد زیرا که ظاهر و تفرض و نفقه و نفقه نیست که بر حکم زوج باشد و لکن امام **رحم** عن معانی بن خنیف قال سئل ابو عبد الله علیه السلام وانا حاضر عن رجل تزوج امرأة علی جارية له بركة فتعزها المرأة و تقدمت علی ذلکم طلقها فقال ان یدخل بها قال فقال لا یرى المرأة نصف خدیمة المدیة بل لا یرى المدیة یوم من الخدیمة و یکن لیسیدها الذی یرها یوم فی الخدیمة **شرح** المدیة بدل الینقطة و یا الینقطة و یا الینقطة بصیغه اسم مقول لاجاب تفهیم لکیزی که مالک او متعلق و لا متعلق بر وفات خود کرده باشد تقدمت بقای و لا الینقطة بصیغه ماضی غایب معلق یا یفعل است و ضمیر مستتر لاجب بامارة است لقدم جرات بر کار که خطری دارد و مثالی به ذلک تزوج بر غیر مذکور است آنرا بصیغه مضارع متکلم معلوم یا جعنه یخبر اعلم است **روایت** از معانی بن خنیف بنضم خا و با نقض گفت که پرسیدند شد امام جعفر علیه السلام و من حاضر بودیم از که جفت خود کرد زنی و مهر و کرد کیزی که او را بود مدینه بود بحقیق شناسخت خود آن کیزی آن زن باین عنوان که مدینه است و جرات کرد بر او عمل بعد از آن طلاق داد آن زن را پیش از آنکه دخل کند با و لاوی گفت که پس امام گفت که می بینم برای آن زن نصف حد مدینه و لیساید بدلی آن زن از مدینه و رو که از حد و میباید بدلی مالک و مالک او که تدبیر کرد او را رو که در حد **روایت** فیله فان ماتت المدیة قبل المرأة و السید لمن یکن المیراث

قال یکن نصف ما ترکت المرأة و النصف الاخر لیسیدها الذی یرها **شرح** گفت شد امام که پس اگر مرد آن مدینه پیش از زن و مالک بدلی که میباید شد میراث امام گفت که میباید شد و گذاشت بدلی آن زن و نصف دیگر بدلی مالک او که تدبیر کرد او را ظاهر این نیست که چیزی مدینه میشود و میتوان تدبیر کرد استعمال میراث بتوختی از مجاز باشد و الله اعلم **رحم** عن برید الخی عن ابي جعفر علیه السلام قال سألته عن رجل تزوج امرأة علی ان یعلها سرة من کنایة عن رجل فقال لا أحب ان یدخل بها حتی یعلها السرة و یعطها شیئا قلت لیجوز ان یعطها ثمر او شیئا قال لا یاسر یدلک اذا ریت به کاینما کان **شرح** در نسخ و یعطها ثمر و است و ظاهر اینست که بای و باید و یا و یخبر او باشد و یخبر حدیث آیند و ایضا ظاهر از رایت به اینست که آن شیء عرض تعلیم باشد و تعلیم ساقط شود و ما موقوف ظاهر شرح میکنم روایت از برید بنضم باب الینقطة محلی از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که جفت خود کرد زن را بر مهر و لیساید بدلی گفت آن زن را سق از آن برام گفت که دوست میدارم که دخل کند با زن تا آنکه تعلیم کند او را آن سق یا دهد او را چیزی عرض آن گفت که یا جا ترست اینکه دهد او را یا میباید امام گفت که نیست بر او یا بدلی آن زن را می شود بان هر چه باشد **رحم** عن ابي جعفر علیه السلام قال اجابت امرأة ابي البقی صلی الله علیه و آله فقالت زوجنی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله من لیسیدها فقال انا یا رسول الله زوجنی فقال لا یعطها فقال انا لشیء فقال لا **شرح** لا یقتدر الا از و جگر است و مراد نفی در حالت پس منافق اندازد یا تزویج و مستقبل **روایت** از امام محمد باقر علیه السلام گفت که آمدن زنی سق بنی صلی الله علیه و آله و آله پرسید گفت که جفت کن مرا بکمی پرسید گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که کیست برای این زن پس برخاست مرد و پرسید که منم ای رسول الله جفت کن من او را پس رسول گفت

کجه ميگوي ايس نزد گفت که نيست مگر چيزي پس رسول گفت که حقت نيکمي بتوا و **اصل**
 قال فاعادته فاعاد رسول الله صلى الله عليه وآله الكلام فلم يبق احديهما الا انما دت فقال
 رسول الله صلى الله عليه وآله في الآية الثالثة الحسن من لقان شيئا قال نعم فقال قد زوجتك
 عليا ما تحين فعليا اياه **ترجمه** بخانه بنقطه وسين بنقطه ودين بنصيفه مضارع غايب معلوم
 باجل فعل است فعل بصيغه امر باب تفعل بصيغه ماضى غايب معلوم باجتهل ميترا اندر
 ونيابرا ولامه كلام بنصلي الله عليه وآله است ونيابرد ودم كلام ابو جعفر عليه السلام است ونيابرد
 تقدير ضمير اياه راجع خبري من القرآن است **ترجمه** امام گفت که ديدن زن باز گفت پس باز
 گفت رسول الله صلى الله عليه وآله آن سخن را پس برخاست هيچيك غير آن مرد بعد از آن زن
 باز گفت بقصد اظهار تزيين و تزويج نزد رسول الله صلى الله عليه وآله و در باب سوم آمد
 که ايا خبر مي دانيد از جمله آن چيزي که نزد گفت که آري فلا رسول لا خير ميدانم پس رسول الله صلى
 عليه وآله گفت که تحقيق تزيين کردم بتوا و در هر چيزي ميدانم از جمله آن چيزي که همان زن
 آنرا **ترجمه** **اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة يالف درهم فاعطاها عبدا له
 ايقا وبره اجرة يالف درهم الكي اصلها قال اذا رزيت بالعبد وكانت قد عتقت
 فلا بأس اذا هي فبعت للثوب و رزيت بالعبد قلت فان طلقها فتلان يدخل
 بها قال لا مهر لها وترد علي خصاله درهم ويكره العبد لها **ترجمه** بر وجه بياشت
 شرح چنينچيز باجمل و ششم لامر لها يا يعني است که هر جزو را با تمام گرفته و طلب چيزي از
 درام نيکند زيرا که رزق بريا از انفاشده بفرود خن عبد و ثوب **ترجمه** پرسيدم اما
 جعفر صادق عليه السلام را از مرد که جفت خود کرد زيرا بهر هزار درهم بپرداد آن زن غلاميرا
 ازاو که گزيه بود و بره بر که جرم بود يعقوب هزار درهم که مهر آن زن کرد امام گفت
 که چنان زن راضي شد با آن علام و بود آن که تحقيق شناخته بود آن علام را با اين

که گرفته

هفتي

که گرفته است پس نيست بر او چيزي آن زن جفت کرد آن علام و راضي شد با آن علام که چيزي
 و ادا آن زن را پيش از خردا و جگر ميتود امام گفت که نيست مگر او را و بر ميگرداند و بر او
 پانصد درهم لا و ميپاشد غلام از آن زن **ترجمه** **اصل** عن علي بن ابي حمزة قال قلت لابي الحسن
 عليه السلام تزوج رجلا امرأة على خادم قال فقال له وسط من الخدم قال قلت عليت قال وسط من
 البيت **ترجمه** خادم عبا رست از كنار غلام وسط بيق و او رفع سين خبر ميدهد و عذبت بقيد
 هر جا و وسط خدم بيق خا و رفع دال چي خادم است بيق بقم با جمع بيتا است بيق روايت است از علي بن
 حمزه گفت که گفت امام رضا عليه السلام که جفت خود کرد مرد زني را بر كنار زني را و گفت که پس امام
 گفت که مرد و ميان است زني از آن زن گفت که گفت که هر خانه امام گفت که هر و صانه است از
 خانه **ترجمه** **اصل** عن علي بن ابي حمزة قال سالت ابا ابراهيم عليه السلام عن رجل تزوج ابنته ابن اخيه
 و امرها بيتا و خادمه ما مات الرجل قال يوفى هذا المهر من وسط المال قال قلت فالييت و
 الدائم قال وسط من البيوت و الدائم و وسط من الخدم قلت ثلث ان يبيع دينارا و الييت
 نحو من ذلك فقال هذا سبعين ثمانين دينارا ما تة نحو من ذلك **ترجمه** امرها با بيقه است که بديرد
 ضامن مهر شود و مال خود نظير اينکه او با ايشان مهر خود شد چنانچه گذشت در چند اخرايت خطيب
 که با بجل و چهارم است از جمله بيات از بديرد و جاست وسط المال بيقه اصل مال است و ايشان
 با نيکد مقه است بر وصيت و ميراث فالييت و الدائم بتقدير فليق البيت و الدائم است
 ثلثين مصور بفعل محذوف بتقدير يديا و ثلثين و استقر نام بيقه مقدر است و البيت مرفوع
 و مبتدا است خبر خبر ميدهد است من بديرد نيست است مثل انت مني كافي مشا را بديرد ثلثين ايت
 دنيا رست هذا بدل بنقطه و نحو بصيغه ماضى غايب معلوم با جمع است و ضمير مستتر راجع
 بالانفعا است لکجه ها و سکون دال و الحذف بقم ها و ضم دال و سکون و او بيقه و ايشان
 و مراد ايشان که مرد که دختر خود را بشود دهد و مهر خانه و کتير کند و مضارع شود و مراد خود

اغنيا است بپوشیده که وسطا لا وینت بلکه وسطا لا وینت که هفتاد هشتاد و نه
از زود فضا است که بعد دنیا را زود پس عین تقدیر میساک و سببیت ماله مرفوع و مبتدا است و زود
ما نیز دنیا است و خبر مبتدا است و مراد اینست که بجای عین ذلک میبایست که مانده کوئی و نیز که نیست
خاندن بیشتر از جهت خادم میباشند بپوشیده **منی** روایت از علی بن ابی حمزه گفت که پرسید
امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که تزویج کرد دختر خود را بر پدر و برادر و خواهر و از مال خود مهر کرد
آن دختر را خان غیر عین و نیز غیر عین بعد از آن وفات یافت یا فتنه از امام گفت که گرفته
میشود مگر از اصل آن مرد را وی گفت که نفق که پدر آن خان و نیز بگوید است امام گفت که آن
میباشد از جمل خانها و نیز میانه است از جمله میانه است از نفق که آیا که از مردی جریانی
و فغانها نباشد نسبت به جریانی را میگویم گفت که آن مردی نباشد خادم از زود هفتاد
دینار و صد دینار از زود فضا نباشد تقیر **هم** **اصول** حدیث صحاحه بنیبت الحارثت ابی عبیده
الحذافه قالت سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة و شرط لها أن لا تفرج
عليها و فرجيت أن ذلك مهرها قالت فقال أبو عبد الله عليه السلام هذا شرط فاسد لا يلقى له
النكاح إلا على درهم أو درهمين **شرح** حاده بفتح خا بنقطه و تشدید هم و طال بنقطه
و کور هم و در همین بعنوان مثالیست و مراد جز نیست که از زود فضا نباشد در مرتبت سلا
پس منقادات نداد و با آن گذشت در حدیث جامع و فیم این باب که بقلم سوره مر میشود **بج**
خزاده مراد حاده دختر حسن خواهر ابی عبیده گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را مردی که جفت خود کرد زنی و شرط کرد برای او اینکه نه بخوابد بر او و نه
زن را فریاد بیاورد که آن مهر او باشد حاده گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام که
این شرطست بینه میبایست مخفی کرد و نه از زود فضا نباشد مثل دیگر هم در و در هم
هم **اصول** قال أبو عبد الله عليه السلام في رجل تزوج امرأة و لم يفرجها صداقاً ثم دخل

بها قال لها صداقاً فباعتها **شرح** لم يفرجها و نه بنقطه و صاد و با بنقطه بصیغه مضارع غا
معاول یا بخر با ست صدق فضا و نه امثال مثل است شاید که مقید باشد باینکه زیاده و بر سر
نباشد بجای نظام چند و م این باب است **بج** گفت امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که
خود کرد زنی را و عین نکاح بر او مهر و از بعد از آن دخول کرد با و امام گفت که بلی آن ر
مهر را که امثال او بیند **هم** **اصول** عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل تزوج بها رجل و لم يفرجها
الرجل إلى الموت أو فرقة **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که جفت خود میکند
بهر که بعضی بی تغییر است بعضی با تاخیر است گفت علیه السلام در مردی که جفت خود کرد بلی با
تا مردی احد از زوجین با طلاق **هم** **اصول** عن أبي جعفر عليه السلام في رجل تزوج امرأة و علمها
منه فقال هو الذي أسروا كان عليه النكاح **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که
قرار داد باین مهر و بر او نکاح کرد و بیشتر از آن را بر امام گفت که مهر است که در بینه کرد و واقع
شد بر آن نکاح **هم** **شرح** عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أبو جعفر عليه السلام قد روي عن ابن مسعود
أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله إن أمة حبيلة بنت لبيس فيان كانت بالحبشة فخطبها النبي صلى
عليه و آله و ساق إليها عنه النكاح فباعتها لبيس فيان فباعتها لبيس فيان فباعتها لبيس فيان
أوقية و خشن **شرح** القلام النساء بلی عهد فارحیت و اشارت بترنانه اکا بر بنی امیه خیر
یاخذ و لبح با کا بر بنی امیه است و مراد اینست که چون ام حبيلة زنی امید بوده عطا گنجاشی را
مهر است خود کرده اند تقی و فرقه و نش گذشت در شرح بعضی احادیث باطله لشد فی المهور که
باب جمل و فیم است و ظاهر اینست که گنجاشی چهار هزار درهم بخدا نهد که در آن زمان متعارف بود
داده باشد بجای مهر و در آن داده باشد که قیمتش موافق آن بوده و این جور که در تنقیح گفتیم
حبيلة مهر را بلیس فیان بن جحر و کانت عند عبدة بن جحر بن رباب و قوله احب فلیکنت
و عا ج عبد الله بام حبيلة ارض الحبشة الحجة اثنا عشر مائة و ثمان مائة عن الاسلام و توفی حنا و ثبت

بینه هم اصل

که عینکند از مرد و خود مرد را و کناه که در وقت زادی **باب اول** عن المشیقة عن عبد
 حنیف عن أبي عبد الله علیه السلام قال قال الإمام یحیی عن المومنین الذی یؤت ملائکة
 النبیا **شرح** معنی این گذشت در کتاب الحیثیه در بحث هفتم باب نوزدهم که باب الذی
 است بیانشه مشرقی یحیی و سکن شین با نقطه و کراه بنقطه و قاضی عنه بکسر و تشدید
 و الاستخیر قاله را و اولیاج برستوانه است اگر چه در لفظ مذکور نیست **بینه** روایت است
 مشرقی از جمعی که خبر دادند از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام خود را هر زمان
 دینیرا که اسراف در آنها معلوم امام بنیادش شاهد یا شهادت یا اقرار غیر یومهای زنانه
 که آنها منظر اسرافت اعتبار اینک نکاح منظر وسعت زینت جنایه گذشت در احادیث **باب دوم**
 ان التزیج یزید فی الرزق است **باب دوم** است **باب اول** ان الذی یزید فی الرزق المهدم یفقه
 و سکن و الی بنقطه مصدر باب غیب یا باب غفر زد آوردن خانه و مانند آن و مراد اینجا بر طرف
 کرد شغل از مبادی عاجل است در بیان با اعتبار اینکه ممکن از دخول الی بر قدم مشرک میان قبض
 ابتلا مرست یا در ظاهر اعتبار اینکه ممکن از دخول قریه قدر مشرک میان قبض و ابتلاست پس در
 عین میشود و زوج منکر میشود موافق آنچه عاید رجلیست چنانچه **باب پنجم** و سوم که باب
 المرأة و التزیج تا آخر است یا مراد بر طرف کردن وصف عاجل است باعتبار اینکه ممکن از دخول
 و ابتلا یا قریه ابتلا عاجل است پس از آن متخر میشود تا وصفت احد زوجین یا طلاق
 چنانچه گذشت در بحث یازدهم باب مباح مراد بعاجل حد از هر است که مقرر شد که منکح
 پیش از دخول باشد و متولد بود که مراد اعم از آن و از مهمل باشد بنا بر اینکه اهل قریه منکح
 از دخول باشد **بینه** این باب بیانشه است که دخول زوج بر وجه بر طرف میکند هم تاخیر را
 در این باب سنجید است **اول** عن أبي عبد الله علیه السلام قال دخول الرجل علی المرأة یهدم
 العاجل **شرح** این ظاهر است از شرح عنوان این **باب دوم** عن أبي جعفر علیه السلام فی

الرجل یتزوج المرأة ویدخل بها ثم تدعی علیه معها قال اذا دخل بها فقد هدم العاجل
شرح این ظاهر است **سوم** عن أبي عبد الله علیه السلام فی الرجل یتزوج المرأة ثم
 تدعی علیه ثم قال اذا دخل بها فقد هدم العاجل **شرح** این ظاهر است **باب پنجم** **اول**
من یهرم لم یزک و لا یتوکف **شرح** بیهریم و یتوکف معنی غایت معلوم باب فعال یا باج مع یا باج
بینه این باب بیان کسیت که از عینیه مراد و قصد نکند و از آن در این باب سنجید است
اول عن أبي عبد الله علیه السلام قال من لم یهرم لم یتوکف فانه کان یتزک الشارح **شرح** روایت است
 جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که قرار داد هرگز بعد از آن قصد نکند دادن انرا شده باشند زود در کناه
دوم عن أبي عبد الله علیه السلام قال من تزوج المرأة و لا یعمل فی نفسه ان یعطیها ما فیها فهو **شرح**
شرح فی هر دو ناحیه است یا راجع بمصدر تزوج است یا باعتبار اینکه شملت بر غیر راجع بر و بنا
 اقله بکسری و تخفیف نون و الف مقصوره مصدر یعنی اسم فاعل یا بفتح نون و تشدید نون و الف
 محذوفه بصیغه مبالغیه و بنا بر دو م بکسری و تخفیف نون و الف مقصوره یعنی مصدر و بر هر
 مراد نیست است در کناه **بینه** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که حجت خود کرد
 زن را و عینکند از مرد در آخر ایتر که دهلا و لامش پس و مانند آن گفته است در کناه **سوم** عن
 أبي عبد الله علیه السلام فی الرجل یتزوج المرأة و لا یعمل فی نفسه ان یعطیها ما فیها فهو **شرح** این ظاهر
 است از شرح سابق **باب پنجم** **اول** فی تزوج المرأة **شرح** این ظاهر است
 این باب بیان مردیت که حجت خود میکند زن را بهی معین و میگرداند بری بدین نیز خبری در این
 باب که ثبت است **اول** عن الوشاء عن الرضا علیه السلام قال سمعته یقول لو ان رجلا تزوج
 امرأة و جعل مهرها عتیرة الفأ جعل لایها عشرة آلاف کان المهر حلالا و الذی جعل لایها
 یها فاسدا **شرح** روایت از وشاء بفتح و او و تشدید شین با نقطه و الف محذوفه از امام رضا
 علیه السلام گفت که شنیدم از امام می گفت که اگر کسی مهر اینک مرد حجت خود کند زن را و کرد و

برضا خود بیضا نقتان نه و او همش را بپشت هزار دهم و کرا اند بری بدلت زن و ده هزار
دوم میشد آن مهر و او را که اند بری بدلت زن تیاره بیاض و بلند در شرح جدا و اباب نواد
المهر که با جمل و هضم است و دوم منی بر اینست که آن هلیست و بحقی عقد لازم میشود
تا بجاوه دوم اصل باب اول از باب تفسیر فیها للرجل تفسیر فیها و اباب یکفقد بعین و ضایع
غایبه معلوم و مقل الفاء و ایضا صحت است **فی** این باب بیان زنیت که میشود خود و شوهر را
در باب فیها که خود و بخت او میکند و این طریقی است که در این باب پنج حدیث است **اول** گفت
ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة تهب نفسها للرجل یخونها بغير مهر فقال انما كان هذا للثی
صلی الله علیه و آله فاما لعین فلا یصل هذا فی یخونها شیئا یقدم الیهما قبل ان
یکمل بها قل او کثر و لو فوب او در هم و قال یجری الدهرهم **شرح** انما کان هذا ان
نشت بابت سوره اخراج و امرأة مؤمنه ان وهبت نفسها للثی ان اراد الثی ان یستکملها
خالقه که در حق المؤمنین یخونها از باب تفهیل بتقدیر بعضی یضنها است یقدم بعینه
مضایع غایب بحلی بابت تفهیل است و جدا استیقای بیانی سابق است یا صفت شیئات
نویس و نایب فاعل فعل بخذ وقت بتقدیر و لقدم الیهما ثوب و قول امام علیه السلام
یحیی الدهرم بری دفع ترهم اینست که ای مذکور شد جز هر را بشد و جدا و دخول تمامه بر او باید
داد **فی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که میشود خود را بری مرد بیان
این انکه اگر نکاح میکند آن زن را بری مرد پس امام گفت که جز این نیست که بود این برای
نهی صلی الله علیه و آله بری بری غیر او و پس خوب نمیشود این تا انکه بعضی حلال بود و نهی
آن زن با و ده جز بر بیان این انکه پیش فرستاده میشود لیکن سزا آن زن پیش از انکه
دخول کنند آن زن خوار که باشد و خواه بسیار هر چند که پیش فرستاده شود جامه بر او
یاد دهم طامام گفت که کافی میشود **دوم اصل** عن زنا عن ابی جعفر علیه السلام قال

سأله عن قول الله عز وجل وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للثی فقال لا یحل للثی ان یر
لرسول الله صلی الله علیه و آله و ما غیره فلا یصل نکاح **ابا یحیی** روایت از
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز وجل و رجل ورسو اخراج که
کردیم برای تو زنی مؤمنه را اگر بخشد خود را بری مردی پس امام گفت که حلال نمیشود
آن بخشد مگر بری رسوله صلی الله علیه و آله و اما بری غیر او پس خوب نمیشود نکاح مگر
بمهری شایسته و این آیه یک در حدیث بجاوه سوم باب نواد که اباب صد و نودم است
سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یحل للثی ان یرسل الله صلی الله علیه و آله و ما غیره
فلا یصل نکاح **ابا یحیی** این ظاهر است از شرح خود سابق **فی** **ابا یحیی** عن ابی عبد الله
فی امرأة وهبت نفسها للرجل و یخونها و یخونها فقال لا انما کان ذلك لرسول
الله صلی الله علیه و آله و لیس لعین الا ان یخونها شیئا قل او کثر **شرح** الی صاحب
اختیار و مثل و کثیر و معنی این ظاهر است از شرح سابق **فی** **ابا یحیی** عن ابی عبد الله
علیه السلام فی امرأة وهبت نفسها للرجل من المسلمین قال ان عوفها کاذب لا یستقیم **شرح**
این ظاهر است **تا بجاوه سوم اصل باب اختلاف المرأة و الزوج او اهلها و اهلها** **شرح**
این باب بیان اختلاف زن و شوهر یا اختلاف مردم زن و مردم شهر و در هر
باب چهار حدیث **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال فی رجل تنهت امرأة و دخل بها و او
لدها ثم مات عنها فادعت شیئا من صیدا قتلها و یخونها و یخونها فکانت
تطلب منهم و تطلب المیراث فقال اما المیراث فکما ان تطلب **شرح** روایت از
امام محمد باقر علیه السلام گفت در زنی که بخت خود را بیاورد و دخول کرد با و و زانیاندا و را
بعد از ان وفات یافت از سر او پس آن زن دعوی کرد چری از مهر خود را که مانده بر او را
شوهرش پس او طلب میکند از او اینان و طلب میکند میراث را پس امام گفت که اما

صدیقا رطل است و گفت زنج که از پنجاه دینار رطل است و نیست در میان ایشان شاهد
 الشاهد بل نام گفت کسین سخن و حجت باقیم **باب چهارم** **اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 اذا حمل الرجل المرأة ثم ادعت المهر وقال قد تم اعطيتك فعليها البينة وعليه الكفاية
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کجور دختری که مرد بزنیش عدازان زن دعوی
 کرد مهر را مرد گفت که تحقیق دادم بتو پس بزنیست کوه و بر مردست قسم اگر کوفی که کوهی بر
 معقول نیست گویم که کاهج معقولست و آن در صورتی که محسوس باشد مثلاً اینکه زنج دعوی کند
 که دادم در فلان وقت معین یا در حضور فلان کس **باب پنجم** **اصول التزوج** **بغير**
 این باب بیان نکاح حضور کواهاست در این باب احادیث **باب اول** **اصول** **الزواج** **بغير**
 التجليل **شرح** المرأة **بغير** مهر **فقال** لا بأس بتزويج البتة فيما بينه وبين الله انما
 جعل الشهود في تزويج البتة من أجل الولاية لا ذلك لم يكن **باب** **شرح** البتة بفتح بائنه
 و تشدید تا و فقطه در باب اول اصل باب نفر و ضرب یکدیگر و مراد بتزويج البتة اینجا نکاح است
 یا مراد نکاح دائمی است و مؤید او اینست که اشتباه در ولد در نکاح منع میباید علیها
 بخلاف نکاح دائمی و این اثر از مخالفان در نفای بعد از تقریر و اثبات بقعه گفتگو شده
 الحديث ابتداء نکاح هذه النساء الى قطع الامر فيه والحكم في نظر وهو تقرير بالتي عن نكاح
 المنع لانه نكاح غير ميثوت **بغير** **شرح** برسیدم شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی
 که جفت خود میکند زن را حضور کواها پرسام گفت که نیست بر وی نیکاح منقطع در
 میان زوج و میا الله تعالی استعج این نیست که قرار داده شدند کواها در نکاح منقطع از
 برای فرزند اگر نبود فرزند نبود نکاح منقطع بی حضور کواها بر وی مراد اینست که اگر
 زن صغیر باشد یا یا کسه باشد یا عقیقه بشد یا نوج آب شود در بر وی زن در حاجت کواها
 نیست اصلا و اگر چنین نباشد مستح است حضور کواها برای الحاق فرزند بر وی

بالتی

عقد دوم **باب** **شرح** علی بن ابراهیم عن ابیه محمد بن یحیی عن عبد الله بن محمد جمعا عن ابن ابي عمير
 هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما جعلت البينة للنكاح لوارث في رجل
 والحقوق **شرح** البتة بفتح بائنه و فتح سین بین نقطه و با یک نقطه مصله باب نفر خویشاوندی
 بی بیلا دت و مصله باب نفر و بیان خویشاوندی و کدی بی بیلا دت و بر هر تقدیر بر وی مصله
 جمع و اقار در آن مسا و نیست و روایت از کلام منصف است و اشارت باینکه اولی
 بن ابراهیم است و دوم از محمد بن یحیی است یا علقت الحقوق بضم حا بین نقطه و دو را بین نقطه
 جمع حدیثی است و تشدید ال نهایی که بر معاصی را یافته برای جواز آنها مثل صدقات یا نه
 زن بر زنی مراد اینست که اگر زوج با خواهر زن جزئی نکند در صورتی که شهود نباشند میتوا
 بود که برای دفع حد منکر زوجیت شود و گوید که خله هر شریعتی که در متن کردم مثلا **شرح** روایت کرد
 علی بن ابراهیم از پدرش روایت کرد محمد بن یحیی از عبد الله بن محمد و از ابن ابي عمير از هشام بن
 سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جز این نیست که قرار داده شدند کواها در تزويج
 بر ایشوف خیرات و تدبیرها و میراثها و در روایت دیگر این نیز هست که و خدا مراد اینست که حضور
 کواها شرط صحی عقد تزويج نیست **باب** **شرح** عن ابی عبد الله علیه السلام في الرجل يقر بغير
 بینه قال لا بأس **شرح** این ظاهر است زنج سالم **باب** **شرح** قال ابو الحسن موسى عن ابی
 يوسف القاضی ان الله تبارک و تعالی امر في كتابه بالطلاق و انكاحه فیه نكاح و
 لم يرضي انما عدلين و امر في كتابه بالزواج فاهله بالاشهاد فالتبتم شاكهين
 فيما اهل و اطلاق الشاكهين فيما **شرح** مضمون این گذشت در کتاب حج در حد
 یا نزد هم یا با اطلاق **شرح** که باب نمودم است و در اینجا فی الطلاق است بجای با اطلاق
 و بیانشد و اینجا میگویم که اگر طلاق مطلق نیست بلکه در وقت اراده طلاق است و
 بطلاق محسوس است و آن اینست که در وقت طهر غرضوا قوا باشد چنانچه گفت در رس طلاق

يا ايها الذين آمنوا اطلقوا النساء فطلقوهن واحصوا العدة واقضوا الله بينكم لا تخرجوهن
من بيوتهن ولا يخرجنكم من بيوتهن بقا حشمة مبيتة ولا حدود الله ومن يتعد حدود الله فقد
نفسه لا تدري لعل الله يجذب بعدة الامرا فاذا بلغن اجلهن فامسكنهن بغير اوفارهن
بحرف واشهدوا واعدلنكم وليقول الشهادة لله ذكركم يعطيه من كان يومئذ بالله واليه
الآخر ومن يتوكل على الله يجعل له مخرجاً **ق**فت امام من كان عليه ابو يوسف قاضي لا بد من
كراهه تبارك وتعالى امره في كتابه بطلاق وتأكيده في كتابه بكونه ولا يفي بغيره ان
مكبر حاله في عداد اياهم واما في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه
قراره بكونه في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه
قفت يا ايها الذين آمنوا اطلقوا النساء فطلقوهن واحصوا العدة واقضوا الله بينكم لا تخرجوهن
من بيوتهن ولا يخرجنكم من بيوتهن بقا حشمة مبيتة ولا حدود الله ومن يتعد حدود الله فقد
نفسه لا تدري لعل الله يجذب بعدة الامرا فاذا بلغن اجلهن فامسكنهن بغير اوفارهن
بحرف واشهدوا واعدلنكم وليقول الشهادة لله ذكركم يعطيه من كان يومئذ بالله واليه
الآخر ومن يتوكل على الله يجعل له مخرجاً **ق**فت امام من كان عليه ابو يوسف قاضي لا بد من
كراهه تبارك وتعالى امره في كتابه بطلاق وتأكيده في كتابه بكونه ولا يفي بغيره ان
مكبر حاله في عداد اياهم واما في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه
قراره بكونه في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه

لي يبيد بهن ما حلال كدريم بالي توخفتها ي قل لكم كدخلة حلال كدريم بالي وازن ان امام كفت
كه حجه لا كخاشته با شاذي **ق**فت لا يحل لك النساء من بعد ولا ان تبدل بهن
من ازل فقل ان الله تعالى عليه لا بد من اطلاق ما شاء من بنات عمره وبنات
وبنات خاله وبنات خالته وان ولجها الذي هاجرن معه واحل له ان ينكح من عرسهن
بغير مهر وفي الحجة ولا يحل له الا لسوء الله صلى الله عليه وآله فاما لعن رسول الله
صلى الله عليه وآله فلا يصح نكاح الا بغيره فذكر في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه
للتنبيه **ق**فت يا ايها الذين آمنوا اطلقوا النساء فطلقوهن واحصوا العدة واقضوا الله بينكم لا تخرجوهن
من بيوتهن ولا يخرجنكم من بيوتهن بقا حشمة مبيتة ولا حدود الله ومن يتعد حدود الله فقد
نفسه لا تدري لعل الله يجذب بعدة الامرا فاذا بلغن اجلهن فامسكنهن بغير اوفارهن
بحرف واشهدوا واعدلنكم وليقول الشهادة لله ذكركم يعطيه من كان يومئذ بالله واليه
الآخر ومن يتوكل على الله يجعل له مخرجاً **ق**فت امام من كان عليه ابو يوسف قاضي لا بد من
كراهه تبارك وتعالى امره في كتابه بطلاق وتأكيده في كتابه بكونه ولا يفي بغيره ان
مكبر حاله في عداد اياهم واما في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه
قراره بكونه في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه بكونه في كتابه

برای او و دختر رسول الله ای که نکاح کند آنکه که خواسته باشد از دختران عم و دختران عم و دختران
 خال او و دختران خالات و وجوههای او که هجرت کرده باشند بملأ برحالی که با او باشند و
 کرده تا برای او اینک نکاح کند از هر قبیله مؤمنانی که باشند مهری و آن بخشش است و حلال
 میشود بخشش برای رسول الله صلی الله علیه و آله پس امام برای غیر رسول الله صلی الله علیه و آله پس خوب
 میشود نکاحی مگر مهری و امنت مگر قول الله تعالی رسول احزاب که حلال کردیم برای توفی
 مؤمنان اگر بخشید خود را برای بنی امیة قلت ارایت قوله ترجیح من تشاء منهن و یقولون
 من تشاء قال من اوتی فقد نكح ومن ارتجى فلم ینکح **فیه** کفره مگر قول او و رسول
 احزاب که در و میگویند از خود هر که که میخواهد از جمله آن زنان و لایه میشود هر که که میخواهد
 و غیره دارد امام گفت که هر زنی که داده واد پس تحقیق نکاح کرد او را و هر زن را که در و کرد پس نکاح
 نکرد و مرد اینست که اگر بخواهد ترک نکاح است و این بجهت نکاح است **اصل** قلت قوله
 لا یحل لالنساء من بعد ما لا یأمن علیهن هذا لایخرج من علیکم ما تم و یأمن
 و یأمن لکم فی الخیر لایه و لکن الامر كما تقولون كما قد حل لکم ما لم یحل لکم لانه احکم یتسید
 کما اراد و لکن الامر كما تقولون ان الله عز وجل حل لنبیہ صلی الله علیه و آله ما اراد من النساء
 الا ما حرّم علیہ هذه الآية فی النساء **فیه** اعاده سؤالا لا یحل لالنساء من بعد برای
 اینست که عدم دلالت آن بر عدم معین عمل معارضه و غیره میشود چنانکه معلوم نشد با
 که مراد از آن چیست زیرا که نمی توان میگویند که مراد اینست که بعد از نزول رسول الله صلی الله
 علیه و آله داشته حلال نبوده برای او زنی دیگر که در هم آفتاب شود و بنا بر این میگویند که قول
 او که دلالت آن بر عدم عیارت از اینک جایز نبوده برای او اینک یکی
 از آن نوزاد راطلاق دهد و دیگری را بجای او نکاح کند پس میگویند که باید و حق
 برای تعدد است و ضمیر راجع بنده است که داشته و من برای بیان ضمیر بهین است

و از او

و از او بجهت زوجا هست و این معنی برای این گفتار بسیار یک است در عربیت زیرا که اگر از این
 میبود بجا بتلخیص می گفت که بتلخیص زیرا که لفظ عرف است و ایضا حاجت بسیار
 نیست و حاصل آن امام اینست که چون الله تعالی قسیم عظیم برای بنی صلی الله علیه و آله کرد بقول او و
 من تشاء منهن و توفی لیک من تشاء استدل کرد باینکه اینک هنوز بر بعضی زنان حرام
 هستند و بیان نکرد ایشان را که کیانند بنا بر ظهور و عام علیکم ایشان را بیان کرد باینکه مذکور
 آن در آیت سؤالا آنکه حرمت علیکم تمام تا آخر که مذکور میشود در شرح بخشد چنانچه در م
 البطلان ترجیح المرأة فی طهرها تا آخر که باب هفتاد و هفتم است و این متافا ندارد باینکه نزول
 سؤالا از پیش از نزول سؤالا باشد چنانچه مذکور میشود در شرح بخشد آید و بیان آن
 بتلخیص از این در شرح بخشد آید **فیه** کفره مگر قول او که حلال میشود برای توفی آن بعد از آن
 چه مگر دارد امام گفت که این بیت که خواسته بان زانی را که حرام کرد بر او در این آیت
 سؤالا نکاح کرده شد بر شما ما در آن شما و دختران شما تا آخر آیت را که میبود کار
 شما میگوید که میگوید تحقیق حلال شده باشد برای شما آنچنانچه حلال نشده باشد برای او بیان
 آنکه بجهت یکی از شما بعضی بنویسد هر که را که میل کرده باشد و یک بیت کار چنانچه شما میگویند
 بجهت آنکه اگر حلال کرد برای خود صلی الله علیه و آله را که میل کرد از جمله زنان مگر آن
 حرام بر او در این آیت که در سؤالا است **فیه** اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول
 الله عز وجل لا یحل لالنساء من بعد ما لا یأمن علیهن من ازوج و لو اجمعا و یأمن
 الا ما ملکت یمینک فقال ایمن و انتم تزعمون انه یحل لکم ما لم یحل لکم لانه احکم یتسید
 علیه و آله و قد حل الله تعالی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یتزوج من النساء ما
فیه پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از قول الله عز وجل رسول احزاب که حلال
 میشود برای توفی آن بعد از آن مذکور شد و نه اینکه بتلخیص بان زنان از
 جفتهای هر چند که خواسته باشد ترا حسن آن زنان یک حلال میشود بر توفی او

از اوست است بجزند امام گفت که می بینم شما را بجای کشاکش می کنید از این آیت اینرا
کشاکش است که حلال میشود بر اخصای آن حلال نشد بر لی رسول الله صلی الله علیه و آله و حال آنکه
بتحقیق حلال کرد الله تعالی بر لی رسول الله صلی الله علیه و آله اینرا که جفت خود کند از جمله زنان
عدو که خواسته باشد اگر گوید که بنا بر بیاطلاع یا غلطی و لا ان تبدلنا اخر جیت کوم
بغولان اظهار احوال که میتوان بود که یا در بین بر لی مصلحت باشد و ضمیر بین را جمع یا
که مذکور است در لایزال است و من برای بدلیت باشد و از اولی بعضی شوهران و بعضی که
کرده باشند و مطلقا شده باشند یا شوهران ایشان مرده باشند و لا برای استثناء منقطع باشد
برای استثناء اینکه در سابق حلال بود آن احوال که زن شده بود زن غیر خدیجه بود
انجام الحاق که زن حریه یا بشا شده بقریب یا بیکم که زن مانند است بزوج بخلاف سیر کردن
که زن الله علم **اصول** اما قال لا النساء من بعد الذی حرم علیکم و لحرمت علیکم امهاتکم
بناتکم و الاخر **الایض** قال بعضی از اوست بعد معنی بر هم است الذی مرفوعست محلا و صفت
النساء باعتبار اینکه بنده مانند شو اسم جمع همراه است بغیر تقدیر بر هر مذکر
نظر آیت سوره یوسف قال لیس فی المینه الا که کاهی باعتبار رعایت و در جمیع مش
میباشد و بعضی مافی غایت علم باید فیل بتقدیر حره است و در هر دو و فاعلیت
و ضمیر را جمع بالله تعالی است و ظاهر این است که نزول این آیت سوره پیش از نزول آیت
سوره اخرا باشد و این منافا ندارد با اینکه نزول سوره اخرا پیش از نزول سوره نسا باشد بنا
روایتی که صاحب عمل لیبیا در تفسیر سوره ذکر کرده یکی از تفسیرها **بنا** بر دو
اول اینکه همان قرآن مشهور بعضی یات را نقل کرده باشد از سوره یس و دیگر از سوره نسا
هر سوره یکم بوده و جای بیاید در کتاب فضل القرآن در شرح سوره دوم با پنج قرآن که
نیم است دوم آنکه منظور آن روایت بیا تربیت نزد صدر سوره است و جای صاحب
عمل لیبیا نقل کرده و تفسیرها سوره و الله اعلم **بنا** بر این خبر این نیست که الله تعالی اراده کرده اینرا

جاسان

که حلال

که حلال میشد و برای تو زن از بعد از آن تسبیح آن زن که حرام کرد ایشان را بر تو قول
الله تعالی حرام کرده شد بر شما مآذون شما و دختران تا آخر آیت **سوم اصل** عن جلیل بر لی
و محمد بن محمد بن ابراهیم علیهم السلام قال سألنا ابا عبد الله علیه السلام لم یحل لرسول الله صلی الله علیه
واله من النساء الا ما شاء یقول یدیه هکذا و هی حلاله یعنی بقضیه **فیه** یقول یصفوه و صاف
غایت معلوم باجتمه کلام امام است و ضمیر مستتر را جمع بر لی رسول الله صلی الله علیه و آله است یعنی
تا آخر کلام را و یافست و ضمیر مستتر را جمع با امام است و مراد اینست که یقول یعنی بقضیه و مقصود
امام اینست که رسوله ای که میخواهد از زنان استوار نگاه میداشت و ترک میکرد اصلا
چنانچه کسی بخواهد در مشت خود میگوید و یا قضا هر سوره شرح سابق **چار اصل**
عن ابي جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل لیس فی النساء الا ما شاء الله علیه و آله یا ایها النبی انما احللت لک النساء
لم یحل لهن من النساء الا ما شاء الله من سنی قلت و لمرأة مؤمنة ان و هیبت نفسها لیس
فقال لا یحل لهن الا ان یرسل الله صلی الله علیه و آله و اما لیس رسول الله صلی الله علیه و آله و الا
یعلم کما قال الایض قد ارایت قول الله عز وجل لیس فی النساء الا ما شاء الله من بعد فقال ایها
عنه بر لی لیس فی النساء الا ما شاء الله علیه و آله و لیس فی النساء الا ما شاء الله من بعد فقال ایها
و ما تم و خلاصه الامر که بقولون که ما یحل لکم ما لم یحل لک لانه
احکم مستبدل کما اراد و لکن لیس الامر کما تقولون ان الله عز وجل لیس فی النساء
صلی الله علیه و آله ان ینکح من النساء ما اراد الا ما حرم علیه و آله و هیبت المؤمنة فی سوره
النساء **فیه** این ظاهر است از شرح بخدا و این باب **خمس اصل** عن ابي بصیر و غیره
فی تسمیه بنات رسول الله صلی الله علیه و آله و نسبه و صفتهن عایشه و حفصه و أم حنیة
و اوسیه بن حریة و زینب بنت جحش و سوره بنت ذمعه و میمون بنت الحارث
و صفیه بنت حنیة بن لخطب و أم سلمة بنت ابی امیه و جویریة بنت الحارث و کاه

هله

عائشة من تيم وحفصة من عدى وام سلمة من بني مخزوم وسودة من بني اسد
عبد الغي وزينب بنت جحش من بني اسد وعدا دها من بني امية وام
جذبة بنت ابي سفيان من بني امية وميمون بنت الحارث من بني هلال
وصفيته بنت حنيفة بن اخطب من بني اسرائيل ومات صلى الله عليه
والله عن تسع **فج** فبهن عبارست از بيان پدران ایشان وصفه من عبا
لست از بيان اينكه کدام ایشان در وقت وفات بنی صلى الله عليه واله
برنجيت باقی بوده اند و کدام ایشان باقی نبوده اند عائشه بکسر هـ
دختر ابوبکرست حفصة بفتح حا بنقطه و سکون فا و صا د بنقطه دختر عمر
جذبة بفتح حا بنقطه و سکون را بنقطه و باء بنقطه است جحش بفتح جیم و سکون حا
بنقطه و شين با نقطه است سودة بفتح سين بنقطه و سکون وا و و دال بنقطه
است زو بفتح زاي با نقطه و سکون ميم و عين بنقطه است حارث هر دو جا
جای بنقطه و الف و کسر را بنقطه و ثاء سه نقطه است صفية بفتح صا و بنقطه
و کسر فا و تشديد يا و و نقطه در پايين است جحش بفتح حا بنقطه و فتح يا و و نقطه
در پايين و تشديد يا و و نقطه در پايين است اخطب بفتح هـ و سکون حا با
فتح طاء بنقطه و باء بنقطه است جحش بفتح جیم و را بنقطه بلفظ مصغر جا
است تيم بفتح تا و و نقطه در بالا و سکون يا و و نقطه در پايين است عدى بفتح
عين بنقطه و کسر دال بنقطه و تشديد يا و و نقطه در پايين است مخزوم بفتح ميم
و سکون خا و با نقطه و ضم زاي با نقطه است غري بفتح عين بنقطه و تشديد زاي
با نقطه و الف مقصورة است العدا بکسر عين بنقطه و و دال بنقطه اسم مصد
باب نصر شمار بدانکه قبيله جريه را بيان خشنه و اين جزئی در تفهيم گفته که

جريه بنت الحارث بن ابي ضرار صابها في غزوة بني المصطلق كانت قبله عند مصانع
بن صفوان وقيل صفوان بن مالك فوقع في سهم ثابت بن قيس بن شماس فكانها
فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم كتابها وتزوجها وذلك في شعبان سنة ست وكذا
اسمها برة فيما رواه رسول الله جويرته فلما سمع الناس بذلك ارسلوا ما في ايديهم من
سبايا بني المصطلق فاعتق بتر ويجه اياها ما تاهل بيت وتوفيت في ربيع الاول
سنة ست وخمسين وقيل وهي ابنة خرويسين وايضا گفته که قال قتادة مات رسول
الله صلى الله عليه وسلم عن تسع خنوس فخر عائشة وحفصة وام جديّة وسودة وام
سلمة وثلاث بن سائر الوحيين وزينب بنت جحش وجويرته وولادة من بني هرو
صفية وازنيها ظاهر ميشود که جريه از قبيله بنی المصطلق بوده وایشان طائفة از
ويان شدند و کتابها در شرح بخدا و باجالتعار که با بستم است **فج** روا
از ابی بصير و غيره و در نام برادران بنی صلى الله عليه واله و بيان نبيلشان و بيان
ایشان اوله عائشه و دوم حفصة و سوم ام جبيب بنت ابی سفيان بن حرب و چهارم
زينب بنت جحش و پنجم سودة بنت زمعه و ششم ميمون بنت الحارث و هفتم صفية
بنت حنيفة بن اخطب و هشتم ام سلمة بنت ابی ميه و نهم جريه بنت الحارث و بود عائشة
از قبيله تيم و حفصة از قبيله عدى و ام سلمة از قبيله بنی مخزوم و سودة از قبيله بنی اسد
عبد الغي و زينب بنت جحش از قبيله بنی اسد و شمار زينب از قبيله بنی اميه بود و چون
در ميان ایشان مي بوده و ام جبيب بنت ابی سفيان از قبيله بنی اميه و ميمون بنت
حارث از قبيله بنی هلال و صفية بنت حنيفة اخطب از قبيله بنی اسرائيل و وفات يافت
صلى الله عليه واله از سرزن که مذکور شد **فصل** و كان له سواهن التي وهبت نفسها
لنبي و خديجة بنت خويلد ام ولد و زينب بنت ابي الجحج التي خديعت و الكلب

اینست که با لقا است و با لقا بترت یا خد اینده نفعها متصور یا مرغبت خیر و فرج یا ^{مست} ^{مست}
 و بر هر تقدیر صفت و ماله است الما علیها بفرم و سکون و او و خفیف لام و الف بصیر
 اسم مفتوح با ج فعال کی که حاکی بر مقرر شده باشد و آن مجرد است تقدیر با عطف بر
 السهوه و علیها نایضا علت و مراد بالمعنی علیها اینجا زینت که شوهر دارد آن نفع هر
 نون مصلحت است مصدر و تداست تزویجها بصیق مضارع مخاطب معلوم باب فاعلت
 بخدیف یکتا جازم و تداست **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که زنی بجهت
 کرد خردن را غیر بیک عقل و غیر شوهر را راست اینک جفت خرد کنی او را ای تو سطلی
 که صال الفیاء را باشد جازم **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الخیار بینک البکر البکر
 أب لا تفرج إلا بذین ابیها وقال إذا كانت ماله لا یزولها تر و جت منی شأ
شرح مراد با ج اینجا اعم از پدر و واسطه و جد پدر است تفرج بصیق مضارع غایبه
 معلوم باب فاعلت است مراد ماله لامرهای اینست که بی بکارت یا بی پدر باشد بقرینه مقابل
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دختر بکری که او را است بکر جفت
 نمیشود مگر بدستوری پدرش گفت که چون باشد صاحب اختیار کار خود با بنوعی که بکرت
 یا پدر نداشته باشد جفت میشود هر وقت که خواهد **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال تفرج المرأة من شأنت إذا كانت ماله لا یزولها تر و جت منی شأ
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جفت میشود زن هرگاه که خواستگار
 باشد جبر باشد صاحب اختیار کار خود با بنوعی که بکرت باشد یا پدر نداشته باشد بکرت
 اگر اصرار باشد تعیین میکند و یکی **چهارم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام العی المرأة
 بالقلادة التي لیس فیها أحد فأقول لها لک زوج فقول لا فان تزوجها قال نعم هی
 المصدق یا بفا و یا و فقط و یا بین مقل اللام و ای با ج فاعلت و حاصل
 مقل اللام یا بفا و یا و فقط و یا بین مقل اللام و ای با ج فاعلت و حاصل

علی نفسها فی القیاف و الف بصیر مضارع متکلم معلوم
 مقل اللام یا بفا و یا و فقط و یا بین مقل اللام و ای با ج فاعلت و حاصل

بکرت نعم نفع نفع عین سکون هم است یا بکرت سکون عین و فرج هم است و بنا بر او افتخار
 بتقدیر لاستقامت **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بر بخورد زن را و یا بکرت
 در آن کسی پس میگویم او را که آیا تراست شوهری پس میگوید که نه آیا بچفت خود میکنی او را
 گفت که آری و لا سکر شده شده است بر خود **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال
 فی المرأة التي تحب نفسها قال لی لعلک بنفسها تولى امرها من شأنت إذا كان کفوا
 بعدان کن قد کنی ت جلا قبله **شرح** تولى بصیق مضارع غایبه معلوم باب فاعلت استیناف بیانی
 است و غیر مستر راجع بالماء الثیاب است یا راجع بالماء است نکت بصیق مضارع غایبه
 یا ج منع و ضبط است و ذکر بعدان نکوت تا آخر اشارت باینکه کار بکارت زن بکرت
 و مانند آن بر طرف میشود و آن زن در حکم بکرت یا اشارت باینکه اگر شوهر کرده باشد
 و شوهرش پیش از خود مرده باشد یا طلاق داده باشد آن زن حکم بیطه رد **یعنی** روایت از امام
 صادق علیه السلام اینک او گفت که زن غیر بکر که خواستگار کرده میشود شوهری از امام گفت که آن
 که آن زن را بکرت است بخود یا بنوعی که اختیار خود دارد یا این آنکه او میکند و کار خود را بکرت
 خواسته باشد آن خواستگار مناسبت زن بعد از آنکه باشد از زن کار خود که تحقیق شوهری
 باشد مگر لا پیش از آن خواستگار **نهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام المرأة التي تحب
 الخیر قال لی لعلک بنفسها تولى امرها من شأنت إذا كان لا یأسی بعدان نکوت قد نکت
 زوجا قبله **شرح** مضارع این موافق سابق است **مهم اصل** عن عبید بن زراره عن ابی عبد
 الله علیه السلام قال سأله عن مملکة كانت یثی و بین و ارف معی فاعتقها فلها أخ غایب
 و هی بکر ای بکر لی ان تزوجها أو لا یزولها قال لی بکر ای بکر لی ان تزوجها قال لی بکر ای بکر لی ان تزوجها
 قلت فان تزوجها ان أردت ذلك قال نعم **شرح** ان تزوجها بفتح هاء و سکون نون و صغیر
 مضارع مخاطب معلوم باب فاعلت بله ذلک است **یعنی** روایت از عبید بن زراره

بصیق

الحکم فی نکاحها **شرح** روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) امام جعفر صادق (ع) علیهم السلام
 گفت که چون ترویج کرد مرد دختر پیش از آنکه لازم است پدرش را بگوید و پیش از آنکه ترویج
 کند آن دختر را بگوید که پدر مرا خواست پدرم را خواست پدرم را خواست پدرم را خواست پدرم را خواست
 به امام گفت که پدرم را خواست پدرم را خواست پدرم را خواست پدرم را خواست پدرم را خواست
مسئله عن ابی عبد الله علیه السلام قال انی ذات یوم عندی من عیبد الله الحارثی اذ جاءه رجل یسعد
 علی بنه فقال صل الله الامیر انی زوج ابنتی فیراد فی فقال له یا رسول الله انی عتده
 ما تقوون فیما یقول هذا الرجل قالوا لا یأثم اقل علی فقال لا تقبل یا یا عبد الله
شرح ذات منصوب بقرینه و منافست عبارت از ساعتی است که بکسری یا بقیه یا دو وقت
 در بامین و الف و ال بدفعه امیر مدینه بوده از جانب بنی امیه شاید که مقنا یا و یا شیعین زیاد
 که منکر شدند و کتابه را در جسد سوم با جناد و کربا جمل و هفتم است صاحب می گفت که
 حاذق قیل و الحارثی و هفتم کثیر **شرح** روایت از امام جعفر صادق (ع) گفت که پدری که
 من در ساعتی که زودم نزد زیاد بن عیبد الله حارثی ناکاه آمد و در طبع او حکم میکرد و شکر
 بگفت که ناکاه دارا و از نکره از بن عیبد الله حارثی ناکاه آمد **طریق** الله تعالی امیر مدینه
 بشهر داد دخترم را بیخست من پس گفت زیاد هشتاد نفر را که بودند نزد او که میکشیدند
 میکشیدند و نکند که نکاح او با طایفام گفت که بعد از آن زیاد و طو و بر من پس گفت که
 انی ابو عبد الله علیه السلام قال انی اقبلت علی الذین کما بوا فقلت لهم انیس فی انتم عن رسول
 الله صلی الله علیه و آله ان رجلا جاء یسعد علی بنه مثل هذا فقال له رسول الله صلی الله
 علیه و آله انت و ما لا یسعد فقالوا انی فقلت لهم فکیف بکون هذا و هو و ما لا یسعد و لا یسعد
 نکاحه علی قال فاخذ یقولهم و ترک قولی **شرح** انت و ما لا یسعد نکند در کتابه
 در بعضی احادیث باج و باج اخذ من مال و له و له اخذ من مال الیه و کما جمل و هفتم

و دفع منافقا میا لحادیث متعلقه باین شد و در شرح میخشد نشتم بابت کور و هو و بقدر استغفار
 انکار است و او در ویکی زحای است **شرح** پس وقتی که سوال کرد مراد او در بر آنانی
 که خواستند پس گفت که ایشان را که آیا نیست در این روایت میکنند شما از رسول الله صلی الله علیه و آله
 اینکه مراد از طایفه و قعیل که از او پدرش در و نند این پس گفت و الله رسول الله صلی الله علیه و آله
 که تو و ما را زید و یزید پس گفتند که بل پس گفت ایشان را که پس چگونه میباشند این آیا و اما
 او از پدرش است بخالی که گذشت و نشود نکاح پدرش را و امام گفت که پس زیاد عمل کرد و بقول
 ایشان و گذشت قول **مسئله** عن ابی عبد الله علیه السلام قال انی زوج ابنتی و الحارثی
 کان الزوج الاول فان کانا جميعا فی حال ولحده و لحد اولی **شرح** الاول منصوب
 اگر کانا قصه است و رفع است که تا ما است **شرح** روایت از امام جعفر صادق (ع) گفت
 که چون ترویج کرد دختر بکر را پدر و پدر پدر شد ترویج صحیح از اول و مع شده پس بگفتند
 هر دو ترویج در یک وقت پس پدر پدر اولی است یا یعنی که ترویج او صحیح است و ترویج پدر باطلست
شرح عن ابی عبد الله علیه السلام قال انی اقبلت علی الذین کما بوا فقلت لهم انیس فی انتم عن رسول
 الله صلی الله علیه و آله ان رجلا جاء یسعد علی بنه مثل هذا فقال له رسول الله صلی الله
 علیه و آله انت و ما لا یسعد فقالوا انی فقلت لهم فکیف بکون هذا و هو و ما لا یسعد و لا یسعد
 نکاحه علی قال فاخذ یقولهم و ترک قولی **شرح** انت و ما لا یسعد نکند در کتابه
 در بعضی احادیث باج و باج اخذ من مال و له و له اخذ من مال الیه و کما جمل و هفتم

۳۴۱
 یاده سال تمام مراد اینست که جماع با دختر که در سال تمام ندارد حرامست بعد از آن جائز است
 آنکه چنانچه بسیار حقیر باشد پس در سال تمام میگردد **دوم** **اصول** عن ابی جعفر علیه السلام
 قال قال ادریج الرجل الجارية ویبیعها فلا یدخل حتی یاتی بها شیء **شیخ** روایت
 از جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت که چه بگفت خود که مرد دختر را بر جای که
 آن دختر کوچک است برود و در آنجا بماند و آنکه از پدری آن سال تمام **سوم** **اصول** عن ابی جعفر
 علیه السلام قال لا یدخل الجارية حتی یاتی بها شیء سنین او عتسین **شیخ** این ظاهرست
 بخدا و این **باجار** **اصول** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول للمولی که انطلق فقل للباغی
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یحل للمرأة ان یدخل بها علیها اینه شیء سنین **شیخ** ان
 بقیه هر دو سکنی نه بقیه نیز آن است که یدخل بصفه مضاع غایب بگوید با بفرست با در
 برای بقید است و غرض نا یافا علیست بتر فرج و نه بدست **شیخ** شنیدم از امام جعفر
 علیه السلام میگفت خادی با انا و که روانه شویم بکوفه فاضی که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که در تیره
 زن در آنجا داخل کرده شقی بر شوهرش نه سالست **بناشت و سوا** **اصول** **شیخ** **شیخ** **شیخ**
بفرج اینها **شیخ** این باب بیان مردیست که جفت خود میکند و را جفت خود میکند
 از دختر که زن را در این باجهها داشت **اول** **اصول** عن عیسی بن القاسم عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال سألته عن الرجل یطلق امراته ثم خلف علیها رجل بعد فو لک للآخر هل
 یحل ولدها من الآخر لو لای الا من غیرها قال نعم **شیخ** روایت از عیسی بن عیین
 و سکنی یا و نه نقطه در این و صادق بنقیضه بن قاسم از امام جعفر صادق علیه السلام که شنیدم
 امام را از مردی که طلاق میداد و دختر را بعد از آن جانشین شد بر آن مرد بعد از طلاق پس
 زاید بر مرد دوم آیا حلال میشود فرزندان زن از مرد دوم برای فرزند مرد اول از غیر آن
 زن امام گفت که آری **اصول** قال سألته عن رجل عتق نسیته ثم خلف علیها رجلا بعده

۳۴۲
 ثم ولدت للآخر هل یحل ولدها لو لای الا الذي عتقها قال نعم **شیخ** شنیدم
 را بنقیضه و تشدید یا و نه نقطه در این است **شیخ** روایت که در بر شنیدم امام را از مردی
 که از او کرد که خاتمه کرد از او بود بعد از آن جانشین شد بر آن کس مرد بعد از آن را باید
 برای مرد دوم آیا حلال میشود فرزندان کس از مرد دوم برای فرزند آنکه از او کرد او را از غیر آن
 کس امام گفت که آری **اصول** **دوم** **اصول** سألته ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یتکون له الجارية یتبع علیها
 یطلب ولدها فلم یترق منها ولدا فیهما الاخر او اعياها فو لک له الاولاد اینه شیء
 ولله من غیرها ولد اخیه منها فقال اعد علی فاعدت علیه فقال لا بأس **شیخ** **شیخ**
 اینست که بجای تنگی در کلام سالکانت باشد بجای فیهما و باعها و فو لک در کلام
 فیهما و بیعها قلبا باشد و شاید که ترقی در کلام سائل بصفه مضاع غایب بگوید با بفرست
 باشد بجای آن بصفه مضاع غایب بگوید با بفرست و بر هر تقدیر امر امام
 با عاده سوال برای تیره بوده و وی متبینه نشد بفرزنده گذشت در کتابی که نقل در حدیث
 بیت و نفقه باجل و **شیخ** شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میبایست او را که ترقی
 با او میطلبند فرزندان او پس و نگذرد نشود از او فرزندی پس بخشد او را برای برادر خود
 یا فرخت او را یا برادر و چنانچه پس برای برادر فرزند او را یا جفت کرده میشود فرزند
 آن مرد از غیر آن کس یا فرزندان برادرش از آن کس پس امام گفت که بر گردان بر من سوال
 پس بر گردانیدم بر او پس امام گفت که نیست بر من **سوم** **اصول** سألته ابا عبد الله علیه السلام عن
 حنة المسئلة فقال کرها علی قلت که اترکانت الجارية فلم تررق منی و لک فیهما
 فو لک من غیري ولی و لک من غیرها فو لک من غیرها و لک هاتان شیء ما
 لها من ولد قبلک بقول قبل ان تلک **شیخ** مشار الیه المسئلة است که بعد از آن
 منکر میشود امر امام بنگار برای تیره بر اینست که ضمیر او در کلام سائل برای شات و قصه

و تائید آن بهتر است زیرا که خبر نشان و قنده در تذکیر و تائید موافق مستند از رجال است
میباشد و نظر این بیاید در شرح حدیث سابق ترویج بعینه مضامین و مطالب تبیین است
بقول کلام را و نیست و خبر مستتر لایح یا امام است منافات نیست میان این حدیث
حدیث و حدیث سابق زیرا که سابق صریح بر اصل جو از ترویج فرزند بعد از آن است و این
صریح بر کراهت ترویج فرزند بعد از آنست **پس** پرسیدیم امام موسی کاظم علیه السلام را از این مسئله
که منکر میشود چه گفت که تکرار آن را بیرون گفت او را که بیشتر کلمات اینست که بود مرا
کیزی پس و نگذره نشد از من فرزند پس فرو ختم او را پس زاید از غیر من و مراست فرزند
انقر او یا پس ترویج میکند فرزند خود را انقر او پدر را و امام گفت که ترویج میکند آنچه را که باشد
از جمله فرزند پس از تو امام میکند که پیش از آنکه باشد آن نیز از تو **سألت** ابا عبد الله
عليه السلام عن الرجل يزوج المرأة ويزوج ابنته انهما فقال ان كانت الابنة لها قبل
ان يتزوج بها فلا بأس **شرح** پرسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که حقت
خود میکند زن را و حقت میکند خود را بعد از آن زن پس امام گفت که اگر باشد آن
دختر بچکان زن پیش از آنکه از حقت خود کند آن زن را پس نیست بر وی **باب بیعت و نکاح**
اصول ترویج القبیله این باب بیان ترویج اطفال است در این باب چهار حدیث است **اول**
سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يزوج ابنته وهو صغير قال لا بأس قلت
يحسب زطلاق الأب قال لا قلت علي من الصداق قال على الأب قال كانه ختمه
لهم وإن لم يكن ختمه فهو على الغلام إلا أن لا يكون للغلام مال فهو مضاف من له وإن
لم يكن ختمه وقال إذا زوج الرجل ابنته فذلك إلى ابنته فإذا زوج الأب ابنته جاز
شرح مشار إلى ذلك ترویج است إلى ابنته بکسر هاء و سکون باء یکفله و نفقه است و مراد
اینست که اگر مرد ترویج پدر نه خود کند آن چه میتواند که قبول نکند بخلاف اینکه ترویج

القبایان

دختر بکراهت خود کند **پس** پرسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ترویج میکند پدر
خود را و آن زن را بالغ است امام گفت که نیست بر وی گفتیم که یا اگر باشد و طلاق آن
پدر را امام گفت که نه گفتیم که بر کسیت مهر امام گفت که بر آن پدر است اگر باشد که ضمان باشد
مهر را بر وی و لیکن اگر و سوا که پدر ضمان نشد باشد مهر را پس بر پدر است مگر آنکه نبوده باشد
آن پدر را پس پدر ضمانت مهر را هر چند که پدر ضمان نشد باشد و امام گفت که چون ترویج
کرد مرد پدر را یا پدر خود را یا دختر را آن ترویج مفوض است و پدر ترویج کرد و دختر
بکراهت خود را اگر از اشدان ترویج مراد اینست که آن دختر اختیار در آن ترویج ندارد
آنچه گذشت در روایت با وجهی و حفظ که با بیست و یک روایت است **باب** **سألت**
ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يزوج ابنته وهو صغير قال لا بأس قال لا بأس قال لا بأس
قلت لم يكن للابن مال قال لا بأس من المهر ختمه أو لم يخن **شرح** این ظاهر است از
سابق **سألت** عن محمد بن مسلم عن ابي حمزة عليه السلام قال سأله عن رجل كان له ولد
فزوج منهم ثم اشتبهت له الفتاة ثم مات من ابنته حبس الفتاة من جملته المالا و
حقها قال من جميع المالا ما كان يملكه الولد بضم و لا و سکون لام است فرض بقا
ولا یبقظه وضا دیا بقیه بعینه و ما فی غایت علمم با ب ضرب است و مراد اینست که ضمان
پس روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام که پرسید
امام را از مردی که بگوید او را پدری پس ترویج کرد از جمله ایشان و وکیل ضمان شد مهر را
بعد از آن مرد از نکاح کرده میشود آن مهر را از جمیع مال را از حقه آن دو و کلام گفت که
از جمیع مال جز این نیست که آن مانند سایر و نیکو است **باب** **سألت** ابا جعفر علیه السلام
عن غلام فجاءه رجلان فباعا له و هما غلامان فباعا له فقال لا بأس قال لا بأس
كان على الخیار فباعه ما شاء فبذل أنه يدركها فلا ميراث بينهما ولا مهر إلا أن يكونا قد

شرح

۲۴۵
انکاء و نكاح **شرح** مراد بولیان ایجاد و صاحب اختیار است که بر پدر و بر پدر دختر است
الایستی استثنای منقطع است **یعنی** بر سیدم امام محمد باقر علیه السلام از پدری و دختر
که تزویج کردند ایشان را دو صاحب اختیار برای ایشان و آن پدر دختر و پسر باقی است
گفت که آن تزویج صحیح است و هر کدام بر پدر دختر که بالغ میشود میباشد بر اختیار و اگر آن
و دختر پدر پیش از آنکه بالغ شوند پس نیست هر یک میان آن دو و هر یک میراث و هر یک است
که آن پدر دختر تحقیق بالغ شده باشند و باقی شده باشند **مسئله** قلت فان ادركت لکھما
قبل الاخر قال يجوز له لک علی ان هو یضی قلت فان کما الرجل الذی ادرك قبل الجارية
و یضی الی کما ثم مات قبل ان تدرك الجارية اثره قال نعم یغیر یصل فحاشیة حتی
تدرك فتکلف باقی ما دعاها الی الخ یا لیراث الا یصاها بالزوج ثم یدفع الیهما
المیراث و یضی المهر **شرح** گفت که پس اگر بالغ شد یکی از آن دو و دیگری بچگی میشود
امام گفت که اگر میشود آن تزویج بر آنکه بالغ شده اگر و باقی شود بزوج گفت که اگر
باشد مرد آنکه بالغ شد پیش از دختر و باقی شود بان تزویج بعد از آن مرد پیش از آنکه بالغ شود
دختر یا با دختر و آن میشود مرد امام گفت که آری بین این آنکه جدا کرده میشود میراث دختر
از مرد تا آنکه دختر بالغ شود پس قسم خود باقی است که بخواند دختر را سکر کردن میراث هیچ چیز
بضای دختر بان تزویج بعد از آن داده میشود سکر آن دختر آن میراث و نصف آن مهر
بلکه این دلالت میکند بر اینکه تزویج پیش از دختر را نند طلاق پیش از دختر است
مسئله قلت فان ماتت الجارية و لم تکن ادركت ایترها الزوج المدرك قال
لا لاته الخ یا اذا ادركت فان کان ابوها هو الذی زوجها قبل ان
تدرك قال يجوز علیها تزویج الاب و یجوز علی الغلام و المهر علی الاب الجارية
شرح گفت که پس اگر مرد آن دختر و نبوده باشد که تحقیق بالغ شده باشد در صورتی که

۲۴۶
شد
پیش از دختر بالغ و باقی شده باشد یا نه و ارث دختر میشود آن شوهر بالغ شده و باقی
و امام گفت که نه زیرا که برای دختر بود اختیار چنانکه بالغ میشود گفت که پس اگر باشد پدر
آنکه تزویج کرد دختر را پیش از بالغ دختر چگونه میشود امام گفت که اگر میشود بر آن
دختر تزویج پدرش و اگر میشود بر پسرش اگر پدر و پسر تزویج پسر کرده باشد در وقتی
که بالغ است و هر پدر و پسر است در وقتی که بالغ است برای دختر بقضی که اگر
در جدا و این باب **شخص و غیره** **مسئله** قلت فان المرأة یفکها غیرها **شرح** گفت
بصیقه و مضای غایب معلوم یا جعفر است **یعنی** این باب جعفر مریدت که میل دارد
تزویج نذر و میل دارد بدو و مادر او تزویج بخواند زن را در این باب دو حدیث است
اول **مسئله** عن ابن ابی یعقوب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انی ارید ان اتزوج
امراة و لیت ابوی اراد اعیرها قال تزویج الیه هویت و مع الذی یضی الیه
شرح روایت از عبد الله بن ابی یعقوب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتیم امام را
که پدری که من میخواهم که جفت خود کنم زنی و پدری که پدر و مادر من خواستند
غیر او امام گفت که جفت خود کن زنی را که میل کردی و اگر از آنچه را که میل میکنند
بجز و مادر تو **مسئله** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام انه سأل رجل رجلا رجلا
امه و هو غایب قال انکاح جارتک ان شاء المتزوج قبل و ان شاء ترک
فان ترک المتزوج ترک یحبه قال المهر لازم لایمه **شرح** روایت از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او پرسید امام را که مردی تزویج کرد او را مادرش بر جالی
که او غایب بود امام گفت که آن تزویج صحیح است این آنکه اگر خواهد از مرد قبول
میکند تزویج را و اگر خواهد رو میکند پس اگر رد کند از مرد تزویج خود را پس هر یک
میشود مادرش را بداند ظاهر این است که رد تزویج فضولی اسقاط کل مهر نمیکند بلکه

بصفه هر یکی از اینها میشود بلکه فصول کرده و واحد علم **باب ثانی** و **ششم اصلها** **شرط**
نکاح **باب اول** **مرد و زن** **شرط** این باب بیان کلی شرطیت که مذکور شود در زیر
 بیان آنکه کلام میشود از جمله آن شرط و آنچه کلام میشود در این باب حدیث
اول **اصول** **عن ابی جعفر علیه السلام** فی الرجل یتزوج المرأة إلى أجل مسمى فإن جاء بعبدا
 بقا إلى أجل مسمى فهو امرأته وإن لم يأت بعبدا فما إلى الأجل فليس له عليها
 سبيل ولا له شرطهم منهم حينئذی أفقضا للرجل أن يبيع بضع امرأته وأجبا
 شرطهم **شرح** اجل بفتح هاء وفتح جیم اینجا یعنی آخر مدت است فادرفان بلی بیانت
 و مقصود اینست که آن اجل برلی تسلیم هرست پس آن نکاح دائمی است و نکاح
 متعینست بلکه لیک شرط بشرطیت البضع بضم باء بکس و صله صا دیا نقطه وین
 بنقطه طبع و فرج **یعنی** ولایت از امام محیا بر علیه السلام در مرده که جفت خود میکند
 زن را تا آخر مدت مقرر یا نفوس که اگر او زده بهر آن زن تا آخر مدت مقرر بهر او زن
 دائمی است و اگر نیاورد مهر او را تا آن آخر مدت پس نیست او را بران زن راه کفایت
 و آنچه مذکور شد بشرط ایشانست در میان ایشان درستی که ترویج کرد او را با نیغی که
 آن شرط را در عقد ذکر کرد پس امام حکم کرد برلی امری اینکه بدست اوست جماع زن
 او تمام باطل کرد بشرط ایشانست که بعضی اینکه آن مرد تا آن اجل تسلیم هر کند
 ترویج باطل میشود اگر چه مهر را عمل شود و پیش از تسلیم بهر خود نتواند کرد مگر بضا
 زن گذشت در کتاب المعیشت در جداول و ایجاب بشرط الحیاء البیض که با جهاست
 که بشرط که موافق کتاب الله است بقولست موافق المسلمین عند شرط طعم و هر شرط که
 مخالف کتاب الله است مرد و زن مستفاد میشود که این شرط مخالف کتاب
 الله است **دوم** **عن ابی عبد الله علیه السلام** فی الرجل یتزوج المرأة و بشرط أن

لا یخرجها من بلدھا قال فی هذا بیدلک او قال لیکم مذ ذلک **شرح** روایتست از امام جعفر
 علیه السلام در مرده که جفت خود میکند زن را بشرط میکند که بر سر زن زنی از شهر آن زن
 گفت که اگر مرد وفا میکند برلی آن زن یا بشرط یا امام گفت که لازم میشود آن مرد را آن
 بشرط **اصول** **عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام** قال سألته عن رجل
 تزوج امرأة و بشرط علیها ان یأتمها اذا شاء و یتفق علیها شیئا مسمى کل شهر قال
 لا بأس به **شرح** ان یأتمها اذا شاء مشتعلست بر بشرط اسقاط و بیضا جوب یا زوجه در
 چهار شب یک شب جماع و هر چهار ماه یکبار و یتفق علیها تا آخر مشتعلست بر بشرط اسقاط
 و بیضا اتفاق بعد حاجت بدانکه مراد اینجا اشراط بعد از انقضاء حیضه نکاح است
 بر تریختن آنست **یعنی** روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که پرسیدم امام را از مردی که جفت خود کرد زنی را بشرط کرد بران زن
 اینرا که اگر نزد آن زن جماع خواست باید بشد و خرج کند بران زن چیزی مقرر برادر هر ماه
 گفت که نیست برلی آن بشرط مراد اینست که آن بشرط صحیح است و لازم میشود **جواب**
 سئل ابی جعفر علیه السلام عن الثمانیه فشرط علیها عند عقد النکاح ان یأتمها فی شهر
 کل شهر او کل جمعة یوما و من الثمنه لکذا و لکذا قال لیس ذلک بشرط فیسقط و من تزوج
 امرأة فلها ما للمراة من الثمنه و العترة و لکنه اذا تزوج امرأة فمأنت
 منه ثنورا او حاقنت ان یتن و یزوج علیها او یطلقها فصالحت من حقها علی شیء
 من نفقتها او متعتها فان ذلک جائز لا بأس به **شرح** الثمانیه یعنی ثمن و نه بنفقه
 زوجه و اگر متعنتست بضرای روزی اعتبار اینکه مقصود از او محض اشباع در شب جماع
 نیست بلکه او کبانت و شوق احوال خانه در روزها اوست بخلاف متعنتست بضرای
 موافق نه رفیع ثمن و فتح ها که مصداق علم است صاحب قاضی موسی گفته اند هر چه که التمه و مکرر

صافی

در موقوفه و کفر الانهار لاسا لیسقه و کثرة من التمر و الجوز و الماسح و گفته که و عند التبراة لانه
 اسم لضم و سماع من طلوع التمر الخ و غيرها و میتواند بود که نهار به بخت زوجه را بدهد
 که روزانه برای او معسر شود یا شد بشرط بصیقه تجوز و معلوم میتواند بود العقده بضم
 عین بنقطه و سکون قاف و دال بنقطه که هر که در ویریا بیکدیگر بسته میشود یا با
 استعان شده برای صیقه نکاح مثل زوجه فلا نه کل منقبض بقرینت است بتقلید
 نه کل وظرف صفت بر است که مقدم شده بر موقوفه مثل غریب سود و بر موقوفه
 بقرینت است و بدل شهر است و من النفقة لکذا و کذا عطف است بر آن یا بیا و گفته
 تا آخر اشارت بتفسیر است سؤفا و ان امرأه خافت من بعلها ثوبا او اعراضا فلا
 جناح علیها ان یصلی اینها صلی التشرع مصدر باب نصر و ضرب نا هماری کردن **یعنی**
 بر رسیده شد امام محمد باقر علیه السلام از زوجه را بیکدیگر شرط کرده میشود بر او نیز صیقه نکاح
 اینکه زوج آید نزد او هرگاه که خواستد باشد در هر ماهی یا هر هفته روزی و شرط میکند
 بر او از خرج جین و جین را امام گفت که نیست آن شرط چیزی و هر که جفت خود
 کرد زنی را بان شرط پس برای آن زنت آنچه برای زن بی شرط میباشد از جمله نفقه
 و انجمله تمت که از هر چهار شب یکشب است و بیکدیگر زوج چون جفت خود کند زنی
 را و آن زن ترسد از زوج نا هماری را یا ترسد که دیگر بر اجفت خود کند بر آن
 زن با طلاق دهد آن زن را پس آن زن مصالحه کند از حق خود بر چیزی از نفقه برای
 خود یا تمت برای خود پس بدست که آن گذراست نیست بر این **یعنی اصل علی**
علیها فی الرجل یقول لبعده اعطیک علی ان از و جک ابنتی و ان تزوجت او شربت
علیها فاعطیک ما تدرینا فاعطت علی ذلک و قسری ان تزوج قال علی شرطه
شخص روایت از امام محمد باقر امام جعفر صادق علیه السلام در هر که که میگوید امام

خود را که از او میگویم ترا بر شرط اینک جفت کنم بتو دختر خود را و اگر جفت خود کنی یا کنی خاصه
 بر سر او پس بر تو باشد صد دینار طلا و غلام را رضی میشود پس زاد کرد غلام را بر آن
 شرط پس آن غلام کنی خاصه گرفت یا جفت خود کرد امام گفت که بر آن غلام **شرط**
 آن مرد با بخت که لازم میشود بر غلام دادن صد دینار طلا **ششم اصل** غرض از آن
 آن صریحا کانت تحت بنت حمران فجعل لها ان لا یتزوج علیها و لا یتیری
 ابدا فی حیة یقال و لا بعد موتها ان جعلت له حی ان لا یتزوج بعد
 وجعل علیها من الهدی و الحج و البذل و کل ما یلحق بالکین ان لم یقبل
 و اجتمع فیها لصاحبه ثم اریه انی ابا عبد الله علیه لم فذلک له فقال ان
 لا یتیری حمران لحقا و کن محلیا ذلک علی ان لا تقول لک الحق اذهب فتر
 و سج و کسر فان ذلک لیس یشی و لیس شی علیک و لا علیها و لیس ذلک لک
 صنعنا فی غایه ففسری و ولد له بعد ذلک اولاد **شخص** ضریض ضاد با
 دفعه را بنقطه و سکون یاء و دو نقطه در یاء و سین بنقطه پس عبد الملك برادر زاده
 زوان است حمران بضم حاء بنقطه و سکون یاء برادر زوان است من اسم است
 بعضی که بفتح هاء و سکون دال بنقطه این برای کعبه هدیه کند الحج بکسر و قصد
 کعبه را حج ففتح حایا برای عمر البدر بضم یاء بنقطه و سکون دال بنقطه جمع بدنه بفتح دال
 شران قربانی و کل منقبض و عطف بر اول است ما اما بکسر فتح لام میتواند بود **یعنی** زوان
 از آن اینکه ضریض بود در نکاح او دختر حمران پس کرد ایندیری او اینرا که جفت
 بر سر او و کنی خاصه بکرد هر که نزد دختر حمران و نه بعد از مردن او بر شرط اینکه کرد
 برای او آن دختر حمران اینرا که شوهر نکند بعد از او کرد ایندیر خودشان بعض
 هد و حج و شران قربانی را و جمیع آنچه خودشان را در مسکینان اگر وفان کند هر که از آن

۲۴۱
و مگر برای ما چنین بعد از آن بدست که خبر آمدند از امام جعفر صادق علیه السلام پس مذکور
کرد انرا برای امام گفت که بدست که در حق حرام راست هر چند حق سبب اینکه از شیو
اما میرست و هرگز و اینداده ما را آن حق بر ایند که نگویم ترا آنچه حقیقت در این مسئله
پس جفت خود کن هرگز که خواهی و نیز خاص بکیر چه بدستی که آن شرط باطلست و نیست
چیز بر تو مندر و نیست آنچه ختید چیزی که اعتباری داشته باشد پس خبری آمدی
خاکم گفتند زاده شد برای خبر پس بعد از آن درین باب **بسم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی
امرة نکحها رجل فاصدقته المرأة واشترطت علی ان یبدها الجماع والطلاق فقال
خالق السنة ووفی الحق من لیس له ففقی ان علی الرجل القیاد وان یبدها الجماع
والطلاق وذلک السنة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام درین باب که جفت
خود کرد او را مردی باین روش که هر داد او را آن زن شرط کرد بر آن مرد این که با اختیار
باشد جماع و طلاق پس امام گفت که آن مرد مخالفت کرد طریقت رسول و صلا اختیار
حق کرد که اهل آن حق نیست و امام حکم کرد که بر آن مرد مهر مثل و این که با اختیار از دست
جماع و طلاق و آنست طریقت رسول ^{ایضا} طریقت رسول است در امت او پس منافات
ندارد با آنچه گذشت در آخر باب خطبه نکاح که با جمعی و جهات که خدیجه مهر رسول
و ایضا مستفاد میشود از این اینکه اگر زن بخشد خود را بشوهر که از امت میتواند بود
که اصل آن نکاح باطل نباشد و مهر مثل ثابت شود بنا بر اینکه بخشد محض رسولت
جنایه گذشت در حد اول باب احل للبیعتی الله عل وامن النساء که با جمعی و
است **بسم اصل** قلت لابی الحسن موسی علیه السلام وانا قائم جعلی الله فذلک ان
شریکاً کان تحت امره فظلمها فبانت منه فاراد امر اجرتها و قال لئلا المرأة
لا والله لا اتزوجک ابداً حتى یجعل الله لی علیک ان لا تطلقی ولا تنزح علی

۲۴۲
قال وفعلاً قلت ثم قد فعل جعلی الله فذلک قال یسأ صانع و ما کان یدیر ما وقع فی
قلبی خوفاً للیل والنهار **شرح** جعل بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و مراد
اینست که قسم خوری بروشی که لازم شود بر تو از جانب الله تعالی لا تزوج بصیغه مضارع
مخاطب معلوم باب فعل است بخلاف یکتا و فعل یقتدر استفهام است و ضمیر مستتر از شیخ
است ما در بسم موصول است و در ما کان استفهام است یدیر بدل از یبسطه و لا یبسطه
و یبسطه و یبسطه در بیان ضمیر راجع بشیخ بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعا لا است و
یدیر یعنی ما در راه است که فعل یجی است و فایست که ما کان یدیر دلالت بر استرار میکند
بخلاف ما در راه ما در واقع موصول است و مفعول دوم یدیر است و عبارت است
و سبب و یکتا که در رد لشریک افتاده در شب و روز مقصود اینست که شریک در وقتی که آن
شرط کرد میدادست میخواست که بشما خواهد شد و این بنوعی از مجاز است و مراد اینست که از بسکه
علامه این ظاهر بود که او نیز میدادست **بسم اصل** کفتم امام موسی کاظم علیه السلام را برای کسی است
بودم که کرد اناد مرا الله تعالی سر برای تو بدستی که شریک بود در نکاح او و زن پس طلاق داد
آن زن را پس بعد از آن مرد سر را زن را داده کرد که باز نکاح کند آن زن را پس گفت آن زن که نه بخدا
که جفت خود نیکنم ترا هرگز تا آنکه کرد اندا الله تعالی برای من بر تو اینرا که طلاق ندی من و جفتی
بر من من امام گفت که آیا و آن شریک کرد ان الزام را کفتم که آری تحقیق کرد اناد مرا الله تعالی
بر برای تو امام گفت که بدست آنچه کرد چه انما یسود آن شریک انرا که افتاد در دل او و در دل
و در دل و از دست و بشما فی **اصل** ثم قال له اما الان فقل له فلیتم المرأة فظلمها فارت رسول
الله صلی الله علیه و آله قال المسلمین عند شریعتهم قلت جعلت فذلک انی اشک خرفی فقال
هو عمر بن یزید بن ابی سفيان بن امیه فقلت بلی قال فقل له فلیکتمها و لیبعث بها
الی خباء ناعمران بعد ذلک فلیکتمها له و لم یکن و فها زیاده و لا نقصان و رجع بعد

از مرد که جفت خورده که زنی را بر هر صند یا در طلب بر سر استکان زن بر سر رود با او سکون او سکون
 اگر بر سر نرود با او سکون و اینجا دینار طلا باشد اگر زن بعد از تکلیف مرد بر سر نرود از آنکه
 بر سر رود با او سکون او را وی گفت که پس امام گفت که اگر مرد اراده کند که بر سر نرود
 او را سکون باشد و اگر بر سر نرود بر سر او بران زن در آن نکاح و آن زن راست صند یا در اینجا
 هر که از آن زن بآید و اگر مرد خواهد که بر سر نرود آن زن را سکون باشد و مسلمانان و مسلمانان اسلام
 پس بای آن مرد که بر سر نرود بران زن مسلمانان حفظ میکنند شرط مسلمانان را و نیست برای
 آن مرد اینکه بر سر نرود آن زن سکون خود تا آنکه هر دو مسلمان زن هر دو را یا آنکه آن
 زن راضی شود تا از مرد از جمله آن مهر بخرد راضی شده باشد برحالی که آبی بر سر نرود جایز
 برای آن مرد با اینچه که سکون باشد و نکاح **باب شصت و هفتم اصل بایک المأنة النکاح**
و عاترة منه المرأة شرح المأنة بدینا لا یبقی و بین یبقی مصلد بایک فاعلیها کرد
 عیبی این باب بیابانها که در عقیق نکاح است و بیان آن مرد کرده میشود و نیست
 زن در این با نوزده حدیث **الأصل** عَنْ ابْنِ عَبَّادٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً
 حُرَّةً فَوَجَدَهَا امْرَأَةً قَدْ دَلَّتْ نَفْسَهَا لَهُ قَالَ إِنْ كَانَ الَّذِي تَزَوَّجَهَا إِيَّاهُ مِنْ غَيْرِ
 مَوْلَاهَا فَالنِّكَاحُ فَاسْدُخْ **شرح** دلست بصیغه ماضی غایب معلوم بایک فاعلیها **شرح** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام در موردی که جفت خورده که زنی از او را بر سر یافت او را نیز
 ب تحقیق بیابان کرد عیب خود را بر برای آن مرد امام گفت که اگر باشد آنکه تزویج کرد
 آن زن را بران مرد از جمله صاحبان نیز بران نکاح باطلست **اصل** قُلْتُ فَلَيْفَ يَمْنَعُ
 بِالْمَرْأَةِ لَئِنْ أَخَذَتْ مِنْهُ قَالَ إِنْ وَجَدَهَا عَطَاَهَا شَيْئًا فَلْيَا حُدَّةً وَإِنْ لَمْ يَجِدْ شَيْئًا
 فَلَا شَيْءَ لَهُ عَلَيْهَا وَإِنْ كَانَ تَزَوَّجَهَا إِيَّاهُ وَلَمْ يَلْهَا أَنْ يَجْمَعْ عَلَيْهَا بِمَا أَخَذَتْ مِنْهُ
 وَلَمْ يَلْهَا بِعَلَى عَشْرِ غَنَمًا إِنْ كَانَتْ بَكْرًا وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ بَكْرٍ فَتَقْصِفُ عَنْهَا غَيْرَ بَكْرٍ

بِمَا اسخار من زوجها قَالَ وَتَقْصِفُ مِنْهُ عِدَّةُ الْأَمَةِ **شرح** گفت که پس مرد جفتی میکند که آن زن
 گرفت از او امام گفت که اگر باشد از آنکه داد نیز از چیزی پس باید که کرد آنرا و اگر نباشد چیزی
 پس نیست چیزی او را بران نیز و اگر نباشد که تزویج کرده باشد از او بر سر صالجا آن کثرت
 بران در عشر قیت آن نیز اگر باشد بکر و اگر باشد غیر بکر پس عشر قیت آن نیز است بران و بکسب
 حلال از مرد برای خود از فرج آن نیز امام گفت که و آن نیز عده نکاح میدارد از آن مرد عده
 نیز مراد است بایک حیض است که مذکور میشود و بایک آنچه که با این دو دودوم است **اصل**
 قُلْتُ فَإِنْ جَاءَتْ بَوَلَدٌ قَالَ أَوْلَادُهَا مِنْهُ إِذَا كَانَ النِّكَاحُ بِغَيْرِ ذَيْنِ الْمَرْأَةِ
 إِذَا كَانَ تَاخَرُ وَاحْتِمَالُ إِذَا كَانَ تَاخَرُ مَوْلَى كَثِيرًا مَرَّةً يَنْتَدِي كَمَا يَشَاءُ بَشْتِ عَشْرًا
 غَيْرَ نَزْدٍ لَزِمَ يَشَاءُ وَنَبَا بِرَأْسِ سَائِلٍ بِسَوَالِ الْخَبَرِ مَا دَرَدَ كَرْدَ بَشْتِ زَانِمَا جَوَابِ مَام
 وهو السابق و امام جواب نکرده و بعد از آن در جواب سائل بفرموده که **دوم** اینکه
 متعلق بچای سوال اخیر باشد و اگر تا می باشد و ظرف در بیرون و متعلق بالنکاح باشد و این
 احتراز باشد از صوغ که نیز از او و غیر باشد با نوزده موافق این گذشت در کتاب الحیثیه در
 دو از جمیع با خبر الرقیق که بایک نوزده و سوم است که امیر المؤمنین علیه السلام حکم کرد بر قیقه
 نیز مرد که بر سر بکسب رخصت و فرزند بود گفت که پس اگر آن نیز را بدین فرزند بر جفتی **شرح**
 امام گفت که فرزند آن نیز از آن مرد از آنند و چنان باشد نکاح بر رخصت صالجا نیز **اصل**
 عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُ عَنْ مَوْلَا كَيْفَ قِيمَ أَنْتَ قَبِيلَةَ غَيْرِ قَبِيلَتِهَا وَخَرَجَتْ عَنْهَا حُرَّةٌ
 فَتَزَوَّجَهَا بِعَلَمٍ مِنْهُمْ قُلْتُ لَدَتْ لَهُ قَالَ وَلَهُ مَوْلَا كَيْفَ إِنْ لَمْ يَقِيمِ الْقَبِيلَةَ أَنْتَ شَهِدُ
 لَهَا شَاهِدًا أَنْفَا حُرَّةً فَلَا يَمْلِكُ وَلَهُ فَيَكُونُ أَحْرًا **شرح** روایت از سماعه که از
 راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیه السلام است گفت که پرسیدیم امام را از آنکه
 صحیح که آمد قبیل که غیر قبیل است و خبر داد ایشان را که او از دست بر جفت خورده که او

جای مانع و براق باشد و چنانچه در آن فرو برند و یا خراشیده شود و یا بین علامت
 میشود از بقی سفید و شیخ زین الدین رحمه الله در شرح شریع گفته که سیاهی فرو برشته
 نیز بر صیفا مندر و این خلاصه کلام لغت و احباب است العقل بفتح عین بنقطه و فتح فاعله
 باب علم برآمد در دفع فرج زن که مانع جماع یا زانیه میشود یعنی روایت از جلی از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از امری که زن گرفت سگی چنانکه گاه زن او
 یکم است و بیایا نکرده بود نزد برای او امام گفت که بر طرف کرده میشود نکاح از برص و غیر
 و در آنکه برآمد که فرج مرد اینست که یکم یا غش نکاح میشود اگر چه در این چهار
 بعنوان مناسبت بقرینه آنچه می آید در حدیث چهارم این باب که افضا باعث رد میشود
بسم اصل سألنا أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يزوج المرأة بها الجنون والبص وشبه
 ذاك هو صان للفرج **شرح** بزوجه بصية مضاع غايب معلوم باب تعجيل است و مراد
 بزوجه اینست که کسی بزوجه دیگری کند **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
 که تزویج میکند و یا دیگری بر حالی که بانه زنیست که اگر دیوانگی یا برص یا مانند
 آن امام گفت که اگر در صفا منست مهر مراد اینست که اگر تدلیس کرده باشد و فتح نکاح
 شود صاف است بقرینه آنچه می آید در حدیث پنجم این باب **بسم اصل** عن أبي عبد الله
 عليه السلام قال يرد البصر والمجنونة والمجنونة قلقت العود قال لا **شرح**
 تركه كعقلا یا اینجا برای اینست که عقل نادرست از سقم دیگر و مضاع باقی فلان
 از شرح حدیث پنجم این باب **بسم اصل** عن رفاعه بن موسى قال سألنا أبا عبد الله
 عليه السلام عن المدة والمدة هل يرد من النكاح قال براءة فسأله عن
 البص فقال في بعض الميراثين صلوات الله عليه امرأة زوجه أو غيرها
 وهي برصاء أن لها المهر بما استحل من فرجها وأن المهر على الذي زوجها

فإنما صا المهر عليه لا تدرى لو أن رجلا تزوج امرأة وزوجها رجل لا يعرف دخيلة
 امرها لم يكن عليه شيء وكان المهر يأخذ منها **شرح** رفاعه بكسر الهمزة وفتح الراء بنقطه و تحفیف فا و عین
 بنقطه است الحد و هو بما بنقطه و هو بنقطه مردی که حدیثا بر او زده شده باشد و مراد
 اینجا اینست که تزویج کرده باشد بقرینه آنچه می آید در حدیث پنجم این باب که قیاس است
 محدود و مرد بر بنقطه و نشدید ال بنقطه بصیفا مضاع بجره غایب یا بجره غایب است و هر
 تقدیر ترك دیگری بنا بر ظهور است من برای ابتداء است و ظرف معلق ببرد است و مقصود
 اینست که آیا آن عیب اوباحت این میشود که او برودن کرده شود از زوجیت استحل بصیفا
 بجلوت و اما صارتا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و حاصل اینست که اگر آن مرد و زن
 شرکینند و تدلیس مرد او را است بغرامت و اگر تدلیس مخصوص منست غرامت نیز مخصوص منست
 الدخيلة بفتح دال بنقطه و کسرا بافتله و سکون یا و دو نقطه و یا بین باطن **شرح** روایت
 از رفاعه بن موسی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که حدیثا زده شده
 و از زنی که حدیثا زده شده که آیا بر او این میشود از نکاح امام گفت که نه گفت رفاعه که پرسیدم
 سیدم امام را از زنی که برص دارد و بر او امام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 در زنی که برص دارد و او را صلحا بختیار او و حالی که آن زن برص داشت اینک برای آن زنست
 مهر بیهی آنچه حلال شده شد از فرج او و اینکه مهر کسی است که بشهر داد او را و جز این نیست
 که کردید و هر آنکس برای اینکه انکار کند آن زن را و اگر میتواند برگشت خود کرده باشد
 را و بشهر داده باشد آن زن را امری که عینا ندان باطن کار آن زن را بران مرد که بشهر داده چیزی میشود
 مگر این و شرک و شرف را کرد از آن زن **بسم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل ولته امرأة
 امرها أو ذات قرابة أو جارية لا يعلم دخيلة امرها فوجدها قد است عينا هي
 بها قال يخذل المهر منها ولا يملك على الذي زوجها **شرح** ذات بجره و بطف بر الرجل یعنی

است جاتی مسترد رفتی چنانچه لایح بود که بدستیا لایح بزیج مفروض است **بجی**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در ذکر بیگانه که او را داشت با و زن کا رخصه را یافت
یا هم که برای آن زن دست نمیدادند باطن کا را آن زن را بدین وکیل باقیات آن زن که تحقیق
ندکیر کرده است عیسی که آن بان زن دست غل بر سر امام گفت که واجب گرفته میشود
مهر از آن زن و عیسیا شد بر آنکه شوهر داد او را چیزی از مهر **از دم اصل** عن بعض اصحاب
ابی عبد الله علیه السلام فی اخین احبنا الی اخوتی لیکه فاذ خلعت امرأه هذا علی هذا واد خلعت
امرأه هذا علی هذا قال لیکل واحدة منها الصداق بالفتیان **شرح** اهدیتا بدلا بنیفته
و یا و بنیفته دریا بین بصیغه ماضی بر یاجل فاعلمت لغتیا بفتح عین با بنیفته و فتح شین
با بنیفته و یا و بنیفته دریا بین بصیغه ماضی **شرح** روایت از بعضی یاران امام جعفر
صادق علیه السلام در دروغ را کرده شده اند و در دروغ را کرده شده اند و در دروغ را کرده شده اند
بر این برادر دیگر و اخل کرده شده اند آن این برادر دیگر بر این برادر امام گفت که برای هر یک
از آن دوزن است هر چه جماع در آن شب **اصل** فان كان ولها تعدد ذلک اعزم الصداق
ولا یقرب واحد منها امرأته حتى تنقضي العدة فاذا انقضت العدة صار کل واحد
منها زوجا بالکمال **الاولی** **شرح** تعدد عین بنیفته و یا و بنیفته بصیغه ماضی علم با ب
استخرج مبین با بنیفته و یا و بنیفته بصیغه ماضی غایب یاجل فاعلمت و ضمیر مستتر
برایها است الصداق منقول و معقول و تم لا یقرب بصیغه ماضی غایب علم با ب علم
مرفوع و مجزوم و منقول و مجزوم و اگر باشد صا حلیتیا را آن دوزن که داشته کرده باشد
اندا تا و آن فرموده میشود بهر زن یک میشود هیچکدام از آن دوزن خود را تا آنکه آخر
شده عد آن زن که مانند طلاست چیزی آخرش عد میکند و هر یک از آن دوزن سوا
شوهرش بکاح اول مراد اینست که حاجت بجی بدیقه نیست **اصل** قبل که فان ما تا قبل

انقضاء

انقضاء العدة قال فقال لیرجع الزوجان بنصف لیساق علی ورنهها ورنهها الرجال
ینکحان ما ت الرجال وها فی العدة قال لیرثانها وها بنصف المهر المتی وعلیهما الله
بعد ما نقرغان من العدة الاولى نقدر ان عدت المتی ورنهها ورنهها **شرح** ما نقرغان
بما مضی و صیغه تنیث غایبه معلوم با ج غیر منع و علم است نقدران بصیغه تنیث غایبه
معلوم با افتعال لیساق نیست عدت منقول و منقول معلوم است و جها مرفوع و یا یافعل الله
است **شرح** گفته شد امام را که قبل آن دوزن میزد پیش از آخر شده بلکه میشود را که
گفت که بیام گفت که رجوع میکند و شوهر بنصف مهر و ارثان آن دوزن و و ارث
میشوند آن دوزن را آن دوزن با بنیغه که هر کدام نصف مهر را داده زن خود واجب میکند
از ارثان آن زن و غیریک و ارثان آن زن میشود و میراث آن زن گفته شد که قبل که
میرد آن دوزن برجا که آن دوزن در عدت اند جگه میشود امام گفت که آن دوزن
و ارث میشوند آن دوزن را و برای آن دوزن دست نصف مهر که مقرر شده و بر آن دست
عدت بعد از آن که فارغ شق از عدت سابق بیان این آنکه عدت میدارد عدت زن که قس
شد از شوهر شوهرش که چهار ماه و ده روز است **دوازدهم** **اصل** عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال فی الرجل اذا تزوج المرأة فوجد بها ذنبا وهو العفل
او بیاضا او جذما انما یردها ما لم یدخل بها **شرح** ابتداء کلام امام از آن رجوع است
یا از برده ها است و بر تقدیر دم و هو العفل کلام را ویست و بر تقدیر او کلام را وی و کلام
امام میتواند بود و مقصود اینست که قرن نوعی که چنانچه از جمله عفل است که مانع جماع نیست
اگر چنانچه زاید است چنانچه می آید در بحث هفتم این باب صاحب قاضی مؤید در معاقرة
بفتح قاف و سکون را بنیفته گفته که و العفل الصغیر و عطل بیان شد در شرح بحث ششم این
و مراد بیاض یا برص است نه که در جنون ایضا مبنی بر ندرت پنهان ماندن آنست بخلاف

سهم دیگر از یک چیز است مصلحت است و مصلحت بیک مانت و اشتراط عدم دخول برای حکم
 بظاهر زیرا که دخول غیر قبولی بعد از اطلاع بر عیبت است پس اگر معلوم باشد از خارج که هنوز
 در وقت دخول مطلع بر عیبت نبوده و در آن وقت بنا بر آن می آید و در حد چهاردهم این باب
یعنی روایت از عبد الرحمن بن ابی عیبدان از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام
 در سرکه که چغندر خورده زنا بر او باد آن زن قرن را و آن نوعی که چکان عفل است
 یا بر صراحت یا خفی باشد سنی که او در میکند آن زن زنا کند و دخول کرده باشد یا **سین و هم اصل**
 سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل نظر إلى امرأة فالتفت فقال عنها فقيل هي ابنة
 فلان فأتى أباها فقال له قد جنى ابنتك فزوجها غيرها فولدت منه ففعل بها بعد
 أنها غير ابنته وأنما أمه **سین** بعد منی بر هم است انها بفتح هم بدل اشتمال ضمیر بابا
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نگاه کرد سوزنی بر خوش آمد
 پس پرسید از حال آن زن پس گفتند که او دختر فلاحت است پس آمد نزد پدر دختر پس گفت
 که جفت من کن و دختر را بر جفت او کرد و غیر دختر این را میداند از آن مرد پس آن مرد داناشد
 بآن زن بعد از آن اینکه آن زن غیر دختر او است و اینکه او نیز دیگر است **اصل** فقال لبرءة التي
 على مولاها والولد للرجل وعلى الذي تزوجته قيمه من الولد يعطيه مولى الوليدة
 كما عز الرجل وخذ **سین** برده بصیغه مضارع غایب مجهول و معلوم می شود اندو
 الوليدة بفتح واو و کلام کمتر از آن عبا رحمت از پدر دختر و این بقراین رحمت باینکه
 اگر پدر دختر نیز این کار میکرد همین حکم میداشت قیمه بکسوف و فتح یاد و فقط در باین
 والف و غیره راجع بمصلحتی است و الف بر هم الخط افتاده نظیر یوم القيمة و قیام
 در اصل بفتح نظام است مانند قیام بکسوف و مراد بقیام قریب از اجتماع نیست که زوج
 را واقع شده جیبش قریب مثل هم در هدایا و مقصود اینست که بر پدر دختر واجب است

لن

بکشد آنها را بفتح فاء و فتح میم مقبوضه و اخر عامله علی شرط التقریر و این حال
 است استیجاب حریت الولد بحدود و مشایا الیست مولا منقبض و مقبوضه و م یطیلا کما است
 من انکاف که بری قبیله یا بری نیست و ما که مصلحت است این هشام در نسخ الی الی
 کاف گفته که لکن التعلیل اینست که قدم و نقاه الاكثر و یقید بعضه جوانه بان یکنی الکاف
 مکفوفه بالکاف کایت سیبیه کما انه لا یعلم فیها و ذاهق من الخلق جوانه من ما فی وی
 لا یعلم الکاف فی ای عجب لعدم فلاحهم فی المرفقة بما الکاف الزائدة کاف فی المثال و بما المصلح
 فی کما ارسلنا فیکم الی الی الاخص فی لاجل رسالی فیکم رسولا منکم فاذا کونوا به و هو ظاهر
 قوله واذکره کما هداکم و ترجیح کاف در امثال این بر قبیله نیست که تیشیه سبب
 باعتبار عقدا و مقصود می باشد در مقام بیان استحقاق و مراد اینست که این سبب یا در
 نیست پس لایق و بجا خود است **یعنی** پس امام گفت که برادر اینده میشود کنز صاحبش و غیر
 انکم هیئت انرا بصلحا کنز چنانچه کول که اندر او فریب داد او را غنیا نصف عمر
 قیرت کنز که مذکور شد و ریخا و این باب بجا صحیح فاشد و شاید که بنا بر ظهور این
 باشد که آنرا شریعتی از اخذ بولی کنز و اقله علم **سین و هم اصل** عن أبي عبيدة عن
 أبي جعفر عليه السلام قال لا رجل من ورج امرأة من ولدها فوجد بها عیبا بعد ما دخل
 بها قال فقال اذا دلست العفلاء والبرصاء والمجنونة والمفصاة ومن كان
 بها زنا نه ظاهرا فافقها ترد على أهلها من غير طلاق **سین** دلست بصیغه فاعی
 غایبه مجهول یا بفتح فعل است لدلیل بفتح نینان که در عیبه المفصاة بقا رضا با فقط
 و الف بصیغه نش اسم مفعول با افتاد که راه حیض و راه بول و یک شده الزمانه بفتح زای
 با نقطه و زو افت لازم مثل خود **یعنی** روایت از ابو عبیده از امام محمد باقر علیه السلام گفت
 در سرکه که جفت خود زنی را زنا صاحب اختیار آن زن پس یافت آن زن بچیز بعد از آنکه

خل

کرد بان زن را گفت که بر امام گفت که اگر تلبیس کرده شود زنی که عقل دارد یا زنی که
جنون دارد یا زنی که دود او یکست یا زنی که باشد یا او آفتی که اشکار است یا نه که آن
زنی بر کرد آید میشود بر خاندان او و چنانچه بطلاق حراد اینست که فسخ نکاح کا نیست
اصل و یا اخذ الزوج المهر من ولها الذي كان دكسها فان لم يكن وليها علم بشي من
ذلك فلا شيء عليه و ترد الى اهلها قال وان اصاب الزوج شيئا مما اخذت منه فهو
له وان لم يقبض شيئا فلا شيء له قال وعتقته منه عتق المطلقة ان كان دخل
بها وان لم يكن دخل بها فلا عتق لها ولا مهر لها **شرح** و میگوید که شوهر هرگز که داده از
صاحب اختیار آن زن که تلبیس کرده آن زن را پس اگر نبوده باشد صاحب اختیار آن زن
که داناشده باشد چیزی از آن عیب پس نیست چیزی بر آن صاحب اختیار و اگر زن برگرد
میشود بر خاندان او امام گفت که اگر در شق دوم بر خیزد آن شوهر چیزی از مهر که زن
گفته از او پس آن از او است و اگر بر خیزد چیزی را پس نیست چیزی برای او امام گفت که آن زن
عده میدارد از آن شوهر و تده عتق زنی که مطلق باشد اگر باشد که دخول کرده باشد بان
و اگر نباشد که دخول کرده باشد بان زن پس نیست عده برای آن زن و نیست مهر برای آن زن
باب نهم **اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألت عن المرأة تكد من الزنا ولا يعلم
بذلك أحد الا ولها ايصح له ان يزوجه و فسكت على ذلك اذا كان قد ادى مهرها
توبة او موقفا **شرح** روایت انجلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام
را از زنی که میرا بد از زنا و دانای عتق و یا نه میگوید که صاحب اختیار آن زن آیا خروج میشود
برای آن صاحب اختیار اینکه بشود همان زن را و سالت شود بر آن عمل چنانچه باشد که تحقیق
وید باشد از آن زن بر شوهر را یا عمل پسندیده را که دلیل توبه او باشد **اصل** فقال ان لم
يذكر ذلك لمن زوجها ثم علم بعد ذلك فشاء ان ياخذ صداقها من ولها بما دكس

عليه كان له ذلك على ولها وكان الصداق الذي اخذت لها لا يسئل عليها فيه بما
من فرجها وان شاء زوجها ان يسئلها فلا بأس **شرح** چه امام گفت که اگر زن کند آن عمل
را برای شوهرش بعد از آن شوهر را ندیده از آن شوهر اهدا فسخ نکاح کند و اگر مهر آن
زن را از صاحب اختیار آن زن پسندید پس که کرده بر او میرسد و اگر آن رفتن مهر صاحب اختیار
آن زن و میباید مهر که آن زن گرفت از آن زن نیست مهر که گفتوگو فی آن شوهر را بر آن زن
در آن مهر و آنچه حلال شد از فرج آن زن و اگر خواهد شوهر آن زن را نیز که نگاه دارد آن
زن را با نیغی که فسخ نکاح او نکند پس نیست بر وی چیزی که توبه کرده **باب نهم** **اصل** عن أبي عبد الله
عليه السلام قال سألت عن المرأة تكد من الزنا ولا يعلم بها أحد الا ولها ايصح له ان يزوجه
بن أبي عبد الله عليه السلام قال المرأة ترد من أربعة أشياء من البرص والجذام
والجنون والفقر وهو الفحل ما لم يقع عليها فاذا وقع عليها فلا تزوج بقدر قاف و كان
راي بنفقه است و هو لعقلها شد و شرح جدد و از دم این باب **شرح** روایت از
ابن عبد الله بن ابي عمير از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زن رد کرده میشود از چهار
چیز از برص و خرد و دیوانگی و فقر و آن نوعی که چنانچه عقل است چندا نکند شوهر چنانچه
باشد با او و چون جماع کرد با او پس رد کرده میشود بیان این شد و شرح جدد و از دم
این باب **باب نهم** **اصل** سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة فزنا فوجد
بها قرنا قال فله ان يحل ثرد على اهلها و بتقبض زوجها عن مجامعتها ثرد على اهلها
قلت فان كان دخل بها قال ان كان علم قبل ان يجامعها ثم جامعها فقد رضي بها
وان لم يعلم الا بعد ما جامعها فان شاء بعد امسكها وان شاء سرحها الى اهلها
ولها ما اخذت منه بما استحل من فرجها **شرح** لا يحل لي ان ينقذه و ان ينقذه بصيغة
مضارع عا ينقذه يجب افعالا مفعولها علم استلاحا لا استن كذا و الحبل بفتح حاء فتح
بام آتبعن شد و بنا بر اول مراد اینست که آتبعن کرده او باعث مرده او میشود و بنا بر اینست

بنایکفته که خبر است و صیغه مصدری با فعل است لکن بقای و بنا یکفته و ضا با فکته
 و هم کشید و مراد اینجا اعراف انحراف و ظرف متعلق بر دوام است بعد منی برضاست
 مترجما بین بنیفته و بنا بنیفته و بنا بنیفته بصیغه ماضی با فعل است
 برسدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرده که جفت خود کرد و زنا کرد و در پیشانی او
 قرن را امام گفت که این زن آبتن کرده میشود رد کرده میشود برخاندان و با عرض شو
 انجا معت او رد کرده میشود برخاندان گفت که پس اگر شوهرش باشد که دخل کرده باشد
 چکن میشود امام گفت که اگر باشد که دانا شده باشد پیش از آن که جماع کند او بعد از آن
 جماع کرده باشد او را بر تحقیق راضی شده یا و یا یعنی که رد نمیتواند کرد و اگر ندانسته باشد که
 بعد از جماع کرده او را و آن زن را پس اگر خواهد بعد از آن نگاه میدارد آن زن را و اگر خواهد و آن
 میکند آن زن را سوخاندان و بی آن نیست هر که گرفت از آن شوهر بسیار بد حال شد
 انفع او **و بیجم اصل** عن ابی الصبیاح قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل تزوج
 امرأة فزوجه طارئا قال فقال هذه لا تحبل ولا تقدر زوجه علی جماعها فزوجه
 علی أهلها صاعرة ولا مهر لها قلت فان كان دخل بها قال ان كان علم بذلك
 قبل ان یکنی یغیر المهر معه ثم جاء معها فقد یغیرها وان لم یعلم الا بعد ما جاسها
 بعد امسک وان شاء طلق **و بیجم اصل** صباح بفتح صا و بنیفته و تشدید با یکفته و بنا بنیفته
 است لا تقد بقای و بنا بنیفته و بنا بنیفته بصیغه مضارع غایبه معلوم مبالغه
 و ضمیر مستتر راجع بان زن است لا قدر توانا کرد و اینجا عبارت از ترک صاعقه
 در جماع یعنی الحامی موعلام را و بی است و مقصودش اینست که مراد بکاح اینجا عقد
 طلق بصیغه ماضی معلوم با فعل است و مراد بتطبیق اینجا طلاق مشق نیست بلکه مراد
 تشریح است که مذکور شد در چند سابق و آن بفتح عقد نکاح است **یعنی** روایت از ابی

الصباح گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرده که جفت خود زنی را پس یافت
 با او قرن را و وی گفت که پس امام گفت که این زن آبتن کرده میشود و توانا میکند شو
 خه را بر جماعت و بر میگرداند شوهرش را برخاندان و بر جالی که خوار است و نیست مهر برای
 او گفتیم که پس اگر باشد که دخل کرده باشد بان زن چکن میشود امام گفت که اگر باشد
 که دانا شده باشد بان قرن پیش از آنکه نکاح کند آن زن را یعنی جماعت کند بعد از آن جماع
 کرده باشد او را بر تحقیق راضی شده یا بان زن پس یعنی نمیتواند کرد و اگر ندانسته باشد
 مگر بعد از جماع او آن زن را پس اگر خواهد بعد از آن نگاه میدارد و اگر خواهد و آن میکند
 او را **و بیجم اصل** سئل ابا جعفر علیه السلام عن رجل تزوج امرأة فزفها
 اليه اخرها و كانت الكبر منها فادخلها منزلا فزوجه ليلا فحدثت الى شاطئ البحر
 فزعرها فيها ولبسها ثم فعدت في حجلة الحجة اخرها و تحت امرأته و اطاعت الصباح
 واستغيت لجا ربه ان تكلم فدخل الزوج الحجلة فزوجه و هو يقطن انها امرأته **و بیجم اصل**
شیخ نقیبا بنی با فکته و تشدید با بصیغه ماضی غایبه معلوم با فعل است الزق بفتح زای
 و از زاق بکسر زای و تشدید با و سبنا ندما مدح معین بنیفته و بنا بنیفته بصیغه ماضی غایبه معلوم
 باب نفاست الحجة بفتح حاء بنیفته و ففتح جم کرد که بفتح جایی که بی او آسته شده برای عرف
 تحت بنون و تشدید حاء بنیفته بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب تفعلیل است
یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مرده که جفت خود کرد زنی را پس برده آن زن را سو
 او خواهر زن را و آن خواهر نیز بر بخت از آن زن بدخل کرد آن زن را بر مندر شوهر شد و رشت
 قصد کرد سوگند آزار آن بدخل کرد آن زن را و او پیشد آن بعد از آن نشت در کرد که خواهر
 و دور کرد زن اندر را و خاموش کرد چراغ را و شرم کرد آن دختر که چکار از اینک سخن گوید
 داخل شد آن شوهر کرد که را پس جماع کرد با خواهر زن را بر جالی که او کان میرد که او زن او است
 که جفت خود کرده او را **و بیجم اصل** فلما ان اصبح الرجل فامتا له امرأته فقال انا امرأتك فلما

لله تَرَجَّتْ وَانْ اَخْتِ مَكَرَتْ فِي خَلَّتْ رِيَا فِي فَلَسْنَا وَقَعْدَ فِي خَلَّةٍ وَنَحْنُ نَنْظُرُ الرَّجُلَ
 عَنْ ذَلِكَ نَوَجِدُ مَا ذَكَرَ **شرح** ان بفتح همز و سكن نون زائده است برای تاکید انشا الله خیر
 فلانه مرفوع وعطف بیا امر انکاست ان بکسر همز وتشديد نون مفتوحه است **شرح** بفتح قی که
 بفتح د آنزد برخاست سکا از خسر پس گفت که من زن توام فلانه که جفت خود کردی
 او را و بدستی که خواهر مکر که ما من پس گرفت جاها مرا پس بر شید آنها را و نشست در آن
 و دور کرد مرا پس نظر کرد آنزد در این بویافت جناح خواهر که کجی گفت **اصل** فقال اری ان
 لامر الله لست نفسي و اری ان علیها الحد لما فعلت حد الزانی غیر محسن ولا یقرّب
 الزوج امر الله تر فح حنی تنقني علة الله دلست نفسي فاذا انتفت عذرها
 عذفا هم اليه امر الله **شرح** دلست هر دو واجب و ماضی باین معلوم با جفتیست
 منقبض و اسم ان است احد منقبض و بدل الحد است غیر منقبض بحال ضمیر مستتر در ان انی است
 المحسن بصيغة اسم مفعول با جفت فقال جفت دارا تقنا لانی در شرح بقرین بخانی بعد از
 بیان قاعده که ما قبل اعرام فاعل غیر از فاعل مجرد گفته که الا ما شد من غیر اسبابی اطلب و اکثره
 الكلام فهو من محسن من محسن الفی فی نفس هو مفعول نفع ما قبل الاخره ان الله اسم فاعل جدد
 لا غیر محسن صدقنا بانه است و حد زنی محسن سنکاست یقرّبنا بواجب علم است **بفتح**
 بر نام گفت که می بینم که نیست مهر برای آن دختری که ندانم کرد خود شر را می بینم که بر آن
 حدی که آنکرده و حد آنکرنا که بر حال که بحیث بود و نزدیک میشود ان شوهر زن خود را
 که جفت خود کرد تا آنکه آخر شود عده آنکه تلبیس کرد خود شر را پس چون آخر شود عده پیوسته
 میکند سر خود زن خود را امر او نیست که چون جماع او بشود است در حکم جماع حلال است
 ضمیر را ندانم طلاق بر او واجب نیست زیرا که جمع بین الاحقین جائز نیست **باب شصت**
در بیان طلاق و نفقه و البیت شرح بدلسر بیستم مضایع غایب معلوم با جفتیست
 تلبیس یعنی بر شایند عیب لعین بکسر عین بفتح طه و تشدید نون و سکون یا و دو نقطه و ی

مرد خالی از وقت جماع بالکلیه ایبا بیان مردیت که بنهات میکند عیب خود شر را و بی عین دان
 یازده حدیث **اول اصل** عن ابي جعفر علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی امره حرة و کین
 لها عبد مملکها فلم یعمل الا انة حرة قال یفرق بینها ان شاء الله **شرح** روایت است او را
 محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلام در زنی آزاد که تلبیس کرد برای و غلامی پس جفت خود
 کرد او را و آن زن کان نکد مکر بکر که او را و دست امیر المؤمنین علیه السلام گفت که تقریق کرده میشود
 می آید و اگر خراش آن زن **در اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام عن امره حرة تر و جت مملکها
 ان حرة فعلت بعد انة مملک قال هی املاک بنفسها ان شافت اقرت معه وان شافت فلان
 کان و دخل بها فلما اصابا فان لم یکن دخولها فایسرها شی فان هو دخل بها بعد ما علبت
 انة مملک و اقرت بذلك هو املاک **شرح** رسیدم امام محمد باقر علیه السلام را امام گفت که آن
 زن مالک ترست بخودش بیان این آنکه اگر خراش در میگذارد او را و اگر خواهد پس قرار میدهد
 با او پس اگر با شد غلام که در خور کرده باشد با و پس بر او است مهر و اگر بنا شد که در خور کرده باشد او
 پس نیست بر او چیزی پس اگر غلام در خور کرده باشد بان زن بعد از داشتن زن که او غلام است
 و آن زن قرار داده باشد بان باینکه از زنی بنیاد بشود پس آن غلام مالک ترست بان زن **اصل**
 عن ابي جعفر علیه السلام فی حقی دلست نفسه لامرأة مسلمة فتزوجها فقال یفرق بینها ان شاء
 المرأة و یزوج راسه وان رضیت به و اقامت معه لم یکن لها بعد رضاها به ان ثابته
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام جعفر صادق علیه السلام در خواجری که تلبیس کرد خود شر را برای
 نفی مسلم پس جفت خود کرد آن زن را پس امام گفت که تقریق کرده میشود میان آن دو اگر خرا
 آن زن و بدرد آورده میشود سر او خراج سر او را آن زن راضی شود با و و در نکند با او بنیاد
 برای آن زن بعد از راضی شدنش با او اینک با او **باب شصت** عن ابي عبد الله علیه السلام قال فی
 البیت اذا علم ان عین لا یافی البتاء فرق بینها و اذا وقع علیها وقعة واحدة لم

صح
در زوجه

يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا وَالرَّجُلُ لَا يَرُدُّ مِنْ عَيْشِ شَرَح روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كه
 كه چنانچه دانسته شود كه او عيشتي است كه جماع عيشتي نكرده همچون زن را تفريق كرده ميشود ميان
 او و زوجه و چون جماع كند زن از زنان را يك جماع تفريق كرده ميشود ميان آن دو و چنانچه كرده
 ميشود بسبب عيشتي را اينست كه اگر عيشتي كه در زن باعث ردست در مرد باعث ردست
شرح اصل علي بن مسكان اَعَنِ ابِي بَعِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ امْرَأَةٍ ابْتَلَى زَوْجَهَا
 فَلَا يَقْدِرُ عَلَى جَمَاعٍ أَنْفَارُهُ قَالَ نَعَمْ إِنَّ شَأْنَهُ قَالَ ابْنُ مَسْكَانٍ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ تَنْظُرُ سَنَةً
 فَإِنْ أَتَاهَا وَالْإِفَارَةُ فَإِنَّ أَحَدَهُ أَنْ يَقِفَ مَعَهُ فَلَقِيَهُ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ وَنَقَطَهُ
 وپاين بصيغه ما في غايب جبر لياك فتعاليت لابتلاء از مرد كردن زوجه امر في فاعليت
 و فاعل محذوف امرأة است فرق ميان روايت اولي روايت اخري اينست كه راو اليقين
 زنان ابتلا نشده و در اخري شده **يعني** روايت از عبدالله بن مسكان بفرموده مسكون سين
 بنقطه از ابو بيري گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از زني كه از موده شده
 برقراني نماند بر جماع آيا جلا ميشود از آن شوهر امام گفت كه آري اگر آن زن خراشد
 اين مسكان كه در روايت ديكر از غير ابو بيري از امام جعفر صادق عليه السلام اينست كه آن زن برك
 از موده استفا ميكشد يكسال پس اگر جماع كند او را زن او است و الا جلا ميشود از او و برك
 آن زن خواهد كرد زن كند يا او پس بايد زن كند **شرح اصل** عَنْ ابِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَنَّ خَاصِيَةً دَخَلَ فِي نَفْسِهِ لِامْرَأَةٍ قَالَ يَفْرَقُ بَيْنَهُمَا تَأْخُذُ مِنْهُ صِلَاهُمَا وَيُجْعَلُ نَهْرٌ
 كَمَا دَخَلَ نَفْسُهُ أَنْ يَقِفَ نَهْرٌ اسْتَعْمَدَ كَمَا دَخَلَ نَهْرٌ اسْتَعْمَدَ كَمَا دَخَلَ نَهْرٌ اسْتَعْمَدَ
يعني روايت از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه خواجه سرافيليس كه خردش بر زني
 امام گفت كه تفريق كرده ميشود ميان آن دو و آن زن ميكرد از مهرش را و برك او را
 ميشود بخت او چنانچه تدليس كرد خود را **شرح اصل** سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ

اذ تفرق

إِذَا تَفَرَّقَ الرَّجُلُ الْمَاءُ الشَّيْبَ الَّذِي قَدْ تَزَوَّجَتْ زَوْجًا جَا عَرَفَ فَرَعَتْ أَنْتَ لَمْ يَفْرَقَا سَنَةً
 وَكُلُّ بَيْنَا فَإِنَّ الْقَوْلَ فِي ذَلِكَ قَوْلُ الرَّجُلِ عَلَيْهِ أَنْ يَكْلِفَ بِاللَّهِ لَقَدْ جَا مَعَهَا لِأَنَّهَا الْمُجْعَبَةُ
 شنيدم از امام محمد باقر عليه السلام ميگفت كه چنانچه جفت خرد كند مرد زن غير برك را كه بتحقيق جفت
 كرده بود شوهری را كه غير اوست پس آن زن دعو كند كه او جماع نكرده او را از وقتي كه داخل
 شدن زن مقصود زن اينست كه اين شوهر دوم عيشتي است و من فسخ نكاح او ميكنم پس
 كه قوله را ن قرل مرد ستا كن كذب زن كند و برك دست ينيك قسم خود با الله تعالى كه هر آنكه
 بتحقيق جماع كند آن زن را زيرا كه آن زن مدعي است **شرح** ظاهر اين اينست كه مدعي كسي است
 كه خلاف غالب ظاهر كويده چنانكه سخن و موافق اصلا باشد و منك كسي است كه موافق غالب
 كويده چنانكه سخن و مخالف الصلا باشد **اصل** قَالَ فَإِنْ تَزَوَّجَهَا وَهِيَ بَكْرٌ فَرَعَتْ أَنْتَ لَمْ
 يَصِلْ إِلَيْهَا فَإِنْ مَثَلُ هَذَا تَوَرَّعَ النِّسَاءُ فَلْيَنْظُرِ الْيَهُودُ مَنْ يُؤْتَمِرُ بِمَنْتَ فَإِذَا ذُكِرَتْ
 انْتَهَاءُ عَذَابٍ عَلَى الْأَيَّامِ أَنْ يُوجَلَّ سَنَةً فَإِنْ وَصَلَ إِلَيْهَا وَالْأَفْرَقَ بَيْنَهُمَا وَاعْطِيتْ
 نصف الصلوة ولا عدة عليها **شرح** امام گفت كه چنانچه مرد جفت خرد كند زن را برحالي كه
 برك باشد پس آن زن دعو كند كه مرد جماع نكرده او را پس برك ستاين ميشناسند آنرا
 زن را بپريد كه نظر كند سق فرج آن زن كه كه خاطر حج كرده ميشود با و از جمله زنان چنانچه
 مذكور كند كه آن زن بركست پس بر امام است اينكه جهلت دهان مرد را و بركا پس اگر جماع
 كند آن زن را نكاح صحيح است و الا تفريق ميكند ميان آن دو و داده ميشود آن زن نصف مهر
 عده بران زن ميتواند ببرد كه ابتدای سال حملت وقت دخول آن زن در خانه آن شوهر
 باشد چنانچه كرين گفتگو بعد از انقضای يكسال از آن وقت باشد احتياج حمله داد و بركا
 و بركاين قياس است اگر در انشای سال باشد و الله اعلم **شرح اصل** فَاتَّ امْرَأَةٌ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً أَنْتَ عَيْنٌ وَتَبْكُ الرَّجُلُ قَالَ خَشَعَهَا الْعَايِلَةُ بِاللَّحْظِ

باب فتاوی که مرد بخت کرده و زن بخت کرده و زن بخت کرده و زن بخت کرده

این باب بیان مردیست که بخت خود میکند و زن بخت خود میکند و زن بخت خود میکند و زن بخت خود میکند
باب چهارم در حدیث **اول** **قلت** لای عبد الله علیه السلام ان تزوج المرأة ایضاً لای ان او یزوجه
فلم یفقدها من مهرها شیئاً قال نعم انما هو دین علیک **فخ** لم یفقدین وقاف ودا بینقطه
بصیفه مضاع متکمل معلوم باب نه است **فخ** کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که حضرت
میکم زن را یا خردیش و مرالیکه جماع کم او را برحالی که نقد داده باشم او را از مهر و چیزی امام
گفت که آنی جز این نیست که آن مهر بدینست **برو دوم** **قلت** لای الحسن علیه السلام الرجل تزوج
المرأة علی الصداق المعلوم یدخل بها قبل ان یعطیهما قال یقدم الیهما ما قالوا وکثر الا ان
یکون له وقاء من غیره فان حدث به حدث ادى عنه فلا بأس **فخ** یعطیهما بتقدیر یعطیهما
ایاه است و غیر محذوف مفعول دوم و راجع بهر تقدیم بصیفه مضاع غایب معلوم
باب تفصیل بتقدیر بقله و ضمیر محذوف یا غیره راجع بهر یا مصدر است و مصدر زایب
ظرف نه است و ضمیر مستتر در قول و در کثر راجع بهر است و الفا بکسر و وقاف و الف بعد وجه
ای که نگاه دارد از هر من بیاید است و هر بفتح عین بینقطه و فح و دا بینقطه و صا و دا بینقطه
متاع جمله آن حدیث صفت عرض است حدیث دوم بفتح حاء و فح و وا و مرغستادی بتشدید و
بینقطه بصیفه مضاع غایب معلوم باب تفصیل است و ضمیر مستتر راجع به عرض است **فخ** کفتم امام
رضا علیه السلام را که مرد بخت خود میکند و زن بخت خود میکند و زن بخت خود میکند و زن بخت خود میکند
انرا سوا آن زن خواه و در حق کم بود آن مهر و خواهر و در حق بسیار بود آن مهر و آنکه باشد بر علی نکره
نکاح دارند که متاعی است که اگر حادث شود بیان هر محادته او کند امتناع از اجابت
آن مرد وین او را برینیت بر ولی بنماید و مهر پیش از دخول **فخ** حمل این بر استیحا ممکنست بقرینه
سابق و لاحق و **سوم** **عن عبد الجبار الطائی عن ابي عبد الله علیه السلام** قال قلت له ان تزوج

المرأة وادخل بها ولا اعطيهما شیئاً قال نعم لو دینا لها علیک **فخ** الطائی بقاء بینقطه و
و غیر متکمل بطی بفتح طاء و تشدید یاء و و نقطه و یاء وین و غیره که بینه قبیل است دوم یا مشد
محذوف شده و او را منقلب لغ شده در منسوب تر فح بتقدیر استقام و تقدیر میتواند
بود و بنا بر اولی بفتح نون و فح عین و سکون بیست و بنا بر دوم بکسرتون و سکون عین و فح
میم است و باقی ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **فخ** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل
یتزوج المرأة فلا یكون عنده ما یعطیهما فیدخل بها قال لا بأس انما هو دین لها علیک **فخ**
این ظاهر است **باب فتاوی دوم امها الفریق بالاجان** **فخ** این باب بیان تزویج بهر جا و در
مرد خود را در حدیثی خدمتی است در این باب و حدیث **اول** **قلت** لای الحسن علیه السلام
قول شعیب لای ایدان انک احدى ابنتی هاتین علی ان تاجر فی ثمانی حج فان اتمت عشر
فمن عندک ای الاجلین فقی قال الوفاء بهما ابعدهما عشر سنین **قلت** فدخل بها قبل ان
یتفقی الشرط و بعد انفقاً قال قبل ان یتفقی **فخ** قلت بمعه ذکرست قبل منقب و مفعول
قلت است ای بفتح حاء و تشدید یاء مفعول منقب و مفعول فقی است و این جمله بتقدیر قول است
سوره العنبر ان ربنا لا تزوج قلوبنا و این سوال است ز فقیر است فلما فقی من الاجل الوفاء بفتح و او تشدید
ف و الف معلوم بصیفه مضاع لای و فی و فی و فی باشد و ان منصوب است و در جمع الیای این مضمون
منقول است از امام جعفر صادق علیه السلام و در ان و فاهما و ابعدهما یاء الی الوفاء بهما ابعدهما و حاصل
هر دو یکست پس ابعدهما منقب و عطف بیان الوفاء است و غیره من مرفوع منقب و ب الی الوفاء
فدخل بتقدیر استقام است **فخ** مذکور کردیم برای امام رضا علیه السلام قول شعیب در سؤ قصص
که بکره که من اراده دارم که تزویج کنم بتو یکی از دختر من که اینا نند بهر اینکه تو کرم من شوی
در هشت سال اجل کر نام کنده سال را پس از تزویج تو و رضای هست کفتم که من می گفتم که آن دو
را آخر کرد امام گفت که و فقیر را از جمله آن دو مید که در و تر آنفاست ده سال را کفتم که آنرا پس

دخول کرد بان دختر پیش از آنکه آتش شود مدتی که شرط میا ایشان بود که هشت سالست یا بعد از
 آتش شدن آن امام گفت که پیش از آتش شدن هشت سال **اصل** قلت له قال الرجل يتزوج المرأة و
 يشترط لأبيها إجابة شهرين يجوز ذلك فقال أن موسى صلوات الله عليه قد علم سيتم له
 شرط فكيف هذا بان يعلم أنه سيبقى حتى يمضي وقد كان الرجل على عهد رسول الله صلى
 الله عليه وآله يتزوج المرأة على السنة من القرآن وعلى الدرهم وعلى القبضة من الخنزير
شرح فبني بقدر استقام است ان موصلات الله عليه قد علم تا آخر اشارت بتفسير
 قوله عز وجل فبني بينكم وبينكم ان تقسم بزوج محض است بدو کس
 که بی هیچ الحی علما باشند بعاقدت کارستم بصیغه مضارع غایب معلوم باب الفاعل
یخبر کفتم امام را که پس مرد جفت خود میکند زن او شرط میکند برای پدر زن اجاره دو ماه
 را یا اجاره نمیشود ان تزوج بپوا امام گفت که بکسر که موسی صلوات الله علیه تحقیق دانست
 که البته امام میکند برای شعیب شرط او را پس چگونه آن تزوج میباشند برای این مرد باینکه
 دانایان را که از ان بابی میمانند الله وفاقند تحقیق بود مرد در زمان رسول الله صلی الله علیه
 که جفت خود میکرد زن را بر هر قلم سوا از قرآن و بر هر درهم و بر هر یکشت از کدم مراد است
 که رسول الله تزوج اصحاب را موقوف میداشت بر امتثال اینها و کفاینگرد با جان در دین و من
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الخجل النكاح اليوم في الإسلام باجارية
 ان يقول العمل عندك لكذا وكذا استع على ان تزوجه ابنتك او اخذك قال حرام لا ركن
 ركنها وهي الحق بمرها **شرح** اجاره یا تنوین است ان يقول بك اجاره است لاخذ
 من رقبته وهي الحق بمرها معنی بر اینست که اگر میا شعیب موقوف شد مشتمل بود بر دو چیز
 اول اینکه اجاره بود دوم اینکه برای پدر دختر بود و اول منسوخ فسخه در این شریعت
 شرط آن در میان این حدیث وجه اکثر مردمان مفسد است و دوم منسوخ شده در این

شریعت پس نتایج است میا این حدیث و چنانکه بق **یعنی** رواست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 حلالا الخشوع نكاح امرؤ و شرعنا سلام با جان یا بیروش که تزوج کوید یکی که عمل میکنی بر تو
 چنین و چنین سال یا بر اینکه تزوج کنی من دختر قریبا خواهر را امام گفت که این نكاح حرام است
 که هر یکا اگر زنده در شریعت اسلام و ان زن سر او رست بر خود مراد است که پدر و مادر را
 در ان تغییر نیست در این شریعت **و سیم اصحابا من زوج و بعا** **بغیه شرح**
 زوج بصیغه مضارع مجمل باب تفعل ان فی فتح ذنه و سکن عین بنقطه و یا و دو نقطه در یا
 خبر که **یعنی** این بابیت دینا کسی که تزوج کرده شد و آمد خبر کرد در این باب یکدیگ نیست **اصل**
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله خطب عليه امرأة وهو غائب فانكروا الغائب و فرض الصداق
 ثم جاء جتر بعد ان توفى بعد ما سبق الصداق فقال ان كان اهلك بعد ما توفى فليس
 لك صداق ولا ميراث وان كان اهلك قبل ان يتوفى فلها نصف الصداق وهي وارثة وعليها
 البقرة **شرح** ارسل بصیغه مضارع معلوم باب الفاعل غایب بصیغه مضارع معلوم باب خبر جمله
 حال است امره منصرف است فرض بصیغه مضارع مجمل باب خبر است بعد در اول معنی بر ضم است نه
 بفتح مر بدخیره است توفی بصیغه معلوم و بحر لاج تفعل متناوب بود بعد در دوم متصرف و
 جاست ما سلیقه سبق معین بنقطه و یا و یک نقطه بصیغه مضارع معلوم باب خبر و خبر است الصداق
 مرفوع و فاعلت مراد اینست که هر پیش از آنکه خبر کرد بان زن رسید مالک هر دو جا بصیغه مضارع
 بحر لاج فاعلا است لاملا کسی تزوج کردن و از خبر بقاء تا نباش است **یعنی** رواست از امام جعفر
 صادق علیه السلام از آنکه که زنش را خواست که میل کرد بر او خود زنی را و او غایب بود پس تزوج کرد
 بان غایب تعیین کرده شد هر بعد از ان آمد خبر او بعد از ان اینکه او وفات یافت بعد از آنکه
 پیشتر رسید بان زن هر چه امام گفت که اگر او شاد مرد که تزوج کرده شده باشد بعد از آنکه وفات
 یافت پس نیست آن زن زمری و غیره و اگر باشد که تزوج کرده شده باشد پیش از آنکه وفات

یافت پس بلی زینت مضمر و آن زن از جمله ولنا هست و بر آن زینت عده وفات که جایز
 و ده روز است **باب چهارم اصحاب الرجل یفر بالمرأة فینزح عنها ما بینهما او یفر**
بأم امراته او بنتها این باب بیان مردیست که زن را میکند بزن و جفت خود میکند و در آن
 یا دختر زن زنیان را میکند بما در زن خود یا دختر زن خود و این باب دو حدیث **اول** عن
 احدهما علیهم السلام انه سئل عن الرجل یفر بالمرأة ینزح عنها فاینها فقال لا فیکلک ان کان کانت علی
 امراته ثم یفر بها او بنتها او اختها لم یحرم علیها امراته ان الحرام لا یفسد الحلال
شرح روایت از امام محمد باقر امام جعفر صادق علیهم السلام که او پرسیده شد از فرجه زن میکند
 بزن آیا جفت خود میکند دختر زن را امام گفت که نه و لیکن اگر باشد نزد آن مرد و بعد از آن زن
 بمادر آن زن یا دختر آن زن یا خواهر آن زن حرام میشود بر او این اندک بیشتر که حرام
 بشاه نمیکند حلال سابق **دوم** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل ینزح امراته و قبل غیره انه
 لم یفسد لهما ثم ینزح بنتها فقال اذا لم یکن افقوا فی الام فلا بأس و ان کان افقوا فیها
 فلا یزوجه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ملاحت کرد زن را و پس
 سوا اینک جماع نکند او را بعد از آن جفت خود کرد و دختر زن را پس امام گفت که اگر نباشد که
 جماع کرده باشند ما در این نیست بر بلی و اگر باشد که جماع کرده باشند و بلی باید که جفت
 خود نکند و در **سوم** عن ابي عبد الله علیه السلام فی رجل تنزح جارية فدخل بها
 ثم ابتلی ففرجها یا بها الحرام علیها امراته فقال لا انه لا یحرم الحلال الحرام **شرح** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که جفت خود کرد و دختر را پس خرد کرد با و بعد از آن
 شد پس زن را که بمادر آن دختر یا حرام میشود بر او و فرقی بین امام گفت که نه بدیهی
 که نشان اینست که حرام نمیکند حلال را حرام **لاحق چهارم اصل** عن ابي جعفر علیه السلام
 انه قال فرج رجل فی بام امراته او بنتها او اختها فقال لا یحرم ذلك علی امراته

ثم قال ما حرم حرام قط خلا **الاشیخ** معنی این ظاهرست از شرح سابق **نیم اصل** عن
 عبد الله علیه السلام فی رجل کان بینه و بین امراته فجور ففرجها ففرجها فقال ان کان من قبله
 او بنتها فلیکن فرجها او بنتها و لیکن فرجها فی ان شاء **شرح** ضمیمه منقول در ولتر و جها رابع بامراه
 است همی که بدان ضمیمه است ان شاء معنی بهره و فعل است یعنی بلیست **یفر** روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام در مردی که بزمیا او و میا زنی نامشروع از بوسه و ماسن آن بپاید که جفت خود کند
 و دختر زن را و باید که جفت خود کند زن خود و اگر خرد **نیم اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام
 عن رجل فی بام امراته او بنتها فقال لا یحرم ذلك علی امراته ان الحرام لا یفسد الحلال **شرح**
شرح این ظاهرست از شرح **نیم چهارم** این باب **نیم اصل** عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله
 علیه السلام قال سالت عن رجل کان بینه و بین امراته فجور فقال ان کان قبله او بشها فلیکن فرج
 ابنتها ان شاء و ان کان جماعا فلا یزوجه ابنتها و لیکن فرجها **شرح** این ظاهرست از
نیم اصل عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله علیه السلام قال سالت عن رجل یزوجه امراته
 او بنتها فقال لا یزوجه **شرح** الرضا عیضه و کسر المصدی بایضرب
 و هم فی خرد از بستان **یفر** روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر امام جعفر صادق
 علیهم السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که زن را که بزی یا جفت خود میکند و او را از
 خرد یا دختر او را نیز خرد امام گفت که نه **نیم اصل** عن یزید بن کنانیه قال ان رجلا
 من اصحابنا تزوجه امراته فقال لایحی ان سالت ابا عبد الله علیه السلام و نقول له ان
 رجلا من اصحابنا تزوجه امراته قد نزع ان کان یلاعب امها و یقبیلها من غیره
 ان یلاعب امها قال سالت ابا عبد الله علیه السلام فقال لایکفر مره فلیفرها قال لا یحی
 من سفری فاجرت الرجل بما قال ابر عبد الله علیه السلام قال الله ما رفع ذلك عن غیره
 و حتی سبیلها **شرح** برید بضم باء یلقطه و فتح را بنقطه است کنایه بضم کاف و تخفیف

نور و سین بنقطه مضیق است در کوفه یعنی روایت از برید کناسی گفت که بکر مرگ
 ازیا بان ما جفت خرد کرد زنی را در کوفه پس گفت مراد روقی یاران ما جفت خرد کرد زنی را
 که تحقیق دعوی کرد که او برده که دست بازی میکرد با مادر زن و میبوسید مادر زن را
 بی آنکه جماع کرده باشند او را برید گفت که پس سوال کردم امام جعفر صادق علیه السلام را پس گفت مرا که
 آن مرد دروغ گفت و در دعوی اینک جماع نکرده ام کن او را پس باید که هرگاه کنان زن را برید گفت که پس
 برکتی سگوفه از سفر به جزدادم آن مرد را با اینک گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس بخدا قسم
 که دفع نکرد آن دروغ را از خرد و هرگاه آن زن را در **اصل** عن محمد بن مسلم قال سأل رجل
 أباع عبد الله عليه السلام وأنا جالس عن رجل من خالتي في ثيابهم ثم ارتدع يترجأ أن يترجأ
 فقال لا فقال له لم يكن أفضى إليها أنا كان شيء دون شيء فقال لا يصديق ولا لك
شرح نا اینون و الف بصیفه ماضی غایب معلوم با علم است شتاب بفتح سین است ارتجیع
 بر بنقطه و در این بنقطه بصیفه ماضی غایب معلوم با علم است فقال است یصد بصیفه مضارع
 غایب معلوم باب سراسر است لا برای نفی جنس است الکلامه بفتح کاف مصدر با جسن که ارجی بودن
یعنی روایت از محمد بن مسلم گفت که بر سیدم مرگ امام جعفر صادق علیه السلام را بر حال کن
 نشسته بودم از مرگ که دریافت از خاله خود و برادر خود بعد از آن منبر شد با جفت خرد میکند
 دختران خاله را پس امام گفت که نه پس نزد گفت که بدیستی که او جماع نکرد خاله را جز این نیست که بر
 چیزی که فحش است چیزی که جاعت است پس امام گفت که دروغ میکند و نیست عرفی او را با
بقیة و نیم اصل با جلتی یضیق بالاعلام فیتزوج ابنة او اخته **شرح** التزوج
 مصدر با جفعول جفت خرد کرد و را اینجا خواستن است که علم است از جفت خرد کردن و جفت
 فرزندان خود که پیش خودم این باب موافق علون است یضیق بقاء و سین بنقطه بصیفه
 غایب معلوم باب نفر و ضرب و حسن **یعنی** این باب میان مرد دیت که فتنه میکند یا

پس می آید دخترش را با خواهرش را در این باب چهار بخند است **اولا اصل** عن حماد بن عثمان قال
 قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجل أتى غلاما له اخته قال فقال إن كان فقب فلا **شرح** فقب ثب
 سلفه یا بنو و قاف و با بنقطه بصیفه ماضی غایب معلوم باب سراسر است **یعنی** روایت از حماد بن
 گفت که گفتم که امام جعفر صادق علیه السلام را که مرگ ایشان کرد پس را با جلال میشد برای او خواهر
 را وی گفت که پس امام گفت که اگر باشد که فرورده باشد پس جلال میشد **دوم اصل** عن أبي عبد
 الله عليه السلام في رجل يبيع بالاعلام قال إذا وقع حرمته عليه ابنة واخته **شرح** يبيع بعين
 با بنقطه و ثاء سلفه بصیفه مضارع غایب معلوم با علم است او ببقاف و با بنقطه
 بصیفه ماضی غایب معلوم با علم است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 در مرگ که هرگز که میکند سر امام گفت که چون فرو برد حرام شد بر او دختر و بر خواهرش **اصل**
 عن موسى بن سعد عن بعض جالقه قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فأتاه رجل فقال له
 جعلت فداك ما ترى في شابين كانا مضطجعين فوالله لهما غلام ولله رجلان يريدان أن يزوج
 ابن هذا ابنة هذا قال نعم سبحان الله لم لا يجزى **شرح** روایت از موسی بن سعد بفتح
 سین بنقطه و سلوک عین بنقطه از بعض مشایخ او گفت که بودم نزد امام جعفر صادق
 علیه السلام پس آمدند او مرگ پس گفت امام را که قربانت شوم چه میدینی در دو جوان که بودند
 بنحوی یکدیگر پس مرده شد بر این پسری و بری دیگری و دختری آیا جفت خرد میکنند
 این دختر این را امام گفت که اگر سبحان الله چرا شود **اصل** فقال له كان صديقاً له قال
 فقال وإن كان فلا بأس قال فقال فانه كان يفعل به قال فأعرض بوجهه ثم لجأ
 وهو مستتر بذلعه فقال إن كان الذي كان منه دون الأيقاب فلا بأس إن يترجى
 وإن كان فداقب فلا بأس له أن يترجى **شرح** صديق بفتح صاد و كسر الهمزة بفتح عا شق
 وان و صلیه است فاد و فلا برای تقریبت التراج بكسر الهمزة و فتح و بنود است

کرد ز این شوهر که در دین خون هم رسانیدی یکی از آن دو شوهر در یازده شدن و دیگر **اصل** قال
 عَمْرُو بْنُ دَاوُدَ حَدَّثَنَا هَذَا الْحَدِيثُ زَيْنُ الْعَدْلِ وَفَرْقُ يَعْنِي ابْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَا
 نَزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ عَصَى فِيهِ حَتَّى لَقَدْ كُنَّا الْأَزْوَاجَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَذَلِكَ هَاتَيْنِ الْعَامِرَتَيْنِ وَالْكَتَبَتَيْنِ **شرح** گفت عمر بن اذیه که پیغمبر را
 باین خبر از او روایت کرد از امام محمد باقر علیه السلام و گفت که تنی نکرده اند عزوجل
 از چیزی مگر آنکه تحقیق عیسی کرده شد در آن در زمان حکومت ابوبکر و عمر و عثمان حتی اینکه هر آینه
 تحقیق نکاح کردند بجهت بی رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از او امام مذکور کرد نکاح این دو
 زن را که امرت و کنیده بودند **اصل** ثم قال أبو جعفر عليه السلام لو سألت عن رجل تزوج امرأة
 فطلقها قبل أن يدخل بها التحلل لآبائه لقال رسول الله صلى الله عليه وآله أعظم
 حرمة من آبائكم **شرح** بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام در احتجاج بر آن مخالف که اگر کسی
 آن مخالف را از حرمت که جفت خرد کرد ز را پس طلاق داد او را پیش از آنکه دخول کند با او که آیا
 حلال میشود برای پدر آن مرد هر آینه می گفتند که نه بیان این داد او را پیش از آنکه دخول کند
 با او که آیا حلال میشود برای پدر آن مرد هر آینه می گفتند احتیاج آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
 بزرگتر است باعتبار حرمت از پدر آن ایشان اشیا رفت بصدایت سو اخرج ابی النضر با
 المؤمنین من انفسهم و از واجد امرها هم زیرا که الاست بر اینکه اعظم پدر است باعتبار حرمت
جواب اصل عن زائدة بن اعيان عن أبي جعفر عليه السلام نحوه وقال في حديثه وهم يستحلون
 أن يترجوا أمهاتهم إن كانوا مؤمنين وإن أزوج رسول الله صلى الله عليه وآله وآله والمؤمن
 مثل أمهاتهم **شرح** در نسخ مستقل بن شدید لام است و ظاهر اینست که از کاتبان کافی
 سرک شده باشد و عیالام اولیاء دو نقطه در میان باید و مقصود این که از بسکه حرام
 مغلط میداند از حال پیشین که از اجتناب صادر شود و بنا بر نسخ استقام انکاری مقد

خواهد بود و عطف و ان بکسر هاء و قد شدید نون مفتوحه ان قبل عطف خبر بانشاء خواهد بود
 و ما موافق ظاهر شرح می کنیم **معنی** روایت از زائدة بن اعیان از امام محمد باقر علیه السلام مانند آنچه
 در سابق مذکور شد در آنکه گفت این زیادتی را در حد خود که مخالفان میشنیدند آنرا که جفت
 خود کنند ما در آن حد را آن مخالفان باشند مؤمنان و بدین معنی که جفت های رسول الله صلی الله علیه و آله
 در حدی که ما در آن ایشانند احتیاج است بوجهی دیگر بر مخالفان بایست سو اخرج که مذکور شد
 در شرح حد سابق **باب هفتم** **اصول** **باب اول** **ترجیح المرأة فطلقها او موت قبل أن يدخل**
بها او بعدة تترجیح أمهاتها و إنهما تزوجا این باب بیان مردیست که جفت خود میکند ز را پس طلاق
 میدهد آن زن را یا آن زن میرد پیش از آنکه دخول کند با آن زن یا بعد از دخول جفت خود میکند ما در
 ز را یا دختر آن زن را و این باب پنج حدیث **اول اصل** عن جميل بن دراج عن محمد بن عثمان
 عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا لم والأبنة سؤله إذا لم يدخل بها بعدة إذا تزوج المرأة ثم طلقها
 قبل أن يدخل بها فإنه إن شاء تزوج أمهاتها وإن شاء تزوج إبناتها **شرح** روایت از
 جميل بن دراج بضم وال بیقطة و قد شدید را بیقطة و جیم و محمد بن عثمان از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که ما در دو دختر بر این چون شوق دخول نکرده باشند زن مراد اینست که چون مرد جفت
 ز را بعد از آن طلاق داد او را پیش از آنکه دخول کند با او پس بدین معنی که اگر خواهد جفت خود میکند
 ما در آن زن را و اگر خواهد جفت خود میکند دختر آن زن را **دوم اصل** سألت أبا جعفر الحسن
 عليه السلام عن الرجل يترجح المرأة متعة التحلل له أن يترجح إبنها قال لا **شرح** پرسیدم امام
 رضا علیه السلام را از مرد که جفت خود میکند ز را بعنوان متعه و دخول میکند آیا حلال میشود برای
 او بعد از آنکه او را جفت خرد کند دختر آن متعه را امام گفت که نه **سوم اصل** عن محمد
 بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال سأله عن رجل تزوج امرأة فطلقها قبل أن يدخل بها التحلل
 لها إبنها فقال لا إذا رأى أمهاتها محرم على غيره فليس له أن يترجح إبنها فكانت زوا

از عتقین مسلم از امام محمد باقر امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مرده که
خود کرد زنی را پس نظر کرد و سوگند آن زن آیا بعد از طلاق او با تو او جفت خود میکند
شاید پس امام گفت که در جفت و بدیه باشد از آن زن چیزی را که حرام است نگاه سگوان بر غیر شوهر
از جمله خرفینان زن مثل فرج پس جان بر نیست شوهر را اینکه جفت خود کند و دختر آن زن را را و است
که آن نگاه در حکم خود خلعت در این مسئله خای می شود و در شرح و شرح حد آید و این منافی
ندارد با اینکه در حکم خود نباشد و مسئله دیگر مثل آنچه می آید در بعضی حدیث با ب هشتاد
و یک **باب اول** عن منصور بن حازم قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فأتاه رجل خا له
رجل تزوج امرأة فأتته فبذلان يدخل بها أيتها فزوجها فأتها فقال أبو عبد الله عليه السلام قد فعله
رجل ما لم تفر بها **شرح** حازم باین بنقطه و کسر با نقطه است ظاهر هر چه متناهیست
که مراد بی از اهل البیت علیهم السلام باشد پس فاما بر این فقره باشد لم تزین و یا و نقطه در باین
بیان روایت از منصور بن حازم گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس مردی نزد مرده پس
پس امام را از مرده که جفت خود کرد زنی را پس از آن مردی را که او دخول کند بان زن آیا جفت
میکرد یا در آن زن پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که تحقیق کرد از امر آن زن اما اهل البیت
اما اهل البیت ندیده ایم یا علی بن ابی طالب **ابن** فقلت جعلت فداك ما تغير الشيعة الاقتصار
عليهم في هذه في الشيعة التي افشاها ابن مسعود انه لا بأس بذلك ثم اتى عليا عليه السلام
فقال افشاها ابن مسعود لعلي عليه السلام من أين اخذتها فقال من قبله اخذها رجل و ربا
بنكم اللاتي في جواركم من جنسكم اللاتي دخلن بهن فأتك لم تكونوا دخلن بهن فلا جناح عليكم و جلالنا
جناح عليكم فقال علي عليه السلام ان هذه مستثناة و هذه مرسلة و امرأتك فبذلان **شرح** و در شرح
ما تفرق بفاضا با نقطه و با بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم با جمع است و شاید که
بعین بنقطه و جمع و زلی با نقطه از باب ضرب و عمل باشد و مقصود اظهار این باشد که شیوه

الشیعة

عائذ

عائذ الله من قولی این فتوی تو همة اسم اشاره است و مراد این مسئله با این قضیه ما متناهیست
نیز بفتح شین که تکرار داشته باشد و اینجا اسم زینت و در بعضی نسخ و الشیعة و است باین شیخ
و بنا بر آن ظاهر اینست که همة اسم اشاره بنا شد بلکه بفتح هاء و نشدید ذل با نقطه و بنا
تا اینست اسم مرده باشد که دختر شیخ جفت خود کرده باشد و پیش از دخول زنی فوت شده باشد
با طلاق گرفته باشد و شمیله راده کرده باشد که جفت او شود و شیخ اولی موافقت سبب آن
می آید در فقره آید که فی حدیثیم فیها خبر افشاها راجع بشیخ است ضمیر مستتر در ولی راجع است
با این مسوق است و دخول از عاید و رجله معطوف بر جمله که ناجا رست از آن عاید جا
اگر عطف خبر و او باشد و اینجا عطفیم شده برای اشعار باینکه این آمد بعد از رسیدن فتوی او
بعلی علیهم و علیهم علی علیهم او را بود ضمیر مستتر در فاشا راجع بعلی علیهم است و ضمیر باز در
با این مسوق است و میتوان بود که عکس باشد و بنا بر اولی و در فاشا برای بیست است و بنا
دوم بر تحقیق است ضمیر راجع با این مسوق است ضمیر اخذتها راجع بفتوی است که مفروض
است از افشاها و در سؤنا چنین است حرمت علیکم امهاکم و بناکم و اخواتکم و عمامکم و خا
و بنا الخ و بناق الخ و امهاکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاخه و امهاکم فاشاکم و بناکم
اللاتی فجورکم من فاشاکم اللاتی دخلن بهن فان لم تكونوا دخلن بهن فلا جناح عليكم و جلالنا
الذین من اصحابکم وان تجعلوا بین الاخین الاما قد سلف ان الله كان عفوا رحیما مشارا له
هذه در اول فقره سابق است و در دوم فقره لاحقه است **بیان** پرسیدم که زنی است شوم بیاها
نیکند شیعه اما میاید و دختر این عمل میکند علی علیهم این مسئله در شیخه که فتوی او را را عبد الله
مسعود اینک نشان اینست که نیست بر ولی بان عمل بعد از آن این مسعود آمد نزد علی علیهم
علی علیهم سوال کرد او را باین روش که گفت او را علی علیهم که ناجا فرگفتی آن فتوی را پس این مسوق
گفت که از قول الله عزوجل در سؤنا که حرام کرده شد بر شما دختران زنان شما آنانی که در

شما اندازن ان شاء الله انانی که دخول کرده باشد یا نه که دخول کرده باشد یا نه
 نیست خبیثی بر شما پس گفت علیکم که بدست که این فقره استنا کرده شده است و این فقره
 بی عید است که و مردم کرده شد بر شما مادران زنان شما **اصل** فقال ابو عبد الله علیه السلام للرجل
 اما سمع ما یروی هذا عن علی علیه السلام فلما سمعت ندمت وقلت انی شیء صنعت یقول
 هو قد فعله یقول من انکم تری یاسا واولا نا فتی علی علیه السلام فیما قلتم بعد ذلك
 فقلت جعلت فداک مسئله الرجل بما کان الذی قلت یقول کان زلة منی فاما
 نقول فیها فقال یا شیخ خیر ان علیا علیه السلام فتی فیها وکتب لی ما نقول فیها **نسخ** اما
 یفقره استفهام وخرافی وشار الیه هذا مضمون حازم است و مقصود باین کلام تفسیر
 اواز علی علیه السلام است بنا براینکه در نوح و رکاکت و سخافت دارد او را اعتبار معنی زیرا که در
 بر این میکند که الله عزوجل جویم صفت بر این با شد و این باعث رکاکت نظم این آیت است
 زیرا که بنا بر این اظهار این بود که گوید که و بر این با شد و الله دخلتم بین وعلانی این با شد تا آخر
 زیرا که در کتاب بود و ربه بلکه درین او نیز شرط محرم نیست با اتفاق و اگر مراد این باشد که
 ان زمان در عصره اینند که در کنار باشند وضع و این با شد در موضع بنا بر این که نیست در قاف
 آن می بین می تواند که الله عزوجل جویم مبتدا باشد و خبرش الله دخلتم بین باشد نظیر آیت سو
 بقره ثم انتم هؤلاء یا خیر من فسادکم باشد و خبری جویم که کنایه باشد از بوسه یا نظر و شرم و یا
 آنها و این جمله استیناف بیانی و احوال است فسادکم و بر این با شد و مراد این باشد که در کنار
 بود و جویم در حکم دخول است و در عریم مادرش و دخترش مثل نظر و یا شرم و یا حرام است
 غیر شرم که مذکور شد در حد سابق و می آید در حد آینده و مناسب است گذشت در حد
 دوم باین هفتاد و ششم که ما ترک شد اذ اقبلها بشروط دوم باعتبار لفظ زیرا که در
 مستثنای در مقابل جمله و مقابل جمله مقیده است و ايضا با وجود این بجای

مستثنی فیها بیابیت مخفی نماند که در روی از ابن مسعود نیرده نوع علامت افترا هیت
 اینکه ابن مسعود مرضی و از شیعه امامیه است پس فتوی او از روی ظن و تفسیر این بر این
 مستبعد است دوم اینکه اگر من قول افترا جعل تا آخر کلام ابن مسعود میسود میباید است
 که ابن مسعود و احوال است تا تم را نیز ضم کند یا و یا بیک را نیز اسقاط کند و لا کلام او با
 رکیک میشود و مناسب حال او نیست بلکه شیخ طوسی در استنباط این حد را و حد اول این با
 و احیال فاما هر گاه سؤنا نیرده و ايضا شاذ نیرده و حال آنکه مصنف و محدث و نقاد و
 کاش گفته که لا تارا القیصر السن العاشر علیها لعل ما اخر و الله اعلم ندمت بصیرت ما فی
 منکم معانی بر این علم است مسئله منقبو بفعل مذوقت بتقدیر اید الفلام الرجل برای بعد از حد
 جمله فاما استیناف بیانی است لای اسم کا است و عبارت از مضمون قول مصنف که ما فخر الشیعه
 تا آخر قلت میسود منکم است و بتقدیر قلته است بقول یا فخر و تنوین خبر کان است یا برای
 التا است جمله لای منی منقبو لا است لای منی فخر لای با فخر و تشدید لام اسم مصدر یا خبر علی
 لغیر یا شیخ فخر است خبره بصیرت مضارع غایب معلوم باین فعل است و این کلام برای انما
 و باین از مضمون است **اول** اخبار بقولی که مخالف قول امام است و این قییمت جفا
 گذشت در کتاب لعل در اجتهاد العالم که یا جهم است **دوم** بخبر اینکه امام رجوع کند از
 سابقا گفته و این قییمت ترازا و لا است زیرا که اختلاف در فتوی مخصوص اهل اجتهاد و ظن است
یمنه خبر گفت امام جعفر صادق علیه السلام امر سال را که آیا نشنوی آنچه را که روایت میکند
 این مرد از علی علیه السلام مراد اینست که چرا نگوید او را این قسم نامحقری نمکنی پس وقتی که برخاستم
 پیشان شدم از سخن که گفته بودم و باخود گفتم که چه کار کردم میگوید امام که تحقیق کرد آن
 عمل را مرد از ما پس ندیده ایم با آن عمل بروای و میگویم من که حکم کرده علی علیه السلام در آن مسئله پس
 برخوردیم امام را بعد از آن پس گفتیم که قربانت شوم میگوید امام مسئله امر را جز این نیست که بود

آنچه گفته آنرا بجای که بود لغزشی از من چهره میگوئی و در آن منجیس مام گفت که ای بزرگوار خیر
 میسر که علی علیه السلام کرد و در آن مسئله و پیوسته را که میگوئی در آن مسئله بدانکه منصور بن
 حازم بسبب بی ادبیا منع شده بود از سوال و بعد از توبه بر مرضی شده چنانچه اهل کتب
 رجال گفته اند که امام جعفر صادق علیه السلام با او گفت که سئوال عاشرت فلا انکر بعد الیوم ابدا
بخم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل تزوج امرأة فقلت انا ما معها لا یطهرها
 غیره قد زنی منها لم یحرم علی غیره ثم یطهرها ایصلح له ان یزوج ابنها فقال ایصلح له
 وقد زانی من امرها ما لکی **شرح** بر سیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از امری که جفت خود کرد
 زنی را پس مردی که چند روز با آن زن بر حال که استملعت نداشت جماع آن زن را سوا آنکه او
 بتحقیق دید از آن زن آنچه را که حرامست بر غیر شوهر بعد از اطلاق میداد آن زن را با حق میشد و او را
 اینکه جفت خود کند و دختران زن را بر امام گفت که آیا حرام میشود برای او و حال آنکه بتحقیق
 دید از آن زن آنچه را که دید مراد اینست که جایز نیست و بیان این شده در شرح پیش ساق
باب بیضا و نم اصل باب تزویج المرأة التي تطلق عوفی الله شرح این باب را بحقیقت
 کردن زینت که طلاق داده میشود بر غیر طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله در این باب جمعا
اول عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال ایاکم و ذوات الازواج المطلقات علی
 غیر السبب قال قلت له فیرجل طلق امراته من هولاء ولی بها حاجة قال فقلنا بعد
 ما طلقها و انقضت عدتها عند صاحبها فتقول له طلقته فلا فاذ قال نعم فقد
 صار تطلیقه علی ظهرة فذعرا من جین طلقها تلك التلیقه حتی تنقضي عدتها
 ثم تزوجها فقد صار تحت تطلیقه ثابته **شرح** قلنا بقای بصیغه مضارع مخاطب
 معلوم مقل اللام یا علم و ضمیر مقبوض راجع بر جل است و مضارع اینجا بمعنی امرست لقا
 بکلام والف مدوده بر خورده و مراد اینجا بر خورده با اجتماع شاهدین عدلین است برای

استماع صیغه طلاق موافق شد سوم این باب را بصیغه و انقضت عدتها عند صاحبها انما و انت
 باینکه طلاق آنرا در کتب جمعی باشد و آنرا در خانه آنرا باشد معلوم دیگران نمیشود که او را از حیض یا
 یا در غیر طلاق واقع نمیشود و این معنی بر غالب است بقرینه آنچه می آید در حد سوم این باب
 از خانه بیرون آید معلوم میشود که باید با او را از حیض یا انقضت باشد باینکه بعد از بیرون آمدن
 زنی از خانه و طلاق او و اتمام طلاق مسافرت زن را که مطلع نمیشود بر احوال آن زن پس
 از حیض و طهر و نیت چنانچه می آید در کتاب طلاق در احادیث باب انشاء اللایق
 بطلاق علی کل حال که با جیستم است طلقت بصیغه مخاطب یا ب تقبیل تقبیل بر استقام
 ضمیر مستتر در صادر راجع بمصدر قال است تطلیقه ثبته و تحت مقبوض و خبر صارت الیهم
 بکلمه یا نقطه و سکون ها و را به بنقطه و ثابته مدد کار و مراد اینجا اینست که اگر چه جیستم
 و خبر در صیغه طلاق کافی نیست لیکن چون مستقیم است بانشاء طلاق در حکم انشاء میشود پس طلاق
 اگر چه غیر صحیح است مدد میکند طلاق لاحقا و انرا در حکم انشاء میکند فادرفقد و دوم برای
 ضمیر مستتر در صادر راجع بتطلیقه است تطلیقه مقبوض و خبر صارت است ثابت بر ثبوت سر نقطه و یا
 بکلمه ثابته و نقطه و یا لای یعنی مسفره است و مراد اینست که معلوم شد که زوج در عدله دوم رجعت
 نکرده زیرا که زوج اعتقاد عدله دوم نداده **بمعنی** روایت از بعضی یاران ما از امام جعفر صادق
 علیه السلام که گفت که در و در این یکدیگر خود تا نواز نانی که شوهران دارند طلاق داده شد که
 بر غیر طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله را می گفت که گفت که امام را که پس مردی طلاق داد و زن خود را
 مخالفا و مرست بان زن میل خاطر می حکم امام گفت که پس بر بخوری انرا و بعد از آنکه طلاق
 آن زن را منقضی شده آن زن دوزخ شریف میگوئی آنرا که با طلاق دادی فلان را بر جیستی
 گفت که آنرا بر جیستی شد فلان را بر مدد پس و انکار از زن را و وقتی که طلاق داد آن زن را آن طلاق
 صحیح تا آنکه منقضی شود عدله آن زن بعد از آن جفت خود کن آن زن را بر جیستی آن طلاق کرد و بعد طلاق

قد نشت فرج علیکم خطبه صدقوا وروی بعضهم انها تكون عنده على ثلاث مستقبلات وان
 تلك التي طلقت ليست بشي لانها قد تزوجت رجعا غير فوق عليه خطبه لا شرح فبين
 بيا يكنته وباد ونقطه ورايين بصيرة مضارع غايه معلوم با خبر است انها هر دو جا
 بفتح هـ مفعول ركاست فوق عليه خطبه صلها كلام علي بن مهزيار است كه در روايت نوشته عبد
 بن محمد در آورده براي اشارت بآنكه امام عليه السلام تسليق روايت ورايد و تحت آن توقيع كرده
 بيش از شرح در روايت دوم مستقبله بغير فوج باء يكنته ميتواند بود طلقت بصيرة فافني
 غايه بجهل با تفصيل است وحقين و شرح راجع است بتطبيق ومفعول مطلق است كه نايضا عايشه
 بغير روايت از ابن مهزيار كه نوشته عبد بن محمد اهو اني سئلوا يا امام عن قولك
 عليكم كذا روايت كذا فبعضهم يرون ما از امام جعفر صادق عليه السلام در تركه كطلاق ميدهند و خبر
 موافق زن و طريقت رسول پس ما او ميشود بطلاق باي معني كعدة و بغير قيد بچفت
 خرد ميكنند شوهر بغير او پس شوهر دوم ميبرد از سر زن با طلاق ميدهد آن زن را پس ميگرد
 سو شوهر اولش زن را كه آن زن ميباشد نزد آن شوهر مرد و طلاق و بطلاق بتحقيق كدشت
 پس نوشته امام عليه السلام خطبه خود كه آن بعقل صحراست كفتند در اين روايت كند
 بعضي بآلان ما اينرا كه آن زن ميباشد نزد آن شوهر مرد طلاق كه او آورده كان باشند
 واينرا كه آن تطبيق كه طلاق داده شد بمنت جزي باي معني كه انترش بر طرف شده زيرا كه
 ان زن بتحقيق جفت خرد كرده شوهر بغير او پس نوشته امام عليه السلام خطبه خود كه اين روايت
 است نيكوترين **باب هـ** در دوم اصل **باب اول** في المراجعة **عنه الرجل فلا تحل له ابدا**
شرح اين باب بيا زينت كه حرام ميشود بر شوهر بر حلال ميشود براي او هرگز در اين
 باميزه جفت **اول** **عن ابن عباس** عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال المراجعة اذا اعترضا زوجها
 لم تحل له ابدا والذي يزوج المرأة في عدها وهو يعلم لا تحل له ابدا والذي يطلق

الطلاق الذي لا تحل له حتى تنكح زوجا غيره ثلث مراتب وتزوج بثلاث مرات بعد ثلث مرات
 لا تحل له ابدا والرجع اذا تزوج وهو يعلم انه حرام عليه لم تحل له ابدا **شرح** ملا عنه بصيرة
 اسم فاعل باي فاعلا است ان مبتدأ است اذا ظرف ملا عن است زيرا كه ابن ابي عمير روايت بآيت
 نور و لغا شوهر در آن آيت مقدم است بر لغا زن بجز مبتدأ جمله محلاست لا تحل له بيا شد در شرح
 جفت دوم با باق و تزوج بصيرة مضارع غايه معلوم با خبر است بفتح هـ ثلث مرات
 در بعض شرح ببيت و بر تقدير مقصود بيا فرج خفي است بركه اگر تزوج ثالث واقع نشود بطريق او
 حرامست بغير روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كه فرماني كه لغا كند شوهر بر شوهر
 لغا كرده باشد او را شوهر حلال ميشود براي آن شوهر هرگز و تركه كجفت خرد ميكنند زيرا در عده
 آن زن از شوهر ديكر بر حالي كه او ميداند عده و حرمت را حلال ميشود آن زن را و هرگز خواه
 دخل كرده باشد و خواه در جاني بجا يابد رجعا آينده و تركه كطلاق ميدهد زن را طلاق كه آن زن
 حلال ميشود ببيت تا آنكه نكاح كند شوهر بغير او و بار و شوهر ميدهد او زن را پس بر بعد از
 سه بار طلاق حلال ميشود آن زن براي او هرگز و بجز جفت خود كند زني را بر حالي كه او ميداند
 كه آن جفت خرد كه حرامست بر او حلال ميشود آن زن براي او هرگز **دوم اصل** **عن ابن عباس**
 عليكم قال اذا تزوج الرجل المرأة في عدها و دخل بها لم تحل له ابدا لما كان او جاهلا بان
 لم يدخل بها حكيت لهما لم تحل له الا **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كه
 چون جفت خرد كند مرد زيرا در عده آن زن از شوهر ديكر و دخل كند با او حلال ميشود براي
 هر كزاه عالم باشد بعه و حرمت و خواه جاهل بكي از آن دو و اگر دخل كند با او حلال ميشود
 براي جاهل و حلال ميشود براي ديكر **سوم اصل** **عن ابن عباس** عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
 قال سألته عن الرجل يزوج المرأة في عدها لم تحل له الا **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام
 بجهل به فليترجمها بغيرها و قد بعد الناس في الجملة بيا هو اعلم من ذلك **شرح**

و قد بعد الناس في الجملة بيا هو اعلم من ذلك **شرح**

قَالَ سَأَلْتُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فِي عِدَّتِهَا فَقَالَ يَفْرَقُ بَيْنَهُمَا وَإِنْ كَانَ دَخَلَ بِهَا فَلَهَا
 الْمَهْرُ يَأْتِيهِمْ مِنْ فَرْجِهَا وَيَفْرَقُ بَيْنَهُمَا وَلَا يَحِلُّ لَهُ أَبَدًا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَلَا شَيْءَ
 لَهَا مِنْ مَهْرٍ هَذَا **شرح** روایت از سلیمان بن خالد که از بابا امام محمد باقر و امام جعفر صادق
 علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مرده که جفت خرد کرد زنی را و بعد از آن زن از
 شوهر دیگر بمو امام گفت که تفریق کرده میشود میان آن دو و اگر باشد که آن مرد و زنی که
 باشند و پس بری اوست هر یک چه حلال شود از فرج او و تفریق کرده میشود میان آن دو و
 میشود بری از هر یک و اگر نباشد که در خرد کرده باشند و پس نیست چیزی بری او از مهر او
فصل من عن جميل بن دراج عن أبي عبد الله عليه السلام و إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي عبد الله
 و أبي الحسن صلوات الله عليهما قال إذا طلق الرجل المرأة فترقح حيث ثم طلقها
 زوجها فترقحها الأولى ثم طلقها فترقح ورجلًا ثم طلقها فترقح زوجها الأولى
 ثم طلقها فترقح الأولى هذا ثلثا لم يحل له أبدا **شرح** هذا بدلا با نقظه و هو بغير
 ما مضى غائب معلوم با جضع یا باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بالرجل است و این
 جزای شرط است الهذه بفتح هاء و سكن قال و هو و التهذیر بتاء و یاء یا نه که بکمال
 شتاب صاحبنا موس در باب فایا نقظه گفته که الهذه بفتح القطع و در باب هجره گفته
 که هذا بضم هاء و فاء و حین الهذ و گفته که و هذا ذی الف و حین ضمت و نقلت و مراد
 اینجا نیست که آن زن بکمال زودی بشوهران دیگر داده و و شوهر مذکور است و شوهر دوم
 مقوم است زیرا که بعد از س طلاق شوهری دیگر و بیکره الحرام مؤبد نیست چنانچه
 ظاهر شد و حدیث پنجم و ششم با ج سابق جرجای اینکه حرام مؤبد شده ثلثا بفتح
 ثاء سه نقطه و لام و الف و ناء سه نقطه ضمیمه و نایب مفعول مطلق است بفتح ثلث و
 جلد محل استیناف بیانی است بدانکه در این کلام استا و دست با اینکه حرام مؤبد شد

زن چندین قسم است از آنکه اقسام است چنانچه طلاق بقرینتی که مذکور میشود و چندین قسم است
 ابطا اقسام است **شرح** روایت از جميل بن دراج بنم و از وشتیدله از امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت از ابراهیم بن عبد الحمید از امام جعفر صادق و امام محمد کاظم صلوات الله علیهما امام گفت
 که چنانچه طلاق دهد و زنی را ببرد زن جفت خرد کند دیگر را بعد از آن طلاق دهد آن زن را بشوهر
 پس جفت خرد کند آن زن را بشوهر اول بعد از آن طلاق دهد آن زن را پس آن زن جفت خرد کند و بر
 بعد از آن طلاق دهد آن زن را پس جفت خرد کند آن زن را بشوهر اول بعد از آن طلاق دهد آن زن را
 آن شوهر اول و دوم بعد از آن زن را بشوهر بیایان الله آن زن حلال نشود برای او هرگز **شرح**
اصل عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال سألت عن الرجل يترقح المرأة في عِدَّتِهَا قَالَ
 إِنْ كَانَ دَخَلَ بِهَا فَرَقَ بَيْنَهُمَا وَلَمْ يَحِلَّ لَهُ أَبَدًا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَرَقَ بَيْنَهُمَا وَ عِدَّةُ أُخْرَى
 مِنْ الْآخِرِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَرَقَ بَيْنَهُمَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَرَقَ بَيْنَهُمَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَرَقَ بَيْنَهُمَا
شرح معنی این ظاهر است از شرح چهارم این باب **اصل** عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام
 أنه قال في رجل تزوج امرأة و فرجها ففرق بينهما قال يفرق بينهما ثم تفقح عِدَّتِهَا فَإِنْ كَانَ دَخَلَ
 بِهَا فَلَهَا الْمَهْرُ يَأْتِيهِمْ مِنْ فَرْجِهَا وَيَفْرَقُ بَيْنَهُمَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَلَا شَيْءَ لَهَا **شرح** معنی
 این ظاهر است از شرح چند ششم این باب **اصل** قَالَ وَسَأَلْتُ عَنْ الَّذِي يُطَلِّقُ ثُمَّ يَرَاجِعُ
 ثُمَّ يُطَلِّقُ ثُمَّ يَرَاجِعُ ثُمَّ يُطَلِّقُ قَالَ لَا يَحِلُّ لَهُ حَتَّى يَتَزَوَّجَ نِكَاحًا غَيْرَهُ فَيَتَزَوَّجَ رَجُلًا أُخْرَى
 فَيُطَلِّقَهَا عَلَى النِّسَةِ ثُمَّ يَتَزَوَّجُ إِلَى زَوْجِهَا الْأَوَّلِ فَيُطَلِّقَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ عَلَى النِّسَةِ فَيَتَزَوَّجَ رَجُلًا
 غَيْرَهُ فَيُطَلِّقَهَا ثُمَّ يَتَزَوَّجُ إِلَى زَوْجِهَا الْأَوَّلِ فَيُطَلِّقَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ عَلَى النِّسَةِ ثُمَّ يَتَزَوَّجَ رَجُلًا أُخْرَى
 لَهُ أَبَدًا وَ الْمَالُ عِنْدَ الْإِثْمِ لَهُ أَبَدًا **شرح** فترقحها ورجلًا و بغيره فقد بترقحها است
 ثم يتزوج از قبیل ذکر فرقی است زیرا که اگر نکاح نکند دیگر را بطریق اولی حرام است بر شوهر
 اول فثلثا یعنی بر حرمیت بلکه مقصود اینست که این صورت مشهور تر اقسام حرام مؤبد شد

زنت جنبی ظاهر شد شرح جده هفتم این باب **بغیر** راوی گفت که پرسیدم امام را از آنکه
 طلاق میداد از آن رجوع میکند خواه در عده و خواه بعقدی تا نه بعد از آن طلاق
 میداد بعد از آن رجوع میکند بعد از آن طلاق میداد امام گفت که آن زن حلال نمیشود برای او تا
 آنکه نکاح کند شوهر غیر از او یا اگر گاهی جفت خود میکند آن زن را مرد دیگر پس طلاق میداد و اگر بطل
 میبرد بعد از آن بر میگرد و شوهر اولش پس طلاق میداد و اگر بطل بر طریقت میبرد پس آن زن نکاح میکند
 شوهری غیر از او پس طلاق میداد و بعد از آن داده میشود شوهر اولش پس طلاق میداد و اگر بطل
 بر طریقت میبرد بعد از آن آن زن نکاح میکند شوهری دیگر که زن نیست که حلال نمیشود برای آن
 شوهر هرگز **در این اصل** قلت لا یبرأهم علیهم بلفظنا عن ابیک ان الرجل اذا تزوج المرأة فی
 عده یا لم یحل له ابدا فقال هذا اذا كان عالما فاذا كان جاهلا فادعها فانقضت ثم
 یترجمها نکاحا جدید **شرح** گفت امام موسی کاظم علیه السلام را که رسیدیم از یزیدت اینکه مرد چون
 جفت خود کند زرد عده آن زن از شوهری دیگر و دخول با او نکند حلال نمیشود برای او هرگز
 پس امام گفت که این وقتی است که باشد او نابعله و حرمت پس اگر باشد ندان بیک از آن دو جدا
 میشود از آن زن و آن زن عده میدارد بعد از آن جفت خود میکند آن زن را بعقدی تا نه **یا زید**
 عن اخیین محمد بن عثمان الرجل اذا تزوج المرأة و علم ان لها زوجا فرق بینهما ولم یحل له ابدا
شرح روایت از محمد بن محمد بن ابی البرکات است روایت را تا اما می که روایت از یزیدت است اینکه مرد
 جفت خود کند زرد برحالی که داند که آن زن از شوهری دیگر فرقی کرده میشود میان آن دو
 و آن زن حلال نمیشود برای او هرگز **در این اصل** قلت لا یبرأهم علیهم قال اذا خطب
 الرجل المرأة فدخل بها قبل ان یتبع سبع سنین فرق بینهما ولم یحل له ابدا **شرح**
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون خواستگاری کند مرد زنی را پس دخول
 با آن زن پیش از آنکه آن زن سده بند سالکی تقریبی کرده میشود میان آن دو و حلال
 نمیشود

برای او هرگز **در این اصل** قلت لا یبرأهم علیهم قال اذا طلق الرجل المرأة فزوجت رجلا
 ثم طلقها فزوجها الاول ثم طلقها فزوج رجلا ثم طلقها فزوجها الاول ثم طلقها
 لم یحل له ابدا **شرح** معنون این موافق جده هفتم این باب است **باب بیشتاد و سوم اصل**
باب اگر عده ای در حق فطری واحد و بیترنج قبل انقضائها او بیترنج حسی در حق
نسوة فی عقدة مشروح ح عقد بنصفهین سلوک قاف است **بغیر** این
 بیانی است که نزد او چهار زن پس طلاق رجوع میداد یکی را و جفت خود میکند زنی دیگر یا پیش از
 آن مردن عده آن زن یا جفت خود میکند نزد او یک صیغه را این باب پنج حد **اول**
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا جمع الرجل اربعاً فطلق احدىهن فلا یتزوج الخامسة
 حتی تنقضي عده المرأة ای طلق وقال لا یجوز الرجل ماؤه فی حین **شرح** لا یجوز یجمع وین
 ینقضه بصیغه مضاع غایت حلوه بابا فقال برای تعویضات مثل اباع البعیر الجماع
 اما ده اجتماع کرده متفرق مثل اینکه بعضی مرد در دو رجوع متفرق بیرون می آید و زنده آن
 زن بجمع میشود و این اشارت باینکه مطلق رجوع داده است برای دخول چند اند و زن
 است و باینکه کثیر و متوحد حکم ندارد زیرا که مقصود از ایشان فرزند نباشد غالبا
بغیر روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون جمع کند مرد چهار زن را پس طلاق
 رجوع دهد یکی از آنها را پس جفت خود میکند زن پنجم را تا آنکه آخر شود عده زنی که طلاق
 داد و امام گفت که در عذر فراهم آمد میکند مرد اجنبی خود را در پنج زن دائمی **دوم اصل**
 سألت ابا عبد الله ابراهیم علیه السلام عن الرجل یكون له اربع نسوة فینطق احدىهن یتزوج
 مكانها اخرى قال لا یجوز **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **سوم اصل**
 سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول فی رجل کان له اربع نسوة فینطق واحدة ثم ینکح اخرى
 قبل ان تنقضي المدة قال فلیکفر بها یا هلهما حتی تنقضي المدة المطلقا اجلهما ویتقبل

الْأُخْرَى عِدَّةً فَهِيَ صَدَقَاتُهَا إِنْ كَانَ دَخَلَ بِهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَهِيَ مَالُهُ وَلَا عِدَّةَ
عَلَيْهَا ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَهْلُهَا بَعْدَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ زَوَّجَهُ وَانْ شَاءَ أَلَمْ يَزَوْجَهُ **شرح**
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام می گفت در هر که که بود در عرف او چهار زن دائمی و ثلاثی
رجعی و یکی را بعد از آن نکاح کرد زنی دیگر را پیش از آنکه با خروسا نوزن مطلقه را
امام گفت که پس باید که آن مرد رسا نوزن زن تا نه طبعی نوزن زن تا آنکه با خروسا نوزن مطلقه
مطلقه خور و او در این صورت زن تا نه از سر دیگر عدت دیگر را و آن زن تا نه است شهر
اگر باشد که دخول کرده باشد بان زن تا نه و اگر نباشد که دخول کرده باشد بان زن
تا نه پس برلی آن مرد است مالا و نیست عدت بران زن تا نه بعد از آن در هر دو شوق
اگر خواهند خاندان زن بعد از آن خرد شده جفت میکنند آن زن را و اگر خواهند جفت
نمیکنند با و **چهارم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ ثَلَاثَ خَوَافَ قَتَرٍ
عَلَيْهِمْ أَمْرًا بَيْنَ فِي عَقْدَةٍ وَدَخَلَ عَلَى وَاحِدَةٍ مِنْهَا ثُمَّ مَاتَ قَالَ إِنْ كَانَ دَخَلَ بِالْمَرْأَةِ
الَّتِي تَبْلَا بِأَنْبِهَا وَذَكَرَهَا عِنْدَ عَقْدَةِ النِّكَاحِ فَإِنَّ نِكَاحَهَا بَرٌّ وَهِيَ الْمِيرَاثُ وَهِيَ
الْعِدَّةُ فَإِنْ كَانَ دَخَلَ بِالْمَرْأَةِ الَّتِي سَمِيتَ وَذَكَرَتْ بَعْدَ ذِكْرِ الْمَرْأَةِ الْأُولَى فَإِنَّ نِكَاحَهَا
بَاطِلٌ وَلَا مِيرَاثَ لَهَا عَلَيْهَا الْعِدَّةُ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
هر که که بود او را سزنی بی جفت خود کرد بر سر ایشان و زنی را در یک صیغه دخول کرد بر یکی
از آن دو زن بعد از آن مرد امام گفت که اگر باشد که دخول کرده باشد سزنی که ابتدا کرد
بنام او و یا دوازده صیغه نیکاح پس بدستی که نیکاح آن زن صحیح است و بر آن زن زنت حصه
میراث و بران زن زنت عدت و وفات و اگر باشد که دخول کرده باشد سزنی که نام برده
شده و یا دوازده صیغه نیکاح پس بدستی که نیکاح آن زن باطل است و نیست
میراث برلی آن زن و بران زن زنت عدت دخول که ما نند عدت طلاق است این دو شوق

در صورتی که ترتیبی در اسم آن دوزن و یا دوزن باشد مثل اینکه گوید که ترتیبی است
و خدیجه یا گوید که ترتیبی نیست و ترتیبی است و بعد از آن ترتیبی باشد مثل اینکه گوید که ترتیبی
هائین یا گوید که ترتیبی نیست هئین میتوان بود که اختیار بدست زوج باشد و یا ترتیبی
آیند و خدیجه یا از آن دوزن ملزم او باشد پس در حکم شوق او داخل باشد و الله اعلم **نجم اصل**
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ تَرْجِيحُ خُصَا فِي عَقْدَةٍ قَالَ يُخَيِّسُ سَبِيلَ ابْنَتِهِ شَاءَ وَكَسَبَ الْأَمْرَ
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در هر که که جفت خود کرد زنی را در یک صیغه امام گفت
خالی میکند راه هر کدام آن زنی را که خواسته باشد و نگاه میدارد چهار را بعد از آنکه ظاهر جفت باشد
است که این دو صورت باشد که ترتیبی در نام و یا دوزن بنا شد پس اگر ترتیبی باشد نیکاح
باطل باشد البته **باب هشتاد و چهارم اصل** **باب الفی فی الزنا و الاصل** و الاصل
عطفست بر الفی زیرا که اگر عطف باشد بر الزنا حدیث دوم و یا دوزن و دوازده صیغه است
عنوان این باب میشود **بیض** این باب بیان جمع میآورد و خواهد است انچه از ادان و بیاض
آن است در این باب چهارده حدیث **اول اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَحْسَنِ نِكَاحٍ إِذَا بَايَعْتَ نِكَاحًا ثُمَّ خَلَقْتَ وَهِيَ حَبْلِي ثُمَّ خَلَبْتَ أَخْبَتَا فَجَعَلَا
قَبْلَ أَنْ يَفْعَلَ أَخْبَتَا الْمَطْلُوقَةَ وَلِلَّهِمَا فَامْرَأَةٌ أَنْ يَفَارِقَ الْأُخْرَى حَتَّى يَقْعَ أَخْبَتَا الْمَطْلُوقَةَ
وَلِلَّهِمَا ثُمَّ خَلَبْتَ وَتَقَدَّرَ بِهَا صِلَا قَرْنَيْنِ **شرح** فاد رفا ره برای بیان قضی است هر یک از
خطبها و یصدقه با مسویت و مرفوع میتوان بود **بیض** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلام در دو خواهر که نیکاح کرد یکی از آن دو را و بعد از آن طلاق
داد او را و او آستان بود بعد از آن خواستگار کرد و خواهرش را پس جمع کرد آن دو خواهر را
پیش از آنکه از یک خواهرش که مطلقه است فرزندی را بیاورد و او را که جدا شود
از خواهر دوم تا آنکه از یک خواهرش که مطلقه است فرزندی را بعد از آن خواستگار کرد

که جدا شود از خواهر دوم تا آنکه فرزندش را بعد از آن خواستگار
 کند خواهر دوم را و مهر دهد خواهر دوم را مهری دویار یا بیغیر که غیر مهر را و باشد **اصل** قلت
 لجعفر علیه السلام رجل نکح امرأة ثم اتى انفا ففزع اخوها وهو لا يعلم قال عيسى بن ابي
 شاذان ويلي سبيل الاخرى **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام که مردی نکاح کرد زنی را بعد از آن
 آمد بر منی دیگر و نکاح کرد خواهر او را و آن مرد میدانست امام گفت که نگاه میدارد کدام
 را که خواسته باشد و هرگاه میکند دیگر را مرد است که یا اولی را طلاق میدیادوم را فزع میکند
سوم اصل عن احمد بن محمد بن ابي اسحاق قال قال جعفر بن محمد عن ابي بصير عن ابي عبد الله قال
 هو يولي ربيك ايها الشاذان ويلي سبيل الاخرى وقال في رجل كانت له جارية فوطئها
 ثم اشترى امها وابنتها قال لا لئلا **شرح** روايت از امام محمد باقر با امام جعفر
 علیهما السلام که او گفت در موردی که جفت خود کرد و خواهر را در یک صوفی گفت که آن مرد میخواست
 نگاه میدارد کدام را که خواسته باشد و هرگاه میکند دیگر را امام گفت در موردی که بود او را که
 بر جماع کرد او را بعد از آن فریدما در شر را و دخترش را گفت که آن مادر و دختر حلال میشوند
 برای او یا یعنی که جماع همی کدام از آن دو برای او حلال نیست **سوم اصل** سالت ابا جعفر
 علیه السلام عن رجل تزوج بالبراق امرأة ثم تزوج الخ الشام فترج امرأة اخرى
 فاذا هي اخت امراة التي بالبراق قال يعرف بينه وبين التي تزوجها بالشام ولا
 يقرب المرأة حتى تنقضي عدة الشامية **شرح** پرسیدم امام محمد باقر را از مردی که جفت خود
 کرد و براق زنی را بعد از آن بیرون رفت سوگشام پس جفت خود کرد زنی دیگر را پس
 تاگاه او خواهر زن او است که در رعایت امام گفت که تقریر کرده میشود میان او و آن
 زنی که جفت خود کرد او را در شام و جماع میکند زن عاریه را تا آنکه آخر شود عده شام
 اگر در خرابا و کرده باشد **اصل** قلت فان تزوج امرأة تزوج امها وهو لا يعلم

امها امها قال قد وضع الله عندها بئذ لا ثم قال اذ اعلم انهما امها قال يقربها ولا
 يقرب الابنة حتى تنقضي عدة الام منه فاذا انقضت عدة الام حل له نكاح الابنة قلت
 فان جئت الام بولد قال هو ولاة يكون ابنه لها امراته **شرح** ظرف در بید که متعلق
 بجماله است لا یفرده و جازا جامع مرفوع و مجزوم میتواند بود **شرح** گفت که پس اگر جفت
 کند زن را بعد از آن جفت خود کند مادر زن را بر جای که او میداند که او مادر زن است امام
 که تحقیق گذاشته و عذر کرده الله تعالی او را و جاهلی او را بعد از آن امام گفت که جفت تواند
 که او مادر زن است پس باید که جماع نکند مادر زن را و جماع نمیکند آن دختر را تا آنکه آخر شود عده
 مادر از او پس چون آخر شود عده حلال میشود برای او جماع آن دختر گفت که پس اگر از بعد مادر
 را جفت میشود امام گفت که آن فرزند او است میباید پیش و برادرش **سوم اصل** قلت
 في كتاب رجل يولي اخيه الرضا عليه السلام فجعلت فداك الرجل يزوج المرأة متعة الى اجل مسمى
 فينقض الى اجل بينهما هل له ان ينكح اخوها من قبل ان تنقضي عدها قلت لا لئلا **شرح** که آن
 یزوجها حتى تنقضي عدها **شرح** خواندم در مکتوب مرد سوگام رضا علیه السلام که قربانت شو
 مرد جفت خود میکند زن را بعنوان متو تا آخر مدتی معین پس خرمیشود آن مدتی میان دوایا
 جایز است او را اینک نکاح کند خواهر آن زن را پیش از آنکه آخر شود عده آن زن پس امام نوشت
 که حلال میشود برای او اینک جفت خود کند خواهرش را تا آنکه آخر شود عده او **سوم اصل**
 عن ابي الصباح الكاظمي عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل اختلعت منه امراته
 اقبل له ان يطلب اخوها قبل ان تنقضي عدها فقال اذا برأت عضة ما لم يكن له رجعة
 فقد حل له ان يطلب امها **شرح** اختامت بجاه با نقض و عین ببقیله بمعنی ماضی غیر معلوم
 ما ولفقها لا اختاره كنه شد لباس و اینجا عیبار دست از طلاق گرفتن و عرض مهر بخشد
 روايت از ابو الصباح کنا از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی

کند شد از آن و اولی حلال میشود بر آنکه اینک خواستگار کند خواهی یا نه از آنکه اگر شود
 او بر امام گفت که چون بر شوهر بیوفت زن و نباشد نزد راجع من تحقیق حلال میشود
 بر آنکه اینک خواستگار کند خواهی یا نه از آنکه اگر شود او بر امام گفت که چون بر شوهر بیوفت زن و نباشد نزد راجع من تحقیق حلال میشود
 و شطراقی غیر منجر بها **اصل** قال و سئل عن رجل عتده ائمة ملوکین فوطی
 احدىهن ثم وطی الاخری فقد حرمت علیه الا حتی تموت الاخری قلت ان ایت باعها
 فقال ان کان ما یبصرها لاجرة ولا یحظر علیها من الاخری شیء فلا اری بذلك بأسا
 وان کان اما یبصر لیرجع الی الاولی فلا شیء منبر مسترد قال لیرجع بامامت و احواله
 فقد حرمت مفعوله قال است و در تقدیر که نفی جده است نظیر جده آئینه و بنا بر آن غیر
 مسترد و قال اول راجع بر او نیست و او عاقله است **بجای** امام گفت که بر حالی که تحقیق بر
 شده بود از مرگ که نزد او بود و خواهر که کثیر اند پس جماع کرد یکی از آن دو را بعد از آن
 جماع کرد و دیگری که پس تحقیق حرام شد بر دیگری که جماع او سابق بقیت تا آنکه میرد و دیگری دیگر
 گفت که خبر ده مرا که فروشد کینه و م را جلوه میشود پس امام گفت که اگر باشد که خبر این نیست
 که میفرستد و بر او بری حاجت و خطو میکند بر او از کینه دیگر که اولی است چیزی پس منی
 بنم بآن فروختن و جماع کردن کینه و بر او بری و اگر باشد که خبر این نیست که میفروشد دیگر
 اینکه رجوع کند کسی کینه و بر او بری نیست **نهم اصل** عن الخلی عن ابی عبد الله عم
 التیمه یحل طلق امراته او اخلعت و بان ان الله ان یتزوج یا خیرها قال فقال اذا
 برئت عصمتها لم یکن له علیها رجعة نله ان یطلب ائمتها قال و سئل عن رجل کانت عنده
 ائمتان ملوکین فوطی احدىهن ثم وطی الاخری قال اذا وطی الاخری فقد حرمت
 علیها حتی تموت الاخری قلت ان ایت باعها اهل له الاولی قال ان کان
 یبصرها لاجرة ولا یحظر علی قلبه من الاخری شیء فلا اری بذلك بأسا وان کان

الما یس

انما یبصرها لیرجع الی الاولی فلا ولا کلامه **شرح** معنی این ظاهر است از شرح سابق **نهم اصل**
 عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل طلق امراته و هی حلی یتزوج اخرها قبل ان تفض قال لا یتزوج
 حتی یخلو جملها **شرح** روایت از امام مجتبی علیه السلام در مرگ که طلاق داد زنی را و آئین است
 آیا جفت خود میکند خواهی یا نه پیش از آنکه زاید امام گفت که جفت خود میکند خواهی یا نه آنکه
 کند و آئین او **نهم اصل** عن علی بن ابی حمزة عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته عن رجل طلق
 امراته یتزوج اخرها قال لا حتی یفقی عتدها قال و سألته عن رجل ملک ائمتین ایامها
 جمعا قال یطأ احدىهن فاذا وطی الثانیة حرمت علیه الا ولی الله و علی حتی تموت الثانیة
 او یفا برها و لیس له ان یتبع الثانیة من اجل الاولی لیرجع الیه الا ان یتبع لاجرة
 او یفقد فیها او یفوت **شرح** ملک بیغواضیا بیعلم با جعفر است لیرجع الیه نفی من
 اجل الاموال است که برای استثنای منقطع و در شق اول برای تفسیر رها است و باعتبار رشت
 دوم تخصیص میکند جده ششم این باب **بجای** روایت از علی بن ابی حمزة از امام موسی کاظم علیه السلام
 گفت که پرسیدم امام را از مرگ که طلاق داد زنی را که آیا جفت خود میکند خواهی یا نه
 امام گفت که نه تا آنکه آخر شود عده زنی را وی گفت که پرسیدم امام را از مرگ که مالک
 شد و خواهی یا نه جماع میکند آن دو را یکی امام گفت که جماع میکند یکی از آن دو را پس
 جماع کند دوم را حرام میشود بر او ولی که جماع کرده تا آنکه میرد دوم یا جدا شود از دوم و حار
 نیست و در فروختن دوم برای او بری است اینک رجوع کند کسی جماع او اولی که جایز است و اینک
 فروشد دوم را برای حاجت یا تعد کند بکینه دوم یا میرد کینه دوم **اصل** قال و سألته عن رجل کانت
 له امرأة ففعلت یتزوج اخرها فقال من سألته ان احب **شرح** روی گفت که پرسیدم
 امام را از مرگ که بود او را زنی پیش از وفات یا قتا یا جفت خود میکند خواهی یا نه زنی را پس امام
 که جفت خود میکند و رها نشود اگر خواهد **دم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل

كَانَتْ لَهَا جَارِيَةٌ فَفَقَعَتْ فَتَرَجَّتْ فَوَلَدَتْ اِبْنًا اَصْلَحَ لَهَا الْاَقْلَانِ يَتَرَجَّحُ اِبْنُهَا
 قَالُوا عَلَيْهِ حَرَامٌ وَهِيَ اَبْنَةُ وَلَوْ اَنَّ الْمَلُوكَ فِي هَذَا سَوَاءٌ ثُمَّ قَرَأَهَا هَذِهِ الْآيَةَ وَبَرَاءَتُكُمْ
 اللَّهُ فِي جُورِكُمْ مِنْ فِسَالِكُمْ **شرح** عتقت بصيغة ماضی غایب معلوم باب ضرب است قرائت
 این آیت در این مقام برای اینست که شرطست در تحريم آن دختر اینكه ما دو شرط در كنار
 باشد بطلان تتمه آیت جاریه باشد در شرح حد چهارم باب هفتاد و هشتم که واجب
 یتزوج المرأة تا آخر است پس اگر محض مالکیت باشد آن دختر حرام نمیشود **بینه** برسیدم امام
 صادق علیه السلام را از مردی که بود او را یکی پس از آنکه شد پس شوهر کرد پس زیاده یا خرج میشود برای
 مالک سابق او اینكه جفت خود کند دختر آن کزن را امام گفت که آن دختر بر او حرامست و او در حکم
 دختر است و زن آزاد و کزن در این حکم برابرند بعد از آن امام فرمود این آیت را از سوره نسا
 که حرام کرده شد بر شما دختر کن زن شما آنانی که در کنار شما بندان بجهل زن شما **بینه** **اصل**
اصل سَأَلْتُ اِرْضَاعَكُمْ عَنْ اَرْجُلِكُمْ لَمْ يَجِبْ لَهَا اِبْنَةٌ فَبَعِثَ عَلَيْهَا اِبْنًا لَمْ يَنْ
 يَغْضُ عَلَيْهِ اِبْنُهَا فَقَالَ اِنَّكَ الرَّجُلُ الصَّالِحُ اِبْنَةُ **شرح** بنک از باب ضرب وضع است این زن
 قبل استغاث **بینه** برسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که میبایستد او را کزن و آن کزن را دختر
 در جماع میکنند آن کزن را یا خرج میشود برای او اینكه جماع کند دخترش با جماع امام گفت که آیا جماع
 میکند مرد صالح دختر در امر اینست که جانی نیست **دوازدهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ اَنَّ الْجَارِيَةَ صَبِيغَةً اَلَا اَنْ يَنْكِحَ اِبْنُهَا قَالَ لَا هِيَ مِثْلُ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 وَبَرَاءَتُكُمْ اللّٰثِي فِي جُورِكُمْ **شرح** بیان این ظاهرست از شرح حد چهارم این تا **بینه** **اصل**
اصل عَنْ اَبِي بَصِيرٍ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَمْ يَجْعَلْ طَلْقُ اِمْرَأَةٍ فَبَاتَتْ مَعَهُ وَهِيَ اَبْنَةٌ
 مَمْلُوكَةٌ فَاشْتَرَاهَا اَجَلٌ لَمْ اَنْ يَطَّاهَا قَالَ لَا وَعَنِ الرَّجُلِ لَوْ كُنْ عَنْدهُ الْمَمْلُوكَةُ وَاشْتَرَاهَا فَبَا
 اَحَدِيهَا فَمَوْتٌ وَبَقِيَ الْاُخْرَى اَصْلَحَ لَمْ اَنْ يَطَّاهَا قَالَ لَا **شرح** روایت از ابی بصیر

امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتن امام را که مرد طلاق داد زنی را بچند بار و باینچه که عدت او
 بدو و آن زن زنیست که دختر یکدیگر را یا احلا میشود او را اینكه جماع کند دختر را امام گفت
 که نه و برسیدم از مردی که میبایستد زن او کزن و دخترش در جماع میکند یکی از آن دو را پس میرود و باقی
 میماند دیگری که جماع نکند آیا بخیر میشود اینكه جماع کند او را امام گفت که نه **چهارم اصل** **شرح**
 عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَمْ يَجْعَلْ طَلْقُ اِمْرَأَةٍ فَبَاتَتْ مَعَهُ اَحَدِيهَا ثُمَّ يَطَّاهَا الْاُخْرَى بِجَاهِلٍ
 قَالَ اِذَا وَجِلَ الْاُخْرَى بِجَاهِلٍ لَمْ يَحْرَمْ عَلَيْهِ الْاُولَى وَانْ وَجِلَ الْاُخْرَى وَهُوَ يَعْلَمُ اَنَّهَا حَرَمٌ عَلَيْهِ
 حَرَّمَ اَمَّا عَلَيْهِ جَمِيعًا **شرح** روایت از جعفر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتن امام را
 که مرد بخورد و خواهر را پس جماع میکند یکی از آن دو را بعد از آن جماع میکند دیگری را یا با دانی امام
 که جماع کند دیگری را یا دانی حرام نمیشود بر او و او را جماع کند دیگری را بر جای که او را انداخته اند که او
 حرامست بر او حرام نمیشود بر او بهیچ مراد اینست که چنانکه در دم زنده است یا تصدق با و نموده او
 نیز حرام است بقیه آنچه گذشت و بعد از آن این باب **باب هفتاد و بیستم اصل** **شرح** **اول** **شرح**
ولكن لا قواعد وحق ستر الایة **شرح** الایة من حیث است بفعل محذوف وحق بر عرفان
 بتقدیر تقدیر در سوره بقره چنین است ولا جناح علیکم فیما عرضتم بین خطبة النسا او انتم فی انفسکم
 علم الله انکم ستذکر وحق و لكن لا قواعد وحق ستر الا ان تقولوا قولا معروفا ولا تعرفوا عقد النکاح
 حتى یبلغ الکتاب اجله واعلم ان الله غفور عليم صاحب جمع البیاء گفته الایة فی الکوفه واینان غیر هم
 قولا معروفا سبب ایجاد بیان با اینست که انکار در نفس عباد و با شد از اینكه انکار کند
 نزد خاندان خویش که خواستگار خواهم کرد فلان را و آنکه نزد خاندان زن انکار کند و علم الله
 بر اینكه جناح است حراد اینست که تکلیف بترک کردن زن با کلیه مشتملت بر جرح و تکلیف
 مالا یطاق در صورت میل خاطر مرد سوان زن **بینه** این باب بیست و در بیان قول الله عز وجل در
 بقره و لكن لا قواعد وحق ستر اینست سببیت را در این باب چهار حدیث است **اول اصل**

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَكِنْ لَا تَقْعُدُوهُنَّ نِسْرًا
 الْإِنَّ تَقُولُوا قَوْلَ مَعْرُوفٍ قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَقُولُ لِلْمَرْأَةِ قَتْلِي أَنْ تَقْعُدِي عِدَّتِي أَوْ أَعِدِّي
 بَيْتَ الْفُلَانِ لَيْسَ مِنْهَا بِالْخَطِيئَةِ وَيَعْنِي يَقُولُ الْإِنَّ تَقُولُوا قَوْلَ مَعْرُوفٍ التَّرْتِيْبُ بِالْخَطِيئَةِ
 وَلَا يَغْنَمُ عَقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَسْلُخَ الْكِتَابُ أَجْلَهُ **شرح** الموعده هم وعدت شد كذا يدركي
 برای اجتماع و هم باقی در جای خالی منصوص در آن قواعد و هم راجع بنزائست که در عده وفاتند
 یا راجع باعم از اشیان و مطلقا بطلاق باین است ضمیر بنور راجع بمنی عنه در آن قواعد
 است الرجل بتقدير قول الرجل است یا بتقدير است بنا بر اینکه يقول بتقدير ان يقول یا
 و بک اشتغال الرجل باشد پس مرفوع و منصوب می تواند بود بیت الفلان اشاء نیت باینکه
 مراد بر این آیت جای خلوت است لیعرض بصیغه مضارع غایب معلوم باید تفصیل است
 است و معقولش می خورد وقت بتقدير لیس منصرف الترتیب برادر عرض می کند در آورده و مراد
 اینجا خود را در عرض راجع بر آن زن در آورده است در خلوت و بعضی می گویند که مراد
 اینجا ضد نصیحت و این منافق ظاهر لیا دیت این باید است یا در الخطیئة برای آلت است و این
تفسیر است این **تفسیر** در خطیئة التناهی است اگر بعضی مغلان گفته اند که بتفصیل است
 و بنا بر آن خطیئة راجع نیست بخلاف دوم و لا یغرم بتقدير وان لا یغرم است پس منصوب و مرفوع
 می تواند بود و این اشاء نیت باینکه لا یغرم و عطف بر تَقُولُوا و لا تا فرست استثنای متصل
 و مستتر مرفوع است و مطلق است لا تَقْعُدُوهُنَّ سَرًّا لَقَوْلِهِ الْإِنَّ تَقُولُوا مراد اینست
 که اگر کسی قصد این داشته باشد که در خلوت یا از احد خطیئة نکند و قصدین و یا همی نکند و یا
 صیغه نیکاح نکند جایز است و لا موعده خلوت با آن زعمی اینکه در خلوت خطیئة نیکاح نکند ملا
 کند و بعضی می گویند که لا نهیه **تفسیر** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که
 امام را از قول الله عزوجل در سؤ بقره و لیک و عده ملکیت بآن زنان خلق را مگر برای اینکه بگوید

خلوت نمی بیند را امام گفت که آن موعده سخن بدست که می گویند آن زنان پیش از آنکه از شوهر عده
 او که عده می کند یا تو خانه زن فلا برای اینکه در آنجا نه در عرض راجع بر آن زن در آورده و مراد
 آن زن بخود سزا روا شده تعالی می دهد بقول و لیک مگر برای اینکه گویند قوی هستند و راتا آخر عمر
 زوجیت در آورده و ترا جیبی خواستگار و اینرا که ایفاء نکند صیغه نیکاح را در آنجا نه تا آنکه رسد
 و بعد از آن رجوع راه و ده روز یا آخر مدت **دوم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ وَلَكِنْ لَا تَقْعُدُوهُنَّ نِسْرًا الْإِنَّ تَقُولُوا قَوْلَ مَعْرُوفٍ وَلَا تَغْنَمُوا عَقْدَةَ النِّكَاحِ
 حَتَّى يَسْلُخَ الْكِتَابُ أَجْلَهُ فَقَالَ الرَّبُّ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ مَوْعِدَ بَيْتِ الْفُلَانِ ثُمَّ يَطْلُبُ لَهَا
 أَنْ لَا تَسْبِقَهُ بِنَفْسِهَا إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا قُلْتُ فَقَوْلُهُ الْإِنَّ تَقُولُوا قَوْلَ مَعْرُوفٍ قَالَ هُوَ
 طَلَبُ الْفُلَانِ مِنَ غَيْرِ أَنْ يَغْرَمَ عَقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَسْلُخَ الْكِتَابُ أَجْلَهُ **شرح** ثم يقع ثناء فقط
 اسم اشاء است و مشار الیه آن بیت فلان است و جملة استیناف بیانی ساء بقت یا بضم ثا
 منقذ است و عطف است بر یقول و بنا بر اولی طلب مرفوع است و بنا بر دوم منصوب
 است بر هر تقدیر منصوص اینست که سر عبارت از بیت الفلان که جای خلوت است
 المران یقول بتقدير موعده المران یقول است طلب الی اعیار رفت از خطیئة منضم
 باشد و مشتمل بر تهدید و تاهو آن باشد پس رسید امام جعفر صادق علیه السلام را از قول
 عزوجل در سؤ بقره که لیک و عده ملکیت بآن زنان خلق را مگر آنکه گویند در آن خلوت
 نمی بیند را و قطع و فصل نکند صیغه نیکاح را تا آنکه رسد و جوبی شفا را خرم آن پس
 گفت که موعده سرائیت که گویند مرد که و عده که تو خانه خاندان فلان است بیان
 این آنکه در آنجا نه طلب میکند سوان زن اینرا که بشکری نکند و یا بخودش یا بفرقی که خود را
 بشویش دیگر ندهد چون باخر رسد عده او گفت که یقول الله عزوجل که مگر آنکه گویند سخن نیستند
 راتا آخر می معنی دارد امام گفت که آن طلب نیکاح حلال است و الله قطع و فصل کند صیغه

نكاح تا آنكه رسد و چون بفرمودن **اصول** سالت ابا الحسن عليه السلام عن قول الله عز وجل ولا
 لا تواعدوهن سرًا قال يقول الرجل وعده ببيتا فلا يفرض لها بالزواج و يفرق يقول
 الله عز وجل الا ان تقولوا اخر الامر و قالوا المعروف المعروف بالخطبة على وجهها و
 ولا تواعدوهن النكاح حتى يبلغ الكتاب اجله **مسألة** يقول بتقدير قد يقول است
 يا بتقدير ان يقول است پس مقصود مرفوع ميتواند بود و بر هر تقدير مقصود بياست و يا قمانه
 بعد از استاء است عرض بصفه مضارع غايب معلوم يا بتقدير بتقدير ان يعرض است پس مقصود
 و مرفوع ميتواند بود و مقصود يقول است و معنى تفرق كذا في شرح جلال الدين بالزواج
 بفتح و لا ينفقه و فتح و ثا بتقدير مصدر بانقرض و ح كفت سخن نا هو ر مثل اينكه در خواستگار زن كند
 كه اگر قبول نكند كه بعد از انقضائه زن من شوختر و تو مير سلیم و رفت عطف تا آخر و اينجا اشار
 باینكه تفرع بخطبه مني مني است بلكه مني مني محضست در و جز او بخطبه مني مني كه صدق
 موقوف دوم قطع فعل ماضی فاعل بشوا انقضائه **بعض** بر سیدم امام حسن كاظم عليه السلام را از قول
 الله عز وجل در سوره بقره كه وليا بعده مكنته بان زنان خلقي را امام گفت كه كاهي ميگويد مرد كه
 و بعد ميگويم با تو خاندان فلان زن را براي اينكه خود را در عرض و جيت آورد براي آن زن بگفتن
 سخن نا هو كه در غير خلوت ميتواند گفت و ميگويد آن سخن نا هو را بيا اين انكه ميگويد الله عز وجل
 كه اگر آنكه كويد در آن خلوت سخن چنينديده را سخن چنينديده خود را در عرض و جيت در آورده
 بخواستگاري بر رنج راه مصر و مثل آن حلال و حلال بود آن و اينكه قطع و فصل نكند صيغه نكاح
 تا آنكه رسد و چون بفرمودن **اصول** سالت ابا الحسن عليه السلام عن قول الله عز وجل ولا
 غالباً او بتقدير و هم كمال است كه در حضور مردم از آن شرم مي آيد و آن وعده برلى او را
 نيست و بلكه دوم جائز است بشرط عدم ايقاع صيغه نكاح **اصول** عن ابي عبد الله عليه السلام في قول
 الله عز وجل الا ان تقولوا اخر الامر و قالوا المعروف المعروف بالخطبة على وجهها و

لكم فلا تسبقني بغيرك والسرا لا يخلو معا حيث وعدتها **مسألة** بلفاها تا آخر برلى تفسير قوله
 قول الله عز وجل وراى است كه مواعده خلوت برلى اين كرده كه و يا و بر خور و در جمل و خواستگاري
 كمال است كند چنانچه در حضور ديكران شرم ميكنند از كمال است و استرا تا آخر برلى تفسير است
 بلكه خلوت لا يخلو و فتح بلاى تا فرست و بنا بر اين و است بتقدير و المطلوب بالتمهي من مواعده السر
 و لا يخلو بتقدير ان لا يخلو و فتح بلاى تا فرست و بنا بر اين و است بتقدير و المطلوب بالتمهي من مواعده السر
 تا سخن كجا باشد و بجايش آن بايد و احتياج بتقدير بنا شد و الله اعلم **بعض** روايت از امام جعفر
 صادق عليه السلام در قول الله عز وجل وراى است كه مواعده خلوت برلى اين كرده كه و يا و بر خور و در جمل و خواستگاري
 اينست كه بر خور آن زن را پس كويد كه بيشتر كه من در تو هرگز نديدم و بيشتر كه من زن آنرا
 هرگز نديدم ام پس بشكري من را بخودت يا بنعمه كه شوهر ديكر را ترجيح بر من مده بعد از آن
 انقضائه و مطلوب بنى از مواعده سر است كه آخر خلوت نكند بان زن در جاي كه وعده كرده
 آن زن را با جهت **و ثم اصول يا نكاح اهل الذمه و المشركين و يسمي بعضهم ولا يسمي**
بعضهم و يسمي جميعا اين باب بيان نكاح مردان و زنان اهل ذمه با يكديگر و نكاح مردان و زنان
 سائر مشرك با يكديگر است بر جاي كه مسلم شوند بعضي ايشان و مسلمان نشوند بعضي ديگر يا مسلمان
 بهيولى در اين باب حديث **اولا** عن ابي الحسن عليه السلام قال سالت عن رجل
 هاجر و تزك امراته مع المشركين ثم لحقت به بعد ايسارها بالنكاح الاول و ينقطع عنها
 قال يسيرها و هي امراته **مسألة** العمة بكسر العين بفتح و سكن صا د بفتح و قلا ده و اينجا عبا
 از نكاح چنانچه قلا ده است براي زن **بعض** روايت از امام جعفر صادق
 عليه السلام گفت كه بر سیدم امام را از حركه كه هجوت كرد سگ و يا را سلام يا بنعمه كه مسلم شدند و
 زن خود را با مشركان بعد از آن زنيش رسيد با و يا بنعمه كه او زن مسلم شدند بعد از آن سلام
 آيا نكاح ميدارد آن زن را بلكه اوليا انكه بريد ميشود نكاح آن زن و محتاج بتجديد نكاح

دیگر مشهور امام گفت که نگاه میدارد اولاد و فرزند است مراد اینست که احتیاج تجدید نکاح نیست
دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اسلمت امرأة وزنتها
 عن غير الاسلام فزواجها **شرح** روایت از محمد بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام امام
 گفت که چنانچه مسلمان شود زوجه و شوهر غیر اسلام باقی باشد تفريق کرده میشود میا آن دو آنچه
 که در پیش آن زن میباشد پس منافی ندارد با حدیث هتم این **اصل** و سألته عن رجل
 هاجر وترك امراته في الشرك ثم لحقت بعد ذلك اسلامها بالفتح الاول واستطاع عمه
 عصمتها قال بل يملكها وهي امراته **شرح** این ظاهرست از **شرح** حدیث سابق **سوم اصل**
 سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل ينجس من غير اهل الكتاب كانت تحته امرأة
 فأسلم وأسلمت قال ينظر بكذا انقضت عدها فان هو أسلم أو أسلمت قبل ان تنقض
 عدها فما عليهما جرم الاقل وان هو لم يسلم حتى تنقض العدة فقد بات منه **شرح** گفت
 در نگاه زن که در شرح حدیث چهارم با جمل اهل الجرم یک باب جعل و ششم است و در نگاه چهارم
شرح حدیث اولیای خرد و بر بن عبد و المعز علی ابی عبد الله علیه السلام که باب هفتم است اینکه مجوس و
 یکی اهل کتاب است مثل مجوس و دیگری اهل کتاب نیست **بیان** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
 از مرده که با شرک کنی از غیر اهل کتاب است بود در تحت بقرا و زنی مسلمان شد یا زنی مسلمان شد
 امام گفت که اشفاق رکنیده میشود با آن اسلام آخر شده زن که مانند عده طلاق است پس
 او مسلمان شد یا زنی مسلمان شد پیش از آنکه با خر رسد عده زن پس در نکاح او نشاند
 و اگر مسلمان نشد با وجود اسلام زن تا آنکه با خر رسد عده پس بحقیق آن جد است از زنی و
 که اگر زن مسلمان شود و بعد از عده او مرد مسلمان شود احتیاج تجدید نکاح میشود بخلاف
 چنانچه گذشت در حدیث سابق **چهارم اصل** عن ابي الحسن عليه السلام في امرأة في ترك زوجها
 فأسلمت قبل ان يدخل بها قال قد انقضت عدها منه ولا مهر لها ولا عدة عليها

منه

منه **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که جفت خود زنی مسلمان شد یا زنی
 از آنکه مرد و دختری که با او امام گفت که بحقیق بریده شدن نکاح آن زن از او نیست مگر آن زن
 بر او نیست عده بر آن زن از او **نجم اصل** عن طلحة بن زيد عن ابي عبد الله عليه السلام قال
 رجل عن رجلين من اهل الذمة او من اهل الحرب تزوج كل واحد منهما امرأة او امرأه
 حراً وخاضعاً ثم أسلما فقالا الفاح جازراً لالا حرم من قبل الحرة ولا من قبل
 الحرة فزفوا أسلما قيل ان يدفع اليها المهر والنفقة فزفوا أسلما حرم عليهما
 يدفع اليها شيئاً من ذلك ولكن يعطها صداقاً **شرح** او درین اهل الحرب و بی اشعار سوله
 از صورت است و لا اینکه هر دو ذمی باشند دوم اینکه هر دو حری باشند سیوم اینکه یکی ذمی باشد
 و دیگری حری و مقصود اصلی سوله از صورت سیوم است صیبر اسلام راجع به زوج است
 هر صیبر که باشد **بیان** روایت از طلح بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام
 مرده از دو مرد یکی از اهل ذمه از اهل حرب که جفت خود کرده کلام آن دو زنی را و مرد را و
 آن زن را شراب خرده بعد از آن هر دو زن مسلمان شدند پس امام گفت که آن نکاح گذراست
 حلالست حرام نمیشود از جانب شراب نه از جانب خرده گفت که پس اگر مرد و زن مسلمان
 پیش از آنکه مرد و دهده سوا آن زن شراب و خرده را بگوید میشود پس امام گفت که چنانچه مسلمان
 شوند حرام میشود بر مرد اینک دهده سوزن چیزی از آنرا ولیک میگوید زن را هر که موافق آنها
 باشد در وقت **نجم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام في رجل تزوج
 أسلمت قبل ان يدخل بها زوجها فقال امير المؤمنين عليه السلام لزوجها أسلم قال في زوجهها
 ان يسلم ففقطي لها علي نفسها الصداق وقال لم يزوجها الاسلام الا عراً **شرح** فقالت عطف
 بر اسلمت ففقطي عطف است بر فقالت و قال عطف بر قال دوم که مفعولش محذوف است و مراد
 اینست که سخنی دیگر گفت و این سخن را نیز گفت منافات نیست میا این حدیث و حدیث چهارم این

باعتبار اینکه گذشت در نظر این است و این در مجموع است یا باعتبار اینکه گذشت در نظر
حکومت است و این است که اسلام در نظر ایشان اسلام حقیقی نیست غالباً و تکلیف ایشان با اسلام
حقیقی نیست و این در زمان حکومت امام عدالت **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام در آنکه که مسلمانی شد پیش از آنکه دخول کند با شوهرش
پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام شوهرش را که مسلمانی شود باید کرد شوهرش را اینکه مسلمانی شود پس
کرد آن زن بر شوهرش نصفه و گفت که نزد نکرد آن زن از اسلام حقیقی که باعتبار **یعنی** **فهم**
عن ابی عبد الله علیه السلام فی جوابی سلم و له سبع نسوة و اسکن معه کیف معه کیف یصنع
قال یسکون بها و یطلق ثلاثاً **یعنی** بحسب هر وضع و مقتداست اسلام مبتداست و او در وقت
است و در واسن برای عطف بر اسلام است کیف یصنع خالی از عطف است بر ملاحتراز از
عطف افشار بر جز و بعضی مجموع این دو کلام مدخول حرف جر است که است نظیر سابق
الله الا الله هر یک از این دو بطلان بصیغه مضارع غایب معلوم باج فاعل است شاید که اگر کمال نیست
زن بترتیب میباید و میباید اما که متعلق بجا سابق شود و طلاق متعلق بلاحق شود
و اختیار باشد **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در اینکه که مسلمانی شد بر حالی او
راست هفت زن و آن زنان مسلمانی شد با او چگونه میکند امام گفت که که میباید در چهار روز را
میکند **فهم** **اصول** عن یونس قال الذی نکرت له المرأة الذیة فتکلم امراته قال هی امرأ
یکون عندها بالثمن و لا یکن عندها بالکفر قال فان اسلم الرجل و لم یسلم المرأة ینکحها
عندها بالکفر و لا یسکون **یعنی** یوسف بن عبد الرحمن از روی امام محمد کاظم و امام رضا علیهما السلام
است و آنچه در کتاب ذکر کرده مجتهد چون نقل از یکی از آن دو امام است پس خبری را که را و ل
راجع به پیش و راجع با امام می تواند بود و در دوم و سوم راجع با امام است هر امری را که آخر بیان
حکم زمان است پس متافان دارد با آنچه گذشت در چند سوم این باب در تفاسیر رشت از آنجا

و میباید از بود که طلاق از آن
معتبر است

از طلاق مرکز افتاد و مرکز افتاد است لیل علی بنیت بقرینه اینکه نصفه افشار رسیده افتاد است
نصفه افشار و نصفه لیل بر این قیاس است **یعنی** روایت از ابو موسی گفت در کتاب خود که مردی
میباشد نزد او زن و میسر مسلمانی میشود زن او امام گفت که او زن آن مرد است میباید شد
نزد آن زن در روز و میباید شد نزد او در شب امام گفت که پس اگر مسلمانی شود مرد و مسلمانی
زن میباید مرد نزد زن در شب و زن **فهم** **اصول** قلت لا یسکون الا بعد ان یسلم الرجل و یسلم المرأة
على کلین و ان من حر و کنین خیر بایع اسلم بعد ذلک و لم یکن دخول بها قال یفطر فیه الخ
و لم یفطر الخ و یزیر فی سبل بها الیها ثم یدخل علیها و یخرجها الا **یعنی** **شرح** اللات یفطر و لا
بیتقنه و یفطر فی غیر سبل و لم یکن دخول بها عیادت از اینکه تسلیم میباید کرده و لهذا بی ای آن و لم
یکن دخول بها عیادت از اینکه تسلیم میباید کرده و لهذا بی ای آن و لم یکن دخول بها عیادت
غایب معلوم با جعفر است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مردی نزد من جفت خود میکند و زن را
بر مردی میباید که از شراب سی خور بعد از آن مسلمانی شد بعد از عقیقه کاح بر حالی که بود که دخول کرده
با آن زن امام گفت که او میباید که چند دست بهای آن شراب و چند دست بهای آن خمر که پس میفرستد آن
بها را پس آن زن بعد از آن داخل میشود و بر آن زن و آن دو بر نکاح او ایستادند یا یعنی که
احتیاج بخدی بعد نیست **باب هشتاد و هفتم اصل الرضا** **شرح** الرضا بکسر
و مصدر راجع به و غیره خوردن از بیستان زن و بکسر مصدر راجع به فاعل همین بود و مراد اینجا یعنی
اولست جائز یا میباید و در شرح شد و این باب مقتضای اینجا بیان از شر خوردن است
انری که معلوم است روایت سوره حسا که و اهلکم الله ارضعنکم و اخرنکم من الرضا **یعنی**
این بیان از شر خوردن است که غیر حرام بود زن شیر دهنده و حرام بود فرزند پسوا سطر آن
زن بر شیر خوار است در این باب هیچ حدیثی **اول** **شرح** عن ابی عبد الله علیه السلام
علیه السلام قال سمعت رسول الله یحرم من الرضا ما یحرم من القرب **یعنی** **شرح** یحرم در اول بعینه

غایب بود باطل فاعالت بر آن غیر مثل ایام زید البعلری عرض المبیح الاحرام نزد یک حرام کردن
 و مراد اینجا مکروه مغالطه است و در دووم بصیغه مضارع غایب مجمل باب تفعیل است
 چیز حرام می گوید بعنوان مبالغه در آن مثل آیت سوننا حرمت علیکم امتهانکم من هر دو
 سببیت مناسبت می یابد و چندانکه نزد هم باب نواذر الرضاع که باب نفوذ و علم است
 که رضاع در این چند در دو وجه بعد از این مصدر باب مفاعله نیز می تواند بود چنانچه ظاهر
 از شرح چندانکه با صفت بدن لغویا موصوف است و مرفوعت می آید و با غلظت و عبادت
 از اعم از نیک بقرینه یابی که در چندانکه نزد هم باب نواذر الرضاع و مخصوص بعینه و در رو
 بلیل آیت سوننا و امتهانکم اللہ ارضعنکم و اخرانکم من الرضاعة القرابة یفیع قاف
 باید حسن خویشاوند و بسبب خویشاوندی برای تحریم علم از آنست که خویشاوندی مستقل
 باشد و بسبب مثل حرام بود و دختر فیه برادر زنی کسی بر آنکه با سبب الجمله باشد باقیام
 تزویج و دخول مثلا مثل حرام بود و دختر نیز مدخول کسی بر آنکه **باید** بجو می کند که هر دو
 بصیغه مضارع غایب معلوم باید حسن و یا مجمل باب تفعیل است و مقصود تعیم و یا رضاعیه
 است برنگی که شامل غیر مادر و خواهر باشد دختر برادر رضاعی کسی را این خرب بینا بدین حد
 اول اینکه منافا دارد با ظاهر آیت سوننا باعتبار اقتصار در رضاع بر مادر و خواهر با حق
 تفصیل عومات نمیدوم اینک منافات دارد با حد آخرین باب که بنا بر این دختر برادر
 رضاعی حرام می شود پس لا انی عن خویشیت سیوم اینک منافات دارد با حد پنجم و
 دم و ششبا نزد هم حاج صنف لیل لغلی که باب هشتاد و نهم است بدانکه بنا بر این تقریر لفظ
 حرام یا لفظ لیل یا لفظ لیل می تواند آمد آنکه در بعضی احادیث واقع شده در غیر مادر
 و خواهر رضاعی مجمل بر کراهت مغالطه می تواند بود و الله اعلم **یعنی** روایت است از
 بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام می گفت که مکروه مغالطه میشود

شیر خوردن از حرام می شود و چنانچه و نفوذ غیر نکاح مادر و خواهر **دوم اصل** عن
 ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الرضاع فقال یکرّم من الرضاع ما یکرّم من الثب
شرح حسب معنی قرابت است بر صفت این موافق سابقا است یا بمعنی قسوت از جانب
 پدر یا صاحب موی نه که تکرّم و التثبته بالکسر و التثبته بالقراة و فی الا باخاضیه
 و معنی او اینست که ریشود ریشود ریشود باب آید و در ریشود هم باب هشتاد و نهم و در
 شانزدهم نیز در یک و معنی دوم مذکور میشود و در حدیث هم باب هشتاد
 و نهم و بیان عدم منافا میشود **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یکرّم
 یکرّم من الرضاع ما یکرّم من الثب **شرح** این موافق سابقا است **چهارم اصل** عن ابی
 عبد الله علیه السلام قال لا یکرّم من الرضاع ما یکرّم من الثب **شرح** این موافق سابقا است
 الله علیه و آله اینه **شرح** فقال ما علمت انها ابنة اخي من الرضاع **شرح** عرضت
 ما هو منكم معلوم یا عا بنه یسوا بضر و متوایدا و لست اینه می آید در حد
 یازدهم و چنانکه در الرضاع و نمیدوم است اینکه در حد آیت و عرض بصیغه مجهول
 و حاصل هر دو یکست و آن اینست که امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرده لکن تکلیف
 و الحاح جعلی نمیشود و احسنه که مخالفت فیما که با وجود آنکه حقیقت لعیلاشته
 چنانچه اما علمت شعور بان است ابنه و را و لست بصواب است یا مرفوع و یا یافعی است
 ابن جود و رقیق گفته که من عرض عرافا بهن اما مذهب خرم بن عبد المطلب یقال انما
 فقال له فاعان فقال لا ابنة اخي الرضاعة و گفته که ذکر من ارضعه صلی الله علیه و سلم
 ارضعته ثوبیه مولاة ابی له یا یا فاعان ان تقدم حلیه و ثوبا قد ارضعت قبله حسن
 عبد المطلب یا رضعته بعدله اباسله بن عبد الاسد ثم ارضعته حلیه بنت عبد الله
 السعد و ذکره الحی امة بعد ستین و شهرین و قال ان قتیبة لیث فیهم خشرین و ذکر

بما يشبهه در ترجمه بن عبد الله بن ابراهيم بن محمد بن جعفر صادق
گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که عرض کردم بر رسول الله صلی الله علیه و آله که دختر خود را
نکاح چه گفت که آیا ندانسته که او دختر برادر رضاعی منست که این حد در تحت عنوان این
ماست که ای ایست که از آن ظاهر میشود اثر رضاع در غیر مادر رضاعی خواهر رضاعی و ظاهر میشود
که آن اثر که مطلق است آنکه این متافانند با آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث
و حقیم من الله صلی الله علیه و آله و فاته که رسول الله صلی الله علیه و آله چند روز پیش از طالع
شیر خورده و مع هذا دختر خود را بعلی علیه السلام ترجیح کرده زیرا که او است که رضاعی بخیر
عادت باشد **فصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله
نوابه الخ من الرضاع لا یزیر احدی ولا ینقص عنه وانا انی عنی نفسی و ولدی و قال
عمر بن الخطاب صلی الله علیه و آله ان ینزع ایة خیرة فانی رسول الله صلی الله
و قال ای ایة الخ من الرضاع **شرح** عدم امر عدم نوری که در آن و خود و اولاد خود من
برایست که نکاح دختر بنی برادر رضاعی که هم صریح نیست بر آنکه یکدگره مقلد است و
این می آید و بخدا و با صد و شانزدهم که باطل لایسته نیز بهما الرجل و هم جمالی است و بیان
در شرح حدیث بنیم باب بعد و نودم که باب نود و ست **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله در دختر بنی برادر رضاعی که امر بنیکم بنیک
او کسی و نمی بنیکم از آن نکاح و من نمی بنیکم از آن نکاح خود را و فرزندانی را و گفت که عرض
کرده شد بر رسول الله صلی الله علیه و آله که ایست که خیر خود کند و دختر خود را بعلی که در رسول الله صلی
علیه و آله گفت که او دختر منی برادر رضاعی منست **باب ثمان و شتم اصل باب بعد از رضاع**
النفقة **شرح** الحدیث جاب بنیقله و تشدید الی بنیقله مرتبه و علامت رضاع بفتح و کسر
مصلی بعلی و غیره غیر خورده از ایشان است بحرم بصیقه مضاع غایب معلوم باب افعال

باب افعال است و هر دو بیان شده در شرح **یعنی** این باب است بر رضاعیت
که مانند حرام میکند زن با وجود **الام** **شرح** شعیب بن عبد الله بن جعفر صادق علیه السلام یقول لا یزیر من الرضاع
ایما انبت الی و شد القطع **شرح** لا یحرم بصیقه مضاع غایب معلوم باب افعال یا تفیقه است
برای بعضی است شدت بن با نفقه و تشدید الی بنیقله بصیقه مضاع غایب معلوم باب
است شدت بفتح شین قوی کردن **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که مانند حرام
نیکند یا حرام نیکند از جمله خورده از ایشان است مگر بجز رویا که در تحت کذا استخرا
مراد قدر نمایان از رویا شدن و تحت کذا است پس متافانند با آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث
و نمایان نشود **دوم** **شرح** عن عبد بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرضاع
ما اذن ما یحرم منه قال ما انبت الی و الا لم یحرم قال انی و اجدت نبیة فقلت انشأ ان
اصحی الله فقال لا یحرم الا ان ینزع الی حدیثی بفتح عشر مضاع **شرح** لا یحرم بصیقه مضاع
غایب معلوم باب افعال یا تفیقه است و تشدید الی بنیقله بصیقه مضاع غایب معلوم باب
جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از غیر خورده از ایشان زن که حیثیت کنیز میماند
حرام میکند یا حرام میکند از جمله خورده از ایشان زن امام گفت که کنیز میماند که گوشت
را و غیره بخوراند امام گفت بعنوان استقام انکاری که ایامی بنی برادر خود را که اند
خو و گوشت را بگویم که آیا در غیر خورده میماند نگاه دارد ترا الله تعالی امام گفت که در پیش
میشود بر امام و او میگفت که نه تا آنکه رسیدم بدو غیر خورده مراد اینست که چون بدو رسیدم امام
علیه السلام ساکت شد بر او نشاند و تا بنیکم گفت در بعضی از موهما و کما و اهل الشیر خورده و بنیکم
ده غیر خورده باغش روی بنیکم که اگر کنیز نیست بلکه نادرست **یعنی** **شرح** ابی عبد الله علیه السلام عن
اذنی ما یحرم منه قال ما انبت الی و الا لم یحرم قال انی و اجدت نبیة فقلت انشأ ان اصحی الله
الله فقال لا یحرم الا ان ینزع الی حدیثی بفتح عشر مضاع **شرح** معنی این موافق سابق است

نیم اصل قلت لا عبد الله علیکم انا اهل بیت کبریا ما کان الفرج والحزن الذی یجمع
الرجال والنساء فرما استحب لمرأة ان تکتف رأسها عند الرجل الذی یزنی
وبینه الرضاع واما استخف الرجل یظهر لزوجته الذی یحرم من الرضاع
فقال ما ابنت اللحم والدم فقلت وما الذی یبنت اللحم والدم فقال کان یقال
عشر رضعات قلت فکل یحرم عشر رضعات فقال دعه واما یحرم من النسب
فویحرم من الرضاع **نیم** کبریا ووصفت بیبا مفرغ ووصفت اهل است کان قاهر
راسها عا رشت از جهها باعتبار اینکه است و کشاد رک در نزد میا رضاع و وجای
اولیکر مصلوب مفاعل است و در رسوم بقیه و کسرا مصلوب با جرم و رضاست است
بخا با فتنه و تشدید فاصیو ماضی غایب علوم با جاست مفاعل است مشا را لیدر ذکر
تکان رشت ماد را الذی هر دو استقامه است یحرم و در وجای اولی بیضی مضار
غایب علوم با بیضی فعلی اما در ما ابنت موصول است کان بقال اشارت باینکه این
ضابطه رعد ندارد و مختلف میشود باختلاف احوال نیز خوار و شرفه پس گاهی ده رضوع
میباشد و گاهی بیبا شد و در بعضی برانست کرده رضوعا میباشد و رضوعا
یحرم موصول است و مراد اینست که چندانکه شیر خورد باعث رویدن کشت نشود
حرام نمیکند یحرم در رسوم بیضی مضاع غایب مجهول با بیضی فعلی و در چهارم بیضی
مضاع غایب مجهول با فعال است پس من هر دو با برای سبب است مواقع آنچه بیبا
شد شرح شد اول و دوم با جاتی **نیم** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بذرستی
که ما اهل خانه ولده بزیم بیبا که شد و زهره که گنج میشد و دران مردان و زنان
بیبا که شمر کردن از اینکه کنایه بخود را نزد مرد که میا آن زن میا او غیر بیبا است
و بیبا که سبک و سهل شد و اما اینرا که نگاه کند سواد زن بیبا چنانچه حرام میکند

[illegible]

حراما انضعت بر لب الفلج مني بمساحه است و بر لبی بیعیض است ذکر این ولد برای
از این وقت است زیرا که آنچه در شکم است و هنوز متولد نشده و لدینست حقیقه
و بنویسد این می آید و زخم و زود هم با جگر در تضاع ضمیمه و راجع است بولد حرام
اخری حرام بتعدیل حرام علی اولاد است **بخ** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از شیر خوردن که با غرض حرام بود شیر خواهر و برادر شیر خواهر شود کدام است امام
گفت که آن شیر است که شیر دهن زن توان بخشد و شیر زن را بدهد از تو فرزند زنی دیگر
را پس آن شیر حلال است بر فرزند آن دیگر خواه از آن باشند و خواه نه و خواه فرزند
نهی تو باشند و خواه فرزند آن رضاعی تو باشند بهین دستور **روم** عن سماعة
قال سالت عن رجل كانت له امرأتان فولدت كل واحدة منهما غلاما فانطلقت احد
البنين فارضعت جارية من عرض الناس لئلا يبين ان يتزوج بهن الجارية
قال لا لانها ارضعت بلبن الشح **شرح** عرض یعنی عین بنقطه و سکن راه بنقطه
و ضارب بنقطه است عبا رشت از یکا یکی کمان شبح یعنی شش با نقطه و سکن یاد و نقطه
در میان و غایب با نقطه عبا رشت از آن شوهر و این از قبل تعرض است نیز آنچه گذشت و
جهارم با جفتاد و هشتم که با جگر از قبل تزوج المرأة تا آخر است زیرا که در خبر بخار و روانه
شود و مرد و یکا نه را نیز در حدیث می باشد **بخ** روایت از سماعة که از رویان امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم علیه السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که بود او را
دو زن پس پسید هر یک از آن دو زن پس را پس روانه شد یکی از دو زن او پس را و حرام
از میان مردمان آیا سزاوارد میشود بر لبی بران مرد خواه از زن بفرده و خواه از عین او اینکه
جفت خود گیرد یا این دختر امام گفت که نه زیرا که آن شیر را در بطن آن زن قرار **سوم**
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن ابن الفلج قال اما ارضعت من لبن لبن ولدك ولدك

امراة اخرى هو حرام **شرح** معنی این موقوف حدیث اول این با جاست **بخ** سالت
ابا الحسن علیه السلام عن امرأة ارضعت جارية فلبس بها ابن من غيرها ايجل للقلام
ابن زوجها ان يتزوج الجارية التي ارضعت فقال اللبن للفلج **شرح** پرسیدم امام
رضا علیه السلام را از زنی که شیر داد و دختر بر لبی شوهر زن است پس از عین زن آیا حلال
میشود بر لبی آن دیگر که فرزند شوهر او است اینک جفت خود کند آن دختر را که آن زن
شیر داد و بی نام گفت که آن شیر از آن شوهر است مرد اینست که حلال نیست زیرا که آن
دختر جانی و دختر آن زنت دختر شوهرش برهنه است پس بر او این دختر برادر **خ**
بلکه در حدیث **بخ** عن ابي عبد الله علیه السلام عن رجل تزوج امرأة فولدت منه جارية
ثم ماتت المرأة فتزوج اخرى فولدت منه ولدا ثم انها ارضعت من لبنها غلاما ايجل
لذلك القلام الذي ارضعته ان يتزوج ابنة المرأة التي كانت تحت الرجل قبل
المرأة الاخرة فقالوا اجب ان يتزوج ابنة الرجل قبل ان يرضع من لبنه **شرح** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام در مرکه که جفت خود کرد زیرا پس را پس را پس از آن مرد و دختر برادر
و قاضی است آن زن پس را در جفت خود کرد زیرا پس را پس را پس از آن مرد و دختر برادر
بعد از آن زن دوم شیر داد از شیر خود پس را آیا حلال میشود بر لبی آن پس را که شیر داد او
اینک جفت خود کند دختر زنی را که بود و در تحت معرفت آن و پیش از زن دوم پس را
گفت که دوست میدارم این را که آن در جفت خود کند دختر مردی را که تحقیق آن
شیر خود را در زن او **بخ** قلت لابي عبد الله عليه السلام ان للرجل ارضعت حبيبتا و له
ابنة من غيرها ايجل لذلك اللبن هذاه الابنة فقال ما اجب ان يتزوج ابنة الرجل
قد ارضعت من لبن ولدك **شرح** ما اجب بر لبی استعاره بر لبی است در صورتی
که در خبرم رضاع متحقق نشده باشد از تزوج بیضه مضاع متکلم معلوم با تعقل

چیزی و برادر در سبیل من اولست و آن عیال و عیالت و غیره و در خواهر از جلد بر بوطان
 بکشد و فرزند و مادر و خاله و عمه و برادر زاده و در سبیل من و سوم و چهارم مراد
 معنی و م است لبس بچ نون و نون سین بنفشه و با بنفشه خربشا و ندی بوسیده بد کردی
 مستعمل میشود بچ خربشا و یک بوسیده و لا مطلقا صاحب حق گفت لبس بچ و لبس
 بالک و البقم الزا و الباقی خاصه البقم خربشا و ندی بوسیده و در کما مستعمل میشود
 یعنی خربشا و یک بوسیده ترویج **یعنی** رواست از بر بچ علی گفت که پرسیدم امام محمد با
 علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره قان و او می گفت که اگر بد از جای نشایند پس نشاء
 او را باغت نبی باعث صریح امام گفت که بدستی که الله عز وجل فرمودم را از اجنب
 شکر و اگر بد جفت و حوا را از انکانه او باین روش که ساخت او را باین ترا سحر
 نهاد بگو آدم بچ را کشد بوسیده آن استخوان پهلوی زده شده که حرام است بکشد که آدم
 است بعد از آن ترویج که حوا را با آدم بچ را کشد بوسیده آن ترویج میان آدم و
 خربشا و یک از نهاد بچ یعنی که فرزند بهر سید از ایشان بچ را مادر شد و آن معقول
 معقول قول الله عز وجل است که نبا و صهر او بشای یا قبیل عمل خربشا و ندی که باشد
 بوسیده مردان و صهر خربشا و یک است که باشد بوسیده زن مخفی نماید که بنا بر این و
 در صهر برادر عطف است و مراد اینست که آن انکانه انسان دو حصه شد
 بنشد و آن آدم است و حصه دیگر صهر شد و آن خواست **امام** **قال** قلت له رأیت
 قول رسول الله صلی الله علیه و آله یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب فسر لی
 ذلك فقال کل امرأة أرضعت من لبن فحلبها و لک امرأة أخرى من جاریة أو
 غلام فذلک الرضاع الذی قال رسول الله صلی الله علیه و آله **الشیخ** **قال** رأیت
 و صیغه ما ضعیفی ما علمم باجتماع معنی آخر است قول مقبول و معقول را رأیت

بقتضی معنی ما اما اضرع علیه بنی القدر است بنا بر اینکه در آن وقت که حق فرمود است
 بحرم من الرضاع تا آخر باشد و شرح بخدا و لایم و م با ب الرضاع و مقصود سائل اینجا
 اینست که آیا در این حدیث رسول الله بنی حرام است برادر از جانب پدر است میتوان که با الله
 یعنی قرابت مطلق است و حاصل جبر امام اینست که میتوان کرد بر جایی آن آیت در وجه
 ظاهر است و دیگری بطن این قول رسول الله بنی و وجه دارد و لایم در این حدیث است بطن
 این قول رسول الله بنی و وجه دارد و لایم در این حدیث است **لایم** گذشت در شرح حدیث دوم
 با ب الرضاع ظاهر است مخفی نماید که مناسبت یعنی بطنی است که رضاع در قول رسول الله
 صلی الله علیه و آله باشد و مراد جایی و غلام فرزند بطنی بنی و وجه است و ذکر این مختار
 انقضای آن را باید فرزند بطنی لایم می آید و رنج و زنده مایب نوار و الرضاع ذالک **عست**
 محلا و بعد است حکای همانند که امرأه است نیز که مشار الیه الرضاع منها است الرضاع
 مرفوع و غیر ذلک است یا حقیقت است و الذی حرمت **یعنی** راوی گفت که کفتم امام را که
 خبره مرا قول رسول الله صلی الله علیه و آله که مکروه مغفل میشود بسبب رضاع لایم حرام
 بسبب نیست تفسیر کن بر آن من آنرا می گویم گفت که خبره که خبره داد از شیر شوهر خود
 فرزند و دیگر از خواهر از حق باشد از پدر باشد پس رضاع عیست که گفت رسول الله
 صلی الله علیه و آله لایم یعنی که آن رضاعی است که مکروه مغفل میکند فرزند شیر را زیرا که
 آن در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله بوسیده بچ را و زوج **امام** و کل امرأة أرضعت من لبن
 فحلبت ما لها و احدا بعد و احدا من جاریة او غلام فان ذلک رضاع لبس یا لرضاع
 الذی قال رسول الله صلی الله علیه و آله یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب و اما
 هو من نسبی حتی القربی رضاع و لا یحرم نسبا و لبس هو سبب رضاع من نایم
 لبس الحول و یحرم **شیخ** و احدا حال خبری که ما هست من در من جاریة برادر

است و مراد باین روزه و علامت فرزند در شیر دهنده است و آنکه متحقق محال و اسم آن ایجابی
 کلامه است مثلاً آنکه گذشت در فقره سابقه و جمالی تا آخر صفت رضاع است و مراد اینست رسول
 الله صلی الله علیه و آله در این کلام گفته که این قسم رضاع باعث کراهت مغلظه فرزند نیست و مشوق
 مثلاً ضمیر بر آنچه بشمار آورده است من تبعیض است و فقره خبر مبتدا نیست بضمیر من
 و با اینکه جمع است و متناهی صفت است و در فقره سابقه رضاع در دووم مرفوع خبری
 مبتدای بخود وقت بتقدیر بر موصوفه و این جمله استیفاء بیاض سابق است و لکن موصوفه
 مضارع غایب معلوم با محال است و مراد با حرام ایجاب مکرره مغلظه که است سبباً بفتح
 سین بیفقه و فتح باء بیفقه و باء دوم عبارت از مرتبه دیگری که در مرتبه اخیر نباشد
 مثلاً فرزند چه خواهد رضاعی مرفوعی آنچه گذشت در شرح صدر این خبر و مراد اینست که قسم
 باعث کراهت مغلظه فرزند خواهد بود زیرا در رضاعی مثلاً میشود اگر چه باعث حرمت آن
 خواهد میشد و در فتح بفتح سین با فقه و سکون باء و فقه در باین و نیز است و آن تحقیق
 ضمیر بر راجع است به سبب و خبر و خبر است و مضامنت و اضافت سبب رضاع باعتبار است
 که در طری استاجد المرافعین من درین تا آخر آمده است و ظرف صفت رضاع است المرفوع
 بضم فاء و ضم حاء بیفقه مرکب و در آن و بنا بر اولی مصدر با یض است و بنا بر دوم جمع مرفوع
 و سکون حاء است و در رضاع از جانب مکرر است که بهتری جایز باعتبار آن نیز شده
 باعتبار آنش و خبری نباشد خبر موصوفه مضارع غایب معلوم با محال است و خبری است
 راجع ضمیر بر است **بخر** و خبری که خبر داد فرزند و دیگر از غیر و شوهر برحالی که بعد از دیگر
 بود و بیختر آن زن یا پس بر آن زن پس بخر که رضاع از آن زن رضاعی است که نیست آن رضا
 که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مکرره مغلظه میشود بک رضاع آنچه حرام میشود سبب
 و جز این نیست که آن رضاع از جمله خبرهای جایز است باین بیان که آن رضاعی است

بخر

مغلظه

مغلظه مغلظه از خبری است که فرزند از رضاعی که از جانب پدر یا مادر باشد مکرره مغلظه شود
 بدانکه هیچ میان این تقیید و تقییدی که گذشت در شرح دوم باطل رضاع یا نیز و شاست که اگر
 مسئله از آنکه مغلظه شد و ضعف دارد و در تقیید سابق بیان قد فرزند نشد و در این تقیید
 اغلظه فرزند و الله اعلم **در امر** عن حماد بن اسباط قال سألت أبا عبد الله عليه السلام
 وضمیر من مره لاجل که آن نیز قرح اختیار لایبها من الرضاع فقال لا فقد رضعاً جمعاً
 من لبن قبل بلع من امرأة واحدة قال فین رضع اختیار لایبها من الرضاة قال لا بأس
 بذلك اختیار لایب لم ترضعه كان لها غير قبل لم ترضعه لعلام فاختلف الغلظه
 فلا بأس **در** من الرضاع یعنی علی استیفاء است بقی اینها و فقره من الرضاع من القوم الذين
 بايات و ظرف حال ضمیر نیز قرح است رضاع بکسر مصدر یارب مفاعله و مراد اینست که آن زن
 خواهد بود که خبر داد و این بیان پس بر موصوفه خبر از آن است پس خبرها لایبها اعلم است
 خواهد بود که خبر رضاعی بکسر ضمیر رضاع راجع بعلام و اختیار لایبها است و بر اینقیاس
 من الرضاة که بفتح و کسر مصدر با یض خبر علم است و مراد اینست که این پس خبرها را مکرر از آن
 و بطن خبر خود از خواهد شد او و پس و خبری که با او دار قال و قال فین رضع از قبل التعلق
 تعلق سبب است لایبها یعنی لایبها یا بری بقی کراهت مغلظه **در** و اینست از آنرا
 گفت که بر سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خبری که خبر خود از آن زن یا حلال میشود
 بر آن زن یا نه بگفت خود که خبر بکسر آن زن را میام گفت که نه بخر بخر آن در آن خواهد
 شد خبری که خبر خود از آن زن یا نه بگفت که خبری که آن بخر بخر خود میکند خواهد بود
 آن زن که برحالی که خبر خود از آن زن و پس روی گفت که حرام گفت که نیست پس روی بان بخر
 سخی که خبر آن زن که خبر داده آن بخر بود شوهر او غیر شوهری که خبر آن زن که خبر داده
 آن بخر بود شوهر او غیر شوهری که خبر داد آن بخر بود غیر شوهری که خبر آن زن که خبر داده

۴۰

باب دوم اصل سئل عن رجل يرضع من امرأة ويحمل له
ان يزوج آخرها من غيرها فقال ان كانت المراتان رضيعا من
امره واحدة من لبن حمل واحد فلا يحمل وان كانت المراتان رضيعا من امرة
واحدة من لبن حملين فلا يمس بها **باب ثلث** مضمون في ظاهره ان يخرج حثما بوقتها
باب ثلث اصل الله لا رضاع بلفظ لا ينقطع مصدره علم وفريه سئل
ما مصدره فقال است ويره تقديره مقصود نفقته رضاع است مطلقا لا مقصود
نفقته رضاع است مذكور است ورايت سؤالا في امرها ثم اللقي رضيعا واخبركم
من الرضاة الفظام بلفظ اسم مصدره يرضع بلفظ رضيع حتى بعد فظام بعد از دو
شد كذا في خبر خوارستجاني ظاهره میشود از حديث دوم وسوم اين **باب ثلث** اين
باب بيان است كه نسبت حكم و اثر رضاع بعد از باز كيري از پستان راين با پنج حديث
باب ثلث عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا رضاع بعد فظام **باب ثلث** اين ظاهره است از خبر عثمان
باب **باب ثلث** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الرضاع قبل الحول قبل ان يظلم **باب ثلث** قبل
در اواخر نفوس متعلق با رضاع است و در دوم خلاف مستقر و خبر متباد است و منقول
است لفظا مثل الله فرق ايدهم **باب ثلث** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كه
كه بغيره كه شير حق ركت كود كه شير از دو سال بشد او پستان باز كيري است از شير
است كه اگر كسي بخورد از پستان بركه بعد از يك سال بغير مثلا بعد از يك سال مثلا او را
بان كود كه شير خورده از پستان نفق ديكر آن زن دوم و فرزند او حرام ميشود
شیر خورده **باب ثلث** عن عثمان قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لا رضاع
بعد فظام قال قلت جعلت فداك وما الفظام قال الحولين الذي قال الله عز
وجل **باب ثلث** الحولين يعني الفظام الحولين سئل عن رجل يرضع من امرأة ويحمل له

بجاست

بجاست زيرا كه اشارت است بابت سق بقره واللا يرضعون ولادقن حوايا كالليل الذي يروم
محمدا باصطحابه الحولين است و با اعتبار نسبت كه آن حكا است **باب ثلث** روايت از جواد بن عثمان
كه گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام كه نسبت است از خبر خورده بعد از پستان
و كه گفت كه گفت كه قرابت شوم و نسبت مضمون بريد كذا في خبر امام كه گفت كه اخبرته و وسال الحجة
الله عز وجل و سئل بقره **باب ثلث** **باب ثلث** عن محمد بن يقطين قال سألته عن امرأة حملت من لبنها فا
سقت زوجها الحول فقال اسكها واجمع ظهرها **باب ثلث** محمد بن يقطين بلفظ قاق وسكن يا
فقطه و بيان آن بيان امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليه السلام است حلت ان ارجع و فرست
اسكها بلفظ سق و فتح كاف است او جمع بلفظ بفتح عين **باب ثلث** روايت از محمد بن يقطين كه گفت
امام را از زني كه دو پستان شير خورده پس اشاميد شوهر خود را بمقداريكه حرام شود بر او امام
كه گفت كه گواه ميدارم آن زن را و بدهد او را و در پستان او پستان را و نه و مانند آن ظاهره كذا اين حديث
در بحث عنوان اين باب است كه حرام نميشود بسبب شير خورده بعد از فظام است پس كذا في خبر
خود را و دوشد و اشامان كود كه پستان از دو سال را بحد و رعايت حرام بود شود با وجود آن
خارج است از مضمون حقيقه رضاع و شايد كه كذا اين حديث احتجاجا بر اين باشد كه در اين صورت
باعث كراهت نميشود و اگر با كود كه پستان از دو سال را بحد بعت كراهت ميشود و الله اعلم
باب ثلث عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا رضاع بعد
فظام ولا وصال في صياح ولا يم بعد اجلام ولا حث بوا الى اللول الا تعرف بعد
الحول ولا حث بعد الفح ولا حث في قبل كاح ولا عتي قبل ملك ولا عين اللول
مع اللول ولا اللول مع مولاه ولا لملاق مع زوجها ولا ندره معقبة ولا عيان
في فطيرة **باب ثلث** وضا اليك و مصدره ب مفاعلة است بضم و فتح يا و فقطه و بيان آن
يا و فقطه و بيان اصله ب مفعول است و بفتح يا و فتح نا مصدره ب مفعول است و بفتح يا و فقطه

است

بجاست

[illegible][illegible]

بذلك الذي لم يكن من الرضاع قال لا **شرح** روايت از ابو موسی بن یعقوب از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی که فرار از شوهر خود را بخواهد
باشد و خوله در پیش خود او دختر را بدید بیا آن شیر ابرام میشود بوسه آن شیر که حرام
میشود از رضاع متعارف امام گفت که **مسئله** عن علی بن محمد بن ابراهیم عن ابی
جعفر علیه السلام قال فیله رجلا سرح جاریه صغیرة فارضعها امرأته ثم ارضعها
امرأة له أخرى فقال ابن سیرم شحمت علی الجاریه و امرأته التي ارضعها اولاً فا
ما الاخرة لم تحرم علیها کأنما ارضعها بنتاً **شرح** ابن سیرم یعنی آن نفقه و سکن
یا بیک نفقه و غیره را بیک نفقه قاضی کرده و از جایب منصرف و امرأته التي ارضعها اولاً
یعنی بر غیر مسلم قول مخالف است در امرات متاجری دخول در حرمت میشود جایب
گذاشت و در شرح حدیث چهارم **مسئله** باجا لعل یترقی المرأة تا آخر که باجا عتاد و بیستم
است پس منافی اندازد با حدیث چهارم داشته این باب حذف در جواب ما جایب است چنانکه
قول باشد جایب گذاشت و در شرح حدیث اول باب سی و هفتم اینها بعضی شراست و روايت
که زن دوم پس از خود را نیز داده بلکه کسی را نیز داده که بیست و نه روز اول باشد و خراو
شده و از پس منافی بوده بدو زنی که اول و دوم و غیره مذکور میشود کافی در کافیه است
میبود و بجای آن لام می آید فرق میان اخیره و اولی است که اگر رضاع اخیره بعد از رضا
نکاح صغیر است باعتبار زمان و رضاع اولی متعارف است و نکاح صغیر استایش
از اذن باعتبار زمان بنا بر اینکه روید که گشت و خون بعد از رضاع باشد **مسئله**
روایت از علی بن محمد بن ابی رباب که از امام محمد بن یعقوب علیه السلام راوی گفت که گفته شد
که بستر که مردی بخت خود کرد و دختری که بچه را پس از او داد او زن آن مرد بعد از آن شیر داد
اول زنی دیگر آن مرد گفت این شهر که حرام شد باین مرد آن دختر و دوزن آن مرد گفت

امام محمد بن یعقوب علیه السلام که خطا کرد این شهر در طریقت خود شیر نهان این آنکه بنا بر طریقت ابرام
شد بر مردان و دختران او که شیر داد آن دختر را در اول پس از آن دوم پس گفته میشود در
که حرام شد بر مردی این آنکه که آن زن شیر داده و دختر خود را نه خون خود را **مسئله**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله انی فعلت ما لم یکن
یمیناً و شملاً فافهم ینسب **شرح** انما یقعها یضع امرءة من اللام یا بی باج ع است
یمیناً و شملاً اعتبار وقت از شیر داده میضا و غیره که باشد پسین یعنی بین نقطه در سکن
یا در نقطه در یابین یعنی در خارج جمع متعارف معلوم باجا علم است **مسئله** روايت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که منع کنند زنان خود را از
اینکه شیر دهند فرزندان مرد و مادر در است و هیچ بعد از آن زمان فراموش میکنند شیر را
مثل اینکه زنی که یکی از این دو طفل را بیاخته و میداند که کدام است یا فراموش میکند
مقدار شیر را و اگر آید باعث روید که گشت و خون شده یا نه باعث اصطر اخطر میشود در وقت
اراده ترویج **مسئله** عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وضع
الغلام من لبناً شربه فکان ذللاً لعدیه او یبیت له و قد علیه حرم بنی من کاهن
شرح وضع بصیغه ضایع غایب معلوم باجا علم و ضحی است مشاراً لذلک مصدر وضع است باعتبار
وحد از زمانه بعد بلعین بین نقطه و نشد بعد از این نقطه چند چیز و اول اینجا عدویت که معلوم
اینکه باعث روید که گشت و خون میشود بر حوال او ببت آخر بی او خال عدیه که باعث روید
گشت و خون شده بنا بر بعضی احوال هر چند که نادر باشد مثلاً در بعضی جایب مذکور شد
حدیث هشتم و نهم باجا حدیث **مسئله** روايت از امام محمد بن ابی رباب که از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون شیر خود را پس از زنی مقدور یا بر شوهر یا شده کدام هر کدام اتفاق عدیه که انحصار
ندارد بعضی احوال را روید باشد که گشت آن پس از آن دینا بر حرام میشود بر آن بشر

آن زمان بهای ایشان **شانزدهم** اصل عن رجل عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل وانا حاضر
 عن امرأة ارصعت غلاما مملوكا لها من لبنها حتى نفلته هل لها ان يبيعه قال فقال
 لا هو ابنها من الرضا حرم عليه ما يبيعه واكل ثمنه قال نعم **الکین رسول الله**
 قال يحرم من الرضا ما يحرم من اللبن **شرح** فقلت بصيغة ماضی غایب معلوم باخبر
 است الرضا بفتح وکسر مصدر با ضرب علم خورده کلمه زیست از بلا کلمه معنی ورنه رسول الله
 شده در شرح جدا اول دوم باب الرضا کلمه با ج شتاد و معنی است و از آن ظاهر میشود
 که حرام بود بیع و اکل لبن این بچه که اهت مغفله است **بیست** روایت از مرثیه از امام
 جعفر صادق ع راوی گفت که امام بر سیده شد بر حالی که من حاضر بودم از زنی که شیر داد
 بپسر که معلول آن زن بود از شیر خود تا آنکه از شیر باز گرفت و از آنکه پسر آن زن که فرزند
 بزرگ او گفت که پس امام گفت که نه بیا این آنکه او دیگر زنست از شیر خورده مملوک مغفله
 شد بر آن زن و فرزند او و خورده برای او راوی گفت که بعد از آن امام گفت که آیا نیست رسول
 صلی الله علیه و آله که گفت که مملوک مغفله میشود بی شیر خورده آنچه حرام می شود و بی شیر
بیست و یکم اصل سالت ابا الحسن موسی علیه السلام ام ولد لی صدوقی زعمت انها ارصعت
 جاریه لی و الصدوق قال لا **شرح** صدوق بفتح صاد فعل بفتح فاعلت پسندید و تائید
 و آن مساویت **بیست و دو** رسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از کزن خاصه که مر است راست گفت
 کرد که او شیر داد کزن را از من آیا صیقه کم او را امام گفت که نه بیا بر این که محل تحت بچست
بیست و سه عن عبد الله بن جعفر قال کنت اری ابا محمد علیه السلام امرأة ارصعت ولدا
 الرجل هل یحل لذلک الرجل ان یزوج ابنته هذه المرصعة ام لا فوقع علیه السلام لا
 لا یحل **شرح** معنی این سوال جواب گذشت در جلد ششم تا به صفة لبن النحل و در شرح
 آن بیانشد که حلال نبود آن باعتبار و معنی بقیه است پس اگر زمان تقریباً شد حلال و ماضی

وایضا یسأل

وایضا یسأل که تکرار حرف نفی در لایحاشا است بحال بود و ماضی زیر که نفی بر نفی است
 و امثال این در مقام تعریف قرار گرفت و شیخ زیر لایحاشا در شرح شراح این دو چیز را حمل
 حلال بود و ماضی کرده و گفته که چون اینها مخالف قاعده است پس مستثنی خواهد بود و آن قاعده
 تفصیل داده **بیست و چهار** روایت از عبد بن جعفر گفت که نوشتم سوا امام حسن عسکری که زنی شیر داد
 فرزند مرد بر ایا حلال میشود بر آن مرد اینکه جفت خود کند دختر آن زن شیر دهد و آیا نه پس نیست
 امام ع که نه نه حلال میشود بر او آن مرد **باب بیست و دوم اصحابی از شیخ** این باب بیست و
 آنچه در باب سابق مذکور شد در این باب یکصد و بیست **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال
 المؤمنین صلوات الله علیهم فیما بینة لا یحل منّا حکم امک امها امک و آخرها امک و امک و معنی امک
 است الرضا امک و معنی امک من الرضا امک و معنی امک و قد و طلت حتی یفسرها
 بحقیقه امک و معنی امک من غیر امک و معنی امک علی اسم امک و لها رواج **بیست و سه** نماید مرغوع
 و معتد است عبارت از هشت کزن زیر که اگر بچه هشت زن می شود الحاق تائید جائز نیست
 و ایضا ارجاع ضمیر جمع مذکور در ما حکم جائز نیست پس این کلام بمنی بر اینست که کزن که هم در حکم است
 باعتبار اینکه در از مردان بیگانه نیست و در مجلس روان بیگانه نمیشود و لهذا خادم میسوز
 بچه علام لا یحل بصیغه مضارع غایب غایب معلوم با ضرب است معنی بیا بچه جماعت لا یفتح
 تخفیف معنی و تائید است کزن اصلش ام بفتح و معنی یا سکنی هم و او و تائید بوده و او ساقط
 شده امک را اول مرغوع و بعد تفصیل نماید است پس متذکره محض نیست امک در حرام معقول
 است بامک را اول مردان عاطفت مذکور است و در شرح جای دیگر معقول است بخلاف عطف
 رضاع در دو جا که لا مصدر با معنی است و شایسته است اینکه معنی و حاله شیر بپر و مادر نیست
 و عکس نیست میسوزند بود که که بفتح یا کسر مصدر با معنی و ضرب باشد و شایسته است که باشد و طلت
 ماضی غایب مجزای است معنی است شیر نهایی یا یک قطعه و یا بقیه و هم غیر بصیغه مضارع مخاطب معقول

استغفار الاستغفار طلب برکت و از استغفار بجهت بقاء و حیات و روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که شش کثیر حلال غنی و جمیع اینها که کثیر تو بهر حال که
ما در کثیر هست و خواهر کثیر کثیر هست و کثیر تو بهر حال که و غنیست از غنی کثیر تو بهر حال که
او قال غنیست از غنی کثیر تو بهر حال که او ترانه داده باشد کثیر تو بهر حال که تحقیق جمیع کثیر
نزد مالک با بقتل و مانند آن قال آنکه استغفار کثیر را با بقتل کثیر تو بهر حال که او غنیست است
غنی تو کثیر تو بهر حال که او بر کفکری غنیست است موافق آنچه محمد در کثیر با بقتل کثیر
الامیر با بقتل و جمیع اینها که کثیر تو بهر حال که او است شوهر **باب نود و سوم اصولی نکاح الف**
این بابی نکاح کثیر با بقتل و راسته را این بابی چهار حدیث **اول اصل** عن عمر بن شریح
عنه علیه السلام قال قلت له الرجل من زوج قابلته قال لا ولا انتنها **روایت از عمر بن شریح**
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام را که یا مرد حقیقت خود میکند با ما خود را گفت که نه
و نه دختر که ما ما جلد کرده بود است و ما ننهادیم و دخترش را ننهادیم و هر هست بقربند
چند چهارم این باب **نود و چهارم** سالت اباجعفر علیه السلام عن القائله الجبل المولود ان یکنها فقال لا ولا
انتنها هی یعقوب انتنها **نود و پنجم** این ظاهر است از شرح **سوم** و فی روایتی معنی برین عبارت
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت لمررت بالقابل المکر من ذلک و ان قبلت و ریت
حرمته علیه **نود و ششم** قبلت بمعنی ماضی غایب ماضی با علم است حرمت بشیء بلا بیفقه از باب
الکثیره و بیفقه فعل القفیل است شاریه لاجزای است که معنی است از سابق و آن است که در
خاطر او ماضی ماند حقیقت قابل که بوده و دختران او که کثیرند پس در احسان از نکاح ایشان
حرج است بخلاف قابل که تربیت کرده باشد زیرا که در خاطرهایمانند که او نیست و دخترانش کثیرند
و بت بر بیفقه و تشدید با بیفقه بصیغه غایب ماضی معنی لازم و واجب نفی است حرام
اینجا بجهت مکره بکراهت مغلطه است و برین حد آمده **نود و هفتم** و در روایتی معنی عار از امام جعفر

علیه

علیه گفت که امام گفت که او اما چو کرد و گذشت چو ما ما چو بپشت از آنکه ایشان و دختر ایشان در
مانند و اما چو کرد و پدر بر حرام میخورد و **نود و هشتم** **امیر** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا استقبلت
القیمی القابله فوجیه حرمته علیه و حرم علیه و ولدها **نود و نهم** اذا ایجاب بجهت و قنات و بری شرط
نیت عمل و البته از اینجا باینکه از ابدل جعفر علیه السلام باشد و فرزند را اینجا نیست که و هر کد که در
زاده شد بر بر کد قابل میباشد زیرا که کد که در حرم در رجابت است و کد او در رجابت
ما در است و در کد که در حرم میباشد و از جانب پیش خود را چو خود موافق آنچه میاید در کد که در
در جعفر علیه السلام و بنیاب بدو خلق الا حسان و تقابل بطول الله که اباب ششم است پس جعفر علیه السلام
اینست که قابل و ولاد حرام نیست زیرا که کد که در وقت ولادت و این از قبیل نکاح
ما اینست الا نکاح است و معقوبه و در نفی حرمت حقیقت است فقیرا لکماله ما اینست لکماله
شاعر و لا عینیم غزل سیوفم علیها قل من قارع الکبک و این ظاهر میشود که حرمت در احسان
اثبات حرمت معلوم بر کراهت است **نود و دهم** **روایت از امام جعفر صادق علیه السلام** گفت که گفتی
که برابریه که کد اما جلد کرده بود حرام بود بران کد که حرام بود بران کد که ولاد قابل **نود و یازدهم**
نهم اصولی الف المقیم مع و سکون تا و در نقطه و یا لا اسم معک با بقتل بر منک
و مرد اینجا نکاح منقطع یا معقود یا نکاح منقطع است این بابیان نکاح منقطع است در این
هشت حدیث **اول اصل** سالت اباجعفر علیه السلام عن لقعة فقال انزلت فی القرآن فقال خا
استقم بریهن فانوهن لجرهن فریضه و لا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضه
نهم برسدیم امام محمد علیه السلام را از توجیل امام گفت که از آنکه در قرآن در سؤالا که کثیر
طلبه مکره متکانه در زمان محض کد که در آن از جمله نکاح است که حلال کرده شد و بری شما
با ایشان نزد آنها ایشان را بهر حال که آنها را اشتباه باشد در کد که زیادتی نیست کناهی بر شما
لجه خوشنود از آنکه کثیر ایشان بعد از مزاجی اشتباه مثل و او را در جمیع و آنکه در روایت

صالحا وانا على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم فاعلم الاعنات القولا قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وان ابنا صا جاك قال فاقبل عبد الله بن عمر فقال لست اكره ان يسألني
ويناك واخبرك ويناك فافعل قال فاعرض عنه ابو جعفر عليه السلام حين ذكرناه ويناك
عنه **شرح** انت على قول صالحا نقبل اننا است بقرينة عطف هم زیرا که اسم فعلست بمعنى تعالين اننا
است لا عند بصيرة مضاعف متکلم معلوم با وفعال خبر مست الملامعهم نفیرن شد کنی بکر بر بر سر
جزی ان یقع نیز وفتید نوب بقدر علی ان است اعراض جی کیدنا با اعتبار اینست که ذکر نوب
شهر در در تقیقام از غرضنا دست و اعراض یجی کید بنا عزم باعتبار اینست که از او دختر میماند
و در جواب امام علی علیه السلام بده با باعتبار که در کتابها و قلم است در کلام **شرح** بلام گفت او را که
نوب سخن یا خبر با شرم بر حق الله صلى الله عليه وآله بلکه با شرم و بیانا ملا عظیم تر بر اینست که قرأ
حق است که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله واینکه قولنا حق گفت یا و قولنا حق گفت که بر او و
عبد بن عمر بر سر گفت که از او خبر می آید تر اینکه زنان نوران بچند و دختران نور و خواهران نور
ختران هم توان کار کنند و این گفت که بر سر و کرد و ایندا ز او امام علی علیه السلام و حق که مذکور
زنان او و دختران علی او و دختران علی او و بعضی میماند که بعضی میماند که بعضی میماند
چنانچه مغیران گفته اند در تفسیر حاکم الخطیب و نقل این بسیار است و این مناقات ندارد با مصالح
جانی می آید در تفسیر این باب **شرح** **اصول** عن ابي عبد الله ع قال المنة تركها القرآن
وخرج بها السنة من رسول الله صلى الله عليه وآله **شرح** جرت بها السنة شایسته بآیت سوره
اخرابنا احلنا لک از واجد الا اینست اجر حق و بیان شد در شرح بخدا و ایا جی بخدا
که با احل الله فی الله و الله من المنا است **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که من در دیده آمدن قرآن و با کشف بآن طریقت از رسول الله صلى الله عليه وآله **شرح** **اصول** عن
عبد الرحمن بن ابي عبد الله قال سمعت ابا حنیفه جبالا عبد الله عليه السلام عن النبي فقال

عن ابي الحسین قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاعلم الاعنات القولا قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وان ابنا صا جاك قال فاقبل عبد الله بن عمر فقال لست اكره ان يسألني
ويناك واخبرك ويناك فافعل قال فاعرض عنه ابو جعفر عليه السلام حين ذكرناه ويناك
عنه **شرح** انت على قول صالحا نقبل اننا است بقرينة عطف هم زیرا که اسم فعلست بمعنى تعالين اننا
است لا عند بصيرة مضاعف متکلم معلوم با وفعال خبر مست الملامعهم نفیرن شد کنی بکر بر بر سر
جزی ان یقع نیز وفتید نوب بقدر علی ان است اعراض جی کیدنا با اعتبار اینست که ذکر نوب
شهر در در تقیقام از غرضنا دست و اعراض یجی کید بنا عزم باعتبار اینست که از او دختر میماند
و در جواب امام علی علیه السلام بده با باعتبار که در کتابها و قلم است در کلام **شرح** بلام گفت او را که
نوب سخن یا خبر با شرم بر حق الله صلى الله عليه وآله بلکه با شرم و بیانا ملا عظیم تر بر اینست که قرأ
حق است که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله واینکه قولنا حق گفت یا و قولنا حق گفت که بر او و
عبد بن عمر بر سر گفت که از او خبر می آید تر اینکه زنان نوران بچند و دختران نور و خواهران نور
ختران هم توان کار کنند و این گفت که بر سر و کرد و ایندا ز او امام علی علیه السلام و حق که مذکور
زنان او و دختران علی او و دختران علی او و بعضی میماند که بعضی میماند که بعضی میماند
چنانچه مغیران گفته اند در تفسیر حاکم الخطیب و نقل این بسیار است و این مناقات ندارد با مصالح
جانی می آید در تفسیر این باب **شرح** **اصول** عن ابي عبد الله ع قال المنة تركها القرآن
وخرج بها السنة من رسول الله صلى الله عليه وآله **شرح** جرت بها السنة شایسته بآیت سوره
اخرابنا احلنا لک از واجد الا اینست اجر حق و بیان شد در شرح بخدا و ایا جی بخدا
که با احل الله فی الله و الله من المنا است **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که من در دیده آمدن قرآن و با کشف بآن طریقت از رسول الله صلى الله عليه وآله **شرح** **اصول** عن
عبد الرحمن بن ابي عبد الله قال سمعت ابا حنیفه جبالا عبد الله عليه السلام عن النبي فقال

واین

که عده متادرب المثلث در کثرت مثل آن متفق لم سبعین مرة و رواست که متادرب و باقی
ظاهرست **بخامر** عن ابی جعفر علیه السلام قال لست من الاربع الا نفا لا تطلق ولا ترض
و انما هي مستأجرة **شرح** روایت از امام جعفر باقر در متو گفت که نیست از جمله چهار زن زیرا که او
طلاق داده میشود و متادرب نیز بخواب نیست که او بکره گرفته شده است در متو معین **نهم** عن
عمر بن اذینه عن اسیر بن الفضل الهاشمی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المتعة فقال لا يوجد
المال يخرج منه فان عندنا علمنا فليقتله فابلى على منها شيئا كثيرا في استيلائها **نهم**
القول بخرم و سکون لام و فتح قاف بصيغة امر معتل اللام یا بی با جع علم است جرج بصيغة و فتح زاء
و سکون یا و دو نقطه در یابین و حایضه جده عبد المکات و بدین عبد الفریست و او زاعا
جامد است اعلی الف منقلید زلام بصيغة مضارع غایب معلی با و فعل است لاملا و لاملا
خواند که چیزی برای نوشتن دیگری **نهم** روایت از عمر بن اذینه از اسیر بن الفضل هاشمی گفت
که بر پیام امام جعفر صادق علیه السلام را از متو سر امام گفت که بر خرد عبد المکات جرج را بر سر
کن او را از متوجه بکشد که نزد او از متو علی عظیم است که از من شنیده و برای تو روایت خود
کرد پس خردم او را بر خردن و نوشتن از متو چیزی بسیار در حلاله شرم متو **اسم** فکا
فما رکتی ابن جرج قال لیس فیها وقت ولا عذر انما هي بمنزلة الاماء یترقی منهن کم شأ
و صاحب الاربع منهن یترقی منهن ما شاء یغیر فی و لا شرمه فانه انقضی الاجل بات
منه یغیر طلاق و یغیرها الله البی و عده حیضتان فان كانت لا حیض فحیضة و ان یقو
یوما فالیق بالکتاب با عبد الله علیه السلام فوخته علیه فقال صدق و اقر **نهم** و فت
بفتح و او سکون قاف و تاء و دو نقطه در یاب است و مراد اینست که محقق زمان جوانی و متا
آن نیست **نهم** پس بود در آنچه روایت کرد برای من ابن جرج اینک امام گفت که نیست در
وقتی و نه عده بخواب نیست که متو مانند کثیر است هر جفت خود میکند از متو که چند آنکه خدا

المتو

باشد و صایح را در ای جفت خود میکند از متو که خداست یا شد و صایح اختیار زن
شاهان چون آتش و متو جدا شود از آن مرد بی طلاق و میدان زن را جز مراد است مراد
تبع است عده متو و حیض است قبل که باشد که حیض نه بیند پس عده او پنج روز است پس در متو
نزد امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم از ابراهم بن امام گفت که راست گفت و امام اقرار کرد بان
باینکه که گفت که من گفته ام هیچ ترا با و **اسم** قال ابن اذینه و کان ز ران بن اعین یقول
هذا یخلف الحق الا ان کان یقول ان كانت حیض فحیضة و ان كانت لا حیض فشر
و نصف **نهم** گفت ابن اذینه که بود ز ران بن اعین که میگفت یا ترا که مذکور شد و قسم
میخورد که بدین که هر آنکه حقیقت میگوید از آن بود که میگفت که اگر متو باشد که حیض
بسیار او یک حیض است که باشد که حیض نه بیند پس عده او یکماه و نیم است مراد از آن اینست که
سه روز در نفل و حیض از متو بی که بر امام عرض کرده و در عین سه روز اصل **نهم** عن
ز ران عن ابی جعفر علیه السلام قال ذکرمت له المتعة اهي من الاربع فقال لا یخرج
منهن الفاف و من مستأجرة تخرج بصيغة امر است یا بصيغة مضارع غایب معلی یا بفعل
است بحذف یلنا و حاصل هر دو یک است و مراد اباحت است مستأجرات بفتح جیم است **نهم** و تاء
از عید بن زروان از پدرش ز امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مذکور کردم برای امام متو که آیا آن
از جمله از هفت چیز است گفت که جفت خود کن از متو که آن هزار مثلاً حیدر است که متو کن
بر از املاجه بیکه که متو بکره گرفته شکا کنند **ابن اذینه و ششم اصل با جانه حیض یکفای**
من کا مستقیما شرح یحیی و غنیضا یکفای بصيغة مضارع غایب معلی معن الفاء و او یاب
خبر است مراد هر دو زمان دولت باطلست یا وجوب بفتح استخفاف و کاست بقرینه آنچه گذشت
ششم یا باقی بکف باشد بلفظ بصيغة مضارع غایب معلی یا بضم است **نهم** این باب بیان اینست
که واجب میشود اینکار و او را خود را از متو که بیهوش است از آن در این باب چه حدیث **اول**

عن علي بن يقطين قال سألت أبا الحسن موسى عليه السلام عن النقة فقال وما أنت وقد
 فقد أفتاك الله عنها قلت إنما أردت أن أعلمها فقال هي في كتاب علي صلوات الله عليه فقلت
 يزهدا ونزادا فقال يفعل يطيبه إذا ذاك **شرح** علي بن يقطين وزيد عرفا بوده ودر متون کوفتن
 او احضار بوده وبعثا از فعل که احضار در آن باشد وقرآن در آن نباشد مسیحی است
 ما برای استقامت احکام است وجز شد استانت شد است واور ودر ذال برای عطف است
 ذال کماح شد است ودر فقیها است اعلم انما بعلم است کما بقا بعلم است از جمل است که املا
 رسول الله صلی الله علیه و آله و خطه علی علم است ودر آن بیایم ما یحتاج الیه است وبیاید شد کما یحتاج
 ویتحد اول وبعث وشم باقی ذکر العقیقه تا آخر کما یجزم است نیز بهای برای بنقطه ویا ودر فقیه
 ودر الشیعه بصیرت مضاع غایب معلوم با جرح بقدر استقام است و مراد است که آیا زیاد بر
 ودر تفرع و بخش میکند آن زن تزداد برای بنقطه و در و ال بنقطه که او و فقیه است بصیرت
 مضاع غایب معلوم باقی فقا است و مراد است که آن زن آیا قوی بخش زیادی میکند و برای
 انجاری است بطیعه مضاع غایب بقدر ایضا با جرح است و ضمیر از زید الجرح
 متواتر است و در انجاش زیاد بر زودت مستثنی مفرغ است **شرح** روایت از علی بن یقطين گفت
 که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام از متوکل و امام گفت که چکار است ترابک متوکل این اندک بنیان
 کرده ترا الله تعالی از تو لغت کجرا نیست که او را کردم که او را متوکل برای من پس امام گفت که متوکل
 کتاب علی است صلوات الله علیه پس گفت که او را زیاد بر جرح متوکل و متوکل را زیاد بر جرح امام گفت
 که و یا حاجت است میکند آن نگاه را جری مگر آن بخش زیادی **دوم** **شرح** عن القم بن زید قال سألت
 أبا الحسن عليه السلام عن النقة فقال هي خلاص مطلق لمن لم يغنيه الله بالتزويج فليس يعقف بها
 فان استغنى عنها بالتزويج فهو مباح له اذا غاب عنها **شرح** روایت از قم بن زید گفت که پرسیدم
 سیدم امام رضا علیه السلام با امام علی نقی علیه السلام را از متوکل گفت که آن خلاص است بیما نعم است

کما

که بنیای از کرد او را الله تعالی بزیج را می مثلا بگوید که طالع عفت خود کند پس سید موسی علیه السلام بنیای
 باشد از متوکل و سید تزیج را می مثلا پس با حسب برای او چه غایت بعد از زن و حق مراد است
 که در زمان دولت اهل اخلاص در روضه است پس حرفت مکرر است **سوم** **شرح** کتاب ابو الحسن
 علیه السلام لبعض مولیه یحیی علیه السلام النقة انما علمكم اقامة السنة فلا تشقوا بها عن فروشکم وحرارکم
 فلكم من ویکسین ویکسین علی الاریدة ویکسینا **شرح** لا تلحقوا بکلام و تشقوا بها بنقطه وضمیر
 بصیرت و جرح کما طبع علی باج فقا است الحاح امر ویکسین اقامة السنة عبادت از اهل کماح
 جرح کما و یا باشد در حد علم این اشارت بقدرت شیخ ارجا اهلنا از و لعل الله است الحق
 لا تشقوا بشیء بنقطه و علی بن نقفه بصیرت و جرح طبع علی باج فقا است لغز بنقم وضمیر زید
 بنقطه و شیء بنقطه جرح فاشترکان و علی بن نقفه و یا بنقطه و یا و کسیر و یا بنقطه
 جرح و زمان از او را و ایضا زانیت که از خاندان اصیل و بنیید و یکسین کما کافی وضمیر زید
 و سکون را و غفیف نون مفتوح است و مراد است که یکسین نواز و بن حق که مذهب شیخ ایضا
 یکسین بیاید بنقطه و یا بنقطه مفتوح و سکون یا و بنقطه در باین منقلب زید بن نقفه
 مضاع و جرح مشق غایب معلوم با جرح فعل است یکسین و ال بنقطه و کسیر بنقطه و سکون
 یا و بنقطه در باین بصیرت مضاع جرح مشق غایب معلوم با جرح است صاحب مؤید گفت
 دعت لغز و جرح یلغوا بسکون لام و فتح عین بنقطه وضمیر نون بصیرت جرح منکر غایب معلوم
 با جرح است و ضمیر راجع بر او انما فقا است و یزید که جرح مطلع شوق بر تفرع آن را از اهل
 میکنند و زمان دولت اهل **بیضی** نوشت امام علی نقی علیه السلام سؤالا حقا خود که امر و یکسین
 بر متوکل این نیست که بر شماست برای داشتن طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 مشق و بنقه از زمان داعی شما و زمان بنی هاشم و زمان کافر شوق و بنزاد شوق و بنزاد شوق
 از تفرع کسند بر کسی که امر کرد و بان عمل و فقا انما لعن کسند **سوم** **شرح** مؤید بن عبد الله

فرستاد

دعوت

میکنند و بر یکاه بعد از آن بکسر که آن در جای دیگر در حدیث دیگر آمده که با شرط آن که
مقدار است بیشتر از یکاه پس جای بر می شود و اول اینکه باید دهه آن زن را در ایام او یا در شش روز و یا
بیشتر آنکه از شش روزها و اگر شرط کرده بر آن بر امام گفت که جای نیست و شرط در یک روز یا یعنی
نه جای نیست و داخل در وقت و یک مثل اینکه کسی در ایام آنکه خانه در یک وقت هر کدام میمانی
علیه و خواه با تمام مگر دیگر خواه با تمام گفت که پس چنان میکند امام گفت که قصد میکند
بر آن زن با آنچه باقی مانده از آن روزها بعد از آن از غیر کرد مگر تا آن **نکته** ظاهر این جراح نیست
که باید که اجل تعدد و مضایق باشد یا بابت قبول و اگر جایز می شود این نیز که پیش از انقضای اجل اوله
چندین عقد متعدّد کند براجی دیگر که بعد از اجل اول باشد و صاحب کتاب شراح گفته و چون
یعنی شهرت بسیار عقد و مضایق غرض از شایع شدن بین الذین این را قوی تر و مؤید این کرد
بکسر که کسی که در یک چهارم با جلد خود در آن نیست که در شهر آن کاتب سماع و آن لم یکن
سماع فلا یسئل علیها و ظاهر این روایت دلالت بر این معنی ندارد زیرا که شهرت آن کاتبه سماع
است که او را در هر زمان است بآن زن در آن ماه بسمعه آن زن موافق آنچه گذشت در حدیث
سوم باب شرط المهر که روایت اولی آن است **روایت** عن ابن ابی عمیر عن رواه
قال لا ینکح الرجل المرأة ما کان علیها عده غیره و إذا أراد هو أن ینکحها لم یکن
علیها منه عده ینکحها إذا شاء **نکته** و او از باب تفصیلست و ضمیر باز در جرح باب ابی عمیر
و مراد اینست که اگر امام است یا نه است و نقل از امام کرده و یا از باب شرط است و ضمیر باز
راجع بحدیث است و از بعضی اخبار قبل از ذکر است **یعنی** روایت از ابن ابی عمیر که از او از امام
سئال شد و امام رضا و امام محمد باقر علیهم السلام است و آنکه راوی کرده و او از امام گفت که بکسر
که مردی جوخت خود که زن را بعنوان متعدّد شدن زن علیه بر او غیر واجب اراده کرد و آن
جفت خود که آن زن را نیست بر زن از علیه بیان این آنکه جفت خود میکند آن زن را

جواب:

[illegible]

بکلی و در زیاد و جمیع با انقام تعیین یک ساعت و در یک روز و در دو روز و در یک
 و مانند آنچه مذکور شد **باب دوم** **اصول** عن خلف بن حماد قال ارسلت ابا ابي الحسن عليه السلام
 لم ادنى اجل المتعة هل يجوز ان يبيع الرجل نفسه بمرقة واحدة قال نعم **شرح** وروایت
 از خلف بن حماد گفت که پیغام فرستادم امام موسی کاظم علیه السلام که چندست کمتر و بیشتر بایا
 اینکه منع کنی بیع طایع امام گفت که اندک رواست که الوین باشد مثل یک روز یا نایان نصف
 النهار و مثل یک استیون که در شرط کند که در آن مدت بکلی بپخته کند بنا بر ظاهر است سؤقه
 فالا جلی علیه السلام فیما تراد به من بعد الفریضه چنانچه می باشد در شرح جلد دوم **باب**
ان یبیع ان یبیع علیما الشرط بعد عقده النکاح کیاب بود و هم است و جواب امام از آن
 انکه در کتابها گفته اند و ظاهر میشود از آنچه گذشت در جلد دوم این باب که اذا کان متینا سئل
 الخ اجل علیه السلام **باب سوم** **اصول** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یزوج المرأة علی وجه واحد فقال لا
 بأس و لكن اذا فرغ من النکاح وجهه و لا یظهر **شرح** مراد بعد از انچه متین است و مقصود اینست
 که در خصوص صورت که در او اجل یک است مثلا باشد بایا چنانست که شرط کنی بکلی یا نایا یا قریب
 آخر نمیدانند و حاصل جواب اینست که جائز است پس بایا چنانست که شرط و وجهی عدم نظر بعد از انچه
 از باب عقده است بدانکه اگر مقصود از نایا یا یخیدن بنا بر این باشد که عصر بکلی معینا می تواند بود
 ذکر الجلی بکلی کافی بهم **باب چهارم** **اصول** ظاهر اینست که در جلد سوم **باب** المتعه و جلد
 او بایا شرط المتعه و آنکه زبان انقضای جمیع را اجل تعیین گفت و آن تکلف است و لهذا
 صاحب فروع و شراح شرح زین الدین علم بطرح این چند کلمه اندک و چون آنکه مصنف
 کافی در خطبه گفته که لا یأثم الا بالانفاق السن الفاقمه التي علیها العنقا و الله اعلم **باب پنجم** پرسیدم
 امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بخت خود میکند در بیع شرط که جمیع با انقام یک ساعت
 بیایم گفت که بیشتر بیایم و بیایم چنانچه قانع شود از جمیع بیایم که کرد و اندک بخود را و نظر کند

باجر

[illegible]

رفع المصت

الاعتلا ترك وقابعد **بني** اين باب بيان بازداشتن مهر متواست چون بيوفاي كند در اين
باب پنج حديث **والاصل** قلت لا في عبد الله عليه السلام ان زوج المرأة شهرا فترد بيني وبين
كلا وانكحني فقال لا يجوز ان تجلس ما قدرت عليه فان هي اخلفت فخذ منها بقدر
ما غفلت **شرح** كلا بفتح كاف وفتح ياء واللام المهملة بفتح كين **بني** كقوله نعم امام جعفر صادق عليه السلام لا كرهت
خود بكنم زنا در يك ماه پس بخود از من مهر بگير و بگوياي كه بيوفاي كند مرا امام گفت كه باز نيت اينكه
باز داري آنچه را كه توانا شد بر بازداشتن شستن آن پس كرا بيوفاي كند تا بگويي از او بقدر آنچه
بيوفاي كند ترا كرايدى داده باشي **روى** عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا ذابغ على شيء من المهر
وعلم ان لها زنا قال لا تخلفه فلما بيا استحل من فرجها وحبس عنها ما بقي عنده **شرح** روايت
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه چيز باقى ماند زود مرد چيزى از مهر متعه و طاعت كه آن زن را شوي
پس آنچه زن كرده پس زن رفت پس بخت خلاصه شد از فرج زن و باز زياده از نيت آنچه را كه باقى ماند
او **روى** عن عمر بن حفصه عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له ان زوج المرأة شهرا فاحبس عنها
شيئا فقال نعم خذ منها بقدر ما غفلت ان كان نصف شهرا فالتصاف وان كان ثلثا
فالتصاف **شرح** روايت از عمر بن حفصه بن غطفان بفتح حاء بيقظه و سكوت نون و طاء بيقظه از امام
جعفر صادق عليه السلام گفت كه نعم امام را كه جفت خود ميكنم زنا در يك ماه آيا پس باز دارم از
او چيزى از مهر بگيرام گفت كه آيا بگيرى زود بقدر آنچه بيوفاي كرده كند ترا در آن اگر باشد
نصف ماه پس بگير نصف را و اگر باشد نيك ماه پس بگير نيك را **روى** عن ابي الحسن
عليه السلام الرجل يزوج المرأة متعة فتشترط له ان تاتيته كل يوم حتى توفيه شرطه او
تشرط اياها ما معلوم تاتيته فيها فتعذر به فلا تاتيته على ما شرطه عليها فهل يصح
له ان يحبسها على ما تاجره من الايام فيحبس عنها من مهرها جيبا ذلك قال
نعم ينظر ما قطع من الشرط فيحبس عنها من مهرها بقدر ما لم تقبل له ما خلا

ايام

ايام الطهر فانها لها ولا يكون عليها الا ما حل له من فرجها **شرح** توفيه بفا ويا
ووقفه در بيان بيقظه مضارع غايه معلوم باب تفعيل اياي فقال است ففعلت
بافظه و الينفقه ولفظ بيقظه و الينفقه بيقظه مضارع غايه معلوم باب تفعيل
و علم مرفوعة فجلس را اوله متعوبت و در دوم مرفوعة ايام متعوبت **بني** كقوله نعم امام
جعفر صادق عليه السلام را كه مرد جفت خود ميكند زنا بعنوان متعه آن زن شرط ميكند بر او
كه آيد ترا و در هر روز تا آنكه تمام كند او را يا آن زن شرط ميكند روزهاى معينه
مثل هر پنجشنبه كه آيد ترا و در آن روزها پس بيوفاي ميكند او پس چي آيد ترا و او پنجشنبه
شرط كرد از ايران زن بگير اخوي ميشود بر او و اينكه حشا با آن زن بر آنچه نيامد نزد او
از جمله روزها پس باز دارد از آن زن از جمله مهر آن زن بجا چنان امام گفت كه آيا
آنچه را كه بريد از جمله مهر خود باز ميدهد از آن زن از جمله مهرش بقدر آنچه و فاكده بر او
او سولى روزهاى جفت چيز بگيرد كه اوها الا انه زفت و لازم نيماشد بر آن زن ملكه
خلاصه شد بر او از فرج او **روى** عن ابي الحسن عليه السلام عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت
لزيد الياك بن شبيب عن ابي الحسن عليه السلام الرجل يزوج المرأة متعة فيجعل مهرها معلوم
و يعطها بعض مهرها و اخبرته بالباقي ثم دخل بها و علم بعد دخولها بها فبطل
ان يوفى باقى مهرها انما زوجه نفسها و لها زوج يقيم معها يجوز له حبس باقى
مهرها ام لا يجوز قلت عليه السلام لا يعطها شيئا الا انما عشت به عز وجل **شرح** اشبه
بفتح هاء و سكوت شين بيقظه و فتح باء و وقفه در بيان يا يقيم مهره واقع شين و سكوت
ياست و يان بفتح باء بيقظه و فتشديد باء و وقفه در بيان يا يقيم شين بيقظه
و سكوت بيقظه و سكوت باء و وقفه در بيان و باء بيقظه است بفتح باء الحسن عليه السلام
كلام احمد بن محمد است اما بفتح هاء بر او است مثل يوحى الى انا الحكم انا الحكم و احد

دهم باید عدد دوازدهم که باب اول جاری بر آن اخراجات **یمنی** و ولایت از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که نیست بر او ایستادگی کند مرد بیک زن و اما کنیز مردی نیست که تنه نیکند آن کنیز
 ملکی حضرت صاحب **ایم اصطلا** و **وقوع الولد شرح** این باب بیان بهر سید و فرزند میسر است
 و این باب به حدیث است **والامر** عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله علیه السلام قال قلت له ان
 ان حلت قال هو ولد **شرح** ولایت از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
 امام را که خبره مرد را که متعلق استن شوقی میفرمود امام گفت که او فرزند آنست **دوم اصل**
 عن ابن ابي عمير عن عمار قال الماء ماء الرجل يصبو حيث شاء الا انه اذا جاء ولد لم
 ينكره وشد في انكار الولد **شرح** ولایت از محمد بن ابي عمير که از امام جعفر صادق علیه السلام
 وضا و امام محمد بن عقیلم است و این خبر او گفت که اگر کسی مردی را که در راه جاری است
 از متعلق است بقدر است که او را فرزند می کند آن کنیز را و سختی ندارد که او را در آن
 فرزند موافق این گذشت در حد سوم با جمله لا یجوز النکاح الا بالعتیقه که با خبر و هضم
سوم اصل عن الفرج بن یزید قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن الشرط في العتقة فقال
 الشرط فيها بلذ الى الذان فان قالت نعم فقال له لا تجزئ ولا يقول كما اني اني ان اصل
 العتق ان يقول له الماء ما في الارض لك ولست اسقي ارضك الماء وان بنت هنا
 بنت هو اصل جلد الارض فان شرط في شرط فاسد وان رزقت ولذا قبله والامر
 واضح فمن شاء الملبس على نفسه ليس **شرح** لا يقول بصيغة غايب حتى طبع تواند
 بود انی بنویس بصیغه طایف غایب بگوید با ما فاست و ضمیر مستتر الرجح یا است انی بشد
 با مقصود ان بفهم و مقید بنون مفتوحه بدل ما است اعراق عبا و بنت از کوفه
 و قبا آن ماء عبا و بنت از غنی مرد و ارض عبا و بنت از زهدان زن پس بنت عبا
 از فرزند است بفهم لام و ملکی سین بیفهمه و ضم تاء است و وضع این در موضع لا یأثم

五

یولی

برای استیفاء استسقی پس برین نقطه و قافیه بصیغه مضارع منکلم معلوم با جزو با تعاف
یا با قطع قبل است السقی الاستفاء و التثقیه اشاء ما ینکذا ارضک مقبول مقفول و مقفول
دوم است مقفول اینست که زمین توخت است قافیه با کد و د من نیست پس کلامی که از آن
روید از کیهن نمی آید بی قافیه فظین تا از آخر ابتدا کلام امام علیه السلام است و برای بیان لا یقول
تا آخر است غ فظ صفت فظ فیل است فاسد مفعول و جزل است و عدم مطابق میان اسم و جمل
و افراد در ظاهر اعتبار اینست که فظین بتقدیر اجتماع فظ فیل است گذشت و پیشتر دوم با جاز از زیاده
فی الجمل کباب و دوم است که لایحی فظ فیل فی فظ و بیان شد و اینجا میگویم که مراد بشرط
قیس است که معتبرست در صیغه متعده و آن دو قسم است اول آنچه فی ذکر آن صیغه متعده صحیح نیست
و آن چهار است خصوصیت زوج و خصوصیت زوجیه و خصوصیت متد و خصوصیت آخر
الجمعیه ذکر آن صیغه متعده صحیح است مثل موافقت کنایه که مذکور شد در جلد دوم و بیستم
باب شرط التوکل باب نود و هشتم است و مراد بشرط اینجا قسم است و مقصود اینست که تینول
بود که نوبه زوج خود باشد پس واجبست بر آن مرد که فرزند را قبول کند و الا خود را باز داده خواهد
بنابر این که نوبه زن از مرد و دست بدو چه یکی اند از قبیل آنکه رجحان از او است بخانه گذشت
شرح شد سوم با جاز لایحی التمسع الیها بعقیقه که باب نود و هفتم است دیگرمی بیند که فرزند او با
فرزند است و برای نانی سنگ است اینست روایت از فتح بن یزید گفت که پرسیدم امام رضا علیه
السلام را در موردی که گفت که شرط در متعه بی غیره مرا جائز نیست و گفت است پس اگر زن گفت که اگر
پس از شرط بری آنم
نیکو بیخانی رسایند شده سگ من که اهل عراق میگویند که آب منی آب منست و زمین
از منست و بنودم که اشاء ما من زمین بر آب منی و اگر روید در اینجا کلامی که جزیل است از صاحب
استحجه بکسر که اجتماع دو شرط در یک شرط تباهست و اگر آن زن روی کرده شود فظ
نعم

۲۹۲

انما قدی میکند اول این کار بود است پس هر که خواهد یافت دامن خود را بازی میدهد **خود را**
ابواب **شرح** این باب بیان میراث است میان زوج و زوجه و متعه این باب دو حدیث است
اول اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول في الرجل يزوج المرأة متعة انما يتوارثان ما لم ينظر
 ولما انظر بعد النكاح **شرح** این گذشته در حدیث چهارم باب نزد و هم که باید از این احتیاج ۹
 بعد علیها الشرط بعد النكاح است **دوم اصل** عن ابي عبد الله محمد بن ابي بصير عن ابي الحسن الرضا
 علیه السلام قال يزوج المتعة نكاح يبرأ منه ويكاح بغير ميراث فان اشترط كان وإن لم ينظر
 لم يكن ودونك ايضا ليس بينهما ميراث **شرح** این شرط اول شرط **شرح** اشترط بصیغه ماضی فاعطى ما طلب
 باب فاعطى و بتقدير اشترط مثل اشکان از افاضه نام است و ضمیر مستتر بر این است لم
 ينظر بصیغه مضارع فاعطى ما طلب باب فاعطى و ی تأخر کلام را وی است یا تمهید کلام
 امام است و بعد از تقدیر بر او اینست که منافات نیست زیرا که بشرط میراث بقدر اشترط میراث
 منی بر اینست که واجب است عمل بر وصیت بشرط مقرر به منافات ندارد با بقی میراث حقیقی یا
 اینکه بجمع از آن وصیت جائز نیست **یغنی** روایت از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا
 گفت که در تریع متعه و قسم سبیل نكاحی که با میسر است و یکی نكاحی که بشرط است بیان این آنکه
 اگر بشرط که می میراث زانی باشد مثل الشرط نکردی میراث زانیات فاشترط و بیضا کرده شده نیز که
 نیست بیان آن دو بشرط حقیقی خواهد بشرط کرده شده باشد میراث یافتند باشد **ایضا صدیقا در هم ۱۱**
باب نود و ششم این باب بیان حدیثهای غریب در متعه است در این باب دو حدیث است
اول اصل عن رجل من قریش قال بعثت إلى
 ابنه فجم كما كان لها ما كثير فذكرت كثره من خبطني من الرجال فلم ازل وجم
 نفسي وما بعثت اليك رجعت في الرجال غير اني بلغني انه احلها الله عز وجل في
 كتابه وبعثها رسول الله صلى الله عليه وآله اليه فاستبده في ما زهر فاجبت

اِنَّ اَطِيعَ اَمْرًا جَلَّ جَلَالُهُ وَاتَّقِ رُسُلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاعِظِي زَوْجَكَ وَتُحَقِّقْ
 مَقْعَةً **شرح** غیر مضبوط ومانند استثنای منقطع است مضامنت الله در اول دفعه نهی و تشدید
 چون مضبوط و غیر عبارت است و اینست سؤاضاها نشان است آیه در دوم نهی و التماس و در
 نقطه در بیان و ثانیاً اینست مرفوع و فاعل یحیی است عبارت از آیت سؤاضاها فاعل است یعنی
 بمنزه و میا سئند و احادیث باجاء السؤاضا لای عبارت است از اخلاص العمل ببلوالان آیت ثانیاً لای
 مدلولش اینست چیزیست زنی بقیمای با نقطه و فتح فاء و راه بنقطه یعنی صاحب فرست و آن شرع
 حارست و لای که ناخوش خود و عبارت است از نهی که بای بفرست و از بر او و بحر منعه و مانعند
 غیر مترقیست **یعنی** در ایستاد مردی از قرش گفت که پیغام فرستاد سؤاضا من دختر خود را
 و بود و او عالمی بسیار که تحقیق شناسی و بسیار اندک را که خواستگاری میکند و از جمله مردان است
 ایشان نکرده خود را و پیغام نفرستادم سؤاضا برای رعیت در مردان یکایقند نیست که رسید
 بن آیتی که اخلاص کرد انرا الله عزوجل در کتاب خود بیان کرد انرا رسول الله صلی الله علیه و آله
 در عمل خود جبرام کرد انرا صاحب از آن خبریست و داشتیم که اطاعت کنیم الله عزوجل را و بایا انما
 او اطاعت کنیم رسول الله صلی الله علیه و آله و رعیتا کنیم که خود را بچفت خود کن مرا بعنوان منعه
اصل فَقُلْتُ لَهَا خُذِي اِلَى اَبِيكَ فَخَفِيَ عَلَيَّ فَاَسْتَشِيرُهُ قَالَ قَدْ خَلَّتْ عَلَيْكَ غَيْرَةُ فَقَالَ
 اَفَقُلْتُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَفِيعٌ **شرح** حتی متعلق بقول بعد و نیست بنقدیر اصبر استشر فیما بعد
 ملک و سلوک با و و نقطه در بیان و راه بنقطه بیضی و مضاعف متکلم معلوم باب استغفار
 جزئی از باب تفعلیلست من بیان است و مدخل آن نیز نیست در دفعی رَفِيعٌ یعنی مرکب از دو
 یکایک است **یعنی** بگوئیم او را که بکبر کند تا داخل شوم شوم بر ابرام محمدی قرآن پس طلب صلاح و دیگر
 از او ای گفت که پس داخل شدم بسلام پس خبر دادم او را پس امام گفت که بکن در دعه کناد
 الله تعالی بر شما کرد و هشامید **و در اصل** عَنْ يُونُسَ عَنْ بَقِيَّةِ جَالِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ

له ما دون الفجر فغلبته الشهوة فادّعىها قال لا ينبغي له ذلك قلت فان فعل
ألكون زانيا قال لا لأن يكون زانيا وعزم لمصلحة ما غلبته بها إن كان يكره وإن
لم يكن يكره فمضت غيرة قال الحسن بن محبوب وحدثني فاعة عن أبي عبد الله
عليه السلام أن رجلا قال للحارث بن النخعي تلوّن عندي **فجر** يغرم بغير بقله
وراءه ينقطة يصغر مضاعف غايب معلوم باب نفاست **فجر** كلفه كجره مراكه الرجال
كندلها وخرج لا بدع لثوبه وروايت عن بكاء كندلها كندلها مشهور امام كفت
كندلها وروايت عن بكاء كندلها كندلها مشهور امام كفت كندلها
والميكسب شديقات كندلها وان ميكسب برى صاحب كندلها كندلها كندلها كندلها
بكره كندلها كندلها وان ميكسب نصفه كندلها كندلها كندلها كندلها
كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
روايت خود كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
سألت أبا عبد الله عليه السلام عن امرأة أكلت لبنها فخرج جاريها قال هو له حلال
قلت أكلت لبنها قال لا أكلت لبنها له ما أكلته له **فجر** برسيد امام جعفر
عليه السلام را از منى كه حلاله برى برى برى برى برى برى برى برى برى برى
كفت كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
برى او كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
قلت له انك كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
از عبد الله كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
فجر كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
بكره حلاله كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها

حجاب

شجاعة فقال انكهما ان الله قلت ايها قال لا أكلت لبنها ما أكلت **فجر** كفت امام
جعفر صادق عليه السلام كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
برقوا كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
بكره كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
وولد كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
هو لا يامن ان يكون ذلك **فجر** روايت عن زكريا بن قيس بن يقطينه وكندلها كندلها
وسكنى باو ونقطه درياين قلى با نقطه امام جعفر صادق عليه السلام كندلها كندلها
فجر كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
قايما كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
تحليل كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
مره تحليل كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
جاريها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
علاها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
ذلك **فجر** معنى من موافق ساجت **فجر** عن هشام بن سالم وجعفر بن محمد
ان كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
قندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
بن سالم وجعفر بن محمد كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها
حايبا نقطه وفتح ناء ونقطه درياين قلى با نقطه امام جعفر صادق
عليه السلام كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها كندلها

بذلك

عبدالله عليه السلام قال لا يخرج من امرائكم من لم يأتكم بعمل فخرجوا في قول
إذا لم يأتكم من غيرهم فخرجوا فقال هذا صاحب فابن مؤمن بالله
نحو روایت از سلیمان بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام بر سینه از مردم که
جماع میکنند زن خود را بعد از آن طلاق میکنند زن که اگر اندا و در حلیت بفرستد اما میکند
بسیار میکند که در این هنگام هر انچه طلاق میکنند از مردی میکنند از خواهر یا که زن
بفرستد میکند اندا و در حلیت پس امام گفت که این مرد غاصبت پس بکاسته و از هر دو ایست
که اگر طلاق حلیت بفرستد زن خود میکند **یعنی** منافات نیست میان این حد و آنچه گذشت در
چهارم باب بعد از آنکه از این جماع است زیرا که کناح و ایضا با وجوب عدم از آن است بخلاف
لیکه گذشت و ایضا کناح و ایضا با وجوب عدم است بخلاف آنچه گذشت **باز هم** عن سلیمان
بن صالح قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام الرجل يخرج امرأته فيقول اجعلی فی جمل من جا
ربک شیء یطیق و یخرج من مسی ابها یفیه یسبیه ابها کناح فقال لا یخرج
فی النار قلت فان لم یخرج بذاک الحدیث قال لا یسبیه ان ما ارات الا تحبها عن یسبیه
جاء بها **نحو** خروج بجا و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه
غایب منع است و در دوم بصیغه غایب است و جماع ایست و مستثنی مخرج منع از آن
منع است تغیر بین بانقطه و یا بنقطه از باب ضرب است المستثنی مع و قد سبیه سبیه
بنقطه مصدر یسبیه است و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه
فریخته اندا و کناح است از این که صاحبش را از حق جنم است بنا بر اینکه عارضی مع و غیر یسبیه
لم یرو بذاک الحدیث و عیادتها از این که فریخته باشد بر اینکه از او جماع و اد **یعنی** روایت
از سلیمان بن صالح گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مردی فریخته زنش را بیاورد و
میگوید که بگرداند مرد و در حلیت از این که دست کند شکم را و مال کند که بای مرد و از دست

در بیان

روایت از او را بخواند و سبیه را بیاورد و از این که جماع را بیاورد گفت که فریخته را از حق جنم است
که بیاورد از او بکند آن سخن را بجا میسر و امام گفت که ای سلیمان بن صالح ترا سبیه خالی که
فریخته زن از فرج کزیش مراد نیست که کناح بفریخته و این مقام فریخته و بی فرج جایز
دوازدهم عن أبي عبد الله عليه السلام في امرأة زوجها ان يكون لها خادم قد جرت فاحتاج الى
لبنها قال لا يرها فلما لها نطفة اللبن **نحو** فلما لها يكون لام امرأه بصیغه مضارع
غایب معلوم یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه
است اللبن بر او و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه
علیم و زن مراد کناح است و ایضا بر جای بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه
کناح امام گفت که اگر مردی را بیاورد که بیاورد از این که کناح است و کناح است و کناح است
عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل كان له امرأة فولدت من غير ذكر مولها ان
له غائبة لا یکن من ذلک جائزاً قال لا یسبیه ابها کناح فقال لا یسبیه ابها کناح فقال لا یسبیه
اللبن **نحو** نضع ابها فغالبت فانه منقب و منقب و منقب و منقب و منقب و منقب و منقب
نضع و جواز ارضاع بر او و بجه جواز راضی شد او بان ارضاع است یطیب بصیغه مضارع
معلوم یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه
کناح بیاورد از این که کناح است و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه
آن فریخته و جواز بر او و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه
اذا عمل که در مایه کناح شود آن **نحو** جاز است و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه
عبدالله عليه السلام في رجل كان له امرأة فولدت من غير ذكر مولها ان
بن مضارع بنم و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه و یا بنقطه

معاظم علم است گفت که رسیدم امام را از مردی که خبر بدی برای آن کشته
 آیا استر می کند زهدان نیز با احتمال اینکه ما لشکر جمع کرده باشد امام گفت که آنی نعم که
 پس که باشد که حق ندیده باشد و درستی باشد که احتمال آید در آن باشد که می شود
 پس امام گفت که کار آن نیز مشکلی نیست اگر اوجاع کند آن نیز لا چیز بد که آنرا نکند من
 تا آنکه ظاهر شود که آیا آیتش است او یا نه نعم که در چند وقت ظاهر میشود برای امام
 که در جل و نه روزانه شب **روم** **عمر** **عبدالله** **علیه السلام** قال فی الرجل
 اشتی جارية لم یکن صاحبها طاهرا فاشتریها فقال نعم قلت جانا
 الخضر کیف یضربها قال امرها شديدا غیر ان انما لها فلا یضربها علیها حتی
 حتی یستین له ان کان بها حیل قلت فکیف لم یستین له قال فی حیر واریعین لیک
نسخ روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در روزی که خبر بدی را که نبود و حاش
 که جمعی از او شده باشد و آیا استر می کند زهدان او با احتمال اینکه شوری داشته باشد
 یا خلیل او شده باشد امام گفت که آنی نعم که نیست که حق ندیده چگونه می کند
 با او امام گفت که کار آن نیز مشکلی نیست که او اوجاع کند آن نیز لا چیز بد
 که آنرا نکند پس بر او ظاهر شود برای او که باشد آن نیز آیتش نعم که در چند
 ظاهر میشود برای امام گفت که در جل و نه شبانه روز **سوم** **ص** **عمر** **عبدالله** **بن**
عمر **قال** **قلت** **لا** **فی** **عبدالله** **علیه السلام** **اول** **فی** **جعفر** **علیه السلام** **الجار** **الیه** **فی** **طریق** **الرجل** **و** **هی**
لم **تدرک** **اقد** **تنبئت** **عن** **الخیرة** **فقال** **لا** **اسیران** **لا** **تستیر** **ها** **نشر** **لم** **تدرک**
 بدایه بی نقطه و راه بی نقطه بصیرت مضاعف غایب بود با معلوم باطل است لا درک است
 در یافتن و بنا بر اول مراد است که برست و بنا بر دوم مراد آیتش که نیز احتمال آید
 نرسیده که برست و بنا بر اول مراد است که برست و بنا بر دوم مراد آیتش که نیز احتمال آید

نیست بیاد و نقطه در این و نیز و بین بی نقطه بصیرت مضاعف غایب بود با معلوم باطل است
نسخ روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که امام جعفر صادق علیه السلام را امام محمد باقر
 را که خبر بدی را که نبود و حاش که جمعی از او شده باشد و آیا استر می کند زهدان او با احتمال اینکه شوری داشته باشد
 یا خلیل او شده باشد امام گفت که آنی نعم که نیست که حق ندیده چگونه می کند
 با او امام گفت که کار آن نیز مشکلی نیست که او اوجاع کند آن نیز لا چیز بد
 که آنرا نکند پس بر او ظاهر شود برای او که باشد آن نیز آیتش نعم که در چند
 ظاهر میشود برای امام گفت که در جل و نه شبانه روز **سوم** **ص** **عمر** **عبدالله** **بن**
عمر **قال** **قلت** **لا** **فی** **عبدالله** **علیه السلام** **اول** **فی** **جعفر** **علیه السلام** **الجار** **الیه** **فی** **طریق** **الرجل** **و** **هی**
لم **تدرک** **اقد** **تنبئت** **عن** **الخیرة** **فقال** **لا** **اسیران** **لا** **تستیر** **ها** **نشر** **لم** **تدرک**
 بدایه بی نقطه و راه بی نقطه بصیرت مضاعف غایب بود با معلوم باطل است لا درک است
 در یافتن و بنا بر اول مراد است که برست و بنا بر دوم مراد آیتش که نیز احتمال آید
 نرسیده که برست و بنا بر اول مراد است که برست و بنا بر دوم مراد آیتش که نیز احتمال آید

[illegible]

روایت

[illegible]

شترها الرجل وحبلى م

است گفت که پرسیدم امام را از مرگ که اول است زنی و کینه خا صر بخاطر پدر او را که آزاد کند
 کینه خود را و جفت خود کند و امام گفت که اگر خواص شرط میکنند بر آن کینه ای را که آزاد ی
 او مهر و باشد چه بکشد که آن حلال است و شرط کنند بر آن کینه اگر خا صر هدیه قرار مید
 بری آن کینه اگر خا صر هدیه بکشد و اگر خا صر هدیه قرار نگیرد و اگر خا صر هدیه قرار نگیرد
 با اصله ای بر آن کینه در نوبت پس از کینه زنی و کینه خا صر بخاطر پدر او را که آزاد کند
باب صد و چهارم در بیان اصل و معلول المولی این باب بیان جزئی است که حلال میشود برای غلام
 اقله زن و در این باب پنج حدیث **اصول** عن محمد بن مسلم عن ابي امامه جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم
 عن العبد یترجح اربع حرایر قال لا و لكن یترجح ثلث و ان شاء یترجح اربع اما
شرح روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم
 امام را از غلام که آیا جفت خود میکند یا نه آنرا را گفت که نه و لیکن جفت خود میکند و
 آنرا در و اگر خا صر هدیه میکند بر آن کینه **دوم** عن الحسن بن زیاد عن ابي جعفر
 عبد الله علیه السلام قال سالت عن المملوك ما یحل له من النساء فقال حرثان او اربع اماء
شرح این ظاهر است از شرح سابق **اصل** قال و لا یاسر ان یاذن له مولاه فی شرب
 خمر مثله ان كان له جارية او جوار یطاهن و رفقة له خلال **شرح** خبر از ابراهیم بعلون
 است و مراد ما نیست که مملوک که بکشد و در رفقه او است اگر چه در حقیقت مملوک باشد یا
 متفق در این خبر و ظاهر این است و ظاهر این است که خبری بقیه لایح بگو است الرقیق
 بفرقه و کثرت و مملوک یا قدری کمتر و غلام و هیچ واحد دل مسا و نیست و مراد
 اینجا کینه است **پنجم** ظاهر این است که تحلیل کینه برای غلام جائز باشد **یعنی** امام
 گفت که و نیست بر مملوک یا اینکه جفت دهد غلام را اما لا و جسر خرد از مال خود او را با
 برای او کینه بر آن جفت کینه را که جماع کند ایشان را و کینه زن مالک بی غلام حلال اند اگر تحلیل

کند **اصل** عن زید بن اسلم عن ابي امامه جعفر صادق علیه السلام قال سالت عن المملوك ما یحل له ان یشرب
 قال حرثان او اربع اماء قال و لا یاسر ان كان فی یمن مال و كان ما ذوقه ان
 اقامه ان یشرب ما شاء من الخمر و یطاهن **شرح** در دوم ثابت علی
 ما ذوقه است از غلام التجاره برای استغراق است پس زن و در هر یک کینه برای جماع نیز جا
 التجاره برای استغراق است پس زن و در هر یک کینه برای جماع نیز جا
باب صد و پنجم در بیان اصل و معلول المولی این باب بیان جزئی است که حلال میشود برای غلام
 سالت ابا عبد الله علیه السلام عن المملوك ان یذن له مولاه ان یشرب من مثله الخمر و
 الثقیل و الثلث و رفقة له خلال قال یحک له حدا و لا یجوز **شرح** خبر از
 و غیر رفقه لایح است بمولاه غیر لایح است بمملوک و بعد رفقه لایح است
 بما ینفقه و قد سئل عن المملوك یصنع مضاعف غائب علیه باب نفراست و خبری
 بمولاه است **یغنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از غلام که رخصت مید
 او را مال کثیر که خرد از مال او مال کثیر را و کینه را و کینه را بر حال کینه زن مال کثیر را
 مملوک حلال باشد امام گفت که مال کثیر را مید برای آن مملوک حدیث را و مملوک را و مملوک را
شرح عن ابي جعفر علیه السلام قال اذا اذن الرجل لعبد ان یشرب من مثله فانه یشرب
 کم جاشاء بعد ان یطه و قد اذن له **شرح** خبر از حسین بن عقیقه و راه بینقظه و الف مقبل
 از امانت قبل از راه بقیق مضاعف غائب علیه باب نفراست **یغنی** روایت از امام
 عبد الله علیه السلام گفت که چون رخصت دهد غلام خود را که کینه خا صر بخاطر پدر او را که آزاد کند
 آنرا در جسر بر مملوک که آن غلام میزد و کینه را که خا صر هدیه از مالک باشد آنرا که رخصت
 باشد او را در آن عدد **باب صد و ششم در بیان اصل و معلول المولی** این باب بیان جزئی است که حلال میشود برای غلام
 این باب بیان غلامیست که جفت میکند بر رخصت مملوک را این باب گفت حدیث
اول عن ابي عبد الله علیه السلام قال لا یجوز للعبد یترجح و لا یترجح و لا یعطى

فرموده از این مولا **شهر** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر از من غلام
 را آزاد کردی و نه بخت کردی و نه خستید از او اخذ مکن و حضرت الشریع **امیر** عن زرارة
 عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن رجل تزوج عیلة فدخل بها ثم اطلع
 علی ذلک مولاه فقال ذلک لی مولاه ان شاء فزنی بیهما وان شاء اجاز نکاحهما فان
 فرق بیهما فالمرء اذا ما اصدقه الا ان یکن لصدقه فاصدق باصدقا کثیرا وان اجاز
 نکاحه فاعلم انکما فیها **اولا** **شهر** روایت از زرارة از امام عباس علیه السلام گفت که
 پیوستم امام را از مرکه که زن گرفت غلام ابوی خفست و دخول کرد بان زن بعد
 مطلع شد بدین مالک او بی نام گفت که آن نکاح مغضوب است و مالک دست بی این
 اگر خواهد تفریق میکند میان آن دو بی حاجت بطلاق و اگر خواهد کند میکند و کما
 آن دو را پس از تفریق کرد میان آن دو میران زینت باخیز کرد و او پس از آنکه اندک باشد که بجا
 اندر این امر کرده باشد پس هر که در باشد و او را از او اخذ مکن و اگر از او نکاح
 او را پس از دوین نکاح سابق آن دو را فدا بکن که حاجت بتجدید عقد نیست **اصل**
 فقلت لابی جعفر علیه السلام فان اصل النکاح کان عاجیا فقال ابی جعفر علیه السلام
 انما اثنی شتا حالا و لیس بعاجیا لیس لیس ما عصى سیده و لم یعص الله ان ذلک لیس
 کایان ما حرم الله عز و جل علیه من نکاح فی عیقه و اشباهه **شهر** اصل
 النکاح عبارت است از ترویج زیرا که حرکت از جنابت است و عبارت است از نکاح
 اولی اعتباری که نیست آن چه عاصی بران بعنوان مباح است مثل زید جدجا
 و بر هر تقدیر مراد است که نکاح اولیا مطلق است و حاجت بتجدید نکاح و یکی
 است انما عصى سیده اشارت بر تفریق میان عصبیا الله تعالی با اموال و عصبان
 الله تعالی بنسب عصبیا مخلوق و شاید که چنانچه بر او زن باشد مجاز در نکاح

منکر میفرماید در شرح حد و ابله با بد و نظیر این میا میشود و باب تفسیر باطل من
و طایفه و الفرق بین النکاح و النکاح و الزنا و همی کلام این بر این کباب صد و هفت و یک
کاتب و او جمع عیسا الله تعالی الاصل در دفع کذا میشود آن فعل بعینه موافق آیت سوره
نور و در و باقی الزنا و میا شد در کذا یا عیسه در شرح حد پنجم باب الزنا که با
یک است پس اقتضای این جزو یعنی بر اینست که آن قسم چری در نکاح واقع نشود **یعنی**
پس قسم امام محمد و غیره بر آنکه بشود که کفر بر کذا کار بر گفت امام محمد و غیره که
جز این نیست که در چری حلال الاصل از او نیست عیسا الله تعالی الاصل از او جز این
نیست که عیسا با الاصل از او ماکثر از عیسا با الاصل از او مکرر الله تعالی ابیان این آنکه
بیشتر که آن نیست مانند کردن آنچه حرام با الاصل از او الله و جعل بر او نکاح در عهد و مانند
آنست **سوم** عن زید بن عریبه جعفر علیه السلام قال سألته عن عموک یزید یزید یزید
سئله فقال اذا ان لی سئله ان شاء اجابته وان شاء ورفا بیتهما **نکاح** این کلام
ستاد شرح حد سابق **اصل** فقلت اصل الله ان الحكم بن عتیبه و ابراهیم
الفتحی و اصحابهم یقولون ان اصل النکاح فارسد و لا یحل اجابته السیله قال
ابو جعفر علیه السلام انه لم یفرقه الله اما عنی سئله فاذا اجابته فهو له جائز **نکاح**
حکم نفع یا بیفته و نفع کا خاست عتیبه بضم عین بیفته و نفع تا و نقطه دریا لا
و سکون با و نقطه دریا بین و با و یک نقطه است مخفی نفع نون و نفع خا با نقطه
بیفته و نشد ابیاء است و اسم ابراهیم بن برید است و این دو کس از رفقای خاها
لاجل بعینه مضاعف غایت معلوم باب فالتی **نکاح** چنانکه که کاها را در ترا الله تعالی
بیشتر که حکم بن عتیبه و ابراهیم مخفی و ابراهیم آن دو و میگوید که بدست سنی که اصل این نکاح
فاسد و حلال نمیکند حضرت مالک و ابی ان گفت امام محمد و غیره که بدست سنی که آن

که کدام نفر آزاد که جفت کرد خود را بفلاحتی رخصت صاحب غلام بر تحقیق فی موضع
 که در فرج خود را نیست **باب بیستم اصول باب بیستم فرج غیر از آن ملایه**
 این باب بیان کنیزیت که شوهر میکرد بر رخصت صاحب خود در این باب دو حدیث است **اول اصل**
 سألت أبا عبد الله عليه السلام عن امرأة تزوجت بغير إذن أهلها قال لا يجوز ذلك عليهما وفي
 الزنا **در بعض نسخ** الزنا القاتل ودر بعض نسخ فی النكاح است وبنابر او اصل حدیث
 اضافیت و مقصود اینست که اگر غلامی را زن سید جفت کرد و جماع بکند چنانچه گویند که رخصت
 در فرج بشود دوم باید تا **ی** برسدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از کنیز که شوهر میکرد و حدیث
 صاحبش امام گفت که حرام است بر او و آنست **ثانی** سألت أبا عبد الله عليه السلام
 عن امرأة تزوجت بغير إذن مؤملها قال لا يجوز عليهما ذلك وبنابر این ظاهرست از آن
 سابق **باب بیست و یکم اصول باب بیست و یکم** **عبد الله** این باب بیان مردیت
 که جفت میکند غلام خود کنیز خود را در این باب چهار حدیث است **اول اصل** قلت لأبي عبد الله
 ع الرجل يفتخر بعبدته أمه قال يقول ذلك فذلك ثلاثة ويحرم ما شاء من قبله وبنابر این
 یکی مولا و گویند ازین کلام او در هر دو او خود را که **ثانی** سئلت جعفر صادق ع غایب علم باب
 افعال است مؤمنی یا غیره غلام است متبصر می و نشدید و این بیقله مقدار است که در روایت
 کشیده بحدیث دیگر بخود و آن چهار است **ی** سئلت امام جعفر صادق علیه السلام را از کنیز
 چنانچه تزوج میکند غلام خود را که گفت که میکند غلام را که تحقیق تزوج کردم بتوفیق
 و میدان آن کنیز را بخود است یا شد از جانب خود یا از جانب غلام خود اگر در تصرف غلام مالی باشد
 هر چند که آن را ندانم یا شد یا در بعضی باشد یا ندانم **ثانی** سئلت عن رجل جعفر عليه السلام في
 المولى قال لا يملكه الا بامر الله وبنابر این صحیح بینما اینکه بخاک او بخیر این بقول
 فذلك ثلاثة و بعضی من قبله شینا او بنو قبل العبد قال نعم وگویند و شد

بعضی

راکت

راکت بعضی از این **باب بیست و یکم** **عبد الله** این باب بیان مردیت و حکم غایب از آن ظاهرست که باقی
 میا احرار است و آن ابقاع عقیدت که شتمن بر اعیان قبول و ذکر و بر این سند هم ظاهرست
 شد و بعد از آن کلام محمد بن مسلم است **ی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام در غلامی که
 میباشد بر کارها چنانچه برای صاحب خود از برای بیضا جفت خواهد که از شوهر کند و یا آن دو
 نخل میکند آن غلام نکاحی که متعارف میا آزاد است یا کافی میشود و او اینک گویند که تحقیق
 نکاح کردم بتوفیق کنیز را و در همان جا شوهری یا از جانب غلام امام گفت که جفت
 بر چند کند از خود و یا شد و تحقیق دیدم امام را که میداد از کنیز خود و او از آن غلام
 خود میگوید **ثانی** سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يزوج مملوكة عبداً فقال نعم
 ما كان له تقوم فقولاً متفقاً وبنابر این ظاهرست که در آن وقت که غلامی را از
 آن فرج بعضی حدیثی غلامی را که **ی** تقوم بعینه و ضارح غایب معلوم با جعفر است و بنابر
 مستر راجع بحدیث است و مراد او آنست که در این استحقاق و مانند آنست او و بر احوال
 بر تقوم علیه بن بقدر استقامت است که بعینه یا ضارح غایب معلوم باب بعینه است قبل آن
 الیکم الکفر یا انما علم است مشا را لایزال قدر مشرک عیان مصدر تقوم علیه و مصدر بر احوال
 است فاعل مشرک و بنابر مستر راجع بحدیث است الخدم بفتح حاء با نقظه و فتح ذال بیقله جمع
 کنیزان مشا را لایزال که حدیث است **ی** برسدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که از کنیز
 میکند خود را بفلام آیا آن کنیز را میبندد بر شوهر یا جفت بودم که می ایستاد و میبندد او را
 بر عهد خود یا میبندد او را کنیز را بران حال که بر عهد خود باشد پس امام عنون کرد آنرا
 و گفت که تحقیق آن منع کردم را از آنکه تزوج کنم بعضی کنیزان خود را بفلام خود برای
 منع بود آن **باب بیست و یکم** **عبد الله** این باب بیان مردیت و حکم غایب از آن ظاهرست که باقی
 علیه السلام اینست که آن یکنون لا فایده یا با هر دو قال قلت نعم جعلت فداک قال فایده

منحی

عن الرجل يزوج خاتمة من عبده فيريد ان يعرف بينهما فيقول العبد كيف يصنع
قال يقول لها اعترني فقد فرقت بينكما فاعترني فتعترني حسنة واربعين يوما
ثم يجامعها مولاها ان شاء وان لم يعرف قال له مثل ذلك قلت فان كان المملوك
لم يجامعها قال يقول لها اعترني فقد فرقت بينكما ثم يجامعها مولاها من عتقها
ان شاء ولا عتق عليها **روايت** از عمار بن مكي ان امام جعفر صادق عليه السلام
كفت كبر سيدم امام را از تركه كه ترويج ميكنند بخرود را بعلام خود پس ميخاند كه
تفريق كنند بخرود را بعلام پس كبر بخرود را بعلام بگو ميكنند تفريق را امام گفت كه ميگو
كنند كه جدا شو بخرود تفريق كردم ميانه تو و غلام پس در نگاه دار پس آن كفت
نگاه ميدار در جل پنج روز اگر انفر نشود و انفر نشود بعد از آن جماع ميكنند و را
صاحبش اگر خواهد و اگر نكند بعلام ميگو غلام را مثل بخرود بگو بخرود بگو بخرود بگو
غلام كه جماع نكرد بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
تفريق كردم ميانه تو و غلام بعد از آن جماع ميكنند بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
و نيت عده بر بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
الامة بعد من اقر بعضه بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
او علمت در اين باب چهار حديث **اول** عن ابي بصير قال سالت عن النبي
عليه السلام فيمن اقر احداهما بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
و دري كه انا اخذ بك ارايت ان اذاد الذي لم يعترف القضا الاخر ان يطاها
الذالك قال لا ينبغي له ان يفعل لانه لا يكون الا في امره و ينبغي له ان يستعذرها
و لكن يستعذرها فان ايت كان لها من نفقها يوم و له يوم **ثاني** يعق بخرود
مضاع غلبه على باج فاعلاست و اعتاق بعض مملوك و وقع است و انكدها اندم

براز

بريت نميكنند و مملوك را بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
اجاد بايل المملوك بين شكا تا آخر كه باج نهم است و مراد اينجا هم دم است اينجا بخرود بخرود بخرود
و عين با نطقه و با بصيغه مضاع مملوك معلوم باج بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
غيره و بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
پس بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
و اين معلوم بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
تفريق است و در بعضي بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
و حاصل هر دو يك است تا مر و مستحلا و مستحلا و بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
و مقصود اينست كه را كذا مر و بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
بصيغه مضاع مملوك معلوم باج بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
كه از اديان امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليه السلام است كفت كبر سيدم امام
ازد و مر و كبر بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
ميگو بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
مرا بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
كه جماع كنند و را ايا ميرسد او را ان امام كفت كه سزاوارست و لا اينكه جماع كنند بخرود
شان اينست كه نسيان شد بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
وليكن سويقه بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
اذا شد بالكلية و كبر بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود
يكرو و نسيان شد بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود بخرود

زوجه او ان شاء الله نزعته فقهرامنه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از کسی
که بوزن طلا پیرا زاده کرده آن کس را امام گفت که کار آن کس بدست خود شراست
اگر خواهد و میگذارد خود شرا را بشود و اگر خواهد میگذارد خود شرا را از او **اصل** و در
آن بریره کانت عند ریح لها و حی مکره فاشترها عایشة فاعقها فخرها
رسول الله و قال ان شاء الله ان یقر عند ریحها فان ماتت فارقتہ و کان
موا لها الذین یاعونها اشترها علی عایشة ان لهم ولها فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اعتق **شرح** بریدیم باینکه قطع و فتح را بینقطه و سکن یا در نقطه
در باین و را بینقطه است ان تقر بفتح بهم و سکن یون و کسر فتح فاف و نشد
و را بینقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم یا جری و علم است و جرای شرط محقق
ببقدیر فتح الولا بفتح و کسر و مصدر مثل اللام یا و باب حبس فتح بر کسی را
و ان ایض میشود در الجمل جایی که در کتاب اعتق و التدبیر و الکتاب و ریح
آخر باب الولا من اعتق **شرح** و اما ذکر کرد که بریره بود نزد شهری که او را بود و ان
کثیر بود پس بدو را عاقبت پیرا زاده کرد او را باینجا اند او بریره را رسول الله ص گفت
که اگر خواهد که را از یک نزد شهری قرار بدهد و اگر خواهد جدا میشود از شهری
و بود صلاحا بریره که در خفتن او را که شرط کرده بود بر عاقبت این که برایشان
باشد حق وقت بریره پس گفت رسول الله ص که حق وقت برای کسی است که از او کرد مال
و تصدیق علی بریره بلی فاهدته الی رسول الله ص علیه و آله فاعقته
عایشة و قالت ان رسول الله ص لا یأکل لحم الصدقة فجاء رسول الله ص
قال لم یعلق فقال ما شان هذا الی لم یطع فقال یا رسول الله ص صدق و علی
بریره و انت لا تأکل الصدقة فقال هو لها صدقة و لنا هدیه ثم امر ببطیخه

جاء و یا فلک من الشئ **شرح** تصدیق بهم ما و بتشدید الی مکسره بصیغه مضارع غایب
جاء یا تفعل و در کلام عاقبت از باب یفعل است یا یفعل یفعلی کشت و کما یا الزکام
در حدیثی که با جمل و تم که باب الی الصدقة قد فتح الی **شرح** و تصدیق کرده شد و
بگوشتی پس بعد فرستاد انرا رسول الله ص پس در دیوار آویخت انرا عاقبت و با خود
گفت که بگوشتی که رسول الله ص بخورد گوشتی است که با جمل مد رسول الله ص و ان گوشتی
آویخته بود پس گفت که چیست حال این گوشت که خورده شد پس عاقبت گفت که ای
الله تصدیق کرده شد و میان بریره و بنی یحیی صدق را پس گفت که ای برای بریره
صدق است و برای ما هدیه است بعد از ان امر کرد بریحین آن پس مد ظاهر شد
بریره سر برقیست از جمله طریقه های رسول الله ص اولی که کزنی که از او شده و شهر
غلام با شد و دوم اینکه و لا از او زاده شده است سوم اینکه صدق بر کسی هدیه دیگری
میتواند شد **دوم** قال ابو عبد الله علیه السلام ان بریره کان لها زوج فلما اعقبت
حیرت **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **سوم** عن عبد الله بن سنان قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا اعتقت مملوک رجلا و امرته فلیس بينهما
نکاح و قال ان اجبت ان یكون زوجا کان ذلك یصدق قال و سألته عن
عن الرجل ینزع عبده امته ثم اعقر الخیر فیه ام لا قال نعم خیر فیه اذا
شرح مملوک را بلفظ تنزیه است رجلا و امرته بدل تفصل مملوک است بخیر هر دو جای تصدیق
مضارع غایبه جوی با جفعیل یا معلوم یا یفعل یفعلی یکناء است و بر هر
اول تصدیق است قرام است **شرح** روایت از عبد بن سنان گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چنانچه از او کردی و مملوک خود را امر کردی و زنش
را پس نیست میان ایشان نکاحی و امام گفت که اگر خواستی که علام باشد

تالیی بر گفت امام جعفر صادق ع که چنانچه آن کز را بداند مرد نکاح میدارد آن فرزند را
 و میفرماید و میگوید اندر بلی او بخشی و در سر او خود را وی گفت که پس گفته شد امام
 که هر جماع میکند کز را ز او را و بدست می که او نبوده که فرستاد آن کز را برای حاجت
 خود و بدست که او نمیشد آن کز را و آنگاه شد بر امام گفت که چنانچه آن کز را
 آن مرد نکاح میدارد آن فرزند را و میفرماید و میگوید اندر بلی او بخشی و در سر او خود
 و علی خود و نیست این کز را آن کز را **مسئله** سالت ابا عبد الله ع عن رجل کان
 له جارية یطأها فیخرج خجلت فحشی ان لا یكون منه کیف یصنع الا یسبح الحیا
 والولد قال یسبح الحیا ربیة ولا یسبح الولد ولا یؤثر من ماله شیئا **شرح** لا یؤثر
 از باب فعال و با جفعیل میتوان در این منافات ندارد با اینکه وصیت کند برای
 بخشی اندک از مال خود خارج گذشت در چند سابق **مسئله** بر سیدم امام جعفر
 علیه السلام از مردی که بود او را کز را میگرد او را و بدست می گرفت پس آنگاه شد
 فرستاد کز را و بدست میگرد او را و بدست می گرفت و فرزند را امام گفت که کز را
 کز را و میفرماید و فرزند را و بدست میگرد او را از بدست خود چنانچه **مسئله** عن سعید
 یسار قال سالت ابا عبد الله ع عن رجل وقع علی جارية له فذهب وخی
 و قد عثرنا ولم یکن منه ایما شیء فما نقول فی الولد قال ان کان لایماع
 هذا یا سعید قال سالت ابا الحسن علیه السلام فقال استخفها فقلت اما تهمة
 ظاهره فلا قال کیف تستطیع ان لا یکن مکر الولد **شرح** تهمة و تقصیر و مقول
 مطلق است نمی خر و عید و عید الهات است و عید است از جعفر خاندان تهمة گو
 او آن کز را ظاهر باشد و در و با وجود غرضی بر اینست که احتمال غفلت و حد
 فرج می را در وقت غرضی است **مسئله** روایت از سعید بن دینار رفع یاد و

در بیان و تحقیق سید بن نقظه گفت که بر سیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی
 جماع کرد کز را و او را کز را میگرد و بدست می گرفت و فرزند را امام گفت که کز را
 کز را و بدست میگرد او را و بدست می گرفت و فرزند را امام گفت که کز را
 سعید را گفت که بر سیدم امام مکر کاظم علیه السلام گفت که آیا تهمة بر نایست
 آن کز را بدست میگرد او را و بدست می گرفت که اشک با شکر امام گفت که آیا تهمة بر نایست
 خاندان تو بدست میگرد او را که اشک را بدست می گرفت امام گفت که بدست می گرفت استماع
 این که لازم نشود ترا آن فرزند را بدست می گرفت که بدست می گرفت که در وقت ارادة غرضی
 با کز را نکاح داری از او فرزند را لازم نشود ترا **مسئله** دوم **مسئله** سالت ابا عبد الله ع
 باب مضاحت **شرح** این باب بیان تا نه آیت در این باب یکم **مسئله** عن ابي
 عبد الله علیه السلام قال قال رجل رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله انی
 خرجت فابری جارية فوجعت و هی جلی فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله
 قال انتم و جلین قال قلت یها فجاء بها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان
 این هذا فخرج قطعا کذا فخرج کذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله فحعل
 معقلته علی قوم امیر و یسار لهم و لو ان انسانا قال له یا ابن الزینة یحسد
 الحد **شرح** انت بکسر و سکو یا و نقطه در میان منقلب زجر و کسر و نقطه
 در و لا بصیر امر هم و الفاء و معقل الامام یا حیاب ضرب است و در حالت و صل و نه می افتد
 و یا بر سکر و در نه با در بر برای تعقیب یا ملا است صیر و مستر کج بفرزند است که
 در شک است و ذکر این بعنوان مثال است یا بنی بر علم رسول الله صلی الله علیه و آله است مشار الیه هذا
 یکی از آن دو مرد است فادر ضحیح از زیاد و کاتبان سیدم بدست مضارح
 سالی باب بفرخیم است و صیر و مستر کج بفرزند است القطط بفتح قاف و فتح ط

بخروج

بنیفته و ما دروم جده و کذا کذا از صفاد بر گشت مثل سفید و کونای و مانند
 آن خیمه مستدر و قیج راجع بقزندست کافال رسول الله اعیا ایتست از اینک
 قزند قطعه کذا کذا بر و آمد بجهل بیضا و اضا معلوم و راجع است و قیج مستدر
 بر سواد است المعقله بقیج و سکو عین بنیفته و هم قاف ضمان جریر و آن عین
 از ویت قتل خطا و مانند آن میراث مبطول است و لولان بتقدیر قال و لولان است بجلد
 یحیم و در بنیفته بصیقه مضارع غایب یحیی یا یضرب است المجلد بقیج حیم و سکو لام
 نازبانة نزد المجلد متعین و مطلق مطلق یحید و بلی نفع است و عیاد رشت از و دن
 هشتاد و نازبانة **نفع** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که آمد مردی نزد رسول
 خدا بر گفت که ای رسول الله بگو که من بفرقم و زخم حاضر بر من و او آتس بود
 گفت او رسول الله بگو که من بفرم که مرا مسمم میکنی گفت که منم میکنم و مرد را گفت که ای
 ایسانا بگو که در و ایسانا بر گفت رسول الله ص که اگر فرزندی باشد پس این مرد از شما برتر
 می آید جده و عین و عین بگو که فرزندی را آمد بجلد بگو که رسول الله ص پس اگر
 ضمان جریر آن قزند را بر قوم ما درش و میراث آن قزند را بر ایسانا اگر مادرش
 باشد گفت که پس اگر اینک شخصی بود آن قزند را که ایسانا زده میشود حدیثا بر اینک
 میتوان بود که وی قتلش یافد و مجبور باشد یا آج می مرد را برداشته باشد جماع
 و نه از شرمند که اظهار آن نکند و گوید که حیض در او ایست می باشد **باب صدعی**
و سوم اسرار یا بیست بیعنوان که مناسب باب سابق است و در بعض نسخ فقد
 باب یحیی نیست در این باب یکصد نیست **اصل** عن یونس فی المذکره یغیب عنها
 و فیها فقی بولادة لا یحق الولد یا لرجل اذا كانت عینته مرفوعة و لا تصفی
 انه قدیم فاحکها **نفع** یونس بن عبد الرحمن راوی امام موسی کاظم و امام رضا
 علیهما السلام

و کتب او و غیرت نزد شیوا و امینه **نفع** روایت از یونس در هر کعانت میشود از او
 شوهر مرد زمان دور و در این نزدیکی را اینک نشان ایتست که لا حشر شود
 آن قزند بیا که بر می خیزد و ایستد عینک که منم و باشد و آن زن را ستود و نه بنمود و در
 اینک از مرد و در نهان آمد پس یونس کرد از نوزاد و بگشت **باب صدعی و دوم اصل**
الراوی بقیج بقیج **نفع** این باب بیان زینت که جماع میکنند و راجع حدیثی
 بابی که حیض در این باب و حدیثیست **اول اصل** عن ابی عبد الله ع قال اذا وقع الحقیق
 والعقد والمشرک یا منراة ظهر واحد فادعوا فیه الولد افرج منهم فكان الولد
 یخرج من لونه **نفع** قالوا فوالد یخرج عین و هم و ارجع است **نفع** روایت از
 جعفر صادق ع گفت که جماع کند سالان از او مسلک اعلام و مشرت زنی را و بیا که
 دعو کنند و قزند را قزند و در میان اینها بر میشود و قزند بری که بر بیزن می
 نام او مرد صی قیت که حیض را صا حیرت نشینا شد مثل اینکه و طی هر کدام بشمار
 جلیقه می آورد و در شرح بخند و بایستد **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال یوسف
 رسول الله ص علیه السلام فیما قال لرجل قدیم حقیق یا عیما و ز علیک
 قال یا رسول الله انا قدیم قدیم قدیم ایجابیه فوطیها جماعه فظهر واحد
 فوالدت غلاما و الحقیق فیه کلهم بدعیه فاستمیت منهم و جعلت الذی خرج
 اسمه و سمته فیهم فقالوا لیس فی الله علیه و آله اینه لیس من قدیم تنار و
 تم فوطیها امرهم الی الله عز وجل الا خرج منهم الحقیق **نفع** السابغ بیا
 و یا در نقطه در بیا بین و عین بنیفته مصدر راجع تفاعل و ختن جماعه خبر سبکی
 برتیه مثل اینکه از او بدوم قزند و دوم قزند و شدنا آخر و تنه بیان این می آید
 در شرح بخند و دوم بایستد و طوطیها فقیع و او و کذا بنیفته و هم نیز و صیرج

نفع

امام جعفر صادق ع را از مرد آزاد که جفت خود میکند بیا از غلامی که جفت خود میکند
 زنی آزاد را وی گفت که بیا ام گفت مرا که نیتا نیتا کرده شود فرزند تو با شدیدی از یک
 و مادر او آزاد بکشد که او را که کرده میشود با آزاد از آن دو هر کدام ایشان را بشود بکشد
 یا مادر **فهم اصل** سبعتا یا عبد الله علیه السلام يقول انما ترقي العبد الحر فوله الحر
شرح این مرقوم سوم این باب است **فهم اصل** من عبد الله علیه السلام قال ان العبد لولا
 حقه الحر قال و لولا الحر انما انعتق المملوك لولا ما بينه **شرح** خلق بصيرة ما فيها بين
 با علم است و ضمیر مستتر لاجل بقرینة نیست ان جمله فرزندان و مراد اینست که در اینست
 نکاه از فرزندان خواه نرینه و خواه عرقان با مادر است مگر اندک پدر آزاد کرده شود زیرا
 که نکاه های بسیار بد میشود اگر چه نکاه های خیر با مادرانند تا نسای اجنبی بیا
 میشود در کتاب الحقیقه در شرح شد سوم با جمن لحو بالولد اذا كان صغيرا **شرح**
 روایت از امام جعفر صادق ع گفت در غلام که میباید شد در حق و زن آزاد گفت
 که فرزندان او آزاد اند پس اگر آزاد کرده شود آن غلام لاحق میشود پس بپوش **فهم اصل**
 عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله علیه السلام قال سالت عن الرجل الحر يزوج بامر قوم
 الولد مائنة او اخر قال اذا كان اخذ ابو حجر قال الولد الحر **شرح** و روي
 ابو اسد و ظاهر اینست که بجای آن ایوبین باید **شرح** روایت از جعفریان ما
 از امام جعفر صادق ع گفت که پرسیدم امام را از مرد آزاد که جفت خود میکند کمتر
 جوی را یا فرزندان مملوکا ننید یا آزاد اند امام گفت که جوی با شدیدی از بد و مادر
 بفرزند او آزاد اند **فهم اصل** و اما لولا انما تكون له العبد **شرح** این باب بیان
 فینکها بصيرة مضاع غایب علی با جریب و منع است **شرح** این باب بیان
 زنیست که میباید شد و غلام پس جماع میکند آن زن را در این باب وجود نیست

اول عن ابي جعفر علیه السلام قال فقی امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و آله
 املت فقهها من عبد لها فمکها ان تضرب مائة و تضرب العبد حين جلد
 و یباع بصيرة منها قال و یحرر علی کل مسلم ان یبصر باعده مذکرا بعد ذلک
شرح روایت از امام محمد علیه السلام گفت که امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
 در زنی که داد او خود را بعلای از او پس جماع کرد آن زن را نیکو آن زن زده شود
 صد تا زیاده و زده شود غلام او بیجا تا زیاده و آن غلام او فرزند شود و بچ
 از آن زن امام گفت که حرام میشود بر هر مسلمانی که فرزند آن زن غلام با
 را بعد از آن **درم** عن سعید بن یسار قال سالت عن المرأة الحره تكون
 المملوک فترسله رجل نکاحه قال نعم لانه عبد مملوک لا یقید علی شیء **شرح**
 این ظاهر است شرح آنکه شد در حدیث امام باب صد و بیست و نهم که باب المرأة تكون
 تكون زوجة العبد انما است **باب صد و بیست و نهم** **شرح** این باب بیان
 این باب بیان اینست که زنان مائده یکدیگر در دفع شرف جماع از مردان و
 باید و **اول** عن ابي عبد الله علیه السلام قال رای رسول الله صلی الله علیه و آله
 امرأة فاحبته فدخل الحرام سلمة و کان یومها فامتاب منها فخرج الى القل
 و رأسه یقطر فقال یا ایها الناس انما انظر من الشیطان من وجد شیئا
 من ذلک فلیأت اهل **شرح** یومها منقب و مرفح میتواند بود و بنا بر اولی که
 ناقص است بقدر کان الیوم یومها و بنا بر دوم تا ماست یقطر یقاف و ظاهر
 و در اینست بصيرة مضاع غایب علی باب یضرب یا با فاعا ای باب تفعل
 القدر و الا فاعا و الا فاعا چنانکه از من الشیطان با یضرب است که مال شیطان
 با عیاد را نیکو باعث تصرف شیطان در امری میباید شد **شرح** روایت از امام جعفر

میکند و در جعجعا میگویند مؤمنان میگویند و در جعجعا میگویند و گذشت در کتاب
 الايمان والفرق و بعد از باب بیعتان که باب جعجعا است و بعد از باب بیعت
 که اما فی امل و انام و اصوم و افطر تا آخر المسحوق مضایع منکم معلوم باب تفریق
 است الفطر بکفر و سکون و لا یبقی و لا یبقی کفر **بینه** روایت از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که آمدن عثمان بن ملوک سنی بنی هاشم پس گفت ای رسول الله بدرستی که
 عثمان روزی میباید هر روز بر من بر سر میباید است که اتفاق سکون میکند
 پس بیرون آمد رسول الله ص و آن عقیبات بر میباید شت مقلین خود را و بای خود تا آنکه
 آمدن عثمان پس یافت او را که نماز میکند پس روزی که در آن زمان شد عثمان
 در حق که در بدر رسول الله ص پس گفت اولی عثمان نفرستاد مرا الله تعالی بکشی و بکشی
 و لیکن فرستاد مرا بکشی که است آسان بخشنده است روزی میدارم و نماز میکند و رجاء
 میکند اهل خود را پس که دوست داشت کیش را پس باید که عمل کند بطریقت من و از جمله
 طریقت منست **جمع دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله ص لا یجوز
 ما لنا قال لا قال فاحطوت سکینا قال لا قال فارح الی اهلک فانه منک علیهم
نک مراد باهل اینجا اهل خانه زن و کثیر و خواهر و برادر و مراد بر جمع سوا اهل
 مراد با ائمه است خواه بنفق دادن و خواه جمع باز زن و کثیر و خواه بغیر آنها و مستحق
 بود که مراد باهل زنان باشد و رجاء ضمیر جمع مذکور باهل یا بنفع جایز است و ملا
 حدیث آمده **بینه** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که گفت رسول الله ص
 مرگ را پس بر یک سکه یا اخوه چه بدرستی که آن از تو به ائمه است نقاب صدقه
 دارد **سیم اصل** عن اسحق ع قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یکن مو
 اهل فی القر لا یجد الماء آیا فی اهل قال لا لیت ان یفعل الا ان یخاف

عن

عن نفسه قال قلت لعل الذی اولی شیعته الی الشیاء قال ان الشی
 یخاف علی نفسه فکنت یطلب الذی اولی شیعته الی الشیاء **نک** ما احب
 ینقذه و تشدد بیه یکنفط یصیق مضایع منکم معلوم باب تفریق
 است در فسخ او بقیع بینه و سکون و است و ظاهر از بکسر و سکون ذال یا بنقض
 الشیء بقیع شین یا بنقض و کما یکنفط و قاف حریع **جمع بینه** روایت از اسحق
 عمار گفت که پرسیدم امام گفت جعفر صادق ع را از حرکت میباید شد با وزن
 یا کثیر او در سفر نمی باید جعجعا میگویند یا کثیر خود را امام گفت که در حق
 میدارم که کند عمل آنکه ترسد بر خود شرافت را وی گفت که گفت که طلب آن
 بآن لذت را و حق که میباید شد جعجعا سکون زنان امام گفت که بدرستی که
 جماع میسر میسر خود ترا نفری و خواه ضرر بد و خواه ضرر فرب شیطان گفت که طلب
 بان لذت را امام گفت که آن طلب لذت حلال است مراد اینست که آن منافی بفضیلت
 نیست **اصل** قلت فاشیر بی عن النبی ص ان ابا ذر رجعه الله ساء له عن هذا
 فقال انت اهلک فخرج فقال لا رسول الله الیهم و اوجر فقال رسول الله ص
 اذا اتیت الحرم اترک و کذاک اذا اتیت الحلال لخرجت فقال ابو عبد الله
 ع الا ترى انه اذا خاف علی نفسه فانی الحلال لخرج **نک** منار الیه جعجعا
 مسافر شیع و در عدم و جده است است بکسر و سکون یا و بنقض
 در باین و کثیر و بنقض در لا یصیق امریای هموز الفاء و معتل الادم با جسر
 و در و هموز می افتد یا بر میگرد بینه و توجر بوا و منقلب از بینه و جیم و و بنقض
 بیصق مضایع یا جعفر فرب و افعال مجزوم است اینهم بینه و
 و کثیر و بنقض در باین بقیع را استقام بقیع است کما انک بقیع بینه جعجعا

انک

بنقطه

تقدیر خدا که انکار از دست بفرم منقلب از او برای مناسبت اجرت و نایاب بنقطه
میتواند ماضی غایب و محال را معجز است و لکن آنرا برای تعجب است و مراد اینست
که این تواب محض و جماع ماضی شوق نیست بلکه هر جلاله در وقت کمال اشتیاق
و خوف و ترس این حکم دارد مثل چیزی خواند در وقت کمال که سنگی را از تری تا آخر بقصد
روایت و مراد اینست که مستنبط میشود از آن روایت اینکه آن شوق و اشتیاق
او چه بر خود تن سدا جوی میشود در کمال حلال **یعنی** گفت که هر چه بدستی که نشان
اینست که روایت کرده میشود از این **یعنی** اینکه ابوذر را چه بر سرید و او را از اینکه
مترس میشدیم پس گفت که جماع کن اهل خود را تا مرد داده شوی پس ابوذر گفت
کای رسول الله ای جماع میکنم اینها را با کمال اشتیاق و ترس داده میشوم پس گفت
رسول الله که این جانت که تو در وقت کمال اشتیاق و جماع کنی در وقت کمال
است بر تو عذاب کرده میشود و همچنان چون کنی هر کار را که حلال باشد در وقت
کمال اشتیاق و عاجز میشوی پس گفت امام جعفر صادق که آیا نمی بینی در این کلام
الله **یعنی** این که او چه تن سدا بر خود ترا از هر چه بدستی که حلال است عاجز
میشود **چهارم اصل** **یعنی** **سبحان** یا عبد الله **ع** **یقول** **ان** رسول الله **ص** **دخل** بیتام
سلمة **فتم** **ربکا طمینه** **فقال** **انکم** **الحولاء** **فقال** **هوذا هم** **فكلموا** **وهم** **خرجت** **عليكم** **الحولاء** **فقال** **يا ايها النبي** **ان** **زوجه** **عني** **معرض** **فقال** **زیدیه** **يا اخي**
قال **ما اترك شيئا هيبا** **ما** **انكيب** **كبريه** **وهي** **عني** **معرض** **نشر** **انکم** **تبقون** **استفوا**
است حولا بقیه طاهرا بنقطه مؤثبات احوال است و عبارت از آنست که خوشی
میر و خیر و اسم او و دنیا است چنانچه گذشت در کتاب المعیشته در بحث پنجم باب
ادب التجاری که باب پنجاه و چهارم است مرجع بهیوشان است **مثلا** **لا اله الا الله**

حوله

طبه

حوله است زیدیه بکسری با نقطه و سکون یا و دو نقطه در این و کسری با نقطه بصورتی
باب خبر است و ضمیر غایب یا جماع بزوح است و معقود اولست و معقود دوم و دوست
طیبا و مراد اینست که سخن بگویند برای او زیاد کن نظیر بر زنی علم الطیب یقین طاه بنقطه
و تشدید یا و دو نقطه در این مکرر و یا و یک نقطه سخن بگویند مثل ای یصعد الکلم الطیب
انطبیب بصیقه مضاعف تکلم معلوم باب تفعل است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت که بدستی که رسول الله **ص** داخل شد خانه ام سلمه را پس شنید بگو خوش را
پس گفت که آیا آمدن در شما حولا پس ام سلمه گفت که شان اینست که گفتی حولا شکایت
از شوهر من پس پرسید چه پرسید آمد بر او حولا پس گفت که فدای تو با و بدست و عا در م
بدست که شوهرم از من روگردانست پس رسول الله **ص** علی الله علیه و آله گفت که زیاد ده ای
سخن بگو ای حولا گفت که و اینک دارم چیزی بگویم از جماعی بگو شوم برای او بسبب آن
و او از من روگردانست **اصل** **فقال** **اما** **لو** **یدری** **ماله** **یا** **قیاله** **علیک** **قال** **فقال**
یا **قیاله** **علی** **فقال** **اما** **انه** **اذا** **اقبل** **الکشف** **ملکان** **وکان** **کاشا** **بر** **یسف** **فیسفل**
الله **فاذا** **هو** **جامع** **تحت** **عنه** **الذنوب** **کما** **تحت** **رق** **النحر** **فاذا** **هو** **اغسل**
انسل **من** **الذنوب** **شرح** اما بقیه هم و تحقیق هم حرف بدی است لولای همی است
اول استغفار میزد موصوفی میخواند بود و در و م استغفار میزد تحت با بنقطه و تشدید
تا و دو نقطه در بالا بصیقه ماضی معلوم غایب مضاعف غایب بخد فیکتا از باب تع
یعنی پس رسول الله **ص** گفت که آگاه باش دانند که چیست برای او بسبب رو آوردن او
بر او حولا گفت که چیست برای او بسبب آوردن او بر من پس رسول الله **ص** علیه و آله
گفت که آگاه باش بدستی که او چه رو آورد و میگرداند و او فرشته میشود مانند
کسی که کشیده باشد شمشیر خود را در راه الله تعالی که جهاد است بر چون با و جماع کند **میرزد**

روایت از عبد الرحمن بن سالم از پدرش از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که
امام که اگر کسی میگوید که در وقت اوقات هر چند که باشد خدا را میگوید که اری
در حق که میگوید که در طالع افتاب است و از غایت که افتاب غایب شد شفق در روز
که گفته میشود در آن افتاب و در شب که گفته میشود در آن ماه و در شب که میگوید که
در آنجا باد سیاه و باد سرخ و باد زرد و در وقت و شب که میگوید که در آنجا از زمین **اصل**
و تقدیرات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از اینها را که گفته اند که اگر کسی بگوید که منته فی
ذلك الله ما كان يلقى شئ من حاجته اصبح فقال له يا رسول الله الحق كان هذا
منك في هذه الليلة قال لا ولكن هذه الآية ظهرت في هذه الليلة فلهذا ان الله
والله في هذا وقد عجز الله انما ما فقال اجل وعجز في كتابه فان يروا كسفا من السماء
ساقطاً يقولوا نحائث من مكرهم فلهذا حتى يلاقوا يومهم الذي فيه يصفون
بسم الاية روي عن بعض مشايخ ما رواه ابن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع
بأن مفتوح است و برز بقدر الاية و بارفت از نشان سخنة الله تعالى بلكا فلهذا خورشيد
و قمر ابرو شوند که از برای مقرر عدد و کسب و دفع کفر از خود کنند چنانکه که است در
کتاب التوحید در بحث اول باب اول و الله بصیر متابع غایب علی باب تفهیل است در
آیت چند احکام است از جمله که مناسب است است که گفت که کسب و کسوف و سکون
سین یعنی تیرگی است و غرق شدن و سیاه شدن است و مراد بقوله از ما است که در زمین
بشر شود و بی شک افتاب و ماه چنانچه در حق میگوید که شد و سحاب چنانچه میگوید که
بیتقدیر هذا سحاب و ان یبطل فیما است مثل یزداد و سحاب و مکرهم یعنی مکر است و مراد
ابریاست که بعضی از بویای بعضی دیگر است و مراد است که ایشان میکنند که
فرقی نیست میان این تیرگی و تیرگی بر سیاه پس بعضی از آن نذرند و چنانچه قول ایشان

من

شده در سون شواء که فاسطه علیها کسفا من السماء ان کت من الصادقین **بسم** و هرگاه
بجفتی شب و روز و در سون الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد بعضی زنان او در شبی که گرفت شد در آن ماه
فتن از او در آن شب آنچه بود که میشد از او بفران شب مثل جماع و ملا عینا انکه بگوید
چون زن گفت او را که ای رسول الله آیا برای کینه شد این از تو در این شب **کفت**
و بکاین علامت که قدرت بخیر الله تعالی هر چند در این شب پس نمیگویم که لذت برم و غافل
شوم در آن و بجفتی سر زدن کرد الله تعالی جماعتی چند را بایر و من که گفت جل و عن
در کتاب خود در سون طود که و اگر بیند تیرگی که از آسمان افتاده باشد تا زمین
گویند که این مانند ابرسیاست پس و اگر از اینها نرانا اند بر خورند روز خود نشان
که در آن مدیون میشوند از اینها شد از **اصل** ثم قال ابو جعفر جعفر ع و ان الله
لا یجمع لحدیث هذه الاوقات التي نبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد انتهى الي الخبر فیری
ولما فیرک فی فایله ذلك ما یحی **بسم** انهم یقعونهم و سکون یاء و فقط در این
و عباد است و مضامنت و تحقیق این است بفرقه و خبر متبدا محدثت بتقدیر این
بسم بعد از آن گفت امام محمد باقر ع که در قضا و قضا قضا منست که نیست از جماع
کند کسی در این اوقات که نبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از جماع در آنجا بر حاکم که تحقیق شد
بسو او خبر نبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روزی کرده شود و فرزند پس بیند در آن فرزند خود بفرقه
را که دوست میدارد **دوم اصل** عن ابی الحسن ع قال من اتى أهله في حاق
النهر فليس له حظ الولد **شرح** الحاق یعنی وضع و کسب و حاء یعنی قطره و الف و تحقیق
قاف زمان بود که در وقت شعاع و آن در آخر ماه میباید شد فلیست یعنی امر غایب
معلوم باب تفهیل است لقطر فیج سین و سکون قاف و طاء یعنی قطره و لیر و لیر
و اینجا عبارت است از افتاد و پیش از وقت **بسم** روایت از امام موسی کاظم علیه السلام

نسخه

وفي وسطه فنزل

عزیز

عن أبي عبد الله ع قال قال رسول الله ص لا يمتحن في الرجل امرأة في النكاح
من الشهر أو في حرة الهلال فان مررة الفاطمين والذين تغشوا بآدم فيجنون و
يخجلون اما رايت المصابيح في القوم من الشهر وعند حرة الهلال **شرح**
الذي يصنف معلوم مضاع معلوم راجع علم است يغشوا بغش با نقطه وشي با نقطه
والف من قبله راء بصيف مضاع معلوم راجع علم اوله بصيف غايست وما حوت
انغشيان بغش جاع ودر دوم بصيف غايست وما حوت است انغشيان بغش
كفمن المراه بغش جاع وفتح را بيقطه وقال ينيقطه جمع ما در بغات سر كشان يجنون
ود وبنون بصيف مضاع جمع مذكر غايست بجا بيقطه است وغش راجع به غش
است بخاني غش راء با نقطه و با بيقطه بصيف مضاع مجولي با بيقطه راء با بيقطه غش
والجمل بغش خا سلوك راء بقت و فاسد كرون اعصا و ميتا ندر بود كراين و فعل بصيف
معلوم با بقت و در غير راجع بمره با شديك مناسب تغش غشيت المصا بجمع م و فاسد
والف و خفيف با بيقطه آفت سيدة و حراد و انوار است **بغش** روايت از امام
جعفر صادق ع گفت كه گفت رسول الله ص كه يغشوا بمره بمره بمره بمره بمره بمره
در نه زواه يا در اوله الهلال بمره بمره بمره بمره بمره بمره بمره بمره بمره
فرهنگان آدم را بمره بمره ميشود و فاسد الاعصا ميشود و آنرا نديديد بمره
لا كه انداخته ميشود در نه زواه و نذر اوله الهلال **بمره بمره بمره بمره بمره بمره بمره بمره بمره**
اهل البيت ع اين با بيان ناخوشاينست كه جماع كند مرد زن يا كثر خود را بر حالي كه
دران خانه كودكي باشند در اين باب و در حديث **امام** سلمة اباعبد الله ع
يقول لا يباح الرجل امرأة ولا جارئة ولا ابنة حتى فان ذلك مما يورث
الزنا **شرح** شنيدم از امام جعفر صادق ع ميگفت كه جماع ميكند مرد زن را و او را

بکفر و کفر و سکوت لام و فاصد با علم موافقت از بیعتی از معنای الام با بافتن است
 بفرجه و سکوت یا و دو نقطه در میان قیاس بین نقطه و راه بین نقطه است و در بعضی نسخ بجای
 آتش نیز و الف و فتح نون و سین بین نقطه است الف که بکفر فتح فاصد سکوت را بین نقطه و سکوت
 مخالف است بکفر معنی غایب بجو یا جعل یا معلوم یا بقیل منسوب **یعنی** و در آن دعا
 بگو که خداوند بزرگوار مرا محافظت کند بکفر که تو دست میداری جلالت را و بخیر احوال مرا
 بعد از آن امام گفت که بدانکه موافقت زن شوهر از آن است که است و مخالف زن و شوهر
 شیطان است تا خواسته نشود که جلالت که الله عزوجل **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 اذ دخلت باهلك فجد بها فاستقبل القبله وقل اللهم يا ما نيك اخذتها ويا ما نيك لا تجعل
 استعملتها فان قضيت لي منها ولدا فاجعله مباركا قتيلا من شيعه آل محمد ولا تجعل
 للشيطان فيه شركا ولا نصيبا الا ما نفعه من ضغائن و مراد اینجا فرمان برداری است
 عبادت را از آنکه در آنجا ترغیب و تخط است تفسیر شیطان می آید ریشه آید و اینجا
 میگویم که اگر بکفر سکوت را بین نقطه و سکوت را با علم ایتنا زنده و مراد اینست
 که جنان مکن که شیطان شریک من شود در بکفر او **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
 گفت که چون الاده جعفر بن محمد کتی میر بکشتی فی اول و بر او خود کن قبله را و بگو که خداوند را
 بخوان بقرآن که تو کفر من او را و بگو که تو حلال برای خود کردم او را پس اگر قرار دوی بر من از آن
 پس بگو آن فرزندان صاحب کت بر هر کار از جمله شیوه آل محمد و مکران برای شیطان در
 فرزندان را و در **بخش** **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذ دخلت باهلك فجد بها
 اذ لم كيف تصنع قلت لا ادری قال اذا هم بذلك فليصل لتسبيح و الحمد لله ثم
 يقول اللهم اني اريد ان اترجى فقد ربي من الله اعلم من فرجنا و احفظنا في
 في نصيبنا و عالى و احسن رزقا و اعظم بره و قدره و لا طيبا جعل خلف

بخش

صالحا في خير حتى و بعد موافقت **نسخ** معنی این گذشت در کتاب الفقه در چند و م با جلیق
 من او را و آن بدخل با علم و من او را و آن بترج **یعنی** روایت از ابویسر گفت که گفت
 امام جعفر صادق که چون اراده جفت کنی کنی از شما بگو می کند گفت که نیتا نم گفت
 که چون خاطر قرار دهی آن بپای که گزارد و حرکت و باید که بسیار کند آن تا بعد از آن
 میگوید که خداوند بدست من اراده دارم که جفت کنم پس نصیب کن برای من از جمله ترا
 عقیقه ترا نشان را باعتبار فرج و نجات و از آن ترا نشان را برای من در خودش و حال من
 و فرخ ترا نشان را باعتبار روئی و بنی که ترا نشان را باعتبار برکت و قرار ده برای من فرزند
 با کفر را که کفرانی او را جانشین صالح در زندی من و بعد از مرگ من **اصل** قال فاذا
 دخلت الى فليضع يده على ناصيتها وليقل اللهم على كتابك ترجتها و في ما نيك اخذتها
 و يا ما نيك لا تجعل استعملتها فان قضيت فرجها فان قضيت لي من شيعه آل محمد ولا تجعل
 للشيطان فيه شركا و كيف يكون شره في شيطان قال انه ذكر اسم الله تعالى البهتان فان
 نكل لم يسم ادخله كره و كان العلم من ما جعلا و النطق واحد **نسخ** السكوت بين نقطه
 و كسر و وقت بدیدار دست رفتار مثل آیت سورة الامام من یضرب سوطا و در شبل بعضا
 موافق اینجی که در کتاب الفقه در باب عقیق که باید از دهم است و میگوید اولست
 تقدیم مسلم بر سوطا شر شیطان بکشتن و سکوت را **یعنی** محل شر شیطان است بقرآن بخند ساق
 و النطق واحد **یعنی** اینست که در فرزند دهم بپرسد که یکی از او باشد و یکی از شیطان بلکه دو
 نقطه بیکدیگر مزوج میشود و بکفر زنده هم میرسد بدانکه این جسد و جسد دوم و پنجم و ششم تا
 باب آید و اما آنکه میتوان بود که منی بر تیش باشد و مراد این باشد که اگر منی است
 فرزندان او مانند فرزندان من است او و شیطان میشود و بد کردار میشود **یعنی** امام گفت
 که پس چون زن داخل شود سقا و میر باید که گذارد دست خود را بر پیشانی زن و باید که

گوید که خداوند انبیا بر کتاب توحفت خود کردم اولاد و رفوان بر داری تو کردم اولاد و رفوان
 توحلا بر خود کردم فرج اولاد پس که فراد و بی من در زهدان او چیز بر این کرد آن او
 مسلمان در ستره قنار و مکران اولاد انبیا بی شیطان گفت که و چگونه میشود محراب
 شیطان امام گفت که که جمیع کننده یاد کرد نام الله را در و در شیطان پس که که جمیع
 و نام نبرد و لعل در شیطان الت خود را و شد آن عمل جمیع از ایشان بهی و نطقه بکیت
چهارم ای بجز این المؤمنین فقال له ای تزوجت فادع الله فی فقال قل اللهم بکما
 استحللتنا ویا ما نیک اخذتها اللهم اجعلها ولودا ووددا لا فقرک تا کل جمیع را
 و لا تسألنا عما سرح **شرح** فقرک بفرا و را بینقطه از با جمیع است راح بر این بنقطه و
 مستقبل و او بصیرت ما فی غایب معلوم را با جمیع است سرح بین بینقطه و را بینقطه
 و ما بینقطه بصیرت ما فی غایب معلوم را با جمیع است **پنجم** آمد مردی نزد امیر المؤمنین
 پس گفت و را که بدست تو که من جفت کردم پس دعا کن الله را برای من پس امیر المؤمنین
 گفت که بگو که خداوند انبیا توحلا کردم بری خود اولاد و رفوان بر داری تو کردم اولاد
 خداوند انبیا کرد آن اولاد انبیا دوست دار نهی گفت که خداوند خود را از آنچه حاضر
 شده باشد و غیره انبیا غایب شده باشد **ششم** **اصل** سمعت ابا عبد الله ع یقول
 اذا اراد الرجل ان یتزوج المرأة فلیقل اقربت یا لیثاق الذی اخذ الله امساك
 بعمری و فسر **شرح** یا خیر **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت که چنان اراده کند
 مرد که جفت خود کند از پس باید که گوید که اقرب کردم بهیما که گرفت الله تعالی
 آن نگاه داشتن زنت برش که پسندیده باشد و او نه کردن زنت با نیکی کردن
باب هفتم در چهارم اصل **باب اول** لقول عند الیاه وایعصم من مثا لک الشیطان **شرح**
 این یا عیسان قول تو زرجاعت و بیان آن نگاه میدارد از انبیا بی شیطان در این

شنیدم **اول** **اصل** قال ابو عبد الله ع الرجل اذا اتى أهله فحیی ان یشاوره انی
 قال یقول بسم الله و یعوذ بالله من الشیطان **شرح** روایت از امام جعفر صادق ع
 در مرد چنان اراده کند که جمیع کند زن یا که خود را پیش سید که زن را و شود شیطان امام گفت
 که میگوید بسم الله و ینا میگوید با الله تعالی از شیطان **دوم اصل** عن ابی بصیر قال قال ابو
 عبد الله ع یا با عیسی ای شی یقول الرجل منک اذا دخلت علیه امراته قلت جعلت فداک ای شی
 الرجل ان یقول شیئا قال الا اعلیک ما تقول قلت بلی قال تقول بکرات الله استحللت
 فجمیعاً و یا ما نیک اخذتها اللهم ان تعیت لی فی رجوعی شیئا فاجعله با لا تعیت و اجعله
 مسلماً سیراً و لا تجعل فی ذلک لشیطان **شرح** استغفام در اینست یعنی بایست که این
 شنیده بوده که سخن گفتن در آن وقت هموست و معنی این سوال یا جمیع امام را
 می آید در حدیث این باب **ثانی** روایت از ابو بصیر که گفت دیگرا ابو بصیر است گفت که
 امام جعفر صادق ع که ای ابو بصیر چه میگوید مرد از جمله شما شیطان ما چنان شیطان را و زن
 او لغتم که زن است شوم آیا میتوانم مرد که گوید در وقت اراده جمیع چیز را امام که ای یاعلم لغتم
 ترا آنچه گوئی لغتم که بلی یعلم کن امام گفت که میگوید که بکرات الله تعالی بر خود کردم فرج او را
 و در رفوان بر داری الله گرفتم او را خداوند اولاد و رفوان بر داری من در زهدان او چیز بر این
 اولاد رفوان بر داری و را در هر چه کار کرد او را مسلمان درست رفتار و مکران در او
 انبیا که بلی شیطان قلت و بلی شی یقول ذلک قال اما تقرأ کتاب الله عز وجل
 ثم ابدا هو و شاربهم فی الاموال و الاولاد ثم قال ان الشیطان لیجی حتی
 یقع من المرأة کما یقع من الرجل من حیث کل حیث و ینکح کما ینکح قال قلت بلی
 شی یقول ذلک قال حیثاً و یفصلاً فن حیثاً کما ک نطفة العبد و من ابغضنا کان
 نطفة الشیطان **شرح** گفت که و بکرا من چیز شناخته میشود و اینک شیطا کما هر چه میشد

در فرزند امام گفت که آیا میخواهی که با من عذر و جعل را بعد از آنکه ابتدا کرد امام بی سواد من که
 کدام آیت است و خواندن سوره بنی اسرائیل که در تیرک شوا ایشان را در عالمها و غیره زدن
 بعد از آنکه امام گفت که بگو که شیطان هر آنکه میگوید آنکه میشود نسبت بزن میباشند
 مرد نسبت بزن و اما این میگوید چنانچه مرد انرا میکند و جماع میکند چنانچه مرد جماع میکند
 و او گفت که گفت که بگو که چنانچه میشود اینک شیطان شریک نشده و فرزند یا شد
 امام گفت که بدو ستمی ما را عالمین بحج احکام الهی بیرون و دشمنی با این اکبر
 که دوست داشت ما را و دیگر بر تقدیم بر ما نکرد بعد از رسول الله ص بوده نطق بنده و غیره
 که دشمن داشت ما را بقدیم دیگری بر ما بوده نطق شیطان **سوم** قال امیر المؤمنین صلوات
 الله علیه و آله و آله **احد** کم فیکل جمیع الله و یا لله اللهم جنبی الشیطان و جنب الشیطان ما
 رزقی فان فقی الله بینهما و لکن لا یفرقه الشیطان بشیء **ثانی** جنب جمیع و نون و یا
 یکلف یستقر ابواب تفعلت یضربنا دبا نطق از باب فعال و باب یضربون
یعنی گفت که امیر المؤمنین صلوات الله علیه که چون اراده جماع کند یکی از شما میراید
 که گوید که بنام الله و یا الله میگویم خلا و فلا و در کن امن شیطان را و در کن شیطان
 را از این روز کردی مرا بر کفر و او را هدایت نمودی مرد و زن فرزند را و هر چه میخواست
 آن فرزند شیطان بخیر می کرد **چهارم اصل** عن عبد الرحمن بن کثر قال كنت عند
 ابي عبد الله ع جالسا فذكر شرك الشيطان فعطه حتى افرغني قلت جعلت فداك
 قال الخرج من ذلك فقال اذا اردت الجماع قل بسم الله الرحمن الرحيم الذي
 لا اله الا هو يربح السموات والارض اللهم ان قضيته مني في هذه الليلة خلف
 فلا تجعل للشيطان في بيوتها ولا نصيبا ولا حظا واجعل مؤمنا مخلصا مصفى
 من الشيطان وخرج جلت ثنا و **كش** ذكر بصيغة جمل ومعلوم باب بصيغة

بودید

بودید رفع بقرینه و محذوف بتقدير هو اضاف بفتح بالسرائر والارض بفتح
 الجرد و شرح جلد دوم با بناد و غیره ذکر الیقین با جمل و بنم است و این اشعار است
 عده و فلا سلفه که فالتی بقدیم است و از زمین باعتبار شخص یا اعتبار نوع چنانچه گذشت
 در کتاب التوحید و شرح فیل حدیث باب جوامع التوحید که با بیت دوم است
 در بعضی نسخ بفاست و ارجاع ضمیر مذکور با باعتبار لایست که عبارت از بستر است
 نسخ بفاست و ارجاع ضمیر مذکور با باعتبار شخص یا اعتبار لایست است و شرح بکسر
 را و بنقط و جم و ذی بالنقط است و ضمیر راجع بشیطانست موافق آیت سوا الفال و بنده علم
 بقرین الشیطان و در بعضی نسخ بفتح لا و با بنقط و جم و را و بنقط است بفتح فیه و بنده علم
 که کایا در وضع الکا **دوم** رواه یست از عبد الرحمن بن کثر بفتح کای و کثر **ثانی** بفتح کثر
 بودم نزد امام جعفر و با و قیام نشستم و در کفر شد اینانی شیطان را و اولاد پس امام بلای
 شد انرا تا آنکه مضطرب کرده مرا گفتم که قربانت شوم بچسبیت راه بدر روان بسلام
 گفت که حی الله که جماع را پس بگو که بنام الله که مدبر هر چیز و در این بگو خداست آنکه نسبت
 مستحق عباد و قیام را و از خارج گفته است آنرا است و زمین است خداوند اگر قیامی زمین
 در این شب مثلا جانی شیطان پس بگو که بلای شیطان در او و بناد و بناد و بناد و بناد و بناد
 و در آن و او را من یا که اعتقاد صافی کرده شده از شر شیطان و شر و سواس شیطان و شر
 شده است و بناد **سوم اصل** عن ابي بصیر قال قلت قال لي ابو عبد الله ع یا با محمد اذا
 اوتيت اهلك فای شیء تقول قال جعلت فداك و اطلق ان اقول شیئا قال بلی قال اللهم
 انی بکما انک اخلت فرجها و یا ما تنک اخلت فای قیام قیامت فی رجها شیئا فاجله
 قیام زکایا و لا تجعل فی شرک الشیطان قال قلت جعلت فداك و لیکن فی شرک الشیطان
 قال نعم اما جعلت فداك و جعلت فداك و یا ما تنک اخلت فای لا مزال و لا اولاد و ان الشیطان

۴۸۱

بجی قیام که بقعد الرجل و یزلی کما یزلی الرجل قال قلت بانی شیء یعرف ذلک قال
 یحیی و یقینا **شرح** معنی این موافق حدیث دوم این باب است **شرح** اصل عن ابی
 عبد الله علیه السلام فی النظمین الذین لا یدین فالشیطان اذا اشرک فقال ابو عبد الله
 ابو عبد الله علیه السلام یوما خلق من احوها و یوما خلق منها جعلا **شرح** روایت است از
 امام جعفر صادق علیه السلام در دو نقطه که از آدمی و شیطان می باشد در زمان یکنوع
 شریک شود پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بسیار که فرزند آدمی و شیطان از آن دو نقطه
 و بسیار که از فرزند شیطان دو نقطه یکی **باب در بیان اصل باب الامر بخلق**
 الامر بخلق عین بنی نقطه و سکون را با نقطه مصدر باب جری از امری در هر وقت فرج
 بعد از آنکه این باب بیان آنرا در هر وقت فرج است در این باب چهار حدیث
 است **باب اول** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن العزیز فقال ذلک الی الرجل **شرح** سالت
 امام جعفر صادق علیه السلام را از عزیز گفت که اختیار آن متوجه کس است **دوم اصل**
 عن ابی جعفر قال لا یأمر بالفرع الا من اذن له فی اصله و ان کرم
 و لیس طایفه من الامر شیء **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که نسبت بر وانی
 بولایه از آنکه خواهد شوهرا آن زن هر چند که زن خود است و نسبت زن از آن که کار
 از اختیار **سوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن العزیز فقال ذلک الی الرجل یفرح
 ثناء **شرح** معنی این موافق حدیث اول این باب است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیه یأمر لایسأله عن اهل البیت الا ان یسأله عن اهل
 اخذ ربه من آدم من کل شیء فیراهم و یأمرهم فاشهدهم علی انفسهم انک یزکم
 قال لای فکل شیء اخذ الله منه لیساق و من خارج و ان کان علی حجة صماء **شرح**
 یقرأ بقیة مضاع غایب علی باب منع و غیره و راجع علی بن الحسین است و

استنباط لایستایان این آیت گذشت در کتاب ایمان و الکفر و شرح چند جهام
 باب فقرة الخلق علی التوحید که باب ششم است می آید در کتاب لعقیده و حدیث اول باب
 الخلق الانسان و تقبله بطلان که باب ششم است خارج بخری حاج من العلم الی الوجود
 وان وصل است القیام بقرصا و بنقطه و تشدیدیم و الف ممدوده صلیه این اشارت
 باینکه کاتبی با وجود غرض از فرزند آدم نیز مدبوس غفلت مرد و جذب فرج منی خارج و نظیر آنکه
 در کتاب لعقیده و حدیث سوم باب من یشری الرقیق فیظهر عینا آخر که باب نود و یکم
 است که آیت کاتبی با یکاد و بیع میشود روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفته
 علی بن الحسین صلوات الله علیه که نمیدیدید بر وانی و بایان این آنکه من از این آیت را که
 اعراق که واد و قی که جدا که صاحب اختیار و توارید از آدم میسبب می آید ایشان را
 آدم و فرزندان ایشان را و کلامی که گفت آن فرزندان را بر خودشان گفت که آیا نیست صاحب کل
 اختیار شما گفتند که بلی هستی پس جزای از فرزندان که گفت الله تعالی از او بیجان را باین و جوی
 میشود و چند که بر بالایی سنی صلی باشد که کوی که جواز فریاد فاف واد بایست سو بقو
 که فلات با شریعت و ببقول ما کتب الله لکم و لکم ما کتب الله عباد روت از فرزندان و ایضا
 مناقحا واد باین گذشت در چند دوم و چهارم باب که از این ترویج العاقبة که باب چهارم است
 زیرا که در آنجا امر بطلان فرزند شده و ایضا مناقفات واد و باین گذشت در چند پنجم باب
 النکاح که با جهل و جهارم است که تکرار عدد و توفیر ولد مطلق سیست عظیم و باعث رغبت و فرج
 است گویم که مناقفات متوجه است زیرا که امر در استخوان و راجع است برای استیجاب است
 که کوی که این استعدا لایستاد استعدا لاف و اشاعره است بر بطلان قاعده تحسین
 و تفسیر عقولین باینکه افعال شدت و زان کم و زیاد میشود می شود و ایضا
 متفصل است جهارم بقره که کسب نفقه بر بی خود و عیال خود در هر وقت که قدرت بر کسب

والکلیت ایشان متابع شوق و حرام بود ترک احتیاط از دشمن و جهاد و مانند آنکه از اولی که
بر رق و اولی و غیره از الله تعالی تقدیر کرده مانند تقدیر فرزندان و الله تعالی با آنها دارد از آنجا
که در زیاده خود بد شد و ایضا فعل است باینکه تقدیر الله تعالی خود را و علم او بر جهای بافت و حق است
آنجا نیست و بلکه بافت محض و مجزای آن است چنانچه بیان شده مفصلا در اوایل این کتاب
پس بند که مضطر در فعل خود نیستند و مستحب است که افعال و ترک احتیاط خود را در حق
محمد و علامت و قنای و عقاب و افعال اختیار خود دارند پس میتوان بود که با وجهی از
فرزات از اولی بنی آدم و اخذ ایشان و عزای حرام باشد گوئیم که امثال این استدلال است
بر بعضی حقوق و آن اینست که فی حق از شایع واقع نشده و در عین بیان میگویم که
از غرض و نیست مگر تقسیم فرزندی که وجود اولاد از غرض می فرج باشد و عدم اولاد
عزای باشد پس وجود فرزندان از قبیل افعال است با شکی از قبیل افعال اولی که با شد
و آن مانع این است و نیست زیرا که از غرض می فرج مستلزم وجود فرزندان است بلکه اگر
نیست و غرض مستلزم عدم فرزندان نیست بلکه الله تعالی فرزندان را تقدیر و عین کرده بدلات این
و این تقریر و از این ظاهر میشود که قیاس این استدلال بر استدلال اخلاقی باطلست زیرا که قیاس
مقدور بود و در ذی آدم بر مقدم بود افعال و ترک احتیاط و باینکه قیاس مع الفارق است
چون از غرضان قات ندارد با مکره بود آن وقوع نفی تر بر ازان نظیر آنچه گذشت در حدیث
اولی و بعد و نیست و یکم گفتند که لیکن الجماع فی وقت من الاوقات و آن کان حلالا ما لم
مصابی که باینکه شایع گفته گفته که اگر از غرض بود افعال و ترک احتیاط و العقد و لم تا و ن قیل هو محرم
و یجوز و به التفقه عشره و نایز و قیل هو مکروه و آن وجبت الله به و هو اشبه با حرام
و جعل و شتم اصل با غیره **الباب الثانی** فی معرفة عین با نقظه و سکون یا و دو نقطه در
و را و بنقطه و صلح با علم با آن کردن از بافت نکلدها و فعل بچشم تا لایق **باینکه**

بیان غیرت زیادت در این باجه فت حدیث **اولی** **عن ابی عبد الله** **ع** قال **لیس**
الغیرة الا للرجال فاما النساء فاما ذلک **محدث** حدیث و القیمة للرجال و الله الحکم الله
على النساء الا و جهها و اهل للرجال و الله الا ان یقبلین یا لغیرة و یحل
للرجل معها **ثالثا** **روایت** از امام جعفر صادق **ع** گفت که نیست غیرت مگر برای
جنس ما زنان پس جز این نیست که آن ایا و امتناع از جانب ایشان حکم است و غیرت
مردانست و بیست که حرام کرد الله تعالی زنان شوهر را مگر بکنش هر برای زنی و حلال
کرد برای مرد چهار زن و بدین معنی که الله تعالی مکرر است از اینکه گرفتار کند زن را و غیرت
کند برای مرد با زن سه و یک را حاصل اینست که شریک داشتن زن و شوهر زن باعت
و عا از زن نیست بخلاف شریک داشتن مرد و در فتنه از چنین نیست و الله تعالی مکرر باینکه
زنان با حق و مکرر برای زن چند شوهر را و شاید که در این تفاسیر باشد که مرد و هر یک
و نفقه و سکون و ممکن میدهد بخلاف زن پس حق مرد بر زن بر کثرت است موافق آیت سوره
نساء و الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض بما انفقوا من اموالهم **و لم**
عن محمد بن عیسی عن محمد بن الفضل عن سعد الجلابی عن ابی عبد الله **ع** قال **ان الله**
عز وجل لم یجعل الغیرة للنساء فاما نساء المؤمنات فاما المؤمنات فلا یمنعها
الله الغیرة لانه لکل الرجل ابنا و ما ملکک و یمنعک و لم یجعل للمرأة الا و جهها
فاذا اودت مع غرة کان شتما لله لا یمنع **و** **صیر** **ع** **راج** **ی** **احدین** **محمد بن** **حاکم**
که در سند حدیث سابق است تفاسیر با نقظه و سکون را و بنقطه بصیق متابع
غایب معلوم می یابیم معنی بر نوعی از جماعت زیرا که در اصول و غیرت است چنانچه ظاهر
میشود از حدیث سابق منکران کافی است و بیغ کاف میگویند بود که با ملک می یابند
ذکر اربع معنی بر این از حدیث است بر این معنی که بعد از آن چنانچه گذشت در بعضی احادیث

نمود و ششم باینکه بر داشت که چنانچه مؤمنان جزا است پس داخل مملکت نیت می توان بود **چهارم**
روایت از احمد بن محمد بن علی از محمد بن فضال از سودجای و فقیه حیم و قسید لایم از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که یکصد نفر از اهل بیت را بدین ترتیب برای زنان بی حجاب این نیست
که صورت غیرت میورزند و نمک بر رویت و رسالت انجمله زنان پس ای مؤمنان انجمله زنان را
پوشانید و این نیست که که مانند الله تعالی غیرت را برای مردان که او را کرد برای مردان و این
و غیره و اینک مانند حلاله برای زن که شوهرش را بر او زن خواهد یا شوهر غیر او را می شود
نزد الله تعالی تا که هر چند که یکصد نفر از **مسلم** **چهارم** قال کذا الفاسم بن یحیی عن حمزة
الحسن بن راشد عن ابی بکر الخضر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال بقیة
معه **عمر** **فصل** احمد گفت که روایت کرد خدیجه لایم از قاسم بن یحیی از جد او حسن
از ابوبکر حضرت فقیه ظاهر بنی قریظ و صدق صادق و فقیه لایم از امام جعفر صادق
علیه السلام در قیامت که قاسم بجای فاذا ارادت معذرة گفت که فان بعت معذرة و حال
هر دو یکست زیرا که بنی قریظ طلبت **چهارم** **احمد** عن عبد الرحمن بن الحجاج رعه قال
بیننا رسول الله صلى الله عليه و آله فاجاد امرأة عيرائة حتى قامت بين يديه
فقال يا رسول الله اني خرجت فكلت في ثياب رجل بعدد في ثيابها و القى عليها ثوبا
فقال ما هي ثيابك قال هي صابغتي يا رسول الله فكلت في ثيابي فقصت ما ترى فقال
ضمها اليك ثم قال ان المرأة لا تبصر على الذاري من اسفله **خبر** روایت از عبد
بن حجاج که لایم از امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیه السلام است که لایم از اسو اما
که روایت از عیسی ام گفت که عیسان اینک رسول الله صلی الله علیه و آله آمدن در خیمه
تا آنکه ایستاد در پیش رو بس گفت بلیغ که ای رسول الله بلیغ که من زن کاهه ام پس ای که
مر امام گفت که چه کرده ام میگردانی و این ذاخت بران زن جامه بس رسول الله گفت که

[illegible]

میکنم اول از نزد الله تعالی بعد از آنکه رسول الله گفت اول که کشته شد بعد از آنکه رسول الله را کشت
 کجا میگویم اول از نزد الله تعالی بعد از آنکه رسول الله گفت اول که کشته شد بعد از آنکه رسول الله را کشت
 دست خود را بر سر خود و فرمود از نزد رسول الله که بر سرش نشاند و شوه را نزد رسول الله
باب حق التبع علیه السلام این باب بیان می کند شوه را در این باب بهشت است
الحمد لله علی بن جعفر قال جاءني عن ابي الحسن ع قال قال رسول الله ما حق الزوج
 على المرأة فقال لها ان طليعه ولا قصبة ولا صدق من بيتي الا باذن مني ولا تصون
 نكوحا الا باذن مني ولا تمنعه نفسها وان كانت على ظهر فتيه ولا تخرج من بيتها الا
 باذنه وان خرجت بعذر اذنه لغتها ملائكة السماء وملائكة الارض ولا تملك العقب
 وملائكة الرحمة حتى ترجع اليه **باب حق الزوج** لا يصدق بصيف جفا غير معلوم با
 نفعل بخلاف يكتا منصوص است و شاید که قدیمی قریب استی باشد موافق ظاهر آنچه گذشت
 در کتاب الحیثیه و راجع دوم باید که رجوع یا خدش مال امرأه تا آخر که با مجمل و شتم است
 القبت بفتح قاف و فتح ناء و نقطه و با لا و با و یکنظر و یکر قاف و سکون تا بالان
 روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که آمدن منی کسی تا پس گفت که ای رسول چیست حق
 شوه بر زن پس گفت اول که اینست که فرمان برد شوه را و فراموش نکند اول اصلا و معتقد
 نکند از خانه او و مکر برخصت او و در روز نداده روزی سبقت مکر برخصت او و با نداده از آن
 نفس خود را هر چند که باشد بر پشت یا لان و بر تو نرود از خانه خود مکر برخصت او و اگر بر سر
 روی رخصت و لغت میکند از ترافرتشکان آسمان و فرشتگان زمین و فرشتگان عقیب
 که مومنان برچهند و فرشتگان رحمت که مومنان بر پشتند تا آنکه بر کرده سوخته خود **باب حق** فقال
 يا رسول الله من اعظم الناس حقا على الرجل قال والدة قال قلت من اعظم الناس حقا
 على المرأة قال زوجها قال قلت فالحق مثل ما ذكر على فقال لا ولا من حرام

طهر قال فقالت والدة الرجل حقا على الرجل لا يملك رقبتي رجل ابدا **باب حق** پس زن گفت ای
 رسول الله کیست بزرگتر مردمان باعتبار حق بر مرد گفت که پدرش زن گفت که کیست بزرگتر
 مردمان باعتبار حق بر زن گفت که شوهرش زن گفت که آیا پس نیست مرا بر شوهر از جهت حق
 مثل آنچه او را است بر من پس رسول الله گفت که نه و نه از جهت حق که حق امام گفت که پس
 آن زن گفت که قسم بالله که اگر اینکست ترا بحق بر حاکمی که بشی یا بشی که ما که میشویم که زن را مردی
 مراد اینست که شوهر نخواهد کرد از ترس قصیر روحی او و مثل این قسم و منع از آن می آید
 در حد دوم با بعد و پنجاه و دوم که با بحق الرجل المرأة على الزوج است **باب حق** قال
 ابو عبد الله ع انما امرأة بائنة وزوجها عليها سائر حتى لم تقبل منها صلوة حتى
 يرضى عنها واما امرأة تطقت لغير زوجها لم تقبل منها صلوة حتى تقبل من غيرها كغيرها
 من جنايتها **باب حق** گفت امام جعفر صا دقه که هر کدام زنی که شب بروز آورد بر حاکمی
 که شوهرش را و خنثا گشت بسبب حق مقبول میشود از آن زن مازی تا آنکه شوهر را
 شود از او هر کدام زنی که خوشبو کند خود را برای غیر شوهرش مقبول میشود از آن زن
 مازی تا آنکه شوهر خود را از خوشبویی خود مانند شستن و از نظایت او مراد اینست که
 چنانچه جنابت با نع حیض است آن خوشبویی مانع است **باب حق** **باب حق** عمن ابی عبد الله
 علیه السلام قال ثلثة لا يرفع لهم عمل عبد ابق و امرأة زوجها عليها سائر ولا المسبل ازانة
 خيلا **باب حق** المسبل يسير بينك ونا يكتف بصفق اسم فاعل بابا فقال فرو
 اندازنده الا نادر بکسر نون و نای نقطه و لاف و لام بینظنه که بزند و نکند خيلا بضم خاء
 ما نقطه و فتح ياء و نقطه و پرا بین و الف ممدوده منصوب و مقول له است **باب حق**
 روایت از امام جعفر صا دقه گفت که هر کس را برده میشود برای ایشان عملی غلامی
 که اگر بخیر باشد و زنی که شوهر او را و خنثا بکشد و کسی که قروا و نواخته باشد هر کس

خود از آنکه **جایم** عن ابی براهیم علیه السلام قال اجباده المرأة حراما لم یقبل شیخ این حدیث
 گذاشت در کتاب جهاد و جهاد ووم باب جهاد الرجل والمرأة که باب دوم است **بینه**
 روایت از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که جهاد زن یکی شوهر را نیست **نجم اصل** عن ابی
 عبد الله علیه السلام قال لا تقبل لهم صلوة عبد ابی من مولیه حتی یضع یدیه فی یدیهما
 وامرأة یا ت ونبی علیها ساجد ورجل ام قومها وھم کہ کارھوں **شرح** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سگس قبول میشود برای ایشان نماز زن غلامی که گرفته
 باشد انصافا نشنا آنکه گذارد دست خود را در دستهای ایشان و زنی که شب برون
 آید برحالی که شوهر او بر او خشمناکت و مرد که بینفازی که جماعتی را برحالی که ایشان
 او را بخوبی دهند و دیگر را بخوبی دهند **نجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان قوما اتوا رسول
 الله اناراینا اناسا یجحد بعضهم لبعض فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لو امرت
 احدا ان یسبح لاحد لامرأت المرأة ان یجحد لزوجها **شرح** روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که بدست کسی که جمعی آمدند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله از سفری پس گفتند که
 ای رسول الله بدست کسی که ما دیدیم مرد ما فی که سجده میکرد بعضی ایشان برای بعضی پس
 گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که اگر امر میکردم کسی را یا اینکه سجده کند برای کسی هرگز امر نمیکردم
 زیرا یا اینکه سجده کند برای شوهرش **نجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاءت امرأة
 الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت یا رسول الله ما حق الزوج علی المرأة فقال اکثر من ذلک
 قالت فخبیرنی عن شیء منه فقال لیس لها ان تصوم الا باذنه یعنی تطهر عا و لا
 تخرج من بیتها الا باذنه وعلیها ان تکتب باطیب طهرها ویکس احسن ثیابها
 ویزین باحسن زینتها و تعرض نفسها علیه غدوة وعشیه و اکثر من ذلک
 حقوق علیها **شرح** الغدوة بضم غین بالف و سکون والی روز که وقت بیرون رفتن

اکثر من ان سکوناتها یخرب ست و اکثر بیضه باضغایب معلوم بابا فاعلاست ضعیف
 مستر لایح بر رسول الله است حقوقه بجز رویدل ذلک است و میتواند بود که اکثر مرفوع
 افعلا لتفصیل باشد و حقوق مرفوع باشد و بنا بر اول کلام امام است و بنا بر دوم
 کلام رسول الله است **بینه** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمدن فی سقر رسول
 صلی الله علیه و آله پس گفت که ای رسول الله چیست حق شوهر بر زن پس گفت که شش است که در این
 وقت تفصیل توان کرد زن گفت که پس چه مرا از چیزی از آن پس گفت که چنان نیست ترا
 که روزه دارد مگر بخصت او بخوبی دهد و نه سبک و نه زانیکی بر مرد و نه از خانه خود
 مگر بخصت او و لازم است بر آن زن این که حق شوهر کند خود را بر بعضی ترخی بشود و پس
 بهتر جام خود را و او را پیش کند خود را بر بعضی تر از پیش خود و عرض کند خود را بر شوهر و در
 روز و آخر و قدر رسول الله صلی الله علیه و آله از جمله آنچه مذکور شد که حقوق شوهر است بر زن ششم
 اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انک امرأة الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال طهق الزوج علی المرأة
 فقال ان تجنبه الحاجته وان کانت علی قتب ولا تعطى شیئا الا باذنه فی فاعلاست
 فاعلاست الوند وکذا الامر ولا یکتب لکة وھو علیها ساجد فقال لیا رسول الله صلی الله علیه و آله
 کافا لکما قال نعم قالت والذی بعثک بالحق لا تزوجت زوجا الا **نجم** و ان هر دو
 و صید است و در دوم بتقدیر استقام است الفم بضم و فتح طام مصدر یا یا صرحا کذا
 چیزی در غیر موضع لایق آن و را ایضا بجا و از حد متعارفت در طلب جراح یا در حق
 از بیرون رفتن از خانه یا در مانند آن پس شامل نامشروع نیست **بینه** روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که آمدن فی سقر رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت که چیست حق شوهر بر زن
 رسول الله گفت اینست که اجامیت کند او را سقفا و حق او هر چند که آن زن باشد بر او
 و اینکه نهاده بکسی چیزی از مال شوهر را مگر بخصت او پس اگر دهد بر آن زن عذاب و بر او

شهر خواجه شب و دنیا و در شهر بر خالی که شهر بر او ختمانک باشد چنانکه گفته
 ای رسول الله آیا هر چند که شهر را شدید بیاکنند گفت که گوی که گفت که قسم باینکه فرشته
 تر بجای که جفت خود نکند شهر را هر که بیاورد **اولاصل** **تبع الشان**
 منع بشدید تو بصیق مضاع غایب معلوم باب تعلقات بخذف یکا التبع بر خود
 مانع از اجماع من متفق و متفق منع است باعتبار اشتغال آن بر منع **بجای** این با جیبا
 ناخوشی نیست که بر ما نماند از اجماع زبان شهر را ایشان از این باب دو حدیث
اولاصل **عن ابی جعفر علیه السلام** قال قال رسول الله **لما لا تقولون** لا تقولون لا تقولون
 از اجماع **تبع** لا تقولون بملک لام و خفیف نون متفوقه است لمتن بصیق
 معلوم باینکه فی خبر و باب تعلقات یکا میتوان بود **بجای** روایت از امام محمد باقر
 که گفت رسول الله **لما لا تقولون** لکنما نأثمنا را برای اینکه باز در شهر را شمارا از
 جماع **دوم اصل** **عن ابی عبد الله علیه السلام** قال **ان امرأه** انت رسول الله علیه
 و آله بعض الحاجر فقال لها لعلک من الموقوفات قالت و ما الموقوفات یا رسول
 الله قال المرأة التي يدعوها زوجها لبعض الحاجر فلا تزال تشوق حتى يغيب
 فینام فذلك لا تترك الملائكة تلغوا حتى یستقیظ و **بجای** **شرح** التوفیق بین
 و فالتاجر یغیر **بجای** بفرق بین بر مسایح و موقوف مراد است تغییر باز در موقوف راجع
 بعض الحاجر دوم است که عبارت از جماع و مانند است بعض نوب و عین بنقطه
 و عین بنقطه بصیق مضاع غایب معلوم باب منع مرفوع و متفق میتوان بود بصیق
 متفق است **بجای** روایت از امام جعفر صادق گفت که بدست منی که رفتی که آمدت رسول
 الله **لما لا تقولون** لکنما نأثمنا را برای اینکه باز در شهر را شمارا از
 آن نه گفت که و چیست معنی زبان ناخبر کنده ای رسول الله گفت که رفتی که میخو

اولا شهر بر خالی که شهر بر او ختمانک باشد چنانکه گفته
 ای رسول الله آیا هر چند که شهر را شدید بیاکنند گفت که گوی که گفت که قسم باینکه فرشته
 تر بجای که جفت خود نکند شهر را هر که بیاورد **اولاصل** **تبع الشان**
 منع بشدید تو بصیق مضاع غایب معلوم باب تعلقات بخذف یکا التبع بر خود
 مانع از اجماع من متفق و متفق منع است باعتبار اشتغال آن بر منع **بجای** این با جیبا
 ناخوشی نیست که بر ما نماند از اجماع زبان شهر را ایشان از این باب دو حدیث
اولاصل **عن ابی جعفر علیه السلام** قال قال رسول الله **لما لا تقولون** لا تقولون لا تقولون
 از اجماع **تبع** لا تقولون بملک لام و خفیف نون متفوقه است لمتن بصیق
 معلوم باینکه فی خبر و باب تعلقات یکا میتوان بود **بجای** روایت از امام محمد باقر
 که گفت رسول الله **لما لا تقولون** لکنما نأثمنا را برای اینکه باز در شهر را شمارا از
 جماع **دوم اصل** **عن ابی عبد الله علیه السلام** قال **ان امرأه** انت رسول الله علیه
 و آله بعض الحاجر فقال لها لعلک من الموقوفات قالت و ما الموقوفات یا رسول
 الله قال المرأة التي يدعوها زوجها لبعض الحاجر فلا تزال تشوق حتى يغيب
 فینام فذلك لا تترك الملائكة تلغوا حتى یستقیظ و **بجای** **شرح** التوفیق بین
 و فالتاجر یغیر **بجای** بفرق بین بر مسایح و موقوف مراد است تغییر باز در موقوف راجع
 بعض الحاجر دوم است که عبارت از جماع و مانند است بعض نوب و عین بنقطه
 و عین بنقطه بصیق مضاع غایب معلوم باب منع مرفوع و متفق میتوان بود بصیق
 متفق است **بجای** روایت از امام جعفر صادق گفت که بدست منی که رفتی که آمدت رسول
 الله **لما لا تقولون** لکنما نأثمنا را برای اینکه باز در شهر را شمارا از
 آن نه گفت که و چیست معنی زبان ناخبر کنده ای رسول الله گفت که رفتی که میخو

میکنند

عین ببقعه و غیره را ببقعه صیغه نثری عقل الام با بضر است یا در بکر امرا بلی تعدیه
و کرامت موقوفه است الکرامه بقیه کافی مصدر یا حسن کرامی بود نفیها منطبق و موقوف
دوم است التبرکات برین برده و بقیه سین مصدر یا بضر بوشا بید الفقه بدو فاصیغ
امرا بضر است الحما و غیره ها ببقعه و تشدید بجم جمع حاجت در بیان و بکر جا
و تصنیف هم برده و ما ننکاه **بینه** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
در پیغام امیر المؤمنین سقا امام حسن صلوات الله علیهما نیست که با اختیار زن مکن
از جمله کالنجرا که بجا و نکند از خود شرح بگوشت که آن هو را کند ترست حال آنکه
و فایغ گفته ترست در او را باقی کند ترست حسن و اوجه بدستی که زن ما ننکاه
یکسانست و نیست بغایت و زمانه و در مکنده کرامی بود او را از خودش
سوخویشا نشو و پیش چشم او از انکاه سقا دیگران برده بق و باز دار او را ان
اشنا بی بر و بیان بدر بیان خود **اصل** و لا تقوما ان تنفعا لغيرها فینک
علیکم من شفقت که علیکم معافا و استیون نهیک بقیه فان امسا لک نفسک
و عین و هن برین آنک در وقتا بخر من ان برین مالک علی انک
نکته لا قطع بصیغه نثری باب افعال است فی بدلیا و نقطه در پراین بصیغه مضارع
غایب معلوم باب ضرب منطبق است مثل حق متعکلی شود بقیه امکا بر کوی بقصد
است مثل است سقا نشاء فیملوه علیکم سلة واحدة من بقیه هم و سکون نون قال
بیست است معرا انشا بدست یا بیک آن کنا ها را بن هد استان میشود و زنا نیز کنا
میکند استو سکون یا بیک نقطه و کس فای بصیغه امر عقل الام با جا استفعالست بقیه
بقیه یا بیک نقطه و کس فای و تشدید یا و نقطه در پراین منطبق و موقوف است
و عبا بدست از تنه قوت جماع و او در و هن حال است برین هر دو جا بقیه راه

ببقعه

ببقعه و سکون یا و نقطه در پراین و فتح نون بصیغه مضارع جمع نشو غایب معلوم باب
هموز الحان و عقل الام با بضر است خرم فوج و خراف است **بینه** و مطلع بیند
زنا که در خواست کناه کند برای غیر خود از او خا نه پس آید بر سر و کنا هکاری که زن
شفاعت کرد برای او بر بوی آن زن و باقی و او را از نفس خود تنه از قوت جماع با جا بدست
که نکاه داشتن تو نفس خود را از زنا بر عا لک ایشان بیند که تو صاحب قدرت جماع
بهر دست برای تو ایشان از اینک بیند حال آنکه بر سکون غی نونی قوتی بر جماع **اصل**
اصل عن الاصح بن نباته عن امیر المؤمنین علیه السلام قال قال کتب امیر
المؤمنین علیه السلام یقوه الزنا لک الی الله محمد رضوان الله علیه **شرح** روایت
از اصح بقیه برده و سکون صاد ببقعه و فتح یا بیک نقطه و عین یا نقطه این نباته
بقیم نون و تحقیق یا بیک نقطه و الف و نا و و نقطه در پرا از امیر المؤمنین عا مثل حد
سابق فرق ایست که اصح گفت که نوشت امیر المؤمنین عبا بن پیغام بکوی
محمد بن الحنفیه رضوان الله علیه **باب حد و بیاه و دوم اصل باب حق المساواة علی**
علی الزوج شرح این باب بیان حق زن بر شوهر است در این باب بدست بدست
نکته قلت لا یجوز الله علیکم ما حق المرأة علی زوجها الذی اذا فعله کان حسنا
قال یسیرها و یکنوها و ان جهلت عفرها و قال ابو عبد الله ع کانت امرأة
عند ابی صلوات الله علیه نوقر فی نفقها **شرح** گفت امام جعفر صادق عا
که چیست حق زن بر شوهر و آن حق که چه شوهر کند ترا یا شدتیک کار امام گفت
اینکه سیر کند او را و لباس پوشاند او را و اگر کسی زن جاهلی کند نسبت بشوهر بدست
کند بلی و گفت امام جعفر صادق عا که بود زنی نزد پدرم صلوات الله عا که آنرا
میکرد او را پس بجا نشو میکرد برای آن زن **دوم اصل** عن ابی عبد الله عا قال

و فرقی از آن است بتقدیر بقیه عبا يوم مرفوع و مبتداست و خبرش حذف وقت بتقدیر بقیه
 لا یستقیم بقیه خبر است لا اکثر عطف بر الشرح است و خبرش بقیه است القیض بکسر و شقیط
 و سکون و فتح باء بکسبه و غیرین بانقطه آخر بان دست و مانند آنرا را نکند **بج** کتم امام جعفر
 صادق علیه السلام که حسیب حوزن بر شوهرش گفت اینک بنده کرسی اول و پادشاه تو باشا نیک
 اول و تو شکر کنی برای او رتبه را پس چون کرد آنرا پس تحقیق بخدا قسم که داد حق او را گفت
 که پس چگونه است و گفت که میگذازم از این که در میان نگذاری میباید آنرا در آن و بداند
 بنده خدا ترا در آن کفتم که پس چگونه است گوشت گفت که میباید آنرا در هر چه در دیکار پس بسیار
 در راه تمام ده بار در دریا در بر ماه و خاندن در شاه است و میباید آنرا در دریا
 چهار جامه در جامه بکشد و در جامه بکشد تا بستان **اص** و لا یستقیم آن یقوت بقیه
 بن ثلثه اشیا و هذه الا بر الخ و الزیت و یقوتین بالماء کافی الا خبر بقیه
 و عبا و لا یستقیم بقیه اشیا بن ثلثه فانه شاة اكله و ان شاة و هبة و لا یقوت
 بصدق و لا یقوت فانه عام الا اطمع عبا که منیها و لا یبلغ ان یکنی بقیه
 عندهم فضل فی الطعام ان یستی لهم من ذلك شیئا لا یستی لهم فی سائر الايام
 یقوت بقیه و فاء و لا یستقیم بقیه عبا یغ غایب معلوم را با فاء است و خبرش بقیه
 و مرفوع میتواند بود یقوت بقیه و فاء و نقطه در بر لا یستقیم مضارع غایب معلوم
 باب بقرات مد بضم میم و تشدید الم مقدار است بصیغ امر غایب یا خبر جلیا یا جلیا
 است لا ینکف نفی بقیه ای است و از افعال تامه است فاکه فاعلست و با تنوین است
 عامه و تحقیق میم و ضیغ غایب بضم و ضرف فاعلست و مرکبا ضایع تشدید میم و
 تا نیست و مرفوع و صدق فاکه است و احتراز است از فاکه بکسر لا یبلغ مرفوع
 و مجزوم میتواند بود ان یکنی منطبق و مفعولست عید بکسر عین سکون یا و نقطه

در بیان است ان یستی بفتح یسر و سکون نون و سین بینقطه و نون و یاء و نقطه در بر
 بصیغه مضارع غایب معلوم یا خبر جلیا یا جلیا فاء الیته ان یکنی است یا بکسر و فصل
 التثنیه آسان کردن و کثرت و الاستاء رفعت دادن مشا را لیه لاطعام است
 لا یستی بصیغه معلوم و مجزوم میتواند بود و بر هر تقدیر بصفت شیا است پس بنا بر آن
 لا یستقیم است **بج** و منرا و رینست که خالی گذارد خانه خود را از خجیر و غیره
 و روشن نیتون دجایی که متعارفست و نفقه و نفقه زنانه را در روزانه بشی بکجه بقیه
 که من نفقه میم بید خودم را و عیال را و باید که اندازد کند برای هر شخصی از زنان نفقه
 او را پس اگر خواهد خود را و اگر خواهد بختد آنرا را خواهد صدق کند بان
 میم در سال او مگر آنکه میم را ندیند خود را از آن و مانند آنرا را یا باشد بکسر
 تر عیال بجای و در آن که آسان کند برای ایشان از خوراک چیز را که آسان
 نمیکند آنرا برای ایشان در روزهای دیگر **اص** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی جلیه یا لمرأة حتی ظننت انک لا یسقی طلاقها الا من
 فاحشیه مبتدیه **بج** مبتدیه بکسر و فتح یا و نقطه در بر یمن مشدده و و قرات است در
 شاة **بج** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله ص که سفارش
 کرد مرا بکسر یمن تا انکه کان کردم که شاة ایست که شرا و رینست طلاق زن مگر کسب
 که صحیح باشد **بج** قلت لا یستقیم بقیه عبا فاعلست و جلی و من فاعلست
 لریف فلیتقی مما انا الله قال اذا اتفق علیها ما فقیس علیها مع کفی
 و الا فیری بینهما **بج** کفتم امام جعفر صادق علیه السلام که فاعلست و جلی
 در سو طلاق که هر که شک کرده شد بر او و زنی او میباید که نفقه کند زن
 از جلی و جلی و ادوا الله تعالی چه معنی دارد امام گفته که چون نفقه کرد بر زن

البیته

صلى الله عليه

لا راسا دار پشت او را با پوشش ز او است و اگر نکند تفرق کرده میشود میان
 زن و شوهر بطلاق **سوم** عن ابن ابي عمير عن جميل بن دراج قال لا خير الرجل
 الا على نفقة الابوين والاولاد قال ابن ابي عمير قلت لجميل بن دراج قال قد روي
 عن عتبة عن ابي عبد الله ع قال اذا كساها ما يوازي عورتها ويطهرها ما
 يقيم عليها اقامت معه والا طلقها **شرح** والمراد بخر وهرت بعطف بر الابوين عطف
 تلقين بامتناع وعتبات وخر وهرت وفت وكيف المرأة **سنة** روايت از ابن ابي عمير
 از جميل بن دراج بضم واليه را که امام جعفر صادق و امام محمد باقر عليه السلام است
 عبادت نزد شوهر ما ميگفت که عجب ميشود مرد مگر بنفقة پدر و مادر و فرزندان گفت
 ابي يعقوب عير که گفت جميل لا كونه گفت که تحقيق راييت کرده شد از عتبة بفتح
 عين بنقطه و سكون لونه و فتح باء بنقطه و سين بنقطه از امام جعفر صادق و
 امام گفت که چي پوشانند زن را آنچه بپوشانند پوشانند اين بر حالي که عجب را بگويد
 اين راست ميشود پشت او را در زک ميکنند با آن مرد و اگر نطلاق ميدهد ميدهد
 مراد اينست که مرد عجب بر نفقه زن نيست بلکه عجب بر نفقه و مشرتک ميا شفته و
 طلا هست و بدين قیاس است کثير غلام که با نفقه ميشود يا اخراج از ملک خود ميکند
باب مد و نجاه و سوم اصل باب ملاقات الزوج بنسوخ الملاقات بدلا بنقطه
 و راء بنقطه و راء بنقطه و لاف و کاي بجای آن بخر مفتوحه ميا شد مصدر باب
 مفاعل ملاقات کرد **سنة** اين باب بيان ملاقات با نوحه است در اين باب **سنة**
اول عن ابي عمير عن ابي عبد الله ع قال قال رسول الله ص صلى
 الله عليه وآله ملاقات المرأة مثل الفرج المخرج ان تركته انتفعت به وان
 اقرته كسرت وفي حديث آخر استفتت به **شرح** مثل هر دو جابج هم فتح

نکته

نار بنقطه است و اين کلام جني بر تشبيه است مثل زنا سدا الفرج بوضا و با نفقه و کون
 لام و عين بنقطه استخوان پهل بر تشبيه است هم و سكون عين بنقطه و فتح و لاف و شد
 جيم است **سنة** روايت از ابي عمير بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که گفت
 رسول الله صلى الله عليه وآله که اگر زن را که جز اين نيست که حال زن مانند حال استخوان پهلست
 که گچ است اگر و گذاري استخوان پهل را بر گچي فانه ميگردد با آن و اگر راست کنی
 آنرا ميشکند ميشکند آنرا و در حديثي ديگر از امام جعفر صادق ع که راوي آن ابي عمير
 بن عمار نيست بجای انتفعت بر اينست که استفتت به و مضيق هر دو يکيت **و دوم**
 قال ابو عبد الله ع عليه السلام ان ابراهيم صلى الله عليه وآله شكرا الى الله عز وجل
 لما يخلق من خلقه قال وحي الله عز وجل اليه انما مثل المرأة مثل الفرج المخرج
 ان اقرته كسرت وان تركته انتفعت به **شرح** گفت امام جعفر
 صادق ع که پدر مني که ابراهيم صلوات الله عليه شکايت برد بسو الله تعالی عز وجل
 آنچه را که بر مني از بند خلق ساء پس وحی کرد الله عز وجل بسو او که جز اين نيست
 که حالي زن مانند حال استخوان پهلست که گچ است اگر راست کنی آنرا ميشکند آنرا
 و اگر و گذاري آنرا بهره مند مضيق از آن صبر کن بر ساء **باب مد و نجاه و چهارم**
اصل باب ما يجب من الزوج على المرأة شرح اين باب بيان چيز نيست که واجب است
 از جمله فرمان برداري شوهر بر زن در اين باب پنج حديث **اول** عن ابي عبد الله
 عليه السلام قال ان رجلا من الانصار اعطى رسول الله ص خراجا في بعض حوائجه
 فعهده الى امرأته عهده الخراج من بيتها حتى يقدم قال وان اباها مرض
 فبعثت المرأة الى النبي صلى الله عليه وآله فقالت ان زوجي خرج وعصدي
 الى الخراج من بيتي حتى يقدم وان ابي قد مرض ففارقني ان اعوده فقا

استفتت

صلی الله علیه و آله که هر که فرمان برداری کند از خود را بر میگرداند و از او الله تعالی بر وی او
در آن شرح گفته شد که چیست این فرمان برداری گفت که کای زن طلب میکند از مرد و زن را
سکسها و مهر و بیها و بیج و عیال و عزاها و طلب میکند جامهای یاری را برادر اینست که فرمان بردار
مرد در اینها با عشا آن عذاب است که مذکور شد **باب دوم** قال رسول الله صلی الله علیه و آله طاعة المرأة
ندامة **بخ** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمان برداری مرد زن را با عشا نیست **بخ** عن ابی
عبد الله قال قال امیر المؤمنین ع کلام لا انفوا نرا لیس و کونوا من خیار رهن
علی حدیث روایت امر بکم بالمعروف فی مخالفتهم لکذا لا یطعن منکم فی المنکر **بخ** از حدیث
از شرح جلد دوم این باب **بخ** ذکر حدیث ابی جعفر علیه السلام فقال لا تشاوروه
فی الخوی و لا تطیعوه فی ذی الخیر **بخ** الخوی یعنی نوز و سکون و بقیع و او گفت کوی
جمعی در پنهانی برای صلاح دید و جمعی که آن گفتگو میکنند **بخ** مذکور شد نزد امام محمد
باقر و زنان بر گفت که شما وقت میکنید ایشان را در گفتگوی پنهان و فرمان برداری میکند
ایشان را در صاحب خویشاوندی مراد اینست که اگر بدی خویشان شما را با شما گویند
آنرا دفع نمید و التفات میکنند **بخ** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تعوذوا بالله من
طلحات نسا بکم و کونوا من خیار رهن علی حدیث و لا تطیعوه فی المعروف فیما
بالمعروف **بخ** العالجه بینقطه و حاء بینقطه و باقی ظاهر است از حدیث
دوم این باب **بخ** سیحی انا عبد الله ع یقول ایاکم و مشا و ان النساء فان
یهن الضعف و الوهن و الخیر **بخ** الوهن بقیع و او و سکون و بقیع ها و مصدرها
ضرب و حبس است شد در کادی بعد از جدلان **بخ** شنیدم از امام جعفر
صادق ع می گفت که در و را بد از یکدیگر خودتان را و مشا و تر زن را چیه بتر
که در زنانت سستی عقل و سستی در کار و نفاق در بد **بخ** قال امیر المؤمنین

صلی الله علیه و آله خلافا لیساء البر **بخ** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که
در عا لفت زنان برکت است **بخ** قال امیر المؤمنین علیه السلام کل امرئ تدبر امرأة فهو
مکفون **بخ** گفت امیر المؤمنین ع که هر مرد که تدبیر کار او کند نزد پسر و ملعونست زیرا
که چنین زن صاحب اختیار مرد شود امر میکند او را بر کسر صلوات رحم و مانند آن عا لیا **بخ** از حدیث
عن ابی حمزه بن عمار رفته قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله إذا أراد المحرم
دعائساء فاشتاء لهن ثم خالفهن **بخ** روایت از اسحق بن عمار که از آن
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیه السلام است بالا بردی چند را بعد از امامی تو گفت
که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که چنین اراده میکرد چهار را میخواند زن خود را پس صلح مید
از ایشان بعد از آن مخالفت میکرد سخن ایشان را **بخ** از حدیث **بخ** عن ابی عبد الله
ع قال استعیدوا بآئین من یثرب نسا بکم و کونوا من خیار رهن علی حدیث و لا
تطیعوه فی المعروف فیکفونکم الی المنکر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
علیکم و آله النساء لا یثابرن فی الخوی و لا یطعن ذوی القرابی **بخ** لا یثابرن
بقیع و او و سکون و بقیع نون بقیع یعنی ای است لا یطعن بقیع و او و سکون عین
و بقیع نون است مراد بدوی لقری خویشان مرد است و این اشارت باینکه بدی
خویشان شوهر نزد شوهر میکند و التفات بان نماید که و باقی ظاهر است از حدیث
جلد دوم و ششم این باب **بخ** ان المرأة اذا استت ذهاب خیر شطرها
و بقی شترها و ذلک ان یعقم رجلا و یسوء خلقا و یحسد لیساء **بخ** از حدیث
مضمون این گذشت در جلد ششم باب صد و پنجاه و پنجم و مناسب اینست که خلقها
بقیع خا و با نطق و سکون لام باشد بمعنی صوتها **بخ** و آیه الرجل اذا سن
ذهب شتر شطره و بقی خیرها و ذلک ان یؤج عقدا و یستعقم راحیه

نظر و سنان جوان شرح کرد نگاه میکرد پشت آن زلف و سر او را استخوانی
 و در واد که داخل آن شده و چنانچه بود یا پیشتر شکافت روی او را
بسم **عَلَيْهِمْ** **لَمَّا** **نَظَرَ** **فَإِذَا** **الْوَلَدُ** **تَسَلَّلَ** **عَلَى** **نَوْبَةٍ** **وَعَلَيْهِ** **قَالَ** **وَاللَّهِ**
لَأَكُونَنَّ **رَسُولَ** **اللَّهِ** **صَلَّى** **اللَّهُ** **عَلَيْهِ** **وَاٰلِهِ** **وَاَسْلَمَ** **قَالَ** **بِأَمْرٍ**
فَأَخْبَرَهُ **فَتَحَبَّبَ** **إِلَيْهِ** **بِهِدَى** **الْأَيَةِ** **قَالَ** **لَا** **يُؤْمِنُونَ** **بِغَضَائِهِمْ** **وَأَنْ**
يَحْكُمُوا **فَرَضَهُمْ** **فَلَمَّا** **ذَكَرَ** **أَنَّ** **اللَّهِ** **خَيْرٌ** **مَّا** **يُفَضِّلُونَ** **فَتَشَبَّهَ** **بِهِمْ** **وَقَالَ**
 که از نظر رفت آن وقت نگاه کرد پس نگاه خوفناک روان میشد بر جامه او
 و سینه و پس با خود گفت که خدا قسم که هر آنکه می آید از من بترسد و بگوید
 خبر میدهم البته او را امام گفت که پس من نزد رسول الله می آیم و وقتی که دید او را
 رسول الله گفت که چیت این پیغمبر داد او را چو فرود آورد جبرئیل این آیت
 در سینه تو نوشت که یکی من را تا تابوستانند چشای خود را و نگاه دارند و هرگاه
 خود بر آن پاکیزه کند ترست ایشان را بدستی که الله بغایت جزا و است بجزا
 میکند بیا آیت شد در کتاب ایمان و الکفر و حجت او بآب میخیزد که بآب
 ز آیه ایمان میشود بجواب البتة کلام است **بَابُ خَمْسُونَ وَثَلَاثُونَ**
الْقَاعُ **مِنْ** **الْجَنَّةِ** **بَابُ** **بَيَانِ** **نَشْطَانِ** **الْجَنَّةِ** **وَأَنَّ** **الْجَنَّةَ** **أَنَّ**
 آن شهر که رفت در این باب چهار حدیث است **أَوَّلُهُ** **عَنِ** **الْحَكِيمِ** **عَنِ** **أَبِي** **عَبْدِ**
اللَّهِ **قَالَ** **أَنَّ** **يَضَعُونَ** **ثِيَابَهُمْ** **قَالَ** **الْجَنَّةُ** **وَالْجَلِيلُ** **بَابُ** **قُلْتُ** **يَكُنْ** **يَدِي**
 من کان فقال یمن ید من کان غیر منبرجۃ بن زینۃ فان لم تفعل
 فهو جرح لها قال الترمذی یمن ید من کان شیء فی الایة الاخری **بَابُ** **الْوَجْهِ**
 مصدر بآب منع پست مرتبه کردن و گذاشتن الجلباب بکسیم و سکون

لام و بآب نقطه و الف و یاء دوم و بکلام و تشدید بآب اول جامه که زن بر بالای سر
 جامه های خود می پوشد و آن دو قسم است **أَوَّلُهُ** آنچه سر کردن بآن پوشیده
دوم آنچه سر کردن نیز بآن پوشیده میشود و اوله مراد است اینجا و دوم مراد است
 اینته قفیشیاب جلیله و خمار اشارت داشت باینکه در آیت سوره نور فلاب
 علیهن ان یضعن ثیابهن مراد بقی جناب در وضع ثیاب تکلیف بوضع ثیاب
 است مثل آیت سوره بقره فلا جناح علیهن یطوف بهما و مراد بوضع ثیاب پست
 مرتبه کردن ثیاب است زیرا که هرگاه که جلباب و خمار پست مرتبه شود همچنانست
 که جمیع ثیاب پست مرتبه شده باشد چو عیالان و دونه و اریت فان لم تفعل برآی
 تفسیر و آنست عطف خبری است که بیان شده شرح چند دوم باب صد و نهم
 و دوم که بآب حق المرأة علی الرفح است و از نیزه مرفوع و مبتدأ است التي مرفوعة است
 بیدین بصیغه مضارع جمع مفعول به علی باب فاعل بتقدير یبیدنها است و خبر
 جمع مفعول راجع است بنیان مطلقا و ضمیر مقدر راجع بآلی است و التي بیدین علیا
 از زینت ظاهر مثل لعل و خاتم و قلک مذکور شد در حد سوم و چهارم بآب تا بق
 ضمیر هن راجع بالقواعد من النساء است و ظرف خبر و مقدم بر مبتدأ است شوی
 بقیه شین با نقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین و بنجره است و آن مرفوع و مبتدأ
 و عبارت است از چیزی که کمال انداخته باشد مثل مازید الاشیا پس مراد مکلفه است
 و جمله که خبر و مبتدأ خبر از این است فی الایة الاخری خبر دوم از نیزه است و مراد
 که آن زینت در آیت دیگر از سوره نور مذکور است و آن اینست که و لا یبیدین زینتهن
 الا ما ظهن بها **بَابُ** **رَوَايَتِ** **أَن** **جَلِيلَةَ** **أَمَامِ** **جَعْفَرِ** **صَادِقٍ** **عَمَّا** **أَنَّ** **أَمَامَ** **خَوَانَ**
 از سوره نور که اینک پست مرتبه کنند جامه های خود شانرا امام گفت که مراد روپا

والباب شراست کفتم که آیا پیش هر که باشد پس امام گفت که پیش هر که باشد بر حال که در آنجا
 نکند نیست پس اگر نه نکند مقود و ترک شهر را پس بهتر است بر او و ذیقتی که نزاران
 میکند آن نزد خلیفای سکا را بر او آن قول بعد کرده است مذکور است در آنست دیگر از سوره
نور دوم **صل** عن ابی عبد الله قال القواعد من النساء ليس عليهن جناح ان
 يضعن ثيابهن قال تقع الجلباب وحده **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سابق
سوم اصل عن ابی عبد الله قال في قوله عز وجل والقواعد من النساء اللاتي
 لا يرجون نکاحا ما لهن يضعن ثيابهن قال الجلباب **شرح** این
 ظاهر است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله قال ان يضعن من ثيابهن قال الجلباب
 والخمار اذا كانت المرأة ستمه **شرح** من در شهر و از آنست سو نور نیست و شاید
 که از قبیل نقل یافته باشد چنانچه ظاهر شد در شرح حدیث اول این باب ذاک است مستند
 بر این بیان حسن بعضی مقود و ترک شهر است و آن صورتیست که کسی غیرت در نگاه
 نه نکند بسبب آنکه پس آنست متعقب خیره در آن صورت است و باقی ظاهر است
 از شرح حدیث اول این باب **باب سد و شفت و دوم اصل** **اولی** **شرح** این باب بیان معنی اولی الایة من الرجال است که مذکور است در آنست سو نو که اولی
 غیر اولی الایة من الرجال در این باب سجدیست **اول اصل** سالت ابا جعفر عن
 قول الله عز وجل او التابعن غیر اولی الایة من الرجال الی آخر الایة قال
 الذی لا یأخذا فی الثیاب **شرح** مقصود تفسیر تابع با حق و تفسیر غیر ذی الایة بالذی
 لا یأخذا فی الثیاب است بنا بر این که سالت در حقی جمیع اشتباه نداشته بلکه او در حق دو
 حاصل نیست که مراد بتابع کسیست که مانند حیوانات در عدم تمیز میان نفع و ضرر
 پس بر جا که میکندش می رود و در قایق شکل زنا را نیز می نماید رجالی دیگر حکایت

و مراد بغیر ذی الایة کسیست که میل تلذذ از زنان نکند و نیکند اصلا پیشه زن را نیز
 بقصد نگاه چه جمیع جماع **بینه** بر سیدم امام محمد باقر علیه السلام از قول الله عز وجل و یحرمون
 تابعا کثیرا حجابا حاجندا فحله من تا آخر آیت امام گفت که مراد اهل بیت است که نمی آید
 نوزن آن بقصد تلذذ **دوم اصل** عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله
 قال سالت عن غیر اولی الایة من الرجال قال لا یأخذا فی الثیاب **شرح** این
 معنی بفهم و سکون و او تحقیق لام بصیغه اسم مفعول یأخذ فاعلست یا فیه و او
 و تشدید لام از باب تفعیل است علیه تأیید است و مراد کسیست که میباید که دیگر بر او
 مکه باشد چنانچه نفع از غیر نیست سالت و این بر او تفسیر حجت است و هر دو بر او تفسیر
 تابع است بعنوان تبرع زیرا که سالت در این سوال از آن پرسیده **یعنی** رواایت
 از عبد الله الرحمن بن عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از معنی
 غیر اولی الایة من الرجال که در حدیث نوزست امام گفت که مراد بالتابعین غیر اولی الایة
 من الرجال مردیست که در دیگری کما شته شده بر او کسیست که نمی آید نزد زنان
 بقصد تلذذ **سوم اصل** عن ابی عبد الله عن ابی عبد الله عن ابی عبد الله قال کان بالمدینة
 رجلان یسما احدهما هبث و الآخر مانع فقال لا یجوز رسول الله ص یس
 اذا فقم الطائف انشاء الله فقلک انما یحیلان الله الشقیة فایقها
 شمع جلاله مبتلة هبثا شنیاء اذا جلت تنبت و اذا نکلت عنت **شرح**
 هبث بفتح و کسرها و سکون یا و دو نقطه در این و مانع دو نقطه در بالاست و بعضی
 بنون و یا یک نقطه گفته اند و بهر تقدیر بر فتح آن بنا بر معنی است زیرا که معنی
 احدهما یعنی یکی از آنهاست مانع بکسرها و دو نقطه در بالا و عین بنقطه آ
 و در بعضی فتح بنون است علیه اسم مفعول است یعنی الزم یا در بابت زنا است

برای تقویت عینا بفتح عین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پیرایین غیر منفرد است تقید
 بفتح ثا، سقطة و فتح قاف و است التمع بفتح شین با نقطه و تحقیر ميم مفتوح و سکون
 و او عین بینقطه و نه که شوق و بانیکر باشد التمع بفتح نون و سکون ميم و الف
 مدوده زن فراخ چشم المبتل بیا بیک نقطه و ثا و دو نقطه در پیرایین صغیر ميم مفتوح و ثا
 تفهیل زن حیل خوش اندام جوهر گفته که بقال الحراة مبتل بفتح الهمزة مفتوح
 ای تامة الخلق لم یرکب لها بعض اعضا ولا یوصف له الرجل صاحبها من گفته
 که و بعضیة الحیل کافها بفتح حاء اعضاها الخ قطع و لقی لم یرکب بعض لحفا
 او اعضاها استرسال و حیل مبتل کذا و لا یوصف به الرجل الحیا بفتح
 هاء و سکون یا دو نقطه در پیرایین و فاف و الف مدوده زن کربا بیک لشتاء بفتح
 شین با نقطه و سکون نون و یا بیک نقطه و الف مدوده زن که در ذنهای اوقی
 و در کمال صفایا باشد ثنت ثناء سه نقطه و نون بصیقة ما ضعیف یوم معلوم
 معتل اللام باج بفتحت التثنی یحید شد مراد اینست که از کمال شوق
 آرام ندارد و در وقت نشستن در چرخ و خم است صاحبها مومنین لفظ را در
 یا بیک نقطه و نون ایراد کرده و گفته که و فی حیل بنت عینان و ان جلست
 ای صاحبها کالیت المبتی عنت یوم بینقطه و نون بصیقة ما ضعیف یوم معلوم
 معتل اللام باج بفتحت التثنی یحید سیر کردن و مراد اینجا دلربودن است
 یحید روایت از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام امام گفت که
 بودند درین دو حور گفته میشد یکی لاهیت و دیگری براماتع پس گفتند عرج
 بر جای که رسوا شده می شیند که چون کشتاید طاف را انشاء الله پس در پای
 دختر عینا نزل که از قبیل ثقیف است چندی بگذشت که او بانیکر است فراخ چشم است

حیل خوش اندام است لاغریا نشت خوش دندانست چو ششید چم و خم میکند و چو
 سخن گوید دهان را میراید اصل قبل باربع و تدبر ثمان بین رجلین مثل الفح
 فقال البیضاء لا کما من اولی الاربعة من الرجال کما من یها رسول الله فخرک
 بها الامکان یقاله العرایا و کما نایسوقان فی کل حجة شرح قبل بقاء و یا
 بیک نقطه بصیقة معناه غایب معلوم باج فعال است لاقیا لربها و رد و مراد اینجا تکیه
 شکر انجم در حیل استاربع عبا و نشت از چهار دینا رباعیا دانسته نایت و ناید
 جازین بنا بر حقیقت آن بشن و تشید درهم بقدر بدلی بیک نقطه و یا بیک نقطه و یا بصیقة
 معناه غایب معلوم باج فعال است لادبار نشت کرد ایند و مراد اینجا تکیه شکر و ان
 در دروست حاصل اینست که آن زن زانیه است و نرج متاع خود را بچین قرار داده و کما
 در شرح کتاب بخاری در باغ غرة العا لفت شرح این فقره را از نووی نقل کرده و گفته که
 اربع عکوک البطل من قدامها فاذا اقبلت رایت مواضعها شاحفة منکسر العنق و اراد
 بالقران اطراف هذه العک من ولانها عند منقطع الحیین اقول ما سله السید عیصل
 فی بعضها عک اربع و یک من الراء کل عکة طرفان و میتوان بود که مراد باربع و ثمان
 قناری باشد که زن در سر میداشتم اند چنانچه گذشت در شرح حیل اولیا بعد
 و پنجاه و نهم الفح بفتح قاف و فتح دال بینقطه و یا بیک نقطه کاسی چو بین لارا کما
 لام و بصیقة معناه متکلم معلوم باو منع است من اولی الاربعة من الرجال معقول و ثا
 اراکاست و من در اول برای بعضی است و در دوم برای تبصیر یا برای ابتداء است
 و بنا بر اول این دو مرد خودشانرا از غیر اولی الاربعة دانوده بودند و زن از آن
 دو تنیکر فتراند و بنا بر دوم مراد اینست که شما را همسان مردان طالبان زنا می بینم
 اگر کسی که بنا بر دوم این حدیث منافی و حدیث سابق بقت کویم که منافی ندارد

و تخفیف نون و الف و عین بینه در پاک نزن و آن جامه دیت که بان سرزن پوشید
 میشود **یعنی** این بایگان رویا که نزن و کزن خاوست در این باب و حدیث است
اول اصل سألنا بالحقن الرضا علیه السلام عن امرأت لا ولادها ان تكشف رأسها
 بين يدي الرجال قال **شرح** امرؤ فغيرها باعتبار وفرد امرأت است تقع بقا
 و نون بصيغة مضارع غايبة معلوم را بجای با بقیل یا معلوم باب تفعل بخذف يكناه است
یعنی پرسیدم امام رضا را از کزن خاصه آیا جایز است آن کزن را اینک برهنه کند سر و
 پیش رو را امام گفت که آن کزن بیوشانند سر خود را **دوم اصل** سئوت ابا جعفر علیه السلام
 ليس على المرأة قبتاع في الصلوة ولا على المذبة وعلى المكاتبه اذا اشتركت عليها قتا
 في الصلوة وهي مملوكة حتى تودي بيع مكاتبها ويجزى عليها ما يجزى على المملوك في
 الحدود **شرح** امیغه انهم و تحقیقیم اصلش اموة یعنی همزه و فتح یا سكون میم بوده
 و اینجا عبارفت از کزن محقق قناع بکس قانت المذبة بدل المذبة و با بقیل و با بقیل
 بصیغه اسم مفعول یا تفعل کثیری که اکثر و جدیت کرده باشد که بعد از وفات او اراد
 المكاتبه و در غلطه در بالا و با بقیل بصیغه اسم مفعول یا ب مفاعل کثیری که اکثر و جدیت
 داده باشد که چنانچه فلا یبلغ تسلیم نماید از او باشد اشترط بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب
 انقالات است مراد با شرط قرار دادن اینست که چنانکه کل مبلغ را حلی نموده باشد
 بهیچ چیز او را نباشد و این احراز است از مکاتبه مطلق در صورتی که بعضی مبلغ را تسلیم کرده
 ضمیر علیه را در اول اجعت بکاتبه و دوم راجعت بکاتبه شرط **یعنی** شنیدم از امام مجتبی
 میگفت که نیست کزن محض یا کزن در زمانه بر کزن دیت که وصیت با ناد او باشد باشد
 و نه کزن دیت که مکاتبه مشروط باشد یا کزن در زمانه مکاتبه مشروط کزن محض است تا آنکه
 اذا کنه جیح مقری خود را و جاری میشود بر آنچه جاری میشود بر مملوک محض در حق

لهی

بعلی آنها **باب عقد و نفقت و نفق المسکین و الفقه المشرح** این باب بیان نکات
 نکات در این باب حدیث است **اول اصل** سألنا بالحقن الرضا علیه السلام عن امرأة
 المرأة قال لا یحل للرجل ان یصلح المرأة الا امرأه یحرم علیها ان تزوجها اخت ان
 بنت اعمه او بنت اوتیة او بنت اختها او نحوها قال ما المرأة التي یحل له ان یتزوجها
 فلا یصلحها الا من ولایه الثوب ولا یفتر کفرها **شرح** مراد منفق است زیرا که با المراه است
 یا منقوب یا شت است اخت مرفوع و غیر مبتدای محذوفت بقیل بر می خست و جمله
 دوم مراد است و این احراز است از زنی که حرام متولد شده باشد برادر بی بی طلاق مقلا
 بخبر مرفوع است و غیر بلج با حره است یا بلج بکل واحد است مراد سائر عورات
 دین است یعنی بقیل با نقطه و نون یا نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب مرفوع است **یعنی**
 پرسیدم امام جعفر صادق را از مصافی مرفوع نزن گفت که حلال میشود برای مرد آنکه
 مصافی کند زنی که حرام باشد بر او اینک بخت خود کند و او آن خواهر یا دختر است
 یا نسا است یا دختر خواهر است یا نسا است پس ما زنی که حلال میشود برای او اینک بخت
 خود کند او را پس مصافی نمیکند و اینک از نفقت جامع و غیره **دوم اصل**
 قلت لابی عبد الله علیه السلام هل یصلح الرجل المرأة لیست بذی حرم فقال لا الا من ولایه
 الثوب **شرح** لیست از افعال ناقضات جمله حال المرأة است یا نفقت است زیرا که الف
 لام المرأة بر روی عهد و نفی است پس حکم نکره است در نفی بذی است و ظاهر بذی است
 الحرم و نفی مع و فتح لا حرام بود تزویج و کسی که حرام است تزویج او و مراد اینجا نفی
یعنی گفتیم امام جعفر صادق را که آیا مصافی میکند مرد زنی را که بیکار باشد یا
 گفت که نکران بی حرام **سوم اصل** حدثنی سفیدة و منة اخنا محمد بن ابی عمیر یبلغ
 السابری قالنا و کلنا علی ابی عبد الله علیه السلام قلنا انعود المرأة لخطاها قال نعم

بذات

قلنا يا خه قال من ولاي الثوب قال لا احد منهما ان اخي هذه وقود اخوها قال
 اذا عرفت اخوكم فلا تلبس المسبقة **شرح** منه بفتح ميم وتشديد نون است الساري
 بينه وبينه وكما يكفطه ولا ينقطه وتشديد با جامة باريكته مماثل لكان الخاها
 عبا وفتنا زبرد ويا عبا ارا عيان وبران قيا سواست اخوتها واخوتها بعد بفتح ميم وكون
 والار كرا است لا تلبس زيا علم است لمصبغ بجاو ينقطه وباريكته وكون با نقطه
 بصيف الم مقلوب يا بفتح ميم وباريكته شد **شرح** خبر داند مر اسعد و منه خواهر
 محراب الجهر بفتح ميم ساری گفتند که داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتیم که
 آیا عبا و تنگدستی برادر و خون خود را چو بیمار شود گفت که آری گفتیم که آیا مصالحه
 میکند آن برادر و من را امام گفت که میکند از پس جامه گفت یکی از آن دو زن که بخت
 که من بخت دارم خنجر من عبا و میکند برادران من خون را امام گفت که چو عبا دست
 برادران من بخت فرایم بختنهای بسیار بکنی **باب در وصفت و بخت اصل بابی**
سابعه التي سأل الله المايعة دست بخت دادن برای خرید و فروخت و مراد اینجا و بخت
 دادن برای بخت **شرح** این باب بیان چگونگی میانجی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و این
 باب پنج حدیث است **اول اصل** قلت لا یجوز عند الله کیف ما یخیر رسول الله صلی الله علیه و آله
 الشاخیین یا یعین قال دعا بکر کذا الذی کان یقول فیا فیه قضیت فیه ما تم
 عمر بن الخطاب فکما یابیح واجده منهن قال اعز میبدک فقیس کا عمر رسول الله
 صلی الله علیه و آله فکان هذا مما سخره ایا من **شرح** المکن بکسر ميم و سکون لا یبقی و فتح
 کاف و نون سنی و آن ظرفیت از کل بخت که جا مبادران شش میشود عملی با بخت
 است **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چگونه دست بخت رساند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 در حق که مایه کرد ایشانرا امام گفت که طلب کرد سنی خود را که بود که وضو میساخت

علیه السلام شرح

دران پس بخت دران آید بعد از آن فرو برد دست راست خود را بر پهلوی راست
 کرد یکی از آنان را گفت که فرو برد دست خود را پس فرمود چنانچه فرو برد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بود این یکا دست بخت رسانید از آنرا **روم** **شرح** قال لا یجوز عند الله ان تکون
 کیف ما یخیر رسول الله صلی الله علیه و آله قلت الله اعلم و این رسول اعلم قال جمعین
 حوله کتم دعا یخیر برام قضیت فیه شحاح عمس فیه فیه ثم قال اسعد
 یا هو لا **شرح** المقر بفتح ثاء و دو نقطه در لا و سکون و او را ببقیظ طرف که از آن
 آب خورده مشغول خله کوچکی باشد که گوید که آری از آن آب میخورد و خواه بر کشتل
 سنی که شکر آن آب میخورد و ابرام بفتح باء ببقیظ و قشیر و باء ببقیظ و الف بغایه
 الف بفتح نون و ضم ضاء و با نقطه و باء ببقیظ و فقی بفتح ميم و فقی بفتح ميم که شکر
 اگر از آنجا میگذرد و آن شکر را فخر میگویند یا سمن بفتح ميم و سکون و فقی بفتح نون
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا میدانی چگونه میانجی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 گفت که الله دانایست و میسر است و او را تا تو ست امام گفت که فراهم آوردن آنرا در خود
 بعد از آن طلب کرد ظرفی بختی را که بغایت سنگین و دین بخت دران آب و شکر را
 بعد از آن فرو برد دست خود را در آن بعد از آن گفت که بشنوی ای زنان حاضران
شرح ایا یعین علی ان لا شکر با الله شیا ولا شرفن ولا ترین ولا تعین
 اولادک ولا تارین بیضات تقر فیه بین ایدیک و ارجلک ولا تعین
 بقولک فی معروف اقر من قلت نعم فاخرج حله من القاری ثم قال
 هه افس ایدیک ففعلن فکان ید رسول الله صلی الله علیه و آله الطاهره اطیب من
 ان یس جها گفت ای ای نیست که بخور **شرح** در سوره محمد مجیدین است یا ایها
 الحق اذا جاء کل المؤمنات بیا یعن علی ان لا شکر با الله شیا ولا ترین

بجای مندا غفر الله له و...
 وکنایه کار شد سر امیرا بد قتل الحق قالنا لاولو بجکم یفج حاء بیفقه وکر کار فیم
 حاء وفتح کا و استکر بکر عین بیفقه و سکون کاف و کسر بیفقه است لا تظن بیفقه
 نوی جم شش خط از با حیرت است و لا تحرجا با نفقه و شین با نفقه از با حیرت
 و ضرب است لا تظن شوق و نا دو نفقه در بالا و فا از با حیرت است لا تظن بیفقه
 دال کعین و سکون یا بیفقه صحیح شوق با طر معقل الهم یا یا حیرت است
 صاحب حق مؤلفه در عین فی حق **نسخه** پس گفت هند که اما اولاد پس بر ویم
 بر حال که کوچکا بودند کشتی ایشان را در جنگ بد بر حال که بزرگان بودند و گفت
 ام حکیم در حار رشابن هشام و بنو عوف و بنو عکرم بن ابی جهل ای رسول الله چیست آن
 متعارف میان زنانه که امر کرد ما را الله تعالی باینکه کنی الفت کنیم ترا بسبب بیگفت
 که سبب از نیند رخی را و خراشید رخی را و یکدیگر را و مدیدر کیبانی را و سیاه مکیبانی
 و خوانید مراد اینها و امثال اینهاست چنانچه بیان شد در شرح چند دوم و سوم این
اسرار فیما یؤمن رسول الله ص علی هذا فقالت یا رسول الله کیف نبأ یعد قال
 انی لا اصاب النبا فدعا بقدرج من ماء فادخل یدک ثم اخرجها فقال اخرج
 انیکم فی هذا لما رقی البیض **نسخه** مشارا الیه جامع خبر بیت که مذکور است
 در این آیت و در تفسیر معروف و مراد اینست که گفتا کرد در مبايعت آن زنان محض
 کلام زنان و دست بدست ایشان نداد کیف بنا یعد یا بنیخه است که آنچه واقع
 شد از کلام طرفین مبايعت متعارف نیست پس بلکه مصافی مزیباید که منقسم
 شود بنا مبايعت متعارف تحقیق شود و لهذا رسول الله ص در جواب او اظهار علم
 و ثبات مصافی کرد و بکر و قایم مقام مصافی کرد **نسخه** پس مبايعت کرد زنان را

رسول الله ص بر اینکه مذکور شد بمصافی پیام حکم گفت که ای رسول الله چگونگی مبايعت
 حقیقی کنیم ترا گفت **نسخه** که من مصافی میکنم زنان را پس ملا کرد کاسته جوینی را بر از آب
 پس داخل کرد دست خود را بعد از آن بر روی آورد آنرا پس گفت که داخل کنید و سترای شما
 در این آب پس نیست بیعت متعارف یا بنیخه که قایم مقام آفت بر لب شما **باب صد و شصت**
و هشتم اصل باب الذخول علی النبا شرح این باب بیان داخل شدن کسی نزد ناست
 زیارت یا کار دیگر در این باب پنج حدیث **اول** **اصول** عده من اصحابنا عن احمد
 بن عبد الله بن عمار بن ابیه عن هرون بن الجهم عن جعفر بن عمر عن ابی عبد الله قال
 رسول الله ص ان یدخل الرجل علی النبا الا باذن اولیا یفقی **نسخه** روایت
 کردند جمیع از ایشان ما از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از هرون بن جهم و سکونها از جعفر
 عمر از امام جعفر صادق ع گفت که نمی کرد رسول الله ص از اینکه داخل شود مردی بر زنانی که
 جانشین است او را زنی ایشان مگر بخواست شوهران ایشان **دوم** و بعد از اسناد اول داخل
 داخل علی النساء الا باذن اولیا **نسخه** این در بعضی نسخ کافیه نیست و اسناد بکسر
 معنون این موافق سابقست مگر اینکه داخل شما ملزمت نیست **سوم** **اصول** عن ابی عبد الله
 ع قال یستأذن الرجل اذا دخل علی سیدة لا یستأذن الا علی ابنه قال و یستأذن
 الرجل علی ابنته و لجنه اذا کان من زوجین **نسخه** روایت از امام جعفر صادق
 ع گفت که طلب رخصت میکند مردی چو اراده دخول کند بر پدرش و طلب رخصت میکند
 پدر در وقت اراده دخول بر پسر امام گفت که و طلب رخصت میکند مردی در وقت اراده
 دخول بر دخترش و خواهرش چو باشند شوهر داران **چهارم** **اصول** قلت لابی عبد الله
 علیه السلام الرجل یستأذن علی ابیه فقال نعم قد كنت استأذن علی ابی و لیت ابی علی
 و انما هی امراه ابی فوفیت ابی و انما غلام و قد یکره من خلوتها ما لا احب

ان انما هم عليه ولا يجبان ذلك يعني السلام احسن واصوب **شرح** توفيت بقا
دو نقطه در بيان بصيرت فاضله غير مجرب باب ثقل است غلام بخير پس ميوي است
انها با وفا و جيم و بهتر بصيرت مضاعف منكم معلوم بآيه منع و علم است **شرح** كتم امام
جعفر صادق را كه آيا مر طلب خست دخول ميكرم بر پدرش بصالح كه بنود پس گفت
كه اري تحقيق بودم كه طلب رخصت دخول ميكرم بر پدرم بر حالي كه بنود ما درم
نزد او و جز اين نيست كه نرفي كه نزد او بود و نه پدرم بود و فاك يافت ما درم بر حالي
كه من بر پدرم و مكاي ميبود ان خلق ايشان طالع كه دوست نداشتنم كه ناكاه روم
نزد ايشان بران حالت و ايشان دوست نداشتن آن ناكاه رفتن را از من و سلام
كرده و مقام رخصت طلبيد بهتر و در بهتر است موافق آنچه در حديث آمده است **شرح**
عنه ابو جعفر عن جابر بن عبد الله الانصاري قال خرج رسول الله صلي الله عليه و آله
فاطمه عليها السلام وانا معه فلما انتهينا الى الباب وضع يده عليه فدخل ثم قال
السلام عليكم فقال فاطمه عليها السلام وعليك السلام يا رسول الله قال اذ دخلت
اذخل يا رسول الله **شرح** روايت امام ۴ از جابر بن عبد الله دفع طعن اهل ميده است **شرح**
گذشت در كتاب الحج در حديث دوم مولد ابو جعفر محمد بن علي ع كيا بصدق شايسته
شرح روايت از امام محمد باقر ع از جابر بن عبد الله انضا كه گفت كه بر تو آمد
آمد رسول الله صلي الله عليه و آله ميخواست فاطمه عليها السلام را و من با او بودم پس وقتي كه رسيدم
در خانه فاطمه گذاشت دست خود را بران ادر پس باز كرد آنرا بعد از ان گفت
كه سلام بر شما باد پس گفت فاطمه عليها السلام كه و بر تو باد سلام اي رسول الله
كه انا داخل شوم فاطمه گفت كه داخل شو اي رسول الله **اصل** قال اذ دخل انا
و من معي فقال يا رسول الله ليس علي قناع فقال يا فاطمه خذي فضلك

۵۴۲
مختار ففعلت ثم قال السلام عليكم فقال وعليك السلام يا رسول الله
قال اذ دخلت قلت نعم يا رسول الله قال انا و من معي قالت و من معك قال
جابر فدخل رسول الله صلى الله عليه و آله و دخلت **شرح** قناع بكسر قاف است
ليس علي قناع يعني بر اينست كه در صدر اسلام دين رو و دست و دويلا از زن
يكجا نه جازن بوده و غير انجا جازن بوده و اشارت باین گذشت در شرح عنوان
صد و شصت خدي بنم خابا نقطه و تحريف و اليا نقطه بصيرت امرها طبعه و نالفا
باب ثقل است فضل بفتح فاء و سكن صنادبا نقطه است المصنف بكسيم و سكن لا
و فتح حاء و ينفقه و فاء لا يوش و مراد انجا جازن زن است كه در وقت مير
آمد سر بيد خود را با آن ميبوشا نند مملو فلكل يعني بر اينست كه رسول الله صلي الله عليه و آله
كه فاطمه چا كه براي خود و دختران يا رچيز را داده بقدري كه سر كردن
پوشيده ميتواند شد قنع بصيرت امرها طيباب تفعيل است **شرح** گفت كه آيا
داخل شوم با انكيا منست پس فاطمه گفت كه اي رسول الله بنيت بر من سر پوشي پس
كه اي فاطمه بر سر زاري چا در خفا ترا بين پوشان سر ترا بغير طمحه كه بعد از ان گفت
كه سلام بر شما باد پس فاطمه گفت كه بر تو باد سلام اي رسول الله گفت كه ايا داخل
شوم فاطمه گفت كه ايا اي رسول الله گفت كه ايا من و انكيا منست فاطمه گفت كه
با تو گفت كه بر تو باد داخل شد رسول الله صلي الله عليه و آله و داخل شدم **اصل** فاذا وجهه فاطمة
عليها السلام اصفر كما تظن جارية فقال يا رسول الله صلى الله عليه و آله اني
ارني وجهك اصفر قلت يا رسول الله الجوع فقال صلى الله عليه و آله اللهم شبع
الجوع و افزع القصور اشبع فاطمة بنت محمد فقال جابر بن عبد الله لفقرت
الي ادم خدي من فصاها حق ما و وجهها احمر فاجاعت بعد ذلك اليق

نسخه ما استغفار الله انما استغفرت له و مقصود اینست که چیست سبب این می بینم روایت را
 از راجع مرجع و خبر تدا می نمود و منت بقدر سبب رجوع الحقیقی بفتح جیم و فتح و
 جمع جایع که سگان بصیرت ضار و با نقطه و سکون یا و دو نقطه در بر این مصدر باب
 ضرب بناء مثلا قضا صیغه و ضم و کسره فانت عاد بعین بینقطة و الی بینقطة از انفا
 ناقضات بفتح صاد **نسخه** بسوا کاه روایت فاطمه علیها السلام زود بود چنانچه که آن شکم بطن
 بود پس گفت رسول الله که می راست که می بینم روایت را زود گفت که ای رسول الله که چنانکه می
 گفت که خداوند ای می کشند که سگان و دفع کنند بنا می بینم که فاطمه زهرا را
 پس گفت جابر که پس بخدا قسم که هر آنکه نگاه کردم سگ خونی باین پوست که زود می کشد از شما
 سگ سواران که می کشد و سرخ می کشد باین سینه که اثر کشی در او می بینم پس می کشد بول
 روز **باب صد و شصت و نهم اصول آخره شرح** این باب در یک کتاب از جمله ابوابی است که
 جدا شده بر کتبی در این باب چهار بخش **اول اصل** عن جرّاح المداینی عن ابی
 عبد الله قال لیست اذین الذین ملکتم ایماکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم
 ثلاث مراتب کا امرکم الله عز وجل و من یأخ الحکم فلا یلع علی امّیه ولا علی اخی
 ولا علی خالیه ولا علی سوی ذلک الا باذن فلا تاذنوا حتی یتکم و السلم طاعة لله
 عز وجل **نسخه** روایت از سوره نور اینست **اول** یا ایها الذین آمنوا لیست اذینکم بالذین
 ملکتم ایماکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مراتب من قبل صلوة العصر حیث یقتضون
 ثیابکم من الظهور و من بعد صلوة العشاء ثلاث عیلتکم لکم لیس لکم ولا علیهم جناح
 بعد صلوة طوافن علیکم بعضکم بعضا لکن الله لکم الایات طاعة علیکم حکم **دوم**
 و اذا بلغ الاطال منکم فلیست اذین کا استاذن الذین من قبلهم لکن یبیین الذین
 آتوا به و الله علیکم می تواند بود که تکرار معنی لکن یبیین الله تا آخر بعد از ذکر بعضی

از این سوا اشارت باشد باینکه سبب این روایت بغایت بعیدست از عقول عیبت
 مثلا نمیتواند داشت که ذکر بعضی علی بعض بعد از ذکر طوافن علیکم چه فائده دارد
 پس معلوم میشود ایشان ترا حاجت باینکه عالمین بجمع متشابهات قرآن هر کدام در هر جا
 و آن ائمه آیات الله تعالی اند چنانچه گذشت در کتاب الجرح و رایح ان الایات التي
 ذکرها الله فی کتابهم الا انهم علمهم که باب بچشم است و وجه اهتمام باین معنی بسیار
 بعد از این روایت نیز در همین سوره مکرر شده لایح حکم بصیرت مضارع غایب علی مفضل انفا
 و اکابا ضرب مجرّم و مرجع می تواند بود **نسخه** روایت از جراح بفتح جیم و فتح و
 بینقطة و حاء بینقطة صیغی بفتح از امام جعفر صادق گفت که باید که طلب حجت
 کند حجتی که صاحب شده ایشان را دستهای راست شما و جمیع که نرسیده اند با حجت امام از
 شما در هر ساعت چنانچه امر کرده شما را الله عز وجل و اگر کسی نرسیده باشد حجت
 باید که داخل شود بر مادرش و نه بر خواهرش و نه بر خاله اش و نه بر غیر آنچه مذکور میگردد
 خواه در آن سینه عیبت باشد و خواه در غیر آنها پس حجت داخل مدهید تا وقتی که سلا
 کند و سلام فرمان بر او رعیت بر لای الله عز وجل **اصل** قال و قال ابو عبد الله علیه السلام
 علیکم خادع اذا بلغ الحلم فی ثلاث عیلات اذا دخل فی شیء منهن و لو کان بیته بینک
 قال و لیست اذین علیکم و بعد العشاء التي تسمى العتمة و حیث یصبح و حیث یغسل
 ثیابکم من الظهیر اما امر الله عز وجل بذلك الخلق فانها ساعة عیلة و خلق **نسخه**
 الغریب بکسرتین با نقطه و تشدید را بینقطة غفلت **نسخه** راوی گفت که و گفت امام جعفر
 صادق که باید که طلب حجت کند بر تو غلام مملوک و توجع رسد با حجت امام در سه
 پوشا بند حق داخل شود در چیزی از جمله آن سه پوشا بند فی هر چند که خانه
 او داخل خانه تو باشد امام گفت که و باید که طلب حجت کند بر تو بعد از غفلة

که از نماز غرض میماند و در وقتی که بطریق غیر رسید پیش از شروع در نماز بخود و در وقتی که
میگذارد یا جاهها شمارا بشبکت کمرای میان روز و این نیست که امر که از غرض و جلی
بآن طلب حضرت برای خلوت چه بدستی که کلام انفا ساعت غفلت و خلوت
دوم اصل عن زید عن ابی عبد الله ع فی قول الله عز وجل الذین ملکت ایمانکم
قال فی خاصته فی الرجال ذوی النساء قلت فایضا فیکذا ذن فی هذه الثلث ساعة
قال لا ولكن یدخلن و یخرجن والذین لم یملکوا لکم منکم قال من انفسکم قال
علیکم استیذان کاستیذان من قد یبلغ فی هذه الثلث ساعات **نسخ** ضعیفی راجع است
است یا راجع بفقیر است یا راجع بالذین است یا راجع بفقیر راجع است یا راجع
مبتدأ است الرجال فی النساء خبر دوم مبتدأ است یستأذن یستأذن من مقتضی
جمع متوفاً بید معلوم بآب استغفار است والذین بقدر قلت والذین است در بعض
علیم بلفظ خطاب جمع مذکر است و در بعضی علیهم بلفظ غیب جمع متوفاً است بعض
وفا بر علیهم بلفظ غیب جمع مذکر است و در بعضی بلفظ غیب جمع متوفاً است و در بعضی
که چنانچه بالغ استیذان میکند در هر ساعت که داخل شود تا بالغ استیذان میکند
در این سه ساعت و شاید که در این تشبیه اشارت باشد باینکه تشبیه رایت و از این
الاطفال منکم العلم فلیستأذنوا کما استأذن الذین من قبلکم عکس این تشبیه است پس
مراد اینست که چنانچه تا بالغ استیذان میکند در این سه ساعت بالغ استیذان میکند
در هر ساعت که اراده دخول کند و بعضی میگویند که الذین من قبلکم عبارت از
از گفته بالغ است و این جوی می نماید زیرا که حکم گفته بالغ است بیشتر مذکور نشده
والله اعلم **نسخ** روایت از زید از امام جعفر صادق ع در قول الله عز وجل
در حق نوزجی که مالک شد ایشانرا دستهای راست شما امام گفت که آن خاص

در غلامان نه در کنیزان گفت که پس آیا کنیزان استیذان میکنند در این سه ساعت یا گفت
که نه ولیک داخل میشوند و میرودند گفت که وجهی که نرسید با حلال از جمله شما امام
گفت که مراد اینست که از خود تا نرسد یا نیفتد که خوشا نند امام گفت که بران تا بالغ
استیذان هست در این سه ساعت مانند استیذان کسی که بجهت بالغ شد در هر ساعت
که اراده دخول کند **سوم اصل** عن ابی جعفر ع قال لیستأذنکم الذین ملکت ایمانکم
والذین لم یملکوا لکم منکم ثلاث مراتب من قبل صلوة الفجر و حین تصفون
ریشایکم من الظهیر و من بعد صلوة العشاء ثلاث عوایج لکم لیس علیکم و لا علیهم
جناح بعد من تلو فون علیکم و من یبلغ العلم منکم فلا یبلغ علی امیه و لا علی اخیه
و لا علی ابنته و لا علی من سوا ذلک الا باذن و لا یأذن الا حدیثی فلیستأذن الذین
طاعة الرحمن **نسخ** لایاذن یستأذن من مفتوحه بیوقوف یا نفی مضارع معلق جمع
متوفاً بید راجع است و غیر راجع بام و اخت و ابنه و سوا ذلک است **نسخ** روایت
از امام محمد باقر ع گفت موافق آیت سوره نور که باید که طلب حضرت دخول کنند
از شما جمعی که صاحبید ایشانرا دستهای راست شما و جمعی که نرسیدند با حلال از
شما سایر در پیش از نماز صبح و در وقتی که میگذارد یا جاههای خود را بشبکت کمرای
میان روز و در هر نماز خفتن انفا سه پوشا نیند فی است برای شما نیست بر شما و بر
ایشان حرجی بعد از آن سه ساعت بیا این انکه ایشان کرد بر اینند که نرسد بر شما و هر که
رسید با حلال از جمله شما پس باید که داخل شود بر مادرش و نه بر خواهرش از و نه
دخترش و نه بر عمو از مذکور است مگر بر خصی در هر ساعت که باشد و باید که آن زن
رحمت ندهند بچسبیدن تا آنکه سلام کند چو بدستی که سلام کرد در وقت اراده دخول
بر او امر رحمت است و در آیت سوره نساء الذین امنوا لا تدخلوا بیوتهم الا حق

اثم الولد هل يصح ان ينظر اليها حتى يولد لها وهي لا تقبل قال لا يحل ذلك
شرح برسيم امام جعفر صادق را از كذا خانه كه ايا خوب ميشود اينكه نظر كند
 سكا و خواجگه را و برعالي كه و غسل ميكنند امام گفت كه حلال است آن نگاه **سوم**
 سالت ابالحسن من سمى قلت يكنى للرجل الحق يدخل على صانته فينظر اليها
 فيرى شؤنها قال لا **شرح** الحق يفتح وادبى كه خود را باينكه كند و مراد
 ايجا آماستجاء است و مقصود اينست كه ايا جائز است كه خواجگه استجاء بران
 بربيت الحلال ببرد و غير موقر و غير بر نگاه نكند **شرح** برسيم امام موسي كاظم
 عليه السلام را كفتيم كه ميخواهيم كه داخل ميشو زنانه او در بيت الحلال ميشود
 ايشان را كه استجاء پس ميپندم بيا آن زنانه را يا بغير كه عورت را نميپندم امام
 كه جايز است **سوم** سالت ابالحسن الرضا عليه السلام عن قتيل الحارث بن الحضيبة
 فقال كانوا يخلون على بنات ابى الحسن ولا يتقنعن قلت فكانوا الجرا لئلا
 لا قلت قال احراز يتقنعن منهم قال لا **شرح** برسيم امام رضا را از پسر نشانيد
 زنانه از او خواجگه بر امام گفت كه بود خواجگه كه داخل ميشود بدختران
 امام موسي كاظم را آن دختران سرپوش نشانيد كفتيم كه پس آن خواجگه بود از او
 امام گفت كه نه كفتيم كه پس خواجگه از او سرپوش ميشود از ايشان امام گفت كه
باب بعد و بفتاوي اصول باب شصت و نهم في الجارية القناعات **شرح** متي استقامت
 و مضاف اليه است حق معلول شده در اين در خواجگه استقامت است مثل علت متي
 نديزوا كعم صدا استقام حقيقه است اين باب بيان اينست كه كي واجب ميشود
 بر دختر كچي سرپوش در اين باب دو حديث **اول** عن ابى جعفر قال

لا يبر

لا يصح للجارية ان تاحضت ان لا تحقير الا ان لا تحده **شرح** اذا احضت عينا
 از وقت سرپوش نديزوا اينجا بر اينكه در بلاد خانه كاي دختره ساله خيصر ميپندم
 اينجا ميپندم كه باطل لوسا يا و خيصر بچم آخر ايا باطل الغلام ثلث عشره كسبت
 له الحرة و كسبت على السيرة و عوفيت و اذا بلغت الحائضه تسع سنين فذلك الكثرة لكاتها
 تحض تسع سنين و اين ابتر در نگاه كفتيم كه من الحاد يترجم لا يقبل و يلقى حان
 الاجار اى لى يلقى سن الحيف و جرح عليها القلم **شرح** روايت از امام موسي
 كاظم گفت كه خوب ميشود براي دختر حق نرسا ميشود اينكه سرپوشند مگر اينكه نيايد
 سرپوش را **دوم** **فصل** سالت ابا ابراهيم عمن الجارية التي لم تدر كم منى يلقى
 لها ان تقبل راسها من لحيته يبرأ و يبرأ محرم و متى يجب عليها ان تقنع راسها
 للصلوة قال لا تقبل راسها حتى تحرم عليها الصلوة **شرح** لم تدر كم منى يلقى
 بينقط بصيقه مضاعف غايه معلوم تا باي فعال است الا در ايا يلقى شي و ان در
 دختر سرپوش را كه بشي تقنع يقا ف يوفى و عين بينقط بصيقه مضاعف غايه معلوم
 تقعيلت راسها متقبول و متقبول است حرم بها بينقط و لا بينقط بصيقه مضاعف
 غايه معلوم باي حشمت و براد بجهت صلقه حشمت و ان ايجا عبا راسها
 بند ساكني چنانچه گذشت در جدي سابق و ميتواند بود كه حرم بجم و نه با نقطه
 مضاعف غايه معلوم باي حشمت باشد بجهت تقنع و تقرض و حاصل هر دو يكيت **شرح** برسيم
 امام موسي كاظم را از دخري كه بند ساكني نرسيد كه منظر فارست او را كه پوشانند
 سر خود را از كس كه نيفت ميتوان دختر و عيان او حرمت نگاه و كي واجب ميشود
 بران دختر اينكه پوشانند سر خود را بران نماز امام گفت ينيوشانند سر خود را
 و سد بين حشمت يا عث حرام بود نماز بر او ميشود **باب بعد و بفتاوي اصول**

صل

در خانه است بعد از آن هفت روز تا شاید که توبه کند از آن
تغافل بعد از آن نغمه میزند و او که بدست می کشد خدا صاحب عزت است دوست
میدارد هر صاحب عزت را پس که آن عزت و وزید و تغییر داد و بر طرف کرد از این
آنچه و میگذارد آنرا را و میرسد و اگر میبرد تا شنید بر آن نزد پس میزند بعد از آن خود
برد و چشم آنرا بعد از آن میبرد از هر نزد پس میگذرد و بر طرف میگذارد و بعد از آن
بعد از آن عمل زندگانی با نام میبرد او را فرشته قرصاق زن خود **چهارم**
عن ابي عبد الله ع قال قال رسول الله كان ابراهيم عليه السلام عبودا وانا اغيبر
منه وخلق الله انفس من لم يغفر من المؤمنين والمؤمنين **ششم** اغيبر افعول
است و زیاد عزت رسول الله بعزت ابراهيم میتواند بود که با عبادت این باشد
که ابراهيم بکرم و بیکسیر داشته باشد و هاجر و رسول الله ص نه بخی و غایب
داشته چنانچه فضل شده **ششم** بخندیم باب ما احل الله صلبه و آله من النساء
که باب بقاء و بقیه است و غیره و جبر و عید نیز داشته این جوانی در ترقی و در ذکر
رسول الله گفته که قال ابو عبیدة قال لارج ما يه و رجائته و لخرى جيلة
اصارها في الجنة و بهر که نیت بدت بخش جمع بجم و دال ببنقطه و این
بنقطه بصیق ماضی غایب معلوم باب منع تفرین است لکن بریدنی با کوش
یاد است یا لب **یغنی** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که گفت رسول
ص که بود ابراهيم عليه السلام من غیر غنیمت از آنرا و بعد از آن بعد از آن
که عزت نکرد از جمله مؤمنان مسلمانا **نهم** **اسم** سموت ابا عبد الله ع يقول
ان شيطانا يقال له الققندر اذا مضى في منزله ارجل ان يعين صبا حيا بالبر
و دخل عليه الرجال وضع ذلك الشيطان كل عضو منه على مثله من صاحب البيت

ثم يخرج منه فتحة فلا يغادر بعد هذا حتى ترقى نساؤه فلا يغادر **ششم** حمله
القدر صفت شيطان است و دست ایشان ببقند را عبادت است که او طاعت کند
و عارضه داشت ضرب بصیق ماضی محض و جبر است بر ربط بفتح باء ببنقطه و سکون را
و فتح باء ببنقطه و طاء ببنقطه سازیت معروف بشکل شیطانی که پس آن است
خلاف و بر این ربط تا بفتح علت و دخل بصیق ماضی غایب معلوم باب عزت جلد و
جراى شرطت و مجموع شرط و جراى خیران است و میتواند بود که جلد بقال خیران
باشد و جلد شرط و جراى استیفاء بیانی سابق باشد **یغنی** شنیدم از امام جعفر
ص می گفت که بدستی که شیطانی که گفته میشود او را بد نما چنان زده شود در منزل
مرد چهل و نه ربط و داخل شود بر آن مرد مردان برای شنیدم بر ربط میگذارد آن
شیطان هر عضو را از خود را بر مثل آن عضو از صاحب خانه بعد از آن میتواند
در آن صاحب خانه میگذارد پس آن صاحب خانه عزت بنور نزد بعد از آن تا آنکه
مرد مای آید نزد زن آن او پس عزت بنور نزد **ششم** **اسم** عن ابي عبد الله
عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه يا اهل العراق ثبت ان فلانكم
يلاعن الرجال في الطريق اما سمعوني و في حديث آخر ان امير المؤمنين ع قال اما سمعوني
ولا تغاروني نسا وكم يخرجن الى الاسواق ويزاحن العلوج **ششم** علق عباس
ان كوفه و بصره و قبايع انما نبتت بنون و باء ببنقطه و بصره بصیق ماضی متکلم محمول
تقید است العلوج بضم عين ببنقطه و جیم جمع علی بکسر عین و سکون لام مردانی که
مانند خراشند **یغنی** روایت از روایت از امام جعفر صادق ع گفت که گفت
امير المؤمنين صلوات الله عليه لى اهل عراق خبر داده شدم که زنان شما تنه میزنند

مروان در راه آب شرم نیکند در رواق و یک است که امیر المؤمنین ع گفت که آتش شرم نیکند
 و غیرت بنور و بیایان این انگشتان شما بر می رسد با کارها و تهنیت و غیرت و خیر از
بسم الله عن ابی عبد الله ع قال قلت لایحکم الله یوم القیمه و لا ینزلکم و لا ینزلکم
 الیم الشیخ الرافی و لا الذی یؤتی کلمه فی فرائض و غیره **شرح** روایت از امام جعفر
 صادق ع گفت که سگس سخن نیکو با ایشان الله تعالی و با کرم نیکند ایشان را و از
 از برای ایشانست عذابی در روزی که برزنا کار و قهر ساق و زخم خود و زخم که یا مال و بیگانه
 میکند خوابگاه شورش **بسم الله** عن ابی عبد الله ع قال حرمت الجنة علی الذین
شرح حرمت بصیغه معلوم باب حسن و جمیل باب تفهیل می تواند بود **شرح** روایت از
 امام جعفر صادق ع گفت که حرام شد بهشت بر قهر ساق **بسم الله** عن ابی عبد الله
 علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال فی رساله الی الحسن ع ایاک و
 التقایز فی غیر موضع القیمه فان فزک یدعوا النعمه منهن الی النعمه و لکن احکم
 امرهن فان رأیت عیبا ففعل النکر علی الصغیر و البکیر فان تعابت منهن البریه
 فیهنم الذنب و یؤمن العیب **شرح** معنی صدر این بخدا مذکور است در نهج البلاغه
 در ضمن وصیه الحسن علیه السلام که با ایضا فرین منفره من صفین التقایز یعنی با
 و یا و دو نقطه در بر این و را و بنقطه مصدر باب تفاعل خود را بر غیرت و داشتن
 التعم نفع سین بنقطه و فتح قاف مصدر با جمع و بضم سین و سکون قاف مصدر
 باب حسن مرضا حکم بصیغه امر باب افعال است ففعل بصیغه امر باب تفهیل التعم
 نفع نون و کسر قاف اسم مصدر باب افعال معالیه سر نشن الصغیر و البکیر عبارت از عیب کوچک
 و عیب بزرگ و اشارة است باینکه تفاضل از کوچک باعث عیب بزرگ میشود فان بقاء

عاطف

عاطف و فتح نهم و سکون نونست تعابت بعین بنقطه و تا و دو نقطه در بالا و یا و یک نقطه
 بصیغه مضارع مخاطبه معلوم باب تفاعل معنی است بان مصدر و مصدر منقوش است عطف
 بر التعمایر بتقلید قاف و ان معانی عظم بصیغه مضارع غایب معلوم باب حسن
 الذنب مرفوع و فاعلت و عیبارت از کناه عیبارت بها که ظلت بیون بصیغه مضارع
 مضارع غایب معلوم باب تفاعل معنی است العیب مرفوع و فاعلت و عیبارت از کلاه
 زن با بی باعث تنگ است **بسم الله** روایت از امام جعفر صادق ع که امیر المؤمنین
 صلوات ع گفت در مکتوب و سوا ما حسن ع که در روزی که از یکدیگر خرد و غیره و غیره
 را در جای غیرت چه بگفته که آن میخیزد با عیبارت جمله ترا سوا عیب یک استوار کن
 کار ترا پس اگر می بینی بر این عیب کن سر نشن را بر عیب کوچک و بزرگ پس و در آن
 یکدیگر خود را و این که سر نشن کنی از جمله زنان زن عیب پس بزرگ شود کناه و تو و سهل
 شود در نظر آن زن عیب **باب صد و هفتاد و هشتم باب لا یغیر فی الحلال شرح**
 این باب بسیار است که شان است که جایز نیست عرف و زری در حلال و غیره و غیره
 که شکر داشته باشد و ایشان در یک خوابگاه مهیای جمیع باشند و انکسینند در این باب
 یکجاست **بسم الله** عن ابی عبد الله ع قال لا یغیر فی الحلال بعد قول رسول الله
 لا یحدثن شیئا حتی یرجع الیک فلما اتاهما ادخل جلیه نیهما فی الفرائض **شرح** لا یحدثها
 بجا و بنقطه و لا یبیطق و تا و بنقطه بصیغه ای باب افعال است و خطا بیامیر المؤمنین
 و فاعله علیهم السلام است که در یک خوابگاه بوده اند و رسول الله ص ایشان را دیده و برای
 کار گرفته و این گفته **بسم الله** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که نیست غیرت
 و زری در حلال بعد از گفتن رسول الله ص علی و فاعله علیهم السلام را که شروع در کار
 میکند تا آنکه برگردم سوا شما پس وقتی که آمدن در ایشان داخل کرد و وای خود را

او امام گفت که چون بر خود شوهر شد از شدت میل جماع پیدا کرد که اگر کند بیرون زن باید که
 شیخی فرج خود را بعد از آن جماع کند آن را اگر خواهد پیش از آنکه غسل کند **دوم**
 عن علی بن یقین عن ابی الحسن محمد بن جعفر قال سالت عن الحائض شریحا
 بظهر ثوبها لظفر و یقع بها ثوبا قال لا بأس و الفضل حب الی **شرح** **ثوب**
 از علی بن یقین از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که چه می رسیدم امام را از زنی که
 که میبندد پایی را و جماع میکند با او شوهرش امام گفت که نیست بر وی و غسل پیش
 از نجاست است سکون **باب صد و بیست و دوم اصول باب عاشر الفاشی**
 الحاشی یقع میم و عا بنیقه و الف و شمشین بانقطة جمع تحت یقع میم و یقع حاشی
 و تشدید شین در بها و صاحب قیامی در معانی تحت یقع میم گفته که و جمیع اول و یکس
یقع این باب بیاید در عا نداشت در این باب دو حدیث **اول اصل** عن ابان
 عن بعض اصحابی عن ابی عبد الله قال سالت عن ایثار النبی فی انجازه
 فقال کهی لعینک لا تؤذها **شرح** روایت از ابان از بعض یاران او از امام
 جعفر صا دق گفت که پرسیدم امام را از انجاء زنان در دنیا های ایشان
 امام گفت که زن محلی از نیست از آنکه او را مرد که است چنانچه در حدیث
 آمده است **دوم اصل** سمعت صفوان بن یحیی یقول قلت للرضا ع ان رجلا
 من موالیک امری ان اسالک عن مسئلة هانک و استجبت منک ان یسألک
 قال و ما هو قلت الرجل یاتی امراته فی دبرها قال فکذا قال قلت
 که فانت تفعل قال انما لا تفعل ذلك **شرح** شنیدم از صفوان بن یحیی گفت
 که گفتیم امام رضا را که بدستی که پدر منی که مردی از مردان تو امر کردی که
 سوال کنم ترا از مسئله نزدیک شوهر ترا و منم که از تو که پرسیدم ترا امام گفت

لعینک

که چیز

که صحبت آن کفتم که مرد جماع میکند و بخود در دنیا را امام گفت که آن
 نه چنانست اول صفوان گفت که گفتیم امام را که پرس تو میکنی گفت که بدستی
 که ما اهل بیت میکنم آنرا **باب صد و بیست و سوم اصول باب الحنفیة و سطح البیوت**
الحنفیة الحنفیة یعنی خار با نقطه و سکون ضا و با نقطه و فتح خاء دوم وضی
 دوم انزال می نیست **یقع** این باب بیاید از انزال می نیست و جماع حیوان
 در این باب پنج حدیث **اول اصل** عن رجل عن ابی عبد الله قال سالت
 عن الحنفیة فقال هی من الفواحش و نکاح الامر خیر منک **شرح** نکاح امر
 یعنی جفت خود که کثیر است بعقد دائم یا مستعد و جواز آن مشروطست بنیوة
 دست بی و تر سوزان کشی چنانچه مذکور است در آیت سوا ذلک و من لم یقطع
 منکم طولا ان ینکح المحصنات المومنات فمن ما ملک یمانکم من فیتا تم الموتی
 والله اعلم یا یمانکم بعضکم من بعض فانکوهن باذن اهلهن و لا توهت لهن
 یا مومن و محصنات غیر محصنات و لا یختصم فیما اذا احضن فان آیت
 یفاحنه فقله من نصف ما علی المحصنات من العذاب ذلک لمن خفی الفتن منکم
 و ان یفر یا خیرکم و الله عفو رحیم و گذشت در شرح حدیث اول و یقع باب
 الحریف و فی الامه که باب می و چهارم است **یقع** روایت از محمد از امام جعفر
 صا دق گفت که پرسیدم امام را از انزال می نیست پس گفت که آن از جمله
 حشمتها بغایت رسواس و ترویج کثیر بهتر است از آن **دوم اصل** عن زرارة بن
 اعین عن ابی عبد الله قال سالت عن الذک قال ناکح نفسه لا شی علیه **شرح**
 الذک یعنی در این نقطه و سکون لام مصدر باب فخر دست مالید و مردانجا
 حنفیة است ناکح یعنی فاضی باب مقاعله و اسم فاعل یا جرب و منع مقول

محبوبه را امام جعفر صادق علیه السلام در قول لوط و در سرفه عنکبوت که بدست می که شما
 میکنند این بغایت رسوا را بیان این اندک پیشی گرفته شما را با آن رسوا هیچیک از
 آفریدگان پس گفت که بدست می که ابلیس آمد نزد ایشان با صورت زیبا که در او بود و عشق
 زنانه بر او بود و جامه زیبا پس آمد سگوانانی از ایشان پس امر کرد ایشان را
 که چراغ کنند و او را که طلب میکرد سگوانان که چراغ کنند ایشان را هرگز امتناع
 میکردند و او چون میدادستند که شکی عظیم است و باید طلب کرد سگوانان که
 چراغ کنند و او پس وقتی که چراغ کردند او را لذت بسیار افتاد از بعد از آن ابلیس رفت
 از میان ایشان و او گذاشت ایشان را پس حواله کرد بعضی ایشان را بر بعضی مراد
 اینست که قول لوط دلالت بر این میکند که این عمل از پس که رسواست و ننگ است
 همچنانکه اهل زناهای در روز جزا را ننگ ده پس قوم لوط که با یکدیگر کردند پس سید
 این فتنه عظیم از ابلیس بود **پنجم اصل** **عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ كَانَ قَوْمٌ لُوطٍ**
مِنْ أَفْضَلِ قَوْمِ خَلَقَهُمُ اللَّهُ فَظَلَمُوا ابْلِيسَ لَطْلَبَ لَسَدِيْدٌ وَكَانَ مِنْ قَضَائِهِمْ خِرَابٌ
أَتَمُّ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْعَمَلِ خَرَجُوا بِأَجْعَمٍ وَبَقِيَ النَّسَاءُ خَلْفَهُمْ فَلَمَّ نَزَلَ ابْلِيسُ بَعْثًا
وَكَانُوا إِذَا رَجَعُوا خَرَّبَ ابْلِيسُ مَا يَعْلَمُونَ **ششم أَفْلاَمَ الطَّلَبِ بِلَى عَهْدٍ**
 خارجیت و آن منطبق و موقوف مطلق است الخیرة بکسرا یا با نقطه و سکون
 دو نقطه و در پایان و با بنقطه نوع خوبی الف لام العمل برای عهد خارجیت
 و آن عبارت است از ساختن بنیک که مانع سیلا شود از خراب کردن شهر زیرا
 که شهر ایشان مسمی بسدوم بفتح سین بنقطه و ضم و ال بنقطه بوده و آن
 ماخوذ است از سدوم بفتح سین و فتح و کسر ال و بضم سین و ضم و ال
 آنی که تند روان شود خلفهم بفتح خا یا نقطه و فتح لام و ما منطبق بر تبقی است چون

ملحوظ با فعالنا قصه است خلف جانشینی که خوب باشد و میتواند بود که
 خلفهم بسکون لام منطبق بر ظرفیت باشد یعنی بعد از و مراد بقاء زن را بعد
 ایشان ماندن زن را بر صلاح باشد بعد از دهم بیاء حرف جر و کسر عین بنقطه
 و نون و الف و ال بنقطه است و با برای ملا بست و ظرف خبر لم یز است
 از باب تعقیل است **هفتم** **رَوَيْتُ أَنَّ إِمَامًا مَحْبُوبًا قَرَأَ كِتَابًا كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ**
أَزْجَلَهُ بِقِرَّةٍ قَوِيَّةٍ أَقْرَبَ بِهَا إِلَهُهَا نَوَافِلَ بِسَبْحَائِي خَرَجَ خَوَانِدَا إِيَّاهُ نَزَلَ ابْلِيسُ
خَوَانِدَا سَخَتْ لَهُ مَشْهُورَةٌ وَبُورَ أَزْجَلَهُ فَضِيلَتِ إِيَّاهُ وَنُوعَ خَوَانِدَا إِيَّاهُ
 ایشان چنانچه از شهر بیرون میرفتند سگوانی که مقرر ایشان بود برهنه میفتند
 بهیچ ایشان و میماندند زن را جانشین خراب ایشان پس بهیچ سگوانان شنی ایشان
 بود و بودند که چنانچه بهیچ شدند سگوانان شهر خراب میکرد ابلیس آنچه را که خست
 از بند **اصل** **فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَالُو أَرْضِ هَذَا الَّذِي خَرَّبَ مَنَاعِنَا**
وَرَضِدُهُ فَإِذَا هُوَ غُلَامٌ أَحْسَنُ مَا يَكُونُ مِنَ الْعِلْمَانِ فَقَالُوا لَرَأَيْتَ الَّذِي
مَنَاعِنَا مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ فَأَجْمَعُوا عَلَيْهِمْ عَلَى أَنْ يَقْتُلُوْهُ فَبَيَّتُوهُ عِنْدَ رَجُلٍ **ششم**
فَقَالُوا بَفِئَةِ لَامٍ بِصِفَتِهَا مِنْ مَعْتَلِ اللَّامِ بِأَبِ تَقَاعُلِ اسْتَبْرَصْدِيدًا بِنِقْطَةٍ
 بنقطه و ال بنقطه بصیغه معنای معلوم مستلزم مع الف را با نفع خبر و م است
 المتاع بفتح می و تشدید نون و عین بنقطه بنوی حکم که بغایت مانع سیلاست
 بیاء یک نقطه و با دو نقطه و در پایان و با دو نقطه در با لا بصیغه ماضی معلوم
 باب تعقیل است **هفتم** **بِسَبْحَائِي خَرَجَ خَوَانِدَا إِيَّاهُ نَزَلَ ابْلِيسُ**
 که خراب میکند بند حکم ما را پس کین کردند او را پس ناگاه او پسر بود زیبا
 آنچه میباید شد از جمله پسران پس گفتند او را که توفی آنکه خراب میکند بند حکم ما را

با بعد از بار بار یافت را ایسا بر این که کشند و ابرو ریش پرند و او را
 نند مرده **اصل** فلما كان الليل صاح فقال له ما لك فقال كان ابي يوشى على
 بطنه فقال له تعال فتم على بطنه قال فكم ترك يد لك الرجل حتى علم انه يفعل بغيره
 فان لا علم ليس والثانية على هو تم النسل ففوقهم واصبحوا فجعل الرجل يخبر بها فقل
 بافلام ويحجم منه ومنهم لا يعرفونه فوصفوا اينهم فيه حتى الكفى الرجل بالرجال
 بعضهم ببعض **مست** كان تامرست ماله في لاه وفتح كانت ينوئى ان باب تعقيل
 قال بفتح لام است فتم بفتح نون وسكون يميم بغيروا مقل العين باب علم است يد لك بال
 بنقطة بصيغة مضارع غايب معلوم باب نمرست علمه واوله شمل بر صير مستر راجع باب
 و صير يان راجع بالرجل است ومفقول اول است ان يفعل مفقول دوم است و صير
 مستر راجع بالرجل است صير بغيره راجع بالليس است ضمير علمه در دوم وسوم راجع بان
 يفعل است ومفقول دوم است ومفقول اوله محذوفت و مراد که در اوله باليس علم
 کرد ان را در ان شب و بعد از ان امره بقلیم که آن عمل را در زمان دیگر و فرمودی
 ان شب صير هو راجع بالرجل است انشایین بنقطة و تشدید لام بصيغة ماضی
 غايب معلوم باب نفعال است و صير مستر راجع بالليس است جعل بغيره شرع است
 الرجل مرفوع و فاعل است بغيره بصيغة مضارع غايب معلوم باب نفعال است
 يعجبهم بصيغة مضارع غايب معلوم باب نفعال است و صير مستر راجع بالرجل است و مراد
 اينست که ميگفت که لذت است صير من و صير دوم لا يعرفونه راجع بما فعلت
 صير من راجع بالرجل است **يعني** پس وقتی که شد شب فریاد زو آن پس پرسید
 گفت او را که چیست ترا پرس گفت که بوجدهم پدرم که میخوايد مرا بر شکم پسر گفت
 او را بيا پس بخواب بر شکم من امام گفت که پس پيوسته آن پسر بيايد الت امره و

تعلم کرد امره را اينکه جماع کند بان پس در بار اول بقلیم کرد آن جماع را باليس بار
 دوم تعلم کرد آن جماع را امره بعد از ان باليس کشيد شد پس که تحت از ایشان
 و آن قدم بصير رسيد پس شرح کرد امره خبر ميداد آنچه کرده بان پس و بنقطة
 می آمد و ایشان را از ان عمل و ایشان نيشناختند آن عمل را پس گذاشتند در سترای
 خود را در ان عمل و با بختی که با این مردان عمل کردند و او تعلم ایشان کرد تا آنکه
 اتفاق کردند مردان بر طاعت بعضی بعضی و پیش زنان نشنید **امثل** ثم جعلوا
 يصدعون مائة الطريق فيفعلون بهم حتى تنكب مدبرهم الناس ثم تركوا
 نساءهم و اقلوا على الفدان فلما رأى انه قد احكم امره في الرجال جاء الى النساء
 فقهر نفسه امرأة فقال ان رجلا لك يفعل بعضهم بعضا قال نعم قد راينا
 ذلك و كلمة لك يعظم لوط عليه السلام و يجمع باليس يعني بهم حتى اسغى النساء بالانثا
مست ضمير قالو راجع برجال است و این معنی را نیست که باليس یعنی سخن را بزنان گفته
 در حضور مردان ایشان و مردان ایشان تصدیق باليس کرده اند در حضور زنان
 و گفته اند که ما ان عمل را بهتر از جماع با زنان میجویم و میتواند بود که در غایت
 مردان گفته باشند و زنان بر طاعت رسانیده باشند و ایشان این رجوع جواب گفته
 باشند و بر هر تقدیر اینها بغيره آخر ناست و صير يعظم يعظم و دو نظیر شرا
 بر جانت که این سخن گفتند در حضور زنان **يعني** بعد از ان شروع کردند
 کین میکردند راه گذاشتن را پس جماع میکردند با ایشان تا آنکه راه که اينند انداخته
 ایشان مردان بعد از ان و گذاشتند زنان خود را و رو آوردند بر پسران پس
 که باليس پدیدانکه او استوار کرد فرمان خود را در مردان آمد سخن زنان با پسران
 که که اينند خود را زنی پس گفت که بدستی که مردان شما جماع میکنند بعضی

بعضی مردان گفتند که آری تحقیق بهتر شدیم آنرا و در هیچ آنکه واقع شد
 نصحت میکرد ایشان را و طاعت و سفارش میکرد ایشان را تا بر کمال عمل قیج و بلیس
 که از میکرد ایشان را تا آنکه بنیاد شد از ایشان **اصل** فلما حکمت علیهم **الحج**
 بعث الله جبرئیل و میکائیل را بر ایشان علیهم السلام فی رزق علیهم اقمه فر و ابلیط
 علیهم و هو یحوش قال این ترید و ما رایت اجلکم خط قالوا انما ارسلنا سیدنا
 الی رب هذه المدة قال اولم یبلغ سیدکم ما یفعل اهل هذه المدة بانی اقم
 والله یاخذ فی الرجال فیفعلون بهم حتی یرجی الدم فقالوا امرنا سیدنا ان
 یز و سطر **نحو** یحوش بجا بنقطه و را بنقطه و تا بنقطه بصیغ مضارع غایب
 معلوم باب نضر و نضیر است **نصف** پس وقتی که تمام شد بران قوم حجت الله
 جبرئیل را و میکائیل را و اسرافیل را علیهم السلام در صورتی که بر ایشان بود قباها
 پس گذر کردند بلیط علیهم السلام بر جالی که از برایت میکرد در هر بیت شهر گشت که بجای
 اراده دارند ندیدیم حتی شکل از شما را هرگز گفتند که بدرستی که ما جمیع کفر شما
 ما از هر که ما سزاوار است چنانچه این شهر را گفت که آری این تر سید بیز کی شما
 میکنند اهل این شهر را پس از من بدرستی که ایشان بخدا قسم که میکائیل را و اسرافیل را
 چنان میکنند ایشان تا آنکه بر قباها بیدار شوند پس گفتند که امر کرد ما را بزرگان ما
 باینکه گذر کنیم در میان این شهر باینکه که پروا از کسی نداریم غنی نماند که لوط
 از بسکه تشویش خاطر داشت فقهیده از این جواب که در این کار سر می هست **اصل**
 قال علی الیک حاجه قالوا و ما هی قال یقرعون ههنا الی اختلاط الله الظلام قال
 جلیس قال فبعث الله نوره فقال لرجلیهم یخبرون رجلیهم بما فی القرعة و جیتی
 لهم عبا یتغطون بها من البرد فلما ان ذبت الی بنه اقبل المطر و الوادی

فقالوا

فقال لوط الساعه یدبها لصبیها الوادی قال قوموا حتی نضی و جعل لوط یخشی فی
 الحاقط و جعل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل یسبون وسط الطريق فقال لیا بیتی
 امشوا ههنا فقالوا امرنا سیدنا ان نمر فی وسطها و کان لوط یستقم الظلام
نحو حین در اول و دوم بکسبیم و سکون یا و بنقطه و را باین شهر و یا بصیغ امر
 مخاطب یا باین حد است ما در میان موصولات و عبا و دست از نان خوشتر مثل غسل
 یاد و شاخ یا خرم یا یا سیدنا یا و در بعضی نسخ ما و با لف مدوده است القرعة بفتح
 قاف و سکون را و عین بنقطه یک کد و امر و یا یا غفر ضیعت از کد و بنقطه کاسه چنان است
 حین در سوم بفتح جیم و تشدید باء بنقطه و یا بکسبیم و یا بصیغ امر مخاطب
 باب تفصیل است مخرجه است از جیم و تشدید باء بنقطه بفتح لبی که کوتاه
 قد و کوتاه استین است و جیم برین بات پوشیده میشود و جعفر جیاب و جیب بکسبیم
 و فتح باء است عبا بفتح عین بنقطه و یا بکسبیم و با لف مدوده متعین و مقول
 جیاست و آن جا مر است بسیار فراخ که موقوف است و یکی از آنرا سبهار جیه
 بر که بران میتوان کرد یغفلون بعین با نقطه و تشدید طاء بنقطه مفتوح بصیغ
 مضارع جمع مذکر غایب معلوم معتل اللام باب یغفل است ضمیر بر ارجع است
 بجای که جمیع جیاست و فیه می شود از جیتی لهم من اینجا یعنی از من ابتدا است
 البرج بفتح باء بنقطه و سکون را بنقطه و را بنقطه و یا و شاید که اینجا بضم با
 و ضم را مقول و بر باشد و این نوع بقیه در مقام شرم متعارف است و میتوان
 بود که بضم باء و تشدید را مفتوح جمع یا و باشد و عبارت از قوم لوط
 باشند بفتح همز و سکون نون زاده است برای تاکید اتصال خبر بشرط **نصف**
 لوط گفت که پس مراست سزاوار است حتی گفتند که و چیست آن گفت که اینک

اصل

کینا اینجا تا آنکه شد تا یکی بروی امام گفت که من خستند امام گفت که پس
 فرستاد دختر خود را پس گفت که بسیار برای ایشان نانی را و بسیار برای ایشان خنجره
 که در کدوست و چون برای ایشان عبا را که پوشیده شوند با آنها از شهر ما
 پس همانوقت که رفت آن دختر رو آورد و در آن و در خانه پس گفت لوط
 که در این ساعت صبح در آن در خانه لوط گفت که برخیزید تا بیرون شهر
 و شروع کرد لوط صبح در آن دیوار که شهر و شروع کرد و در پیش و میاید و از آن
 میفرستد در میان راه پس لوط گفت که ای دختر ندان من راه روید اینجا پس گفتند که امر
 ما را بر کارا با اینکه در آن شهر و در آن شهر و از آن که لوط که غنیمت میفرستد تا یکی
 کنار راه را بنیست بیست و یک راه محقق ماند که لوط از آن که اضطراب خاطر را و
 تکرار این جواب نفیید که در این کار است **اصل** و من ایستاد و فاخته من حجب
 امر او صیفا فاخته فی البیة ففصلح اهل المدينة کلام علی باب لوط فاما ان نظروا
 الی القلبن فی منزل لوط قالوا لوط فکذ حلت فی عملنا فقال هو لا یستحق
 فلا تقصونی فی ضیعی قالوا هم تلذذوا و اعطنا ایشین قال و ادخلهم
 الحجر فقال لوط لوان فی اهل بیت یعقوب نیکم قال و کذا ففعلوا علی الباب
 و کسر باب لوط و طرخوا لوط **شرح** و کذا کرد البیة پس گفت آن کنار
 کوئی را پس انداخت او را در جابه پس فریاد بر آوردند اهل آن شهر بهی ایش
 بر و هر لوط بخیا لکن لوط ان کو در آن در جابه انداخته یا از جانب او شد
 پس همانوقت که گاه کردند که در آن در خانه لوط گفت که ای لوط بجهت
 شک در کارا پس لوط گفت که ایشان میفرستد پس سوا هیکند مراد میهمان
 من گفتند که ایشان سگستند بیکدیگر و بده با و در امام گفت که و داخل لوط

ان کلام

آن سگستند و در جابه از جاده ای خود و گفت لوط که کاش میبود اینک برای من در خانه
 باشد کنگاه و از آنرا از شهر ما امام گفت که و بجهت او و در آن لوط و شکستند
 در لوط و انداختند لوط را **اصل** فقال له جبریل انا ارسل ربک ان یصلی الیک
 فآخذ کفاز من بطا ففرب بها فوجهم و قال شأبت الوجع ففی اهل المدينة
 کلهم و قال لهم لوط یا رسول ربی فامرکم فیهم قالوا امرنا ان نأخذهم
 الحجر قال و لی الیم حاجه قالوا و ما حاجک و قال نأخذوهم الساعة فانی
 اخاف ان ینذرونی فیهم قالوا لوط ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقرب
 لیس یرید ان یأخذ فخذ انت بنا تک و امض و فزع امرک **شرح** در آن شهر
 چنین است قالوا لوط انا ارسل ربک ان یصلی الیک فاسیرا هکذا یقطع من الیل
 ولا یلمت منکم احد الا امرنا ان نعیرها ما اصحابهم ان موعدهم الصبح الیس الصبح
 البیة یا یکنفط و سکون یا یکنفط و حاء یکنفط و الف مدوده و در خانه
 فخرج که سنکین دارد و مراد اینجا سنکین است امر بر و جابقی هم و سکون هم
 مرفوع و مبتدأ است و یکنفط و فزع حاء یکنفط جبر از شب مثل
 نصف دوم از شب و در این اشارت بتفسیر است سون القمر کذبت قوم لوط
 بالذرائع اسلمنا علیهم حاضبا الی لوط بخینا هم صبر باین و شر که سحر عبارت
 از صبح باشد و بخیا لوط در سحر عبارت باشد از اهلک حالان ایشان در
 سحر زیرا که آن متعین نفع و راحه عظیم است و از این ظاهر میشود که صبح تا رسید
 مرکز آفتاب بافق حقیقه جبر شل است بقرینه آن موعدهم الصبح و کلام این است
 جبر و شمره میشود موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح خدایا باب
 فزع الصلوة که باب سوم است نأخذوهم بتقدیر ان و اما آمنت الساعة منصوص

۵۸۹
 عنکبوت است و این اشارت است باینکه سائر اهل لوط و اخضر و مراد نیستند پس داخل
 غایب می‌شوند باینکه عام مخصوص بتفصیل منقول است و در حق بی‌زیت مثل
 انما نزل علی اهل هذه القرية من السماء باکانرا یصدق نیز که حق معلوم است
 از خارج که بعضی اهل آن قریه فاسق نبوده اند مراد با اهل هذه القرية غیر آن بعضی خواهد
 بود پس بجای اهل بود بخلاف عام مخصوص بتفصیل متصل مثل و اهل لا امرات و بنات
 دوم مراد اینست که آن زن از جلیبا قیام نکند و در آن موضع است و عذاب و در آنجا
 و لفظ کانت متوید احتمال اولست **یعنی** پس بایم گفت ایشانرا که اگر باشد در آن شهر
 صد کسند و متوید آیا اهل را میکنند ایشانرا پس گفت جبرئیل که نه ابراهیم گفت که پس
 در آن شهر بخانه کسی از منان جبرئیل علیه السلام گفت که نه ابراهیم گفت که اگر باشد در آن شهر
 جبرئیل گفت که نه ابراهیم گفت که پس اگر باشد در آن شهر جبرئیل گفت که نه ابراهیم گفت
 که پس اگر باشد در آن شهر جبرئیل گفت که نه ابراهیم گفت که پس اگر باشد در آن شهر جبرئیل
 گفت که نه ابراهیم گفت که پس اگر باشد در آن شهر جبرئیل گفت که نه ابراهیم گفت که پس
 که در آن شهر لوط گفت که و انا قریم بانکه در آن شهر جبرئیل گفت که نه ابراهیم گفت که پس
 مکرر نشوید این آنکه بود آن زن از جمله گذشته **اصول** قال الحق علی قال
 لا اعلم هذه القبلة الا ان یستقیمهم و هو قول الله عز وجل یجاد لنا فی قوم
 لوط **شرح** قال اول کلام راوی است و ضمیر مستتر در آن راجع با امام جعفر
 ع است الحق بن علی است قال در دوم از کلام امام جعفر صادق ع است
 و ضمیر مستتر در آن راجع با امام حسن ع است ان بتقدیر ان است
 و مستثنای مفرع است **یعنی** امام گفت که اما حسن علیه السلام گفت که نه
 این سخن ابراهیم را برای چیزی مکرر باینکه اینک کلامی ماندن قوم لوط را و آن

۵۹۰
 مضمون قول الله عز وجل است در سوره هود که ابراهیم جدا شد با ما برای قوم لوط
۱۶ قال لوطا و هو فی نزاع مع قریة لقریه فسلم علیهم و هم معینون فلما
 رای هیئت حسنة علیهم فیا ب بیض و عمام بیض فقال لهم المترك فقالوا
 نعم فقدمهم فثم خلفه فقدم علی عریضه لترك علیهم فقال ای شی صنعته
 ای یوم قومی و انا اعرفهم قال لقتل الیهم فقال انکم لتاكون شرارا من خلق
 الله قال جبرئیل لا تجعل علیهم حتی تشهد علیهم ثلث مرات فقال جبرئیل هیه
 واحدة **شرح** هیه بیضها و کشیدیدها و مکرر و نیزه بیان شد در شرح صد
 این چند در پنج فقال بقاء است و بنا بر آن جواب ما بخد و گفت بتقدیر مال
 الیهم فقال و ان ما لک تجوز بقاء در جواب ما کرده بدلیل فلما نجاهم الی البر فنهیم
 مقتصد و این هشام در حق الیوب گفت که قتل ذی القواء ان الجواب محمد
 ای انتم قریتم فنهیم مقتصد المترك بهم استقام و الق منقلب زهر و وصل
 منطبق بقول محمد و گفت بتقدیر و ان المترك نظیر لکن و قد عصیت من
 و می‌تواند که فی الق باشد و استقام نیز مقتصد شد المترك در دوم منصوب
 و مطلق و ضمیر است ای منطبق و مطلق صنعت است لا تجعل بیض و عمام بیض
 تکلم مع القریات بتقدیر یا با علم است **یعنی** پس مفضل نزد لوط و او در نزاعی
 بود نزد قریه ده پس سلام کرد بر لوط برحالی که ایشان عمامه داران بودند
 پس گفت که لوط دید خوش صورتان زیبارا که برایشان بود عمامه سفید و عمامه
 سفید پس لوط گفت ایشانرا که ای منجی اهل منرا پس گفتند که آری پس او
 شد در پیش ایشان و رفتند در پس و پس لوط پیشین شد بر عریضه و مترك را برایشان
 برآورد گفت چه کار کردم صبر ایشانرا نزد قوم خود برحالی که من پیشین شدم

قوم خود را پس هر که داند سگ ایشان پس گفت که بدرستی که شما هر آنی می آید نزد
 بدای از جمله خلق خدا گفت جبرئیل رفیقان خود را که شتابان بنیکنم عذاب
 را بر قوم لوط تا آنکه لوط گواهی دهد بر قوم خود بسیار پس گفت جبرئیل که این
 یک گواهی است **اصل** ثُمَّ مَشَى سَاعَةً ثُمَّ الْقَتَّ إِلَيْهِمْ فَقَالَ أَنْتُمْ لَنَا تَوَنُّ
 شَرُّكُمْ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ قَالَ جِبْرِيلُ هَذِهِ نِسْتَانُ ثُمَّ مَشَى فَلَمَّا بَلَغَ بَابَ الْمَدِينَةِ
 الْقَتَّ إِلَيْهِمْ فَقَالَ أَنْتُمْ لَنَا تَوَنُّ شَرُّكُمْ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَقَالَ جِبْرِيلُ هَذِهِ
 النِّسْتَانُ ثُمَّ دَخَلَ وَدَخَلُوا مَعَهُ حَتَّى دَخَلَ مَنْزِلَهُ **شرح** بعد از آن روانه شد
 در اندک وقتی بعد از آن دو که داند سگ ایشان پس گفت که بدرستی که شما هر آنی
 می آید نزد بدای از جمله خلق خدا گفت جبرئیل که این دو گواهی است بعد از آن روانه
 شد پس در وقتی که رسید بدین شهر هر که داند سگ ایشان پس گفت که بدرستی
 که شما هر آنی می آید نزد بدای از جمله خلق خدا پس گفت جبرئیل که این گواهی
 سوم است بعد از آن لوط داخل شهر شد و ملائکه داخل شدند با او تا آنکه
 داخل شدند نزد خود را **اصل** فَلَمَّا رَأَوْهُمْ أَمْرًا تَدْرَأَتْ هَيْئَةً حَسَنَةً فَفَعَدَتْ
 فَوَعْدَ السَّيِّئَةِ فَصَفَقَتْ فَلَئِمَ سَعْوًا فَدَخَلَتْ فَلَمَّا رَأَوْا الدَّخَانَ أَقْبَلُوا
 يَهْرَعُونَ حَتَّى جَاءُوا إِلَى الْبَابِ فَتَرَكْتُ إِلَيْهِمْ فَقَالَتْ عِنْدَهُ قَوْمٌ مَا
 وَابَتْ قَوْمًا فَطَاحَسْنَهُمْ هَيْئَةً **شرح** هیئت در او بسکون یا وخت دید
 مکتوب میتواند بود و در دوم بسکون یا ۱۰ است صفت از باب علم اصفقت
 از باب غر است دخت از باب بغیل است بهر معنی بصیغه مضارع مجزول
 بابا فعال است الی هراحر امر کسی شتاب کردن در کار و فاعل محذوف
 اینجا دو کس میتواند بود اوله سرفی که ابله فرزند اول از کنارش گرفته

فتی

درجه انداخته و او خال کرده که آن با لوط شده چنانچه گذشت در جلد
 سابق دوم زن لوط بنا بر اینکه قوم چو دور را دیدند متوجه شدند و در کار
 زن لوط بدست اشارت میکرد با ایشان که زنی بیاید و بدو عید **بینه** پس
 وقتی که دید ایشان زن لوط دید صورتیکو را پس با لاف رفت با لای بام پس دست
 بردست زد و بر قوم لوط نشینند ندی جمع ایشان دود بود پس دود کرد و بوقتی
 که قوم دیدند دود را روانه شدند برحالی که مامور میشدند بشتاب کردن تا آنکه
 آمدند سگ در در منزل لوط پس زن از انبام پایین آمد سگ ایشان پس گفت
 که نغد لوط جمع هستند که ندیدم جمعی را هرگز بهتر از ایشان باعتبار صورت
شرح وَاجْعَا إِلَى الْبَابِ لِيَدْخُلُوا فَلَمَّا رَأَوْهُمْ لُوطٌ قَامَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُمْ يَا قَوْمِ
 اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا فِي صِغْفَى الْبُؤْسِ مِنْكُمْ جِبْرِيلُ سَمِعْتُمْ وَقَالَ هُوَ لَا يَنْبَغِي
 حَتَّى أَظْهَرَكُمْ فَدَعَاهُمْ إِلَى الْخَلَالِ فَقَالُوا مَا لَنَا بِبَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ
 مَا تَقُولُ فَقَالَ جِبْرِيلُ لَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَيْ قَوْلُهُ لَمْ يَكُنْ **شرح** ان تا آخر بیان شد در شرح
 حدیث سابق **بینه** پس قوم آمدند سگ در را داخل شوند پس در وقتی که دیدند
 که گاه ایشان را لوط بخاست و رفت سگ آن سرگردان پس گفت ایشان را که
 ای قوم من بهتر کنید از عذاب الله تعالی و سقا میکند مرا در میان من آیات
 از جمله شما مر که راست رو باشد و لوط گفت که اینان دختران منند ایشان
 پاکیزه ترند برای شما پس لوط خواند آن سرگردان را تا سگ ترویج حال پس آن
 سرگردان گفت که نیست ما را در دختران تو هیچ رغبتی و بدرستی که تو هر آنی میدانی
 آنچه که میخواهی پس لوط گفت ایشان را که کاش میبود اینکه مرا باشد حبیب و کار
 بعضی شما وقتی بودم باقی شما میبود پناه بدم من سگ معتمدی شخبط پس

سرگردان را
اگر

گفتند که کاش دانست که کدام قوت است برای او **اصل** قال و کاش قوت
حق دخل البيت فصلاح به جبرئیل و قال یا لوط دعهم یدخلوا قالوا دخلوا
جبرئیل علیهم با صبیح یخوهم قد هبت عنهم وهو قول الله عز وجل فطعنا
علا أعینهم ثم ناداه جبرئیل فقال له انما أرسلت بک لک یصلوا الیک فابرأ هک
بقطع من الیل **شرح** کاش رو به بناء سد نقطه است و در حکایت قوم لوط و
سوق قمر فطعنا اعینهم است و در عز آن در سوس لوطنا علی اعینهم است **بنا**
این اشارت است باینکه اذها با عین ایشان فعل جبرئیل نیست زیرا که آن از
علا جبرئیلست و غیر آنکه قادر بر فعل بعثت کن نیاید شد نظیر است سوره انفال
و ما رعیت اذ بعثت و لکن الله ری و بر این قیاس است ساختن خوارق عادت
که منسوب میشود در ظاهر باینکه و اینها با وصیا علیهم **جبر** امام گفت که قوم
تند دادند بکسر لوط را تا آنکه لوط داخل خانه شد و ایشان هنوز داخل
نشده بودند پس فریاد زد بلوط جبرئیل و گفت که ای لوط بگریز ایشان ترا داخل
شوند پس وقتی که داخل شد میل فرمود جبرئیل با نکتست خود جانب ایشان
مراد اینست که با نکتست خود یک بر داشت و بجانب ایشان پاشید موافق آنچه
گذاشت در حدیث سابق پس رفت چهره ایشان و آن مضمون قول الله عز وجل
است در سوس قمر که پس بخویم چهره ایشان را بعد از آن ندانند لوط را جبرئیل
پس گفت اولا موافق است سوس هود که بدستی که مافراستادیم کان صاحب کلی
اختیار توایم اصلا بخوانند آنرا را پس باینکه سوس پس میرسد کن با اهل
خود در چند قطعه و ساعت که از شب گذشته باشد **اصل** وقال له جبرئیل
انا بعثناک اهلکم فقال یا جبرئیل عجل فقال انی موعدهم الصبح

البر الصبح بقرینا حره یحمل و من معه الا امراته ثم اقبلوا علی المدینه
جبرئیل یجناحیه من سبعه ارضین ثم رفقها حتی سمع اهل السماء الدنیا
نباح الکلاب و صراخ الذیول ثم قلبها و امطر علیها و علی من حول
المدینه حجارة من یحجر **شرح** بعثنا بصیغه مجهول باب منع است و برای
یحجر بصیغه مضارع غایب معلوم باب فعل بتقلید یا بن یحجر است پس مرفوع
و منصوب میتواند بود و او یحجر مع است اقتلاع جبرئیل مدینه را از پشت زمین
یجناحیه خود از قبیل اینست که منقول شده که رسول الله ص اشارت کرد بانگشت
خو بجانب طاه و منقسم بدو نصف شد و بیان حقیقت امثال این شد در شرح
سابقه و ظاهر میشود در حدیث دوم باینکه یند یعنی المدینه کلام را و دست در نیج
سبوت و ظاهر سبوح است و نظیر این فقره گذشت در کتاب التزکی در حدیث چهارم
و فرمودیم باینکه باب دوم است اسماء الدنیا یعنی اعیان رست از آسمان
نزد یکدیگر باینکه مدار قرص است و کای در قرص یعنی مستقر میشود النباح بضم و کسر
و تخفیف یا بیک نقطه و طاه بیک نقطه معصدا باینکه و ضرب او از سلا الصراخ بضم ضا
بیک نقطه و تخفیف یا بیک نقطه و طاه بیک نقطه فریاد قلبها بکاف و یا بیک نقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب خبری است امطر بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود و ظاهر
اینست که یحجر از جرم رفته طبقه از من نفوذ کرده باشد و باینکه آن فاسقان
رسیده باشند زیرا که بعد از قلب مذکور رست و از جانب آسمان است **یعنی** گفت او
جبرئیل که بدستی که مافراستاده شدیم برای اهلا که ایشان پس لوط گفت که ای
جبرئیل تعجل کن پس جبرئیل گفت موافق است سوس هود که بدستی که بدستی که وقت وعده ایشان
صبح است ایا نیست صبح نبرد یک پس امر کرد لوط را که بار بردارد و همسارانی کند

با وی اندازد الله تعالی بر او نعمت نازل را با اینجه که حکم برش **روم ۳۱** عن عطية اني
 ابي العوام قال ذكرت لابي عبد الله التلعكبري من الرجال فقال ليس يبلي الله
 بهذا البلاد احدا ولا فيه حابة ان في الدنيا رجلان احكاما متكلفتين وحياة او بآثار
 الحياة المرأة قد شركت فيهم ابن لا يلبس يقال له زواك فمن شركت فيهم من الرجال
 كان متكوتا من شركت فيهم من النساء كانت من الموارد والعامل على هذا من الرجال
 اذا بلغ اربعين سنة لم يترك **عطية** بفتح بينقطة وكسرة بينقطة وتشديد
 ياء دونقطة در پايين است عوام بضم عين بينقطة وخفيف راء بينقطة است سبلي
 بباء بينقطة بصيغة مضارع غائب معلوم باب فاعلاست الا بلاء كنهه كردن
 جامه و مراد اينجا گرفتار آزار كردن است البلاد بفتح باء بينقطة والفاء ممدوده كنهه
 شد جامه و مراد اينجا آزار است و او حاله است ضميره راجع بالله تعالى است عدم
 حاجت الله تعالى در كنهه است از سلب الله تعالى جميع خيرها را از او برداشتن لان متكوتا
 بنوع وسين بينقطة بفتح سين است و مراد اينست كه قابل آستيني نيست چنانچه هر كس در شد
 آينه حياء بفتح حاء بينقطة وخفيف ياء دونقطة در پايين والفاء ممدوده عبادت
 از انچه ميان نهادن و ظاهر فرج است و صاحب قاصد در معاني آن گفته والفرج من زوائد
 الخف والظلف والاسراع وقد يصرح في قوله كنهه كنهه الاستيعاب والحياة
 ايضا رحم التاقر الى الفتح زاي بافتقار وتشديد واو بصيغة مبالغة باب حاكمه در حكا
 و انرا زوال بفتح زاي و سكن و او بفتح ميكنند باعيتا را اينكه استعلاء مصدر در اسم فاعل
 بر او مبالغة بفتح ميم و كسرة بينقطة و ال بينقطة كنهه برونز معاملة
 كه حج مورد بفتح ميم و كسرة است بغير زنا نيست كه هر كه خواهد وارد ايشان ميشود
 و جماع ميكند و اگر برونز فواعل است كه حج بارده است بغير زنا نيست كه بوعا

برگشتن

برگشتن انعم الله على حكم شوهان **عطية** و لايت از عطية بيلد را بوالعوام گفت كه مراد
 كردم بلى امام جعفر صادق اجماع كرده شد را از جمله مردان پس امام گفت
 كه نيست كه گرفتار كند الله تعالى اين بلاء كسى را بر عالى كه الله تعالى او را داخل حشمت باشد
 بدرستي كه در پيشاني ايشان است و هذا خفاى سركون و درون سوراخ ايشان است
 درون سوراخ نكست در لذت بردن اجماع تحقيق شريك شده در ايشان در وقت
 جماع بدين و فادان ايشان بغير از ايلسوك گفته ميشود و ايلحا بك بيان اينكه
 هر كه شريك شود را از جمله مردان شد جماع كرده شده و هر كه شريك شود را از جمله
 زنان شد از جمله زنانى كه محل درود هر كسند و عمل كننده بر اين از جمله مردان چون
 سديد بيلد سال كه بغير جوايست ترك نيكند الله عز وجل اينست كه بعد از ان كس و ما شريك
عطية و هم بفتح سدوم اما اني لست اعني انهم يقتلهم انهم و كذا هم و لكنهم من
 طينهم قال قلت سدوم اليه فقلت قال هي اربع مداين سدوم و صرتم و كذا
 و غير ذلك قال انا هن جبريل و هن مقلو على كذا في حقهم الا رضى النساء بغيره
 فخرج جناح تحت السقلى منهن و رجعن جميعا حتى سيع اهل السماء الدنيا
 يباح كل يوم ثم قلها **عطية** سدوم بفتح بينقطة وخفيف وال بينقطة مضارع
 اسم شهر انقوم لوط است و بغير بلاء بالانقطة گفته اند و ان غير منصرف و منصرف
 مستعمل ميشود و هر كس در بيان واسطه گفته كه اسما البلدان الغالب عليها التبا
 و ترك الصرف الا منى بالشام والعراق و واسطه و راق و فليج و هجر فافها فذا كنهه
 و بغيران ترديد بها البقاء و بالبلدة فلا تفرها و مراد سدوم و راوله اهل سدوم
 است بهم بفتح ميم مركبت از بابا حروف ج و جمل مركب از خيم و دخول حروف ج و جمل
 جايز است اگر آن جمله عكس باشد مثل اساك بلاء الله الا الله يسرهم و بهم بضم هاء

و كنهه

مبتدا و ۴

المُتَوَنِّينَ وَاللَّيْلِ بِمَنَاجِمِهِمْ بَعْضًا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
 که گفت کرد رسول الله ص ما تشدکنا انجلد و ان بزان و ما تشدکنا انجلد
 بزان برادران امام گفت که وایشان هیزند در زمان و نایند که جماع میکنند بعض
 ایشان بعضی را بطریق زدن یا باله **بسم** عن ابی عبد الله ع قال جاء رجل الى ابی
 علیه السلام فقال لای رسول الله فی انکلت بیکه فادع الله فی قتل ابی بونی
 فی ذبیر فقال لای الله عز وجل بهذا البلاء لکن الله فی حاکم فای الله
 قال الله عز وجل عزیر و جلای لا یفعل علی اسیرها ولا حریمها من بونی
 فی ذبیره **شرح** الاستیغفار بکسر و سکون سین بقیطه و فتح ناء و نقطه در بالا و کسره
 بایکفته و فتح ناء بقیطه و قاف مجر ستر بکسرین و فتح ناء و نقطه قرشی از بر شتم
 که بستر شمل قالی را در بیدار بیا فری از بر شتم و در بعضی نسخ و لا حریم
عنه روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که آمد مردی سکه بدیدم ع پس گفت
 پس سکه بدیدم که من مبتلا شد بیلای پس دعا کن الله تعالی را برای من پس
 گفته شد بدیدم را که بیدستی که او آمده میشود در در برش پس بدیدم گفت که کفری
 کرد الله عز وجل باین بلا کسی که او را در آن گرفتار شد بعد از آن گفت بدیدم که
 الله عز وجل که فریقت و جلای من که نیشند بر فرشت و جبر بر پشت که آمده
 میشود در برش **شرح** عن محمد بن عمر عن اخیه الحسن عن ابیهم عن یزید قال
 كنت عند ابی عبد الله علیه السلام فعنه رجل فقال له جعلت فداک لانی اجدت البیضا
 فقال له ابو عبد الله علیه السلام یله علی جبهته و ولی وجهه عنه فیکل الرجل **شرح**
 روایت از محمد بن عمر از برادرش حسین از پدرش محمد بن یزید گفت بدیدم نزد امام
 جعفر صادق و نزد امیری بود پس گفت امام لا که قربانت شوم بدیدم که من

مستلام

میدادم پس سواد را پس گفت او را امام جعفر صادق ع که پس یک چیز را پیش
 گفت که بدیدم اینا ترا بر پشت خود پس گذاشت امام جعفر صادق ع دست
 خود را بر پیشانی خود کرد و اینده و خود را از آمدن پس کرد **امرد** **اصل** فظن الیه
 ابو عبد الله ع کاد رحه فقال لای الیت بکدک فاستخرج ورا سینا و اعقله عفا
 سیدک و اخذ السیف فاحرب السام ضربه تقشر عنه الجلد و احلس علیه جرابه
 فقال عفا لای الیت بکدک فاستخرج ورا سینا و اعقله عفا لا سیدک طخت
 السیف فزیت به السام ضربه و تقشر عنه الجلد و جعلت علیه جرابه فقط
 من علی ظهره البیضا لوزغ اصفر من الوزغ و سکون مای **شرح** تقشر بقاء ف و شین
 یا نقطه و شین و لا یبقی بقیطه مضاع معلوم غایب یا مخاطب یا بیا یا بیا بقیطه
 القشر و التقشر جدا کردن پوست از جری قشر بقیطه ماضی غایب یا بقیطه منکم است
عنه پس نگاه کرد سکا و امام جعفر صادق ع که با که امام رح کرد آمدن را پس امام گفت
 که چه رسید که خود پس بخشتری فری را و بلند دست و پای را بستی سخت که اصلا
 نتواند کرد و یکیش را پس بیه که شتر و بلند دست و بکزدن که جدا کند از بالای کوفت
 پوستش را و نیشین بی تنان بر بالای کوهان بکری آن پس گفت عمر که پس گفت آمدن
 که پس رسیدم بنهر خود پس بدیدم شتر را پس بستم آنرا بکدی سخت و کرم شتر را پس بستم
 بدیش کوهان را بکزدن و جدا کرد کوهان پوست را و شتم بر بالای کوهان بکری
 آن پس افتاد از من از پشت آن شتر مانند که پاسبه کوچکتر از کاسبه و بر طرف شد
 آنچه با من بود **شرح** شکار رجل الى رجل ابی عبد الله ع الا انه فصح ابو عبد الله ع
 علی ظهره فسطعت منه دودة حمراء فنبأ **شرح** الا انه بضم همز و سکون همز یا بقیطه
 و نون حکه و بر بر بیا یا بقیطه و ناء بقیطه و همز بقیطه ماضی غایب معلوم یا ب

منع و غفلت **بینه** شکار کرد که سگ امام جعفر صادق را از کوه پسته تا ایلام امام جعفر صادق بر پشت او پیر افتاد و از او کرمی سرخ بر خدش **نهم اصل** عن عمر بن الخطاب قال اقم الله على نفسه ان لا يفعل على نارق الجنة من يوقى في ذنبه قال قلت لا يعبده الله قال ان عاقل لبيب يدعو الناس الى نفسه قد ابتلاه الله قال فقال في فعل ذلك في مسجد الجامع قلت لا قال في فعله على باب داره قلت لا قال فان فعلت قلت اذا خلا قال فان الله لم يترك هذا مستلذا لا يفعل على نارق الجنة **نهم** اقم بصيوة ماضى غايه معلوم باب افعال است بقدر احوال بصيوة مضاع غايه معلوم باب افعال با جبر است و در دوم بصيوة مجبى است افعال با معلوم باب بضر است النارق بفتح نون و تخفيف ميم و كسرة بين نقطه و فاء جمع نمر و بضم و فتح و كسرة نون و سكون ميم و ضم را و قالها و ان نوعى از فرشتهاست كه بستر و بزرگ ابتلاء گرفتار كردن بعنوان اضطرار و گرفتار كردن بعنوان اضطرار و مراد اینجا معنی اولست و معنای ثانی نیست میان فقه معنی اول طبعیات معنی دوم **بینه** روایت از عمر بن شمر از امام محمد باقر گفت كه بقسم لازم كه الله تعالى برخیزد و نشاند بر قالیهای بهشت كسی كه آمده میشود در دریش راوی گفت كه پس گفت امام جعفر صادق را كه فلا نكسر منده و شمس دست می اندازد و ما را سگ خود را بجهنم مضطر کرده او را الله تعالى راوی گفت كه پس ایها پس میکند آنرا در عظیم مثل مسجد جامع گفت كه نه گفت كه ایها پس میکند آنرا بر سر پا خود گفت كه نه گفت كه پس در بجا میکند آنرا گفت كه حق در خلق شیخ امام گفت كه پس بفرستی كه بدرستی كه الله تعالى مضطر نکرده او را این مرد طایفه است نیستند بر قالیها بهشت **نهم اصل** عن ابي عبد الله ع قال ما كان في شيعتنا فلم يكن فيهم نكدر

ایشان من نیال در کفر و لم يكن فيهم اذرق اخضر و لم يكن فيهم من يوقى في ذنبه **نهم** شمع لم يكن فيهم در پنج در چهارست و ظاهر سیاق اینست كه در چهار وجهها جا باشد یا غیرها اولینا شد و شاید كه تغییر از سهو کاتبان کاخ باشد و بهر تقدیر مراد اینست كه ایشان در میان شیعیان سلطان نفسیاست پس بخیر از این سلطان نفسی است یا اسباب برائی و میتواند بود كه مراد این باشد كه سهفت در شیوه نیبا شد پس وضع من مصلحت و مانند آن در موضع بدلتا اشیاء بینه بر ماسحی و وضع محل در موضع حالست **نهم** روایت از امام جعفر صادق گفت كه هر چه شده باشد در شیوه یا پس نشده در شیوه سرچشمه در ایشان كسی كه كذا می كند در دست خود و نشاند در ایشان كیو چشم بر چشم و نشاند در ایشان كسی كه آمده شود در دریش **نهم اصل** عن ابي بصير ع قال قلت لا يعبده الله هؤلاء الخشون يسئلون بطلان البلاء فيكون المؤمن مستلذا و الناس يرفعون انه لا يسئل احد الله فيه حاجة فقال نعم قد يكون يسئل به فلا يكبرهم قائم يجيئون لئلا يكم راحة قلت جعلت فداك قائم ليس يصبر ن قال هم يصبرون ولكن يطلبون بذلك الله **نهم** يسئلون بفتح لام استشارة هذا البلاء و احوال دارد او ابتلاء باشد با قطع نظر از عمل بقتضای آن دوم اینکه تخشع باشد یعنی عمل بقتضای آن و بهر تقدیر بقتضای بقتضای است و بطلان بقتضای بطلان البلاء است و او در و انا سجا است قدیری و قلیل و بنا بر اول مراد اینست كه من كایمستی یا نه میشود و عمل بقتضای آن نمیکند صلا و بنا بر دوم اشارت باینكه كبر عریضی امر موجب كبر نیست پس منافات نیست میان این حد و حد سابق زیرا كه فعل مضارع در یوقی در و ذلات بر استمرار و امر میکند اسم لیث بخیرشان مستتر در انت **بینه** روایت از اسحق بن عمار

الشیخ

گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که این جماعت هزار نفر را از ایشان برگزیدند
 آیا میباشند من از ایشان برگزیدم و عمل بقیه را از آن و حال آنکه مردمان و عمو
 میکنند که نشان اینست که گرفتار نشود بان بلاد که خدا را در خواسته باشد
 پس امام گفت که آری مؤمنان میباشند مبتلا بان بلاد که این عمل بقیه را
 آن پس سخن میگوید با مختصان چه بدستی که ایشان میگردانند سخن شما لایق
 قریات شوم پس بدستی که آن مختصان نیست نشان اینست که میگردانند که امام
 که ایشان صبر میگردانند و دلیل طلب میکنند بان عمل لایق و مختصانند که از این
 جواب مستنبط میشود که مراد بهذا البلاد در زمین از لایق بلی به احد الله و
 حاجت تجزیت است و میتواند بود که شامل آنه برتر باشد و کلام منی بر غایت
باب هشتم در بیان التمسع شرح التمسع بفتح سین بنقطه و سکون حاء
 بنقطه و قاف مصدر یای منع ساید که آن اندک کوفتن باشد و مراد اینجا
 زدن زناست **یعنی** این باب بیان طبق زدنست در این باب چهار حد
اول اصل عن هشام القبری عن ابي عبد الله ع قال سأله رجل عن رجل
 المیرة کذبت قبلهم ثم نوح واصحاب الرس فقال لیسید هکذا قبح احکام
 بالآخری فقال ههنا الولی بالقرآن یعنی التمسع **شرح** حیدنا فی بفتح صاد **بنقطه**
 و سکون یاء و فقطه در پراین و فتح و ال بنقطه و نون و الف و نون بنسبت بصد
 که اسم شریعت یا موضعیت و لام در بنسبت متقلب بنوع شده یا یعنی عطا
 صاحب قاصد در صواب بنقطه و ال بنقطه و لام گفته که حیدلان بلاد و موضع
 و البته حیدلان و صدنا فی الحج صیاد و محمد بن داود الفقه الصیدک و حید
 سلیمان منسوب الی بیع العطر و هو الصید و در باب نون گفته که و الصید الصید

الصدنا

فقال و لعل یحقق فاشارات و مقصود تفسیر اصحاب لرسولت بر دما که راضی شد
 باختلاف زنا نشان بایکدیگر و آن باعث فساد زنا و طبق زدن شد یا بزنا فی
 که آن عمل که در زمین سئل میشود یعنی اول التمسع جریک فی خوابی در دیگری
 و اول مناسبت اولت و دوم مناسبت حتمال دوم است اللواتی بفتح لام و
 و اول الف و کسره و فقطه در پراین و فقطه در پراین منقلب بنوع و فقطه در
 جمع لا تسر سحاحات ما خردست از آن بفتح و تشدید نا و فقطه در پراین یعنی سخن
 با دریا اللواتی متعلق باللواتی او است و احتمال دیگر مذکور شد در کتاب الحیض و شرح
 چند سوم باب دهم که باب معرفت دم الحیض من دم الاستحاضه است یعنی تا آخر کلام
 است و علی از نا حقی بنسبت **یعنی** روایت از هشام حیدنا فی از امام جعفر
 صادق ع گفت که پرسید امام را مر که از این آیت در سؤالی که نکذیب که نذیب
 مشرکان قوم نوح و انحصار من پس امام برای تفسیر اصحاب لرسول اشارت کرد
 خود چنین پس ساید یکی از دو دست خود را بنزد یکی پس گفت که ایشان زنان شما
 بزنا ساید که شما امام میگردانند که انکار کنند بزنا شد **دوم اصل** عن ابي
 بن جریق ایسانته امرأة ان استاذن لها علی ابي عبد الله ع فاذن لها قد خلعت
 و معها مولاة لها فقال لها یا عبد الله قولی الله عز وجل زیوتی لا شرفی ولا عیبتی
 ما عیبتی بهذا فقال لها ایها المرأة ان الله لم یعیرک الاشیاء لیس فیها ضرب لیس آدم
 سبطاً ثم بدین **شرح** معنی این حدیث با آنکه اختلاف گذشت در کتاب الحیض
 در چند سوم باب دهم و بیان آیت سئل نور شد در کتاب الحیض و چند پنجم باب دهم
 که باب ان الله عز وجل لم یعیرکم فی الله عز وجل است **یعنی** روایت از اسحق بن جریق
 که طلبه از من زنی که طلب حقیقت کم بری و بر امام جعفر صادق ع پرسید

بصفت محبت **بصفت** روایت از امام جعفر صادق **ع** گفت که وقتی که راست خضر
 دیوار را و سجده الله تبارک تعالی سجد می کرد که بعد سجدی که من خیزد خنده ام
 پس از آن سجدی پدید آمد که خیزد خیزد و از خیزد خیزد تا که خیزد خیزد و از خیزد خیزد
 و هر که باشد خیزد خیزد و از خیزد خیزد تا که خیزد خیزد و از خیزد خیزد
 باد بگری سلوک کرده میشود یا تو **دوم** **اصول** عن ابی عبد الله **ع** قال اما بحسب الذین
 یظنون فی ادبار النصار ان ینکولوا بیدلک فی منایم **شرح** ینکولوا بیدلک
 و فتح لام بصفت مضایع جمع مذکر غایب معتل اللام بحسب باب فتعالست
بصفت روایت از امام جعفر صادق **ع** گفت که آیا غیر سجد می کرد و راه
 کند نگاه میکند در پیش پای زنان از اینکه گرفتار شوند باه و در زنان خود نشاند
سوم **اصول** عن مفضل الجعفی قال قال ابو عبد الله **ع** ما اقم فی الرجل ان یکن
 بالمكان المعوی فیدخل ذلک علینا وعلی صاحبنا یا مفضل اندر
 لم یقل من یزن یوما یزن به فقلت لا جعلت فداک قال اما کانت یحی
 فی بنی اسرائیل وکان فی بنی اسرائیل رجل یکنز الاختلاف الیهما فلما کان
 فی آخر ما اتاهما اجری الله علی سائرهما ما انک سرح الی اهلک فجدعتهما
 رجلا **شرح** ما اقم بصفت یحیی است ان یکن مضیوب است محلا و مضیوب
 و فضل میان فعل یحب مضیوب لشر یطرف جائز است و در بعض نسخ ان یری
 بصفت محبت العوی یضم می و سکون عین بنقطه و کسر و و لای بنقطه عیناکی
 که عیش ظاهر باشد ضمیر آنها ضمیر مضیوب است و تانیثش بموافق تانیث مضیوب
 است البقی یضرب یا یکنفط و کسر عین یا یکنفط و تانیثش بموافق تانیث مضیوب
 از مفضل جعفی گفت که گفت امام جعفر صادق **ع** که زن است عیون و اینکه

باشد جای عینان پس داخل شود آن عین عار و بر ما و بر صالحان یاران ما
 با یقین که نشد در حدیث چهارم بابا شرح یک نفر تا آخر که باب نود و ششم
 است ای مفضل آیا میدانی که چه تقرب گفته شد که هر که زن کند و قدر زن کرد
 میشود با و کفتم که عینان قربانت شوم امام گفت که بعد سجدی که سجد است که
 زن زن کند و در بنی اسرائیل و بود و در بنی اسرائیل بود که انکار میکردند و رفت
 سکا آن زن پس رفت که شد و از آن زن از آن جاری کرد الله تعالی بر آن
 آگاه که نگاه باشد بد سجدی که تو رفت بد سجدی که تو رفت بد سجدی که تو رفت
اصول قال **شرح** و هو حیث النفس قد دخل فی علی غیر الحال التي
 کان یدخل بها قبل ذلک الیوم و کان یدخل یاذن قد دخل یومئذ غیر یاذن
 فوجد علی فراشه رجلا فانفعا الی موسى فقتل جبریل علی منی صلوات
 الله علیها فقال یا موس من یومئذین به فظن الیهما فقال عقوقا ففقت
 ففقت **شرح** امام گفت که پس از آن رفت و او نکند بود پس داخل
 شد و از آن زن بد سجدی که بود که داخل میشد آن زن پیش از آن روز بود
 در زمان سابق که داخل میشد بر حضرت پس داخل شد در آن روز بر حضرت پس
 بر فراش خود سر را بر خاک برد و سجد می کرد پس و آمد جبریل بر موس
 صلوات الله علیها پس گفت که ای موس که زن کند و قدر زن کرده میشود با و
 موس نگاه کرد سکا آن دور پس گفت که زن کند تا زن نکند زن آن شما
بلکه ظاهر این اینست که در تفریق سجد **اصول** حدیثی بنی که شورش را
 باشد بنوده **چهارم** **اصول** عن ابی ابراهیم علیهم السلام قال قال رسول الله **ص**
 تن وجوا الی الی فلان فانهم عقوقا ففقت ففقت و لا تن وجوا

إِلَى الْفُلَانِ فَأَتَمَّ بَعُوًّا قَبَحَتْ بِنَاؤُهُمْ وَقَالَ لَكُلُّوهُ فِي الْقَرْيَةِ أَنَا اللَّهُ
قَالَ الْقَائِلِينَ وَمَقَرُّ الْإِيمَانِ إِلَهُ الْتَّاسِ لَا تَرَوْا فَنَزَلْنَا فِي بَنَاتِي كَمَا
تَذَرِينَ تَكُلَانِ **شرح** روایت از امام معصوم کاظم گفت که گفت رسول الله ص
قاله که نه خواهید سوا فلان چه چیزی که ایشان نگاه داشتند خود را از
زنا پس نگاه داشت خود را از زنا زنا ایشان و نه خواهید سوا فلان
چه بکسر که ایشان زنا کرد پس زنا کرد زنا ایشان و گفت که نوشته
است در توبه که من الله کشفه کشد گناه و دست شکسته زنا نمی
مردان زنا میکنند که زنا کنند زنا شما چنانچه سوا بکسر یا بکسر سوا کرده
می شود با تو **مجموع** **مسئله** قال أبو عبد الله ع بَرِّقَا أَبَاكَ لَمْ يَبْرِّقْ لَمْ أَبْنَاؤُكُمْ
وَعَفَا عَنْ بِنَاؤِ النَّاسِ تَعَفُّوا بِنَاؤُكُمْ **شرح** بروایت و کبریا بکسر و بکسر
را بکسر و بکسر بکسر امر با بکسر و بکسر بکسر و بکسر بکسر و بکسر
را بکسر بکسر و بکسر غایب معلوم با بکسر و بکسر بکسر است **مجموع** گفت
امام جعفر صادق ع که فرمود بریدیدان شما را تا فرما بریدیدان را پس
شما نگاه دارید خود را از زنا مردمان تا نگاه دارند خود را از زنا شما
مجموع **مسئله** عن أبي عبد الله ع قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله عليكم
بالعفاف وترك الفجور **شرح** عليكم اسم فعلست بمعنى الزموا بالبرای
تقویت العفد است مثل خدییدا العفافی بفتح عین بنقطه و در وفا
مصدی باب مرقه نگاه داشتن خود از زنا و مانند آن **مجموع** روایت از امام
جعفر صادق ع گفت که گفت رسول الله ص قاله که بر شما باد نگاه داری
خود از نالایق و ترک زنا **مسئله** میا سبت این حدیث و بخدا آیتها بَعُوًّا

این باب کت و شاید که عنوان باب آیتها پیش از این دو چیز بوده باشد
و کاتبی کافی تا خبر کرده باشند والله اعلم **مجموع** **مسئله** **اصل** سَعَتْ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
بِقَوْلِهِ مَا مِنْ عِبَادَةٍ أَفْضَلَ مِنْ عَقْرِ بَلَرٍ وَفَرَجٍ **شرح** این گذشت در کتاب آیتها
والله در حدیث هفتم باب اعفد که باب ششم و هشتم است **مجموع** شنیدم از امام
محمد باقر ع می گفت که نیست هیچ عبادتی قاضی از نگاه داشتن شک از حرام و نالایق
و نگاه داشتن فرج از حرام و نالایق **باب سد و دوم اصل** **شرح** این باب
احادیث متفرقه متعلق به نگاه داشتن این باب پنجاه و نه حدیث است **اول اصل**
عن أبي عبد الله ع قال ليس شيء خفّر الملائكة إلا الرّهان وملا عترة الرجل
أهله **شرح** این گذشت در کتاب بلقاء در حدیث دوم باب فضل ریتا ط الحیل تا آخر که
باب بیست و یکم است **مجموع** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که نیست
چیز از باری که حاضر شود نزدان فرشتگان مگر که بندگان را سب وافی و براند
و دست باز می دهد باز نش **دوم اصل** عن زید قال جئت امرأة سالمة الى رسول
الله ع فقال رسول الله ع والذات والهايات عيمات بار ولا ذهن لولا ما
يأتين الى ان ولجيت لقتلن اوحلن الجنة بعير جباب **شرح** نزدیک باین
گذشت در حدیث دوم باب واجب من طاعة الزوج علی المرأة که باب صد و پنجاه
و چهارم است ساله منقبوه و حال المرأة است الی متعلق بجا بوقت است والذات و
و غیر مبتدلی بخذ وقت بتقدیر هت الواهات زنا فی کترسان و لذت اندی بر سر فرزند
یا بین بسکون همز و کمر تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین
مضارع جمع مؤنث غایب معلوم یا جبر جاست الی تیان که کاری و تقدیر
آن بابی بقیه معنی سوختن **مجموع** روایت از ولید گفت که آمد زنی بوقت

که بر سنده بود انحال زمانه سوار رسول الله ص پرگفت رسول الله ص که ای شایسته
 زاینده اند غمی که اندام مرا ناسند بفرزندان اگر میبود آنچه میکنند آنرا سویی
 شوهر نشان از آنها را بشک خودی و مانند آن هر آینه گفته میشد ایشانرا در روز
 قیامت که داخل شوی بهشت را اینجا **سوم صل** عن ابی عبد الله ع قال اذا دخلت
 المرأة حبرا وصامت شهرها واطاعت زوجها وعرفت حق علی ع فلتدخل
 من لی ابواب الجنة ثمانی شرح روایت از امام جعفر صادق ع گفت
 کچو که از روز پنج ماه خود را و روزه گرفت ماه خود را و فرمان برد شوهی
 خود را و شناخت حق علی ع را که وصی و امام مقرر شد لطاعت عالم بحیج احکام
 الهی است بعد از رسول الله ص بواسطه و هیچ زمانه فانی از چنین دامی نمیتواند
 بود هر کفیی چه مرتضی کفیی باید که در روز قیامت داخل بهشت شود از هر
 درها بهشت که خواسته باشد **چهارم صل** عن یونس بن یعقوب ع عن سعیدة
 قالت بعثت ابوالحسن ع الخمره من ال زینة لا تظن اليها اذ ان یتزوجها
 فلما دخلت علیها حدثتني هینة ثم قالت ادنی المصباح فادینت اليها
 ثالت سعیدة فظفرت اليها وكان مع سعیدة غیرها فقالت ارضین فان
 فترجها ابوالحسن ع وكانت عنده حتی ماتت عنها فلما بلغ ذلك جواریه
 جعلن یاخذن بالردایة وینابیه وهو ساکت یفعل لا یقول هن شیئا
 فذكر انه بلغه انه قال ما شئ مثل الجواریه **شرح** هینة بضم ها وفتح نون
 و سکون یاء و دو نقطه در پایین و همزه منقبضه و ظر فترجها کنست و کان مع سعیدة
 غیرها کلام یونس است که در میان کلام سعیدة در آمده ارضین بضم ز
 و استقر نام بصیقه فاضی جمع نشو غلطه معلوم با یعلم است ضمیر مستتر در

انما في ايشان نيکفت ايشان را چيزي پس يوفتي مذكر کرد که شان اينست
 که چيز پس يديوشن اينکه امام گفت که نيست چيزي مثل زن ان سفيديست **م**
 عن علي بن ابي عبد الله قال سالت عن عوالي الله عز وجل اول ما سمع الناس
 قال هو الماع والكن الله سيبه حيب البشر فلم يسمع كما سمع **شرح** السيرة
 سين بينقطه وتشديد تاء ونقطه در بالا وسكون ياء ونقطه در پايين ولاء
 بينقطه بغايت صاحب و بغايت پرده پوشا تنده ايسر بکسر سين بينقطه
 وسكون تاء ونقطه در بالا حيا وفتح سين مصدح ياء نصر پوشا نين **يعني**
 روايتست از جليل از امام جعفر صادق ع گفت که پرسيدم امام را از قول
 الله عز وجل در يوشنا و سوانده که يادست رها نيندي زن ان امام گفت
 که مراد جماع است وليکن الله بعايت صاحب شرم است دوست ميد
 شرم را پس نام بزر چنانچه شما نام ميريد **شرح** **م** عن ابي جعفر ع قال
 فاطمة الى علي صلوات الله عليهما ان يزوج ابنته لختها من بعدهما ففعل
شرح اختها عبا رست از زينب وابنة اختها عبا رست از امام به بضم هين
 و تخفيف عيم والفاء و تخفيف عيم دوم بنت ابي العاص بن الربيع چنانچه تحت
 در کتاب الاطوار تحت الباب المائة كباب صد وبست و دوم است
 ابن جويگر در تلخيص گفته که زينب بنت رسول الله ص امر اخذت تزوجها
 ابن خالتها ابو العاص بن الربيع وكانت ام ابي العاص خالدة بنت خويلد
 اخت خديجة وكانت زينب ابنة نبات رسول الله فولدت لابي العاص
 عليا علي فتوفي وقد ما هزل لم وكان اديف رسول الله ص على ناقه
 يوم الفتح وولدت له امام وهي التي كان رسول الله ص قبل حملها صلى واسر ان

العاص نام بدر فبعثت زينب فذا نه بقلادة كانت خديجة او خلتها فيها
 علي بن ابي طالب وهاه رسول الله ص قال ان رايت ان تطلق
 لها ابيها و ترة و عليها قلا و عاقفا لوني نعم فاحذر رسول الله ص و علم علي العاص
 ان يخلي سبيل زينب اذا رجع الى مكة و بعث رسول الله ص و لم زيد بن حارثة
 فخلها الى الميمنة قال السعي و قدما ده ان زينب ها حرم مع النبي ص قال لو اكد
 في الاول اصبح و لم وقت زينب سنة ثمان من الهجرة و ترة رسول الله ص غيرها
 و بعد از ان گفته در اولاد امير المؤمنين ع بن ابي طالب ع که و محمدا و وسط اولاد
 بنت ابي العاص **شرح** روايتست از امام محمد باقر ع گفت که و حديث کرد که
 رسول الله ص عليا اينکه حجت خود کند امامه و دختر خواهرش زينب بنت
 و فاته او چيز کرد **شرح** سالت ابا عبد الله ع عن الرجل يزوج خالته
 اينبغي له ان يزوج عورتها قال لا انا اتقي ذلك من ملوكتي اذا تزوجتها
شرح پرسيدم امام جعفر صادق ع را از مرد که بشوهر ميدهد دختر خاله ايا شريک
 ميشود آن مرد را اينکه کثير بينديقت او را امام گفت که نه و من يزوج ميکنم از ان
 از کثير خود چون بشوهر دادم او را **شرح** سالت ابا جعفر ع عما يروى
 العاص عن علي صلوات الله ع في اشياء من الفروج لم يكن يا امرها
 ولا يمتحنها فقلت و ذلك فقلت و كيف يكون ذلك قال قد احلها
 ابنته و حرمها آية اخرى **شرح** سالت زينب ع مائة ان علي ع و ابن
 مسلمة گفت و در جديده بيا ابنا التضاع كباب شتا و بضم است و در جديده
 اوليات الامر بشوهر بيا الرجل و هي حلي كباب صد و شتا و دوم است
 و هي آيد در کتاب الطلاق و در جديده اول يا بيا الرجل كوني عندها لا مة

اعظم علی شیه منک نجبتی من الصلح من الموق فانا مملک حیث ما دیت
شرح من موصوف و مبتداست عندنا متعلق بکان است یا متعلق بعلیه
 یا متعلق بصلب و بدر تقدیر اما ج متعلق بصلب است و ضمیر راجع بکان
 یا راجع بن موصول است و صلیب صیغه ماضی غایب مجهول یا خبر حیا یا تقبل
 است و جمله لعل جری صلیب یا جمله عندنا لعل جری مبتداست یواری نیز
 و در این بنقطه صیغه مضارع غایب مجهول یا یقبل است و ضمیر مستتر راجع بکان
 یا بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بن موصول است منته بکسر هم و تشدید
 نون منقبو و تیشیت **بینه** پس بیر رفت در شب پس صبح در روز پس
 در آن ده جملو آنچه برکتی بود و او زنده بود پس زین پس رسید از سر گذشت
 او پس گفتند که بر اوست قرض بیست درهم و کسی که ثابیت و محقق باشد بر او
 قرض نزد ما برای صاحب آن قرض جملو آنچه میشود تا داده شود آن قرض
 سق صاحبش پس آن زن بیرق او را آن بیست درهم را و داد آنها سق و قرض او
 و گفت که مکشید و او پس فرود آورد و او را از آن جوی پس گفت نزد که بنیت
 هیچکس نه برکت بر من یا اعتبار لغت از تو بجات دادی مرا از جملو آنچه
 و از هر کسی من با توام هر جا که **اصل** قضی مریا و قضت حتی انتیما
 الی ساحل البحر ای جماعة و سقنا فقال لها اخیلی حتی اذهب انا اعمل
 لهم و اسقهم و انیکیر فاتاهم فقال لها اخیلی حتی اذهب انا اعمل
 لهم ما فی سفینتکم هیهه قالوا فی هیهه تجارت و جوه و عنبر و اشیا و من
 التجاره و اما هیهه فکن فیها قالوا کم سیکم ما فی سفینتکم قالوا کثیرا لا
 یحین **شرح** اعمل و معطوف بر آن منقبو است و مرفوع میتوان بود

نیز

کثیرا در بعضی نسخ منقبو است و در بعضی مرفوع است **بینه** پس روانه شد
 و زن روانه شد تا آنکه رسید سق کنار دریا پس آن مرد جماعتی را و کثرتی را
 پس گفت نزد که بنشین تا آنکه روم من کار کنم برای ایشان و طعام کنم و ارم
 نزد تو از این مد نزد ایشان پس گفت ایشان را که چیست در این کشته شما گفتند
 که در این کشته متاعهای تجارت است و جوه است و عنبر است و چیزهایی دیگر آن
 متاع تجارت است و اما این کشته یعنی اینم از آن گفت که و بچند می زنده آنج در کشتی
 شماست گفتند که بسیار عدد شش را بنویسیم **اصل** قال فان معی شیئا هیهه
 طایفه سفینتکم قالوا و اما مملک قال حایره لم تردا مثلها قط قالو فبعنا ما
 قال نعم علی شرط ان یدهب بعضکم فنظروا لهما ثم یحین فی سفینتکما و لا یعلما
 و یدفع الی القدر و لا یعلما حتی افعی انا فقالوا ذلک لک فبعوا من نظر
 الیها فقال ما لایت مثلها قط فاشترها منه بعشرة آلاف درهم و دفعوا
 الیه الذراهم و معی بها **شرح** از آن گفت که پس بده سق که با منست چیزی که آن
 بهتر است از آنچه در کشتی شماست گفتند که و چیست با تو گفت که کثیره که
 که ندید مثل او را هر که گفتند که پس بفروش ما کثیره گفت که آری میفروشم بر شرط آنکه
 روم بعضی شما پس نگاه کند سق کثیر بعد از آن آید نزد من پس خرده کثیر را و اعلام
 نکند آن کثیر را بخرید و و همد سق من بهار را و اعلام نکند کثیر را بدادن بها
 تا آنکه روم من پس گفتند که آن شرط برای هشت پس فرستادند کسی که نگاه
 کرد سق آن زن پس گفت که ندیدم مثل او را هر که پس خریدند آن زن از آن
 مرد ده هزار درهم و دادند سق او آن در هه را و بر او انهارا **اصل** فلما
 امعن اقولها فقال لها قومی و ادخل السفینه قالت ولم قالوا قد اشترک

من مولات قالت ما هو بولاي قال لست بمولاة او لست بمولاة فقامت وضعت معهم فلما
 انتهوا الى الساهر لم يامن بعضهم بعضا على ما جعلوها في السفينة التي فيها الجو
 والنجاة وركبوا اهرام في السفينة الاخرى فدفعوها **شرح** امعن بعين بينقطة
 بصيف قاضي غايب معلوم بايد فقال است وضير مستر بان مردست الامعان دور
 شد وغايب شد دفعها بدا لينقطة وفا وعين بينقطة بصيف قاضي جمع مذكر عا
 معلوم بامنع است وضير منقبول لجمع بصيفه است الدخ بفتح وال وسكون
 فابشابه رملانه كذا خبري **بني** پس وقتی که آمدند نزد آن زن پس
 گفتند و لا که برخیز و داخل شو کشتی را زن گفت که و چرا گفتند که بخت تو خراب
 ترا از ما که تو زن گفت که نیست او ما که گفتند که هر آینه بر می خیزد یا هر آینه بر می ماند
 ترا پس برخاست و رفت با ایشان پس وقتی که رسیدند سگوار دریا امین نهر
 ایشان بعضی دیگر بران زن پس کردند او را در کشتی که در آن بود جوهر و متاع و تجارت
 و سوار شدند ایشان در کشتی دیگر پس بشتاب روانه کردند کشتی را به دریا و کشتی
 و بر پای کرد بادبان و بار و وزن **اصل** فبعث الله عز وجل عليهم ريحا
 فخرقهم وسفينتهم وخرت السفينة التي كانت فيها حتى انتهت الى جزيرة
 من جزائر البحر وارتبطت السفينة ثم دأبت في الجزيرة فاذا فيها ما
 ونحوه فبشر فقال هذا ماء الشرف منه وشره اكل منه اعبد الله في هذا
 الموقع **شرح** غرقتم بعین با نقطه و لا بینقطة و قاف بصيف قاضي غایب معلوم
 بايد تفطيت **بني** پس غرق شد و الله غرق و چون بر ایشان باد برآید غرق کرد ایشان را
 و کشتی ایشان را و تجارتیافت کشته که آن زن بود در آن تا آنکه رسید سگوار
 از جزایرهای دریا و آن زن بخت کشته را بعد از آن که دید در جزیره پس تاگاه

کتابه

آید بود و درخت بود که در آن میوه بود پس با خود گفت که این میوه ایست می شام
 از آن و لیست بخورم از آن پس شش میوه را که در آنجا **اصل** فان قال الله عز وجل
 يا ايها من ايناء اني اسير ان ياقي ذلك الملك فيقول ان في جزيرة من
 جزائر البحر خلقا من خلقي فاخرج انت و من في مملكتك حتى تاوا خلقك
 هذا و تقر انك بذنوبك ثم تاوا ذلك الخلق ان يخفركم فان غفر
 غفرت لكم **شرح** پس وقتی که الله عز وجل سق بغير از بقران بنی اسرائیل که آید
 نزد آن پادشاه پس گوید از جانب الله که بدین سستی که در جزیره های و
 مملکتی از مخلوقات من پس بر می روی و تو هر که در مملکت است تا آنکه آید نزد این
 مخلوق من و قرار کنند برای او بکنایان شما بعد از آن طلب کنند از آن خلق
 که بشتابند بکند برای شما پس اگر بخنایش کرد برای شما بختی کردم برای شما **اصل**
 فخرج الملك باهل مملكته الى تلك الجزيرة فمراوا امرأة فمقدم اليها الملك فقال
 لها ان قاضي هذا انا في جزيرة ان امرأة اخبرني ان قاضي من جزائر البحر
 عتلي القيت فاخاف ان يكون قد تقدمت على ما لا يحل لي فاجب ان
 تستغفري في فقال غفر الله لك اجلس **شرح** قاضي بشتابید یا مفتوحه
 هذا عطف بيان قاضي است خبری بیا بینقطة از باب تفطيت لم يقع بصيف
 مضارع غايب معلوم بايد فقال غايب یا غايب یا غايب بقر ميتواند بود تقدمت
 در دوم یعنی اقدمت است **بني** پس بر روی رفت پادشاه با اهل مملکت سگوار
 جزیره پس بدیدند پس پیش رفت سگوار و پادشاه پس گفت آن زن را که بدید
 که این قاضی من آمد نزد من پس جزا دادم که در بلادش رها کرد امر کردم
 قاضی را باینکه سگوار او و حال آنکه قاضی قامت نکرده بود نزد من بینه را پس

جمله

میرسم که با شما باینه و من که تحقیق رفاورده باشم برکان که حلال نیست و مراد
دوست میدارم که استغفارانی می بینم زن گفت که چنانچه بشناسد الله
تعالی تو بشن **اصل** ثم انی ذبحها ولا یغفرها فقال انی کان لی امرأه
وکان من فتنها ویدلها وانی خرجت عنها وھی کابیهة لذلک
فاستغفرت اخی علیها فلما رجعت سألت عنها فاجبرنی اخی انیما خرجت
فرجها وانا خاف ان الیوم قد ضیعها فاستغفرت لی عفر الله العفا
عفر الله لک اجلس فاجلس الی جنب الملک **نیز** قد کان ذرا وکذا
میسبب صلیه آن داسمش کان در دم محد وخت بلی اشنا باینکه
در حین بیان می کنی این منافات ندارد با عدم جواز خدا علی و نظیر این
گذشت در کتاب العقول و چند هفتم با جا قل **نیز** بعد از آن آمد شوهرش
و نشناخت او را پس گفت که بدیستی که شان اینست که بود مرانی و من
از فضل و صلاح او آنچه بیان نمیتوانم کرد و بدیستی که من سیرتی رفتم از
او را و کراهت داشت آن سیرتی رفتم مرانی پس جانین کردم برادر مران
زن پس وقتی که برکتیم بر سیدم از آن زن پس خبر داد مرادیم که او زن را که
پس سنکسا کرد او را و من میرسم که با شما باین که تحقیق نیاه کرده باشم
باشم او را پس طلب آمرزش کن برای من آمرزاد الله برای تو پس زن گفت
که آمرزاد الله برای تو بشن پس فقامند او را سقا سقا و بادشاه **نیز**
ثم انی الفاضی فقال انی کان لی امرأه وانیما اخی علی قد عوفها الی
الی لفری فابت فاعلت الملک انما قد خرجت و امری برجهها من جهها وانا
کاذب علیها فاستغفرت لی قالت عفر الله لک ثم اقبلت علی زوجها

فقال

فقال اشبع **نیز** بعد از آن آمد فاضی پس گفت که بدیستی که شان اینست
برادر مرانی بدیستی که او خوش آمد مرا پس خواندم او را سقا سقا پس با کرد
پس خبر کردم بادشاه را که او تحقیق نیاه کرده و امر کرد مرا سنکسا کرد و من
او پس سنکسا کردم او را و من دروغ بگفته بودم بر او پس طلب آمرزش کن برای من
زن گفت که آمرزاد الله برای تو بعد از آن زن رو آورد بر شوهرش پس گفت که شنو
مراد اینست که بخاطر نکاح مراد الحق که فاضی گفت **اصل** ثم تقدم الیائی
فقص قصته و قال اخرجهما باللیل وانا خاف ان یكون قد لعنها الله
سبع ففعلها فقال عفر الله لک اجلس **نیز** بعد از آن پیش آمد دیدار
پس نقل کرد سرگذشت خود را و گفت که بیرون کردم از آن را در شب و من
میرسم که با شما که تحقیق بر جوده باشد او را و زنده پس کشته باشد او را
پس زن گفت که آمرزاد الله برای تو بشن **اصل** ثم تقدم القهرمان فقص
قصته فقال للذیرانی اشبع فقال عفر الله لک **نیز** بعد از آن پیش
آمد صاحب بنق پس نقل کرد سرگذشت خود را پس زن گفت دیدار من را که بشنوی خبر را
که صاحب بنق گفت پس زن گفت صاحب بنق را که آمرزاد الله برای تو **اصل**
ثم تقدم المصلوب فقص قصته فقال لا عفر الله لک **نیز** بعد از آن
پیش آمد مرد مجنون و خبر شده پس نقل کرد سرگذشت خود را پس زن گفت که سقا
الله برای تو فقامند که افعال دیگران از تو غلبه شوی یا از تو خطایا
از تو کمال اندوز بود بخلاف فعل این مرد که محض بیجایی و ناحق شناسی
اصل قال ثم اقبلت علی زوجها فقال انی امرتک وکلما سمعت فانیما
هو قصی و لیست لی حاجة فی الرجال فانا احب ان تأخذ هذیه الیغفر

مردمان و کلام اصل لغت را هله غریب چند دلالت برین میکند که با جش یعنی
مرد و کشر باشد و با خود باشد انجش یعنی برانگیختن صید تا بدین افتد و بنا
این منجوش یعنی شله خواهد بود والله اعلم **سینه** روایت از امام جعفر
صادق ع گفت که گفت رسول الله ص کزین نقش کنند در پوست بدن
وزن نقش کنند در پوست بدن و در کشت کنند در تجارت و در کشت کرده
شده در تجارت ملحق نمایند بر زبان محمد ص **جوامع اصل** عن ابی
جعفر ع قال لعن رسول الله ص رجلا یظهر المرأة فی فرج امرأه لا یحل له فی
رجلها خان اخاه فی امرأته ورجل یتجسس الناس فی بقیع فسادهم
الرشوة **سینه** الرشوة بضم ففتح وکسر و بقیع و سکون شمس با نقطه نزد
سینه روایت از امام محمد باقر ع گفت که لعنت کرد رسول الله ص هر دیر
که نگاه میکند سو فرج زنی که حلال نمیشود و او مردی را که خیانت کرد
برادرش خود را در زرق و مردی را که دنیا از مندا میشود مردمان بسو مداوا
که واجبیت بر او شرعاً پس طلب کرد ایشان مرد را **پایان دوم** **سینه** عن زرعة
بن محمد قال کان رجل بالمدينة وکان له جار یبذره فی نفسه فوقع
فی قلبه رجل وایحی بها فاشکاک ذلک الی ابی جعفر ع قال لعن من
لزم ذلک وقلما یأثمها فقل أسأل الله من یقتله ففعل فما لبث الا
یکبر حتی عرض لولیها سقر **سینه** زرعة بضم زلی با نقطه و سکون را و بقیع
وعین بقیع است انجی بصیغه فاضی غایب مجهول ایجاب افعل است تعرض
بصیغه امر باب تفعل است در سوره نسا چنین است ولا تقوا ما فتن
الله به بعضکم علی بعض لرجال یضرب ما یتسلوا للبقا یضرب ما یتسب

والسائل

وأسئل الله من یقتله الله کان جکلی شی علیما و ظاهرا ینجی نیست که
این قسم سوال داخل نمی نمیشود و بنا شد والله اعلم **سینه** روایت از زرعة
محمد گفت که بود مرگ در حدیث و بود او را کثیری بنیاسی چاک کرد در دل مردی و
شد بان کثیری شکایت کرد از اسکا امام جعفر صادق ع امام گفت که سقر
یکبار بود بد آن کثیری و هر بار که دیدی او را پس بگو که در خواست میکنم
را از قتل رحمت او پس سقر کرد پس در یک نکر در اندک زمانی تا آنکه بران
صاحب کثیری را سقری **اصل** **سینه** جاء الی الرجل فقال یا فلان انت جار ی بک
التا بر عیندی و قد عرض لی سقر وانا لعل ان اودعک فلا تجاری بک
عندک قال الرجل لیس لی امرأة ولا یحیی بک فی امرأة فکیف تکی جار ی بک
عیندی **سینه** پس آمد اسکا آن مرد شیفته پس گفت که ای فلان تو همسایه منی و
معتد تر مرد ما می نزد من و تحقیق بر خود ده مرا سقری و من دوست میدارم
که بسیارم بتوفیقانه کثیری مرا باشد نزد تو گفت امر شیفته که نیست مرا زوج
و بنا مشیت در منزلت من و دیگر پس چکن میباید شد کثیری تو نزد من **اصل**
وقال اقول لها علیک بالحق و تقصیر لا یکر عندک فاذا انا قد مت
فبعینها اشتریها منك و ان نلت من نلت ما یحل لك ففعل و غلط علیه
فی القبر و خرج الرجل فمکنت عنده ما شاء الله حتی قضی و طره منها
ثم قدم رسول لبعض خلفاء بنی امیه یشتري له جوارى فكانت هی
من سقره ان یشتري **سینه** انقوا بصیغه مضارع متکلم معلوم با تفعلیل
تقتنه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب علم است و ضمیر منصوب راجع
بشخص است نلت هر دو جابجه و کسر فیه و سکون لام بصیغه فاضی مخاطب

معلوم معلول الغیب یا بی با علم و ضرر است غلط بقیه با نقطه و غلط با نقطه
بصیف غایب معلوم باب تفصیل است عا لفظ بفتح و او ففتح طاء بنقطه
مطلب پس صاحب کینه گفت که بقیه در معنی آورم کینه را بر تو برها و من
میشک بهما را بر من بعد پیچ و شرم میا شد آن بهما نزد تو پس چو من از
سفر آمدم پس بفر و من من اول منجرم اول از تو که در بیانی از او جامع را
در معنی با چو چو که خلاست بر من تو پس نزد شیفته قبول کرد و فضا چو
کران کرد بر او در برها و میر و رفت آمد پس کینه در نک کرد و من و مشتری چند
خوابست الله تعالی تا آنکه بیا آورد و طلب خود را از آن کینه بعد از آن مدینه
آمد و فرستاده از بعضی خلقی که بی خبر بدیدای او کینه را می بود آن کینه
از جمله آنکه نام برده شد که خزینة سوره فبعت الی الی فقال له جاریة
فلان قال فلان غایب ففهره علی غیرها واعطاء من التمن ما کان منه
رجح فلما اخذت الجارية وخرج بها من المدينة قدم من لها قارک
شیء سأل سأل عن الجارية کیف هی فاجابة عنی بها وخرج الی الممالک
کله الذی فقی علیک والذی یخرج فقال هذا منفا فخذ قافی الرجل و
لا اخذ الی ما فقی علیک و ما کان من ففعل فخذ لک هینئا ففصح
الله لک بحین یستبدی فاول منقبی وظرف ترها دست رساله درو
صفت شئی است و در دوم عامل ظرف است ریح در دوم بصیف ماضی
غایب معلوم یا با علم است لک متعلق بخدست یا متعلق بهینئا است
پس فرستاد و حاکم مدینه سکا آمد گفت حاکم را که این کینه فلان
است حاکم گفت که فلان غایب است پس حاکم جبر کرد آمد بر فر و حق

کینه

کینه و داد او را از پانچ فاند بود پس قی که گرفت شد کینه و میری برده شد از
آمد صاحب کینه پس در زمان اول خبری که سوال کرد او را سوال کرد او را از کینه که
چگونه است و پس خبر داد او را بر گذشت کینه و میری آورد سکا را را بهی که آن کینه
معه قرار داد آنرا بر او و کینه فاند که پس گفت که این بهما کینه است پس کینه را پس
ابا کرد آمد و صاحب کینه و گفت که عینکرم سکا کینه را که قیمت قرار دادم بر تو و آنچه
باشد از زیاده بی کینه را بر من خد و بقالی که کوا باشد پس بکینه بی کرد الله تعالی
برای آمد شیفته بکینه بی و صد او **شمار دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
لا بأس ان ینام الرجل بین امیین و الخیر بیننا و شما و کم یخبرکم اللعاب
شمار القیوم لام و ففتح عین بنقطه و با بنقطه جمع القیوم لام و سکون عین و عرو
که دختر کا که دختر کان باها بازی میکنند **شمار** رطبت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که نیست بروی که خند مرد در میان دو کینه و وزن ازاد خزان
نیست که زنان شما مانند عروسکانند و این اشارت باینکه بکینه و یک ازاد
هیچ حکم دارد **شمار اصل** و یفند الا سناد انه کره ان یجایح الرجل سقا
البقله **شمار** اسناد بکسر هم است که از با علم و نایب تفعل میتواند بی
و این سند حدیث سابق نیست که امام جعفر صادق علیه السلام و شمره این
کجام کند مرد و بقبل **شمار دوم اصل** عن بعض اصحابنا عن احدی علیهما السلام
قال قلت لک اشتریت جارية من غیر شئ فو قعت منی کل مویج فقال
سئل عن امها لمن كانت فسلک لخل الفاعل یا امها ما فعل لیطیت الی لک **شمار**
شده بفتح و کسر بنقطه و سکون شین با نقطه و عا بنقطه جمع غیر نا ففتح
و سکون لام بصیف لام است بحال بصیف و صایغ غایب معلوم باب تفصیل بخروم

لَهُ ذَلِكَ وَرَبِّ رَجُلٍ لَمْ يَأْتِ بِهِ لِقَاءُ رُبِّهِ **شرح** گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را
 که مرگ گرفته شد باز رفتی در خانه پس مرگ اقرار کرد که او زن است و زن اقرار کرد
 کرد که او شوهر است چنانچه میشود پس امام گفت که بسیار مرگ که اگر آورده میشد
 نزد من باین صفت هر آنکه اعصاب میگردد برای او ترا و بسیار مرگ که اگر آورده میشد
 نزد من باین صفت هر آنکه عین میگردد او را مراد اینست که اگر مستقل در حکومت میشد
 علی بن ابراهیم این احادیث میگردد **بیت و دوم** **صل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ ابْنِهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُتِبَ لِرَجُلٍ إِلَى حَقِّهِ فَقَالَ لَوْ مَا جِئْتُكَ فَقَالَ لَا يَبِيعُ الدَّوَابَّ
 فَرَأَى وَجْهَ فَارِذَاهُ يَبِيعُ السَّائِرِينَ فَاحْتَمَمُوا إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاجْتَمَعُوا
 بِكَاحَةِ وَفَارِذَا السَّائِرِينَ وَوَجِبَ **شرح** الدواب جمع دابة حیوان چهار پا و در
 بعضی مستعمل میشود در خصوص سبب استاین بقیع سین بنیقطه و تحقیق
 نون و الف و کسرون و سکون یا و دو نقطه در باین و را بنیقطه جمع ستور کس
 سین و تشدید نون مفتوح که بها مثل کبر زباد صاحب قاضی موسی در زری با نقطه
 و با بنیقطه و الی بنیقطه گفته که و غلط الفقهاء و القویون فی قولهم الزیاده
 دابة حلیب منها الطیبة فما الدابة السنود و الزی الطیب و هو شیء یجمع تحت
 ذنبها علی الحجج ففعل الدابة و فتح الاضطراب و سیلت ذلک الشیء المحتج
 ففعلک بلیطه او بخبر **یعنی** روایت از امام جعفر صادق از پدرش
 علیه السلام گفت که خواستگار زن کرد مرگ سکون می گویند که چیست یک
 معاشق پس گفت که میفرموشم و اب را پس زن دادند او را پس نگاه ظاهر
 که او میفرموشد که بها را پس من از عدم بردند سکون امیر المؤمنین پس گذارند
 نکاح آن مرد را و گفت که که بها و عابند **بیت و سوم** **صل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ

أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ هَذِهِ ابْنَةُ عَمِّي وَأَمْرًا لِي لَا أَعْلَمُ إِلَّا
 خِيَارًا وَقَدْ أَتَيْتَنِي بِوَلَدٍ شَدِيدٍ لِسَوَادٍ مُشْتَرٍ مِنَ الْخَزَرِ جَعِدَ قَطَطُ أَصْطَبُ الْأَنْفِ
 لَا عَرْفَ شَبَهَهُ فِي أَهْوَالِي وَلَا فِي أَجْدَائِي فَقَالَ لَا مَرَاتَهُ مَا تَقُولِينَ قَالَتْ لَا
 وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ بَنِيَّ مَا أَتَعَدْتُ مَقْعَدَ مَنِيْ مِنْدُ مَلَكِي أَحَدًا غَيْرَ **شرح**
 المعبد بفتح جیم و سکون عین بنیقطه و الی بنیقطه کسره که سکون او پیچیده است و سکون
 پیچیده القطط بفتح قاف و فتح طاء بنیقطه او کسره که سکون او بغایت پیچیده
 الا فطس بفتح هیز و سکون فاء و فتح طاء بنیقطه و سین بنیقطه یعنی که میان آن
 فرزند باشد بشبه پدرش باین نقطه و سکون با بنیقطه یعنی مانند او است
 یا بقیع امیر شین و فتح یا یعنی مشابهاست او است **یعنی** روایت از امام محمد
 باقر گفت که آمد مرگ از اهل مدینه نزد رسول الله ﷺ پس گفت که این دختر من
 منست و زن منست و مندم اندم در او من نکاح و تحقیق آورد برای من فرزندش
 بسیار سیاهی بر آید و دو سوراخ بینی بحد مویغایت پیچیده موفوقه
 یعنی منشا سم مانند او را که چه میگویند زن گفت که نه قسم بآنکه فرستاد ترا بقی
 بر حال که پیغمبر باشی که نشانی منم در جای او از من از زانی که صاحب شده
 مرا که یغیر او **اصل** قَالَ فَتَلَسَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَأْسَهُ مُلْكًا ثُمَّ بَعَثَهُ
 إِلَى السَّامِرَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الرَّجُلِ فَقَالَ يَا هَذَا أَنْتَ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بَنِيَّ وَ
 آدَمَ تَبَعًا وَ تَبَعُوهَا فَكَلَّمَهَا فَخَرَجَ فِي اللَّيْلِ فَأَذَا وَ تَقَتِ النَّظْفَ
 فِي الرَّحِمِ أَصْطَرَبَتْ بِلَاكِ الْعُرْقِ سَنَاءُ الشَّبَّهِ لَهَا فَهَذَا مِنْ مَلِكِ الْعُرْقِ
 إِلَيْكَ لَمْ يَدْرِكْهَا أَحَدٌ دُونَكَ وَلَا أَحَدٌ أَحَدًا دُونَكَ خَدَّ إِلَيْكَ أَيْنَكَ فَقَالَ
 الْمَلَكَةُ فَرَحَّتْ عَنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ **شرح** نکسرون و سین بنیقطه یعنی

غایب معلوم باد بفرست ملبا بفرست و کلام و تشدید و دو نقطه در این کلام
منقلب از جهت منقلب و تفرقه داشت پندیده و بین آدم بجهت مشترک بین
آدم است گذشت در کتاب الدعا در جلد سوم و چهارم باین تعقید و التمجید با
بیت و هفتم است که در هر یک آدمی سیصد و شصت رکعت است و صد و هشتاد
انها هر یک است و صد و هشتاد آنها ساکن است و مقصود اینجا بیان حال نود
و نه رکعت سیصد و شصت رکعت است باعتبار اینکه هر کدام آنها اقتضای نوعی
از شکل و لون میکنند بخلاف سایر رکعات و اوصاف انواع شکل و لون در اوصاف نود
و نه است و این منافات ندارد با اینکه هر نوعی از آنها مشتمل بر چندین صنف
و چندین شعبه باشد و مخصوص که آدم برای اینست که او ابوالبشر است و جمیع
آدمیها حق از او بهره رسیده اند موافق آیت سوره نسا خلقکم من نفس واحد
واحدة و خلق منها زوجها و آدم یک شکل و لون داشته پس این اختلاف اشکال
و الوان در اولاد او باعتبار اختلاف اقتضای نود و نه رکعت است که در
این بوده و این باعث رفع تعب آن میشود تقرب بعضی مضاعف غایب
بغایب معلوم مجرد است و مراد بفریب اینجا طلب چیزیست مثل زید و فریب
الحادی یکسبب بطله و معقولش محذوفست بتقدیر بفریب الشرفا و فاذا
برای بیان دست ظاهر اضطراب اینست که این نود و نه از جمله عروج و صعود
باشد تلک بکتاب دو نقطه در بالا و سکون تلک بکتاب دو نقطه در بالا و سکون
بمعنی اقتضا است و در بعضی نسخ نسا الله الله الله است و این مبنی بر نوعی
از اینجا زست زیرا که عرفی سقور ندارد نظیر قالنا آتیناها نعبین الشریع
شین با نقطه و هاء مشابهت من یکم میم حرف جرست برای سبب ملکی بفتح

و هم قسم و کسیرم و سکون لام بعد از یاء جز است بمعنی صلح کرده و در بعضی نسخ
اینجا نیز بکتاب دو نقطه در بالا است بجای میم اجداد که عبارتست از چهار کسب و بکتاب
بکتاب و بکتاب و مراد مراد و مراد اجداد اجداد که عبارتست از شانزده کسب
که در تداخل باشد **ب** امام گفت که پس در پیش افکند رسول الله صلی الله علیه و آله
در زمان از برای تامل در کمال قدرت الله تعالی بعد از آن برداشت چشم خود را
سوی آسمان برای تامل کمال عظمت الله تعالی بعد از آن رو آورد برآمد پس گفت
که ای مرد حاضر بچشمه که شان اینست که نیست هیچکس مگر آنکه مشترکست میان او و
ابوالبشر آدم نود و نه رکعت جمیع آنها تقاضا میکنند مشابعت فرزند برای خود
پس این اختلاف شکل و لون پس بکتاب شکل و لون تو بیجا لب شدن و صاحبی کرد
لکهایست که در دنیا افتد آنها را اجداد تو و نه اجداد اجداد تو بیکسبب خود
بیت را بیکسبب آنکه که کشاد وادی اندوه را از من ای رسول الله **بیت**
اصل عن محمد شعیب قال کتبت الیه ان رجلا خطب الی جمیع
اینها فامر بعضا خوانید ان یزوجه اینها الیه تعظیمها و ان الرجل
احط بانیم الجاریة فتها بغير نیما و کان اینها فاطمة فتهاها بغير
اسماء و لیس للرجل ایضا بانیم الیه ذکر الزوج فوقع الایمان **ب**
محمد بن شعیب را و بیان امام رضا علیه السلام است الرجل عبارتست از زوج باعتبار
اینکه و کیدیم سوال کرده زوج را از اسم دختر و او جواب غلط کرده **ب**
از محمد بن شعیب گفت که نوشتم سوری امام رضا علیه السلام که مراد خواستگاری کرد سکون
عمیقا را و دخترش را پس عوام کرد بعضی برادران خود را با اینکه تنوع کند
با آن برادر زاده دختر او را خواستگاری کرده او را و بیدستی که برادرش

خطا کرد و رفتی صیغه نکاح بنام آن دختر پس نام برد اول بقرینا من و بود اسم
فاطمه پس نام برد اول بقرینا من و نیست برای آن مرد که عورت دختری بنام
زنی که مذکور کرد اول شوهر پس نام نوشت که نیست بر روی آن خطا کرد
مراد اینست که قصد معترست **بیت و بی اصل** عن عبد الله بن الخوارج انه
كتب اليه ان رجلا خطب الي رجل فقال له يا امي واثمور واثمور
فذهب عليه ان يكون قال له اقل ان قد فعل فاجاب فيه لا يجب
عليه انما عقد عليه قلبه و ثبتت عليه غريمته **نسخ** خرج بفتح خا باقطة
وسكن زاي باقطة وفتح راه بيفظ وجم است ضمير الراجح باقام على نفق
با امام حسن عسكري است ضمير الراجح برجل دوم است و بجهين ضمير
مستدر قال فعل بصيغة مضارع متكلم معلوم باب منع است و بفتح همزة
وسكن واو برای عطف بر قال است فعل بصيغة ماضی غایب معلوم باب منع
و ضمير مستتر راجع برجل دوم است و بجهين ضمير على عقد بصيغة ماضی غایب
باب ضمایم غريمته بفتح عین بيفظ و کسری باقطة و کسری باقطة
وسكن با و و نقطه در پائین است **نسخ** روایت از عبدالله بن خنجر
او نوشت سوا امام که مردی خواستگاری کرد سوا مردی دخترش را پس دراز
شد بر دو روزها و ماهها و اما پس بخاطر مرد دوم نماند اینک باشد
که گفته باشد مرد اول که میکنم تزویج را یا بتحقیق کرده باشد تزویج را
پس امام جواب نوشت در آن مکعب که واجب نیست بر مرد دوم مگر آنکه
بسته شده باشد بر آن دل او و یا برجا شده باشد بر آن قصد او مراد است
که در صورتی که نسیان نفق تزویج میتواند کرد **بیت و بی اصل** عن علی بن

الحسن

الحسن علیه السلام في رجل ادعى على امرأة انه قد تزوجها بولي وشهود و
المرأة ذلك فقامت اخذت هذه المرأة على هذه الرجل البيعة انه قد
تزوجها بولي وشهود ولم يوقتا وحقا فكتب ان البيعة بينة الرجل
ولا يقبل بيعة المرأة لان الزوج قد استحق بضع هذه المرأة و تزويج
اخذها فساد النكاح فلا تصدق ولا تقبل بيعة الا بوقت قبل وقتها و بعد
بها **نسخ** روایت از امام زین العابدین علیه السلام در مردی که
که بر زنش اینک او بتحقیق خود کرده آن زن را بصاحب اختیار می برای آن زن
و کواها را بر وقوع صیغه نکاح و منکر شدن از آن پس از آن اقامت کرد خود
این زن بر این مرد بنده را که او بتحقیق جفت خود کرده آن خواهر را بصاحب
اختیار و کواها را و تعیین نکرد ندان دوم مدعی کواها و تنی را پس امام
نوشت که بیته معتبر نیست مرد است و قبول کرده میشود بیته خواهر زیرا که خود
بتحقیق صحیح شد فرج این زن را و میخواد خواهرش فاسد شد نکاح
پس نقد یو کرده میشود خواهر و قبول کرده میشود بیته خواهر مگر بوقتی که
پیش از وقت این زن باشد یا بجای خواهر ظاهر این جواب اینست که ترجیح
بیته مرد بر بیته زن بسبب تقدم اقامت بیته مرد است پس اگر اقامت بیته
خواهر مقدم باشد حکم بر عکس این باشد و اما حکم بقرعه نشسته و الله اعلم
نسخ سالت الرقعة قلت جعلت فداك ان اخي مات و تزوجت
امرأته فجاءني فادعى انه قد كان تزوجها لي فقال لها عن ذلك قال
فانكرت ما أشكك اليك و قالت ما كانت ما كان بيني وبينه شيء
فقال يلزمك اقراها ويلزمك ابقاها **نسخ** بر سیدم امام را

علیه السلام را کف که جزایات شوم بشمار که برادرم وفات یافت بجهت خود کردم
 ز نشر پس آمدی من پس عمو کرده که او تحقیق بود که جفت خود کرده بود
 آن زن را در پنهانی پس پرسیدم آن زن را از آن پس انکار کرد و سخن انکار و گفت
 که نشد میان من و میان عم تو چیزی بر سر ایام گفت که لازم میشود ترا اقرار
 آن زن و لازم میشود عوی ترا انکار آن زن مراد ایست که عمو را قسم نمیرسند
 بر آن زن زیرا که آن قسم لغوست چه اقرار کرد بزوجیت تو کرده **بیت و اصل**
 عن المشیخة عن الرضا قال قلت له ما تقول في رجل ادعى انه خطب
 امرأة الى نفسها وبيها زوجة فسلطت المرأة عنه ذلك فقالت نعم قال نعم
 لكن بنتي قلت في رجل للرجل ان يتزوجها قال نعم **شرح** روایت از مشیخ
 بفتح میم و سکون شین با نقطه و کسر بی نقطه و قاف از امام رضا گفت که
 گفتیم امام را که چه میکردی در مرده که دعوی کرده که او خواستگاری کرد ترا
 سخن خودش بر جالی که آن زن خوش طبع میکرد پس پرسیده شد آن زن از
 تزویج پس گفت که آری یا نه گفت که آن مرده گفت که آیا تزویج کردی خود
 بز او گفت که آری امام گفت که نیست چیزی مراد ایست که آن صیغه نکاح
 صحیح نیست چون از درک هر است گفت که پس حلال میشود برای آن مرد اینکه جفت
 خود کند آن زن را بصیغه دیگر از روی جدا امام گفت که آری **بیت و اصل**
 عن سعدة بن صدقة عن ابي عبد الله قال سمعته يقول و سئل عن
 المتزوج في شوال فقال ان الله عز وجل تزوج عائشة في شوال و
 انما كره ذلك في شوال لاهل الزمان من الاول و ذلك ان الطاعون
 كان يقع فيهم في الايام و الملمات فكرهوه لذلك لا يجوز **شرح**

الزمن الا و عا ربست از زمان پیش از رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و سکون میم و فح و کسر لام زمان بشوهر داده شده کان **بیت** روایت است
 از مسعود بفتح میم و فتح عین بن صدقه بفتح صا و فتح و الا امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که شنیدم از امام می گفت بر طالی که پرسید شده بود از صیغه تزویج
 در شوال ایام امام گفت که بدست کسی صلی الله علیه و آله جفت خود کرده اند
 در شوال ایام امام گفت که جز این نیست که ناخوش شمرند تزویج را در شوال
 اهل زمان سابق و آن برای این بود که طاعون بود که می افتاد در ایشان **شرح**
 در زمان بکر زمان عقد کرده شده پس ناخوش شمرند تزویج را در شوال
 برای آن زیرا که آن مراد ایست که کسی شری از آن واقع نشده بود **اصل**
 عن الحسن بن بشیر قال سمعته قال كُتِبَ الى ابي الحسن الرضا ان يقر اية
 قد حُتِبَ اليه في خلقه شي فقال لا ثم قرأ ان كان سبي الخلق **شرح**
 روایت از حسین بن بشیر بفتح باء بی نقطه و تشدید بدشین با نقطه و سطر
 گفت که نوشتم سگوا امام رضا که مراد است خویشاوندی که تحقیق خویشا
 سگوا من و خرم را و در خویشاوندی چیزی از بدی هست پس امام
 گفت که تزویج ممکن با آن خویشاوندی اگر باشد بدخو **بیت و اصل** عن محمد بن
 احمد بن مظهر قال كُتِبَ الى ابي الحسن صالحا العسكري عليه السلام ان يقر اية
 سورة لم يسأل عن اسمها يوم تم اني اروي طلاقا احديهن و تزويج اكره
 اخرى فكتب الي ان انظر الى علامته ان كانت بواحدة منهن فتقول استأذنا
 ان فلا نسأل به علامته كذا وكذا هي طالق ثم تزوج الاخرى اذا انفقت
 العدة **شرح** عسکر بفتح عین بی نقطه و سکون بی نقطه و فتح کاف و لام بی نقطه

و کرد ایند شوهر را در زنان ایشان و چنان کرد بانا بعا بنامیده و بکشد که الله عز و جل
 کند شوهر را از زنان بی هاشم و کرد ایند شوهر را در مردان ایشان و چنان کرد
 بانا بعا بی هاشم مراد اینست که چون قدامت شوهر را از زنان زیاد برود شوهر
 زن را شیوع اما میل است و مردان آن دو طایفه برعکس پس زنان مخالفان
 بی جای میشوند غالبا بخلاف زنان شیوع اما میل و این منافات ندارد با آنچه
 گذشت در احادیث باب فضل شوهر النساء علی شوهر الرجال که باب بیستم است
سی و نهم **باب** **الحجاء** **الی البی** **صلی الله علیه و آله** **رجل** **قال** **یا رسول الله** **لیس عید**
طول **فانک** **النساء** **قال** **لیک** **اشکوا** **العزیزة** **فقال** **و فر شوهر حسیله و آدم**
القیام **فقل** **فذهب** **سار** **من** **الشوق** **شرح** **طویل** **یفیض** **ط** **وسکون** **واو**
 بیان شد در شرح حدیث هم باب الحزین و شرح الامه که باب سی و چهارم است
 فانکم بصیف مضارع منکم معلوم باب ضرب و منع منقبض است الغریبه بضم
 نری با نقطه و سکون و او و کبیرا یک نقطه و تشدید یا و دو نقطه در پایان شد
 غریب بود مرکب ستار از اسم مصدر باب نصر و یا و ثبت که برای بیان لغت است
 مثل احمری که بجهت بغایت شرح است لابق بفتح شین با نقطه و فتح با یک نقطه
 وقاف مصدر با جم شکر میل جماع **بی** **آمد** **سکون** **بی** **مرکز** **پس** **گفت** **که ای**
رسول الله **نیست** **نزد** **من** **هرگز** **پس** **کاح** **کم** **زنان** **را** **پس** **سکون** **نق** **شکایت** **میکنم**
شکر **میل** **جماع** **را** **پس** **گفت** **که** **در** **از** **کن** **مکن** **بدنت** **او** **مستمر** **کن** **روز** **دیر** **کرد**
پس **تر** **ای** **با** **او** **بود** **از** **شکر** **میل** **جماع** **سی و نهم** **اص** **عن** **ابی** **عبد الله** **ع** **قال**
من **نک** **المراة** **حقه** **موت** **نرها** **و** **تفسیر** **و** **لا** **د** **نرها** **و** **من** **شوهر** **را** **شد**
موت **نرها** **و** **تفسیر** **و** **لا** **د** **نرها** **و** **من** **شوهر** **را** **شد** **شرح** **الشیع** **میل** **باب** **تفصیل** **اسماء** **کردن**

و مراد اینجا آسان کردن است بر شوهر نفع خود را بجهت بسیار زانیه مثل تفسیر
 ای کثر اینها او را ملها و بر این قیاس است تفسیر الثوم بضم شین با نقطه و سکون
 همزه صد برکت **بی** **روایت** **است** **از** **امام** **جعفر** **صادق** **ع** **گفت** **که** **از** **جمله**
مبارک **نیز** **سبکی** **هر** **و** **خرج** **او** **آسان** **کردن** **زانیه** **او** **است** **و** **از** **جمله** **نابا**
زن **بی** **مهر** **خرج** **او** **و** **شوهر** **کرد** **زانیه** **او** **است** **نزد** **یک** **این** **مضمون** **می** **گوید**
در **حدیث** **نجاه** **و** **یک** **این** **باب** **سی و نهم** **اص** **عن** **ابی** **عبد الله** **ع** **قال** **قال** **رسول**
صلی الله علیه و آله **و** **آیه** **اذا** **اجلس** **المراة** **بجلیا** **فقامت** **عنه** **فلا** **یکلم** **فعلیها**
رجل **حتى** **یکرم** **قال** **وسئل** **النبی** **صلی الله علیه و آله** **ما** **زینة** **المراة** **لا**
للاعمی **قال** **القلب** **و** **الخضاب** **قال** **من** **طیب** **لشمة** **شرح** **میتواند** **بود** **که** **مراد**
بر **جمل** **مرد** **یک** **نزد** **باشد** **و** **میتواند** **بود** **که** **مراد** **اعم** **باشد** **بنا** **بر** **یک** **میگویند**
که **این** **عمل** **با** **عنا** **بند** **میشود** **بهر** **بنا** **یک** **نقطه** **و** **در** **یک** **نقطه** **و** **طال** **بیک** **نقطه**
بمیق **مضارع** **غایب** **معلوم** **باب** **نظر** **است** **طیب** **هر** **دو** **جا** **یک** **نقطه** **بیک** **نقطه**
و **سکون** **یا** **دو** **نقطه** **در** **پایین** **و** **یا** **یک** **نقطه** **است** **الخضاب** **بیک** **نقطه** **و** **طال** **بیک** **نقطه** **و**
با **نقطه** **و** **یا** **یک** **نقطه** **ای** **پایین** **آدمی** **جزی** **از** **خو** **لا** **رنک** **کند** **و** **مراد** **اینها** **است**
خبر **فان** **را** **ج** **بجفا** **جاست** **من** **برای** **تعیین** **است** **الشیع** **بفتح** **نونه** **و** **فتح**
سین **بیک** **نقطه** **و** **تخفیف** **هم** **فعل** **می** **که** **از** **راه** **بنی** **و** **دهن** **بدر** **و** **میکشد** **و** **یا**
میل **و** **آن** **مجرور** **مضاف** **الی** **است** **و** **مقصود** **اینست** **که** **چون** **بوی** **خنا** **شد**
از **جمل** **خوب** **میشود** **که** **ظاهر** **میشود** **از** **نفس** **بدر** **و** **کشد** **از** **راه** **بنی**
و **پایین** **اعتبار** **داخل** **طیبت** **بی** **روایت** **است** **از** **امام** **جعفر** **صادق** **ع**
گفت **که** **گفت** **رسول** **الله** **ع** **که** **چون** **دشت** **زن** **در** **جایی** **پس** **برخاست** **از** **جای**

بسیار باید که نشینند در جای او و مرگ تا آنکه سر شود امام گفت که و پس سید
بنی مصلی الله و آله که حسیست آرایش زن برلی شوهر او گفت که خوشبخت است
و حناست چه بکشد که حناصه از خوشبختی بوشید است **شرح** و در این
ابو عبد الله علیه السلام فی الرجل ینکح ابلیک قال یقیم عندها سبعه ایام **شرح**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مرگ که حفت خود میکند و خبر بگوید
گفت که در آن میکند و او یک هفته و بعد از آن شروع در قیامت میکند **شرح**
عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل ینکح المرأة فینکحها فی آخری کم یجعل
لله یدخل بها قال نکحها ایام ثم یقیم **شرح** روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام در مرگ که میباید شد و از آن پس حفت خود میکند و در دیگر آن که
که غیر است چند روز را بگذرد و بعد از آن که دخول میکند بان زن در این
وقت امام گفت که سر و زن بعد از آن قیامت میکند **شرح** و در این
علیه السلام قال ان ابلیک و عمر ایام سکره فقال لها یا ام سلمه انک فکلت
عند رجل قبل رسول الله فلیک رسول الله من ذلک فی الخلق فقال
ما هو الا کسایا الرجال **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بدستی که ابابکر و عمر آمدند نزد ام سلمه پس گفتند و ای ام
سلمه میگویند که تو تحقیق بودی نزد مرگ پیش از رسول الله پس گفتند و ای
حکیمه است رسول الله بنیت با نمره در خلوت که جای جماع است پس ام
سلمه گفت که بنیت او مکرمانند سائر مردان **شرح** ثم خرجا عنها
واقبل النبي صفا فقامت الیه جالسه فرقا ان یقول امر من السماء
فاخبرته الخیر فغلب رسول الله صفا حتى ان یبد وجهه قال لوی

عرق

عرق الغصین عینین و شرح و هو یجوز رواه حتی صعد المنبر و بادریج
الانصار بالسلح و امر بحلهم ان یخضرقصدا المنبر **شرح** مباد و بکشد
بنیفته منقب و حالت فرقا یقع فافتح و بنیفته و قاف مصدر یا علم منقب
و مفعول مباد و است ان یقع هم و سکون نون یقعد بر من است نکرید بر
بنیفته و یا بنیفته و یا بنیفته و یا بنیفته و یا بنیفته و یا بنیفته و یا بنیفته
است البرد یقع عرق الغصین بار دست از آن که میان آن در مثنی بنی است از آنجا
بالا و در طرف آن یکی است و کشید و در جانب بنی تا محاذی اسفل یکایا بین و در
غصین که در دو طرف بنی میجهد و بعضی مردمان و در یکی از بنی هاشم مکر مشاهده
شد بعد هر دو جای از با علم است و ضمیر مستتر در اول راجع بر سوله الله است
جمع نام مرد گندکان و کاخی مستعمل میشود در اصل مدینه السلاج بکسین بنیفته
شعیر و مانند آن امر بیفتد فاقی غایب معلوم راجع بقیامت و ضمیر مستتر راجع بر
الله است بحیام بیا حرف جر و فتح حا بنیفته و سکون یا بنیفته و سکون با
بنیفته و ضمیر راجع با بضار است و حیا هم عبادت است از سر در انصار که غایت
ایشان بوده و واسطه ربط بوده میان رسول الله و ایشان برای ریشا
فرمان واجب الاذعان و کیفیت عمل بان جنایه باید و شاید و در هر روز
مهر که جهاد سائر انصار با و مستحکم و مستظهر میبوده اند و امیر المؤمنین است
ان یخضرقصدا هم و سکون نون و یا بنیفته و یا بنیفته و یا بنیفته و یا بنیفته
بصیغه مضارع غایب معلوم راجع بقیامت و ضمیر مستتر راجع بر
نزدیک شدن رسول الله است تا آنجا فریاد میزدند و در آنجا در آنجا در آنجا
از بعضی حاضران سر نه میزدند و مستتر در بعد راجع بحلهم و مراد اینست که چند

۲۵۳ **باب** در بیان معرفت تا خوب فهم کند و همان رسول الله را زود عمل بقیصا آن کند
 بعد از آن ابو بکر و عمر و غیره رفتند از نزد ام سلمه و رو آوردند به پیغمبر
 سلمه برخاست سگ او شتابان از ترس اینک نازل شود چیزی از آسمان که
 متضمن این خبر باشد پیش از آنکه او گفته باشد و آن باعث خجالت او شود پس
 خبر داد و آن خبر بر عیسیا که شد رسول الله صلی الله علیه و آله تا آنکه متعجب شدند یکی او
 و پیغمبر شدند که غضبه بر میان دو چشم او زد و یک باین صفی که شد در کتاب
 الرکبی در یک پنجم باب مغیر الجود و النفا که باب هشتم است و از آنجا
 بیرون آمد و او میگوید که خود را آن کمال اضطرار آنکه بالا رفت منبر را شتاب
 کرد قدم در کاران رسول الله با شمشیر چون آن غضبه را و مشاهده کرد حد
 و امر کرد رسول الله بر پیشان او ایستاد فرمود پس او نیز بالا رفت منبر را **۲۵۴**
 حَمْدُ اللَّهِ وَاتَّقِ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ يَا آلَ أَقْوَامٍ يَتَّبِعُونَ عَيْنِي
 وَكَيْسًا لَوْ عَنِ عَيْنِي فَإِنَّهُ لَأَكْرَمُكُمْ حَسْبًا وَأَطْهَرُكُمْ مَوْلَاً وَأَفْضَلُكُمْ
 إِلَهِي فِي الْغَيْبِ وَلَا يَسْأَلُ أَحَدٌ مِنْكُمْ عَنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ فَقَالَ كَأَنَّمَا إِلَهِي
 رَجُلٌ فَقَالَ مَنْ أَبِي فَقَالَ فُلَانٌ الدَّاعِي فَقَامَ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَقَالَ مَنْ أَبِي
 فَقَالَ عَلَاكُمْ الْأَسْوَدُ وَقَامَ إِلَيْهِ الثَّلَاثُ فَقَالَ مَنْ أَبِي فَقَالَ الَّذِي
 تَنْسُبُ إِلَيْهِ **شرح** يَتَّبِعُونَ بصيغ مضارع غایب معلوم بآب فتعالی است
 عیب در اول یقع عین ببنقطه و سکون یا و نقطه در باین و یا ببنقطه است
 و در دوم بفتح عین ببنقطه است بجل و لعل است از ابو بکر و عمر و
 عباس رفتند از عمر و عدم تفریح امام با اسم ایشان بنی برین از تفریح است
 و تفریق ثلث بالهلام اشنا رفت برادر از و برجل زیرا که مراد باین عفا

۲۵۴ که ثلث کثرت خلفای صلاست نظیر آیت سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَعَاليَ اللَّهُمَّ وَتَعَالَى اللَّهُمَّ
 المکره میان شده در کتاب التوحید شرح جلد دوم یا فیه ابطال الزوایه کتاب
 نهم است **شرح** پس رسول الله سیاسی کرد الله را و شتابان کرد برای بعد از آن
 گفت که ای مردم ما در چیست حال جمعی چند که طلب میکنند عمار مرا و سوال میکنند
 انحال اینها من بخدا قسم که بدین سبب که من که امیر شما ام یا اعتبار صفات حمیده
 و پاکیزه تر شما ام یا اعتبار رجلا لئلا کی و خالی صفت شما ام برای الله تعالی در حالی
 در حق و سوال میکنند برای از شما از پدرش مگر آنکه خبر دادم او را پس برخاست
 سگ او ابو بکر پس گفت که کیست پدر من پس گفت که فلان شبان که با ما در
 نزار کرد و تو حاصل سنگ پس برخاست سگ او عمر پس گفت که کیست پدر من گفت
 که غلام شما که سیاه است با ما در نزار کرد و تو حاصل سنگ و برخاست سگ او
 سوم آن دو پس گفت که کیست پدر من پس گفت که آنکه منسوب میشود سگ او
اصول فَقَالَ لَيْتَ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَآعْفُو عَنْهُ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ فَإِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ
 رَحْمَةً فَأَعْفُو عَنْهُ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا كَلَّمَ اسْتَجَبَ
 وَفَرَّقَ وَفَرَّقَ طَرَفًا عَنِ النَّاسِ حِينَ كَلَّمَهُ فَتَرَكْ **شرح** اعْفُ بضم
 صغره و سکون عین ببنقطه و ضم فا است عفا از قبیل بکردن خود کردن کنا
 دیگر است در وقت التماس برای گناه او و ذکر عفا عفا الله عنک
 بعد از اول اشنا رست باینکه این التماس از چند کس انصار رسا در شد حکم
 بصیغ ماضی غایب محلی بآب تفعل است عرق بصیغ ماضی غایب معلوم
 بآب تفرست طرف بفتح طاء ببنقطه و سکون راه ببنقطه و فاء و ضمیر است
شرح پس گفتند مدد کاران که ای رسول الله عفو کن از ما عفو کناد الله از

چند بگفت که الله فرستاد ترا برای رحمت پس عفو کن که الله از تو
 و بود بی تو که چنان گفت میشد در التماس برای کسی شرم میکرد و عرق میکرد
 و میپوشانید چشم خود را از مردمان برای شرم و در وقتی که سخن میگفتند با او
 پس از منبر فرود آمد **اصل** فلما کان فی السجدة هیط علیه جبریل یحقیقه من
 الجنة فیها هریت فقال یا محمد هذه عملها لك الخور العین فكلها انت
 و علی و ذریکتا فارق لا یصلح ان یأكلها غیرکم فجلس رسول الله صلی الله
 علیه و آله و فاطمة و الحسن و الحسین فاکلوا فاعطی رسول الله صلی الله علیه و آله
 من تلك الاكله قوه ان یبین رجلا و كان اذا شاء عشی نساءه کلھن
 فی لیلہ **شرح** الصحفه یفتح صا د بینقطه و سکون حاء بینقطه و فا
 کاسه میانه که قدری در آن بگذارد و بخاک سیر کند و بقیه هر روز و سکون کاف
 برای و حد است **شرح** پس وقتی که شد در آخر شب فرود آمد بر او و بر
 کاسه میانه در آن بشت داشت بود هر سه پیش گفت که ای محمد این هر سه را بخند
 آنرا برای توحید و عین بهشت پس بخور آنرا تو و علی و اولاد شما چه بدستی
 که نشان اینست که خوب میشود اینک خود را ترا غیر شما پس بشت رسول
 الله صلی الله علیه و آله و فاطمة و حسن و حسین پس خوردند پس داده شد رسول الله
 صلی الله علیه و آله در جماع بسبب آن یکنه بود قوت چهل مرد پس بود که چون میخوا
 جماع میکرد زن از خود را هکی ایشان را در یکیش **اصل و شرح** عن ابی
 عبد الله ع قال من حج من النساء ما لا ینکح فزنی منهن شی فایم
 علیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت که هر که فراهم آورد
 در خوان خود از زنان آنچه را که جماع نمیکند پس زن را کرد از جمله آن

زنان چیزی پس که با براف مرد است **اصل و شرح** عن عثمان بن عیسی
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئلت عن رجل و هم له ابوه جاریه فاولدها و ولدت
 عنده زنا فایم ذکر است ان اباه قد کان و همها قبل ان یفها که فاجتنبها
 قال لا تصدق **شرح** روایت است از عثمان بن عیسی که بر او سند روایت را
 از امام جعفر صادق ع گفت که امام پرسید شد از مردی که خجسته برای او
 کثیر از این را بیدان کثیر را و در آن مرد آن پسر بدی بعد از آن کثیر مذکور کرد
 او تحقیق بود که جماع کرده بود آن کثیر را پیش از آنکه بخشد آن کثیر را برای او پس
 دو کرد از آن کثیر امام گفت که آن کثیر را استگوشه میشود و میشود مراد اینست که اجتناب
 لازم نیست **اصل و شرح** عن عثمان بن عیسی عن ابی الحسن الا و لم قال لکنت
 الیه فی المسند و عرفت خطه عن ائم و لک رجل کان ابوه الرجل و همها
 که فولدت منه اولادکم قال بعد ذلک ان اباه کان و طبعی قتل
 ان یبکی لک قال لا تصدق اما فخری من سوا خلیفه **شرح** روایت است
 عثمان بن عیسی از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که نوشتم سوی امام این مسئله
 و شناختم خط امام را در جواب پرسیدم از کثیر خاص برای مردی که بود که
 پدر آن مرد خجسته بود آن کثیر را برای او پس رسید از کثیر فرزند بعد از آن
 گفت بعد از آن بیدان که بدیستی که پدر تو بود که جماع کرده بود مرا پیش از آن
 بخشد مرا برای تو امام گفت که آن کثیر را استگوشه میشود و میشود مراد اینست
 که میگزید از بدیستی پس **اصل و شرح** عن ابی عبد الله ع قال قال المیرزا
 صلوات الله علیه فی المرأة اذا نزلت قبل ان یدخل بها الرجل یفرق بینها
 و لا صدق لها لانه الحدت کان من قبلها **شرح** روایت است از امام

جعفر صادق ع گفت که گفتا میرالمؤمنین صلی الله علیه و آله بر من چون نزل کند عدا
 نکاح پیش از آنکه جماع کند با مرد که تفریق کرده میشود میان آن و وجوه نکاح
 زانیه حرام است و نیت مهری بر آن زن نیز که او در آن جماع صحت نکاح است
 از جانب زن اشاعت یافت باینکه اگر از آنجا که مرد میبود تفریق کرده میشد
 و نصف مهر ثابت میبود **در شرح اصل** **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع** قَالَ إِنْ تَزَوَّجَ
 اِمْرَأَةً لَمْ يَحْرَمِ عَلَيْهَا أَنْ تَزَوَّجَ وَكَأَنَّهُ اسْوَدَّ وَابْتَهَا
 وَلَكِنَّ عَدْلًا أَبَيْضَ فَقَالَ لِمَنْ تَحْقِرُهُ مَا تَرَوْنَ قَالَ لَمْ تَرَ إِلَّا أَنْ تَرْجِعَهَا
 فَأَبَيْهَا اسْوَدَّ وَزَوْجَهَا اسْوَدَّ وَكَأَنَّهُ أَبَيْضَ **فصل** روایت از امام
 جعفر صادق ع گفت که بدست منی که مردی آورد زنی را سوسه میزد که بدست منی
 که این زن من سیاه است و من سیاه می بود بدست منی که او را سوسه میزد سفید را پس
 عمر گفت جمعی که نزد او حاضر بودند که چه می بینید گفتند که می بینیم که سنکسار کنی ترا
 چه بدست منی که زن سیاه است و شوهرش سیاه است و فرزندش سفید است
اصل **عَنْ جَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صلی الله علیه و آله** وَقَدْ وَجَّهَ بِهِ لِرَجْمٍ فَقَالَ
 مَا حَالُكُمْ خُذْنَاهُ فَقَالَ لِلْأَسْوَدِ أَمْرًا تَكُ فَقَالَ لَا قَالَ فَأَتَتْهَا وَجَّهَتْ
 طَائِفَةً قَالَ فَقَالَتْ لِي فِي كَيْفٍ مِنَ اللَّيْلِ فِي طَائِفَةٍ فَتَقَتَّتْ أَفْهَامُ تَقْتَفِي
 الْبَرْدَ فَوَقَعَتْ عَلَيْهَا فَقَالَ لِلْمَرْءِ هَلْ تَأْكُلُ ذَانِبَةً طَائِفَةً قَالَ نَعَمْ
 سَلَّ فَلَمَّ حَجَّتْ عَلَيْهِ وَأَبَيْتَ قَالَ فَأَنْظَرَهَا نَظْرًا فَأَتَتْهُ بِإِنْكَارٍ وَأَتَتْ
 عَلَيْهِ الدَّمُ النُّظْفُ فَأَبَيْتُ وَلَوْ قَدْ حَرَّكَ اسْوَدَّ فَلَمَّا أَبَيْتُ اسْوَدَّ
شرح حجت باینکه بینه نقطه و جمیع بینه نقطه ماضی منکح معلوم باب
 انظلاق بکلام است الدم مرفوع و فاعل است ضمیر مستتر در خبر که راجع

بولود

بولود است و مراد بخر که اینجا قوت سفر بیاده و جهاد دشمن و مانند آنهاست و او را
 آن در وقتیت که نزد یکدیگر می باشد فلما تا آخر کلام امام جعفر صادق ع است
 ایض بیاده و بینه نقطه در باین و فاعل بینه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب
 و ضمیر مستتر راجع ببولود است ایضاً قد کشید جوهری گفته که ایضاً ماضی
 من المرفوع و ایض الغلام ای رافع و نویاض و لا یقال صریح و هو من التواضع
 و این اثر در نهاده گفته که ایض الغلام نویاض اذا شارف الاحتلام و لا یعلم
 و هو من التواضع و لا ینبیه **ع** امام گفت که پس آمد در راه که او امیر المؤمنین صلی الله
 علیه و آله بر حالی که تحقیق عمر فرستاده بودند نزل برای اینکه سنکسار کرده شود پس گفت
 که چیست حال شما پس چنانچه نزل و او را پس گفت مرد سیاه که آیا ایت بدست منی ترا
 باینچه که آیا پیش از این چنین بدی از زن خود دید بودی پس گفت که نه گفت که آیا
 پس جماع کردی زنت را بر حالی که او حایض بود مرد سیاه گفت که تحقیق زنت
 مراد زنتی زبانه ای که بدست منی که من حانتم پس کان کردم که او میزد سدا ز سر میا
 در وقت غسل کرده و در وضع میگوید پس جماع کردم و او را پس گفت زن که آیا جماع کردی
 بر حالی که تو حائض بودی زن گفت که اری سوال کن مرد را تحقیق حرام کردم
 بر او و با کردم از جماع امیر المؤمنین ع گفت که پس روانه خانه خود شو بدیچه
 بدست منی که آن مولود پس شماست و جز این نیست که غالب شد خون نطفه را پس
 مولود سفید شد و اگر تحقیق قوی در حرکت میشد سیاه میشد پس وقتی که
 قد کشید سیاه شد بدانکه خافات نیست میان این حکم و حکمی که گذشت در
 بیت و سوم این باب نیز که آنچه گذشت در شکل و رنگی است که بر طرف
 نیش و از مولود تا آخر عرض و این حدیث در رنگی است که بر طرف میشود پس

آن دو سیاه

بسیار که زن و مرد اجناس دیگرند بیجماع در وقت حیض حکم میگرداند امیرالمومنین علیه السلام که گذشت
در چند بیت و سوم والله اعلم **باب و نهم اصل** عن عمر بن ابی القدام عن
ابیه عن علی بن الحسین علیه السلام قال سئل عن الفواحش ما ظهر منها وما بطن
قال ما ظهر نکاح امرأه الاکبر وما بطن الزنا **شرح** روایت از عمر بن
ابی القدام بکسریم و سکون قاف و قال یبقیه از پدرش زامام زین العابدین
علیه السلام راوی گفت که امام بر سید شتاد رسوا خواهر اینی آشکار شد
از عمل آنقا و خواهر اینی به نیت شد چنانچه مذکور است در سوره لواط و لغو افهام
که اینها هر شد جفت خود کرده زن پدر است مثلا و اینی به نیت شد زنا مثلا
بدانکه میتواند بود که این از قبیل بیان بشاید با شد با تفسیر هر کس با شد و
هر تقدیر منافات ندارد با اینی گذشت در کتاب ما بحیث در چند دهم باب من اعطی
الامهات الاخر که باب هشتاد و چهارم است و با اینی مذکور است در اول کتاب
مخفی فاند که ظاهر بود نکاح امرأه ابله اعتبار نیست که کسی نهان میکند و
زوج خود را و باطن بود زنا باعتبار نیست که اکثری به نیت میکنند زنا را و این
منافات ندارد با اینکه اعتباری دیگر بکسر باشد چنانچه می آید در کتاب لا شرع
در چند اول باب تحريم الحرفه الکتاب که باب بیستم است **باب و نهم اصل** عن ابی
عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله ص اذا اراد احدکم ان یاتی أهله فلا یجئها
شرح اهل اعم است از زوجه و ائمه و تروجه متع و کثیر لا یجئها بمصیفة نهی
غایب معلوم با ج نعالست صاحب قاموس گفته که اجماع سبعة مراد است
که باید که انزال امتی نکند پیش از آنکه زن استیفا خط خود کرده باشد **معنی**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله ص که چون اراده کند

یکی از جماع اهل خود را میباید که پیش بقیصد او را در استیفا خط خود **باب و نهم اصل**
عن محمد بن مسلم قال سألت أبا عبد الله ع عن قول الله عز وجل اعطی کل شی
خلقه ثم هدی قال لیس شی من خلق الله الا وهو یعرف من شکله الذکر من الا
قلت ما یخفی ثم هدی قال هداة للنکاح و النکاح من شکله **شرح** ظاهر این حد
اینست که کل شی مفعول اول باشد و عبارت از هر حیوان باشد و خلقة یفتح خا
با نقطه و سکون لام مفعول دوم باشد و عبارت از نظیره و در آخر پیش باشد
بر شی که جفت او تواند شد بلی جماع بر ضایع راجع بکل شی باشد و مراد باشد
راه نموده کل شی باشد سو طریق انتفاع از خلقتش بشناسند نه از ماده آن
برای مصیحت و قبح جماع و تولد و تناسل و چو راوی از این معنی غافل شده یا احتیاط
کرده تکرار سوال از معنی ثم هدی کرده و امام ع تکرار جواب کرده با بعضی دیگر از شکل
شین با نقطه و سکون کاف حیوانی که نظیره حیوانی دیگر باشد در قابلیت جماع
او و اقوالی که گذشت در باب هجدهم که با ج ن الله تبارک و تعالی خلقت
شکل است در نسخ النکاح بکسرین و فاحا یبقیه است یعنی جماع حرام چنان
محال بود بر آئینده و مقتضای ظاهر این بود که بجای آن انتفاع بکسرین و
ببقیه گوید یعنی جستن تریعهاده تا اشارت شود باینکه کار بعضی حیوانات
تعیین جفت خود است مثل کبوتر و بعضی انسان و کار بعضی دیگر جماع بی تعیین
جفت است مثل سگ و گربه و سایر حیوانات که سر انجام لیک آنرا نکفته برای
اشارت باینکه اهل جماع تا حرام از جمله انسان مانند سگ و گربه اند **معنی**
روایت از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله
عز وجل در سوره طه در حکایت قوله و بنا الذی اعطی کل شی خلقه

۴۶۱
 ثم هكذا صاحب الاختيار ما انست که داد هر چیز را خلقت بعد از آن راه می نمود اما
 گفت که نیست چیزی از جنون آفریده الله تعالی مگر با حکم او و میشتا سدا از نظیر خود
 نرا از ماده برای مصلحت جماع و قوا لدوتا سل کفتم که چیزی نمی هدا نقتلا و که
 ثم هدا امام گفت که راه نمود کل شی را سو جفت کردن جماع حرام کرد از نظیر خود
 مراد اینست که هر چیزی بعد از شناختن هزاران ماده میشتا سدا موضع جماع
 نظیر خود شر را و سرگردان نمیشود در وقت اوله جماع **بجای اصل** عن الحسن
 بن جهم قال رأيت أبا الحسن اختصبت فقلت جعلت فداك اخففت
 فقال نعم إن التهيئة مما يزيد في عفة النساء ولقد ترك النساء العفة
 بترك أزواجهن التهيئة ثم قال أيسرك أن تراها على ما تراك عليه
 إذا كنت على غير تهيئة قلت لا قال فهو ذاك **فصل** التهيئة بفتح تاء و نقطه
 در باب اول و سکون ها و کیر یا و نقطه در بابین و هجره مصدر و عقل العین یا بی
 و معنوی لا لام باب تفعیل الارساق خود **بجای** بولایت از جنین جرم بفتح
 جیم و سکون ها گفت که دیدم امام مکتا کاظم علیه السلام را یا امام رضا را که
 که محاسن زن کرده بود پس کفتم که قربات شوم محاسن زن کرده ای پس گفت
 که آری بدستی که آراسته کردن خود از جمله آفتست که زیاده میکند و رعفت
 زنان و هر کینه تحقیق ترک کرد ندان زنان بیجا عفت را مستحکم شوهر
 ایشان آراسته کردن خود را بعد از آن امام گفت که آیا خوش می آید ترا اینکه
 بدنی زن بر صورتی که زن می بیند ترا بر آن اگر آشی بر صند آراسته کرد خود
 کفتم که نه امام گفت که پس آن اینست که کفتم مراد اینست که پس زن را نیز خوش
 نمی آید و باعث ترک عفت میشود **اصل** ثم قال من اخلاق الأنبياء التخليق

۴۶۲
 والتخليق وحائق الشعر وكثرة الطرقة ثم قال كان لييمان بن داود وعليه السلام
 ألفا ثم أقر في فقر واحد ثلثمائة مهيمة وسبع مائة مهيمة وكان رسول
 صلى الله عليه وآله يضع أربعين رجلا وكان عنده تسع مئونة وكان
 يطوف عليهم في كل يوم وليمة **فصل** الطرقة بضم و فتح طاء بفتح و ضم راء
 بفتح و فتح طاء و ضم راء و فتح طاء و ضم راء و فتح طاء و ضم راء و فتح طاء و ضم راء
 اینجا قد عشره کما یان روبرو دایم و معنی و کینه خاصه است باین فقره گذشت در جلد
 سوم باب اول المهر بفتح میم و کسر ها و سکون یا و و نقطه در بابین و راء بفتح
 نغز که مراد از حراه زوج و دایم باشد و حراه متوالیست بضم سین بفتح و ضم
 راء بفتح و ضم دیا و و نقطه در بابین کینه خاصه بضم باء بفتح و ضم سکون
 ضا و با نقطه و عین بفتح و ضم جماع و مراد اینجا قوت جماع است **بجای** بعد از آن
 امام گفت که اینجا عاداتی بی غیر است یا کینه کردن خود بنوعی و مانند آن و خوش
 که خود و تراشید سوی سر و بسیار جماع بعد از آن امام گفت که بود برای سلیمان
 بن داود علیه السلام هزار زن در یک شهر سیصد مهر کرده شده و هفتصد کینه خاصه
 و بود رسول الله ص با این روش که برای او بود وقت جماع چهل مرد و بود نزد
 نه زن بود که میکردید بر جمیع ایشان در هر روز و بشی اگر میخواست چنانچه
 گذشت در جلد چهل و یکم این باب و مذکور شد در شرح حد چهارم باب
 الفیر که با جسد و نفقا و و نفقا است که او را کینه نیز بوده **بجای و یکم اصل**
 عن خالد بن عیث عن عبد الله بن عمر قال تذاكروا الشوام عند أبي عبد الله
 علیه السلام فقال الشوام في المرأة والذابة والذرافات ما شوم المرأة
 فكثرة مهرها و نفقها **فصل** خجج بفتح خاء و ضم جیم و سکون یا و و نقطه

خیرا فقد فرغ فی رحالکم و رغبت فی بناءکم فقالت لها حفصة ما اقل جبالک
 و اجراک و انما للرجال فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کفی عنک یا حفصة
 فانما خیر منک رغبت فی رسول الله صلی الله علیه و آله فکسرتها و فکرتها
 رغبت بصیغه ماضی غایبه معلوم بایضا و بتشدید یاء استعنا
 بفتح عین و تشدید نون یعنی عن ایداننا است و این اشارت بقصه
 و عاشره که در سوره تحریم مذکور است و ایضا اشارت بآیت سوره احزاب
 ان الذین یؤذون الله و رسولہ نعم الله فی الدنیا و الاخره واعد لهم عذابا
 و در بعض نسخ عنها است بلیتها بضم لام و سکون میم و کسرا و دو نقطه در بیا
 و سکون یاء و دو نقطه در بیا بین که متولد از کسره است بصیغه ماضی غایبه معلوم
 معتل العین باب بفر است غیر بایک عین بنقطه و سکون بایک نقطه و کسرا
 و دو نقطه در بیا و سکون یا و دو نقطه در بیا لا و سکون یاء و دو نقطه در بیا و دو نقطه
 که متولد از کسره است بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل العین باب بفر است
 بعد از آن گفت که ای خواجه انصار بجزاها دشمن را الله تعالی از جایت رسول الله صلی
 الله علیه و آله بجهت یاری کرد و در مردان شما و رغبت کرد و در مردان شما
 پس گفت آن زن از حفصه که چه کست شرم تو وجه با جراتی تو وجه صاحبی
 تو در مردان پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که باز در خود را از ارمای حفصه چه
 بدوستی که آن زن بهتر است از تو بیا این اندک رغبت کرد و در رسول الله
 پس ملامت کردی او را و عیب کردی او را اصل ثم قال للمرأة انفر فی ملک
 الله فقد اوجب الله لک الجنة لرغبتک فی وقرضک لمحبتی و سروری و شکر
 امری ان شاء الله فانزل الله عز وجل و امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها

لنبي

للنبي ان اراد النبي ان يستکفها خالصا لک من دون المؤمنین قال فاحل
 الله عز وجل هبة المرأة نفسها لرسول الله صلی الله علیه و آله و لا یحل لک
 لغیر **بینه** بعد از آن گفت نزد که بیک در رحمت کند و ترا الله تعالی پس تحقیق
 الله تعالی برای تو هست لای برای رغبت تو در من و اراده تو و دوستی مرا و خوشحالی
 مرا و زود باشد که آید نزد تو فرمان من انشاء الله پس فرستاد الله عز وجل
 در سوره احزاب که و حلال کردیم برای تو زنی مؤمنه را که بخشد خود را برای من
 اگر خواهد بغير کراهت خود کند و در بعضی حالتی که بغير باشد برای تو بخل و لا یحل
 دیگر امام گفت که پس حلال کرد الله عز وجل بخشد زن خود را برای رسول الله
 صلی الله علیه و آله و حلال نیست و آن برای غیر او بیا این گذشت در بعضی احادیث باب
 المرأة تهب نفسها للرجل که با میبجاء و دوم است و اینجا میگویم که ظاهر این حدیث
 اینست که ان اراد النبي متعلق بر هبت است و بعد از آن هبت نیست **بینه و جازم**
 عن ابی جعفر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما أنا بشر مثکم تروج
 فینکم و ازوجکم فاما فاطمة علیها السلام فان تزوجها نزل من السماء **شعر** و نزلت
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که جز این نیست که من انسانم
 مثل شما زن میگیرم در شما و زن میدهم شما را مگر فاطمه علیها السلام چه بدوستی که تزوج
 او فرود آمد از آسمان اشارت با آنچه گذشت در کتاب الجرح و تعدیل هشتم مولد
 الزهراء فاطمة علیها السلام پس صفات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سی و یسوم این
 باب **بجاء و بینه** قلت لا یحب الله عز وجل ان تزوجت امرأة فکسرتها و فکرتها
 فیقبل فیها فقال و انت لم سالت انیسا لیس علیکم التفتیش **شعر** قبل کسر
 و سکون یاء و دو نقطه در بیا بین بخر طاعت کرده شد است ایضا اشارت رشت

باینکه طهر کرده **پیچ** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدستی که من جفت خود کردم را
پرسوای کردم انحرول و پس چون کرده شد در آن زن پس امام گفت که و تو چو
سوال کردی نیز نیست بر من تا نقیض احوال زنان شما که بیشتر چه کرده اند **پیچ**
ششم **صل** عَنْ سَدْرِ بْنِ أَبِي الْوَلَدِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ عَنِ أَهْلِ
الْكُوفَةِ جَاءَ جَالِدٌ يُعَلِّقُ فِي الْمَرْأَةِ ذَاتَ جَمَالٍ فِي مَوْضِعٍ فَقَالَتْ قَدْ أَصَابَتْ
حَصْلَتٌ فَبَكَتُ فَلَا تَنْتِ فَلَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ فَقَالَ كَيْفَ يَا سَدْرُ
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَنَ قَوْمًا جَعَلَتْ اللَّعْنَةُ فِي عَقَائِمِهِمْ
لَا يُؤْمَرُ الْفَقِيرَ وَكَأَنَّ الْأَكْرَهَ أَنْ يُعَيَّبَ حَبِيبِي حَبِيبُ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ
ششم روایت از سدید بن یحیی سین بن یحیی و کسر ال بن یحیی و سکون یا
دو نقطه در پایان و بن یحیی گفت که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام که ای سدید
رسید بمن از زنان اهل کوفه زیبا فی و یکنوی شوهر داری پس طلب کن
برای من زنی صاحب زیبا فی در چرا که من سیب شد پس گفتم که تحقیق
یافته آنرا که من می خواهم شنوم او فلان ت بنت فلان ابن محمد ابن اشعث
قیس است پس گفت مرا که ای سدید یحیی که رسول الله علیه و آله لعنت کرده چو
پس جاری شد آن لعنت در اولاد ایشان تا روز قیامت و من که هست
اینکه بر خود بد من یکی را از اهل آتش جهنم اشاعت و رست با چرخ و رنج
البلاغه است که می رسد مؤمنین در منبر اظفار نعم خود میگرد پس اشعث
گفت که پس بگو که در من چه خدوست پس مرا مؤمنین بعد از طهرن برای
گفت که اگر بگویم چو معلوم خواهد شد یا که بد من و بخدا قسم که رسول الله
صلی الله علیه و آله خبر مرا از عدد موی دست و گفت که بعد از هر موی شش نیست که

می کند ترا و فرشته ایست که لغت میکند ترا و می گفت اشعت امیر المؤمنین ^{علیه السلام} ۴۰
 بر حکیم مشهور است و محمد بن اشعت خود از قاتلان امام حسین است بدانکه منافات
 میان این چند میسر و زوجیت عایشه و حفصه بی رسول الله و آکر و زوجیت
 نوح و لوط زیرا که بسا مصلحتی که معارضه کند با کراهت نفروا بتبع الحفظ
 و ایضا منافات نیست میان این و آنچه گذشت در کتاب الحی در حدیث ششم
 ابی عبد الله جعفر بن محمد بن ابی که اخرج بعضی افراد عام بدلیل منافات ندارد با
 آن عام سائر افراد را و الله اعلم **بخلاف** ^{نظم} سمعت جعفر بن محمد یقول قال رسول
 صلی الله علیه و آله یا علی مرئسا الذ لا یصلک عطلا و لو یعلقن فی اعدائنا
 سیر **نظم** العطل بضم عین بنقطه و ضم طاء بنقطه و تخفیف لام جمع عا طل
 زنان فی نزوی السیر بفتح سین بنقطه و سکن یاء و نطقه و یرا بین و را بنقطه
 قسمه **نظم** شنیدم از جعفر بن محمد می گفت رسول الله ص که ای علی
 امر کن زنان خود را که نماز نکذارند برحالی که فی نزوی باشند هر چند که آن وقت
 در کردنیهای خود در سراد اینست که زن شوهر را میباید که حالی از نزوی
 نباشد حتی در وقت نماز **نظم** عن رجل عن اصحابنا من اهل الجبل عن
 ابی جعفر قال ذکرته که الحسن و انهم یقولون نکاح کیکاح و الذی آدم
 و انهم یحاجون اذ لک فقال اما انتم فلنکحوا جناتکم به لما ادرک هبة الله قال
 آدم یا ربی نزع هبة الله فاهبط الله عز وجل له حواء فقلت له
 ار معة علمتکم نعم رفقها الله فلما ادرک و لد هبة الله قال یا ربی نزع
 و لد هبة الله فاحی الله عز وجل الیه ان یخطف الی رجل من الجن و کان
 مسلما اربع بنات له علی و لد هبة الله فزوجهن فاکان من جمال و علم

و در دو مورد جماع با اعتدالی خلالت و با اعتدالی دیگر حرام است چنانچه
بیان میشود در شرح و اما معنی السفاح تا آخر هوم کلام یومش شاد رشت
باینکه یومش بعد از رجوع کذا و یاب امام مع کاظم و امام رضا علیهما السلام
لفظ انداز پیش خود گفته و از امانی نشیند اگر چه صحت آنرا از امام نشیند ظاهر
آنچه گذشت در کتاب الحجه در چند سوم باب اولی که در بعض الفاظ آن
نکاتی باشد مثل این باقی بقیه چیز نیست که حلال میشود از جمله نکاح
و غیره حرام میشود و فرق میان نکاح و سفاح و زنا و آنکه از جمله یومش است
مسئله یومش قال کل زنا سفاح و لیس کل سفاح زنا لان معنی الزنا فعل
حرام من کل جهة لیس در پیش من و بجای الحلال فلما کان هذا الفعل یکنه زنا
من کل وجهه کانت تلك لعله لیس کل فاحتمل و لیس کل حرام حرمة الله من
الفرق کلها **فهرست** مقصود بیان اینست که نیست میان زنا و سفاح بعضی
اولی هوم و خصوص مطلق است و سفاح اعم مطلقست از زنا زیرا که سفاح
حرامیت که حرام باشد و آن دو قسم است **یکم** آنکه حرام تا از هر جهت و آن زنا
آنکه حرام بر وجهی و خلالت بر وجهی دیگر مثل جماع زن در وقت حیض و آنرا
زنا بشمارند پس فرزندیک که از آن بهر سبب ولد از نایست چنانچه گذشت
در حدیث چهل و هشتم باب سابق و مثل جماع مرد و کتیرا که مشرکت میان
و مرد **دویم** بر وجهی از چنانچه گذشت در کتاب المعیشت در چند دهم
باب اول که با ب نود و هشتم است و مثل جماع کتیری که خلیل غیر جماع او شدن
باشد چنانچه گذشت در چند اول باب صد و دوازدهم و مثل خلاصی که تفرق
بفرادن مالکش چنانچه گذشت در چند دوم و سوم باب صد و نوزدهم

یومش

یومش از یومش گفت که هر زنا سفاح است و نیست هر سفاح زنا زیرا که بعضی
زنا جماعیت با زن که حرام باشد از هر جهت نیست در آن چیزی از راههای حلال
پس در وقتی که بود این جماع همگی آن حرام از هر راهی شد این شد این وقت
هر سواهی و هر حرای که حرام کرد از آن الله تعالی از جمله فرجهای همگی آنرا **اصل**
و آن کان قد یکنون فعل الزنا عن شراف من العباد و اجر منی و مواطاة
منهم علی ذلك الفعل فلیس ذلك الزنا منی منهم فیه اذا تراصوا علیه من اعطاء اجر
من المواطاة علی المواقعة خللا و ان یکنون ذلك الفعل منهم فیه عز و جعل
رضا او امرهم بهر قل کان هذا الفعل غیر ما سوبه من کل جهة کان
حراما کله و کان اسم زنا محصا لانه معصیه من کل جهة معروف و ذلك عند
جميع الفرق و الیله انهم حرام محرم غیر ما سوبه **فهرست** و آن سبب است
و میتواند بود که شرطی باشد و بنا بر اولی و فلیس برای تعلیل است و بنا بر دوم
برای ربط جزا بر علت المواطاة بطاء بینقطه و بهر که کای منقلب یا لفظ میشود
مصد باب مفاعله لسان شد خللا لیس است و ظرف در نه که پیش
از خللا است متعلق بخللا است باعتبار تعین معی مرضیا و ان یکنون
عطف است بر خللا و بعضی و باعتبار ان یکنون است رضا بکسر و مضاد
با نقطه و لفظ که ساقت شده بتقوین بعضی مرضیا است ما احریم بهر معنی است
که جماع صحیح ما سوبه میباید شد چنانچه گذشت در شرح حدیث هشتم با سابق
محصا بفتح میم و سکون حاء بینقطه و مضاد با نقطه صفت زنا است و احراز
از اینکه زنا باشد از جهت غیر زنا باشد از جهت غیر زنا باشد از جهت دیگر
اینکه بعضی جماع حرام میباید شد از جهت و خللا میباید شد از جهت دیگر معروف

مرفوع و خبر دوم آن است مشا را لید الکفر معصیت آنه بفتح همر بقدر
 لانه است **یعنی** هر چند که کاهی می باشد که آن زنا از روی رضا مندی از یکدیگر
 که صادر میشود از بندگی و عزدی معین و هداستان شد که صادر از بندگی
 برای فعل چ نیست آن رضا مندی از بندگان چو راضی از یکدیگر شوند
 بران بسبب دادن مزد بسبب هداستان شد بر جماع حلال و اینکه شود
 آن فعل از بندگان برای الله عزوجل مرضی یا امر کرده باشد ایشان را پس
 پس در آنکه که بقدر این فعل عیما مودبه از هر جوی شد حرام بهی که آن و شد
 نام زنا محض زیرا که آن کنا هست از هر جوی شهرت کنا بود آن نزد
 جمیع طوائف و اهل ملت زیرا که آن نزد ایشان حرام بغایت حرام کرده شد
 است عیما مودبه است **اصل** و نظیر ذلك الخ یعنی اینها را پس کل مسکون و اینها
 اقامه صارت خا لفت خمر لا نقلا بقلب من جرحها بلا مزاج من غیرها
 صارت خمر و صارت لا من کل مسکون من غیرها و لکن سائر الاشرار لکن
 لان کل جنس من الاشرار المسکره فتوبة مزوج الحلال بالحرام و مستخرج
 منها الحرام **شرح** مراد بخبر شرا بیت مسکره از ثلث اب انکو و فشرده بهم مسکر
 بی آمیختن آن بخیری دیگر یعنی احتراز است از بتیذ زیرا که آنرا کاهی
 جز مینا مند بعنوان مجاز مثل آنی گذشت در کتاب الحی در جلد ششم
 باین ما یفصل به بین نکو الحی و لمیط فی امر الامامة که باب هشتاد
 است انما در و جا بیکر همره است و اول استیناف بیانی سابقست
 و دوم معطوف بر اولت خاصه منصوب و حال ضمیر مستدر در صاف
 است یا صفت خراست که مقدم شده بران مثل عزابیب سود بین

زنا هفتاد

زناتضا است که در فقه سابقه مذکور شد من برای بسبب و برای
 میتواند بود الحی همره که هر وقت بخیری با در بلا مزاج برای استیفا
 متعلق بصا و مودوم است و جمله استیناف بیانی سابقست المزاج بکسر
 و برای با نقطه و الف و جیم آمیخته و آمیخته شد و همره و اینها مناسبت من در
 من غیرها بیانی است منسوب بفتح میم و ضم سین با نقطه و سکون و او با کسبه
 و تاء تائیت مرفوع و خبر کل جنس است و تائیت باعتبار انشراح است التوبه
 بفتح سین و سکون و او مصدر باب نصر آمیختن مزوج برای با نقطه و جیم مرفوع
 و خبر یک کل جنس است و تذکیر باعتبار اخذ شراست الحلال بحر و مضاف
 الیه است ظاهر سیاق این بود که یوشن بجای بالحرام گوید که بالحلال و بجا
 منها گوید که منها پس در این کلام چند قسم نکات است و اشارت با اشارت
 اینها گذشت در شرح کلام مصنف در عنوان این باب که و هو من کلام نوی
 و ما موافق ظاهر شرح میکنیم **یعنی** و نظیرهاست خمر خمره شربان این که
 بدرستی که خمر سرد اهر مست کنند است در کناه و بدرستی که خمر خمرین
 که کردید برحالی که بی آمیختگی بود خمر زیرا که آن منقلب شد بسبب فائق
 بیان این الکلیه آمیخته از غیر آن کردید خمر و کردید سرد اهر مسکر که غیر است
 و نیست باقی شرا را چنان زیرا که هر جنسی از شرا را مست کنند پس آمیخته
 آمیخته حلال بحلال است و بیرون آورده شده است از آنها حرام قرار
 که هر کدام آنها از ترکیب حلال بحلال بهم رسیده بخلاف خمر **اصل** نظیر
 الماء الحلال المزوج بالتمر الحلال و الذییب او الخبطه او التوبه
 و غیر ذلک الذی یخرج من بینها شرا حرام و لکن الماء الذی

حرمه الله ولا التزويا ولا الزنا بغير ذلك اما حرمه اقله بعينه
كل واحد بخلافه حتى غلا وانقلب وانقلب بنفسها لا بخلافها فاشترك
جميع المسكون في اسم المسكون وكذلك شارك السفاح الزنا في معنى السفاح
ولم يشارك السفاح في معنى الزنا انه زنا ولا في اسمه **شعر** نظيره
مثلا استعطف والزبيب بواو وعطف ونظيره بواو وبلى اشعار بانيت
كده في دريذ جمع ميان ثم وزبيب ميتوه بخلاف ثم خط مثلا غير
اول مرفوع ومبتدات مثلا واليه ذلك الحلال است **الذي** خبر مبتدات
يخرج بصيغة مضارع غايته معلوم باب ثم است شراب مرفوع وبدا الذي
وجله وغير ذلك اخر حاله است وميتواند بود كه غير مرفوع وموقوف بر ما
باشند والى صفت غيرا شد وشراب خبر مبتدایى محذوف با شد بقدر
هو كه راجع بغيرا شد الذى در دوم خبر ليس است ولا التمر عطف بر ما است
غير در دوم موقوف بر اسم ليس صغیرا ز در هر دو راجع بشراب است **الخلاف**
بلكه مخالفه در حقیقت نوعیه **شعر** مثلا ان آب حلال است كه مرفوع است
بخبر حاله وموزنا بكندم یا یجوز بحالی كه غیر حلال خبر نیست كه بمرور مى آید
از میان آنها كه شراب حرام است ونیت آب لچى حرام انرا الله تعالى ونه
خبرانه موزون و غیره خبری مذکور شد خبر این نیت كه حرام كرد آن شراب حرام
منقلب شد آن نزه ایمنه شد هر يك از آب و خمر مثلا بخلاف آن در حقیقت
تا انكه چون شید ومنقلب شد آن نزه و خمر چون شید بخلاف خود نه بسبب مخالفه
در حقیقت پس ترك شد هر مست كنده در نام مسكونه و همچنان ترك
شد سفاح زنا را در معنی سفاح و ترك شد سفاح زنا را در معنی زنا را در

آن نیز زنا باشد حقیقت و نه در نام زنا **اصل** قائما معنی السفاح الذی
هو غیر الزنا وهو مستحق لاسم السفاح ومعناه فالذى هو من وجبه
النكاح مشوب بالحرام وانما ما صحفنا حلالا ان نكاح حرام مستحق الى
الحلال وهو من وجبه الحرام فلما كان وجبه منه حلالا ووجهه حراما
كان اسمه سفاحا لان الغالب عليه نكاح تزويج الا انه مشوب ذلك
التزويج بوجه من وجوه الحرام غير خالص معنی الحرام بالكل ولا
خالصا ووجه الحلال بالكل **شعر** فادرا ما برى تعقبت فاما معنی
السفاح تا اخر برى افاده اینست كه لفظ سفاح جناحی مستعمل میشود بمعنی
جماع حرام مطلقا و آن معنی اعم مطلقا است از زنا و كلام سابق مبنی بر آن بود
همچنان مستعمل میشود در جماعی حرام باشد بوجهی وحلالا باشد بوجهی دیگر
وسفاح با معنی فتنه زنا است و ماخوذ است از سف بفتح سین و سكون فاعنی
دامنه كوه كنه كوه است حقیقت و نه دشت است حقیقت بلكه واسطه است
میان آن دوزیرا كه باعتباری شريك كوه است و باعتباری دیگر شريك
دشت است و دامنه كوه را سف مینامند باعتباری انكه سف در اصل مصداق
باجتماع است بمعنی ریختن آب وكی آب خود را زود در دامنه میریزد و
در لول مضاهنت و در دوم با تنوین است پس الحرام مرفوع و خبر مبتدات
شعر پس اما معنی سفاح كه آن غیر زنا است و آن مستحق است نام سفاح را
و معنی سفاح را بجماعیت كه آن از راه تزويج ایمنه است بحرام جماع
نیت كه آن جماع كردید سفاح برای اینكه آن تزويجی است حرام كه نیت
سكوت لول آن از راهی حرام است پس در وقتی كه شد لول از حلال

۶۷۷ و در حرام شدن آن سفاح زیرا که اسم ظاهر بر آن نکاح تزویج است
اینقدر هست که آنچه است آن تزویج بر همه از راههای حرام نیست
در حرامی با کلیه نه خالص در راه حلال با کلیه اصل اما آن یکن
الفعل من فحیه الفساد و الفصد الى ما امر الله عز و جل فيه من
وجه التاویل و الخطا و الاستحلال بجهد التاویل و التقلید
الذي يتزوج ذوات المحارم التي ذكر الله عز و جل تحريمها في
القرآن من الامهات والبنات الى اخر الآية كل ذلك حلال من جهة
التزويج حرام من جهة ما امر الله عز و جل عنه و كذلك يتزوج المرأة
في عذيقها مستحلاً لذلك فيكون تزويجه ذلك سفاحاً من وجهين
من وجه الاستحلال ومن وجه التزويج في العدة الا ان يكون جاهلاً
عز و جل لذلك شرح این کلام تا قوله او که الا ان يكون يعني ان معنى
السفاح هو الزنا بلى بيان ضمی از سفاح یعنی دوم است که جانب حرام
بوده در آن قویتر است از جانب حرام بوده در نصف دیگر که مذکور میشود
در قوله او که وجه آخر من السفاح تا قوله او که لا اهل الکفر ولا ایما
یعنی هم و مثلاً میم کلمه شرط است ان يكون بفتح همز و سکون نون مرفوع
محلاً و مبتداً است و خبر مبتداً که جواب اما است من لا اهل الکلم تا آخر است
الفعل بفتح و کسرة و سکون عین مرفوع و اسم يكون است و بعد از است از جمیع
من و من وجه الفساد تبعیض است و ظرف خبر يكون است وجه مضایق
و الفصد بحر و عطف بر الفساد است غیر بفتح ضد است ما موصوفه
امر الله بتقلید امر الله به است و غیر مقلد عاید موصوفه است ضمیر فیه

۶۷۸ راجع بالفعل است و مراد بها امر الله عز و جل فیه اجتناب از نکاح امر است
فما اذا نه است من دون وجه التاویل برای سبب است و ظرف متعلق
مراد بها و ایل جملة تحريم امهات و بنات التي امر الله عز و جل تحريمها
کرده اند در حق و یلفحیر و کذا ابو حنیفه مشهور است و مثلاً تا و یلی که در اللقی فی
مجموع کم من فاما انکم الا و حکم بر آن کرده اند و مذکور شد در شرح حدیث چهارم
باب لعل یترفع المرأة فی طهرها تا آخر که باب هفتاد و هشتم است و مراد بتقلید
پیروی فتوی اهل تا و ایل خطا است مثل آنچه مقلدان ابو حنیفه میکنند
و مثل آنچه بخوبی میکنند در تزویج امهات و بنات و بناحت بتقلید اسلاف
حقه نظیر مرفوع و بدل ان يكون است و عضافت و جوی مبدل منه و حکم
ساقط میباشد پس خود قولاً تا آخر حقیقه محلیست بر نظیر الذي و معطوفات
بر آن تحريمها متصو و معطوفه ذکر است فی القرآن بدل آن که کتاب است
من و من الامهات و بنات میباشد جمله کل ذلك استیفاء بیانی سابق است
مانی مصیبه است ضمیر عنه راجع بکل ذلك است و کذا کتاب آخر برای بیان مقلد
دیگر است که مانند مثال سابق است و دانسته نوی از آن در قرآن واقع شده
و جمیعها و ایل خطا و تقلید میکنند مثل اینکه زوج اول در میان عده طلاق
تجدید عقد نکاح میکند و بعد از آن بی جماع طلاق میدهد و زوج دیگر آنرا
میخواند پیش از انقضای عده طلاق اول که این یکی برای استثنای مقتضیست
و مراد اینست که اگر تزویج جاهل باشد یا اینکه در عده است و او را تزویج
کند و جماع کند آن جماع سفاح نیست اصلاً زیرا که مستند بنا و ایل بتقلید
نیت یا مراد اینست که داخل صنف اول سفاح نیست اصلاً زیرا که مستند

بنا ویرایا تقلید نیست یا مراد اینست که داخل صنف اول سقا ح نیست بلکه در
 صنف دوم است که مذکور میشود **یعنی** اما اینکه باشد جماع از جمله راه دنیا
 و قصد سوختن آنچه امر کرد الله عزوجل بآن در جماع بسبب راه ثانیه
 و خطا در آن تا ویرایا حلال شمردن بوسیله راه ثانیه و تقلید نظیر کسی که حفت
 خود میکند زنا یا اگر محرمند زنا یا که ذکر کرد الله عزوجل در کتاب خود حر
 کردن ایشان را و در آن که مراد دارند و در آن تا آخر آیت سوره نساء جمیع آنچه
 مذکور شد حلال است از راه ترویج و اعتقاد باطل حرام است از راه نفی الله عزوجل
 از آن و همچنانست کسی که حفت خود میکند زنا و در عده آن زن برحالی میشود در
 بنا ویرایا تقلید پس میباشند آن ترویج و اسفا ح بسبب راه حلال
 شمردن که جایز حلال بوده است و بسبب حفت کردن در عده که جایز حرام بود
 است مگر آنکه آنرا باشد جاهل بعد از عیقا صدا نکاح و عده و بیان حکم آن
 شد در جلد دوم باب المدة التي تحرم على الرجلنا آخر باب هشتاد و دوم است
اصل ونظر الذي يتزوج الحلي متعينا بعلم والذي يتزوج المحصنة التي
 لها زوج يعلم والذي يتزوج المملوك من الفتي قتل المقيم الذي يتزوج اليه
 والقرينة والمحلية وعبدته الا فتان على المسلمة الحرة والذي
 يقبل على المسلمة فليان زوج اليهودية او غيرها من اهل الملل من وجها
 دائما يبرأ من والذي يتزوج الامم على الفرية والذي يتزوج الامم
 بعين او من موالها والمملوك يتزوج الكافر من خريين والمملوك يكون
 عبدا الكافر من الفرية اما من وجها صحيحا **نفس** ونظر من فروع است
 بعطف بر نظير اول بعلم در اول برای تفسیر حتمی است و لهذا گفتار آن

شده در دوم محصنه بفتح و کسر و میتواند بود ذکر القی لها زوج برای ایشان
 یا نیست که محصنه کا همی مستعمل میشود در صالحی هر چند که بشود و باشد
 آنچه گذشت در جلد دوم باب فيما احل الله عزوجل من النساء كبا ب
 و هضم است و اینجا مراد آن نیست العبدۃ بفتح عین بینقطه و فتح با یکنقطه
 و قال بینقطه جمع عاید پرستش کنندگان و شاید که مراد بعبدۃ الا و ثا
 اینجا نواصب جملة بیا ن الله ضلالت باشند از اصناف مخالفان شیعه
 اما میده بقرینه تغییر سلب و باعتباری که حج اینجا در کفر و در سب سابقین
 او ثا ن اینجا عبارت از اللهتم در فقه آئینه باشد مقسم بفتح میم و سکون
 قاف و کسر سین مصدر میباید ضرب است میراث صفت موصی است المملوک
 هر دو جایز و درست ترویج و صحیح اقتدار است آگاه است و از آنست از وجها
 که بعضی از چهار علیهمین باشند یا بتزوج باطل باشد **یعنی** و نظیر کسی که بنا
 که بنا بر اعتقاد باطل حفت خود میکند زن آبتن را دانسته با علم یا بی
 آبتن است و کسی که بنا بر اعتقاد باطل حفت خود میکند محصنه را که او
 شوهر با علم یا بی که شوهر دارد و حکم این گذشت در حدیث یا زدهم باب
 المرأة التي تحرم على الرجلنا آخر که باب هشتاد و دوم است و کسی که بنا بر
 اعتقاد باطل ترویج میکند کثیر از جمله عنیت پیش از قسمت و کسی که بنا بر
 اعتقاد باطل ترویج میکند زن یهودی را یا زن نصرانی را یا زن مجوسیه
 باز نا بت پرستان را بر سر زن مسلمان اگر حکم زن یهودی و نصرانی و مجوسیه
 زن مثل گذشت در حدیث چهارم و پنجم باب نکاح الذمیه که باب
 سوم و سوم است و حکم مجوسیه گذشت در حدیث سوم باب مذکور و حکم

۶۸۵
 لم يكن ينبغي له ان يتزوج الا من الوجه الذي امر الله عز وجل فذلك لصار
 سقفا مردودا فذلك كله غير جائز للمقام عليه ولا ثابت لهم التزويج
 بل يضر في الامام بينهم ولا يكون حاكم وزنا ولا اولادهم من هذا الوجه
 اولاد زنا هولا مرفوع است محلا ومبتدأ است وشارت بنظر حالي
 که مذکور شد در قول او که نظیر الی یزید و زنا و الحرام تا آخر کلام مرفوع
 و تاکید است تقدیم مرفوع و مبتدای دوم است محلا خبر مبتدای دوم است
 و این جمله خبر مبتدای اول است حرام خبر دوم مبتدای دوم است و آنکه مبتدأ است
 کلام مرفوع و تاکید است غیر خبر مبتدای است المقام بضم و فتح میم مرفوع و علی
 جائز است التزويج مرفوع و فاعلا بتا است برایشان بهی ایشان
 تزويج ایشان از راه تزويج حلال حرام بتا است از راه دیگر زنا که شایسته
 اینست که بنود که سزاوار شود برای زوج اینک جفت خود کند مکرر از راهی که اگر
 کرد الله عز وجل پس برای آنست که شد سفاح مردود آنچه مذکور شد بهی
 غیر جائز است در نکاح بران و نه بر جاست برای ایشان آن تزويج بلکه
 تقبیح میکند امام حق میان ایشان و نیاید شجاع ایشان زنا و نه فرزند
 ایشان از این راه اولاد زنا **وَمَنْ قَذَفَ الْمَوْلُودَ مِنْ هُوَ الْإِذَا**
وَلَدَ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ جُلِدَ الْحَدَّ لِأَنَّهُ مَوْلُودٌ بَيْنَ فَرْجٍ رَشَقَةٍ وَإِنْ
كَانَ مُضْطَرًّا لَهُ بِحُجَّةٍ مِنَ الْبَهَائِثِ الْحَقِيقَةِ وَالْوَلَدُ مُشْتَبَهٌ إِلَى الْأَجَابِ مَوْلُودٌ
بَيْنَ فَرْجٍ رَشَقَةٍ عَلَى نِكَاحٍ مِلَّةٍ مِنَ الْمِلَّةِ خَارِجٍ مِنْ حِدَاثَتِهَا وَلَكِنَّهُ مُعَا
عَقِبَةُ الْعَرَّةِ وَالزَّوْجِ إِلَى الْأَسْتِثْنَاءِ بِمَا يَحِلُّ وَيُجُوزُ فَإِنْ قَالَ كَانُوا
أَنَّهُ أَوْلَادُ السِّفَاحِ عَلَى صِحَّةِ مَعْنَى السِّفَاحِ لَمْ يَأْتُمْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ

۶۸۴
 یعنی ان معنی السفاح هو الزنا **شرح** قذف بقاف و ذ الیا نقطه فاء بصیغه
 غایب معلوم بابضیاء است ولد و ابیضه معلوم بابضیاء است جلد بجم و
 بینقطة بصیغه ماضی غایب مجهول بابضیاء است ضمیر مستتر راجع بمن است الحد
 منقبض و مفعول دوم است الرشد بفتح و کسر و سکون شین ضلالتنا و ان و صلیه
 است ضمیر مستتر در مکان راجع بمن است المحی بکسر مشدده است خارج محروک
 و صفت نکاح است ضمیر لکن راجع بالاجا است معاقب بفتح قاف است عقیبة
 منقبض و مفعول مطلق است الفرق بضم فا و سکون راه بینقطة و قاف اسم مسکون
 مفاعل جلدی و آن مجرور و مضاف الیه است و الرجوع مجرور و يعطف بالفر
 ضمیر آن بکسر هاء راجع بمولود است علی صحه معنی السفاح اشارت بعلیه
 اهل لغت مثل جوهری و صاحب قاموس در تفسیر سفاح زنا و بجزی لم یأت
 از باب علم است لا برای استثنای منقطع است **یعنی** و هر که ولد از زنا نکاح
 زاده را از ایشان که زانی را از این راه زده میشود حد که هشتاد تا زیاده
 زیر که آن فرزند زاده است بتزويج ضدن زنا هر چند که قاذف فاسد کند
 باشند آن تزويج را باهی از راههای حرام کنند و آن فرزند منبسط است
 سو بیدر باین معنی که وارث پدر است زاده شده است بسبب تزويج ضد
 بر نکاح ملته از ملل که بیرون است از حد زنا و لیکن پدر عقاب کرده
 میشود عقاب جلدی میان او و مادر و بر کشتن سو از سر گرفتن نکاح
 بشود که حلال میشود و جایز میشود پس اگر گوید کوبیده که پدر سو که آن
 فرزند از محل فرزندان سفاح است بنا بر معلوم بودن معنی سفاح کنا
 کار میشود لیک گناه کار میشود در وقتی که باشد که خواهد اینرا معنی

سفاح آن زن است **اصل** ووجه آخر من وجوه السفاح من ان
 انما وجهي خمره او اناها وهي سائمة او اناها وهي في دم خفيها او انا
 في حال صلاتها وكذلك الذي ياتي الملوكة قبل ان يولج صاحبها والذي
 ياتي الملوكة وهي حلي من غيره والذي ياتي الملوكة بشئ على غير وجه
 السباء وشئ وليس لهم ان يسبوا من تزوج يهودية او نصرانية او
 عابدة وثن وكان التزويج في ملتهم تزويجا صحيحا الا انه شاي ذلك
 فسادا بالوجه الى الهتهم الذي بتعليم استحلوا التزويج **وجه**
 مرفوع ومبتدأ من موصولة بتقدير حال من است وخرمبتدأست يوجب
 يحجم وباء يكتفه بصيغة مضارع غاي باب مفعلاست صاحبها منصوب ومرفوع
 ميتوا ندبوه ومرد بمواجه انما قبض واقباض كيز وبها كيزهست موافق
 آنچه گذشت در باب غنى كه باب نود و دوم است و در حديث دهم باب
 استبراء الامه كه باب صد و چهاردهم است جماع كيزه استن از غير بيان شد در
 احاديث باب اجل فتره الحاربه الحامل فطها فتلدها كه باب عتق
 و نهم است بشيرين بنقطه و باء يكتفه و الف منقلب زياء بصيغة مضارع
 غايه مجهول با جرح جرحا ليه است التبا بكسر ب و الف محدوده اسير
 و او در وجهي او است ضمير لهم راجعست بلشكري كه اسير ميكنند بصيغة
 جمع مذكر غايب معلوم معتل اللام باب ضرب در اصل يسبوا بوده باء افتا
 بعد از نقل ضمير آن بما قبله ملتهم خبر كان است و ضمير راجع بمن است باعتبار
 نعد در معنى و مراد اينست كه زوج در ملت يهوديا نصارى يا عبده او
 بوده در وقت تزويج تزويجا صحيحا مفعول مطلق تزويج است و مراد آيت

كه آن تزويج مانع از نكحت در دين اسلام ندارد وليكن ضمير آن فاست شايين
 بانقطه و الف و باء يكتفه بصيغة مضارع غايه غايه باب نفاست ذلك مفعول
 فساد فاعل شايينست الهتهم عبارتست از علماء يهوديا نصارى يا عبده او
 كه فتوى بخلاف يهود ميدهند موافق آيت سوره نوح بآنچه اجاباهم و در باب
 مزد و زنا و آنچه گذشت در كتاب لعقل در خيال و كتاب تقليد كه با نكاح
 و اين مبنى بر اينست كه عمل بقول اهل ضلالت حرامست هر چند كه آن فتوى
 موافق اقوال افتاده باشد چنانچه گذشت در كتاب لعقل در حديث دوازدهم
 باب اختلاف الحديث كه باب بيت و دوم است الذي بتعليم خالي از كافي
 در لفظ بيت و اشارتست با مثال اين شد در شرح عنوان اين باب
 و صنف ديكر از جملة اصناف سفاح حلال كه است كه جماع كردن خود را
 بر حالى كه زن حرام بچ يا بچم دارد يا جماع كردن خود را بر حالى كه آن
 روزه و بغير داشته باشد يا جماع كردن در غلظ خود را بر حالى كه زن در خون
 حيض خودست يا جماع كردن خود را بر حالى كه زن در نماز خودست و همچنان
 حال كسى كه جماع ميكند كيزه را بيش از آنكه داد و ستد تمام كند يا صاحبش
 كسى كه جماع ميكند كيزه را بر حالى كه كيزه آئين است از غير او و كسى كه جماع ميكند
 كيزه را بر حالى كه آن كيزه اسير كرده ميشود بر غير طرقي اسير كردن يا بغير
 حق رعيت شروط جوان اسير كرده نكرده باشند يا اسير كرده ميشود بر حالى
 كه اگر ترقيست اسير كندگان را اينكه جهاد كنند و اسير كند يا بغيري كه لشكر امام
 ضلالت باشند بدانكه كيزه كه اسير كرده باشند او را بركي از وجهه
 شمر كه مال امام حقتست در آن باقى نماند و امام حق در زمان تقية حلال

است

۶۸۷ کرده بر شیعه خود جماع آن کمتر از بنا بر آنچه گذشت در کتاب الجحیم در حدیث است
و بیستم آخر ابواب بر تقدیری که جمیع آن مالا امام حواش شد نیز حلال است و در
تقدیر شیعه اما متین بر ظاهر آنچه گذشت در حدیث یازدهم باب کلام الذمیه
که با جمعی و سوم است و بر هر تقدیر آن جماع حرام بر مخالف شیعه اما متین
والله اعلم بحال کسی که خوف خود کرده زنی بود یا یا زنی بفرایند یا یا زنی بت
پرست و بود آن جفت کردن در وقتی که شوهر درین ایشان بود تن و بجای
صحیح درین اسلام لیکل اینقدر هست که نشان اینست که اینجا شدن آن تریج
مخبر فساد و بیست و چهارم سکوا معبودان ایشان آنانی که حلال شد ایشان
حلال بر خود شد و ندان تریج را **مس** فکل هو لای اینا و هم سفاح
الا ان ذلک هو اهلون من الصنف الاول و لای ایتان هو لای السفاح
ایمان من فساد التوجه الى غیر الله تعالی او فساد بعض هویه الجاهات و
ایمان من حلال و لکنه مخوف من حد الحلال و سفاح فی وقت
الفعل بلا زنا و لا تقترق بینهما اذا دخل بالاسلام و لا اعادة
استحلال جدید **شرح** مشار الیه ذلک سفاح است اگر هو اینجا خالی
از رکاتی در لفظ نیست الصنف الاول عبارت است از سفاحی که مذکور
شد در قول او که اما بکن الفعل من وجه الفساد تا قول او که
اما ان بکن بعض معنی السفاح هو لای ایتان مبتدا است السفاح خبر
مبتدا است اما بکن همزه و تشدید معنی است التوجه الى غیر الله تعالی ایتان
باینکه استغفار کسی که مقصود از جانی الله تعالی است استغفار از الله تعالی
و از استغفار از غیر منتهی و استغفار از غیر او است و شرکست محرف بجا

۶۸۸ بینه و لای بینه و فای بینه اسم مفعول باب تفعیل است تفرق و بینه
مصدر باب تفعیل است و بینه بر فتح و مجرور منون میتواند بود و بر این
اعاده **مس** پس جمیع ایشان فرزندان ایشان فرزندان سفاح اند اینقدر
هست که آن صنف سفاح سهیلتر است از صنف اول سفاح و خبر اینست
که جماع ایشان سفاح است یا بیست و دو توجه سکوا معبودان در استغفار یا بیست
فساد بعض این راهها که مذکور شد و جماع آن زنان حلالست بر آن شوهر
ولیکل آن در کتاب است از حد حلال و سفاح است بر وقت آن فعلی
زنا باشد و بیست و چهارم از یکدیگر شد میان زوج و زوج چون داخل شوند
در اسلام و نه بر کرد اینقدر عقیدی تان موافق آنچه گذشت در حدیث
سیوم باب کلام اهل الذمیه تا آخر که باب هشتاد و ششم است **مس**
و کذلک الذی یترجیح بغير من فتن و یجبه جائز لا اعادة علیه ولا
یقر و یبینه و بین امرأته و هما علی تن و یجها الاول الا ان الاسلام
یقرب من کل خیر و من کل حرج و لا یبعد منه و كما جاز ان یعود
الى اهلک بلا تن و یج جیفیدا کن من الرجوع الى الاسلام **شرح**
الافتح همزه و کتفیف لام و الف حرف تنبیه و استغفار است آن
بکن همزه و تشدید نون مفتوحه است هر یک از یقرب و یبعد بینه
مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و او در و کما جاز بلی عطف
بر مقدمه بسیار است که مقام کنایه دارد که انفا ندارد نظیر او در آیت
سوره اعراف و لم یظروا فی ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله
من شیء و مقصود اینست که خیر اسلام بسیار است مثل اینکه کناها

سا بنساقط میشود و مثل اینکه قضا صوم و صلوات بخشید میشود و مثل
 آنها و مثل اینکه جائز است اینکه برکردن سکا اهل خود بجهت اسلام بخند
 عقد نکاح اکثر اهل القیصل و صفت تزویج است بر عجز و دست
 و خیرش **نکاح** یعنی ناست کسی از اهل ملل باطله که حقیقت خود
 زنی را از اهل ملت خود بی هر دین تزویج او روا و مضمی است و نیست
 و نیست اعاده عقد نکاح بر او و تفریق کرده عیش و میان او و میان زن
 او و آن زن و شوهر یا قید بر تزویج او و ایشان چون مسلمان شوند اگر
 باشد بر هر دین که اسلام نبرد یک میکند صاحبش را نیست بر خیر و نیست
 بر حرم و ورع میکند نسبت آن مانند فلان و فلان و مانند اینکه جائز است
 اینکه برکردن سکا زنی بی تزویجی تا آنکه بیشتر باشد از برکردن سکا سوی اسلام
اصل فکل حق لا یبدأ بکاحهم صحیح فی ملتهم و ان کان اثبات
 فی تلك الاوقات حراما للعلة التي وصفناها ولا لمولود من هذه الامم
 اولاد و رشده لا اولاد و زنا و اولادهم اظهر من اولاد الصنف
 الاول من اهل السفاح **شرح** بر جمع ایشان اول نکاح ایشان
 نکاح است صحیح در ملت ایشان اگر چه باشد جماع آن زنان در آن وقت
 که پیش از اسلام ایشانست حرام بسبب علتها بی که بیان کردیم و زاده
 شده از آن جا بر آنها فرزندان ضد زنا نماند نه فرزندان زنا و فرزندان
 ایشان پاکیزه ترند از فرزندان اهل صنف اول از سفاح **اصل** و من قد
 من هو لا یفقد اوجب علی نفسه حدا المقتری لعلة التزویج
 الذي كان وان كان مشوبا بستی من السفاح الحقی من ابي مری

كان او في آخر دين كان اذا كان بكاحهم تزويجا فعلى القاذف لهم من الحد
 مثل القاذف في التزويج في الاسلام تزويجا صحيحا لا فرق بينهما في الحد
 واما الحد لعلة التزويج لا لعلة الكفر و الايمان **شرح** و هر که زانی و زانیه
 الزنا گفت بعض ایشانرا بی تحقیق و ثابت کرد بر خود شرح داده اند که اگر شما
 تا زیاده است بسبب تزویجی که شده هر چند که شده است بجهت بی زنی از سفاح
 پنهان از هر ملتی که باشد یا در هر مذهبی از مذاهب اهل ضلالت که باشد چون
 نکاح ایشان تزویج موافق این گذشت در کتاب ایمان و الکفر در حد
 پنجم باید بداند که با چه مدوی و یک است پس کسی است که زانی یا زانیه را بگوید
 ایشانرا از جمله حد مثل حد کسی که زانی یا زانیه است و در اسلام را تزویجی
 صحیح نیست فرقی میان آن دو قاذف در حد و غیر این نیست که حد بسبب
 تزویج است نه بسبب کفر و ایمان **اصل** و لما وجه النكاح الصحيح
 البری من الزنا و السفاح هو الذي عرّضت بستی من فجوة الحرام
 او وجه الفساد هو النكاح الذي امر الله عز وجل به على حد ما امر الله
 ان یسئل به الفرج من التزويج و التراضی علیما ترا ضوا علیهم من المهر و
 المرفوع و التسمیه لله و الفعل فذلك نكاح حلال غیر سفاح و لا مشوب
 بوجه من الوجه التي ذكرنا المفسدات للنكاح و هو خالص مخلص
 مظهر من المظاهر و هو الذي امر الله عز وجل به و الذي سألک
 علیه انبیاء الله و حججه و صالح المؤمنين من اتباعهم **شرح** و اما راه
 نکاح بر عیسایم که جداست از زهره و از سفاح پس آن نکاح است که غیر
 آمیخته است بچیزی از راهها حرام که در صنف اول سفاح است یا راهها

فساد که در صنف دوم سفاح است باین نکاحیست که امر کرد الله عزوجل بان
 بر حلالی امر کرد الله تعالی که حلال شده شو بان فحش که ترویج و رها مندی از یکدیگر
 بر این بندگی لایق شد بران از جمله مهرشناخته شده جدا کرده شده و نام برده
 مهر و نام برده فعل نکاح بر آن نکاحیست حلال غیر سفاح است و نه از این است
 بر اهل از راهی که ذکر کردیم در بیان صنف اول و صنف دوم سفاح که با
 با عتہای فساد نکاحیست و آن نکاح بیغش است بیغش کرده شده است
 پاکیزه کرده شده است جدا کرده شده است از چهرهها و آن نکاحیست
 که امر کرد الله عزوجل بان و نکاحیست که در زمانهای سابق نکاح کردند
 بران بیغش الله تعالی هر کدام موافق شریعت زمان خود و کردند اما ما
 الله تعالی و صالحان مؤمنان که پیران بیغش از او اما ما اویند
 و اما الذي يَنْتَزِعُ مِنْ مَالِ غُصْبَةٍ وَيُسْهِرُ مِنْهُ جَارِيَةً أَوْ مِنْ مَالٍ
 سَرَائِئِلٍ أَوْ كَذِبٍ يَنْتَهِي عَنْ كَيْسٍ حَرَامٍ يَوْجِبُ مِنَ الْحَرَامِ
 فَيَنْتَزِعُ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ تَرْجِيحًا مِنْ جِهَةِ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ
 فَتَرْجِيحُهُ حَلَالٌ وَقَوْلُهُ وَلِلْحَلَالِ لِيُغَيِّرَ زَانٍ وَالْإِسْفَاحُ وَذَلِكَ
 أَنَّ الْحَرَامَ فِي هَذَا لَوَجْهِ فَعَلَهُ الْأَوَّلُ بِمَا فَعَلَهُ فِي وَجْهِ الْأَكْثَرِ لِتَرْجِيحِهِ
 الْكَتْمَ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ وَفَعَلَهُ فِي وَجْهِ الْإِنْفَاقِ فَعَلَهُ خَيْرُ الْإِنْفَاقِ
 فِيهِ **شبه** غصبة بنفقة وصاد بينقطة وباريكنقطة بصيغة واهی
 غایب معلوم بابیض است و او در بیشتر برای جمع است و مراد
 اینست که بعضی مال زن خواست و بعضی دیگر کمتر خرید یا بخری است
 سرقة بفتح سین بینقطة و فتح و کسر بینقطة و فاق مصدر باب ضرب

و مضاف الیه است کذب بکسر کاف و سکون دال با نفقطة و فتح کاف و کسر کاف
 مصدر باب ضرب است کسب حرام مرکب بن صیغی است فادر فی تریج بصیغه
 مضارع غایب معلوم با ج تفعیل برای بیادست و ذکر این بعنوان مثال
 بیرون که کمتر نیز همین حکم دارد نیز یکا مفعول مطلق است ظرف در ظرفین
 صفت مفعول مطلقست و مراد اینست که انکس غلط میکند در وقت تریج
 و کان میکند که این مال حلال محض است و غیره نیست که غضب کرده و بنا
 این تقریر منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب لکوة در چند چهارم
 باب وضع الحرف موصوفه که باب هفتاد و سوم است و آنچه گذشت
 در کتاب اعیان در بعضی احادیث بابا لکتاب الحرام که باب جلد و نیم
 در نسخ زان بصیغه اسم فاعلت و ظاهر اینست که بجای آن زن با بصیغه مصدر
 باید **یعنی** و اما انکرجفت میکند برای خود از مالی که قسم گرفت آنرا
 و بخیر از مال که بخواهد از مال دزدی یا مال اجنابت و سربرده شده یا مال
 دروغ در تجارت آن یا از کسب حرام بسبب احمی از حرام یا بدوش که تریج
 میکند مثلاً از مال تریجی که از مال راه افست که امر کرد الله عزوجل بان
 پس تریج او حلالست و فرزندان او فرزندان حلالند نیستند فرزندان
 زنا فرزندان سفاح و آن برای اینست که حرام در این راه کار سابق
 اوست بسبب آنکه در راه کتاب که کتابا که انما الا از غیره مقرر
 و کار او در راه خرج کردن کار نیست که جائزست خرج کردن در آن چنانچه باعقبا
 او از مال حلال محض است **اصل** وَذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ إِنَّمَا يَكُونُ مَخْجُوعًا
 أَوْ مُزْمَعًا عَلَى فِعْلِهِ وَتَعْلِيلُهُ لَا عَلَى جَوْهَرِهِ لَدَهُمْ أَوْ جَوْهَرِ الْفَرْجِ وَالْحَلَالِ

۶۹۳
 فِي نَفْسِهِ وَالْحَرَامُ حَرَامٌ فِي نَفْسِهِ لِفَعْلِ الْجَوْهَرِ لَا يَفْسِدُ الْحَرَامُ الْحَلَالُ
 وَالْتَزَوُّجُ مِنْ هَذِهِ الْجَوْهَرِ كُلُّهَا حَلَالٌ لِحَالِ **شَرَحَ** التَّغْلِبُ بِقَافٍ وَبَاءٍ
 يَكْنُفُهُ مَصْدَرُ بَابٍ فَعَلٌ يَنْفَعُ بِحَرَكَةٍ مِنْ حَرَكَةِ أَجْزَائِهِ بِجَانِبِ الْجَوْهَرِ مَعْرُوبٌ
 ذَاتُ جُزْئِيٍّ أَوْ جَوْهَرِ الْفَرْجِ أَشَارَتْ بِأَيْتٍ كَمَا أَنَّ كَيْسَ اجْتِنَابِ الْجَمَاعِ كُنْدَ
 بَغْلَطٍ وَاعْتِقَادِ أَيْتِ كُنْدَ أَوْسٍ وَاعْتِقَادِ اجْتِنَابِ نِكَاحِ أَوْشَوَّهٍ أَوْسٍ
 هَيْهَنَ حَكَمٌ دَارِدٌ **يَعْنِي** هُوَ وَأَنْ بَرَأَ أَيْتٍ كَمَا أَنَّ جُزْأَيْنِ أَيْتٍ كَمَا أَنَّ
 مِثْلًا شَدَّ سِيَاسٍ كَرِهَ شَدَّ يَأْسُزُ فَرْشَ كَرِهَ شَدَّ بَكَارٍ أَوْ بَقَرًا وَ
 نَبْرَافَتٍ وَدَرْهَمٍ يَأْذِفُ فَرْجٍ وَحَلَالٌ حَلَالٌ لِسْتِ بَاعْتِبَارِ رُخْوَ شَرِّ حَرَامٍ
 حَرَامٍ أَيْ بَاعْتِبَارِ رُخْوَ شَرِّ بَايَعْتِبَارِ كَرِهَ حَرَامٍ أَيْ نَزَافَتِ اجْتِنَابِ
 فَاسِدٍ يَكْنُفُ حَرَامٍ حَلَالٌ لِرُخْوَ جِزْأَيْنِ رَاحَتِهِمَا بَعْدَ اجْتِنَابِ حَلَالِ حَلَالٍ
 شَرِّهِ شَدَّ أَيْتٍ مَرَادُ أَيْتٍ كَمَا أَنَّ حَلَالٌ حَلَالٌ **أَصْلُ** وَنَظِيرُهُ لِيَنْظُرَ
 رَجُلٌ سَرَقَ دِينَارًا فَصَلَّتْ بِهِ فَعَلُهُ سَرَقَ حَرَامٌ وَفَعَلُهُ فِي الصَّدَقَةِ
 حَلَالٌ لِأَنَّهُمَا فَعْلَانِ مُتَخِلِّفَانِ لَا يَفْسِدُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ إِلَّا أَنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ
 فَعَلُهُ ذَلِكَ الْحَلَالُ لَوْ لَمْ يَفْسِدْ عَلَى الْحَرَامِ حَتَّى يَتَوَقَّفَ وَبِرَجْعٍ فَيَكُونُ
 مَحْصُولًا لَهُ فَعَلُهُ فِي الصَّدَقَةِ **شَرَحَ** نَظِيرُهُ رَأَوْهُ يَفْعُ مَا شَدَّ وَدَرْهَمٍ
 يَفْعُ كَالِستِ فَصَدَّقَ بِهِ يَفْعُ أَيْتٍ كَمَا أَنَّ رُخْوَ غُلَطٍ مَصْدَقٌ كَرِهَ بَانَ
 دَرْهَمٍ وَبِنْدَاشَتِ كَمَا أَنَّ دَرْهَمٍ سَرَقَ بَيْتَ جَنَاحٍ بَيَانٌ شَدَّ دَرْهَمٍ
 فَفَرَاتٌ سَابَقَ فَعَلُهُ مَبْدَأُ سَرَقَ مَصْبُوقٌ أَيْتٍ مَعْدَرُ بَيْتِ كَرِهَ
 ظَرْفُ زَعَانٍ شَدَّ حَرَامٍ جُزْأَيْنِ أَيْتٍ فِي الصَّدَقَةِ يَفْعُ فِي وَقْتِ الصَّدَقَاتِ
 ضَمِيرُهُ زَعَانٍ أَيْتٍ غَيْرُ مَقْبُولٍ أَشَارَتْ بِأَيْتِ سَوِّ بَقَرَةٍ أَيْتٍ مَقْبُولٍ

من المتقين

۶۹۴
 الْمُتَّقِينَ وَذَلِكَ صِفَتُ فَعْلٍ أَيْتٍ يَأْمُرُ بِفَعْلٍ أَيْتٍ وَبِنَايَرٍ أَوَّلِ الْحَلَالِ
 مَرْفُوعٌ أَيْتٍ وَبِنَايَرٍ وَوَمَ مَصْبُوقٌ أَيْتٍ مَقَامُهُ يَفْعُ وَفَعْلُهُ أَوَّلُ مَقْبُولٍ
 فَعْلُهُ دَرْهَمٍ مَرْفُوعٌ وَبِنَايَرٍ فَا عِلَّ مَحْصُولٌ أَيْتٍ وَنَظِيرُهُ حَلَالٌ حَرَجَتْ
 كَرِهَ دَرْهَمٍ دَرْهَمٍ لِبَيْتِ زَرْهَمٍ هُوَ وَاشْتِبَاهُ مَصْدَقٌ كَرِهَ بَانَ دَرْهَمٍ بَيْتِ كَرِهَ
 وَرُخْوَ دَرْهَمٍ حَرَامٌ وَكَارٍ وَدَرْهَمٍ وَرُخْوَ حَلَالٌ أَيْتٍ كَرِهَ دَرْهَمٍ
 خَلَا فَيَكُونُ سَبَابًا يَفْعُ كَمَا أَنَّ مَقَامَهُ سَبَابٌ سَبَابٌ فَاسِدٌ يَكْنُفُ
 يَكْنُفُ أَزَانٍ دَرْهَمٍ يَأْمُرُ بِأَيْتٍ هَسَتْ كَمَا أَنَّ أَيْتٍ كَرِهَ دَرْهَمٍ
 بَيْتِ كَرِهَ أَيْتٍ حَلَالٌ لِسَبَابٍ سَبَابٍ أَوْ بَرَجَامٍ تَأْنِثُ تَوْبَةٍ وَبَرَجَامٍ
 بَائِشَ جَسَا كَرِهَ شَدَّ بَرَأَ أَوْ كَرِهَ وَرُخْوَ حَرَامٌ أَيْتٍ كَرِهَ
 حَرَامٌ مَوْقُوفٌ عِيَانًا وَتَوْبَةٍ تَوْبَةٍ كَرِهَ مَقْبُولٌ مَقْبُولٌ وَنَاوَانِ بَرَجَامٍ
 صَاحِبٌ لِيَكْنُفُ وَكَرِهَ تَوْبَةٍ تَوْبَةٍ مَوْقُوفٌ مَقْبُولٌ مَقْبُولٌ **أَصْلُ**
 وَكَذَلِكَ كُلُّ فَعْلٍ بِفَعْلِهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ مِنَ الْفَاعِلِ الْيَتِيمِ وَالْفَسَادِ هُوَ
 مَوْقُوفٌ لَمْ يَحْتَمِ كَمَا أَنَّ عَلَى الْآمِرِينَ يَتَوَقَّفُ فَعْلُهُ لِيَكْنُفُ أَوْ كَرِهَ
 لِيَعْنِي أَنْ يَكْنُفُ لِيَكْنُفُ وَأَنْ يَكْنُفُ **شَرَحَ** الْفَاعِلُ جَمْعُ أَمْعَالٍ يَفْعُ
 وَنَظِيرُهُ كَرِهَ كَرِهَ يَفْعُ هَمَزٌ وَتَشْدِيدُ بَاءٍ بَرَأَ اسْتِفْهَامٌ أَيْتٍ
 أَيْتٍ عِبَارَتٌ أَيْتٍ تَوْبَةٍ أَوْ تَوْبَةٍ أَوْ تَوْبَةٍ أَوْ تَوْبَةٍ مَقْبُولٌ مَقْبُولٌ
 اسْتِفْهَامٌ أَيْتٍ **يَعْنِي** وَبِهَذَا هَسَتْ هَرَاةً كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ
 مَقْبُولٌ يَكْنُفُ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ
 أَنْتَ أَنْتَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ
 شَدَّ بَرَأَ أَوْ كَرِهَ أَوْ كَرِهَ بَرَأَ أَوْ كَرِهَ بَرَأَ أَوْ كَرِهَ بَرَأَ

اگر باشد چیزی میشود جزا و غیره اگر باشد شری میشود جزای و شراب صد و نهم

اصل باب شریح لفظ باب ایجاد بعضی نیست در این باب یکدیشست

اصل عن عبد الله بن سنان قال قد قال رجل لا يجزئني عتد أبي عبد الله عليه السلام فقال له فقال الرجل اني نكح امه او اخته فقال ذلك عندهم نكاح في دينهم شرح روایت از عبد الله بن سنان گفت که نیست

بنا و اد مرده ای که بخوبی بود نزد امام جعفر صادق علیه السلام گفت که این کار مکن میسر گفت آنکه که بدست می آید و نكاح میکند مادرش را یا خواهرش را

پس امام گفت که آن نزد ایشان نكاح صحیح درین ایضا نیست مراد آنست

که آن زن نیست بلکه سفاح است چنانچه بیان شده بر این باب

آخر کتاب النكاح من الكتاب الكافي في المحمد لله رب العالمين و يتلو

كتاب الحقيقة من الكتاب الكافي شرح این از الحقائق کاتبان

بنماید این آخر کتاب نكاح است از جمله کتاب کافی و سایر کتب است

که صاحب اختیار هر کس و هر چیز نیست و بعد از آن می آید کتاب عقیقه از

کتاب کافی الحمد لله والمنه که انجام رسید شرح کتاب النكاح از جمله صا

شرح کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی کلینی بسعی شارح خلیل بن

الطاهر القزويني عفا الله عنه وعن والده وعن أسرته وعن جميع المؤمنين

والمؤمنات بتاريخ چهارشنبه یازدهم محرم سال هزار و هفتاد و هفت

هجری قمری هزاران درود و هزاران سلام

نواب محمد علی بن محمد و الشرفاء

کماله الفقیه

محمود

قسم الترتیب الحکم ونبیستغین

الحمد لله رب العالمین فی الصلوة والسلام علی محمد و آله اجمعین **وعدجی**
 امر ثواب هبوا انتم اقدس علی صا در شد با بندگی و اعمی دوام دولت قاهر
 خلیل بن العاکر القریظی عفی عنهما شرح کند کتاب کا فی ابی جعفر محمد بن یعقوب
 اسمی لازمی طبعی از زبان قاسمی شرح در صافی شرح کا فی نمود و با انجام
 رسید شرح کتاب لعقل و کتاب لتوحید و کتاب الحج و کتاب الاما
 والکفر و کتاب لتعا و کتاب فضل القرآن و کتاب لغفر و کتاب المطر
 و کتاب الحیض و کتاب الجنائز و کتاب لتصلو و کتاب لزکوة و کتاب
 الصیام و کتاب الحج و کتاب لتجہاد و کتاب المعیشت و کتاب لتکاح
 آغاز نمود شرح کتاب لعقیقه را که کتاب میجدد است از جمله سی
 وسیع کتابی سی و چهار کتاب که کا فی مشتمل بر آنهاست بنا بر پنج چهار
 شنبه یا نهم محرم سال هزار و هفتاد و هفت هجری و الله المستعان
اصل کتاب لعقیقه بفتح عین بینقطه و کسراف و سکون یا و دو
 در میان و قاف دوم در اصل بمعنی موی آدمی است که با اوست در پی
 زاده شد او خواه در سر یا شد و خواه در سیم و مستعمل میشود در کو
 که زچ کرده میشود نزد ترانشید موی او و مراد اینجا مولود از جمله
 آدمیست و مراد بان در باب چهاردهم که باب لعقیقه و وجوبها
 معنی دوم است و مراد بان در حدیث دوم باب بیست و نهم که کتاب

انه از معنی السابع فلیس علی الخلو است معنی اولست **یعنی** این کتاب
 مولود از جمله آدمیست **اصل** اخبارنا ابو عبد الله محمد بن ابراهیم
 الغفاری رضی الله عنه بهذا الکتاب فجله الکتاب کا فی عن
 ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلیفی رضی الله عنه **شرح** این کلام
 مصنف نیست بلکه کلام بعضی از کافران کا فی از مصنف که مخفی شده
 بگا و در بعضی نسخ نیست و مقصود اینست که لفظ کتاب لعقیقه را
 بعضی راویان کتاب کا فی از مصنف نقل کرده اند اینجا و بنا بر آن ابواب
 آئید خبر کتاب لتکاح است و بیان شد در شرح کتاب لعقل که شیخ
 طوسی در فهرست کتاب لعقیقه را خبر کا فی فتمرده و میتوان بدید که مراد
 این باشد که مجموع ابواب احادیث کتاب لعقیقه را بعضی راویان نقل
 نکرده اند و الله اعلم میسر محمد در کتاب جلال وسط گفته محمد بن ابراهیم
 جعفر ابو عبد الله الکاتب لتعا المعروف بابن ریب شیخ من اصحابنا عظیم
 القدر شریف المنزلة صحیح العقیقه کثیر الحدیث قدم بغداد و خرج الی الشام
 و مات بها صاحب جرحه کتب منها کتاب لعقیقه را بیا بحسب بن علی التیماعی
 الکاتب یقرا علی لکنان قراه علی جرحه **خبر** او ما را ابو عبد الله محمد
 ابراهیم تعالی خبر او بضم نون و سکون عین بینقطه رضی الله عنه بلفظ ان
 کتاب که لفظ کتاب لعقیقه است در جمله کتاب کا فی از ابو جعفر محمد بن
 یعقوب کلینی رضی الله عنه در این سی و هشت باب است **اول** با فضل
 الولد **دوم** باب شنبه لولد **سوم** باب فضل البنات **چهارم** باب لتعا
 فی طلب الولد **پنجم** باب مرکان لحد فتوی ان یسجد محمد او علیها ولد

له ذكر والدعاء لذلك **ششم** باب بدو خلق الانسان وتقبلته بطن امه
بشم باب كثر ما تلد المرأة **ششم** باب جلد الولادة **ششم** باب
التيمم بالولد **دوم** باب الاسماء والكفر **بازدم** باب شوق الخلق
دوازدم باب ما يتجدد نظم الحيل واللقا **سندرم** باب ما يفعل
بالمولود اذا ولد من التحنك وغيره **چهاردم** باب لعققة ووجعها
بازدم باب ان عقيقة الذكر الانثى سواء **شانزدم** باب ان العقيقة
لا تجزى عن الجيد **هفتم** باب ان يعق يوم السابع عن المولود في خلق
رأسه ويسمى **جددم** باب ان العقيقة ليست بمنزلة الاضحية وانها
تجزى ما كانت **فوزدم** باب لقول علي العقيقة **بيستم** باب ان الام
لا تأكل من العقيقة **سيت** **ويك** باب ان رسول الله صلى الله عليه وآله وفاطمة
عليهما السلام عفا عن الحسن والحسين عليهما السلام **بيت** **دوم** باب ان ايا طالع
عن رسول الله صلى الله عليه وآله **بيت** **وسوم** باب القدر **بيت** **وچهارم**
باب خفض الجوزي **بيت** **ونجم** باب ان اذ امضى السابع فلا يمس الحلق **بيت**
وششم باب انفاذ **بيت** **ونجم** باب كراهية القنارخ **بيت** **ونجم** باب الضاع
بيت **ونجم** باب من احق بالمولد ضمان الظرف **سي** **ام** باب من يكره لزوج
لا يكره **سي** **ويك** باب من احق بالمولد اذا كان صغيرا **سي** **ودوم** باب انثى
سي **وسر** باب ان ذيب لولد **سي** **وچهارم** باب من احق بالاولاد **سي** **ونجم** باب
الاولاد **سي** **وششم** باب تفصيل بعضهم على بعض **سي** **ونجم** باب لقن
بالقدم وما يستدل به على نجاسته **سي** **وششم** باب لقنادر **باب اول**
اصل يا فضل الولد **ششم** اين باب بيان فضيلت فرزندان در اين باب

دوازده حديث **اول** **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول
صلى الله عليه وآله والولد الصالح ربحانة من الله ضعتها بين عباده
وان ربحا نتي من الدنيا الحسن والحسين عليهما السلام سميتا يا شمس
سبطين من بني اسرائيل بشير وشير **ششم** الرجاء بقية راء بنقطه
بنقطه وسكن يا دونه نقطه در يمين وحاء بنقطه والفاء ونون
وتحت كطا قد اركيا هي كمر وحشت وخوشبوست وبكدره ازان وايضا
استعار شده برى روح افزا نازك قسمها از با ضرب و باب تفصيل
ميتواند بود ان بكسر هاء وقشد دون است ربحا نتي باد عام يا نتي
در اامين متكلم مفتوح است السبط بكسر سين بنقطه وسكن يا يك نقطه
وطاء بنقطه فرزندان و فرزندان وقيل وسبطين من بني اسرائيل عباد
ازد و شهره من كد فرزندان ابراهيم واسحق ويعقوبند و برلى موسى
فرزندانده اند جوق هرون خليفه موسى و فرعون ومانند فرزندان اوبى
الكرى ميتوانم وفاق يا فخر جوعر كفته السبط واحد الاسباط **دوم**
ولدا الولد والاسباط من بني اسرائيل كالقبائل من العرب وصاحب
كفته وبالكسر ولد الولد والقبيلة من اليهود وابن اثير در نفايه كفته
وفيه الحسين سبط من الاسباط اى امة من الامم الخير والاسباط ولد
اسمى بن ابراهيم الخليل بمنزلة القبائل في الاولاد اسمعيل واحم سبط بنو
واقع على الامم واقعة عليه ومنه الحديث الاخر الحسن والحسين سبطا رسول الله
عليهما السلام هي طاعتان ومطهرتان منه وقيل الاسباط خاصة بالاولاد
وقيل الاولاد الاولاد وقيل اولاد النبا مشير بفتح شين بنقطه وفتح با ٦

یکسقطه مخففه و لا بنقطه غیر منقسط پس بر سر و بر بقیه و در لغت بیاید اصل
یعنی نخست بشیر هم شین با نقطه و با یکسقطه مخففه و سکون یا با دو نقطه در باب
و لا بنقطه نیز غیر منقسط و در لغت بیاید اصل یعنی نخست و گذشت
در کتابی در حدیث با وجع الانبیاء علیهم السلام که با وجع ششم است که هذا مصححی
شیر و شیر و صاحب قاضی گفت بشیر که هم و بشیر که هم و بشیر که هم و بشیر که هم و بشیر که هم
و با سمان هم سلمی و سلم الحسن و الحسن و الحسن و در حق و غیر غیر و بر و بر و بر و بر و بر و بر
گفته و الله اعلم **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول
صلی الله علیه و آله که فرزند صالح روح افراسیبت از جانب الله تعالی که قبض کرده
از میانان بندگانش و بدستی که در روح افراسیبت از دنیا حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن
موافق این گذشت در کتاب النکاح در حدیث با وجع و لا نام نهاد آن دور
بنام و فرزند را و ابراهیم از جمله اولاد یعقوب که بشیر و بشیر و بشیر و بشیر و بشیر و بشیر
قال علی بن الحسین علیهم السلام من سعادرة الرجال ان یكون له ولد یسقطین **دوم اصل**
شرح مثلاً این گذشت در کتاب المعیشت در حدیث اول و سوم با وجع من لسان
ان یكون معیشتة الرجل فی بلده که باب صد و بیست و دوم است **یعنی** گفت
امام زین العابدین علیه السلام که از جمله فرزندی مرد است اینکه
باشد و فرزندانی که مدح و پند بایشان بر دینا و خرد و خرد و خرد و خرد و خرد و خرد
اصل عن عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الکفر و الولد انما یزیدکم الامم عذرا **شرح** اکثر و بنا و بنقطه بصیغه
امر با وجع فاعلست اکثر بصیغه مضارع متکلم معلوم با وجع معناه علم خبر و ما
و بری مغالبه و کثرت است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت

گفت و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بسیار کند فرزند را تا آخر بکثرت کثرت بوسیله
شما امتان سابقه در حق حیثیات این مضمون گذشت در کتاب النکاح
در بعضی احادیث باب کراهه تزویج العاقر که با وجع چهارم است
و در باب بعد از آن **چهارم اصل** عن عبد الله علیه السلام قال لما لقی یوسف
اخاه قال له یا اخی کیف استطعت ان تزوج النساء بعدی قال
ان الیصلی الله علیه و آله امرنی فقال ان استطعت ان لا ذریه یریکون
تفعل الارض بالیسع فافعل **شرح** مضمون این حدیث گذشت در کتاب
النکاح در حدیث چهارم باب کراهه الفروج که باب پنجم است و حدیث
اول باب کراهه تزویج العاقر که با وجع چهارم است **یعنی** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در وقتی که بر خورد یوسف برادر
بدر مادر خود را گفت او را که ای برادر من چگونه توانستی که جفت خود
کنی زن را بعد از من شد من گفت که بدرستی که پدر من صلی الله علیه و آله امر کرد
مرا یا پدر من که گفت که اگر توانی که باشند ترا فرزندان که سنگین کنند
زمین تسبیح پس بکن **پنجم اصل** عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله
علیه السلام قال ان فلانا عن رجل سماء قال انی کنت زاهدا فی الی که
حتى اوقفت برفقه فاذا الجنی شاب غلام بدعوا و یبکی و یقول
یا و ی و الی و الی فرغبت فی الی و الجنین سمعت ذلك **شرح** عن
رجل سماء کلام اسحق است و مراد اینست که امام حکایت میکرد از من
که نام او برده و من فراموش کردم و بجای آن فلانا گفتم و در بعضی نسخ
یکجا عن رجل جلا است **یعنی** روایت از اسحق بن عمار از امام جعفر

صادق امام گفت که بدستی که فلان حکایت میکرد امام از مردم
که نام برد او را گفت که بدستی که من بودم بدست در فرزند تا آن
استادم در فرزند ناگاه سگی پهلوی من بود چنانچه میوی مرو
دعا میکرد و کبر میکرد و میگفت که ای صاحب کل اختیار من در باب
برحمت خود مادر و پدر را در باب برحمت خود مادر و پدر را پس
انجوان باعث رعیت من شد در فرزند روقی که شنیدم آن
دعای **ششم اصل** **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ الْوَلَدُ الصَّالِحُ **شرح** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله ص که از جمله فرزندی
مردست فرزند صالح **هفتم اصل** **عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ كُنْتُ إِلَى أَبِي**
الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ جِئْتُ طَلِبًا لَوْ كُنْتُ مِنْ حُسَيْنٍ وَذَلِكَ أَن لَهَا
كَرِهَتْ ذَلِكَ وَقَالَتْ إِنَّهُ يَشْتَدُّ عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ لَعَلَّ الشَّقِيَّ قَاتِلِي تَرَى فَاكْتَبَ
إِلَيَّ أَطْلُبُ لَوْلَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَرْزُقُهُمْ **شرح** اجنبت بحیث
و نوبت به آنکه بگوید ماضی متکلم محلی با جا فاعلست و ضمیر متصل مفسر
نائبه فاعل و مفعول است طلبه مفعول دوم است و فاعل محذوف
اینجا زدنست یا الله تعالی است باعتبار قضا و قدر شر اجاب دور کرد
کسی را از چیزی و لایزال و جا بضم و او و سکون لام است **یغنی** روایت
از دیگر بفتح با بکینقسط و سکون کاف بن صالح گفت که نوشتم سق امام
موق کاظم ع که بدستی که من دور کرده شدم از طلب فرزند از ابتدا
پنج سال که صاحب شده ام و آن برای نیست که نه من کراهت کرد

انرا و گفت که بدستی که شان اینست که مشکل میشود بر من تربیت فرزند آن
کمی ال پیچیده ای بنی پس امام امام نوشت امام علیه السلام من که طلبت فرزند
انرا چه بدستی که الله عز و جل روزی میداد ایشان **هشتم اصل** **عَنْ أَبِي عَبْدِ**
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
إِنَّهُ عَشْرَةَ سَنَةً كَانَتْ لَهُمُ الْخِصَامُ فَادْبَلُوا الْحُكْمَ لَكُنْتُ عَلَيْهِمُ الشَّيْءَ
الشفيع **شرح** بنین با نفقه و فاعل بنین بضم و مفعول باب تعقیل مقبول
الشفاعه لکم بضم حاء بنینقسط و غم لام من خدام و بیان میشود در کتاب تعقیل
الوصایا در حدیث **ششم** و هفتم از ابواب اینک من احتلام پسین شده سال
تمام است خواه محتلم شود و خواه نشود **یعنی** روایت از امام جعفر
صادق ع گفت که بدستی که اطفال مسلمانان نام نهاده شدگان نزد الله
تعالی هر کدام شفاعت کننده است برای مادر و پدر و مفعول الشفاعه اسبب
چون رسیدند بدوازده سال تمام میباشند برای ایشان فرج اعمال صالحین
چون رسیدند پس احتلام نوشته میشود بر ایشان کنایه عملهای بد **نهم**
اصل **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ يَقْرَأُ رُكْنِي**
خَفَّتِ الْمَوَالِي مِنْ وَرَائِي يَعْنِي أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَارِثٌ حَتَّى وَهَبَ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ
الْكِبَرِ **شرح** در حق مریم چنین است ذکر رحمت پروردگار که از نادای رقبه
نداء خفیا قال زبانی و هن العظم منی و اشغل الذاس شیئا و لم الکن بقا الگ
رقب شیئا و اقی خفت الموالی من ورائی و کانت امراتی عاقره فحبت من
لذکر ولید یرضی و یرث من لی یعقی و جعله بق نضیا یا ذکرها انما بنشرک
بغلام اسمی یحیی لم یجعل له من قبل سیمیا قال بقاتی یکنی غلام و کانت

و آن میرا علم و نبوت است نظیر اینکه در مقام فائده احاطه باقسام میکند
که زید بیضی و یضی طرف درین آل یعقوب صفت و لیا است و مراد
بیعقوب بیخی باشد زیرا که است رضی یعنی اینست که امام حق باشد باعتبار
اینکه امام خرم رضی هیچ مؤمنانست و امامت فوق نبوت است چنانچه
گذشت در کتاب الجرد جعفر احادیث باب طبقات الانبیاء تا آخر که با حرم
دوم است و زکریا از وصیای موسی بوده و بعد از او یحیی و صیای موسی
بوده چنانچه گذشت در کتاب الجرد در حدیث اول باب حالات الانبیاء علیهم
السلام که باب نودم است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت رسول الله ص و آله و سلم که گذشت عیسی بن مریم ۴ بقبری که
عذاب کرده میشد صاحبش بود آن گذشت بان در سال آیند پس ناگاه
او عذاب کرده میشد پس گفت که ای صاحب کل اختیار من گذشتم بایرت
در سال زمان سابق و بود صاحبش که عذاب کرده میشد و گذشت بان سال
پس ناگاه او عذاب کرده میشد پس وحی کرد الله عز و جل سو عیسی که بدست
که رسید برای او یحیی صالح پس راست کرد راهی را برای مسلمانان و بنیاد
داد یحیی را پس برای این آمرزیدیم برای او سبب آنچه کرد پیش بعد از آن
گفت رسول الله ص که میراث الله عز و جل از بنده او که مومنت فرزند
که عبادت کند الله تعالی بعد از آن خواند امام جعفر صادق علیه السلام
زکریا علیه السلام را از سو مریم که نجش برای من از جانب تعالی بفرست
که وارث شود مرا باعتبار ما وارث شود نیز مرا باعتبار علم و نبوت
آن اولی بفرست از آل یعقوب باشد و کرد آن اولی بفرست را

رضی مؤمنان خواند این آیت در این مقام اشارت با اینکه برادر زاده
که صاحب باشد برای کسی کار فرزند صالح میکند برای آنکه **باب دوم اصل**
شبهه الولد شرح الشیخ یحیی بن علی بن نقیضه و فتح با نقیضه و اما
شرح این باب بیان مانند بود فرزند پدر است در این باب حدیث **اول**
عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من نعت الله علی
الرجل ان یتیمه و لده **شرح** یتیمه بیغیر مضایع غایب معلوم باب فعال
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله ص که از جمله
نعت الله تعالی است هر مردی که اینک باشد و لا فرزندش در شکل و شمایل **دوم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من سعادۃ الرجل ان یکنه لک الولد یعرف
فیه شرفه و خلفه و شمائله **شرح** این مضمون گذشت در کتاب الجرد در
حدیث سوم باب الاشارة و القیاس الی عبد الله تا آخر که باب شصت
و نهم است شبه یحیی بن نقیضه و فتح با نقیضه و سکون و ضم
لام و قافست لشمایل یحیی بن نقیضه و سکون و ضم لام و قافست لشمایل یحیی بن نقیضه
در رفتار و کردار **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که از جمله فرمود
مردی اینک باشد و لا فرزند بر جای که شناخته شود در آن فرزند مانند بود
پدر و خوی پدر و عادات پدر **سوم اصل** عن رجل عن ابی الحسن علیه السلام
قال سمعت رسول الله ص یقول سمعوا امرؤ لم یت حق یبری خلفا من نقیضه **شرح** سعد
بسرین بن نقیضه و غیر بن نقیضه و ذال بن نقیضه بیغیر مضایع غایب معلوم و جعل
باب لم میتواند بود امرؤ یحیی بن نقیضه و فتح با نقیضه میتواند بود و بنا بر اول هر دو
و او نوشته میشود الخلفا یحیی بن نقیضه و فتح با نقیضه و لام و قافست لشمایل یحیی بن نقیضه

عبادت از اینکه مانند او باشد در شکل و شمائل **یعنی** رویت از مرگ از امام
 موسی کاظم علیه السلام گفت که شنیدم از امام می گفت که فرزند من مرگ که غرض تا انکه بیند
 جانشین را خوا خود را **باب سوم اصول یا فضل البنات شرح** این باب بیان فضیلت
 دختر است در این باب در زده حدیث **اول اصل** عن ابراهیم الکرمی
 عن شقیة حذیة بن اصحابنا قال تزوجت بالمدينة فقال لی ابو عبد الله
 علیه السلام کیف رايت فقالت ما را لی رجل من خیرة امراء الکوفة قد رايت
 فیها ولکن جاشی فقال ما هو قلت ولدت جارية فقال لعلک کرهنا
 ان الله عز وجل یقول اباؤکم وابناؤکم لا تدرون انهم اقرب
 لکم نفعا **شرح** ما نا فیست خاشی بجاء با نفقه ولف ولف ولف بصیغه ماضی
 غایبه معلوم باب نضر است الحیا نه کاری که خلاف متوقع باشد خواه باختیار
 مثل خیانت در امانت خواه بغیر اختیار مثل بریدن شمشیر تیز در سوزن شایعین است
 یومیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فان کنتم مناء فوق اثین وقله
 ثلثا ما ترک وان کانت واحدة قلها النقیف ولا یجوز لکل واحد منهما السدس
 مما ترک ان کان له ولد فان لم یکن له ولد وولد ابناه فلانه الثلث فان کان
 لآخره فلا مة السدس من بعد وصیه یوصی بها او دین اباؤکم وابناؤکم
 لا تدرون انهم اقرب لکم نفعا فریضة من الله ان الله کان علما حکما صدق
 آیت می یابد در کتاب الموارث در حدیث او اباب بیان الفرقه فی الکتاب
 که باب دوم است ظاهر این حدیث است که جمله اباؤکم وابناؤکم لا تدرون انهم
 اقرب لکم نفعا برای فرزندان صحیح باشد که دختران از کثر از حق ایشان هستند
 در لعلاک و مانند آنها برای رعایت جانب پدر و مادران از کثر از نصیب

هنگام بر رعایت جانب پدر پس میگویم که در این آیت چند احتمالات است از جمله
 اینکه اباؤکم مبتدا است و ابناؤکم عطف بر اوست و جمله لا تدرون خبر مبتدا است
 بتقدیر لا تدرون و استفهام در انهم انکار است مثل آیت سوره نوبه انکم
 هذه ایمانا و اقرب فعل التفضیل است و مفضل علیه آن محذوف است بتقدیر من
 امهاتکم و بناؤکم ظرف در لکم متعلق باقرب است یا متعلق بنفعا است و بنا بر
 اول لام برای تقدیر است مثلا در لعلک و نفعا معقول است و بنا بر دوم
 لام برای ضمه است و نفعا بمنزله **یعنی** روایت از ابراهیم که خنی بفتح
 بفتح کاف و سکون را بنفقه و عا با نفقه از معنی که خبر داد او را از جمله
 یاران ما گفت که نه خواستم در مدینه پدر در مدینه پس گفت مر امام جعفر
 صادق که چگونه دیکر پس گفت که در مدینه و هیچ شکی را در نزدی مگر انکه تحقیق
 دیدم انرا در زین من و لیک خلاف متوقع کرد با من پس امام گفت که جیت
 آن گفت که زایید دختر بر این امام گفت که شاید که تو کراحت کرده باشی
 دختر را بدین سبب که الله عز وجل میگوید در سوره نساء که پدران شما و پسران شما
 نمیدانند ایشانرا کدام ایشان نزدیک کننده تو ندانم را بقا تو آخرت ارا
 و دختران **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه
 و آله ابناؤکم **شرح** گذشت در کتاب الحج در کلام مصنف رحمه الله تعالی
 در مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته که و تزوج خدیجه و هو این بفتح
 و عشرین سنه فولد منها قبل بعثه علیه السلام القاسم در حق و زینب و ام کلثوم و ولد
 له بعد المبعث الطیب و الطاهر و فاطمه علیهم السلام و روی ایضا انه لم یولد له بعد
 المبعث الا فاطمة علیهم السلام و ان الطیب الطاهر ولد قبل بعثه و ابن جود در حق

گفته الاناش من اولاد فاطمه بنت رسول الله ص و آلهم امها خجیه و ولدنا و قریش
 تنی المیت قبل النبوة بخمس سنین و هی اصغر بنانه و عمر کر زبیرین بکاران اصر
 البسات رفته و گفته زینب بنت رسول الله ص و آلهم امها خجیه تزویجها
 خالها ابوالعاص بن الربیع و كانت ام ابی العاصها البنت خریلدخت جلد
 فكانت اکبرنا رسول الله فولد لابی العاص علیا فتوفی و قد ناهز الحلم و کان
 و کان ردیف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی ناقته یوم الفتح و ولد له ما
 و هی التي کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحلبها فی صلی و گفته که فیه بندق
 الله ص امها خجیه تزویجها عتبه بن ابی لهب قبل النبوة و گفته که ام کلثوم بنت رسول
 الله ص امها خجیه تزویجها عتبه بن ابی لهب قبل النبوة روایت
 از امام جعفر صادق ع گفت که بود رسول الله ص پدر خزان مراد اینست که
 همین بس است برای فضیلت دختر **عن ابی عبد الله علیه السلام قال**
ان ابراهیم علیه السلام سأل ربّه ان یرزقه ابنه یتیم یتیم و یتیم یتیم بعد من یتیم
یتیم یتیم یتیم و یاء و نقطه در پائین از باب ضرب است تند به بنو و قال
بنیقطه و یاء یکنقطه از باب نقر است روایت از امام جعفر صادق ع
 علیه السلام گفت که بدین شی که ابراهیم خلیل علیه السلام طلب کرد از صاحب کل اختیار
 خود این را که روزی کند او را دختری که دختری که کند برای او و نوحه
 کند برای او بعد از وفات او **قلت لابی عبد الله علیه السلام ان لی بنات**
فقال لعلک تتقی منهن اما انک ان تلتی منهن فتن کم تو جد
و لقیته الله عز وجل لقاء و انت عاصی لم تو جر بهم و جم و را
 بنیقطه بصیق مضارع مخاطب مجوز باب نقر و ضرب و فاعلست ماحرست

از ابره یعنی نواجا عبا رنقند و ادن یا با عبا رصیر مصیبت یا بخی عبا
 اصل مصیبت بنوعی از مجاز نظیر آنچه گذشت در کتاب الجنازه در جلد سوم **المصیبت**
 بالولد که باب هشتاد و هم است **یعنی** کفیم امام جعفر صادق علیه السلام را
 که بپوشید که مراست دخترانی پس امام گفت که شاید که تو از زوکی مرگ
 ایشانرا آگاه باش بدستی که تو کار زوکی مرگ ایشان را پس میر ما جور
 نمیشود بسبب نفقه دادن دختران و بر میخوری الله عز وجل را در روزی
 که بر میخوری او را بر حالی که تو گناه کاری بسبب آردی مرگ دختران
سوم **عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم**
الولد البسات ملطقات مجزات مویات مبارکات ملقیات **ش**
 ملطقات بضم میم و سکون لام و کسر ط بنیقطه و فاعر فوج و خبر مبتدای محذوف
 بتقدیر هن الاما ف لطیف گفتن یعنی شیرین گفتار بود مجزات بضم میم و فتح جیم
 و تشدید هاء مکسوز و ذی بانقطه است التجهیز یراق کیری و مراد اینجا قیام
 بخدمتهای خانه و پدر و مادر است مویات بضم میم و سکون هاء و کسر نون
 و سین بنیقطه است الاما سحر را فی مبارکات بیاء یکنقطه و فتح را
 بنیقطه است ملقیات بضم میم و فتح لام و تشدید قاف مکسوز و یاء و نقطه
 در پائین است التلقیه بر خردانید و مراد اینجا آشنا کردن بیکان بیکان یا بیکدیگر
 باعتبار اینکه چون دختران بشوهران داده شوند باعث آشنایی بیکان بیکان
 یا بیکدیگر میشوند **یعنی** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که
 رسول الله صلی الله علیه و آله که خواب فرزندانشند دختران ایشان شیرین گفتار
 یراق کردند که مانند مهربانانند باعثهای خیر و برکتند آشنا کنندگان بیکان

می شود از نعت **نم ۱** **صل** عن ابی رزین المنذر قال قال ابی عبد الله علیه السلام
بلغنی انه ولد لکایته فسمیها واما علیک نیکانه فسمیها وکذا کیف رزقا
وقد کان رسول الله صلی الله علیه و آله ابنا بنات **شرح** ورایت از
جاریه بن مندر گفت که گفت مر امام جعفر صادق ع که خبر رسید بمن که شای
که زاده شد بکسی بود خری پس بنویسم او را و نیست بر قیاری بیان این آنکه
او روح افزای است که بوی که آنرا و تحقیق کفایت کرده شدی روزی او
بود رسول الله صلی الله علیه و آله خری **نم ۲** **صل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله من عال نکت بنات او نکت اخوات وحبته له الجنة
فقیل یا رسول الله وایشتر فقال وایشتر فقیل یا رسول الله وایحده فقال
وعلجه **شرح** ورایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول
صلی الله علیه و آله که هر که نفقه داد ستیزه را یا ستیزه را و بچه را و بخت
پس گفت شد که ای رسول الله آیا و دو دختر را یا دو خواهر را پس گفت که و دو دختر
یا دو خواهر را پس گفت شد که ای رسول الله آیا و یک دختر را یا یک خواهر را پس گفت
که و یک دختر را یا یک خواهر را مراد اینست که مراتب و وجوبت مختلف است در حق
و ضعف آنجه اول گفته از قبیل کفایا قوی بود **نم ۳** **صل** عن الحسین بن
سعید النخعی قال ولد لرجل من اصحابنا جاریه فدخل علی ابی عبد الله ع
فراه مستحیفا فقال له ابو عبد الله ع آرایت لو ان الله تبارک و تعالی
اوحی الیک ان اخذت لک اوختا ریفیک ما کنت تقول قال کنت اقول لایا
خنا ربی قال قال الله عز وجل قد اخذت لک ثم قال ان الغلام
الذی قلک العالم الذی کان موسی علیه السلام وهو قول الله عز وجل

فانما

فانما ان یبدلها ربها خیر منه لک و اقرب رحما ابدا لها الله عز وجل
بر جاریه و لک سبعین نبیا **شرح** لکن بقیع لام و سکون خا و بانقطه قبیله
ایست از اهل بیت المنتخبین بسین بنقطه و خا و بانقطه و طار بنقطه بصیغ اسم
فاعل باب تفعیل بغایت دلیرانیت بمنزه استقام و صیغه مخاطب یعنی اخیری
است ان و در دوم بقیع هم و سکون نون مضمر است اختار بصیغه مضارع متکلم
معلوم باید فقال بتقدیر استقام است الغلام اسم ان است جمله بدلها تا اخر خبر ان
است و میان اسم و خبر جمله موقر است لکن بقیع لام و سکون خا و بانقطه **نم ۴**
روایت از حسین بن سعید نخعی گفت که زاده شد برای مر از یاران مادرش
پس داخل شد بر امام جعفر صادق ع پس امام دید او را بغایت دلیر پس گفت
او را امام جعفر صادق ع که خبره مرا که اگر اینک الله تبارک و تعالی میسر کند
تو که ایان کنیزکم برای تو باری کن میسر برای خودت چه میگوئی گفت که میگویم که ای
صاحب اختیار من کن این سگی برای من امام گفت که پس بدستی که الله عز وجل
تحقیق کنین که بدی تو را می گفت که بعد از ان امام گفت که بدستی که بدستی که بدستی
که گفت او را دانایی که بود با موسی علیه السلام و ان قول الله عز وجل است در حق
گفت که پس زاده کردیم که عرض هدیده و عا در او صاحب اختیار ایشان
بصورتان پس اعتبار و شوق و ناز و دیکر باعتبار مهربانی با پدر و عا در حق
داوید و عا در او و الله عز وجل بعضی او دختری که زاید هفتاد و بیست و را
نم ۵ **صل** عن ابی عبد الله ع قال البنت ناعم و البنات حسنا و الله
یسأل عن النعم و یثبت علی الحسنات **شرح** معنی این موافق حدیثم این بنا
است **نم ۶** **صل** عن ابی عبد الله ع قال البنت ناعم و البنات حسنا و الله
یسأل عن النعم و یثبت علی الحسنات **شرح** معنی این موافق حدیثم این بنا
است **نم ۷** **صل** عن ابی عبد الله ع قال البنت ناعم و البنات حسنا و الله
یسأل عن النعم و یثبت علی الحسنات **شرح** معنی این موافق حدیثم این بنا
است

لی وکذ فقال ادع وانت ساجد فیه هی من لدنک ذریه طیبه
انک سمیع الدعاء یعنی لا تدری فردا وانت خیر الوارثین قال فقط
قول لی علی الحین **شرح** بجهت مذکور است در حق آل عمران در جگه
کلام زکریا و یوسف لا تدری بیان شد در شرح جگه سابق **یعنی** روایت
از حارث رضی بقیع نون و سکون صاد بنقطه گفت که گفتم امام جعفر
صادق که بدستی که من از خانه داده ام که بمحقق بر طرف شدند
و نیست مرا فرزندی پس امام گفت که دعا کن برحالی که تو در سجده باشی که
ای صاحب کل اختیار من بخش از برای من از جانب تو اولادی که کرامت بدستی
که تو شنوای دعا بی صاحب کل اختیار من مگذار مرا یکتا برحالی که تو بهتر
و ارثی از وی گفت که پس کردم پس زاده شد برای من علی و حسین **سوم**
عن ابی عبد الله قال من اراد ان یجیل له فلیصل رکعتین بعد
الجمعه یطیل فیها الركوع والنجود ثم یقول اللهم انی اسألك
بما سألک ذریه طیبه انک سمیع الدعاء اللهم باسئک استعملک
لی من لدنک ذریه طیبه انک سمیع الدعاء اللهم باسئک استعملک
وفی اما نتک اخذتها فان قصیت فی رحمتها ولکن فاجعل غلاما
مبارکا ذکرا ولا تجعل للشیطان فیہ شرکا ولا ضیعا **شرح** جیلجا
بنقطه و یا یکنقطه بصیغ مضارع غایب معلوم با علم است گفت
که هر که خواهد که آئینه شود برای او پس باید که کنار دو رکعت را بعد از
ظهر جمع برحالی که دراز میکند در آن رکوع و سجود را بعد از آن میگوید
که خداوند بدستی که من طلب میکنم از تو با نیجه طلب کن از تو بان زکریا

که ای صاحب کل اختیار من مگذار مرا یکتا برحالی که تو بهتر من میراث ببرد که
خداوند بخش بدستی من از جانب تو اولادی که کرامت بدستی که تو شنوای دعا
خداوند بنام تو جلالت مردم بر خود زنا و در لغات تو کفرم زنا پس برقرار
دهی در جهان او فرزندی را پس گردان او را بسیار زیاده و مکروان برای
شیطان در او شکی و نه یقینی **چهارم** شکا لا یبرئ الی جعفر علیه السلام
ان لا یولد له و قال علی شیا قال استغفر الله فی کل یوم او فی کل لیله
مائة مره فان الله عز وجل یقول استغفر وارکبم ان کان عقابا لی قوله
ویدرکم باسئک استعملک **شرح** شکایت کرد بر شریف بقیع خمر و سکون یا یکنقطه
و فتح را بنقطه و شین با نقطه کلی بقیع کافی و سکون لام و یا یکنقطه سقا
اهام محمد باقر که شان اینست که فرزندی نشود برای او و گفت که تعلیم کن مرا
چهار امام گفت او را که استغفر الله بگو در هر روز یا در هر شی صید یا در هر شب
که الله عز وجل میگوید در حق نوح که استغفار کند صاحب کل اختیار شما را که او را
بغایت عمر زکا را قتل او که و امداد کند شما را با لها و هرا و اسطه می آید در حد
آینده **پنجم اصل** عن سلیمان بن جعفر عن شیخ مدینی عن رواد عن زید عن
ابی جعفر علیه السلام انه وفد الی هشام بن عبد الملك فاجاب علیه الاذن حتی اغتم
فکان له حاجب کبر لا یولد له فذنا منه ابو جعفر علیه السلام فقال له هلاک
ان توصی الی هشام واعلمک دعاء یولد لک قال نعم فواصل الی هشام
وعفی له جیب حلیج **شرح** روایت از سلیمان بن جعفر از برای زاهد
میخ از کسی که روایت کرد از زید بن از امام محمد باقر علیه السلام اینکه امام وارد
سکون هشام بن الملك که از خلفای بنی امیه است پس پرسید بر امام رخصت دخول

تا آنکه امام عثمان شد و بود هشام را در بزمی که فرزند بنفشه برای او پس
 نزدیک شدند نسبت بآن در بیان امام محمد باقر علیه السلام بگفت در بیان آنکه آیا نفع
 است برای تو اینکه شش ماه را سوگوشام و تعلیم کنی ترا دعای که زیاده اند برای تو
 در بیان گفت که آری پس برسانید امام را سوگوشام و هشام بر او بر برای امام
 جمیع حاجتها **اول اصل** قال قلنا فرغ قال الخاج جعلت فداك الله
 الذي قلت لي قال نعم قل في كل يوم اذ اصويت واسميت سبحان الله
 سبعين مرة واستغفر عشر مرات وجئت بجمع مرات وحكم العاشرة
 يا لا استغفار يقول الله عز وجل استغفروا ربكم انه كان عفوا راسلا
 السماء عليكم مداما ويدينكم يا موالين ويحكم لكم جنات ويجعل
 لكم انما لا تفعلها الخاج فرغ در تیر کثیره وکان بعد ذلک یصل
 ابا جعفر و ابا عبد الله علیه السلام راوی گفت که پس رفتی که امام قائم
 شد گفت در بیان که قیامت شوم میگویم دعایی را که گفتی مرا امام گفت که آری
 بگو در هر روزی چون بصری رسید و چون آخر روز رسید سبحان الله
 هفتاد و استغفار صدیکه و یا رب و تسبیح صدیکه و یا رب و ختم صدیکه و یا رب استغفار
 میگوید الله عز وجل در هر روز پنج که استغفار کند صاحب کل اختیار شمارا
 بدرستی که او بود بغایت آخر کار تا فرستاد بر لاجالی که بر شما باراننده باشد
 و امداد کند شما را باها و پیران و کردارند برای شما باعنا و کردارند برای شما
 نهها پس گفت آن کلمات را در بیان پس گفت که شده و لای بسیار روان
 در بیان بود بعد از آن که همد میداد و امام محمد باقر و امام جعفر صادق
 علیهما السلام را **اصل** قال سلیمان فقلتها وقد تروجت ابنتی حمی لی فابطل

ولد

على الرلد منها وعلتها اهل فرقت ولدا وخرعت لمرأة انها متوفى
 ان تحمل حملت اذا قال لها وعلتها غير واحد من لها شين من قلم يكن
 يولد لهم فولد لهم ولدا كثيرا و الحمد لله **شرح** گفت سلیمان که پس توهم
 آن کلمات را بر جالی که بحقیقت گفت بودم و خسر عیون از خود را بدید بر شده
 بود بر من خسر زنده را و و تعلیم کردم آن کلمات را بر و خسر خود پس رو کرد
 شدم فرزندانی و در عو کرد آن زن اینکه او هر وقت که میخواهد که آبتن
 میشود چون گوید آن کلمات را و تعلیم کردم آن کلمات را بچند کس را از اهاشم
 از جمیع که بنود فرزند زاده شود برای ایشان پس زاده شد برای ایشان
 فرزندانی بسیار و بسیار و بسیار راست **شرح اصل** قال رجل لابی عبد الله
 علیه السلام لا یولد لی فقال استغفر ربک فی السحرة مره فان نسیته فاقتر
شرح گفت مردی که امام جعفر صادق علیه السلام را که زاده میشود برای من پس امام گفت
 که استغفار کن صاحب کل اختیار خود را در آخر شب صد بار پس اگر فراموش
 کنی آنرا پس فضا کن آنرا در هر روز **شرح اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه سکا
 الیه بعد ان لا یولد له فقال له ابو عبد الله ع اذا جاء معك فقل اللهم انک
 ان رزقی ذکرا سمیه محمدا ففعل ذلک فرزق **شرح** وقلت از امام
 جعفر صادق ع اینکه شان اینست که شکایت کرد سو او مردی این که شش
 اینست که زاده میشود برای او پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که چون
 اراده جمیع کنی پس بگو که خداوند را بدرستی که تو اگر روز کرده شدی **شرح اصل**
 عن ابی عبد الله قال انت علی ستون ستون لا یولد لی فحجت قد خلت
 علی ابی عبد الله علیه السلام فشکوت ذلک الیه فقال لی ان لم یولد لک قلت

لا قال اذا قدمت العراق فترجع امرأة ولا عليك ان تكون سوا
 قال فقلت وما السوا قال امرأة غيرها فانهن اكثر اولاد افادع
 بهذا الدعاء فاني ارجو ان يرضي الله ذكرا وانثى **شرح**
 مضمون صدر این حدیث گذشت در کتاب النکاح در حدیث سوم باب کرهت
 تزویج العاقر که با چهاردهم است **معنی** روایت از ابو عبیده گفت
 که آمد بر من شصت سال بر جای که زاده نمیشد برای من هیچ کز آدم پس
 داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم که زاده بفرماید راستی
 او پس گفت مرا که آیا زاده نمیشد برای تو گفتم که نه گفت که چون رسیدی بعراق
 بپرس جغت خود کن تا را و خبر بگو اینست اینک یا شدند بدوای گفت پس
 گفتم که چیست معجزه بد گفت زنی که در او بدن شکلی باشد چه بدستی
 که زبان بد شکل بشیرند باعتبار فرزند زان خوش شکل پس دعا کن این
 دعا چنانکه من امید دارم که تو کند ترا الله تعالی سرور و دختران
اصل واللعناء اللهم لا تدركني فرجا وحيدا وحشا فيفترشني
 عن تفكري بل هب لي نسلا وعاقبة صديق ذكورا وانثى اسكن اللهم
 من الوحشة واخص بهم من الوحدة واشكر على تمام البقية يا
 يا وهاب يا عظيم يا معطي اعطني في كل عاقبة خيرا حتى تبلغني شوق رضا
 عني في صديق الحديث واواه الامانة وقاه بالعهد **شرح** واین دعا
 ایست که خداوند اندک را بیکای تنهای غمناک پس کفایت کند شکر من
 از فکر من بلکه بخشش من آرام دل فرزند راستی را پس رانی و دخترانی را
 که ساکن شوم سوا ایشان از وحشت و آشوب و بایگان از تنهایی و شکنج

برگای

بر تمامی آن نعمتی بغایت بخشنده ای بزرگای دهنده بدو مراد هر چه
 نیکی را تا آنکه برسانم بر خارج شود توانم با راستی سخن بجا آورده امانت
 و مقید بود به بیایم **مهم اصل** عن محمد بن راشد قال حدثني هشام بن ابراهيم
 انه سكا الى الحسين عليه السلام وانه لا يولد له فامرته ان يرفع صوتها بالاذان
 في منزله قال ففعلت فاذهبنا الله عن سقي وكثرة ولدي قال محمد بن راشد
 وكنت دائما اولى ما انقل به في نفسي وجماعة حتى وعيا لي حتى لي كنت
 ابقي في حدي علي احد يخدمني فلما سمعت ذلك من هشام علمت ببر فاذهب
 الله عني وعيالي العليل والمحمد **شرح** مضمون این حدیث گذشت در کتاب
 در کتاب النکاح در حدیث سی و سوم باب بدو الاذان تا آخر که باب هیجدهم است
 التمس نعم سين وسكنى قاف صله با حسن وبقی سین وفتح قاف مصدرا
 علم بیکار انقل بقاء وشدید قاف بصیغ مضارع مشکا معلوم باب نفعال است
 الخدم بفتح خاء با نقطه وفتح دال بنقطه جمع خام خدمتکاران **معنی** روایت
 از محمد بن راشد گفت که خبر داد مرا هشام بن ابراهیم اینک او شکایت کرد که
 امام رضا علیه السلام بپای خود را و اینک ایشان اینست که زاده نمیشود برای او پس
 او را باینکه بلند آواز خود را باذان در خانه خود هشام گفت که پس کرد پس
 بر طرف کرد الله تعالی از من بپای مرا و بسیار شدند فرزندان من گفت محمد بن
 راشد که بودم پیوسته گوشت جدا نمیشدم از گوشت در جودم و جماعت
 خادمه و عیال من بودم که میاندم تنهایی خود و بنود مرا یکی که خدمت
 کند مرا پس وقتی که شنیدم انزال از هشام و عمل کردم بآن پس بر طرف کرد
 تعالی از من و از عیال من گرفتار را و بسیار الله راست **مهم اصل** عن أبي جيلة

عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال له رجل من اهل خراسان يا ابا عبد الله
 فداك لم ازل في ذلك فقال له اذا رجعت الى بلادك اذنت
 ان تاتي اهلك فاقرأ اذا اذنت ذلك وذا النور اذهب مغافيرا
 فظن ان لم يقدر عليه فتاوى في الظلمات الا لاله الا انت سبحانك اني
 كنت من الظالمين الى ثلاث آيات فانك سترت ذلك لانا انشاء الله
 ربه بفتح را بنقطه وفتح با بنقطه وذا لبا بنقطه وحيث ميت
 مکه وید که ابوذر غفاری رحمه الله تعالى است در این آیت چند آیه است
 از جمله اینکه المؤمن یوسف است و ذهابا و میان قوم خود بید
 ایمان ایشان و وقوع مقدم عذاب ایشان بوده و مغافیر و عذاب است
 از عذاب بر روی هم باینکه قوم قبیل او که با ایشان شریکست در
 مشرف شدند بر عذاب الهی و ظن بخی امیدوارست مثل آیت سبی بقره الذين
 یظنون انهم ملائکه بهم و قد یجی فیضی است و ان عبادت از اهل اکو
 و قبیل او را گذاشتن او در ان عذاب بسیار برتر که توفیق قوم و قبیل او
 برای ایمان و ظلمات عبادت از سدهن اول نصف دوم شب که در
 کالان یکیت و وقت استجاب دعا است چنانچه گذشت در کتاب
 الصلوة در چند بیت و یک باب صلوة النوافل در باب هشتاد و چهارم
 یا عبادت است از ساعات شب یا بارست از ان عذاب که عذاب است
 که جهان روشن نزد صاحبها بقیات تاریک شود نظیر ضیافت علیهم السلام
 بما جعت کنت من الظالمین یعنی اینست که من از قبیل آن ظالمان بودم
 و این دعا و طلب توفیق ایمان و کشف عذاب برای آن ظالمانست پسین

اهل اکو

اهل اکو ایشان باعث تنهائند یوسف علیه السلام بوده و اول ثلاث آیات است که
 شد دوم فاستجناکم و بختاه من الغم و کذلک نجی المؤمنین سوم و ذکر یا
 اذنادی به ربیع لا تنه فی فراوات جبر الوائین الغم عبادت از اندوه
 تنهائند از قوم و قبیل بدانکه از این تقریر ظاهر میشود مناسبت آیه اول
 و دوم بمقام طلب غفران و بیان آیت ذکر یا گذشت در شرح حد اول این کتاب
 یعنی روایت از ابو جریله از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امام را
 سر که از اهل خراسان در هر هفته که قرابت شوم روزی کرده فقدم فرمود
 پس امام گفت او را که چو بر کردی سگی بلاد تو و اراده کنی که جماع کنی زن
 پس بخوان چو اراده کنی از ان سگ اینها که یاد کن صاحبها را و وقتی که بگری
 رفت بغایت اندوهناک پس میدارند که تنگ خواهم گرفت بر او پس ندان
 کرد در تاریکی که نیست مستحق عذاب مگر برای میکنم تنبیه تو از هر نفس و بیخ
 بدست که بودم از قبیل آن ظالمان و مشرف بر عذاب و هلاک شد پس بود
 کردیم دعا و ندای و اوجات دادیم او را از ان غم تنهائند بکشف عذاب
 عذاب زقوم او و بیخیر ایشان برای ایمان و چنان بجات میدهم منان
 از غم تنهائند چنانچه مثل آن دعا کنند و یاد کن ذکر یا را وقتی که ندان کرد
 صاحب کل اختیار خود را که ای صاحب کل اختیار من مکن از من ترسان را
 که که تو جبر و انانی چه بدست که تو زود رعد کرده میشود فرزند زنی اگر چه
 الله تعالی یا زودم **اصح** عن محمد بن عمر قال لم یولد لی ثوب قط و خرجت
 الی مکة و مالی و کذلک فلیقین انی ان فشر بقلام فقیئت و دخلت علی
 ابی الحسن علیه السلام بالمدینة فلما حرت بین بدیه قال لی کیف انت و کیف

کتاب

تَحْدَا أَوْ عَلِيًّا وَلِدَهُ غُلَامٌ **شرح** این طاهر است از شرح سابق **باب ششم**

باب بدو خلقه الانسان ونطفة بطن امه **شرح** البدو بفتح باء

بكنفته وسكون دال بيفقه وواو بضم با وضم دال وشد وواو بضم با وضم
دال وحقيف وواو همزه ابتدا ظهور جزای لقلب بقاف وباء بكنفته
مصدرا تفعل اشقال از حال محالی یا از جای مجای **بینه** این باب بیان ابتدا
آفرینش آدمی و اشقال و از حال محالی در شکم مادر است در این باب هفت
حدیث است **اول اصل** سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل
مَخْلَقَةٍ وَعَيْنٌ مَخْلُوقَةٌ فَقَالَ الْمَخْلُوقَةُ هُمُ الذَّرُّ الَّذِينَ خَلَقَهُمُ اللَّهُ فِي
صُلْبِ أَدَمَ عَلَيْهِمُ لَخْدَعُهُمُ الْيَمَانُ ثُمَّ لَجَرَهُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ
لِيُزَاوِجَهُمُ النِّسَاءَ وَهُمْ الَّذِينَ كُنُوزُكَ إِلَى الدُّنْيَا كَيْفَ دُيِّلُوا عَنْ لَمِينِهَا
شرح در سور حج جین است که یا ایها الناس انکم فی ریب
من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه ثم من مضغة
مخلقة و غیر مخلقة لیبین لکم ونقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مستحق مخلوق صفت مجموع
تراب نطفه وعلقه و مضغه است یا صفت مضغه است و حاصل هر دو یکیت فرق
اینست که بنا بر دوم اشقا را بیانست که در مضغه ایشان علقه برای تخلیق میگذارد
که در تراب و نطفه و علقه نبوده خلقهم بصیغه ماضی غایب یعنی باب تفعل و ظاهر
این اینست که مراد بتخلیق در لبت سزاوار کرده باشد برای قرار بر بواقر اینست
الله تعالی که صیغه امر و نه واجب تعالی است و حاصل اینست که الله تعالی میداند که بعض
ماده آدمیان سزاوار امر و نهی هست و بعضی دیگر سزاوار نیست و از احوال قسم و
بیان گرفته در وقتی که در صلب آدم بوده اند و بعضی ایشان را عرق میزد تا سر بلوغ

و تکلیف

و تکلیف میکند ایشان را در دنیا موافق آنچه گذشت در خطبه کافی که بمقام
ذکر حنفیه صنفانهم اهل الفقه و المالک و صفیانهم اهل الفقه و الزمانه و حنفی
اهل الفقه و المالک یا امر و نهی بعد از اهل الفقه که تکلیف و وضع تکلیف
الزمانه و الفقه را آخر و بعضی دیگر را پیش از بلوغ میماند یا مانع دیگر از تکلیف
در ایشان میکند و تکلیف ایشان را آخرت می اندازد و چنانچه گذشت در کتاب
الجنائز و لحد و بتیاب اطفال که با جنود و چهارم است بخلاف قسم دوم الذر
بفتح ذال با بقتله و تشدید لام بيفقه جمع ذن مورجای بغایت کوچک که صد
بوزن یکدان نجوست و بیاض خد میثاق شد در کتاب الایمان و الکفر و شرح
چند چهارم باب فطر الخلق علی التوحید که باب ششم است و در کتاب النکاح در
شرح چند چهارم باب لغزله که با ج صد و جمل و نیم است **نهی** بر سیدم اما
محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز وجل و ریبکم که سزاوار کرده شد و غیر سزاوار کرده
شد بر امام گفت که آدمیان که سزاوار کرده شد ندانند ایشان مورجایی اند
که سزاوار کرده ایشان را الله تعالی در ریب آدم گرفت بر ایشان پیمان زد
خود را بعد از آن روان ساخت ایشان را در ریبتهای مردان و زهدانهای زنان
و ایشانند که بیرون می آیند سگ و دینا تا آنکه برسید شوند در دنیا یا در آخرت
از آن پیمان باینکه که مکلف شوند بتصدیق بر بوبیت که معلوم هر عاقلست
چنانچه گذشت در کتاب التوحید و لحد و بتیاب باب نه تعالی بعرف الایمان
سوم است **اصل** ولما قوله "وغير مخلقة" ففهم كل شئ لم يخلقهم الله
عز وجل في صلب آدم عليه السلام حين خلق الذر و اخذ عليهم الیمان و هم
النطف من العزلة و السقط قبل ان ينفع فيه الروح و الحيوة و البقاء

شرح التمهيد بقية نون وفتح سين بينقطه وخفيف مع مردم ومراد اينجا
 مردم است بنوعی از مجاز برای اشارت باینکه داخل غیر مخلقه در ماده الناس
 که بخاطرند در آیت سوره نوح بنوعی از مجاز است پس ارجاع ضمیر هم
 مخلقه بنوعی بنوعی از مجاز است لم یخلقهم از باب تفعیل است خلق بصیغه
 ماضی غایب علی باب یجوز باب تفعیل متواذ بود المظف بقم نور وفتح
 طاء بینقطه و فاجع نظف ابهامی و مراد اینجا نظف نایست که انرا علقه نشد
 من برای سببیت است الغزل بفتح عین بینقطه و سکون زای با نقطه میختر
 منو در یقین فرج زن والسقط بکسر و فتح و هم سین بینقطه و سکون قاف و طاء بینقطه
 مرفوعست بعطف بر النطف والحوی مجرور است بعطف بران بنفع همچنین است
 والبقاء **یعنی** واما قول وکفر غیر از او کرده شده بلویشان هر مردی اند
 که متروک کرده ایشان را الله عز وجل در پشت آدم علیه السلام در وقتی که افریدیم
 و کوفت بایشان پیمان را و ایشان نظرها اند که علقه نشد بسبب عزل وافتا
 از شکم مادر اند پیش از آنکه دمیده شود در آن روح و زندگانی و مانند
 ظاهر این اینست که کسی که از شکم مادر افتاده باشد بعد از نفخ روح در او
 و پیش از رجوع و بقا و اجل مسی که مذکور شد در آیت سوره نوح که و یقرئ الاموات
 ما نشاء الی اجل مسمى و ان نه ما فانه بعد من غابا ما مانند منی از عزله و سقط
 پیش از حلول روح است در اینکه پیمان و بر او گرفته نشده در صلب آدم
 پس تکلیف متعلق با و نحو اهدبهم در آخرت و الله اعلم **دوم** **صل** عن احکام
 علیها السلام فی قول الله عز وجل یعلم ما تخیل کل انشی و ما تعین
 الارحام و ما قرأه قال العنق کل حی و ذن و سعة اشهر و حاکم و حاکم

و ما قرأه

قال العنق کل حی و ذن و سعة اشهر و ما قرأه قال العنق کل حی و ذن و سعة اشهر
 اشهر فکلما رأت امرأة الدم الحالی علیها فانها تناد وادبعده الامام
 الباقی رأت فی حلیها من الدم **شرح** مراد بقوله اشهر نه واهست که بعد
 نه روز نرود منی در رحم است موافق آنچه می آید در حدیث نجم این باب
یعنی روایت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله
 عز وجل و من بعد که میداند آنچه را که بر سید او در هر ماه و آنچه را که
 کم میکند زهد را و آنچه را که زیاد میکند امام گفت که کم کردی هر بار یک
 کم کردی نه ماه است و آنچه زیاد میکند هر چه هست که زیاد میکند نه ماه
 هر وقت که بدی از خود خالی در آری خسته خود بر پیرستی که آن زن زیاد
 میکند بعد از روزهای که دید در آری خسته خود از حق تعالی **سوم اصل**
 عن الحسن بن الجهم قال سمعت الرضا علیه السلام یقول قال ابو جعفر علیه السلام
 ان النطفة تلون فی الرحم اربعین یوما ثم تصیر حلقه اربعین یوما
 ثم تصیر مضغه اربعین یوما فاذا کمل ان یوما اشهر یوما الله عز وجل
 ملکین خلادین فیقولان یا رب ما خلق و کذا او انشی فیومران
 فیقولان یا رب شیئا او سعیذا فیومران فیقولان یا رب ما لک
 و ما یزید و ما کل شی من خالیه و عدد من ذلک اشياء و یکتابان الميثاق
 بین عینی فاذا اکمل الله المجل بعث الله مکتبا فزجره رجوع
 من یخرج قد نسی الميثاق **شرح** مضمون بعض این گذشت در کتاب
 الجنان در حدیث اول باب لعل فی عمل الميت عند الجنان که راجع می
 و دوم است و بیان شد و بعضی می آید در کتاب الدیاجه راجع

دین الحین که با جی و نیم است و مذاهب و مذمت در هر یک از آنها
۲۴۷
حین مختلف است و مع هذا اجمع انما خالف بعضی امثال این حدیث
و ممکن است جمع با اختلاف مذ و یک باعتبار اختلاف اعصار و احوال و جاهل
روز و بیاتی مقرر است زجانب الله تعالی احوال موافق آیت سوره
اعراف و بعد از آن تفسیر لیل و اتمایها بفتح میقات و برار بعین و کما
لیل و اشارت باین میشود در کتاب الطور و سجده و م با جان منم یا کل
الحج اربعین و کما تفرخ خلق کما یفجاء و ششم است **یعنی** روایت از جن
جم گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام می گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام
که بفرستد که نطفه می باشد در روز چهارم روز بعد از آن میگرد و خون بسته
چهل روز بعد از آن میشود مانند کوشش جا و دید چهل روز پس چهل
رسید چهار ماه میفرستد الله عز و جل و فرشته را که بقاییت تدبیر کند
پس میگوید که ای صاحب کل اختیار چه چیز را تدبیر کنیم آیا نوزاد یا ماده را
پس ما مور میشود یا بچه نر و ارست پس میگوید که ای صاحب کل اختیار
آیا تدبیر کنیم تا سعادت نمودن یا سعاد نمودن را پس ما مور میشود یا بچه نر و ار
پس میگوید که ای صاحب کل اختیار چیست مقرر کند او در زهدان یاد
دنیا و چیست رعد او و چیست هر چیزی از حال او و امام ششم از جمله
آن چیزهایی را مثل درازی و کوتاهی و سفیدی و سیاهی و خوش شکلی و بد
و مینویسد پیمان ربوبیت را در میان دو چشم او پس چو کاهل کند الله
تعالی مقرر کند در زهدان را میفرستد الله تعالی فرشته را پس میگوید که
نهی پس برین میگوید که بحقیق فراموش کرده پیمان ربوبیت را **اصل**

و قال

و قال الحسن بن المجهم فقلت له انما يجوز ان ندعوا الله فيقول لا اله الا الله
والا اله الا الله فقال ان الله يفعل ما يشاء **شرح** و گفت حسن بن مجهم که پس
گفتم امام را که آیا پس گفت که دعا کنیم الله تعالی پس بگوید که ماده را نر
و نر را ماده پس امام گفت که بدین معنی که الله تعالی میکند آنچه را که میخواهد
بر او اینست که ممکنست نظیر طرف شدن است عذاب قوم یونس که بیان
شده در کتاب الله و شرح عنوان باب الله عز و جل و البلاء و القضاء که با
سوم یا مرد اینست که الله تعالی میکند که بند او دعا خواهد کرد بدعا مستجاب
و پیش از آن دعا موافق دعای او تدبیر میکند و میداند که اگر دعا نیکو تدبیر
چیز دیگر پیش چنانچه تحقیق شده در کتاب الله و شرح چید بیت و یکم
باب الله عز و جل و الاصل که با جمل و ششم است و الله عز و جل **اصل**
مس عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عز و جل اذا اراد ان يخلق النطفه
الله ما اخذ عليها الميثاق في صلب دم او ما يبدو له فيه ويجعلها في الرحم
حركه الرجل للجماع و اوحي الي الرحم ان انفي ياك حتى يلج فيك خلقي و ففاني
المثاق و قدر في فتحة الرحم بابا فتصل النطفه الى الرحم **شرح** اما خبر است
عنه و هست بتقدیر محض بر علیه الرحم بابا است و قایمست باعتبار نطفه است یا بعد
معطوفست بر ما هو اول و خبری است و راجع بمصدر بدوست نظیر حیل
بین العیر و الزوان بنا بر اینکه حذف فاعل یا نایب فاعل جاز نیست و معنی لا
گرفت در کتاب التوحید و شرح عنوان باب الله عز و جل که باب بیت و چهارم
و مراد پیدا اینجا اسقاط پیش از حق و بقاء است که مذکور شد در شرح چید
اول این باب زیرا که خلاف متوقع مادر و پدرست و بیان شده در حقیقت

اولین با جانیکه پیمان ربوبیت گرفته فاشده در صلب آدم بر کسی که پیش از نوح روح
 وجوه و بقا سا قطاشده باشد ضمیر را جمع با الله تعالی است ضمیر بر رفیع را جمع با
 و تذکره اعتبار بقا است روح الی ارحم نوعی از نمازست مثل و اوجا یکی از احوال
 ان بقیه هم وسکون نون که مکتوب بالقاء سا کین است مقصود است خلق
 و قضا و قدر اینها یعنی مخلوق و مقضی و مقدور است **یعنی** روایت از امام
 محمد باقر علیه السلام گفت که بدین معنی که الله عزوجل چون خواهد که آفریند نطفه را
 که آن از جلاست که گرفت بر او پیمان را در پشت آدم یا از جلاست
 که بدین معنی که برای الله تعالی در آن و کرد اند آن نطفه را در زهدان که
 می آورده مرد را برای جماع و وحی میکند سوز زهدان که بکشد و در آن را تا
 شود در تو مخلوق من و مقضی من بقضا کذا و مقدور من پس میگوید
 قدرت را تا داخل شود در تو مخلوق من و مقضی من بقضا زهدان در
 پس میرسد نطفه سوز زهدان **اصل** فترده فیہ از بعین صبا کاشتم
 بقیه علفه از بعین یوما ثم بقیه مضطره از بعین یوما ثم بقیه
 الحاکم فی عرقه من سبکة ثم یبعث الله ملکین خلایفین یخلقان
 الخواص ما یشاء الله فیقحان فی بطن المرأة من خم المرأة فیصلان
 الی ارحم فیها الروح القدیمة المنقولة فی اصله جلا لرجل و ارجل
 النسا فینفخان فیها روح الحق و البقا و یشقان که السمع
 و البصر و جمیع الحواس و جمیع قوا البطن باذن الله **شرح** فترده و بعینه
 ضارعه غایبه معلوم باب تفعل بخذف یکتا یا بجهل باب تفعلت
 ضمیر فیه را جمع بیاجاست و این اشارت باینکه حق زهدان نصر

تمام هنوز نکرده در آن حرکت اند که صلب در زهدان بر کسی که آمد المتشکک فیین با نطفه
 و با یک نطفه بصیغه اسم فاعل یا افتعال چیزی که یک کذا شد ما تنبیخه فی حقان
 بقان و حوا بین نطفه بصیغه مضارع غایبه معلوم یا بافتعال عطف است بر معیت
 الاقحام داخل چیزی شد با شد الروح القدیمة عبا رست از آنچه در صورت روح
 که یک بوده در صلب آدم علیه السلام در آنوقت شعور داشته و بعد از آن بی شعور شد در
 برای نسبت ضمیر را جمع بالروح القدیمة است روح الحق و البقا عبا رست
 از الروح القدیمة و این اشارت باینکه آن روح در وقتی که در صلب آدم بود
 باعث زندگی بود و با عشق با بقا میبندید و در زهدان آن دو ملک آن
 روح قدیمة روح الحق و البقا میکنند و سبب بران کوشش که با عرق و قوت غنی
 نمایند که اگر با حق و بقا اینها داشت که بیان شدند شرح خدای اول این باب
 پس این شاعرا باید و لازم نیست پس بعنوان مثال است و اگر مراد اعم از آنست پس
 مایید وله فی نزهت و الله اعلم **یعنی** پس مدور میکند در باب زهدان چهل
 بعد از آن میشود خلق پس چهل و فیه بعد از آن میشود مانند کوشش
 چهل و بعد از آن میشود کوششی که جاری میشود در آن رگهای از هم گذشت
 بعد از آن میفرستد الله تعالی دو فرشته بغایت تدبیر کننده را که تدبیر میکنند در
 آنچه را که میخواهد الله تعالی پس داخل میشوند بر سر زهدان از راه دهان زن پس
 میرسد سوز زهدان زن بر عالی که در زهدانست روحی که در پشت آدم بوده
 نقل کرده شده است در پشتهای مردان و زهدانهای زنان پس میدهند بسبب
 روح درین طفل روح زندگی و عاقل را و میشکافند برای او گوش و چشم را و جمیع
 مفصل اعضا را و تنبیه میکنند جمیع آنچه را که در شکم است بر حضرت الله تعالی

۶۴۱ **مس** ثم يوحى الله الى الملكين الكتاب على قضا في وقتي وفاقدا امرى واشطر
 في البداء فيما يكتبان فيقولان يا ربنا ما نكتب قال فيوحي الله عز وجل اليهما
 ان انفعنا ووسلنا الى ربنا فبرعنا ونسها فاذ اللوح يقرع جبهة اميه
 فيظن ان فيه فيجدها في اللوح مسود وزينه واجله وميثاقه شقيا او
 سعيدا وجميع شانه **شرح** واشطرها بصيغة امر بابا فقالست واشطرها
 بعدا برى الله تعالى ان اينست كمرنوخست كس باغت وجوب سابق احوالها و
 نيشود باينغيه كبا وجود ان مقد الله تعالى است تغيرتها موافق آنچه كذبت
 در كتاب التوحيد وبحث اول بابا جبر والقدر والامر بين الامرين كباب
 كه تظن انه كان قضا حتما وقد لا لازما تا اخر ان بفتح همزة وسكون نون مفر
 رفسها الرقيب استعلاج در تيشه است مثل قلوبها اذا برى مفاجاة است
 اللوح رفوع ومبتداست بقرع بقاء ولا ينفقده وعين ينفقده بصيغ
 مضارع غاييه على باب منع است القرع كوفتن وروا اينست كه لوح
 شده ازجايب سرادرو ملاصق بيشا في مادراست پس چنين مادراست
 حركت دهد لوح ميكويد بيشا في واجبه بفتح جيم وسكون باء ينفقده مفعول
 ومفعول بقرع است و اين جله خبر مبتداست زينه بكر نرى بانقطة و
 ياء و نقطه در يابين ونون بفتح حلية است و عبارت از نشانه
 كسى كه در قبالها توشته ميشود وميثاقه بمعنى معامله او يا پيمان
 ديوبيلست شقيا بتقدير سوكان شقيا است **يعني** بعد از ان و سجد
 الله تعالى سوكان دوفرشته كينوسيد براو حكم مر و تدبير لا يتوسر ولا
 فرمان مر و شرط كيند برلى من اختيار و لا درامضا و عدم امضاي آنچه

ميتويد

۶۴۲ ميتويد پس ميكويد كى صاحب كل اختيار چه خير بزميم امام گفت كه
 ميكند الله عز وجل سوكايشان كه برادر سيد سرهاى شمالا سوكايشان
 پس بر سيد سرهاى خود را پس ناكاه لوح ميكويد بيشا في مادراست پس
 نظر ميكند در ان لوح پس مى بايد در ان لوح شكل او و حليه او را و عمر او را
 و معاملت پيمان او را خواست شقيا بشد يا سعيد و جميع حال او را **اصل**
 قال فيملى احد هما على صاحب فيكتبان جميع ما في اللوح و بشرطان
 فيما يكتبان ثم يختمان الكتاب و يجعلان بين عينيهم ثم يقبلا فيه
 قائما في بكن اميه قال قرنا عينا فانقلب ولا يكون ذكر لك في كل طاب
 او اريد فاذ ابلغ او ان خرج الولد تاما او غير تام او حى الله الى الرحيم
 ما ان افتح بابك حتى يخرج خلق الى ارضي فينفذ فيه امرى فقد بلغ او ان
 خرج **شرح** على بصيغ مضارع غاييه معلوم بابا فقالست الاملا اخوانك
 كس سنجي را بر ديكرى تا نويسد بختمان از باب شرط است عتابعين ببنقطة
 و تاء و نقطه در يابال والى منقلب زوا بصيغ مضارع غاييه معلوم باب
 العقب بضم عين و ضم تا و تشديد و او تاء و حاء از حد تركه واستعمالها مضى
 باعتبار سبق كتاب ملكين عتوا و راست مشار اليه لك مصداق نقل است
 المار به را ببنقطة و ذال ببنقطة بصيغ اسم فاعل باب خبر و حسن متكرران
 مرفوع و قاعلت تام عبارت از نه ماه و نه روز و زياد بران و غير تام
 عبارت از كمتر از ان موافق آنچه گذشت در حديث دوم اين باب
 ينفذنيون و فاذال بانقطة بصيغ مضارع غاييه معلوم باب مضى
 منصوب است **يعني** امام گفت كه پس بخواند يكى از ان دوفرشته بر ايشان

قبلى بر

پس نویسد هیچ آنچه را که در آن لوح است و شرط میکند بدای برای الله
در آنچه بنویسد بعد از آن هر یک از آن مکتوب و میکرد اندازد در میان
دو خوش بعد از آن و میداند او استاد در شکر ماد شرم امام گفت که چنان
که عتو کرد شد با شد پس نگویند شود و میباشند آن سر نگویند شد مگر در هر
عتو کننده یا مکتوبی پس چون رسد وقت بر سر آمد فرزند بر خالی که تمام
یا غیر تمام باشد و میگوید الله تعالی سوزدهان که بکشد در نزد تا بر سر آید
مخلوق من است نه من و گذار شود در او فرمان من چه تحقیق رسید
بر سر آمد او **اصل** قال فتقح الرحيم باب الولد فيبعث الله اليه
ملكاً يقول له راجع فيزجوه زجراً فيقزع منها الولد فيقلب فقصر
رجلاه فوق رأسه وراسته في اسفل البطن فيسبل على المرأة وعلى
الولد الخرج قال فاذا احتبس زجره الملك زجره اخرى فيقزع
منها فيسقط الولد الى الارض با كفا فراع من الزجره **شرح** امام گفت را
که پس میکشاید زدهان در فرزند را پس میفرستد الله تعالی سوزدهان
که گفته میشود او را بیضی هنده و پس نهیب میدهد او را یک نهیب پس
مضطرب میشود پس آن نهیب آن فرزند پس سر نگویند میشود پس میکرد
دوبلای او با لای سرش و سر او را بین شکم تا آسان شود بر زنده و فرزند
بر سر آمد امام گفت که پس چون فرزند بند شود نهیب میدهد او را آن
فرزند نهیبی دیگر پس مضطرب میشود از آن پس می افتد فرزند سوز
زمین که کنان مضطرب از آن نهیب **نیم اصل** سالت ابا حنيفة
عن الخلق قال ان الله تعالى لما خلق الخلق من طين افاض بها

۷۴۴
کافاً خفي القلاح فاخرج الملم فجعله سقيماً وجعل الكافر شقيماً فاذا
التفتة لتفتها الملائكة فتسودها ثم قالوا يا رب اذكر او اتى فيقول
الرب جل جلاله اى ذلك شاء فيقول لان تبارك الله احسن الخالقين
شرح الخلق يفتح خاء با نفقه وسكون لام مخلوقان واخر وبلى ايست که
که در اصل مصدر است لام برای عهد خارجیت و مراد مردمان است
تنوین من طین برای تنگتر است و مراد اینست که هر قسمی از مردمان از طینی
آفرید که غیر طین و دیگر نیست و بعد از آن طینها را مخلوط میکند یکدیگر کرد موافق
آنچه گذشت در کتاب لایما و الکفر در چند نیم و هفتم باب اول افاضه
بر هم زدن اجزای چیزی و آن متعدی بنفس میباشند و متعدی بحرف
حرمی میباشند صاحب موب گفته و افاض القلاح و بها ضمیر الجمع بالخلق است
و ثابت باعتبار معنی جمعیت القلاح بکسوف و ال بنقطه و الف حاء
بنقطه جمع قدح بکسوف و سکون و ال تیرهای بی پرویشان که برای قمار
یا بارفال است این اثر در نهاییه گفته که در حدیث ابن عباس خروج الله
ذریه آدم من ظهره فافاضهم افاضه القح هم القح به و جالسه عند القح
والقح التهم واحد القلاح ال کانوا یقامرون بها وقت یوا و وقاف
بسیق معلوم است و مراد بوقع فرود آمدن از پشت پدر پیش از فرار کردن
در رحم مادر است تلقها بقاف بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب
تقول است التقی استقبال چیزی برای زود رسیدن بان صورها بشا
بنقطه و ال بنقطه بصیغه ماضی معلوم باب تغلست لتقویر ال الخ
چیز که بجا بیایین و معاویع ان تصور است صاحب موب گفته که فیما

تصویری سقطضیرتینه در فیکولان منی برانیت که مراد بلا نکه جنس
 ملائکه است و فعل منسوب ایشان صادر از دو ملک میباشد چنانچه
 صادر از یک ملک نیز میباشد مثل و نادر الملائکه بنابر اینکه منادی جبریل
 بوده **یعنی** بر سیدم امام محمد باقر را از مردمان که چون آفریده
 میشود امام گفت که بدرستی که الله تعالی وقتی که آفرید مردمان را از گلی بر
 همزد ایشان مانند برهم زدن ترهای بیرو و پیکان پس از آن بپوش آورد
 مسلمانان پس گردانید او را با نشان سعادت ندی و گردانید کافر را با نشان
 متفاوت بر چو فرود آید نطفه پشت از بد استقبل میکند از فرشتگان
 پس همانند از آن بجانب پائین بعد از آن میکنند که ای صاحب کل اختیار
 آیا نرسیده اماده پس بگوید صاحب کل اختیار جل جلاله کدام آنرا که خوا باشد
 میکند که بغایت صاحب خیر و برکتست بهترین آفرینندگان **اصل** ثم توضع
 فی بطنها فتزود فتشع ایاام فی طر عرقی و مفصل منها و الرحم ثلثة اقفال
 فقل فی اعلاها و جمالی اعلی السرة من الجایت الا من و القفل الاخر
 و سبطا و القفل الاخر اسفل من الرحم فتوضع بعد تشع ایاام
 فی القفل الاعلی فتمکث فیہ ثلثة اشهر فتعند ذلک یضیبت المرأة
 حیث النفس و الهن **شرح** توضع بصیغ مجزول غایب باب منع
 نرة و بصیغ مجزول غایب باب تفعل است یا بصیغه معلوم باب تفعل
 مجزوف یکنایه است تسق منصوب است مراد بعرق و مفصل زن رکها
 و بندها زهدانست که در شکم زن است و هر کدام مناسب کی و بند
 از جمل سایر بدن آن زنست الا قفال یعنی همز و سکون قاف و فاجع قفل

بضم قاف و سکون فاء که شش و مراد اینجا خزان است باعتبار اینکه قفل
 خزان میباشد و سطرها منصوب و مرفوع میتواند بود چنانچه بضم خاء یا نقطه
 و سکون یا یا یک نقطه و ثاء سطر است نفس یعنی نون و سکون فاء است
 التوحیع بعین بین نقطه مصدر باب تفعل اراده کن کردن **یعنی** بعد از آن نطفه
 فرود آورده میشود سوخته خزان میباشد تر پس در شکم میکند زن شده و ناف کو
 در انت محل جمع رکهای کودک و رکهای زن بهمی آنها از ناف داخل
 میشود طهام کودک ایشان میگردد که از آن در رکهای زن بعد از آن فرود آورده
 میشود سوخته خزان پائین تر پس در شکم میکند زن شده پس آن نه ماه است
 بعد از آن بر میخیزد و زنا در د بدن هر بار که در شکم میکند بریده میشود
 از رکها زن از ناف کودک پس بر میخیزد و زنا آن زرد و دست کودک بر ناف
 تا آنکه فرود آید سو زمین بر حالی که دست و کشاده است پس میباشد
 او در آن وقت از دهش **شرح اصل** قلت لا یحییق علیکم جعلت فدا
 الرجل یدعی الجلی ان یجعل الله ما فی بطنها ذکرا سويا فقال یدعوا
 ما بینه و بین اربعة اشهر فانه اربعین لیلة نطفه و اربعین لیلة علقه
 و اربعین لیلة مضغه فذلک ثلث اربعة اشهر **شرح** کفر امام محمد بن
 عیسی با که برانست شوم مرد دعا میکند برای زن آبتن اینکه گرداند الله تعالی
 آنچه را که در شکم اوست نرد رست اعضا چگونه میکند پس امام گفت که دعا
 میکند در بیان اول آبتن و میان چهار ماه چه بدرستی که آنچه در شکم
 او در جمل شش نطفه است و در جمل شش حق بسته است و در جمل شش
 مانند گوشت جا دیده است پس آن کجا چهار ماه است **اصل** ثم توضع

الله ملکی خلافت فقولان یا رب ما خلق ذکر او انشی شقی
او سعید فیقال ذلک لیکف لایا رب ما رزق و ما اکل و ما دنت
فیقال ذلک و میثاق من عین یظر الیه فلا یزال منقبیا فی بطن امه
حتى اذا و اخرج و جرت بعت الله عز وجل الیه مکا فخرج و جرت
فیخرج فیسی المیثاق **شرح** بعد از آن میفرستد الله تعالی دو فرشته را
که بغایت تدبیر کنند که اندیس میگویند که ای صاحب کل اختیار چه چیز را
تدبیر کنی نزد ما داده را شقی یا سعید را پس گفته میشود آن پس میگویند که ای
صاحب کل اختیار چیست روزگار و چیست سبب بر رسیدن عمر و چیست
مقت ننگها و پس گفته میشود آن و همان ربوبیت که از او گرفته
شده در میان دو چشم او است نظر میکند سو آن پس پیوسته استاده
در شکم مادرش تا آنکه چیزی نزدیک شود بر او آمد او میفرستد الله عز وجل
سکا و فرشته را پس تنبیه دهد و این بی بری می آید پس فراموش میکنند
بهمان ربوبیت را **بسم الله الرحمن الرحیم** انما جعفر علیکم یقول اذا وقت
النطفه فی الرحم استقرت فیها اربعین یوما و تكون علقه اربعین
یوما و تكون مضغه اربعین یوما ثم یبعث الله ملکی خلافت
فیقال لها اخلقی کما یرید الله ذکر او انشی صولاه و کتابا اجله
و نهره و منینیه و شقی او سعید و کتابا فی المیثاق و الذی
اخذ علیک فی الذرین عینی کاذبا خرجه من بطن امه بعت
الله الیه مکا فیقال که راجح فیرجوه فیخرج فرعا فیسی المیثاق
و یقع الی الارض یکی من رجوة الملک **شرح** ذکر انفق دوم صو

که مقدم

که مقدم شده او انشی عطف بر ذکر است جلد و کتابا اجله و نهره و منینیه
معرفه است و شقی عطف بر ذکر است اخذ بصیغه معلوم و جمل
بود **بسم** شنیدم از امام محمدا باقر علیه السلام میگفت که چون افتد نطفه در شکم
قرار میگیرد در آن جمل روزها یعنی که منقلب میشود و دیگر نمیشود و شب
خواب نیست در جمل روز و میباشند مانند کوشش جا وید در جمل روز بیدار
میفرستد الله تعالی دو فرشته را که بغایت تدبیر کنند که اندیس گفته میشود
ایشان را که تدبیر کنند چه چیزی میگویند الله تعالی نزد ما داده شود و
و تنبیه اجلش را و روزش را و عمرش را و صورت دهد او را شقی یا
و تنبیه برک الله تعالی بیا یز که گرفت بر او در میان مورچگان در شکم
آدم در میان دو چشم او پس چیزی نزدیک شود بر او آمدن او از شکم مادرش
میفرستد الله تعالی سکا و فرشته را گفته که تنبیه میشود او را تنبیه دهند
پس تنبیه دهد او را پس منقبض میشود اضطرار می فراموش میکنند بیا نرا
و می افتد سوزمین که میکند از منینیه فرشته **باب هفتم اصول باب الف**
ما تله الما شرح ما موطو است و عا رست از عدد اولاد که در شکم
قرار میشوند تله بتقدیر تله است **یعنی** این باب بیان بیشتر
عبد که میرا بر آن زن در شکم در این باب در حدیث **اول اصل** ع
عبد الله قال ان للرحم أربع سبل فی ای سبل سلک فیها الما و ک
منه الولد واحد و اثنا و ثلثة و اربعة و لا یكون الی سبل
الکثر من واحد **شرح** تأیید مذکور در سبل جایز است و اربع سببی
بر اولاد و ضمیر فیه و ضمیر منه مبنی بر دوم است در فی ای از زیاد

وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَاتِلَةُ قُرَيْشٍ فَقَالُوا يَنْتَكِلُ الْفَارِسُ
فَقَالَ وَمَا هَذَا مِنْ الْكَاذِبِينَ الْكَلَامُ قَوْلُ شَرِّ الْوَاهِبِ وَبُورِكَ لَكَ
فِي الْمَوْجُوبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ بَرَّاشِدُهُ وَرَزَقَكَ بِهِ **شرح** بِنْتَكَ بِنْتِ وَهْنِ
بصيف مضارع غائب معلوم بابضه است الفارس فرس و فاعلتها است
است یا نافی است و حاصل هر دو یکست شکر بصیفه مخاطبه جمله دعا
است باد بر بری بقید است **بچه** زاده شد بری امام حسن علیهما السلام
پسر پیش از آنکه زاده شود گفتند که میارکند از سوار سبب بر امام
گفت که وجیست این از جمله سخن یکمید که شکر کنی بخشنده را برکت کرد
شود بری تو در بخشنده شده و برساند الله تعالی بکمال و دور کند
تو از فرمان برداری او **سوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ هَذَا
رَجُلٌ رَجُلًا أَصَابَ آيُنَا فَقَالَ لَهُ مَهْتِكُ الْفَارِسِ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَكُونُ فَارِسًا أَوْ لَجَلًا فَاجْعَلْ فِدَاكَ قَوْلُ
قَالَ لَقَوْلُ شَرِّ الْوَاهِبِ وَبُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْجُوبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ
وَرَزَقَكَ بِهِ **شرح** ما استقامت است علی بفتح عین بنقطه و تشدید
لام مفتوحه و فتح هم است یا بکسرین و سکون لام و ضم میم است یکنوز بصیف
مضارع غائب معلوم باب نظر است ضمیر مستتر در رزق را جع یا الله تعالی
و در بعض نسخ بجای آن بلغ است و بنابر این ضمیر مستتر را جع باین است
بچه روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میارکند گفت مرگ
خوردی که در یافته بود پس باین روش که گفت اول که میارکند در
سوار سبب پس گفت آن مرد را امام گفت حسن چنانچه چنانچه و نا کرد ترا

که میارکند

که میارکند سوار سبب بیاده آمد گفت که قربانت شوم پس چویم امام گفت که
میگوئی که شکر کنی بخشنده را و برکت کرده شود بری تو در بخشنده شد و برساند
بکمال خود و برتری کند الله تعالی ترا فرمان برداری او **باب دوم اصل بابیایا اسماء**
والکافی شرح الکنه بضم کاف و تخفیف نون و الف جمع کینه بضم کاف و سکون نون
و یاء و نقطه در باین آنچه در او کتب است باشد مثل ابوالقاسم یا این باشد
مثل سیرین یا در او کتب باشد مثل اسماء یا سید یا شد مثل بنت شعیب **یعنی**
این باب بیان نامها و کنیههاست در این باب هفده حدیث **اول اصل**
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ أَصْدَقُ الْأَسْمَاءِ مَا سَمِيَتْ بِالْعَبُودِيَّةِ وَأَفْضَلُهَا أَسْمَاءُ
الْأَنْبِيَاءِ **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که زیاده نامها را
که نام کرده شده ببنده شعیب و عبدالله و عبد الرحمن و فاضله نامها نامها
بغیر این است مثل محمد و ابراهیم **دوم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْلَادُكُمْ قَبْلَ أَنْ يُولَدُوا فَإِنْ لَمْ تَذَرُوا ذَكَرَ
أَمْ أَنْتِ تَسْمَعُونَ بِالْأَسْمَاءِ الَّتِي تَكُونُ لِلذَّكَرِ وَالْأُنْثَى فَإِنْ اسْقَاكُمْ
إِذَا لَقَوْكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَمْ تَسْمَعُوا هُمْ يَقُولُ السَّقَطُ لِأَسْمَاءِ السَّبْتِ
قَدْ سَمِيَتْ رَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدًا خَيْرًا قَبْلَ أَنْ يُولَدَ **شرح** الاسقاط بفتح ايمه
و سکون سین بنقطه و قاف و الف و طاء بنقطه جمع سقط بکسر و فتح و ضم
و سکون قاف فرزندانی که از شکم مادر افتد پیش از رسیدن وقت مقبره
و لادف و نزدگاه مولود لقول بفتح لام و ضم قاف است یلقوا السقط لایب
مشکلت بر عاید اسم آن نظیر الحاقه و الحاقه الای بفتح هیم و تشدید لام
تخصیص و تنذیم است و قد سَمِيَتْ کلام امام است یا تمه کلام سقط است

محمد اسمی که است که از فاطمه علیها السلام افتاد و پیشین در خطاب در برابرش
گفت لیس المومنین صلوات الله علیه که نام کینه فرزندان خود را پیش از آنکه زاده شود
پس اگر ندانید بخیرهای صاحب سبط از قرآن که یا ترست یا ماده پس نام کنیدا
بنامهای که میباشند برای نروده مثل علیچه بدرستی که سقطهای شما چون بر خور
شما را در روز قیامت تمام نکرده باشید ایشا ترا میگوید سقط از جمل ایشا ن
بدرست که جز نام نگوید مروی تحقیق نام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از آنکه زاده
شود **سوم اصل** عن ابی الحسن ع قال اول ما یبرئ الرجل ولده ان یسمیه
باسم حسن فلیحسن احدکم اسم ولده **شرح** ما مصلد است بترها و بنقطه
و تشدید را بنقطه بصیرت مضارع غایب معلوم با علم و ضرب است الرجل
مرفوع و فاعلست و له منصوب و مفعولست باسم باقی است فلیحسن از باب
افعالست **یعنی** روایت از امام متکاظم ع گفت که اول نیکی مرد باور
اینست که نام کند و بنا می نگوید پس باید که نیکی نیکو از شما نام فرزندش **چهارم اصل**
عن ابی عبد الله ع قال لا یولد لنا ولد الا سمیناه محمدا فاما معنی لنا سبعة
ایام فان شئنا غیرنا و ان شئنا ترکنا **شرح** روایت از امام جعفر صادق
ع گفت که زاده میشود برای ما پس مگر آنکه نام کردیم او را محمد پس چون گذشت
برای هفت روز پس اگر خواهیم تغییر میدیم و اگر خواهیم میگذاریم **پنجم اصل**
عن ابن میاح عن فلان بن حمید انه سأل ابا عبد الله ع و سأله فی اسم
ولده فقال سمی باسم العبد یتر قال ای الاسماء هو قال عبد الرحمن **شرح**
میاح بفتح میم و تشدید یاء و نقطه در پایین و حاء بنقطه است فلا و ع
از عاصم و ابن میاح نام او را در وقت روایت فراموش کرده بود و حقیقت

حاکم و کیم باضم حاء و فتح میم است الفلام الاسماء برای عهد خارجیت و مراد اسماء
و مقصود سایل اینست که از جمله آن اسماء کدام را من نام کنم **یعنی** روایت از ابن
میاح از فلان بن حمید اینکه او پرسید امام جعفر صادق ع را و مشا ورت کرد
امام را در تمام پیش خود پس نام گفت که نام کن او را بناهای بندگی گفت که کدام
آن نامهاست آن امام گفت که عبد الرحمن **شرح اصل** عن ابی عبد الله ع
ان النبی صلی الله علیه و آله قال من ولد له اربعة اولاد لم یسم احدهم
باسم فقد جفانی **شرح** روایت از امام جعفر صادق ع اینکه بنویس گفت
که هر که زاده شد برای او چهار پسری که نام نکرده یکی از ایشان را بنام من بنویس
جفا کرد **مرا بقم اصل** عن عبد الرحمن بن محمد الغری قال استعمل
معه مروان بن الحکم علی المدینه و امره ان یقرض شهاب قریش ففرض
لهم فقال علی بن الحسین علیه السلام فاقبته فقال ما اسمک قلت علی بن الحسین
فقال ما اسمی اخی قلت علی قال علی و علی ما یزید ابوک ان یلع احدکم
من ولده الاسماء علیا ثم فرض فی قرجهت الی ابی فاکبته فقال و لی
علی ابن الرضا و با غره لادم لو ولد لی مائة لاجبت ان لا اسمی احدکم
منهم الا علیا **شرح** غری بفتح غین بنقطه و سکون را و بنقطه و فتح زای
با نقطه و تخفیف میم منسوبست بخفی بقرض بقاء و لا بنقطه و ضاد با نقطه
بصیرت مضارع غایب معلوم با علم بضاعت الفرض قرار دادن سالیانه برای
کس شهاب بفتح شین با نقطه و تخفیف باء بنقطه و الف و باء بنقطه جمع شین
بتشدید باء است و لی بفتح و او سکون یا و دو نقطه در پایین و ضین شکم
مبتداست بخبر در و بدای من جوهری گفته که و لی که مثل و ح الا انها کلمه

عذاب یقال بیده وویلک وویلک و النذبة ویلاه قال الاعشی وعلی علیک وعلی
 منک یا رجلی الزقاء بفتح زای با نقطه وکسره را بنقطه وقاف و الف ممدوده
 زن کبود چشم و کبود چشم نشان لیم بود نیست و اینجا عبارتست از جلد مرده
 که زن آن فاحشه در خانه او فرو می آمدند با علم و زنا کاران با نجا آمد و رفت
 میکرد اند و زنها جاهلیت و باغه بفتح دال بنقطه و تشدید باء بنقطه
 و تشدید عین با نقطه مجرور و صفت الزقاء است الا دم بضم همز و ضم دال
 و تخفیف همز جمع ادیم بفتح همز و کسر ال و بفتح همز و فتح دال اسم جمع است
 و در باغت پوسنها نشان پستی مرتبه است یعنی روایت از عبد الرحمن
 بن محمد غریبی گفت که عامل کرد معوی مروان بن حکم را بر مدینه و امر کرد او
 که سالیانه قرار دهد بلی جوانان قریش پس قرار داد برای ایشان پس گفت
 امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام که پس آمد نزد مروان پس گفت که چیست
 نام تو گفت که علی بن الحسین پس گفت که چیست نام برادر تو گفت که علی گفت که
 یکی علی است و دیگری علی است میخواهد بداند تو که واکذا رویکن از پیشتر مکن
 آنکه نام کرده باشد و با علی جلالت قرار داد بلی مزبیس بر گتم سکه بدم
 پس خبر دادم او را پس گفت که بلای مزبیس خبر قرار داد با غده پوسنها باد اگر داده
 میشد برای من صد پسر هر آینه دوست میداشتم که نام نکنم یکی از ایشان
 مگر علی **پنجم** سمعت ابی الحسن علیه السلام یقول لا یدخل الفقر بیتا فيه
 محمد و احمد و علی و الحسن و الحسین و جعفر و طایب و عبد الله
 و فاطمة من النساء صلی الله علیهم اجمعین **ششم** شنیدم از امام رضا یا امام
 موسی کاظم علیه السلام میگفت که داخل میشود بنا رندی خانه را که در است نام

محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر که نام برادر امیر المؤمنین است یا طالب
 که نام برادر دیگر امیر المؤمنین است یا عبد الله که نام پدر رسول الله است و فاطمه از جمله
 زنان صلی الله علیهم اجمعین **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء رجل
 الی النبی فقال یا رسول الله ولد لی غلام فماذا اسمیه قال سمیه یا حبیب
 الاسماء الی آخره **ششم** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد مرا
 سکه بنی صمیم پس گفت که ای رسول الله زاده شد بلی من پسری پس چه نام کنم
 او را گفت که نام کن او را یحیی و ترا نام سکن من که خبره است **دهم** عن ابی
 عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله استحبوا الاسماء کم
 فانکم تکتوبون بها یوم القیمه قم یا فلان بن فلان الی غیر ذلک ثم یا فلان بن
 فلان لا نورک **ششم** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
 رسول الله صلی الله علیه و آله که نیکو کنید نامهای شما را چه بد رسوخ که شما خوانده میشوید یا نه
 در روز قیامت که بر خیزای فلان بن فلان سکه نور تو بر خیزای فلان بن
 فلان نیست نوری ترا **یازدهم** عن معمر بن خنیم قال قال ابی جعفر
 علیه السلام ما تکتبی قلت ما اکتبت بعد و ما لی من ولد و لا امرأه و لا
 جارية قال فما یغفلک من ذلک قال قلت حدیث بلغنا عن علی علیه السلام قال فما
 هو قلت بلغنا عن علی علیه السلام انه قال من اکتبی و لیس له اهل فهو ابوی
 جعفر فقال ابی جعفر علیه السلام سورة النور حدیث علی علیه السلام انما لکنی
 اولادنا فی معرهم مخافة البزاة یلحقونهم **ششم** معمر بن عیین بنیقظه
 و تشدید همز مفتوحه است یا بفتح عین و سکون عین و تخفیف همز مفتوحه است
 خیم بفتح خاء با نقطه و سکون یا و دو نقطه و پرایین و فتح ناء سه نقطه است

بنون واللف مقبلینا بصیغه مضارع مخاطب مجزئ با جفعیل الکنیت بصیغه ماضی متکلم معلوم
 باب فتعالست بعد بقیه باء و سکون عین منی برقم است ما در خواستها میاید
 منزلی سببیت مشارالیه ذلک بنود فرزند و نزن و کنیز است افعی بصیغه ماضی غایب معلوم
 باب فتعالست الجمع بفتح جیم و سکون عین بنقطه و باء بنقطه سرکن خنثی شده در
 سور بفتح سین بنقطه و سکون و او و نحو و تا تا نیت مقبول و با توفیر است بتقدیر
 یا سوا لهذا الخ و این در مقام نفرین متعارفت نظیر فتعالست لاصحاب لتعیر نکلی
 بصیغه متکلم مع الغیر معلوم با جفعیل است مخافه مفعول است و مضامنت المیز
 بفتح نون و فتح باء بنقطه و زای بنقطه لقب و سکون با مصدر با جضرب لقب مید
 نهاد ان یلق بفتح بزم و سکون نون و صیغه مضارع غایب معلوم با علم بد ل
 اشتغال التبرست **یعنی** روایت از عین ختم گفت که گفت مرا امام محمد باقر
 علیه السلام که چه کنیت کرده میشود گفت که کنیت برای خود قرار ندادم هنوز و نیت
 مرا هیچ فرزندی و نه زنی و نه کنیزی امام گفت که هر چه چیز منع میکند ترا از کنیت
 بسبب بنود ن آنها را وی گفت که گفت که مانع حویث نیست که رسید با از علی
 علیه السلام امام گفت که وجبت آن گفت که رسید با از علی علیه السلام امام گفت اینکه
 او گفت که هر که کنیت برای خود قرار داد برحالی که نیت او را اهل پیران
 بدید هر کس است پس گفت امام محمد باقر که ای بدی برای این چیست نیت
 این از جمله حدیث علماء بدرستی که ما هر آینه کنیت میکنم فرزندان خود را
 در کوچکی ایشان از ترس لقب بد که لاحق شود بایشان **روان دهم اصل**
 عن جابر قال اراد ابو جعفر ع الکوکب الی بعض شیعیته لیقول ده فتعالست
 یا جابر الحقنی فتبعته فلما انتهى الی باب الدار خرج علینا ابن

که تصغیر

که ^{فهم} صغیر فقال که ابو جعفر ما ایمل فقال محمد قال فيما کنی قال لعلی فقال
 که ابو جعفر علیه السلام لقد احطرت من الشیطان احطرا شديدا ان
 الشیطان اذا سمع منا و یا ینادی یا محمد یا علی ذاب کما ذاب الرصاص
 حتی اذا سمع منا و یا ینادی یا اسم عدو من عدا بنا اهتر و الخال **عنه**
 احتضرت بجاء بنقطه و ظاء با نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم یا جلتعلا
 اهتر بتشدید زای با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب فتعالست اختا
 بخاء با نقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب فتعالست **یعنی** روایت
 از جابر گفت که اراده کرد امام محمد باقر سوار شد ترا سقا بعض شیوخ خود تا
 بر سرش بیاری کنی و او پرس گفت که ای جابر از بی من بیای زنی او فتم
 پس وقتی که رسید سقا در سر جای نزد بیرون آمد بر ما پس از آمد که کوچک بود
 پس گفت او را امام محمد باقر که چیست نام تو پس گفت که محمد امام گفت
 که پس چنانم کنیت کرده میشود گفت که بعلی مراد اینست که کنیت من
 ابوعلی است پس گفت او را امام محمد باقر که هر که آینه تحقیق در حصار
 شد از شر شیطان در حصار شد سخت بدترستی که شیطان چون شنود
 ندا کننده را که ندا میکند که ای محمدی علی کذا ختم میشود چنانچه کذا ختم میشود
 قلوه با شتر تا آنکه چون شود ندا کننده را که ندا میکند بنام دشمنی از دشمنان
 ما حرکت میکند و میخورد **بیز دهم اصل** عن صفوان رفته الی ابی جعفر
 علیه السلام او ابی عبد الله قال هذا محمد اذن لهم فی التسمیه و من اذن
 لهم فی تسمیته التسمیه و هو اسم الله **شرح** روایت از صفوان
 بلایه جابر سقا امام محمد باقر یا امام جعفر صادق گفت که این محمد

بعضت داده شد بدلی مردمان نهادن بآن پس که حضرت داد برای مردمان
 درین که در اول سوز سوز داشت امام میفرمودند نهادن بآن نام
 و حال آنکه آن اسم نبی است صلی الله علیه و آله مراد اینست که محمد و یس هر دو اسم
 الله است و در اول حضرت شده که مردمان نام کنند و در دوم فتنه
 پس نام نهادن بآن خلاف ادب است **چهارم اصل** عن حماد بن عثمان
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله دعا بحفنة
 حين حضر الموت يريد ان يسمي عن اسماء يسمي بها فقبض ولم يسمها
 منها الحكم وحكم وخالده وما لك وذا كذا انها ستة او سبعة مما لا يحوز
 ان يسمي بها **شرح** یسمی هر دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل
 است و ذکر تا آخر کلام حماد است و از شدت و بیست **یغنی** روایت اخبر
 عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدین سبب که رسول الله صلی الله علیه و آله طلب کرد صحیفه را
 در وقتیکه حاضر شد و او امر میخواست که تا یکدیگر نماند تا میچند که نام نهاده
 میشود بآن پس گرفته شد از دنیا و نام نبرد آنها را از جمله آنهاست حکم بفتح
 و فتح کاف و حکم بفتح حاء و کز کاف و خالده و ما لك و ذاك و كذا و كذا و كذا و كذا
 شش است یا هفت است از جمله آنچه جایز نیست که نام کرده شود بآن **نفا یا زید**
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله قال ان يسمي عن اسماء يسمي بها فقبض ولم يسمها
 منها الحكم وحكم وخالده وما لك وذا كذا انها ستة او سبعة مما لا يحوز
 ان يسمي بها **شرح** یسمی هر دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل
 است و ذکر تا آخر کلام حماد است و از شدت و بیست **یغنی** روایت اخبر
 عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدین سبب که رسول الله صلی الله علیه و آله طلب کرد صحیفه را
 در وقتیکه حاضر شد و او امر میخواست که تا یکدیگر نماند تا میچند که نام نهاده
 میشود بآن پس گرفته شد از دنیا و نام نبرد آنها را از جمله آنهاست حکم بفتح
 و فتح کاف و حکم بفتح حاء و کز کاف و خالده و ما لك و ذاك و كذا و كذا و كذا و كذا
 شش است یا هفت است از جمله آنچه جایز نیست که نام کرده شود بآن **نفا یا زید**

که

که جمع میان اسم محمد و کنیت ابوالقاسم جایز نیست **شانزدهم اصل** عن ابي جعفر
 عليه السلام قال ان ابغض الاسماء الى الله عز وجل حارث ومارك وخالده
شرح در تفسیر علی بن ابراهیم در آخر سوز اعراض مذکور است که حارث اسم یس
یغنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدین سبب که میفرمودند نهادن بآن
 سبب الله عز وجل حارث ومارك وخالده است **هفتم اصل** سمعت ابا جعفر
 عليه السلام يقول ان رجلا كان يغشي علي بن الحسين عليه السلام وكان يكنى ابا مرة
 فكان اذا استاذن عليه يقول ابو مرة بالباب فقال له علي بن الحسين
 يا لله اذا جئت الى ثايبك فلا تقولن ابا مرة **شرح** یغشی یعنی با نقله
 و شین با نقطه و الف منقلبه زیا بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل
 مرة بضم میم و تشدید راء بنقطه است و در اصل یغنی یک تلح است و بآن
 اعتبار ابو مرمر کنیت ابلیس **یغنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدین سبب
 که مرمر بود که میآمد نزد علی بن الحسین علیه السلام و بود که کنیت کرده میشد ابا
 مرمر پس بود که چون طلب حضرت دخول میکرد بر او میگفت که ابو مرمر در در **خانه** است
 پس گفت او را علی بن الحسین که بخدا قسم که چون ای سگ مزبانی دیگر پس
 مکرر ابا مرمر را **باب یازدهم اصل یاب تویه الملقب التوبه** بین بنقطه
 و کسر و ویا و دو نقطه و در بیان مصدر باب تفعیل برابر کرد و مصدر مضارع
 یغشی و است الحلقه بکسر با نقطه و سکون لام و قاف نوعی از آفرینش **یغنی**
 این باب بیان برابر کردن الله تعالی است فرینش فرزند را با فرینش اکثر
 مردمان در این باب یکدشت **اصل** كان علي بن الحسين عليه السلام اذا بشر
 بالولد لم يسم له الا ابا مرة حتى يقول اسوي فان كان سبيا
 هوام

قال الحمد لله الذي لم يخلق مني شائشوها **شرح** ينبغي ان ينقطه وحين بانقطه
 بنقطه بصيغة فاعية غايية بفتح الباء فاعيل است السكون بفتح السين بنقطه وكذا
 وقد يدى بالبراءة بنين بانقطه بصيغة اسم مفعول باب تفعيل زشت
 كره شده **بفتح** بود علي بن الحسين عليه السلام كجني خرده داده ميشد بفرزندى
 نيزيد كايان زست ويا ده ثا انكه كويد كه ايا بر بوسه اكثر مرد ما قبل كرميوع
 بر او ميكفت كه سياه سر الله راست انكه نيا فرديان من جزي زشت كرده شده
باب دوازدهم اصوليا ما يستحب ان تعلم الحيل والنقلا شرح تعلم بصيغة مضارع
 غايية معلوم بواجب باليجوز باب فاعلة و بمر تقدير الحيل والنقلا مرفوع
بفتح اين باب بيان خبر است كه مستحب است كه خورده آزار از آبتن وزن
 نوزايد در اين باب هفت حديث است **اولا اصل** عن شرح جليل بن مسلم
 قال في المرأة الحائض ان كل السرجل فان الولد يكون اطيب ريحا واصفى
 لو **شرح** شرح جليل بن مسلم بنين بانقطه وفتح لاء بنقطه وسكون حاء بنقطه وكذا
 ينقطه وسكون يا و بنقطه در اين خبر منقشت و شايد كه از روايات
 امام زين العابدين يا امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهم السلام باشد
بفتح روايت است از شرح جليل بن مسلم گفت در زن آبتن كه ميخورد به راجه
 بكتي كه فرزند سياه شد خوشتر باعتبار بود صافتر باعتبار و رنگ **دوم اصل**
 قال ابو عبد الله و نظر الى غلام جميل ينبغي ان يكون ابو هذا الغلام
 اكل السرجل **شرح** و نظر جمله حاله است بتقدير وقد نظر اكل بهر و الف
 كاف است و مراد صاحب جادف بخورد بهر است **بفتح** گفت امام جعفر
 صادق ع بر حالي كه نظر كرده بود سق سري زيبا كه شايد اينكه باشد پدر اين

ببخورد بهر **سوم اصل** عن ابي عبد الله ع قال قال امير المؤمنين صلوات
 الله عليه و آله و سلم ان البرقي فاطمونه نسا كم في نقاسهن يخرج الولد ذكرا
 حليما **شرح** بفتح برقي بانقطه وسكون راه بنقطه وكسوف و تشديدا است
 صاحب قاسم بركته البرقي تمر و تمر و مبر اصل برينكه على الحيل الجيد يخرج نجا يا
 بانقطه و لاء بنقطه و جيم ساكنه كه مكسوفه باللقاء ساكنين شد بصيغة
 مضارع غايية معلوم بواجب تفعيل يا باب فاعلة و ضميره مستتر راجع
 بالبرقي است و الولد منصوب است يا از باب نظر است و الولد مرفوع
 است و مراد بخروج برآمد است ذكرا بفتح ذال بانقطه است **بفتح**
 روايت است از امام جعفر صادق ع گفت كه گفت امير المؤمنين صلوات
 الله عليه كه بهتر نگاهي شايسته است پس بخور ايند آزار از زن و نوزايد
 ايشان تا بر آورد فرزند خوش و نهم خرمند **چهارم اصل** قال رسول الله
 صلى الله عليه و آله و سلم ان كل النفس الرطب فان الله قال
 لمريم عليها السلام و هزي اليك جميع النخله تساقط عليك رطبها
 جنيا **شرح** گفت رسول الله ع كيايد كه يا شد و لاجي ميخورد زن
 نوزايد رطبه بدست كه الله تعالى گفت مريم عليها السلام را در سون ميم كه
 و جنبان سق توتنه درخت خرا را تا بيزد سق تو رطبه چيده را
اصل قيل يا رسول الله فان لم يكن ايام الرطب قال سبع مرات
 من تمر كذا لمدينه فان لم يكن سبع مرات من تمر امصاركم فان
 الله قال و خرتي و جلالي و عظمي و ارتفاع مكاني لا تا كل
 نفساء يوم تكد الرطب فيكون غلاما الا كان حليما و ان كان

بيد

جائز کانت حلقه **شرح** گفته شد که ای رسول الله پس گویا شد در وقت و ب
 حلقه کند گفت که خرد هفت خرما را از خرماها مدینه پس گویا شد آنجا
 خورد هفت خرما را از خرماها شهرهای شما مثل مک و طایف و این چه بدست
 که الله تعالی گفت در چید قدسی که قسم بوقت من و بی تنگی من و بزرگی من و بیکند
 مرتبه من که نیست این که خورد زن تو لیسید در هر که که میزاید و بی ربط
 پس شود بیکر که کند میشود مرد خرد منک و اگر باشد دختری میشود زن
بسم الله سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَطْعَمُوا الْبَرِّيَّ شَاءَ كَمْ فِي نَفْسِهِ
 عَمُّ أَوْ لَادُكُمْ **شرح** حکم جای بنقطه بصیغه مضارع غایب غایب
 معلوم با ج حسن مجزوم است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق
 ع می گفت که بخورید خرمای بی بر زبان شما در روزی اینها تا آخر
 مند شوند فرزندان شما **ششم اصل** عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَطْعَمُوا جِبَا لَكُمْ اللَّبَانُ فَإِنَّ الْقَبِيَّ إِذَا
 عَذِيَ فِي بَيْتِ امَةِ بِاللَّبَانِ اِشْتَدَّ قَلْبُهُ وَزِيدَ فِي عَقْلِهِ وَإِنْ
 يَكُنْ دُكْرًا كَانَ شَجَاعًا وَإِنْ وَلَدَتْ أُنْثَى عَطِيَتْ عَجِيْزَتُهَا
 بَدَلًا لِكَيْ عِنْدَ زَوْجِهَا **شرح** جایی بفتح حاء بنقطه و باء یکنقطه و الف
 و لام و الف جمع جلی بضم حاء و سکون باء و لام و الف است اللب بضم
 لام و کسف باء یکنقطه و الف و نون کند و آن جمع درختی است
 و خایید میشود غزی بضم باء نقطه و ذال با نقطه و باء بصیغه ماضی
 غایب مجهول با بفتح یاء است زید بفتح یاء نقطه و یاء و دو نقطه و یاء
 و ذال بنقطه بصیغه ماضی غایب مجهول با بفتح یاء و نون و طرف

نایب قاضی العیون بفتح عین بنقطه و کسب سکون یاء و دو نقطه و یاء و نون
 با نقطه برین خطی جای بنقطه و فاء با نقطه و الف و مقبل و او بصیغه مضارع
 غایب معلوم با علم است الحظ بضم و کسب حاء و سکون فاء صاحب مرتبه شد
 یعنی روایت از امام حسن بن امیر المومنین علیه السلام گفت که گفت رسول
 صلی الله علیه و آله که بخورید نوزده انیس شما را کند چهره بدست که کودک چون
 غذا داده شود در شکم مادرش بکشد قوی میشود **بسم الله** او پس صاحب لا و
 وزیر یاد کرده میشود در خرما و و اگر باشد نوزده شجاع و اگر زاده شد مادر
 بزرگتر او پس صاحب عزت میشود بیست نزد شوهرش **بسم الله** عن ابن
 علی ع قال قال اکھو احبا لام ذکر اللب ان فان یکن فی بطنها غلام خرج
 ذکی القلب لما شجاعا وان یکن جاریة حسن خلقها و خلقها و عقلت
 بختها و خفیت عند زوجها **شرح** ذکر بفتح ذال با نقطه و فتح کاف
 بنقطه یعنی نرسته اینجا عبارت است از خالصه غرضش بعبارة مستزید
 بزرگتر باشد **یعنی** روایت از امام رضا ع گفت که بخورید نوزده انیس
 شما را کند برین اگر باشد در شکم زن بزرگتر او بزرگتر او و اگر
 شجاع و اگر باشد دختری بکشد و او و بزرگتر او و بزرگتر او و بزرگتر او
 عزت میشود نزد شوهرش **اسم بسم الله یا ما یقولوا اذ اولد من التخیل**
و غیر شرح یقول بصیغه مضارع غایب مجهول با بفتح است التخیل بفتح
 و نون مصدر باب تفعیل چیزی مایل بکام بالای کودک و مطهری در غیب
 گفته التخیل المستدرة الخرقه تحت الحنک و هو ما تحت الذقن عن الجھن
 وعن ثعلب وابن الاعرابی الحنک الاسفل والعقم الاعلی من الفم وعن المعمر

الحک سقاعی الفم ومنه تحنک القبی وهو ان تفتح تراویزه ثم تدلک جکک داخل
یغی این باب بیان چیزیت کرده میشود با فرزند چون زاده شود که تحنک عین
 است در این باب بشرح حدیث **اول اصل** عَنْ ابی حنیفہ الرزی عن ابی
 عبد اللہ ع قال اذا ولد لکم المولود ای شئ تصنعون به قلت لا
 ادری ما اصنع به قال خذ عدسہ جا ویشتر قدیفہ بای ثم قطر فی انفر
 فی الخنجر الامین فکرمین فی المشرقة واحدة واذن فی اذین النبی
 واکرم فی النسر تفعل به ذلک قبل ان تقطع سرته فانه لا یفرغ ابدا
 ولا یضیبه ثم الصیان **شرح** ای بقیع همز وشدید یا مقبوض وفتا
 است ما استقر بایه و مومول میتواند بود عدس بقیع عین بنیقطه وفتح
 دال بنیقطه و سین بنیقطه منقبض وفتون است وبتقدیر قدر عدس است
 جا ویشتر جیم والف وفتح و او وکسر شین با نقطه و سکون یا و دو نقطه در باین
 و دال بنیقطه مفتوح بی تونین است و آن نوعی از صمغ درخت است که خیار
 میشود زین عطار در کتاب الحقیار ات گفته جا ویشتر بایسی جویشتر حلا اند
 و کا ویشتر نیز گویند بشیرازی جا خوشی گویند و آن صمغ درختیست که ساق
 کوتاه دارد و برکان ببرک انجیر مانند گردد و روک چکر و گویند و ورق وی بورق
 زیتون ماند و قولی اولی صمغ است که برکان که دیگر زیتون دراز تر ساق
 مانند خیار زنه کشیده بود و کل و خوشبو و نیز فرود و رنگ بود و صمغ از
 چنان کیند که ساق و شوق کنند تا صمغ بیرون آید و بهترین آن بود که بلند
 نغفران بود و تان و تین بوی دند در آب حل شود و اول که از ساق ویشتر
 آید شفیق بود و چون خشک شود زنده گردد و چون آب بکند از برک بشیر بود

و اگر سیاه رنگ بود مغشوب بود و غسل با شوق و صوم کنند و گفته که از جگر حرج
 و ام الصبیح نافع بود و یقه دال بنیقطه و یا و دو نقطه در باین و یا بصیغه امر با
 تفتیلست قطر بقیاف و طاء بنیقطه و لا بنیقطه امر با ب تفتیل است الحخر
 بقیع میم و سکون نون و فتح خاء با نقطه و لا بنیقطه بصیغه اسم مکان باب نصر
 و بکسر با بصیغه اسم مکان با جیم و باین دوم کاهی هم نیز مکتوب میباشند
بنی روایت از ابو حنیفہ الرزی از امام جعفر صادق ع گفت که چون زاده
 شود برای شما فرزند که از ام چیز را میبندید با او گفتیم که بیدانم که چکنم با او امام
 که بگوید که بگوید با ویشتر پس چون از آب بعد از آن بچکان در بینی او در
 راست دو قطره و در سوراخ چپ یک قطره و اذان بگوید در گوش راست او و اوقات
 بگوید در گوش چپ یک با او از پیش از آنکه بریده شود ناف او چه بدرستی که
 نشود هرگز و برنجی زده او را ام الصبیان که قسمی از صمغ است **دوم اصل** عَنْ ابی
 عبد اللہ ع قال حررو القابلہ او بعض من یلین یقیم الصلوق فی اذین النبی فلا
 یضیبه لهم ولا تا بقره ابدا **شرح** منافات نیست میان امر با قامت در بقی
 که اینجا است و میان استحباب اذان در بقی و اقامت در بقی که گذشت در
 سابق و می آید در حدیث ششم این باب نیز که زنا را بصر مد با اذان و اقامت
 میباشد موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوق در حدیث بیستم و نوزدهم باب
 بدو اذان تا آخر کباب هیچیم است پس در صوم که خودش را میبندد
 و محتاج شود با امر که خفیف بهتر است و اقامت اتم از اذان است عینی اشرف
 از سیر است فلا یضیبه منقبض است اللهم بقیع لام و فتح میم اول در برانگی و مانند
 آن تا بقبناء و دو نقطه در باین و الف و کبیر یا بنیقطه و عین بنیقطه است و

نخواست که گمراه کند و صاحب قلم گفته که التابع والتابعین و التابعون الخ و الخیر یکنون
 مع الانساب تبعاً نهیست ذهب **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که اگر کسی را با بعضی از کارهای خود که میکند باینکه اقامت نماید
 گوید در گوشه است و تاب بخورد و او را شورش و نرسد و نرسد هرگز
اسلام عن ابي جعفر قال یحکّم المولود بماء الفرات و یقام فی اذنه
شعر الفرات بقم فاء و تخفیف لاء بنقطه و ناء دو نقطه در بالا نهی که
 نزدیک کوفه است و آب خوش تر و مویق و است اصناف در ماء الفرات
 آنچه می آید در کتاب لاشریه در چند اول باب فضل ماء الفرات که باین
 است و فضیلت نهر فرات که در کوفه است گذشت در کتاب الحج
 در چند چهارم مولد ابی الحسن موسی و در کتاب الجنائز در حدیث
 اول باب نود و سوم که باین عنوان و بعد از باین ارواح الکفار
 و فضیلت ظلم کوفه گذشت در کتاب الجنائز در حدیث باین
 که باین ارواح المؤمنین است **یعنی** روایت از امام محمد باقر
 علیه السلام گفت که تخم که در میشود زاده شده بآب فرات و اقامت نماز
 گفته میشود در گوشه و تبصیر که بیان شد در شرح حدیث سابق **چهارم اصل**
 و در روایتی از حضرت عتبه بن مسعود علیه السلام و تریة قبر الحین
 علیه السلام فان لم یکن فی ماء السماء **شعر** و در روایتی دیگر اینست که تخم که
 کند فرزندان شما را در وقت ولادت بآب فرات و خاک قبر امام حسین
 علیه السلام پس اگر نباشد بآب فرات پس بآب ابر که را داشت **پنجم اصل** عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیک اولادکم

بالتمر

بالتمر فکذا فعل التمر علی الله علیه و آله بالحقین و الحین **شعر** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیک تخم که کند
 فرزندان شما را بآب حین که بنیما با حق حین علیه السلام **ششم اصل** عن ابی
 عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله من ولد له مولود فلیقوه فی اذنه
 البقی یا ذان الصلوة و لیم فی اذنه البقی فانها عصفه من الشیطان
 الرحیم **شعر** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول
 الله که هر که زاده شد بر لب و فرزند پس باید که تا دین کند در گوش
 راست او یا ذان نماز و باید که اقامت نماز گوید در گوش چپ و آنچه
 که آن کلام باعث نگاه داشتن است از شیطان لعین **باب چهارم اصل**
باب العقیقه و وجوب الوجوب و لزوم و مراد اینجاست مستحب که باینست
یعنی این باب بیان عقیقه و وجوب آنست در این باب حدیث
اول اصل عن ابی عبد الصالح علیه السلام قال العقیقه واجبة اذا ولد
 للرجل و لذل فان احب ان یسمیه من یومیه فعل **شعر** روایت
 از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که عقیقه واجبست چون زاده شود بکر
 مرد فرزندی پس اگر خواهد که نام نهد او را در روز زادن او میکند
 آنرا خواه در روز هفتم تغییر دهد چنانچه مفهوم شد از حدیث
 چهارم باب الاسماء و التلقی که باب دهم است و خواه تغییر دهد **سوم اصل**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل مولود من یمن یا لعقیقه **شعر** مرثیه
 بصیقه اسم مفعول باینست **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که هر که زاده شده در گوش راست بعقیقه او مراد اینست

بویست

که عقیقه باعث دفع بلا از فرزندان است غالباً **اصول** عن عمر بن زید قال
 قلت لابي عبد الله ع اني والله ما ادري الا الحق عني ام لا قال فاني ابو
 عبد الله ع فعقب عن نفسه وناشع وقال عمر سمعت ابا عبد الله
 عليه السلام يقول كل امرئ منهن بعقيقته والعققة امر واجب من العقيقة
 الضحية فاحدا بنقطة وكتفا بنقطة وشد يدا **و** بنقطة وشد يمين وشد
 در عید قربان **یعنی** روایت از عمر بن زید گفت که گفت امام جعفر صادق
 علیه السلام را که بگفته که من بخدا قسم نیدانم که بود پدرم که عقیقه کرد از جانب
 یا نکرد گفت که پدرم کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام بعقیقه کردم از
 خود من بیروم وگفت عمر که شنیدم از امام جعفر صادق ع می گفت که
 هر مردی در گروست بعقیقه او و عقیقه واجب ترست از قربانی مستحب
 اینست که تا کید استعجاده عقیقه بیشترست **و چهارم اصل** عن ابي عبد
 الله ع قال كل مولود منهن بعقيقته **شرح** این ظاهرست از شرح
پنجم اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال سألته عن العقيقة
 او اجبت هي قال نعم **و اجبت شرح** روایت از ابو بصیر از امام
 جعفر صادق ع گفت که پرسیدم امام را از عقیقه که آیا سنت مؤکد
 آن امام گفت که آری سنت مؤکدست **نهم اصل** عن ابي عبد الله
 بن بكير قال كنت عند ابي عبد الله ع فجاءه رسول عمر عبد الله بن
 علي فقال له يقول لك عك انا طلبنا العقيقة فلم نجدها فما ترى
 نقصدق بشئها فقال لا ان الله يحب اطعام الطعام و اراق الدماء
شرح روایت از عبد بن بكیر گفت که بودم نزد امام جعفر صادق

عليه السلام برآمدند و فرستاده عمری و عبد بن علی بن الحسین پرسفت امام را که
 میگوید ترا عمری تو که بدستی که حاجت و جودم عقیقه را پس یافتیم
 آنرا هیچ میدینی یا تصدق کنیم بهیچ آن پرسامام گفت که نه بگفته که الله
 دوست میدارد خورایند خود را و هر چقدر خورند عقیقه قربانی و
 آنها را دانست که قضای عقیقه بهترست **نهم اصل** عن ابي عبد الله
 عليه السلام قال العقيقة وليجة **شرح** این ظاهرست **نهم اصل** عن ابي عبد
 الله ع قال لا يجزئ عتيق غلامان جمعا فامر زید بن علي ان يشتري
 له جروين للعقيقة وكان من غلاما فاشترى له واحدا وعق
 عليه الاخرى فقال لا في جعفر عليه السلام قد عرفت على الاخرى فتصدق
 بشئها فقال لا اطلبها حتى تقدر عليها فان الله يحب اهلاك الديار
 و اطعام الطعام **شرح** الجوز یعنی جمیع و ضم زای با نقطه و سکون و او را
 بنقطة شتری که برای کشتن باشد و آن در نیمه شبا شد غایب غلامه بفتح
 غین با نقطه و الف مدوده مصدر باب فرائست تانیت واحدة و فطارش
 باعتبار عقیقه است عشرت بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم و حشر است
 فتصدق بفتح ذون و فتح تاء و دو نقطه در بالا و تخفیف صاد بنقطة
 مصارع مشکم مع الغیر معلوم باب تفعل بتقدير اسمها مست و بعض
 فتح بقل تا بمصاد و ادغامست اطلبها بصیغه امر باب فرائست **یعنی**
 روایت از محمد بن مسلم گفت که زاده شد برای امام محمد باقر ع و دو
 دیگر و زید بن عمر کرد زید بن علی را باینکه خرده برای او و شتر را برای عقیقه
 و بود زمان کردی پس خرید برای وی یکی را و مشکلی شد برای وی یکی گفت

فله

امام محمد باقر علیه السلام را که مشكل شد بر من ديگر را يا من تصدق كنم بها فينزل
 كنه طلبك انرا تا انك قادر شو بران چه بگفته كه الله تعالى دوست ميخواهد
 بختن خويش را و خويش را ايند خوراك **تم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام
 قال الغلام رهن بسا بعد بكسر يميني فيه ويعوق عنه وقال ان
 فاطمة عليها السلام خلقت انبيها وصدق بوزن شعورها **شرح**
 روايت از امام جعفر صادق ع گفت كه بر كوست بر وزن شعورها يعوق
 نام نهاده ميشود و هضم و عقيقه كرده ميشود از جانب و امام گفت
 كه بدستى كه فاطمه عليها السلام ستر را شيد و بر خود را و صدق كرده بوزن موى
 ايشان **باب نهم از روى اصحاب ان عقيقه المذكرة و الاثني سوا** **شرح**
 اين باب بيان اينست كه عقيقه ديو دختر برابرست در اين باب چهار حد
اقلام عن سماعة قال سالت عن العقيقه فقال في الذكر و الاثني
 سوا **شرح** روايت از سماعة كه راوى امام جعفر صادق و امام موسى
 كاظم عليه السلام است گفت كه پرسيدم امام را از عقيقه ديو گفت كه ديو
 و دختر برابرست **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال العقيقه
 في الغلام و الحارثه سوا **شرح** اين ظاهرست **شرح سوم اصل**
 عن ابن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالت عن العقيقه
 فقال عقيقه الحارثه و الاثني سوا **شرح** روايت از عبد
 بن مسكان بضم ميم و سكون سين بنقطه از امام جعفر صادق ع گفت
 كه پرسيدم امام را از عقيقه ديو گفت كه عقيقه دختر و ديو بليق
چهارم اصل عن ابي عبد الله ع قال عقيقه الغلام و الحارثه كبر

مفرد اين موافق سابقست **باب نهم از روى اصحاب ان عقيقه لا تجب**
على من لا يجد شرح اين باب بيان اينست كه عقيقه واجب
 نميشود بر كسى كه تنكست است در اين باب دو حديث **اول اصل** سالت
 ابا الحسن عليه السلام عن العقيقه على المولى و المعرف قال ليس على من لا يجد
 شئ **شرح** پرسيدم امام موسى كاظم عليه السلام از عقيقه كه با بر صاحب فرزندى
 و صاحبى كه تنكست است امام گفت كه بخت بر كسى كه تنكست است چيزى از اجاره
 عقيقه **دوم اصل** عن ابي بصير بن عمار عن ابي ابراهيم عليه السلام قال سالت
 عن العقيقه على المعرف المولى فقال ليس على من لم يجد شئ **شرح** اين
 از شرح سابق **باب نهم از روى اصحاب ان عقيقه يوم السابع عن المولود و ولد**
راش و غير شرح يوم السابع از قبل انا فر موصوف بصفت است **يعني**
 اين باب بيان اينست كه شان اينست كه عقيقه كرده ميشود در روز هفتم از اجاره
 زاده شده و زاشيده ميشود سر و نام نهاده ميشود در اين باب دو روزه
 حديث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال عوق عنه و احلق
 راسه يوم السابع و تصدق بوزن شعوره فقه و اقطع العقيقه
 جدولا و اطبخها و اضع عليها رطحا من المسكين **شرح** عن بضم عين بنقطه
 و تشديد قاف مفتوح و مكسور و مضمر بصيغة امر باب نمر است احلق
 بصيغة امر باب مصل است فقه منصوب و مرفوز است الجدول بضم جيم
 و ضم دال بنقطه جمع جد بفتح جيم و سكون دال اعضاى جدا از يك ديگر و
 استحقاقهاى جدا از يك ديگر و هر دو اينجا مناسبت و اطبخها بطاء بنقطه و باء
 يك نقطه و غا با نقطه بصيغة امر باب نمر و منع است **يعني** روايت از امام

جعفر صادق علیه السلام گفت که عقیقه کن از جانب مولود و بر سرش در روز
 هفتم و تصدق کن بهوزن مکار و نقره و بان کن عقیقه اعضا جدا گانه و بر
 آنرا و دعوی کن بر سر آن چیزی از مسلمانان را **دوم** **مس** عن اسمعيل بن عمار عن
 ابي عبد الله ع قال قلت له باني ذلك سبعة قال لا يخلق رأسه و عرق
 عنه و تصدق بوزن شعيرة فضة يكون ذلك في مكان واحد **شرح** مثل
 سول می آید در چند چهارم باب بیست و یکم و گذشت در کتاب الحج و حجه
 هفتم باب الذبح که با جسد و هفتاد و نهم است که عن ابي عبد الله علیه السلام قال
 تبدأ بنى بالذبح قبل الحلق في العقيقة بالحلق قبل الذبح و لما صلوا انبت
 كاین ترتیب مستحب است و انقال بیکدیگر نیز مستحب است پس حدیثی که مشتمل
 باشد بر غیر این ترتیب وارد را نفا بر این ترتیب نیست موافق ظاهر **معنی**
 روایت از اسمعیل بن عمار از امام جعفر صادق عا گفت که گفت امام را که
 بکدام آنچه در روز هفتم است ابتدا کنم امام گفت که میتراشی بر سر او عقیقه
 میکنی از جانب او و تصدق میکنی بهوزن مکار و نقره میباشی جدا گانه و بر
 در یکجا **سوم** **مس** عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته
 عن العقيقة واجبة هي قال نعم يعق عنه و يخلق رأسه و هو
 ابن سبعة و يوزن شعيرة فضة او ذهباً يتصدق به و يعلم القابلة
 ربع النشاة و العقيقة شاة او بدنة **شرح** يعق بصيغرة مضاعف غا
 مجمل باب خبر است بحلق بصيغرة مجمل باب ضرب است بوزن بعينه مضاعف
 غایب مجمل باب ضرب است فضة منصوبه نزع خافض است بتقدير بفضة
 يتصدق بصيغرة مضاعف غایب مجمل باب تفضل است دفع منافات میان

مع نور که در بعضی احادیث این باب مذکور میشود و میثاقی آید در شرح حدیث
 دوم باب بیستم **معنی** روایت از ابی بصیر از امام جعفر صادق عا گفت که
 امام را از عقیقه که آیا واجب است آن گفت که اگر عقیقه کرده میشود از جانب
 و تراشیده میشود سر او بر جایی که او هفت روزه است و کشیده میشود مکار و
 نقره یا طلا که تصدق کرده شود بان و خورائیده میشود اما چه ربع کوفتند و عقیقه
 کوفتند یا شری **چهارم** **مس** عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا كان يوم السابع
 وقد ولد لاجلكم غلام او جارية فليعق عنه كفا عن الذكر و ذكر و عن
 الانثى مثل ذلك عقق عنه و اطقوا القابلة من العقيقة و سمى يوم السابع
شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او گفت که حق شود روز هفتم
 بر آن که بجهت زاده شده باشد بر این یکی از شما پسری یا دختری پس باید که عقیقه
 کند از جانب او و حق را از جانب نیز بر او از جانب زاده مثل آن که از جانب است
 مرد اینست که از جانب دختر نیز قوی میباشد موافق احادیث باب بیست و هفتم
 بابی در فقیه و در باب عقیقه و التحنن تا آخر گفته که فان كان ذكر اعقنه
 ذكر و ان كان انثى عققه انثى و گفته که و يجوز ان يعق عن الذكر بانثى و عن
 الانثى بذكر عقیقه کند از جانب مولود و خورائید اما چه را از عقیقه و نام
 مولود را در روز هفتم **نهم** **مس** عن ابي عبد الله عليه السلام قال المولود اذا ولد
 عرق عنه و يخلق رأسه و تصدق بوزن شعيرة و رقفا و اهدى الى القابلة
 الرجل مع الذكر كذا يدعى فقر من المسلمين فياكون و يدعى للعلام **معنی**
 يوم السابع **شرح** روایت از امام جعفر صادق عا گفت که فرزند زوجه
 زاده شود عقیقه کرده و میشود از جانب او و تراشیده میشود سر او و

کرده میشود بهیئت مکه افتد و بعد کرده میشود سکه مایه بای عقیقه باکو
 ران دختانه میشود جگر رسا بر بخورند و دعا میکند برای بر شلای نام بها
 میشود این را در روز هفتم است **نهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام الصبی یخلق عنه
 ویکلک رأسه و هو ابن سبعة ایام و یوزن شعره و یصدق بوزن
 شعره ذهباً و فضة و یعلم القابلة الرجل و الورد و قال العقیقة بدنة
 او شاء **شرح** مضمر این ظاهر است شرح شد سوم این باب **نهم اصل**
 عن ابي بصیر عن جعفر بن عبد الله علیه السلام قال اذا ولد للکلام او جارية
 فعن عنه يوم السابع شاة او جزوا و کل منها و اطعم و هم و کلک رأسه
 يوم السابع و تصدق بوزن شعره ذهباً و فضة و اعط القابلة طابعا
 من خلد فانی ذلک فعلت فقد اجرک **شرح** العاطف بطا و بنقطه و
 و کسر هم و فاسم جنس طاقه بعض مشار الیه لکهم و جاق قدر شکرک میان
 و فضة است فادرفای برای تفریح است **یعنی** روایت از ابی بصیر زاما
 جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چون زاده شود برای تو پسری یا دختری
 پس عقیقه کن از جانب او در روز هفتم کی سفند بر یا شتر یا بخر یا زان و بخور
 و نام کن و بر اثرش بر شلای در روز هفتم و تصدق کن بهیئت مکه او طلا یا نقره
 و بدنه مایه لای بعضی زان پس هر کدام از آنرا که کردی پس تحقیق کنای شد
تراشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الصبی المولود متى یخرج
 عنه ویکلک رأسه و یصدق بوزن شعره و یسجی فقال کل ذلک
 فی يوم السابع **شرح** بر سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کودکی زاده شده
 که کی ذبح کرده میشود از جانب او تراشیده میشود سر او تصدق کرده میشود

عقیقه

بهیئت مکه او نام نهاده میشود پس امام گفت که عقیقه آن در روز هفتم است
نهم اصل عن عمار بن مویس عن ابي عبد الله علیه السلام قال و سألت عن العقیقة
 عن المولود کیف هو قال اذا انقضى للولود سبعة ایام یسجی بالاسم
 الذی سماه الله یرسم یخلق رأسه و یصدق بوزن شعره ذهباً
 او فضة و یذبح عنه کبش و ان لم یوجد کبش اجزاء ما یجیر
 فی الاضحية و الاضحية ما یكون من حملان السنة **شرح** بالاسم
 الذی سماه الله اشارت باینکه الله تعالی دانسته که هر مولود چه نام
 خواهد شد یا اشارت باینکه گذشت در کتاب الحجة در بحث باینکه
 و نشان دهم مولد التمسح که اسماء مؤمنان و کافران تا روز قیامت همه
 شش الاضحية بضم هم و سکون ضا دنا فقله و کسر طاء بنقطه و قسید یا
 دو نقطه در پایین و بیانی در عقیقه بران و شرط آن گذشت در کتاب الحج
 در احادیث یا جانا یستحب من الهدی و ما یجیر منه و الاضحية کباب
 صد و هشتاد و یک است الحملان بضم طاء و سکون همیم و کسر طاء بنقطه
 و فتح هم بر کان **یعنی** روایت از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که بر سیدم امام را از عقیقه از جانب مولود که چگونه است آن امام
 گفت که چون آمد مولود را هفت روز نام کرده میشود بنای که نام کرد او را
 الله تعالی بآن بعد از آن تراشیده میشود سر او تصدق کرده میشود بهیئت
 مکه او طلا یا نقره و ذبح کرده میشود از جانب او قوی و اگر یافته نشود
 قوی کا فیت او را آنچه کا فیت در قربانی فیتش بر و اگر آن نیز نباشد
 میر کا فیت بر و کبش اگر بر کان آن سال باشد **اصل** و تعظم القابلة

بعضا وان لم تكن قابلة فلا تبه تعطي من شاك وتعلم منه عشرة من الملائكة
 فان زادوا فهو افضل واما كل منه والعقبة لانه ان كان غنيا و
 فقيرا اذا اليسر ان لم يعوق عنه حتى ينفذ ففقد اجزائه الا حقبة
 وقال ان كانت القابلة ينفذ لانا كل من في حجة الملائكة اعطيت
 ربع الكسب **شرح** ضمير مستتر يعطى وتعلم در كل راجع بام است وضمير
 منه در و بما راجع برع است و اين تحقيق ميکند احاديث خود را ماد را که
 مذکور ميشود در باب بيت بصورت که قابل باشد **يحيى** و داده ميشود ما ما
 ربع عقيقه و اگر بنا شده ما چه پس از مادر مولود است ميکند از آن ربع هر که را
 خواسته باشد و مادر بخشي از آن ربع ده کن از مسلمانان را پس اگر زياد باشند
 پس آن فاضل است و مادر بخشي از آن ربع و عقيقه لازم است اگر پدر باشد
 بنينا از اينها زياد بخشي از خود است و اگر عقيقه کرده نشود از اجابت
 مولود تا آنکه زبان کرده شود انجا بنا و پس کاو است و اقرار باي و امام
 که اگر بنا شده ما چه **يحيى** که بخشي از ديبچه مسلمانان داده ميشود بهما
 ربع آن قبح **يحيى** عن النبي صلى الله عليه وسلم في المولود قال يسمي
 في اليوم السابع ويعق عنه ويخلق لاسه ويصدق بوترين
 شعره فبقيت الى القابلة بالرجل مع الورك وتعلم منه
 و تصدق **شرح** تعلم بصير مضارع غايه معلوم بام است و ضمير
 مستتر راجع بقابل است بر اين قيا سرت تصديق **يحيى** روايت است
 از امام جعفر صادق عليه السلام در مولود گفت که نام کرده ميشود در هر روز
 هفت و عقيقه کرده ميشود از اجابت مولود و تراشيد ميشود سر او

و تصدق کرده ميشود بهوزن مكا و نقره و فرستاده ميشود سوکما ما چه باي
 عقيقه با گوشت لان و ما ما چه بخور و از آن و تصدق ميکند **يحيى** عن
 النبي صلى الله عليه وسلم قال العقيقة يوم السابع و يعطى القابلة الرجل
 مع الورك ولا يكسر العظم **شرح** روايت از امام جعفر صادق
 عليه السلام گفت که عقيقه در روز هفتم است و داده ميشود ما ما چه باي
 عقيقه با گوشت لان و شکسته ميشود استخوان عقيقه **روايت** **يحيى** عن
 النبي صلى الله عليه وسلم قال البقي اذا ولد عوق عنه وخلق لاسه وصدق
 بوترين الشعر و اهدى الى القابلة الرجل مع الورك و يدعى
 نفس من المسلمين فيا كلون و يدعون للسلام و يسمي اليوم السابع
شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که کوفه که چو زياده شود
 عقيقه کرده ميشود از اجابت او و تراشيد ميشود سر او و تصدق کرده
 بهوزن آن موهيد کرده ميشود سوکما ما چه باي عقيقه با گوشت
 لان و دعوى کرده ميشود چو از مسلمانان پس بخورند و دعا ميکنند
 بر او چو مثلا و نام کرده ميشود همي افهاد در روز هفتم است **يحيى**
اصليا ان العقيقة ليت منزلة الاخير و انها تجزي ما كانت **شرح**
 ما استقامت و منسوب است محلا و جزا است که مقدم شده **يحيى**
 اين با جريان اينست که عقيقه خيت ما سند بقراني و اينکه عقيقه **يحيى**
 هر چه باشد مرد اينست که مثل شاخ شکسته و خاير کشيد و گوش
 برين در عقيقه کاو است بخلاف في ضمير اين باب و وحد يث **اول**
اصل قلت لا يعبى الله عليه السلام ان اصحابنا يطلبون

العقبة اذا كان ايان تقدم الاعراب فيجدون الفعلة وان كان
غير ذلك الايمان لم توجد فعز عليهم فقال انا هي شاة لم ليست بقر
الاضحية يجزي منها كل شئ **شرح** الايمان بقره وشدیدا بقره بقره
وان رفوع وضا فبجلا است تقدم بصيغ مضارع غايه معلوم باب علم
است الاعراب رفوع وفاضلت الفعلة بضم فاء وضم حاء ببقطه جمع محل
بفتح فاء وسكون حاء فوجا بفتح كوفند ان خايد تا كشيده تفرجين ببقطه
وتشديد نون ببقطه بصيغ مضارع غايه معلوم باب علم است وضمير
مستتر راجع بفعله است **بینه** كقم امام جعفر صادق ع را كيد سق كياران
ما طلب كسند عقبة احو يا شد موم امده احتيا ان عرب ك كوفند
برای فروختن می آورند پس می باند كوفند ان خايد كشيده را و كراشد
عربان محكم يا فت ميشود پس يا فت ميشود برايشان چنان كسند بر امام كفت
كخر اين بشت كعقبة كوفند كوفند است بشت ما نند و باقی كافيت
از جمله عقبة چه باشد و اينست كه منظور كوفند عقبة بستان
كوفند كوفند است خوله باقی شرط اضطرار شده و خوله ندا شده با
دوم **اس** عن عبد الله عليه السلام قال العقبة ليست بمنزلة الهدى خيرا
استنها **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه عقبة
ما ندهد كه مذكور است در آيت سوف بقره و استسمن الهدى بيان اين
بقره عقبة و تر كشت **باب نود و نهم اصحاب القول على العقبة شرح**
اين باب بيان كلاميست كه گفته ميشود بر عقبة در وقت ذبح آن در اين
باب شش حديث **اول اصل** عن عبد الله عليه السلام قال تقول

على العقبة

على العقبة اذا عقلت بسم الله وبالله اللهم عقيقة عن فلان لمها
بلمه ودمها يديه وعظها بعظها اللهم اجعله وفاقا **لا اله الا الله عليه**
والله اعلم **شرح** عقلت بصيغ مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است بسم الله
متعلق بفعل محذوفت بتقدير يا رب يا مانتدان وتقدم بتر يا بسم الله بتر
باعتبار لما اشارت باينكه اسم الله تعالى غير مسمى است يا بخر كه بهجكلام انا
علم بشت بلكه جمع انا از قبيل مشتقات چنانچه كذشت در كتاب الجود
در الحارث باب مع الاسماء واشتقاقها كيا ب شانه هم است الحما
بلمه تا آخر اشارت باينكه مولود در كبر وعقبة است چنانچه كد
در حديث دوم باب لعقبة ووجوبها كيا ب چهاردهم است يا در بلمه
ونظا تشرى بلى بدلت است مثل الخي ورفيع البلاد خطبة ك اولي
اينست كه جاهي الا الكوفة كه اما والله لو دقت ان لي كيم الف فان من ربح
فارس بن غنم ضمير غايب اجعل راجع بولود است الوفا بفتح واو وتخفيف
فا و الف حمد وده مصدر راجع ضرب درست داشتن بمان وشدیدا
بقايت درست دانند بمان واصل هر ديكيت زيلا كه محل مصدر راجع الى الله
است **بینه** روايت از امام جعفر صادق ع كفت كه ميگويد بر عقبة
چون عقبة كني كبريت ميچوم بناخم او بخداوند اين عقبة است از جانب
فلان مثلا كوفند آن عرض كوفند اوست وحق آن حق اوست
و استحقاق آن حق استحقاق اوست خداوند بلكه و فلا بلى بقايت
كسند بسم الله بلى آل محمد عليه وآله السلام **دوم اصل** عن عبد الله عليه
السلام قال اذا حجت فقل بسم الله وبالله اللهم عقيقة عن فلان يا الله

بِالله وَشَاءَ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْعَصَةِ لِامْرِئٍ وَالتَّسْلِيمِ وَالتَّكَلُّفِ
 لِرِزْقِهِ وَالْمُؤَقَّةَ لِقَبُولِهِ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ فَقُلْ اللَّهُمَّ أَنْتَ هَبْتَ
 لَنَا ذِكْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا وَهَبْتَ وَمِنْكَ مَا عَطَيْتَ فَكُلَّمَا صَنَعْنَا فَتَقَبَّلْنَا مِنْكَ عَلَى
 سُنَّتِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآخِائِنَا الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 لَكَ سَفَلَتْ أَلْمَاءُ لَا تُشْرِكُكَ لَكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ **ثُمَّ** إِيْمَانًا مَفْعُولًا
 مطلق بری تا کیدست مثله علی القدر هم اعترافا یا مفعول است و برهوت
 عامش فعل مقدر برهم الله است و جمله الحمد لله والله اکبر موصوفه است
 ثناء منقبضه است لثناء بفتح ثاء سبعة و نون و الف ممدوده اسم مصدک
 باید فعال تکرار مدح و این اشارتست باینکه بترکیب اسم الله تعالی و نظایر آن شملت
 بر عظیم الله تعالی و لا و مشتملت بر عظیم رسول الله ثانیاً چو اول بدین ثانی
 مقبول درگاه الهی نیست و تحقیر صورت و العصه منقبضه بعطف بر ایما نا است
 ضمیر لامره و نظایر آن راجع بالله تعالی است بعطف و التسلیم منقبضه است بقرین
 العصه بتقدیر و التسلیم لامره هر یک از الشکر و المعرفة نیز منصوب است اهل بحر و
 و منقبضه میتواند بود و بنا بر اول بند ضمیر علینا است و بنا بر دوم منقبضه
 باختصاص است مثل بنی العرج بقدری الضیف اخذنا یا بفقده و بین بینفقه
 و هم بصیغه امر باجتماع است سفلت بین بینفقه و فاء بصیغه ماضی
 غائبه بری بواجب جاست الفلام الدماء بری عهد خارجیت و اشارت
 بخبر عقیقه و امثال آن **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون حج
 کنی عقیقه را پس بگو که برکت میجویم بنام الله و بالله و سپاس از الله راست
 و الله بزرگتر است از اینکه قد عظمت او معلوم ما شود ایما بالله و کلام

۷۸۲
 مگر بر رسول الله ۴۴ و نگاه داشتن بر ای امر الله تعالی و مکروه نهادن بر ای امر او
 و شکر بر ای و کلام الله تعالی و اعتراف بر ای تفضل الله تعالی بر ما خانه واده شیعه
 امامیه پس اگر مولود باشد پس بگو که خداوند بدستی که تو بخشد بر ای
 ما پس بر و توانا تر از بلخی بخشد و از دست آنچه دادی بر هر چه کردیم پس قبول
 آنرا از ما بر طریقت تو و طریقت پیغمبر تو و فرستاده تو صلی الله علیه و رفع کن
 از ما شیطان لعین بر ای ضای تو ریخته شد این خرفه نیست شریکی را و سپاس از الله
 راست که صاحب اختیار هر کس هر چه نیست **سوم** **اسم** عن ابی عبد الله ۴
 قَالَ يَقُولُ عَلَى الْعَقِيقَةِ وَكَذَلِكَ مَثَلُهُ وَكَذَلِكَ فِيهِ اللَّهُمَّ خُفَّا بِلِكْمِي وَكَهْرًا
 بِدَمِي وَعَظْمًا بِعَقْلِي وَشَوْهًا بِشَعْرِي وَجِلْدًا بِجِلْدِي اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا وَقَاءً
 لِفُلَانٍ بَنِ فُلَانٍ **ثُمَّ** الرِّقَاءَ بفتح و کسر و و فاء و الف ممدوده باعث
 نکاهد آن **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگویند بر عقیقه
 و کلام که در مثل سابق و در آن نیز که خداوند کذشت عقیقه عوض
 کوشش مولود است و خون آن عوض خون اوست و استخوان آن عوض
 استخوان اوست و عظم آن عوض عظم اوست و پیر آن عوض پیر اوست خدا
 بگردان عقیقه باعث نکاهد که بر ای فلان بن مثلاً **چهارم** **اسم** عن ابی
 عبد الله ۴ قَالَ إِذَا رَأَيْتَ أَنْ تَذْجَ الْعَقِيقَةَ قُلْتَ يَا قَوْمُ إِنِّي بَرِيءٌ
 مِمَّا تَشْكُرُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا
 مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ أَنْ تَصْلُوْنِي وَتُسَلِّيَ وَتَحْيَايَ وَمَا تَقِي فِيهِ
 رَبِّي لَعَالَمِينَ لَا تُشْرِكُكَ كَذَلِكَ أَعْرَفْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ مِنْكَ
 وَلَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَالله أكبر اللهم صل على محمد و آل محمد و تقبل من فلان

وَقَتْلُ الْمَوْلَى بِإِحْدِهِمْ ثُمَّ تَذَجُّ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون اراده کنی که در حج کنی عقیقه را بیکوی موافق کلام ابراهیم علیه السلام در سبب نفا که ای قوم بدرستی که من جدا کنم از آنچه شریک الله تعالی میکند بدرستی که من راست کردم روی خود را برای آنکه اختراع کرد آسمانها و زمین را برحالی که بیخود و موجود نیست من از شرکان بدرستی که نماز من و عبادت من و آنچه بران زندگ کنم فلجیه بران بر می بردی الله است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزی است نسبت شریکی او را بآن مامور شدم و من زهر تو جدم خداوند این عقیقه از دست و برای رضای دست بکت پیغمبر بنام الله و الله بزرگترست خدا و خدا درود کن بر محمد و آل محمد و عقیقه را از فلان بن فلان مثلا و نام بری مولود را بنامی که مقرر میکنی برای او بعد از آن دفع میکنی **نجم اصل** عن ابي عبد الله قال يقال عند العقیقة اللهم منك ولك ما وهبت وانت اعطيت اللهم فقبل منا عیلة بنیک صلی الله علیه و آله و تسبیحاً بیا لله من الشیطان الرجیم و حتی و تذج و تقول لك سئلت الدعاء لا شریک لك الحمد لله رب العالمین اللهم احسنا الشیطان الرجیم **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفته میشود نزد دفع عقیقه که خداوند از دست برای رضا دست آنچه بخشیدی و تودادی خداوند این بتول کن از ما بر طرف یقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و طلب پناه میکنی با الله از شیطان لعین و نام میری مولود را و دفع میکنی و میگوئی که برای رضای تو ریخته شد این خون فانیست شریکی ترا و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزی است خداوند دفع کن شیطان لعین **نجم اصل** عن ابي عبد الله قال في العقیقة اذا

ذبحته تقول و تحت و حی الذي فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشركین ان صلواتی و ثنای و تحیات و دعای و ما فی شیه رجب العالمین لا شریک لك اللهم منك و لك اللهم هذا عن فلان بن فلان **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث چهارم این باب **باب بیستم اصل بیان الامم لا تأکل من العقیقه** **شرح** این باب بیان اینست که مادر بخورد از عقیقه و این باب سجده **اول** عن ابي عبد الله قال لا تأکل المرأة من عقیقة و لکرها و لکها بان تعطیرها بما را محتاج من اللحم **شرح** تعطیرها بصبغ مضاعف محاطت و ضمیر بارز راجع بالمرأة است و منفق اولت الجار و ضمیر و منفعوله و م است و عبادت از آنچه با کوشش عقیقه جوشیده و مزه از کوشش گرفته مثل برنج و تخم و محتاج بما و بنقطه و جم منفق و نعت الجار است و بعد از آن بمن بتخمیر معنی اخذ دست پس مرا چیزی نیست که در خوشمزه شد محتاجت سوکوشش و فرا گرفته خوشمزه را از کوشش بخوشید با کوشش **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بخورد زن عقیقه فرزندان و نیست بر و ای باینکه دهی مادر را پسایه کوشش که محتاج باشد سوکوشش برجا که فرا گرفته باشد مزه را از کوشش **دوم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال لا یأکل هو و لا احد من عیالیه من العقیقة قال و للقاتلة الثلث من العقیقة فان كانت القاتلة ام الرجل و فی عیالیه فلیس لها مریة شیه و یجعل اعضاء ثم یعطرها و یسبها و لا یعطرها الا اهل الولاية و قال یا کُل من العقیقة کل احد الا الامم **شرح** ضمیر بر و راجع بیدر مولی است منافات نیست میان ثلث که اینجا مذکور است و میان ربع که مذکور شد

در چند سوم و نهم باب هفتم و میا الوجل مع الورك که مذکور شد در حدیث
 پنجم و نهم و یازدهم و دوازدهم باب هفتم زیرا که مصلحت مختلف میشود با
 احوال فقر در کثرت و قلت احوال اما چه در کثرت عیال و قلت عیال و ما
 آنها بجعل بصیقه مضارع غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستر راجع
 بیدر مولود است و مقهور اولی و تحت و تحت بتقدير بجعل العقیقه اعضا مقهور
 و مقهور دوم است بطریق بصیقه مضارع غایب معلوم باب نفع و منع است
 یقینا از باب نفع است الولاية بکسر فتح و لا ویر و امام عالم بجمع احکام و اما
 عالم بجمع احکام و هر دو اینجا مناسبت **یعنی** روایت از امام جعفر
 صادق **ع** گفت که بخیر پدر مولود و نیکی از عیال و از عقیقه امام گفت
 که از پدر برای ما ما چه است ثلث عقیقه پس اگر باشد ما ما چه مادر پدر
 یا د جدله عیال پدر نیست برای آن ما ما چه از عقیقه چیزی و میکند اند آمد
 عقیقه را اعضای جدا گانه بعد از آن میزد آنرا و حصه میکند آنرا و میدهد
 آنرا مگر بشود اما میوه و امام گفت که بخیر از عقیقه هر کسی مگر مادر مولود
 مراد اینست که کراهت خوردن از عقیقه برای مادر بیشتر است از پدر و سایر
 عیال او مخفی نماید که کراهت برای مادر در صورتیست که ما ما چه داشته
 باشد بقرینه آنچه گذشت در چند نهم باب هفتم **سوم اصل** **ع** عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال لا تطعم الأم مبرأ شیا **شرح** تطعم بصیقه مضارع
 غایب معلوم باب علم یا محمول یا فاعلست **یعنی** روایت از امام جعفر
 صادق **ع** در عقیقه گفت که بخیر رد مادر از آن چیزی بیان تفصیل این
 در شرح یحیی سابق **باب بیست و یکم اصل** **ع** ان رسول الله صلی علیه و آله و سلم

و قال علیه السلام **الحسن و الحسین علیهما السلام** عقابین بنیفته و تشدید قاف بنیفته
 معلوم باب نفع است لعق بفتح عین و عی کر سقند از جانب فرزند **یعنی** این باب
 بیان اینست که رسول الله صلی الله علیه و فاطمه علیهما السلام عقیقه کردند از حسن و حسین
 علیهما السلام در این باب شش حدیث **اول اصل** **ع** عن ابی عبد الله علیه السلام قال عقی
 رسول الله صلی الله علیه و آله عن الحسن علیه السلام و قال فیهم الله عقیقه عن الحسن و قال
 اللهم عظمها بعظمه و کثرها بکثره و دهرها بدهره و سحرها بشعره اللهم اجعلها
 وقفاً لمحمد و آله **شرح** وقفاً بکسر و وقاف و الف عمده است بمعنی یا
 نگاهدار و در بعضی نسخ بفتح و وقفاً است و آن در اصل بمعنی درست داشتن
 و بیاعت و مراد اینجا باعث درست داشتن پیمان است **یعنی** روایت
 از امام جعفر صادق **ع** گفت که عقیقه کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از حسن و حسین
 خرد و گفت که بکت میجوییم بنام خدا این عقیقه است از حسن و حسین و خدا
 استخوان آن را عوض استخوان او است و گوشت آن عوض گوشت او است
 و خونی آن عقیقه خونی او است و موی آن عوض موی او است خداوند بگردان
 آنرا باعث نگاهدار برای محمد و آل محمد **دوم اصل** **ع** قال ابو عبد الله علیه السلام
 عقیقت فاطمه علیها السلام عن ابیها صلوات الله علیها و خلقت رؤسها فی
 اليوم السابع و صدقت بوزن الثور و قال کان ناسراً محمداً
 یطحنون رأس الصبی بدم العقیقه و کان ابی یقول ذلک شکر **شرح**
 رؤسها از قبیل استعمال جمع در تشبیه است مثل قلبی یا یطحنون بطناً و بنیفته
 و خوار با نقطه بصیقه مضارع غایب معلوم باب منع است **یعنی** گفت امام
 صادق **ع** که عقیقه کرد فاطمه علیها السلام از دو پسر خود صلوات الله علیهما

بکمال

سرهای ایشان را در روز قیامت و تصدق کرد بهمن موقوفه و امام گفت که بود مردمان
 که آلوده میکردند سر کوه را بخون عقیقه و بود پدرم که میگفت که آن شرکست بیا
 این میشود در چند آیت **سوم** عن عامر الكوفي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام
 يذكر عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه وآله عمن عن الحسن عليه السلام
 يكبر عن الحسن عليه السلام وأعطى القابلة شيئا وخلق رؤسها يوم سابعها
 ووزن شعرها فصدق بوزن فضة قال فقلت له أيؤخذ الدم قال
 فليحذر من رأس الصبي فقال ذلك ترك فقلت سبحان الله ترك فقال لو لم يكن ذلك
 فإذ كان يعمل في الجاهلية وثني عنه في الإسلام **نهم** كوز بضم كاف وسكون
 واو ولام نقطه قيل آیت اولی معنی است لم یکن بضم كاف وسكون نون
 مشا رالیه ذال المعجم است مراد بالجمله زمان قره است که میان عیسی و
 رسول الله ص بوده چنانچه بیان شد در کتاب العقول در شرح جده هفتم باب
 الرد الی الکتاب الستة تا آخر که با جمیع ویکم است و در کتاب النکاح و در شرح
 جده ششم باب خطبة النکاح که با جمیع ویکم است **یهم** روایت از عامر
 کوفی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق ع فقل میکرد از پدرش که رسول
 الله صلی الله علیه و آله عقیقه کرد از حسن علیه السلام بقوی و از حسین ع بقوی و او د
 ما ما چه بجز از عقیقه و ترا شنید سرهای ایشان را در روز هفتم ایشان
 و کشید و ایشان را پس تصدق کرد بهمن آن نفقه را وی گفت که پس
 گفتیم امام را که اگر میشود خوب عقیقه پس آلوده کرده میشود بان سر کوه
 پس امام گفت که آن عمل شرکست پس گفتیم از روی تعجب که سبحان الله آیا شرکست
 پس امام گفت که کاش هرگز نبود این عمل چه بدتر است که آن بود که کرده

میشود در زمان جاهلیت و نهی کرده شد از آن در اسلام مقصود اینست که مراد
 من شرکست عمل اهل بیعت و در بیعت زیرا که آن قسمی از شرکست چنانچه مقصود میشود
 از آیت سق بقر که بخند و اجاب هم و هر جا هم ایا با مز و ن الله و بیان
 شد در کتاب العقول در چند اول و سوم تا التعلید که باب نوزدهم است **جهم**
 سألت أبا عبد الله عليه السلام عن العقیقة والحلق والتسمیة یا ربیباً قال یمنع
 ذلك كله في ساعة واحدة یخلق ویذبح ویسمی ثم ذکر ما صنعت فاحطه
 علیها ثم یولدها ثم قال یوزن الشعر ویصدق بوزن فضة **شهم** مثلاً
 سأل کذا کذا در چند دوم باب نهم بقوی ویکم الساج تا آخر که باب هفتم است
 و بیان شد و اینجا میگویم که مراد بتسمیة نجاس نام نهادن بنام دوم است در صورتی
 که پیش از ذبح نامی نهاده باشد و او خواهد که تغییر دهد موافق آنچه گذشت
 در چند چهارم باب لاسماء و الکنی که باب دهم است پس صفات ندارد بالانجا
 که مشتمل است بر اینکه تسمیة پیش از ذبح است زیرا که مراد در اینجا تسمیة بنام اولست
 مثل آنچه گذشت در حدیث نهم با جبهه ضدهم و مثل احادیث باب العقول علی
 العقیقة که باب نوزدهم است **یهم** پرسیدم امام جعفر صادق ع را از
 عقیقه و سر ترا شنید و نام نهادن که بکدام انها ابتدا کرده میشود امام گفت
 که بعمل آورده میشود آن بهی که آن در یک ساعت سر ترا شنیده میشود و در حج
 کرده میشود و نام نهاده میشود بعد از آن امام برای بیان اینکه تسمیة
 منقول و نیست ذکر کرد آنچه را که بعمل آورده فاطمه علیها السلام با فرزندش و مثل
 در چند دوم این باب بعد از آن امام گفت که کشیده میشود مر و تصدق
 کرده میشود بهمن آن نفقه **نهم** عن أبي عبد الله عليه السلام قال

سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَسَنًا وَحُسَيْنًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَوْمَ سَابِعِهَا
 وَغَدَى عَنْهَا شَاةً وَبَعَثَ أَبِرْجِلَ شَاةٍ إِلَى الْقَابِلَةِ وَنَظَرُوا مَا عِثَرَهُ فَأَكَلُوا
 مِنْهُ وَاهْدُوا إِلَى الْخَبَرِ وَحَلَقَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رُؤُسَهُمَا وَنَقَدَتْ
 بِعُذْنِ شَوْجَرِهَا فَضَّةً **شرح** نظروا بنون و ظاهر با نقطه و تخفيف لاء بصيغة
 ماضية جمع مذ كناية عن علم باب نظرات النظر كجزء من كذا و اینجا عبادت
 از بختن و ساختن ما موصوله است غیر خبر مبتدای محذوف بقدر به غیر
 شلها سواء و ضمیر راجع بر جل است باعتبار اینکه مبعوث است اهدوا و افق
 دال ببنقله است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که نام
 نهاد رسول الله عا حسن و حسین علیهما السلام را در روز هفتم ایشان و عقیقه
 کرد از ایشان کو سفند کو سفند را و فرستادند را کو سفند را سوگاتما
 و بختند و ساختند آنچه را که غیر آن بود پس خورد از آن و هدی کردند سو
 هلیکا و تراشید فاطمه علیها السلام سرهای ایشان را و نقد کرد بهر زن مکر ایشان
نقد **شرح** عمن الحین بن خالد قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام
 عن الثمنين بالكو لدمي فقال آية لما ولد الحسن بن علي صلوات
 الله عليهما هبط جبرئيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه وآله و آله بالثمنين في
 اليوم السابع و أمر أن يسمي ويكنى ويخلق رأسه و يخلق عنه
 و ينقب أذنه و كذلك كان حين ولد الحسين آتاه في اليوم السابع
 فأمره بنقل ذلك **شرح** روایت از حسین بن خالد گفت که پرسیدم امام
 رضا علیهما السلام را از مبارکباد گفتن بفرزند که گواست پرس امام گفت که بدو
 که شان اینست که وقتی که زاده شد حضرت علی صلوات الله علیهما فروز

آورده جبرئیل ع بر بنی مبارکنا گفتن را در روز هفتم و امر کرد بنی را که نام
 او را حسن و کیت نهاد و را ابو محمد و تراشد سر و را و عقیقه کند از او و
 کند گوش و را و چنان بود در وقتی که زاده شد حسین علیهما السلام بیان اینکه
 آمدند زاده روز هفتم پس امر کرد او را بنقل آن **اصل** قال وكان لها
 دوستان في القرن الاخير وكان الثمنين الاذن اليه في شجر الاذن
 وفي اليسر في اذن الاذن قال لقط في اليمن والشف في اليسر وقد روي
 ان النبي صلى الله عليه وآله ترك لها ذوايين في وسط الرأس و هو
 و هو اصح من القرن **شرح** ضمير مستتر و قال راجع با امام علیهم السلام
 یا راجع بحین بن خالد است و بنا بر دهم و قدر و تا آخر کلام را وی
 از حسین بن خالد است و بنا بر اول و کان اما تا آخر نقل روایت مخالف
 نظر آنچه گذشت در کتاب الکحاح در چند پنجاه و هشتم باب نوادر که با جلد
 و فوهم است و قدر و تا آخر کلام امام است و را وی پدر اوست الذواب
 بهم وال با نقطه و بهم وال ف و باء ببنقله کیس و آن قدر نیست معتد به از
 سر که جدا گانیا فیه میشود و یا بن ممتاز میشود از قرعه که مکر و هست چنانچه
 بیان میشود در احادیث باب کراهیه لقنایع که با جیست و هفتم القرن
 بفتح قاف و سکون و ببنقله موضع از پیش سر آدمی که جای شاخ است و حیوان
 شاخ را لقط بهم قاف و سکون را ببنقله گوشه را بین الشف بفتح
 شین با نقطه و سکون نون و فا گوشه را بالا ذوايين في وسط الرأس یعنی
 بر اینست که کسی که مکر سر گذارد و جیست بر او فرق بفرجه جدا کردن نصف
 راست از نصف چپ **یعنی** امام گفت در حکایت نقل مخالفان که روایت

ایشان را در ویکسور چاشناخ چپ بود سولخ در گوش راست و زنده گوش و در گوش
 چپ را لای گوش بر گوش شولخ یا این در گوش راست بود و گوش شولخ یا لای گوش چپ
 بود و تحقیق روایت کرده شد که بنی صفا و الکا داشت برای ایشان دو ویکسور و میان
 هر دو صمغ ترست نجای شاخ **باب بیست و دوم اصل باب طالب عقیقه**
عن رسول الله صلى الله عليه وآله شرح این باب بیان اینست که ابو
 عقیقه کرد از رسول الله صلی الله علیه و آله در این باب یک حدیث **اصل** عن ابي عبد الله
 عرابیه علیه السلام قال قال ابو طایف عن رسول الله صلی الله علیه و آله يوم السابح و دعا
 آل ابوطایف فقال لهم ههنا عقیقه احد قالوا لا یسیر شیء سمیته احد
 قال الحمد اهل السماء و اهل الارض **شرح** لهذا فعل التفضیل است برای مقصود
 یعنی محمود ترجمه بفتح هم اول فتح و یکم هم دوم است **روایت از امام**
 جعفر صادق از پدرش علیه السلام گفت که عقیقه کرد ابو طایف از رسول الله صلی الله علیه و آله در روزی
 هفتم و تقو کرد خورشید و ندان و اهل بیت خود را بر کفشد که چیست این مائد
 پس ابو طایف گفت که این عقیقه احد است گفتند که برای کدام چنان نام
 نهادی او را احد ابو طایف گفت که برای جمل اهل سما و اهل ارض **باب**
دوم اصل باب تطهیر شرح این باب بیان پاکیزه کردن مولود است
 کردن در این باب یازده حدیث **اول اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال
 اختنوا اولادکم لیسموا یام فانه اطهر و اسرع لبنات اللحم و ان
 الارض تلکون بول الاغلف **شرح** اختنوا یا با نقظه و ناد و نقظه در بالا
 و نون بصیغه امر باب تصرف است لام در لبنات برای توحید است و تطهیر
 متعلق به اولاد اطهر و اسرع الاغلف بفتح هم و سکون عین با نقظه و فتح لام

وفاقی بخفته

وفاقی بخفته یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خفته کنید این
 خود را برای هفت روز و چوبی بر روی که آن پاکیزه کننده ترست و شتابان کننده
 ترست و روید گوش را و بدستی که زمین هر آنکه کراحت میکند بول بر روی
 خفته **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان تقب اذن الغلام بالرجل
 و خنانه لیسبع ایاکم من السنة **شرح** خنانه بکسر با یک نقطه اسم مصدر
 یا بضم و فخر است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدستی که
 سولخ کرد گوش را بر سینه طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله است و خفته کردن او بر
 هفت روز از اجل طریقت است **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 فخر اولادکم يوم السابح فانه اطهر و اسرع لبنات اللحم و ان
 الارض تلکون بول الاغلف اربعین صباحا **شرح** تبخیر یا یک نقطه و خنانه
 و سین یک نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب شمع است التخریج یا و سکون
 خا و کاس کردن و ستم کردن و در جعفر بن یونس و جم بصیغه مجهول باب تفهیل
 برای مبالغه **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که پاکیزه کنید بختن پس از شما را در روز
 هفتم چه بکشد که آن خوشبو کننده ترست و پاکیزه کننده ترست و شتابان
 کننده ترست و روید گوش را و بدستی که زمین کاس کرده میشود از
 دست خفته چهل روز **چهارم اصل** عن عبد الله بن جعفر انه كتب الى
 ابي محمد انه روى عن الصادق علیه السلام ان اختنوا اولادکم يوم السابح
 بظهر و ان الارض تلکون بول الاغلف و جعل من بول الاغلف و ليس جعل
 الله فذلك الخيا يبلدنا حذو بذلك ولا يسنون يوم السابح و بعدنا
 مجا ما لله و فعل يجوز لله و ان يخنوا اولاد المؤمنين ام لا ان شاء الله

وفاقی بخفته

فَوَقَّعَ عَلَيْهِمُ السَّيْفَ يَوْمَ السَّابِغِ فَلَمَّا لَقُوا السَّنَّ اِنْ شَاءَ اللهُ **ابن**
 هزمه وسكون نون مقفیه است که نون بری التقای ساکنین است اختصارا بقیه
 بابی خبر مضمر است و بظهر و ابیوسف مضارع جمع مذکر غایب معلوم یا خبر و خبر
 یا بقیه بابی بقیه مضارع جمع است و آن یکم هزمه و تشدید نون مقفیه است یا بقیه
 هزمه وسكون نون است و بنا بر اول الارض مقفیه است و بنا بر دوم مرقوع
 بفتح فاء و یا بقیه و تشدید جمع بصیغه مضارع غایب معلوم یا خبر است الفتح
 بفتح ضاد و کیم نال الخندق بفتح و کسره بینقطه وسكون ذال یا بقیه و فاء مقصده
 یا خبر و علم هاء رفت در کار کلاخسونه از باب فاعل و ضمیر منقبض و راجع بحضرت
 جوانختا بری و عبارت است از چهار امر مسلمین یهود و نصاری و اولاد مسلمین
 حاصل جواب امام اینست که آن جایز و لازم است **روایت از عبد الله**
جعفر قمی اینکه او نوشت سقا امام حسن عسکری علیه السلام انک شاک اینست که روا
 کرده شد از امام راستگو علیهم السلام که خسته کنید باین شمار در روز هفتم تا باینکه نشو
 و بیدار که زمین ناله میکند سقا الله عز وجل ان بول یسیر خسته و نیست کرد آنرا که
 الله تعالی برهای تو حجابان شهر ما را مهارتی بان عمل و خوب نیکند آنرا
 در روز هفتم و نهم ما هستند حجاب ما یهود و نصاری جایز است یهود را اینکه
 خسته کنید باینکه مسلمانان را ناله نشا الله پس نوشت امام علیهم السلام که است
 در روز هفتم است پس رخا لفت میکند سقا الله ان شاء الله **بخم اصل**
 عن محمد بن قریب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان من قبلنا یقولون
 ان ابراهیم علیه السلام ختن نفسه بقدم علی بن ابي طالب فقال سیمان الله لیس كما
 یقولون کذبوا علی ابراهیم علیه السلام فقلت کیف ذاک فقال ان الانبیاء

علیهم السلام کانت تسقط عنهم خائفهم مع سرهم اليوم السابغ فلما ولد لابراهیم علیه السلام
 بن هاجر عترة ساقه هاجرا یحییة الامام **شهر** قرعه بضم قاف و تشدید
 یا بقیه مقفیه و عین بینقطه است یا بقیه قاف و تخفیف زای است من بفتح می
 وسكون نون موسو قیلنا بکفای و فتح باء بینقطه و فتح لام است قدم
 بفتح قاف و ضم دال بینقطه مخففه و شده اسم و رده است ابن اثیر در بنهای گفته
 که القدم هو التحقیق و التشدید موضع علی ساقه امیر المؤمنین و منه الحدیث
 ان ابراهیم علیه السلام لختن با القدم و قیل هی قریة یا شام و بن کثیر الف و لام
 بفتح دال بینقطه و تشدید نون اسم و کواه است و بر بالی کی از انها قدم و
 است صاحبها من کفته که والدان جیلان معروفان اسم الغلف بضم غین یا بقیه
 و فتح لام و فاجع غلف بضم غین وسكون لام یوسه یای که غلاف سر در کت
 السیر بضم سین بینقطه و فتح راء بینقطه و اجمع سره بضم سین و تشدید راء
 تا فها و مراد اینجا زیادیه تانی است که بعد از بیک تا فیا قیما ند و نیست
 بریسا تا خود بخود افتد مخفی ماند که منافات نیست میان این چند و آنچه
 گذشت در کتاب الحجة و حدیث ششم و ششم یا جعوا لیدال الله علیهم السلام که باب
 نوره و دم است که انبیا و وصیا مسرور و محزون متولد زین که بریده
 تا فلانم ندارد افتاد بیکه لا و بریده شکی غلاف سر در رحم مادر لازم
 ندارد افتاد آن غلاف را عترة بعین بینقطه و یاء دو نقطه و براین
 و راء بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است یعرب بصیغه مجرولست
 سر در خداوندان کثیرا از باب نیست که از یک مشتاقند جمیع روزه آبست و
روایت از محمد بن قریه که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام را

که بگوید که جمعی که نزد ما شدند فقرا و محتاجان میکنند که بدین حق که ابراهیم ختم شده
 که خود شریک در قدوم بیایای خود در بر امام گفت از شما بگویم که بیایای شما الله
 نیست چنانچه میکنند دروغ بپندارند بر ابراهیم پس گفت که چنانچه است این
 امام گفت که بدین حق که بیایان علیهم بود که میفتاد از ایشان غلافهای آشفته
 با نامهای ایشان در روز هفتم پس وقتی که زاده شد برای ابراهیم ۴ از هاجر که مادر
 اسمعیل سر زنی که در سال هاجر بیایان سر زنی کرده میشوند بآن کنیزان
 فیکت هاجر را کشند و دیک علیها فلما استعیل علیها لیکنها فیکت
 ابراهیم علیهم فقال ما یبیک یا اسمعیل فقال له اری سائر عیرت ای
 یکنان و کذا فیکت فیکت لیکنها فقام ابراهیم علیهم الی مصله فهاجر
 فیه ربه و سأل ان یلقی ذلک عن هاجر قال فاه الله عنها **ف** ظاهر
 اینست که اگر اسمعیل و گفتگوی او در اوایل ولادت او بوده و از قتل خرق
 عادت بوده زیرا که لادر فلما ولد تقاضای انصاف جزا نمیکند و قادر
 فیکت و در فلما لها و در فلما لایز تقاضای انصاف اما قبل ما بعد میکند
 و ایضا اسمعیل در شرف خوانی با مادرش منقول شود که در سال در شام
 میبود چنانچه بیان شد در کتاب الحج در شرح خلد اول با حج ابراهیم
 تا آخر که با هفتم است **پس** بر کریم که هاجر و سخت آمد آن اندوه هاجر
 بر سر که دید او را اسمعیل که کریم میکند که کریم است او پس داخل شد
 ابراهیم ۴ پس گفت که چه چیز میگرداند ترا ای اسمعیل پس گفت او را که بشد
 که سال سر زنی که مادر را بچین و چین بر کریم که بر کریم کرد
 بسبب که او پس بخواست ابراهیم ۴ سگیای نماز خود پس مناجات که

در اینجا صاحب کل اختیار خود را و طلب کرد از او که اندازد آن اندوه را نه هاجر
 انخلت از الله تعالی از هاجر **اصل** فلما ولدت سائر اسمعیل
 و کان الیوم السابع سقطت عن اسمعیل صبیته و لم تقط عنه غلفه فجزعت
 من ذلک سائر فلما دخل ابراهیم علیه السلام علیها قالت له یا ابراهیم ما هذا الحاد
 الذی یجذب فی آل ابراهیم و اولاد الانبیاء هذا ابنک اسمعیل قد سقط عنه
 سرته و لم تقط عنه غلفه فقام ابراهیم الی مصله فهاجر **ف** و قال یا
 ما هذا الحاد الذی قد جذب فی آل ابراهیم و اولاد الانبیاء هذا ابنی اسمعیل قد
 سقط عنه سرته و لم تقط عنه غلفه **ف** جزعت بصیقه ما فی غایبه
 معلوم بایام است **پس** وقتی که رسید سال اسمعیل را و شد روز هفتم
 افتاد از اسمعیل و او و افتاد از او غلاف او پس خطاب کرد از آن سال
 پس وقتی که داخل شد ابراهیم علیه السلام بر سال گفت او را که ای ابراهیم چیست این
 حادث که بهم رسید را آل ابراهیم و فرزندان بیخبران این بیخبران تحقیق افتاد
 از او نفاق او و نفاق از غلاف او پس بخواست ابراهیم سگیای نماز خود
 پس مناجات که صاحب کل اختیار خود را و گفت که ای صاحب کل اختیار
 چیست این حادث که تحقیق بهم رسید را آل ابراهیم و فرزندان بیخبران این
 من اسمعیل تحقیق افتاد از او نفاق او و نفاق از او غلاف او **اصل** فاقعی
 الله الیه ان یا ابراهیم هذا لما عیت سائر هاجر قالیت انما اسقط ذلک
 عن لیدم و اولاد الانبیاء لیتقیس سائر هاجر فاختن اسمعیل بالحدید
 و اذ قرع الحدید قال خسته ابراهیم علیه السلام بالحدید و جرت السنه
 بالحنان فی اولاد اسمعیل علیه السلام بعد ذلک **شرح** ان یقع هجره و سکون تو

فون مفسر است مامعیه است آیت بنفره والف وقع لام وسكن یاء دونقطه در یاء
 وضم تاواست من السنة بالحنان في اولاد اسمعوا اشارت باینکه انبیا واولیای
 که از اولاد اسمعوا باشند بخلاف آیند چنانچه بیان شد در کتابا بحج در شرح
 پنجم باب وایلد لکنه علیهم السلام پیروی کرد الله تعالی اسوی ابراهیم که ای ابراهیم این
 برای اینست که سز نشکرده سان هاجر را پس قسم خوردم که نیندازم آن غلاف
 را از هیچیک از این برای سز نشکرده هاجر را پس خسته کن اسمعوا را شیخ وچنان
 او را که می تیغ امام گفت پیخته کرد او را ابراهیم علیهم السلام تیغ و جاری شدند
 چنان در دیدن اسمعوا علیهم السلام بعد از آن مراد اینست که در شریعت موسی و
 عیسی نرسند شد **شرح اصل** عن ابي عبد الله قال ثقب اذن الغلام
 من السنة وحنان الغلام من السنة **شرح** این ظاهرست از شرح
 بخندم این باب **هفتم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال من ستر المؤمن
 المستخاف وحنان **شرح** الاستخاف بنون جیم و همزة منقلب ز و او
 مصدرا با استفعال با کفر کردن خود از نالایق و از انحراف است شستن مخفی
 غافل با **بی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از جمله بقر
 رسوالت یا کفر کردن خود و خسته کردن **بشم اصل** سألت ابا الحسن ع
 عن حنان الصبي لسبعة ايام من السنة هو او يوتر قائما افضل قال
 لسبعة ايام من السنة وان لم يوتر فلا بأس **شرح** پرسیدم امام موسی
 کاظم علیهم السلام را از خسته کردن کودک در روز هفتم که آیا از جمله سبب
 آن یا تاخیر کرده میشود پس کدام آن دو فاضله است امام گفت که در روز
 هفتم از جمله سببست و اگر تاخیر کرده شود پس نیست بر وای مراد اینست که بفر

صلی الله علیه و آله تاخیر کرده اگر چه تاخیر کرده پس فضل عدم تاخیرست **بشم اصل**
 عن ابي عبد الله علیه السلام قال من الحنفية الحنان **شرح** الحنفية بفتح حاء و کوفه
 وسكن یاء دونقطه در یاء و فاستهائی که از حنیف مانده و او ابراهیم
 روایت از امام جعفر صادق ع گفت که از جمله سنهای حنیف است خسته
 کردن **بشم اصل** عن ابي عبد الله ع قال المولد هو يعق عنه وحنان لسبعة
شرح یعق یعین بنقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب مجولی باب حضرت
 عنه نایب علت یحس مجولی باب ضر و ضرب است و نایب فاعل ضمیر مستتر
 بولود است **بی** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که فرزند زاده
 ذبح گو سفند میشود از جانب او خسته کرده میشود در روز هفتم یا زدهم اصل
 عن ابي عبد الله علیه السلام قال قال امير المؤمنين علیه السلام اذا سلم الرجل
 الحنن وکوبلغ ثمانين سنة **شرح** اثنان بصیغه ماضی غایب معلوم
 یا با فقالت **بی** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که گفت
 امیر المؤمنین علیه السلام که چنان مسلم شود و خسته میکند خود را هر چند که باشد
 هشتاد سال مثلا **باب بیست و چهارم اصل باب فضل الجاری** **شرح** الحفص
 بفتح حاء بانقطه وسكن فاء و صاد بانقطه مصدرا با ضمه خسته کردن دختر
 بخریت کردن زادی که در بالای فرجست **بی** این باب بیان خسته کردن
 دختر است در این باب شش حدیث **اول اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام
 عن الجارية التي من ارض الحبشة تسلم وطلب لها من حفظها فلا يفد
 عدا امره فقال ما لست في الحنان على الجال وليس على النساء **شرح** تسلم
 بنقطه و باء بنقطه بصیغه مضارع غایب مجولی باب ضر و ضرب است تسلم بصیغه

منازع غایب علی را با جفاست بطریق بقدر بصیرت محو است اما بقدر فهم و تحقیق
میست **پیوسته** بر سیدم امام محمد باقر علیه السلام را از دختر که گرفته میشود از زمین
شکرین می شود بر طایفه می شود برای او کسی که خنک کند و لایس قدیم
نرسد برتر که حققت کند بر امام گفت که آگاه باشی سنت مستم در خنک زدن
و نیت بر زبان **درم** **پیوسته** عن ابی عبد الله ع قال ختان الغلام من السنة
و خفض الجارین من السنة **پیوسته** این ظاهر است از تفسیر سابق **پیوسته**
عن ابی عبد الله ع قال خفض الجارین مکرمه و لیکن من السنة و لا شیئا و جفا
و ای شیء افضل من المکرمة **پیوسته** المکرمة بفتح میم و سکون کاف و هم لا یفقهه **پیوسته**
پیوسته روایت از امام جعفر صادق ع گفت که خنک کردن و نیت نیت
از جمله سنت مسیره و نه جزع و نه جفا باشد و کدام جزع فاضل تر است از نیت و نیت
که نیت فضیله است که بعد از ادای نیت است پس منصرف از نیت و نیت
پیوسته **پیوسته** عن ابی عبد الله ع قال الختان الرجال سنة و مکرمه فی النساء
پیوسته روایت از امام جعفر صادق ع گفت که خنک کردن در مردان سنت
مستم است و نیت بر روی زنان در بعضی هست و در بعضی نیست **پیوسته**
عن ابی عبد الله ع قال كانت امرأة یقال لها أم طيبة خفض
الجوارین فدعاها رسول الله ص فقال لها یا أم طيبة إذا أنت خفضت
المرأة فاشفی و لا تحجفی فانه اصفی للذن و اخطی عند البعل **پیوسته**
این حدیث با اندک تغییر گذشت در کتاب المعیشت در خنک چهارم باب
و ششم که باب کمال شطه و الحافض است **پیوسته** روایت از امام جعفر
صادق ع گفت که بود زنی که گفته میشد و امام طیب خنک میکرد دختر از او

خوار از او

خوار از او رسول الله صی الله علیه و آله می گفت و را که ای ام طیب چون تو خنک
زنان را پس بویان و مبالغه ممکن چه بدستی که آن بویانند صاف کنند
رنگ رو را و بر منند کنند ترست ز نازد شوهر **ششم** **پیوسته** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لما جرت النساء الى رسول الله ص ما جرت فیهن امرؤ
یقال لها أم حبيب و كانت خافضة تحفض الجوارین فلما رآها رسول
الله ص قال لها یا أم حبيب اعملي الذي كان یندکوه هو فی یدک لیوم قالت
نعم یا رسول الله الا ان یتکون حراما فنهض فی عنقه قال لا بل حلال فاد
بی حی حتى اعلک قالت قد نوت منه فقال یا أم حبيب ذانت فعلت
فلا سهی شیء کی ای لا شتای صلا و اشی فانه اشرف للوجه و اخطی عند
الزوج **پیوسته** این گذشت با اندک تغییر در کتاب المعیشت در خنک اول
باب کمال شطه و الحافض **پیوسته** روایت از امام جعفر صادق
ع گفت که وقتی که از مک آمد زنان مسلمان سوار رسول الله ص در مدینه
آمد و میان ایشان زنی که گفته میشد و امام حبیب بود خنک کنند
خنک میکرد دختر از او پس وقتی که دید او را رسول الله ص گفت او را که حبیب
آیا کار که بود در دست توان در دست سنت امر و زکعت که آری ای
رسول الله مکرانک یا شد حرام بسوی کنی چرا از آن گفت که نه بلکه حلال
پس نزد یک و نسبت بمن تا تعلم کنم توازن گفت پس نزد یک شدم با و پس
که ای ام حبیب چون تو کنی پس مبالغه ممکن یا یعنی که بیج بروم و بویان
چه بقدر که آن صاف کنند ترست رو را و بر منند کنند ترست
شوهر **باب بیست و نهم اصل بایانه اذا مضی الی الحج فلیس علی الخلق شیء**

این باب بیان اینست که چنانچه گذشت روز هفتم پس نیت بر او سر تراشید و در این باب
 دو حدیث **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام عنی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن
 علیه السلام قال سالت عن مولود یخلق رأسه بعد یوم السابع فقال اذا مضی
 سبعة ایام فلیس علی خلقه **شرح** روایت از علی بن جعفر از برادرش امام موسی
 کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زاده شد که تراشیده میشود سر او بعد از روز
 هفتم بر گفت که چنانچه گذشت هفت روز پس نیت بر او سر تراشد **دوم اصل**
 عن ابی عبد الله علیه السلام فی العقیقه قال اذا جاز سبعة ایام فلا عقیقه که
شرح فی العقیقه بتقدیر خلق العقیقه است مراد بعقیقه اینجا معنی اصلی آنست
 و آن موی مولود است که بآن زاده شده خواه در سر باشد خواه در تنم بقریه
 آنچه می آید در حدیث سوم باید بدست و نفهم که و امر رسول الله صلی الله علیه و آله خلق مولود را بطین
 و بیان این شد در شرح عنوان کتاب لعقیقه یعنی که سفندی که در جگر
 میشود نزد تراشیدن موی مولود بعد از هفتم نیز مستحب است بقریه بخندن پس با
 العقیقه و وجوبها که با چهاردهم است **یعنی** روایت از امام جعفر
 صادق علیه السلام در تراشیدن موی مولود گفت که چنانچه گذشت هفت روز پس نیت
 تراشیدن موی مولود **باب بیست و ششم اصل باب نوادرت** این باب خبر
 غریب است در این باب سه حدیث **اول اصل** سالت ابی عبد الله علیه السلام عن
 یولد فی یوم السابع هل یعوق عنه فقال ان کان مات قبل الظاهر
 لم یعوق عنه و ان مات بعد الظاهر عوق عنه **شرح** پرسیدم امام جعفر
 علیه السلام را از زاده شده که زنده میشود پس میریزد در روز هفتم آیا ذبح عقیقه
 میشود از او پس امام گفت که اگر باشد که مرده باشد پیش از ظهور ذبح عقیقه

نمیشود از او و اگر مرده باشد بعد از ظهور ذبح عقیقه نمیشود از او **و اصل** عن ابی
 هر و ن مولی الجعدة قال كنت جلیسا لابی عبد الله علیه السلام بالمدينة ففقدت
 ایامی ثم اتی حیث لیه فقال لیلم ارک منک ایام یا ابا هر و ن فقلت ولدی
 غلام فقال لیک الله لک فیه فما سمیته قلت سمیته محمدا قال فاقبل جده
 محمدا لارض و اقبل وهو یقول محمد محمد محمدا حتی کاد یلحق حنظل بالارض
شرح تکرار اقبل برای بیان استمرار است یا صق یا صق یا صق و قاف بصیغه مضارع
 غائب معلوم یا جعیم یا باب فعال مرفوعست و بنا بر اول حدیث مرفوعست و بنا
 دوم منصوبات **یعنی** روایت از ابو هر و ن مولی الجعدة یعنی جیم و سکون
 عین بنیقله و ال بنیقله گفت که بودم هفتاد و نه ساله برای امام جعفر صادق علیه السلام
 پرسیدم مرا چند روز بعد از آن بدستی که من ایدم سکا و پرسید گفت مرا که ندیدم
 ترا از چند روزی با هر و پرسیدم گفت که زاده شد برای من سیر و پرسید گفت که کت
 کند الله تعالی تو را و پرسید چه نام کردی و گفت که نام کردم او را محمد را
 گفت که پس متوجه کرد که خود را بجا نیت زمین و متوجه کرد برحالی که او گفت
 که محمد محمد محمد تا آنکه نزد پدر بود که چسبد کن او بر زمین **اصل** ثم قال یقنی
 و یولد فی یاهلی و یابوی و یا همل الارض کلهم جمیعاً الفداء لرسول الله
 علیه و آله لا نسبه و لا نظیره و لا سبی لیه و اعلم انه لیس فی الارض ذل
 فیها اسم محمد الا و هی تقدس کل یوم ثم قال لی عقیقت عنه قال فامسکت
 قال قد حرت انک حیث اسکت ظن انی لم افعل **شرح** بنص خبری است
 که مقدم شد الفداء مرفوع و مبتدأ است لا نسبه بین بنیقله و تشدید
 بنیقله بصیغه نه باب مضارع و ضمیر منقبض راجع بغلام است لا نسبی

بین بنقطه و بهم بصیغه نری معنی الی باب انما است تقدیر بصیغه مضارع غایب
بحکم معلوم یا بفعیل است تقدیر یا کذا از عیب یا کذا شمرده از عیب قلب
بصیغه ماضی تکمیل یا بفعیل است تقدیر یا کذا شمرده از عیب قلب
امام گفت که بخودم است و بفرزندان من و باهل من و بید و عمار من و باهل
زمین بهی ایشان جیعا بر با برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مدینه آن بر سر و زمین
او را و یک مکن سوار و بدان که شان ایش است که نیست که در زمین سرای که در آن
باشند نام محمد سکه بحالی که آن پاک کرده میشود از عیب هر روز بعد از آن
گفت ملا که یا عقیقه کرده از او را وی گفت که پس جواب ندادم را وی
گفت که با خود قرار دادم که او جی جواب ندادم که آن کرد این را که عقیقه
نکردم **اصل** فقال یا مصادف اذن منی فوالله ما علمت ما قال له انی
ظننت انک قد امرت فی جنتی فذهبت لا تروم فقال لی کما انت یا باهر و
فی فی مصادف شکلت ذنابک فوضعتها بین یدئ و قال یا باهر و ان
فاشته کثیرین و اسمها و اذبحها و کل و اطعم **شرح** مصادف بکسر ال
اسم فادم امام جعفر صادق علیه السلام ما در اول نایند است و در دوم
استفراجه است کما انت تقدیر کن کما انت علیه است و بیان اختلاف در این
ترکیب در کتاب الکحاح در شرح هفتم یا بصفه لکن الفحل که یا بصفه هشتم
است کما اشارت باینکه میدانم که عقیقه کردی پس این بترج است برای
تعظیم اسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **بجای** پس امام گفت که ای مصادف نزد کشتیست
بجز پس بچند قسم که ندانستم که چه گفت مصادف را مگر آنکه من کمان کردم
اینرا که او تحقیق امر کرد برای من چیزی پس رفتم که بر خیزم پس امام گفت

ملا که یا شریانی تو بلای ای باهر و پس کینند من مصادف یا باهر یا رطلای بکشت
انها را در پیش من و امام گفت که ای باهر و من بر و پس بخود و قوج را و فرجه
بخران دورا و فرجه کن آن دورا و بخور و بخور **سوم** **شرح** عن سماعة
قال سالت عن رجل یعوق عن ولده حتی کبر فکان غلاما شایبا او رجلا
قد بلغ قال اذ اضحی عنه او ضحی الولد عن نفسه فقد اخرا عنه
عقیقه و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الولد مر من عقیقه فکذا ابواه او
ترکاه **شرح** روایت از سماعة که راوی امام جعفر صادق و امام
مسکاف علمه است گفت که پرسیدم امام را از مردی که عقیقه نکرد
از پسرش تا آنکه پسر بزرگ شد پس شدید بگریه جوان یا مردی که تحقیق رسید بخود
کار مردان امام گفت که چیزی بد قرآن کن از جانب پسر قرآن کند پس از آنجا
خودش تحقیق بخیر شد از او عقیقه را و یا یعنی که آن بجای عقیقه است
و امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرزند در کمر است بعیقه او خود پسر
آورند از کمر او و بر او در شربا و گذارند او را **باب بیت و هفتم اصل باب کراهیه**
القناع **شرح** کراهیه بفتح کاف است القناع بفتح قاف و تخفیف نون
نون و کسر یاء بنقطه و عین بنقطه جمع قرع بنجم قاف و سکون نون و ضم زاء
یا بنقطه و بفتح قاف و فتح زای کا کلها و الف لام برای عهد خا رجست و مراد
کا کلها بی است که کما انها انک است چنانچه عقیقه رفت میان اجلا
بجای این باب بیان ناخوش بود این کا کلها است در این باب **سخت**
اول **شرح** عن زید بن عبد الله ع قال قال امیر المؤمنین صلوات الله
عیه و آله لا تخلقوا الصبیان بالقرع و القرع ان تخلق موضعاً و تلج

مثلا ای که در اراده شوهر و دیگر کند بعد از انقضای عتق و فاق شوهر اول و وارث
مانع او شود بیسبب خرف ضایع شد که در وقت اینکه مجاد با جرة المثل را می شود
و او نهد و بیضا را به از شکلا و می است و اما مقصودست و حاصل هر دو یکی است
زیرا که در اول امده مقدسست و در دوم با بقی مقدسست رضا عید داخل مشکوک
فیه نیست و مراد تاقی مده رضا عیدست و لیکن لها ان تاخذ فی رضا عید فوق
حولین کاملین اشارتست بر اینکه از جمله مضافان ام بیب بود که ندادن اجرة المثل
رضاع است در مثل حولین بخلاف بعد از حواصن و فقا و اشارتست با اینکه
تراضی پدر و مادر نظام پیش از حواصن اگر باعث ضایع شد که در وقت مثلا جفا
نیست **یعنی** روایت از حلی از امام جعفر صادق ع ما ندید جده سابق
در این زیاده که و اما قول الله عزوجل متعلق با بقوه بر بقره که و بر بقره
مثلا آنچه بر پدر بود بر پدری که آن نمی و بی پدر بود که راست از اینکه ضرر را
بیب بود که امام گفت که ضرر را نداده و کرد که در وقت شیر خوردن که در وقت
مادر را اینکه کرد ضرر را در وقت شیر خوردن که در وقت زرد بود و ساهله
پس اگر پدر و مادر خواهند فضلا از روی خویشی از هر دو جانب و صدق
بینی پیش از دو ساهله می باشد خوب و مراد بقضای از شیر بردن که راست
بشم اسل عن ابي عبد الله ع رجل مات وترك امرأة و معها مائة و
قال قلت علی خادم لها قال رضعته ثم جاءتك تطلب رضاع الغلام من
الوصی فقال لها اجري مثلها و ليس للوصی ان یخرج من حجرها حتی یتبرک
و یتفقد الیه ماله **نکته** اجر مثلها مشتمل است برده و اضافت اول اضافت
اجر بطلدوم اضافت مجموع مضاف و مضاف الیه بضمیر نظیر حب رمانک

که بخاطر رمان می باشد و یکجای همان باشد **یعنی** روایت از امام
جعفر صادق ع در مورد که وفاق یافت و گذاشت زنت را و آن زن از او پسری
پسر را نداشت آن پسر را بگری که آن زن را بود پس آن زن شیر داد پسر را بعد از آن
آن زن آن طفل را بکند اجرت شیر خوردن پسر را از وصی آن مرد پس امام گفت
که برای آن زن نیست اجرة المثل او نیست وصی را اینکه بیری کند پسر را از کنایه و ادب
تا آنکه بالغ شود و داده شود سوا او مالش **نهم اسل** عن سعد بن سعد
الاشعری عن ابي الحسن الرضا علیه السلام قال سألت عن البیة هل یرضع اکثر من
سنتين فقال عا مین قلت فان زاد علی سنین علی ابویة من ذلک شیء
قال لا **نکته** یرضع بعینه و مضارع غایب مجزول یا جفا فعلت فرق میان سنه
و عام اینست که اکثر استعمال سنه در سال شمسی است و آن سعید و شصت
و پنج روز و کبری است و اکثر استعمال عام در سال قمری است و آن کمتر است
از سال شمسی و روز و کبری و این اشارتست بتفسیر حولین کاملین که در سوره
بقره است باینکه کالدر سال قمری است زیرا که مناطح و عمر و و روزه غرض
و احتفال آنهاست و نظا هرست نذر عوام نیز بخلاف سال شمسی که اول و آخر
و اواسط آنرا امتحان میدهند و پس **یعنی** روایت از سعد بن سعد
اشعری از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از آن که آیا شیر داده
میشود در بیشتر از دو سنه پس امام گفت که شیر داده میشود در دو عام گفتیم
که پس اگر کودک را زیاد کند شیر خوردن را بر دو سنه نیز یا بنفعی که خرخته بسیار کند
اگر شیر ندهند بعد از دو سال آیا بر پدر و مادر او از آن چیزی از گناه است
امام گفت که نه **بدانکه** در اکثر نسخ اینجا حدیثی دیگر هست موافق آنچه می آید

در چند باب من احق بالولد اذا كان صغيرا و ان مناسب عنوان این باب حیثیت
باب بیستم در بیان ظاهر ظاهر شریعت الظاهر بظاهر با نقطه
 و سکنی و در این نقطه و در هر چه باشد و خواه نباشد **یعنی** این
 باب بیان ضامن بوده و این است که در این باب دو حدیث است **اول**
 سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ ظَعْنًا فَدَفَعَ إِلَيْهَا وَلَهُ فَاطَلَةٌ
 الظُّنْزُ فَقَدِمَتْ وَلَهُ إِلَى ظَعْنٍ أُخْرَى فَعَابَتْ بِهِ جَنَانًا كَرِهَ الرَّجُلُ طَلَبَ رَأْيِهِ
 مِنَ الظُّنْزِ لِيَكُنَ لَهَا عَطَا هَا أَيْهَا فَافْرَقَتْ أَهْلًا اسْتَأْجَرَتْ وَأَفْرَقَتْ بَقِيَّةَ
 وَلَهُ وَأَهْلًا كَانَتْ دَفَعَتْهُ إِلَى ظَعْنٍ أُخْرَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهَا الدَّيَّةُ أَوْ تَأْتِي
استحجرت استحجرت بهن و جیم و در این نقطه بصیغه ماضی غایبه مجزای باب
 استعالت و در ضمیمه آن بصیغه الف است و آن خلاف رسم الخط است
 او تاتی منقبوست و یعنی الا ان تاتی است یا یعنی الی ان تاتی است **یعنی** پس
 امام جعفر صادق را از مرده که بگریه گرفت و این را پس داد سقا او فرزند
 را پس روانه شد و این پس داد فرزند او را سقا و این دیگر بر چه دوم ناپیدا
 که فرزند را در زمان بی بعد از آن بدست که امر طلب کرد فرزند خود را از دایه
 که داده بود سقا و فرزند را پس آن دایه اقرار کرد باینکه او بگریه گرفته شده
 و اقرار کرد باینکه آن فرزند مرده را باینکه داده فرزند را سقا و این دیگر پس
 گفت امام علی که بران دایه است و دیت آن فرزند مملو آنکه آورد آن فرزند
دوم عن أبي عبد الله عليه السلام عن رجل استأجر ظعنا فغابت بولاءه سنین
 ثم إنهما جاءته به فأنكرته أمه وزعم أهلها أنهم لا يعرفونه قال ليس
 عليها شيء الظن ما مودة يعقلونه **شرح** روایت از امام جعفر صادق

استحجرت

علیه السلام در مرده که بگریه گرفت و این را پس ناپیدا کرد فرزندش را چند سال بعد
 بدست که آن دایه آورد او را پس شناخت و او مادرش و دعوی کرد و خویشا
 مادر که ایشان نشان نشنا سندا و امام گفت که نیست بر دایه چیزی از دیت
 احینه است بقول میکنند آن فرزند را **باب سیام اصل باب بیستم** **لا یکره**
لا یکره این باب بیان کسی است که مکر و هست شیر و برای کودک و کسی که
 مکر و نیست شیر و در این باب چهار حدیث **اول** اصل **قلت** لابی
 عبد الله علیه السلام امرأة ولدت من لثنا اتخذها ظنرا فقال لا تسترضعها
 ولا اینتها **شرح** ولدت بصیغه معلوم و مجزای است و مؤید اول است
 آنچه می آید در چند یازدهم این باب **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که
 زاید از نایا بگیرم او را دایه بری کرد که خود پس امام گفت که شیر دهند که
 خود مکن او را و نه دخترش را که از نایا حاصل شده **دوم** عن أبي عبد الله
 بن هلال عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألت عن مظهرة المجوسی فقال لا
 ولكن أهل الكتاب **شرح** المظاهرة بظاهر با نقطه و نیز و در این نقطه مصدرا
 مفاعله قرار دین مرده دایه یا دیگری که بتقدیر تقاضا است اهل منصوب
 بتقدیر طاهر اهل مراد اهل کتاب یا اینجا حی است که کتاب دارند پس
 شامل مجوس نیست و کاتبی اهل کتاب مستعمل میشود و راجع از این معنی
 و آن شامل مجوس نیز هست باعتبار اینکه کتابی داشته اند بر طرف کرده
 چنانچه گذشت در کتاب لثنا که در چند چهارم باب صد اهل الجذیه که
 چهل و ششم است **یعنی** روایت از عبد الله بن هلال از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قرار دادن مرده دایه یا مرده مجوسی که نیت

۸۱۳ شریه دارد پس امام گفت که معاذن مکن اولادیکه معاذن کن کسی را که کتاب دارد مراد
 یهود و نصرانیست **مسئله** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا ارضعت لكم فاما
 منقوص من شرب الخمر **شرح** گفت امام جعفر صادق که چنان زن از اهل
 کتاب بشیر دهند برای شما پس منع کنند ایشان از شرب خمر **مسئله** سالت ابا
 عبد الله علیه السلام هل يصح للرجل ان يرضع له اليهودية والنصرانية و
 المشرك قال لا بأس قال ابو جعفر من شرب الخمر **شرح** پرسیدم امام
 جعفر صادق که آیا خراب میشود برای مرد اینکد بشیر دهد برای او زن
 یهودی و زن نصرانی و زن بت پرست امام گفت که نیست بروای و گفت
 که منع کنند آن زن را از شرب خمر **مسئله** عن ابي جعفر علیه السلام قال لبن
 اليهودية والنصرانية والمجوسية احب الي من لبن ولبا ابن ثا و
 لا يبي باسا يولد لينا اذا جعل مولدا لينا الذي جرت بالجارية
 في حل **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بشیر یهودیه و نصرانیه
 و مجوسیه محبوبتر است سوگو من از بشیر و لدا لانا و امام بود که نمیدید
 بروای بشیر و لدا لانا چنان کرد اندک حاجت کسی را که زن را که بکثرت در حیات
 موافق این گذشت در کتاب الحاکم در حید و از دهم و سیزدهم باب
 الرجل یحل جاریه لاخذ اخر که باب صد و دوازدهم است **مسئله** سالت ابا
 الحسن علیه السلام عن غلام لی و بنت علی جاریه لی فاحکما فی کدک و اجبتا
 الی کنهها فان احکلتها ما صنعنا یطیب کنهها قال نعم **شرح** پرسیدم
 امام موسی کاظم علیه السلام را از غلامی از من که جست بر کنیزی از من پس پرسید
 کرد او را پس زاید و محتاج شدیم بشیر او پس اگر حلال کنم برای آن دو لجنه

۸۱۴ که کند آیا پاکیزه میشود نیز آن کینه امام گفت که آری **مسئله** عن ابي عبد الله
 علیه السلام فی المرأة یولد لها الخادم قد جرت محتاج الی کنهها قال مرها فتحملها
 یطیب اللبن **شرح** محتاج بصیغه مضارع غایبه معلوم باب فتعالست و صیغه
 راجع بمرء است فتحملها متعین یطیب بصیغه مضارع غایب معلوم باب فتع
 است و جمله استنافی بیانی سابقست **بیان** روایت از امام جعفر صادق
 در زن که میباید شد و لا کنیز بر جای که تحقیق آن کینه را که آن زن محتاج
 سوگو بشیر امام گفت که امر کن آن زن را پس حلال کن آن کینه را بیان این آنکه
 پاکیزه میشود بشیر **مسئله** عن ابي جعفر علیه السلام قال قال رسول الله
 الا نرست رضعوا الحقاء فان اللبن یغنی و ان الغلام ینزع الی اللبن
 یعنی الی الظرف فی الرعیه و الخوف **شرح** یعنی بعدی بعین بنیقه و دال بنیقه و
 بنیقه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تغیر است ینزع بنون زای
 یا نفعه و عین بنیقه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
 الترویع بضم نون مانند شد یعنی الی الظرف کلام امام است فی الرغی الحق
 کلام هر دو میتوان بود الرغی بضم را بنیقه و عین بنیقه و نون مصک
 باب نصر و علم و حسن سستی در کارها بیست و براهی الحق بضم حاء بنیقه و کاف
 و ضم میم مصدر راجع علم و حسن کوفی **بیان** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت
 گفت رسول الله که بشیر دهند کود که خود میکنند کود که راجع بدستی
 که بشیر است میفرماید اخلاق را و بدستی که بشیر اند میشود سوگو بشیر یعنی
 دایره داریستی و کود فی **مسئله** عن ابي عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین

۱۱۵
 عَلَيَّكُمْ يَقُولُ لَا تَسْتَرْضِعُوا الْحَمَقَاءَ فَإِنَّ اللَّيِّنَ يَقْلِبُ الطَّبَاعَ وَقَالَ اللَّهُ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَسْتَرْضِعُوا الْحَمَقَاءَ فَإِنَّ الْوَلَدَ نَشِئَ عَلَيْهِ **شرح** يقلب بقاء
 وباء يكلفه بصيغته مضارع غائب معلوم باب ضربا باب تفعيل است
 بعض نسخ بنين یا نقطه است الطباع بكسر الطاء ينقطه ويخففه یا يكفله
 وعين ينقطه صفت لازم مثل كود في درهم يشبه بنين یا نقطه و تشديد
 را يكلفه بصيغته مضارع غائب معلوم باب ضربا است ضمير على الجمع بر
 است که معترم میشود از لا تسترضعوا **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین علیه السلام که میگفت که شیر دهنده کود که خود میکند
 زن کود که لایحه بدست میگیرد اند طبیعت را گفت رسول الله ص که شیر
 دهنده کود که خود میکند زن کود را چه بدست میگیرد که فرزند برمی آید بر شیر خود
 مراد اینست که فرزند حضرت زن شیر دهنده بهم میرساند **در اصل** عن ابی
 عبد الله ع قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه انظروا من یرضع
 اولادکم فان الولد یتشبه به **شرح** ضمیر علی الجمع برضاع است که معترم
 است از برضع **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه که وارسید کسی که شیر میدهد فرزند را شما را چه بدست
 که فرزند برمی آید بر شیر خود **در اصل** عن علی بن جعفر عن الحسن بن الحسن علیه السلام
 قال سالت عن امریک قلت من فیها هل یصلح ان یترضع یلها قال لا یصلح ولا
 لیکن انتم التی ولدت من الزنا **شرح** ولدت در اول بصیغه معلوم و در دم
 بصیغه مجهولست و معنی این ظاهرست از شرح جدا و اولین باب **در اصل**

۱۱۶
 عن محمد بن مروان قال قال ابی جعفر علیه السلام لا ترضع لولدک بلبن الحمار
 وایاک وایضاح فان اللبن قد یعدی **شرح** حان بکسر یا بنقطه استباح
 بکسر و است **یعنی** روایت از محمد بن مروان گفت که گفت مر امام محمد
 علیه السلام که طلب شیر دهند کن برای فرزندان خود بشیر خوب رویان و دور دار
 از یکدیگر خود را بعد رویان و بدو یا ترا چه بدست میگیرد که شیر کای سیرت میفرماید
 شما و شما را **در اصل** عن ابی جعفر ع قال علیکم بالرضاع من الظنون
 فان اللبن یعدی **شرح** علیکم اسم فعلت یعنی از موازات است برای
 یقول الرضاع بکسر و مضاد یا نقطه و الف و غیر جمع و صیغه یفع و او مکسر ضاد
 و سکون یاء و غیر زنان خواب و الظنون بضم طاء یا نقطه و ضم نون و سکون و او
 و را بنقطه جمع ضم بکسر و سکون نهمه دایکان **یعنی** روایت از امام محمد
 باقر علیه السلام گفت که لازم باشد خوش رویان را از جمله دایکان را چه بدست میگیرد که شیر
 میفرماید **در اصل** عن ابی عبد الله ع قال لا ترضع مع اللبنی الجوسیة
 و ترضع له البهویة و الفارسیة و لا یرضع الحمار و یرضع من ذلك **شرح**
 لا ترضع بصیغه نفی مضارع غایب مجهول باب استفعال مرفوعست و نفی اینجا
 یعنی نفی است ترضع بصیغه غایبه مجهولست لا یشرب بصیغه نفی مضارع مجهولست
 غایب معلوم یا علم است و میتوان بود که بصیغه مفعول و مؤکد یعنی باشد
 و بر این قیاس است یعنی که بصیغه مجهولست و خبر یعنی امر است **یعنی** روایت
 از امام جعفر صادق ع گفت که شیر دهند کرده میشود برای کود که زن کبر و
 دهنده کرده میشود برای کود که زن جود و زن ترسا و نفی شامندان زنان خمر
 و منع کرده میشود از نرسد خبر **در اصل** من احق بالولاد اما صغیر **شرح**

۸۱۷
در دفعه دوم و سکون فقه استقرایست یا موصوف است و بنا بر اولان قبیل وضع استقرای
در موضع جواب استقرایست مثل علمت الذی فی کله وجه جملتی در حکم مفرد است
غیر از مضافان شده با نظیر الجمل الفیله فی خبر زید و بنا بر دوم احق بقدر هو حق
است **بج** این باب بیان اینست که زنوار ترست بفرزند حق باشد کوی در این
باب **بج** **اقل اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل احق بولده ام المرأة
تقال لابل العیة قال فان قلت المرأة لزوجها الذي طلقها انا ارضع ابني یمنی
ما یجد من رضوعی حق **بج** کفتم امام جعفر صادق ع را که ایام مرد زنوار
است بفرزندش از آن بگفت که نه بلکه مرد زنوار ترست امام گفت که پس اگر کسی
زن شوهر را که طلاق داده اول که من شیر میم بفرزند او بیاورد یا بیایم که
کشته دهد و یا با آن پس زن زنوار ترست **بج** **دوم اصل** عن ابی عبد الله
قال اذا طلق الرجل امراته و هو حی النقص علیها حتی یضع حکما و اذا ار
ان یضعه اعطاها اجرها و لا یضارها الا ان یجد من هذا حق احد
منها فان هی رعت بذلك الاجر فی حق یاربها حتی یقطعه **بج** لا یضارها
بشد بدراء مفقود و مفترجه میتواند بود موافق دو قرات که در سنن
ظاهر این اینست که آنچه مذکور شد در تفسیر این است در حدیثی که باب بیستم
که باب الرضاع است بعنوان مثالست نقطه از بنا جملت **بج** روایتست
از امام جعفر صادق ع گفت که چون طلاق دهد مرد زن خود را بر جای که او
باشد نفقه جاری میسازند و تا آنکه کفاره یا رخصه را بچون شیر دهد آن
فرزند را بشمارد و اگر مرد شیر بخورد آن زن را بکفر فرزند از او مگر آنکه یا
کسی که او را زن بیاورد شد با اعتبار از او پس اگر او را رضی شود آن مرد از زن ترست

او زن را

۸۱۸
او زنوار ترست بفرزند تا آنکه از شیران کفر او را **سوم اصل** سئل ابو عبد الله
علیه السلام عن الرجل یطلق امراته و یزنها و لک ایها الحق بالولد قال المرأة احق
بالولد ما لم یفرج **بج** پرسیدند شمام جعفر صادق ع از مردی که
بشده زنش را و در میان ایشان فرزند است کدام آن دو زنوار ترند
آن فرزند امام گفت که زن زنوار ترست با آن فرزند چنانکه شهور و دیگر
بدانکه منافات نیست میان این چنانکه در حدیث سابق زید که هر کدام محض
دیگر است و حاصل هر دو اینست که در وقت رضاع مادر زنوار ترست بدو شرط
اول اینکه مادر رضی شود یا جری که دیگری با آن رضی شود دوم اینکه مادر شوهر
دیگر نکند زید که باعث ضرر زنوار میشود بدو یکی اهل در بر ستان دیگری
ضایع شد یا نباشد و در وقتی که مدتی رضاع نباشد یا یکی از این دو شرط تحقق
نباشد پس زنوار ترست و حکمت جمیع این چنانکه بر وجهی و حدیثی
بر سر الله اعلم **بج** **چهارم اصل** عن داود بن الحصین عن ابی عبد الله ع قال
والا لایات برضعن اولادهن قال ما دام الولد فی الرضاع فیسق
بمن الرضاع بالسنه فاذا مضی قال لا حق به من الام فاذا مات
الامی قال لا حق به من العصبة فان وجد الام من بعد موت الام
و قال لا الام الا من بعد الام حینه و اهرم فان کانت یمنی عندها امراته
ذلک جری که از فرزند آن یمنی که **بج** حصین بفتح حاء بنی نقطه
صاد بنی نقطه یا بضم حاء و فتح صاد و سکون یاء دو نقطه و یا یمین است ضمیر
در اول راجع بدا و داست و در دوم راجع با امام است با تسویه عیار
از اینست که پدر زنوار ترست بر جوی و مادر زنوار ترست بر جوی دیگر و یا

رضاع که دو سال قریب است بیا این آنکه اگر در رضاع شود یا بجز که در یک سال راضی شود
 مادر و سر او ترست اینست مراد در آنکه سو بقره و اولاد بر رضاع اولاد و حلال
 کاملین بر آن که خیار و لداق است و لاجع میشود بامر پدر یا بکلیه و بالذات و اگر او را
 نشود بآن اجرت پس پدر و سر او ترست چنانچه در سبب طلاق است که و آن تعارض هم نشود
 له اخی فظم بصیقه ماضی غایب چه بیا چه بیاست البصیقه عین بصیقه و بقیه صاد بصیقه
 و فتح باه بصیقه خویشا ن بکلیه آن بتر که بقیه هم و سکون نون و صیقه مضارع غایب است
 باب بصیقه ذلکات **بینه** روایت از داود بن حصین از امام جعفر صادق
 ع گفت از سو بقره که مادران شیر میدهند فرزندان را امام گفت که چند آنکه فرزندان در
 خوردنت پس او بیان پدر و مادر است برابر پس چون از شیر بدیده شود پس پدر و مادر
 با و از مادر پس چون میرد پدر و مادر و سر او ترست بفرزند از خویشا ن پدر چه
 جای خویشا ن مادر چه اگر بایده کسی که شیر دهد و بلیحار در هم مثلا و یکوید
 مادر که شیر ندهد هم و بکلیه رخ در هم مثلا پس بدینست که جائز است پدر را اینکه
 جدا کند او را از مادر اینقدر هست که آن بهتر است برای فرزند و علائق ترست
 بفرزند اینکه و گذاشته شود با مادر و شوهر یا یکی گذاشت در چند اول یا باج رضاع
 که با جیت و شتم است **فصل** سالت ابی عبد الله علیه السلام عن امرأة حق
 نکحت عبدا قال لا دأثم انک طلقها فام یقرب مع ولدها و انک نکحت
 فلما بلغ العبد انها تزوجت اراد ان یأخذ ولده منها و قال انما احق
 بهم منک ان تزوجت فقال لیس للعبد ان یأخذ منها و لدها و ان تزوج
 حتی یقرب هو الحق بولدها منه مادام مملوکا فاذا اعتق فهو الحق
 بهم منها **شرح** لم تقم بصیقه مضارع غایب معلوم باب فاعالستان تزوجت

بینه هم و سکون نون و صیقه مخاطبه بقدر آن که تزوجت است **بینه** پرسیدم
 امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی آزاد که شوهر کرده غلامی را پس بایند آن زن
 و فرزندان بعد از آن بدینست که آن غلام طلاق داد آن زن را پس آن زن صبر کرد
 با فرزندانش و شوهر کرد پس وقتی که خبر رسید بسلام اینک او شوهر کرده اراده کرد
 که بکیرد فرزندان خود را از او و گفت که من سر او را بیا بیا نشان از تو پس بیا
 شوهر کردی پس امام گفت که جائز نیست غلام را اینکه بکیرد از آن زن و فرزندان را
 هیچند که شوهر کرده باشد تا آنکه آزاد کرده شود بیان این آنکه آن زن سر او را ترست
 بفرزند آن خود از آن غلام چند آنکه او مملوک است پس چون آزاد شود پس او را ترست
 بفرزند آن خود از آن غلام چند آنکه او مملوک است پس چون آزاد کرده شود پس او
 سر او را ترست بفرزند آن زن مناسبت این گذاشت در کتاب النکاح و در
 ششم باب اولاد اذا احدا ابی مملوک و الاخر حر که با بصد و سو و شتم است
باب بی و دوم اصل باب الشق و شرح الشق بضم نون و ضم شین یا بفتح و سکون
 و او هم مصلد یا بفتح و حسن یا بفتح **بینه** این باب بیان بر لحد کردن است
 در عرش و این باب سجد است **اول اصل** عن عیسی بن زید رفعه الی ابی
 عبد الله علیه السلام قال یخیر الفلام لیس سنین و یوم مر یا یصلق لیس و یوق
 بینهم فی المصاحح لغیر و یخیر لا ربع عشر سنه و منتهی طوله الی اثنتین
 و عشرين سنه و منتهی عقله الی ثمان و عشرين سنه الا التجارعت
شرح این چند حدیث در کتاب الوصایا در چند شتم آخر ابواب و در اینجا
 لاحد و غیرین سنه است بجای الی اثنتین و عشرين سنه و مناه فاقه نیست
 زیرا که مدخل الی خارج است از حکم ما قبل بخلاف دخول لام پس شتم

طول آخریت و یکم و الی بیت دوم است شغری کون تا سینه نقطه و غیره با نقطه و را
 بین نقطه بیضیه مضاع غایب معلوم تا افعال است یا بشدت تا ۱۲ از باب افعال است
 و یوم با لصلی لتسع منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب جلیلی از در حدیث
 دوم یا غسل الاطفال و الصبیان و لصلی علیهم که با هم هفتاد و سوم است
 که قلت میگوید لصلی علیهم فقال اذا كان سن ست سنین و لصلی الصبیان
 اذا طاقه و آنچه گذشت در کتاب لصلی در چند اولی با و لصلی الصبیان
 و می توان گفت که با کباب شصت و سوم که با کباب صبیان تا با لصلی اذا طاقه
 بقدر سنین و فواصیا تکمل لصلی اذا کانوا بنی سبع سنین زیرا که طبقا
 صبیان مختلف میباشند در بزرگی و هر کدام در طبقه است یفرق بصیغه مضاع
 غایب معلوم با یفعل است لیسار یفعل تا و نقطه در باب الاوجیم و الف و ک
 بین نقطه و با یک نقطه جمع خبر بکسر مصدر باب تفعل کار از مودها و جمع مصدر
 باعتبار تعدد النوع است و آن منقبض است با شش و متصل و مشتق من
 آن عقد است و این اشارت باینکه عقل بر دو قسم است اول ذاتی که و بیت
 و هشت سال منتهای قسم اول است بخلاف قسم دوم یعنی روایت از عیسی
 بن زید بالابر و چند را سقا امام جعفر صادق ۴ امام گفت که دندان می اندازد
 در هر هفت سال و امر کرده میشود بنا بر بی نده سال و تقریر کرده میشود با
 پس در دخانی که ها برای ده سال هر چند که یکی از ایشان ده سال باشد و یکی
 کمتر باشد محتمل میشود پس بر جای آمده سال و کما از رازی در بیست و دو سال
 است و کما از خود او تا بیست و هشت سال است مگر کار از مودنها **دوم**
 عَنْ الْحَكِيمِ عَلِيٍّ ۴ قَالَ قَالَ امير المؤمنين صلوات الله عليه عليه حبيب النبي

که اثنا عشر

صادق
 كل سنة أربع أصابع بأصابع نفسه **شرح** روایت از امام جعفر
 علی گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بلند میشود که در هر یک بعد
 چهار انگشت با انگشتان خود شمرده است که هرگاه در وقتی قضا و بقدر عددی
 از عرض انگشتان خود شمرده باشد با عتبار انگشتان نیز زیاد خواهد شد و محض
 و این تا بیست و دو سال است **سوم اصل** عَنْ الْحَكِيمِ عَلِيٍّ ۴ عَنْ امير المؤمنين
 قال الغلام لا يفتح حتى يتفك ثدياه و يقطع ریح ابطیه **شرح** بفتح یاف
 و جاز بین نقطه بصیغه مضاع غایب معلوم با یاف فعال است يتفك بفتح یاف بصیغه
 مضاع غایب معلوم با یفعل است التفك كشد الثدي بفتح ثا و سینه نقطه
 و کون دال بین نقطه و با و دو نقطه در بابین دستان یقطع بین بین نقطه و
 بین نقطه و عین بین نقطه بصیغه مضاع غایب معلوم با یفعل است السطوح
 بضم سین غایبان شد الا بفتح یاف و کسر یاف بین نقطه و طاء بین نقطه و
 بقل یعنی روایت از امام جعفر صادق ۴ از پدرش علی ۴ گفت که پس از آن
 نمیکند آنکه که شرح دوستان او نمایان شود بوی دو نیم بغل و **باب سی**
و سوم اصل **باب اول** **شرح** این باب بیان ادب معشوقین و فرزندان
 با میشت حدیث **اول اصل** عَنْ الْحَكِيمِ عَلِيٍّ ۴ قَالَ دَعِ ابْنَكَ لِعَبِّ
 سبع سنين و الزمه نفسك سبع سنين فان افلح و الا فانه من الاخیر
شرح بلعب زبا علم عزوم است از امام بصیغه مضاع غایب معلوم با یفعل
 از حرف فطر و حرف فنی است یعنی روایت از امام جعفر صادق ۴
 گفت که بگذار پسرت را که از او در هفت سال قرع و جدا مکن و از او خود
 سال قرع بوی دین و ادب معشوقین پس اگر سر برآید شد خوب و اگر نشد پس

در هر یک بعد
 چهار انگشت
 با انگشتان
 خود شمرده
 باشد
 با عتبار
 انگشتان
 نیز زیاد
 خواهد شد
 و محض
 و این تا
 بیست و دو
 سال است
 سوم اصل
 عن الحکیم
 علی ۴ عن
 امیر المؤمنین
 علی ۴ عن
 امیر المؤمنین
 علی ۴

که او گشت که نیت خود را و غالباً مراد است که در زمان تقیه و گذشتن
 اینهم که بهتر است تا مبادا که سوگند **روم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام
 انما صبيحت حتى يأتي له ست سنين ثم صمته اليك سبع سنين وادبته
 ياد ياد فان قيل وصلح والحمد لله **شبهه** روايت از امام جعفر صادق
 عليه السلام گفت که هفت ده که که خود را تا آنکه دید بر روی او شش سال قمری بعد
 ضم کن او را شش خود در هفت سال قمری و تا دید یابد تو در دین و هفت
 که در این سال قمری که خوشتر بود از آنکه پس و گذار او را چنان زمان
 است منافات نیست میان این و چند سابق زیرا که کوهها مختلف میباشند
 در فم **سوم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال الفلام يلعن سبع سنين ويتعلم
 الكتاب سبع سنين ويتعلم الحلال والحرام سبع سنين **شبهه** روايت
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دوازده میگذرد در هفت سال قمری
 و یاد میکند قرآن را با عتبار حکما صریح در تو انبیر و حق و حاجت با امام عالم
 بحیث احکام در هر زمان در هفت سال قمری و یاد میکند حلال و حرام را در
 سال قمری **چهارم اصل** قال امير المؤمنين ع قال رسول الله ع اولادکم
 السباحة والبرمائيه **شبهه** السباحة بکسر السين بنقطه و البرمائيه بفتح
 السين بنقطه مصدر باب منع شاعرا لایا بکسر الیاء بنقطه مصدر باب جری
 اندازی **پنجم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال با دروا اولادکم بالحدیث
 قبل ان یسئلکم الیه المرجیه **شبهه** المبادرة بیا بکسر الیاء بنقطه و ال
 و ال بنقطه مصدر باب مفاعله و در فم الفلام الحدیث برای
 عهد خراجیت و مراد حکایت دین شیخ امام است خواه محکم قرآن

باشد

باشد و خواه اخبار متفق علیها باشد بیکم از باب ضرب است المرجیه بر بنقطه
 و جم و نه و بیست اسم فاعل بابی فعال تاخیر کنندگان و بیا و بنقطه و بر این
 و اگر کنندگان و بیا بر اول مراد فاسد کنندگان است یا مراد جمعیت که تاخیر کرده اند
 امامت امیر المؤمنین ع را تا مریدان چهارم و ایشان را خشی بنویسند بنابر
 ترک محکمان کرده اند و مستند بر ویات موضوعی شده اند و بنا بر دوم و
 جمعیت که حضرت داده اند مراد از حدیث از رکن طبرستان است و لغت
 ایشان نیز هست یا مراد جمعیت که ایمان را محقق نم یابند بر اینست
 بر ایمان افوق فاق را موافق ایمان جبریل میگردند و قوت چنانچه گذشت
 در کتاب الحجة در چند **روم باب** امر المؤمنین بالصلاة و الصلوة لا یصلون الا بجماعة
 صد و **روم** است **یمنه** روايت از امام جعفر صادق ع گفت که زود
 در یابید فرزندان نور سیدگان شما را بکایت دین حق مثل بنی زانکه پیشی
 گیرند شما را سگ ایشان فاسد کنندگان **شبهه اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال
 یقرؤ بین العلماء و بین النساء فی المصاحح اذا بلغوا عشر سنين **شبهه**
 روايت از امام جعفر صادق ع گفت که قمری که کرده میشود میان پسر
 و میان زنان در خاشاک و بکاها چنانچه بدو سال **هفتم اصل**
 عن ابي عبد الله علیه السلام قال انما امر الصبیان ان یحفظوا بین الصلوة و بین
 و العصر و بین المغرب و العشاء الاخرة ما داموا علی وضوء قبل ان یتغسلوا
شبهه یحفظوا از باب منع است و لی فهم بنهر عبارت از نماز ظهر زیرا که فرض
 آن پیش از غروب است نمازها نازل شده چنانچه گذشت در کتاب الصلوة
 در چند اول باب فرض الصلوة که باب سوم است امر صبیان بجمع میان

لینقل

نماز و غیره عشا گذشت در کتاب الصلوة در سجده دوم یا بعد صلوة العقیان و متی
 یوخذون بسکریاج شصت و سوم استان یشتغلون باین با نقطه عین
 یا نقطه بصیفه مضارع معلوم یا افتعال **بج** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که بدینکه که اگر میگویند که کار با اینک هیچ کند میاد و نماز ظهر و عصر و عشا
 نماز شام و نماز خفتن چند آنکه بر وضو اندیش زانکه گرفتار کار دیگر شوند
 و نماز دوم از ایشان فوق شق این اشارت با اینکه برای غیر ایشان نفی
 مستحب است و موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوة در سجده اول و باب وقت
 الظهر و العصر که با جیم است **نهم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال
 قال امیر المؤمنین علیه السلام ادعوا لیتم حیاة منته و لک و آخر بر میا
 تقریب منته و لک **شرح** ادب بصیفه امر یا بفعیل است من چهار جا
 برای سببیت **بج** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
 امیر المؤمنین علیه السلام که اصلاح و نصیحت کن یتیم را بسبب آنچه اصلاح و نصیحت
 بسبب بر خور و او بر یتیم را بسبب آنچه میرفت بر خود را **باب سی و چهارم**
اصل باب حق الاولاد این باب بیان حق فرزندانست بر پدران در این
 باب شش حدیث **اول اصل** عن ابي الحسن علیه السلام قال جاء رجل
 الى النبی ص فقال یا رسول الله من حق الیتیم هذا قال الحسن اینه و ادیه و حق
 موضع احسن **شرح** حسن بصیفه مضارع مخاطب معلوم یا با فعال یا بفعیل
 است و خبر مفعول است و در بعض نسخ حسن بصیفه امر یا بفعیل است ادیه
 بصیفه امر یا بفعیل یا بفتح همز و تحقیر و المقتدر و فتح با امر یا بفعیل
 و معناه ایست **بج** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد مرد

سکونی صلی الله علیه و آله پرس گفت که ای رسول الله چیست حق این یتیم بر من گفت که شکلی
 میکنم نام او را و او را موزا و او را بکذا و او را جایی بگو یا بفرم که او را در صنعتی
 معاشی بکن و او را **دوم اصل** کان داود بن زینب شکایتی را کرد از ابي الحسن علیه السلام
 فيما اشد له فقال له استغنی فاما انک الف فيما انکم الله به علیک **شرح**
 زینب بضم و کسر ای با نقطه و سکون را ببنقطه و یا ببنقطه و قشید یا با است
 فادار اول موصول است و عیا رفتن از مال بسیار را فسد بصیفه معلوم است
 و ضمیمه مستر راجع بدو است ضمیر را در اول راجع باین است یا بر عکس است
 فادرها برای بیادنت مادر دوم برای استقامت انکاری است مادر سوم
 موصول است عیا رفتن از فرزندان یتیم یا عیا رفتن از مال بسیار زینب
 که داود بن زینب بوده و بسیار مقرب بوده نزد هارون الرشید **بج** بود
 داود بن زینب که شکایت کرد از پدرش سکا امام موسی کاظم علیه السلام در آنچه خرج کرد
 برای پدرش بسیار گفت و را که طلب صلاح حلال کن چه حست صد هزار
 درهم در آنچه انعام کرد الله تعالی آن بر تو مراد ایست که آنچه خرج کردی برای
 صلاح او هست دیگر خرج کن برای صلاح حال او **سوم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام
 علیه السلام قال قال رسول الله ص رحم الله والدین اعانا و لهما علی ترهما
شرح برهما بکسر یا ببنقطه و قشید را ببنقطه است و اضافی مصدر مفعول
بج روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
 که رحمت کند الله تعالی مادر و پدری که مده کردند فرزندان خودشان را بر زبان
 پدری ایشان یا بفرم که ملائمت کردند تا میا و که فرزندان عا شود **چهارم**
اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال صلی رسول الله صلی الله علیه و آله که یا اتنا

تَحَقُّقُ الرُّكْعَيْنِ لِأَخِيرَتَيْنِ فَلَمَّا انْقَضَتْ قَالَ لَنَا هَلْ حَدَّثَ فِي الصَّلَاةِ قَالَ رَمَا ذَاكَ قَالَ تَحَقُّقَتْ فِي الرُّكْعَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ فَقَالَ لَهُمْ أَوْ مَا سَمِعْتُمْ صَلَاحَ الصَّحِيحِ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که نماز که از رسول الله صلی الله علیه و آله با هر دو مان ظهر یا پس شتاب کرد در دو رکعت آخر پس وقتی که رکوع ایند برلی سلام گفتند او را مردمان که آیا خکی تان فرود آمد و نماز گفت که وجبت این سال گفتند که شتاب کردی در دو رکعت آخر پس گفت ایشانرا که آیا بنشینید و فریاد کرد که امر از من است که گوید که از نماز که بر میگردد و این باعث تخفیف می شود تا او فرود خود را بگوید رساند نماز سببی گذشت در کتاب الصلوة در چند جا هم با میسم که با جافتتاح الصلوة تا آخر است **بخار** عن زید بن علی عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یلزم المؤمنین من العقوق لعلهم ما یلزم المؤمنین عقوقهم **شرح** یلزم هر دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم باید علم است من هر دو جا برلی سببیت العقوق بضم عین بینقطه و دو وقاف مصدر باب نصر تکرر عایت حق کسی موضوعه است و عبارت از کنه **بخار** روایت از زید بن علی بن الحسین از پدرش از جده امام حسین علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که لازم میشود پدر و مادر را بسبب ترک عایت خویشی و فرزندان ایشان کنایه که لازم میشود فرزندان را بر این سبب ترک عایت خویشان **ششم** **اصل** عن السكونی قال دخلت علی عبد الله ع وانا مغوی مکر و فقا له یا سکونی علی الارض فقیل یاربنا وعلی الله رزقنا تعیش فی غیر اهلک وناکل من غیر رزقک فیری

ما علمت قلت ولدت علی عبد الله ع وانا مغوی مکر و فقا له یا سکونی علی الارض فقیل یاربنا وعلی الله رزقنا تعیش فی غیر اهلک وناکل من غیر رزقک فیری

والله عنی فقال لیا سیرتیا قلت فاطمة قال آه ثم وضع یدیه علی صدره **شرح** سر جبین بینقطه و رله بینقطه و یا منقلب زوا و بصیغه مضارع غایب یحیی یا جعفر یا باب تفضیلست و غیر مستر لاجب نعم است یا بصیغه معلوم یا تفضیلست و غیر مستر لاجب یا امام است یا یفتح سین و سکون را و التیسر انداختن چیزی از کسی **بخار** روایت از سکونی یفتح سین بینقطه گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق ع بر حال که من غناک و دیگر مردم پس گفت مرا که ای سکونی چیست غم تو پس گفتم که زاده شد برلی من و ختری پس گفت مرا که ای سکونی بر من است سنگینه او و بر الله تعالی است روزی او زندگانی میکند که از عمر تو چیزی کم کند و بخیرد بی آنکه از روز تو چیزی کم کند پس از داخه شد بخدا قسم از من پس امام گفت مرا که چه نام کردی او را گفتم که فاطمه امام گفت که آه بعد از آن گذاشت دست خود را بر پیشانی خود برلی یحیی از اینک کسی نام دختر خود را فاطمه کند و از او دلگیر باشد **اصل** فقال قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر الولد علی والد اذا کان ذلک ان یتفق امه و یتحسن اسمه و یطهر کتاب الله و یطهر و یحلیه السباحة و ان کان انثی ان یتفق امها و یتحسن اسمها و یطهر و یحلیه سورة النور و لا یحلیها سورة یوسف و لا ینکحها الفرق و یحلیها لرحا الی بیت اما اذا سیرتها فاحمها فلا تیرها و لا تلعننها و لا تقربها **شرح** یتفق و یا و لا بینقطه و هاء بصیغه مضارع غایب یلیج استفعال است الاستفاره غیر شریحین بطهر بصیغه مضارع غایب معلوم تفضیلست النظر خسته کردن تاخیر تطهر از تعلیم کتاب الله اشارت بآنکه خان در روز هفتم فرض نیست معنوی یعلمها سورة النور تا و لا ینکحها الف

نویس

گذاشت در کتاب التاج در حد اول و دوم بابت نادیده پیر - کجا و صید عیاله و شش
 است منظرها بصیغه مضارع غایب معلوم بایک فعالیت الخوف بضم غین - یا
 و قهر را بنقطه و فاجع غزفه بضم غین و سکون را با لا خانها بی که شرف است بر جا
 بیکنه السج بفتح سین بنقطه و لام بنقطه و حای بنقطه اسم مصدر بایک بقیض
 روانه ترانیت که عن شمر ما در شر و نیکو کننا مشرک و تعلیم کننا و لا قران
 و ختنه کننا و لا تعلیم کننا و لا سق مور که منع از زنا و حیای می کند و تعلیم
 نکند و لا سق یوسف که چکار زینا در آن مذکور است و جان ندهد و لا در
 بالا خانها و بنساج کند روانه کردن او را سق خانه شوهر شراگاه باش
 چون نام کره او را فاطمه پسر شنام منه او را و امن مکن و لا و من
 او را **باب بی و بیغ اصرا بر لا و لا شرح** بر یکبار یکنقطه و تشدید
 را بنقطه است **یعنی** این باب بیان میکند پیرا خیزند است در این باب
 نه حدیث است **از لاسل** عن ابي عبد الله ع قال قال رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم کتب الله له حسنة و من فرح به فرحة الله یق
 القيمة و من علم القرآن دعی بالابون فکسیا خلیق یضی من نورها
 و جوه اهل الجنة **شرح** دعی بصیغه ماضی غایب مجهول باب بفرست
 ضمیر مستتر راجع بمن است با دیا ابون بجمع است کسیا بصیغه بنقطه
 و یا و دو نقطه در باین بصیغه ماضی تنه غایب مجهول باب بفرست
 و ضمیر راجع بابون است و ترک کر کسی خود شریعتیا را نیست که
 آن بطریق اولی است اما الماضی بضم حا بنقطه و تشدید لام لیا س
 فاخر که آست و ارد **یعنی** روایت از امام جعفر صادق ع

گفت

گفت که گفت رسول الله ص که هر که بکشد فرزندش را بنویسد تقا برای وحشته که
 خدایا که کفر فرزندش را خوشحال میکند و الله تقا در فرزند قیامت و هر که نگوید
 فرزندش را قرآن خوانده میشود باید عفا در شر در پشت پسر پوسیده میشود و لباس
 فاخر که تابان میشود از روی شنی آفرای و های اهل بهشت **دوم** **عن ابی**
 طالب ع قال قال رسول الله ص قال قال رجل من الانصار من امر قال و الله
 قال قد مضیا قال بئروا لذلك **شرح** من استقر امید است ابریا یکنقطه و تشدید
 را و مضی و مکس بصیغه امر بایک ضرب و علم است **یعنی** روایت از امام
 طایبنا زبایا بر جدر سق امام جعفر صادق ع گفت که گفت امام را
 مرگ از اهل مدینه که که اینک من امام گفت که و در و پیرا گفت که تحقیق از دنیا
 بعثت امام گفت که اینک من فرزندان را **سوم** **عن ابی عبد الله علیه السلام**
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اجوا الصبیان و از جوهر و از او علی و هم
 شکر ففوا لهم فاهم لا یرون الا انکم ترون قونهم **شرح** اجوا بصیغه بنقطه
 و تشدید با یکنقطه بصیغه امر بایک فعالیت از جوهر بصیغه امر بایک علم است فوا
 بضم ف بصیغه امر بعتل الفاء و معتل الهم بایک ضرب است فاهم تا آخر ایشان
 یا عکاشان از خلاف و عد بیشتر آرزو میشوند از بزرگان زیرا که نیکو
 که روز دهند حقیقی دیگریت **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که گفت رسول الله ص که دوست دارید کودکان خود را و هم
 کنید ایشان را بکار سازی ایشان و چون وعده کنید ایشان را بکار سازی ایشان
 و چون وعده کنید ایشان را چیزی پسر و فابوعد کنید برای ایشان چه
 که ایشان نمی بینند مگر این که شما روزی میدید ایشان را **چهارم** **عن ابی**

این المومنین من کان له ولد صبا **شرح** صبا بصاد بینقطه و باء یکنقطه
والف مقبل از و او بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و خبر بجزایر است
الصوب فتح صاد و سلوی باء و ضم صاد و ضم باء و تشدید و او کوه گانه سلوک
شرح گفت ای المومنین که هر که باشد و لا فرزندى کوه گانه سلوک میکند
با و **نجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله لی رحم العبد لشیء حیة
لؤلؤ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پدرم که الله تعالی
بر اینده رحمت میکند و لا بلای بسیار دوستی و فرزندش را **نجم اصل** عن
یونس بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله و سلم و لعل علی بری قال قلت کیف یغنیه عن بری قال یقبل میسرة
و یجاءد عن معسرة و لا یرحمه و لا یخرف فلیس بینه و بین ان یصیر
فی حین من حدود الکفر الا ان یدخل فی عقوق او یطعن **شرح** رباط
بکسر بینقطه و تخفیف باء یکنقطه و طاء بینقطه است هر یک از میسرة و معسرة
مانند محض است در این که کای معقوق یعنی فاعل است و مراد آسان و
است و کای معسرة و مراد آسانی و دشواریست فرق اینست که الی
ان بابی ضریح است و دوم از باب علم و حمل است و سوم از باب نصر
و این دو لفظ گذشت در کتاب الدعا و یخدا می و سوم آخر ابواب
و جوهر گفته که لا یخوف هذا المیسور و هما مصدران و قال سیبویه
صفتان و لا یخوف حین المصدرة و من معقول الیه و یتا و ک قولهم عی
المیسور و لا معسرة و یقول کانه قال دعا فی امر یوسر و یرحمه و باء بینقطه
وقاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب تخفیف باء یکنقطه و باء فاعل است

رحم الله من

کرا الوده کناه کردن و الارهاق تکلیف کسی کار مشکل لا یخوف باء بینقطه و باء
بینقطه وقاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب حمل است ضمیر بر راجع بکذا
قادر و فلیس بی بیان است و تمه کلام امام است ضمیر بر راجع بولد است
شرح روایت از یونس بن یزید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله رحمت کند و الله تعالی کسی که مدد کند فرزندش را بر فرمان برداری
پدرش و گفت گفتیم که چکنی مدد میکند و لا بر فرمان برداری پدرش
که قبول میکند کارسان فرزند و در میکند از کار دشوار فرزند و او
کناه میکند فرزند و لا تخوفی میکند با او چیست میان فرزند و میان
اینکه که در کرداری از کناه کار مکر اینکه داخل شود آن فرزند در محال
باید و عاهد بر عهد خویشا و **نجم اصل** ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله الجنة طيبة
طیبة الله و طیب یکما توجد یکما من طیب الله عام و لا یجوز ریح
الجنة عانی و لا فاطح ریح و لا مریحی الا ان یخلف **شرح** این مضمون
گذشت در کتاب الایمان و الکفر و یخدا ششم باب لعقوق که باب و حمل
و سوم و این الف عام است بجای الف عام که اینجا است و هر دو در مقام مبالغه
تعارفت و در اینجا دفع منافات بوجهی و بر شد المریحی باء بینقطه و خاء
باء نقطه بصیغه اسم فاعل باب فاعل الیخنة کنند الا ان یکسر خاء و باء بینقطه
و باء بینقطه مکررند و مانند آن خیدا بضم خاء باء نقطه و فتح باء و دو نقطه
در یابین و الف معسرة مصدر بوجهی است یعنی خود بستن و آن معقوق
و معقول له است **شرح** بعد از آن گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت یا کیر آت
یا کیر کرد انما الله تعالی و یا کیر کرد بگو آن در یافته میشود بگو آن از دست

دو هزار سال و در غیاب بگوشت را تا فرمان بردار و دریا بپوشد برین خویشاوندی
و نه از آنکه گشتند از روی خود پسند **هفتم اصل** عن عبد الله عليه السلام
قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال ما قبكت صبيتا قط فلما
وحي قال رسول الله صلى الله عليه وآله هلا رجل غنبدى انتر من اهل
التار **ششم** و بصيغة ماضى غايب معلوم باب تفصيل است **بعض** روايت
از امام جعفر صادق ع گفت که آمد مرگه سق بنی هاشم پس گفت که بنو سیدم
کو که کبر هم کبر بر وقتی که بیت کرد ایند گفت رسول الله ع که این مرد بیت که
نزد من نیست که او از اهل هاشم است **هشتم اصل** من کليلة لصيدا و يقول
قال لي ابو الحسن ع اذا و عدتم الصبيان فقولوا لهم فانهم يرون افكم الله
ينهم فونهم ان الله عز وجل ليس بغيب لشيء كغيب للبشر و الصبيان
نهم كليلة بنهم كاف و فتح لام است صيدا وى بفتح صاد بينقطة و سكوت ياء و
دیر این و حال بینقطة و الف و وا و منقلب از هم است صاحب قاموس گفته
که و الصيدا و الارض الغليظة و بلاد ساحل الشام و آخر حوران و لقره صدا
اسم رکیه و مره شیب را ذوالقره و حجان بعد منها القد و بنوا الصيدا بطن
اسد و معنی اخیر اینجا موافق کتاب رجال است **بعض** روايت از کليلة صيدا
گفت که گفت مرا امام موسی کاظم ع که چو وعده کنید که کافر را پس قابو وعده
کنید برای ایشان چه بکنید که ایشان بپندارند که شما آنانید که روزی صید
ایشان را بدست که الله عز وجل نیست که غضبنا که شود برای چیزی از خدا
و وعده ما ننقض و برای خلاف و وعده زنان و کوفه کافر را بیان فتح خدا
و وعده با زنان است در صفتی که در طبع زنان باشد بنزد و پس منافات ندارد

باب نهم

۸۴۴
باب نهم گذشت در کتاب ایمان و الکفر و شریعی هم باب الکذب که باب صدق
و نهم است **نهم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال الولد فتنه **ششم** بعض
از امام جعفر صادق ع گفت که فرزند فتنه است از جانب الله تعالی اینست که
رعایت حقوق فرزند اشکالی ندارد غافل نمیداند شد **باب سی و هشتم**
اصل باب تفصيل بعض علی بعض شرح این باب بیان ترجیح بعض
فرزندان بر بعضی دیگر است در این باب یکصد و نهم **اصل** سألت أبا الحسن
الرضا ع عن الرجل يكون بعض ولد له أحب إليه من بعض ويقدم بعض
ولد على بعض فقال نعم قد فعل ذلك أبو عبد الله عليه السلام حل محمدا و فعل
ذلك أبو الحسن عليه السلام حل أحد شيئا ففقت أنا به حتى خرجت له فقلت جعفت
فذلك الرجل يكون بنا ثم أحب إليه من غيره فقال البنات والنون
في ذلك سؤل إنما هو بتقديم ما ينزلهم الله عز وجل منه **ششم** نعم بکبرون و سکون
عین و فتح هم فعل مدحست ما بفتح نون و فتح عین و سکون هم حرف بصله
و بنا بر اولی که صفة الرجل است زیرا که الف لام آن برای جمله هنی
پس در حکم نکره است و بنا بر دوم یکنو بتقدیر استقام است اخل
بنون و جاء بینقطة بصيغة ماضی غایب معلوم باب نظر است شیخ مفید
در ارشاد گفته که موسی و اسحق و محمد امام و الام ولد و گفته که و کان
محمد بن جعفر علیه السلام شیخا عا و کان یصوم يوما و یفطر يوما و یری رای الزید
في الخرج بالسيف تا آخر و گفته که و کان أحد بن موسی کویا جلیلا و عا و کان
ابو الحسن موسی ع یحب و یقدم و وهب لرضعته لعل و قد السیر و يقال
ان احمد بن موسی رضي الله عنه عتق الف مملوک تا آخر تر بکسر با نقطه و سکون

راه بنقطه بصیغه ماضی تکم معلوم معقل العین باب ضرب است و ضمیر منصوب
 راجع بشی است که عبارت از باعیت و مراد اینست که بهتر کردم آن باغرا
 از سایر باغرای بدم صاحب قامی گفته که خارج صفا و ذایر و الرجل
 علی غیر خیر و خیر فضل علی غیره و الشی اشفاق کثیر و مراد اینست که آباد
 کردم آنرا ما میسر است نیز هم بصیغه مضارع غایب معلوم با با فاعل است
 پی رسیدم امام رضا را از مر که میباید بعضی فرزندان او محبوب
 سبک او از بعضی دیگر ترجیح میداد در بخشش و کلام بعضی فرزندان را بر بعضی
 دیگر پس امام گفت که خیریت تحقیق کرد آنرا امام جعفر صادق علیه السلام
 آنچه خواست و کرد آنرا امام موسی کاظم علیه السلام بخشید احدی از باغرای
 پس استاد کی کردم من آن باغ تا آنکه بهتر کردم آن باغ را برای احدی پس
 که قربانت شوم مرد میباید دختران او محبوب سبک او از پس ایشان امام
 گفت که دختران و پسران در آن جوار ترجیح برابرترین نیست که آن ترجیح
 بقدر نیست که جایگاه ایشان الله عزوجل از دل پدر خاله دختر و خاله پسر
 بختی باشد **باب سی و نهم در بیان التفريق فی الغلام و ما یستعمل به علی النظر فیها**
 و را بنقطه و سین بنقطه مصدر باب تفعیل پی بردن بحال کسی خواه یتک باشد
 و خواه بدالتجا به فتح نون و جیم و یا بنقطه مصدر باب جسن که ای بود پی
 این باب بیان پی بردن بحال پسر است و بیان آنچه استدلال کرده میشود
 بان بر کلامی بود در این باب دو حدیث **اول اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 ع قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ إِذَا كَانَ الْغُلَامُ
 مُلْتَاثًا لِأَزْوَاجِهِ أَلْزَمَ كُنْ النَّظَرُ نَفْسُ مِمَّنْ يُرْجَى خَيْرُهُ وَ يُؤْمَنُ

کثیر

بختی باشد

نظر

شَرُّهُ قَالَ وَإِذَا كَانَ الْغُلَامُ شَدِيدَ الْأَزْوَاجِ كَبِيرَ الذِّكْرِ حَادَّ النَّظَرِ نَفْسُ
 مِمَّنْ لَا يُرْجَى خَيْرُهُ وَلَا يُؤْمَنُ شَرُّهُ **شرح** الملتاث بالالف منقلب زوا
 و را بنقطه بصیغه اسم فاعل با با فاعل است از زوجه بکسر زای
 با نقطه و لا و تا و وحده یک اصل و بصیغه مصدر نوعی باب نصر نوعی از فاعل
 و اینجا عبارت است از خصله اعتبار اینکه آن اصلی عمره از اصل توالد و توالد
 است یا باعتبار اینکه آن قوت جماع میباشد **بینه** روایت است
 جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میگفت
 که چو با شد پسر است خایه کوچکی است که هست نگاه پس از جمله آنست
 که امید داشته میشود بیک او و خاطر جمع کرده میشود از بدی او گفت
 که چو با شد پسر سخت خایه بزرگ است که نگاه پس از جمله آنست
 که امید داشته میشود بیک او و خاطر جمع کرده میشود از بدی او **و دوم اصل**
 عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقِبَةَ قَالَ سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عَلَيْهِمُ يَقُولُ سَيَحْتَبِ
 عَزَامَةُ الصَّبِيِّ فِي صَوْمِهِ لِيَكُونَ حَلِيمًا فِي كِبَرِهِ ثُمَّ قَالَ مَا سَعَى أَنْ يَكُونَ إِلَّا
 هَكَذَا وَكَذَلِكَ أَنَّ الْكَبِيرَ الصَّبِيَّ أَنْ أَشَدَّ هُمْ بَغْضًا لِلْكَتَابِ **شرح** عقبه
 بنم عین بنقطه و سکون قاف و یا بنقطه است الحرامه بفتح عین و را
 بنقطه مصدر باب نصر و ضرب و هم و حسن بنوعی الکتاب بضم و نشدید
 تا و نقطه در بالا و الف و یا بنقطه مکتب و آن جای تعلیم خط باطل است
 و بکسر کاف و تحقیق آنچه نوشته و خوانده میشود **بینه** روایت است
 از صالح بن عقبه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که امام موسی کاظم
 ع میگفت که محبوبتر هست شوخی کودک در کوچکی او تا با شد هموار

بنزد او جدا از امام گفت که نیت من را در اینک که در کجا شدن چنین و در کجا
 کرده شده اینک زیر کت که در کجا سخن را ایشان باعتبار نفرت است مکتب را
باب سی و هشتم در بیان تفاوت در نماز این باب جادیت متفرقه است در این
 باب هشت حدیث است **اول اصل** قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه
 في المخرجين ليقبلي فقال كفاه لولا الدنيا **شرح** سخن گفت امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه بر یاران که بر میخیزد و گوید که این گفت که کفاه که کفایت
 برای پدر و مادر و اولاد **دوم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال أمير المؤمنين
 صلوات الله عليه يعشرون الولد لستة أشهر وليسعة أشهر وليثلاثة أشهر ولا
 يعشرون لثمانية أشهر **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که زنده کافی میکند فرزندی برای
 شش ماه که در شکم مادر مانده باشد و برای هفت ماه که در شکم مادر مانده
 باشد و برای نه ماه که در شکم مادر مانده باشد و زنده کافی نمیکند برای
 هشت ماه که در شکم مادر مانده باشد که شدت در کتاب الحجة در حدیث
 چهارم مولد الحین بن علی علیه السلام که ولم یولد لستة أشهر الا عیسی بن مریم
 علیه السلام و الحین بن علی **سوم اصل** عن عبد الرحمن بن سیابة عن حماد بن عمار
 عن أبي جعفر قال سألت عن غایة الحمل بالولد في بطن امه كم هو
 فان الناس يقولون ربما بقي في بطنها سنين فقال كذا قال كذا في حدیث
 الحمل تسعة أشهر لا ينزل لحظة ولو نزل ساعة لقتل امه قبل ان
 يخرج **شرح** سیبا بر فتح سین بنقطه و تحفیف یا و در نقطه و یا
 والف و یا یک نقطه است لحظه و ساعة و مرفوع و منصوب میتواند

بود روایت از عبد الرحمن بن سیابة از کسی که خبر داد او را از امام
 محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از آنکه متذکر استی بفرزند در شکم مادر
 که چند سال آن چیده می شود که مردمان میگویند بسا که فرزند مادر در شکم
 مادر در چند سال پس امام گفت که در روغ گفتند اکثر مرتبه آبستنی نه
 ماه است زیاد میشود بکس زدن و اگر زیاد شود یک ساعت هر روز میکند
 مادرش را پیش از آنکه بیرون آید مرد سولی نه روز است که مذکور شد
 در حدیث پنجم باب بد و خلق الانسان و قبله بطن امه که باب ششم
 و ایضا سوا ایام زاده است که بعد از ایام حیض در وقت حمل است و مذکور
 شده در حدیث دوم بابت ششم **چهارم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال القابلة ما من
شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام جعفر صادق علیه السلام گفت که ما حاجه
 امانت است مردانیت که چیزی حاجت شود بنگاه او عورت زن و عورت
 رسانیدن بان جایز میشود **پنجم اصل** كنت جالساً عند أبي عبد الله عليه السلام
 دخل أبو بكر بن يعقوب فرأيت به بركة فقال له أبو عبد الله عليه السلام مالي الزك
 ثارة قال فلفل لي تأذيت به الليل اجمع فقال له أبو عبد الله عليه السلام
 يا أبو بكر حدثني أبي محمد بن علي عن أبيه عن جدی رسول الله صلى الله عليه و آله
 ان جبرئيل عليه السلام قال رسول الله و علي عليه السلام يا قات فقال جبرئيل عليه السلام
 يا حبيب الله مالي اراك ثارة فقال رسول الله صلى الله عليه و آله من اجل طفلي لنا
 تأذيتا بكارها **شرح** یا در وقت بزم و تشدید نون بصیقه مضارع
 غایب معلی یا جعوب است تأذیت بزم و ذال با نقطه و یا و نقطه

در بیان بصیغه ماضی تکلم معلوم باب تفعل است یعنی بودم نشسته نزد امام جعفر صادق ع وقتی که داخل شد یونس بن یعقوب پس دیدم یونس که آه میگوید پس گفت او را امام جعفر صادق ع میگوید که چیست مرا که می بینم ترا که آه می کنی بهمی پس گفت او را امام جعفر صادق ع که ای یونس چرا در این حال هستی محمد بن علی از پدرانش از جدم رسول الله ص اینک چیزی را نازل شد بر او بر حال که رسول الله و علی علیه السلام آه می کشیدند پس گفت چیزی را که ای یونس الله تعالی چیست مرا که می بینم ترا آه می کنی پس گفت رسول الله ص که ای از برای دو طفل که مرا است اندوختیم بپس کن بر ایشان **۳۶** فقال لهم من الله يا محمد فانه سيبعث لهما قوم شيعته اذ ابكى احداهما فيكون له الا الله الى ان ياتي عليه سبع سنين فاذا السبع فيكون استغفار للمولود الى ان ياتي على الحدة فاذا جاز الحدة فأتى من حسنة فلولا اللية وما أتى من سيئة فلا عليها **شعر** مفعول ميم وسكون هاء اسم فعلت یعنی مگویند نهی حقیقی نیست بلکه از برای محض تسلی است سیبغت بیاء یکنقطه و عین یکنقطه و ناء سه نقطه بصیغه مضارع غایب محو باب منع است ابعت بر این سخن و مراد اینجا رفتن کردن و بیرون آوردن مثل من بعثت من مرقدها هؤلاء القوم اشارت بحسن و حسین و امثال ایشان از ائمه اهل البيت عليهم السلام زیرا که طفلین عبارت از ایشان است شیعه بکسرین یا بفتح و سکون یا به دو نقطه در بیان است و استعمال شیعه در کودکان شیعه امامیه

از غیر

از غیر بجا و مشافه است یعنی پس گفت چیزی را که مگوئی محمد جده **شعر** که نشان داشت که بعد از این بیعت میشدند برای این جماعت پس وانی که چون گوید کند در کودکی از ایشان پس بگوید او ثوابی که الله دارد برای پدر و مادر او تا آنکه آید بر او هفت سال قرآن پس چون گذشت آن کودک از هفت سال پس بگوید او استغفار است برای پدرش و مادرش تا آنکه آید بر حد بلوغ پس چون گذشت گذشت از آن حد پس بخند کند از اینکه پس از مادر و پدرش است یا اینکه که برای ایشان نذر مثل ثواب و هفتاد کند از بدی پس نیت برایشان **شعر** عن حمدان بن اسحق قال كان لي ابن وكان تضيق الحياة ففعل لي الحسن كعلاج الا ان تبطه فبطته فمات فقال الشقة شركت في دم ابني قال فكتب لي الحسن صاحب العسكر عليهم فوقع صلوات الله عليه بالحد لسر عليكم فيما فعلت شيئا التمت الدعاء وكان اجله فيما فعلت **شعر** الحصة بفتح حا يکنقطه و تخفيف صا د يکنقطه و الف و ناء و حدة سکه متان که کای به بول را میگویند ببط بیاء یکنقطه و تشدید طاء یکنقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب رفع و ضمیر الجمع بوضع حصا است بطیقة از قبیل ابدا یکی از دو حرف تضعیف بیاء است ذکر احببنا حمدان اشارت باینکه این را نام خود کن چون بهتر است موافق آنچه گذشت در حدیث هشتم باب لا سماء و الکفی که باب دهم است و نظیر این گذشت در کتاب الحج در حدیث چهارم مولد ابی الحسن ع علیهم السلام روایت از حمدان بن اسحق گفت که بود مرا یکی

و بود که بر پیغمبر و اولاد و دستمندان پس گفته شد مرا که نیست و به علایحی
مگر اینکه شکافی اینجا را و سنگی را بر آویز پس شکافم از این پس مرده پس گفتند
شیعه مرا که شکر شکاف در حق پیغمبر را وی گفت که پس نوشتم سوگام علی
که ساکن عسکر است پس نوشت او صلوات الله علیه که ای احمد نیست
بر تو و بپس کوی چندی از کناه جز این نیست که طلب کردی دوا را و بود
اجل آن پس بپس کردی **مقدم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام اذ ابلیغ
النبی اربعه اشهر فاحجه فی کل شهر فی النقره فانها تحقق لک
و تهبط الحوان من کسبه و جسد **شع** احمد بجاء بینقطه حیم
بصیفه مراب نصره فی است النقره بضم نون و سکون قاف و راء
بینقطه کو پس کردن و مراد اینجا میان دو شان است که متصل
بآن کو تحقق حیم و وفا بصیفه مضارع غایبه معلوم مراب یفعل
و بعضی فتح بجاء با نقطه است تهبط بباء یلکفه و طاء بینقطه
بصیفه مضارع غایبه معلوم یاجا فاعل است **شع** گفت مرا امام جعفر
صادق ۴ که چو رسد کو در چهار راه پس حجامت کن اولاد و هر که
در نزد کو پس کردن زیرا که آن حجامت خشک میکند لعاب دهان را
اگر زبان شده باشد و فراموشی اند که هر از این روید **او شست**
اصاب لعل غلابین فی بطن فنهائه ابو عبد الله علیه السلام ثم قال انما
الکبر قال لا تخرج او لا فقال ابو عبد الله علیه السلام الذی خرج
آخر هو اکبر اما تعلم انها حلت بذان او لا فان هذا دخل
علی ذاک فلم یکنه ان یخرج حتی یرج هذا قال الذی یخرج آخر

هو اکبر **شع** دریافت مرده دو پس در یک شکم پس مبارکباد او
امام جعفر صادق ۴ بعد از آن امام گفت که کدام آن دو بزرگتر است
اندر گفت که اندک پس آمد اول پس گفت امام جعفر صادق ۴ که اندک
پس آمد آخر و بزرگتر است آیا عیندانی اینرا که زن آبتن شد باینکه آخر آمد
اول و اینرا که اینکه اول آمد داخل شد باینکه آخر آمد پس ممکن نشد از
که آخر آمد اینک بر آید پس آمد اینجا و لا آمد پس اندک پس آمد آخر
او بزرگتر آن دو است مراد اینست که وی بپس اوست و نماز و روزه و غیره
اگر قوت شده باشد و بجای آورد اگر دیگری بزرگتر از او نباشد مخفی
نماند که این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول باب
اکثر ما تلد الما که با بصفتی است که دو طفل در یک شکم از جمل چهار
خزانه رحم نباشد زیرا تعدد خزانه منافات ندارد با سره گرفتن یکی و دیگر را
اصل ثم کتاب لعقیقه و یلقی کتاب لطلاق انشاء الله تعالی
من الکتاب کافی و الحدیث ثوبی لعالمین و صلی الله علیه و آله
الطیبین الطاهیرین و سلم تسلیما **شع** این از الحاقات کاتبان یا شایسته
تمام شد کتاب عقیقه و لاحق میشود آنرا کتاب طلاق و انشاء الله تعالی
از جمل کتاب طلاق و بسیار است که صاحب اختیار هر کس در هر چیز
و در و کند الله تعالی بر محمد و آل او که پاکان و پاکیزگانند و تسلیم کنند
تسلی بسیار رخ الشاح ابو المظفر خلیل بن الفانکی القزینی من شرح کتاب
العقیقه من جمل کتاب کافی جعفر بن یعقوب بن اسحق الرکعی عفا الله عنهم یوم
التاسع عشر من شهر ربيع الاول الفی شهر ربيع الاول و هو رابع شهر ربيع الاول

189

180

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي يريد بعباده الخير لا يريد بهم العسر صلى الله عليه وسلم والحمد لله الذي
بعد جود حكم نواب هليون اقدس على خلد الله تعالى ملكه وسلطانه
 وافاض على العالمين عدله وبره وحسانه صاد رشدا بينكم داعي ومام دولت
 قاهر خليل بن الغازي القزويني شرح ما يد كتاب كافي في جعفر محمديه
 يعقوب بن اسحق الزائري الكليتي تغره الله تعالى بغفرانه رابزيان فارسي
 وبانجام رسيد شرح كتاب لعقل وكتاب لتوحيد وكتاب الجحيم وكتاب
 الايمان والكفر وكتاب الدعاء وكتاب فضل القرآن وكتاب العشر وكتاب
 الطهارة وكتاب الحيض وكتاب الجنائز وكتاب الدعاء وكتاب فضل
 القرآن وكتاب العشر وكتاب لقراءة وكتاب الحيض وكتاب الجنائز وكتاب
 الصلوة وكتاب الزكاة وكتاب الصيام وكتاب الحج وكتاب الجهاد وكتاب
 المعيشة وكتاب لنكاح وكتاب لعقيقة شريع شدد شرح كتاب الطلاق
 كه كتاب نوزدهم است انجلوسو سدياسي وچهار كتاب كه جزا كايت
 بتاريخ يكشنبه سيم صفر سال هزار و هفتاد و هفت هجری و الله المسعان
 وعلاء التكلان **اصل كتاب الطلاق** شرح الطلاق بفتح طاء مصدر باب نصر و حسن
 رها شدن زن از شوهر شر بطلاق زنا شوهری در این کتاب هشت
 دو باب است **اول** باب كراهية طلاق الزوجه المواقفه **دوم** باب
 المرأة غير المواقفه **سوم** باب ان الناس لا يستقيمون على الطلاق **چهارم** باب من طلق
 بغير الكتاب الست **خام** باب ان الطلاق لا يقع

الام

الام ان اراد الطلاق **ششم** باب ان لا طلاق قبل نكاح **هفتم** باب لكل رجل
 بطلاق امراته **هشتم** باب تضييع طلاق السنة والعدو وما يوجب لطلاق **نهم**
 باب ما يوجب بقوله ان اراد ان يطلق **دوم** باب من طلق ثلاثا على امره فهو
 مجلس او اكثر انها واحدة **ثاني** باب من طلق و فرق بين الشهود او طلق
 بحضرة قوم ولم يقل لهم بشيء **ثالث** باب من طلق على طلاق او امره بطلاق
 واحدة **رابع** باب من طلق على الرجعة **خام** باب ان الرجعة لا
 الا بالموافقه **سادس** باب من طلق على الرجعة **سابع** باب من طلق على الرجعة
 زوجا غيره **ثامن** باب من طلق على الرجعة **تاسع** باب من طلق على
 يقدم من غيبه فيطلق عند ذلك لانه لا يقع الطلاق حتى تحيض وتظهر **عاشم**
 باب النساء اللاتي يطلقن على كل حال **الحيت** **يكم** باب طلاق الغايب **دوم**
دوم باب طلاق التي لم تبلغ والتي قد بلغت من الحيض **ثاني** باب ان
 يخفى حيضا **ثالث** باب لوقت الذي تبين منه المطلق والذي يكون
 فيه الرجوع ومتى يجوز لها ان يتزوج **رابع** باب من طلق على غير السنة
 ببيعة المطلقه واين تعتد **سابع** باب من طلق على غير السنة
 وبين المطلقه اذ خرجت وهي في عدتها او خرجها زوجها **سادس** باب
 في تاويل قوله تعالى لا يخرجهن من بيوتهن ولا يخرجن من بيوتكم **سابع**
 طلاق المستتر **دوم** باب طلاق المنة تكتم حيضا **سوم** باب
 التي تحيض كل شهرين وثلاثة **رابع** باب عدة المستتر **خام** باب
 النساء يصدقن في العدة والحيض **سادس** باب المستتر بالجلد **سابع**
هفتم باب يفتقه الجمل المطلق **ثامن** باب ان المطلق ثلاثا لا سكني

باب طلاق الحامل بيت دوم
 طلاق التي لم يدخل بها بيت دوم

زن گفت بر کنشت با و بنی ۴۴ پرس گفت که آیا زن کفری بر گفت که آری بعد
 کنشت با و پرس گفت که چه کرد زن تو پرس گفت که طلاق دادم او را گفت که آیا
 بختی گفت که بختی **اصل** ثم ان الرجل تزوج فتره النبي ۴۴ فقال تزوجت
 فقال نعم ثم قال له بعد ذلك ما فعلت امرتك قال طلقتهما قال من غير سوء
 قال من غير سوء فقال رسول الله ۴۴ ان الله عز وجل يغض او يلغى
 كل فراق من الرجال وكل فراق من النساء **شرح** بیغض یا یلغی
 معین با نقطه وضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم با یغض
 او از شکلا ویت یلغی از باب منع است الذی فاق بفتح ذال با نقطه وشد
 و او بسیار بچند و مراد کیست که در نکاح مانند کی باشد که در خود
 طهارت های کونا کون انکشاف پیدا کند **یغی** بعد از آن بدست که آن مرد زن
 گرفت بر کنشت با و بنی ۴۴ پرس گفت که آیا زن کفری بر گفت که آری
 بعد از آن گفت آن مرد را بعد از آن که چه کرد زن تو گفت که طلاق دادم
 او را گفت که آیا بختی گفت که بختی پرس گفت رسول الله ۴۴ که بدین
 که الله عز وجل دشمن میدارد یا لغت میکند هر بسیار بچند از مردان را
 و هر بسیار بچند از زنان را **دوم اصل** عن ابي عبد الله ۴۴ قال ما من
 شیء احل الله ابغض اليه من الطلاق وان الله يبغض للطلاق الله
شرح من ذلزل زانه است برای تاکید عموم و در مع تبعیض است
 و در سوم تفصیل است ابغض مغل التفصیل برای مفعول است و منصوب
 است بعضی آنچه حلال است عبارت از گناهت مغلظ آن المطلقا بکسر
 و سکون طلاق بی نقطه بسیار طلاق دهند زنان **یغی** روایت از امام

جعفر ۴۴ گفت که نیست هیچ چیزی از جمله آنچه حلال کرد آنرا الله تعالی بیغض
 سوا و از طلاق بخبر و بدست که الله تعالی دشمن میدارد بسیار طلاق دهند
 بسیار بچند **دوم اصل** عن ابي عبد الله ۴۴ قال ان الله عز وجل يحب
 البيت الذي فيه العرس و بیغض البيت الذي فيه الطلاق و ما من شیء ابغض
 الى الله من الطلاق **شرح** العرس بضم عین بی نقطه و سکون و ضم را بی نقطه وین
 بی نقطه تزویج و طعام تزویج و هر دو اینجا مناسب **یغی** روایت از امام
 جعفر صادق ۴۴ گفت که بدست که الله عز وجل دشمن میدارد خانه را که
 در آنست تزویج و دشمن میدارد خانه را که در آنست طلاق و نیست هیچ
 از جمله حلال بیغض رسول الله تعالی از طلاق بخبر و بدست **چهارم اصل** عن ابي
 عبد الله ۴۴ قال سمعت ابي عبد الله يقول ان الله يبغض كل مطلق فراق
شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب **نجم اصل** عن ابي عبد
 حکیم ۴۴ قال بلغ النبي ۴۴ ان ابی ایوب یريد ان يطلق امرأته فقال رسول
 الله ۴۴ ان طلاق ام ایوب لحوب ای انتم **شرح** البی منصوب است ام
 ایوب کنیت زن ابویوب است لحوب بفتح لام است المحب بفتح و ضم حاء
 بی نقطه و سکون وای و یا بی نقطه مصدر باب نصر کناء کار شد **یغی** روایت
 از امام جعفر صادق ۴۴ گفت که در سید بنی ۴۴ اینکه ابویوب بضاری
 میخواهد که طلاق دهد زنش را پرس گفت رسول الله ۴۴ که بدست که طلاق
 ام ایوب بضاری میخواهد هرگز خوب است یغی گناهت **باب دوم اصل**
باب تعلق المهر بالزنا این باب بیان طلاق دادن زنیت که مهر خوش
 نیت در این باب شرح حدیث **اولا اصل** عن ابي جعفر ۴۴ انه كان عند

۴۵۵
 امراة نعيه وكان لها حيا فاصح يوما وقد طلقها فاعتم لذلك فقال له
 بعض من ابي جعلت فداك لم طلقها فقال اني ذكرت عليها صلوات الله
 عليه تنقصته فكرهت ان الصوق جرة من حجر جهم يجلدني شره تبعه
 بصيغة مضارع غايبة معلوم باجل فاعلمت تنقصت بنوه وقاف ومثا
 بينقطة بصيغة ماضية غايبة معلوم باب تفعل استخرج جهم وسكون ميم
 ولام بينقطة جهم اخكرهاى ففرقة **يعنى** روايت از امام محمد باقر
 عليه السلام اينكه شان اينست كه بود نزد او زنى كه خوشى مى آمد و او را بود آن زن را
 دوستان پس بصبح رسيد و بركه بر حالى كه تحقيق طلاق داده بود او را پس
 اندوهناك شد بلى آن پس گفت امام را بعض مخلصا او كه قرائت شوم
 چرا طلاق دادى او را پس امام گفت كه بدترى كمن مذكور كردم على
 صلوات الله عليه پس زمتم كرد او را پس خوش داشتيم اينرا كه متصل كنم اخبرى
 ان اخكرهاى جهم را بسوست خود بغير ورت **و هم اصل** عن خطاب بن مسلمة
 قال كانت عتيدة امراة نصف هذا امر وكان ابوها كذلك وكانت سنية
 الخلق وكنت اكن طلاقها لحر فبى يايمان و ايمان ايرها فلقيت با الحسن
 مؤسى عليه السلام وانا اريد ان اسلك عن طلاقها فقلت جعلت فداك ان لي
 اليك حاجة فتاذن لي ان اسالك عنها فقال اتيتي عندا صلوات الله عليه **شره**
 خطاب بفتح فاء با نقطة و تشديد طاء بينقطة است مسلمة بفتح ميم و فتح
 لام يا بضم ميم و كسر لام است مثارا ليهذا الامر من شيعه اماميه است فتا
 بتقدير استفرهام است اتيتي بكسر ميم و سكون ياء دو نقطه در پايين و كسر تاء
 دو نقطه در بالا بصيغة امر ماضى الفاعل اللام باب ضحى است صلوات

۴۵۶
 مستوفى و يا مستوفى زمانت و بدل بعض غدا است **يعنى** روايت از خطاب
 مسلمة گفت كه بود نزد من زنى كه بيان و تصديق ميكرد اين كار را و بود پيش
 همچنان و آن زن بود بدختر و بودم كه اخورش ميردم طلاق او را بلى شناخت
 من بايمان او را بايمان بدتر پس بر خوردم امام موكاظم را بر حالى كه من
 ميخواستم كه سوال كنم او را از طلاق آن زن پس گفتم كه قرائت شوم بدترى
 كه مر است سوكا جوقا ايس رضت سندهى مرا كه سوال كنم ترا از ان پس
 امام گفت كه بيا نزد من وضو وقت كز او نماز ظهر **اصل** قال فلما
 صليت الظهر بيته فوجدته قد صلى و جلى قد خلت عليه و جلست
 بين يديه فابتدأني فقال يا خطاب بن مسلمة كان ابي زنجي اشته عثم
 لي و كانت سنية الخلق وكان ابي ربا اعلق على و عليها الباب رجاء
 ان الفاها فاسلق الحائط و اهرق منها فلما مات ابي طلقها فقلت الله
 اكبر لجا ابي و الله عن حاجتي من غير مسلمة **شره** رجاء بفتح راء منصوب
 و مفعول است اسلق بين بينقطة بصيغة مضارع متكلم معلوم باب تفعل
 است اهرق زباب مضارع **يعنى** راوى گفت كه پس و قعى كه كز ارم نما
 ظهر آمدم نزد امام پس بافتم او را كه تحقيق كز ارده بود نماز ظهر را و نشسته
 بود پس داخل شدم برا و نشتم در برابر او پس امام پيشي گرفت مرا باين روش كه گفت
 كه اى خطاب بن مسلمة بود پدرم كه تزويج كرد بمن دختر عمو از مرا بود بدختر
 پدرم كه بسا كه بست بر من و بر او در برابر با ميدانكه بر خوردم آن زن را پس راى
 ميرفتم ديوار را و ميكريتم از ان زن پس رفتى كه مرد پدرم طلاق دادم او را
 پس با خرد گفتم كه الله اكبر جواب گفت مرا بخدا قسم از حاجت من سولى **سوم اصل**

در مجلسی از عتبات سنان بکسین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 که پرسیدم امام را آن سطلای و جوی طلاق داده نشود برای عده طلاق امام گفت
 که بر گردانیده میشود سوگن مثل آیت سو طلاق که فطلقوهن لعدتهن
مسئله سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل طلق امرأته وهي حائض فقال
 الطلاق لغيره استیصال **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث سوم این
نهم **مسئله** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل طلق امرأته ثلاثا في مجلس واحد فظفر له بكن شيئا
 ايها الطلاق الذي امر الله عز وجل به فممن خالف لم يكن له طلاق
 وان ابن عمر طلق امرأته ثلاثا في مجلس واحد فافترق فامر النبي صلى الله
 عليه وآله وسلم ولا يعتد به الطلاق قال وجاء رجل الى امير المؤمنين علي صلوات
 الله عليه فقال يا امير المؤمنين اني طلق امرأتي قال الك بينة قال لا
 فقال اعزب **شرح** علی علیه السلام شایسته باینکه اگر در طهر باشد میتواند بود
 که یکی از آنها صحیح باشد مثل اینکه در طهر غریب جماعت باشد از جزمیت
 امر الله عز وجل به اشارة بآیت سو طلاق اذا طلقتم النساء فطلقوهن
 احدهن وبيان میشود در جلد دوم باب تفریط و التمسك و العدة و ما
 يجب الطلاق به باب هشتم است بینه عبارتست از دو کوه عاد و اعرب
 بعین بینقطه و زلی با نقطه و یا بیک نقطه بصیغه امر باب تفریط و ما
 یجوز من و مراد اینست که طلاق تفریط بینه موافق آیت
 سو طلاق و اشهدوا ذوی عدل منکم **نهم** گفت امام محمد باقر علیه السلام که هر که
 طلاق داد سطلای و در مجلسی اندک زن یا کی از حیض داشته باشد سطلای
 طلاق او چیزی جز این نیست که طلاق صحیح است که امر که الله عز وجل

بان در سو طلاق پس هر که مخالفت کند نیاید سطلای او طلاق و بدین معنی که عبد الله
 عز وجل داد و زفر سه طلاق در یک مجلس حالی که آن زن حاضر بود پس امر که
 او را بجهنم اینک جماع کند آن زن را و اعتبار نکند آن طلاق را امام گفت که آمدن مرد
 سو امیر المؤمنین علیه السلام الله علیه بر گفت که ای امیر المؤمنین بدین معنی که من طلاق
 دادم زن خود را گفت که آیا تراست و او شاهد گفت که نه پس گفت که در سو
نهم **مسئله** سالت ابا جعفر علیه السلام عن امرأة طلقها زوجها لغير السنة و قلنا انهم
 اهل بیت و لم یعلم به أحد فقال ليس فی **شرح** طلاق برای غیر سنت بیان
 شد و شرح بخند اول این باب ضمیمه بهم طبع بزوجه و امرأة و لعنا لا یشانت
 ضمیر بر طبع بطلاق است و در اکثر نسخ بجای آن بهم است و آن خوب نمیاید
نهم پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از زنی که طلاق داد او را شوهر او برای غیر سنت
 رست و گفتیم که ایشان خانه داده اند و خبر دارند که آن طلاق برای غیر سنت است
 و دعا دل نکرد پس امام گفت که نیست طلاق او چیزی **نهم** **مسئله** سالت ابا عبد الله
 علیه السلام یقول طلق ابن عمر امرأته ثلاثا وهي حائض فقال عمر رسول الله
 فامر ان يرأجوها فقلت ان الناس يقولون انما طلقها واحدة وهي حائض
 فقال فقلای شی سالت رسول الله ص اذا كان هو ملك برجعها لکبیل و لکنه
 طلقها ثلاثا فامر رسول الله ص ان يرأجوها ثم قال ان شئت فطلق وان شئت
 فامسک **شرح** ان الناس تراشوا رشت بروایت مخالفان مثل ایضا و معنی
 میشود در حدیث شانزدهم و بیستم این باب موافق ظاهر آنچه در کتاب
 بخاری و کتاب مسلم است که عن عبد الله بن عمر عن طلاق امرأة له وهي حائض
 فذكر له رسول الله ص وسلم فحفظه رسول الله ص والد وسلم ثم قال ليرأجوها ثم

ثم قال ان ثبت فطلق وان ثبت فامسك **شرح** اه الناس اخراش رقت
 بروایت مخالفه مثل آنچه منقول میشود در حقه شاذ هم و همچنین این باب
 ظاهر آنچه در کتاب بخاک و کتاب مسلم است که عز عبد الله بن عمر بن طلق امره
 له وحی قال نضر قدس عمر رسول الله ص و لم تغبط فيه رسول الله ص و لم تم
 الميراجوا ثم يسكنها حتى تظهر ثم تحيض فتظفر فان بدله ان يطلعا فليطرقا
 فتوان يسرها فتلك العدة الى امره ان تطلق لها النساء و رواية من قال
 ثم يطلعا طارا او حمارا فلا تنقض اخر مني برأيت که ابن عمر شیان شده بود
 ان طلاق و جان میخاست بری بر کرد اینک و آنچه در روایت مخالفه است
 که تغبط فيه رسول الله ص و له و لم قرینه تنبیه است زیرا که تغبط یعنی کمال
 خشمنا کست و ظاهر بر اینست که آن بیست و نه دونا مشروع باشد **بغیر** شنیدم
 از امام جعفر صا دق ۴ میگفت که طلاق داد پس نهش را بر طلاق بر حالی
 که زن حاضر بود پس سید عمر رسول الله ص و له را پس امر کرد او را باینکه
 بر کرد و ندا و پس گفت که بدستی که مرد مان میکند که بر اینست که پس
 عمر طلاق داد آن زن را یک طلاق بر حالی که آن زن حاضر بود پس امام گفت
 که پس بری چه چیز پس سید عمر رسول الله ص و له را پس امر کرد او را باینکه آن
 دروغ گفتد و یک طلاق داد آن زن را بر طلاق پس امر کرد او را رسول الله
 ص باینکه بر کرد و ندا و بعد از آن رسول الله گفت که اگر خواهی پس طلاق
 ده و اگر خواهی پس نگاه دار **درهم اصل** **شرح** عن أبي جعفر ع ان رسول الله
 ص سئل ان رجلا طلقها وحج ذلك فقيم مؤ قال نعم فان طلقه بغير
 شهيد ليس بطلاق ولا لغيره لعدت ليس بطلاق ولا يحل له ان يفعل

فيعمل

فيطلقها بغير شهيد ولا لغيره لعدت الى امر الله عز وجل لها **شرح** روایت از امام
 محمد باقر ع اینکه او پرسیده شد از زنی که خود شنید اینرا که مرد که شوهر او طلاق
 داد او را و از مرد شنید اینرا با وجود آنکه خود صیغه طلاق را شنیده درنگ میکند
 با آنکه امام گفت که آنرا چه بدستی که طلاق او بی شاهدست نیست طلاق
 صحیح و طلاق بری غیر عد نیز صحیح است و حلال نیست بری آن مرد که کند
 پس طلاق دهد و از بی شاهدان و بری غیر عد که امر کرد الله عز وجل بری آن
 در صورت طلاق و اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و بیان میشود در حد
 دوم باب ششم **باز درهم اصل** **شرح** عن أبي جعفر ع ان رسول الله ع علم انما قال اذا طلق
 الرجل في ذم النفا سراً و طلقها بعد ما يسرها فليس طلاقاً اياها بطلاق و
 طلقها في استقبال عدتها طاراً من غير حجاج و لم يشهد على ذلك رجلين عدلين
 فليس طلاقاً اياها بطلاق **شرح** گفتن باینکه نفا سراً اعتبار اینست که
 حکم حیض معلوم میشود بطریق اولی و در این اثنا وقت باینکه نفا سراً قسمی از
 حیض است پسرا بقتیدیدین بنیقه بصیغه مضارع غایب معلوم با حکم
 است که استقبال را کرده و مصدر اینجا مضارع بفاعلت ذکر استقبال
 باینکه از حیض بری میباشد و زنی صحت طلاق بی شاهد است زیرا که زن
 در اول هر دو مرتبه است از حیض از وسط و آخرش و با وجود آن طلاق او
 صحیح نیست باینکه او را بر طاراً بنیقه حال ضمیمه عدتها است و حال ازضا
 الیجا ترست نزد جمیع انحنایان و اسقاط علامت تائید باعتبار اینست که
 مراد صدحاً نفاست و ذکر آن احتراز است از زمان آخر حیض که اندکی
 پیش از آن طهر است زیرا که گاهی قبل نیز زمان استقبال عدتها مینامند و نظر

این فقره می آید در چند دوم بایا لمفقود که بایا شصت هشتم است و مناسب
 اینجا میخورد و بیا ن میشود **بیستی** روایت از امام محمد باقر و امام
 جعفر صادق علیه السلام اینکه ایشان گفتند که چون طلاق دهد مرد در وقت
 خونی یا بید یا طلاق دهد زن بعد از آنکه جماع کند آن زن بایست طلاق
 او آن زن طلاق صحیح و اگر طلاق دهد زن در وقت روزه یا یکی از آن
 بر حال که آن زن داخل طهر شده باشد بی جماع و گناه نگیرد بر آن طلاق و در
 عادی بایست طلاق او از زن طلاق صحیح **در او زوم اصل** عن ابي بصير عن عمار
 عن ابي ابراهيم عليه السلام قال سالت عن رجل يطلق امرأته في طهر من غير جماع ثم يرد
 من بيوته ثم يطلقها تبين منه ثلاث تطليقات في طهر واحد فقال خالف
 السنة قلت فليس يصح له اذ اهو الجعرا ان يطلقها الا في طهر آخر قال
 نعم قلت حتى يجي مع قال نعم **شرح** تبين بيا يكفقه ويا د ونقطه در باب
 بصفه مضارع غايه معلوم بایا غرب بتقدير استغفار استغفار السنة
 اشارت باینکه طلاق دوم و طلاق سوم او باطلست و بیان میشود
 در چند چهارم باب هشتم که لانه طلقها التلقية الثانية في طهر الاولى ولا يفتي
 القدر الاموال بعد التجه و می آید در احادیث باب چهارم که بایا
 المراجعة لا تكفي الا بالموافقة است **بیستی** روایت از امام محمد باقر و امام
 امام حسن کاظم ع گفت که پرسیدم امام را از مرد که طلاق میدهد زنش
 در یکی جماع بعد از آن بر میگردد و از مرد همان روز بعد از آن طلاق
 میدهد از آن آیا جدا میشود آن زن از آن مرد بیه طلاق که در میان آنها
 دو بر گردانید واقع شود در یکبار یکی از حیض پس امام گفت که مخالف

کرد طبق رسول الله ص لانه طلاق دوم و طلاق سوم کف که آیا بین او و زنیش برای
 او چیزی او بکشد از آن زن این طلاق دهد از آن مرد را یکی دیگر امام گفت که
 آنرا کفم که زن او زنیش در یکی دیگر از آن جماع کند در یکی سابق بطن بعد از آن
 امام گفت که آری **سیر دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال من طلق بغير شهود
 فليس بشئ **شرح** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که هر طلاق دهد
 شاهدان بایست طلاق او چیزی **چهارم اصل** عن محمد بن مسلم قال قدم
 رجل امير المؤمنين صلوات الله عليه و آله الكوفة فقال لي طلقت امرأتي بعد
 ما طهرت من حيضها قبل ان اجامعها فقال امير المؤمنين صلوات الله عليه
 اشهدت رجلين و قد عدل كما امرت الله عز وجل فقال لا فقال اذهب
 فان طلاقك ليس بشئ **شرح** روایت از محمد بن مسلم که راوی امام محمد باقر
 و امام جعفر صادق علیه السلام است گفت که آمد مردی سوی امیر المؤمنین صلوات
 علیه و آله در کوفه پس گفت که بدست تو که من طلاق دادم زن خود را بعد از آنکه پاک
 شد از حیض پیش از آنکه جماع کنم او را پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 که ای کرم که تو مرد صاحبان عدالت را چنانچه امر کرد ترا الله عز وجل در
 طلاق که اشهدا و ذی عدل منکم پس گفت که نه پس گفت که بر وجه بدست تو که
 طلاق تو نیست چیزی **پانزدهم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال من طلق
 امرأته ثلثا في مجلس وهي حائض فليس بشئ و قد روى رسول الله ص و آله طلاق
 عبد الله بن عمر اذ طلق امرأته ثلثا وهي حائض فابطل رسول الله ص عليه
 ذاك الطلاق و قال كل شئ خالف كتاب الله عز وجل و رد الى كتاب الله
 عز وجل و قال لا طلاق الا في عدل **شرح** صبر و قال در وجه الجمع بر رسول

نیت

میانی

در مسجد بنیامک بن اخل شد علی بن الحسین علیهم السلام و خوب نشا ختم او را پس
 بر سیدم مرد ما را از او پرسید چه کرده شدیم بنام او پرسید خاتم ستم ستم او و غیر
 من پس و دیو را گرفتیم و سلام کردیم بر او پس گفت او را مرد که نگاه دار
 ترا الله تعالی جعفری و مردی که نام بر من می پرسید بر او گفت در وقت که
 جفت خود میکند و را که او را بپوشد پس بعد از آن بخاطر سید او را
 او را در میان روزی که جفت خود کند. او را با خوب میشود برای او آن
 جفت کردن بر امام گفت که جز این نیست که طلاق صحیح بعد از نکاح است
دوم **۴** عن سماعة قال سألته عن رجل يقول يوم اتزوج فلانة
 فخطأ لزوجها فقال ليس بشي ان لا يكون طلاق حتى يملك عقدة النكاح **شرح**
 يوم مضى بظرفیت است و مضای است و بما ملش طلق است و این جمله
 مقول قول است فادرجه بل بطرفه بطرفه معقول زیرا که مراد اینست که آن
 اتزوج فلانة فهو طلق في يوم تزوجها **شرح** روایت از سماعة جعفر بن
 که راوی امام جعفر صادق و امام محمد کاظم علیهم السلام است گفت که پرسیدم
 از مردی که میگوید که در هر وقت که جفت خود میکند فلانة را پس طلق است
 پس امام گفت که نیست چیزی بدست تو که شان اینست که نمیشد طلاق تا آنکه
 مالک شود صیغه نکاح را **سوم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان الذي
 من قبلنا يقولون لا عتاق ولا طلاق الا بعد ما يملك الرجل **شرح** عتاق
 بفتح عین مصدرا بفتح ازاوی و مراد اینی آزاد کردن است **بیانی** روایت
 از امام جعفر صادق است که بود ندجی که پیش از ما بود از آنکه طاهر
 که میکشند که نیست آزاد کردن و نه طلاق مگر بعد از آنکه مالک شود **چهارم اصل**

عن

عن عبد الله بن سليمان عن أبيه قال كنت في المسجد فدخل علي بن الحسين عليه السلام
 و لم أكنته و عليه السلام قال له ما سر سوء قد فعلت طرنا بين كبرية فقلت
 لرجل قريبي الجالس من هذا الشيخ فقال ما لك لم تسألني عن أحد دخل المسجد
 غير هذا الشيخ قال فقلت لم ار أحد دخل المسجد احسن هيئة في عيني من هذا
 الشيخ فلذلك سألتك عنه قال فأتى علي بن الحسين عليهما السلام **شرح** روایت
 از عبد الله بن سليمان از پدرش گفت که بودم در مسجد پس داخل شد علی بن
 علیهم السلام و خوب نشا ختم او را و بدو بود عمامه سیاه تحقیق او خجسته بود
 طرف ترا میان دو شانه خود بر کفم مردی که نزدیک نشسته بود نسبت بمن
 که گیت این بزرگ بر گفت که چیست ترا که سوال کنی مرا از هیچیک که داخل
 مسجد شدی این بزرگ بر گفت که پرسیدم که ندیدم هیچیک که داخل شد بهتر
 باعتبار صورت در چشم من از این بزرگ بر برای آن سوال کردم ترا از او گفت
 که پرسیدی که او علی بن الحسین علیهم السلام است **اصل** قال فقلت و قام الرجل
 و عجز فاكتمناه فسلنا عليه فقال له الرجل ما ترى أصليك الله
 في رجل سمى امرأة بعينها يوم يتزوجها فهو طلق فلانا ثم بكاه
 ان يتزوجها يصح له ذلك قال فقال له إنما الطلاق بعد النكاح **شرح**
 این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **اصل** قال عبد الله
 قد خلت أنا و أبي على أبي عبد الله عليه السلام فحدثني أبي بهذا الحديث فقال
 له أبو عبد الله أنت تشهد على علي بن الحسين عليهما السلام بهذا الحديث **شرح**
شرح گفت عبد الله که پس داخل شدم من و پدرم بر امام جعفر صادق و پدر
 او را ندیدم باین خبر پس گفت او را امام جعفر صادق ۴ که آیا ترکوا هیچی

والمعنى والاحتمال استا من معنى دوم و مقصود در این باب تعیین
 میان هر دو معنی است و در رجحان اول دوم و سوم و چهارم بیان معنی
 اول شده و در رجحان ششم و هفتم و هشتم و نهم بیان معنی دوم شده و طلاق العده
 عبارت از طلاق که طلاق دهنده در آن قصد رجوع در عده داشته باشد
 و مقصود شرح تادیب اصلاح زن باشد و آنرا طلاق العده می نامند یا عینا
 اینکه منقول بر اینها در عده است و اگر زن عده نیندازد مرد طلاق یندازد و این قسم
 طلاق است که ما مورد است در آیت سو طلاق که فاذا طلقتم النساء فطلقوهن
 لعدهن و لخصوا العده بنا بر اینکه امر برای استحباب و لام برای تعیل باشد
 و کا هو طلاق العده مستعمل میشود یعنی طلاق رجعی مطلقا موافق آنچه می آید
 در رجحان اول با جایگزین دوم که باب بی عنوان است و کا می مقصود از طلاق العده
 ابقاء طلاق غیر مطهره برای قطع امید زن میباشد موافق آنچه می آید
 در رجحان اول و باب لای لا تحل الخی تک رجعا غیر که باب هفتم است و مایوجع الطلاق
 عبارت از لوازم مشترکه بیان طلاق السنه و طلاق العده مثل اینکه در بار
 سوم حرام میکند نکاح را مگر آنکه زن شوهر دیگر کند پس بوجبه تقدیر بوجبه
 و الطلاق مرفوع و فاعل بوجبه است **یعنی** این باب بیان حقیقت طلاق
 السنه و طلاق العده است و بیان آنچه لازم میکند آنرا طلاق در این باب
 حدیث **اول** عن ابن مسعود عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال
 طلاق السنه یطلقها تطلیقاً یعنی علی ظهر من غیر جماع بشهادت شاهدین
 ثم ینکحها حتی ینقض اقراؤها فاما منعت اقراؤها فقد بان منه و هو
 خاطب من الخطاب ان شاء الله و ان شاءت فلا **شرح** مسکان

بهم

مسکان بهم و سکوت سین بین نقطه غیر منفرد است بطرقا بتقدیر ان یطلقها است پس
 منقول و مرفوع می تواند بود یعنی تا شاهدین کلام را وی است و اشارت بجمله
 مشترکه است بیان طلاق السنه و طلاق العده و امام علیه السلام از آن سزاگشته
 ثم یدعها تا آخر عطف است بر یطلقها و برای بیان قصد طلاق دهنده است
 منافات ندارد با اینکه بشمار شود از این قصد رجوع کنند و مع هذا طلاق
 السنه باشد چنانچه مذکور شد در شرح عنوان این باب و ظاهر میشود از فقره
 آئینه و تفسیر اقراء که عده طلاق است بطریقی یدد را حدیث باب غنی الاقراء
 که باب بیست و هفتم است و ذکر اقراء بعنوان مثال است زیرا که شهر برای
 حکم اقراء دارد چنانچه می یابد در آخر باب طلاق لای لم تبلغ لای لم قد بیست
 من المحقق که باب بیست و چهارم است و در باب طلاق المستبره که باب سی و
 است و گذشتن اقراء عبارت است از انقضای عده **یعنی** روایت است عبد الله بن
 مسکان از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که طلاق السنه یعنی اخراج نیست که مرد
 که مرد طلاق دهد و نه بطلان قدام میخواید بتر که بر هر جماع بکراهی و کفر
 باشد بعد از آن و اگر او زن را تا آنکه منقض شود عده او بر چه منقضی
 شد عده او بر تحقیق جدا شدن از شوهر و آن شوهر خواستگار است از جمله
 خواستگاران اگر زن خواهد شوهر خود را میکند او را و اگر خواهد پس
اصل و ان اراد ان یراجعها استند علی رجوعها قبل ان تنقض اقراوها
 فیکون عندها علی التلقیه الماضیه قال و قال ابو بصیر عن ابی عبد الله
 علیه السلام هو قول الله عز وجل الطلاق حرثان فامساك بعرقه ای
 شریح با رجوع الماضیه التلقیه التلقیه الشریح با رجوع **شرح** و ان ارادنا

برای بیان لازم طلاق السنه است و داخل حقیقت آن نیست چنانچه مد
 در شرح عنوان این باب میفرموده اند و راقی را باین سبب است یا راجع
 بحدین مسلم است ذکر قال ابو بصیر بجای رقی ابو بصیر است یا اینکه ابو بصیر
 این سخن را از پیش خود گفته و منبت با امام داده اند که تصریح بآن کرده باشد
 زیرا که منافات دارد با اینکه طلاق طلاق السنه بمعنی احضار باشد و ایضا از
 این آیت ظاهر میشود آنچه موافق قول ابو بصیر است بلکه ظاهر اینست که اگر
 الطلاق مرثان برای عهد خارجی باشد و اشارت باشد بطلاق که افضل
 اقسام طلاق است موافق آیت سنی طلاق که فطلقهن من بعدهن و آن
 طلاق العده است و بعضی میگویند که نزول سنی طلاق پیش از نزول سون
 بقوم بوده و در هر دو وجه و اشارت باین خلاف شده در مجمع البیان و اگر
 مرد خواهد که برگردد اندک زمانی که میگذرد و برگردد و اینست آن زن پیش از آنکه
 منقضی شود عده آن زن پس میباشند آن زن نزد آن مرد بر یک طلاق که گذشت
 این مسأله گفت که گفت ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که آن صفی قوی
 الله عز وجل است در سنی بقوم که طلاق دوبار است پس از آن نگاهداشتن
 بر وجه مستحق است یا سر دادن و قطع طبع است بر یکویی کرد طلاق و ادای
 سوم تصریح با حیات است که رجعت در آن جائز نیست **دوم** **صل** عن زرارة
 عن ابي جعفر **ع** انه قال كل طلاق لا يكون على السنه اطلاق على العدة
 فليس بشئ قال زرارة قلت لابي جعفر عليه السلام فسر لي طلاق السنه و طلاق
 العدة **شرح** مناسب سوال زردان اینست که امام گفته باشد که هر طلاق
 لا يكون طلاق السنه و طلاق العدة فليس بشئ و غیر از قلم کا بیان مینماید

و ما موافق

و ما موافق مناسبت میکنم و در شرح شیخ زین الدین بر شوابع بجای او طلاق
 علی العده چنین است که او علی طلاق العده **شرح** و اینست از زردان از امام محمد
 با و علیه السلام امام گفت که هر طلاق ابتدا نمی که عده باشد طلاق السنه یا
 العده پس نیست چیزی گفت زردان که گفت که بدینا کن برای من طلاق السنه
 و طلاق العده **اصل** **قال** اما لای السنه فاذا اراد الرجل ان يطلق امرأته
 فلينظر بها حتى تطهر و تطهر فاذا خرجت من طهرها طهرها تطهرها
 من غير حجام و شهد شاهدین علی ذلك ثم يدعها حتى تطهر طهرين
 فتتقضي عدها بشئ خيض و قد بانث منه و يكون خا طبا من
 لخطاب ان شارت نزوة جثه و ان شارت لم تنز و جثه و عليه
 تفقهها و السكفي ما دامت في عدها و لها يتوارثان حتى تنقضي العدة
شرح مقصود بیان مثالی برای طلاق السنه است پس منافات ندارد
 با اینکه بعضی افراد طلاق السنه خارج ازین صورت باشد چنانچه
 ظاهر میشود از قول امام در آخر این حدیث که مثل هذه تطلق طلاق
 السنه و بیان حقیقت طلاق السنه بمعنی احضار گذشت و در شرح عده
 باب بطلاق امرأته طلاق السنه است یشهد من فروع است و همچنین عده
شرح بر امام گفت که ما طلاق سنه بمعنی احضار پس مثالی نیست که چون
 اراده کند مرد که طلاق ابتدا نمی دهد زنش را که جماع کرده و پس باید
 که انتظار نکشد با و تا آنکه حیض بپزد و پاک شود پس چون بیرون رود از
 حیضش طلاق دهد و را یک طلاق بی جماع بی قصد اینکه برگردد و اندک
 میگذرد و گواه و بران طلاق بعد از آن و میگذارد آن زن را اما آنکه بی

بعد از طلاق دو حیض بر یکدیگر عده او سه حیض و با تحقیق جدا شده باشد از آن
شهر مرد اینست که قطره اول از حیض سوم از طلاق علامت نفقانی عده است
موافق آنچه می آید در احادیث با بجا الوقت لکن پس فیه المطلقه تا آخر کلام
بیت و ششم است و با شدن شوهر خواستگار آنجمله خواستگاران آن زن
خواهد بخت خود کند و او را خواهد بخت کند و او را و بر هر دست نفقه زن
و جایگاه او خواهد بود در عده خود است و ایشان می آید از یکدیگر بختند تا آنکه
بپایند عده زن **اصل** قال و اما طلاق العدة التي قال الله تعالى فطلقوهن
لعدتهن واحصوا العدة فاذا اراد الرجل ان يطلق امرأته طلاق
العدة فليست بها حتى يحض من حيضها ثم يطلقها تطليقة من غير
جماع يشهد شاهدان **شرح** امام گفت که و اما طلاق العدة
که گفت الله تعالى در سورت طلاق که بی طلاق دهید ایشان را برای عده ایشان
و بشمارید عده را تا مباد که غافل شوید و عده منقضی شود بی آنکه شمار رجوع
کرده باشید پس چون اراده کند مرد که از جمله شما اینرا که طلاق دهد زنش را
طلاق که برای عده و بقصد رجوع در عده است بپایند که انتظار کشد باز
که جماع کرده او را تا آنکه حیض ببیند و بیرون رود از حیضش بعد از آن طلاق
او را یک طلاق جماع بگوهر و گوهر عادل **اصل** ویراجعها من يوفيه
ذلك ان أحب او بعد ذلك بايام وقبل ان تحض ويشهد على رجعتها
ويؤمها حتى تحض فاذا حاضت و خرجت من حيضها طلقها تطليقة
اخرى من غير جماع ويشهد على ذلك ثم يراجعها ايضا متى شاء قبل
ان تحض ويشهد على رجعتها ويؤمها وتكون معرا الى ان تحض

الحیض الثالثة فاذا خرجت من حيضها الثالثة طلقها الطلاق الثالث **جماع**
ويشهد على ذلك فاذا فعل ذلك فقد بانت منه ولا يحل له حتى ينكح بغيره
شرح و میگوید آن زن را در همان روز او را خواهد طلاق بعد از آن روز بخند و روز
پیش از آنکه حیض ببیند مرد اینست که لازم نیست که رجوع در او آخر عده باشد
و گواه میگوید بر یکدیگر اینست که آن زن و جماع میکند آن زن را تا آنکه حیض
ببیند پس حیض ببیند و بیرون رود از حیض طلاق میدهد او را طلاق و یکبار
رجوع در عده بی جماع و گواه میگوید بر آن طلاق نیز بعد از آن بر میگرداند
زنا غیر هرگاه خواهد پیش از آنکه حیض ببیند و گواه میگوید بر یکدیگر اینست که آن
جماع میکند او را و میباید آن زن با او تا آنکه حیض ببیند حیض سوم پس چون
کند از این تحقیق جدا شدن زن از او مرد اینست که طلاق سوم طلاق
العده نیست بخلاف دو طلاق سابق و حلال میشود آن زن برای او
تا آنکه زن نکاح کند شوهر غیر او را مقصود بیان مثالی برای طلاق العده
و حقیقت طلاق العده بیان شد در شرح عنوان این باب و می آید
در احادیث با بجا لا شاهد على الرجوع که باب سیزدهم است اینکه اشهاد
بر رجعت شرط صحیح رجعت نیست بلکه مستحب است بخلاف اشهاد بر طلاق
قبل فان كانت من حیض فقا مثل هذه تطلق طلاقا **شرح**
شده اشاره است باینکه طلاق السبع یعنی حیض مخفی نیست در طلاق از زنی
که حیض ببیند زیرا که غیر مرد و خول بها هر چند که حیض ببیند همین حکم دارد **شرح**
گفته شد امام را که پس از آنکه زن با شدن از جمله آنکه حیض نمی بیند اصلا مثل
صغیر و مثلاً باشد که عده ندارد چگونه میشود طلاق او پس امام گفت

کشتن زن طلاق داده میشود طلاق السنه زیرا که طلاق بقصد رجوع و عدم
 در او ممکن نیست **سوم** **مس** عز زنه قال سمعت ابا جعفر یقول احب
 للرجل الفقیه اذا اراد ان يطلق امراته ان یطلقها طلاق السنه قال نعم
 قال وهو الذی قال الله تعالی لعل الله یحدث بعد ذلك امرای یعنی بعد
 الطلاق و لا یفصل العلة الترفیع بها من قبل ان یتزوج زوجا غیره
 قال وما عدله ووسعها جمعا ان یطلقها علی ظهر من غیر جماع تطلیقه
 یشهد ثم یدعها حتی یلوا کلها ثلثة اشهر و ثلثة قری ثم یكون خا طبا
 من الخطاب **شعب** احبها بنیفته و تشدیدها بنیفته افعول التفضیل
 برای مفعولست و محبته اینجا یعنی چریت که کراحت آن کمتر آن باشد
 مثل آنچه گذشت در کتابا لعقیقه در چند نیم باب سوم که باب من یکره
 لیس و من لا یکره است که لیس الی و یر و المقارنه و المحوسبه احب من لیس
 و لا ان و مراد بقیه کسوست که اشارات قرآن و اندام مثل امام مقرر الط
 یا کسی که امام تعلیم کرده باشد و لم مقصود اینست که طلاق السنه یعنی خسر
 برای کسی که داند نشان لعل الله یحدث بعد ذلك امرای را بعبارة اینکه از آن مفروق
 میشود جز آن عدم رجعت در عدم سهلترست از طلاق السنه از کسی که اشیا
 آنرا نداند و بحکم بیان جواز آن از رسول الله ص انفا کند ثم در غم قال ابراهیم
 است یا برای تراخی زمانست یعنی تا غیر کلام زراو است و بنا بر اشارتی
 که بیان کریم حاجت نیست باین تفسیر که محل تعجب است و معانی دارد
 بالوجه می آید در چند آخر باب عدة المطلقه و این معتد که باب بیت ششم
 است ما عدله صیغه تعجب است و اوسع عطفست بر اعدله بر تقدیر و ما

اوسته پس اگر آن نیز صیغه تعجب است و غیره مقبول و احب بطلاق السنه است
 ان یطلقها تا آخر که منبر مقبول است و در سوره طلاق چنین است یا ایها النبی اذا
 طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و احصوا العدة و اتقوا الله ربکم لا تخرجوهن
 من بیوتهن و لا یخرجن الا ان یتن بغاضه سبینه و تلك حدود الله و من
 یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلك امرای
باب جمعی از این چند ترجیح طلاق السنه بر طلاق العده می دهند موافق آنچه
 در جمیع البیان است در تفسیر طلاق و الله اعلم **بعضی** روایت از زکریا
 گفت که شنیدم از امام محمد باقر ع می گفت که محبوب ترست برای مرد فقیه
 چون اراده کند که طلاق دهد زنی را اینکه طلاق دهد او را طلاق السنه از مرد
 غیر فقیه زیرا که گفت که عیبه که امام گفت که صحت طلاق السنه آنست که گفت
 اتقوا در سب طلاق شاید که اتفاقا خلاف کند بعد از آن که را میخیزد این را
 که خلاف کند بعد از طلاق اگر شاعده ترجیح را بآن زن پیش از آنکه جفت حق
 کند شوهر بخیر و امام گفت که و چه مستقیم است طلاق السنه و چه وسیع
 آن برای زن و شوهر هر یک اینکه طلاق دهد زنی را یا آنی از حیف جماع طلاق بگویند
 بعد از آن و گذارد آن زن تا آنکه بسبب عدة او که سه ماهست یا سه قمر است
 بعد از آن اندر باشد خواستگار از جمله خواستگاران **چهارم** **مس** عن یحیی بن
 ابراهیم عن ابيه عن ابي بصیر عن ابي عبد الله علیه السلام قال طلاق السنه یطلق الرجل
 امراته یدعها ان کان قد عدل بها حتی یخفی ثم ینظر فإذا طهرت فطلقها
 و لجة یشهاد الشاهدين ثم یترها حتی یعد ثلثة قری فإذا مضت ثلثة
 قری فقد بانت منه بواجبه و کان زوجها خا طبا من الخطاب ان شاء

تزوجه و این شاکت لم یفعل **شرح** روایت از ابو بصیر امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از طلاق السنه یعنی اصل امام گفت که طلاق السنه
 ایست که طلاق دهد مرد زن خود را بر جای که واکذاره آن زن را اگر باشد
 که دلش کرده باشد باقی آنکه حیض بیند بعد از آن یا که شقی پس چنانکه شقی
 طلاق دهد او را یک طلاق بگوید و گواه بعد از آن واکذاره او را تا آنکه
 عدت نگاه دارد سطر بر سر چنانکه گذشت سطر بر سر تحقیق جدا شدن از آن
 شوهر یک طلاق و شد شوهر خواستگار از جمله خواستگاران اگر زن چنان
 جفت خود میکند و او را اگر خواهد جفت خود نمیکند و او را **اصل** فان
 تزوجها بیهیچ جدیدی گانت عندی علی الشنین باقیین و قد مضت **شرح**
 فان هو طلقها واحدة اخرى علی طهر من غیر جماع بشهادة شاهدين
 ترها حتی یضی افرأها فاذا مضت افرأها من قبل ان یتزوجها فقد
 بانست منه باثنتين و ملکت امرها و حلک للزوج و کان زوجا خالفا
 من الخفافین شاکت تزوجه و این شاکت لم یفعل **شرح** جمله فاذا مضت
 افرأها تا آخر جای شرط ما بقیت **یعنی** پس اگر جفت خود کرد آن زن را
 بیکر تان شده زن او بر و طلاق باقی مانده و تحقیق گذشت یک طلاق
 پس اگر او طلاق داد آن زن را یک طلاق دیگر بر یا که از حیض جماع بگوید و گواه
 بعد از آن واکذاره آن زن را تا آنکه گذشت سطر بر سر چنانکه گذشت سطر بر سر
 پیش از آنکه بر کرد اندا و او را پس تحقیق جدا شدن از آن شوهر بدو طلاق واجب
 شد که رخصه و وصله بشد برای او شوهران و شد شوهر او خواستگار
 از جمله خواستگاران اگر زن خواهد جفت خود میکند و او را اگر خواهد

نیکند

نیکند **اصل** فان هو تزوجها تزوجا جدیدا بیهیچ جدیدی گانت معه
 بواجبه باقیه و قد مضت اثنتان فان اراد ان یطلقها طلاقا لا یحل
 له حتی یتزوجها غیره ترها حتی اذا حاضت و طهرت اشهد علی طلاقها
 تطلیقه واحدة ثم لا یحل له حتی یتزوجها غیره **شرح** پس اگر او جفت
 کرد آن زن را جفت کردی تا آنکه بیکر تان شده زن او و یک طلاق باقی مانده
 و تحقیق گذشت دو طلاق پس اگر اراده کند این که طلاق دهد آن زن را
 طلاق که حلال نشود آن زن برای او بسبب طلاق تا آنکه نکاح کند شوهر دیگر او را
 و میکند آن زن را تا آنکه حیض بیند و یا که شود گواه بیکر بر طلاق او یک طلاق
 بعد از آن آن زن حلال میشود برای او تا آنکه نکاح کند شوهر دیگر او را **اصل**
 و اما طلاق الرجعه فان یدعها حتی یحض و یطهر ثم یطلقها بشهادة شاهدين
 ثم یتزوجها و یوافیها ثم یتزوجها الطهر فاذا حاضت و طهرت اشهد
 شاهدين علی تطلیقها اخرى ثم یتزوجها و یوافیها ثم یتزوجها الطهر
 فاذا حاضت و طهرت اشهد شاهدين علی التطلیق الثالثه ثم لا یحل
 له ان یدعها حتی یتزوجها غیره و علیها ان یعتد ثلثة قری من یوم طلقها
 التطلیق الثالثه **شرح** طلاق الرجعه یک دفعه راه عیادت از طلاق
 العده باعتبار اینکه در آن قصد بر کرد اینست که در عده است چنانچه بیان شد
 در شرح عنوان این باب فانه بقیه اینست که مقصود بیان طلاق الرجعه
 بنائست بر مطلقا و بشرط نظر بر خصوصیت یوم تنویر و مضامین
 و اما طلاق بقصد بر کرد اینست که در عده پس بنا بر اینست که واکذاره
 تا آنکه حیض بیند و یا که شقی بعد از آن طلاق دهد آن زن را بگوید و گواه

بعد از آن برگرداندان زن را و جماع کند و بعد از آن انتظار کشد بآن زن بایک
 از حیض پس چنانچه بیند و پاک شود کوه کوه کرد و کوه را بر طلاق و دیگر بعد
 برگرداندان زن را و جماع کند و بعد از آن انتظار کشد بآن زن بایک از حیض
 پس حیض بیند و پاک شود کوه کوه کرد و کوه را بر طلاق سوم بعد از آن حلال
 نشود آن زن برای او هرگز مگر آنکه کحل کند شوهر و عیال او و بپل زنت
 اینکه نکاح دارد و شرط از روی که طلاق داد او و طلاق سوم **اصل** فان
 طلقها واجدة علی ظهره ثم انظر بها حتى حیض و نظرت ثم طلقها فقتل
 ان یراجعها لم یکن طلاقاً الثانية طلاقاً لانه طلق طالقاً لانه اذا كانت
 المرأة مطلقاً من زوجها كانت خارجة من ملكه حتى یراجعها فاذا راجعها
 صارت فی ملكه مالم یطلق التلقیه الثالثة فاذا طلقها التلقیه الثالثة فقد
 خرج ملكاً لرجعه من یك **شرح** الثانية من حیضات وصفت مطلقاً مطلقاً
 محذوف بتقدير التلقیه الثانية لا طرقت بتقدير في المرة الثانية ملكه یفهم
 وفتح وكریم وكون لام مستعمل مشهور در دو معنی اول مصدر باب خرب یعنی
 تصرف نام در چیزی دوم حملی که بر خیزد آنچه تصرف نام متعلق بآن باشد و هر دو
 اینجا مناسب است فادراً فاذا طلقها برای بیانست **یعنی** پس اگر طلاق دهد
 زن را یک طلاق بر بایک از حیض بکوه ها بعد از آن انتظار کشد بآن زن تا آنکه حیض
 بیند و پاک شود بعد از آن طلاق دهد و زن را پیش از آنکه برگرداند آن زن را بیایا
 طلاق او تطلق دوم طلاق صحیح زیرا که او طلاق دهد طلاق یا فتره را زیرا
 که شان اینست که چون باشد زن حلقه از شوهر می باشد برقی از ملک او تا
 آنکه برگرداند آن زن را پس چون برگرداند آن زن را میگرد آن زن در ملک او

انکه

انکه طلاق نداده باشد طلاق سوم بیان این انکه حیض طلاق دهد او و طلاق
 سوم بر تحقیق بر غیر و ملک برگرداند از دست او مراد اینست که بعد از
 طلاق دوم فی الجملة است زیرا که مالک برگرداند اینست است بخلاف بعد
 طلاق سوم **اصل** فان طلقها علی ظهره ثم انظر بها واشظر بها
 الطهر من غیر موافقة فی اصنت و نظرت ثم طلقها فقتل ان یدنسها بموافقة
 بعد الرجوع لم یکن طلاقاً لها طلاقاً لانه طلقها التلقیه الثانية فی
 الاول ولا یقتضی الطهر الا بموافقة بعد الرجوع **شرح** فادراً فان برای
 تحقیق است و این شروع در بیان مسئله دیگرست یدنسها بدل بنقطة
 و نون و سین بنقطة بصیغه مضارع غایب معلوم باید تفعل است قبل
 ان یدنسها بموافقة بعد الرجوع کیدنا سیس می تواند بود و بنا بر دوم مراد است
 که بعد از حیض و طهر نیز جماع نکرده و اگر میکرد و اشنا حیض و طهر و دیگر می کشید
 طلاق او صحیح میبود **یعنی** پس اگر طلاق دهد زن را برای یک از حیض بکوه ها
 بعد از آن برگرداند آن زن را و انتظار کشد و پاک شود کوه کوه کرد و کوه را بر طلاق
 بیند و پاک شود بعد از آن طلاق دهد و زن را پیش از آنکه برگرداند آن زن را
 جماع بعد از برگرداند می شود طلاق او آن زن را طلاق صحیح زیرا که او
 طلاق داد آن زن را طلاق دوم و در طهر تطلق اولی و آخر میشود طهر
 جماعی بعد از برگرداند مراد اینست که وجود آنکه حیض در میان آن
 دو طهر واقع شده آن دو طهر یک طهر حساب میشود چه جای اینکه حیض
 در میان واقع نشده باشد موافق آنچه گذشت در حید و از دهم باب
 چهارم که باب من طلق ایفا الکتاب و السنه است و بیان میشود در اجاد

ان المراجعة لا تكون الا بالمراجعة كما يجب ارجاعهم است **اصل** وكذا لا
 لا تكون التلقية الثالثة الا بمراجعة وموافق بعد المراجعة ثم حتى
 وطهر بعد الحيض ثم طلاق بشروط حتى يكون لكل تطليقة طهر من تدبير
 الموقود **شرح** حتى يكون تاخر اشارت بانك فقه لكل تطليقة تاخر
 منقو وشرع است از رساله امام من برای ابتداست که مستعمل شده بجه
 خلق مثل آیت سوا بقره وخذوا من مقام ابراهيم مصلی تدبیر بتقدیر طهر
 تدبیر است بادینش برای ملامت است الکیای آن و او می باید **بجه**
 و همچنین نباشد طلاق سوم مگر برکردن و یا بعد از برکردن این
 حیض و طهر بعد از حیض بعد از آن طلاق باشد تا آنکه باشد برای هر
 باشد تا آنکه باشد برای هر طهری که پس از طهر جماع است با کوهها
بخم عن الحسن بن زیاد عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن طلاق السنة
 كيف يطلق الرجل امرأته فقال يطلقها في طهر قبل عدتها من غير جماع
 يشهود فان طلقها واحدة ثم تركها حتى يحلوا اجلها فقد بأت منه و
 هو خائب من الخطأ **شرح** قبل بقره قاف وفتح باء ينفقه بفتح عتدست
 وفتح قاف وفتح باء بفتح اول خیریت وهر دو اینجا مناسبت و بقره
 منقبواست بظرفیت و ظرف صفت طهر است و این اشاره است بانکه
 عده آن زن سه طهر است که طلاق در هر اول و از جمله آنهاست فان طلقها
 تا آخر برای بیان ما به الامتیاز میان طلاق السنة و طلاق العده است
 بعد از بیان ما به الاشتهار میان آن دو و مراد اینست که طلاق السنة
 طلاق است که قصد برکردن دارد و عده باشد **یعنی** روایت آن

زیاد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از طلاق السنة که چنانچه
 طلاق میدهد و زنش را پس امام گفت که طلاق میدهد زن را در طهر و کنیز و عده
 اوست جماعتی باشد قبل از طلاق و عده زن را طلاق بقصد اینکه بعد از آن و
 آن زن را تا آنکه برسد عده او بر تحقیق جدا شدن زن آنرا و بعد از عده او
 و او خواستگاریت از جمله خواستگاران **اصل** و این را جماعتی و عده او
 تطليقة ما صينة و بجه تطليقتان و این طهرها تا آنکه تمام شود و حتی بخلو
 اجلها فقد بأت منه و این هو شهده علی بجهها قبل ان يحلوا اجلها فهو عده
 علی تطليقتين ما صينتين و بقيت واحدة فان طلقها الثالثة فقد بأت منه و لا
 يحل له حتى تنكح زوجا غيره و بجه بقره قاف و توفرت ما كان له عليها رجعة من الطلقات
 الاولى **شرح** ما صينتين است و مصدرا بظرف زمانست **بجه** و اگر بجه
 عدم قصد برکردن در وقت طلاق برکردن زن را در عده پس آن زن نزد او
 بر طلاق که گذشته است و باقی مانده دو طلاق و اگر طلاق دهد آن زن را
 یک طلاق دوم قصد برکردن بعد از آن و اگر او را تا آنکه برسد عده
 او بر تحقیق آن زن جدا شدن از او و اگر او بعد از طلاق دوم کوه گرفت
 برکردن آن زن پیش از آنکه برسد عده او از طلاق دوم پس آن زن نزد
 او بر دو طلاق گذشته است و باقی مانده یک طلاق پس اگر طلاق داد آن زن را
 طلاق سوم بر تحقیق آن زن جدا شدن از او و حلال میشود برای او تا آنکه
 آن زن نکاح کند شوهر غیر او و آن زن میراث میرد و میراث برده میشود
 او را باشد بر آن زن برکردن از دو طلاق سابق **ششم** سالت
 ابا الحسن عن رجل قال اني اريد بعد ما غشيت امرأة عدلي فقال

لكن هذا بطلاق فقلت جعلت فداك كيف طلاق السنة فقال يطلقها
 اذا طهرت من حيضها قبل ان يغتسل بشاهدين عدلين كما قال الله عز وجل
 ما مصلد است عشرين باعين با نقطة وشين با نقطة ويا و نقطة در اين
 بصيغه ماضى غايب معلوم با علم است مراد بطلاق التامينها ماضى غايب
 چنانچه مذکور شد در شرح عنوان اين باب بطلاق بتقدير ان يطلقها است
 و مرفوع ميتوان بود كما قال الله اشاعت بايت سق طلاق و اشهد و ادعى عدل
 منكم و نظره معلق بشاهدين عدلين است زيرا كه اشتراط وقوع طلاق در طهر غير
 موقوف مدلول صريح قرآن نيست چنانچه مذکور شد در شرح عنوان اين باب
 رد كذا جلد الله بغير اينست كه آن طلاق باطلا است چنانچه بيان ميشود در بيان
 الفرق بين طلاق على غير التام تا آخر كه باب بيت و نهم است **بصيغه** پوسيدن
 امام رضا عليه السلام را از مرگ كه طلاق داد و فرمود بعد از آنكه جماع كرد او را بگوياي و
 عاد لير امام گفت كه بيت اين طلاق صحيح پس گفتم كه قربانت شوم چنانكه است
 طلاق صحيح امام گفت كه اينكه طلاق دهد و نكاحي باك شود انحضرت بشراي از آنكه
 جماع كند او را بگوياي عاد لير امام گفت الله عز وجل در كتاب خود پس را
 مخالفت كند از اينكه اينكه ميشود سق كتاب الله عز وجل **اصول** فقلت
 له فان طلق على طهر من غير جماع يشاهد و امر ابيز فقال لا يجوز شهادة
 النساء في الطلاق و قد يجوز شهادة نهن مع غيرهن في الدماء اذا حضرن
 فقلت اذا شهد رجلين ناصبين على الطلاق بعد ان يعرف منه خير **شرح**
 حضرت بجاء بينقطة وضاد با نقطه و لا بينقطة و نون بصيغه ماضى جمع متش
 غايبه معلوم با علم نظر است مراد بناصبت شمن اهل البيت معصومين عليهم السلام است

انك طلاقا فقال امر ولد
 على الفطرة احسن من شهادة
 على الطلاق امر ولد

و ان كفى

و ان كفى است كه بعد از طلاق بر حجت قرآن كه در آنها نواز اختلاف از مذهب و
 ظن مبرح شده چنانكه تعالى بفرموده نافي از امام مقتضى لظاهر كمال
 بيج حكام با شيد تا بر مضمون من و لا على الفطرة عبارت است از هر يك كلف ايشان
 باينكه اصل در هر يك كلف اينست كه مذهب خود را ماميه داشته باشد بنا بر آيت
 له روم فطرة الله التي فطر الناس عليها و آيت سونه اعرف و لا تخبر بدين
 بن آدم فطر و بهم دينهم و اشهدهم على انفسهم است بركم قالوا بلى و حجت
 تقاضا من ظاهر كاهي اصل معتبر است كاهي ظاهر معتبر است و طلاق حق از قسم است
 اجرت بيم و زلي با نقطه بصيغه ماضى غايب معلوم موقوف الين وى باب بيت
 تعرف بصيغه امر غايب معلوم با جرح يا ستخير عبارت است از صلاح ظاهر
 و تفسير حجت در آيت و اشهد و ادعى عدل منكم و در اين كلام دلالت است
 بر اينكه شهادت ناصب معلوم الضيف است معلوم الفسق كاهي بيت **بصيغه**
 پس گفتم امام را كه بزرگ طلاق دهد بر طهر باي جماع بيك مرد كواه و در وزن
 چنانكه است چنانكه امام گفت كه كذا ميشود كواهى زن در طلاق بنا بر آيت
 و اشهد و ادعى عدل منكم و كاهي كذا ميشود شهادت زنان با غير ايشان
 در كستن چنانچه مشاهده كرده باشند انرا پس گفتم كه چي كواه كره و در مرد نا
 بر طلاق با ميباشند طلاق صحيح پس امام گفت كه هر كه زاده شد بر خلقت
 توحيد الله تعالى و ربوبيت كذا ميشود كواهى او را بر طلاق بعد از آنكه شهادت
 انرا صلاح ظاهر **اهم** اس عن ابي جعفر عليه السلام انه قال ان الطلاق
 الذم امر ادم عز وجل به و الذى سن رسول الله صلى الله عليه و آله ان يحل
 الرجل المرأة فاذا حاضت و طهرت من حيضها اشهد رجلين عدلين

است

على تطلق وهي تطلق في طهر من غير حائض وهو الحق رجوعها ما لم
 تملكه فزوج وكل طلاق ما خلا هذا فباطل ليس بطلاق **شرح** الذي امر الله
 عز وجل به كتابا بعد رقت ان طلاق العدة كبيان شدد رشرح عنوان
 اين باب و اشارت بابت سق الطلاق اذا طلقت النساء فطلقوهن
 لعدتهن والذي سن رسول الله صلى الله عليه وآله رقت ان طلاق العدة باعتبار
 اشتغال آن بر شغل كه در صريح قرآن نيست بلكه رسول الله صلى الله عليه وآله را بيان
 كره و اين عطف از قبيل عطف و وصف يك موضوع بر يك ديگر است نظير
 آيت سق مومن الذين هم صلواتهم خاشعون والذين هم من اللغو معرضون
 پس مرد نيست در الذين سن مخفيعا است از دو معني كه مذكور شد
 عنوان اين بخلاف بجا با نظر بصرف ضارغ غايب معلوم بابت تفصيل است تطلق
 بنا و محذرات يا بغير غايه كل طلاق مخصوص است بطلاق العدة بر آن
 كه حيز بيند ما مصيد است و مصدر مضبوط است محلا و هذا ينطبق
 محلا نظير قول السيد الاكلبي ما خلا الله باطل اين هشام در مخفيعا البتة
 كه ما هنه مصيد فمحلهما بغير الفعليه و موضع ما خلا مضبوط فقال
 اليس على الحال كما يقع المصك الصبح في نحو رسلها العواكر و قيل على الطرف
 على بنايتها و صلها عن الوقت و مخفيعا ما خلا زيدا على الزوايا
 خا لير عن زيد و على الثاني قاما وقت خلوه عن زيد و ميتواني بود
 كه ما برلى ابراهيم باشد مثل رايه رجلا ما خلا رجلا فمجرى باشد و هذا مجرى
 باشد محلا **يعني** روايت از امام محمد باقر عليه السلام اينكه او گفت كه
 بطلان طلاق كه امر كره الله عز وجل در كتاب خود در سق الطلاق

قرار داد

قرار داد او امر رسول الله صلى الله عليه وآله اينست كه و انذار مرد زن را كه حيز ميبندد باشد پس رجوع
 بيند و يا كشي از حيز خود كه كره و مرد عا دل بر يك طلاق بجاى كه آن زن بياكت
 رجوع و انذار زن را بر سبب كره مبنى آن زن چندا نكش منقض شده باشد سطر
 و بر طلاق برلى عده كه غير نيست مثل طلاق در حيز و مثل طلاق در طهر موقع
 بطلان نيست طلاق صحيح **بسم** اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال طلاق الله
 اذا طهرت المرأة فطلقها واحدة مكانها من غير رجوع فشهد على طلاقها فاذا
 اراد ان يرجعها اشهد على الرجعة **شرح** طلاق الاستخراجه مبتدئ محذوف
 بتقدير هذا و مقصود بيان طلاق التخييع اعم است كبيان شدد عنوان
 اين باب **يعني** روايت از امام محمد باقر عا گفت كه اين بيان طلاق الله
 مبتدئ بجا كشي زن پس بايد كه طلاق در هذا و لا يك طلاق هاجاني طلاق حائض
 سبكه بر طلاق آن زن پس رجوع اراده كند بر كرايد آن زن كرايه ميكرد بر آن
 بگردانند **نم** اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين ع
 اذا اراد الرجل الطلاق طلقها في قبل عده يا غير رجوع فاذا طلقها واحدة
 ثم تركها حتى يخلو اجلاها ان شاء ان يجلب مع الخطاب ففعل فان رجوعها
 قبل ان يخلو اجلاها او بعد كانت عنده على تطلقه **شرح** قبل عده ترسان
 در شرح چند بخم اين باب فاد ران برلى بيقبالت او بعد معني بر عقد جديد
 است برضا طرفين **يعني** روايت از امام جعفر صادق عا گفت كه گفت
 امير المؤمنين ع كه رجوع اراده كند مرد طلاق را طلاق ميكند زن را و زن با كى او
 رجوع پس بيشه كه رجوع طلاق ده زن را بطلاق بعد از آن و انذار آن زن را اينكه
 كند عده زن را كه خواهد كه خواستگار كند با خواستگار آن ميكند پس اگر

۸۹۷ آن زن را پیش از آنکه گذرد عده زن یا بعد از آن میشود آن زن نزد او بر یک طلاق
اصل فان طلقها الثانية ايضا فشاء ان يخطبها مع الخطيب ان كان تركها
حتى يخلو اجلها فان شاء واجها قبل ان ينقض اجلها فان فعل فهو عتله
على الظالمين فان طلقها الثانية فلا يلزم له حتى ينكح في جاعته وهي رخص
وتؤت ما كانت في الدم من الظالمين الاولين **شرح** قادر فاشا جزائيه
است وشرطش ان طلقها است شاتا اجلها مر یک است از جزا که مقدم بر شرط
است وشرط که مؤخر از جزا است واین جمله مدخلی است وجزای آن طلقها
شاتا تا اجلها مر یک است از جزا که مقدم بر شرط است وشرط که مؤخر از جزا است واین جمله
مدخلی است وجزای آن طلقها است واصل است وصدور باب ظرف زمان
وهر دو بما كانت الدم اینست که بر سر سید واین اشارت باینکه اگر مثلاً زن
بعد از طلاق اول در رس حیض باشد و بعد از طلاق دوم یا شده شود میراث ظرف
میشود میان ایشان بعد از طلاق دوم و بر این قیاس است صورتی دیگر
مثل اینکه بعد از طلاق دوم یک حیض یا دو حیض ببیند و یا شده شود من برای
ابتدایست و مستعمل شده بغير خلف موافق آنچه بیان شد در شرح حدیث چهارم
این باب بدانکه شبیه این می آید در کتاب الموارث در حدیث اولیای بی و چهارم
که باب میراث الملقا فی الموضع و غیر الموضع است و اینجا چنین است که فانیها ترش
یرفعها ما دامت الدم من حیضها الثانية من الظالمين الاولين و معنی آن بیان
میشود **یعنی** پس اگر طلاق دهد نزد برادر دوم نیز پس خواست که جزا استکاری
کند آن زن را با جزا استکاران اگر باشد و گذشته باشد آن زن را تا آنکه گذرد
عده زن پس اگر خواهد بر میگردد آن زن را پیش از آنکه با خبر رسد عده زن بر اگر

۸۹۸ یکی از آن دو شوهر یا بر آن زن نزد او بر و طلاق است پس اگر طلاق داد آن زن را در
سوم باین زن حلال نمیشود برای او تا آنکه نکاح کند شوهر دیگر و او آن زن میراث نمیرد
و عیاق برده میشود چنانکه باشد در سنن حیف بعد از دو طلاق سابق **باب نهم**
ما قبله **يقول من ادان يلقى شره** این باب بیان خبریست که واجبست که گوید
آنرا کسی که اراده کرد که طلاق دهد در این باب پنج حدیث و دو حکایت باطل
از این سماع است **اول اصل** عن محمد بن مسلم انه سأل ابا جعفر عليه السلام عن رجل
قال لامرأته اني اطلقها على حرام او بانه او بینه او بینه او بینه او بینه قال هذا طلاق
ليس بشي انما الطلاق ان يقول لها في وقت الوعد بعد ما نظر من حيضها
فقل ان يحامها انت طالق او اعتدي بر يديك لكذا لطلاق ويشهد على ذلك
رجلين عدلين **شرح** بینه بقیع یا یکفقه و تشدید تا دو نقطه در بالا
بغير منقطه است و در اصل مصدر باب فرائض بغير انقطاع مستعمل شده بغير
اسم فاعل بریه بینه بعد از یاد و نقطه در بریه است خلیفه بقیع فاما با نقطه و کسر
لام و تشدید یاد و نقطه در بریه است قبل العده بیان شد در شرح حدیث
نیم باب سابق **یعنی** روایت از محمد بن مسلم اینکه او پرسید امام محمد باقر
از مرگ که گفت زنی را که تو بر من حرامی جدایی بریده شوی یا بر منی حاکمی
امام گفت که این جمله بیست و پنج جزا نیست که طلاق صحیح نیست که گوید
نزد آن مرد و طهر بعد از آنکه پاک شده باشد از حیض خود پیش از آنکه جماع کند
اول که تو طاهر باشی یا بر من حرامی که قصد کند بان انشای طلاق
او کوه که بر من حرامی و مرد عادل را **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام
قال الطلاق ان يقول لها اعتدي بر يديك لكذا لطلاق ويشهد على ذلك

ظاهر است از شرح سابق **موم** **عن** **ابن جعفر** علیه السلام قال الطلاق للعدّة ان
 يلق الرجل امرأته عند طهر برسل اليها ان اعتدي قارة فلان قد
 طلقك قال وهو ملك برجعها ما ينقص عدتها **شرح** الطلاق للعدّة عبارت
 از طلاق که مذکور است در آیت سوّم المآذی که فلقون من بعد تن جناحه
 بیان شد در شرح عنوان باب بر عنظ بر سر است و مقدم شده
 و این جمله حال مقدمه است از فاعل یطلق و جواب این ارسال شاید که مستقب
 باشد از تنمّ آیت که و لیصو العدة کلها عبارت است از طهر و دم و طهر سوّم
 ان بقیه نیز و سکون نون مضارع است جعّ ارسال متعین معنی قول است
 مخفی نماید که چون طلاق العدّه بقصد تادیب میباشد غالبا بخلاف
 طلاق التّشبیه این ارسال واجب است برای زیادتی تادیب در صورتی
 که رجوع زود نشود برای حاجت زیادتی تادیب **یعنی** روایت
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت که طلاق که برای عدّه است اینست که طلاق و هد
 مرد زنی را برحالی که مقید باشد اینک نزد هر کس فرستد سگ آن زن شخصی را
 که گوید که عدّه نگاه دار چه بدتر است که فلان که طلاق داد ترا امام گفت
 که و او مالک است بر هر کس اینک آن زن چند آنکه متعین نشده عدّه آن زن
چهارم **اصل** حمید بن زیاد عن ابن سماعه عن حمید بن زیاد عن عبد الله بن سنان
 عن عبد الله قال برسل اليها فليقول له رسول الله قارة فلان قد قال
شرح روایت کرد حمید بن زیاد از حمید بن سماعه از حمید بن زیاد از عبد الله بن
 سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طلاق دهند بطلاق عدّه میسر
 شخصی سوزن بر میگویند آن شخص که عدّه نگاه دار چه بدتر است که

واحصوا

فلان

فلان **شرح** کرد از **نقح** **حکایت اصل** قال ابن سماعه و انما معنی قول رسول
 اعتدی قارة فلان قد قال فليقول له رسول الله قارة فلان قد قال
شرح یعنی تکرار معنی است از بقیه نیز بقصد تادیب است یا بکسر هنر استیفاف بیت
 سابقست و حاصل هر دو یکست **یعنی** گفت حسن بن سماعه که و خبر این نیست که
 معنی گفتن ان شخص که عدّه نگاه دار چه بدتر است که فلان کس تحقیق جد
 کرد از تو معنی اهد طلاق از بر که شان اینست که نبیاً شد جدای مکرر لفظ
 طلاق موافق این می آید در اخراج باب **نجم** **موم** حمید بن زیاد عن ابن سماعه
 عن ابن الحسن الطاطري قال الذي اجمع عليه الطلاق ان يقول انت طالق
 او اعتدي و ذكر انه قال حميد بن ابي حنيفة كيف يشهد على امرأته
 قال يقول له أنت طالق و اعتدي **شرح** طاطري یعنی طاه بنقطه و الف متقلب
 از راه بنقطه و فتح طاه بنقطه و تخفيف راه بنقطه و یا و نسبت است
 صاحب کتاب کفنه و طاطر موضع الشام و صاحب بیضا کفنه که الطاطري
 بفتح الطاء المثلین المهلین می باشد که لیسوی شایا بقا اما الطاطري اجمع بصرفه
 غایب مجمل باب فاعل است و مراد جمع علیه السلام مشهور در روایت است
 موافق آنچه گذشت در کتاب العقل و رجلا و از دم با اختلاف آنچه
 که باب بیست و دوم است **یعنی** روایت کرد حمید بن زیاد از حمید بن سماعه
 از علی بن حسن طاطري گفت که آنچه اجمع علیه السلام در صحت طلاق اینست که مرد
 گوید بوقت لقی با گوید که عدّه نگاه دار و علی بن حسن من کور کرد ایتر که او گفت
 حمید بن ابي حنيفة را که چگونه گواه میگیرد بر قول خود که عدّه نگاه دار گفت که
 میگوید گواهی را که گواه باشی و میگوید زنی که عدّه نگاه دار **حکایت اصل**

شاه کل

فان سماعه غلط محمد بن ابي حمزه ان يقول اشهدوا اعتدك قال الحسن بن
 سماعه ينفق ان يجي بالشهود الى محلة او يذهب بها الى الشهود الى
 منازلهم وهذا الحال الذي لا يكون ولم يوجب له عن رجل هذا على الغيبة
 قال الحسن بن الطالق انما كانا سكرانين اعيان ان يقول لهما هي
 طاهر من غير جماع انت طالق ويشهدنا هذين عدلين وكما سقوا ذلك
 فهو مكلف **شرح** غلط بنين با نقظه وطا بن نقظه بصيغة فاضل على علم
 است ان يقع بهن وسكون نور بتقدير من ان است ينفق بتقدير ينفق على
 است المحل يقع حار بن نقظه وفتح جيم خانه آراسته بر سر عروس هذا مبتدأ
 المحال بضم ميم خبر مبتدأ است المانع بنين با نقظه والف منقلب واو بصيغة اسم مفعول
 باب فاعلا باطل كرهه شده **يعني** گفت حسن بن سماعه كه خطا كرد محمد بن
 حمزه در اينكه مرده كويد كه اشهدوا اعتدك گفت حسن بن سماعه كه زوار ميشود بنابر
 اين اينكه مرده آورده كواها نرسوخانه آراسته زن يا مرد زيارت كن كواها ن
 سكر منزلهاي ايشان و اين محال است كه مينا شد و واجب كورد الله عز وجل
 اين را برينيكه گفت حسن بن سماعه كه نيت طلاق مكر چنانچه روايت كرده بكنين
 اعيان اينكه مرده كويد زن را بر صا كه زواج با بشد جماع كه نوطا لقي وكوا كره
 دو كواه عادلا و هر چه كره نيت بر آن باطل كرهه شده است بدانكه اين سخن
 ابن سماعه چنانچه نيت ظاهر البطلان و منافي اما در جماعت است كه مصنف رحمه
 تعالى در اين باب عتقا در آنجا كرهه ابطال از نزل بطلان و كذاشته **باب دهم**
اصل بامن تلقى ثلثا طهر شهود في مجلس او اكثر انما واحدة شرح
 انها يقع بهن بعد اشتغال من طلاق است **يعني** اين باب بيان اينست كه

طلاق داد و سطلان بن كيطر بگويا در يك مجلس دو چند مجلسي كرهه ملا فاما او يك
 است در اين باب چهار حديث **اول اصل** عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام
 قال سالت عن رجل طلق امراته ثلثا في مجلس واحد وهي طاهرة قال هي
 طاهرة **شرح** مراد بطهر انجا باكي از حيض و از تدريس جماع است كه بيان
 شد در چند چهارم باب هشتم كه باب تفسير طلاق السنة تا آخر است **يعني** ثلثا
 از زبان ان امام محمد باقر امام جعفر صادق عليهم السلام گفت كه بر سديم امام
 از مر كه طلاق داد و زن را سطلان در يك مجلسي بحالي كه آن زن باكت
 امام گفت كه انها يك طلاق است **دوم اصل** عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام
 قال سالت عن الذي يطلق في حال طهر ثم يجلس ثلثا قال هي واحدة **شرح**
 اين ظاهر است از شرح سابق **سوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال الطلاق
 ثلثا في غير عدة اية كانت على طهر فواحدة وان لم يكن على طهر فثلاث **شرح**
شرح مراد بعد انما عدد طلاق بتدرج عدة با نفع است كه يك بصيغة
 قصد سطلان كند مراد بطهر باكي از حيض و از تدريس جماع است **يعني** ثلثا
 از امام جعفر صادق گفت كه سطلان كرد در غير عدة باشد اگر باشد
 بر باكي بر سطلان است و اگر نباشد بر باكي پس بيشتر **چهارم اصل**
 قلت لابي عبد الله عليه السلام ان امما بنا يقولون ان الرجل اذا طلق امراته
 مرة او مائة مرة فاما هي واحدة وذلك ان سيلغنا عنك وعن ابائك
 انهم كانوا يقولون اذا طلق مرة او مائة مرة فاما هي واحدة فقال هو كما
 بلغكم **شرح** گفت امام جعفر صادق كه بدستى كه باران ما ميگويند كه بدست
 كه مر چن طلاق دهده را يكبار يا صدبار بيشتر اين نيت كه آن يك نيت

طلاق

بود که رسیدن از تو باز بماند تو را که ایشان می گفتند که چنانچه طلاق دهد یکبار یا باند
 بیخیز این نیست که آن یکست پس امام گفت که آن سخن چنانست که رسیدن شما **باب**
باز در اصل باین طلاق و فرق بین الشهود و طلق بحضرت قوم و لم یقل لهم اشدوا
 این باین بیان که کسی است که طلاق داد و تقریر کرد میان کوهان یا طلاق داد و حضرت
 جمع و گفت ایشان را که کوه با شید و این باینجه چهار حدیث **اول اصل** سالت
 ابا الحسن علیه السلام عن رجل طلق امراته علی طهر من غیر جماع و اشد الیوم خلا
 ثم سکت حنثه ایام ثم اشد اخر فقال ایها امرأ ان یتشهد حیضا **شرح** سیدی
 امام رضا علیه السلام را از مرکه که طلاق داد و تقریر کرد میان کوهان و کوه گرفت امروز
 مرکه را بعد از آن سالت شد در روز بعد از آن کوه گرفت دیگر را پس امام گفت
 که خیر نیست که ما مویشی باینکه کوه گرفته شوق آن کوهان بر حالی که باید کرد
 باشند **دوم اصل** عن علی بن احمد بن شیم قال سالت عن رجل طهرت امراته
 من حیضا فقال فلانة طالق و قوم یسعون کلامه و لم یقل لهم اشدوا و ایتع
 الطلاق علیها قال نعم هو شهادة اقتضت معلقة **شرح** روایت از علی بن
 احمد بن اشیع بنعیم و سکون شیم یا بنعیم و فتح یاه و دو نقطه در این باب
 اینهمه و فتح شیم و سکون یاه که از روایان امام رضا علیه السلام است که رسیدن
 امام را از مرکه که یکبار شد و تقریر کرد حضرت بر گفت که فلانة طالق است **حج**
 میشود سخن و لا و نکفت ایشان را که کوه با شید یا واقع میشود طلاق
 بر آن زن امام گفت که اگر آن حال قوم کوه شدست مراد اینست که چنانچه
 آن شهادت و بسبب کلام آن مرد است پس و نهاده کرده ایشان را آیین
 آن زن و گذاشته میشود مانند و بخت در دیوار بینه معطل که بعد از آن

شهر و تاندر **سوم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلام عن رجل کانت له امرأة
 طهرت من حیضا فجاء الجماع فقال فلانة طالق و ایتع علیها الطلاق و لم یقل
 اشدوا قال نعم **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **چهارم اصل** عن صفوان
 بن یحیی عن ابي الحسن الرضا علیه السلام قال سئل عن رجل طهرت امراته من حیضا
 فقال فلانة طالق و قوم یسعون کلامه و لم یقل لهم اشدوا و ایتع الطلاق
 علیها قال نعم هذه شهادة **شرح** این نیز ظاهر است **باب دوازدهم اصل این**
اشهد علی طلاق امرأتی تطلقه واحدة **شرح** این باب بیان می است که کوه
 گرفت بر طلاق و دوزن بیک طلاق در این باب یک حدیث **اصل** قلت لابی جعفر
 علیه السلام ما تقول فی رجل احضر شاهدین عدلین و احضر امرأتی که و هما طاهران
 ایتع الطلاق قال نعم **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام که چه میگوید در مرکه
 که حاضر کرد و کوه عادل و حاضر کرده و دوزن از خود و آن دوزن با کند از
 جماع بعد از آن گفت که کوه با شید بدستی که این دوزن من طلاق داده
 با کند یا واقع میشود طلاق امام گفت که آری **باب بیستم اصل این** **لا شاهد**
علا التجر **شرح** رجوع بکس و فتح را اسم مصدر باب نفرتست **بینه** این باب بیان
 کوه گرفتن بر یک و این زن از طلاق در این باب پنج حدیث **اول اصل**
 عن ابي عبد الله علیه السلام فی الذی یراجع و لم یتهد قال یتهد احب الی و لا
 انی بالذی صغ یا س **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در کس
 بر میگردد و دوزن از طلاق و کوه گرفته امام گفت که اگر کوه کرده بخیر
 سکون و بی نیم با نچه کرد بر نالی را **دوم اصل** عن ابي جعفر علیه السلام
 یتهد رجلین اذا طلق و اذا راجع فان جهل فقیهها فلیشهد لان علی

مانع و هیچ امری که مانع از طلاق نباشد چنانکه طلاق فلیس طلاقه چنانکه روایت
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت که مرد کوه میبرد و مرد را چون طلاق دهد و چون
 برگردد اگر جاهلی کند یا بنحیفه که در وقت مراجعت کوه نکرده پس باید که کوه
 کرده در آنوقت بلخره کرده و وزن از دست پس اگر باشد که کوه نکرده باشد
 در وقتی که طلاق داد پس نیت طلاق او چیزی **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
 قال ان الطلاق لا يكون بغير شهود و ان الرجل جعفر بن شجر و لكن
 يشهد بعد ثم فعل **ششم** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدست
 که طلاق نیاید شدی کوهها و بدست که برگرد ایندی کوهها برگرد ایندی
 است ولیک باید که کوه کرده بعد از آن پس کوه گرفتن فاضلتر است **چهارم اصل**
 سئل ابو جعفر علیه السلام عن رجل طلق امرأته واحدة ثم رجعها قبل ان تنقضي
 عدتها و لم يشهد على رجعتها و هو امرأته ما لم تنقض عدتها و قد كان يشهد
 ان يشهد على رجعتها فان جهل ذلك فليس بدخین علم ولا اری بالذی
 صنع باسأوان کثیر من الناس و لا بد و ان رجعا و لا اری بالذی صنع
 البتة علی نكاحهم اليوم لم يجدوا احد یثبت الشراة علی ما كان من امرها
 و لا اری بالذی صنع باسأوان ان يشهد هو الحسن **ششم** یتب بناء و نقطه
 و یا و یکنفطه و یا و نقطه و یا و یکنفطه معنای غایب معلوم یا یا فعلا صفت
 احداست اثبات شناختن چیزی چنانچه باید و مقصود فرقت میان شهادت
 در نکاح و شهادت در طلاق باینکه اثبات اول بخایت مشکلیست زیرا
 که مرکب است از دو شهادت یکی از جانب روج و دیگری از جانب زوج
 و ایشان در وقت نکاح شریکین میباشد بخلاف اثبات شهادت در طلاق

زیرا که آن بیعت و از جانب زوج تنهاست و زوج در وقت طلاق شریکین نیست
پنجم بر سید شمام محمد باقر علیه السلام از مردی که طلاق داد و زن را یک طلاق
 بعد از آن برگردانید و را پیش از آنکه منقضی شود عده او کوه نکرده برگرد
 زن امام گفت که وزن اوست چنانکه منقضی نشده باشد در وقت
 گردانید او عده او و تحقیق بود که زن او را برگردانید و ایندی کوه کرده پس
 گردانید زن پس گردانید آن زن او را پس باید که کوه کرده در وقتی که در
 و بنحیفه یا نه برگردانید که بسیار از مردمان اگر بخوانند بیدار
 بر نکاح ایشان در این روزگار نمی افتد کسی که شناسد چنانچه بایدها
 بدو وجهی واقع شد از جمله کار روج و تحقیق بنحیفه روج کرده در وقت برگرد
 برگردانید که کوه کرده پس برگردانید **نهم اصل** عن محمد بن مسلم عن احمد
 علیه السلام قال سألته عن رجل طلق امرأته و ارجعها قال هو املاک بر جعها
 ما لم تنقض العدة قلت فان لم يشهد علی رجعتها قال فلیشهد قلت فان
 اعتقل عن ذلك قال فلیشهد و یحین یزکر و انما جعل الشهود مکان المیراث
ششم روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت
 که بر سید امام را که از مردی که طلاق داد و زن را یک طلاق امام گفت که
 او را اگر برگردانید زن چنانکه منقضی نشده عده گفت که پس اگر کوه
 نکرده برگردانید زن چگونه میشود امام گفت که پس باید که کوه کرده گفت
 که پس اگر زن شود از آن چگونه میشود امام گفت که پس باید کوه کرده در
 وقتی که بیاید آورد و جز این نیست که گردانیدند کوهها را برای زوج
 میراث **باب چهارم در بیان المراجعة لا یکن الا بالعلم و قد** **ششم** این باب بیان

اینست که برکرد این زن که معصوم و دیگر شود **و** بنیاید که رجوع درین
 دیگر شود بنیاید که رجوع درین باب پنج حدیث **اول** **اصول** عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال المراجعة الجماع والافانها **شرح** روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که برکرد این زن در جماعت و اگر جماع بنیاید پس
 بیکت مراد اینست که طلاق بعد از مراجعت بی جماع صحیح نیست اگر چه مراجعت
 صحیح است و باعث مراجعت بعد از انقضای عده نیز میشود **دوم** **اصول** قال ابی عبد الله
 علیه السلام فی رجل يطلق امرأته ثم يرجع وقال لا يطلق التطلق الا رجوعی
 حتی یترأ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که طلاق میزدن زن را که
 جایز نیست اولاً اینکه برکردن او را در عده رجوعی امام گفت که اگر طلاق
 بنیاید و طلاق دیگر تا آنکه جماع کند آن زن بعد از مراجعت **سوم** **اصول** عن ابی جعفر
 علیه السلام یقول اذا طلق الرجل امرأته واشهد شاهدين عدلين قبل عدتها
 فلیس له ان يطلقها حتی تنقض عدتها الا ان یراجعها **شرح** قبل عدتها
 بیان شد در شرح حدیث بیستم که بایب تنقض طلاق الستة تا آخر است ذکر
 این حدیث در تحت عنوان این باب اشارت باینکه مراد مراجعت اینجا مجموع
 برکردن و جماعت موافق آنچه می آید در حدیث اول بایب ما بعد از طلاق
 و ما لا یهدم که بایب هیجدهم است و قرینه اینجاست که اگر مراد محض برکردن
 میبود قید حتی تنقض عدتها حایز نبود زیرا که برکردن این زن شرط نیست
 در طلاق دیگر خواه پیش از انقضای عده باشد و خواه بعد از آن بعقد
 و هر چه جدید باشد **نهم** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام می گفت که رجوع
 مرد زنی را و گواه یک و گواه عادل را در زمان روانی و آوردن عده زنی

جایز نیست

جایز نیست و الا اینکه طلاق دهد آن زن طلاق دیگر تا آنکه تنقض شود عده زن مگر آنکه برکردن
 برکردن آن زن را رجوع کند **نهم** **اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل
 قال سألته عن الرجل يطلق امرأته فی طهر من غیر جماع ثم یراجعها فی نهر یهد
 ذلک ثم یطلقها تبین من یهد ذلک یطلقها فی طهر واحد فقال قال لک الستة قلت
 فلیس یستحب له اذا هو راجعها ان یطلقها الا فی طهر قال نعم قلت حتی یجماع
 قال نعم **شرح** مضمون این گذشت در حدیث دوازدهم بایب من طلق لغير الکتابیة
 که بایب هیجدهم است **نهم** **اصول** عن ابی الحسن عقال الرجوع الجماع والافانها
 قال ما هی ولجدة **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این باب است **باب یازدهم**
اصول **باب شرح** این باب بیست عنوان در این باب سجد حدیث **اول** **اصول**
 عن ابی ولاد الخناط عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن امرأة اوجعت
 عن زوجها انه طلقها تطليقة طلاق العدة طلاقاً صحيحاً یعنی علی طهر من غیر
 جماع و اشهد لها شهود اعداؤک ثم انکر الرجوع بعد ذلک فقال ان کان انکار
 الطلاق قبل انقضائها العدة فان کان الطلاق بجو لها وان کان انکار الطلاق
 بعد انقضائها العدة فان علی الامام ان یفرق بينهما بعد شهادة الشهود بعد
 ما تتخلف ان اکان للطلاق بعد انقضائها العدة و هو خارج من النکاح
شرح و لا دفع و او تشدید لازم و الا بنقض است خناط بفتح طاء بنقطه
 و تشدید نون و طاء بنقطه است و مراد بطلاق العدة اینجا طلاق رجعی
 است یعنی برای تفصیح صحیح است ما معین است تتخلف بجاء بنقطه بضم
 مضارع غایب رجعی بایب استغفوا الاست و ضمیر ستر راجع بامرأة است
 زن پیش بر اینست که قول زنیست در انقضای سطر باینکه اگر مرد منکر یا

یا جاهل باشد یعنی روایت از ابو ولاد کندی فرمود از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از زنی که گفت کرد بر شوهرش این که طلاق داد او را
بطلان طلاق رجعی طلاق صحیح می باشد یا نه که بر پا کی از حیض جا عست و کوله گرفت
برای آن زن کولها را بران طلاق بعد از آن انکار طلاق کرد آن شوهر بعد
اشهاد بر امام گفت که اگر باشد انکار او آن طلاق را پیش از انقضای عده پس
بدرستی که انکار او طلاق را بعد از آن بر کرد اینست آن زن و اگر باشد که انکار
کرده باشد آن طلاق بعد از انقضای عده بدرستی که امام است این که تقریب
کنند میان آن دو بعد از کولها و دادن آن کولها ن بعد از آن که زن قسم آورده
بر اینکه انکار مرد طلاق بعد از انقضای عده است و آن مرد خواستگاری
از جمل خواستگاران **دوم** **مس** سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن رجل قال
قال لا من أبت اعتدي فقد خلت سبيلك ثم أشهد على رجعتها بعد ذلك
بإيام ثم غاب عنها قبل أن يجامعها حتى مضت لذلك شهر بعد العدة أو
أكثر فكيف تأمر قال إذا أشهد على رجعيه فبهي زوجته **شرح** پرسید
امام رضا علیه السلام را از مردی که گفت زنی را که عده نگاه دارم و تحقیق رها
کردم و ترا بعد از آن کوه گرفت بر برگردانیدن آن زن بعد از آن بخند و زنا بعد
غایب از آن زن پیش از آنکه جماع کند آن زن را تا آنکه گذشت برای آن یکماه بعد
انقضای عده یا پیش از آنکه یکماه پس چنانچه امر میکنی او را امام گفت که چنان کوه گرفت
بر برگردانیدن او پیش از آنکه جماع کند اگر چه زن انکار کند **سوم اصل**
عن أبي جعفر أنه قال في رجل طلق امرأته وأشهد شاهدين ثم أشهد على
ذلك رجعيه بترامها واستكم ذلك الشهر فلم يعلم المرأة بالرجعة حتى انقضت

عليها

عليها قال بخير المرأة وإن شاءت زوجها وإن شاءت خيرة ذلك وإن تزوجت
قبل أن تعلم بالرجعة التي أشهد عليها زوجها فليس الذي طلقها عليها سبيل ولا
الرجعة حتى بها **شرح** الشهور منقبضت حتى يجامعها باقطة ورايين ورايين بقطة
بصيف مضاعف غايه محلول باب تفصيل است قادران بیانیه است زوجها
مضاعف غايه محلول باب تفصيل است در اول بفتح زای باقطة و سکون و او منقبضات
غير منقبضات مثلاً لایه که زوجها است و جزای هر دو شرط محذوف است بقدر
گاه جایز اجماع میان این و اینی گذشت در چند سابق که اذا اشهد علی رجعیه
بجل ای گذشت بر صورتی که زوج قصد پنهان داشتن رجعت از زوج نداشته
باشد عده زوج رجعت را داشته باشد و خواه نداشته باشد یعنی روایت
از امام محمد باقر علیه السلام و گفت در مردی که طلاق داد و زنی را کوه گرفت و کوه
بعد از آن کوه گرفت بر برگردانیدن آن زن بر عالی که پنهان بود از آن زن طلب
پوشانیدن آن کرد از کولها ن پس کاه تا شدن بر برگردانیدن تا آنکه شفعه
شد عده زن امام گفت که بخبر کرده میشود زن بیان این انکار خواهد
شوهر زن میشود جایز و اگر خواهد غیر او میشود جایز و اگر شوهر دیگر
باشد بعد از آن قضای عده پیش از آنکه آگاه شود بر برگردانیدن که کوه گرفت
بر آن شوهرش پس نیست برای آنکه طلاق داد او را بر او راه قصر و شوهر دوم و
منزله از دست او **باب شانزدهم** **باب شرح** این نیز با بیست بی
عنوان درین باب یکم نیست **اول** عن زائدة عن أحمد بن محمد بن عمار
عن أبي جعفر أنه قال في رجل طلق امرأته وأشهد شاهدين ثم أشهد على
ذلك رجعيه بترامها واستكم ذلك الشهر فلم يعلم المرأة بالرجعة حتى انقضت

الرَّجْعَةُ أَعْتَدَتْ بِالتَّغْلِيْقَةِ لِأَخِيْرَةِ وَإِذَا طَلَّقَ بَعْدَ رَجْعَةٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ طَلَّاقٌ
شرح الرجعة مرفوع رفاع دخلت واكر منقبض با شد مصدر ثابت ظرف زمان
خواهد بود و مراد این خواهد بود که چون جماع کند آن مرد در زمان رجعت و این
مناسبتی سیاقی ننماید **یعنی** روایت از نزد از امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیه السلام در هر که طلاق میدهد زنی را یک طلاق و بعد از آن میکند از
زنی را تا آنکه گذرد ماه حیض یا ماه عده مگر یک روز بعد از آن بر میگردد و آمد
آن زن را و بگوید که شوهرم خاتم بعد از آن چون انقضای عده شده با طلاق
میداد او را بعد از آن کرد آن مرد آن رجعت را در آخر آن ماه نیز زانی
گفت که پس امام گفت که چون داخل ایام عده شود رجعت زن عده
نگاه میدارد بطلاق لاحق نیز چون طلاق دهد بر رجعت در ایام عده
بنیاد شد بری آن مرد طلاق **مقدم اصل این است که حق تنکح زوجا غیره** **شرح**
تنکح این باب بیان زنی طلاق داده شده است که حلال
نیشود بری شوهرش تا آنکه شوهر خود کند شوهر غیر او را و این باب پیش
حدیث **اول** سالت ابا جعفر علیه السلام عن الطلاق للی لا یحل له حتی
تنکح زوجا غیره فقال لا یحل له ما صنعت انا یا امرأة کانت عیندی و ارادت
ان اطلقها فترکها حتی اذا طلقت و طهرت طلقها من غیر جماع و اشهد
على ذلک شاهدين **شرح** طه بظا ینقطة و ثاء ینقطة بصیغه ما ضی
غایبه معلوم باب نفوع علم است **یعنی** بر رسیدم امام محمد باقر علیه السلام از طلاق
برای زن که حلالی نیشود بسبب طلاق بری شوهرش مگر آنکه نکاح کند شوهر
غیر او پس امام گفت که خبر هم ترا بآنچه کردم من را زنی که بود نزد من و ارادت

لا تخل

کردم

کردم که طلاق منم او را پس گذاشتم او را تا آنکه حیض خاتم شود و پاک شد طلاق دادم
او را بی جماع و گواه گرفتم بر آن دو گواه **اصل** ثم ترکها حتی اذا طلقت ان تنقضي
عدها راجعاً و تحللت بها و ترکها حتی اذا طلقت ان طهرت و طهرت ثم
طلقها على طهر من غیر جماع یا شاهدين ثم ترکها حتی اذا طلقت ان تنقضي
عدها راجعاً و تحللت بها حتى اذا طهرت و طهرت طلقها على طهر من غیر جماع
و انما فعلت ذلک لیس انتم لم یکن لی بها حائضه **شرح** ان یفصح بینه و یبقر بینه
است و ضمیر بری شاست **یعنی** بعد از آن گذاشتم او را تا آنکه حیض نرود و پاک
شود و عده او برسد و ایندم او را و خود کردم با او و گفتم که شما را
تا آنکه خاتم شود و پاک شد بعد از آن طلاق دادم او را بر طهری بی جماع و پاک
بعد از آن گذاشتم او را تا آنکه حیض شد پیش از آنکه منقضي شود عده او برسد و ایندم
او را و خود کردم با او تا آنکه حیض خاتم شود و پاک شد طلاق دادم او را بر طهر
بی جماع بگوید که مراد اینست که طلاق سوم یا جمیع سه طلاق مشالیت بری آن
پرسید و جز این نیست که کردم انرا یا او بری اینکشان اینست که بنوع مرابو
حائضه یا بنوعی که چون مکروه طبع من بود خواستم که قطع طبع کند از من **دوم** **ال**
عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له المرأة لا یحل له ان یتزوجها حتی تنکح
غیره قال هی التي تطلق ثم تزوج ثم تطلق ثم تزوج ثم تطلق و هی
التي لا یحل له حتی تنکح زوجا غیره و قال الرجعة بالجماع و الکافا تا هی واحدة
شرح روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که
که حلال نیشود بری شوهرش مگر آنکه نکاح کند شوهر غیر او را که است که او است
که طلاق داده میشود بعد از آن برسد و ایندم میشود بعد از آن طلاق داده میشود

ال

بعد از آن برگردانید میشود بعد از آن طلاق داده میشود و دوست زنی که حلال میشود
 برای شوهرش تا آنکه نکاح کند شوهر غیر او را و امام گفت که برگردانید با جماع است
 و اگر جماع نباشد پس الاقربا یکست موافق آنچه گذشت در احادیث باب چهارم
 که باید تا المهر لا یسکن الا بالمواقة است **س ۱۲** قلت لا یسکن الله علیه المراه
 لا یحل لزوجها حتی یشک زواجاً قال هو الله تطلق ثم تراجع ثم تطلق ثم
 تراجع ثم تطلق الثالثة فی الله لا یحل لزوجها حتی یشک زواجاً و یدوق
 غسلیک **شرح** الثالثة منقوض وقایم مقام مفعول مطلق است یدوق منقوضت
 الغسل بضم عن بینقطه و فتح سین بینقطه لذت جماع **یعنی** گفت امام جعفر صادق
 علیه السلام که زنی که حلال میشود برای شوهرش تا آنکه نکاح کند شوهر غیر او را که
 امت امام گفت که او زنیت که طلاق داده میشود بعد از آن برگردانید میشود
 بعد از آن طلاق داده میشود بعد از آن برگردانید میشود بعد از آن طلاق
 داده میشود تطلیقه سوم پیراقت زنی که حلال میشود برای شوهرش تا آنکه نکاح
 کند شوهر غیر او را و شوهر دوم چند لذت جماع او را **باب امام اصل**
 عن ابي جعفر علیه السلام فی الرجل یطلق امراته تطلیقه ثم یرامجها بعد انقضاء
 عدتها فاذا اطلقها الثالثة لم یحل لزوجها حتی یشک زواجاً غیره فاذا یشک زواجاً غیره
 ولم یدخل بها و طلقها او مات عنها لم یحل لزوجها الا و یدوق و فی الاخر
 غسلیک **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام در عری که طلاق مید
 زنی را که طلاق بعد از آن برگردانید او را بعد از آن شش عده او بعد
 و برگردان که بر جمیع طلاق دهد آن زن را تطلیقه سوم حلال میشود برگ
 اول مگر آنکه نکاح کند شوهر غیر او را پس جمیع جفت خود کند آنرا شوهر

۹۱۴
 غیر او را پس جمیع جفت خود کند آنرا شوهر غیر او را و حلال نکند او را و طلاق دهد
 یا بعد از آن برگردانید میشود برای شوهر او را تا آنکه چند شوهر دیگر نکاح جماع
 آن زن را **بسم الله** عن ابي عبد الله علیه السلام فی المطلقه الثالثة لا یحل له حتی
 یشک زواجاً غیره و یدوق غسلیک **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 در زن طلاق داده شده تطلیقه سوم که حلال میشود برای شوهرش تا آنکه نکاح
 کند شوهر غیر او را و شوهر دوم چند لذت جماع او را **س ۱۳**
 کتب الی ابي عبد الله علیه السلام رجل طلق امراته الطلاق الذی لا یحل له حتی یشک
 زواجاً غیره فترجمها غلام لم یحکم قال لا حتی یبلغ فکتبت الله ما حذا البایع
 فقال ما اوجب علی المؤمنین الخدوب **شرح** لا یحل بصیغه مضارع غایبه
 معلوم باب ضرب است و غیر مستر بل جع با مرآت است و غایدا الذی محذوف
 بتقدیر لا یحل بر مرد بیلغ رسید بقوت عقل است و آن در رعیت کا هی
 در سیزده سال تمام و کا هی در چهارده سال تمام و کا هی در پانزده سال تمام
 بسیار شد محذوف در کتاب التوحید الوصایا در آخر ابواب در حدیث هفتم که
 عن ابي عبد الله علیه السلام قال اذا بلغ الغلام ثلث عشرة سنة کتبت له الحسنه و کتبت
 علیه السنه و عویب و در حدیث هشتم که عن ابي عبد الله علیه السلام قال اذا بلغ اشد
 ثلث عشرة سنة و دخل فی الاربع عشرة و حبس علیه و حبس علی المحتلین احکم
 ام لم یحل کتبت علیه السنه و کتبت له الحسنه و جازله کل شیء الا ان یکون
 ضعیفاً او سفیهاً و اشارت چهار سال و پانزده سال گذشت در کتاب النبیام
 در حدیث دوم با جصوصم القبیان تا آخر که با جحل و پنج است **یعنی**
 نه شتم سکا امام رضا علیه السلام که مرد طلاق داد زنی را طلاق که زن حلال

باین طلاق برلی شوهرش میگرداند نکاح کند شوهر بخرد و بایر جفت خود کرد
 آن زن را پس که محکم نشد و جماع کرد و امام گفت که کافی نیست آنکه
 بالغ شود خواه باخلام و خواه بغیر آن پس نوشتم سوگام که چیست
 حد بلوغ پس گفت که آنچه واجب ساخت بر مومنان حدود را مثل حد زنا حد
 رشق **باب بیستم اصل باب ما بعدم الطلاق و الا بدیم** ماهر و جماع و طلاق
 از طلاق بعدیم بیصفی مضارع غایب معلوم را بجز جاست الطلاق مقبض
 و منقذ به است و مراد بعدیم طلاق سابق را نیست که باعث این
 میشود که طلاق سابق معدوم نشود از جمله سه طلاق که سبب حرام شد
 بی نکاح رجوع دیگر میشود **یعنی** این باب بیان طلاق است که میشود
 سابق را و طلاق که نمیشکند آنرا در این باب چهار حدیث **اول اصل**
عن ابی عبد الله رجل طلق امراته ثم یراجعها حتی حاضت ثلث
 حیض ثم یتزوی بها ثم طلقها فترکها حتی حاضت ثلث حیض من غیر
 ان یراجعها یخیر یترها قال له ان یتزوی بها مالم یراجع و یس **شرح**
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در هر که که طلاق داد و نفس را بعد
 برنگردانید و آنرا آنکه حاضر شد حیض یا بیضی که هر سوم منقضی شد
 بعد از آن جفت خود کرد او را بعهده و هر تان بعد از آن طلاق داد
 او را پس گذاشت و آنرا آنکه حیض دید و حیض آنکه بر کرد و اند او را
 میخورد اینرا که جماع کند و امام گفت که جائز است او را اینکه جفت
 خود کند و او را همیشه چندا نکند نشد اینکه بر کرد و او را جماع کند
 مراد اینست که هر طلاق که بعد از برگردانیدن و پیش از جماع باشد طلاق

سابق را می شکند پس آن سابق یکی از چهار طلاق مقبضه میشود **دوم اصل** **عن ابی**
عمر عن عبد الله بن المغيرة عن شعيب بن خالد عن المولى بن خديعة عن ابی عبد الله علیه السلام فی
 رجل طلق امراته ثم یراجعها حتی حاضت ثلث حیض ثم یتزوی بها ثم طلقها
 فترکها حتی حاضت ثلث حیض ثم یتزوی بها ثم طلقها من غیر ان یراجع ثم یتزوی
 حتی حاضت ثلث حیض قال له ان یتزوی بها مالم یراجع و یس **شرح** روایت
 از محمد بن ابی عمر از عبد الله بن المغيرة از شعيب بن خالد از المولى بن خديعة از ابی عبد الله علیه السلام
 از امام جعفر صادق علیه السلام در هر که که طلاق داد و نفس را بعد از آن برنگردانید و آنرا
 حیض دید و حیض بعد از آن جفت خود کرد او را بعد از آن طلاق داد او را پس
 او را تا آنکه دید حیض بعد از آن جفت خود کرد او را بعد از آن طلاق داد او را
 بی آنکه جماع کند آنرا که گذاشت او را آنکه حیض دید و حیض امام گفت که جائز است
 او را اینکه جفت خود کند آن زن را همیشه چندا نکند نشد اینکه بر کرد و او را جماع کند
اصل فكان این بگوید و احادیث یقولون هذا فاجزى عبد الله بن المغيرة
 قال قلت لمرسئین قلت هذا فقال خاتمة من قبل رواية رفاعه روى عن ابی
 عبد الله علیه السلام انه یهدم ما مضى قلت له فان رفاعه انما قال طلقها ثم یتزوی
 رجل ثم طلقها ثم یتزوی بها الا ان ذلك یهدم الطلاق الا **شرح** این کلام
 این ابی عمر است قبل بکفراف و فی بایک نقطه است رفاعه بکسر یا بی نقطه و فاق
 بی نقطه است و روایت رفاعه میگوید در حدیث آیند روی بیصفی معلوم است
 و ضمیر مستر راجع بر رفاعه است آن بکسر و نشدید و نه مفتوح ابتدای کلام است
 بن مؤخر است و استیفا فی بای سابق است و مقصود شرا نیست که سخن در این
 صورت نیست **یعنی** پس بود عبد الله بن بکر و آنرا او که می شکند این سخن روایت

رَجَحُ فَقَالَ الْحَبَشِيُّ هَذَا رَجَحٌ وَهَذَا مَا رَزَقَ اللَّهُ مِنَ الرِّجَالِ وَمَنْ مَاتَ طَلَقًا
 وَاحِدًا قَبْلَ أَنْ تَمُوتَ وَرَجَحًا رَجَحٌ وَرَجَحٌ أَنْ تَمُوتَ طَلَقًا وَرَجَحًا قَبْلَ رَجَحٍ
 الْأَوَّلُ فَهُوَ عِنْدَهُ مُسْتَقْبَلٌ كَمَا كَانَتْ **شرح** مستقبل بفتح باء يكلفه است
 بخر ابتدا کرده شده مطر زود و زود گفته اقبل الامر واستقبله اذا انقضا
 وابتداء **یعنی** روایت کرد محمد بن الحنفیة از عیسی بن حکم از عبد الله بن خیر
 گفت که پرسیدم عبد الله بن بکر از عمر که طلاق داد و زن را بیک طلاق بعد از آن
 گذاشت زن را تا آنکه جدا شود و او با نقضای عده بعد از آن جفت خود کرد
 او را گفت که آن زن با او است چنانچه بود در آن ترهج سابق باین معنی
 که آن طلاق شکسته شد گفت که پرسیدم عیسی که روایت رفاعه اینست که
 باشد عیسی آن دو شوهر دیگر پس گفت مراد عبد الله که اینکه در روایت
 است شوهر دیگرست و اینکه من گفتم از جمله چیز است که رو کرد که الله
 تعالی از جمله رای و هرگاه که طلاق دهد زن را بیک طلاق پس جدا شود با نقضای
 عده بعد از آن جفت خود کند آن زن را شوهر دیگری بعد از آن طلاق
 دهد و او شوهرش پس جفت خود کند آن زن را شوهر اولش پس آن زن
 نزد شوهر اولش ابتدا کرده شده است چنانچه بود **اصل** قال فَقُلْتُ
 لِعَبْدِ اللَّهِ هَذَا بِرِوَايَةٍ فَقَالَ هَذَا مَا رَزَقَ اللَّهُ قَالَ مَعْرُوفُ بْنُ حَكِيمٍ
 رَجَحًا بِنَاعِنِ رِفَاعَةَ بْنِ مَوْسَى إِنَّ الرِّجَالَ يَهْدِمُ الطَّلَاقَ الْأَوَّلَ
 فَإِنْ تَزَوَّجَ بَعْدَهُ مُسْتَقْبَلَةً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَهْدِمُ
 التَّلَاقَ لَا يَهْدِمُ الْمَرْحَةَ وَالتَّيْنُ وَرِوَايَةُ رِفَاعَةَ عَنْ أَبِي
 عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الَّذِي أَحْبَبَ إِلَيْهِ بَنِي بَكْرِ **شرح** هذا بروایت تنقیذ

استفهام است و در بعض نسخ هذا بروایت من است قال ابو عبد الله كلام
 بن حکم است و شایسته باینکه غلط عبد الله بن بکر را عیسی اشیا و او است نزد راصل او
 که آن موافق روایت معلی بن خنیس است که در ریحان اول و دوم این باب مذکور
 شد و آن موافق ثارک است سؤیقم است که الطلاق مرثان فاما که معروف
 او ترجیح با حسان تا آخر بنا بر اینکه الف لام الطلاق بر روی مدح خارج باشد و شایسته
 باشد بتطبیق که مذکور است در لیت سؤی طلاق که مطلقه حق لعده پس اگر
 دو طلاق اول طلاق الف باشد که بیان شد و در غیر طلاق الف و العده تا آخر که
 باین شتم است طلاق سوم باعث حلال بنوع ذنوب اما از حرج الدلیل و الله اعلم
یعنی عبد الله بن میسر گفت که پرسیدم عبد الله بن بکر که آیا این سببی است
 از امام پس گفت که این از جمله چیز است که هر روزی که الله تعالی گفت معنی حرج
 که روایت کرد نزد باری ما از رفاعه بن مسعود اینرا که شوهر دوم میشکند طلاق اول
 پس اگر شوهر اول جفت خود کند آن زن را پس آن زن نزد او ابتدا کرده شده است
 بیان این آنکه گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا شوهر دوم میکشد سه تطلیقه
 و نمیشکند یک تطلیقه و در تطلیقه را و روایت رفاعه از امام جعفر صادق علیه السلام
 آنست اینجاست که اگر بان عبد الله بن بکر **باب فوزه بم اصل باب الغایب نقد**
من غیبتة و طلق عند ذلک لایقع الفلاح حتى تحضر و تنقذ تقدم بقاف و الیقظه
 بصیغه مضارع غایب معلوم با علم است نه یقع بهر بدل اشتمال الغایب است و ضروری
 شان است **یعنی** این باب برای بیان مسأله است که می آید از سفر خود پس طلاق
 میدهد زن آن اما اینکه شان اینست که واقع نمیشود آن طلاق تا آنکه زن حیض بیند
 و یا که شود در این باب دو حدیث **اول اصل** سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل

كان في سفر فلما دخل المرقا معه بشا هيت فلما استقبلته امرته على الباب فبشدها
على طلقها قال لا يصح بها طلاق **شرح** برسيد امام جعفر صادق عليه السلام را اورد
كه بود در سفرى پس رفتى كه داخل شد شهر را آورد با خود دو كواه را پس رفتى كه برآ
شده و از سفر برده رخا نكواه گرفت كه دو كواه را بر طلاق آن زن بايسته كه انشاء
طلاق كند انكه دانست زن او حاضر است يا بركت چنانچه در سفر جا نرود امام
گفت كه واقع ميشود بآن زن طلاق در آن وقت **دوم** **مس** عن ابي عبد الله عليه السلام
قال اذا غاب الرجل عن امرأته سنة او سنتين او اكثر ثم قدم جازله طلاقها وكانت
حاضرا تركها حتى ظهر ثم يطلقها **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت كه چنانچه غايب شود مرد از زن در يكسال يا دو سال يا بشتر بعد از آن آيد و اراده
كند طلاق آن زن را و با شدن زن حاضر ميكند از آن زن تا انكه يك سال شود بعد
طلاق ميدهد او را و اراده اينست كه حكم سفر و دورى از كدران صحيح است طلاق را
هر چند كه موافق حيفل فتد در اين وقت بر طرف ميشود **باب بستم اصل باب**
النساء الا يطلقن على كل حال شرح اين باب بيان زنانيت كه طلاق
ميشود بر هر حالى كه در اين باب سه حديث **اول** **مس** عن ابي جعفر
عليه السلام قال حرس يطلقهن الرجل على كل حال الخا ميل والى لم يدخل بها زوجها
والغائب عنها زوجها طلقه لم تحض والى قد بشت من الحيض **شرح** روايت از امام
عبد باقر عليه السلام كه چنانچه زن طلاق ميدهد اين از او مرد بر هر حالى كه دارند از آن زن
آبستن **دوم** زنى كه در خانه كرده با شوهرش **سوم** زنى كه غايب است از او
شوهرش **چهارم** زنى كه حيفل نديده هرگز **و پنجم** زنى كه نااميد شده از حيفل
دوم **مس** عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا بأس بطلاق حرس على كل حال الغائب

عنها زوجها والى لم تحض والى لم يدخل بها والى قد بشت من الحيض **شرح**
اين تا بهر است از شرح سابق **سوم** **مس** عن ابي جعفر عليه السلام قال حرس يطلقن
على كل حال الخا ميل والى لم تحض والى لم يدخل بها زوجها طلقه لم تحض والى قد بشت من الحيض
طلاقه لم يدخل بها **شرح** اين نیز ظاهر است **باب بستم** **و پنجم اصل باب طلاق الغائب شرح**
اين باب بيان طلاق مرد غايب است در اين باب سه حديث **اول** **مس** عن ابي جعفر
عليه السلام قال انكحوا على ابي جعفر عليه السلام اني سمعته يقول الغائب يطلق بالاحالة والشهر
شرح روايت از ابي جعفر كه كرايى ميدهم بر امام محمد باقر عليه السلام كه من شنيدم از
او ميگفت كه غايب طلاق ميدهد بهاله و ما هم را روايت كه كرايى مى فرمود
او را و هاله باشد بعد از يكماه هاله طلاق ميدهد و هاله را زمان عده آن زن
ميشود اگر آبستن باشد بر بعد از آن سه رجب بشمار نديده و اگر در اثنای ماه
هاله يا شدي بعد از يكماه عده كه سه شبانه روز است طلاق ميدهد و سه رجاه عده
را از زمان عده آن زن ميشود **دوم** **مس** عن ابي عبد الله عليه السلام قال الغائب اذا
اراد ان يطلقها تركها شهرا **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كه
غايب چنانچه اراد كند اينكه طلاق دهد زن را و اولد يكماه هاله يا عده بيان
اين شد و در شرح سابق **سوم** **مس** عن ابي عبد الله عليه السلام قال الغائب اذا اراد
ان يطلقها تركها شهرا **شرح** اين موافق سابق است **چهارم** **مس** سالت جعفر
عليه السلام عن رجل طلق امرأته وهو غائب في بلدة اخرى واشهد على طلاقها حين
ثم اتر راجعا قبل انقضاء العدة ولم يشهد على الرجعة ثم ارسله فقدم عليها بعد
انقضاء العدة وقد تزوجت رجلا فارسل اليها اني قد كنت راجعا قبل
انقضاء العدة ولم اشهد **شرح** برسيد امام جعفر بن محمد عليه السلام را اورد

که طلاق در آنش بر بحالی که او غایب است در غیره دیگرست و گواه گرفت بر طلاق
او و مرد را بعد از آن بدست حق که او برگرداند آن زن پیش از انقضای عده و گواه نکرد
بر آن برگرداند بعد از آن بدست حق که آن مرد آمد بر زن بعد از انقضای عده
بر بحالی که تحقیق جفت خود کرده آن زن مرد بر این بیگام فرستاد سزا آن زن که
مردم که برگردانیدم نزد ایشان انقضای عده و گواه نکردیم **اصل** فقال لا
سبيلَ لَهْ عَلَيْهَا اَلْمَآءُ قَدْ اُتِيَ الطَّلَاقُ وَادْعِيَ الرَّجْعَةَ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ وَلَا سَبِيلَ لَهْ
عَلَيْهَا وَلِلَّذِي يَنْتَعِزُ مِنْ طُلُقِ اَنْ يَشْهَدَ وَلَنْ رَاجِعَ اَنْ يَشْهَدَ عَلَى الرَّجْعَةِ كَا شَهِدَ
عَلَى الطَّلَاقِ وَلَنْ كَانَ اَدْنَاهَا بَعْدَ اَنْ تَرْتَجِعَ كَاَنْ خَاطِبًا مِنَ الْخَطَابِ **شرح** پس
امام گفت که نیست راه نقره او و بران زن زیرا که او تحقیق اقرار کرده بطلاق
و دعوی کرده برگرداند را باینکه پس نیست راه او و بران زن و بری است که سزا
بر او که طلاق داد این که گواه کرد و بری کسی که برگردانید این که گواه کرد
بر برگردانیدن چنانچه گواه گرفت بر طلاق و اگر آن مرد باشد که دریافت شد آن زن را
پیش از آنکه جفت خود کرده باشد دیگر میشود آن مرد خواستگار از جمله خواستگاران
مراد است که در ارضت نیز دعوی مرد مقبول نیست **شرح اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَبَيَّنَّ غَائِبٌ وَاشْهَدَ عَلَى طَلَقِهَا ثَمَّ قَدِمَ فَأَقَامَ
مَعَ الْمَرْأَةِ أَشْرَافًا لَمْ يَعْلَمْ بِاطْلَاقِهَا ثَمَّ أَنَّ الْمَرْأَةَ ادَّعَتْ الْحَبْلَ فَقَالَ الرَّجُلُ قَدْ
طَلَّقْتُكَ وَاشْهَدْتُ عَلَى طَلَقِهَا فَكَذَّابٌ لَيْزِمُ الْوَلَدَ وَلَا يَقْبَلُ قَوْلُهُ **شرح**
حبل یعنی طایفه و بیفته و فتح باء بکسر مصدر باء علم است یلزم بصیغه مضارع
غائب بجوایب فاعلست و ضمیر مستتر باء فاعلست و راجع بر جاست الولد
منقبض و مقصور دوم است و مراد است که فرزند در فراش او متولد شده پس

خزند و کسر

از نزد دوست **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طلاق داد و زن را
برجالی که او غایب است و گواه گرفت بر طلاق آن زن بعد از آن آمد پس در نزد کرد با
زن در چند ماه اعلام نکرد آن زن بطلاق بعد از آن بدو رفتی که آن زن دعوی
کرد آیتنه را گفت آن مرد که تحقیق طلاق داد و دم ترا و کرده که قسم بر طلاق تو امام
گفت که الزام کرده میشود آن مرد بفرزند و معتبر نمیشود سخن او **و ششم اصل**
قُلْتُ لِرَجُلٍ عِدَّاهُ مَا يَقُولُ فِي رَجُلٍ لَهُ اَرْبَعُ نِسْوَةٍ طَلَّقَ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ
وَيُؤْتِيَتْ عَنْهُنَّ مَتًى كَيْفَ لَهُ اَنْ يَتَزَوَّجَ ثَالِثًا بَعْدَ تَسْعَةِ اشْهُرٍ وَفِيهَا اَجَلُهُ
فَسَادَ الْحَيْضُ وَفَسَادُ الْحَمْلِ **ششم** مراد بستن اشهر نه ماه است که ابتدای انها
وقت جماع او بان زدنست و شاید که عدم ذکر نه روز از قبیل اسقاط اگر
باشد نظیر آنچه گذشت در کتاب العیقه در حدیث دوم باب بدو خالق الانثی
تا آخر که باب ششم است بقرینه آنچه گذشت در حدیث پنجم باب مذکور که در
برای سبب است فساد در وقوع و بدل تفصیل اجلان است و مصدر نایب ظرف
زمانست و مضارع بسبب نیز که هر یک از حیض و حمل سبب است از تزیج آن مرد
هر کدام در اجلی و این اشارتست باینکه چون انقضای نه ماه و گری بعد از
جماع کاوی پیش از انقضای نه ماه بعد از طلاق میباید فساد از تزیج آن مرد
ببیند زن در بعد اجلان است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
که چه میکند و در مردی که او را است چهار زن طلاق داد و یکی از ایشان را که
که در او احتمال آیتنه هست برجالی که آن مرد غایب است از ایشان چه وقت
جایز میشود برای آن مرد اینکه حقت خود کند زنی دیگر را امام گفت که
بعد از نه ماه و گسار از ابتدای وقت جماع او بان زن و بسبب زن و دوش

فنا و تزویج آن مردست یکی متدنا و تزویج بی ایضا که بعد از طلاق
 و دیگری متدنا و تزویج بیبیا فقال ابنته آن زن که نه ماه و کسری بعد از
 جماع است **نهم** عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال سألت عن الرجل
 يطلق امرأته فهو غائب قال يجوز طلاقه على كل حال و مقتد امرأته من
 يوم طلقها **شرح** مراد بقاء بیست که یکماه او غیبت او گذشته باشد
 بقدر حدیث دوم و سوم و نهم این باب یوم مصاف بجهل است و مراد
 اینست که ابتدای هذه آن زن از وقت رسیدن طلاق نیست **یقه** روایت
 از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام
 از مرد که طلاق میدهد زنی را برحالی که او غایب است امام گفت که جایز است
 طلاق او بر هر حال خواه موافق طرافت و خواه موافق حیض افتد و عده
 نکاح میدارد زن او از روزی که طلاق داد او را **نهم** عن ابن سماعة
 قال سألت محمد بن أبي حمزة عن رجل يطلق النأب فقال حدثني الحسن بن علي بن حماد
 عن أبي عبد الله عليه السلام أو أبي الحسن عليه السلام قال إذا مضى له شهر **شرح**
 روایت از ابن سماعة گفت پرسیدم محمد بن ابی حمزه را که چه وقت
 طلاق میدهد غایب پس گفت که خبر داد مرا الحسن بن عمار از امام جعفر
 صادق علیه السلام یا امام محمد کاظم علیه السلام گفت که چون گذشته برای او یکماه
نهم عن محمد بن الحسن الأشعري قال كتب بعقب مؤلفنا إلى أبي
 جعفر ع و هو أن امرأة غارقة أحدث زوجها فخرج عن الملاء و فتبع
 الزوج بعقب أهل المرأة فقال أما طلقتم وإما ردوكم فطلقها و مضى
 الرجل على وجهه فما ترى للمرأة فكتب بحظه تن و يحيى برحله الله **شرح**

روایت از محمد بن حسن اشعری گفت که نوشت بعضی دوستان ما مسکولام محمد
 تقی علیه السلام ما من کذبی که زنی شناسای دین حق کار بگرد شوهرش پس
 که بخیز از شهرها برانیز رفت آن شوهر را بعقب خود نشان آت زن پس گفت
 که با طلاق میگد یا بر میگردد ام ترا بر طلاق داد آن زن از شهر و طمقرو وقت
 آن مرد بر راه خود پیچید و پیچید برای آن زن پس امام نوشت بخط خود در خط
 بان زن که جفت خود کن دیگر بر ارجحت کناد ترا الله تعالی **باب بیست و دوم**
اصل باب طلاق الحامل **شرح** این باب بیان طلاق زن آستان است در این باب
 باز و حدیث **دوم** عن أبي عبد الله عليه السلام قال الحبل يطلق تطليقة واحدة
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زن آستان طلاق داد
 میشود یک تطلیقه مراد اینست که اگر رجوع کند طلاق دیگر دهنگ
 جماع طلاق دوم هدم طلاق اول میکند موافق احادیث با امام
 الطلاق و مایه دم کتاب هیچدم است و اگر طلاق دوم بعد از جماع باشد
 طلاق دوم صحیح نیست مگر آنکه بعد از جماع یکماه گذشته باشد چنانچه می آید در
 این باب **دوم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال طلاق الحامل واحدة
 وعدتها أقرب الحبلين **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 که طلاق زن آستان یک تطلیقه است و عده او نزد دیگر دو مدامت یکی مدت
 دیگری مدت سطر مرد و نیز دیگر دو مدت حمل است چنانچه می آید در حدیث
 هفتم این باب نیز که زن آستان حیض نمی بیند غالباً و اگر بیند نادرا اعتبار
 ندارد در انقضای عده زیرا که قریب براتی رحم میشود **سوم اصل** عن
 أبي جعفر ع قال طلاق الحبل واحدة فإذا وضعت ما في بطنها فقد باتت

آخر

روایت است امام محمد باقر علیه السلام گفت که طلاق زن آیتین یک تطلیق است پس چون
 گذاشت آنچه که در شکم است پس تحقیق جدا شد یا نقصای عدّه چهارم اصل عربی
 عبدالله علیه السلام قال الخی انطلق تطلیقه واحد **شرح** این موافق اول این باب
 است **پنجم اصل** عن الخی جعفر علیه السلام قال طلاق الحامل واحد فاذا وضعت
 ما فی بطنها فقد بانت منه **شرح** این موافق سوم این باب است **ششم اصل**
 قال ابو عبدالله طلاق الحامل واحد واجلها ان تضع حملها **شرح** گفته
 جعفر صادق علیه السلام که طلاق زن آیتین یک تطلیق است و آخر عدّه او اینست که کند
 گذارد بار خود را **هفتم اصل** عن ابو عبدالله علیه السلام قال طلاق الحامل واحد
 واجلها ان تضع حملها وهو اقرب الجالین **شرح** این ظاهر است از
شرح حدّ دوم این باب **ششم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج
 عن ابي الحسن ع قال سالت عن الحلی اذا طلقها زوجها فوضعت سقطا ثم
 اؤلم ثم اودعته مضغه قال كل شیء وضعت یسیرا نه حمل ثم اؤلم
 یتیم فقد انقضت عدتها وان كانت مضغه **شرح** روایت از عبدالله
 بن حجاج بفتح حاء بینقطه و تشدید جیم اول از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که
 پرسیدم امام را از زن آیتین چون طلاق داد او را شوهرش مرد از شکم انداخت
 بچه که تمام اعضا شده بود یا نشده بود یا گذاشت بار خود را برحالی که مانند
 گوشت جاییده بود امام گفت که هر چیزی که از شکم گذاشت آنرا برحالی که ظاهر
 اینکاران باریک بینی است خواره تمام شده باشد و خواره نشده باشد پس تحقیق
 آخر شده او و چند که مضغه باشد مثلا **نهم اصل** عن عبد الرحمن البصری عن
 ابي عبدالله علیه السلام قال سالت عن رجل طلق امراته و هی حبلى و کان

نیز

فی بطنها اثنتان فوضعت واحدا و یغی واحد قال قال تینین یا لاق له ولا تحل
 للزوج حتی تضع ما فی بطنها **شرح** روایت از عبدالله بن عمر بکبریا بکفته
 از امام جعفر صادق ع گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد زنی
 را برحالی که زن آیتین است و بود در شکم او و طفل بر نایید یکی او مانند یکی
 را و گفت که امام گفت که آن زن از عدّه بیرون می آید با ول یا نبیخه که شش
 رجوع نمیتواند کرد و حلال نیستد برای شوهر آن دیگر تا آنکه زاید بخد که در شکم
 اوست **دهم اصل** عن الخی جعفر علیه السلام قال اذا طلق المرأة و هی حامل فاجلها
 ان تضع حملها وان وضعت جزا عیها **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام
 گفت که چون طلاق داده شود زن برحالی که او آیتین است پس آخر عدّه او وضع
 حمل است هر چند که وضع حمل کند در آن ساعت **یازدهم اصل** سالت ابا جعفر
 علیه السلام عن طلاق الحلی فقال یطلقها واحدة للعدّه بالشهر و بالشهر قلت
 له قل ان یراجعها قال نعم و هی امراته قلت فان راجعها و مرها و اراد
 ان یطلقها تطلیقه اخرى قال لا یطلقها حتی یغیها بعد ما مرها شهر **شرح**
 یطلقها بصیغه مفارغ غایب معلوم یا ب تفعلیل جز یعنی امر است موافق
 آیت سو طلاق که فطلقوهن لعدتهن یا یفقد یرقد یطلقها است و ضمیر
 مستتر راجع بزوج است که مفهوم است از سابق و واحدة احتراز است از سه
 طلاق یا دو طلاق و دیگر مجلسی هم در لعدّه بلی تعلیل است چنانچه بیا
 شد در شرح حدّ دوم باب یهشم که باب تفسیر طلاق السنة و لعدّه و ما یجوز
 الطلاق است بر این نقطه اشارت باخی و مذکور است در اینجا و یست لایطرقا
 حتی یغیها بعد ما مرها شهر **یغی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از طلاق

ندیدیم بر گفت که طلاق میدهد آن زن را یک تطلیقه برای عده بیا هم و کلام
 کفتم امام را که آیا پس جایز است او را اینک بر گرداندند و عده گفت که
 آری و زن اوست بعد از بر گردانیدن کفتم که پس اگر برگرداندند زنا و جماع
 کند او را راده کند که طلاق دهد او را تطلیقی دیگر چنانکه میشود امام
 گفت که طلاق دوم میدهد او را تا آنکه کذب بری زن بعد از آنکه جماع
 کرد او را یکماه **اصل** قُلْتُ فَإِنْ طَلَّقَهَا ثَانِيَةً وَاسْتَدَّ ثَمَّ رَجْعَهَا وَاسْتَدَّ
 عَلَيْهَا رَجْعَهَا وَاسْتَدَّ ثَمَّ طَلَّقَهَا الثَّالِثَةَ وَاسْتَدَّ عَلَيْهَا طَلَقَهَا لِكُلِّ عِدَّةٍ
 شَهْرٍ هَلْ يَبَيِّنُ مِنْهُ كَاتِبِينَ الْمَطْلُوقَةِ عَلَى الْعِدَّةِ إِلَى الْأَحْلِ لَنْ وَجْهًا حَقِّي
 تَنكِحَ رَجْعًا عَمَّا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَأَعْلَى الْعِدَّةِ إِلَى الْأَحْلِ لَنْ وَجْهًا حَقِّي شَيْخٌ عَدَّتْهَا
 قَالَ عِدَّتُهَا أَنْ تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا ثُمَّ قَدْ حَلَّتْ لِلزَّوْجِ **شرح** لِكُلِّ ابْتِغَاءٍ
 وَفَرْجٍ مَبْدَأُ اسْتِغْنَاءٍ مَرْفُوعٍ وَاسْتِغْنَاءُ وَاسْتِغْنَاءُ وَاسْتِغْنَاءُ وَاسْتِغْنَاءُ
 وَمَرَادُ ابْتِغَاءٍ كَيْفَ يَكُونُ طَلَاَقٌ دَوْمٌ وَسَوْمٌ بَعْدَ زَكَاةٍ شَنْ بَكْمَاهُ اَزْوَاقُ جَمَاعٍ
 اسْتِغْنَاءُ وَاسْتِغْنَاءُ عِدَّةٍ مَرْدُودَةٍ بَرَاءً جَوَازِ طَلَاَقٍ دِيكَرٍ **شرح** كَفْتُمْ كَيْفَ يَكُونُ طَلَاَقٌ
 دَاوِمٌ زَكَاةً لِيَطْلُقَ دَوْمٌ وَكَلَاهُ كَرَفَتِ بَرِ طَلَاَقٍ بَعْدَ اَزَاكِ بَرِ كَرَفَتِ اَزَاكِ وَكَلَاهُ
 كَرَفَتِ بَرِ كَرَفَتِ اَزَاكِ وَكَلَاهُ كَرَفَتِ اَزَاكِ وَكَلَاهُ كَرَفَتِ اَزَاكِ وَكَلَاهُ
 سَوْمٌ وَكَلَاهُ كَرَفَتِ بَرِ طَلَاَقٍ زَنْ بَرِ طَلَاَقٍ كَرَفَتِ اَزَاكِ وَكَلَاهُ
 بَعْدَ اَزَاكِ اَيَا جَلَا مِيَشُودُ اَزَاكِ شَوْهَرِ جَمَاعٍ جَدَا مِيَشُودُ زَنْ طَلَاَقٍ دَاوِمٌ
 شَدَّ بِنَا بَرِ عِدَّةٍ كَحَلَالِ مِيَشُودُ بَرِ شَوْهَرِ شَرَا اَنَّهُ كَحَا كَنْدُ شَوْهَرِ كَرَفَتِ اَزَاكِ
 اَمَامُ كَفْتُمْ كَيْفَ يَكُونُ بَرِ طَلَاَقٍ اَزَاكِ بَعْدَ اَزَاكِ طَلَاَقٍ سَوْمٌ اَمَامُ
 كَفْتُمْ كَيْفَ عِدَّةٍ اَوْ رَضِ حَلَا وَاسْتِغْنَاءُ اَزَاكِ بَحْقِ حَلَالِ شَدَّ بَرِ شَوْهَرِ اَزَاكِ

دیکر با بیعت **سوم اصل** طلاق **شرح** اَتَى لَمْ يَدْخُلْ بِهَا اِنْ بَايَعَتْ طَلَاَقُ زَيْنَتِ كَيْفَ
 مَدْخُلُهَا بِنَيْتِ دَرِ اِنْ بَايَعَتْ حَدِيثُ **اول اصل** عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ الرَّجُلِ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا فَقَالَ قَدْ بَاءَتْ
 مَتْنَهُ وَتَرَوُجُ اِنْ شَاءَتْ مِنْ سَاعَتِهَا **شرح** رَوَيْتُ عَنْ اَمَامِ اَبِي بَصِيرٍ
 اَزَا مَامُ جَعْفَرُ صَادَقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفْتُمْ كَيْفَ يَكُونُ طَلَاَقُ اَمَامُ رَا اَزْوَاقُ جَمَاعٍ طَلَاَقُ
 دَاوِمٌ زَكَاةً وَدَخُلَ نَكْرَهُ بُوَدُ بَاوِلِ اَمَامُ كَفْتُمْ كَيْفَ يَحْقِيقُ جَدَا شَدُّ اَزَاكِ
 جَفْتُ خَوْدُ مِيَكُونُ دِيكَرٍ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ
 قَالَ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ
 اَمَامُ جَعْفَرُ صَادَقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفْتُمْ كَيْفَ يَكُونُ طَلَاَقُ دَاوِمٌ شَدَّ اَزَاكِ
 بَاوِلِ اَمَامُ جَعْفَرُ صَادَقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفْتُمْ كَيْفَ يَكُونُ طَلَاَقُ دَاوِمٌ شَدَّ اَزَاكِ
 وَدَاوِمٌ شَدَّ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ
 قَالَ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ
 سَاعَتِهَا اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ
 نَصَفَ مَا فَرَضَ **شرح** رَوَيْتُ عَنْ اَمَامِ جَعْفَرُ صَادَقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفْتُمْ كَيْفَ يَكُونُ طَلَاَقُ دَاوِمٌ
 مَرْدُودٍ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ
 شَوْهَرِ دِيكَرٍ مِيَكُونُ دَرِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ
 بَقِيْنُ كَرَفَتِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ
 بَايَعَتْ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ اَزَاكِ
 وَدَقَفَتِ لَهَنْ فَرَضِ نَصَفَ مَا فَرَضَ **شرح** عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ اَحَدِهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فِي رَجُلٍ تَرَوُجُ امْرَأَتَهُ بَكْرًا ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا ثَلَاثَ طَلَقَاتٍ كُلِّ طَلَقٍ حَاتِلٌ

كل من يطلق قال بآيات منه في الطلاق الا في اثنتان فصل وهو خطب يتزوج
من شاءت وشارب بهر جد يد قبل له فله ان يرجمها اذا طلقها بطلاق قبل
ان ينفق عنه اكثر قال لا ايمان كان يكون له ان يرجمها لو كان دخل بها او افما
قبل ان يدخل بها فلا يرجمه له عليها فدايات منه ساعة طلقها **شرح** ثلث مقبوض
وقام مقام مقبوض مطلق است كل مقبوض برزوقية است وظرف جزميت است بطلاق
مرفوع وميت است وتقبض بطلاق منها است واذن جلد صفت ثلث تطلق است
فصل في نكاح فاسكون فناديا بلفظه است فله بقدر استقام است ساعة مقبوض
ومضاف است بحله **شرح** روایت است از ان از امام محمد باقر با امام جعفر
عليهما السلام در مورد که جفت خود کرد زنی باین که بعد از آن طلاق داد او را پیش از آنکه
داخل کند با او بطلاق که در هر دو یکی بطلاق زانهاست امام گفت که آن زن جدا
شد از او بطلاق او را و دو بطلاق لغو است و اگر خواستگار است بیان این
انکه جفت خود میکند آن زن را هرگاه زن خواهد و مرد خواهد هرگاه زن گفته
شد امام را که آیا بری مرد است اینک بر کرد آن زن را چون طلاق داد او را
یک بطلاق پیش از آنکه گذرد بجهاد امام گفت که زن خراب نیست که میباید که جایز
میباشد مرد را اینک بر کرد و اند زن را اگر میباید که در خانه بماند و بیاید بان زن
پیش از طلاق پس ما پیش از آنکه داخل کند با او پس نیست بر کرد ایندی بر
مرد بران زن بجهتی آن زن جدا شد از او در ساعتی که طلاق داد او را
بخم **مس** عن أبي عبد الله قال اذا تزوج الرجل المرأة فطلقها قبل
ان يدخل بها فليس عليها عدة وتزوج من شاءت من ساعته
فإنها بطلاق واحدة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام

که چون

که چون جفت خود کرد مرد زن را بطلاق داد او را پیش از آنکه داخل کند با او پس نیست
بران زن عده و جفت خود میکند هرگاه که خواستگار است و جدا میکند او را
یک بطلاق بخلاف مدخلیها که جدا میکند او را بطلاق سوم بشرط مقبوض
ششم **مس** عن أبي عبد الله عليه السلام قال اذا طلق الرجل امرأته قبل ان يدخل
بها بطلاق واحدة فقد بانث منه وتزوج من ساعته ان شاءت **شرح**
این ظاهر است از **شرح** سابق **هفتم** **مس** عن محمد بن مسلم عن احمد بن محمد بن عمار
قال الودة من الماء **شرح** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر با امام
جعفر صادق علیهما السلام گفت که عده طلاق بسبب آب غواست بدانکه ما اینجا
کنایت از جماع است خواه از آن آب منی با آن باشد و خواه بنا شد چنانچه
بیان میشود در **شرح** جلد ششم باب بیون جمل المرحل که باب جمل و یکم است
در منافات ندارد و با بعضی احادیث باب مذکور **بیون** در بعضی نسخ گاه
بعد از جلد هفتم این باب و جلد دیگر هست و بنا بران در این باب هفتاد
حدیث است و حدیث آخر آنها می آید بدانکه اختلاف در لفظ در باب الطلاق
الان لم يدخل بها من الصداق که با جمل است و در بعضی نسخ کافی حدیث
اول آنها نیز می آید در باب مذکور و آنها اینست **اول** محمد بن یحیی عن احمد
بن محمد بن محبوب عن ابن بکر و عن ابن باب عن زرارة عن ابي جعفر علیه السلام
في الرجل تزوج المرأة الرقاة والحارية البكر فطلقها ساعة يدخل بها عليه قال
هاتان يظن لهما من يوفى به من النساء فان كانتا على حالتهما كما دخلتا
عليه فان لها نصف الصداق الذي فرض لها ولا عدة عليها منه **دوم** محمد
احمد عن ابن محبوب عن حميد بن صالح عن فضيل بن يسار قال سالت ابا عبد الله

عليه السلام عن رجل تزوج امرأة بالقدوم فاعطاها عبدا له بقا وثوب
 جرة بالقاصدتها فقال اذا رزيت بالعبد وكنت قد عرفت فلا بأس اذا
 هي قبضت الثوب ورضيت بالعبد قلت فان طلقها قبل ان يدخل بها الا انها
 وترد عليها خصالته درهم ويكفي العبد **سوم** حديد بن زياد عن ابن سماعة
 عن غير واحد عن ابن بن عثمان عن ابن ابي يعفور قال سالت ابا عبد الله
 عليه السلام عن رجل تزوج امرأة وجعل صداقتها اياها على ان ترد عليه الف درهم ثم
 طلقها قبل ان يدخل بها ما ينبغي لها ان ترد عليه فلما نصف المهر وابوها شيخ
 فتمسح خصالته درهم وهو يقول لولا انتم لم يوشك ان يتركها فلا ينظر في قوله ولا
 عليه **سوم** محمد بن احمد عن ابن عبيد عن صالح بن زيد عن ابن شهاب
 قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة بالف درهم وادها
 اليها هبتها له فقال لانا هيكا رغب فطلقها قبل ان يدخل بها فقال يرجع عليها
 بخمسة درهم **سوم** محمد بن احمد بن محمد بن اسمعيل عن مفضل بن يونس
 عن ابن اذينة عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج
 امرأة فامرها الف درهم ودفعها اليها فوهبت له خصالته درهم وردتها
 عليه ثم طلقها قبل ان يدخل بها قال ترد عليه الخمسة درهم الباقية
 لانها انما كانت لها خصالته درهم فوهبتها له اياها وابوه **سوم** محمد بن
 عن محمد بن احمد بن الحسين بن سعيد عن القميين سويد بن القيس بن
 سليمان عن عبيد بن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة وامر
 اياها وقبضها خصالته درهم على ان تعطيه الف درهم ثم طلقها قبل
 ان يدخل بها قال ليس لها شيء **سوم** محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن علي

الحكم عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل طلق
 امرأة قبل ان يدخل بها قال عليه نصف المهر ان كان فرض لها شيئا وان لم يكن
 فرض لها شيئا فليمتها على ما تمنع به مثلها من النساء **سوم** محمد بن يحيى **هشتم**
 عن اسحق بن عمار عن ابي الحسن الاقول عليه السلام عن رجل تزوج امرأة على عبد
 وامرته فساقتها اليها فانت امرأة العبد عند الملاء ثم طلقها قبل ان يدخل بها
 لان كان قد قسمها عليها يوم تزوجها فانه يقيم العبد لها بقية ثم ينظر
 من القيمة التي تزوجها عليها فقرة الملاء على الزوج ثم يعطى الزوج النصف مما
 صار اليه **سوم** علي بن ابراهيم عن ابيه عن التوقي عن السكوني عن ابي عبد الله
 عليه السلام ان امير المؤمنين صلوات الله عليه في المرأة تزوج على الوصف فيكبر
 عندها فيزيد وينقص ثم يطلقها قبل ان يدخل بها عليه نصف قيمته يوم دفعها
 لان نظره زيادة ولا نقصان **سوم** وهذا الاسناد في الرجل يتق امته فيخيل
 عتقها امرأ ثم يطلقها قبل ان يدخل بها قال يرد عليه نصف قيمتها **سوم** شرح
 من يتخذ اول الرقعة يقع له بنقطة سكناء دون نقطة دراهم لا وقاق والاف
 ممدودة زني كد فرج بستان است باينمخه كد فرج راجع راجع بول نادر
 جاعش مكن بيت واور وولج رية يخه او است يدخل بصيق مضارع
 غايب جوياب نفراست بادربها برى بقدير است **سوم** روايت از امام
 محمد باقر عليه السلام ودر كج كفت خور كد زن بستان فرج را با دختر بكن را بر طلاق
 ميهد اولاد رسا عت كد داخل كرده ميشود بر او برام كفت كه اين دوز
 نظر كد فرج ايشان ميكند كسي كه خاطر جمع كرده ميشود با و از جمله زنان
 بيل كراشد بجال ايشان چنانچه داخل شد بر شوهر بر سر بر سر كراي

عليها

نظر بصیغ مضارع غایب مجهول باب نضارت ما موصوله واستفهامی می توان بود فتره
المرأة تا آخر بقرآن تقدیر است و مقصود اینست که مردن کینه از کینه زوج است و
صورتی از شدت غلام زیادتی آن بر زن زوج است و در صورتی که شدت غمت
غلام نقصان آن کینه زوج است پس اگر وقت نکاح غمت کینه باشد در هم باشد
و غمت غلام نیز باشد در هم و در وقت طلاق غمت غلام شصت در هم شده باشد
نصف و نه یک شکر یا کمتر می شود و غلام و زن و دو بیت در هم بزوج میدهد و بر این
قیاس است باقی صور **یعنی** روایت از امام موسی کاظم علیه السلام در مردی که
جفت خود کرد و زن را بر غلامی و زن او کینه است پس فرستاد آن غلام و کینه را
سوی زن و پس مرد کینه که اگر زوج باشد که تعیین کرده باشد جفت غلام
و کینه را بر زن و در وقت که جفت خود کرد او را پس پسر استی که شان اینست که
جفت کرده میشود آن غلام باقی مانده بقیعت وقت بعد از آن نظر کرده میشود
آنچه باقی مانده از قیمت مجموع غلام و کینه که جفت خود کرد آن زن و بر این
قیمت پس بر میگرداند زن و بر زوج آن باقی مانده را و غلام را بعد از آن
میدهد زن و بر زوج نصف از جمله آنچه کرده است و او مراد نصف باقی مانده
و نصف غلام است بدانکه ذکر شوق عدم تقویم غلام و کینه در وقت نکاح
مبنی بر اینست که در آن شریعتی باطل جفت میشود در تقویم غلام و کینه
با اعتبار روز نکاح **شرح متن** چندین بروج بصیغ مضارع غایب مجهول باب
باب تفعل یا معلوم باب تفعل مجذوف یکنواست الرصیف بفتح و او و کسر
صاد بنقطه بنده خوان غلام و خواه کینه یکباره یا یک نقطه و لا بنقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب علم یا باب حین است در نسخ علیه بضمیر و کسر

و ظاهر علیه بضمیر نشو است موافق آنچه می آید در چندین هم با و جمل و بر وجه
این جمله حقوقی است موافق آنچه می آید در حدیث سیر هم با و جمل و بر
لا نظر بصیغ مضارع غایب مجهول یا معلوم باب نضارت و بنا بر اول طرف
نایب اعلی است و بنا بر دوم ضمیر مستتر الجمع بزوج فاعلت **یعنی** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام اینک از امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت در زن
که جفت کرده میشود بر هر پند یک سال میشود نزد آن زن پس را و میشود
با اعتبار قیمت یا کم میشود بعد از آن زوج طلاق میدهد آن زن را پیش از آنکه
جماع کند با او که لازم است بر زن و جفت نصف قیمت آن بنده با اعتبار زن
که داده شد سو زن و جفت نظر کرده میشود در زن یا شدنی با اعتبار قیمت و نه در
کم شدنی با اعتبار قیمت مراد اینست که اگر قیمت بنده در روز نکاح دو بیت و نه
باشد و در روز طلاق سیصد در هم شده باشد یک ثلث آن بنده از زوج
و دو ثلث از زوج میشود و بر این قیاس است باقی صور **شرح متن** چندین هم
و روایت باین سند باقی از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که از زن
کینه خود را با غیر و شرک می کرد اند ازادی او را مهر او بعد از آن طلاق میدهد
او را پیش از آنکه جماع کند با او امام گفت که بر کرده اندیده میشود بر زوج نصف
قیمت آن کینه یا این اندکان کینه سه فرموده میشود در قیمت نصف خوان
مراد اینست که زوج شکر در نصف عین او میشود **باب بیست و چهارم آل**
باب طلاق الحی لم یبلغ والی قدینت من الحیض شرح حیض بفتح میم و کسر هاء
مصدیغ باب ضیاست یعنی روان شد خون حیض و مستعمل میشود بخون
حیض و هر دو اینجا مناسبت **یعنی** این باب بیان طلاق زنیست که نرسیده

۹۳۹
 بن حیض و نفی که تحقیق نماید از حیض بسبب سال دارای در این باب پنج حدیث
 و کلام مصنف است که مشتملست بر یکدیگر که حدیث ششم این باب میتوان شد
اول **عنه** عن أحمد بن محمد بن عيسى عن رجل يطلع الصبية التي لم تبلغ ولا تحمل
 مثلها وقد كان دخل بها المرأة التي قد نبتت من الحيض وارتفع حمها
 فلا يلد مثلها قال ليس عليها عدة وإن دخل بها **شرح** روایت از امام
 محمد باقر امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که طلاق میدهد دختر را که نرسیده
 به حیض و آستان نمیشود به سال او و تحقیق بعد که دخول کرد بان دختر
 و نیز که تحقیق نماید از حیض و بر طرف شد حیض و بر غریبید سال
 او امام گفت که بنسبت بر وی دو نوبت عده هر چند که مرد دخول کرد باشد
 بایشان **دوم اصل** **عنه** عن أبي عبد الله عليه السلام في الصبية التي لا حيض مثلها والتي
 قد نبتت من الحيض قال ليس عليها عدة وإن دخل بها **شرح** این ظاهر است
 از **شرح** سابق **چهارم اصل** **عنه** عن أبي جعفر قال التي لا تحمل مثلها لا عدة عليها
 تحمل بها بنقطه وبار بنقطه بصيغة مضارع غائبة معلوم باب علم است
پنجم روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نفی که آستان نمیشود همال اویت
 عده طلاق بر او **چهارم اصل** **عنه** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قال أبو عبد الله
 عليه السلام ثلاث يزوجن على كل حال التي لم تحض ومثلها لا تحض قال قلت وما
 حدتها قال إذا أتت لها أقل من شبع سنين والتي لم يدخلها والتي قد
 من الحيض ومثلها لا تحض قلت وما حدتها قال إذا كان لها حوض
سنة **شرح** روایت از عبد الرحمن بن حجاج گفت که گفت امام جعفر صادق
 علیه السلام که سه زن جفت خون میکنند بعد از طلاق دیگر بر هر حالی او

۹۴۰
 نفی از حیض ندیده و بسا و حیض نمی بیند را و گفت که نفی که وجبت حدان زن
 که خون آمده باشد بعد از کمتر از سه سال و دوم نفی که دخول نشده باشد با و سوم
 نفی که تحقیق نماید از حیض و بسا او حیض نمی بیند گفت که وجبت حدان
 امام گفت که چون باشد او یا بچاه سال تفصیلی که گذشت در کتاب حیض حد
 دوم و سوم و چهارم بابل المرأة يرتفع طمثها تا آخر کتاب بیست و یکم است **نجم اصل**
عنه عن محمد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول في التي قد نبتت من الحيض قد نبت
 منه ولا عدة عليها **شرح** روایت از محمد بن مسلم گفت که شنیدم از امام محمد باقر
 سخن میگفت در نفی که تحقیق نماید از حیض که تحقیق جدا شد از شهورش
 بطلاق و بیست عدد بران نفی کلام مصنف **اصل** **عنه** عن أبي عبد الله عليه السلام
 العدة إذا دخل بها من حيضين زياد عن ابن سماعه عن عبد الله بن جابر عن علي بن
 حمزة عن أبي بصير قال عده التي لم تبلغ الحيض ثلثة أشهر والتي قد فعدت من الحيض ثلثة
 أشهر **شرح** و تحقیق روایت کرده شد بر اینکه بران زنان که نا امید از حیض باشند
 یا حیض ندیده باشند عده هست چو شهور دخول کرده باشند بایشان بیان این
 روایت که محمد بن زیاد از ابن سماعه از عبد الله بن جابر از علی بن ابی حمزه از بصیر که
 روایت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام است که عده نفی که نرسیده
 سه هفت و عدد که تحقیق فروشت از حیض سه است **اصل** **عنه** عن
 ابن سماعه یا أخيه ما يقولون ذلك في المرأة لا يبرهن إذا لم يكن بكن الحيض
 فأما الحائض فكن في الشهر يقول الله والله ليس من الحيض من نساكم ان
 فعدت ثلثة أشهر والذي لم يحض وكان معي بين حكم يقول ليس عليه
 عدة ولا حجب **شرح** ابن سماعه فأما قال الله عز وجل ان از بتم فأما ذلك اذا

۹۶۱
 ایستد بان قدیمین او کم نیستن فاما اذا جازت الحد وان تقع النکاح فان قد
 بکیت او کم نکران باریک بکفت الحد فلیس علیهن عده **شرح** صغیر بهار جمع است
 بروایتی که موقوف ستان و قد و عوارفت از حیثی که در فقره سابق مذکور شد
 مشارالیه لکسان ترا حدیث است که مذکور شد در این باب بیهترین بیا بکنفله
 و راه بنقطه و بیا و دو نقطه در این مقبل از هر بصیق مضارع جمع مؤنثائیه
 محو بیا با ستغفالت کن بشد فون مفتوح بصیق مضارع جمع مؤنثائیه
 معلو معتل الفین نضارت لیه بکسر بنقطه و سکون یا و دو نقطه در این و بیا
 بکنفله تمت کردن کنج بدو مخفف و مراد اینجا شک است بان بیا الحرف جری
 هنرم و سکون فون است **یمن** و بود این سماع که مستند بشد بر ولایت ابو بصیر میگفت
 که سائر روایات در کفر است بیان این آنکه در وقتی که خبره شود مثلاً استبرأ
 کرده نیستی بچو بنماشتند که رسیده باشند بجزیه از آن از او پس حکم ایشان
 در قرآن هست میگویند الله تعالی در طلاق که و زانی که تا امید شدند از حیض
 از جمله زنان شما اگر شک کنید بر عده ایشان سه هفت و زانی که حیض نداند
 و بود معین بن حکم که میگفت که نیست بر آن زنان از عده طلاق و آنچه استدلال
 بان کرد این سماعی است بر مکتب او نمیکند چیزی این نیست که گفت الله
 که اگر شک کردید بر چیزی این نیست که آن عده سه ماه در وقتیت که واقع شود شکای
 نا امید شده اند یا نا امید شده اند بر ما چون نه گذشت از حدیثی که بنما
 سالت و بر طرف شد شکایانکه تحقیق نا امید شده یا نبوده باشد دختر
 که رسیده باشد بحد حیض که نه سالت چنانچه می آید در کتاب ابو یوسف
 ششم آخر ابواب بر اینست برایشان عده طلاق **یمن** ظاهر کلام مصنف

۹۶۲
 کلام معین بن حکم است و کلام این سماعی بنی نیست که و الله فی یمن معین الله
 علم با سهر است و کلام معین بن حکم بنی نیست که معنی و الله اوعین الله
 است نظیر است معین الله اوجاء کم المومات مهاجرات فامتنع من الله اعلم بایا
 فان علمت من موتا و یمن این می آید در حدیث بنجم بعد الاستبرأ که بایست و چهار
 است که و الله قد و تقع حیضاً و زنی تا سالت آخر **باب یمن اسباب فی**
الغنی حنفی بخف بصیق مضارع غایب معلو بای علم است حیضاً مرفوع و فاعل
یمن این بابیت در بیان طلاق زنی که بر نمانست از شوهرش وقت حیض او
 در این باب یک نیست **اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت أبا الحسن
 علیه السلام عن رجل تزوج امرأة بتر من أهلها وهي في منزل أهلها وقد أراد أن
 يطلقها وليس يصل إليها فيعلم طهرها إذا طهرت ولا يعلم طهرها إذا طهرت قال قلنا
 هذا مثل الفایضه اهلها يطلقها بالاهل والشهر **شرح** سار کبیر بن بنقطه و شد
 راه بنقطه منقبی و صفت مفعول مطلق بخذ و فت بتقدیر تزوجها سار فاعلم
 منقبی است طهرت بصیق ماضی غایب معلو باب مرفوع علم است یعلم مرفوع
 و منقبی میتواند بود بیا بالاهل و الشهر و شهر شد شرح خذ اول باب طلاق
 الفایضه که باب بیست و یکم است **یمن** روایت از عبد الرحمن بن الحجاج
 گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که بخت خود کرد زنی را بپنهان
 از خویشان زن و آن زن در منزل خویشان خود است بجهت و اراده کرد
 که طلاق دهد و او نیست اینکه رسد سوا آن زن پس و اند حیض و بر این
 بیند و میداند یا کی او را چون پاک شود راوی گفت که پرسیدم امام گفت که این مرد
 مثل کسی است که غایب است از زن او بفری طلاق میدهد آن را بطلانها و

اصل قلت ارايت ان كان يصل اليها الاحيان والاحيان لا يصل اليها
 فيعلم حالها كيف يطلقها قال اذا مضى له شهر لا يصل اليها فيه يطلقها اذا مضى
 الشهر الاخر من زوج ويكتب الشهر الذي يطلق فيه ويشهد على ثلاث
 رجلين فاذا مضى ثلثة اشهر فقد باتت منه وهو خاطب من الخطاب وعليه
 نفقة في تلك الثلثة الا شهر التي تعتد فيها **شرح** الاحيان هو وجا منسوب
 وظرف زمانت فيمن منسوب است **يعني** كقوله من ان كان اياها كرسد سكون
 زن در وقتي او در وقتي رسد سكون او بر حال او او چنانچه طلاق ميدهد
 او را امام گفت كچن كذره برلى او يكماه كه نرسد سكون او در ايام طلاق
 ميدهد او را چنانچه نظر كنند سكون او را ماهي ديكر بگوها و ميتواند ماهي را طلاق
 ميدهد او را در آن تا فراموش نشود و كوله ميگردد بر طلاق او در هر در باب اينچه
 كه كوله گرفت زن كافي نيست چنانچه گذشت در جده هفدهم باب من طلق
 لغير الكنايت والسنه كباب چهارم است و در حديث ششم باب نفقة طلاق
 السنه تا آخر كباب هشتم است پس چون كذره سواه پس تحقيق آن زن جدا
 شدن او را خواستگار است از جمله خواستگار زن و بران مرتبه نفقه
 زن در آن سواه كز عدله نگاه ميدارد در اين باب **بيت و ششم اصل**
باب الوقت الذي يبين فيه المطلق والذي يكون فيه الرجعة ومتى يجوز لها
ان تتزوج اين باب بيان وقتيت كه جدا ميشود در آن زن طلاق داده
 و بيان وقتي كه مييا شد در آن برگردايند زن از طلاق و بيان اينكه كي
 جايز ميشود برلى آن زن اينكه شوهر كند در اين باب يازده حديث و كلام
 مصنف در حديث نهم **اول اصل** عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام

قال قلت له صلى الله عليه وسلم رجل طلق امرأته على طهر من غير رجاء بشراوة عدله فقال
 اذا دخلت في الحيضة الثالثة فقد انقضت عدتها وحلت لادخاج قلت له
 سلم الله ان اهل العراق يرفون عن علي صلوات الله عليه انه قال هو
 احق برجعتها لم تقبل من الحيضة الثالثة فقال فقد كذبوا **شرح** روايت
 از زنده از امام محمد بن علي عليه السلام كه گفت امام را كه نگاه دارد ترا الله تعالى مرد طلاق
 ما و زنده بر باي كچن جماع بگوها و در اول بلى امام گفت كچن آن زن داخل شده چنين
 سوم پس تحقيق بر سبعة او و طلاق بشد برلى شوهر آن گفت او را كه نگاه دارد
 ترا الله تعالى بشد كه اهل عراق از جمله اخبار روايت ميكنند از علي صلوات الله
 اينكه او گفته كه آن مرد شوهر ترست برگردايند آن زن جدا نكند بلى نكند از حيض
 بر امام گفت كچن تحقيق دروغ گفتند بلى نكند اين اشارت باینكه سخن ايشان
 من برياست كه ثلثة قوه و در آن سق بقره و المطلقات مرقص با نفسين
 ثلثة قوه بقره حيز را بشد و اين مخالف ظاهر آن ايت زيرا كه در بعضى كمال انقطاع
 و آن در وقت مييا شد بلى كه در وقت حيض مطلقا و غير مطلقا يكسانند بلى
 اينكه جماع در آن وقت حرام است و ايضا فرقيقت است در طهر نه در حيض چنانچه
 بيان ميشود در حديث بابي سنده و ايضا سخن ايشان من برياست كه زن بعد از
 باي از حيض و بغير از عدلها بغيرا بشد حقيقه و اين باطلت **دوم اصل** عن زرارة
 عن ابي جعفر عليه السلام قال المطلق اذا رأت الدم من الحيضة الثالثة فقد باتت منه **شرح**
 اين ظاهر است از حديث سابق **دوم اصل** عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قال
 المطلق يبين عند اول قطرة من الحيضة الثالثة قال قلت بلفظه ان رجعة
 الذي قال من رايت انها حين عند اول قطرة فقال كذب ما هو من رايت

بقره

اینها هوئی بگفته عن علی علیه السلام **شرح** ربعة الراى بقية را بنقطه و کس باه
 بنقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین و عین بنقطه و فتح را بنقطه و دو سکون
 همزه و یا و دو نقطه در پایین از علم کما لغت و استاد ابو حنیفه است و این
 ربیعه بن عثمان التیمی القرشی المدنی است و نسبت او برلی باعتبار راسیت که
 اجتهاد و یرکظن خود میکرده و این نیز در جامع الاصول گفته که ربیعه بن علی
 هو ابو عبد الله ربیع بن عبد بن عمرو بن عامر بن نوسعد بن تیم بن مره و قیل الجندی
 عبد الوزی بن عامر التیمی المکدنی تابع جلیل **شرح** روایت از زراره از
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مطلق جدا میشود نزد اول قطره از حیض سوم
 گفت که گفت که رسیدن آنکه ربیعه را می گفت که از جمله ای می رانست که مطلق جدا
 میشود نزد اول قطره بر امام گفت که در روغ گفت نیست از جمله برلی او جزو آن
 نیست که آن جزو نیست که رسیدن او از علی علیه السلام **جواب** **مس** عن اسمعيل الجعفی
 عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت له رجل طلق امرأته قال هو حي برجبها ما لم
 ينع في الدم من الحيض **شرح** روایت از اسماعیل جعفی بن جیم و سکون
 عین بنقطه و فا از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت که امام را که مرگ طلاق و او زن را
 امام گفت که او نشو و اوست و است بر کرد ایند آن زن چنانکه آن زن نیفتاده
 باشد و حق از حیض سوم **شرح** **اصل** عن زرارة عن أحمد بن محمد بن علي
 قال المطلق حُرٌّ و هو حُرٌّ حتى ترى الدم الثالث فإذا رأتَهُ فَقَدْ انقطع **شرح**
 روایت از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مطلقه
 مدخول بها عاریف میرد و میراث برده میشود تا آنکه ببندد خون حیض سوم را
 بر خون دیدن آن بر بریده شد ارث میان ایشان **شرح** **مس** عن أبي جعفر

عنه

عليه السلام قال لا دم من الحيضة الثالثة فقد انقضت منه **شرح** او امر من حیض
 مبتدا مخذوفت تقدیر المقتضی و لا باعتبار اینکه این حیض برلی تفسیر موقوف بر در
 سو بقدر است که و المطلقا یرقیص باقض من ثلثة قروء یا بنوش که ثلثة قروء
 موقوف بر بعضی نیست بلکه ظرف زمانست و موقوف بر آن مخذوفت و آن اول
 حیض سوم است فادرققد برلی تفریع است من برلی سببیت است و ضمیر الجمع
 یا اول **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که انظار کشیده شده در آیت
 سو بقدر او خونیت که زن دیدن آنرا از حیض سوم پس تحقیق زن جدا شد پس
 آن او خون **شرح** **مس** عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول المطلقة
 تبين عند أول قطرة من الدم في القدر الأخير **شرح** روایت از زراره از امام محمد
 باقر علیه السلام گفت که شنیدم از امام می گفت که مطلق جدا میشود نزد اول قطره
 از حق در طهر سوم مراد متصل یا آخر سوم **شرح** **مس** عن أبي جعفر عليه السلام
 الرجل يطلق امرأته قال هو حي برجبها ما لم ينع في الدم الثالث **شرح** این حد
 از شرح حیض چهارم این باب **مس** عن زرارة قال قلت لأبي جعفر عليه السلام
 إنني سمعت ربعة الراى يقول إذا رأت الدم من الحيضة الثالثة بانت منه
 وإنما القرء ما بين الحيضين و قد علم أنه إنما أخذ ذلك بثبوت فقال أبو جعفر
 عليكم كذب لعوي ما قال ذلك براه و لكنه أخذ عن علي عليه السلام لعوي بفتح
 لام و فتح عین بنقطه است **شرح** روایت از زراره گفت که گفت که امام محمد باقر
 که بگفت که من شنیدم از ربیعه را می می گفت که چون مطلقه دید خون از حیض
 جدا شد از شوهر جز این نیست که قرء میان دو حیض است و دعوی که و این را که او
 جز این نیست که فرافقه آنرا با جرح و دود بر گفت امام محمد باقر علیه السلام که در روغ گفت

است

برجعه

تم نزدک من نکفت ترا با جها و خور و لیا و فر اگر فت از علی علیه السلام **اصل** قال
 قلت له و ما قال فیها علی علیه السلام قال کان یقولہ اذا راہ الدم من الحيض انما
 فقد انقضت عدها ولا یسئل لعلها و اما الفراء ما بین الحيضین و لیکن
 لها ان تترقیح حتی تغتسل من الحيض الثالث **شرح** راوی گفت که گفتیم
 امام را که وجه گفت در مطلق علی علیه السلام امام گفت که بود که می گفت که چو مطلق
 خون را از حیض سوم پس تحقیق می کند معده او و نیست راه بر کرد باید شود
 بر او و جز این نیست که در میان دو حیض است و نیست آن زن را اینکه شوهر دیگر
 کند تا آنکه غسل کند از حیض سوم **کلام مستفاد** الحسن بن محمد بن سماعة قال کان
 جعفر بن سماعة یقول یسئل عن عده المرأة و قطرة من الدم و لا یحل للأزواج
 حتی تغتسل من الحيض الثالث و قال الحسن بن محمد بن سماعة یسئل عن عده
 اول قطرة من الحيض الثالث ثم ان شاءت تزوجت و ان شاءت لا قال
 علی بن ابراهیم ان شاءت تزوجت و ان شاءت لا فان تزوجت لم یحل
 یطرح حتى تغتسل **شرح** حسین بن محمد بن سماعة گفت که بود جعفر بن سماعة
 که می گفت که زن مطلق جدا می شود نزد اول قطره از حیض و حلال می شود برای
 شوهر آن باعتبار دخول او تا آنکه غسل کند از حیض سوم و گفت حسن بن محمد
 محمد بن سماعة که جدا می شود نزد اول قطره از حیض سوم بعد از آن اگر خون
 جفت خود میکند دیگر بر او اگر خواهد نمیکند و گفت علی بن ابراهیم که اگر خون
 جفت خود میکند دیگر بر او اگر خواهد نمیکند پس اگر جفت خود کرد دیگر بر او
 نمیکند بآن زن تا آنکه غسل کند از حیض سوم مقصود از نقل این سر قول بیان است
 که این سر کس حل کرده اند آنچه را که گذشت در چند سابق که و لیکن

حق تعالی

حق تعالی من الحيض الثالثه بکراهت تزویج پیش از غسل پس منافات ندارد با آنچه
 می آید در چند آخراین باب **در اصل** سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المرأة
 إذا طلقها تزويج متى تكون هي أمك بنفسها قال إذا راہ الدم من الحيض
 الثالثه هي أمك بنفسها قلت فان عجل الدم عليها قبل أيام قروها فقال لا
 كان الدم قبل عشرة أيام من أمك بها وهو من الحيض طهرت منها وإن كان
 الدم بعد العشرة أيام فهو من الحيض الثالثه و هي أمك بنفسها **شرح** پرسیدم
 امام جعفر صادق علیه السلام را از زن چو طلاق دهد او را شوهرش می باشد او را
 بخود شوهر امام گفت که چو دید خون حیض از حیض سوم پس آن زن ما لکن شیخی
 گفت که پس اگر نچید کند خون بر آن زن پیش از انقضای ایام طهر او که عادت
 داشت چگونگی می شود پس امام گفت که چو باشد آن خون پیش از ده روز از ابتداء
 حله سوم شوهرها لکن است بآن زن و آن خون از حله حیضی است که باک باشد از آن
 مرد اینست که حیض علیحد نیست خواه استیضا ضعیف باشد و آن در صورتیست که
 ابتداء حیض دوم ده روز نگذشته باشد و اگر باشد آن خون بعد از
 ده روز در ابتداء طهر سوم پس آن از حیض سوم است و آن زن ما لکن شیخی
 بخودش **در اصل** عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال سألت أبا عبد الله
 يطلق امرأته متى يبين منه قال حين يطلع الدم من الحيض الثالثه فملك
 نفسها قلت فكيف ان تزوج في تلك الحال قال نعم ولكن لا تكون من
 نفسها حتى تظهر من الدم **شرح** بطالع بصيف مضاع غايب معلوم باب نفوذ
 است لکن بصيف مضاع غايب معلوم باب تقيد است تطهر بصيف
 مضاع غايب معلوم باب نفوذ من باب تقيد ينفذ في يكتا

کشته باشد و از حیض باشد
 در صورتی که از ابتداء
 حیض دوم ده روز

روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که خلا
میگذارد زشتی بچه وقت جدا میشود از او امام گفت که وقتی که ظاهر میشود خون
از حیض سوم ماک میشود و زخمی در شکم که اگر جایز است برای زن اینک جفت
خود دیگر بعد از آن حال حیض امام گفت که آنی و لیک تکین نمیکند شوهر شر را
ان خود شترانکه بگوید از حیض **باب بیت** و هضم اصل باب معنی الاقراء شرح
الاقراء یعنی هر دو مسکن قاف و راه بنقطه و الف مدود جمع قر بفتح و ضم قاف
و مسکن راه و مخمور ق و ک مد کور است در آیت سعی بقره که المطلقا یقین
با نفسین ثلثه قر و این بقولش است با بطل قول جمعی که میگویند قاء جمع
قر یعنی حیض است و قر جمع قر یعنی طهر است **یعنی** این با بیان معنی قر
که بعد مطلق است در این باب چهار حدیث **اول** عن زرارة قال سمعت
ربیعة الرازی یقول ان من لای انا الاقراء الخ سمی الله عز وجل في القرآن
انما هو الطهر فاما بین الحیضین فقال کذب لم یقله برایه ولكنه انما یلغ
عن علیکم فقلت اصلک الله ان کان علی صلوات الله علیه یقول ذلك فقال
نعم انما القر الطهر یقر فیهِ الدم فیجمع قافا جاء الحیض و کفر یقری بقا
و راه بنقطه و راه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال استیفاف بیانی است
و ضمیر مستتر راجع برجم است که مکان خون حیض است الاقراء ساکن کون
و از آن ماخوفست قر به چی مسکن و مکان توین جمعی است جوهری گفته
و اقرت الجدل علی ظاهر القر الی انهم و ابن اثیر در نهضت گفته که و منه بنیا
من الانبیا امر یقر الخ فاحرق هی مسکنها و بنیا و الخ قر و القر من
الماکن و الانبیا و الضیاع و قد تطلق علی الماء ضمیر فی راجع بالظهور است

تقریب یا تعقیب است بجمع و عین بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم **باب**
است و ضمیر مستتر راجع برجم است و ضمیر بارز راجع بالدم است حیض هم زناست
یا مستند و ناس زناست و دفعه بدل بنقطه و فاق و فاق بصیغه مضارع
معلوم باب دفعه بدل است الذوق یختم و در بعض نسخ بعین بنقطه بجای
قافت و از باب شمع است و بر هر قدر ضمیر مستتر راجع برجم است و ضمیر بارز
راجع بالدم است حاصل ایست که چنانچه حیض در اصل لغت بخس سیلان است
قر در اصل لغت بخس جمع است و چون خون در ایام طهر سیلان ندارد بلکه
ساکنست جمع خون نمیکند رحم زن در آن ایام و چون زمان حیض شود بیرون میرود
آنرا پس اینک قر مستتر لفظی باشد میان طهر و حیض باطلست که چه مشهور است
و بنابر این است سوال قر و حیض مثل آنچه گذشت در کتاب الحیض و در حدیث سق
باب لمة ترى الصفة تا آخر که باجماع امام است مجاز است **یعنی** روایت
از زرارة گفت که شنیدم از ربیعة الرازی میگفت که بدست خود که از جمله برای من است
که قرانی که نام برده الله عز وجل در قرآن در سوره بقره که المطلقا یقر یعنی
ثلثه قر یعنی این نیست که آن طهر میان دو حیض است پس امام گفت که در روایت
این آنکه گفت آنرا برای خود و لیک آن جز این نیست که رسید با و او علی علیه السلام
پرسید که آنکه و الله عز وجل الله تعالی ابود علی صلوات الله علیه میگفت آنرا این
امام گفت که آنرا جز این نیست که قر یعنی طهر است بیان این آنکه زهدان
ساکن نمیکند در زمان طهر خون را پس جمع میکند آنرا پس چون آید زمان حیض
میریزد آنرا **دوم** عن ابی جعفر علیه السلام قال القر ما بین الحیضین **شرح**
این ظاهر است از شرح حدیث سابق **شرح** عن ابی جعفر علیه السلام قال القر

ما بین المحضین **شرح** این ظاهرست از شرح شیخ سابق است **باب** چهارم **عن ابی**
جعفر علیه السلام قال لا تزنی الا بامر الله **شرح** این نیز ظاهرست **باب** بیست و هشتم **صل**
باجعده المطلقه و این **تحدید** این باب بیان وعده زن طلاق داده شده است
 و بیان اینکه در کجایه نگاه میدارد و این باب چهارده حدیث **اول** **صل** **عن**
ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینفی المطلقه ان ینکح الا باذن زوجها حتی تنقصر عدتها
 ثلثة قری او ثلثة اشهر ان لم تحض **شرح** ظاهر اینست که با بیعتی است که با بیعتی است
 در ضروریات مثل فریضه موافق آنچه می آید در باب آینده در کلام فضیله
 شاذان است **در ضروریات** ان لم تحض اشارت باینکه او در ثلثه سه است
 بتفصیل که ظاهر میشود از آنچه گذشت در احادیث باب طلاق آنکه لم تنکح و الله
 قد نیت من المحض که با بیعت و چهارم است و آنچه می آید در باب **باجعده المطلقه**
 و کل شهر ثلثه که با بیعت و است و اگر جعفر بن محمد عدله او البته سطر است **بج** **نقا**
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زن او را ریت برای مطلقه بجویند بیری رود
 مگر بر حضرت شوهرش تا آنکه بدیدند او که سطر است یا سه است اگر جعفر بن محمد
دوم **صل** **عن ابی عبد الله علیه السلام** قال عدت المطلقه ثلثة قری او ثلثة اشهر ان لم
 تحض **شرح** این ظاهرست از شرح سابق **صل** **عن** **سماع بن**
مهران قال سالت عن المطلقه ان تعذر قال فی بیتها لا تخرج و ان اردت
 زیارتی خرجت بعد نصف الليل و لا تخرج نهارا و لیس لها ان تخرج حتی تنقصر
 عدتها و سالت عن المتوفی عنها زوجها کذا هو قال نعم و خرج ان شاء الله
 لا تخرج هر دو با مرفوع و مجزوم میتوان بود و این مجزوم بر استحباب ترک
 خروجت با وجود اذن زوج در ضروریات مثل فریضه موافق آنچه

می آید در باب آینده در کلام فضیله شاذان پس و لیس لها نیز محلی بر استحباب است
 که مذکور شد و لا تخرج نهارا برای تفسیر خرجت بعد نصف الليل و مقصود آن
 که بعد از طلوع فجر پیش از طلوع آفتاب بیرون رود و نظیر این بیان میشود در
 حدیث ششم و سیزدهم **باجعده المطلقه** از زوجها المخرج بها تا آخر که با بیعت و ششم
 است المتوفی عنها زوجها عبارت از مطلقه رجوعه که در نشانی عدت شوهر میرسد
 است موافق آنچه می آید در حدیث سیزدهم **باجعده المطلقه** از زوجها المخرج بها تا
بج **روایت** از سماع بن مهران بکیریم که روی امام جعفر صادق و امام
 کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مطلقه رجوعه که کجایه نگاه میدارد
 گفت که در خانه که در آنجا میباید بیرون نیرود و اگر خواهد دیگر کسی را باذن شوهر
 بیرون نیرود بعد از نصف شب و بیرون نیرود در روز بنا بر اینکه مظنه اطلاع
 و خیالها فاسد آیند در روز بیشتر است و نیست او را اینکه حج گزارد تا آنکه
 برسد عدله او پرسیدم امام را از متوفی عنها زوجها که آیا جانت او امام
 که آری و حج میگذارد اگر خواهد **باب** **صل** **عن محمد بن فیسر** عن **ابی جعفر علیه السلام**
 قال المطلقه یعتد فی بیتها و لا ینفی لها ان تخرج حتی تنقصر عدتها و عدتها
 ثلثة قری او ثلثة اشهر الا ان نکح حیض **شرح** او از کلام امام است
 یا از حدیث روایت و بنا بر اول آن که نکح حیض یعنی ان لم تحض است که بیان
 شد در شرح بحث اول این باب و بنا بر دوم حاصل هر دو عبارت یکست و
 هر قدر بحدیث مرفوع است **بج** **روایت** از محمد بن قیس از امام محمد باقر
 گفت که مطلقه رجوعه نگاه میدارد در خانه که آنجا میباید نرود و ریت
 او را اینکه بیرون رود تا آنکه بدید عدله او و عدله او سطر است اگر جعفر بن محمد

یا سه طهرها هست اگر حیض نبیند **فصل** عن سعد بن ابی خلف قال سألت
 أبا الحسن ع^{عليه السلام} عن ثمن الطلاق فقال إذا طلق الرجل امرأته
 طلاقا لا ملك فيه الرجعة فقد بادت منه ساعة طلقها و ملكت نفسها
 ولا سبيل له عليها و تعتد حيث شاءت ولا نفقة لها **شرح** روایت
 از سعید بن ابی خلف گفت که پرسیدم امام ع^{علیه السلام} کاظم علیهم السلام را اگر زن را طلاق
 بدهد پس گفت که چون طلاق دهد مرد زنش را طلاق که مالک نباشد و در آن روز
 را پس تحقیق زن جدا میشود از او در ساعتی که طلاق داد او را وزن صحیح
 میکند خود شرب و نیست راه نرفته او را بران زن و عده نگاه میدارند
 که خراهد و نیست نفقه برای آن زن **اصل** قال قلت أليس الله عز وجل
 يقول لا يخرجهن من بيوتهن ولا يخرجن قال فقال إنما عني
 بذلك إلى تطلق تطليقة بعد تطليقة فتلك إلى لا يخرج ولا يخرج
 حتى تطلق الثالثة فإذا طلق الثالثة فقد بادت منه ولا نفقة
 لها والمرأة التي يطلقها الرجل تطليقة ثم يدعها حتى يخلوا أجلها
 فهذه أيضا تعتد في منزل زوجها ولها النفقة وانكحها حتى تنفق
 عدتها **شرح** در سو طلاق چنین است یا ایها الله إذا طلقتم النساء
 فطلقوهن بعدتهن واحصوا العدة واتقوا الله ربكم لا يخرجوهن
 من بيوتهن ولا يخرجن الا ان ياتن بها حشة مبينة تطلق تطليقة بعد
 تطليقة عبارت از اینست که در طلاق بر یک کاح واقع نوازند شد با این
 که حاجت بعقد جدید بر حید نباشد پس طلاق اول رجوع خواهد بود و در
 طلاق دوم نیز رجوع میا شد غالباً و آن در صورتیست که زن مجد یا سه

در وقت طلاق دوم نرسیده باشد و خلع و مانند آن نشد باشد لکن
 وصفت مطلق مطلق وقت **شرح** راوی گفت که گفتم که آیا نیست اینکه
 الله عز وجل میگوید در سوره طلاق که هر که میبند آن زنان مطلق را از آنجا
 ایشان و باید که ایشان بیرون نروند و ای گفت که پرسیدم امام گفت که چیزی
 نیست که خواسته بان زن را که طلاق داده شود تطلیقه بعد از تطلیقه
 پس اوست آنکه بیرون کرده نمیشود و بیرون نرود در ایام عده تا آنکه طلاق
 داده شود تطلیقه سوم پس چون طلاق داده شد تطلیقه سوم پس تحقیق
 جدا شدن زن شوهر و نیست نفقه برای او و زنی که طلاق میدهد او را مرد یک
 تطلیقه ابتدای بعد از آن میگذارد او را تا آنکه گذرد عده او پس این زن
 نیز نمیشد در منزل شوهرش و برای اوست نفقه و منزل تا آنکه بر آید عده
 او حاصل نیست که لا یخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن و طلاق رجوعیت
 و در طلاق غیر رجوعی نیست **فصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یقتد
 المطلقة في بيتها ولا یبتغی لزوجها ارجاء ولا یتخرج **شرح** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عده نگاه میدارد مطلق رجوعی در خانه که
 آنجا میبود و نرود و نیست برای شوهرش بیرون کردن و بیرون نرود او **فصل**
 عن ابی جعفر علیه السلام قال المطلقة تسوق لزوجها ما كان له عليها رجوع ولا
 یتأذن عليها **شرح** تسوق بین بینقده و قاف بصیغه مضارع غایب
 معلوم باب نفاست التسوق بفتح سین براه بره آنچه در پیش باشد و مرد
 اینجا که با نوری و براه بودن نظام خانه است و برای بیان این مراد ذکر
 این حدیث در تحت عنوان این باب شده ما مصدر نایب ظرف زمان است

٩٥٧
 نَحْمَدُكَ اللَّهُمَّ الْفَلَّاحُ لِلْكَتَابِ وَالسُّنَّةِ مَنْ خَالَفَهُمَا زَادَ إِلَيْهَا قَالَ قُلْتُ فَقَالَ
 بَيْنَ مَلِكٍ عَلَى الْكَتَابِ وَالسُّنَّةِ فَجِئْتُ أَمْرًا وَخَرَجْتُ فَاعْتَدْتُ فِي عَمَلِيهَا
 بَعْدَ عَمَلِيهَا الْعِدَّةَ أَوْ بَعْدَ هَذَا إِلَى بَيْتِهِ حَتَّى يَحْتَدِ عِدَّةَ أُخْرَى فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
 قَالَ لَا تَخْرُجْ مِنْ بَيْنِ يَوْمَيْنِ وَلَا تَخْرُجْ فَاجْتَنِبْ جَوَابَ لَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابُ
 جَوَابِي فِي أَسْوَاقِ الْأَوَّلِ مِنْ شَهَابٍ عَجَبٌ مَحْرُشٌ دُرُشٌ حَدِيثُ أَوْلِيَانِ
 جَارِمٍ كَيْدِي عَلَى الْكَتَابِ وَالسُّنَّةِ وَبَنِيَانِ سَوَالِ دَوْمِ عَمْرٍ مِنْهَا
 بِمُسَوِّدٍ وَبَيَانِ شَدِّ كَسْمَدَانِ قَلَانِيَّةٍ مِنْ مَعْنَى غَاثٍ شَدِّ رَوَايَةِ
 كَرْدِ حِينَ بَنِي عَمَلٍ كَفْتُ كَخْرَدِ أَمْرٍ حَمْدَانِ قَلَانِيَّةٍ كَزَعْمَايَ شَيْعَةٍ أَمَامِيَّةٍ
 كَفْتُ كَمْرٍ مِنْ شَهَابٍ عَجَبٌ كَزَعْمَايَ مَخَالِفَانِيَّةٍ كَزَاكِيَادِ عَمَلٍ كَزَنْدِيَارِ
 نَوْكِ كَزَعْمَايَ دَادِ سَطْلَقِيَّةٍ كَزَعْمَايَ بَطْلَانِ طَلَاقِيَّةٍ بَايَنْغِيَّةٍ كَزَعْمَايَ
 وَسَوْمِ صَحْبِ نَشْدِيدِي كَفْتُ أَوَّلَ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ طَلَاقِيَّةٍ بَرَايَةِ كِتَابِ
 وَنَشْدِيدِي بَسْمِ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ بَرَايَةِ كِتَابِ
 مَشْدِيدِي بَسْمِ كِتَابِ وَنَشْدِيدِي كَفْتُ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ طَلَاقِيَّةٍ دَادِ بَرَايَةِ كِتَابِ
 وَنَشْدِيدِي بَسْمِ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 دُرُغِي خَانِ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 سَكَا خَانِ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 وَنَشْدِيدِي بَسْمِ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 مَطْلَقَاتِ بَرَايَةِ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 دَادِ أَوَّلِ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 بَاشْدِيدِي كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ

٩٥٨
 بَرَقَ مِرَّةً عَالِدًا وَبَنِيَانِ بَاعَثَ مَرْغَمٍ بَرَقَ مِرَّةً بَاعَثَا رَاسْتِنَا فَجَادَا
 وَنَفَقَهُ دَانِ نَفَقَهُ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 سِنْدِيدِي كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 أَحَدَانِ نَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 مِکَنْدِيدِي كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 نَوْجِ نَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 نَشْدِيدِي بَرَايَةِ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 خَزَعْمَايَ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 دُرُغِي خَانِ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 نِجِ رَا كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 بَعْدِ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 عَمَلِي كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 لَمْ يَحْزَلْ طَلَاقُ الْكِتَابِ فَلا يَحْزَلْ الْعِدَّةُ الْكِتَابِ بَعْدِ قَاسِ عَمَلِي
 تَبْصِيرِي مَعْنَى بَرَايَةِ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 بَقِيَّةً بَقِيَّةً وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ
 اِنْ جَوَابِ مَوَاقِفِ مَعْنَى جَوَابِ بَقِيَّةً نَوْجِ كَزَعْمَايَ بَسْمِ بَرَايَةِ كَزَعْمَايَ
 رَاشْدِيدِي كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ كَزَنْدِيَّةٍ كَزَعْمَايَ وَنَشْدِيدِي كَزَعْمَايَ

۹۵۹ عربی شهادت بر گفت که تحقیق قیاس بر او که بر قول لازم میکند تر که و نشد
 مکرری کتاب پس روایت شود عده مکرری کتاب **فَسَأَلْتُ مَوْفِقِيهِ**
 بن حکیم عن ذلک و اجابہ بقولہ فقال لمعنی لیس العدة مثل الطلاق
 و یما فرق و ذلک ان الطلاق فعل المطلق فاذا فعل خلاف کتاب
 و ما لم یبر قلنا لک ارجع الی کتاب و لا فایض الطلاق و العدة
 لیس فعل الرجل و لا فعل المرأة انما هی ایام تمضي حیض یحدث
 لیس من فعل و لا من فعلها انما هو فعل الله تبارک و تعالی فلیس بقا
 فعل الله بفعله و فعلها فاذا عصیت و ما لفت فقد عصت العدة و ما لفت
 بایام الخلاف و لو كانت العدة فعلها لما اوعدنا علیها العدة کما لم یقع
 الطلاق و اذا خالف **یسیر** یسیرم موفی بن حکیم را که از علمای شیعه است
 است از ان و خبر اوم او را بقول عربی شهادت بر گفت موفی در جواب
 عمر که نیست عده ما ندید طلاق و میا آن دو فرقت و آن اینست که طلاق کا طلاق
 دهنده است پس چون که مخالف کتاب را و مخالف آنچه ما سر شد بان و در
 سوره طلاق که فطلقهن لعدتهن کفیم او را که بر کرد سکا کتاب و اگر بر کرد
 بر واقع میشود طلاق و عده زن نیست کار مرد و نه کار زن جز این نیست
 که عده زن و مرد چندست که میکند و حیض است که حادث میشود از جمله
 کار مرد و نه از جمله کار زن جز این که آن کار الله تبارک و تعالی است پس نیست
 اینکه قیاس کرده شود کار الله تعالی بکار مرد و کار زن پس حیض زن عصیان
 کند پس تحقیق گذشت آن عده و آن زن بر کشت بکنایه مخالف و اگر میبود
 عده کار زن هر آینه واقع نمیکردیم بر او عده را چنانچه واقع میشود طلاق

۹۶۰ **چون مرد مخالفت کند اصل** و قال الفضل بن شاذان في جواب جاب **باب**
 في كتاب الطلاق و ذكر ابو عبيد ان بعض اصحاب الكلام قال ان الله عز وجل
 حين جعل الطلاق للعدّة لم يخبرنا ان من طلق لغير العدة كان طلاقاً عنه
 سابقاً ولكنه شيء يعيد به الرجل كما تعيد النساء بان لا يخجن من يوتين
 ما دمن تعتدّن و ما اجرا في ذلك باللعينة فقال و تلك حدود الله
 و من يتعد حدود الله فقد ظم نفسه فبذل المعصية في الطلاق كما
 المعصية في خروج المعتدة من بيتها الستم ترون ان الامة مجمعة على
 ان المرأة المطلقة اذا خرجت من بيتها ايأما ان تلك الايام محسوبة لها
 في عدتها و ان كانت لله فيه عاصية فكذلك الطلاق في الحيض محسوب على
 المطلق و ان كان لله عاصياً **شرح** و قال آخر كلام حلال و لا شبهه بالكلام
 حين بن محدث يكلام مصنف است ابو عبيد بضم عين ينقطه و فتح بال
 ينقطه و سكن بال و د و نقطه و را بين و ال ينقطه قاسم بن سلام ان علمای
 مخالفانست و مقابله بسیار دارد و فاقش در سال دویست و بیست و چهار
 بجای بوجه کتاب الطلاق تصنیف فضل بن شاذان است و ذکر ابو عبيد تا آن
 موقوف است اصحاب الكلام اینجا عیادت از سخن او با اعتقاد ابو عبيد
 الطلاق للعدّة اشارت بآیت سق طلاق که فطلقهن لعدتهن و خیال
 مخالف اینست که لازم برای توقیت است و عده بعضی طهر است بخلاف آنچه مذکور
 شد در شرح حیض دوم باین شتم که باب طلاق السنه تا آخر است تعید مرد و
 بعین ینقطه و یا یکنقطه و ال ینقطه بصیغه ماضی غایب مجهول یا جفعیل
 است و ترک علامت تا اینست در دوم برای اینست که فسا اسم جمع است و

کاتب النساء

که طلاق برای عین وقت اراده طلاق مامور به است در آیت سون طلاق
 اینکه نکاح مامور است در آیت سون نشاء و هر مامور عبادت اگر بقصد
 موافقت امر باشد لا فلا و در این فرقه نیست میان طلاق و نکاح خطی
 با نقطه و طاء بلی نقطه و یا دو نقطه در باین منقلبند و بصیغه اسم قال
 باجا فعال است الاخطاء قدس اگر چه جزایع آنها در دو چیز و مرکب
 آن جزئی غیر مضبوط و مفعول محطی است لم یطلق بصیغه مضارع غایب محمول
 باجا فعال است ذلکنا بیا علست و اشادتت بصدر نقدی **یعنی** گفت من
 شاذن و جواب ابو عبید که اما قول ابو عبید که بستر که الله عز وجل و حق
 که کرد الله طلاق در وقت حیض شد طلاق از او ساقط پس باید که دانست
 که مثل این جزاین نیست که آن تسکست بنمودنی بود گفته میشود آن اصل
 تسکلا که بدستی که امر الله جل و کوه بجری آن نه است از خدا آن خیر
 و نظیر آن است که الله جل و عز در جای که مباح کرد نکاح چهار زن از خیر نداد
 ما بالیا اینکه اکثر از آن روایت و در جای که کرد ایند که قبل خیر نداد ما را با
 استقبالی قبل که عیوب باشد روایت در نماز و در جای که کرد ایند چ را در
 ذی الحجه خیر نداد ما را با اینکه حج در غیر ذی الحجه روایت و در جای که کرد
 خیر عده نماز را مرکب یک رکوع و دو سجده خیر نداد ما را با اینکه دو رکوع مثلا
 و سه سجده مثلا روایت و حال آنکه اگر میبود اینکه شخصی چفت خود کند پنج
 زن را هر آنکه میبود نکاح او بیطل و اگر شخصی مثل می گرفت قبل از که عیوب
 باشد هر آنکه میبود که راه از نکاح کنند خیر را که غیر و است برای او میبود
 نماز و غیر صحیح و اگر شخصی میگرد در غیر ذی الحجه عیوب حج که از او میبود که

او باطل موافق آیت سون انما الذی زیاده في الکفر و اگر شخصی میگرد ایند نماز و رخصه
 هر رکوع و سه سجده هر آنکه میبود نماز او بنیاد و او میبود غیر نماز کفار زیرا که
 هر که بخیر کرد و خیر کرد که مامور شده بآن و رخصت داده فتنه باشد
 برای او آن عمل شد آن عمل او بر بنیاد نادر او و بقول کرده شده پس بخیر
 زمان و حکم در طلاق ما بنده ساز خیرها نیست که بیان کردیم و پس الله
 راست **اصل** و اما قولهم ان ذلک من یعتد به الرجال کما یعتد به النساء
 ان یخرجن ما دمن یعتدون من یعتدن فاجزا ذلک لهن با المعصیه
 و هو المعصیه فی الطلاق انما کالمعصیه فی خروج المعتدة فی عدها
 فلو خرجت من بیتها ایا ما کان ذلک محسوبا لها و کذلک الطلاق فی الحیض
 و محسوب و ان کان فی حینه غایبا فیقال لهم ان هذه شبهة قلت
 علیکم من حیث لا تعلمون و ذلک ان الخروج و الاخراج لیس من غیر ربط
 الطلاق کالعدة لان العدة من شرط الطلاق و ذلک لانه لا یحل للمرأة
 ان تخرج من بیتها قبل الطلاق و لا بعد الطلاق و لا یحل للرجل ان یخرج
 من بیتها قبل الطلاق و لا بعد الطلاق فالطلاق و غیر الطلاق فی حظه
 ذلک و من غیر واحد و العدة لا تقع الا مع الطلاق و لا یجب الا بالطلاق
 و لا یكون الطلاق لم دخول بها و لعدة کما قد یكون خروجا و اخرجها
 بل طلاق و لعدة فلیس بشبه الخرج و الاخراج العدة و الطلاق فی هذا
 ضمیر جمع در قولهم و غیر بعض الفاظ اشادتت باینکه مضمون این قول را غیر این
 عبید نیز از جمله الفاظ گفته بلفظ دیگر که مذکور میشود ما در کما موصوله
 و مصدیر میتواند بود و بنا بر اول ظرف صفت دوم شئ است و ضمیر راجع

بماست والا یقیناً بهر وقتند یلام که مرکب است از آن ناصبه ولای نایفه بل
 با عطف بیان ماست و بنا بر دوم کما ظرف لغو و متعلق بتعبد و است و غیر
 راجع بالآخر جز است و احتمال اوله که یک است باعتبار معنی و احتمال دوم یک
 است باعتبار لفظ ازنا بصیغه ماضی غایب معلوم یاب فاعل است ذلک مرفوع
 است محلاً و فاعلت و مشارالیه آن تکلیف بعدم خروج و عدم اخراج است
 من درین شرط در اول ابتدائیه است و ظرف قیام مقام خبر است که محذوف
 بتقدیر یسر و جاکم و اخراجاً من شرط الطلاق و در دوم تعقیبیه است یسر
 برلی بیان مثال شرط الطلاق است و مراد بعد از اینجا هر است و ذکر آنکه
 تا آخر استکمال است بر اینکه خروج و اخراج از خانه نشود متضمن خروج و اخراج
 از شرط طلاق نیست لایق بجه لا تشترط است و او در و اعداء حاکم است و این
 اشارت است باینکه طلاق غیر دخول بهادر جیض صحیح است موافق آنچه گذشت
 در حدیث اول باجل لیساً الله یطلق علی کل حال که باب بیستم است ضمیر
 مستتر و قد یکن راجع است بخروج و اخراج و مراد بخروج و اخراجاً من غیر
 انجاء خروج و اخراج است **عنه** و اما قول ابو عبید و امثال و از خان لفان
 که بکسر که آن طریقت است که تکلیف کرده شده اند بر عایت آن مردان
 مانند آنچه تکلیف کرده شده اند بر زنان که بیرون نروند چندانکه عده نگا
 میدارند از خانهای که انجا میبوند بر جریاد ما را آن تکلیف برلی آن زنان
 بعصیان اگر بیرون نروند و یا هست عصیان در طلاق مگر مانند عصیان
 در بیرون رفتن زن عده نگاه دارند در وقت عده او پس اگر آن زن بیرون
 میرفت از خانه که انجا میبود در چند روزها میبود آن حاکم کرده شده

برای آن زن و همچنین طلاق در جیض حساب کرده شده است هر چند که طلاق **هنگام**
 برای الله در آن عمل عاصی باشد پس گفته میشود خان لفان را که بدست که این **نیت**
 که داخل شد بر شما از جانی که بنده اینند مراد اینست که ابلیس تغییر کرده بر شما و آن
 برای اینست که خروج زن و اخراج مرد زن نیست خروج و اخراج از شرط طلاق و مثل
 طریقت که طریقت از شرط طلاق است و آن برای اینست که حلال گشت و برلی زن اینک
 بیرون رفتن از خانه که انجا میبود پیش از طلاق و نه بعد از طلاق و حلال نشود برلی مرد **اینکه**
 بیرون کند او از خانه که انجا میبود پیش از طلاق و نه بعد از طلاق و بیرون رفتن
 در حرام کردن آن وضع آن بر اوست و طریقت نشود مگر با طلاق و واجب بر عایت
 نشود مگر با طلاق و بنیاد طلاق برای زن مدخول بهادر حال که بنا شد طریقت
 خروج و اخراج کا هر میباید شد خروج و اخراج من غیر عینه بی طلاق و بی طریقت
 اینکه مانند خروج و اخراج طریقت و در این باب **اصل** و اما قیاس الحرج
 و اخراج که چنانچه در ان قوم بقدر ذلک هم فصل فیها فروعاً و دخول الدار و صلوات بر جات
 لان ذلک لیس من شرط الصلوة لانه من غیر ذلک صلی اولم یصل و لکن لوان رجلاً
 غصب رجلاً نزل او اخذ فلیس به یخرج منه فصلی فیه لکانت صلوات جات و
 کان عاصیاً فی لیس ذلک الثوب لان ذلک لیس من شرط الصلوة لانه من غیر ذلک صلی
 اولم یصل و لکن لوان لیس من غیر طریقت و لم یطر نفسه اولم یوجه نحو القبلة لکان
 صلوات فاسد و رجلاً لان ذلک من شرط الصلوة و حدوده لا یجوز الا للصلوة
نیت و اما قیاس الخروج و الاخراج تا آخر منی بر قصد بر جواز عمل بقیا بر نیت
 بلکه مقصود اینست که بر تقدیر تسلیم جواز عمل بقیا بر نیت بلکه مقصود اینست که
 بر تقدیر تسلیم جواز عمل بقیا بر نیت و اما قیاس نیت بلکه آنچه صحیح است نزد اهل سیر

قبلا خرید و خرید بر خور دار بدین و عقیقت و مانند آنهاست و صحیح بود
 نماز در این وقت بنا بر اعتقاد مخالفانست بنا بر وجهی که مذکور میشود و این
 منافات ندارد با اینکه نماز اهل حق باطل شد بنا بر اینکه استقامت در یکجا
 و بر شایسته عویین از شرایط نماز باشد و هرگاه از اینها بر تقدیر عقوبت می شود
 بر اعیان بطلان نماز شود و الله اعلم لکن در دو مکرر اول است پس وقت ساقط
بعض و جز این نیست که قبلا خرید و خرید اینست آن مانند حال مردیست که داخل
 شد در جمعی و بپر خشت ایشان پس نماز گذارد و در آن پس دعا خواند و در آن
 شد آن سر و نماز او رواست با اعتقاد مخالفان زیرا که آن اینست از شرایط نماز
 زیرا که او منتهی است از آن داخل خواهد نماز گذارد یا نکند و همچنین اگر آنکه مرد عصب
 میکرد از مرد جامه یا بر میداشت از پیر میباید از این رخصت و پس نماز
 میگذارد در آن هر آنکه میباید نماز او رواست با اعتقاد مخالفان و او میباید عاصی
 در پوشیدن آن جامه زیرا که نیست آن از جمله شرایط نماز زیرا که او منتهی است
 از آن خواه نماز گزارد یا نکند و اگر آنکه میباید جامه را بپوشد یا بپوشد
 بیکر بیکر یا متوجه میشود سق قبله هر آنکه میباید نماز او رواست و اگر آنکه
 آن از شرایط نماز و حدود نماز است و بجز اینست مگر برای نماز **اصل** و لکن لو کف
 فی شهر رمضان و هو صائم بعد از آنکه بجه کذب من ایمان لکان عاصیا
 فی کذب ذلک و لکان صوم جازا لانه منی عن الکذب صام او افطر ولو ترک الصوم
 علی القوم و جاع لکان صوم فاسدا بطلان ذلک من شرایط القوم و حد
 لایحکم مع الصوم **شرح** و همچنین اگر آن مرد دروغ میگفت در ماه رمضان
 بر حال که او در وقت نماز باشد بشرط اینکه نماز او رواست دروغ او از ایمان هر آنکه

میگوید عاصی در آن دروغ او میگوید روز او رواست زیرا که او منتهی است از دروغ خواه
 روزه دارد یا افطر کند و اگر ترک میکرد مقصد روزه را باجماع میکرد هر آنکه **میگوید**
 روزه او رواست و تاجیه بر آن از شرایط روزه و حدود روزه است و واجب
 مکرر بارونه **اصل** و لکن لو کف فی شهر رمضان و هو صائم بعد از آنکه بجه کذب من ایمان لکان عاصیا
 فی کذب ذلک و لکان صوم جازا لانه منی عن الکذب صام او افطر ولو ترک الصوم
 علی القوم و جاع لکان صوم فاسدا بطلان ذلک من شرایط القوم و حد
 لایحکم مع الصوم **شرح** و همچنین اگر آن مرد دروغ میگفت در ماه رمضان
 بر حال که او در وقت نماز باشد بشرط اینکه نماز او رواست دروغ او از ایمان هر آنکه
 آن از شرایط نماز و حدود نماز است و بجز اینست مگر برای نماز **اصل** و لکن لو کف
 فی شهر رمضان و هو صائم بعد از آنکه بجه کذب من ایمان لکان عاصیا
 فی کذب ذلک و لکان صوم جازا لانه منی عن الکذب صام او افطر ولو ترک الصوم
 علی القوم و جاع لکان صوم فاسدا بطلان ذلک من شرایط القوم و حد
 لایحکم مع الصوم **شرح** و همچنین اگر آن مرد دروغ میگفت در ماه رمضان
 بر حال که او در وقت نماز باشد بشرط اینکه نماز او رواست دروغ او از ایمان هر آنکه

و مانند آنها انی بهر قنار و نقطه در بالا و الفصل فی بیان بصیغه ماضی غایب
 بایضی است حد بکثره بنقطه و تخفیف دال بنقطه و تا تا اینت مصدر
 معن القوا و ای بایضی است لفظ لام القوم برای عهد خارجیت و مراد
 علم کما لقا انت مثل ابو عبیدان یلبسوا بصیغه مضارع غایب علم بایضی
 است موافقیت سوره بقره که ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم
 تعلمون **معنی** و هر چه باشد واجب بر فرض الله تعالی و بعد از آن بر بنیت
 آن از شرط فرض زیرا که آن واجب مدجول از فرض و فرض رواست به
 آن واجب چه واجب شد مکمل بر فرض و بر فرض بر بنیتی که آن از جمله
 شرط فرض است روا میشود فرض مکمل و واجب بر بنیج آنچه بیان کردیم
 در مثالها و لیک ابو عبید و امثال او نمیشناسند این دقیقه را و نمیکنند
 میان حق و باطل و میخواهند که پوشانند حق را باطل **اصل** فاما اثرات
 الخروج و الاخراج فباجب قبل العدة و مع العدة و قبل الطلاق و بعد الطلاق
 و لکن هو من شرط الطلاق و لا من شرط العدة و العدة جائز معه
 و لا یجب العدة الا مع الطلاق و من اجل الطلاق فهو من حدود الطلاق
 و شرطه علیها مثلنا و ینبأ و هو فرض و اخرج و الحدیثه **شرح** صیغ معه
 رایج بخروج و اخراج است و کتفا بذکر جواز عده باخروج و اخراج آن
 قبل کتفا بقرخه است که متنازع فیه است زیرا که طلاق نیز جائز است
 باخروج و اخراج باینچه که اگر زن ناستر باشد از خانه شوهر بیرون
 باشد بی اذن او یا مرد عاصی باشد اخراج او از خانه خود طلاق و در آن
 حالت صحیح است حاصل اینست که ترک خروج و اخراج مانده فقه است **در**

از لزوم نکاح است و طلاق رافع آن نیست تا انقضاء عده اگر چه رافع است
 بعد از انقضاء عده **معنی** پس باز خروج و اخراج بر واجب است پیش از طهری که
 طلاق در آن واقع میشود و یا آن طهر پیش از طلاق و بعد از طلاق تا انقضاء
 سه و بنیت آن ترک خروج و اخراج از جمله شرط طلاق و سه شرط طهر و طهر
 رواست با وجود خروج و اخراج و واجب میشود طهر بکبریا طلاق و بر طهر طلاق
 پس آن طهر از حدود طلاق و شرط طلاق است بر بنیج آنچه بعنوان آن
 ذکر کردیم و بیان کردیم و آنچه گفتیم فرقه ظاهر است میان طلاق بی طهر و **میان**
 سه طهر با وجود خروج و اخراج و سه طهر است **اصل** و بعد فایعلم
 ان من الخروج و الاخراج الیس هو ان تخرج المرأة الى ایهما او تخرج فی حاجه
 لها و فی حق یاذن زوجها مثل ما تم او ما اشیه ذلك و اما الخروج و الاخراج
 ان تخرج مرأته او تخرجها زوجها مرأته و هذا الذی هو الله عز وجل عنه فلو ان
 المرأة استأذنت ان تخرج الى ابویها او تخرج الى جرح لم یقل انها خرجت
 من بینهما انما یقال ذلك اذا كان ذلك علی الرجم و التخط و علی اشیاء لا یرید
 العود الی بینهما و اما کما علی ذکر فیما بیننا کفایت **شرح** بعد منی برضمت
 فلیعلم بصیغه مضارع غایب مجهول مجزئ است و فاینا بر تقدیر ما است المأم
 بفتح میم و سکون همر و فتح ناء و نقطه در بالا بصیغه مصدر میم باسم مکمل باضی
 اجتماع با محل اجتماع و مانند زن نزد زنی که صاحب مصیبت است
 المأمر بر بنقطه و غین با نقطه مخالفت لم یقل یقال بصیغه مضارع غایب
 مجزئ معن العین باب نظر است انما یمیز است السخط بضم سین بنقطه و **سکون**
 و ضم خاء با نقطه و یقع سین و فتح خا ختمنا کی ما کما مرفوع و مبتدا است

ومعده مضاعفت بمقتضى على ذلك خبر مبتدأ است على نهج است وشار إليه ذلك
 مضمون فلوان تا آخر است ومقصود اینست که چنانچه خروج زن سوگمحق
 باذن شوهر شرع نیست در خانه شوهر و معصیت نیست همچنان اخراج شوهر
 زن را سوگمحق مثلا امساك شوهر است زنا و معصیت نیست ما بینا عبا رشت
 از بیان خروج زن باذن شوهر و مراد اینست که قیاس رجال زن حال شوهر
 معلوم میشود و احتیاج ببیان علیحدہ ندارد **بینه** و بعد از آنچه گفتیم پس
 باید که دانسته شود اینکه خروج زن از خانه شوهر و معنی اخراج شوهر
 زنا از خانه خود نیست ان اینکه بیرون رود زن سوگمحق چنانچه پیش
 از طلاق میرفت یا اینکه بیرون رود برای حاجتی که او راست مثل غسل
 حیض یا چیزی پیش از طلاق میرفت یا برای ادای حقی بر حضت شوهر مثل
 ما تمی یا آنچه مانند آن باشد و جز این نیست که معنی خروج و اخراج اینست
 که زن بیرون رود از خانه شوهر برای مخالفت یا بیرون کند او را شوهرش
 برای مخالفت باینست آنچه نه که الله عزوجل از آن پس اگر اینکه **مطلقه**
 طلب رخصت میکرد در اینکه بیرون رود سوگمحق و ما در شرع بیرون رود
 سوگمحق گفته نمیشد که بدست او بیرون رفت از خانه که انجام میدهد جز
 نیست که گفته میشود آن چون باشد آن خروج بقصد مخالفت و ختم
 و بنا بر این که آن زن نخواهد برگشتن را سوگخانه که انجام میدهد و نگاه داشتن
 شوهر او را بران نهج است و در آنچه بیان کردیم در جزین کفایت
 از بیان امساك شوهر زن را **امسك** فَإِنْ قَالَ قَائِلُهَا أَنْ تُخْرَجَ
 قَبْلَ الطَّلَاقِ بِإِذْنِ زَوْجِهَا وَلَيْسَ لَهَا أَنْ تُخْرَجَ بَعْدَ الطَّلَاقِ وَإِنْ

أُذِنَ لَهَا زَوْجُهَا فِي هَذَا الْخُرُوجِ غَيْرَ ذَلِكَ الْخُرُوجِ وَأَمَّا سَأَلْنَاكَ عَنْهُ
 فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الَّذِي يُشْتَبِهُ وَلَمْ تَسْأَلْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الَّذِي لَا يُشْتَبِهُ لَيْسَ
 قَدْ عَنِ الْعِدَّةِ فِي غَيْرِهَا فَإِنْ هِيَ فَعَلَتْ كَانَتْ عَاصِيَةً وَكَانَتْ الْعِدَّةُ
 مَا حَصِيَّةً فَكَذَلِكَ أَيْضًا إِذَا طَلَّقَ لَهَا الْعِدَّةُ كَانَ خَاطِئًا وَكَانَ الطَّلَاقُ وَاقِعًا
 وَإِلَّا فَالْفَرْقُ **شرح** قادر فأن برای تفریح است یشتبیه بین با نقطه و با
 یک نقطه و جاء بصيغة مضارع غایب معلوم باید فاعل الاشتباه یک
 بود و مراد اینجا یکسان بودن ترک خروج و اخراج با طهر است در این که از شرط
 طلاق است لیس استقام انکار نیست واسم لیس ضمیر نشان مستمر در آنست و جمله
 استیناف باین سابقست **بینه** پس اگر گوید گویند که جائز است زنا زنا
 اینکه بیرون رود پیش از طلاق بر حضت شوهرش و جائز نیست زنا اینکه
 بیرون رود بعد از طلاق هر چند که رخصت دهد او را شوهرش پس حکم
 این خروج که با رخصت است غیر حکم آن خروج است که بر حضت است و پیش
 و پیش از طلاق نیز حرام است و جز این نیست که پرسیدم ترا از خروج در وقت
 که یکسان است با طهر و پرسیدیم ترا در این موضع که یکسان نیست بیان
 این انکار یا نیست اینکه بمقتضی آن مطلقه نه کرده شد از عده نگاه داشتن
 در غیر خانه که انجام میدهد هر چند که شوهر رخصت داده باشد پس اگر آن زن
 کند میشود کناه کار و میشود عده گذشته پس همچنانست نیز چون مرد طلاق
 دهد بر غیر طهر میشود کناه کار و میشود طلاق صحیح و اگر صحیح نباشد بر حقیقت
امسك فَإِنْ قِيلَ إِنَّهَا كَفَاتِهِ مِنْ مَعْرِ الْخُرُوجِ وَالْإِخْرَاجَ مَا يُخْتَارُ مِنْ
 هَذَا الْقَوْلِ لِأَنَّ أَصْحَابَ الْأَثَرِ وَأَصْحَابَ الرَّأْيِ وَأَصْحَابَ التَّبَعِ قَدْ خَصَّوْا

لها في الخروج الذي ليس على الخط والغم واجمعوا على ذلك فنه ما روي ابن
 جريح عن أبي الزبير عن جابر بن خالد قال قلت لابي جريح ما روي عن النبي
 لها حجة فليفت رجلا منها فما جاءني رسول الله صلى الله عليه وآله
 فقال لها اخرجي فخرجت فخرجت لعلها ان تصدق او تفعل موقفا **ان**
 بكسر هاء وتشديد نون مفتوحة است في در فمما يخرج مع است مثل فخرج على
 قوة زينة وظرف خزان است وما موصولة است كفاية متبوعا ومفعولا
 له بيتا است من برای بیان ماد ریفما است ماد ردوم موصولة ومنصوب
 است محلا واسم ان است حجة الجیم وزلی با نقطه و هم بصیغه مضارع عیا
 بجو با ب فتعالت الاجتر الكفا وتعديه آن بعن بضمین مع انما است و
 اینست که با آنجه کفتم ضمیمه است که باعث انفراف مخالفان از این سخن میشود
 لان استدلال است بر حقوق ضمیمه انفراف هره وقع ثاء سه نقطه و باء بینقطة
 منقولان رسول الله یا از کسی که قولا و مانند قولا رسول الله باشد در اینکه محل
 اعتماد است مثل یکی از اوصیای او نزد اهل حق و مثل یکی از اصحاب او نزد مخالفان
 و مراد با صحاب لا ترجیح است از مخالفان که در صورت تعارض اثر و قیاس
 ترجیح اثر میکنند مثل فیما لا یفرق راء بینقطة و سکون هره اجتهاد ظنی خواه
 بقیاس و خواه بقرآن و مراد با صحاب الای جمیعت از مخالفان که در صورت
 تعارض اثر و قیاس ترجیح قیاس میکنند مثل ضمیمه التشیع جنین با نقطه و با دو
 دبرایمین و بعین بینقطة مصد باب تفعل حال بیک و مراد با صحاب للتشیع
 اما میاید است که قائلند بضمی آیت سوری زخرف که ولا یملک الذین یدعون
 من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق وهم یعلمون چنانچه بیان شده در شرح

مصنف پس و فوقی از نظر نمیکند اصلا و تجویز خلوتی از امام مفسر
 القاء عالم الجیح احکام واقیو نمیکند اصلا و در فقه برای تفصیل است ضمیمه
 راجع بالافریست محل اسم جنس بخلاف است و شامل متعدد نیز هست بخند جیم
 و ذال با نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نظر است اخرج بصیغه امر محاطه
 بابی نظر است ان بفتح هره و سکون نون زائده است تصدق بصیغه مضارع
 محاطه معلوم باب تفعل بخند یکما است معروف عبارت از احسان
 باشوهر بعد فرستادن برای میل و بیجا بن زن و مانند آن **یخ** گفته
 آن قائل که بدست می که با آنجه بیان کردیم برای کفایت که بیان معنی خرج
 و اخرج است ضمیمه است که کفای کرده میشود بان از این سخن مراد اینست که
 اگر ذکر آن قائل قاضی باشد از او اگر قیاس که در معنی خروج و اخرج کفیم متینا
 که تعاقب نکند از ضمیمه که اجماع طوائف برخلاف قول است زیرا که اصحاب
 اثر و اصحابی و شیعه اما میاید که روایت از ائمه معصومین میکنند تحقیق
 و حضرت دادند برای نه مطلقه بر بیرون رفتن که نیست بنا بر خنثی و محال
 و اتفاق کرده اند بر آن حضرت تفصیل این اندک از جمله اثر است اخرج و رایج
 این خرج از بابی از بابی از جابراینکه خاله او طلاق داده شد پس آمده که در
 رفتن را سقا در خنثی خرمایی که او را بود بر حالی که چند حاصل از خنثی
 پس خود مرد بر این امر نه کرد او را از خرج پس آن زن آمد سقا سقا
 الله ۴۴ پس گفت ان زنا که بیرون رانند از نزد من پس بچین حاصل خنثی
 خود را شاید که تو تصدق کنی یا کنی احسنا **اسل** و روی حسن حنین
 ای نبی بمن ط و ویران رجلا من اصحاب البقیه سئل عن المرأة المطلقة

هَلْ تَخْرُجُ فِي عَدَّتِهَا فَخَرَجَ ذَلِكَ وَابْنُ بَشِيرٍ عَنِ الْمُجَنَّبِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ أَتَتْهُ
 قَالَتْ فِي الْمَطْلَقَةِ ثَلَاثًا لَمْ تَخْرُجْ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا لَمْ تَخْرُجْ فِي عِبَادَةِ مَنْ يَرْضَى
 أَوْ قَرَابَةٍ أَوْ كَرَامَةٍ مِنْهُ مَا لَكَ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لَا يَنْتَبِهُ
 الْمُسْتَوْتُ وَالْمُتَوَقِّفُ عَنْ زَوْجِهَا لَمْ يَنْتَبِهَا وَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ رَحَضَ هَلَا
 فِي الْخُرُوجِ بِالْفَارِ **شرح** وروایت کرد حسن از حبيب بن ابی ثابت از
 اینکه مرگه از اصحاب جعفی بر سیده شد از زن مطلقه که آیا بر می رود در
 خود بر آن مرد رخصت داد در آن بیرون رفتن و روایت کرد ابن بشیر
 از میفرم از ابن ابراهیم اینکه و گفت در زن مطلقه سه بار اینکه و بیرون نرفت
 از خانه شوهرش مگر برای حق برای بر سر بهاری یا برای خویشاوندی یا برای
 کار که بنا شد جان از آن روایت کرد ما لک از نافع از عبد بن عمر اینکه او می
 که می گفت که شب بروی می آورد زن مطلقه و زن شوهر مرده مگر در خانه
 که آنجا می بود و این دلالت میکند بر اینکه ابن عمر رخصت داده برای زن مطلقه
 در بیرون رفتن در هر روز **اصل** و قال اصحابنا لَرَأَى كَوْنًا مَطْلُوقَةٍ فِي
 مَنْزِلِ الْمَيْتِ مَعَ رَجُلٍ فَجَلَّ عَلَى نَفْسِهَا أَوْ مَتَاعِهَا كَأَنَّ فِي سَبْعَةٍ مِنْ
 الثَّقَلَةِ وَقَالُوا كَأَنَّتْ بِالسَّوَادِ فَمَطْلُوقُهَا زَوْجُهَا هُنَاكَ فَدَخَلَ عَلَيْهَا خَوْفًا
 مِنْ سُلْطَانٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ كَأَنَّ فِي سَبْعَةٍ مِنْ دُخُولِ الْمَعْرِ وَقَالُوا لَا مَةَ الْمَطْلُوقَةِ
 أَنْ تَخْرُجَ فِي عَدَّتِهَا وَتَبَيَّنَ عَنْ بَيْتِ زَوْجِهَا وَكَذَلِكَ قَالُوا أَيْضًا فِي الْعَقِيَّةِ
 الْمَطْلُوقَةِ **شرح** نقل بضم نون و سكون قاف اسم مصدر با ج فتعالت تبييت
 بیا و بکنفله و بیا و دو نقطه در پایین و تا و دو نقطه در بالا بصیغه مضارع
 غایبه معلوم با ج ضا است و قدین آن بعن بتضمیر معنی عد و است

مرد بجهنم نه سال مستر است که دخول با و شده **شرح** و گفتند اخباری که
 اگر زنی مطلقه در منزل که نیست با و در آنجا مرگه می رسد بر خود شراب بر متاعش
 می بود در وسعت از انتقال و گفتند که اگر زن می بود در هر مستی بی طلاق
 میداد او را شوهرش و آنجا پس داخل میشد بر او قوس از حاکم می غارت می بود
 در وسعت از داخل شد شهر و گفتند که جائز است برای کسی مطلقه اینکه بر سر
 رود در عده خود و شب برود و در هر غیر خانه شوهرش و همچنان گفتند
 نیز در رخصت مطلقه مراد اینست که هر یک از امة و بیعت محتاج میشود با تمام
 غالباً و در انصاف انتقال جائز است **اصل** قَالَ وَهَذَا كَمَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ
 هَذَا الْخُرُوجَ غَيْرُ الْخُرُوجِ الَّذِي نَهَى اللَّهُ عَنْهُ وَجَلَّ عَنْهُ وَإِنَّمَا الْخُرُوجُ
 الَّذِي نَهَى اللَّهُ عَنْهُ وَجَلَّ عَنْهُ هُوَ مَا قُلْنَا أَنْ يَكُونَ خُرُوجًا عَلَى النِّحْيِ
 الْمُرَاعَةِ وَهُوَ الَّذِي يَجُوزُ فِي الْقُرْآنِ يُقَالُ فَلَا تَخْرُجْ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا
 وَإِنْ فَلَا تَخْرُجْ إِمْرَأَتُهُ مِنْ بَيْتِهِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لَهَا تَخْرُجْ
 الَّذِي ذَكَرْنَا عَنْ أَصْحَابِ لَرَأَى وَالْأَمْرُ لِشَيْخِ أَنْ فَلَا تَخْرُجْ مِنْ بَيْتِ
 زَوْجِهَا وَإِنْ فَلَا تَخْرُجْ إِمْرَأَتُهُ مِنْ بَيْتِهِ لِأَنَّ السُّعْلَ فِي الْقَوْلِ هَذَا
 الَّذِي وَصَفْنَا وَبِأَنَّهُ التَّوَقُّفُ **شرح** ضمیر مستتر در لاجع بقصص و شانت
 و ذکر این برای اشعار باینست که فضل بن شاذان روایات اصحاب لشیع را
 نیز ذکر کرده و اینها منقول شده برای اینکه موافقت با آنچه گذشت در بعض
 احادیث با جملة المطلقه و این تقدیر که باب بیت و هشتم است مشار الیه
 الخروج بیرون رفتن زن برای حاجت یا رخصت است آن یکنه بدل ما قلنا
 و آن بکسر نون عطف است بر فلان به اعتبار اینکه اخراج بنا بر سطح لازم و

این باب بیان طلاق زنی است که برها میکند حیض خود را در این باب یکدیست
 عن الحسن بن علی بن کسان قال کتبت الی الرجل سألہ عن رجل له امرأة
 من نساء هؤلاء العامة وأراد أن يطلقها وقد کتبت حیضها وطمعها
 مخافة الطلاق فکت یعجز لها ثلثة أشهر ویطلقها **شرح** شاید که الرجل عیبا
 از امام علی بن نقی علیه السلام باشد **یعنی** روایت از حسن بن کسان بفتح کاف و کون
 یا و دو نقطه در این وین بنقطه گفت که نوشتم سئوال امام میرسدیم او را
 از مردی که او را زنی از زنان این مخالف را خواست که او را طلاق دهد و تحقیق
 آن زن پوشانید حیض خود را و طهر خود را از ترس طلاق پس امام نوشت که جلالی
 میکند از او در هر ماه و طلاق میدهد او را **باب سی و سوم اصل بابی فی حیض**
شرح و تلخیص این بابیت در بیان زنی که حیض میکند در هر دو ماه و عیبه
 در این باب یکدیست **مسئله** عن عمار بن ابی طی عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال سئل عن رجل عنده امرأة شابة وهي حیض کل شهرین او ثلثة اشهر حیضه
 واحدة کیف یطلقها زوجها قال امرها شریکة یطلق طلاق السنة تطلیقه
 واحدة عام من غیر جماع بشرط ان یشترک حتی حیض ثلث حیض حتی حاضت
 فاذا حاضت ثلثا فقد انقضت عدتها **شرح** تطلق بصیغه مضارع غایبه
 مجهول غایب معلوم باب تفعیل است و بر این قیاس است نظائرش طلاق
 السنة منصوب و مضبوط مطلق است و مراد مضارع است از جمله دو و معنی که کند
 شده شرح عنوان باب ششم که باب تفسیر طلاق السنة والعدة و ما یوجب
 الطلاق است تطلیقه منصوب و بدل طلاق السنة است و بر این تفسیر است
یعنی روایت از عمار بن ابی طی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت

که پرسیدم

که پرسیدم شد امام از مردی که نزد او است زنی جوان و آن زن حیض نمیکند در
 دو ماه یا سه یا یک حیض چگونه طلاق میدهد او را شوهرش امام گفت که کار آن زن
 سخت است طلاق داده میشود طلاق موافق طریقت رسول الله یکه طلاق بر طهر
 جماع بگویم بعد از آن گذاشته میشود تا آنکه حیض بیفتد سحریه هر وقت که حیض
 بیفتد بر حیض بیفتد سحریه بر تحقیق آخر شد عده او **فصل** حیض قلم
 بر صفت شرح کتابی از نجاشی است که در آنکه شاه دین پناه جنت آمده شاه عباس
 رضوان الله علیه خضر آباد که قریب به نیم فرسخ است از دامغان از دامغان
 بقا اشغال نموده بتاریخ شب نشین بکشت و بزم ریح الاوقات هزار و هفتاد و هفت
 هجری تا الله و انا الیه راجعون و بعد از آن یکصد و پنجاه سید که بعضی را با
 عاریض باقی امر بتجلیل روانه دار السلطنه اصفهان شده اند و بعضی را بکوت
 شاه صفی انا الله برهانه و شیدار کانه رتبا رخ چهار ساعت شب یکشنبه
 چهارم ربیع الاخر سال مذکور بخت پادشاهی ممکن ساخته اند و الحمد لله رب
 العالمین **۴** و بعد از آنکه من اسم شاه صفی و علاج دیدم از شاه سلیمان
 خدا لله ملکه و سلطان و بعد از این راوی بواسطه از امام در هر چند مذکور
 میشود **مسئله** فیل که من مضت سنة ولم تحض من ثلث حیض قال انما مضت
 سنة ولم تحض ثلث حیض بتر بقی یا بعد السنة ثلثة اشهر و رتبه صاحب
 مائتة و بین خمسة عشر شهرا **شرح** گفته شد امام را که یکسال و حیض ندیده
 انتظار کشید میشود بان زن بعد از یکسال در سه ماه بعد از آن تحقیق آخر
 شد عده او گفت شد که و اگر زوج مرد یا زوج مرد چگونه میشود پس امام گفت
 هر کدام آن رو که مرد وارث میشود او را یا از شرعیان وقت طلاق و میان آخر

پانزده ماه **بک** جمع میا اینجند و مثالی چند اولیا آید میتوان بود که بجل
 اینجند بر استیجاب باشد والله اعلم **باب سی و چهارم اصل باب عسل**
المستتر مستتر بر این بی نقطه و الف و کاف و یاء و بی نقطه و صوفی و یاء و استغیا
 بخه زنی که شک در کستی او شده سبب تا آخر حیض و از وقتش و این برده و تم
 او اینکه آن زن نیز شک داشته باشد دوم اینکه آن زن دعوا کستی کند و بگری
 شک داشته باشد و این باب برای بیان قسم اولست و باب بعد از آنکه برای
 بیان قسم دوم است **یعنی** این باب بیان عده طلاق زینت که خود نیز
 شک در ابستی خود دارد در این باب یازده حدیث **اول** عن ابن ابی
 عمیر عن حمید بن دراج عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال امر ان ایها السیوف
 بانت منه المطلقة المستتریه کترب الحیض ان مرقه بها ثلثة اشهر یض لیس
 فیها دم بانت بیه و ان مرقه بثلث حیض لیس بین الحیضین ثلثة اشهر بانت
 بالحیض **شرح** بیض بیکبار یک نقطه و سکون یا دو نقطه و بر این وضاد بانه نقطه
 جمع ایض مرفوع و مجرور میتواند بود **یعنی** روایت از ابن ابی عمیر
 از حمید بن دراج بضم و ال بی نقطه و تشدید را بی نقطه و جم از زراره از امام
 عقیبا قرع علیه گفت که دو کار هر کدام آنها که سابق شد جدا شد سبب این مطلقه
 مستتریه که احتمال هکذا حیض را بیان این الکه اگر گذشت با و سحیضه که ببت
 در آنرا خون جدا شد سبب آن مرور و اگر گذشت با و سحیضه که ببت
 میان دو حیض از آنها سواء جدا شد سبب حیض **اصل** قال ابن ابی
 عمیر قال جیل و تغیر لکان مرقه بها ثلثة اشهر لک یوما فحاضت ثم مرقه بها
 ثلثة اشهر لک یوما فحاضت ثم مرقه بها ثلثة اشهر لک یوما فحاضت فحاضت لک یوما

مقتد بالحیض علی هذا الوجه ولا یفتد بالشهر وان مرقه ثلثة اشهر یض لک یوما
 فحاضت فحاضت لک یوما فحاضت لک یوما فحاضت لک یوما فحاضت لک یوما فحاضت لک یوما
 بان زن ماه مکرر و در بعضی دید بعد از آن گذشت با و ساء مکرر و در بعضی
 دید بعد از آن گذشت با و ساء مکرر و در بعضی دید پس این زن عده نگاه **بک**
 بجهت بر این وجه عده نگاه میدارد باها و اگر گذشت ساء سفید حیض **بک**
 در آنجا بر تحقیق جدا شد **دوم اصل** عن محمد بن حکیم عن عبد صالح بن حکیم
 قال قلت لک صلوٰت الله علی الجاریة الثابتة لک الحیض و مثلاً فحاضت لک یوما
 فحاضت لک یوما فحاضت لک یوما فحاضت لک یوما فحاضت لک یوما فحاضت لک یوما
 کافی از امام متکافض علیهم گفت که قسم امام لصلوات الله علیه که دختر جوانی
 که حیض نمیدید و مثل او آیتن میشود طلاق داد او را شوهرش حکم میشود اما
 گفت که عده او ماهست **سوم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 عده الیه لم تحض و المستحاضة الیه لا تظن ثلثة اشهر و عده الیه حیض و یستقیم
 حیضها ثلثة قریه و الا فراجع الدم بین الحیضین **شرح** روایت از ابو
 بصیر از امام جعفر صادق علیه گفت که عده طلاق زنی که حیض نید و مستحاضه
 که باکی نمیدید ماهست و عده طلاق زنی که حیض نمید و راست میشود
 حیض و با اینجکه حیض او عتا زان طر میشود و این بصفت حیض است کمتر
 از سه روز نیست و زیاد برده روزیت سقر است و قرع یعنی جمع خشت
 در میان دو حیض بیان این شده را حدیث باب معی الاقرار که باب بیست
 و هفتم است **باب بیست و هفتم** عن ابی الصالح الکنافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 سألته عن الیه حیض کل ثلثة اشهر مرقه کیف یفتد قال تنظر من قریه و

۹۸۳
 الی كانت حیض فیہ فی الاستقامۃ فالتعد ثلثة فروع ثم تنقح ان شاء
 حیض فیہ راجع بمنزل است وقرینت ایجا زیت وعبادت از اقبال
 حیض باخر طر موافق آن گذشت در حدیث هم باب الوقت الذی بین المطلقه
 تا آخر که باب بیست و ششم است متن تنقح مجرم و مرفوع میتواند **یعنی** رواست
 از ابی الصباح یقع صاد یبیطه و تشدید با یکنقطه کتابی بکس کاف و درونی
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی که حیض میبیند در
 سماع یکبار چکنی عند طلاق میداد امام گفت که انظار میکند در مثل هرگاه
 او که بود حاضر میشد در آن وقت و استیضای چنان بر باید که عدو دارد در سطر
 بعد از آن شوهر کند اگر خواهد اینست که عدو این زن نیز مثل عدو زینست
 که هرگاه حیض میبیند در آنکه سطر است و قیامت که زمان طهر این زن در آن
 ترست از زمان طهر آن زن **نیم اصل** عن محمد بن مسلم عن احمد بن محمد بن علی
 انه قال ان حیض فی کل ثلثه اشهر مره او فی سته اشهر مره او فی سبعه اشهر مره او فی ثمانه
 و الیه لم یبلغ الحیض و الیه حیض مره و یرتفع مره و الیه لا یطهر الا بالکلب
 و الیه قد ارتفع حیضها و زعمت انها لم یتاس و الیه ترى الصفه حیض
 لیس بمستقیم قد کران عده هو لا کلین ثلثه اشهر **نیم** الیه حیض فی کل
 ثلثه اشهر مره یا ینفخ است که در میان دو حیض و سماع تمام واسطه میشود
 بر منافات ندارد با آنی گذشت در حدیث اولین باب زیرا که میان حیض
 اول بعد از طلاق و حیض دوم سماع تمام فاصل نیست المستأخر مجرور است
 لم یبلغ بقیه مضارع غایب معلوم باب نصراست الی لم یبلغ الحیض عبارت
 از زنی که بیتر حیض که نه سال است رسیده و هنوز حیض ندیده و ریب حیض

۹۸۴
 چنانچه گذشت در کلام مصنف در حدیث نیم باج طلاق الی لم یبلغ تا آخر که باب
 بیست و چهارم است من و حیض برای یکدست ضمیر مستدرک راجع بحیض است
 و مراد اینست که پیش از این حیض میبیند بی استقامت و در این وقت بجای آن
 زود می بیند و آن نیز استقامت ندارد **یعنی** روایت از محمد بن مسلم از امام
 محمد باقر امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام سخن گفت در هفت زن اول زنی
 که حیض میبیند بعد از هر سماع یکبار یا در شاه را در هفت ماه **دوم** زنی که
 که استقامت دارد بیوسته غیره **سوم** زنی که پرسیده باشد حیض **و چهارم** زنی که
 حیض میبیند گاهی و بر طرف میشود حیض او گاهی بقیه سماع تمام با عین
و پنجم زنی که نا امید شد از فرزند **و ششم** زنی که حیض بر طرف شد حیض او و
 کرد که او نا امید نشد **و هفتم** زنی که میبیند زودی را عرض حیض که نیست
 مستقیم بر امام اگر چه که عده طلاق آن زنان به یکی ایشان سماع حیض
 در آنها نمی بیند **نیم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال ان
 یطهرها و رجعا و حیض کل ثلثه اشهر حیضه فقال ان انقضت ثلثه اشهر
 انقضت عدها حیض لها کل اشهر حیضه **نیم** معنی حیض کل ثلثه اشهر
 حیض بیان شد در شرح حدیث سابق **یعنی** روایت از ابی بصیر از امام
 جعفر صادق علیه السلام اینکه او سخن گفت در زن مدخوله بها که طلاق میدهد
 او را شوهرش را و حیض میبیند هر سماع یک حیض بر گفت که چون بر آمد
 سماع بی خون بر آمد عده او بیان این آنکه حساب کرده میشود برای او
 بسبب هر ماه حیض **نیم اصل** عن ابی اعباس قال سألت ابا عبد الله
 علیه السلام عن رجل طلق امرأته بعد ما ولدت و طهرت و هو امرأه لا

وَمَا دَامَتْ تَرْفَعُ مَا عِدَّتُهَا قَالَ ثَلَاثَةٌ **شهر** ترفع بصيفه مضارع غايبه
 معلی باید فعالیت **یمن** روایت از ابوالعباس فضل بن عبد الملك گفت که بر
 امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طلاق داد زنی را بعد از آنکه زاید و پاک شد
 و او زنیست که نمی بیند خوفی را چند آنکه شریعت حدیث عده اعلام گفت که سه
بسم **الحکم** عن ابي عبد الله عليه السلام قال عِدَّةُ الْمَرْأَةِ الْخِصْفُ وَالْمَسْحُ
 الْيَدِ لَا تَهْرُكُهُ **شهر** وعِدَّةُ الْيَدِ خِصْفٌ وَيَتَقَيَّمُ خِصْفُ ثَلَاثَةً **شهر** روایت
 از جلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عده طلاق زنی که حیض نمی بیند آنست
 که طهر نمی بیند یا بنحی که تغییر نکند سه ماهست و عده زنی که حیض می بیند و ممتاز
 میشود حیض او انقضای سطر است **اسل** قَالَ وَسَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 اِنْ اَرَبْتُمْ مَا الرِّبَّةُ فَقَالَ مَا دَاوَدَ عَلَى شَرِّهِ فَوَيْبُهُ فَلَعَنَهُ ثَلَاثَةَ اشْهُرٍ وَلَمْ تَزَلْ
 الْحَيْضُ وَمَا كَانَ فِي الشَّهْرِ لَمْ تَزِدْ مِنَ الْحَيْضِ عَلَيْهِ ثَلَاثَ حَيْضٍ فَقَدْ تَهَا ثَلَاثَ حَيْضٍ **شهر**
 در سه طلاق چنین است و الا کثیر من الحیض من حیضاً کم ان اربتم فقد نفرت
 ثلثة اشهر و الا کم الحیض ما داروا له استقامت الیه بکبره بینه نقطه و سکون یا
 دو نقطه در باین شکا در دم موصول است و عبادت از طهر و ربه
 بجمع فربا عت ربیست الحیض و الا بکبره و فتح یا است یا بفتح حا و سکون
 یا است و در دم بفتح حا و سکون یا است ما در سوم موصول است و عباد
 از حاض و مراد بالشهریکاه است لم تزل یا بفتح و الا بینه نقطه بصیفه مضارع
 غایبه معلی معتل العین با جرح استیفاف بیانی سابعست و غیره سرباح
 مجافست ضمیر علی لرح بالشهر است ثلث در اوله منقبض و قائم مقام مقام
 منقبض مطلق الحیض است و در دوم مرفوع و جرح است حیض هر دو جا بکبره

فتح یا جرح حیض است **شهر** و در سوم مرفوع و جرح است حیض هر دو مراد اینست
 که اگر ای زن بعد از طلاق در یکماه سه حیض می بیند زیرا که اقل دین سه حیض در سبب
 و شش روز یک لحظه لا حیض میباشند و اقل انقضای سه طهر در سبب و شش روز و یک
 لحظه سابق میباشند پس اقل زمان مجموع آنهابست و شش روز و دو لحظه
 میباشند و این مبنی بر اینست که اقل حیض سه روز باشد و اقل طهر سه روز باشد
 راوی گفت که وین سیدم امام را از قولی که گفت و جعل در سوء طلاق که
 اگر شک کنید را آنچه باید یا سرجیت آن شک پس امام گفت که هر طهر که زیاد
 شد بر یکماه پس آن باعث شکاست پس باید که مطلقه عده نکاه دارد و سه
 اگر از اینتنه ظاهر نشود و باید که واکذار حساب حیض را و هر زن حاضر شد
 حاضر در یکماه بیان این آنکه زیاد نکرد و حیض بر یکماه سه حیض پس عده طلاق
 آن حاضر بر حیض است **شهر** **اسل** عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ
 أَرَبْتُمْ سَبْعَ الشَّهْرِ فَقَدْ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا إِنْ مَرَّتْ ثَلَاثَةُ اشْهُرٍ لَا تَرَى فِيهَا دَمًا مِثْلَ
 فَقَدْ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا إِنْ مَرَّتْ ثَلَاثَةُ أَقْرَابٍ فَقَدْ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا **شهر** این ظاهر
 از شهر حکما و لاین باب **شهر** **اسل** عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ إِذَا انْقَضَتْ لِمُحَبِّدٍ
 الْأَقْرَابُ الثَّلَاثَةُ اشْهُرَ فَإِذَا كَانَتْ لَا يَتَقَيَّمُ لَهَا حَيْضٌ حَيْضٌ فِي الشَّهْرِ إِلَّا فَإِنْ عِدَّتُهَا
 عِدَّةُ الْمَسْحِ ثَلَاثَةَ اشْهُرٍ فَإِذَا كَانَتْ حَيْضٌ حَيْضًا مُسْتَقِيمًا هُوَ فِي كُلِّ حَيْضَةٍ
 بَيْنَ كُلِّ حَيْضَتَيْنِ شَهْرٌ وَذَلِكَ الْقَرُّ **شهر** نظرات بنون و ظاهر با نقطه و الا بینه نقطه
 بصیفه مضارع مخاطب معلی مراب نظرات نظر بفتح نون و فتح ظا تا مل و فکر
 در حقیقت جزئی بعد از اطلاع بر صورت آن لم تجد عجم و الا بینه نقطه بصیفه
 مضارع مخاطب معلی معتل الفاء و اوی باب ضرب جزای شرطت و در بعض

شهر

ضمیمه فم تجدیفاً است و آن خوب بنمایند زیرا که این مخصوص یکی از شش موضع است
 اول جلد اسیر و آن یکسختی بر روی کل شش و دیگر هم اینک فعلی است که می باشد مثل آن ترن
 انا اقل منک ما لا اولاد فمیسر بر آن یون بر خراس جنگ سوم اینک فعلی است که می باشد
 مثل آن کتم بحکم الله فابقی **باب** اینک فعلی است که می باشد مثل آن یون بر خراس جنگ سوم اینک فعلی است که می باشد
 سرفاخ این من قبلیم اینک مدخل حرف است قبل از باشد مثل من بر تدمر عزم دین
 ضوفاقی الله بقی فم اینک تقاضای صدق کلام کند مثل آن نقل از اول است
 باقی الاقران منطبق و مقول اول لم تجد است المبرای استای مفرج است ثلثه منطبق
 و مقول دوم لم تجد است و مقول اینست که بر طهر که عده مطلق است سه ماه است و آن
 اعم است از سه ماه عده و عده غیر آنجا برگاه باشد که با در هشت ماه عده که باشد
 و گاه باشد که کمتر از یک ماه عده که باشد و فاذا برای بیادست مراد باستقامت حیض
 اینست که حیض که بصفت حیض است کمتر از بیست و نه روز باشد و فاصلاً میان دو حیض
 کمتر از ده شبانه روز باشد حیض بصفت مضارع غایب معلوم براب ضرب است
 بیانی عدم استقامت است فاذا رفان لا یطهر جزا بشرط است زیرا که مدخلش
 جمله است ثلثه مرفوع و لک عده است و مراد باشد از بیست و نه روز عده که باشد
 فاذا رفان لا یطهر جزا بشرط است و غیر برای شافعی برای ظرافت مجازیت و را
 اتصال حیض با غیر شهر است بین کل حیضین شهر موقوف است بر سابق بقدر طهر
 مثلاً لیه ذلک شهر است و مراد اینست که اگر عده مطلق است سه ماه است یعنی
 سه ماه بر سه شهر غیر عده است از سه ماه هر چند که هر کدام زیاد بر یک ماه عده که باشد
 باشد یا کمتر باشد **باب** روایت از زن که از وی امام محمد باقر و امام
 جعفر صادق علیهم السلام است گفت که حیض تا مصلحتی غایبی بر طهر را مگر سه ماه است

این انگشتی مطلق باشد که مستقیم فنود برای و حیض با نیز و شر که حیض بنید درگاه
 بلکه یا عده چند بار یا بیخه که فاصلاً میان دو حیض او که بصفت حیض است کمتر
 از ده شبانه روز باشد پس مدبر سو که عده آن زن عده ذی است که استخاضه را
 دارد و عده که عده که است و چون باشد که حیض بنید حیض مستقیم پس شان اینست
 که در هر ماهی حیض است و میان هر دو حیض طهری است خواه موافق ماه عده که
 باشد و خواه نباشد و آن فاصلاً است قر موافق آنچه میان سند در احادیث
 معنی الاقران که باب بیت و هفتم است **باب دوم اصل** عزه و ن من حیض عزم انی
 عبد الله علیه السلام فی امره طلق و قد طعنت فی این فی اصت حیضه و احده
 ثم انقح حیضاً فقال لقد یا حیضه و ن من مستقبلین فاما قد نیت من الحیض
نوع طعت بطا بنیقه و عین بنیقه و ن بنیقه ماضی غایب معلوم براب تا نقر است
 مستقبلین بکفر و فم با یک نقطه مثل ند بود قد یا حیضی برای تحقق دخول این زن در حکمت
 آیت سق طلاق است که و لا یلک من الحیض من ثلثه کم ان اربتم فقد هن ثلثه
ابن حنفی روایت از هر دو بر خمر از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که طلاق داده
 شد بر جا که تحقیق از زنی در هر حیض دید یکبار بعد از آن بر طرف شد حیض او
 بر امام گفت که عده نگاه میدارد بان یکبض و دو ماه رو آورده چه بدست که او
 تحقیق در حکمت و لا یلک من الحیض من ثلثه کم ان اربتم داخل شد **باب سوم**
اصل **باب** **النساء بعد من العده الحیض** یصدق بصفت مضارع حیض
 غایب مجلی باب تعقیب است **باب** این باب بیان اینست که زن تا صدق کرده باشد
 در حکم طهر و حکم حیض در این باب یک نیست **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
 قال العده والحیض للنساء فاذا ادعت صدقت **نوع** روایت از زن از امام

عبدالله علیه السلام گفت که طهر حیض را زن است بی حیض زن دعوا کند که حیض دیدم
تقدیر کرد میشود **باب بی بی و بی بی ششم اصل باب الستریه با حبس شرح**
الحبل بفتح حاء بینقعه وفتح با یکنقعه مصدر با علم آتستی **بی بی** این باب بیان
عده طلاق زینت که شکل کرده شده است در آیتش او بی بی عوی و آتستی را در این
باب بی بی حدیث **اول اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سمعت أبا هريرة
عليه السلام يقول إذا طلق الرجل امرأته فادعت حلاً أنظر بضعه أشهر فإن ولد
والا اعتدت ثلثة أشهر ثم قد بات منه **شرح** انتظار بضعه مجاز و معلوم
میتواند بود و بنابر اول تنوع مرفوع و نایب فاعلت و بنابر دوم منصوب است
و فاعل ضمیر مستتر راجع بر جل است **بی بی** روایت از عبد الرحمن بن الحجاج
گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام می گفت که چو طلاق دهد مرد زن را
پس زن دعوا کند آتستی را انتظار کشد میشود انقضای نه ماه پس اگر زاید
عده او ببرد و اگر نرسد عده نکاه میدارد در سه ماه بعد از آن تحقیق جدا
شدن شوهر و زن یا نفی که شوهر رجعت نمیتواند کرد بدانند که میتوان بود
که مراد این باشد که کاشف هر سید که سه ماه اول از حمله نه ماه عده آن
زن بود پس نه ماه شوهر رجعت کرده باشد آن رجعت بی اعتبار میشود و این
در صورتیست که زن در آشنای نه ماه خون ندیده باشد موافق آنچه گذشت
در کتاب الحقیقه در جلد دوم باب ششم که باب بدو خلق الانسان
و نقله بطن امه است در تقریر است سق بعد و ما تقریر الارحام و ما نزل
و فی شرح زین الدین در شرح شرایع جلد اول بر عوی کرده و آن مکنت
در صورتی که زن در آشنای نه ماه حیض دیده باشد موافق آنچه می آید در

آینه و الله اعلم **دوم اصل** عن محمد بن حکیم عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له
الماء القاتل المخرج من بطنها بطلها و زوجها من وقع طهرها كم عدها قال ثلثة
أشهر قلت فانها ادعت الحبل بعد ثلثة أشهر قال عدها بضعه أشهر قلت فانها
ادعت الحبل بعد بضعه أشهر قال إنما الحبل ستة أشهر قلت تزوج قال انحاط
ثلثة أشهر قلت فانها ادعت بعد ثلثة أشهر قال لا ربيبة عليها تزوجت ان
شاءت **شرح** روایت از محمد بن حکیم بن حاتم و فتح کاف از امام موسی کاظم
علیه السلام گفت که گفتم امام را که عده زن جوانی که حیض می بیند سه سال و طلاق
میدهد و او شوهرش پس طهر میشود حیض او چند است عده او امام گفت که
سه ماه است گفتم که پس بدستی که آن زن دعوا کرد آتستی را بعد از سه ماه امام گفت
که بر این تقدیر عده او نه ماه است گفتم که پس بدستی که آن زن دعوا کرد آتستی
بعد از نه ماه نیز امام گفت که جز این نیست که آتستی زنی که خون نبیند در نشاء
نه ماه نه ماهت مراد اینست که بعد از نه ماه نفق و سکنی بر شوهر نیست گفتم
که آیا آن زن بعد از نه ماه شوهر میکند با وجود دعوی آتستی امام گفت که احتیاطاً
میکند بطله تا مبادا که در آشنای نه ماه خون دیده باشد و فراموش کرده باشد
بنابر دعوی آتستی را گفتم که پس بدستی که آن زن دعوا کرد آتستی را بعد از سه
احتیاطاً نیز امام گفت که شش شکی بر آن زن بعد از یک سال شوهر میکند اگر
خواهد مراد اینست که آتستی زنی که خون دیده باشد در آشنای نه ماه زیاد بر یک
نباشد **سوم اصل** عن ابن حکیم عن ابی ابراهیم و ابنه علیه السلام انه قال في
المطلق بطلها زوجها فتقول انا حبل فتمكث ستة قال ان جات به لاكثر
من ستة لم تصدق ولو ساعة واحدة في دعواها **شرح** در اکثر نسخ

بنون است و در بعضی نسخ نیاید و نقطه در باین است و آن مناسبتیست باین باب است
و ایضا محمد بن حکیم در کتب رجال مشهور از مرویات امام رضا علیه السلام خبر نموده نشد
و الله اعلم ولو وصی است ساعتی بنوعی از خافض است بتقدیر و لو کان الاكثر
باعتبار **یعنی** روایت از محمد بن حکیم از امام رضا کاظم باید در علم این که و سخن
گفت در مطلق که طلاق میداد او را شوهرش پس میگوید که من آستم پس در یک
میکنی کساک گفت که اگر او در فرزند در بیشتر از یک سال صید کرده نباشد و چند
که بیشتر بود یکسال باشد در دعوی آن زن که این فرزند از شوهریت که او طلاق
داده **چهارم اصل** عن محمد بن حکیم عن العبد الصالح ما قال قلت له المرأة انما ابتغى الله
تخلف ثلثها يملأها زوجها فيرثها ما عدا ثلثها قال ثلثة اشهر قلت جعلت فداك
فانها تزوجت بعد ثلثة اشهر فتبين بها ما بعد ما فحل على زوجها انها حامل
قال هي بات من ذلك **خبر** تبیین بیاید نقطه و یا و نقطه در باین بصیغه
ماضی غایب معلوم باب تفعیل است ماصدیر است صیغه قاسم فعلت یعنی بعد
و میره مستر راجع بان زینت مشارالیه در کمال ارتفاع ریه حمل و قضا انقضای سیه
و خلع بعد از طاعت **یعنی** روایت از محمد بن حکیم از امام رضا کاظم علیه السلام
گفت که قسم امام را که زن جوانی که حیض میبیند سه سال و طلاق میداد او را شوهرش
پس طرف میشود حیض واجب عده او امام گفت که طاعت گفت که قرابت
شوم پس بدین معنی آن زن شوهر که بعد از سیه بیضا هر شد با و بعد از داخل
شد او بر خانه شوهرش اینک و آیتن بوده از شوهر او امام گفت که دوست
آن زن از آنجی گفتی **اصل** یا بن حکیم رفع العتق من بان ایا فساد من حیضه
فقد حل لها الا زواج و ليس بحامل و اما حامل فتبين في ثلثة اشهر لان

الله عز وجل و جعل وقتا لثبوت فيه الحمل **خبر** رفع بفتح را و سکه فامر برفع و
و مصدر معنی از برای مفعولست بخبر ارتفاع اما دو جا بکسر خبر و تشدید هم است
حیضه بقاء و حد است و مرد بقاء و از حیضه خروج آن از حالت طبیعی است
آفت مثل انقلاب آن بخبر است یا انقلاب آن بخونی که از بینی آید و مانند
اینها صبره مستر در لایح بر رفع است با در حامل برای بلاست است مثل
بزند را و حامل در دوم نیز مجزاست بعطف بر اول پس بتقدیر و تا رفع
بجامل است و معاوله دو اما باعتبار اینست که و لیس بجامل عطف نفی قیاس
من حیضه صبره راجع بثلثة اشهر است و تذکیر اعتبار و قفاست و این اشارت
بایت سو طلاق و الا یس من الحیض من شاکم ان اربتم مقدس ثلثة
اشهر **یعنی** ای پدر حکیم بر طرف شد حیض و رقم است مابناه شدنی ناشی از حیضه
پس تحقیق حلال شدند در این قسم برای آن زن شوهران دیگر و نیست رفع طه
با آیتن یا رفع طه با آیتن است پس آن قسم ظاهر میشود در سه ماه زیر که الله
عز وجل تحقیق کرد ایند در سه طلاق سیه را که ظاهر میشود در آن آیتن
اگر باشد **اصل** قال قلت فانها ارضایت قال عده ثلثة اشهر قلت
فانها ارضایت بعد ثلثة اشهر قال انما الحمل ثلثة اشهر قلت فتزوج
قال حنطا ثلثة اشهر قلت فانها ارضایت بعد ثلثة اشهر قال انما الحمل
زینة تزوج **خبر** راوی گفت که قسم که پس بدین معنی که آن زن شک در آیتن
خود کرد در سه ماه و امام گفت که عده او نه ماه است گفت که پس بدین معنی
که آن زن شک در آیتن خود کرد بعد از نه ماه نیز امام گفت که خبر این نیست
که آیتن زنی که در نه ماه خود ندیده باشد نه ماه است گفت که یا پس شوهر

امام گفت که حیاط میکند بسماء دیگر که مجموع یکسال شود گفت که پس بدستی
که آن زن فاسد را بستی خود کرد بعد از آن سماء نیز امام گفت که نیست بر
شکی در بستی در این صورت شوهر میکند بیان این شد در شرح حد و دم این
نجم اصل عن محمد بن حکیم عن ابي عبد الله عليه السلام او ابي الحسن عليه السلام قال قلت
لرجل طلق امراته فلما سكنت ثلثة اشهر ادعت حبلا قال ينظر بها بقية
اشهر قال قلت فانها ادعت بعد ذلك حبلا فقال هيهاات هيهاات انما
يرفع القلث من بين ايا حمل بين واما فساد من الطهر ولكن انما
ثلثة اشهر بعد **شرح** روایت از محمد بن حکیم از امام جعفر صادق علیه السلام
یا امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتیم امام را که مرگ طلاق داد زنی را پس
که گذشت سماء دعوی کرد آئینه را امام گفت که انظار رکنیده میشود بآن
زن انقضای نه ماه را وی گفت که گفتیم که پس بدستی که آن دعوی کرد بعد
نه ماه نیز آئینه را پس امام گفت که درست جز این نیست که بر طرف میشود
حیض سبب دو قسم بر طرف کننده یا آئینی ظاهر یا تباه شدنی از خون حیض
ولیک آن زن احتیاط میکند بسماء بعد از نه ماه **اصل** وقال ايضا في الله
كانت تطلق ثم يرتفع طهرها ستة كيف تطلق فقا تطلق بالثوب
ضمیر مشترک قال راجع با امام علیه السلام است وبقدر کلام است في التي تقيده
في جواب التي است زیرا که التي مبتداست و كيف تطلق خبر مبتداست
و مضمون جمله که از مبتدا و خبر مدخول حرف جر است نظیر است که بلا آله
الله تطلق بسماء بنقطه و ثابره نقطه ببيضة مضارع غايبه معلوم
نظر و علم است شهر بر بسماء بنقطه است **نجم** و امام سخن گفت نیز در جواب

اینگه زنی

اینگه زنی که بود که حیض میدهد بعد از آن بر طرف حیض او در یکسال چگونه طلاق
داده میشود بعد از یکسال پس امام گفت که طلاق داده میشود بسماء
اصل فقال لي بعض من قال اذا اراد ان يطلقها وهي لا تحض وقد كان
يطلقها اشهر اياها بان يسكن عنها ثلثة اشهر من الوقت الذي تبين فيه
المطقة المستقيمة القلث **شرح** این کلام در میان اخبار کلام امام در
آمدن برای نقل تفسیر اهل مجلس کلام امام را بعض من قال اشارت باینکه
جمعی از اهل علم تفسیرهای مختلف کردند و تفسیر بعضی ایشان را امام پسندید و آن
اینست که مذکور میشود من بیانیه است **نجم** پس گفت مرا بعضی سخن گفتند
برای تفسیر کلام امام که چون مرد خواهد که طلاق دهد آن زن را بر حالی که او در
حیض نباشد و تحقیق بود که حرام میکرد او را در آن یکسال آئینه را پس آن زن را
باین روش که نگاه میدارد خود را از آن زن در نه ماه که زمانست که جدا میشود
در آن زن مطلق که حیض مستقیم است باینجه که در هر ماه یک حیض میبیند **اصل**
فان ظهر بها حمل و الا طلقها تطليقة يشاهدن فان تركها ثلثة اشهر
فقد بانت برأية وان اراد ان يطلقها ثلث تطليقات تركها اشهر ثم
راجعها ثم طلقها ثابته ثم امسك عنها ثلثة اشهر فبانت بها فان ظهر بها حمل
فليس له ان يطلقها الا واحدة **شرح** این تم کلام امام است جمل بفتح
حاء و فتح با مصدر با جزم است جزای فان ظهر بها حمل را اول محذوفست
بتقدير فارها واضح و مراد اینست که در وقت که آئینه ظاهر شد طلاق
داد و احتیاج باشد از نه ماه نیست چنانچه گذشت در باب بیستم که بایا لثنا
الله يطلق على كمال است و عده او وضع حمل است مراد بثلث تطليقات

مطلق عقد است که یا عناین شود که حلال نشود برای او مگر اینکه نکاح کند شوهر
دیگر و معنی طلاق عقد بیاشد شرح عنوان باب هشتم که باب طلاق السنة الواحدة
وما یرجع لطلاق الطلاق است ترکها شهر یعنی مناسبت زیرا که کمتر از
یکماه نیز کافیست گفتا بذكر بطلان ثانیة بنا بر اینست که تطلیقه ثالثه نیز
بر آن قیاس است قلیل آن بطلان الا واحدة عبارت از اینست که طلاق دوم
هدم طلاق اول میکند نظیر آنچه بیان شد در باب هیچی هم که باب ما یهدم الطلاق
وما لا یهدم است یا عبارت از اینست که طلاق دوم صحیح نیست و الله اعلم
بسر که ظاهر شود بآن زن آیتینه پس کار او واضحست و اگر ظاهر شد طلاق
میباشد او را یک طلاق بدد کوه پس اگر بعد از آن طلاق ترک کرد آن زن غیر آیتین
در شده پس تحقیق جدا شد بیک تطلیقه از جمله تطلیقه از جمله تطلیقه و اگر
خواهد که طلاق دهد سه تطلیقه علیه ترک میکند و بعد از طلاق یکماه مثلا
بعد از آن بر میگردد و او را یا جماع بعد از آن طلاق میدهد او را دوم بار و برین
قیاس است سوم بار بعد از آن نکاح میدارد خور از او در سه ماه بر حالی
که استر میکند او را مرد اینست که رجعت نمیکند تا سیاد اگر زن آیتین
نباشد و آن طلاق سوم باشد پس حاجت بحلل باشد پس اگر ظاهر شرح بان
زن آیتینی نیست از مرد را اینکه طلاق دهد آن زن را مگر یک تطلیقه **باب سیم**
اصول فقه الحلی المطلق این باب بیان نفقه زن آیتین طلاق داد
داده شده است در این باب چهار حدیث **اول اصل** عن محمد بن قیس عن
جعفر علیه السلام قال إذا طلق الرجل المرأة وهي حلیة نفقها بالعرف حتی
تضع حملها **شرح** روایت از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که

زن آیتین

که زن آیتین بعد طلاق نفقته است که گذارد بار خود را و مرد است نفقه او باقی
لایق است تا آنکه گذارد بار خود را **دوم اصل** عن ابی الصباح الکناز عن ابی
عبد الله علیه السلام قال إذا طلق الرجل المرأة وهي حلیة نفقها حتی
تضع حملها وإذا انقضت اعطاهما أجرهما ولا یضاها الا ان یجد من
هو ارحم لهما فان هو یضیت بذلك الاجر فهو احق باینها حتی
تقطعه **شرح** این حدیث گذشت در کتابا لعقیده حدیث دوم باب هر حق
بالولد الا صغیر که باج می بینیم است لایضا وها بعینه هم باقی انوار است
بایت سون بقول لایضا و لایضا و لا مولود له بولک تقطعه بقا و لا یضیع
بصیغه مضارع غایبه معلوم باجیه جایست **بینه** روایت از ابی الصباح کنانی که
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حق طلاق داد زن بر حالی که او
آیتین است نفقه چنان میسازد بر او تا آنکه گذارد بار خود را و چون شیر دهد او را
میدد او را مرد او در شیر دادن و ضرر بفرمانند زن را بکفر حق فرزند از او مکن آنکه
یابد کسی که او را زنا نکرست یا اعتبار از آن زن پس اگر آن زن راضی شود
بآن مرد از آن تر پس آن زن زنا نکرست پس خود تا آنکه او شیر ببارد او را
سوم اصل عن الحلی عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحلی المطلق نفقها حتی
تضع حملها وهي احق بحق بولدها ان ترضعها یا تقبل امرأة اخرى ان الله
عز وجل یقول لا تقنار و لایة بولدها و لا مولود له بولده و علی الوارث
مثل ذلك **شرح** روایت از الحلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زن آیتین طلاق
داده شده اتفاق کرده میشود بر او تا آنکه گذارد بار خود را و او را زنا نکرست بفر
اگر ارضاع کند او را بزرگ که قبول میکند آنرا فی دیگر بدین معنی که الله عز وجل میگوید

عنه

در بی بقره که باید که بفرمانند باید که بسبب فرزندش شوه را و نه بیکه که بسبب فرزندش
 زوجه و ارف بیست مثل آن اگر پدرش شود **اصل** قال كانت المرأة متاثرع
 يدها الى زوجها الى زوجها اذا اراد بما عزمها فتقول لا اؤدعك ارقى لك
 ان احل علي والدي فيقول الرجل لا اجازعك في اخاف ان يعلقى فاقول
 ولكي فهو الله عز وجل ان تضار المرأة الرجل او يضار الرجل المرأة وانما
 قوله وعلى الراي مثل ذلك فانه يعني ان يضار باليضي او يضار امه
 في رضاعه وليس لها ان تأخذ في رضاعه فوق حولين كما يكره وان
 اراد افضا لا عن تركه منها فقل ذلك كان حسنا والفضل هو الفطام **الح**
الح اين مضمون گذشت در کتاب لعققة در بعض احاديث باب الرضاع که باب
 بیست و هشتم است رفع يد شوهر عبا رست از گذاشتن دست بر رقبه برای
 منع شهر او و حال در آن ان یعلق بین سنیقه و قاق بصیق مضارع
 معلوم یا بعلم است فاقول منطبق باد بالیضی برای تقویت است و مراد دادن
 زیاد بر قد وحتاج الیه است از مال صبی در بی بقره بعد از آن بیضا صله ایست که فای
 اراد افضا لا عن رضاعها و قشای و فلا جناح علیها رضاع یقع را مصلی باب
 ضرب است فظام بکاف نیز اسم مصدر باب ضرب است **یعنی** امام گفت در تغییر
 این آیت که بود زن از جلعرب که بر میداشت دست خود را سو شوهرش چون
 اراده میکرد جماع آن زن را بر زن می گفت که نمیکذارم ترا بدست کسی من میترسم
 که آتش شوم بر تو زده شود که میترسم و میگفت مرد که جماع میکنم ترا بدست کسی
 میترسم که آتش شوم بر تو زده شود را بر نمیگردد الله عز وجل از اینکه در شهر نشانی
 زن مرد را یا ضرر رساند مرد زن را و اما قوله و علی الراء مثل ذلك لیس بدست که

ادعوا

که او میگوید و پدری که در از این که ضرر رساند بیکه که یا ضرر رساند مادر که در از این که ضرر
 بیشتر و در او نیست مادر را اینکه ضرر که در بیشتر خود که در از برای و سال تمام و
 پدر و مادر خواهند فضلا از آن که خوشنود از جانب ایشان پیش از او سال تمام
 میشود و فصل ایضا باز که زن از شهرت **بها هم اصل** عن عبد الله بن سنان
 عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يطلق امرأته وهي حلی قال اجلها ان تقع
 حملها وعلیه نفقة حتى تضع حملها **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **باب**
و هشتم اصل باب ان المطلق ثلثا لاسكنها التکلیف بین مکه کاف و تون
 و لاف مقصود اسم مصدر باب فقال جادای **یعنی** این باب بیان ایست که زنی
 که طلاق داده شد سه نفقه جزو طهر و نفقه نیت جاداد و برای او نه نفقه در
 یا پنج حدیث **الح** **الح** عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال ان المطلق ثلثا
 ليس لها نفقة على زوجها انما هي التي لا زوجها عليها رجعة **شرح** روایت از
 زرارة از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدین معنی که مطلق سه نفقه است او را نفقه بر شوهر
 جز این نیست که نفقه برای مطلق ایست که برای شوهر است بر او بدین معنی **م**
اصل عن أبي عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن
 المطلق ثلثا على السنة هل لها سكنى او نفقة قال لا **شرح** مراد بالثالث اینجا
یعنی اعم است از جمله و معنی که مذکور شد در شرح عنوان باب تفسیر طلاق السنة
 و لاف و ما یوجب الطلاق است سکنة فی تنوین است **یعنی** روایت از عبد
 سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مطلق بر چه نفقه
 رسول الله صلى الله عليه و آله را برای او است جاد و فی یا نفقه امام گفت که
م **الح** عن أبي عبد الله عليه السلام ان سئل ان المطلق ثلثا

ولا نفقة شرح

الما سكتة ونفقة قال جلي قلت لا قال لا **شع** جلي بقدر استقام است و این
باینکه اگر کتب باشد نفقه دارد مؤخر آنچه گذشت در اجازت باب سابق ذکر کرد
جای قبل هر سنی بر اینست که سائل ابو بصیر بود **سینه** روایت از ابو بصیر از امام جعفر
صادق علیه السلام او پرسید بطلاق سائر کذا او راست سکت و نفقه امام کذا است
او گفت که نه امام گفت که **حرام** عن از روایت از جعفر علیه السلام قال المطلق
ثلاثا ليس لها نفقة على زوجها انما ذلك للتي زوجها عليها رجعت **شع** این ظاهر است
از شرح بخدا و این **سینه** عن سماعه قال قلت المطلقه ثلثا لها سكتة او نفقة
فقال لا على شيء قلت لا قال ليس لها سكتة ولا نفقة **شع** سماعه راوی امام جعفر است
و امام سکا کلام علیکم است و باقی ظاهر است از شرح حدیثی این باب **سینه**
باب نفقة المطلقه المتعه بضم و کسیم و سکن تا دو نقطه در بالا و این بان بر مندرشوند
و اسم مصدر باب تفعل یعنی بر مندرشوند **سینه** این باب بیاض است که بر مندرشوند
مطلقه در این باب حدیث است **اول** عن حفص بن النخعي عن ابي عبد الله عليه السلام
في الرجل يطلق امرأته ايمنها قال نعم اما يحب ان يكون من الخيبر اما يحب ان
يكون من المقيمين **شع** روایت از حفص بن نفع ما و سکت و ساء و ببقطه این خبری
نفع یا ببقطه و سکت یا ببقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و کذا ببقطه
عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يطلق امرأته ايمنها قال نعم اما يحب ان يكون
من الخيبر اما يحب ان يكون من المقيمين **سینه** و از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که طلاق میدهد زنش را ایمنه مندرشوند و امام گفت که اگر ایمنه دوست عزیز است
این که باشد از جمله کاران ایمنه دوست ندارد این که باشد از جمله کاران این
اشارت است بآیت سوره که لا جناح عليكم ان طلقتم النساء ما لم يمسسن او تفسروا

من قوله

من قوله و تفسروا على الموضع قدوة وعلى المقتصد من سماعه بالمرحوم
حقا على الخيبر و بآیتی که می آید حدیث سوم این باب **اول** عن ابي بصير
قال ذكر بعض النحائي ان سعة المطلقة في بضعه **شع** بر نظری نفع یا ببقطه
و فتح زای یا ببقطه و سکت و ساء و ببقطه و بآیت است و اشهر احادیث
احمد بن محمد بن ابی نصر است و راوی امام محمد بن علی علیه السلام است و شاید که ببقطه
اسم مثنوی که باشد روایت از بن نظری گفت که مذکور کرد بعضی شیوه امامیه را
که سوا مطلقه و بقیه است باینکه که تکلیف بآن در هر حال و اینست چنانچه می آید در حدیث
در حدیث **سینه** عن الجليل عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل والمطلقات
متاع بالعرف حقاً على المقيمين قال سماعه بعد ما تنقضي عدتها على الموضع
فذلك وعلى المقتصد قدوة و كيف يحكم ايمنها بعد ما تنقضي عدتها على الموضع **شع**
و هي في عدتها رجوع و رجوعها و بحدیث الله عز وجل بينهما ما يشاء
و قال اذا كان الرجل موسعا عليه من امرأته بالعبودية لا من المقتصد **سینه**
بالخطبة والزبيب والتوب والدائم وإن الحسن بن علي عليه السلام سأل امرأة
كريمة ولم يطلق امرأته الا مسمومة الماع بفتح ميم الخ و مندرشوند
سماعه ما تنقضي عدتها على الموضع تا آخر اشارت به باین ایت دیگر از سوره
که مذکور شد در شرح بخدا و این باب باین روش که جناح عبا است باشد از حد
مشترک میان عبا و عبا و این زیاد بر آن دان لا نق حال ربح بیضا و لثقل
و القاء عبا و باشد از زن که جناح بآیتان شده زیرا که می رود بحدیث
ندارد نظرات سعه و ان طلقوا اطلاق النساء فطلقهن بعد من
یا عبا رت باشد از ربح و ذکر بعد ما تنقضي عدتها بری بیان بعضی افراد یا

و مراد این باشد که اگر طلاق در طهر واقع باشد یا بعد از آنکه عتق است و اگر در غیر طهر واقع شود
عطف باشد بر طهر و مراد این باشد که اگر طلاق در طهر واقع باشد و تعیین
هر روز نکاح شده باعث داد کل می شود اگر چه زیاد براندازد لایق حال انصاف باشد
و الف لام لفظاً بر عهد خارجی باشد یا شایسته باشد یا غیر مذکور است و در آیت
سابقه پس عبارت باشد از آنکه اگر جماع با ایشان شده و طلاق ایشان در طهر غیر
واقع شده و تعیین هر برای ایشان نشده و می تواند بود که الف لام برای جنس
باشد و شایسته باشد از آنکه تعیین هر ایشان شده پس تکلیف بتامع در این
بعضی است و استنباطاً باشد و در این دو آیت احکاماً دیگر هست و آنچه مذکور شد حقاً
و نهائیک حدیث و الله اعلم سوا بصیرة اسم مفقود یاب تفصیل است علیه
نایب علیست مقتضی بصیرت فاعل ایاد فعل است یعنی و ایستادن چنانچه از امام جعفر
علیه السلام در قول الله عز وجل و رسول بقدر که بدی آن زن عذاب مطلق است چنان
که باین بهتر مندرج بقدر لایق بر حال که لازم است بر هر یک کار از عذاب الهی
امام گفت که داد متاع آن زن که در طهر باشد و طلاق او در غیر طهر واقع
شده و تعیین هر ایشان نشده بعد از آنکه عتق او است بر فراخ دست مقدار لایق
حال او و بر تنگ دست مقدار لایق حال او و چنانچه بهتر مندرج میکند آن زن را بر جا
که آن زن در عده او است امیدوار است احسان شوهر را رجعت و مانند آن
و شایسته و درست احسان زن را ترکید سلوک و مانند آن و احکامات
میکنند الله عز وجل بقضا و قدر میان آن دو آنچه را که میخواهد از وصلت
و فرقت و امام گفت که حق با شوهر و بیعت داده شده بر او و بر شوهر
زنی را بغلام مثلاً و کنیز مثلاً و شکست بر شوهر میکند بکنند مثلاً و میو مثلاً

و عیام مثلاً و در هر مثلاً و بدین که حسن علی علیه السلام بهتر مندرج زنی را از او کنیز
و طلاق داد زنی را که بزرگتر مندرج او را **جاء** **اسم** حمید بن زیاد عن ابن
سماعة عن محمد بن زیاد عن عبد الله بن سنان و علی بن ابراهیم عن ابیه عن
عثمان بن عیسی عن سماع جعفر عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال متاعها بعد ما تنق
عنه فاعل الموضع قد روى عن علي المفضل قد روى عن علي بن ابي حمزة عن
رجاء و بنحوها و يحدث الله ما يشاء اما ان الرجل المؤمن يبيع المرأة بيا
العبد و الامه و يبيع الفقير بالخيطة و الزبيب و الثوب و الدارهم و ان
الحسن بن علي عليه السلام متاع امرأة طلقها بامته و لم يكن يطلق امرأة الا متاعها
نسخ و علی بن ابراهیم عطف است بر حمید بن زیاد جمیعاً عبارت از عبد الله بن سنان
و سماعة و بعضی این حدیث مرفوع سابق است **نسخ** **اسم** حمید بن زیاد عن ابن
سماعة عن محمد بن زیاد عن معاوية بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام مثله الزمان
قال و كان الحسن بن علي عليه السلام يبيع فساداً بالامه **نسخ** روایت کرد حمید بن
بقره و فخر بن یحیی و کثیر بن ابی زیاد از جعفر بن سماعة از محمد بن زیاد از معاوية
بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام مثل سابق مگر این که معاوية روایت حق گفت که
و بود حسن علی علیه السلام بهتر مندرج زن خود را بکنیز **نسخ** **اسم** عن ابی بصیر
قال قلت لابي جعفر عليه السلام اجير عن قول الله عز وجل و المطلق متاع بالمعروف
حقاً على المؤمنين ما ادا في ذلك المتاع اذا كان مفسراً لا يجد قال خيراً و غيره
نسخ روایت از ابی بصیر گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام را که خبر مرا از قول
الله عز وجل در حق بقره که برای آن مطلقاً است چیزی که باین بهتر مندرج شود
بقدر لایق بر حال که لازم است بر هر یک کاران چیست کمتر آن متاع چون باشد

دست نشانی که نمی باید با معنی که اشتغال مالی که غایب باشد بنزد امام گفت که روایت
 یاما سندان **باب بیع اصل و اب** **الحق الم یحل من اصل و فرع** **ابن**
 بیان جزئیست که برای مطلق است که جماع نشد با و از جمله این بابها در حدیث
 عن صفوان عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا طلق الرجل امراته
 قبل ان یتحل بها ففقدت منه و تزوج ان شاءت من ساعته و ان فرض
 لها مهر ففقدت المهر و ان لم یکن فرض لها مهر ففقدت المهر **روایت**
 از صفوان بن یحیی از عبد الله بن مسکان بنهم و سکون سین بنیقله از ابی بصیر از امام
 جعفر صادق علیه السلام که در طلاق دهد مرد از خود را پیش از آنکه جماع کند با و پس
 تحقیق جدا شد از آن شوهر و شوهری دیگر میکند اگر خواهد و در هر اثناعت او را که
 تعیین کرده باشد برای او مهر پس برای اوست نصف مهر و اگر نباشد که تعیین
 باشد برای او مهر پس باید که هر چند کند آن زن از بقدر حال خود مراد اینست که در صورت
 عدم دخول و عدم تعیین مهر نصف مهر لازم نیست چنانچه در صورت دخول و عدم
 تعیین مهر کل مهر لازم نیست مضاف آنچه گذشت در شرح چند سوم بایستاق
دوم **عن صفوان بن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام**
احمد بن محمد بن خالد بن عثمان بن عیسی بن عمار بن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
الله عز وجل و ان طلقوهن من قبل ان یتوھن و قد فرضتم لهن فریضه ففیق
ما فرضتم لکن ان یعقوبن او یعقوبن الذی یتبعه عقدة الکاح قال هو الاب او
الاخ او الرجل یرضی لیه و الذی یجوز امره فی مال المرأة فیتاح لها فین
فاداعفا ففقد جاز **شرح** و عده عطفست علی جمیع اعباد است از ابی بصیر و ما
در بیع روایت کرده بنسند سابق صفوان از ابی مسکان از ابی بصیر و روایت کرده

علیه السلام از ابی بصیر و روایت کرده بنسند سابق از ابی مسکان از ابی بصیر و روایت کرده
 علیه السلام از ابی بصیر و روایت کرده بنسند سابق از ابی مسکان از ابی بصیر و روایت کرده
 عن جابر بن سمیع عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا طلق الرجل امراته
 قبل ان یتحل بها ففقدت منه و تزوج ان شاءت من ساعته و ان فرض
 لها مهر ففقدت المهر و ان لم یکن فرض لها مهر ففقدت المهر **روایت**
 از جابر بن سمیع از ابی بصیر از عبد الله بن مسکان بنهم و سکون سین بنیقله از ابی بصیر از امام
 جعفر صادق علیه السلام که در طلاق دهد مرد از خود را پیش از آنکه جماع کند با و پس
 تحقیق جدا شد از آن شوهر و شوهری دیگر میکند اگر خواهد و در هر اثناعت او را که
 تعیین کرده باشد برای او مهر پس برای اوست نصف مهر و اگر نباشد که تعیین
 باشد برای او مهر پس باید که هر چند کند آن زن از بقدر حال خود مراد اینست که در صورت
 عدم دخول و عدم تعیین مهر نصف مهر لازم نیست چنانچه در صورت دخول و عدم
 تعیین مهر کل مهر لازم نیست مضاف آنچه گذشت در شرح چند سوم بایستاق
دوم **عن صفوان بن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام**
احمد بن محمد بن خالد بن عثمان بن عیسی بن عمار بن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
الله عز وجل و ان طلقوهن من قبل ان یتوھن و قد فرضتم لهن فریضه ففیق
ما فرضتم لکن ان یعقوبن او یعقوبن الذی یتبعه عقدة الکاح قال هو الاب او
الاخ او الرجل یرضی لیه و الذی یجوز امره فی مال المرأة فیتاح لها فین
فاداعفا ففقد جاز **شرح** و عده عطفست علی جمیع اعباد است از ابی بصیر و ما
در بیع روایت کرده بنسند سابق صفوان از ابی مسکان از ابی بصیر و روایت کرده

و لم یرجع من الا ولدت لیس فی شرح رجح از باب ضرب است و کما یلزم و کما یس
 متکلیما شد و بنا بر اول باد بصفه برای تعدی است و بنا بر دوم برای تقویت
 روایت است از ابن ابی عمیر از ابن بکیر از عید بن زید که گفت که گفت امام جعفر
 صادق علیه السلام که هر که جفت خود کرد زنی را بر مردی که غنبد بعد از آن و اندکی آن
 زن آن کو سفند از بعد از آن طلاق داد آن زن را پیش از آنکه جماع کند با و و تحقیق
 زاید آن کو سفندان چنان میشود امام گفت که اگر باشند آن کو سفندان که آتش
 شده باشند نزد آن مرد بر میگردد اند نصف کو سفندان و نصف اولاد آنها را و اگر نشده
 باشد آتشی نزد آن مرد بر میگردد اند نصف کو سفندان و بر میگردد اند اولاد جزیره
باب عن ابن فضال عن ابن بکیر عن عید بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام
 مثله الا انه قال ساق اليها عتقا و رقيقا فو كذا القم و الرقيق شرح
 الرقيق بفتح و بفتح و كذا جمع و رقيق و قد يدور في كذا و كذا و كذا
 و كذا **باب** روایت از ابن فضال بفتح ف و مثله ضا و با نقطه از ابن بکیر از
 عید بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام مثله با و كذا بفتح و كذا و روایت
 خود گفت که زوج را ندی و وجه کو سفندان و مملوک را پس زایدند کو سفندان
 و مملوکان مراد اینست که هر دو مرکب از کو سفندان و مملوکا بود پس تغییر باقی الفاظ
 بر این قیاس است **فصل** در بعضی نسخ کافی بعد از جلد پنجم و پیش از جلد ششم این
 باب چنین است من هنا الى اخر هذا الباب قد تقدم محمد بن احمد بن محمد بن ابن
 محبوب عن ابن بکیر عن ابی عمیر عن ابی جعفر علیه السلام في الرجل يزوج المرأة ارقا
 و الجارية البكر فيطلقها ساعة تدخلها فان نظر اليهن من يوثق به
 من النساء فان كن علي حلقن كما ادخلن علي فانه لهن نصف الصداق الا اذا

زنی لها و لا عدة عليها منه و ضمن ابن مؤلف باخذ اول نصفه که منقول است
 در بعضی اصلا و الا لم یفعل بها که با بعبیت و **باب** سوم است **شرح** اصل عن
 الفضل بن يسار قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة بالرق و هم
 فاعطاها عبد له ايقا و بئر و حرة بالارقا لاني اصدقا فقال اذا رخصت
 بالعبد فكانت قد عرفت فلا بأس اذا هي قبضت الثوب و رخصت بالعبد
 قلت فان ملكها قبل ان يدخل بها قال لا مهر لها و مرد عليه خمسمائة درهم
 و يكون العبد لها **شرح** این حد با اندک تغییری در لفظ گذشت در کتاب النکاح
 در حد پنجم باب نود و نه المهر که با جمل و هشتم است البر و بضم باء یک نقطه و کون
 را بیک نقطه و ال بیک نقطه جادریه جامه غیر بر یا فته که جمیع بندگان پوشیده
 میشود المهر که فخرج یا بیک نقطه و فتح باء بیک نقطه و ال بیک نقطه قسمی از جادریه
 این که اجاست اخذ در برده جز از قبیل امانه و مطلق بعید است **باب** روایت
 از فضیل بن عیسیار بفتح باء و نقطه در پائین و تخفیف بین بیک نقطه گفت که پرسید
 امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جفت خود کرد زنی را بر هزار درهم پس او را
 زنی را بینه که فروخت بان زن غلامی آقا را که کخته بود و بعد از چهره را بان هزار درهم
 که هر کرد او را بان پس امام گفت که چون زن را رضی شد بان غلام و بود که تحقیق
 می شناخت غلام را بعید یا بصفه و این را که کو بخت است پس نیت بر و ای چون
 آن زن قبض کرد و با شد جامه و رضی شده باشد غلام گفت که پس اگر طلاق
 دهد آن زن را پیش از آنکه جماع کند با و چگونه میشود امام گفت که نیت مهری
 آن زن را و بر میگردد نزد بر زوج یا بشود در هم لا و میباید غلام بر لی زن با جامه
 که دارد **باب** **شرح** عن ابن ابی عمیر قال سألت ابا عبد الله عليه السلام

۱۰۱۱ کاف و فتح بهم است بجه کاملا **یعنی** این باب بیان جزئیست که لازم میکند هر چه
 در این باب حدیث **اول اصل** عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل أخل
 بأمرأة فقال إذا التقى الختان وجب المهر والعدة **شرح** الختان بفتح
 با نقطه وخفيف تاء ووقفه در بالا قد مشترک میان سنتگاه زن النقاء و
 کنایت از عیبت خف در فرج **و** **ثانی** روایت از جلیله از امام جعفر
 صادق علیه السلام در مردی که جماع کرد بر زنی که بیکدیگر رسیده و دستها
 حجاب و عیبت هر عده **دوم اصل** عن جعفر بن النعمان عن أبي عبد الله
 عليه السلام قال إذا التقى الختان وجب المهر والعدة **والفصل** **ثالث** این
 ظاهرست از **شرح** سابق **سوم اصل** عن محمد بن اودین عن روح بن رجاء عن أبي عبد الله
 عليه السلام قال إذا أخلد فقد وجب الفل والحل والرجم **و** وجب
 المهر **شرح** او بجمع بصیغه مضارع معلوم بابا فقال وضمیر الجمع بر این
 ذکرست ولیلای را شمع رافت از فرورد خف جلد بفتح جیم و سکون لام
 با جبر جاست بجم بفتح راه و سکون جیم مصدر با جبر جاست **یعنی** روایت
 از داود بن روحان بکسرین بینقطة و سکون راه بینقطة و طاء بینقطة از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که چون فرو برد از این تحقیق واجب میشود و غسل جنابت
 و تازیانه زدن اگر نایا شد و نفی غیر محض باشد و سکا کردن اگر نایا شد
 و نفی محض باشد و واجبست کل **سوم اصل** عن عبد الله بن سنان عن أبي
 عبد الله عليه السلام قال ملامسة النساء هو الايقاع **یعنی** **شرح** این حدیث برای
 تفسیرت سوق نساء و سوق مامنه است که اولاست ملامسة و ذکر این حدیث
 در تحت عنوان این باب باعتبار اینست که ملامسة و غیر یک سخن دارد و آن

۱۰۱۲ دست ساند است پس از این ظاهر میشود تفسیرت سوق بقره نیز که وان طلقتم النساء
 من قبل ان تنقضوا عقد فريضة ففرض ما فرضتم قبل ان تنقضوا عقد فريضة
 که اگر بعد از این شکل فريضة واجب میشود **یعنی** روایت از عبد بن سنان از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که دست رسانیدن زنان کنایت از جماع با ایشان **شرح**
 عن يونس بن يعقوب قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة
 فأخلو بابا واستحسرا وأسر وقبلا ثم طلقها أي وجب عليه لصداق قال لا لأن
 إلا الوقاع **شرح** روایت از یونس بن یعقوب گفت که پرسیدم امام جعفر
 صادق را از مردی که جفت خود کرد زنی را پس بیت در برابر او انداخت برده را
 و دست مالید فرج را و پرسیدند زنا بعد از آن طلاق داد او آیا واجب میکند بکس زنا
 کلام را امام گفت که واجب نمیکند کل هر چه بجماع بداند که از این ظاهر میشود که فرست
 میان موجبست هر چه بجماعت نکاح مادر زن و دختر زن که بیان شد در کتاب
 النکاح در فرج حدیث جازم با جلیله از روح المراء فطلقها او فوت قبل از خل
 بهات آخر که باب هفتاد و هشتم است در تفسیرت سوق النساء و الاقنی في جوارح
 من نكح المرأة فممن **شرح** **سوم اصل** عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله
 عليه السلام قال سألت أبا عبد الله عن رجل تزوج امرأة فأخلت عليه فلم يسرها
 ولم يعزلها حتى طلقها هل عليه عدة منه فقال إنما العدة من الماء
 قبله فان كانا واقعا في الفرج ولم ينزله فقال إذا أدخله وجب
 الفل والمهر والعدة **شرح** روایت از عبد الله بن سنان بکسرین
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم را بیدم برحالی که من حاضر بودم
 از مردی که جفت خود کرد زنی را پس از آن داخل کرده شد بر زن و پس دست

نیز این را و از سید سکاوی آنکه طلاق داد او را آیا بران زنت عده از آن
مرد پس امام گفت که جز این نیست که عده بمبیت منی گفته شد امام را که پس اگر
باشد که جماع کرده باشد و او را در فرج و اتصال منی نکرده باشد چگونه میشود
پس امام گفت که چیزی داخل کرد راس و کرا و اجبند غسل جنابت و کل هر دو عده
مقصود اینست که مراد با جماع است بعنوان کنایت چنانچه گذشت در
حدیث هفتم باب طلاق الم یدخل بها باب بیت و سوم است **اصول** عن
ابن ابي عمير عن حماد عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالت عن الرجل يطلق
المرأة وقد مس كل شيء منها الا انه لم يجامعها الا عده فقال ابتلى بن جعفر
عليه السلام بذلك فقال له ابو عبد الله عليه السلام اذا اطلق بابا و ارثي
شرا و جب المهر و العده **شرح** ابتلى بضم همز و سكن باي كلفه و ضم ناد و نقله
در بالا و كلام است لا يتلا مصداق انفصال گرفتار کردن کسی بمبیت
روایت از ابن ابی عمیر از حماد از جعفر از امام جعفر صادق علیه السلام که
پرسیدم امام را از مردی که طلاق میدهد زن را برحالی که تحقیق دست مالید چنانچه
از زن سکاوی آنکه جماع نکرد او را آیا برای آن زنت عده پس امام گفت
که گرفتار شد امام محمد باقر علیه السلام بآن زن پس گفت او را بدینش امام زین العابدین
علیه السلام که چون فرج بت دریا و انداخت پرده را ثابت شد
کل هر دو **اصول** قال ابن ابي عمير اخذت الحديث في ان لها المهر كلاً
و بعضهم قال يصف المهر و انما سمع ذلك ان الولي انما يحكم بالحق الظاهر
اذا اطلق الباطي و ارثي المهر و جب المهر و انما هذا عليها اذا اعلنت
انه لم يمسها فليس لها فيما بينها وبين الله الا يصف المهر **شرح** مراد باختلاف

حدیث شریف ظاهر لحدیث است پس منافات ندارد با اینکه مراد از احادیث
نباشد چنانچه معلوم میشود از این که **اصول** ابی عمیر کرده ضمیر بعضهم را جمع بر او نیست
و اثبات زنت با آنچه مذکور شد در حدیث پنجم این باب مشایره لحدیث هفتم است
و این تاویل برای حدیث هفتم بقایت نزد یکت زیرا که لفظ ابتلى لا ت میکند بر اینکه
زن و حق جماع میکند و امام محمد باقر علیه السلام منکر جماع بوده و چون زمان خلافت
بشمارد بوده پدرش علیه السلام منع کرده او را از ترافع نزد قاضی و گفته که چون قاضی
اعتقاد عصمت تو ندارد حکم حق دهند که بشیوه کل هر دو پس چون ترافع عبت است کل
هر دو **شرح** گفت ابن ابی عمیر که مختلف شد ظاهر شد در این صورت برای زنت
هر دو یکی و بعضی روایان گفت که نصف هر دو واجب است و جز این نیست که در کل هر دو
این نیست که حکم حکم میکند بحکم ظاهر چه باشد و در او انداخته شود پرده ثابت میشود
هر دو جز این نیست که این گرفتن نصف هر دو واجب است بر زن بیان این آنکه چون
زن دانست که فرج جماع نکرده او را پس نیست برای آن زن در باطنی که میان او
و میان الله تعالی است مگر نصف هر دو **اصول** عن ابي بصير قال قلت لابي
عبد الله عليه السلام الرجل يزوج المرأة فیرثي عليها و عليه المهر و يعلق النكاح
ثم يطلقها فتشك المرأة هل اناك فتقول ما انا في و تشك هو هل اثيرها
فيقول لم اثيرها فقال لا يصدق فان و ذلك انها تريد ان تدفع العده
عن نفسها و يريد هو ان يدفع المهر يعني اذا كانا متهمين **شرح** یعنی تا آخر
کلام ابو بصیر است **شرح** روایت از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که مردی جفت خود میکند زن را پس می اندازد بر زن و بر خود پرده
و می بنهد در را بعد از آن طلاق میدهد او را پس پرسیده میشود زن که آیا

۱۵
 جماع کرد تا پس میگوید که جماع نکرد مراد برسد میشود مرد که با جماع کردی او را
 پس میگوید که جماع نکردم او را پس امام گفت که مقید کرده میشود و آن برای
 اینست که زن میخواهد که دفع کند عده را از خودش و میخواهد مرد که دفع کند
 کل مراد امامی میخواهد اینرا که چون باشند تمت زده بقصد مقصود اینست
 که در اینصورت چنان نیست بر شوهر آن دیگر جفت کرد آن زن پیش از انقضای
 عده و حاکم چنان میکند آن زن را بر عده و این منافات ندارد با اینکه حاکم چنان تواند
 کرد مرد را بر کل نیز برقرار وزن **نهم اصل** عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلام
 قال سألت عن الرجل يزوج المرأة فيدخل بها فيعلم بأنها غير حرة أو حرة
 و لم يعلم أنه لم يفتها و تصدق فهو ذاك كذا عده قال لا قلت فانه شغل قال
 ان الشغل الماء اعتد به اذا كانا محرمين صيد فانه شغل عبادت از آنکه
 بعضی ذکر کرده و بعضی نرفته از خرج بصیغه ماضی قایت معلوم بایا و فاعالت
 ضمیر مشر را جمع بر دست یا راجع بشی و شئی است الماء منقبض و اخراج ما
 کنایت است از عین حشفه چنانچه بیان شد در شرح حدیث ششم این باب از غیر
 منی بر اینست که گاهی مرد را داده جماع میکند و بیست برعت انزال است و عجز
 میشود و غالباً زن صورت اینست که عینیت حشفه شده باشد یعنی تا آخر کلام
 اسحق است **یج** روایت از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت
 که پرسیدم امام را از مردی که جفت خود میکند زن را پس داخل میشود بان زن بری
 بندد دریل و می اندازد برده بران زن مرد دعوی میکند که او جماع نکرد آن
 زن را و مقصد یقین میکند او را زن بان دعوی ایا بران زنت عده امام گفت
 که نه گفتیم که بر یقین که آن عمل ایشان جزئی از جماع بود و چیزی نبود امام

گفت

۱۶
 گفت که اگر برین کرد آنچه در آن عده نگاه میدارد میخواهد امام اینرا که چون
 باشند با تمت ضیق تصدیق کرده میشوند در عوی عدم جماع **باب بیرون دوم**
بیان المطلقه و صومرا غایب بقصد منوم طلقه و او حال است زیرا که
 المطلقه بغير الوطی طلق است یوم مضافت بطلان این بابیان اینست که زن
 که طلاق داده شد برحالی که زوج از او غایب است عده نگاه میدارد از روزی که طلاق
 داده شد در آن باب بیست حدیث **اول اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال سألت عن
 الرجل يطلق طلقه في يوم معلوم و يتقنت فلتقه من يوم طلقه
 فان لم تحيط في أي يوم و في أي شهر فلتقه من يوم يبلغها **ش** يوم در اول
 دوم و چهارم یا پنجم است و در سوم و پنجمی تقوین است بینه عبادت
 از دو کوه عدل مجرور با ضافه و مرفوع بتوصیف میتوان بود انها بفتح همزه
 بتقدیر علی انها بتقنت بیا و دو نقطه و طاء بتنقط بصیغه مضارع غایب فعل
 معتل العین بایا و فاعالت از احاط علم بخبر و چیزی و در اکثر نسخ لم تحفظ
 بجا و بتنقطه و فاء و طاء یا بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم یا غایب مجهول
 علم است و بنا بر آن چه مشر را جمع بطلاق است و حاصل هر یک است **یج** روایت
 از جلیله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق میدهد
 زنش را برحالی که او غایب است از زن که از کدام روز عده نگاه میدارد پس امام
 گفت که اگر راست شد برای آن زن بینه عدل برانکه او مطلقه شد در روز تعیین
 و آن زن خاطر جمع شد پس باید که عده نگاه دارد از روزی که مطلقه شد و اگر خاطر
 جمع نشد که در کدام روز و در کدام ماه است پس باید که عده نگاه دارد از روزی
 که خبر رسید با و شاید که مراد صواب باشد که چنانچه این کند که در هر حال از روز طلاق

واقع شده باشد والله اعلم **دوم اصل** عن زرارة و محمد بن مسلم و برید بن معین عن جعفر علیه السلام انه قال قال في الغايبة اطلق الرجل امراته و هو غائب **شرح** انما يكسر في است و بار طاهر است از شرح سابق **دوم اصل** عن زرارة قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل اطلق امراته و هو غائب فقعدت فقال اذا قامت لها بيعة اتها طلق في يوم معلوم و شهر معلوم فلتعتد من يوم طلق في وان لم تحفظ في أي يوم و في شهر فلتعتد من يوم يبلغها **شرح** این نیز ظاهر است **بام اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن المطلق يطلقها زوجها فلم يعلم الا بعد سنة فقال ان جاءها هذا عدل فلا تعتد و الا فلتعتد من يوم يبلغها **شرح** روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مطلق که طلاق میگذاشت اولاً شوهرش برسد زن نباید بگوید که او را برام گفت که اگر آید و گواه عدل بیرون نگاه میدارم و اگر نیاید پس باید که ده نگاه دارد از روزی که خبر میرسد و **دوم اصل** عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر علیه السلام اذا طلق الرجل و هو غائب فليشهد على ذلك فافا مضي ثلثة ايام من ذلك اليوم فقد انقضت عده **شرح** روایت از محمد بن مسلم گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که چون طلاق دهد مرد برحالی که غایب است پس باید که گواه ببرد بر آن پس چون گذرد سه طهر از آن روز پس تحقیق آخر شده عدل آن زن **ششم اصل** عن ابی بصیر عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال في المطلقه اذا قامت البيعة انه قد طلقها منذ كذا وكذا فكانت عده ثلثة ايام فقد انقضت **شرح** روایت از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام گفت در مطلقه که چون راست شد گواه معبر بر آنکه رنج تحقیق طلاق داد او را و او را

چنین و چنین پس شده او که تحقیق آخر شده باشد پس تحقیق جدا شدن شوهر **هفتم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا طلق الرجل امراته و هو غائب فقامت البيعة عدا ذلك فعدت من يوم طلق **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **ششم اصل** عن ابی الصباح الكنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا طلق الرجل و هو غائب فقامت لها البيعة انه طلقها في شهر كذا وكذا فاعتدت من اليوم الذي كان من زوجها في الطلاق وان لم تحفظ في كل يوم اعتدت من عليت **شرح** این نیز ظاهر است **باب دهم استماعه المأثرة زوجها و هو غائب** این باب بیان عده زینت که وفات یافت از سر و شوهرش برحالی که شوهر غایب در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم عن احمد بن علیهم السلام في يوت و تحت امرأة و هو غائب قال تعتد من يوم يبلغها و فانه **شرح** روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام جعفر صادق علیه السلام در مرکه که میریز برحالی که در نکاح او است زنی و آن مرد غایب است گفت که عده نگاه میدارد از روزی که میرسد با و خبر وفات شوهر **دوم اصل** عن ابی الصباح الكنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال في يوت عنها زوجها و هو غائب فعدت من يوم يبلغها ان قامت البيعة او لم تقم **شرح** روایت از ابی الصباح کنا فی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زنی که میریز از سر و شوهرش برحالی که شوهر غایب است پس بعد آن زن از روزیست که خبر میرسد با و اگر راست شود گواه معتبر تعیین وقت وفات و اگر نشود مراد ایست که عده وفات بخلاف عده طلاق است که بیان شد در احادیث باب سابق **سوم اصل** عن زرارة و محمد بن مسلم و برید بن معین عن ابی جعفر علیه السلام انه قال في الغايبة عنها زوجها

اذا توفي قال المتوفى عنها زوجها من نكحها لم ينكحها **نكح** توفي
 بصيغة ماضية مجهول معلوم باجاء فعل ميتا ند بود متي بصيغة اسم مفعول با اسم فعل
 است حدباء بنقطه وتشديد ال بصيغة مضارع غايه معلوم باب نظر
 است الحدب فحاء والحداد بكسر الهمزة وفتح الدال وادعه وفات شوه بر
 آرایش **نكح** وروایت از زله و محمد بن سم و برید بنم باه یکنقطه این معنی از اما
 محمدا و برید بنم ایضا و گفت در نه که غایب ست از او شوهرش چون شوهر و غایب
 که زنی که وفات یابد شوهرش را سه وعده نگاه میدارد از روزی که خبر می آید
 با وزیر که آن زن در عده اظهار رانده میکند بر شوهر **ما را هم** عن الحسن بن
 عمار بن عبد الله بن عوف قال في المرأة اذا ابتعنا نكح زوجها قال نعم من يوم
 يملكونها انما تريد ان نكح **نكح** النكح بفتح نون وسكون عین بنقطه مصدر
 باب منع خبر حرک والنکح بفتح نون وكسرة عین وتشديد ال باخر هندی بمرکت
 وکاهی بضم مصدر مستعمل میشود **نکح** وروایت از حسن بن زیاد از
 امام جعفر صادق علیه السلام سخن گفت در زن چو رسد باو خبر مرگ شوهرش
 گفت که عده نگاه میدارد از روزی که میرسد یا و بیان این آنکه بیدستی که آن
 زن میخواند که اظهار رانده کند برای شوهرش در عده **نکح** **نکح** عن زید
 قال سالت ابا عبد الله عن المتوفى عنها زوجها وهر غایت متي نكح فقال
 يوم يملكونها وذكر ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان احدكم نكح
 نكح الحواشي توفي زوجها ثم تزوج بغيره وراها **نكح** ذكر كلام رسول الله
 وراين مقام برای قسلی زن شوهر مرده است در عده نگاه داشتن بعد از رسيد
 خبر کانت نکح اخبر است از زمان شریعت عیسی علیه السلام موافق آنچه می آید

حديثهم وحدثهم باجاء جمل و ششم بیان میشود و در این اشعار و است
 در زمان شریعت عیسی علیه السلام تکلیف بعد وفات شدید تر بود و در این شریعت
 سهولت و ساحت واقع شده موافق آیت سوره اعراف و بیض عنهم امر هم موافق
 آنچه گذشت و کتاب لایمان و الکفر و رختا و لایا یک نشرع که باب دوم
 است و آنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب که اهیة الرهبانیه
 و ترک المیاهه که باجاء مصدر می و هم است که در بر سنی افقه بالرهبانیه و لکن بعضی
 باخلفه المله السنی البصره بفتح باه یکنقطه و سکون عین بنقطه و را بنقطه
 یک شکل شش می باجاء جمل و را در آخر عده کنایه است از رهایی از کمال استی
 و محنت کشیدن از اجابت شوهر سابق بنا بر تشییع شوهر به جود در بی اعتباری
 بخلاف حمی در اول عده که می آید در حدیث سیزدهم باجاء جمل و ششم بد آنکه علی بن
 ابراهیم در تفسیر خود و جمیع یک میگوید که عده وفات در صدر این شریعت یکسال
 بوده بنا بر آیت سوره بقره و الذین يتوفون منکم ویذکر انزلوا و صیة لازواجهم
 متاعا الى الحلی غیر خارج فان خرجن فلا جناح علیکم فیما فعلن منهن من غیر
 والله عز و جل حکم و آن منسوخ شده بآیت سابقه در تلافی در سوره بقره که الذین
 يتوفون منکم ویذکر انزلوا و صیة منکم بانفسهن اربعه اشهر و غیر اصل جامع البیان
 در تفسیر آیت اولی گفته که اتفاق العلماء علی ان هذه الآية منسوخة و لا یؤید الله
 علیه السلام کان الرجل اذا طامات اتفاق علی امراته من صلب المال حر لا تم اخرجت بلائ
 ثم نكحها آية الريح والنفس فالمرأة ینفق علیها من نفسها و عده علیهم قال نسختها من
 بانفسهن اربعه اشهر و غیره و نسختها آية الموارث و بیضاوی بموافقت از مختاری
 گفته که و کان ذلک اول الاسلام ثم نسخت المدة بقوله اربعه اشهر و غیره و هو

باشد پس است شود که مقبره مرد نزع بر عده زن از روز نیت که برسد یا و
آن چهار ماه و ده شبانه روز است زیرا که وجبت بر زن اینک اظهار انداخته کند بر
خود مرد در چهار ماه و ده شبانه روز یا بر روش نگاه دارد خود را از مهر کشیدن
و از خوشبو بکار بردن و از جامه خوشتر کند پوشیدن **فهم اصل** عن ابن ابی نصر عن ابی
الحسن الرضا علیه السلام قال المتوفی عنها زوجها مقتدر حین یسلو لها الزنا ترید ان
تحد علی **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **باب بیعت و بیعت و اصل بیعت** **الحکم**
عنه المطلق و عده المتوفی عنها زوجها **نوع** این باب بیان اختلاف عده
مطلق و عده زینست که وفات یافتن از شوهر در این باب یکدشت **صل**
عن محمد بن سلیمان عن اخی جعفر الثاني علیه السلام قال قلت له جعلت فداک کیف
ما رعت المطلق قلت حیض ثلثة اشهر و ما رعت المتوفی عنها زوجها اربعه
اشهر و عشره فقال اما عده المتوفی عنها زوجها فایة الله تبارک و
تعالی شرط للنساء الشرط و شرط علیکم شرط فکم بما یرض فیما شرط
لکم و لم یرض فیما اشرط علیکم **شرح** حیض یکبار و وقوع آن است ثلث حیض
مبنی بر اینست که حیض ثلثه علامت بقضای عده است و داخل عده نیست
پس منافات ندارد با اینکه ثلثه و بیعتی بر سطح باشد چنانچه گفته شد در
اجادیت با جمیع اقراء که با بیعتی اقراء که با بیعت و حقیقت است
فلا یستلزم الرحم مبنی بر عالم است پس منافات ندارد با امثال الخمری الخمد
و بر این عده المدة من الخمری که با بیعتی است شرط دو بار عده است
از ده شبانه روز که بعد از چهار ماه است زیرا که گفت ما به اختلاف
که اگر برای زن است یا بیعتی که بر زن لازم نیست صبر در آن و اگر بیعتی

یا بخیر که بر زنان لازم است چهار روزه چهار ماه مشترک می باشد بجای ببقطه
و بنا بر این بقیغه مضاعف غایب معلوم و معتل الام و او ی باب مقاعله
است الحیاة جانب گیری کردن کسی را می بخیر و یا ببقطه بقیغه مضاعف
غایب معلوم و معتل العی و او ی باب نصرت الجورستم کردن **بخیر** رواست آن
شدن سلیمان از امام محمد تقی علیه گفت که گفت امام را که زیارت شوم چکنی شوم
کرد بدعتی مطلقه حضرتیه اگر زن حیض میدید با شد یا سه ماه اگر زن مسیه
باشد و کرد بدعتی زنی که وفات یافت از شوهرش چهار ماه و ده شبانه
روزی را امام گفت که امامه مطلقه شرط است مثلاً پس برای طلب یافت **خدا**
از مفرزند است مراد اینست که با نقضای شرطه خاطر جمع میشود که زهدان
بریت از مفرزند چنانچه گذشت در حد چهارم باب المستایه بالجلد که باب شو
و غنم است و امامه زنی که وفات یافت از شوهرش سه روزه است که الله
تبارک و تعالی شرط کرد برای نفع زنان شرطی را و شرطی که بر زنان شرطی را پس خا
گیری نکرد زنان را آنچه شرط کرد برای ایشان و قسم نکرد بر زنان و در این **افشان**
اصل اما ما شرط الحسن فی الایله و اربعه اشهر اذ یقول عز وجل للذین یزولون
من فیها انهم یصبروا اربعه اشهر فلم یجوزوا الحد الذی من اربعه اشهر فی الایله
لعلیه یتبارک اسم الله تعالی صبر المرأة من الرجل و اما ما شرط علیهن فانه لیس
ان یصبرا اذ اما ان یصبرا اربعه اشهر و غیره فاخذنا مناه عند من یأخذ
منه لها فی حیاته عند ایلادیه قال الله عز وجل یتربصن یا فیهن اربعه
اشهر و غیره و لم یذكر الغزاة الا بآیة فی العدة الا مع الاربعة اشهر و علم ان غایة
المدة الاربعة اشهر فی ترک الجماع من ثم اوجب علیها و لها **شهر** اما بفتح

نیز و تقدیر بسم حق تعالی است و متضمن معنی فطر است لهذا ذکر فاعل از آن لازم است
ما موصول و مفعول است محلا و مبتدا است در اینجا و ایلا یعنی فاعل است
بسرطاهر اینست که تقدیر فاعل در اینجا باشد نظیر فاعل الذین است و وجهی هم
اکثر است که تقدیر فاعل هم کفر تم است و خبر مبتدا باشد و بجهت مفعول و خبر مفعول با
زیر که بعد از اینک فاعل مفعول باشد مفعول و خبر ایلا مفعول همی الفاعل
و معنی اللام باید فاعل فعل ضم خورده مرد برای ترک جماع زن در بیشتر از چهار ماه باشد
اخر از برای تعلیل است فاعل مفعول برای مفعول است لم یجزم و زای با نفقه
بعینه مضارع غائب معلوم باید تعلیل است ضمیر آنه راجع بر تین اربعة
است اینست غایه صبر المرأة من الرجل یا بینه است که در زیاد بر چهار ماه آنرا میکند
غایا پس در صورتی که زن اندو هکین بنفاسد میبست شوهرها نیست که تکلیف
بصبر زیاد از چهار ماه واقع نشود و اگر اندو هکین باشد هنا نیست که ده شش
روز که اکثر مدتی است برای رعایت حق شوهر آنرا کشد و بجهت بیوقوفی ماضی عیا
معلوم باید فاعل تقدیر را وجه الفتره ایام است اما آنچه شرط کرده برای زنان
پس بدینست که آن در ایلا است چهار ماه است چه میگوید الله عز وجل و رسول یقر
برای جمعی که قسم نمی رند که دو رکعت از زنان خود اینست که انتظار کشند زنان
ایشان در چهار ماه پس الله تعالی نمی رند برای یکی از شوهران بیشتر از چهار ماه را
در ایلا برای علم الله تعالی که اگر اسیر این انتظار چهار ماه نهایت صبر نیست در دو رکعت
از مرد مراد اینست که تکلیف صبر در ده روز بر زنان نکند و اما آنچه شرط کرده برای
پس بدینست که الله تعالی امر کرده زن را اینکه عده نگاه دارد چون مرد شوهرش در چهار
ماه و ده شش نه بر همان گرفت از زن برای شوهرش مرد شوهر آنرا که

بیان گرفت از شوهر برای زن در نزدیکی شوهرش در ایلا شوهر بیان این آنکه گفت
الله عز وجل و رسول یقر که زنان شوهر در انتظار میکنند بجهت نشان انقضای
چهار ماه و ده شش نه را و الله تعالی نگذارد که آن ده روز را در عده مکرر آن چهار ماه
و دانست که نهایت صبر زن آن چهار ماه است و در ترک جماع و از اینجا است که در
ساعت ده شش نه روز بر زن در عده و برای زن در ایلا و حاصل اینست
که چهار ماه مشترک میان ایلا و عده و فاعل بنا بر اینکه زن را در آن مدت
آزاری نیست و اما انتظار زیاد بر آن بقدر ده روز که کما هو موافق زمان
حق می باشد مختلف شده و عده و ایلا بسبب اندوه و عدم اندوه **باب**
در بیان اصل باب عن الجدة المتوفی عنها زوجها و نفقة الزوجین این باب بیان عده زن
اینست که وفات یافته شوهرش از سر و بیان نفقه آن زن در این باب
حدیث است **ابو اسحق** عن ساعده قال قال المتوفی عنها زوجها الحامل ایها الرجل
ان کما حیلت فتمت اربعة اشهر و عشر ايام فتمت فاعل عدهها الی ان تنقض و ان کما
تنقض حیلت فتمت ان یتیم لها اربعة اشهر و عشر ايام فتمت فاعل تمام اربعة
اشهر و عشر ايام و لک العدة الا جلیس **ابو اسحق** عن شهر بن ریحان و رول و روم فاعل
و در سیوم مضاعف لید است و مضیبت انما حکایت لفلان و لفلانیت در سوبه
و نظیر این بیان شده در شرح حدیث ششم باب چهل و سیوم **بیان** روایت از شیخ
بقره بن و تحفیف هم که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است
گفت که امام گفت که زن وفات یافته از سر و شوهرش که آئین باشد انتفا
عده او اخر و انتفا عده است بیان این آنکه اگر زن باشد آئین پس منقضی
شد چهار ماه و ده شش نه روز و وضع حمل کرد پس بدینست که عده آن زن ناقص

معلی باب بفرست و اشا رست با نچه گذشت در کتاب النکاح و لاحاد است
في قول الله عز وجل ولكن لا تعادوهن سرکه باب هشتاد و نهم است **روایت**
از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلام در زنی که
وفات یافت از سر و شوهرش برحالی که او آیتن بود پس بپایا پیش از آنکه
منقض شود چهار ماه و ده شبانه روز پس شوهر کرد باین روش حکم کرد که آن
شوهر را گذارد از آن زن و بعد از آن خواستگار نکند آن زن تا آنکه
منقض شود آخر و انقضای عده پس اگر خواهند صاحبان اختیار آن زن ترویج
میکند آن زن را باین شوهر و اگر خواهند نگاه میدارد آن زن را پس اگر نگاه دارند
آن زن را بر میگردد اند بر آن شوهر و الا او را اگر گرفته باشد **نهم** **اسم** عن عبد الله
بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال الحلی المتوفی عنها زوجها عده اخر الاجلین
شرح این ظاهر است از شرح جلد اول این باب **نهم** **اسم** عن محمد بن مسلم قلت
لابی عبد الله عليه السلام المرأة الحلی المتوفی عنها زوجها تنقض وتزوج قبل ان تحل
اربعة اشهر وعشر فقال ان كان زوجها الذي تزوجها دخل بها فرفق بينهما
واعدت ما بقى من عدها الا في عده اخرى من الاخر وان لم يكن دخل
بها فرفق بينهما واعدت ما بقى من عدها وهو خابط من الخطاب **شرح**
تخلی بما بانقطة بصیغه مضارع غایبه معلی باب بفرست خطاب بضم
بأنقطة و تشدید باء ببقی جمع خابط است **عنه** **روایت** از محمد بن
مسلم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که زن آیتن که وفات یافته از سر و
شوهرش میزاید و شوهر میکند پیش از آنکه گذرد چهار ماه و ده شبانه روز
چگونه میشود امام گفت که اگر باشد شوهر و که جفت خود کرد او را باین روش

معلی

معلی است و اگر باشد که وضع کند محل خود را پیش از آنکه منقض شود بر آن زن
چهار ماه و ده شبانه روز عده نگاه میدارد بعد از وضع و محل او در تنه چهار ماه
و ده شبانه روز بماند و در تنه و انقضای عده است **دوم** **اسم** عن الحلی عن ابي
عبد الله عليه السلام انه قال في المتوفی عنها زوجها تنقض عدها اخر الاجلین
شرح **روایت** از جلی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در زنی که
وفات یافته از سر و شوهرش که منقض میشود عده او در آخر و انقضای عده بیان
این شد در جلد سابق **سوم** **اسم** عن الحلی عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال
في الحلی المتوفی عنها زوجها لا تنقض لها **شرح** **روایت** از جلی از امام
جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در زن آیتن که وفات یافته از سر و شوهرش
که بپدرش که شان آیتن که آیتن نفقه آن زن را **دوم** **اسم** عن زرارة عن
ابي جعفر عليه السلام قال عده المتوفی عنها زوجها اخر الاجلین لان علیها ان تحدد
اربعة اشهر وعشر وليس علیها في الطلاق ان تحدد **شرح** **روایت** از زرارة
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که عده زنی که وفات یافته از سر و شوهرش را
در انقضای عده است زیرا که واجب بر آن زن اینکه اظهار داند و کند
بپدرش که او را چهار ماه و ده شبانه روز واجبیت بر آن زن در آن
اینکه اظهار داند و کند **عنه** **اسم** عن محمد بن عیسی عن ابي جعفر عليه السلام قال
قص امیر المؤمنین علیه السلام في امرأة توفی عنها زوجها وهو حلی فکذا قبل
ان تنقض اربعة اشهر وعشر فتزوجت فنقض ان تحل علیها ثم لا یخطبها
حتى تنقض اخر الاجلین فان شاء اولیاء المرأة انکوها وان شاکا اسکوها
فان اسکوها ردوا علیها **شرح** **عنه** **اسم** عن الحلی عن ابي عبد الله عليه السلام

معلی

۱۳ عن عبد الله بن سليمان قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المتوفى عنها زوجها يخرج إلى بيت أبيها وأُمِّها من بيتها إن شاءت فتعتد فقال إن شاءت أن تعتد في بيت زوجها اعتدت وإن شاءت اعتدت في أهلها ولا تعتد ولا تكس حلياً **شرح** تكس الزاب علم است الحلي بفتح طاء وسكون لام زبور ضم حاء وكلام وتشديد ياء هم على زبورها **بعض** برسيم امام جعفر صادق عليه السلام را از زنی که وفات یافته از شوهرش که آنا برود و در سوخته خانه بیدار شود از خانه که بخارج اگر خواهد برسد نگاه دارد پس امام گفت که اگر خواهند که عده نگاه دارد و خانه شوهرش عده نگاه میدارد و اگر خواهد عده نگاه میدارد و میان قوم خود و پدر نمیکند و عینش زبور **۱۴** عن أبي يعقوب عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألت عن المتوفى عنها زوجها فقال لا تكحل للزينة ولا تطيب ولا تكس ثياباً مصبوغة ولا تلبس من ثيابها فتعتد في أهلها ولا تكحل ولا تطيب وإن كانت في عده **شرح** للزينة شادخت باینکه اگر برای عده جزم باشد جائزست بپوشیدن عبا رشت از خانه که مسکن اوست خانه شوهرش و چون زنی که مانده در مسکن خود منافات دارد باظهار اندوه بر شوهر بر منتهاست نیست میان این حد و حد سابق **بعض** روایت از عبد الله بن ابی یعقوب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام از زنی که وفات یافته از شوهرش و بر امام گفت که بر شوهر نمیکشد برای آرایش و خوشبو بکار نمیزد و نمیشوید جامه رنگین را و شب بپوشد بپوشد از خانه خود و جامی آورد حقوق را مثل بر شوهر بیمار و شانه میکند بشوید و موی صیقل دهد چندی که عده خود باشد **۱۵** عن عبد بن زراره عن أبي عبد الله عليه السلام في المتوفى عنها زوجها الحج

وتشهد الحقوق قال نعم **شرح** روایت از عید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلام در اینکه زنی که وفات یافته از شوهرش آیا حج میکند و حاضر میشود حقوق را مثل بر شوهر بکار گفت که آری **۱۶** عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا تكحل للزينة ولا تطيب ولا تكس ثياباً مصبوغة ولا تلبس من ثيابها فتعتد في أهلها ولا تكحل ولا تطيب وإن كانت في عده **شرح** باینکه اگر برای عده جزم باشد جائزست بپوشیدن عبا رشت از خانه که مسکن اوست خانه شوهرش و چون زنی که مانده در مسکن خود منافات دارد باظهار اندوه بر شوهر بر منتهاست نیست میان این حد و حد سابق **بعض** روایت از عبد الله بن ابی یعقوب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام از زنی که وفات یافته از شوهرش و بر امام گفت که بر شوهر نمیکشد برای آرایش و خوشبو بکار نمیزد و نمیشوید جامه رنگین را و شب بپوشد بپوشد از خانه خود و جامی آورد حقوق را مثل بر شوهر بیمار و شانه میکند بشوید و موی صیقل دهد چندی که عده خود باشد **۱۷** عن عبد بن زراره عن أبي عبد الله عليه السلام في المتوفى عنها زوجها الحج

عید ششم در آنکه زنی که وفات یافت از سر و شوهرش با کج میگذارد و عاقر میشود
 حقوق را مثل بر سرش بیا رفت که آنی عن ابی العباس قال لا المتوفی
عنها زوجها قال لا تحمل الزینة ولا تطیب ولا تلبس ثوبا مستویا ولا
تخرج ثمارا ولا تلبس عن یثربا قلت ارایت ان ارادت ان تخرج الی حق
کیف تفسح قال تخرج بعد یسقا للیل وترجع عشاء شاید که
 بعد نصف الیل ایضا عبا رفت باشد از زمانی که میان طلوع غروب طلوع
 آفتاب است بقرینه مقابل آن با عشا بکسین بنیقله وین با نقعه والی
مدوده که عبا رفت از زمانی که میان غروب آفتاب و غروب بیاض صبح
 و نظیر این گذشت در حد سوم با جعده المطلقه و این معتد که باب بیست
 و ششم است وی آید در حد سیزدهم این باب روایت از ابوالعباس
 فضل بن عبد الملک گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که زنی وفات یافت
 از سر و شوهرش چکنی میکند امام گفت که مه نیکند برای آرایش و خوشبو
بکار نبرد و پیشی جامه رنگین را و بر روی نبرد از مسکن خود در روز و شب و
 بیرون از مسکن خود گفت که جزءه مرا که اگر خواهد که بیرون رود و سک حقیقی
تقریر و بر سرش بیا رفت میکند گفت که بیرون میرود بعد از نصف شب و بر
در میان شام و خفتن عن عید بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سالت عن المتوفی عنها زوجها خرج من بیت زوجها قال تخرج من بیت
زوجها و تحج و تستقل من منزل الی منزل روایت از عید بن زید
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رسیدم امام را از زنی که وفات یافت
 از سر و شوهرش که آیا بیرون میرود از خانه شوهرش گفت که بیرون میرود و اگر

شوهرش که آیا بیرون میرود از خانه شوهرش و حج میکند و اشتغال میکند از
 سو مشر ۱۸ اصل عن محمد بن مسلم عن احمد بن علیهم السلام قال سالت عن المتوفی
عنها زوجها این معتد قال حیث شاءت و لا تبس عن یثربا شرح روایت
 از محمد بن مسلم از امام محمد باقر و ابی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رسیدم
 امام را از زنی که وفات یافت از سر و شوهرش که کجا عده نگاه میدارد گفت
 که هر جا که خواست و شب نینا تدبیر و از مسکن خود ۱۹ اصل عن رجل عن
عن ابی عبد الله علیه السلام قال عن المتوفی عنها زوجها معتد فی بیت مکتب فین
شهر او اقل من شهر او اکثر ثم نحو ل منه الی غیره نمکت فی المنزل الذی
نحو ل الی منزل ما مکتب فی المنزل الذی خولت منه کذا صیغها حتی یقضى
عدها قال خیر ذلک لها و لا بأس شرح روایت از مردی از امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت که رسیدم امام را از زنی که وفات یافت از سر و شوهرش
 آیا عده نگاه میدارد در خانه که درنگ کند در آن بکاه یا کمتر از یکماه یا بیشتر
 بعد از آن انتقال کند از خانه شوهرش آن جس درنگ کند و رفتی که انتقال کند
 مسکن آن مثل آنچه درنگ کرد و رفتی که انتقال کرد از آن چنین است کار او
 تا آنکه منقضی شود عده او امام گفت که جایز است آن برای او و نیست بر وی
۲۰ اصل عن محمد بن مسلم قال جاءت امرأة الی ابی عبد الله علیه السلام تستفتیه
فی البیت فی غیر یثربا و قد مات زوجها قال ای اهل البیت اذ اقامت
زوج المراه احدث علیه امراه اثنی عشر شهرا فلما بعث الله حمدا صلی الله
علیه و آله رحم ضعفهن فجعل عده ثمن ابی بعه اشهر و عشره و انقضی لا
تقرن علی هذا شرح بیت عبا رفت از مسکن زن خانه شوهرش باشد

و فرموده غیر آن باشد موافق آنچه گذشت در شرح چند چهارم این باب چهارم با سهل
 الجاهل اهل زمان فترت رسالت و آن زمانی بوده که مردمان نیکبخت و حیا
 عیسی علیه السلام نیکو اندیش حکم که مشترک بوده میان جمیع رسل و آن رجوع سوال اهل
 الذکر و مسائل غیر معلوم است موله نبوده نزد اکثر ایشان و پیوسته ظاهر میگردد
 اند و بیست و سه سبب بوده اند چنانچه گذشت در کتابا لعقل در چند هفتم
 باب اولی الی کتابا الست تا آخر که باب بیست و یکم است و در کتابا نکاح
 در چند اولی باب خطب نکاح که با جمل چهارم است و مقصود اینست
 که با وجود اینکه زمان جاهلیت بوده این حکم عده دوازده ماه که موافق بیست
 عیس بوده موله نبوده احتیاجا بینفقه و تشدید و اینفقه بصفت ماضی
 غایبه معلوم بابا فعالیت الاحاد و مداد فلما بعث تا آخر ظاهرست در اینکه
 در صدر این شریعت عده وفات چهار ماه و ده شبانه روز بوده چنانچه گذشت
 در شرح چند پنجم باب جمل رسوم زیرا که اهل بیت گفته اند که ملاکات برانقضا
 جز اینست میکند **یعنی** روایت از محمد بن مسلم گفت که آمدن رسول امام جعفر
 علیه السلام فتوی بخیر است از او و ماند در سب در غیر مکن خود و تحقیق مرده
 بود شوهرش بر امام گفت که بشتر که اهل جاهلیت بودند با شوهرش که چنانچه میبود
 شوهر زن اظهار اند و میگرد بر او زن او بر کارا خیر و ده دوازده ماه پس فتی
 که فرستاد الله تعالی محمد را صلوات الله علیه و آنکه رحم کرد سستی زن را بر سر است
 عده ایشان نزد وفات شوهران چهار ماه و ده شبانه روز و شما خبر نمیکند
 بر این چه جای دوازده ماه مراد اینست که شب مانند در غیر مکن خود و شما
 دارد با اظهار اند و بر شوهر **یا زهم** **ال** **عن** **الحق** **عن** **ابی عبد الله علیه السلام**

قال رسول الله صلى الله عليه وآله انما نكح او فتوى من يصاب
 ثم خرج في سبيل الله لا تلحق ولا تطيب **شرح** روایت از جلی از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که امام بر پیشه شد از زن که میبرد از سر و شوهرش
 این خبر میشود برای او اینک حج گزارد یا بر شوهر کند یا بر امام گفت که اگر میبرد
 در راه الله تعالی بر جای که میبرد نکند و جز شوهر یا بکار دیگر **و از هم** **عن** **زنان**
اصل **عن** **ابی عبد الله علیه السلام** قال **المؤمن** **عز** **زوجا** **للبس** **لها** **ان** **تطيب** **ولا** **ترين** **حتى** **تتقئ**
عده **را** **اربعة** **اشهر** **وعشرة** **ايام** **شرح** روایت از زنان از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که در وفات یافته از سر و شوهرش نیست او را اینک خوشبو بکار
 برد و نه اینک آرایش کند تا آخر شود عده او که چهار ماه و ده روز است
سند هم **عن** **ابی بصير** **عن** **ابی عبد الله علیه السلام** قال **سأله** **عن** **المراة** **توفى** **عز** **زوجا**
وتكون **في** **عده** **ها** **النجس** **في** **حق** **فقال** **ان** **بعث** **رسالة** **النبي** **صلى** **الله** **عليه** **والآله** **وسلم**
فقال **ان** **فلا** **تد** **توفى** **عز** **زوجا** **فخرج** **في** **حق** **يؤمر** **بها** **فقال** **لها** **رسول** **الله** **صلى** **الله** **عليه** **وسلم**
ان **لكن** **قد** **كثرت** **من** **قبل** **ان** **ابعث** **فيكن** **وان** **المراة** **منكن** **اذا** **توفى** **زوجا**
زوجا **اخذت** **بعده** **فرقت** **بها** **خلف** **ظفر** **ها** **ثم** **فالت** **لا** **امشط** **ولا** **اتحل** **ولا**
اتنقب **ولا** **املا** **وانما** **ان** **مركن** **باربعة** **اشهر** **وعشرة** **ثم** **لا** **يقدر** **نكاح** **ان** **يغم** **بغير**
وتشديدا **فاطر** **تفجير** **است** **وبغير** **مركست** **وكا** **ي** **باشون** **ميا** **شد** **ودران** **لنسا**
ديكر **هست** **واینجا** **مرفوعت** **عمدا** **و مبتدا** **است** **لكن** **بفتح** **لام** **وضم** **كاف** **و تشدید**
نون **مفتوحه** **و مبتدا** **است** **و این** **جمله** **نفرین** **است** **من** **قبل** **ان** **ابعث** **فيكن** **ان**
 در اینکه در صدر اسلام نیز عده وفات چهار ماه و ده روز بوده چنانچه بیان شد
 در شرح چند پنجم باب جمل رسوم و موبد اینست حد را تا آخر مکن و آن بوا و حاکم

وکنیزه وفتیون مفتوحه است و اخذ برود و آن در خلف ظهر او و عده کنایه
از طرف کمر در رخت از خور و نشیمن است و در این باب در حدیث آمده که
در آن در عده چنانچه گذشت در حدیثی که بایست که در حدیثی که بایست که
نقصان معلوم بایست که معلوم است بایست که بایست که بایست که بایست که
سوره بقره است ثم بایست که بایست که بایست که بایست که بایست که
بایست که بایست که بایست که بایست که بایست که بایست که بایست که
از مسکن خود بیرون می رود و آن معلوم است که بایست که بایست که بایست که
بایست که بایست که بایست که بایست که بایست که بایست که بایست که
از سر او و شوهرش و بسیار در عده خود آیا بیرون می رود از مسکن خود برای حق
بیر امام گفت که بعضی زنان بنی صلی الله علیه و آله بر سید و پادشاهان بروش که گفت
که بیکدیگر که فلا نه وفات یافت از شوهرش بیرون می رود از مسکن خود برای
حق که بر می خیزد او را پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله که ای شما را با
بجای خود دیدید و از آنکه بشوید و در میان شما بر جای که بدین سبب که زن از خانه
شما بیرون رفت و یافت از شوهرش و شوهرش میگفت یکدیگر را بر سر می انداخت
آنرا در بر رخت خود بعد از آن میگفت که نشانه نیکم و بر سر نیکم و حنا
نیکم و در یکسال کامل و جز این نیست که امر کردم شما را بچهار ماه و ده شبانه روز
با وجود آن بر نیکمید و بماند بچهار می کنید **اصول** لا تشط و لا تنخل و لا
تختب و لا تحرج من بیتها الا و لا یفتی عن بیتها فقالت یا رسول
الله فکیف یفعلن انما عرجها حق فقال تحرج بعد زوال الیل و تح
عند المساء فیکون لم یفت عن بیتها قلت له فکیف قال نعم لا تشط

بصفت

بصفت نفی مضاع غایبه معلوم بایست که معلوم است و ضمیر مستتر راجع بقوله
است و نفی بجهت نه است و بدین قیاس است باقی زوال الیل عبارت است
شب و حرا و اینها بخرج بعد از زوال الیل بیرون رفتن است در زمانه شب
که میان طلوع فجر و طلوع آفتاب است و آنرا جمع مینامند و خبر شب چنانچه گذشت
در کتاب النکاح در شرح حدیثی که بایست که بایست که بایست که بایست که
بقرینه آنکه ساء بفتح میم و سین بنقطه و الف مملو و ده ضد جمع است و آن
زمانیست که میان غروب آفتاب و غروب بیاض مغرب است و نظیر این
بیان شد و در شرح حدیث سوم بایست که بایست که بایست که بایست که بایست که
و هفتم است و در شرح حدیث ششم این باب قلت کلام ابی بصیر است ضمیر له
راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است **بجای** فلا ترشانه نمیکند و ترشانه
و حنا نیکم و بیرون می رود از مسکن خود در روز و شب بماند بیرون از
خود بر آن بعضی را گفت که ای رسول الله پس چگونه نمیکند چو بر خور
او را حق پس رسول الله گفت که بر سر می رود بعد از نصف شب و بر می گردد
نزد او و شب بر می بیدار شد که شب نماند باشد و بر سر از مسکن خود گفت اما
که آیا بخرج می گذارد گفت که آری **باب چهارم** عن ابن بکر قال سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن النبی فکیف یفعلن انما عرجها حق قال نعم و تحرج و تنخل
من منزل الی منزل **شرح** روایت از عبد بن بکر گفت که **بجای** بر سر
امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که وفات یافت از شوهرش و شوهرش که آیا بخرج
می گذارد اما گفت که آری و بیرون می رود از خانه شوهرش و شوهرش را نمیکند
از مسکن سوختن حاجت افتد **باب چهارم** و هفتم اصل باب الثانی عن حماد و جها

۲۸

و لم يزل بها و ملها المصدق **القول** ان بايعان زنت كوفات يافت از سر او
 شوهرش بر حال كجايي نكرده بود باو و بيان آنچه براي آن زنت از مهر
 وعده در اين باب زده حديث **الاصول** عن محمد بن مسلم عن احمد
 عليهما السلام في الرجل يموت و تحته امرأة لم يدخل بها قال لها نصف المهر و لها
 الميراث كامل و عليها العدة كاملة **شرح** روايت از محمد بن مسلم از امام
 محمد باقر با امام جعفر صادق عليه السلام در مرده كه ميرد بر حالي كه در ركاح و اعني
 اوست زني كه جماع نكرده باو گفت كه براي آن زنت نصف مهر و براي آن
 زنت ميراث زن كه در رج يا غن است بهكي و بران زنت عده وفات كه حرام
 ماه و ده شبانه روز است بهكي **دوم** عن عبيد بن زياد قال سالت
 ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة و لم يدخل بها قال ان هلكت او
 هلك او طلقها فلهما النصف و عليها العدة كذا و لها الميراث **شرح** عليا
 عطف بر جزاي شرط نيست بلكه عطف بر جلد مركب از جلد شرط و جزا است
 و مقصود اينست كه نصف عده و نصف ميراث براي آن زن نيست در صورت
 كه مرده باشد بلكه كل عده و كل ميراث است **يعني** روايت از عبيد
 بن زياد گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مرده كه بجفت خود كز
 زني را و جماع نكرده باو امام گفت كه اگر زن ميرد يا مرده ميرد يا طلاق دهد او را
 بر بري زنت نصف مهر و امام گفت كه بران زنت عده وفات بهكي و
 آن زنت ميراث در صورت كه مرده مرده باشد **ثالث** عن رجل عن علي بن الحسين
 عليهما السلام في المتوفى عنها زوجها و لم يدخل بها ان لها نصف الميراث و لها
 الميراث و عليها العدة **شرح** اين ظاهرست از شرح حديث سابق **چهارم**

عن علي

عن علي بن الحسين عليهما السلام قال ان لم يكن دخل بها و قد فرض لها مهر فلهما
 نصف ما فرض لها و لها الميراث و عليها العدة **شرح** ذكر اين حديث در تحت
 عنوان اين باب بنوعيني است كه خبر مستند در لم يكن دخل بها جمع بشوهر است
 كه و بخلاف آنكه بفرزند و لها الميراث **يعني** روايت از جلد از امام جعفر
 صادق عليه السلام گفت كه اگر بنا شد كه دخولي كرده باشد زن و بتحقيق تعيين كند
 باشد براي زن ميراث و بر او بر او زنت نصف مهر كه تعيين كرده اشارت است
 باینكه كه تعيين نكرده باشد متتابع است موافق آنچه گذشت در حديث اول و ثانيا
 ما للعلة التي لم يدخل بها من الميراث و بايعان است و براي آن زنت
 ميراث و بر اوست عده **ثاني** عن زرارة قال سالت عن المرأة توفت
 قبل ان يدخل بها او يموت الزوج قبل ان يدخل بها قال ايها مات
 فللمرأة نصف ما فرض لها و ان لم يكن فرض لها فلا مهر لها **شرح** روايت
 از زرارة كه راوي امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليه السلام است گفت كه
 پرسيدم امام را از زن كه ميرد پيش از آنكه جماع كرده شود باو يا ميرد و شوهر
 پيش از آنكه جماع كند باو امام گفت كه هر كلام آن دو كه مرده بر بري زنت نصف
 مهر كه تعيين كرده براي او و اگر بنا شد كه تعيين كرده باشد براي او و پسر است
 مهر براي او اين منافات ندارد با اينكه متتابع باشد موافق آنچه بيان شده در
 حديث سابق **ثالث** عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال في امرأة توفت
 قبل ان يدخل بها ما لها من المهر و نصف ميراثها فقال اذا كان قد فرض لها
 صداقها فلها نصف المهر و هو ميراثها و ان لم يكن فرض لها كان قد فرض لها
 صداقها فلا صداق لها و في رجل قضي قبل ان يدخل بها امرأته قال ان

عن علي

كان فخرها مملها نصف المهر وهي ترثه وان لم يكن فخرها مملها فلا مهر لها
شرح ما در مالها استغنا میست و عبارت از آنکه در جرایب مثل عیلت
 پس معقود است و بر این قبیل است که میسر باشد در فقالت برای بیست
 تفصیل است **بجای** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در خبر
 که وفات یافت پیش از آنکه جماع کرده شود با و که بیت برای او از جمله مهر و
 است مهرش باین روش گفت که حق شوهر باشد که تحقیق تعیین کرده باشد برای
 او مهر پس برای اوست نصف مهر شوهر مهرش میرسد از او و اگر نباشد که تعیین
 کرده باشد برای او مهر پس بیت مهر برای او و در مرتبه که وفات یافت پیش
 از آنکه جماع کند زنی گفت که اگر نباشد که تعیین کرده باشد برای او مهر پس برای
 آن زنی نصف مهر و آن زن مهرش میرسد از او اگر تعیین کرده باشد برای او مهر پس
 پس بیت مهر برای آن زن **هفتم** **اسل** عن عبيد بن زياد قال قال رسول الله
 قلنا لا في عبد الله عليه السلام ما تقول في رجل تزوج امرأة ثم مات عنها فقال
 فخرج القيد قال لها نصف الصداق و تزوج من كل ثوب كان مات فهو
 كذلك **شرح** ظاهر من كل ثوب اینست که زن از خانه و زمین و مانند آنها میراث
 برد و این منافات ندارد با اینکه واجب باشد بر زن و زوجه ختنه انفا اگر باقی
 و در بعضی خبرها آنرا باشند و توضیح این می آید در کتاب المورثه در شرح الحادیه
 باب ان النساء لا يرثن من العقار شيئا که واجبست و نه است **بجای** روایت
 از عید بن زید و فضل که گفت او ابو العباس است گفتند که گفتیم امام جعفر
 صادق علیه السلام را که چه میگوید در مرتبه که حقیقت خود کرد زنی را بعد از آن وفا
 یافت از مهر او تحقیق تعیین کرده بود مهر امام گفت که برای آن زن است

نصف مهر و مهرش میرسد از مهر جزیره و اگر زن مهرش شوهر چات **نهم**
 عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وآله المتوفى عنها زوجها ولم يمسها قال لا تنكح حتى تعتد اربعة اشهر وعشرة
 عده المتوفى عنها زوجها **شرح** روایت از عید بن سنان از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر زنی که وفات یافت از مهر
 شوهرش بر حالی که جماع نکرده بود او را گفت که آن زن شوهر نکند تا آنکه عده
 نگاه دارد چهار ماه و ده شب تا نوزده روزه که عده هر زنیست که وفات یافت از مهر
 شوهرش **نهم** **اسل** عن عبيد بن زياد عن ابي عبد الله عليه السلام في المتوفى عنها زوجها
 ولم يدخل بها قال هي بمنزلة المطلقة التي لم يدخل بها ان كان سعيها مملها فلا
 نصفه و هو ترثه وان لم يكن سعيها مملها فلا مهر لها وهي ترثه قلت و لو عده
 قال كف عن هذا **شرح** كف بضم كاف و قلنا عده مفتوحه و صيغة امر باب
بجای روایت از عید بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که وفات
 یافت از مهر او شوهرش بر حالی که جماع کرده نشده با و امام گفت که آن زن
 مانند مطلقه ایست که جماع کرده نشده با و در مهر بیان این آنکه اگر شوهر
 باشد برای او مهر پس برای اوست نصف آن مهر او و مهرش میرسد از شوهر
 و اگر نباشد که تعیین کرده باشد برای او مهر پس بیت مهر برای او و مهرش
 میرسد از شوهر گفتیم که و یا عده او مانند عده مطلقه است امام گفت که نگاه
 دارد و را از این مراد اینست که عده او مانند عده مطلقه نیست بلکه او عده
 نگاه میدارد و مطلقه عده نگاه نمیدارد **نهم** **اسل** عن الحسن الصقلی في
 العباس عن ابي عبد الله عليه السلام في المرأة يموت عنها زوجها قبل ان يدخل

بها قال لها نصف المهر ولها الميراث وعليها العدة **فهم** این ظاهرست از شرح
اول دوم و سوم این باب **یا زهرا** عن عبد بن زرارة قال ابا عبد الله
عليه السلام عن امرأة هلك زوجها ولم يدخل بها قال لها الميراث وعليها العدة
كاملة وان سعى لها مهر فلها نصفه وان لم يكن سعى لها مهر فلا شيء لها
این نیز ظاهرست **باب چهل و هشتم** اصل **باب رجل يطلق امرأته ثم يزوجها** **فهم** این نیز ظاهرست
فهم این باب بیان مردیست که طلاق میدهد زنی را بعد از آن میبرد
بیشتر از آنکه آخر شود زن در این باب نیز حدیث **اصل** عن جابر بن عبد الله
عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل طلق امرأته طلاقا مطلقا في
الرجعة ثم مات عنها قال يعتد بها بعد الاجلین **اربعه اشهر وعشرا** **شرح**
روایت از جابر بن عبد الله در این باب بضم ذال بنقطه و تشدید راء بنقطه و لاف و جیم
از بعض یاران ما از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام در مرگ طلاق
داد زنی را طلاق که مالک میشود در آن برگردد این زن را بعد از آن وفات یافت
از او امام گفت که آن زن عده نکاه میدارد بدو مرد و مدت که چهار ماه
و دوشنبانه روز است این منی بر غایت زهر که عده طلاق کاخی زیاد
از چهار ماه و ده شبانه روز میشود چنانچه گذشت در باب آخر از بعض
کل شهر و ثلثه که با جیم و سوم است و در احادیث با جیم است با جیم
که با جیم و ثلثه است و بهر تقدیر که با جیم بعد از اجلین تمام عده طلاق
است **اربعه اشهر وعشرا** **شرح** عن بعض اصحابنا في المطلقة البتة اذا تزوجت
عنها وهي في عدها قال يعتد بها بعد الاجلین **اربعه اشهر وعشرا** و بنقطه
والف و کسر و نون و نون و نون که جدا گانه باشند مراد بطلاق باینه فرقی است

که طلاق

که طلاق او مقارن بخشیدن مهر و ماندن نباشد پس طلاق او رجعی است
از مرد خواهر یا باشد و صغیر و یا شده نباشد موافق آنچه محمد بن اسحق
بن جابر یا لایله که باب پنجاه و هفتم است و این منافات ندارد با اینکه
با این مستعمل شود و در حدیثی که در جلد دوم باب الحائض که باب شصت
و سوم است **یعنی** و روایت از جابر بن عبد الله از بعض یاران ما که راوی امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام که او در عده خود دست گفت که عده
نکاه میدارد بدو مرد و مدت که بیان شد در شرح سابق **سوم** حمید بن
زیاد عن ابن من سماعه عن محمد بن زیاد عن عبد الله بن سنان عن ابي
عبد الله عليه السلام قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله علیه في رجل طلق امرأته
ثم تزوجها وهي في عدها قال قوله وان تزوجت وهي في عدها فإنتها
وكل واحد منهما يبرأ من ذنبه صاحب ما لم يقتل أحدهما الاخر **شرح** ما مصلحت
است و مصدر باین ظرف زمانست مثلث است سوئ بقره که آن طلق النکاح
مالم تموتن و بیان شد در شرح جلد سوم باب متعه المطلقه که باب
سوم و ثلثه است **یعنی** روایت کرد حمید بن محمد طوفی هم باقیه حاد و کسریم
زیاد از حسن بن سماعه از محمد بن زیاد از عبد الله بن سنان بکسریم از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مرگ طلاق
رجعی داد زنی را بعد از آن وفات یافت برحالی که آن زن در عده خود
گفت که زن میرف میرد از او و اگر زن وفات یابد برحالی که او در عده خود
بسر بگذشت که نوح میرف میرد از زن و هر کدام از آن دو که باقی ماند میرد
میرد از دست سزا شود و وقتی که نکشته باشند یکی از آن دو دیگر **اصل** و زاد

فيه محمد بن ابي حمزة وبقوله الموقوف عنها قال الحسن بن سماعة وهذا الكلام
 سقط من كتاب ابن زياد ولا اظنه الا وقد رواه **شعب** ابن كلاب حميد بن
 زياد است محمد بن ابي حمزة راوى امام جعفر صادق عليه السلام است ابن زياد قى در
 حديث سوم بعد از ترنم وپيش از آن توفيت است بنا بر روايت محمد بن ابي
 حمزه كه كتاب و بنظر حميد بن زياد رسیده بوده و طريق خود را بيان كذا بيجا ذكر
 نكره. هذه الكلام عبارست از معتدله المتوفى عنها زوجها منصوص
 در لا اظنه راجع بغيره بن سناست **يعني** وزياد كره در آن خد محمد بن ابي
 حمزه كه وعده نگاه ميدارد عه زنى كه وفات يافت از شوهرش گفت
 حين سماعه و ابن سني اقتاده از كتاب محمد بن زياد و مكان ندارم عبد الله بن
 سنان را كه بجاي كه بحقيق روایت كرده باشند آن سني را بنر و محمد بن زياد
 و سهو كره باشد **اصول** عن محمد بن مسلم عن احمد بن محمد بن ابي
 المتوفى عنها زوجها ينفق عليها من مالها **شعب** ذكر اين خد در تحت عنوان اين
 باب برای اشارت باینست كه مراد بالمتوفى عنها زوجها زينت كه مطلقه
 رجوع يافت و شوهرش در اشای عه طلاق وفات يافت زیرا كه اگر چنان باشد
 نفقة آن زن از مال زنت موافق آنچه گذشت در خد اول باب ان الملقه
 فلنا لا سكتة لها ولا نفقة كه باب نهم و هشتم است **يعني** روايت از محمد بن
 مسلم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه مطلقه رجوع كره در اشای
 عه طلاق وفات يافت از شوهرش نفقة جاری كرده ميشود بران زن
 در تحت عه طلاق از مال شوهر **اصول** عن هشام بن سالم عن ابي
 عبد الله عليه السلام في الزمة رجل كانت تحت امره فطلقها ثم مات قبل

ان شفعي

ان تنقض عهدها قال معتد با بعد الاجلين عه المتوفى عنها زوجها **ابن**
 ظاهرست از شرح خد اول اين باب **شعب** عن محمد بن عيسى عن ابي جعفر عليه السلام
 سمعته يقول ايما امرأة طلقت ثم توفي عنها زوجها قبل ان تنقض
 عهدها ولم تحرم عليه فارتها ثم تنقض عهده المتوفى عنها زوجها وان
 توفي في عهدها لم تحرم عليه فارتها ثم تنقض عهدها ما دارا بما زالت
 میان مضافي كه بدست مضاف ليده و لم يحرم هره و جا بصيغة مضارع غا
 معلوم بباب حسن حر ازست از عه غير و جعية **يعني** روايت از محمد بن
 بفتح قاف سكون ياء و در نقطه بر اين و بين بينقه از امام محمد باقر عليه السلام
 گفت كه شيندم از امام ميكفت كه هر كدام زنى كه طلاق داده شد بعد
 وفات يافت از شوهرش و شوهرش پيش از آنكه آخر شو عه او حرام نشد باشد
 باشد بران مرد پس بدستوى آن زن ميراث ميرد از او بعد از آن عه نگاه
 ميدارد عه زنى كه وفات يافت از شوهرش و اگر زن وفات يافت
 برعالي كه او در عه خود باشد و حرام نشد باشد بر شوهرش پس بدستوى
 كه شوهر ميراث ميرد از او **اصول** باب طلاق الميراث و نگاه **شعب**
 اين باب بيان مرد بيار و بيان نگاه اوست در اين باب درواز
 حديث **اول** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الميراث انه ان يطلق امرأته
 في تلك الحال قال لا ولكن له ان يتزوج ان شاء فان دخل بها و رثته وان
 لم يدخل بها فبها فبطل **شعب** لام در اله ان يطلق بلى ملكيت است و راد
 اينست كه اهل طلاق باختيار اوست و راضى شد زن دخلي در آن ندارد
 پس لا منافات ندارد با امثال خد يازدهم اين باب **يعني** بر حريم

زيار
 در آن حال
 در آن حال

روایت از حسن بن محبوب از عیسی بن یحیی از عیسی بن زرار که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که آیا رواست او را اینکه طلاق دهد زن
در آن حال مرد را که گفت که نه و لیکن رواست او را اینکه جفت خود کند زنی را
اگر خواهد پس اگر جماع کند با آن زن میراث میرد زن از او اگر جماع نکند با او
نکاح داد باطلست **درم اصل** و با سنده از عن ابن محبوب عن ربعی الاصح
عن ابی عیسیٰ الخزاز و مالک بن عیسیٰ عن ابی الورد و کلثما عن ابی جعفر علیه السلام
قال اذا طلق الرجل امراته تطليقة في مخرجك ثم مكث في مخرجك حتى انقضت
عدها فانها ثمة ما لم يترقح فان كانت تزوجت بعد انقضائه العدة
فانها لا اثر له **درم** و مالک عطفت بر ربعی کلثما عبارت از ابن عیسی و ابی الورد
درم و بسند حدیث سابق روایت از ابن محبوب از ربعی که از ابی عیسی گفت که
و انما لکن عیسی از ابی الورد و او نشان از امام محمد باقر علیه السلام گفت که
طلاق داد مرد زنی را که طلاق در بیماری خود بعد از آن در نکاح کرد در بیماری
خود تا آنکه آخر شد عده زن پس بعد از آن که زن میراث میرد از او چند نکاح شوهر
نکرده باشد پس اگر باشد که شوهر کرده باشد بعد از آن که عده پس بعد از آن
که آن زن میراث میرد از او **درم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج عن جعفر
عن ابی عبد الله علیه السلام في رجل طلق امراته وهو مريض قال ان مات في مخرجك
و لم يترقح و رثته و ان كانت تزوجت فقد رثته يا الذي صنع فلا
يراث لها **درم** روایت از عبد الرحمن بن حجاج از کسی که خبر داد او را از امام
جعفر صادق علیه السلام در مردی که طلاق داد زنی را برحالی که او بیمار است
گفت که اگر میرد در بیماری خود برحالی که زن شوهر نکرده باشد میراث

میرد از آن شوهر و اگر باشد که شوهر کرده باشد پس تحقیق راضی شد با آنچه
شوهر او کرده پس نیست میراث برای او **درم اصل** عن عیسی بن زرار
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یجوز طلاق المریض و یجوز نکاحه **درم** لا یجوز
منافات نذره یا حدیث یا زید هم این باب چنانچه ظاهرست از شرح حدیث
اول این باب **درم** روایت از عیسی بن زرار از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گذارم زنی پیش خود طلاق بیمار و گذارمیشود نکاح او پس
بعد از رضای طرفین است **درم اصل** عن عیسی بن زرار عن ابی عبد
الله علیه السلام قال سألته عن رجل طلق امراته عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن رجل طلق امراته وهو مريض حتى مضى اليك سنة قال ثمة اذا كان
في مخرجك الذي طلقك لم يبعث يمين ذلك **درم** روایت از عیسی بن زرار
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد زنی را
برحالی که او بیمار است تا آنکه گذشت برای آن بیماری یکسال امام گفت که
آن زن میراث میرد از او چه باشد مرد او در مرض آنکه طلاق داد آن زن را
در آن برحالی که صحیح نشده باشد در میان آن بیماری **درم اصل** عن ابی العباس
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له رجل طلق امراته وهو مريض تطليقة
وقد كان طلقها قبل ذلك تطليقتين قال فانها ثمة اذا كان في مخرجك
قال قلت له واحد المدعي قال لا يزال من ميسا حتى يموت وان طاله ذلك الى
سنة **درم** روایت از ابی العباس از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم
امام را که مردی طلاق داد زنی را برحالی که او بیمار است یک طلاق و تحقیق
بود که طلاق داده بود او پیش از آن دو طلاق امام گفت که بعد از سستی

که آن زن میرا خبر از او چنان شد که او را بیاری او را می گوید که گفت که گفت که
 و بیست آنها که آن بیمار را گفت که اندک است باشد بیمار تا آنکه مرد هر چند که در آن
 شود آن بیمار را بیکال **حکم** **اصول** عن ابی القاسم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا طلق
 الرجل المرأة في مرضه ورسنه ما دام في مرضه ذلك وان انقضت عده ثلثا لم يقع
 منه قال قلت فان طلق بها المومن قال ما بينه وبين سنة **سنة** روایت از
 ابی القاسم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون طلاق او مرد زنا و بیماری
 خود زن میرا خبر از او چنان شد که او را بیاری او را می گوید که گفت که گفت که گفت که
 عده زن مکرر که صحیح شود از آن بیمار را وی گفت که گفت که گفت که گفت که گفت که
 بیماری بکند میشود امام گفت که حد آن حریت که میان آن طلاق و میان
 بیکال باشد **حکم** **اصول** عن زید بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ليس للرجل ان يطلق
 وانه ان يزوج **حکم** **اصول** این ظاهر است از شرح حد اول و چهارم این باب **حکم** **اصول**
 عن سماعة قال سألته عليه السلام عن رجل طلق امرأته وهو مريض قال ثلث ما دام
 في عدها وان طلقها في حال اخر فمضى ثلثا الى سنة فان زاد على السنة يومان
 واجلا لم يبرأ وتعد منه اربعة اشهر وعشرة اعدا المثنى في غيرها **سنة** روایت
 از سماعة که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیه السلام است گفت که پرسیدم
 امام علیه السلام را از مردی که طلاق داد زنی را برحالی که او بیمار است امام گفت که از مرد
 میرد از او چنانکه در عده خود است و اگر طلاق داده باشد و رابعه و ستم و هفتم
 و یوم کردن زن از مریض پس زن میرا خبر از او تا بیکال پس اگر زیاد شود بیکال
 بگوید مریض غیر از او و عده نگاه میدارد از وفات آن شوهر چهار ماه و ده ستانده
 روز عده زنی که وفات یافت از سه و شوهرش مرده است که حد او نیز میکند

بدانکه ظاهر اینست تخصیص میکند بعضی حدت این باب را الله اعلم **حکم** **اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام قال في رجل طلق امرأته تطليقة في صحة ثم طلق
 التطليقة الثانية وهو مريض ثلثا ما دام في مرضه وان كان الى سنة **سنة**
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام او گفت که در مردی که طلاق داد زنی را
 دو طلاق در تندستی بعد از آن طلاق داد و طلاق سوم برحالی که او بیمار است
 که بقیه که آن زن میرا خبر از او چنان شد که او را بیاری او را می گوید که گفت که گفت که
 تا بیکال **حکم** **اصول** عن الحكيمة انه سئل عن الرجل يحضر الموت فيطلق امرأته
 هل يبرأ طلاقه قال نعم وان مات ورسنه وان مات لم يبرأ منها **سنة** روایت
 از عبد الله بن عجلجه که راوی امام جعفر صادق علیه السلام است گفت که امام پرسید
 از مردی که حاضر میشود او را مرگ پس طلاق میداد زنی را که آیا گذر میشود طلاق او
 گفت که اگر مردی که مرد میرد زن میرا خبر از او و اگر زن میرد مرد میرا خبر از او
 مراد اینست که گذراست بر مرد اگر چه گذراست بر زن پس منافات ندارد با احادیث
 حدیث اول و چهارم این باب **حکم** **اصول** عن زید بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 ليس للرجل ان يطلق وانه ان يزوج **حکم** **اصول** و دخل بها فهو بائن
 لم يدخلها حتى مات في مرضه فكأنه بائن ولا مهر لها ولا ميراث **حکم** روایت
 از زید بن عمار از امام محمد باقر علیه السلام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیت برای بیمار آنکه
 طلاق دهد و برای اوست اینکه جفت کرد پس اگر او جفت گرفت و جماع کرد بر زن
 آن نکاح گذراست و اگر جماع نکرد بر زن تا آنکه مرد در بیماری او پس نکاح او باطلت
 و نیت هم برای آن زن و نیز میراثی **باب چهارم اصل بانه قول الله عز وجل ولا**
تقارروا بهن حتى يفرقوا این بابیت در بیان قول الله عز وجل و لا تقارروا بهن حتى يفرقوا

که فربر رسانیدن زن را برای اینکه تنگ نکند بر ایشان در این باب یکدیگر نیست **اصول**
 عن الحلی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یفصل الرجل امرأته إذا طلقها فقیض علیها
 حتی تتقهر قبل أن یفقیضها فان الله قد عفی عنک ذلک وقال ولا تضاروا
 فیما یقرب علیکم **شرح** در سو طلاق چنین است اسکن من من حیث سکتم وعلیم
 ولا تضاروا من لقیضوا علیهم و غیر جمع مثنی راجع است بطلاق بطلاق العذر
 که بیان شد در شرح عنوان باب هشتم و در حکم ایشانست هر مطلقه بطلاق رجعی
یعنی روایت از جلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که باید که فربر رسانند
 مرد زنی را چنان طلاق رجعی داد او را برای اینکه تنگ نکند بر آن زن تا بر سر رود از خانه
 مرد پیش از آنکه آخر شود عده او چه بکشد که الله تعالی تحقیق نمی کند از آن عمل گفت
 در سو طلاق که فربر رسانیدن زن را برای اینکه تنگ نکند بر ایشان **باب نهم**
اصل ای طلاق القیاس این باب بیان طلاق در این باب پنج حدیث
اول عن سماعه قال سألته عن طلاق الغلام لم یحکم و صدقته فقال إذا
 طلق للثیة وقع الصلح فی موضعها و حقها فلا بأس و هو جائز **شرح** لم
 یحکم بصلح مضاعف غائب مطلق باب افتعال صفة الغلام است زیرا که آفت
 لام آن برای عهد یعنی است پس در حکم نکره است الاحتلام انزال من در حق
 مراد با لسته اینجا معنی اعم است از عجله و معنی کبیاشد در شرح عنوان باب هشتم
 که باب طلاق الثیة و العدة و عیایر بطلاق است اذا طلق للثیة کنایت
 از اینست که در کذا ای طلاق او شرط امتحان عقل او پس اگر از روی خردی
 باشد گذراست و الا فلا **یعنی** روایت از سماعه که راوی امام جعفر
 صادق و امام موسی کاظم علیه السلام است گفت که پسر سلیم امام را از طلاق پیری

که حکم

که حکم نشده و از بعد از این امام گفت که چون طلاق داد از روی طریقت و لیس الله
 و گذاشت تصدق را در جای لا یقرآن در وقت مناسب پس نیست بر روی او
 تصرف و گذاشت **دوم** عن ابی الصباح الکنتانی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس
 طلاق القیة یفنی **شرح** در دفع جنون یا حرف فجر و فتح غین با نقطه و سکون یا دو
 در پایان و هم **یعنی** روایت از ابی الصباح کنتانی از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که نیست طلاق در چیزی **باب دهم** دفع منافات میان این رسالت صبی و
 و اینکه مراد بصیرت اینجا پیری است که فهمید که ندارد چنانچه اکثر چهره میباشند
 و اگر کسی بکسین بنقطه و تشدید یا و دو نقطه در پایان باشد یعنی مثل پس تو هم
 منافات نمیشود زیرا که مراد این خواهد بود که طلاق در برابر طلاق غیر نیست
 بنا بر اینکه در حکم در صحت طلاق در امتحان عقل او معتبر نیست بخلاف غیر پیر
 و بر این قیاس است اگر کسی بکسین بنقطه و تشدید یا و دو نقطه در پایان
 سکون و هم در باشد یعنی فاسد **سوم** عن ابی حمزة عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال لا یجوز طلاق العتید و لا السکران **شرح** روایت از عیاض بن ابی حمزة
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کذا نمیشود طلاق در پیر و نه طلاق مست
 مراد پیریست که مانند مست باشد در زمانه که پس منافات ندارد با جحد
 او **کتاب چهارم** عن ابی بکر عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یجوز طلاق الغلام
 إذا کان قد عقل و وصیه و صدقته و این لم یحکم **شرح** روایت از عیاض
 بکر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کذا نمیشود طلاق در پیری باشد که تحقیق
 خردمند و فهمیده شده باشد و گذاشت و وصیت او و تصدق او **چهارم**
 که حکم نشده باشد **باب دهم** در بعضی دفع چنین است لا یجوز طلاق الغلام

و وصی و صدق ان لم یحکم و فی ذلک من الذین در شرح شرائع اولی نقل کرده **بسم الله**
 عن ابن ابي عمیر عن بعض رجاله عن ابي عبد الله علیه السلام قال یخیر طلاق البیضاء و البیاض
 عن سنین **بسم الله** روایت از محمد بن ابی عمیر از بعضی شیخان از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که کذا میشود طلاق بر چوبی رسیدن به سال تمام **بسم الله** منافات
 نیست میان احادیث این باب زیرا که حاصل جمیع آنها اینست که اگر بر از رو
 عقل و فهمید و مصلحت اندیشی طلاق داده باشد طلاق او کذا میشود و قل
 سن عقل و فهمید که سه سالست در رعیت و اگر از رو نا فهمید طلاق داده
 باشد ما نندست پس آن طلاق کذا میشود هر چند که سه روز یا ده روز
 باشد و الله اعلم **باب بیاه و دوم اصل طلاق المنة المنة و طلاق ولیه**
 الحق یفصح می و سکون عین بنیفته و فهم تار و نقطه در بالا و سکون او و هما
 شود شده در عقل **بسم الله** این باب بیان طلاق شوری و طلاق دیوانه و طلاق
 صاحب اختیار هر کس از جانب است در این باب هفت حدیث **اول**
 عن ابی خالد القفاط قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل المجنون الذی اذهب
 العقل یخیر طلاق ولیه علیه قال و لم لا یطلق هو قلت لا یؤمن ان ینطق
 هو ان یقول عذام اطلق او لا یخیر ان یطلق قال ما اری ولیه الا یمن
 السلطان **شرح** لقفاط یفصح قاف و فصح می و طاء بنیفته و روشند قفاط
 بکشف و تخفیف می و ان طاء است که کود که در ان پیچیده میشود پیش از
 کون **بسم الله** روایت از ابو خالد قفاط گفت که گفتم امام جعفر صادق
 علیه السلام را که مرد که عقل از سر گرفته ایا کذا میشود طلاق صاحب اختیار
 او بر او امام گفت که و چه احوال شریفی دهد گفتم که ما می نمیشود اگر طلاق کند

اینکه کید فرد اگر طلاق ندادم با حق نمیتواند که طلاق کند امام گفت که غرضم صحت
 اختیار او را دانستن است امام فرمود این قسم که می بخور علی و او مانند امام نفر
 در دعا ملأ او میکند پس طلاق و لا و کذا است **دوم اصل** عن ابی خالد القفاط
 قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل یعرف را بر مرق و ینکح اخری یخیر طلاق ولی
 علیه قال ما له هو لا یطلق قلت لا یعرف حد الطلاق و لا یؤمن علیه ان
 طلق ای ان یقول عذام اطلق قال ما اراه الا بشرة الامام یخیر ولیه
شرح یعرف بصیغه مضارع غایب است کلم مع الغیر معلوم با ضرب است و بر این قیاس
 است ینکح که از اینجا فعالیت و مراد اینست که کای معقول میکند و کای
 نا معقول میکند و خود شریعتی اند که میکند مادر او را استقامت
 و در دوم نافی است یعنی الی کلام ابو خالد است برای تفسیر ضمیر منصوب
 در ان مضمر این شرف سابق است **سوم اصل** عن ابی جعفر و ابی عبد الله
 علیه السلام ان المدلک لیس له طلاق و لا عتق **شرح** المدلک بدل بنیفته
 بها بصیغه ماضی معطوف باب تعقیل شوری **بسم الله** روایت از زرارة و یحیی و
 محمد بن مسلم و برید بن مسلم و فضیل بن یسار و اسمعیل از ان و معمر بن
 یحیی از امام عیاض و امام جعفر صادق علیه السلام اینک شوری نیست او را طلاق
 و نه ازادی و آزادیت با نیغی که تطلیق او را آزاد کردن او کذا نیست
چهارم اصل عن الحلی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن طلاق المعتوه الذی اذهب
 العقل یخیر طلاق ولیه علیه قال لا و عن الامام اذ کان کذا یخیر سبیعا و صدقا
 قال لا **شرح** روایت از حلیه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
 از طلاق شوری و عقل از سر گرفته که ایا کذا میشود طلاق او گفت که نه و پرسیدم

عن ابی خالد القفاط قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل المجنون الذی اذهب العقل یخیر طلاق ولیه علیه السلام

که موافقت شریعت اسلام که کنند کسی را بر اعتاق مثل کسی که عتق بر او فرزند باشد
 بر او بسبب کفان و مانند آن باشد که کسی را بر تعلق مثل کسی که ایلا کرده باشد
 و چهار ماه گذشته باشد و هیچ نمکرده باشد و مثل کسی که گریخته باشد و زنی
 گذشته باشد چنانچه گذشت در حدیث هم با طلاق الغایب که با بیعت
 و یکم است در نسخ بنحوی بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است و بنا بر این حق
 برای تعلیل است و مراد اینست که قصد ایشان محض تلبس است چون سلطنتی
 ندارند و الا موافق ظاهر سیاق اینست که بصیغه ماضی باشند ان بنقدیر علی را
 و ظرف متعلق بقدر است **در روایت از عبدالله بن سنان از امام جعفر**
صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام سید گفت که اگر اینک مردی مسلمان گذشت
 بقوی که نیست صاحب سلطنت بر چه کرد ندا و را برای اینکه ترسد بر خود شاز
 ضرب کند اعتاق کند یا تعلق کند بر چه کرد و شد بر او جزیره مراد اینست که آن
 اعتاق و تعلق و باطلست **دوم** **عنه** **عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال سألته**
عن طلاق المرأة وعقده فقال ليس طلاق ولا عقده يعني فقلت اني
رجل تاجر اترى يا ابا عبد الله و هو قال نعم ما استطعت و صفة في موهبة
فقلت فان حلفت بالعناق والطلاق فقال احلفا له ثم اخذ مني
محضر يا من زبد كان قدما فقال ما انا بي حلفت لهم بالطلاق والعنا
او اكلتها العنقا رفع عين بنقطة و تشديد شين با نقطة و را بنقطة و اهدا
 کرده یکدیگر از مالها تا جبران عیب بنوعین با نقطة و یا دو نقطه در پایین و یا
 یک نقطه بصیغه امر باب تفعل و نیز راجع به انا است ما مقید است و مقید
 نایب ظرف زمانست خلف بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است

نسخه

بفتح عین بنقطة مصدر با جرح است حلق بصیغه امر با جرح است حرفی
 بنقطة و فاء و را بنقطة بصیغه ماضی غایب علی باب جرح است از بن
 بضم زای با نقطة و سکون با بنقطة و را بنقطة سرش **در روایت**
از زرارة از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از طلاق مجبور و آزاد
 او پس امام گفت که نیست طلاق او صحیح و نه از لای او آزادی صحیح پس گفتم که
 که بدست کسی که من مرگه تا جرم میکندم بشار و یا نیست با بیعت کنم پس
 امام گفت که نه این که ترا چند اندک توانی و بگذارد ترا در جاهای مناسب
 آن تا محقق ماند پس گفتم که اگر قسم دهد مرا با آزادی غلامان و کنیزان من
 و طلاق زنان من یا بنوش که گوید که بگو که اگر چیزی نهان کرده باشم
 سلطان من آزاد باشند و زنان من مطلقات باشند چگونه کنم پس امام
 گفت که قسم بخور برای عشار بعد از آن امام گرفت خربایی را پس چید کرد
 بآن چیزی از سرش را که بود در پیش او پس گفت که بپرا دارم که قسم خورده
 باشم برای راه داران بطلاق و عتاق یا خورده باشم آن خط را بر او است
 که حلال محض است و غیر طلاق و عتاق بدان متن تیب میشود **سوم**
عنه **عن زرارة قال سألت ابا عبد الله الصالح و هو بالعوف بن فقلت له جعلت**
فذل اني تزوجت امرأة و كانت حبيبة و تزوجت عليها بنت خالي و قد
كان لي من المرأة ولد فرجعت الي بغداد فطلقتها واحدة ثم راجعتها ثم
طلقتها الثانية ثم راجعتها ثم خرجت من عندها اريد سفرى هذا
عريف فم عین بنقطة و فتح را بنقطة و سکون یا دو نقطه در پایین و
 با نقطة موضع است و بیرون مدینه و لاحق متبوع و نایب مفعول مطلق

برای
منصور

است و همچنین است **الثانی** **ب** روایت از منصور بن یوشی که پرسیدم
 امام سقاکا علیه السلام را بر حالی که او در عریض بود یا نه و من که گفتم او را که قرابت
 شوم بگفت که من در بغداد جفت خود کردم زنی را و بود که دوست صمیمی
 مرا و در کوفه جفت خود کردم بر سر و دختر خالی خود را و تحقیق بود مرا از
 زن بغداد به فرزند پس بگفتم سقاکا جفت خود را دادم زن بغداد
 یک تعلق بعد از آن برگرداندم او را بعد از آن طلاق دادم او را و تعلق
 دوم با اینچه که جماع واسطه شده بود موافق آنچه گذشت در بعض
 احادیث با ما یوم الطلاق و ما یوم یوم که با جبهی هم است بعد از آن
 برگرداندم او را بعد از آن برگرداندم از زن بغداد به بر حالی که
 اراده داشتیم این سفر را **ج** حتی اذ اکتب بالکوفه اردت النظر
 الی اینه خالی فقال اخی و خالی لا تنظر الیهما و الله ابدی حتی تطلق
 فقلت و حکم و الله ما لی الی طلاقها سئل فقال لی ابو هو ما
 شانک لیس لک الی طلاقها سئل فقلت جعلت فداک انها کانت
 لی نه اینکه و کانت ببغداد و کانت هذیه یا لکوفه و خرجت من علی
 فبکرت لک یا ربیع **د** لا تنظر بصیغه نفی مضارع مخاطب معلوم یا جبهی
 است فقال لی تا آخر این فقره معترضه است میان حکایت آن قضیه
 هو راجع بامام علیهم السلام ما استقرامیه ست و غیر عندها راجع ببغداد
 است مشار الیه فکلف بطلاق است راجع عبارت از چهار شبانه
 روز است و مراد اینست که هنوز یکماه نگذشته بود از ابتدای سفر من
 تا طلاق صحیح باشد موافق آنچه گذشت در بعض احادیث با ج طلاق

القاب

القاب یک باب بیت و حکم است **ه** تا آنکه چون شنیدم در کوفه اراده کردی
 نگاه راستی در خالی من پس گفتند خاها من و خاها من که نگاه خواهی
 سقاکا و خاها من هرگز تا آنکه طلاق دهی و ملازمه را پس گفتم که ای عجب شما خداتم
 که نیست مرا سقاکا و خاها من پس گفتم مرا امام علیهم السلام که بیت حال تو که
 نیست ترا سقاکا و خاها من پس گفتم که قرابت شوم و فاسب دارد
 او را اینکه بدستی که قصه اینست که بود مرا از زن بغداد به دختری و آدم
 اینکه او بود در بغداد و این بود در کوفه و درین از زن بغداد به پیش
 تکلیف بطلاق بخوار شبانه روز **و** فابوا علی الاطلاق فکلفا و لا
 والله جعلت فداک ما اردت الله و ما اردت الا ان اوارهم غرض
 و قد امتلأ قلبی من فکرت فکلت طویلا مطرا قائم رفع راسه الی و هو
 متبسم فقال اما بیئکم و بین الله فلیس بینکم و لیکن ان قد موت الی السلام
 ابانها نیک **ز** ضمیر بوا راجع بخیشان زن کوفه است علی جبهی و غیر
 مشکم است ما اردت الله یا یغنی است که قصد طلاق واقعی که مقبول الله
 است که قصد نکردم او را هم بدال بنقطه و لا بنقطه و هم بصیغه مضارع
 متکایب مفاعله است مکش طویل و تبسم برای تعجب است از این سوال بجا
 زیرا که قول امام که انا شانک لیس لک الی طلاقها سئل برای تنبیه بر اینست که حقیقت
 را میدانی و با وجود آن سوال میکنی میانی از آن نیز غافل شده الا طلاق
 سر و پیش از آنکه قد موت از باب تعجب است **ح** پس با و امتناع کردند
 بود من مکر طلاق دادن زن بغداد به راست طلاق و نه بخدا قسم قرابت
 شوم که قصد نکردم بان طلاق سوم الله تعالی را و قصد نکردم مکر اینرا

که مدافعه کن ایشان از خودم و تحقیق برآند و شد دل من بلیک طلاق
سوم بلام در یکدیگر زمانی دراز بر جای که سر در پیش افکند بود بعد از آن مرد
سر خود را سوختن بر جای که بخند میکرد پس گفت که اما میان تو و میان الله
تعا بلیک طلاق نیست چیزی با اینچه که آن طلاق سوم باطلست و لیکن اگر
پیش برند ترا سوختن مخالفان جدا میکند و بعد از آن تو **عزیز**
عبدالله بن الحسن ابو عبد الله علیه السلام قال سمعته يقول لا يجوز الطلاق في استكراه
ولا يبرأ من في طلاقه ولا في شيء من معيقاته ولا يجوز عوق في استكراه
من خلف أو خلف على شيء من هلك أو فعله فلا شيء عليه قال وإنما الطلاق
ما ازید به الطلاق من غير استكراه ولا اضطرار على العدة والسنة على ما يعرف جماع من
خالق هذا فليس طلاق ولا يمينه بشي برده و الله الى كتاب الله عز وجل
الاستكراه خبر کردن کسی بر کاری مثل رفع عن امی الخطا والنسيان وما استكره
عليه خلفه را اول بصیغه معلوم باب ضرب است و در دم بصیغه مجهول با تفصیل
است مشارالیه هذا شئ اول است وكن شامل قطعه بتر هست زیرا که از قبیل
ذکر عام بعد از خاص است من غیر استکراه و الاضطرار بغير ما اراد به الطلاق است
و مراد باضطرار طلاق بیماری است بقصد محروم کردن از عیاض موافق آنچه گذ
در بخندیم باجهل و منم که با طلاق الریض و نکاح است یا مراد باضطرار احدا
جزیت از جانب الله تعا که باعث خروج کلام از انتظام شود مثل شومند
که گذشت در احادیث باب طلاق المفقوت تا آخر که باجهل و دوم است
طهر و جماع و شاهد بر تقی علی العده و السنة است پس مراد بعد طهر و جماع
است چون از بعد طهر است که عده طلاق است برده بصیغه مضارع غائب

بایست

باب بفرستاد بیاسا بقست و ضمیر مترجم بر است یا راجع بمصدق خلافت
موافق این گذشت در بعضی احادیث باب من طلق لغيره كتاب الله السد که باب
چهارم و تفصیل یافت در باب بیعت و منم که با طلاق بین من طلق تا آخر است
روایت از یحیی بن عبد بن الحسن از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که شنیدم از امام می گفت که گذار میشود طلاق در جبر و گذار میشود قبی
در بریدن پیوند خویشاوندی و نه در چیزی از جبر سرگشتی از حکم الله تعا و گذار
میشود آزادی در جبر پس هر که قسم خورده بر خدای خود یا عجز بر قسم شد بر چیزی
از این و کرد آنرا پس نیست چیزی بر او یا اینچه که مخالفت آن قسم میتوان کرد و
کفاره ندارد امام گفت که و جبر این نیست که طلاق صحیح لفظی است که قصد
کرده شد بان طلاق بجزی و بی ضرر رسانیدن بر جای که سجده بر عده و
باشد باین روش که در پای از حیض به جماع در آن باشد و در حضور دو گواه با
پس هر که مخالفت کرد اینرا که مذکور شد پس نیست طلاق او و نه قسم او چیزی
بیان این اندک بر کرد اینده میشود سو قرآن **بسم الله الرحمن الرحیم** عن اسمعيل الجعفي
قال قلت لأبي جعفر عليه السلام يا أبا عبد الله رويعني ما لا يسيخلفني فإن خلفت
أو كرتي وإن لم أحلف له فتنسني وظلني فقال لا خلف قلت فأنه
يسخلفني يا أبا عبد الله فقال لا خلف له قلت فأنه لا يلو لي قال
نعم ما لا يخفى إن رسول الله صلى الله عليه وآله رد طلاق ابن عمر
وقد طلق امرأته ثلثاً وهي حائض فلم يرده رسول الله صلى الله
عليه وآله **بسم الله الرحمن الرحیم** فتنسني فاحلف عن است و بعد حلف بغير یقین

۱۰۶۲

بایست

گفت در کتاب حق که طلاق کند مثل اینست که اگر پیش از آنکه از او بزرگوار
 کند از زن **بنا** **عن یونس بن یزید** عن رجل آخر سمعت فی الاثر طلاق فی امر آیه فقال
 اذا فعل فی قبل الطهر فهو و فیم عنه کما یفهم عن مثله و یزید الطلاق جائز طلاق
 علی السبق **عن یونس بن عبد الرحمن** راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام
 است عن رجل یسأل عن رجل است زيرا که ظاهر ایت است که در کتاب یونس
 سؤالات از امامی مذکور باشد و در حدیثها ساله عن فلان مذکور باشد و این عطف
 بر آن باشد بخلاف عطف فعل بصیغه ماضی غایب علی ماضی جار مجرای لازم
 است بخلاف صیغه فعل و مراد است که این مخصوص کتابت نیست بلکه هر فعلی که
 از او حکما در شود این حکم دارد و در قبل یفهم قافی و ضم و سکون باء یکنفذه مندر
 در است و مراد اینجا وقت ظهور است در نسخ و یزید بواسطه و انحصار است
 قت و امکا وجهه و الا ظاهر ایت است که بجای آن انبیرید باشد و قایب قاعلم
عن یونس بن عبد الرحمن که پرسیدم امام را از مردی که نکند نوشت
 در زمین طلاق از نفس دیوانه گفت که چون کاری کند در وقت ظهور یا کای از
 حیض یا کواهای و منیده شود از آن کند چنانچه منیده میشود از ماندن او بر طای
 که ازاده دارد انشای طلاق کند و میشود طلاق او بر هر طریق رسول الله ص و اگر
باب پنجم فی الابطال **عن یونس بن عبد الرحمن** راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام
 در طلاق است و این باب ششصد و شصت و شصت **عن سعید الاعرج** عن ابی
 عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل جعل امرأته فی الخمر فقال استحلها فی
 جعلت امرأته فی الخمر ای جازا که قال نعم **عن ابی بصیر** فیم من یستوفی
عن یونس بن عبد الرحمن از سعید که از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام

از مردی که کرد اینکار از نفس معقوضی مردی باین روش که گفت که کوه با شید الله
 که من تحقیق کرد ایندم که رفلا نه لمعقوضی فلان و وکیل طلاق داد آیا کذا
 میشود آن طلاق امام گفت که آری **دوم** **عن سعید الاعرج** عن ابی عبد الله
 علیه السلام عن رجل جعل امرأته فی الخمر فقال استحلها فی الخمر ای جازا که
 الخمر ای و یطلق ای جازا که قال نعم **عن ابی بصیر** فیم من یستوفی سابق
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله
 رجل جعل طلاق امرأته بید جلیس فطلقها فکذا فی الاثر فکذا فی امیر المؤمنین
 علیه السلام ان یجیر ذلک حتی یجیعا جمیعاً علی الطلاق **عن جعاب** علی الطلاق احتراز
 از صحت که هر کدام اختیار طلاق کنند در زمانی دیگری یا اتفاق کنند و یک زمان
 و تجدید طلاق زمان اختلاف کنند **عن یونس بن عبد الرحمن** راوی امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که سخن گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله در مردی که کرد این طلاق از نفس را
 و مرد بر طلاق خود یکی از آن دو و با و امتناع کرد و دیگری پس با و امتناع کرد امیر
 علیه السلام را اینکه کند آن طلاق را اما اتفاق کنند و مرد و یکی بر طلاق **عن جعاب**
 عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام عن رجل جعل طلاق امرأته اذا حانت
 و طهرت و خرج الرجل فبطلت فاشهد انه قد بطل ما عا امرأته به و ان الله قد بطله فی الخمر
 قال فلیعلم احله و یعلم الوکیل **عن یونس بن عبد الرحمن** راوی امام جعفر صادق علیه السلام
 و یفهم آن بابا بجزین مع امر است بکلیا یک نقطه و ال ینقطه و الی منقطع انظر
 بصیغه ماضی غایب علی ماضی غایب فیم من یستوفی و فاعلم من یستوفی راجع معصود خود ش است
 جلیس بین العیر و الزوان معابد با الی مدوده گذشت در کتاب التوحید و
 عنوان باب بعد که باب است و چهارم است و مراد اینجا هم پیشما فی است **عن**

مصدق مثل الفاء با ج علم فراخی و با ج مقید است و نایب ظرف زمانت
 الفلام الاربعة اشهر یعنی چهار ماه و شایسته است با آنچه در آیت سون
 بقوله است که الذین یؤمنون هم من فیما هم ترتیباً بقرآن فان فافان الله عفو و
 رحیم و ان عزموا الطلاق فان الله سميع عليم پس از هر چه در مضاف الیه است زیرا
 که مدخل الفلام مجموع مضاف الیه است و وقف بقاف و فاء بصیغه ماضیه
 بحرف یاء تفعیلست التوقیف ایستاده کرد کس را نزد حق که برای طلاق از آنکس
 اما هر چه و با کسر هم و قد یستقیم یعنی بین نقطه و زای با نقطه بصیغه مضارع
 غایب معلوم یا ماضی است فیمثل یاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم یا تفعیل
 مرفوع تقدیر و منصوص لفظی می تواند از قرآن مرفوع و مجرور می تواند بود و بنا بر
 اول صفت ثلث است و بنا بر دوم مضاف الیه است و تکرار الف لام برای تاکید
 عهد خاریست نظیر آنچه گذشت در کتاب بصیام و در شرح حدیث سوم با ج ص
 کفارة الیهین که با ج ینجاه و هفتم است یعنی روایت از برهوی بر بنم بای
 یک نقطه معنی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت در ایله که
 قسم خود مر که نزد یک نشود ز نشو و نجاع نکند سر خود و پدر و مادر یکبار
 پس از آن در روایت جدا که گذشت آن چهار ماه که در آیت سون بقوله
 است پس چو گذشت چهار ماه ایستاده کرده کرده میشود پس ایست که بر
 کرد پس جماع کند نزد ایست که قرار دهد بر طلاق پس و می کند از زنا
 تا آنکه حق حاضر نشود و یا که شود از حیض خود طلاق میدهد و را یک تطبیق
 پیش از آنکه جماع کند و را یک ماه در عا دل بعد از آن از زنا و از ترست ببرد
 آن زن جدا که گذشت باشد آن سه طهر که عنه مطلقه است و در این سخن

الحلی قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل یحرم من غیر طلاق و لا ین
 ستمه لم یفرجها قال لیات اهل و قال ایما رجل لی من امراته و الا ید
 ان یقول لا والله لا یسکنا و کذا و یقول والله لا یغنی عنک ثم یغایبها فانه
 یفرجها اربع اشهر ثم یؤخذ بعد الا ربعه اشهر توقف یعنی بجم و راه بنقطه
 و راه بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم یا ماضی یا با ج فعالست لم یفرجها از باب
 علم است و از آنجا که فاء است لیات بصیغه احزاب هموز الفاء و معقل اللام
 یا ماضی است اهل و منصوص است الی غیره و الف از باب فعالست یؤخذ
 آن بر تینین مخفی بعد است لکذا و کذا عبا رست از زانی که زیاد بر چهار ماه است
 و او در و یقول مخفی است لا یطیقک یعنی کام و غیرن با نقطه و راه در نقطه
 و راه با نقطه و غیرن تاکید تفعیل یا حقیقه و کسوف بصیغه مضارع متکلم معلوم یا
 یا باب تفعیل یا باب فعالست و هر سه یک معنی است یغایبها یعنی با نقطه
 و فاء یا نقطه و راه یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم یا ماضی یا ماضی
 یفرج بصیغه مضارع غایب معلوم یا باب تفعیلست و ضمیر مستتر راجع با فاء
 یعرف بصیغه مضارع غایب یفرج یا باب تفعیل یا باب فعالست یعنی روایت
 از جلی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مر که ترک میکند زنی
 بی طلاق و بی قسم در یک سال بیان این آنکه نزد یک نشود جماع خواب آن زنا
 امام گفت که باید که با یک نزد زن خود و امام گفت که هر مرد که ایله کرد
 در و از زنا و ایله ایست که گوید که نه بخدا قسم که جماع نکنم ترا چنین
 مت یا گوید که بخدا قسم که هر آنکه خفتنک میکنم ترا بعد از آن ناهوار کند یا
 زن بر یک که او انتظار میکشد بان زن چهار ماه بعد از آن گرفته میشود

بعد از آن چهار ماه بر ایستاده کرده میشود نزد حاکم **فان** فان فاء و الایفاء
 ان یصلح اهل فان الله غفور رحیم وان لم یصلح علی الطلاق ولا
 یقع بینهما طلاق حتی یوقف وان کان ایضا بعد الاربعه اشهر بحیث
 علی ان یفی او یطلق **شرخ** خرافان فاء مخذولت بتقدیر ترک والا بکسر
 و تشدید لام و الف مرکب است از آن شرطی و لانا حینه نظر آنچه می آید در
 باز دهم این باب بقاء و بقاء بصیغه مضارع غایب مجول باب فاعل است لام
 برگردانند ان یصلح بتقدیر ان یصلح است فادرفان برای تعلیلست
 و میتوان بود که خرافان فاء مخذوف بنا شد و الایفاء مصدر معتل الفاء
 و معتل اللام باب فاعل باشد و مبتدا باشد و ان یصلح خبر مبتدا باشد
 و فادرفان را بطرفه شرط باشد و جمله و الایفاء ان یصلح اهل و مخذوف
 میان شرط و خبر باشد و اشارت بابت سور الفتح که من اوفی بآمان
 علیه فی سبی اجرام علیها بیان اینکه ایفاء بعد الفی در لید مخالفت قسم است
 بعد از چهار ماه زیرا که عهد الفی در امان است سو بقوم فامساک بحروف
 او متخرج با حسان که اشارت بآن میشود در چند هتم این باب مقدم است
 بر قسم اولی که این احتمال مناسبت آید نیست باعتبار او یطلق عند ذلک
 والله اعلم لم یفی بکفر فاء و سکون فاء بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفین
 ضرب است جرجیم و باء یکلفه بصیغه ماضی غایب مجول باب فاعل است یفی
 بصیغه مضارع غایب مجول باب تفعلیل باب افعال است و ان و صلیه
 ضمیر مستتر در کان راجع بطلاق است بحیث بصیغه مضارع غایب مجول باب
 فاعل است و این جمله استینافیه است برای بیان لایق تا آخر و مقصود

اینست که حاکم شرع یا ولی آن مرد طلاق نمیتواند گفت از جانب آن مرد بی توکیل او بلکه
 میباید که یک نفر را بر وی رجوع یا طلاق جنای مستفاد میشود و اگر چند هم و یا
 این باب **شرخ** هر که برگردد سه زن و گذشته میشود و اگر برگردد بر گرد
 میشود بتوسط مصلی آن زن اندیش برای اینکه مصلحی کند یا از خود چه بد
 که الله تعالی آنرا کار رحیم کننده است برای صاحب خیر و با عیش و اگر بر نکست
 نه از پیش خود و نه بتوسط مصلی اگر کرده میشود بر طلاق و واقع میشود
 آن زوج و زوج طلاق مکرر ایستاده کرده شود هر چند که آن طلاق باشد
 بعد از آن چهار ماه بیان این آنکه اگر برگردد میشود بر این که برگردد سه
 زن یا خود شطوط او بخواه یا بقاء صیغه طلاق و خواه بتوکیل و بگری
 آنچه گذشت در بعضی احادیث باب سابق **سوم** **شرخ** عن ابی یحیی قال سمعت
 ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا اطلق الرجل من امرأته و لم یلزمه ان یفک و ان یلزمه
 لا یفک معک کذا و کذا و یقول والله لا یفک ثم یفکها ثم یفکها ثم یفکها ثم یفکها
 اشهر فان فاء و الایفاء ان یصلح اهل او یطلق عند ذلک و لایقع بینهما
 طلاق حتی یوقف و ان کان بعد الاربعه اشهر حتی یفی او یطلق **شرخ** علم
 در غم بقیم از زیادتی کاتبان مینماید و بنا بر وجود شرط فاء تا آخر
 جنای شرط او است و در او یطلق در اول تا ضمه فعل مضارع است یعنی ان
 و در دوم عاطفه است مثلاً لایزالک مصدر بقاء است و مقصود اینست که
 اگر در ان ای برگرداند صیغه طلاق بشود و طمأنینه کوید حاجت برگردانیدن
 نیست که حتی یفی تا آخر بدلی حتی یوقف تا آخر است و مقصود این موافق
 حدیث سابقست **سوم** **شرخ** عن ابی بکر بن اعین و برید بن معین عن ابی جعفر

والعبدان عليهم السلام انما قالوا لا اذ الى الرجل ان لا يقرب امرته فليس لها
 قتل ولا حق في الاربع اشهر ولا اثم عليه في كفه عنها في الاربع اشهر فان
 مضت الاربع اشهر قيل ان يسها فسكتت ونصبت فهو في حل وسقط **مسألة**
 روايت از ابن ابي عمير وريدين مولى از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
 عليهم السلام اينسان گفتند كه چي ايلاء كنند مرد را بكنه در يك شوق و خوشي
 پس بخت زن را بخشي و حق در اين چهار ماه پس كه گذشت در اين چهار ماه بيش
 از آنكه جماع كند او را پس زن خاموش شد و خشوع شد پس از مرد رحلت
 روايت **مسألة** فان رفعت امرها قبل امان ان تقي فقهها و ايمان ان تطلق
 وعزم الطلاق ان تجلي عنها فاذا احضت وطهرت طهرها وهو الحق جرحها
 ملك فمهرها فريضة هذا لا يملك الذي ترك الله تبارك وتعالى في كتابه
 وسنة رسول الله صلى الله عليه وآله **مسألة** يسألون عن عرض حاكم كذا روي
 گفته ميشود از مرد كه يا ايست كه بر كرهدي پس جماع كني او را يا ايست كه طلاق
 دهی و قرار دادن طلاق ايست كه و كذا در زن را پس چي حقي ببند و با ك شو
 طلاق دهد او را منم زن او را رست بر كره ايلاء آن زن خدا نكند
 باشد شرط بر اينست آن ايلاء كه در فرستاد الله تبارك و تعال در كتاب
 خود در آيت سورة بقره و در بيان رسل الله صلى الله عليه وآله آن آيت را **مسألة**
 عن جميل بن دراج عن منصور بن حازم قال ان المولى جرح عاتق بن طلحة
 بطلاق بائنة و عن غير منصور انه يطلق بطلاق تلك الرجوة فقال له
 بعض اصحابه ان هذا مستفيض فقال لا الة تشك فيقول جرحي و يفرق
 و ينفق من الرجوع جرحي على ان يطلقها بطلاق بائنة و الة فسكتت الا

و نهت كنایه بر در نگاه
 داشتن خود از زن در آن
 چهار ماه

ولا تشكوا ان شاء ان يطلقها بطلاق تلك الرجوة **مسألة** يسألون عن امره فاعلموا
 افعال است الا ان يباريك فقطه و كرهه و يفرج جدا كه نه مراد ايست كه
 كه در عوض زن مهر بماند بنا شد و آن اخر است از خلع و مباداة و كذا در وجا
 بيقض غايه معلق يا بضر ج است و بنا بر اول ضمير مستتر راجع بطلاق است
 و بنا بر دوم راجع بزوج است و عاقد عقد است بتقدير يك فيهما الحق
 ضمير له راجع بجميل بن دراج است هذا مستفيض باین معنی است كه اين
 دو روايت تقيض يكديگر است ضمير مستتر فيهما راجع بجميل بن دراج است
 لا قالم مقام جمله است و مراد ايست كه اين مستفيض نسبت التي تشكوا التي
 استناف بيها لا است بذكرها بر فقر بوي كه كرهيم ظاهر ميشود كه
 و بچيكي بجميل بن دراج است معني بطلاق بائنة را نفقه میدهد اند و آنرا در مقابل
 بطلاق رجعي كه فرموده و اين مناسبت با افعال التي در خود سابق است
 كه و هو الحق جرحها تا آخر بخير بجا بيقطه و يا و فقطه در برابر و يا
 بيقطه بيقض مضاعف غايه معلق يا بضر ج بطلان بطلان فعالست و ضمير
 مستتر راجع بجميل است يضر بضا و با فقطه و تشديد را بيقطه بيقض
 مضاعف غايه معلق يا بضر ج فعال يا بضر ج است بخير ان شاء الله
 بتقدير فعل **مسألة** روايت از جميل بن دراج بضم ال بيقطه و تشديد را
 و هم از منصور بن حازم بجا بيقطه و كرهه با نقض كه روي امام جعفر
 و امام موقاظم عليهم السلام است گفت در كتاب خود كه بديهي ايلاء كنند كه
 بر يك در جرح كرده ميشود بر اينكه طلاق دهد بطلاق جدا كه نه و روايت
 از جميل بن دراج از غير منصور از رجل را و يا الله عليهم السلام اينكه ايلاء كنند طلاق

بخشيدم

یست که کفان لازم است چنانچه بیان میشود و در نسخ قد اول باقی
بقول الامام جعفر علیه السلام که بیان این است **نسخ** روایت از ابوالصباح که
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ایلا کرد از زنی بعد از آنکه
جماع کرد با او پس امام گفت که چنانچه در چهار ماه ایستادگی کرده میشود نزد تمام
هر چند که باشد بعد از آنکه از جمله ماه پنجم مثلاً پس اگر برگردد بدین نیست آن سخن دو
چیزی مؤثر است و اگر قرار داد و طلاق پس تحقیق قرار داده باشد یا نه که طلاق
خواهد داد بعد از حیض و یا کی چنانچه گذشت در حدیث اول و چهارم این را
مس و قال الايلاء ان يقول الرجل لامرأته والله لا غطيتك ولا سقيتك ثم
يجمعا ولا يجانبا معا حتى يمضي اربعة اشهر فاذا مضت اربعة اشهر فقد قهر
الايلة و ينبغي للإمام ان يعرض ان يفي أو يطلق فان فاء فان الله عفو
رحيم وان غرم الطلاق فان الله سمع علم وهو قول الله تبارك وتعالى
في كتابه **نسخ** لا سؤلكم بفتح لام وسين بينقطة و لا و نه و فون تا كيد
تفصيل اخففه و كذا في بعض مضارع متكلم معلوم باب نفاست **نسخ** و اما
گفت که ایلا ایست که کوبد مرد زنی را که بخدا قسم که هر از خست تا که میکند الله
ترا و هر آنکه از زوجه میکند الله ترا بعد از آن ترک کند نزد جماع نکند و انا که
گذرد چهار ماه پس چنانچه در چهار ماه پس تحقیق واقع شد حکم ایلا که در آن
سوره بقره است و نه و او میشود برای امام اینک خبر کند و او را اینک بر
کرد و یا طلاق دهد پس کوبد بدین بدینستی که الله عفو رحيم است
مواخف نمیکند بر مخالفت آن قسم و اگر قرار داد طلاق پس بدینستی که الله
مشق و انا است حساب میکند آنرا بطلاق و آن مضمون قول الله تبارک و تعالی

یست که کفان لازم است چنانچه بیان میشود و در نسخ قد اول باقی
بقول الامام جعفر علیه السلام که بیان این است **نسخ** روایت از ابوالصباح که
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ایلا کرد از زنی بعد از آنکه
جماع کرد با او پس امام گفت که چنانچه در چهار ماه ایستادگی کرده میشود نزد تمام
هر چند که باشد بعد از آنکه از جمله ماه پنجم مثلاً پس اگر برگردد بدین نیست آن سخن دو
چیزی مؤثر است و اگر قرار داد و طلاق پس تحقیق قرار داده باشد یا نه که طلاق
خواهد داد بعد از حیض و یا کی چنانچه گذشت در حدیث اول و چهارم این را
مس و قال الايلاء ان يقول الرجل لامرأته والله لا غطيتك ولا سقيتك ثم
يجمعا ولا يجانبا معا حتى يمضي اربعة اشهر فاذا مضت اربعة اشهر فقد قهر
الايلة و ينبغي للإمام ان يعرض ان يفي أو يطلق فان فاء فان الله عفو
رحيم وان غرم الطلاق فان الله سمع علم وهو قول الله تبارك وتعالى
في كتابه **نسخ** لا سؤلكم بفتح لام وسين بينقطة و لا و نه و فون تا كيد
تفصيل اخففه و كذا في بعض مضارع متكلم معلوم باب نفاست **نسخ** و اما
گفت که ایلا ایست که کوبد مرد زنی را که بخدا قسم که هر از خست تا که میکند الله
ترا و هر آنکه از زوجه میکند الله ترا بعد از آن ترک کند نزد جماع نکند و انا که
گذرد چهار ماه پس چنانچه در چهار ماه پس تحقیق واقع شد حکم ایلا که در آن
سوره بقره است و نه و او میشود برای امام اینک خبر کند و او را اینک بر
کرد و یا طلاق دهد پس کوبد بدین بدینستی که الله عفو رحيم است
مواخف نمیکند بر مخالفت آن قسم و اگر قرار داد طلاق پس بدینستی که الله
مشق و انا است حساب میکند آنرا بطلاق و آن مضمون قول الله تبارک و تعالی

در کتاب او حدیثی است **عنه** عن ابي جعفر علیه السلام قال المني بوقف بعد الاغتسال
 الاثني فان شاء امساك بعروقه وفتح باحسان فان عزمه ان يملكه
 وهو املك بر جبر **نه** در منع فان شاء بغيره وسكن نون وشين بالنقطة
 والفت وهو مقفول وان از سهو كتابان كافت زيدا كجاي آن فان شانه
 بغيره وفتشيدون مقفول وفتح شين بالنقطة وسكن نون وشين وفتشيدون
 ميبايد بين فابري تعليلست وهو حق اين شرح ميكنم **نه** روايت از ابو
 يريم از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه اينك نكند اينك شده كرده ميشود نزد حاكم بعد از
 چهار ماه كه در وقت زير كه بدست زير كار او نگاهداشتن وقت بتايد يا مردون
 زشت بنيكواري اگر بعد از توقف قرار داد طلاق پس آن يك نقطه است
 و او نيز او ترست بركرد اينك زن در زمان عد طلاق **نه** اصل عن ابي
 بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن ان يذمها هو فقال هو ان يقول الله
 لا امرأته والله لا ابا عبدك كذا وكذا ويقول والله لا غفيلك فيترشها اربعة
 اشهر ثم يوحذ فيوقف بعد اربعة اشهر فان فاء وهو ان يسلح احد فان
 الله عفو رحيم وان لم يفي جبر على ان يطلق ولا يفتح طلاق فيما بينهما ولو
 كان بعد اربعة اشهر لم ترفعوا الى الامام **نه** ما لم ترفعوا الى الامام عفا
 از اينكه ميبايد كه اينك نكند خوش طلاق كويد بجر حاكم شرع و طلاق ديكرى از جا
 او بي توكليل و صحيح نيست چنانكه گذشت در شرح حد دوم اين باب **نه** روايت
 از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه پرسيدم امام را از اينكه چيست
 آن بطلان گفت كه اينكه كويد مرد زنى را كه بخدا قسم كه جماع نيكند ترا در چنين حين
 متد يا كويد كه بخدا قسم كه هرگز از خشتهاى ميكنم التبراي بنظر ميكشد بان زن

در چهار ماه بعد از آن گرفته ميشود پس اينك شده كرده ميشود نزد حاكم شرع بعد از آن
 چهار ماه پس اگر بركرد و آن اينست كه مصلح كند باز خود پس بگفته كه الله تعالى
 امر زكار رحم كننده است و اگر بركرد ديكر كرده ميشود براينكه طلاق دهد و واقع
 بشود مگر ميان آن زن و مرد هجيد كه باشد آن طلاق بعد از چهار ماه چند
 روز عرض كرده باشد آن مرد را سوكا حاكم شرع كه امام خوش است و از جانب ما است
نه عن حماد بن عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام قال في المولى اذا اتي ان
 يطلق قال كان امير المؤمنين صلوات الله عليه جعل له خطبة بين قصب
 و جعل فيها و ينوش الطام و الله لا يفتح خطبة بين قصب
 و كذا با نقطة و سكن ياء و نقطة و ياء و الله لا يفتح خطبة بين قصب
 بغير رفتن شود **نه** روايت از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق عليه السلام
 سني گفت در اينكه نكند خوش بعد از چهار ماه و توقف نزد حاكم شرع و عدم
 رجوع امتناع كند از اينكه طلاق دهد گفت كه بود امير المؤمنين صلوات الله عليه
 كه ميكرد تا اينكه بركرد او و مى كرد اينك او را و از آن حصا روي
 مي داشت او را از خود و آشاميد و الله طلاق دهد يا مير **نه** اصل عن
 خلق بن حماد بن عمار بن عبد الله بن عبد الله بن عثمان ان يفي و يطلق فان فعل
 و لا كرف عتق **نه** عتق بضم عين بتيقظ و ضم و سكن و فتح نون مذكر
 و عتق ميباشد **نه** روايت از خلف بن حماد با لبر سند اسك
 امام جعفر صادق عليه السلام در اينكه نكند بعد از چهار ماه و توقف كه با اينست
 كه بركرد يا اينكه طلاق دهد پس اگر كند و گذاشته ميشود و اگر نكند زده
 ميشود كه نشناخت ببيت ميان اين و سابق بنا بر اينكه حاكم

احکام ایلا مکر انکساج کند با و پس از آن امام گفت که خبره مرا که میگوید اینکه مرد
 قسم خورده که فاف نکند ز نشد و دو سال یا بیشتر از آن آیا میبود که باشد ایلا **باب**
بجاء دهم اصل بایا قبل یقول لامرته هی علی حرام **شرح** وضع ضمیر غایبه در موضع
 ضمیر غایبه و وضع ضمیر غایبه در موضع ضمیر مکر برای اشارت بنا حوثنی این کلام است
بجاء این بایا بیان مرد نیست که میگوید ز نشد که آن زن بر او در حرامت در این باب
 چهار بخداست **اول اصل** عن زرارة عن ابي جعفر علیه السلام قال سأله عن رجل
 قال لامرته انت علی حرام فقال لا لو كان علی علیه لو كان علی سلطان لا وحیته
 رأسه وقلت له الله لعلها لا فاحرمها علیک انه لم یزد علی ان کذب فزعم
 ان ما احل الله له حرام ولا یدخل علی طلاق ولا کفارة **شرح** روایت از
 زن از امام علیه السلام گفت که پرسیدم لها را از مردی که گفت ز نشد را که تو
 بر او حرامی پس امام گفت مرا که اگر میگوید مرا بر آن مرد سلطنتی بر او نه در نما که میگوید
 سر او را بتا زبانه و میگوید او را که الله تعالی حلال کرد او را برای تو پس چنین
 حرام کرد او را بر تو نیست که آن مرد زیاد نکرد بر اینکه دروغ گفت باین روش که
 دعوی کرد اینرا که آنچه حلال کرده آنرا الله تعالی حرام است و داخل نشود
 بر آن مرد طلاق نه کفان **اصل** فقلت قول الله عز وجل یا ایها
 النبی له تحريم ما احل الله لك فجعل فيه الکفارة فقال انما حرمه علی
 جاریته ما ربه وحلف لا یفر بها فانما جعل علیه الکفارة فی الحلیف و لم یحل
 علیه المحرم **شرح** قول من دفع و مبتداست یا ایها النبی تا آخر خبر مبتداست
 و آن مشتمل بر اقصا نیست زیرا که مرد مجموع اینست که یا ایها النبی لم تحرم
 ما احل الله لك تبخی مضاعف از واجد و الله عفو و رحیم قد فرغ من الله لکم تحلة

عق

ایمان و الله مولیکم و هو اعلم بالحکم و در این چند احتمال است از آنجا که اینک استقام
 در آن خود برای بویخت نیست بلکه برای تشریفست زیرا که نبی محم ماری برای
 ضرورت و دفع ضرر ازواج از خود کرده بوده و آن بر او واجب بوده بنا بر
 وجوب تقید و چون قرآن نازل شده در تحلیل ماری بعد از تحريم پس احتمال ضرر
 بر طرف شده و زنان او را معذور داشته اند و این تفسیر صحیح است اگر چه
 نسخ نیست و تحلیله بعد بایا تفعل است بخی تحلیل و اینجا عبارت است از کفان
 زیرا که میگوید که قسم را **بجاء** پس قسم که قول الله عز وجل و رسول محرم اینست
 که ای محرم حرام میکنم آنچه را که حلال کرد الله تعالی برای تو تا آخر پس گردانید
 تحريم کفان را پس امام گفت که جز این نیست که نبی حرام کرده بود بر خود کینه
 خود ماری را و قسم خورده بود که جماع نکند او را پس جز این نیست که گردانید
 بر بنی کفان را در قسم و نکرد ایند بر او و تحريم **خاص** اینست که تحريم در قسم
 است اول آنجا که از حرام بود دوم حرام کردن بقسم و اول کذب است و کفان
 ندارد و دوم از قبیل انشاء است و کفان دارد و از قبیل قسم دوم است ایلا بر تقید
 باز گفت که مذکور شد بایا ایلا که بایا بجاء و هفتم است بنا بر قول
 علاء در قواعد که و ان رقت امرها الی الخاکم انظره اربعه اشهر لیطهره از
 فان و طی لزمه الکفان تا آخر و قول محقق در شرح که کفان ایلا مثل
 کفان الیهین و شیخ زین الدین در شرح آن گفته که لان ایلا الیهین خاصه
 و هو الحلف علی ذک و طی الزوج علی سبب تفصیل و اما باینکه عن مطلق الیهین
 با حکام مخصوصه اما الکفان فواجبه و تحقیق مقام می آید در کتاب الایمان
 و الذور و الکفارات در شرح چند دوم بایا الیهین الذی تلزم صاحبها

الكفان اثنا والله تعالى **اصول** عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت له
 ما تقول في رجل قال لامرأته انت علي حرام فانما تزويجها بائنا ان عليا
 عليهم جعلها ثلثا فقال كذبوا لم يجعلها طلاقا ولو كان لي عليكم سلطان
 لا وجعت راسه ثم اقول ان الله احلها لك فاذرونها عليك ما رزق
 علي ان كذبت فقلت لئن احل الله لك لانه حرام **شرح** نروي بصيغة مضارع
 متكلم مع الغير نحو لا يا با جاعل انت الزويج والارواح التي راوي
 كرون يخبر شوايد سخني براي اينكه روايت كند بديكران **بفتح** روايت از
 زرارة از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه كتم امام را كه چه ميگويد در حره كه گفت
 زنى را كه تو بين حرامى چه بدترى كه ما شنوايد ميشويم و در كوفه اينكه
 علي عليه السلام كرايند آن كلام را سه تطبيقه بين امام گفت كه دروغ گفتند نكره از
 طلاق و اگر ميگويد مى ابر او سلطنتي هر آينه بدترى آوردم بر او بآن بانه بعد
 ميگفتم كه بدترى كه الله تعالى حلال كرده او را بولى تو بين چه چيز حرام كرده او را
 بر تو زياد نكردى بلى بلكه دروغ گفتي باین روش كه گفتي چيزي را كه حلال كرده
 انرا الله تعالى بدترى كه آن حرام است **سوم** **اصول** عن ابي محمد الباقر
 عن ابي عبد الله قال قال لي شيبه بن عقال البغفي انك تسمي ان من قال
 ما احل الله علي حرام انك لا ترى ذلك شيئا قلت اما قولك الحلال علي حرام
 فهذا امير المؤمنين الوليد جعل ذلك في امر سلامة امرأته وانه بعث
 يستقي اهل الحجاز واهل العراق واهل الشام فاختلقوا عليه فاحذ
 يقول اهل الحجاز ان ذلك ليس بشي **شرح** بخلافه بضميم وقع خا با نقطه و
 تشديد لام مشقوح ودا لبيقطة است يا بفتح ميم وكون خا و تخفيف

ام
 عليه

لام است

لام است شيبه بفتح شين با نقطه و تشديد با يك نقطه است عقال بفتح عين
 و تشديد قاف تزعم بزي با نقطه و عين بيقطة از باب نفاست ان بفتح هاء
 و تشديد نون مشقوح است احل الله عبا وقت ان زوجه علي بن جعفر
 متكلم است و ظرف متعلق بحرام است انك بكسر خا است و اين جمله خبر است
 و در ان تغليب جمل چنانچه بر حال محلي است زيرا كه امام بصيرتكم گفته بودند باین
 قياس است لا ترى اشارت الى ذلك قوله است پس شتمل بر عايدست اما بفتح
 انفر و تشديد ميم براي تفصيل است پس تم كلام اينجا منقول نشد الحلال
 بلكه بيقطه و تشديد لام آنچه حلال باشد و اينجا عبا وقت از زوجه هذا
 مبتداست جمله جملها اخبر بيقطه است و مجموع مركب از مبتدا و خبر خبر حق كذا
 ذلك اينجا نیز شتمل بر عايدست ان بلكه خبر است يستقي حال فاعل بعث است
 مجاز عبا بيقطه از كه است ان بلكه خبر است **بفتح** روايت از ابو محمد
 از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت مرا شيبه بن عقال از جمله مخالفان كه
 بزرگه توكان بيسر كه هر كه گفت كه زوجه من حرام است بدترى كه تو
 بخيلى تو را و از چيزي اينچه كه ميگوئي كه آن كهان ندارم گفتم كه اما قول الله
 تو كه زوجه من بر من حرام است پس اين وليد كه از خلفاي بني اميه است كرايند
 آن قول او را رسكه زنى و بدترى كه او كس فرستاد استقنا ميكره فقرای حجاز
 و فقرای عراق و فقرای شام را پس خلاص كرده و در فتوى برا و پس عمل كرده
 بقول فقرای حجاز كه بدترى كه آن سخن نيست چيزي **بها** **اصول** عن محمد بن مسلم
 قال قلت لابي عبد الله عليه السلام رجل قال لامرأته انت علي حرام فقال ليس عليه
 كفان ولا طلاق **شرح** اما روايت از محمد بن مسلم گفت كه كتم امام

بنقطه

لام است

جعفر صادق علیه السلام که در حدیث گفت زنی را که مقرب من حرامی امام گفت که نیست
بر او کفاره نه طلاق **باب ششم از باب طلاق و ایضا** **شرح** الحلیه فی فتح
خام با نقطه و کلام و تشدید بیا و دو نقطه در پایین فاعله المیز یعنی با یک نقطه
و کلام بنقطه و سکون بیا و دو نقطه در پایین و هر که کاهی منقلب بیا میشود
جدا که البته بفتح با یک نقطه و تشدید بیا و دو نقطه در بالا منقطعه بیا و اینها
شد در شرح حدیث اول با یک بیا یعنی بقول من الله ان يطلق که بیا هم است یعنی
این باب بیا خلیه بریده است در این باب حدیث **اول** **شرح** عن محمد بن
مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجل يقول لامرأته أنت خلیة أو بینه
أو بینه أو حرام فقال لیس بشی **شرح** روایت از محمد بن مسلم گفت که
پرسیدم امام عباد جعفر علیه السلام را از مردی که بگوید زنی را من فاسخ حرامی
یا بریده شده یا حرامی بیا امام گفت که نیست چیزی مراد اینست که هیچکدام اینها
طلاق واقع نمیشود و مستلزم کفاره نیست **و این** **شرح** عن سماعة قال سألت
عن رجل قال لامرأته أنت عتي یا من و أنت منی خلیة و أنت منی بینه قال لیس
بشی **و این** **شرح** باین سخن جدا که است و تشدید است تا نیت اینجا مثل حدیثان در حدیث
است و باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق **سوم** **شرح** الحلیه عن أبي عبد الله
عليه السلام قال سألت عن رجل قال لامرأته أنت خلیة أو بینه أو بینه أو حرام
فقال لیس بشی **و این** **شرح** این نیز ظاهر است **باب ششم و یکم اصل باب طلاق و ایضا**
شرح الحلیه بر کفر با نقطه و تحفیف بیا و دو نقطه در پایین و را بنقطه
مصدر یا یا فتعال بر کفر زنی یکی از جمله طلاق و شوهر را **یغیر** این با بیان
اختیار و افسوس زنیست در این باب چهار حدیث **اول** **شرح** عن محمد بن

قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجل يقول لامرأته أنت عتي یا من و أنت منی خلیة أو بینه أو بینه أو حرام
فقال لیس بشی **و این** **شرح** ما هر دو جا استغفار میله است هر دو بر هم است و عیا
از دو چیز از جمله است مشا و ایضا که بیا است و مثل این کلام در بیان دور و خیر
از یکدیگر است و ایضا است **و این** **شرح** روایت از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام عباد جعفر
از اختیار داشتن زن پس امام گفت که وجوب آن وجوب این نیست که
این چیز است که در بلی رسول الله ص بیان این میشود در حدیث سوم این باب
و این **شرح** عن محمد بن مسلم قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام اني سمعت أباك يقول ان
رسول الله صلى الله عليه وآله خير نساء فآخرن الله ورسوله ولم يكن علي
طلاق ولو خفرت انفسهن لهن فقال لا هذا حديث كان يرويه ابي عن عائشة
و قال الناس و الخیار انما هذا شئ حق الله به رسول الله صلى الله عليه وآله **و این**
لم يكن بصيغة مضارع غايه معلوم باجا ضالت علی طلاق حال فاعله لم يكن
و نفي لجمع بقیه میشود و مراد اینست که آن نیز طلاق نبود لکن بکبر یا یک نقطه
و تشدید آن منقوض بصيغة مضارع غايه معلوم و عمل اللام باجره است و مراد
اینست که حاجت بتطبیق رسول الله نبود که آن بر وجه المعنی باشد اشارت باینکه
صحیح نیست زیرا که منافق دارد باز یاد کردن کس در وایت سوء الخراب بنا بر اینکه
دلائل بر تعلیق بر ماضی میکند و ماضی بقدری که نباشد پس کدام از زنان که در
اختیارش اول کرده باشند و بعد از آن و این روایت انها را اختیارش و دم کند
مخالفت امر است و ای کرده خواهند بود و آن معصیتی تان است بدانکه از این ظاهر
میشود که اگر در جمل او نباشد این باب و باب آینه اختیار بخت رسول الله با اختیار
با اختیار زن او خدا و رسول را واقع شود یعنی بحقیقت نیست بلکه معنی بر قصد

و مراد اخبار از خبر نیست که مخالف آنرا خبر نیستند اخبار از خبر نیست که مخالف آنرا
 اختیار خدا و رسول میسرند نظیر الاله زیرا که میان مستحقان عبادت و تدا عتقا
 فاسد شرکان یا مبنی بر نقل از عتقا است ما للناس ولجنا برای بیان دور
 مردمان از اخبار است تا مبادا کسی که خیال می کند **روایت است از محمد**
 بن مسلم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که بدیدم که من شنیدم از پدر
 می گفت که بدیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله اخبار را در زان او پس اخبار
 که نداده تعالی او رسولش را و نگاه نداشت آن زمان را برحالی که بر طلاق
 باشد و اگر آن زمان اخبار میکردند خودشان را هر آینه جدا میشدند پس امام
 گفت که این صحیح است که بود که روایت میکرد آنرا بدیدم از عتقا و چیست
 مردمان از اخبار خبر نیست که این خبر از خبر نیست که عتقا کرد الله تعالی
 بآن رسول الله صلی الله علیه و آله **روایت است از عیسی القاسم عن ابی عبد الله**
علیه السلام قال قال الله عز وجل من یحیی امرأته فاختارعت نفسها بآت منه قال
لا ینا هذا شیء کان لرسول الله صلی الله علیه و آله خاصه امرأته لک
فقط و لو اخرت انفسهن لطلعن و هو قول الله عز وجل
قل لا یجوز لکم ان ترضن الحقیق الدنیا و نزلتها فتعالین ام یستعین و
واسترحلن سرکاجیل **روایت است از عتقا چنین است** **یا ایها**
النبی قل لا یجوز لکم ان ترضن الحقیق الدنیا و نزلتها فتعالین ام یستعین و
استرحلن سرکاجیل **روایت است از عتقا و رسول الله و الدار الاخره فان الله**
اعلم بما تمکن احوالها لطلعن یقع لام و صیق ما یقع جمیع متغایبه
مخفی یا معلوم یا مبغیض است و بنا بر اول مراد اینست که اختیار ادبنا

بجای طلاق میسر و بنا بر دوم مراد اینست که ایشان طلاق خودشان
 بوکالت و این منافات ندارد با اختصاص جواز آن توکل علی الله صلی الله علیه
 چنانچه ظاهر میشود در حدیث آخر این باب و در بعض نسخ المطلقه است
 متا اختصاص نماید و الله اعلم **روایت است از عیسی بن قاسم از امام جعفر**
صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که اختیار از زان او پس
زین اختیار کرد خود را آیا جدا میشود از زان او امام گفت که خبر این نیست
که بود برای رسول الله صلی الله علیه و آله که تیرهای ماسور شدند خبر این کرد و اگر
زنان او اختیار میکردند خود را از زان او جدا میشدند و این معنی
قول الله عز وجل است در سوره احزاب که یوزن تر که اگر باشد که اراده
باشید زندگین را و آفرین او پس باید که هر چند که شما را از خبر
شمار را در حق تو **روایت است از عیسی بن قاسم از امام جعفر صادق علیه السلام**
قلت له ما تقول فی رجل جعل امرأته بیده قال فقال و لی
من لیس اهله و خالف السنة و لم یحیی النکاح **جعل امرأته بیده**
 عبارت از اینست که زن را وکیل کرد و طلاق خود را بپوش کرد و در
 تحریر و توثیق و عدلین کرد که انما طلق ولی بصیق ماضی غایب مطلق
 بقضیست الامر متقی و متقی دوم است که مقدم شده بر متقی اول
 لم یحیی و لی یا بقیه مضارع غایب لم معتل الدین بابا فکالت
 النکاح متقی است **روایت است از عیسی بن قاسم از امام جعفر صادق**
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را که چه میگوید در حدیثی که در اینست
روایت است که پرسیدم امام گفت که صاحب اختیار کار کرده کسی را که نیست اهله کار

موافق حدیثیم این باب و بنا بر نسخ صحاح که دو واقعه باشد و آن خلاف ظاهر است
یمنی روایت از ابوالعباس کنانی گفت که یار امام جعفر صادق علیه السلام
 این که زینب گفت رسول الله صلی الله علیه و آله را که ای اعداؤن فیما بینکم و حال آنکه
 تو رسول الله و گفت جعفر که اگر طلاق دهد ما را می یابیم همان ما را از جمله
 قوم ما پس پیدا افتاد و می از رسول الله صلی الله علیه و آله بیست روز **اسل** قال فانفت
 عز رسول الله علیه و آله فانزل یا ایها النبی قل لا ر و اجعل ان کنتن ترد الحیوة
 الدنیا و زینبها فتعالین الی قول لجر اعطینا قال فاخترن الله و رسول
 و لو اخترن انفسهن لکن و ان اخترن الله و رسول فلیس بشئ **یمنی**
 ضعیف و ستره قال هر دو جارا جمع با امام است و ان اخترن بکسر همزه و سکون و
 و مراد اینست که بعد از اختیار اخیری و بیعتی که رخاوت شود اختیار الله و رسول
 فامده **یمنی** امام گفت که پس رفع فالایق کرد الله عز وجل برای رسولش پیرو
 فرستاد در سوره احزاب که ای نبی بگو تا خود را که اگر بودید که میخواهید
 زندگی دنیا و آرایش آنرا پس بیا تا قول او که اجر اعطینا امام گفت که پس ترا
 اختیار کرد نداده تقا و رسولش را و اگر اختیار میکردند خودشان را که بعد
 میشدند که بعد از ان اختیار کنند الله تقا و رسولش را پس نیست چیزی **سرم اول**
 عن عبد الله بن اعیان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول بعض جنات
 صلی الله علیه و آله قاله ایبری محمد انه ان طلقنا لاخذ الکفار من قو
 قال فغضب الله له من فوق سبع سموات فامر فخره من حتی انزل
 الی زینب بنت جحش فقامت فقبله و قالت اختار الله و رسول
 من فوق سبع سموات یعنی به نوعی از عجز است نظیر الرحمن علی العرش

لست الله

عن عبد الله بن اعیان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول بعض جنات
 که ششم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدستی که بعضی زنان بنی
 طی علیه السلام را که گفت که ای پندار محمد این را که او اگر طلاق دهد ما را می یابیم
 پس ترا از جمله قوم ما امام گفت که پس غصب کرد الله تقا برای نبی از بالای
 هفت آسمان یا نبی و من که امر کرد او را پس اختیار کرد از ان تا انکه رسید سقا
 زینب بنت جحش و جحش و رسول الله صلی الله علیه و آله و من یا تقه پس زینب رو خاست
 و رسید و او را گفت که اختیار میکنم الله تقا و رسولش را **سرم اول** عن داود بن
 سرجان عن ابي عبد الله علیه السلام قال ان زینب بنت جحش قالت یارسول الله
 صلی الله علیه و آله ان اخی سیدنا لا یخیر و نجاعیم و قد کان اعزل انما
 و غیره و الله **یمنی** قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عز وجل یجزل
 الی محمد صلی الله علیه و آله و آله فقال قال لا ر و اجعل ان کنتن ترد الحیوة
 الدنیا و زینبها فتعالین استعلن الی یمنی فلیس بشئ **یمنی**
 و الله لا اخر **یمنی** ظاهر فلما قال قول زینب یا بشد بغاصه بیعت و تدو
 یا بیعت و زینب را که میتواند بود که زینب که قول را کرد و گفت که بشد
 و بیا این قیاس است اختیار رسول الایمن معقب و بدل قال لا ر و اجعل انما
 یا مفضل و قبل حد و غدت یقیدل عروق جسدی مخاطب فقلن منافات
 نداده را اینکه بعضی ایشان از روی **یمنی** تفاوتی گفتند باشند و اختیار
 نکرده باشند پس منافات نداده با آنچه گذشت در حدیث دوم این
یمنی روایت است از داود بن سرجان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زینب
 بیعت جحش گفت که پندار محمد رسول الله علیه و آله را که اگر ها کند ما را

ست

ملا و بقیه ما و کانت بنا فیما کان خایجا من الحجاب **ضمیر** قال
در اول جامع بود که است و در دوم راجع بامام است الخلفه بکلام حق
و شد است و بتقدیر استقام است یا بهیچ استقام و الف منقلب ز هر
و صل است مثل الله از آن که مثل آن و او در عین الحق میگوید است و میگو
بود که الخلفه استقام باشد و الف صفت باشد و غیره بیک مقدار باشد
بقدر روحانی و اعلیٰ بصیرت مضاعف غایت معلوم باب تفصیل است و ضمیر
راجع بزوجه است ضمیر بر این راجع بزوجه و این نشان است باینکه اگر راجع
حمله کند برای و این کوفی بر این راجع و یا در آن و گوید که چنین و چنین بگویند
ترجمه کنیم آن خلع جلالت است باینکه بخلایق بقدر استدراجی است که میگویند
که در خلع احیای نیست باینکه راجع بعد از گفتن خلع است که گویند که گفت
طالع موافق این بود و شد ختم باب شد و شد و باب بعد از آن
و روایت از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت امام را که ازین
که طلاق خلعی کرد زنیست که میگردد شوهرش را که طلاق خلعی بدو عمل و من
ترا آنچه کردم از تو بیام گفت که حلال میشود برای شوهر اینکه در عوض
طلاق کرده از زن غیره که اگر آن گوید که بخدا قسم که امضا میکنم برای شوهر
بوقعتی و امانت میکنم برای او و فرمائی که او را بپذیرد و حقست و بدین است
بیکانه بود و خلعی خانه بود و حقست او و هر آن راه میگویم در حق
تو غیر از این چیزی نیست که آن گفتگو باینکه شوهر را بگویم که او را حلال
شد شوهر را باینکه گفت از تو بود و شد آن خلع طلاق دادی باین
طلاق که تابع خلع شوهر و شد آن زن بیکانه شوهر و بیک خلع

و شد شوهر

و شد شوهر خواستگار از جمله خواستگاران زن بیکانه **ضمیر** آن عربی
الصباح الکناغر ابو عبد الله علیه السلام قال اذا خلع الرجل امراته فحق
واحدة بالین و هو خایب من الخنا بک لا یجوز له ان یخلعها حتی تکلن
هو الحق یطلب ذلك منه من غیر ان یضربها و حتی یقول لا ینکحها
ولا اعتزل الله من خباثة ولا یخلن و حتی یقول لا ینکحها و لا
اقتسل بیک من نکره و لا یخلن و لا یخلع الا فی حد و الله فیک فادرا
کان هذا فی حد طلاق ما اخذتها **ضمیر** راجع باینکه است و لطف
بغیر بیکانه و بی جفت است باین تفصیل و احد است بنا بر اینکه هر دو
بغیر بیک سبب شده و ادینا آن نیست یضربها بشلاق و تخفیف را و بیکانه
میتواند بود و بنا بر اول بصیرت مضاعف غایت معلوم راجع باینکه
در است و یا در غیر است و یا در دوم از باب جوی است و ضمیر منصوب
است نکره بصیرت مضاعف مخاطب معلوم راجع باینکه است و روایت
از ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حق طلاق
خلعی طو مر زنی را پس آن زن بیکانه بجهت است و آن مرد حق است
از جمله خواستگاران و حلال میشود برای مرد اینکه طلاق خلعی دهد
مگر آنکه باینکه اگر طلاق کند از آن مردی که مرد در هر سال و بزی و مکر آن
زن کرد که امضا میکنم برای تو و حقش را و غسل میکنم برای تو از جنابتی و هر
داخل میکنم در خانه تو کسی که خواهی و هر آنکه بای گوید بیکانه میکنم
خواستگار ترا و برای عین دارم و از او های الله تعالی و در حق تو
پس حق صادق شدن آن گفتگو از زن پس تحقیق یا کینه شد برای شوهر

آنچه گفت از زن **عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیکن**
یکل خلعا حتی یقول لزوجها تم ذک مثل ما ذکر صاحب تم قال ابی
 عبد الله علیه السلام و قد کان یخص النساء فیهما و دون هذا قال
 لزوجها ذک لکل خلعا و حل لزوجها ما أخذ منها و کان علی تطلیق
 باصنافین و کان الخلع تطلیق و لا یکن الکلام الا من عند
 تم قال لو کان الامر لیسالم یکن الطلاق الا للزوج **تم ذک** مثل
 ما ذکر صاحب کلام مصنف است و ضمیر ذکر اول الخلع بای بصیر
 ضمیر صاحب راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و ما ذکر صاحب
 عبارت از واسطه که مذکور شد در حد اول این باب و در این کلام
 مصنف اشارت باینکه حد اول این باب که چه منقول از حلیه
 شد اما در اصول سائر اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام نیز هست
 و ابی بصیر در نقل حدیث از ابی غلط کرده و موافقت اصحاب امام جعفر
 صادق علیه السلام نکرده در نقل لفظ امام که و قد کان الناس یخصون فیهما ذن
 هذا و ایضا در لفظ یکن الکلام من عندنا تا آخر که بیان شد در شرح
 حد اول این باب و بی معنی آنرا غلط فهمیده بجای آنها گفته که و قد
 یخص النساء فیهما و قد کان الکلام الا من عندنا
 تا آخر بقصد نقل باقی و آنها صحیح نیست الکلام الطلاق برای عهد
 خارجیت و اشارت بطلاق که حیثیت دون ذلک باشد و حق
 آنچه بیان شد در شرح حد اول این باب **یمنع** روایت از ابی
 بصیر ز امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست که صحیح باشد طلاق

خلعی مگر آنکه زن کوی شوهر را بعد از آن ابی بصیر مذکور که در حدیث آنچه را
 مثل که مذکور کرد و ندانم صاحب امام جعفر صادق علیه السلام در نقل حدیث اول این باب
 در اصول خود بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که و تحقیق بود در
 حکام بنی امیه که حضرت خلع داده نیستند برای زنان و چیزی که آن کمتر
 از این بود پس چون زن گفت شوهرش را آن سخن حلال شد طلاق خلعی آن
 زن و حلال شد برای شوهرش آنچه گرفت از زن و آن زن شده شوهر برود
 طلاق باقی ماند و شد خلع بکطلاق و نیاید شدی که باعث خلع شود مگر
 از جانب زن بعد از آن امام گفت که اگر سی و حکمت سق ما نبود آن
 طلاق که در مقابل گفتی که سق است مگر طلاق رجعی **تم ذک** مثل
 عن ابی جعفر علیه السلام قال لزوجها ذک لکل خلعا و لا یطبع لک امر فیکل
 او و یمنع کل لک ما أخذ منها و لیس لک علیها رجعة **تم ذک** مثل
 و سکون میم مصدق بر غیر است یعنی بقدر و آوردن در حد و مصدق راجع تا
 ظرفی ظرفیت برضیق است و این احسن از سق از صورت که این سخن
 از دو ظرفیت باشد فیهما یمنع اسم مفعول بای تفصیل حال است و این است
 باینکه لا یطبع لک امر و احتمال دارد و هر دو احتمال صحیح خلع است اول
 اینکه ظرفی حال امر باشد که مقدم شده باشد و مراد بامر و همان زوج
 و بر چیزی نباشد و هم اینکه ظرف متعلق باطبع باشد و امر یعنی همان لک
 بر عایت زوج و حقوق زوج را باشد **یمنع** روایت از محمد بن مسلم
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون گفت زن شوهرش را در وقت نشد که گفت
 نیکنم برای تو و برای خواهر من حلال شد برای زوج آنچه گرفت از زن و نیست

امرا باشد و آن کفر است چنانچه گذشت در کتاب ایمان و الکفر و یحیی هم باب
 الکبار که باو صد و دوازدهم است و در یحیی سوم باجله اصرار علی الذ
 که باب صد و چهاردهم است پس باینکه حرام بودن بر شوهر اول و شوهر
 دیگر است باینکه سوخته و لا یشکون ایضا برای اثبات مکروه بودن
 بنا بر اینکه کیهن را برایشند **یعنی** روایت از محمد بن ابی عمیر از بعضی یاران
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در محله که بدستی که او حلال میشود برای
 شوهر مگر آنکه توبه کند آن سخن و که گفت شوهرش را نزد خلع بیان این سخن
 در حقیقت اول این باب **باب شصت و چهارم اصل باجله المباراه شرح** المباراه بیا
 یکقطه و راه بدینقطه و هر که نزد بعضی کاهی منقلب یافت میشود مصداق باین
 طلاق که بسبب سخن ناخوش از جانب هر یک از زوجین باشد یا از جانب خود
 تنها اما که باستان سخن که مذکور شد در حقیقت اول این باب **یعنی** این باب
 بیان طلاق مباراه است بر این باب در حدیث **الاصول** عن سائعه قال سألت
 عن المبراهه کیف هی فقال لیکن المرأة شیئا علی زوجها من صداقها او غیره و لیکن
 قد اعطاها بعضه فیکون کل واحد منهما صاحبه فتقول المرأة لزوجها ما أخذ
 منك فوفی و ما بقی فلیک منی لک و ابارتک فتقول الرجل لهما فان انت رجعت
 فی شیء منک فانا احق ببیتک **شرح** البیع بضم باء یکقطه و سکون صاد باء
 و عین بیکقطه جماع و فرج و نكاح و طلاق و همه اینها مناسبت **یعنی** روایت
 از سائعه که از وی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم
 امام را از مباراه که چنانچه است آن پس امام گفت که مثل اینست که باشد برای زن
 چیزی بر شوهرش از جمله میراث و آن باشد که بتحقق و او باشد زن را بعضی میراث

ناخوش شرح هر کدام از آن دو بارش پس گوید زن شوهرش را که آنچه گرفته از تو پس
 از من و آنچه باقی ماند بر تو پس آن از تو و مباراه کم تر پس گوید مرد زن را که پس
 اگر تو بر کرمی و چیزی از آنچه والا شتی پس من را و از تو باشم بتصرف در تو **سوم**
 عن زرارة عن جعفر علیه السلام قال المبراهه یؤخذ منها دون الصداق و المختلفه
 یؤخذ منها او ما تراضی علیها من صداق او اکثر و اما صارت المبراهه یؤخذ
 منها دون المحرق و المختلفه یؤخذ منها ما شاء لان المختلفه تعتد فی الکلام
 و تکلم بما لا یحل لها **شرح** مباراه هر دو جایگزین و هرگز بمقتضای اسم فاعل باب
 مفاعله است و در بعضی شرح هر دو جایز است و هر دو یا الف منقلب زخم بصیغه
 اسم مفعول است و حاصل هر دو نسخه یکست مختلفه کلام است و در اول این
 روای است و حاصل هر دو شق یکست من صداق او اکثر مشترک میان هر
 یکست من صداق او اکثر مشترک میان هر دو شق **یعنی** روایت از زرارة
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت که زنی که طلاق مبارات کرد گرفته میشود از او
 کمتر از مهر زنی که طلاق خلع کرد گرفته میشود از آنچه خواستی آنچه زوج و زوجه
 راضی شوند بر آن که هر یک بیشتر باشد چه جای کمتر از مهر و جز این نیست که اگر زنی
 که طلاق مبارات کرد گرفته میشود از او کمتر از مهر و زنی که طلاق خلع کرد گرفته
 میشود از او آنچه شوهر خواست برای اینکه زنی که طلاق خلع کرد بخا و نمیکند
 در سخن و سخن میکند باینکه حلال میشود برای آن زن و شوهر آنرا نمیکند
 بخلاف صورت مبارات **سوم** عن ابی الصباح الکنافی قال قال ابو عبد الله
 علیه السلام ان بارات امراة زوجها ففی واحدة و هو خاطب من الخطاب **شرح**
 روایت از ابی الصباح کنانی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر مبارات

محمد بن قاسم

کندنی شوهر زن پس آن مبارات یکطبقه است از جمله سطلقه و آن شوهر
خواستگاریت از جمله خواستگاران باینی که در عدد رجوع نمیتواند کرد **اصل**
عن سالت ابا عبد الله علیه السلام عن امرأة قالت لزوجها لک کذا و کذا و خل سبلی
فقال هذه المباراة **شرح** مثارا لیهذه امارة است المباراة بصیغه اسم مفعول
است و مقصود اینست که این قسم زنی مباراه میتواند بود و بخلاف نمیتواند
بود باینی که کذا و کذا عبارت از نیکو یا بدی نمیتواند بود زیرا که در صحت خلع
و گرفتن زیاد بر هر شرطی مثل کی و چند کلام که در اول حد باب سابق مذکور
ی روایت از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی
که گفت شوهرش را که برای شستن چپین و چپین و رها کن مرا پس امام گفت که این
مباراة کرده میشود و خلع کرده میشود **شرح اصل** عن ابي بصير عن عبد الله
عليه السلام قال المباراة تقول المرأة لزوجها لک ما علیک و اترکی او یجعل له
من قبلها شئاً فترکها الا انه یقول فان رجعت فی شئ فانا املکک
بضعک و لا یحل لزوجها ان یأخذ منها الا المهر فاد و نه **شرح** المباراة
بفتح الم و بصیغه مضمر و مبتدأ است تقول بصیغه مضارع غایبه معلوم یا فیر
بتقدیر ان تعالی است پس یقول و مرفوع میشود بود و خبر مبتدأ است و میتواند
بود که بقول بیا حرف و صیغه مضمر باشد بجعل بتقدیر ان یجعل است و معطوف
بر تقول یا بر قول پس منصوب و مرفوع میشود بود و قبله یکطرف و فتح باینکه نقطه
فترکها منصوب و مرفوع میشود بود **ی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که مبارات مثل اینست که گوید شوهرش را که از تو باشد آنچه بدست
و واکذا مرد رسد که چری بر دست شوهر داشته باشد یا کرد اند برای شوهر

از نزد خود چیز را رسد که در دست شوهر چیزی نداشته باشد پس در هر دو صورت
و اگذا در شوهر زن اینقدر هست که میگوید بزیان قال یا حال که پس کردانی در چیزی
پس من سر و زور تو بر سر و در تو در عدد و حلال نیستی برای شوهرش این که کرد از او
مگر هر چه بدست او است مراد اینست که خلع این قسم زنی صحیح نیست منافی
میان این و حد دوم این با جایی بر این که گرفتن قدر هر گروه و حلال باشد **شرح**
اس عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله علیه السلام قال المباراة تقول لزوجها
لک ما علیک و یأترکی فترکها قال قلت فیقول لکها فان رجعت فی شئ فانا املکک
ببضعک قال نعم **ی** روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که زنی که مبارات کند میگوید شوهرش را که برای تو باشد آنچه بدست او است
کن مرا پس و میگذارد آن زن را وی گفت که گفت که آیا پس گوید آن زن که پس اگر
بر کردی در چیزی پس من سر و زور تو بر سر تو تمام گفت که آری **شرح اصل**
عن محمد بن اسمعيل قال سالت ابا الحسن علیه السلام عن المرأة و تباری زوجها
او یجعل منه دیناً هدی عن علی بن محمد عن جرجان هل یبئن منه فقال اذا کان
ذلک علی ما ذکرک فتم قال قلت لک قد روی لنا ان قال یبئن منه حتی یبئها
الطلاق قال لا یسر اذا خلع فقلت تبئن منه قال نعم **شرح** بتاری بصیغه
مضارع غایبه معلوم یا ب مفاعله است تخلع بصیغه مضارع غایبه معلوم یا ب
اقفال است تبئن بتاء یکنطه و یا و دو نقطه در یا بین بصیغه مضارع غایبه
معلوم یا ب خبری است لیبئن بفتح با و سکون یا جدا شد و بیگانه شد و هر دو
اینها مناسبت مثار الیه که در اول مبارات و اخلاع است ما ذکر بصیغه
مخاطبه عبارت از خضو شاهین و بجز جاع نعم بفتح نون و فتح عیر و سکون

فلیس لک اذا خلعاً

معم است يتبعها بتا ۲۰ ونقطه در بالا و يا ۲۱ نقطه و عين بين نقطه بصيغه مضاعفة
غايه على باب فاعالت و ضمير مستتر راجع بزوجه است و ضمير بار ز راجع بصيغه
داله بر مفارقت زوجه از زوج است که خالی باشد از لفظ طلاق الطلاق و
و مفقود دوم است مثالیه ذکر در دوم نایب علیها است از ای تنوین است
و بخر وقت است و مضاعفت بخلاف بصيغه ماضی غایب معلوم باب منع است
بدانکه ظاهر سیاق این حدیث است که ذکر خلع اینجا بعنوان منکالت پس مبرات
نیز همین حکم دارد و بعضی میگویند که مبرات این حکم ندارد و در حق اجماع بر این کوفه
اند و شیخ زین الدین در شرح شرایع مضایقه در قبول این دعوی اجماع کرده وضع
این دعوی اجماع کرده و منع دلالت روایات بر مضمون آن کرده پس مقصود اینست
که اشراط اتباع طلاق در جای دیگرست مثل لفظ انت باین و مانند آن چنانچه
گذشت در احادیث باب الخلیه و البر و البتة که با ج شتم است در بعضی نسخ خلما
بضم خا و سکون لام منصوب است و بنا بر این مثالیه ذکر در دوم صیغه و اله
بر مفارقت است و تذکر باعتبار خبرست و از این تنوین است بخر در این هنگام
و حاصل هر دو یکست یعنی روایت از محمد بن اسمعیل گفت که پرسیدم
امام رضا علیه السلام را از زنی که مبرات میکند شوهرش یا خلع میکند از او بدو
که بر پای از حیض جماع در آن پای ایجاد میشود از شوهر یا امام گفت که چون
باشند مبرات یا خلع بر پنج آنچه ذکر کردی پس گری راوی گفت که
گفتم امام را که تحقیق روایت کرده شد بری ما از پدرن فایکند آن زن جدا
نمیشود از شوهر مگر آنکه الحاق کند بصیغه داله بر مفارقت طلاق را امام گفت
که نیست آنچه روایت کرده شده در وقتی که خلع کنند ملا پس گفتم که آیا جدا میشود

از شوهر

از شوهر در مبرات و جعل اتباع طلاق امام گفت که زنی **شتم** اصل غرض علی بن
بن الحجاج قال سألت أبا عبد الله عليه السلام هل يكون خلع أو مبارأة أو بغير فقال لا يكون
إلا بغير **شتم** روایت از عبد الرحمن بن حجاج گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را که آیا میسر شد خلع یا مباراتی مگر با پای از حیض پس امام گفت که نیستا شد مگر
با پای از حیض مراد اینست که در اینها نیز شرط طلاق میاید پس چرا که طلاق
با پای که صحیح نیست اینها نیز صحیح نیست **هم اصل** عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله
عليه السلام قال لا طلاق ولا خلع ولا مبارأة إلا على طهر من غير جماع و **شتم** التخيير
نجا با نقطه و دو باد و نقطه در پایین و در این نقطه جبر امام مولی را بر اختیار طلاق
یا رجوع تفصیل که گذشت در بعضی احادیث باب لا یلذ که باب بجا هفتم است
ترک ذکر خلع اینجا بنا بر ظواهر اشراک است با مبارات موافق حدیث آیند **یعنی**
روایت از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست طلاق
اختیار دادن و نیست مبرات مگر بر پای از حیض جماع در آن پای با کواها
هم اصل عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال قال لا طلاق ولا خلع ولا مبارأة
ولا خيار إلا على طهر من غير جماع **شتم** مضمون این ظاهر است از شرح شیخ سابق
باب شتم و نیم اصل باب عدة المختلعة والمبارأة ونفقة ما و سکاها شرح
این باب بیان عدة مختلعه میسر و مباراتی بکسر و نیم و نفقه آن دو و جاد
آن دو است در این باب حدیث **اول اصل** عن أبي بصير عن أبي عبد الله
عليه السلام قال عدة المختلعة مثل عدة المطلقة فحواها طلاقها **شتم** روایت
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عدة مختلعه مانند عدة مطلقه
و خلع او طلاق او است مراد اینست که خلع صحیح از طلاق است و اتباع آن

بلفظ

طلاق لازم نیست چنانچه گذشت در حقیقت با سابق **در اصل** عن الحلی
 عن ابي عبد الله علیه السلام قال لا تنقض المخلوق لا تنقض بقاء ووقفه در بالا
 وعین بنقطه بصیغه مضارع غایب بجای باب تفصیل است المتبع بهر مند
 کرد و مراد اینجا نفقه دادن زنست در ایام عده یا مراد بهر مند کردن زنست
 در وقت بیرون رفتن او از خانه شوهر چنانچه گذشت در احادیث باب
 متو المطلقه که با جایی و نهم است و اول مناسبترست بعنوان این باب **جایی**
 روایت از جلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نفقه داده میشود مخلوق و ایام
 عده **اصل** عن الحلی عن ابي عبد الله علیه السلام قال المخلوق لا تنقض **شرح** این ظاهر
 از شرح حد سابق **در اصل** عن زلفه قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن عده المخلوقه
 كم هي قال عده المطلقة ولتعد في بيتها والمباراة بمنزلة المخلوق **شرح** روایت
 از زلفه گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از عده مخلوق که چند است آن گفت
 که موافق عده مطلقه است و باید که عده نگاهدارد در خانه خود نه در خانه
 شوهرش و مبارات کرده شده مثل مخلوق است **نهم اصل** عن عبد الله بن سنان
 عن ابي عبد الله علیه السلام قال عده المخلوقه مطلقه و خلها طلاقها قال و لسا
 هل تنقض فنی قال لا **شرح** روایت از عبد بن سنان از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که عده مخلوق مثل عده مطلقه است و طلاق او است و ای
 گفت که و پرسیدم امام را که آیا بهر مندره میشود بجای گفت که نه **نهم اصل**
 عن داود بن سرجان عن ابي عبد الله علیه السلام قال في المخلوقه قال عدها عده
 المطلقة و تعتد في بيتها و المخلوق بمنزلة المباراة **شرح** روایت از داود بن
 سرجان از امام جعفر صادق علیه السلام سخن گفت در مخلوق گفت که عده

او مثل عده مطلقه است و عده نگاه میدارد در خانه خود نه در خانه شوهر و مخلوق
 مانند مبارات کننده است در اینک در غیر خانه شوهر عده نگاه میدارد باین
 عکس تشبیه مذکور در حدیث چهارم است و هر دو صحیحست زیرا که هر کدام از مخلوق
 و مبارات را بر او ترست از دیگری نگاه داشتن عده در غیر خانه شوهر باعتباری اما مخلوق
 باعتبار شدت کراهت و از شوهرش چنانچه ظاهر باشد در حدیث اول و باطل است که باب
 شصت و سوم است و اما مبارات باعتبار کراهت شوهر از او که چه کراهت
 او از شوهر کمتر باشد از کراهت مخلوق از شوهر چنانچه ظاهر باشد در حدیث چهارم
 باب سابق **نهم اصل** عن رفاع عن ابي عبد الله علیه السلام قال المخلوق لا تنقض
 ولا نفقه **شرح** روایت از رفاع از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زنی که
 او رجعی نیست **نهم اصل** عن ابن حجر عن ابي عبد الله علیه السلام قال قال المومنین
 صلوات الله علیهم مطلقه متو المخلوقه فانما انقضت نفقتها **شرح** روایت
 از حفص بن بحر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت میرا المومنین صلوات
 علیه و آله که بر ای بر مطلق بهر مندره است مگر مخلوق بدستی که او خرمید
 خود را بدادن قال بدانکه از این تعلیل ظاهر میشود که مبارات کننده در حکم مخلوق
 است و بیان متو مطلقه شده در احادیث باب متو المطلقه که باب سی و نهم است
نهم اصل عن ابي بصیر عن ابي عبد الله علیه السلام قال سالت عن رجل اختلعت
 منه امرأته ایحل له ان یخطب اختها من قبل ان تنقض عده المخلوقه قال
 نعم قد برئت عصمتها منه و کسیر علیه رجوع **شرح** روایت از ابو بصیر
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق خلعی
 گرفت از او زن را حلال میشود او را اینک خواستگاری کند خواه زنش را پیش

از انقضای مختلفه امام گفت که اگر بیایم این که تحقیق جدا شدن کاهدار او از شوهر
و نیست شوهر را بر او برگردانند **باب شصت و هشتم اصل بایا الشوز شرح**
التشوز بضم نون و شین بافتله و سکون و او فزری بافتله مصدر باب نقر و ضرب
مصدر طلاق و بریز زدن زن از میان شوهر و مراد اینجا بینه اولست **یعنی**
این بایا باین قصد طلاق زن راست در این باب سجدیست **اول اصل**
عن علی بن ابی حمزه قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل وإن امرأة
خافت من بعولها تشوزا أو لعاضا فقال إذا كان كذلك فمهر بطلانها فقال
لها أمسكني وأدع بعض ما عليك وأهلك من يوتي وليك حل له ذلك ولا
جناح عليهما **شرح** در سوادنا چنین است و آن امرأة خافت من بعولها
تشوزا و لعاضا فلا جناح عليهما آن بصلها بینهما صلیا و الصلح حیره و احقرت
الانقضای و ان محسنا و تنقوا فان الله كان بها علقا خيرا ان جعل احكاما
این آیت اینست که اعراض اینجا عا رقت از طلاق پس اعراض برای اینست
که خوف زن از شوهر بشود که باعث جواز صلح است و قسم است اول خوف اینست که
قصد طلاق کند دوم خوف ایقاع طلاق بعد از علم زن بوقوع طلاق **بصفتی**
معلوم بایا فاعلست بینهما ظرف بصلی است یا مطلق بصلی است و بنا بر
اولی بینهما اعراض است از اصلاح بتوسط دیگران مثل آنچه در آیت سوادنا است
که قابضوا احکام من اهلها و حکام من اهلها و بنا بر دوم بینهما بینهما از طاعت یا طاعتها
و عا رقت از صلح بی توسط دیگران پس مقصود علی صلح بتوسط دیگرانست
و اخبرنا الاصل الفی برای بیجا جز از مقصود علی است فی الجمله بینهما اینست که بایا شرح
مانع صلح بی توسط دیگران میشود پس صلح بتوسط دیگران نیز خوبست خطاب

دروان محسنا و تنقوا متوجه دیگرانست و برای منع اینانست از جناب کیری افی
و تقریر در وقت توسط میان زن و شوهر برای اصلاح صیغه و در کان راجع بزنی
است مشا را لکه گفت بود زوج بر شوهر است که زن از تشوز او اعراض او ترسد فهم
بحرف عطف و صیغه ماضی غایب معلوم مضاعف باب بقر است فادر فاعلست
عاطفه است امسکنی بصیغه امر باب فاعلست و او در واقع حالیه است پس اقبل
عطف خبر بر نشانیت حل اعراض بایا فاعلست و او در خبری نیز هست **بینهما** روایت
از علی بن ابی حمزه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل
در سوادنا که و اگر زنی ترسید از جناب شوهرش قصد طلاق را بیاطلا
امام گفت که چون شوهر باشد چنان بپرد بطلاق زن پس زن بگوید
او را که نگاهدار مرا بر عا لی که و کدام بعضی آنچه را که هست و حلال کنم ترا
از روزی بوقت خود و شب نوبت خود حلال میشود برای شوهر آنچه زن و کلام
محلل کرد و نیست کنایه بر آن **دوم اصل** عن ابی حمزه عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألت عن قول الله عز وجل وإن امرأة خافت من بعولها تشوزا أو لعاضا
فقال هي المرأة يكون عند الرجل فيكرها فيقول لها ابي اطلقك
ففقولها لا تفعل في الكره ان تشئت بي ولكن انظر في ليكلي فاصنع بها
ما شئت وما كان سوا ذلك من شيء فهو لك ودعني على حالتي فتوقله ولا جناح
عليهما ان يصنعا لها بينهما صلیا وهو هذا الصلح **شرح** شتمت بینهما بافتله و تا
دو نقطه در بالا بصیغه مضاعف مخاطب معلوم باب فاعلست انظر بینهما و عا بافتله
و را بینهما بصیغه امر باب بقر یا بصیغه مضاعف مستکم معلوم باب فاعلست
النظر بفتح نون و فتح ظا و تا مل و در چیزی و الا نظار مهلت دادن در قرارت این

این کینه و ابوغریب و این عاصم و نافع بقتل با ششصد و شصت از باب تفاسیست بقبل
تابصاد و ادغام و بنا برین بنما طرف است پس در قرأت عاصم و مخرم و کسائی
یصلی ابی بکرم صا و از باب تفاسیست **یعنی** روایت از حلیه از امام جعفر
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل و رسول خدا که و اگر زنی بگوید
از جانب شوهرش قصد طلاق را یا طلاق را بگوید امام گفت که آن زنیست که میباید
نزد مرد پس بخواند آن زن را پس میگوید زنم که بدین من میگوید که طلاق دهم
ترا پس زن میگوید و او که من بدین من میگوید که باعث شهادت دشمنان
من شو و لیکن نظر کن در نوبت من پس کن یا آن هر چه خواستی را بگوید باشد غیر
آن هر چه باشد و لیکن از حقوق من پس کن از دست و او گذار مرا بر حال خود پس
آن مصدق قول الله تعالی است که نیست کنایه بر آن دور ایند با یکدیگر صلح کنند
در میان خود نوعی از صلح و آنچه کفیم این صلح است که مذکور است در این آیت
سوم **عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام** قال سألته عن قول الله عز و جل
و ان امرأة خافت من بعلها نشوذاً او اعراضاً قال هذا یكون عند المرأة لا
تجبه فیرید طلاقاً فتقول له اسكنی ولا تطلقنی و ادع لك ما علی ظهرك
و اعطيك ما من مالي و احللک من یومی و لیکن فقد طاب ذلک له **ششم** لا
تجبه ببسیغه مضاعف غایبه معلوم باید بفعل جمله حالیه است یا صفة المرأة
چون الف لام آن برای عهده هنی است و در حکم نکره است **یعنی** روایت از
ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل
در سؤی نشاء که و اگر زنی بگوید از جانب شوهرش قصد طلاق را یا طلاق را
تا آخر آیت امام گفت که این شوهر میباید شد نزد او زن برحالی که خوش نمی آید

آن شوهر را پس بخواند طلاق آن زن را پس زن میگوید او را که نکاح همارا و طلاق
مده مرا برحالی که و اگر از آن برای تو آنچه را که باریست بر پشت تو مثل نفقه و دهم ترا
چیزی دیگر از مال خود و حلال کنم ترا از روز نوبت من و شب نوبت من پس بجهت تو بکن
شد آن بخت و تحلیل برای شوهر **باب شصت و هفتم اصل باب الحکیم و الشقاق**
شرح حکیم بفتح حاء بینقطه و فتح کاف و فتح میم ثنیه است شقاق بکسر شین با
و در قاف مصدر با جفعه است **یعنی** این باب بیان دور و دور نزاع میان زوج
و زوجه است در این باب پنج حدیث است **اول اصل** **عن علی بن ابی حمزة قال سألت**
العبد الصالح علیه السلام عن قول الله عز و جل و ان کفتم خفتم شقاق بینهما فابغوا
حکماً من اهله و حکماً من اهله فقال لیشرط الحکمان ان شاء افرقا و ان شاء
اجعوا ففرقا و اجعوا جاز **بشرط** بین بانقطه و را بینقطه ببسیغه مضاعف
غایبه معلوم باید بفعل جمله حالیه است و صیغه ثنیه است و این جمله
منصوب است محلا و مقول بشرط است فراق هر دو جایز و را بینقطه و قاف ببسیغه
ماضی ثنیه معلوم باید بفعل باب بفرست فراقا بتقدیر فراق است
و حذقان بشرطه و مقام تنویر متعارفت مثل اذهب زید شاء او ابی که بتقدیر
ان شاء است **یعنی** روایت از علی بن ابی حمزة گفت که پرسیدم امام موسی کاظم
علیه السلام را از قول الله عز و جل و رسول خدا که و اگر ترسید عداوت میان زن
و زوجه را پس بر آن زن بدو ایاز جماعت زوج و او را بر از جماعت زوجیه
پس امام گفت که میان میکنند عداوت و از آنج و زوجیه این را که اگر و او را
خواهند تفریق کنند طلاق و اگر خواهند اصلاح کنند بدستور العمل میان
زوج و زوجه پس اگر تفریق کنند یا اصلاح کنند گذار میشود **دوم** **عن ابی حمزة**

۱۱۱۷
 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ فَأَنْعَمْتُ أَحْكَمًا مِنْ أَهْلِ
 وَحْكَمًا مِنْ أَهْلِهَا قَالَ لَيْسَ لِلْحَكِيمِ أَنْ يَقْرَعَ حَتَّى يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلَ وَالْمَرْأَةَ وَيُخْبِرَ
 عَلَيْهِمَا أَنْ يَشْنَأَ جَعْفَرًا أَوْ يَشْنَأَ فَرَقًا أَوْ يَجْعَلُ بَيْنَهُمَا فَرَقًا فَإِنْ تَرَكَهُ حَتَّى يَسْتَأْذِنَ
 بَنَزَلَ بِهِ سِفْطَهُ بِصِفَةِ مَضَاعِ تَشْنِيعِ غَائِبِ مَعْلُومٍ بِأَبِ اسْتِفْهَالِ اسْتِثْنَاءِ
 طَلَبِ فَرَمَانِ **يَعْنِي** رَوَايَتِ أَنْجِلِهِ أَوْ إِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ
 إِمَامُ رَايَ الْقَوْلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ نَسَاءً كَيْسَ بِرَأْيِهِ دَوَاوِيرُ الزَّجَاعَاتِ رُفُوحِ
 وَدَوَاوِيرُ الزَّجَاعَاتِ رُفُوحِ إِمَامُ كَقَوْلِهِ كَمَا تَرَى نِسَاءً بِلَا دَوَاوِيرِ الزَّجَاعَاتِ تَقْرِي
 كُنْدُ مَكْرٍ أَنْ يَشْرَبَ مِنْ زَوْجِهِ دَرَدًا وَطَلَبِ فَرَمَانِ كُنْدُ زَوْجٍ وَرُفُوحِ وَبِمَا يَنْتَبِهُ
 بِرُفُوحِ وَزَوْجِهِ كَأَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِمْ وَكَأَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِمْ لِكَيْ يَصْلَحَ كُنْدُ
 تَقْرِي كُنْدُ بَيْتِهِمْ كُنْدُ اسْتِثْنَاءِ **سُومِ** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ
 اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَنْعَمْتُ أَحْكَمًا مِنْ أَهْلِهَا وَحْكَمًا مِنْ أَهْلِهَا قَالَ الْحَكَمَانِ بَشَرَانِ أَوْ
 شَاءَ أَفْرَقَا أَوْ شَاءَ أَحْكَمَا فَرَقَا جَعْفَرًا أَوْ فَرَقًا فَإِنْ تَرَكَهُ حَتَّى يَسْتَأْذِنَ
 فَاهْرَسَتْ مِنْ زَوْجِهِ سَابِقِ **جِهَارِ** عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
 عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَنْعَمْتُ أَحْكَمًا مِنْ أَهْلِهَا وَحْكَمًا مِنْ أَهْلِهَا أَرَأَيْتَ أَنْ
 اسْتَأْذَنَ الْحَكَمَانِ فَقَالَ الرَّجُلُ وَالْمَرْأَةُ لَيْسَ قَدْ جَعَلْنَا أَمْرَ كِلَا الْبَيْنَانِ فِي الْأَصْلَحِ
 وَالتَّقَرُّقِ فَقَالَ الرَّجُلُ وَالْمَرْأَةُ نَحْنُ قَاتِلَانِ بَيْنَهُمَا أَيْ جَوْرًا عَلَيْهِمَا أَيْ جَوْرًا تَقْرِي
 عَلَيْهِمَا قَالَ نَعَمْ وَلَكِنْ لَا يَجُوزُ لِأَعْلَى طَرَفٍ مِنَ الْمَرْأَةِ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الزَّوْجِ **يَعْنِي** رَوَايَتِ
 أَنْ سَمَاعَةَ كَقَوْلِهِ إِمَامُ جَعْفَرِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَايَ الْقَوْلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ
 نَسَاءً كَيْسَ بِرَأْيِهِ دَوَاوِيرُ الزَّجَاعَاتِ رُفُوحِ وَدَوَاوِيرُ الزَّجَاعَاتِ رُفُوحِ كَقَوْلِهِ
 مَرَأَةً كَأَنْ يَطْلُبَ رَحْمَتَ كُنْدُ دَوَاوِيرِ الزَّجَاعَاتِ وَرُفُوحِ كَوْنِ زَوْجٍ وَخَبَرِ كَأَنْ

۱۱۱۸
 نِسْتَنَازَ شَأْنِ أَيْ كَيْفَ يَحْقِيقُ كَرَامَتَهُ بِكَارِهُتِهِمَا وَاسْتِصْلَاحِ وَتَقَرُّقِ بَيْتِهِمْ
 زَوْجٍ وَزَوْجِهِ كَأَنْ يَطْلُبَ رَحْمَتَ كُنْدُ دَوَاوِيرِ الزَّجَاعَاتِ رُفُوحِ وَخَبَرِ
 كَأَنْ يَطْلُبَ رَحْمَتَ كُنْدُ دَوَاوِيرِ الزَّجَاعَاتِ رُفُوحِ إِمَامُ كَقَوْلِهِ كَمَا تَرَى نِسَاءً بِلَا
 دَوَاوِيرِ الزَّجَاعَاتِ تَقْرِي كُنْدُ مَكْرٍ أَنْ يَشْرَبَ مِنْ زَوْجِهِ دَرَدًا وَطَلَبِ فَرَمَانِ كُنْدُ
 زَوْجٍ **يَعْنِي** رَوَايَتِ أَنْجِلِهِ أَوْ إِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ
 إِمَامُ رَايَ الْقَوْلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ نَسَاءً كَيْسَ بِرَأْيِهِ دَوَاوِيرُ الزَّجَاعَاتِ رُفُوحِ
 وَدَوَاوِيرُ الزَّجَاعَاتِ رُفُوحِ إِمَامُ كَقَوْلِهِ كَمَا تَرَى نِسَاءً بِلَا دَوَاوِيرِ الزَّجَاعَاتِ تَقْرِي
 كُنْدُ مَكْرٍ أَنْ يَشْرَبَ مِنْ زَوْجِهِ دَرَدًا وَطَلَبِ فَرَمَانِ كُنْدُ زَوْجٍ وَرُفُوحِ وَبِمَا يَنْتَبِهُ
 بِرُفُوحِ وَزَوْجِهِ كَأَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِمْ وَكَأَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِمْ لِكَيْ يَصْلَحَ كُنْدُ
 تَقْرِي كُنْدُ بَيْتِهِمْ كُنْدُ اسْتِثْنَاءِ **سُومِ** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ
 اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَنْعَمْتُ أَحْكَمًا مِنْ أَهْلِهَا وَحْكَمًا مِنْ أَهْلِهَا قَالَ الْحَكَمَانِ بَشَرَانِ أَوْ
 شَاءَ أَفْرَقَا أَوْ شَاءَ أَحْكَمَا فَرَقَا جَعْفَرًا أَوْ فَرَقًا فَإِنْ تَرَكَهُ حَتَّى يَسْتَأْذِنَ
 فَاهْرَسَتْ مِنْ زَوْجِهِ سَابِقِ **جِهَارِ** عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
 عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَنْعَمْتُ أَحْكَمًا مِنْ أَهْلِهَا وَحْكَمًا مِنْ أَهْلِهَا أَرَأَيْتَ أَنْ
 اسْتَأْذَنَ الْحَكَمَانِ فَقَالَ الرَّجُلُ وَالْمَرْأَةُ لَيْسَ قَدْ جَعَلْنَا أَمْرَ كِلَا الْبَيْنَانِ فِي الْأَصْلَحِ
 وَالتَّقَرُّقِ فَقَالَ الرَّجُلُ وَالْمَرْأَةُ نَحْنُ قَاتِلَانِ بَيْنَهُمَا أَيْ جَوْرًا عَلَيْهِمَا أَيْ جَوْرًا تَقْرِي
 عَلَيْهِمَا قَالَ نَعَمْ وَلَكِنْ لَا يَجُوزُ لِأَعْلَى طَرَفٍ مِنَ الْمَرْأَةِ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الزَّوْجِ **يَعْنِي** رَوَايَتِ
 أَنْ سَمَاعَةَ كَقَوْلِهِ إِمَامُ جَعْفَرِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَايَ الْقَوْلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ
 نَسَاءً كَيْسَ بِرَأْيِهِ دَوَاوِيرُ الزَّجَاعَاتِ رُفُوحِ وَدَوَاوِيرُ الزَّجَاعَاتِ رُفُوحِ كَقَوْلِهِ
 مَرَأَةً كَأَنْ يَطْلُبَ رَحْمَتَ كُنْدُ دَوَاوِيرِ الزَّجَاعَاتِ وَرُفُوحِ كَوْنِ زَوْجٍ وَخَبَرِ كَأَنْ

طالقا قبله ان يزوجها فحي امراته وهي عنده على نفقته وان انفقت العقد
 قبل ان ينجي او يراجع فقد حلت للزوج ولا سبيل له عليها **شرح** الاستقبال
 بقاء ويا بد فقه از سر گرفتن مری در غیر گفته که استقبله اذا استأنف وابتدا
 وصدرا بجا مضامنت بمفوق واین دفع تو هم اینست که چیزی از چهار سال گذشته
 بخانه شده و نظیر این گذشته و حدیث یا زدهم باب دهم یا به من طلق لغیر
 الکتابه و الاستد که با چهارم است و معنی دیگر برای آن بیان شد **شرح** و اگر بنا شد
 برای مفقود مالی گفته میشود ولی که اتفاق کن از مال خود بر زن پس اگر کرد بقی
 را می برای زن سوا اینکه شوهر کند چندانکه ولی اتفاق کند با او اگر ولی استماع کند از
 اتفاق کند بر زن چه میکند ولی احکام بر این طلاق دهد یک طلاق در استیفاء عقد
 طلاق بر مالی که زن با او از حیض باشد پس میگوید طلاق که یک حکم است بجای
 طلاق شوهر پس اگر آید شوهر او پیش از آنکه آخر شود عقد او از زنی که طلاق و
 او را پس بخاطر رسد شوهر را که برگردد اندر زن پس او زن او است و او زن او شوهر
 آید یا برگردد اندر زن پس تحقیق آن زن حلال شد برای شوهر آن دیگر و نیست راه گفتاری
 برای شوهر و لبر آن **سوم** **شرح** عن ابی القباچ النخعی عن ابی عبد الله علیه السلام
 فی امره غایب عنها زوجها أربع سنین ولم یتفق علیها ولا بدری الحی هو اثم
 میت ایحیی و لیه فی ان یطلقها قال نعم وان لم یکن له ولی یطلقها السلطان
 قلت فان قال ولیا نا اتفق علیها قال فلا یجوز علی طلاقها قال قلت ارایت
 ان قالت انا اريد ما تريد النساء ولا اصبر ولا اتعد كما انا قال لیس لها
 ذلک ولا لمرأته اذا اتفق علیها **شرح** روایت از ابو القباچ که تا از امام غیر
 صادق ۴۰ روزی که غایب شد از او شوهر شرح چهار سال قری و اتفاق نکرد

بر آن زن و دانسته میشود که آیا زنده است او یا مرده است آیا بجای میشود ولی
 بر این طلاق دهد آن زن را امام گفت که آنی و اگر بنا شد او را ولی طلاق میدهد
 آن زن را حکم کنم که پس اگر گوید ولی که من اتفاق میکنم بر آن زن چگونه میشود اما
 گفت که پس ولی بخود نیشود بر طلاق آن زن را وی گفت که کنم که خبر ده مرا که اگر
 آن زن گوید که من میخواهم آنچه را که میخواهند زنان و میره میکنم و نمی بینم چنانچه
 متمم چگونه میشود امام گفت که نیست زن را آن تسلط و نیست رفقی آن زن را چون
 اتفاق کرده شود بر آن زن **چهارم** **شرح** عن سماعة قال سألت عن المفقود
 فقال ان علفت اثره في أرضه في شظرة كالأبدحى یا تها مائة أو یا
 طلاقه و ان لم تعلم این هو من الارض طلقها و لم یاتها منه کتاب ولا خیر
 فانها تاتی الامام قیامها ان تنظر أربع سنین فی طلب فی الارض **شرح** روایت
 از سماعة که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که
 پرسیدم امام را از مفقود پس امام گفت که اگر آن زن داند این را که او در سر
 مینی است پس او انتظار کشند است او را چنانچه ممکن آید و اگر مرده مفقود
 یا آید او را جز طلاق مفقود و اگر نداند که در کجاست مفقود از چهار زمین تسام
 و نیاید آن زن را از جانب شوهر مکتوبی و نه خبری پس بدینست که آن زن میگوید
 نزد امام پس امام امر کرد میکند او را باینکه انتظار کشند در چهار سال قری پس مفقود
 طلب کرده میشود در روی زمین **اصل** **شرح** فان لم تعلم له اثر حتى یغی الاربع سنین
 امرها ان عتد أربعة أشهر وعشراً ثم تحلل للزوج وان قدیم زوجها بعد
 ما تشقعه عتدتها فلیس علیها رجعة و ان قدیم و حی فی عتدها أربعة أشهر
 فلو املك برجعها **شرح** قدم هر دو جای بیفوق ماضی غایب علی باب علم است ما یقید است

و اما در محال است اربعه شهر و عتق در دم منقطع و بجا فقط قرآنست در سق بقره
 که بر این با نفسین اربعه شهر و عتق **بینه** پس اگر دانسته نشود برای منقطع
 اثری تا آنکه گذرد آن چهار سال امام امر میکند زن را باینکه عده وفات نکارد و در
 ماه و ده شبانه روز بعد از آن حلال میشود برای شوهر آن دیگر پس اگر بگوید شوهر
 بعد از آنکه عده او پس خست برای او بر آن زن بگوید ایندنی و اگر بگوید بر خالی
 که آن زن در عده خود است که چهار ماه و ده شبانه روز است پس زن را و از ترست
 بگوید ایند آن زن خواهد بود که جمع میان این حد و حدیث امر بطلاق بیکی از
 دو وجه است اول اینکه امام بخیر باشد میان امر بطلاق و میان امر بعد و قیاس
 بقضا مصلحت وقت عمل کند دوم اینکه امر بعد وفات مخصوص صورت باشد
 که زن عده طلاق نداشته باشد مثل صیغه و یا نشه و غیره در اینها و امر بطلاق مخصوص
 صورت باشد که زن عده طلاق داشته باشد و الله اعلم **باب شصت و نهم اصول باب**
المراة یبلغها مقهور زوجها و طلاقها فتنقه ثم تزوج فیها زوجها یبلغها
 بیا بیک نقطه و عین باین نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم بیا بقره صفت المرأة است چون
 الف لام آن برای عهدی است و در حکم نکرده است تزوج بصیغه مضارع غایب
 معلوم بیا بقره بحدیف یکتا و بقره بیا بقره بحدیف یکتا و بقره بیا بقره بحدیف یکتا
 ز نیست که برسد با خبر که شوهرش را بخر طلاق آن زن پس عده نگاه میدارد
 بعد از آن شوهر میکند پس بگوید شوهرش را بخر بیا بقره بحدیف یکتا **اول اصل**
 عن زارة عن ابي جعفر علیه السلام قال اذا نكح الرجل امة او خیرها وها ان
 طلقها فاعتدت ثم تزوجت بها زوجها بعد فان الاول احق بها من هذا
 الاخر و دخل بها او لم يدخل بها و لها من الاخر المهر بما استحل من فرجها قال

الاخیر

و در این

ولیس الاخر ان تزوجها ابدا **شش** یعنی تزوج و عین باین نقطه بصیغه ماضی
 بقره بیا بقره است فاعل یزوف و ما نند التي یفج نون و سکون عین آورد
 خبر که کسی خبر و ها بیا بقره بیا بقره و بیا بقره بصیغه ماضی جمع مذکر غایب
 باب تفعل است و ضمیر جمع راجع بقره داشت بعد مبنی بر ضم است آخر هر دو بیا
 بقره و الف و کسر و فتح خا میتوان بود **بینه** روایت از زنان از امام محمد باقر علیه السلام
 گفت که چون آورده شد خبر هر که مرد سکون نشد یا مرد مان خبر دادند زن را که مرد طلاق
 داد او را پس زن عده نگاه داشت بعد از آن شوهر کرد پس مد شوهر اولش بود
 پس بقره که شوهر اولش را و از ترست بقره از این شوهر دوم خواهد شوهر دوم بیا
 کرده باشد و بیا جماع نکرده باشد و برای زنت از شوهر دوم مهر بیا حلال است
 آنرا از فرج زن امام گفت که بجا نیست برای شوهر دوم و این حدیث خود کند آنرا
 هر که **روایت** عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر علیه السلام قال سألته عن رجلین شهدا
 علی رجل غایب عن امراته انه طلقها فاعتدت المرأة و تزوجت ثم ان الزوج
 الغائب قدیم فرغم انه لم یطلقها و الذی فتنه لحد الشاهدین فقال
 لا سیل الاخر لهما و یؤخذ الصداق من الذی شهد فیرد علی الاخرین
 و الاول املک لهما و یؤخذ من الاخر و لا یقر بها الاول حتی یفقی عده **شش**
 روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بر سیدم امام را از دو
 که گواهی دادند بر مرد غایب نزد زنش که او طلاق داد زنش پس عده نگاه
 داشت آن زن و شوهر کرد بعد از آن و شوهر کرد بعد از آن بدستی که آن شوهر
 آمد پس عده کرد که او طلاق نداده زن را و در عتق شوهر خود را بیا از آن دو گوا
 بر امام گفت که نیست راه نصرت شوهر دوم را بر آن زن و کفره میشود مهر دوم

و در این

مضاع غایت معلوم مضاعف باید فعالست و ضمیر مستتر راجع بمصدر است
مشا و الیه ذلک تا کید مفروم از انما تا آخر است ان یعتقد لایست **یعنی** و بدین
که استبراه آن زن زهداش را بستر حلال نمیکند و برای مردان همگی ایشان
گفت زنان که وان تا کید امام برای اینست که مرد مانی گفتند که آن زن عده نکا
میدارد و عده برای هر شوهر عده پس امتناع کرد از آن امام محمد باقر علیه السلام و گفت
که عده نکاه میدارد بستر حلال میشود برای مردان **و دوم** عن یونس عن بعض
الصحابة فی امره یحیی الیها زوجها فتزوجت ثم قدوم زوجها الاقول لفظها و طلقها
الآخر قال فقال ابراهيم الخليل علیها السلام تعذبتین غلما زلانی الی یوسف
علیکم فقال علیها عده واحدة **یعنی** یفیع نون و فتح خاء با نقطه و عین بینقطه
منصوبت بقیله این **یعنی** روایت از یونس از بعضی را نشد زنی که آورده شد
سگی او جز مرگ شوهرش بر شوهر کرد بعد از آن آمد شوهر او و نشد طلاق داد
اولا و طلاق داد او را شوهر دوم نیز را وی گفت که پس فتوی داد ابراهیم خلی
از جمد خالفان که بران زنت اینکه عده نکاه دارد و عده پس بر داشت
ان فتوای رزان سگی امام محمد باقر علیه السلام که بران زنت یک عده
هفتاد و یکم اصل باب عده المرأة من الخوف **یعنی** حصن یفیع خاء با نقطه و کسر صاد بینقطه
و تشدید باید است **یعنی** این باب بیان عده زنت از شوهر بخایه در این
یک حدیث **احسن** عن ابی عبیدة قال سئل ابو جعفر علیکم السلام عن ختی تزوج
امراة و فرض لها عده فا و هی تعلم انه ختی فقال لجا یز فیقول انه نکت
معها ما شاء الله ثم طلقها حل علیها عده قال نعم النیس قد لذ منها و لذت
منه قبل له فقل کان علیها فاما کان یكون منه و منها غسل قال فقال ان

ان کانت اذا کان ذلک منه انت فان علیها غسل فقل ان رجعا علیها بشی
من صلاتها اذا طلقها فقال **لا** مادام شاه مصدق است و مصدر تا بیطرف
زمانست لذت شد ذل یا نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باید نظر است ماکا
یکون منه و منها عدا رست از دمالی مثالی بخدش منافات ندارد با آنچه گذشت
در باب عده الحلافه المطلقه تا آخر که باب جمل و چهارم است و بیان شد **یعنی**
روایت از ابوعبیده گفت که پرسیدند شد امام محمد باقر علیه السلام از بخایه که جفت
خود کرد زنی را و تعیین کرد برای او مهر را بر جالی که زن میداند که او بخایه است
پس امام گفت که ان رواست پس گفته شد که بدستی که او در نک کرد باز چند نفر
الله تعالی بعد از آن طلاق داد زنی را که بر زنت عده امام گفت که آری ایاست
شان اینکه تحقیق اولدت بر از زن و زن لذت برد از او بدیالی گفت شد امام
که پس آیا شد بران و در آنچه بود که واقع میشد از او باز زن غسل را وی گفت
که پس امام گفت که اگر زن باشد باین روش که چون شود انقضای زنت انزال منی
کند پس بدستی که نزد زنت غسل گفته شد که آیا پس بی رویی است اینکه برگردد
بر زن بخایه از مهرش جزی طلاق دهد زنی پس امام گفت که نه مرد است که
در مالی برای ایشان حکم جماع دارد برای دیگران در وجوب عده بدو هم تمام
مهر و حکم جماع ندارد در وجوب غسل **باب هفتاد و دوم اصل باب المساقبه** **یعنی**
بعد از این المساقبه بصاد بینقطه و الف و باء یکنقطه بصیغه اسم مفعول با
افعال کسی که افت رسیده باشد **یعنی** این باب بیان افت رسیده بخودش جاز
نزوج است در این باب یک حدیث **احسن** سئل ابو ابراهیم علیهم السلام عن المرأة
یکون لها ریح و قد اصاب فی عقله من بعد ما تن و جها و عرض له کجوت

فَقَالَ لَهَا اِنْ تَنْتَعِ نَفْسُهَا عَنْهُ اِنَّ شَأْنَهُ **بعضی** تنوع بنوع و نالی با نقطه وین
 بینقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم با جری است **بعضی** بر سینه شد اما هم
 کاظم علیه السلام ازین که میباشدا و لا شوهر و تحقیق آفت رسیده شده و خبر
 بعد از آنکه حقت خود کرد آن زن را عارض شد و اجوی بیامام گفت که جاست
 آن زن را اینکه بر کند خود را از آن شوهر که خواهد بطلاق و الی با و لا شوهر
 بتفصیلی که ظاهر میشود از احادیث بآب طلاق الموعود تا آخر که باب پنجاه و دوم
 است **باب هفتاد و سوم اصل الظاهر** بکونه یا نقطه و لا بینقطه مصلد
 باب مقاعله مبنا لفظه بفتح ثا و سکون هاء مصدر باب نفع که بمعنی دور شدن
 انجیزیت جوهر گفته یقال هذا امر ظاهرا عند عارة ای زائل قال الشاعر و جرحها الولد
 انی اجربا و تلك شكاة ظاهرا عند عارها و مراد بیا لظهور و در شدن ازین خود ایتست
 که گوید زنا که تو مثل مادر منی برضیایا بتداین و بعضی گفته اند که ظاهر را گفتن
 مرست زنا که ایتست علی کظها ای و مانند آن بقصد تحریم و ما خود است از ظاهر
 بعضی پشت که در ستور محل را گوید است بنا سبب اینکه زوج و زوج در وقت جماع مانده
 را که مرکوبند **بعضی** این باب بیان احکام ظاهرا مرست در این باب است و پنج حدیث
 و در ذیل حدیثی و یک نقل کلام بعضی است **اولا** عن جریر عن ابي جعفر علیه السلام
 قال اِنَّ امیر المؤمنین علیه السلام قال اِنَّ اَجْرَةَ امْرِئٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اِنْ فَلَانًا رَجَعَ قَدْ شَرَّكَ لَهٗ بَطْنٌ وَاَعْتَنَهُ
 عَلٰی دُنْيَاهُ وَاٰخِرَتِهِ فَلَمْ يَمْسُحْ بِمَكْرَهَا وَاَنَا اَشْكُوهُ اِلَى اللَّهِ وَاَلَيْكَ قَالَ جَاءَ
 تَشْكِيْنُهُ قَالَتْ لَهٗ اِنَّهٗ قَالَ لِي الْيَوْمَ اَنْتَ عَلٰی حَرَامٍ كَظْهَرْتَنِي وَاَقْدَحْتَنِي
 مِنْ صَنْبَرِي قَا نَظَرْتُ فِيْ امْرِئٍ **بعضی** حران بضم حاء بینقطه و سکون میم است

آن زن قوله است و اسم شوهرش را درست و جوی با اعطف بیان فلان است
 نثرت بنون و نالی سه نقطه و لا بینقطه بصیغه ماضی تنکیم معلوم باب مضارع
 است انشرف بنون و سکون ثا بر کند کردن و در بعضی نسخ جای ثا شین با نقطه
 است بهما معنی بطنی متبونی است تقدیر او بنظر بطن برای کسی عبا رست از دادن
 هر ذریه خود بآن کس نظیر قول عائشه ان الدنيا قد یجب بطنها لابن ختمه
 زیرا که هیچ بچه شوق است و ختمه مادر عیسی است یا عیسی رست از زانیه اولاد
 صاحب حق میگویند که انشور کثیره الولد ما استقرنا سیده و منصوبت محلا فایب
 مقفوعه مطلق برای نوع است و مقدم شده بر ما ملش تشکیک و سکون شین با
 و کس کاف و سکون یاء و نقطه در پایان و فتح نون و ضمیر راجع بفلان بصیغه
 مضارع مخاطبه معلوم معتل اللام باب نقر است و در اصل تشکیک نبوده کسر
 و او فقیه بوده و افتاده و او با لفظ ساکنین افتاده و کاف **مکسور**
 شدن بمناسبت یا پس و زشتی فقیه است **بعضی** روایت از جریر از امام
 محمد باقر علیه السلام گفت که بدیستی که امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بدیستی که زنی
 از مسلمانان آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پرس گفت که ای رسول الله بگفت
 که ای رسول الله صلی الله علیه و آله بدیستی که فلا نکر شوهر من تحقیق بر کند کردم برای او
 هر ذریه خود را و اعانت کردم او را بر کار دنیا و او کار آخرت او پس بیند
 از من ناخوشی را و من شکایت میکنم او را رسول الله صلی الله علیه و آله و رسول الله گفت
 که هر چه قسم شکایت میکنی او را زن گفت که بدیستی که او گفت مرا امروز که تو بر
 حرامی مانند بدیست مادر من و تحقیق بر کند کردم مرا از جایی که انجای بودم
 بچو فکر کن در کار من **اصل** فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما اترک

الله علی کتابا اقوی من ذلک وانا الکره ان الون من المتکلفین فقلت
 بتکلی وفتکلی ما بها الخ الله والی رسولی صلی الله علیه و آله واسمعت فتح الله علی
 ودر کتاب رسولی فی زوجها وما شکلت الیه **نسخه** ظاهر انزل الله تا آخر است که حقبا
 رسول الله چیزی از شریعت عیسای بعد از فتح آن شریعت جا نمانده و هر چند که من
 آن نازل نشده باشد زیرا که رسول الله پیش از مبعوث شدن خود بشری دیگر از اوصیا
 عیسای بوجه چنانچه گذشت در کتاب الحجة در شرح چند هجدهم مولد البقی صلی الله
 و آله و وفاته که باب صد و دهم است پس جمیع احکام شریعت عیسای میدادند
 المتکلف بصیغه اسم فاعل باب تفعل کس که از روی اجتهاد ظنی حکم کند مادر او را
 است و مقتضای محلا و در دوم مصید است ضمیر الیه راجع برسوا الله و آج
 بالله تعا میتواند بود **نسخه** بر گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که فرموده است
 الله تعالی من اتقی از قرآن که دیوان کم بان میان تو و میان شوهر تو و من
 دام اینرا که با شتم از اصل حکم از روی ظن و اجتهاد پس زن شروع کرد که میکند
 و شکایت میکرد آنچه را که با او بود از دو مائیکه رسول الله و رسول او صلی
 علیه و آله و برگشت پس نشیند الله تعا گفتگوی زن را برای رشتی در حق شوهر خود
 و شکایت او را رسول الله **نسخه** فأتوا الله عز وجل ینذک فأتا بسم الله
 الرحمن الرحیم قد سمع الله قول التي تجاد لک فی زوجها وفتکلی الخ الله و الله
 تجا و رکبا یخبر بما یرتقا رسول الله صلی الله علیه و آله فی زوجها ان الله
 یسمع بصر الذین یظاهرون بینکم من نساءهم ما هن امناتهم ان امناتهم
 الا الله و لکنهم و احکم لبقوا لکن منکر من القول و زورا وان الله لعیق
 عقوق **نسخه** یعنی بما و در حقها تفسیر قول اتی است یا تفسیر مصداق تجاد لک است

و میتواند

و میتواند بود که تفسیر تعا و رکبا باشد باعتبار خبر اخیر باینکه تعا و بعضی کما
 یا شد و جواب زن بعد از جواب رسول الله از کدام اول زن واقع شد
 پس فرموده است الله عز وجل بان حکم چیزی از قرآن را که بسم الله الرحمن الرحیم
 بتحقیق شنید الله سخن شری را که گفتگو میکند با تو در شوهرش و عرض حال بد خود
 میکند سو الله تعا و الله میشنود گفتگوی شما را بخواهد سخن زن را برای رسول
 صلی الله و آله در شوهرش بشنود که الله شنوای بینا است جمیع که در کتاب تفسیر
 است علی حرام کفر ای میکند از زنان خود نیستند آن زنان مادران
 بیان این آنکه نیستند مادران ایشان مگر زانی که زانیه ایشان را خواهد زانیه
 جمیع ابدان ایشان و آن ظاهر و معروف است خواه زانیه بعضی از ابدان
 و آن در صورت رضاع جامع شروط مقرر است چنانچه گذشت در کتاب التکلیف
 در باب حد الرضاع الذی یحریم که باب هشتاد و هشتم است و بدینست که ایشان
 هر آینه میکنند بقیه از سخن را و در غیر او بدینست که الله هر آینه تجا و رکبتا
 است **نسخه** فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله و آله الخ فأتا بسم الله
 فقال لها چیزی بزرگ فاشته به فقال له اقلعت لاحرامک هذه انت علی
 حرام کفر ای قال قد قلت لها ذاک فقال له رسول الله صلی الله علیه
 و آله قد انزل الله فیک و فی امرک قرآنا **نسخه** پس کس فرستاد رسول الله
 صلی الله علیه و آله سو آن زن پس زن آمد نزد او پس گفت زنا که بسیار شوهرت را
 پس آورد نزد او شوهر را پس گفت شوهر را که آیا گفتی این زن تری که تو بر من
 مائند نیست مادرش شوهر تو گفت که تحقیق گفت و این سخن پس گفت
 رسول الله صلی الله علیه و آله که تحقیق فرموده است الله در حق و در زن تو چیزی

از قرآن **اصل** فقر علیه ما انزل الله من قوله قد سمع الله قول الذين يجادلون
ان الله الحق له الله لعقوه عقور فقم امر انك اريد فانك قد قلت منكرا
من القول ونورا قد عفا الله عنك وعفرك لا تلتفت فانك قد عفا الله عنك
نادم على ما قال لا مرا **نسخه** بسخ اند بر شوهر آنچه را که فرو فرستاد الله از
قوله که قد سمع الله قول الذين يجادلون قلوا و ان الله لعقوه عقور بسخ
کن زن تو اسکا بچه بگفته که تو بجهت حق گفتی قبحی از جمله سخن را و دروغی را
تجاول کرد الله از تو و پشایند بری تو پس دیگر میگویند بر کشت آن مرد بر کاش
که او پشیمان بود بر آنچه گفت زشت را **اصل** فكم الله ذلك للذين بعدك انزل الله
عز وجل والذين يظاهرون من نسائهم ثم يعودون لما قالوا بغيضا قال الله
الاول لامراته انت على حرام فظها اي قال من ظها بعد ما عفا الله وعفرك
للرجال الاول فان عليه تحريم من قبل ان يماسا في غير محارم اياكم فظنوا
بهم والله بما تعملون خبير فمن لم يجد فصيا من شهرين متتابعين من قبل ان
يماسا فمن لم يستطع فاطعام ستين مسكينا **نسخه** که بصيغه ماضی فای معلوم
باب ففعل است التکونه ناخوش کردن کا و بر برای کسی بالزام کفار برکن
دران کار متنا دالیه ذلک ظاهر است بعدد را اول یعنی برضم است قادر فانه
برای بیامت در سوره مجاد چنین است والذين يظاهرون من نسائهم
ثم يعودون لما قالوا بغيضا من قبل ان يماسا تا آخر و درین
جدا احتمالت ان یجلدوا بعد عفو یعنی اقرار بکفر باشند یا بخی که داشته بود
و فی قصد بینه یا بخی فائده رسانند باشند مثل آزاد کردن بنده و لا م
در ملا برای بیعت باشند و یا موصول باشند و فخی بر رفته مقهور هم

باشد مثل آزاد کردن بنده و یا موصول باشند و فخی بر رفته مقهور هم
انما ظاهر میشود پس خصوصیت قائل و مقصود لها منظور نیست تقا و میان مرد
اول و دیگران اینست که ظاهر مرد اول پیش از انرا حکم و ایجاب کفار ظاهر است بخلاف
ظاهر دیگران پس اگر دران وقت دو کس یا کس مثلا ظاهر میکردند مانند مرد اول
میبود **نسخه** و ناخوش کرد الله آن سخن را بری مومنان بعد از ظاهر مرد اول یا نیز
که فرو فرستاد الله عز وجل در سوره مجاد که و جی که ظهار میکنند از زنان خود بعد از ان
عود میکنند بران ی آنچه گفتند یعنی اهدان سخن منکر و زوریر که گفت مرد اول
که تو بر من حرامی مانند بیعت مادر من امام گفت که پس هر که گفت ان کار را بعد از انکه
عفو کرد الله و بخنایش کرد بری مرد اول پس بدستی که بر او ست آزاد کردن
بندن پیش از انکه بهم رسند میخوانند جماع زن را آن آزاد کردن پند داده میشود بایان
و الله یا بچه میکند بجهت راست پس هر کس یا ذت پس بر او و زن دعوا پی در پی است
پیش از انکه بهم رسند پس هر که توانا بی نداشت پس بر او و خود آیند شفت میکند است
بدانکه بقیصیل بری میگوید با کله از کفار ظهار می آید در کتاب لایمان و اندوز و
در چندین و ششم از ابواب **اصل** فجعل الله عقوبة من ظاه بعد انهم هذا و قال
ذلك لمن متوا باليه و رسول و تلك حدود الله فجعل عز وجل هذا حد الظهار قال
حران قال ابو جعفر علیه السلام ولا يكون ظهار في بين ولا اقرار ولا في عصب ولا يكون
ظهار الا على ظاهر بغير جماع بشهادة شاهدين مسلمين **نسخه** پس هر که ایند الله عفو
کسی که ظهار کرد بعد از تنهای ظهار را اینک مذکور شد و گفت که آن برای اینست
که شما کردید با الله در سوره و انها قرار داد های الله است پس هر که ایند الله
عز وجل این قرار داد ظهار را گفت حران که گفت امام محمد باقر علیه السلام و شبیه

۱۱۴۵
 ظاهر موجب کفان در قیام آنچه می آید رجعت چهارم و هشتم و بیست و چهارم این باب
 و نه در هر رساله مثالی که نفع دیوانه شده باشد موافق آنچه گذشت در شرح
 حدیث چهارم باین طلاق المفسر و المکر که باین پنج و چهارم است و مثل صورتی
 که زوج مجبور باشد موافق آنچه می آید رجعت ششم و هفتم این باب و نه در حالت
 ختنه کاری و نیتا شد ظاهر موجب کفان مکرر باین زن از حیض بیجماع در آن پائی بکوی
 دو کوه سلمان **دوم** عن عید بن زرار عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا طلاق
 الا ما ارید به الطلاق ولا ظهرا الا ما ارید به الظهار **شرح** روایت از عید بن زرار
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیت طلاق صحیح مکرر آنچه قصد کرده شود بآن
 انشاء طلاق و نیت ظاهر موجب کفان مکرر آنچه قصد کرده شود بآن انشاء ظهار
سوم عن زرار قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الظهار فقال هو من كل
 ذي عرق ام او اخت او خالة او خاله ولا يكون الظهار في بين فقلت فكيف له
 يقول الرجل لامرأته وهي طاهرة في غير جماع انت على حرام مثل امي او اختي وهو
 يريد بذلك الظهار **شرح** روایت از زرار گفت که پرسیدم امام عبد الله علیه السلام
 از ظهار پس امام گفت که آن بسبب هر شخصی است که صاحب حرمت باشد که مادر یا خواهر
 یا عمه یا خاله است مثلا و نیتا شد ظاهر موجب کفان در قیام آنچه می آید رجعت ششم و هفتم این باب
 که میگوید مرد زنی را برحالی که زن یا آن از حیض است بیجماع که تو بر من حرامی مثل پست
 مادر من یا خواهر من برحالی که او قصد میکند بآن انشاء ظهار را **چهارم** عن رجل
 قلت لابي الحسن عليه السلام في قلت لامرأتي انت علي كظهر امي ان خرجت من باب
 الجن فخرجت فقال ليس عليك شيء فقلت اني قولي علي ان اكفر فقال ليس عليك
 شيء فقلت اني قولي علي ان اكفر فقلت و رقتين قال ليس عليك شيء فقلت

۱۱۴۶
 اولم تقو **شرح** روایت از زرار گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام که بدهستی که من
 گفتن زن خود را که تو بر من مانند پست مادر منی اگر بیرون روی از رجعت پس بر
 رفت پس امام گفت که نیست بر تو چیزی از کفان پس گفت که بدهستی که من توانا ام
 بر اینکه کفان دهم پس امام گفت که نیست بر تو چیزی پس گفت که بدهستی که من توانا
 بر اینکه کفان دهم یک بنده را و دو بنده را امام گفت که نیست بر تو چیزی خواه توانا
 باشی یا توانا باشی **نیم اصل** ابن فضال عن ابن عباس عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 لا تكون الظهار الا على مثل موضع الطلاق **شرح** روایت کرد حسن بن علی بن فضال
 که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیتا شد ظاهر موجب کفان
 مکرر بر مانند جای طلاق صحیح بر اینست که شرط صحت طلاق معتبر است در رجعت
 کفان ظاهر **نیم** عن عید بن زرار عن ابی عبد الله بن المغيرة وغيره قال تزوج حمزة بن حمران ابنت
 بكر فقاما اذ اذ ان يدخل بها قال له النساء نسئنا تدخلها عليك حتى تحلف لنا
 و نسئنا نحن ان تحلف لنا بالعتق لا تلك لا تراه شيئا ولكن لحلف لنا بالظهار
 و ظاهر من امرنا ان اولادك و جواريك فظاهر منهن ثم ذكر ذلك لابي عبد الله
 عليه السلام فقال ليس عليك شيء ارجع اليهن **شرح** يدخل بصيغة مضارع غائب معلوم
 باجفراست تذکره قال در دوم باعتبار اینست که نشاء اسم جمع امره است پس
 باعتبار لفظ مذکر است نظیر و قال شق في المدينة تحلف هر دو جابصغه مضارع
 بخاطره معلوم باین ضرب است حلف بعتق اینست که گوید که اگر طلا تو دهم
 بنده آزاد کنم احلف بصيغة امر باین ضرب است حلف بظهار اینجا اعتبار است از
 انشاء ظهار بخلاف آنچه می آید رجعت سی و دوم این باب پس داود و در ظاهر برای
 عطف تفسیر است **نیم** روایت از عبد الله بن مغيرة گفت که جفت خود کرد حمزة

حرام دختر کی لا پس رفتی که اراده کرد که دخول کند دختر گفتند اول از زنان که نیستیم
 که داخل کنیم دختر را بر تو مگر اینکه بپایان کنی برای ما که طلاق ندهی و نیستیم که راضی
 شویم باینکه بپایان کنی بران مایا زادی بنده زیرا که تو پروا نداری از آن و یک
 پیمان کن برای ما بقدر وظایف از کثرت آن خاصه خود و سایر بزرگان خود
 پس خود ظهار کرد از کثرت آن بعد از آن مذکور کرد آنرا برای امام جعفر صادق
 علیه السلام امام گفت که نیست بر تو چیزی از کفایت برکردن سوگنیزان خود **نهم اصل**
 عن صفوان عن ابي الحسن عليه السلام قال سألته عن الرجل يصلي الصلوة أو يصوم
 فيشك فيها بعد ذلك فيقول إن أعدت الصلوة أو أعدت الصلوة أو أفوض
 فأمرته عليه كظرائمه ويخلف على ذلك بالطلاق فقال هذا من خطوات
 الشيطان ليس بحل شيء **نهم** وضع ضمير غائب در موضع ضمير متكلم مني بر تغليظ الجحيم
 بر حال عكست برای احتراز از تلفظ بصوت ظاهری خطوات بضم وفتح خاء با نقطه وضم
 وفتح طاء بنقطه وواو است ودر بعض نسخ بفتح خاء وفتح طاء وراه بنقطه است
نهم روایت از صفوان از امام رضا علیه السلام امام متو کاظم علیه السلام گفت که پرسید
 امام که از مرد که میگوید از نماز یا وضو میسازد پس شک نمیکنند در نماز مثلا بعد از
 قرائت شک را عاده میکند پس میگوید که اگر عاده کنم وضو پس رنش بر او مانند
 پشت مادرش باشد وضم مخفی بران عمل بطلاق رنش یا یعنی که میگوید که اگر عاده
 کنم رنش مطلقه باشد پس امام گفت که این از جعل کارهای شیطانست نیست بر او
 چیزی از ظهار و طلاق **نهم اصل** عن ابي بصير عن عبد الله بن عبد الله بن علي بن ابي حمزة
 قال سألت ابا عبد الله عليه السلام قال سألت ابا عبد الله عليه السلام قال سألت ابا عبد الله عليه السلام
 جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله ظهارت من امرأتي قال لا
 فاعترق رقبة قال ليس عندى قال اذهب فقم شهرين متتابعين قال لا اوتى

خطرات

قال اذهب فاقم شهرين متتابعين قال ليس عندى قال فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
 ان تصدق عندك فاعطاه ثم لا طعام شهرين متتابعين فقال اذهب فتصدق
 به فقال لا والذي بعثك بالحق ما اعلم بين لا يتبرأ احدا احوج اليه مني
 ومن عيالي قال فاذهب وكل واكلم عيالك **نهم** الاية بالق و تخفيف باب نقطه
 سنكتا ضمير لا يتبرأ راجع اليه است که دو سنکتا از دو طرف حااطه بان کرده **نهم**
 روایت از ابو بصير از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام می گفت
 که آمد مردی سوگنیزان رسول الله صلى الله عليه وآله پس گفت که ای رسول الله ظهار کردم از زن من گفت
 که برو پس آزاد کن بنده را گفت که نیست نزد من گفت که برو پس روزه دارد و ماه
 یی در پی را گفت که توانایی ندارم گفت که برو پس بخوان شصت مسکین گفت که
 نیست نزد من امام گفت که پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که من تصدق میکنم از جانب
 تو پس داد او را قدر از خوا برای خواند شصت مسکین پس گفت که برو پس تصدق
 کن بآن خوا پس نزد گفت که قسم یکی که فرستاد ترا با قرآن که نمیدانم در میان
 دو سنکتا میده که را که محتاجتر باشد سوگنیزانها از من و از عیال من پس گفت که
 برو بخوان عیال ترا **نهم اصل** عن جميل بن دراج قال قلت لابي عبد الله عليه السلام
 الرجل يقول لامرأته انت على كظرائمه او خالته قال هو الظهار وسألت
 عن الظهار متى يقع على صاحبه الكفارة فقال اذا اراد ان يواقع امرأته
 قلت فان طلقها قبل ان يواقعها عليه كفارة قال لا سقطت عنه الكفارة
نهم روایت از جميل بن دراج گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که اگر
 زنش را که تو بر من مانند پشت عمه او یا خاله اوی امام گفت که آن ظهارست
 و پرسیدم امام را از ظهار که چه وقت واجب میشود بر صاحبش کفاره بجز

گفت که چه خواهد که جماع کند زنی را کفتم که پس از طلاق دهد زیرا پیش از آنکه جماع کند
 او آيا براوست كه فان امام گفت كه نه رسا قطعا شد از او كفان **اصل** قلت فان
 صام بعضا فرض فافطر استقبل ام نعم ما بقى عليه فقال ان صام شهر رمضان
 استقبل وان زاد على الشهر الاخر يوما او يومين بقی علی ما بقی قال وقال الحرة
 والمملوك سواء غير ان على المملوك نصف ما على الحر من الكفارة وليس
 عليه عتق ولا صدقة **اما عليه صيام شهر رمضان** الاخر بقی یا اخرها با نقطه مضبوط
 ومفطورا واد است يوما عطف بيان الاخر است بقی علی ما بقی یا بقی است که یا قیامه را میکند
 و بنا میگرد بران برات و نه خود را بیلعاده آنچه کرده نمیکند و الا ظاهر است که علیه
 باید بجای علی موافق آنچه گذشت در نظایرین در کتب اجماع و در حدیث او واجب
 و جبهه و صوم شهرین تا آخر که با بیخاه و ششم است در نسخ الحرة و المملوكة بناء تائیت
 است و ظاهر سیاق تذکیر است غیر مضبوط و معناه است **بینه** کفتم که پس اگر روزه گرفت
 بعضی را پس بپارشد پس افطار کرد آيا از سر میگرد ما اقام میکند آنچه را که یا قیامه را
 بر او پس امام گفت که اگر روزه گرفت یکماه پس بپارشد از سر میگرد چه جای کثر از یکماه
 و اگر زیاد کرد بر یکماه و یکبار روزی را بپارزد و روزی را مثل بنا میکند برات و نه خود را
 بر آنچه یا قیامه را روای گفت که امام گفت که آزاد و بنده برابرند سگای اینکه بنده
 نصف خیریت که بر آزاد است از كفان و نیست بر بنده آزاد کردن و نه صد مساکین
 جز این نیست که بر بنده است روزه یکماه **یا زید** **اصل** عن اسحق بن عمار قال سأل
 ابا ابراهيم عليه السلام الرجل يظفر من جاريته فقال الحرة والاممة في ذائق
نعم روايت از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم امام موقاظم علیه السلام را از مردی
 که ظفر میکند از کنیز خود پرس امام گفت که آزاد و کنیز در این برابرند **و از زید** **اصل** عن

محمد بن مسلم عن ابيها عليه السلام قال سأله عن رجل ظفر من امراته خمس مرات
 اكثر فقال قال علي عليه السلام مكان كل مرة كفارة قال وسأله عن رجل ظفر من
 امراته ثم طلقها قبل ان يواقعها عليه كفارة قال لا وسئل عن الظفر على
 الحرة والاممة قال نعم **نعم** روايت از محمد بن مسلم از امام محمد با قربا امام جعفر
 صادق علیه گفت که پرسیدم امام را از مردی که ظفر کرد از زنی پنج بار یا بیشتر پس
 امام گفت که گفت علی علیه السلام که در جای هر بار است كفارة راوی گفت که پرسیدم
 امام را از مردی که ظفر کرد از زنی بعد از آن طلاق دام او را پیش از آنکه جماع کند
 آيا براوست كفان امام گفت که نه راوی گفت که و امام پرسید شد ظاهر
 که آيا بر رفته آزاد و کنیز واقع میشود امام گفت که نه راوی گفت که و امام پرسید
 شد از ظفر که آيا بر روجه آزاد و کنیز واقع میشود امام گفت که آري **اصل**
 قلت فان ظفره في شعبان ولم يجدها يعق قال ينظر حتى يصوم شهر رمضان
 ثم يصوم شهرين متتابعين وان ظفره وهو مسافر انظر حتى يقدم وان
 صام فاصاب مالا فليقبض الذي ابتدأ فيه **نعم** ثم بری تراخیت و اشارت
 بفاصله عید یا سه روز بعد از آن نیز بنا بر تقصیل که بیان شد در کتب **النصام**
 در شرح حید دوم با بصوم العیدین و ایام التشریق که باب شصت و دوم است
 کفتم که پس اگر ظفر کند در شعبان و نیا بد آنچه را که اعتاق کند چگون میشود
 میشود امام گفت که انظار میکند تا آنکه روزه دارد ماه رمضان را بعد از آن
 روزه میدارد و ماه بی بی را و اگر ظفر کند بر جالی که او مسافر است و قدرت
 بر آزاد کردن ندارد انظار میکند تا آنکه حاضر شود و اگر روزه گرفت
 سرور یافت مالی را پس باید که امضا کند آنچه را که شروع کرد در آن **نعم** **اصل**

عن محمد بن حران قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الملوكة عليه ظيار فقال عليه
 نصف ما على الخوصوم شهر وليس عليه كفارة من صدقة ولا عتق **شرح** روا
 از محمد بن حران بضمحاء بن يقطه وسكون ميم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
 را از غلام که آیا براوست كفارة ظهار بر امام گفت که بر اوست نصف آنچه برازد
 که موقوف بکما است و نیست بر او كفارة از صدقه و نه از ذکر **در چهارم** عن الحلبي
 قال سألت أبا عبد الله عن رجل ظاهراً من امرأته ثلث مرات قال يكفر ثلث مرات
 فإن واثق قبل أن يكفر قال يستغفر الله ويكفر حتى يكفر **شرح** روایت از خطیب
 گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ظهار کرد از زنش بر امام
 گفت که كفارة میکند بر کفتم که چهل کرجاع کند پیش زن آنکه كفارة کند چگونگی
 میشود امام گفت که استغفار میکند الله را نگاه میدارد و خرج را انجم تا آنکه
 كفارة کند **در پنجم** عن أبي حمزة الثمالی عن أبي جعفر عليه السلام قال سألت عن الملوكة
 اعليه ظيار قال نصف ما على الخوصوم وليس عليه كفارة صدقة ولا
 عتق **شرح** روایت از ابی حمزه ثمالی بضمحاء بن يقطه و تخفیف ميم از امام محمد باقر
 علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از غلام که آیا براوست كفارة ظهار امام گفت
 که بر اوست نصف آنچه برازد از روز و نیست بر او كفارة صدقه و نه
در ششم عن جعفر بن النخعي عن أبي عبد الله والي الحرس عليه السلام في رجل كان
 له عشرة جوار فظاهرهم من كلهن جميعا بكلام واحد فقال عليه عشر كفارات
شرح روایت از جعفر بن نجر از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیه السلام
 در مردی که بود او را ده کنیز بر ظاهر کرده از ایشان به یکی ایشان فراموش بیک کلام
 بر امام گفت که بر اوست ده كفارة **در هفتم اصل** عن أبي بصير عن أبي عبد الله

عليه

عليه السلام قال إذا وقع المدة الثانية من قبل أن يكفر فعليه كفارة أخرى
 ليس في هذا اختلاف **شرح** روایت از ابوبکر از امام جعفر صادق علیه السلام اینک
 او گفت که چنانچه ظهار واقع شود در بایع دوم پیش از آنکه كفارة کند پس بر اوست
 كفارة دیگر نیست در این حکم میان ما و مخالفان ما اختلافی **در هشتم** عن
 سيف الثمالی قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام الرجل يقول لامرأته انت علي كظير
 الحنظل أو خالي قال فقال إنما ذكر الله الأمرات وإن هذا الحرام **شرح**
 روایت از سيف خرمافروش گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی
 زنش را که تو بر من مانند پشت خواهر من یا عمه من یا خاله منی را می گفت که
 بر امام گفت که جز این نیست که ذکر کرد الله تعالی در سوره مجادله مادر زن که ماهن
 امرها فممن انما هم الا الله ولدتم و بدین معنی که این نیز هر آینه ظهار حرام است
 ظهار حرام است مثل ظهار بر مادران **در نهم** عن علي بن مهزيار قال كتب عبد
 محمد إلى أبي الحسن عليه السلام جعلت فداك إن بعض موليك يزعم أن الرجل إذا تكلم
 بالظهار وجبت عليه الكفارة حيث أومحى حيث يقول حنثه كلامه بالظهار
 وإنما جعلت عليه الكفارة عقوبة لكلامه وبعضهم يزعم أن الكفارة لا تكون
 حتى يحنث في الشيء الذي حلف عليه فإن حنث وجبت عليه الكفارة وإلا فلا كفارة
 فوقع عليه من خطبه لا يجلي كفارة حتى يحنث **شرح** حنث بجا بنیقطه و نزل و ناء
 سه نقطه بصیغ ماضی غائب معلوم باب تنفیذ است الحنث بکلی و سكون نور مخالفت
 قسم و مانند آن حنث بصیغ ماضی غائب معلوم بایجاب تفعل است الحنث کسی را مانند
 حانث کردن یا بکس جاه و سکون نون مرفوع و مبتدا است وجوب حنث بمعنی اراده
 جماعت موافق آنچه گذشت در حدیث و هم این باب **عنی** روایت از عقیق

پس چون کند آنرا بر آنرا پس سر او را نیشود بر او و اینک جماع کند مگر آنکه کفان کند
بیت چهارم عن القاسم بن محمد بن ابراهیم قال قلت لابي الحسن عليه السلام اني ظاهر
 من امری فقال کیف قلت قال قلت انت علی کفر ای ان قلت کذا و کذا
 فقال لا شیء علیک ولا یقدر **شرح** روایت از قاسم بن محمد و عن زینب فروش
 گفت که گفتم امام رضا یا امام موسی کاظم علیه السلام را که بدستی که من ظهار کردم از
 خود پس امام گفت که چگونه گفتی او می گفت که گفتم که تو بر من مانند بدست مادر می
 اگر کو چنین و چنین را امام گفت که نیست چیزی باز کفان بر تو دیگر مگر **بیت پنجم**
 عن ابی حمزة عن الرضا علیه السلام قال انظر ان لا یقع الغضب **شرح** روایت از حمزه
 محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام گفت که ظهار بر چه کفان واقع میشود مراد ختم
بیت ششم عن حماد بن محمد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الظهار قال
 قال الذی یرید به الجعل الظهار یبینه **شرح** الواجب ثابت و مراد است که لغو
 و بی اعتبار نباشد **بیت هفتم** روایت از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که پرسیدم امام را از ظهار با غیر لغو امام گفت که آنست که داده میکند بآن مرد
 ظهار را بخصم یا بخی که از او می باریه نیست و از روی خشمی نیست و از روی
 جبر نیست و معلی بر شرطی نیست **بیت هشتم** عن الشکر بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا قالت المرأة زوجی علی کفر ای کفانا
 علیها قال و جاء رجل من الامم من بنی النجار بالی رسول الله صلی الله علیه
 و آله فقال ان ظاهر من امری کفر فاقبل ان الکفر فقال و ما حکمک علی
 ذلك فقال رأیت بریق خلفی و یأیض ساقری فاعترفوا فقلت انی کفانا
 حتی یفر و امره بکفانه واحدة و ان یتغفر الله **شرح** روایت از سکونی

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که چون کردی نزد
 شوهر من برون ما ندید بدست مادر بدست بدست کفان بر آن زن امام گفت که و آمد
 مرد از اهل نیک از قبیل بنی النجار رفیع بن و قشدیدیم سق رسول الله صلی الله علیه و آله
 پس گفت که بدستی که من ظهار کردم از زن خود پس جماع کردم او را پیش از آنکه کفان
 کنم پس گفت که وجه جبر باعث شد ترا بر آن جماع پس مرد گفت که دیدم در خشم
 خلقی لشرا و سفید ساقری در ماهتاب پس جماع کردم او را پس گفت که او را که
 دور کن از او تا آنکه کفان کنی و امر کرد او را بیک کفان و باینکه استغفار کند الله
بیت نهم عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل ظاهر ثم طلق قال
 سقطت عنه الکفان اذا طلق قبل ان یعاد و الجأ معه فیل فانه راجع
 قال ان کانت لهما طلقا لا یسقط الکفان عنه ثم راجعها فانه الکفان لا یزول
 له ابدا و اذا عاودا الجأ معه و ان کان طلقا فهو لا یشوی شیئا من ذلك فلا
 بأس ان یراجع و لا کفان علیه **شرح** روایت از بعض یاران از امام جعفر
 صادق علیه السلام در مردی که ظهار کرد بعد از آن طلاق داد گفت که سا قط شد از او کفان چون
 طلاق داد و پیش از آنکه بر گرداند جماع را گفته شد که بدستی که شوهر بعد از طلاق
 بر گردانید ترا چنان میشود امام گفت که اگر باشد که طلاق نداده باشد مگر
 اسقاط کفان از خود بعد از آن بر گردانیده باشد زن را بدستی که کفان داد
 میشود بر او و همیشه چون بر گرداند جماع را و اگر باشد که طلاق داده که کفان
 باشد بر او که او قصد ندارد چیزی از بر گردانیدن را بدست بر او یا اینکه
 بر گرداند و بدست کفان بر او بداند که این چند تخفیف میکند حد موسوم
 این باب **بیت دهم** عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلام انی ظاهر

۱۱۴۷ من نام و لیست و قعت علیها ثم کفرت فقال هكذا یصنع الرجل الفقیه اذا واقع
 کفر **شرح** مراد بقیه اینجا کسی است که سال متعلقه بواقع را که در میانست از امام
 خود فرار گرفته باشد خواه در تفسیر قرآن و خواه در بیان روایت از آنکه گفت
 که گفت امام عبد الله علیه السلام را که بدین معنی که من ظننا رکرم از کفر خاصه که مراد است بعد
 جماع کردم اول بعد از آن کفان کردم پس امام گفت که چنین میکند مرد و انبیا و ائمه
 ما بیان این اند چون جماع کند کفان میکند مراد اینست که کسی که دانا باشد با حاد
 مادر تفسیر است سوا مجادله که والدین بظاهرون من دنیا هم نم یعودون لما قال فی غیر
 رقبه من قبل ان یتما سنا ثم می دانند که لفظ دنیا هم شامل اموات اولاد نیست
 و میداند که کفان در دنیا پیش از جماع است و در اموات اولاد پیش از جماع و بعد از
 جماع میتواند بود پس چون شروع اهتمام جماع اموات اولاد در مرتبه اهتمام جماع
 حرام نیست پس احوط اینست که تاخیر کند کفان را تا با سدا که بشماران شود از قصد
 جماع **سوال اصل** عن زرارة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل طاهر ثم واقع
 قبل ان ینکح فقال لی و لیس هكذا یفعل قال انی حکایت من الفقیه **شرح** این
 ظاهر است از شرح جلد سابق **سوال دوم** عن الحسن البسقل قال سألت ابا عبد الله
 عن الرجل یطاهر من امرأته قال فلیکفر قلت فانه واقع قبل ان ینکح قال انی
 حکایت من جدد الله عز وجل فلیست حقیر الله و لیکف حتی ینکح **شرح** الا بیان
 برهم زدن چیزی مثل انی الله بنیانهم من القواعد لیکف بتشدید فاء مفتوحه
 بصیغه امر غایب معلوم باینکه نراست **شرح** روایت از حسن جلد ماضی که گفت
 پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ظاهرا میکند از زنی امام گفت که پس
 باید که کفان کند گفت که پس بدین معنی که او جماع کرد پیش از آنکه کفان کند امام گفت

۱۱۴۸ که برهم زده قرار داد بر آن قرار دادهای الله عز وجل باینکه که استغفار کند الله تعالی
 و باید که باز دارد خود را از جماع تا آنکه کفان کند **نقل** **شرح** عن عبد الرحمن بن
 الحجاج قال قال النبی ارضیا ب احدهما فیه الکفان قبل المواقعة و الاخر بعدة قال
 ینکح قبل المواقعة الذی یقول انت علی کفر ای لا یعقل ان فعلت بک
 کذا و کذا الذی ینکح بعد المواقعة هو الذی یقول انت علی کفر ای ان
 قرینت **شرح** عبد الرحمن بن اسحق برای اسحق بن عمار حید بیت و هم و سلی
 و میان حید سی و یکم گفته و بنا بر آنچه گفتیم حاجت باین جمیع نیست و این منافات
 دارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب کذا و کذا کنایت از جماعت قرینت
 از باب عدم است **شرح** روایت از عبد الرحمن بن الحجاج یقع حاء بیفقه و تشدید
 جیم گفت که ظاهرا رد و قیم است یکی از افراد را کفان پیش از جماع و دیگری بعد
 جماعت پس کسی که کفان میکند پیش از جماع کسی است که میگوید که تو بر من مانده
 مادر منی و میگوید که اگر کنم تو چنین و چنین و کسی که کفان میکند بعد از جماع او کسی
 که میگوید که تو بر من مانده نیست مادر منی که جماع کنم ترا **سوال دوم** عن معمر بن حکم
 عن صفوان عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا
 حلف الرجل ان یطهر فلیکفر الکفان قبل ان یواقع فان کان منه الظاهر
 فی غیرین فانما علی کفان بعد ما یواقع قال معمر و لیس یصح هذا علی حقیقه
 انظر و الاثر فی هذا الاثر ان ینکح الظاهر لان احبنا و روا ان الاثر
 لا ینکح الا بالله عز وجل و کذا نزل بها القرآن **شرح** نقل مصنف از حدیث
 را در این باب بلی اینست که بعضی خیال کرده اند که باین جمیع میان احیاء
 میتوان کرد و عدم صحت آن منافات ندارد با آنچه در خطبه گفت که با کفان

فیه منافات مع
 الحجاج

الفرزیرا که نقل کلام میگوید برای ما نیست که این خدا را از آنچه صحیح و معقول نیست پس
کسی را بشناخت نمی افتد حلقه نظایر اینها مثل اینست که کسی گوید که آن رکت الحار فاعلم
علی نظر منی حجت بصیغه ضامی غایب معلوم بایست است و حجت حلقه عبارتست از آنکه
نقل که نقلی نظایر این شده آن یکی اظهار بیخ و سکو نون و فعل نام بد
هذا است و کذا نقلها القرآن اشارت با معنا لایت سق فی رایع شهادت
بالله و آیت سق شفاء و غیر چهار جا مجامد و در جای خفون بالله و آیت سق
منافقین والله اعلم انکله سوله **یعنی** روایت از معمر بن حکم بن قحطافه و فتح کاف
از صفوان از عبدالرحمن بن حجاج گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که چون قسم خورد مردی بر نظایر و دعا گفت قسم کند بر پر او است کفان پیش از آنکه
جماع کند پس اگر تحقق شود از آن مرد نظایر در غیر قسم پس جز این نیست که بر او کفان
کبر او بعد از آنکه جماع کند گفت معنی که و نیست اینکه صحیح شود معنی این حدیث
رعایت جایت فکر در آیت سق مجامد که من قبل ان یتما ساقا و رعایت جایت حدیث
از امام علیه السلام در غیر این حدیث اینکه تحقق شود نظایر بسبب تم نظایر زیرا که یاران ما
روایت کرده اند از امام علیه السلام این که قسمها منعقد نمیشد مگر بالله عز و جل و چنان
نازل شده بقرینه قرآن **سید** **یعنی** عن برید النخعی قال سألت أبا جعفر علیه السلام
عن رجل طاهر من امرأته ثم طلقها فطلقته فقال إذا طلقها فطلقته فقد بطل
الطلاق وهدم الطلاق فقال قلت له فله أن يراجعها قال نعم هي امرأته
فإن الرجوع واجب عليك ما يجب على المطلق من قبل ان یتما ساقا **یعنی** روایت
از زید بن عقیل با بیک نقطه و فتح راه بیک نقطه کنایه میباشیم کاف و تخفیف نون و سینه
گفت که رسیدیم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که نظایر کرد از زنی بعد از آن طلاق

داد او را بیک طلاق پس امام گفت که چون طلاق دهد او را بیک طلاق پس تحقیق باطل باشد
ظواهر و بر غیر طلاق ظواهر را را وی گفت که پس بگویم امام را که آیا پس او راست است اینکه
بر کرد اندر نروا و بعد امام گفت که آری وزن او است پس اگر بر کرد اندر نروا واجب
میشود بر او آنچه واجبست بر ظواهر کند و طلاق پیش از آنکه جماع کنند تفصیلی
که گذشت در حدیث بیست و هشتم این باب **اسم** **قلت** فان قریبها حتی قتل
احدهما و تملك بنصفها ثم تزوجها بعد ذلك هل يلزم الظاهر قبل ان يمتنع
قال لا قبل ان تمتد و ملكت نفسها قلت فان طاهر منها فلم يمتنع و غيرها لا يمتنع
الامر ان يراها مجردة من غير ان يمتنع هل يلزم منه في ذلك شيء فقال هي امرأته
وليس يحرم عليك ما يحرمها و لكن يجب عليك ما يجب على المطلق قبل ان يمتنع
و هي امرأته **یعنی** لا يمتنع حال عقد است و مرد اینست که عقد این دارد که هر گاه
جماع نکند او را بشی عبا رست از کناه همی امرأته تا آخر اشا رست باینکه کناه
دارد زیرا که حق و جیت تقاضای بر میکند که در بیشتر از چهار ماه ترک جماع نکند
و اگر او همی امرأته برای تا یک کناه کار بود نیست **یعنی** گفت که پس اگر او گذارد زن را
تا آنکه متعققی شود عدت زن و صاحب شود حقش را بعد از آن جفت حق کند آن زن را
بعد از آن تقاضای عدت ایا لازم میشود کفان ظواهر پیش از آنکه جماع کند زیرا امام
گفت که در بیان این آنکه تحقیق زن جدا کانه شد از او و صاحب شد خودش را
گفت که پس اگر ظواهر کرد از زن پس جماع نکرد او را و گذاشت زن را بیک طلاق که هر گاه
جماع نکند او را مگر اینکه او بنید زن را برهنه بی آنکه جماع کند او را یا لازم میشود
او را در آن قصد چیزی از کناه پس امام گفت که او زن او است و نیست حرام کرده
شده بر او جماع آن زن و لیکن واجب میشود بر او آنچه واجب میشود بر ظواهر است

صادق علیه السلام قال لا يكون الملاعة ولا الايلة الا بعد الدخول **روایت**
 عن عبد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نباشد لعان و نایلا مکر بعد از
 جماع **سوم** عن زر بن کنان قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل یرمون
 ازواجهم ولم یکن لهم شهادة الا انفسهم قال هو الفاذی الذی یقذف امراته
 فاذا قد قفاهم اتفق انه کذب علیها جلد الحد و ردت الیها امراته وان الی
 الا ان یضی فیشهد علیها اربع شهادت یا لله احنه لمن الصادقین والخامسة
 لیمن فیها نفسه ان کان من الکاذبین **مقتضای** فادر فیشرقی بقیه
 فان یشهد باشدین منسوب و مرفوع میتواند بود و مصدر مبتدات و اربع مرفوع و
 خبر مبتدات موافق مرفوع قرآن زیرا که در سوره نوح چنین است والذین یرمون
 ازواجهم ولم یکن لهم شهادة الا انفسهم فتشاده احد هم اربع شهادت یا لله احنه لمن
 الصادقین والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین ویدل علیها
 العذاب ان تشهد اربع شهادت یا لله ان من الکاذبین و الخامسة ان عقوب
 علیها ان کان من الصادقین **روایت** از زرار بن گفت که پرسید شد امام جعفر
 صادق علیه السلام از قول الله عز وجل و رسول فذر که و طلقی که نسبت بزنا میدهند زنا دشتا
 برحالی که نبود ندایشان را کوهانی مکر خودشان تا از امام گفت که او نسبت بزنا
 دهند ایت که نسبت بزنا میدهند زنا را بر چه نسبت بزنا داد و زنا بعد از
 اقرار کرد باینکه او دروغ گفت بر زن زده میشود حد قذف که هشتاد تا زنا حنه
 و بر کردارینده میشود بر و زلفش را کراستاع کرد مگر اینرا که امضای سخن خود کند
 حکم و اینست که کوهانی دهد بر زن چهار کوهانی یا لله تعالی که بدستش که او هر آینه
 اجدد است که نسبت در نسبت بزنا و شهادت پنج لعنت میکند در آن خود را

الربان

اگر باشند و بر کوهانی **اس** وان ارادت ان قد عن فیها العذاب والعذاب
 الجیم شریک اربع شهادت یا لله احنه لمن الکاذبین والخامسة ان لعنة الله علیه
 ان کان من الصادقین فان لم یفعل رجعت وان فعلت در آت عن فیها الحد
 ثم لا یحل له الی یوم القيمة **و اگر زن خواهد که** خن کند از خود شرعاً بحد
 و آن عذاب سنگسار کردنت کوهانی و چهار کوهانی یا لله تعالی که بدستش که او هر آینه
 دروغگو نیست و شهادت پنج اینکه عصبه الله تعالی بر آت اگر باشد مرد از چهار راستگی
 پس اگر زن نکند سنگسار کرده میشود و اگر کند وضع میکند از خود زنا بعد از آن
 حلال میشود بلی آن شوهر تا روز قیامت **سوم** قلت ارأت ان فرق یرها و لها
 ولد قامت قال یرثه امه و ان ماتت امه و یرثه اخاله و من قال احنه و لکن
 جلد قلت یرثه الیه الولد اذا اقر حیه قال لا ولا لکمه ولا یرث الا من و یرثه الا من
کفتم که خبر مرا که اگر فرق کرده شود میان آن دو و باشد زن از فرزندی پس در
 آن فرزندی چگونه میشود امام گفت که وارث او میشود مادرش و اگر مرد باشد
 مادرش وارث او میشود خالو یا ن او شلا و کسی که گفت که آن فرزند و لکن زن است
 زده میشود حد قذف که هشتاد تا زنا است گفت که آیا بر کردارینده میشود سو
 اندر آن فرزند چون اقرار کند بعد از لعان یا آن فرزند امام گفت که نه و نیست رفعتی
 اندر او و وارث نمیشود آن فرزند را و وارث میشود اولاد آن فرزند باینکه خود
 عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قال ابو عبد الله علیه السلام واکا
 حاضر کیف یلد عن الرجل المرأة فقال ابو عبد الله علیه السلام ان رجلاً من المومنین
 اتی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله انی اری انی لو ان رجلاً
 دخل منزلی فوجد مع امرأته رجلاً فجلده یا رسول الله ما کان یضغ قال فاعرض

عنه رسول الله صلى الله عليه وآله قال فافترقت الرجل وكان ذلك الرجل هو النبي
 ابتلي بذلك ومن امر الله **شعر** روايت از عبيد الرحمن بن حجاج گفت بديهي كه عينا
 بفتح عين ينقطه وتشديد ياء ينقطه وال ينقطه بضم ياء ينقطه از جمله لغات
 بر سيد امام جعفر صادق عليه السلام لا يعلى من حاضره يوم كه چنانچه ميكنند مرد زنا بگفت
 امام جعفر صادق عليه السلام كه بديهي كه مرد از مسلمانان آمد نزد رسول الله صلى
 عليه وآله پس گفت كه آري رسول الله خبر ده مرا كه اگر مرد داخل سينه منو لش را پس
 يافت باز نش مرد را كجاء ميكنند و راجع ميگويد كه كند امام گفت كه پس و كند ايند
 از او رسول الله صلى الله عليه وآله پس بركشت آمد و بود آن مرد كه مبتلا شده بود بان
 اندكش **اصل** قال ففرق الله بين من عصى الله عز وجل وبين من عصى الله عز وجل فقال رسول الله
 الى ذلك الرجل فدعاه فقال له انت الذي رايت مع امرائك رجلا قال نعم قال
 له انظر فانتي بائعك فان الله قد امرك الحكم فيك فيها وقال فاحضرها رجلا
 فانظر رسول الله صلى الله عليه وآله **شعر** امام گفت كه پس فرمود آمد و حق از الله
 عز وجل بكم در آن دو كس پس كه فرستاد رسول الله صلى الله عليه وآله پس خواند او را پس
 گفت او را كه ايا تو اى آنكه ديدى با زنت مردى را گفت كه آري گفت او را كه روانه
 شو پس بيا نزد من زنت را چه بديهي كه الله تعالى حقيق فرود ستاد حكم را و حق
 و در زن امام گفت كه پس حاضر كرد زن را شوهرش پس اميتاده كرد آن زن را رسول الله
 عليه وآله **اصل** ثم قال للزوج اشهد ان لا اله الا الله انك لمن المسلمين
 فيما ريسا بيه قال فشهد ثم قال اتي الله فان لعنة الله شديده ثم
 قال له اشهد الخاسر انك لعنة الله عليك ان كنت من الكاذبين قال
 فشهد فامر به فمضى ثم قال للرجل اشهد ان لا اله الا الله انك لمن المسلمين

ان زوجه

ان زوجه من الكاذبين فيما رواه كثره **شعر** بعد از آن گفت شوهر را كه كوي
 بديهي كه كوي با الله كه بديهي كه تو هر گاه از جمله راستگو يان در كلامي كه نسبت
 بزنا دوى زنا بياي امام گفت كه پس كوي داد بعد از آن گفت او را كه بر هيمن
 از عذاب الله تعالى چه بديهي كه لعنت الله تعالى است بخت است بعد از آن گفت او را كه كوي
 بديهي كه كوي بچم كه لعنت الله تعالى بر دست اگر باشي از جمله راستگو يان امام گفت كه پس
 داد پس امر كرد بان مرد پس و روده شد بعد از آن گفت زنا كه كوي بديهي كه كوي
 با الله تعالى كه بديهي كه شوهر تو هر گاه از جمله راستگو يان است در كلامي كه نسبت بزنا
 داد و توبان **اصل** قال فشهدت ثم قال لها امسكي فوعظها ثم قال لها اتقي الله
 فان عذب الله شديدا ثم قال لها اشهدى الخاسر ان عذب الله عليك ان
 كان زوجك من الصادقين فيما رواه كثره قال فشهدت ففرق بينهما وقال لها
 لا تجتمعا ينكح ابدا ابعد ما تلاقيا **شعر** امام گفت كه پس زن كوي داد بعد از آن
 گفت زنا كه چم كوي پس بديهي كه زنا بعد از آن گفت زنا كه بر هيمن از عذاب الله تعالى
 چه بديهي كه لعنت الله تعالى است بخت است بعد از آن گفت زنا كه كوي بديهي كه كوي
 الله تعالى بر دست اگر باشي شوهر از جمله راستگو يان در كلامي كه نسبت بزنا داد و توبان
 بان امام گفت كه پس زن كوي داد پس تفرقه كرد ميان زن و شوهر و گفت ايشان را
 كه چم ميشويد بديهي كه بعد از آن كه هر دو لعنت كرد **شعر** **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام
 في رجل اوفقه الامام العابد فشهدت له ودين ثم وكل والذنب فشهدت قبل ان
 يفرج من اللعان قال يجلد حد القاذف ولا يفرق بينه وبين امرائه
شعر تكل بكونه بصيغه ما في غايب معلوم ما في تفرقه و است يفرغ بقاء و
 يعين بفتح عين با نطقه بصيغه غايب مجهول ما في تفرقه و علم است من اللعان

صفيه

میگویند و او را فرستادند و او را کس که بفرستاده زده میشود حد
نهم عن حمید بن ذریج عن ابي عبد الله علیه السلام قال سألت عن الحرة بینة
 و بین المملوكة لعان فقال نعم و بین المملوكة و بین العبد و بین
 الامه و بین المسلم و بین یهودیه و الفارسیة و لا یؤثران و لا یؤثران الحسنة
 و المملوكة **شده** روایت از حمید بن ذریج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم
 امام را از شوهر آزاد که آیا میان او و میان زن که بر او سیاه شده بر امام گفت که آری
 و میان شوهر غلام و زن آزاد نیز میباید شوهر غلام و زن که نیز میباید شد
 و میان شوهر مسلمان و زن مجوس و نیز میباید شوهر مسلمان و زن که نیز میباید شد
 نیزند از یکدیگر آزاد و **نهم** عن الحلبي عن ابي عبد الله علیه السلام في رجل لعان
 امراته و هو حلي ثم ادعى ولدها بعد ما ولدت و زعم انه منه قال يرد الله
 و لا یجوز لانه قد مضى الملاعن **شده** روایت از حمید بن ذریج از امام جعفر صادق علیه السلام
 در مردی که لعان کرد زنی را بر حالی که آن زن آبستن بود بعد از آن دعوی کرد که فرزند
 بعد از آنکه زایید و دعوی کرد که آن فرزند از او است امام گفت که برادر بزرگوار
 سزاوار آن فرزند و زاییده زده نمیشود زیرا که شان اینست که تحقیق گذشت لعان
 آن دو کس **نهم** عن الحلبي و محمد بن مسلم عن ابي عبد الله علیه السلام في رجل قد رجا
 امراته و هو حلي فقال یفتقر بینهما **شده** روایت از حمید بن ذریج از امام جعفر صادق علیه السلام
 جعفر صادق علیه السلام در مردی که نسبت بر نداد زنی را با دعوی دید که بر حالی که با
 زن کنکاست و قدمت بر لعان ندارد بر امام گفت که تفریق کرده میشود میان
 شوهر و زن بر لعان **نهم** عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام
 عن الملاعن و الملاعنة کیف یضعان قال یحلیس الامام مستکبرا لبقوله یضعیها

الیه

بین یدیه مستقبل لقبله بخناه و یدیه یا لرجلکم المرأة و الذی یحب علیه لرجم
 یرجم من و رافقا و لا یرجم من و وجهه لان الفرج و الرجیم لا یفسدان الوجه
 یفران علی الحسد علی الاعضاء **شده** یضعان بصیغه مضارع معلوم یا
 منع است مستدیر بصیغه اسم فاعل متبوع و مضاعفت یضعیها بصیغه معلوم یا
 افعال جمعا لیست مستقبل القبل بصورت الف که برای رسم الخط است در اصل
 مستقبل لقبله بوده و نون باضافه و یا بالقاء ساکنین افتاده اگر
 چه تحریر آن بکسر جازم و اکثری است و بعد از لام اول صورت الف نوشته شده
 برای اشعار باینکه حرکت لام اعرابیه نیست نظیر زیاد کردن صورت یاء و یاء برای
 اشعار باینکه حرکت لام اعرابیه نیست نظیر زیاد کردن حرف آن اصلیه نیست الخ
 بنقطه و تحقیق فالبا نقطه و الف مقصوره و معدوده برابر المرأة مجرور است
 و این مبنی بر تنوع از مجاز است الذی مبتدأ است و عیادت از کسی که سنگی
 انداخته یا بن کسی که سنگبار کرده میشود ضمیر علیه راجع بالذی است لرجم مرفوع
 و فاعلست یرجم بصیغه مضارع غایب معلوم یا ب نفاست و ضمیر مستر راجع بالذی
 است ضمیر و از ان راجع بقبله است و مراد اینست که بجای قبله سنگ نمی اندازد
 بلکه بجای بن خلاق قبله سنگ نمی اندازد و لا یرجم بصیغه معلوم است و ضمیر مستر
 بالذی است ضمیر و وجهه راجع بنحصر حرم است خواه زن باشد و خواه مرد خواه
 در قضیه لعان باشد و خواه در غیر آن یفران بصیغه مجهول است و ضمیر راجع
 بفرج و جم است و این مبنی بر تنوع از مجاز است **یعنی** روایت از محمد بن مسلم گفت
 که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مرد لعان کننده و زن لعان کننده که چگونه
 میکنند امام گفت که پیشیند جام دشت بقبله بر حالی که ایستاده میکنند ایشان را

در پیش خود و بپایه در برابر خود و ابتدا میکند مرد در امر یلعان بعد از آن زن و کبی
 با حرکات واجب شود بر او سنگ انداختن سنگی ندارد در پشت قبله و سنگ انداختن
 در دو مجرم زیرا که تا زمانه زدن و سنگ زدن در غیابند و زده میشوند برید بر غصه
 بهی که آنها سوا و **اصول** احمد بن محمد بن ابی بصیر قال سالت ابا الحسن الرضا
 ۴ قلت له اصلحك الله كيف الملاعنة قال فقال يقعد الامام ويجعل كل
 الى القبلة ويجعل الرجل عن يمينه والماء عن يساره **شرح** روایت کرد که
 محمد بن ابی بصیر گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را که گفت او را که نگاه دارد از آن الله
 تعالی که است لعان را وی گفت که بر امام گفت که بشنید حکم و میکرد اند
 پشت خود را ساقی قبله و میکرد اند مرد را در بجانب دست راست خود و زن را در
 جانب دست چپ خود این منافقت ندارد با اینکه هر دو برابر حکم باشند
روایت عن علی بن جعفر عن اخيه ابی الحسن علیه السلام قال سالت عن رجل لا
 امراته خلف أربع شها ذات يمينه ثم نكل في الخامسة قال ان نكل
 عن الخامسة فهو امراته وجلد وان نكلت المرأة عن ذلك اذ كانا يمين
 عليها فليها مثل ذلك **شرح** روایت از علی بن جعفر از برادرش امام موسی
 کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که لعان کرد زنی را پس قسم خود
 چهار کوهی بابت بعد از آن سب از زده در برابریم امام گفت که اگر سب از زنده از باقیم
 پس او زن اوست و مرد هشتاد تا زیاده زده میشود خود که سب از زنده زن از آن
 چون باشد قسم بر او پس بر زنت مثل آن مراد حدست و آن اینجا در زن رجم است
اصل قال وسأله عن الملاعنة قال لا يلاعن ام قاعدا قال الملاعنة وما
 اشبهها من قيام قال وسأله عن رجل طلق امراته قبل ان يدخل بها

فادعت انها حامل قال ان قامت البينة على اخه اني سترتم انكر الولد
 لا عنها ثم باتت منه وعليه المهر **شرح** راوی گفت که پرسیدم امام
 از لعان که آیا صاحبش ایستاده لعان میکند یا نشسته امام گفت که لعان
 و آنچه مانند آنها نیست از نزاع میان زوج و زوجة در وقت ایستادن است
 راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد و زنش را پیش از آنکه جماع کند
 بزنی پس زن دعوی کرد که او ایستاده است از آن مرد امام گفت که اگر راست شد
 کوه مقبول بر اینکه آن مرد انداختن پرده را در خلوت با زن و با وجود آن
 آنرا کرد و زن ندان لعان میکند زیرا بعد از آن جدا گانه میشود از مرد پیش
 انقضت عدو و بر مردست مهر بهی **شرح** عن الحلبي قال سالت ابا عبد الله
 عليه السلام عن رجل لا عن امراته وهي حبي قد استبان حملها وانكر ما في
 بطنها فكما قلنا وسعت ادعاءه واكفره ونعم الله منه قال فقال يرد
 اليه ولكه ويرثه ولا يجلد لان اللعان قد مضى **شرح** روایت است از
 حلی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که لعان کرد و زنش را
 بر حالی که زن آبستن است تحقیق ظاهر شد آبستنی او مرد آنرا کرده و زن ندان
 که در شکم اوست پس وقتی که زایید دعوی کرد مرد و زن را و اقرار کرد ابفرزند و دعوی
 کرد اینرا که آن فرزند ازوست راوی گفت که پرسیدم امام گفت که بر کف انداخته میشود
 بسو که او فرزندش و فرزندش وارث میشود او را و تا زیاده زده میشود زیرا که
 لعان تحقیق واقع شده **اصول** عن محمد بن مسلم عن احمد بن عبد الله
 اخيه سئل عن عبد قد افترق امراته قال يتلاعنان كما يتلاعن الاحرار **شرح**
 روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر امام جعفر صادق علیه السلام است

امام گفت که نیاید شد لعان در عمو مشاهده مگر بوسیله انکار فرزند و امام
 که چو نسبت بر نداد مرد ز نشانی با دعوی مشاهده لعان میکند ز نشانی هر چند که
 با انکار فرزند باشد **فصل** **عن ابن ابی یعقوب** عن **ابی عبد الله علیه السلام** قال
لا یبلاع عن الرجل المرأة التي تمتع منها **شهر** **روایت از عبد الله بن ابی یعقوب**
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که لعان میکند مرد زنی که تمتع میکند با و مرد
 ایست که شرطست در لعان اینکه نکاح بعقد منقطع نباشد **اصول** **عن**
ابی بصیر قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل قد فارق امراته بالزنا وهي حریة
صماء لا تسع ما قال ان كان لها بینه فشهد عند الامام جلد الخذوق
بینه وبناتها ثم لا یحل له ابدا وان لم یکن لها بینه فبی حرام علیها اقام
معها ولا یتم علیها حینه **شهر** **مادر ما قال موصول است ودر ما اقام مصدق**
ومصدق بایضاً زمانت **عن** **روایت از ابو بصیر گفت که پرسیده شد امام**
جعفر صادق علیه السلام از مردی که نسبت داد زنش را بزنا با دعوی مشاهده برحالی
که آن زن کند و گریست نمیشود آنچه را که مرد گفت امام گفت که اگر باشد برای
آن زن شاهد مقبول الشهادة **پس گویید همدرد امام که قد فارق زنا از مرد صماء**
شده زده میشود آن مرد هشتاد تا زیاده و تفریق کرده میشود میان آن مرد و آن زن
بعد از آن حلال نمیشود برای او هرگز و اگر نباشد برای زن شاهد مقبول
پس از آن حرام است بر آن مرد چند اندک در نکند با آن زن و نیست کنایه بر آن
زن از اجابت مرد **فصل** **عن الحسن** **عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله**
علیه السلام في امرأة قد فارق زوجها وهو اعمى قال یفرق بینها وبنیة ولا
یحل له ابدا **شهر** **در نسخ قد فارق بصیغه ماضی غایبه معلوم باب ضرب**

والکلی آن قد فارق بصیغه ماضی غایب معلوم و غیر موقت راجع با حرامه میبود
 مناسبتر میبود بعنوان این باب زیرا که قد فارق قد فارق و باقی بقرین
 شرح میکنم **والله اعلم** **عن** **روایت از حسن بن محبوب از بعضی را از امام جعفر**
صادق علیه السلام در آنکه نسبت بر نداد دشمنی بر حالی که شوهر گریست
امام گفت که تفریق کرده میشود میان زن و شوهر و حلال نمیشود برای او
اصول **عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلام في المرأة الحریة کيف یلازمها**
زوجها قال یفرق بینها ولا یحل له ابدا **شهر** **این ظاهر است از شرح حدیث**
نهمین باب بیت **عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یحل له ان**
حتى یحکم انه قد عاين **شهر** **مضمون این ظاهر است از شرح حدیث ششم و با تفریق**
این باب باقی هفتاد و پنجم اصل باب طلاق و تحريم المهر والمهر المثل
این باب بیان طلاق زن آزاد است که در نکاح غلام است و طلاق کنیزی که
در نکاح مرد آزاد است در این باب پنج حدیث **اول** **عن زرارة عن ابی جعفر**
علیه السلام قال سألته عن حریة امه او عبد تحت حریة کم طلاقها و کم
عقدتها فقال السنة في الطلاق فان كانت حریة و طلاقها ثلث
وعقدتها ثلثة افرأ وان كان حریة امه و طلاقها تطليقتان وعقدتها
فرأين **شهر** **عبد و در موقوف بوقف النکاح است السنة مبتدا است في النکاح**
خبر مبتدا است ظرف در النکاح منصوب محلا و حال ضمیر مستتر و خبر مبتدا
که راجعت بالنسبة و مراد ایست که منظور حال از وجه است نه حال از وجه
عن **روایت از زرارة از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدیم امام را از آزاد**
که در نکاح اوست کنیزی یا غلامی که در نکاح اوست زن آزاد که چند است طلاق

آن زن که با عتق حرام شد شود مکر یا محلا و چندست عدت آن زن پس امام گفت اگر نظر
 رسول الله را بر یافته و زن را بر حالی که آن طریقت در طلاق باشد پس اگر زن باشد
 آزاد پس طلاق او سه تعلقه است و عدت او سه طهر است خواه شوهر آزاد باشد
 و خواه بنده و اگر باشد برک آزاد و در نکاح او کیزی پس طلاق آن کیزی دو تعلقه است
 و عدت آن کیزی دو طهر است چه جای اینکه شوهر غلام باشد **و مسلم** عن حماد بن
 عیسی عن ابي عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا كانت الحرة
 تحت العبد فالتلاق والعدة بالثبته یغنی تعلقها ثلاثا و تعدت ثلاث حیث
در فتح تعلقها بصیغه مضکتاب بران منقب و مفعول بغنی است و تعدت یقید
 ان تعدت است پس منقب و مرفوع میتواند بود و الا ظاهر بلفظها بصیغه مضارع
 است حیث یکبار و فتح یا جمع حیثه و این باعتبار اینست که حیثه سوم علت
 انقضاء عدت است و جز عدت نیست پس عدت سه طهر خواهد بود حقیقه **در فتح**
 ان حماد بن عیسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام
 گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که چون باشد زن آزاد در نکاح غلام پس طلاق
 و عدت زن آن است میخواند اینرا که شوهر طلاق دهد شوهر آن زن را سه تعلقه
 و اینرا که آن زن عدت نکاح دارد سه حیثه **اصول** عن حماد بن عیسی عن القاسم قال ان
 این شبرمه قال التلاق للرجل فقال ابو عبد الله علیه السلام التلاق للثبته
 و یتیان فذلك ان العبد تكون حته الحرة فیکون تعلقها ثلاثا و یتیان علی
 حته المأمة فیکون ثلاثا تعلقها **در فتح** روایت از حماد بن عیسی بصیغه
 و سکون یا و دو نقطه در یایین و صاد بین نقطه این قاسم گفت که بتبکی که این
 شبرمه بضم شین یا نقطه و سکون یا یک نقطه و ضم را بین نقطه از جمله محالها گفت

که طلاق بر آن ادب و تنبیه مردست پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که طلاق
 و تنبیه زنان است و برهان آن اینست که غلام میباید شد و نکاح او زن آزاد پس
 در نکاح او زن آزاد پس میباید شد تعلق آن زن سه تعلقه و میباید شد مرد آزاد و نکاح او
 کیزی پس میباید شد طلاق آن کیزی دو تعلقه **در فتح** عن عبد الله بن سنان عن ابي
 عبد الله علیه السلام قال طلاق المملک للحرة ثلاث تعلقات و طلاق الحرة للمأمة
 تعلقتان و طلاق الحرة للمأمة **در فتح** این ظاهرست از شرح خود اول این باب **در فتح**
 عن حماد بن عیسی عن ابي عبد الله علیه السلام قال طلاق الحرة اذا كان عند
 تعلقتان و طلاق الحرة اذا كانت تحت المملک ثلاث **در فتح** این نیز ظاهرست
باب حقیقت و ششم اصل باب طلاق العبد اذا تزوج باذن مولاه
 این باب بیان طلاق غلام است جو عفت گرفته باشد بر حقیقت صاحبش در این
 صحت حدیث **در فتح** عن ابي الصباح الکنافی عن ابي عبد الله علیه السلام قال اذا
 كان العبد وامرأته لرجل واحد فان المولى اخذها اذا شاء و اذا شاء زوجها
 و قال لا یجوز طلاق العبد اذا كان هو وامرأته لرجل واحد الا ان یكون
 العبد لرجل و المرأة لرجل و تزوجا باذن مولاه و اذن مولاه فان طلق
 و هو یهین المنزلة فان طلاقه جائز **در فتح** المولى استثنای منقطع است
 و میتواند بود که مولى استثنای متصل باشد بنا بر اینکه یکنوعی بپوشد **در فتح**
 اذا ابو الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشد غلام زن
 از یکد بر یکد که صاحب میکند کیزی از غلام جو خواهد بود حاجت بطلاق
 و جو خواهد بود یکد از کیزی از غلام این معنوی گذشت در نکاح نکاح در
 احادیثی با لرجل تزوج عیده امته ثم یشترها کباب صدد و بیت و دو قاسم

وامام گفت که این شود طلاق غلام چنان باشد غلام و زنی از یکدیگر جدا باشد غلام از مرد
و زن از مرد و هر غلام جفت خود کرده باشد نزد برخصت صاحب خود و برخصت
زن پس اگر طلاق دهد برحالی که و یا این حالت است پس بگوید که طلاق او رواست **اصل دوم**
عن لیت المردی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن العبد هل یجوز طلاقه فقال ان
كانت امته فلا یران الله عز وجل یقول عبدًا مملوکًا لا یقدر علی شیء وان كانت امته
قوم آخریة او حره جاز طلاقه **شرح** روایت از لیت مرادی گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را آن غلام خود که آیا رواست طلاق او پس امام گفت که
که اگر باشد نفسی که تو بپوشی بگوید که الله عز وجل یقول عبدًا مملوکًا لا یقدر علی شیء
و الله تعالی را غلامی مملوک را که قدرت ندارد بر چیزی و اگر زنش باشد که سحر شود
یا آزاد رواست طلاق او **سوم** عن ابی یحیی قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن
العبد یأذن لعبد ان یرفع الحق او امته قوم الطلاق الی السید و الی
العبد قال الطلاق الی العبد **شرح** روایت از ابویحیی گفت که پرسیدم امام
محمد باقر علیه السلام را از مردی که رخصت میدهد غلامش را که جفت خود کند زن او را
یا کنیز حرمی را که آیا طلاق مفوض است و یا سوا غلام است امام گفت
که طلاق مفوض است **چهارم** عن عبد بن سنان عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سالت عن رجل یزوج غلامه جاریه حره فقال الطلاق یبذل
الغلام فان تزوج بها بغیر اذن مولاه فالطلاق بیدان **شرح** روایت از
عبد بن سنان یکس از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از مردی که جفت میکند بغلامش و دختر را بغیر رخصت صاحب
غلام است پس اگر غلام جفت خود کند آن دختر را بغیر رخصت صاحب

خود بطلاق بدست صاحبش رواست که اختیار دفع دارد موافق آنچه شد
در کتاب النکاح و در جلد دوم و سوم باید المملوک که تزوج بغیر اذن مولاه که باید
و نوزدهم است **فصل** عن علی بن یقین عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالت عن رجل
یزوج غلامه جاریه حره فقال الطلاق بیدان لغلام قال و سالت عن رجل
زوج امته رجلاً حرّاً قال الطلاق بیدان لرجل و سالت عن رجل یزوج غلامه
جاریه قال الطلاق بیدان لرجل و سالت عن رجل اشتري جاریه لها زوج
عبد قال یغیر طلاقها **شرح** روایت از علی بن یقین از امام موسی کاظم
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که جفت میکند بغلامش و دختری آزاد را
پس امام گفت که طلاق بدست غلام است راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی
که جفت کرد کنیزش را آزاد امام گفت که طلاق بدست امته از دست و پرسیدم
امام را از مردی که جفت کرد بغلامش و کنیزش را امام گفت که طلاق بدست صاحب
و پرسیدم امام را از مردی که خرید کنیز را که او را است شوهری غلام امام گفت
که در وقت آن که طلاق او است موافق این گذشت در کتاب النکاح و بعض
احادیث باید لرجل یشتري جاریه و لها زوج حر او عبد که باید صدق
و چهارم است **فصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت
لک الرجل یزوج امته من رجل حر ثم یرید ان یتزوجها منه و یاخذ
منه نصف الصداق فقال ان کان الذی تزوجها منه یمیرها اتم علیه
و یدین به فله ان یتزوجها منه و یاخذ منه نصف الصداق لانه قد
تقدم من ذلک علی مؤخره ان ذلک لیس و ان کان النکاح لا یفرق ههنا
فهو من جهور الناس و علی ما یقال یمیرها منه فقد تقدم علی

فرمانده **نیز** بنوعی است و زنی بانقده و عین بنقطه بصیغه مضارع غایب
 باید بریاست نزع کثیر از شوهر شعبا و وقت از فروختن کثیر زیرا که آن بجای طلاقست چنانچه
 گذشت در کتاب النکاح در جلد چهارم باب اجل نیز بجای ریت و لها زوج حرام و مرد
 بنزع اینجا طلاق حقیقی نیست زیرا که آن باجها شوهرست چنانچه گذشت در جلد سابق
 و اخذ نصف مهر در صورتیست که فروختن قبل از دخول باشد و مذنب غافلان ایست
 که در ایضا و صاحب دل کثیر مستحق نصف مهر نشود و یا مذنب غافلان ایست که صاحب
 آن کثیر مستحق فروختن او نشود الذی عبارت از شوهر کثیرست و غیر مستحق در زوجا
 بصاحب کثیرست و غیر منه رایج بالذی است بمرئیه بکفله و صاد بنقطه بصیغه
 مضارع غایب معلوم باید فقال جرکان است ماموصوله و عبارت از مذنب شیعه
 امامیه است در این مسئله یاد بر باب مامت ضمیر لا نه رایج بالذی است تقدم هر دو جا
 بقاف و ذال بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باید فقال جرکان است ماموصوله
 عبارت از مذنب شیعه امامیه در این مسئله یاد بر باب مامت ضمیر لا نه رایج گذ
 است تقدم هر دو جا بقاف و ذال بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باید فاعل است
 و ضمیر مستتر رایج بر وجه ضمیر لا نه است من برای تبخیر است ماضی مشار الذی گذر
 و دوم مقصد را بخدا معسر بنوعی است و من ذلک بتقدیر من احوال ذلک است علی
 در اول و سوم متعلق بتقدم است بنا بر تضمین من و و و لام در لای برای ملکیت
 است بعامل هر دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم باید فقال علی است علی و و و
 نهجه است و هذا بجای علی گفته که بر مثله مرفوع و فاعلست و ضمیر مجرور
 رایج بنوعی است و مقصود اینجا امر بتبخییر است بنا بر اینکه اگر دیوان قاضیا
 غافلان رسد چنان حکم خواهند کرد فادر فقد برای تعلیل بیان است

مستراج

مستتر رایج و تقدم اینجا رایج بمواست مشار الیه لک در رسوم ماموصوله است
 منه رایج بنوعی است **نیز** روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت
 امام را که مرد مؤمن تزویج میکند کثیر بنوعی از او بعد از آن میخواهد که بر کند آن
 کثیر را از آن مرد و فرایزد آن مرد نصف مهر را چون پیش از دخولست پس امام گفت که
 باشد آنکه تزویج کرد کثیر را با و یا بیروش که بینا باشد مذنبی که شما بر ایند و عمل
 یقینا آن مذنب بر بری صاحب کثیرست اینک بر کند کثیر را از آن مرد و فرایزد
 نصف مهر زیرا که آن مرد تحقیق پیشی گرفت از جمله احوال اخذ نصف مهر شناخت
 اینک آن اخذ نصف مهر رواست بری صاحب کثیر و اگر باشد شوهر کثیر یا بیروش و شرک
 نشناسد این مذنب را و او از خانه مرد مانت معامله میکند با او صاحب کثیر
 بهیچ آنچه معامله میکند آن نهج هدین زوج زیرا که تحقیق صاحب کثیر بنوعی
 بر شناختن آن مذنب ز حال زوج **حقیق** **مس** **عن** **ابو بصیر** قال سالت ابا عبد الله
 علیه السلام عن رجل انكح امرأة او عبد قوم آخرين فقال ليس له ان يبرأ
 فان باعها فانه الذي يشترها ان ينزعها من زوجها فاعل **شرح** روایت
 از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق را از مردی که تزویج کرد کثیر را از مردی
 آزاد یا غلام حبی و بر او امام گفت که نیست برای آنکه بر کند کثیر را بطلاق پس
 فرمود کثیر را بر او خواهد کسی که خرید کثیر را اینک بر کند کثیر را از شوهرش میکند منافات
 نیست میان این و سابق زیرا که فروختن کثیر نزع اوست باعتبار استحقاق نصف
 مهر و نزع او نیست باعتبار که دیگر **مفتی** **عن** **حقیق بن الحسن** عن **ابو بصیر** عن **ابو عبد الله**
 علیه السلام قال اذا كان للرجل امه فزوجها فله ان يبرأ منها اذا شاء و جمع بينهما
 اذا شاء **شرح** معنی این ظاهرست از شرح خود در این باب **باب هفتاد و هفتم**

اصل بطلاق الامه وعتا في الطلاق شرح این باب بیان طلاق کثیر و عده کثیر و طلاق است در این باب پنج حدیث **اول اصل** عن محمد بن قیس عن ابی جعفر ع قال سئله یقول طلاق العبد لامه تطليقتان واجلها حیضتان ان كانت حیض وان كانت لا حیض فاجلها شهر ونصف **شرح** ذکر العبد بعنوان مثال زیرا که هر زن همان حکم دارد چنانچه گذشت در احادیث بای طلاق الحرة تحت المملو والمملو تحت الحرة بای هفتاد و پنج است حیضتان باعتبار اینست که حیض در دو وقت اتفاقا عده است و جز عده نیست پس عده کثیر و دو طهرست فی الحقیقه نظیر آنچه گذشت در حد و دوم باب بقی طلاق البیت تا آخر که باب هشتم است **شرح** روایت از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شنیدم از امام می گفت که طلاق غلام کثیر را دو است و عده کثیر و حیض است اگر باشد که حیض نبیند و اگر باشد که حیض نبیند و در حیض باشد پس عده او یکماه و نیم است **دوم** عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن طلاق الامه فقال تطليقتان **شرح** این ظاهرست از شرح سابق **اسم** عن ابی اسامه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال عمر بن الخطاب یقول یأحب محمد فی طلاق الامه فلم یجبه احد فقال ما تقول یا صاحب البر المأیة یعنی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فابشار بید تطليقتان **شرح** بره بضم باء یکنقطة و سکون راه بنقطة و در این بنقطة جامه ایست خط که رویش و معارق بقیعیم و عین بنقطة و کفر و راه بنقطة شهریت یا بدیه قید است از این **توا** از ابی اسامه زید شام از امام جعفر صادق ع گفت که گفت عمر بن عمر که چه میکنید ای صاحب عده و طلاق کثیر پس جواب داد او را کسی پس گفت که چه میکنی ای صاحب بره معارف میخواست امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بر امیر المؤمنین صلوات

اشارة کرد بدو و انکنت دست خود کرد و طلاق است بخرطاب قایل خطاب بود **جواب** **اسم** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال عده الامه حیضتان و قال اذا لم تکن حیض فحیض عده الحرة **شرح** این نیز ظاهرست **ثالث** عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله علیه في امه طلقها زوجها تطليقتان ثم وقع عليها فجعله **شرح** جلد بیستم و در این بنقطة بیضا غایب معلوم است **توا** روایت از جلدی از امام جعفر صادق ع گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در کثرتی که طلاق داد او را شوهرش تطلیق بعد از آن جماع کرد باین کثیر پس زده شوهر را بدو که میتوان بود که این دو صورت باشند که زوج عالم باشد حرت و الا زنا نخواهد بود بلکه سقاح خواهد بود موافق آنچه گذشت در کتاب النکاح در باب ما یحل من النکاح و ما یحر و الفرق بین النکاح و السقاح و الزنا و هو من کلام یونس که باب صدوق و یکم است **باب هفتاد و هشتم اصل باعد الامه النکاح و زوجها** **شرح** این باب بیان عده کثیر است که وقت یافتن از شوهر و شوهرش و این باب دو حدیث **اول** عن زید بن اسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الامه و الحرة کلنا همنا اذا مات عنها زوجها سواء في العدة الا ان الحرة تحدد و الامه لا تحدد **شرح** کلمات مبتدأست سوا خبر مبتدأست و این جمله قائم مقام جزای جمله شرطی است که متوسل شده میان مبتدأ و خبر و افراد ضمیر در عنها زوجها بنا بر اینست که لفظ کلنا مفرد مثل کلنا المختصین آت اکلمها و جمیع این دو جمله خبر است و در بعض نسخ کلمه همنا و بنا بر این تا کیدا العبد و الامه است و افراد ضمیر در عنها زوجها بنا بر اینست و این حدیث می آید در حد و اول آخر ابواب و در اینجا در ضمیر عنها زوجها نیز دو نسخه است حدیث باین بنقطة و قشید و در این بنقطة بیضا غایب معلوم است **توا**

تَقَضَى عَنْهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ تَوَقَّيْنَا عَنْهَا سَوَلَاهَا فَدَعَاهَا رَجَعَتْ أَشْهُرٌ عَشْرًا **شرح**
 روایت از جلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتیم امام را که مرد بسیار شدد
 او نیز خاصه پس نلد میکند و امام گفت که خوب میشود و اگر آن کثیر باشد شوه
 تا آنکه منقضی شود و او که سواه است مثلاً و اگر وفات یا بد از سر و مال او پس
 او چهار ماه و ده شبانه روز است **مسند** عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عمار الجلی
 عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی رجل کانت له امة فوطئها ثم اعتقها وقد
 حاضت عنده حیضة بعد ما وطئها قال تقتل حیضتین قال ابن ابی عمیر و فی
 حدیث اخر تقتل ثلاث حیض **شرح** روایت از ابن ابی عمیر از حماد از جلی
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مردی که بود او را کثیری پس جماع
 کرد و او بعد از آن زن را کرد و او را بحقیق حیض دید بعد از آن که حیض بعد از آن
 جماع کرده بود و او امام گفت که عده نگاه میدارد بدی حیضه گفت این ابی عمیر
 که در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام است که عده نگاه میدارد پس حیضه
 مراد اینست که اگر اعتاق مقارن طهر است عده او و حیضه است و اگر مقارن
 حیض است عده او و حیضه است پس وفات نیست میان این دو حد و بد
 تقدیر حیض آخر علامت انقضای عده است و خبر عده نیست **مسند** عن ابی حمزة
 قال سألت ابی عبد الله علیه السلام عن الرجل یعتق سیرته ینصیح له ان یتزوجها
 بغير عده قال نعم قلت فیه قال لا حتی تقتل ثلثة اشهر قال و مثل عن رجل
 وقع علی امته ینصیح له ان یتزوجها بقتل ان تقتل قال لا قلت کم عدها
 قال حیضة او ثینان **شرح** روایت از جلی گفت که پرسیدیم امام جعفر
 صادق علیه السلام را از مردی که آزاد میکند کثیر خاصه خود را آیا خوب میشود برای

اینکه جفت خود کند آن کثیر را بعد امام گفت که اگر کسی کثرت را خوب میشود و اینک
 جفت خود کند آن کثیر را بعد امام گفت که نه تا آنکه عده نگاه دارد سواه مثلاً راوی
 گفت که امام پرسید شد از مرد که جماع کرد کثیر شریک که آیا خوب میشود برای او
 بشود و هکذا کثیر را پیش از آنکه عده نگاه دارد امام گفت که نه گفت که چند است
 آن کثیر امام گفت که یک حیضه یا دو حیضه مراد استحباب دو حیضه است **مسند** عن حماد بن عمار
 در راجع عن بعض اصحابنا بانه قال فی رجل اعتق ام ولد له ثم توفی عنها قبل ان تنقض
 عدها قال لا تقتل باربعة اشهر و عشره فان کانت حیضی اعتدت یا بعد الاجلین
شرح روایت از حماد بن عمار از بعض یاران او اینکه او گفت در مردی که آزاد
 کرد کثیر خاصه خطا بعد از آن وفات یافت از سران کثیر پیش از آنکه آخر شو عده
 او گفت که آن کثیر عده نگاه میدارد بچهار ماه و ده شبانه روز و اگر آن کثیر با
 آستان عده نگاه میدارد بدو مرتبه و مدتی **مسند** عن ابی یحیی عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال سألت عن رجل اعتق ولیدته عنده الموی فقال عدها الحق
 المتوفی عنها زوجها از جلی **شرح** قال و سألت عن رجل اعتق ولیدته
 و هی حی و عدها فی طهرها فقال عدها عده الحق المطلقة ثلثة قرو **شرح**
 روایت از ابی یحیی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدیم امام را از مردی
 که آزاد کرد کثیر خود را فرد مردن خود پس امام گفت که عده آن کثیر مانند عده
 آزاد که وفات یافته باشد از سر و شوه بچهار ماه و ده شبانه روز است
 گفت که پرسیدیم امام را از مردی که آزاد کرد کثیر خود را و او زن است و تحقیق
 بود که جماع میکرد آن کثیر را پس امام گفت که عده آن کثیر مانند عده زن آزاد
 است سطر است **مسند** عن داود الرقی عن ابی عبد الله علیه السلام فی المطلقه

اذا ماتت مولاهن ان عدتها اربعة اشهر وعشرون يوما يوم يوت سيدة اذا كان شهرا
 يطأها قبل ان قال رجل يفتق مكرهته قبل موته بساعة او يوم ثم يموت قال فقال
 هذه تعدت ثلاثين حيفا وثلاثة قرو من يوم اعتقها سيدتها **ن** قد بقع راه
 وتشديد قاف شهرست در كنار فرات المدبر بصيغة اسم مفعول باب تفصيل كزري
 كه مالش وميت باز كدي او كرده باشد يوم وراق و سوم مضاعف است اقله
 قرو حتى برآيت كه الرعايق در وقت حيف بوده عد او سه حيف است واكرد و
 طر بوجه سطرست و ميتواند بود كه بنويشك راوي باشد **ن** روايت از او
 رقي از امام جعفر صادق عليه السلام در كزري مدبر چون ميرد صاحبش اينكه عد او چهار
 وده شبانه روز است از روي كه ميرد صاحب او چون باشد صاحب او كه جماع
 ميكرد باشد او گفته شد امام را كه پس مرد آزاد ميكند كزري خود را پيش از مرد حق
 بساعتی يا بر وقت بعد از آن ميرد چگونه ميشود راوي گفت كه پير امام گفت كه اين
 كزري عد نگاه ميدارد بيه حيفه يا سطر از روي كه آزاد كند او را صاحبش **ن**
 عزابي ميگفت قلت لا يعبده الله عليه السلام الرجل يكون عنده التريفة له وقد ولدت
 منه و مات ولدها ثم يعثرها قال لا اجل لها ان يتزوج حتى تنفق عدتها ثلثة
 اشهر **ن** روايت از ابو بصير گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلام را كه مرد
 ميآيد در زندان او كزري خاص را و بنحيفي نايستد از او و وفات يافت فرزندش
 بعد از آن آزاد ميكند آن كزري را چنان ميشود امام گفت كه حلال ميشود براي آن كزري
 اينكه شوهر كند تا آنكه پير مدعي او كه شاهت مثلا **ن** روايت از ابو بصير
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالت عن رجل كانت له ام ولد من وجه من
 قاتلها غلاما ثم ان الرجل مات فرجعت الى سيدتها الله ان يطأها

تعد من الزوج اربعة اشهر وعشرون ايام ثم يطأها بالملك غير نكاح **ن** روايت
 از وهب بفتح و او و سكون ها ابن عبد ربه پسر تميمي كه او را بركه بپوشانيد
 كزري پسر بعد از آن بدست كزري وفات يافت پسر كزري بركت سوكا حبش را
 جاز است صاحبش را اينكه جماع كند آن كزري را امام گفت كه آن كزري عد نگاه ميدارد
 از شوهر چهار ماه و ده شبانه روز است شب بعد از آن جماع ميكند آن كزري را مالك
 بود **ن** **باب ششادم الفصل باب الرجل يكون عنده الامه فطلقها ثم ينكحها**
 اين باب بيان مرد است كه ميباشد در نكاح او كزري پس طلاق ميدهد آن كزري را بعد
 ميخورد او را در اين باب چهار حديث **اول** اصل عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد
 الله عليه السلام قال قال رجل كانت حمة امه فطلقها على السنة ثم بآت منه ثم اشترها
 بعد ذلك قبل ان تنكح زوجها غيره قد فتى امير المؤمنين صلوات الله عليه في هذا احكامها
 اية وحرمتها اخرى وانا ناه عنها ففسخه وولدي **ن** طلقها على السنة ثم بآت منه
 بايقه است كه در طلاق داد او را بروني كه هر گاه جامع شرع و بايحت است و **ن**
 مبدوم و ميت چنانچه بيان شد در احاديث باب ما يهدم الطلاق وما لا يهدم كبريا
 هي هم است آيت محله عيار است از امثال آيت سورة الحزاب وما ملكت يمينك و
 سورة المؤمنين وسورة الماحج او ما ملكت يا نعم فانهم غير ملومين و آيت محرمه عبا
 از آيت سورة البقرة فان طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجا غيره ونظر اين گذشت
 در كتاب النكاح در حديث پنجم باب الرضا كه باب هشاد و هفتم است و در حديث
 اول باب الامه يشر بها الرجل وهي جارية كزري صدمه و شانه دم است و در حديث
 هشتم باب لتوادرك يا بصد و نودم است **ن** روايت از عبد بن سنان از امام
 جعفر صادق عليه السلام اينكه او گفت در مرگه كه بود در نكاح او كزري پس طلاق داد او را

قال

بر طریقت استوائه بعد از آن بیکانه شدن از او بطلد دیگر که باعث احتیاج بحمل است
 بعد از آن خرید کثیر را بعد از بیکانه شدن پیش از آنکه شوهر کند شوهری غیر او را امام
 گفت که تحقیق حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه ازین در کمال آن کثیر را بر
 ظاهری و حرام کرد آن کثیر را بر او ظاهری دیگر و من نمی کشد ام از این جامع خوفا
 و غرزدانم **در قول** عن ابن ابي عمیر عن عن جماع عن الخلیج عن ابي عبد الله علیه السلام
 قال سألته عن رجل خیر کانت حته امة فطلقها طلاقا ثانیاً ثم اشتراها
 هل یحل له ان یطأها قال لا قال ابن ابي عمیر وفي حدیث آخر حل له وجرها
 من اهل غیرها و الخیر و العید فی ذلک سواء **در** ثانیاً بناءً سنقطه و کسرت
 و یاء و وقفه در این است موافق آنچه گذشت در بعضی احادیث باب طلاق
 امة که باب هفتاد و هفتم است و در بعضی نسخ بیاء یکنقطه و نه و یون است
 و آن تحقیق بنماید **در** روایت از ابن ابي عمیر از حماد انجله از امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از حرکه آزاد که بود در نکاح او کثیری پس
 داد او را طلاق دوم بعد از آن خرید آن کثیر را آیا حلال میشود برای او اینکه جماع
 کند آن کثیر را امام گفت که نه گفت این ابي عمیر که خود حدیثی دیگر از امام جعفر صادق
 علیه السلام است که حلال شد برای او فرج کثیر بسبب خرید آن کثیر و آزاد و غلام در آن
 برابرند مراد اینست که جمعیان این دو حدیثی سابق بر کراهت معطل است
 پس منافات ندارد با اصل حلال بود یا مراد اینست که حدیث سابق در صورت
 توسط حمل است و خود دیگر در صورت توسط حمل است و الله اعلم **در قول**
 عن سألته قال سألته عن رجل تزوج امرأة مملوكة ثم طلقها ثم اشتراها
 بعد هل یحل له قال لا حتی یشک زوجا غیره **در** روایت از سعاد که از امام

جعفر صادق و امام محمد باقر علیه السلام است گفت که پرسیدم امام را از حرکه که حجت
 خود که کثیر را بعد از آن طلاق داد او را بعد از آن خرید او را بعد از طلاق دوم آیا
 حلال میشود برای او امام گفت که نه تا آنکه شوهر کند شوهری غیر او را بیان این شد
 و **در حدیث** سابق **در قول** عن ابي عبد الله علیه السلام قال فی رجل خیر کانت حته امة فطلقها
 ثانیاً ثم اشتراها بعد قال لا یصلح له ان یشک باحتی یشک زوجا غیره و حتی
 یدخل بها فی غیر ما خرجت منه **در** بدخل بصفیة مضارع غایب علیها یا جوبل یا نیست
 باد و یفاء برای تقدیر است مثل ما خرجت منه عبا رست از نکاح دائمی و دفع
 جماع موافق آنچه گذشت در کتابات نکاح و در حدیث دوم باب تحلیل المطلقه تا آخر که
 باب هشتاد و یکم است **در** روایت از برید بنم یاء یکنقطه علی کسرتین بنقطه
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در مردی که در نکاح اوست کثیری پس
 داد او را دو تعلق بعد از آن خرید او را بعد از آن طلاق دوم
 امام گفت که خوب میشود برای او اینکه جماع کند آن کثیر را اگر آنکه شوهر کند شوهری
 غیر او و مگر آنکه آن مشتری داخل کند او را در مثل آنچه بیرون آمد از آن بسبب
باب شتاد و یلم اصلها المودة این باب بیان برگشته از دین اسلام است
 در این باب دو حدیث **اول** اصل عن سمعان الساباطی قال سمعت ابا عبد الله
 علیه السلام یقول کل مسلم یمن مسلمین ارتد عن الاسلام و یحذر رسول الله صلی الله
 علیه و آله نبوته و کذبه فان دمه ضاح لمن سب ذلک منه و امراته بائنه
 منه یوم ارتد و یقسم ما له علی و نشره و یقتل امراته حقة الموتی منها
 زوجها و علی الامام ان یقتل ان اقوه به و لا یستثنی **در** روایت از سمعان
 از امام صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که هر مسلمانی

تبع

۱۱۸۴
 شود بعد از آنکه شوهر شطاق داد او را و پیش از انقضاء عده او چگونگی میشود
 پس امام گفت که چنان زن مسلمانی شود بعد از آنکه شوهر شطاق داد او را و پیش
 از انقضای عده او پس بدین ترتیب که عده او در حق است که مسلمانی کنم که پس اگر شوهر
 میرد از زن برحالی که آن زن ترساید یا شد و از ترس یا شد یا شد پس خواهد مرد
 از مسلمانان اینرا که جفت خود کند او را چگونه میشود امام گفت که جفت خود نمیکند
 او را مسلمانان آنکه عده نگاه دارد از شوهر ترساید یا رها و ده شبانه روز عده
 زن مسلمانی که وفات یافته از شوهرش **اصل** قلت که کیف جعلت عدها
 إذا طلقته عده الأمة وجعلت عدها إذا مات عنها عده الحرة المسلمة وأنت تذكر
 أنهم مما يليك الإمام فقال ليس عدها في الطلاق مثل عدها إذا توفي عنها زوجها
 ثم قال إن الأمة والحرة كلتاها إذا مات عنها زوجها سواء في العدة إلا
 أن الحرة تحدد والأمة لا تحدد **شرح** بیان آن الأمة والحرة تا آخر گفت در شرح
 جسد او باب هفتاد و هشتم **بعضی** گفت امام را که چگونه کرد ایندی عده آن زن را
 چون طلاق داده شود عده نیز از طلاق و کرد ایندی عده آن زن را چون شوهرش میرد
 از شوهر عده زن از مسلمان و حال آنکه تو مذکور میکنی اینرا که اهل و مه مملوکان امام
 اند پس امام گفت که نیست عده نیز در طلاق مثل عده نیز چون وفات یابد از شوهرش
 بعد از آن امام در بیان این گفت که بدین ترتیب که نیز زن از شوهر کلام آن دو چون
 میرد از شوهرش برابرست در عده که چهار ماه و ده شبانه روزست فرق
 اینست که زن از شوهرش را میشکند و نیز ترکان را میشکند **و در اصل** عن اسمعيل بن
 حماد عن يونس قال قال عده العجالة إذا أسلمت عده المطلقه إذا أرادك أن
 تترجى خير **شرح** العجالة العجالة بغير من ينقذه و يكون لام و جيم زني که ترساید یا

یا که باشد ترجیح بصیغه مضارع غایبه مطلق باب تفصل است بخلاف یکنایه روایت
 از اسمعيل بن حماد بن عیسی و تشدید از بنی قریظه اول از یونس بن عیسی بن محمد بن یونس
 گفت که عده زن ذمیة چنانچه مسلمان شود پیش از شوهرش عده زن ذمیة ایست که
 مطلقه باشد چنانچه خواهد که شوهر خود کند غیر آن شوهر **و در اصل** عن یعقوب
 السراج قال سألت أبا عبد الله عن امرأة طلقها زوجها وهو غرقى ما عدها
 قال عده الحرة المسلمة أربعة أشهر وعشرون **شرح** روایت از یعقوب بن سراج
 گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی ترساید که وفات یافت از شوهر
 شوهرش برحالی که شوهر ترساید بود که چیست عده آن زن امام گفت که مانند عده زن
 آزاد مسلمان است که چهار ماه و ده شبانه روزست **و در اصل** عن حماد بن عیسی بن جعفر
 عده ام و لید لغرقی اسلمت اینترتجها المسلم قال نعم وعدها من الغرقى إذا أسلمت
 عده الحرة المطلقه ثلاثة أشهر وثلاثون فإذا انقضت عدها فليترجى زوجها إن شاءت
شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام در کتبی خاصه ترساید که آن نیز مسلمان شد آیا جفت
 خود میکند او را مرد مسلمان امام گفت که آری و عده آن نیز از شوهرش چنانچه مسلمان
 شود مانند عده زن آزاد مطلقه است که سه ماه است اگر حقیقت بنید یا سه ماه است
 اگر حقیقت بنید پس چون منقضی شود عده او پس باید که مرد مسلمان جفت خود کند او
 اگر خواهد **و در اصل** عن کتاب الطلاق من الكتاب لکافی جعفر محمد بن یعقوب یکنایه
 نقیذ الله برحمة او لکنه جحیمة جحیمة و یقول کتاب العتق والتدبیر و الکتابه
 إن شاء الله تعالى **شرح** این از الحاقات بعض کتب است **بعضی** تمام شد کتاب طلاق
 از جمله کتاب کاف از ابی جعفر محمد بن یعقوب یکنایه پوشاناد او را الله تعالی بر حمت خود
 و ساکن کناد او را در وسط جنت و متصل میشود بآن کتاب العتق والتدبیر و





